

حق بابنده ن الذنه فارسی تفسیر مولانا حسین واعظ رح

١

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم
مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان
السلطان الغازي محمود خان وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع
ولمن أراد تعالى بالألف والجيم حرره الفقير أحمد
شيخ زاده المفتش بأوقاف الحرمين الشريفين
غفر لهما

نصف اول من تفسير حسين الواعظ

نسخ ١٧ سطر مختلف السطور

بو كتاب
٥٠٥ درهم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس
بنیان ثنا خوانی حضرت رسالت پناهی علیه
و علی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهی
نموده می شود که قبل ازین باشارت مشتمل
بر بشارت که از عالی جناب امارت پناه ایالت
دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب
الحضرت السلطانیة مؤتمن المملکة الخاقانیة

عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الظاهرة
مؤید الاسلام و المسلمین نظام الدولة و الامارت
و الدنیا و الدین   گوهر درج کرامت اختر برج
کمال   آفتاب اوج همت سایهٔ لطف اله
شهسوار عرصهٔ عزت علیشیر آنکه هست
والی الاجناب و داور دوران پناه   مستفیض
از نفحهٔ گلزار فضلش جان و دل   مستنیر

از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه ٥ دولت او با جهان و رفعت او با سپهر ٥
فاش میگویند هر دم از سر تمکین و جاه ٥ کای جهان از دولت ماهرجه
میجوی بجوی ٥ وی سپهر از رفعت ماهرجه میخواهی بخواه ٥ اعز الله العزیز نصرة الدارین
و وفقه بتکمیل سعادات المنزلین شرف صدور یافته بود عنان توجه
بتالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلد است
انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیب کامل و توصیفی شامل دست
داده و بنظر عالی امارت پناهی رسیده عز قبول یافت اما بواسطهٔ وفور
علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقدهٔ
تاخیر افتاد تا در غرهٔ محرم المکرم سنه سبع و تسعین
و ثمانمائه ایما ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاطر بندهٔ جانی حسین
کاشفی رسید که عجالة الوقت را ترجمهٔ مبرا تکلف از سخن آرایی
و معرا از اظهار فضیلت نمایی رقم زده کلک بیان کرد تا حضرت
مشار الیه بمطالعهٔ آن اوراق اهتمام تمام نمایند و معانی کلمات
قرآنی را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن
آن ثمرات ریاض قرآنی بدین نوباوهٔ حدایق معانی که نسبت باسم
سامی آن حضرت بمواهب علیه اتسام یافته ملحوظ کردانند امید
واری بحضرت باری جل شانه و عز سلطانه چنانست که عنقریب نسیم
توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود بر کشاید و عرایس مجلدات

نکند

ثلثه بر منصهٔ ظهور بجلوه در آید وارجوا من الله نیل المواهب ۞ وهی لما یبتغی العبد
واهب ۞ و در این ترجمه بعد از ملاحظهٔ حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز
واضح آید بر وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد
شد و از اسباب نزول و قصص انبیا (علیه السلام) آنچه اصح و اشهر است بطریق
خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق
در مجلس صورت تعلیق خواهد پذیرفت و از قراءت معتبره روایت
بکر و حفص از امام عاصم رحمهما الله که درین دیار صفت
اشتهار و رتبه اعتبار دارد مثبت میگردد و از بعضی کلمات
که حفص را با او مخالفت است و معنی سخن بسبب آن خلاف تغییر کلی
می یابد اشارت میرود والله اعلم الهادی و علی کرمه اعتمادی
اعوذ پناه میگیرم و التجا مینمایم بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق
من الشیطان از شر و وسوسهٔ دیو فریبندهٔ سرکش یاد و رمانده از رحمت
حق الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رمیدهٔ کشته از طبقات آسمان
سورة الفاتحة الکتاب بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن
نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیات الرحیم بخشاینده برایشان به
بقا و محافظت از آفات الحمد هر ثنا و آفرینی که از ازل تا ابد
موجود بوده و معلوم بود و هست و خواهد بود جملهٔ آن بتمام (وکال)
لله مر خدای را که موسمی موصوفیست بهمه اسما و صفات کمالیه

رَبِّ الْعَالَمِينَ آفریننده و پرورنده و دارنده و ترتیب کننده و سازنده
کار همهٔ عالمیان از ملایکه و جن و انس و وحوش و طیور
و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرَّحْمٰنِ بخشندهٔ وجود بار دیگر
در آخرت از فناء جهانیان الرَّحِيمِ بخشاینده دیگر باد برافت بر
مؤمنان و در آوردن ایشانرا ببهشت مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ خداوند روز
جزا یا متصرف در آن روز بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان
تا در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز جساب که میان
بندگان که بحق حکم کند یا جزا دهنده در روز پاداش
إِيَّاكَ نَعْبُدُ ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست وَإِيَّاكَ
نَسْتَعِينُ و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سایر
جوایج و مهمات اِهْدِنَا ما را راه نمای الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ راه راست
در افعال و اقوال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط
و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را بر راه مستقیم که دین
اسلام و سنت سیّد انام است علیه الصّلوة و السّلام و حضرت
قطب العارفین و غوث الواصلین ناصر الحق و الدین خواجه عبید الله
قدّس الله سره العزیز درین معنی نکتهٔ بلند و کلمه ارجمند
فرموده اند و آن اینست که یعنی نمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذات
خود مشرّف دار تا از التفات بخود و بغیر تو تا از التفات بخود و بغیر تو

آزاد

آزاد کشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم
یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که
آن موجود بی ان بیدایی ندارد و بغایت کمال خود بی آن نمی رسد تا در همه جز تو نه
بینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صِرَاطَ الَّذِينَ بنمای ما را راه آنانکه بفضل خود أَنْعَمْتَ
عَلَيْهِمْ انعام کردهٔ بر ایشان نعمت نبوّت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت
و صلاحیّت یا راه انها که اهل قربند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است بجمال
نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت است ایشانرا معزز و مکرم ساختهٔ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ
عَلَيْهِمْ نه راه آنکسانی که خشم گرفتهٔ بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو در آمده
اند و بدان سبب بر کفر اقدام گرفته یا راه جهودان که بسبب تمرد در معانده و مکابره
و قتل انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته وَلَا الضَّالِّينَ و نه راه گمراهان یعنی کسانی که
بعد از وجود در طرق مختلفه و سُبُل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه افراط
در شان مسیح و تفریط در باب حبیب الله صلوات الله و سلامه علیهما گمراه گشته اند آمین
چنین باد

سُورَةُ الْبَقَرَةِ مِائَتَانِ ثَمَانَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الٓمٓ حروف مقطعهٔ
اسرار قرآنست و هر کس بر آن اطلاع ندارد و گفته اند معنی الٓمٓ انا الله اعلم است یعنی
منم خدای دانا تر ذَٰلِكَ آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده
داده بود الْكِتَابُ این کتاب کامل است یعنی قرآن لَا رَيْبَ هیچ شکی و شبههٔ نیست
فِيهِ درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابهٔ ایست که گر در دانی
تامل کند از ریب باز ایستد و داند که شبه را درو مجال نیست هُدًى دلالت کننده است

وراه نماینده للمتقین مر پرهیزکارانرا که ایشان بدو منتفع شده اند الذین آنانکه از
صدق عقیدت یؤمنون می گروند بالغیب بنادیده که حق تعالی است وملایکه وقیامت
ومتعلقات آن یا بپوشیده که وحی است وگفته اند که غیب قضا و قدر است که
مؤمنان بدان ایمان می آرند ویقیمون وبپای میدارند وادا میکنند الصلوة نماز
پنجگانه را بشرایط وآداب ان ومما رزقناهم وازانچه بدیشان عطا کرده ایم ینفقون
نفقه میکنند بر اهل وعیال واقربا وهمسایکان وارباب استحقاق والذین یؤمنون
وآنانکه ایمان می آرند بما انزل بدانچیزی فرستاده شده است الیک بسوی تو از
قرآن وما انزل وآنچه منزل گشته من قبلک پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف
وتوریة وزبور وانجیل وجز آن وبالاخرة وبسرای دیگر که دار الجزاست هم ایشان که
یاد کرده شد یوقنون بی گمان میشوند یعنی بر وقوع ان متیقن اند اولئک
آن گروه که موسوم بدین صفات وموصوف بدین سمات اند که رقم ذکر یافت علی هدی
بر راه راست ونشان درستند من ربهم از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او
راه صواب یافته اند واولئک وهمان گروه هم المفلحون وایشان اند رستکاران
ازعقبات عقاب وپیوستکان بدرجات ثواب ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاح
بدین قوم چون ایشان طریق رستکاریست ۵ جزای رستکاران رستکاریست ۵
این آیتها که گذشت درشان مومنانست از اهل اسلام واهل کتاب چون عبد الله
سلام واهل او رضی الله عنهم وبعد از مدح مؤمنان در ذم کافران می فرماید
ان الذین بدرستی که آنانکه از روی عناد کفروا بپوشیدند نور ایمانرا بظلمة شرک
سواء علیهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم آنکه بیم کنی ایشانرا وبترسانی از عذاب

واصحابه

امر لم

ام لم تنذرهم یا تخویف نکنی وتهدید ننمائی یعنی اگر بیم کنی واگر نکنی لا یؤمنون ایمان نمی آرند
ختم الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بردلهای ایشان تا بیان حق فهم نیکنند
وعلی سمعهم وبر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند وعلی ابصارهم وبر دیدهای
ایشان غشاوة پوششیست تا راه حق نمی بینند ولهم ومر ایشانراست از روی استحقاق
عذاب عظیم عذاب بزرگ در دنیا بقتل واسر ودر عقبی بقهر وزجر این دو آیت
درشان کفار ومشرکانیست که حق سبحانه دانست که بر کفر میرند چون ابو جهل
وکشتکان روز بدر وبعد از مذمت کفار سیزده آیت درشان اهل نفاق
فرستاده که قباحت ایشان بواسطهٔ تلبیس وخداع از کفر اصلی زیاده است
ومن الناس واز آدمیان من یقول کسانند که میگویند آمنا بگرویدیم ما بالله
بخدای وبالیوم الآخر وبروز باز پسین یعنی قیامت وما هم وحال انکه نیستند ایشان
بمؤمنین گرویدگان براست گویان یخادعون الله فریب میدهند بزعم خود خدایرا
والذین آمنوا وآنانرا نیز که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان یا ایشان اظهار
ایمان میکردند از روی خداع وما یخدعون ونمی فریبند الا انفسهم مگر نفسهای
خود را چه وبال آنهم از فریب بدیشان باز میگردد وما یشعرون ونمی دانند که چنین است
فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست وآن نفاق باشد وشک در دین
وحقد مؤمنان وحسد بر ایشان فزادهم الله بس زیادت کرد خدای مر ایشانرا
مرضا بیماری یعنی هرچند قرآن فرود می آید شک وشبههٔ ایشان می افزاید
وحسد وحقد ایشان روی بازدیاد می نهد ولهم ومر ایشانراست بدین سبب
عذاب الیم عذاب دردناک که آنرا انقطاع نباشد بما کانوا بسبب آنچه بودند

تعالی

يَكْذِبُونَ كه دروغ ميگفتند واز روى نفاق اظهار ايمان مى كردند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
وجون كفته شود يعنى كويند مؤمنان لَهُمْ مر منافقانرا لَا تُفْسِدُوا وافساد
مكنيد وتباهى ميسگيريد فِي الْأَرْضِ در زمين بكفر ومعصيت وفريب مؤمنان
قَالُوا كويند إِنَّمَا نَحْنُ بجز اين نيست كه ما مُصْلِحُونَ بصلاح ارنده كانيم كار خود را
بطاعت وخير أَلَا بدانيد اى شنوده كان إِنَّهُمْ بدرستى كه منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ
ايشانند تباه كاران وفتنه انكيزان وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ وليكن نميدانند كه ايشان
مفسدانند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وجون كويند مر اين منافقانرا كه آمِنُوا بكرويد بدلها
كَمَا هبجنانجه آمَنَ النَّاسُ كرويده اند آدميان از مهاجر وانصار قَالُوا كويند
با خود يا در ميان قوم خود أَنُؤْمِنُ آيا ايمان آريم يعنى نيا ريم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ هبجنانجه
آورده اند ايمان جاهلان وبى خردان اهل نفاق با آنكه مى دانستند كه مؤمنان
عقلا از ما نند ايشان را سفيه كفتند بجهة انكه خود را اعلم ولحق اعتبار كرده
بودند بس حق سبحانه سفاهت ايشانرا بايشان رد كرد وكفت أَلَا بدانيد
اى مؤمنان إِنَّهُمْ بدرستى كه منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ايشانند بى خردان ونادانان كه
نظر بعاقبت ندازند وفكر آخرت فروميگذارند وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ وليكن نميدانند كه
هيچ نميدانند وَإِذَا لَقُوا وجون به بينند اهل نفاق در روى بروى ملاقات كنند الَّذِينَ آمَنُوا
آنكسانى كه ايمان آورده اند از صحابه قَالُوا آمَنَّا كويند ما نيز ايمان داريم همچو
ايمان شما در اسباب نزول آمده كه عبد الله ابى ومتابعان او روزى صديق
وفاروق وعلى مرتضى را رضى الله تعالى عنهم ديدند از روى خوش آمد هر يك را
مدحها كفتند مرتضى كفت يا ابن ابى از خداى بترس ونفاق مكن ابن ابى كفت

استفهام بمعنى نفى است

يا ابالحسن نفاق را بما نسبت مفرماى كه ما همچو شما مؤمن ومصدقيم حق سبحانه خبر
داد كه ايشان جون مؤمنانرا بينند كويند ما ايمان داريم جنانجه شما داريد
وَإِذَا خَلَوْا وجون باز كردند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوى ديوان خود يعنى بيشوايان ويارانكه
دارند وبمذهب ايشان كه شياطين الانس اند مغرور مى شوند قَالُوا كويند از روى
صدق كه إِنَّا مَعَكُمْ ما با شماييم وبر دين وآيين شما إِنَّمَا نَحْنُ جز اين نيست كه ما
مُسْتَهْزِئُونَ افسوس دارنده كانيم واستهزا كننده كان با مؤمنان اللَّهُ خداوند
جزا دهنده يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزاى سخريت واستهزاء ايشان بديشان رساند
تسميه جزا باسم فعل بر سبيل مزاوجت است واكرنه حق را مستهزى نتوان كفت
پس معنى آنست كه خداى مكافات كند وَيَمُدُّهُمْ ومهلت دهد وفروكذارد
در زمان دراز مر ايشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در كذاف واسراف وسركشى وجهل
وتكبر ايشان تا در آن حالتها يَعْمَهُونَ متحير مى باشند أُولَٰئِكَ آنها كه اهل اين
صفتند الَّذِينَ انكسانند كه از روى نادانى اشْتَرَوُا بخريدند وبدل كردند
واختيار نمودند الضَّلَالَةَ كمراهى را بِالْهُدَىٰ براه يافتكى وكفر را با يمان وشك را
بيقين وجهل را بعلم ونفاق را با خلاص وهلاك را بنجاة ودوزخ را
ببهشت وبدعت را بسنت فَمَا رَبِحَتْ بس سود نكرد ونفع نرسانيد تِجَارَتُهُمْ
بازركانى ايشان ايشانرا وَمَا كَانُوا واين كروه نيستند مُهْتَدِينَ راه يافتكان
بطريق تجارت حقيقى وسود كردن در آن مَثَلُهُمْ مانند ايشان يا صفت
ايشان كَمَثَلِ الَّذِي مانند وصفت انكسى است كه شب تاريك ابرناك در بيابان
اسْتَوْقَدَ برافروزد نَارًا آتشى بجهت انكه راه به بيند يا جاى مقرر كند يا از دزدان

ود دان ایمن شود فلما اضاءت بس آن هنگام که روشن گرداند آن آتش ما حوله گردا
گرد آتش افروزنده را ذهب الله ببرد خدای بنورهم نور آتش ایشانرا وترکهم وفرو
گزارد ایشانرا فی ظلمات در تاریکیها یعنی تاریکی شب وظلمت ابر لا یبصرون
نه بینند گرداگرد خود را صم ایشان کراند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق
نمی کنند بکم گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل
موافقت ندارد بس گویا که سخن نمیکنند عمی کورانند بدیدهٔ بصیرت از دیدن
حق فهم لا یرجعون بس ایشان باز نگردند ازین صفتها وبرهمین وجه محشور شوند
ویحشرهم یوم القیامة علی وجوههم عمیا وبکما وصما مثل منافقانست که
در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند
وبدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده عمر میگذرانیدند اما بعد از مرگ
نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات حسرت وندامت وسخط وعقوبت
درمانده اند او یا مثل ایشان کصیب مانند اصحاب باران بزرگ قطرهاست
که بهیبت تمام بزیر آید من السماء از آسمان یا از ابر فیه در آن باران یعنی
در اثناء باریدن آن یا در آن ابر شنوده شود وبرق . و روشنی که ازو لامع
گردد یجعلون در می آرند اهل (این) باران از بیم آن اصابعهم انگشتان خود را
فی آذانهم در گوشهای خود من الصواعق از بیم صدای صاعقها که بدیشان رسد
وصاعقه آوازیست هایل که با و آتشی باشد بی زبانه و دود که بهرجا رسد بسوزد
بس آن گروه انگشتان در گوش کنند حذر الموت برای پرهیز ونگاه داشت
خود از خوف هلاک وبیم مرگ والله محیط وخدای تعالی بعلم احاطه کننده است

ظلمات تاریکیها باشد از تراکم او وتیرگی شب
و آواز صعب که از آن ابر شنوده شود
ورعد

بالکافرین

بالکافرین بنا گرویدگان وافعال واقوال ایشان برو بوشیده نیست ومجازات
ومکافات ایشان بروجهی که باید وشاید بدیشان خواهد رسانید یکاد
البرق نزدیک باشد که روشنایی برق تخطف برباید ابصارهم بینائیهای
ایشانرا کلما اضاء هرگاه که بدرخشید برق وان درخشیدن او روشن کند
راه را لهم برای ایشان مشوا بروند ایشان فیه در آن روشنی واذا اظلم
وچون باز تاریک گردد راه علیهم برایشان بواسطهٔ خفاء نور برق قاموا
همانجا بایستند ومتحیر گردند ولو شاء الله واگر خواستی خدای ذهاب سمع
وبصر ایشانرا لذهب بسمعهم هرآینه ببردی شنوائی ایشانرا باواز رعد وابصار
هم وببردی دیدهای ایشانرا بدرخشیدن برق ان الله بدرستی که خدای
علی کل شیء بر همه چیز قدیر تواناست حق تعالی درین تمثیل تشبیه میکند
منافقانرا بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند وباران سخت
وابر متراکم ایشانرا فرو گیرد وغریدن رعد ودرخشیدن برق ایشانرا سراسیمه
ساخته از هول آواز صاعقه انگشت برگوش نهند ودر آن ظلمتها جادهٔ
برایشان بوشیده شود هرگاه برق بدرخشد وراه هویدا گردد قدمی چند بروند
وباز چون نور برق درگذشته تاریکی روی نماید متوقف وسرگردان بمانند
اینجا اسلام را بباران تشبیه فرموده که سبب حیات قلوبست وظلمات
آن چیزهاییست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه وترک
ریاست وجهاد با اقربا وترک اوثان قدیمه واینها را بزعم ایشان ظلمات گفته
ورعد مخاوف وشدایدکه بیش آید وبرق غنیمتها وظفرها که روی نماید وصواعق

تحدید و وعید اهل کفر ونفاق بس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند
جون احکام جهاد و قتل کفار وامثال آن نازل می شد بر ایشان استیلای خوف
یافت که نباید که حکم الهی بقتل وجلای ایشان صدور یابد میخواستند که
کوش از استماع قرآن به بندند وهرکاه که برق کثرت مال وحصول غنایم بر ایشان
رخشان شدی دین اسلام را پسندیدی وجون تاریکی مجاهدات وریاضات
بخیال ایشان رسیدی در سلوک جادهٔ دین متوقف شدندی حاصل که بامید
نعمت دوستند ومدح کوی واز بیم محنت دشمن اند وعیب جوی بهنکام
راحت متابع شوند ٥ بوقت مشقت منازع شوند ٥ جو دولت در آید همه جا کو
به نکبت زهر دشمنی بد تراند یا أیها الناس ای مردمان اعبدوا پرستید وبندکی کنید
ربکم پروردکار خود را که مستحق پرستش اوست الذی آن آفریده کاری که بقدرت
کامله خلقکم بیافرید شما را واز نیست هست کردانید والذین وبیافرید
آنکسانرا که بودند من قبلکم پیش از شما ونتیجهٔ این امر آنست که شما را بعبادت
فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون پرهیزید از خشم وعذاب او الذی
آن خداوندی که بحکمت بالغه جعل ساخته لکم برای نفع وفایدهٔ شما الارض
زمین را فراشا بساطی باز کسترده جهة آرام در و وحرکت بر و والسماء
وکردانید آسمانرا بناء سقفی برافراشته وانزل وفرو فرستاد من السماء از آسمان
یا از ابر ماء آبی پر فایده یعنی باران فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن آب
وقتی که باخاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوها ونباتها رزقا روزی ساخته
وپرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مکیرید لله مر خدای را اندادا همتایان

واحوال منافقان در هر زمانی که مضمون السنة م

وانبازان در ملک او وانتم وحال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثل نیست
ونشاید که باشد وهیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات وبظهور آوردن موجودات
قادر نیست وان کنتم واکر هستید شما فی ریب در شک وکمان مما نزلنا از آن
چیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج علی عبدنا بر بندهٔ ما که محمد است صلی الله
علیه وسلم ومیکویید آن ساخته وبافتهٔ اوست فأتوا پس بیایید که شما
اهل براعت وبلاغتید بسورة بمقداری سخن در فصاحت وجزالت واخبار
از امور غیبیه باشد من مثله مانند قرآن وادعوا وبخوانید واکر خود توانایی
معارضه ندارید شهداءکم حاضران محافل خود را از شعرا وخطبا یا بخوانید
بتان خود را بمدد کاری یا هر کرا امعاونت میخوانید بخوانید من دون الله جز
خدای ان کنتم اکر هستید شما صادقین راست کویان درین که این کلام بشر است
فان لم تفعلوا پس اکر معارضه نکردید در زمان کذشته ومثل آن سورهٔ بیاوردید
ولن تفعلوا ودر زمان آینده نیز هرکز نتوانید معارضه کردن فاتقوا پس بپرهیزید
النار از آتش دوزخ التی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بانکه وقودها آتش انکیزان
الناس مردمان اند یعنی کافران والحجارة وسنک کبریت که حرارت او صعبتر
وبوی آن ناخوشتر اعدت آماده کرده شده است اینچنین آتشی للکافرین
برای ناکرویدکان وبشر الذین وبشارت ده آنکسانی را که بتوفیق حق آمنوا کرویدند
بخدای ورسول وقرآن وعملوا الصالحات وبجای آوردند کارهای نیکو از ادای
فرایض وسنن مضمون بشارت چیست ان لهم آنکه مر ایشانراست در آخرت
جنات بوستانهایی که در وهمه نوع میوها باشد که تجری میرود من تحتها

یعنی بیاریدکلامی که م

انس

وخمر

از زیر درختان یا تحت غرفها ومنظرهای آن الانهار جوهای آب وشیر وعسل

کلما رزقوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان منها از آن درختان من

ثمرة از میوه رزقا روزی ساخته وطعامی پرداخته قالوا گویند هذا الذی این

آن میوه ایست که رزقنا داده وخورانیده بود ندما را من قبل پیش از این در

دنیا وگفته اند هم در بهشت وقولا ولا اشهر است واتوا به وبیارند پیش مومنان

از میوه بهشت متشابها مانند میوهای دنیوی برنگ وصورت اما بطعم مختلف

باشد چه مزه میوها در یک میوه بهشت هست ولهم ومر اهل بهشت راست

فیها ودر بوستانهای بهشت ازواج زنان از حوری وانسی مطهرة پاکیزه یعنی صاف

جوهر ونیکو منظر یا پاک از عیبها وآفتها که زنان دنیا را باشد وهم فیها وبهشتیان

در آن بوستانها خالدون جاوید باشند کانند ان الله بدرستی که خدای لا یستحیی

ترک نکند وباک ندارد ان یضرب آن که بیان کند مثلا ما مثلی هرچه باشد برای

هرکه باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس وعنکبوت شنوده استهزا

میکردند که این سخنها که بسخن خدای چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای

از ضرب المثل شرم ندارد واگرچه باشد تمثیل به بعوضة پشه خورد فما فوقها

پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب وعنکبوت فاما الذین آمنوا پس آنکسان که

گرویده اند ودانسته که قرآن کلام حق است فیعلمون پس بیقین میدانند که

انه الحق آن مثل یا ضرب المثل درست وراستست من ربهم از نزد پروردگار

ایشان واما الذین کفروا واما آنها که بپوشیده اند حق را فیقولون پس میگویند از روی

جدال وعناد از راه طعن وافسوس ماذا چه چیز اراد الله خواست خدای بهذا

بدین که گفت مثلا از روی مثل آیا کافران نمیدانند که خدای تعالی بعدل خویش

یضل گمراه کرداند به بدان مثل کثیرا بسیاری را از مومنان که در آن تامل نکنند

از کفار ومنافقان

وحکمت آنرا در نیابند ویهدی به وبفضل خود راه نماید بهمان مثل کثیرا بسیار

کسانرا از مؤمنان که در آن تفکر فرمایند وما یضل وگمراه نکند خدای به بدان

مثل که زده الا الفاسقین مگر بیرون رفتگانرا از مقام فرمانبرداری الذین این

فاسقان آنانند که ینقضون می شکنند بغدر وخیانت عهد الله پیمان خدای را که

برایشان گرفته است من بعد میثاقه از پس استواری آن پیمان مراد عهدیست که

متابعت

در توریت با بنی اسرائیل بسته اند بر پیغامبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان

باشند یا مراد عهد روز میثاقست وبدین قول فسقه کفار ومنافقان باشند

ویقطعون وی برند این بیوفایان وعهدشکنان ما امر الله آنچه خدای فرموده

است به بدان چیز ان یوصل آنرا که بپیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر اند یعنی

می بریدند چه هیچ قبیله از عرب نبوده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرابتی

نداشت ویهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت وایشان نیز از جهت

اخوت اسمعیل واسحق خویشی بود ویفسدون وهمین گروه فساد میکنند فی الارض

در زمین بمخالفت حق ومتابعت نفس اولئک آن قوم هم الخاسرون ایشانند

زیان زدگان در دنیا وعقبی کیف تکفرون چگونه کافر می شوید بالله بخدای

وکنتم وحال آنکه شما بودید امواتا مردگان یعنی اجسامی که اثر حیات نبود

چون نطفه وعلقه فاحیاکم پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما

بعد از تسویه ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال شما ثم یحییکم

ترجعون

بس دیکر بار زنده کرداند شما را در قبور یا بنجهٔ احیا شما را زنده سازد برای نشور ثم الیه
بس بسوی او ترجعون باز کردانیده شوید برای مجازات هو الذی او آن خدایست که
بقدرت بی علت خلق بیافرید لکم برای انتفاع شما ما فی الارض آنجیزها را که
در زمین است جمیعا همهٔ آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان
ثم پس بعد از آفریدن زمین استوی قصد کرد الی السماء بسوی آفرینش آسمان فسویهن
بس راست کرد بی فطور و اعوجاج و خلل آنها را سبع سموات هفت آسمان و هو بکل
شیء واوست بهمه جیزها علیم نیک دانا یعنی داند که هر جیز جرا ساخت و برای
جه آفرید و اذ قال و یاد کن ای محمد جون کفت ربک پروردکار تو للملائکة
مر تمام فرشتکان را یا جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل و جلای بنی الجان انی جاعل
من آفریننده ام فی الارض در زمین مکه و اصح آنست که مطلق زمین باشد خلیفة
بدلی از بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفهٔ شما باشد
و در اعانت حق و اهانت باطل خلیفهٔ من و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی
کفته که خلف است از جمیع موجودات و همهٔ مکونات با جمعهم خلف او نمی توانند
بود زیرا که او مجمع غرایب غیب و شهادت خلاصهٔ عوالم جسمانی و روحانی
باوست و جامع حقایق علوی و سفلی همه اوست آدمی جیست برزخ جامع ؛ صورت
خلق و حق در و واقع ؛ متصل با رقایق جبروت ؛ مشتمل بر حقایق ملکوت
قالوا کفتند آن ملایکه که مخاطب بودند اتجعل آیا می آفرینی فیها در زمین
من یفسد کسی را که فساد کند و نافرمانی ازو صادر کردد فیها در زمین و یسفک
الدماء و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار الهی بوده

ومنبع رغایب ۴

یا ازلوح

یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصهٔ ایشانست
و بجهت این معنی کفتند که جنین کسی را خلیفه میسازی و نحن و حال آنکه ما نسبح
بپاکی یاد میکنیم ترا بحمدک بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است و نقدس لک
و ذکر میکنیم ترا بپاکیزکی از هر ناشایستی قال کفت خدای با این ملایکه انی اعلم
بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها ما لا تعلمون آنجه شما
نمیدانید و علم و بیاموخت حق سبحانه آدم مر آدم را که خلیفه عبارت ازو
بوده الاسماء نامهای مخلوقات کلها همهٔ آن از علویات و سفلیات ثم
عرضهم بس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را علی الملائکة بفرشتکان که قایل
قالوا اتجعل بودند فقال بس کفت و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه
بعجز ایشان که انبئونی خبر دهید مرا باسماء هؤلاء بنامهای اینها که معروض شده اند
بر شما ان کنتم اکر هستید صادقین راست کویان در طعن باستحقاق خلافت آدم
و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قالوا کفتند فرشتکان بعد از جهل
خود بدان اسامی بطریق اعتذار که سبحانک تنزیه میکنیم ترا از همهٔ نقصانها
تنزیه کردنی لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما مکر آنجه علمتنا تو در
آموختی ما را انک انت العلیم بدرستی که توئی دانای آموزکار الحکیم محکم کار و صنا
کردار قال کفت خدای بی واسطه یا آدم انبئهم ای آدم خبر ده این ملایکه را باسمائهم
بنامهای اینها که حاضرند فلما انباهم بس آن دم که خبر داد آدم ملایکه را باسمائهم
بنامها مسمیات قال کفت خدای تعالی با ملایکه بر سبیل عتاب الم اقل لکم آیا کفتم
مر شما را که انی اعلم بتحقیق من میدانم غیب السموات آنجه بوشیده است از احوال آسمانها

فیها ۴

والارض ولنچه مخفی است از امور زمین واعلم ماتبدون ومن میدانم انچه شما ظاهر میکنید
ازکفتار اتجعل فیها وما کنتم ولنچه بودید شما که بزعم خود تکتمون می پوشیدید
از کراهت معزول شدن از حکومت زمین واذ قلنا و یاد کن آنرا نیز که کفتیم للملائکة
مرجمیع فرشتکانرا که بیکبار اسجدوا سجده کنید لآدم مرآدم را سجده تحیت وتعظیم
فسجدوا پس سجده کردند تمام ملایکه الا ابلیس مکر عزازیل و وی بقول اصح از قوم
بنی الجان بوده وحق سبحانه بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب داد یعنی ناامید از رحمت
خدای ابی سرباز زد از سجدهٔ آدم واستکبر وتکبر کردن کشی کرد وکان و بود
در علم خدای من الکافرین از جملهٔ ناکرویدکان وقلنا یا آدم وکفتیم از محض کرم که ای آدم
اسکن انت ساکن شو تو وزوجک وجفت تو یعنی حوا الجنة در بهشت وکلا وبخورید
منها از بهشت یعنی میوهای او رغدا خوردنی بسیار حیث شئتما هرجا که خواهید
ولا تقربا و نزدیک مکردید هذه الشجرة این درخت را یعنی شجرهٔ انکور یا انجیر و اشهر
کندم است فتکونا پس باشید شما که اکر بدین شجره نزدیک شوید من الظالمین از ستمکاران
بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فازلهما پس بلغزانید وازجای ببرد آدم وحوا را
الشیطان آن سرکش نافرمان عنها از بهشت بعد از انکه بدستیاری طاوس ومار ببهشت
درآمده بود وآدم وحوا را وسوسه کرده فاخرجهما پس بیرون کرد ایشانرا اسناد
اخراج بشیطان مجاز است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم وحوا را مما از انچه کانا
بودند فیه در آنجا از کرامت ونعمت وقلنا اهبطوا وکفتیم یا آدم وحوا وابلیس
وطاوس ومار را که همه فرود روید از بهشت بدنیا بعضکم برخی از شما لبعض
مر برخی را عدو دشمن باشند چون ابلیس که دشمن آدم است ومار دشمن اولاد آدم وحوا اند ولکم ومر شما راست

وذریت شما را فی الارض در زمین مستقر موضع قرار ومتاع وبرخورداری ومنفعت الی
حین تا هنکام رسیدن آجال وسرآمدن اعمار فتلقی آدم پس فراکرفت آدم من
ربه از پروردکار خویش کلمات سخنی چند که آن بقول اشهر اینست ربنا
ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین وان تلقی وفتی بود
آدم علیه السلام بعد از هبوط دویست سال میکریست حق تعالی وی را این کلمات
تلقین کرد چون آدم این مناجات کرد فتاب علیه پس خدای قبول کرد وپذیرفت
توبه او را انه بدرستی که حق تعالی هو التواب اوست توبه دهندهٔ بنده کان الرحیم
مهربان بر تایبان فاما یاتینکم پس اکر بیاید بشما منی از نزدیک من هدی دلالتی
وبیانی بارسال رسل وانزال کتب فمن تبع پس هرکه متابعت کند وازپی رود
هدای دلالت وبیان مرا فلا خوف پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست
علیهم برایشان که متابعت کردند ولا هم ونیستند ایشان که از تحقیق فوت
مقاصد از شان یحزنون اندوهناک شوند والذین کفروا وانکسانی که بپوشیدن
حق را وکذبوا بآیاتنا ودروغ داشتند دلایل وحدانیت ما آیا با ورنکردند قرآنرا
اولئک آن کروه اصحاب النار اهل آتش اند هم فیها وایشان در آتش خالدون
جاوید مانند کانند یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی
نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است ومعنی او جمیع التی آن نعمتها که از فضل خود
انعمت علیکم انعام کردم بر پدران وکذشتکان شما ونیکوئی بجای آباء همان نیکوئی
است بجای اولاد که فخر ومباهات بدان ایشان را نیز حاصل است واوفوا ووفا
کنید بعهدی به پیمان من که در شان پیغمبر امی با شما بسته ام در توریت اوف

برکوه سرانديب ۳

فقلنا کفتیم بادیکر باره اهبطوا فرود روید منها از بهشت یا از سموات جمیعا همه بنی ۳

جه ایشان از آفات عین باشند ۳ در بزرگ عمل مراد است عقاید نیز کردند ۳

تا وفا کنم بعهدکم بعهد شما یعنی جزای وفاداری بشما رسانم وایای وازمن فارهبون
بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وآمنوا وبگروید بما انزلت بانچه فرو
فرستاده ام از قرآن مصدقا در حالتی که آن فرو فرستاده موافق است ودر توحید
ووعد و وعید لما معکم مر آن چیزی را که باشماست یعنی توریت ولاتکونوا
اول کو و بهی ناکو دیده از اهل کتاب به بقرآن ولاتشتروا و بدل مکنید بآیاتی
بآیتها کتاب من که توریت است ثمنا قلیلا بهاء اندک را لخاطب علماء یهود ند که
بهدایا و صلات کعب ابن اشرف و امثال او آیات توریت را تحریف می کردند
و امر محمد را صلی الله علیه وسلم می پوشیدند وایای فاتقون وازمن بترسید
در فروختند کتاب ربانی بحطام فانی ولا تلبسوا و بیامیزید الحق بناحق که
شما بدست خود می نویسید وتکتموا و بپوشید الحق حق را که حق را صفت
مصطفی است وانتم تعلمون و شما میدانید که آن پیغامبریست که نعت اوی می نوشید
واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز مسلمانانرا که بر آن وجه که ایشان میگذارند
وآتوا الزکوة وبدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام وارکعوا و نماز گذارید بار کوع
کننده کان یعنی با جماعت مسلمانان اتامرون الناس آیا میفرمایید مردمانرا بالبر
به نیکوئی وتنسون و فراموش میکنید انفسکم نفسهای خودرا وانتم و حال آنکه
شما تتلون الکتاب میخوانید توریت توریت را افلا تعقلون آیا جراخرد را کار
نمی فرمایید در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خودرا در ربقه اسلام در
آورده بودند و بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود از سلوک
سبیل مسلمانی تحاشی می نمودند واستعینوا و یاری خواهید بالصبر بشکیبائی

اذلکافی

الحق سخن راست و درست را که در توریت است از صفات محمد صلی الله علیه وسلم

بالباطل

الراکعین

علیه السلام

کردند

کردن ادای طاعت یا بروزه داشتن والصلوة و بگذاردن فرایض وانها بدرستی که
نماز بطریق مسلمانان لکبیرة بزرگ و دشوار و گرانست الا مگر الا علی الخاشعین بر
ترسکاران و آرام کنندگان با طاعت که مؤمنان اند و عبادت بر ایشان گران نیست
زیرا که نفسهای ایشان بپرستش مرتاض شد و در مقابله ریاضات نفس اند عطاها از
اضافات حق بر ایشان رسیده بیت جهد کن تا کار تو رخشان شود
تا سلوک و خدمت آسان شود الذین آنانکه یظنون یقین میدانند انهم
آنکه ایشان ملاقوا ربهم رسنده کانند بجزاء پروردگار خویش وانهم بدرستی که
این نیز میدانند که ایشان الیه بسوی پروردگار خود جهد باداش کنند
راجعون بازگردانده کانند یا بنی اسرائیل اذکروا ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی
نیکوییهای مرا التی آن نیکوییها که من انعمت علیکم انعام کرده ام بر شما
وانی وآنرا یاد کنید که من فضلتکم تفضیل کردم اجداد شمارا و فضل نهادم
علی العالمین بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند واتقوا و بترسید یوما
از عذاب روزی که آن روز لا تجزی حق گذاری نکند و نتواند نفس هیچ نفسی
مؤمنه عن نفس از نفس کافره شیئا اندک چیزی را مکافات نکند هیچ کس از آنرا
هیچ کس چیزی از عذاب ولا یقبل و پذیرفته نشود منها از نفس کافره یعنی
برای او شفاعة در خواستی بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند ولا یؤخذ و فرا
گرفته نشود منها از آن نفس عدل فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن
عذاب ولا هم و نباشند کافران که در آن روز ینصرون یاری داده شوند یعنی
هیچ کس ایشانرا یاری نکند در دفع عذاب واذ نجیناکم و یاد کنید ای بنی اسرائیل

نور

بس در صفت خاشعان میفرماید که

یا کفایت

که جون برهانیدیم شما را مراد اجداد ایشانست منّت بر فرزندان نهاد که حصول
اولاد بسبب آبا واجداد باشد و رهانیدن ایشان از که بود مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از
اتباع ومتعلقان فرعون یَسُومُونَكُمْ عذاب میکردند یا می چشانیدند شما را سُوٓءَ
الْعَذَابِ سخت ترین وبدترین عذابی یُذَبِّحُونَ اَبْنَآءَكُمْ می کشتند بسران شما را در
طفولیّت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در بنی اسرائیل بسری متولّد شود که
هلاک قبط و خرابی ملک بدست او بود وَيَسْتَحْيُونَ وبلقی میگذاشتند نِسَآءَكُمْ
دختران شما را برای خدمت وَفِى ذَٰلِكُمْ و در این ذبح بسران و خدمت فرمودن
دختران بَلَآءٌ محنتی وآزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از تربیت کار شما عَظِيمٌ
بزرگ ولی نهایت وَاِذْ فَرَقْنَا و یاد کنید آنرا نیز که بشکافتیم بِكُمُ بشما یعنی بسبب
نجات شما الْبَحْرَ دریای قلزم را وقتی که از فرعون می گریختید و دریا در بیش شما بود
ولشکر دشمن از عقب شما فَاَنْجَيْنَاكُمْ بس رهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر وَاَغْرَقْنَا
وبآب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون را وَاَنْتُمْ وحال آنکه شما تَنْظُرُونَ
می نگریستید بدریا که جگونه شکافته می شد یا فرعونیان نگاه میکردند جگونه
غرق می شدند وَاِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن
کتاب و وعده داد موسی ما را با آمدن بجانب طور اَرْبَعِينَ لَيْلَةً جهل شبانه روز
یعنی بعد از انقضاء آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمْ بس فرا گرفتید شما الْعِجْلَ گوساله را بخدائی
مِنْ بَعْدِهِ بعد از رفتن موسی بطور وَاَنْتُمْ وشما ظَالِمُونَ ستمکارانید بوضع حق
عبادت در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا بس عفو کردیم و درگذرانیدیم عَنْكُمْ از شما
بعد از توبهٔ شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه جنین عمل منکر از شما صادر

شد واین عفوی برای آن بود که لَعَلَّكُمْ مگر شما تَشْكُرُونَ شکر گویید خدای را
بر نعمت عفو وَاِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را الْكِتَابَ توریت
وَالْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تا مگر شما تَهْتَدُونَ راه
راست یابید بدان کتاب و حجت وَاِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد آورید آنرا که گفت موسی
لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بود يَا قَوْمِ ای گروه من اِنَّكُمْ
بدرستی که شما ظَلَمْتُمْ ستم کردید اَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خویش بِاتِّخَاذِكُمُ بفرا گرفتن شما
الْعِجْلَ گوساله را بخدایی فَتُوبُوا بس باز گردید بتضرّع وزاری اِلَىٰ بَارِئِكُمْ بسوی
آفریدگار خود فَاقْتُلُوا بس بکشید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی ای کسانی که
گوساله نپرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذَٰلِكُمْ این کشته
شدن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از زنده کانی دنیی عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزدیک آفریننده
شما و بعد از این حکم عبدهٔ عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده و سرها در بیش
افکندند و هارون علیه السّلام با دوازده هزار مرد شمشیر زن شمشیرها
کشیده بیامدند و از اوّل روز تا وقت استوا تا هفتاد هزار از ایشان بکشتند
بس ربّ العزه می فرماید که جون فرمان حق قبول کردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ بس توبهٔ
شما بذیرفت اِنَّهُ هُوَ بدرستی که اوست او نه غیر او التَّوَّابُ بذیرندهٔ توبه از
عاصیان الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کاران در لطایف قشیریّه فرموده که توبه
بقتل نفس منسوخ نیست اما توبهٔ بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکارا
و توبه خاصّ این امّت قتل نفس است در نهان خانه ریاضات صاحب بحر الحقایق
آورده که قتل نفس هم در ظاهر هم مؤمن تواند کرد و هم کافر اما قتل نفس در

باطن جز مؤمن خالص را میسر نشود وان قفل بقطع از زوهم و امر اد ها باشد . بیت

نفس خود را کوش جهانی زنده کن ٥ خواجه را کشتست او را بنده کن ٥ تو طمع داری که او را
بی جفا ٥ بسته داری در وقار و در وفا ٥ هر خسی را این تمنا کی رسد ٥ موسی باید که اژدرها کشد

وَإِذْ قُلْتُمْ ویاد کنید آنرا که کفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام
بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه وتعالی شنوند بعد از شنودن آن کفتند يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ
ای موسی ما تصدیق نکنیم لَكَ مر ترا درین سخن که از ورای حجاب شنیدیم که سخن حق است حَتَّى
تا وقتی که بدیده سر نَرَى اللَّهَ به بینیم خدای را جَهْرَةً آشکارا و روی بروی فَأَخَذَتْكُمُ بس
فرا کرفت اخیار شما را بدین کستاخی که کردند الصَّاعِقَةُ آتشی که از آسمان فرود آمد وَأَنْتُمْ وشما
یعنی آن مردم شما تَنْظُرُونَ می نکریستند بدان آتش وکویند صاعقه آوازی مهیبی بود که
از آسمان بیامد وچون آن قوم شنودند یکبار مردند وموسی متحیر در ایشان مینکریست
ومیکفت خداوندا من با بنی اسرائیل چه کویم که بزرکان قوم ایشان کجا شدند حق تعالی
ایشانرا زنده کردانید چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ بس بر انکیختیم وزنده کردانیدیم شمارا
مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ بس از آنکه میرانیده بودیم بصاعقه شمارا لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما تَشْكُرُونَ
سپاس داری کنید مر حق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعم است وَظَلَّلْنَا وسایبان
ساختیم عَلَيْكُمُ بر شما الْغَمَامَ ابر را از حرارت آفتاب متضرر نشوید واین وقتی بود که
بنی اسرائیل در تیه مانده بودند وبا ایشان خیمه وسایه بان نبود وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم
عَلَيْكُمُ بر شما در تیه الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوَى ومرغی بر شکل سمانی وآن طایریست
در طرف یمن از کنجشک بزرکتر واز کبوتر خوردتر ودر تفسیر منیر کوید آن مرغان بر
برشاخهای کیاه نشستندی و انواع نغمات خوش واصوات دلکش از ایشان بظهور

رسیدی

رسیدی بس باد ابر ایشان و زیدی برهای ایشان بریختی مرغی بودی پاکیزه و بریان
بی رک وبی خون واستخوان . بنی اسرائیل بر میداشتند وبا ترنجبین می آمیختند كُلُوا کفتیم
بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای آن چیزی که روزی کردیم شمارا یعنی
هر روز هر چه میرسد بخورید وبرای فردا ذخیره مکنید بس ایشان خلاف کرده
ذخیره می نهادند وهمه متعفن ومتغیر میشد وَمَا ظَلَمُونَا وستم نکردند بر ما
بدین نافرمانی وَلَكِنْ كَانُوا ولیکن بودند که روزی نادانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود
يَظْلِمُونَ ستم میکردند که بر رزاقی حق اعتماد نا نموده با ذخار می کوشیدند وَإِذْ قُلْنَا
ویاد آورید چون کفتیم شمارا که ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ در آیید درین دیه ایلیا یا اریحا
که قریه جبار آنست فَكُلُوا بس بخورید مِنْهَا ازین دیه یعنی میوها وطعامهای
وی حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا خواهید رَغَدًا خوردنی کوارنده وَادْخُلُوا الْبَابَ
ودر آیند بدری از درهای این دیه سُجَّدًا سجده کنان شکرانه خلاص یافتن از تیه
سُجَّدًا وبکویید حِطَّةٌ درخواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود
معنی انکه بیفکن از ما کناهان ما را نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم مر شمارا بسجود ودعا وَسَنَزِيدُ
وزود باشد که زیاده کنیم الْمُحْسِنِينَ نیکوکارانرا در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ
بس بکردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان ظَلَمُوا ستم کردند بر خود قَوْلًا
آن سخن را که مامور بودند بکفتن آن غَيْرَ الَّذِي بجز آنچه قِيلَ لَهُمْ کفته شده
بود مر ایشانرا حق سبحانه فرموده بود که بکویید حطه ایشان کفتند حطا سمقاثا
یعنی کندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی فَأَنْزَلْنَا بس ما فرو
فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر ایشان که ستمکاری کردند در تغییر قول رِجْزًا عذابی

وهرچه خواهید

خطایاکم
گناهان شمارا بسجود ودعا

وقولوا

وعقوبتی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا بدان جیزی که کَانُوا بودند که بدان جیز یَفْسُقُونَ
بیرون رفتند از حد فرمان وآن عذاب آتشی بود که فرود آمد و همه را بسوخت
یا طاعون برایشان کاشته شد که یکساعت مست وجهار هزار کس مردند وبقولی
هفتاد هزار وَاِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى وياد كنيد آنرا كه جون موسى عليه السلام آب خواست
از ما لِقَوْمِهِ برای قوم خود که بعد از خوردن من وسلوی تشنه شدند فَقُلْنَا
بس کفتیم ما مر اورا که ای موسی اضْرِبْ بزن بِعَصَاكَ بعصای خود که از شعیب علیه السلام بود سیده
الْحَجَرَ سنکی معین را وآن سنک بود مربع بزرکی سر آمدی که حق تعالی از بهشت فرستاده
بود بموسی وکویند سنکی معین نبود بس موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنکی بزد
فَانْفَجَرَتْ بس شکافته شد مِنْهُ از آن سنک اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده جشمه بعدد اسباط
بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستی كُلُّ اُنَاسٍ هریک از آدمیان یعنی اسباط مَشْرَبَهُمْ
آبشخور خود را كُلُوا وبخورید از من وسلوی وَاشْرَبُوا وبیاشامید مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ از روزی که
خدای تعالی بی رنج وتعب بشما داده وَلَا تَعْثَوْا وازحد در مکذرید فِي الْاَرْضِ در زمین
مُفْسِدِينَ در حالتی که شما تباه کارانید وَاِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى ویاد آورید آنرا که کفتید
ای موسی لَنْ نَصْبِرَ ما هرکز صبر نتوانیم کرد عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ بر طعام یکانه یعنی من وسلوی
هرجند طعام دو بود اما هردو را درهم سرشته یکی می ساختند فَادْعُ لَنَا بس بخوان
از برای ما رَبَّكَ پروردکار خود را واز و درخواه تا بقدرت خود يُخْرِجْ لَنَا بس بیرون
آورد برای ما مِمَّا از آنجیزی که او را تُنْبِتُ الْاَرْضُ میرویانت زمین نسبت انبات
بزمین مجازست جه بحقیقت حق سبحانه میرویاند مِنْ بَقْلِهَا از سبزها وتره‌های زمین وَقِثَّائِهَا
وازخیار وبادرنک او وَفُومِهَا وازکندم یا سیر آن وَعَدَسِهَا و دانجه او وَبَصَلِهَا

دیبازاو

١٦

وبیازاو قَالَ کفت خدای تعالی باموسی فرمود که اَتَسْتَبْدِلُونَ آیا بدل میکنید الَّذِي
آنجیزی را که بحسب واقع هُوَ اَدْنَى وی او فروتر و خوارتر است جون سیر وپیاز بِالَّذِي
بآنجیزی که فی نفس الامر هُوَ خَيْرٌ او بهتر و نکوتر است جون ترنجبین وکوشت مرغ
واکنون که جنین میکنید اهْبِطُوا فرود وید مِصْرًا در شهری از شهرهای ارض
مقدسه فَاِنَّ لَكُمْ بس بدرستی که در آن شهر مر شما راست مَا سَاَلْتُمْ آنجه خواستید
از و بقول وَضُرِبَتْ وضربت وزده شد یعنی ولازم کشت عَلَيْهِمُ برایشان بجزای کفران
نعمت وعدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری وفرومانده کی وبجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ
ودیکر برایشان وضع کرده شد درویشی وبیجارکی که هرجند توانکر باشند خود را
درذمی محتاج وبی نوایی بخلق نمایند وَبَاءُو وباز کشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ بخشمی از
خدای یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذٰلِكَ آن خواری وبیجارکی وخشم خدای
مر ایشانرا بِاَنَّهُمْ بآن بود که ایشان كَانُوا يَكْفُرُونَ بودند که کافر می شدند بِاٰيَاتِ اللّٰهِ بآیتهای
توریت وَيَقْتُلُونَ ومیکشتند النَّبِيِّينَ پیغامبران را جون ذکریا ویحیی وشعیا را
علیهم السلام بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق وناواجب یعنی بزعم ایشان نیز جیزی که موجب قتل باشد
از انبیا صادر نشده بود ذٰلِكَ آن کفر وقتل ایشان بِمَا عَصَوْا بدان بود که عاصی شدند
در فرمان خدای وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که از حد در میکذشتند وتجاوز از حد
فرمان ادا میکنند بکثرت عصیان یعنی هرجند معصیت بیشتر کند زنک بر آینهٔ
دل بیشتر نشیند ٥ هرکنه زنکیست بر مرآت دل ٥ دل شود زین زنکها کور و خجل ٥
جون زیادت کشت دلها تیره کی ٥ نفس دون پیش کرد خیرکی اِنَّ الَّذِينَ بدرستی که
آنکسانی که از روی نفاق اٰمَنُوا کرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند وَالَّذِينَ هَادُوا

واناکه یهودیت درآمدند والنصاری وترسایان والصابئین وآنها که از دینی بدینی کرا
آینده کانند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند یا ملایکه می پرستیدند و روی بکعبه
نماز گذاردند وگفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان من آمن هر که ایمان
آورد باخلاص تمام ازین طوایف بالله بخدای و صفات صلبی وثبوتی او والیوم الآخر
و بروز قیامت و متعلقات آن وعمل صالحا وبکند عمل شایسته فلهم اجرهم بس
مرایشانراست مزد کار ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف وترس نباشد
علیهم برایشان روز محشر ولا هم یحزنون ونباشند که اندوهگین شوند در وقت
مجازات واذ اخذنا ویاد کنید آنرا که فراگرفتیم از شما میثاقکم پیمان شمارا بمتابعت رسول موسی علیه السلام
وعمل باحکام توریت ورفعنا برداشتیم فوقکم الطور کوه را تا پیمان ستیدنی بنی اسرائیل
بعد از نزول توریت تمرد آغاز نهادند وگفتند احکام این کلام بغایت دشوار است
ما کردن نمی توانیم حق سبحانه کوهی را از کوههای فلسطین که او را طور گفتندی و در
تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور ابن اسماعیل فرمان داد تا بر زبر
زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخت و در عقب دریای
زخار پدید آمد وچون گریزگاه ندیدند بر روی در افتاده متحیر ماندند وحق تعالی
گفت خذوا فراگیرید ما آتیناکم آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بقوة بجدی
تمام وجهدی قوی واذکروا ویاد گیرید یا پیوسته یاد کنید ما فیه آنچه در وست از
ثواب وعقاب لعلکم تتقون باشد که شما بپرهیزید از ناشایستها ثم تولیتم پس روی
بگردانیدید از فرمان من بعد ذلک از پس عهدی که کردند فلولا فضل الله پس اگر نه
فضل وبخشایش خدای بودی علیکم برشما ورحمته وبخشش او نسبت بشما لکنتم

وزبور هم میخوانند

هرآینه

هرآینه که می بودید شما من الخاسرین از جمله زیان زدهگان ولقد علمتم الذین وهرآینه نیک
دانسته آید شما آنانرا که در زمان داود علیه السلام اعتدوا از حد فرمان در گذشتند
منکم از قوم شما در شهر ایله فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی
وایشان مخالفت نمودند در آن روز بحیله ماهی را میگرفتند فقلنا لهم پس ما گفتیم
ایشانرا که چون خلاف امر کردید کونوا بباشید قردة بوزنگان خاسئین خوار
شده گان وتمامی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
فجعلناها پس ما کردانیدیم آن عقوبت را نکالا عذابی وعبرتی که بند کننده وپند دهنده
باشد لما بین یدیها مر آن کسانی را که پیش ایشان حاضر بودند ومی دیدند وما خلفها
وآنها که از پس ایشان آیند وقصه ایشان شنوند وموعظة وگردانیدیم آنرا پندی للمتقین
از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه وسلم واذ قال موسی ویاد کنید
آنرا که گفت موسی علیه السلام لقومه مر گروه خود را بوقتی که در میان خود کشته بودند
عامیل نام ومیخواستند که قاتل ومعلوم کردد ان الله یأمرکم بدرستی که خدای فرماید شما را
ان تذبحوا آنکه بسمل کنید بقرة گاوی را تا بعضی را از وی بر مرده زنیم زنده شده بگوید که قاتل او کیست
قالوا گفتند قوم موسی اتتخذنا آیا فرا میگیرید ما را هزوا اهل فسوس یعنی با ما سخریه میکنی
ما می پرسیم که عامل را که کشته است تو میگوئی که گاوی بکشید قال اعوذ بالله موسی گفت
پناه میگیرم بخدای ان اکون از آنکه باشم من الجاهلین از نادانان وافسوس کنندهگان قالوا گفتند
ادع لنا بخوان وسوال کن از برای ما ربک پروردگار خویش را یبین لنا تا بیان کند برای ما
ما هی که آن گاو را صفت چیست وسال او چند است سوال ماهیت آن بود که هرگز
چنین چیزی ندیده بودند ونشنیده بودند که از نوع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را

یافته

جاری مجرای چیزی داشتند که کویا حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست و فی نفس الامر
سوال از ماهیت نبود لاجرم در جواب ایشان قَالَ گفت موسی علیه السلام اِنَّهُ یَقُولُ
بدرستی که میگوید خدای اِنَّهَا بَقَرَةٌ آنگاو گاویست لَا فَارِضٌ نه پیر و از کار افتاده وَلَا بِكْرٌ
و نه جوان و نا رسیده عَوَانٌ میانه است میان آنچه مذکور شد از جوانی و پیری فَافْعَلُوا
پس بکنید مَا تُؤْمَرُونَ آنچه شما را فرموده اند قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان
از برای ما پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا پیدا و هویدا سازد برای ما مَا لَوْنُهَا که چیست
رنگ آن بقره قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی که خدای میگوید اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ این گاویست
زرد فَاقِعٌ لَوْنُهَا در غایت زردی رنگ او تَسُرُّ النَّاظِرِينَ و آنگاو شاد میکرداند
و مسرور میسازد از رنگ خود نظر کننده کان را بوی قَالُوا ادْعُ لَنَا دیگر باره گفتند
بخوان از بهر ما رَبَّكَ خداوند خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا آشکارا کرداند برای ما مَا هِيَ
آنچه گاویست کار کننده یا در صحرا چرنده اِنَّ الْبَقَرَ بدرستی که گاوان تَشَابَهَ عَلَيْنَا
متشابه شده اند بر ما چه میانه سال زرد رنگ بسیارند وَاِنَّا و بدرستی که ما اِنْ شَاءَ
اللّٰهُ اگر خواهد خدای لَمُهْتَدُونَ از جمله راه یافتگان باشیم نزدیک گاو و از حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه منقولست که اگر بنی اسرائیل انشاء الله نگفتندی هرگز
آنگاو را نیافتندی قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی که میگوید خدای اِنَّهَا بَقَرَةٌ آنگاو بست
لَا ذَلُولٌ نه رام کرده و نرم شده که بحکم زارع تُثِيرُ الْاَرْضَ بشوراند زمین را وَلَا
تَسْقِي الْحَرْثَ و نه گاویست که آب دهد کشت را برای زراعت مُسَلَّمَةٌ دست باز داشته است
از همه کارها و سر خود جرا میکند یا از عیب است و تمام خلقت لَا شِيَةَ نیست هیچ رنگی
که مخالف رنگ زردی باشد فِيهَا در وی چون بنی اسرائیل این نشانها شنیدند قَالُوا الْآنَ

بلکه از سن و سال او می پرسیدند ۴

بَیْنَ ذٰلِکَ

یعنی آب کشد برای زراعت ۴

گفتند

گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی را و صفت تمام و روشن
باز گفتی و آن گاو مذهبه نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر
کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آنرا بانکه پوست او را پر زر کنند فَذَبَحُوهَا پس بکشتند
او را و نکته در سر ورنش گوساله پرستان بود به پرستش بدیشان نمود که بدین نوع آنچه شما فرموده اید
قابل ذبح است و نه لایق مدح القصه او را ذبح کردند وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ و نخواستند
که بکنند این کار را بسبب گرانی بهای او وَاِذْ قَتَلْتُمْ اوّل قصه است میفرماید که یاد کنید
آنرا که بکشتید نَفْسًا یکی را که آن عامیل بود فَادَّارَأْتُمْ پس اختلاف کردید فِيهَا در آن
نفس مقتول یعنی در کشتن او وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ و خدای بیرون آورنده است و ظاهر کننده
مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ آنچیزی را که هستید شما که آنرا بپوشیدید از قتل بناحق فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ
پس گفتیم ما که بزنید آن کشته شده را بِبَعْضِهَا بپاره از آن گاو که بیخ دم بود یا
زبان یا گوش و بهر تقدیر چون بوی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت
و نام قاتلان خود را بگفت و آن دو برادرزادهٔ او بودند و بعد از تسمیهٔ ایشان در حال
بیفتاد و بمرد كَذٰلِكَ همچنانکه این مرده را زنده کردانید يُحْيِي اللّٰهُ زنده میکرداند
خدای الْمَوْتَىٰ همهٔ مرده کانرا وَيُرِيكُمْ و می نماید بشما خطاب بآن جماعت است که در
مجلس احیاء عامیل حاضر بودند و میشاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلوات
الله و سلامه علیه میگوید که انکار حشر میکنید که آخر خدای بشما نماید آيَاتِهِ دلایل
قدرت خود را در احیا لَعَلَّكُمْ مگر باشد که شما تَعْقِلُونَ فکر کنید و دریابید که کسی که
قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر آینه بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ
قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوبُكُمْ دلهای شما ای یهود مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس زنده شدن عامیل

پرستیده اید ۴

که بواسطهٔ مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند ۴

فهی پس آن دلها که شمار است کالحجارة همچون سنک است در سختی و درشتی او اشد قسوة
بلکه سخت تر است در قساوت و غلظت از سنک وان من الحجارة و بدرستی که بعضی از سنکهاست
لما یتفجر آنچه هر آینه روان میکردد منه الانهار از وجویهای بزرک وان منها و بعضی
دیکرست از و لما یشقق آنچه هر آینه بشکافد فیخرج پس بیرون آید منه الماء از او
آب خورد چون چشمها وان منها و بتحقیق که هست از حجاره لما یهبط آنچه فرود آید
و از بلندی و به پستی کرآید من خشیة الله از ترس خدای وما الله و نیست خدای بغافل عما
تعملون غافل از آنچه ~~از آنچه~~ شما ای یهود میکنید افتطمعون آیا طمع در بسته اید ای مؤمنان
ان یؤمنوا آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لکم مر شما را در آنچه میکویید
از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وقد کان و حال آنکه بودند فریق منهم کروهی
از اسلاف ایشان که در واسطه یسمعون می شنیدند کلام الله سخن خدای را در طور
ثم یحرفونه پس بکردانیدند آن سخن را من بعد ما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند و در یافتند
چون میان قوم آمدند کفتند ما سخن حق و امر و نهی او شنودیم و لیکن در آخر کفت که
اینها که فرمودم اکر توانید بکنید و اکر قادر نباشید در اداء آن مکنید و باک مدارید
وهم یعلمون و ایشان میدانند که افترا می نمایید و در ینابیع آورده که روزی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که جهودان بعد از من در مدینه در نیایند که از در آمدن
ایشان فتنه ظاهر شود بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه در می آمدند
که ما مسلمانیم همچون شما و آخر روز باز کشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی
واذا لقوا و چون ملاقات کنند یهود الذین آمنوا آنان را که ایمان آورده اند از اصحاب
رسول صلی الله علیه وسلم قالوا آمنا ما نیز کرویده ایم واذا خلا و چون خلوت کنند

اکر

بعضهم

بعضهم بعضی از اصاغر ایشان الی بعض ببعضی از اکابر چون کعب و حی قالوا
کویند آن اکابر ایشان را که اتحدثونهم آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب
محمد را صلی الله علیه وسلم بما فتح الله بدآنچه کشاده است خدای ابواب و دانش
آن را علیکم بر شما در کتاب شما قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اصحاب را از صفت و نعت وی که در توریت
مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان از آن آکاهی یافته مخبران سرزنش
نمودند که شما ایشان را از صفات محمدی صلی الله علیه وسلم خبر میدهید
لیحاجوکم تا مخاصمه کنند و حجت کیرند به آنچه دانسته باشند عند ربکم نزد
پروردکار شما روز قیامت و کویند حق را دانستید و متابعت نکردید افلا
آیا جواد رنمی یابید این مقدار که اسرار خود با خصم در میان نباید نهاد اولا یعلمون
آیا نمیدانند جهودان که ان الله یعلم بتحقیق خدای تعالی میداند ما یسرون آنچه
پنهان میدارند از عداوت رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم
وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس هر که
داند حق سبحانه و تعالی دانای آشکار و نهانست باید که ظاهر خود را بفرمان
برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و ناپاکی بپردازد ٥
بکن سر و علن را باکسی راست ٥ که دانای نهان و آشکار است ومنهم
و از جهودان امیون جماعتی اند نانویسنده و ناخواننده که لا یعلمون الکتاب نمیدانند
توریت را و نمی شناسند که در وجه چیز است الا امانی مکر آرزوهای خود را
یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد و وعدهای دروغ که از علمای خود

تعقلون

شنوند که بهشت خاصهٔ ایشان خواهد بود واجداد ایشان شفاعت خواهند کرد
وَاِنْ هُمْ ونیستند ایشان اِلَّا یَظُنُّونَ مگر آنکه کمانی می برند فَوَیْلٌ پس عذاب
یا اندوه لِلَّذِینَ مر آنانراست که ایشان یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ مینویسند نوشته محرف
را بِاَیْدِیهِمْ بدست خود یعنی خود مباشر کتابت اند وبدیکری نمی فرمایند ثُمَّ یَقُولُونَ
پس میکویند هٰذَا این نوشته مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خداست وچرا چنین میکنند
لِیَشْتَرُوا تا بخرند یعنی استبدال کنند بِهٖ بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِیلًا
بها اندک را یعنی علماء یهود بواسطهٔ اخذ رشوت صفت مصطفی صلوات الله علیه وسلام
که توریت برین وجه بوده که مرد نیکو روی جعد موی کندم کون سیاه چشم
میانه بالا تغییر کردند ونویشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم
سفید پوست فروهشته موی یک چشم باشد واین صفت دجال است وباعوام
خود کفتند این آن پیغامبر موعود نیست فَوَیْلٌ لَهُمْ پس وای مر ایشانرا مِمَّا کَتَبَتْ
از آنچه نوشت وتغییر کرد اَیْدِیهِمْ دستهای ایشان وَوَیْلٌ لَهُمْ ودیکر باره وای
بر ایشان مِمَّا یَکْسِبُونَ از آنچیزی که میکنند برشوت وماکل حرام وَقَالُوا وکفتند
یهود برغم خود لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ ما را مس نکند آتش دوزخ وبما نرسد اِلَّا اَیَّامًا مَعْدُودَةً
مکر بمقدار روزی چند شمرده که آن هفت روز است هر روزی در مقابلهٔ هزار
سال از آن هفت هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد که قوم کوساله
پرستیده اند قُلْ بکو ای محمد مر ایشانرا اَتَّخَذْتُمْ آیا فرا کرفته اید عِنْدَ اللّٰهِ از نزدیک
خدای عَهْدًا عهدی وپیمانی که شما را زیاده از آنچه میکویید عذاب نخواهد کرد
واکر چنین وعده هست فَلَنْ یُخْلِفَ اللّٰهُ پس خلاف نکند خدای عَهْدَهٗ وعدهٔ

به

کب ۳

خودرا

خودرا اَمْ تَقُولُونَ بلکه میکویید وافترا میکنید عَلَی اللّٰهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه
نمیدانید بَلٰی نه چنانست که ایشان میکویند بلکه مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً هر که بدی کند یعنی
شرک آرد وَاَحَاطَتْ بِهٖ وفرا کیرد کرد اکرد او را خَطِیْئَتُهٗ کناه او یعنی بر و مستولی شود
تا بر کفر بمیرد فَاُولٰئِکَ پس آن کروه مشرکان اَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ وساکنانند هُمْ
فِیهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید باشنده کانند وَالَّذِینَ آمَنُوا وآنانکه کرویده اند
بخدای وآنچه از نزد او آمده وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعمل کرده اند نیکو وپاکیزه اُولٰئِکَ
اَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن کروه اهل بهشت ومستحق آنند هُمْ ایشان ونه غیر ایشان
فِیهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشنده کانند وَاِذْ اَخَذْنَا وباد کنید چون فرا کرفتیم
یعنی در توریت مِیثَاقَ بَنِی اِسْرَائِیلَ عهد وپیمان فرزندان یعقوب را وکفتیم
لَا تَعْبُدُونَ نپرستید شما اِلَّا اللّٰهَ مکر خدا یرا که سزاوار پرستش است وَبِالْوَالِدَیْنِ
ونیکویی کنید به پدر وما در اِحْسَانًا نیکویی کردنی وَذِی الْقُرْبٰی ودیکر بنسبت
خویشان وَالْیَتَامٰی ویتیمان وَالْمَسَاکِینِ وبیچارکان وَقُولُوا وبکویید لِلنَّاسِ
معاملهٔ مردمان را مؤمنا حُسْنًا سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد با مردم چنان سخن کویند که
وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وبپای دارید ونماز را باشرایط آن وَآتُوا الزَّکٰوةَ وبدهید زکوة را بر وجهی که
حکم کرده ام ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ پس روی بکردانیدید بعد از من پیمان وبرکشیدید از عهد
ومیثاق اِلَّا قَلِیلًا مِنْکُمْ مکر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریت
استقامت داشتند وَاَنْتُمْ مُعْرِضُونَ وحال آنکه شما اعراض کننده کانید از حکم توریت که
در مبعث محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم صادر شده وَاِذْ اَخَذْنَا وآنرا نیز یاد کنید
که کرفتیم مِیثَاقَکُمْ پیمان از اسلاف شما واز ایشان عهد بستیم که لَا تَسْفِکُونَ

مریزید دِمَاءَکُمْ خونهای اقربا وهمدینان وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ وبیرون نکنید کسان خودرا
بستم مِنْ دِیَارِکُمْ ازخوان ومان خویش وعهدی دیکر آن بود که اسیران بنی اسرائیل را
بازخرند ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید یعنی قبول نکودلمودید وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ وشمای
یهود مدینه کواهید که آباء شما این عهد نموده اند ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن کروهید
که پیمانها را شکسته تَقْتُلُونَ أَنْفُسَکُمْ میکشید کسان خودرا وَتُخْرِجُونَ فَرِیقًا
وبیرون میکنید کروهی را مِنْکُمْ از قوم خود مِنْ دِیَارِهِمْ ازسراها ومنزلهای ایشان
تَظَاهَرُونَ هم پشت شدید عَلَیْهِمْ بر آن قوم مغلوب شده ازشما بِالْإِثْمِ به بزه
کاری وَالْعُدْوَانِ وافزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه
ودیکر نضیر که باهم مقاتله کردندی وقبل از نزول حضرت (هجرت) دو قبیله مشرک نیز
بودند یکی اوس ودیکری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند وبنی نضیر با خزرج
اتفاق کردند وهر فرقهٔ از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیکری قتال کردندی
وبعد از غلبه در خرابی منزل ایشان کوشیدندی تا هم قوم جلا مغلوب انجامیدی
وچون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه می فرماید وَإِنْ یَأْتُوکُمْ
واکر بشما آیند أُسَارَىٰ اسیران بنی اسرائیل تُفَادُوهُمْ ایشانرا فدیه بدهید یعنی
باسیر دیکر بدل میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خودرا از
دیار ایشان بیرون کردید وحالیست که حرام کرده شده است عَلَیْکُمْ برشما
حکم میثاق إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا میکروید شما
بِبَعْضِ الْکِتَابِ بپاره از احکام توریت که فدیهٔ اسیر است وَتَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ
وکافر میشوید ببعض دیکر که قتل واخراج است فَمَا جَزَاءُ مَنْ یَفْعَلُ پس نیست مکافات

انکس

20

انکس بکنید ذَٰلِکَ این چنین عهدشکنی ونافرمانی مِنْکُمْ ازشما که یهودیت إِلَّا خِزْیٌ
مکر خواری ورسوایی فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا در زندکانی این سرای که آن قتل ابن قریظه است
واجلای بنی النضیر وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ وروز رستخیز یُرَدُّونَ بازکردانیده شوند
ازحشرکاه إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سختر بن عذابی که عذاب دوزخ است ویکی از
علماء شدت دوام است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ وخدای غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ ازآنچیزی که
عهدشکنان میکنند وحفظ بخطاب میخوانند ومخاطب هم یهود بودند یا خطاب
عام است أُولَٰئِکَ الَّذِینَ ایشان آنانند که از بیخردی اشْتَرَوُا الْحَیَاةَ الدُّنْیَا خریده اند
وبدل کرده اند زندکانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاویدی آن سرای دیکر
فَلَا یُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ ازایشان عذاب نه در دنیا
بنقصان جزیه ونه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ ونباشند ایشان که
یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات ازایشان ونه در محشر بتخفیف
عقوبات وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَى وبدرستی که ما عطا کردیم موسی را الْکِتَابَ توریت
وَقَفَّیْنَا واز پی درآوردیم مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس موسی بفرستادکان چون یوشع
وداود وسلیمان والیاس وذکریا ویحیی علیهم السلام وَآتَیْنَا عِیسَى ابْنَ مَرْیَمَ وعطا
کردیم عیسی را که پسر مریم بود الْبَیِّنَاتِ نشانهاء روشن ومعجزات هویدا چون
اخبار از غیب واحیای موتی وَأَیَّدْنَاهُ ونیرومند کردانیدیم اورا وقوت دادیم
بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه یا جبرئیل که در همه وقت قرین عیسی علیه السلام
بود یا اسم اعظم که ببرکت آن مرده زنده کردی یا انجیل که تازکی دل وزندکی جان
ازان یافتندی ـ دل تازکی از حسن کلامت دارد ٭ جان زندکی از سماع نامت دارد

افکلما ایا هرگاه که از نزد ما جاءکم رسول آید بشما فرستاده بما لا تهوی بانچه دوست
ندارد انفسکم نفسهای شما وسخن او بر وفق هوا ومدعای شما نباشد استکبرتم
تعظیم نکردید وگردن نهادید ففریقا کذبتم پس گروهی را از ایشان بدروغ دا
شتید جون محمد وعیسی علیهما الصلوة والسلام وفریقا تقتلون وگروهی را کشتید
جون ذکریا ویحیی علیهما السلام وقالوا وگفتند یهود قلوبنا غلف دلهای ما در
غلافست یعنی پوشیده از فهم وباز داشته شده از قبول بدین سخن نا امید
گردانیدند حضرت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم از ایمان خود بقرآن ومتابعت
آن حضرت حق سبحانه وتعالی رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که
ایشان میگویند بل لعنهم الله بلکه خدای ایشانرا رانده است ومدد لطف از
ایشان باز گرفته بکفرهم بسبب ناگرویدن ایشان فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی
از ایشان ایمان می آورند جون ابن سلام واصحاب او ولما جاءهم وآن هنگام که
بدیشان آمد کتاب من عند الله نوشته از نزد خدای که آن قرآنست مصدق گواه
وموافق لما معهم مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید ونبوت وحشر وآنچه
از اصول دین باشد قبول نکردند وبدان نگرویدن وکانوا من قبل وحال آنکه بودند
پیش از نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی یستفتحون طلب فتح ونصرت میکردند
بدین کتاب وبکسی که این کتاب بدو فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی
وکار بر ایشان تنگ شدی دستها بر داشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از
تو بمحمد که رسول آخر الزمانست علی الذین کفروا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب
فلما جاءهم پس آن وقت که آمد بدیشان ما عرفوا آنکس را که شناخته بودند

کفروا

کفروا کافر شدند به بدانچه ایشانرا گمان بود که آن پیغامبر از بنی اسرائیل خواهد بود
وجون از اینجا بنی اسماعیل بود بد وکافر شدند فلعنة الله پس لعنت خدای علی الکافرین
برناگرویدگان که بدانش خود کار نکردند وعناد ورزیدند ووضع ظاهر در موضع
ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست بئسما اشتروا بد چیزیست که ایشان فروختند به
بآن چیز انفسهم بهرهٔ نفسهای خود را وآن چیز کدامست ان یکفروا آنکه کافر
می شوند بما انزل الله بدانچه فرو فرستاد خدای که آن قرآنست بغیا از جهت حسد یعنی
رشک بردند ان ینزل الله برانکه فرو فرستد خدای من فضله فضل خود را که کتاب
ووحی است علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده از بندگان خود که سزاوار آن باشند
فباءوا پس باز گشتند جهودان بغضب بخشمی از خدای یا مستحق گشتند خشمی را
علی غضب بالای خشمی دیگر بانکار عیسی علیه السلام وانجیل وخشمی بانکار
محمد صلی الله علیه وسلم وقرآن وللکافرین ومر کافرانراست عذاب مهین
عذاب خوار کننده واذا قیل لهم وجون گویند مر یهود را آمنوا بگروید بما انزل
الله بانچه برما فرستاده اند یعنی توریت ویکفرون وکافر می شوند بما وراءه
بدانچه جز کتاب ایشانست وهو الحق وآن ما وراء یعنی انجیل وقرآن درست
وراست است مصدقا در حالتی که آن حق باور دارنده است لما معهم مر آن
کتاب را که با ایشانست وازینجا کفر ایشان بتوریت نیز لازم می آید چه کفر بانچه موافق
چیزیست کفر باشد بان چیز قل بگوای محمد در جواب آنکه میگویند بتوریت ایمان
داریم فلم پس چرا تقتلون می کشتند انبیاء الله پیغامبران خدای را من قبل پیش
ازین ان کنتم اگر بوده اید شما مؤمنین گرویدگان بتوریت ولقد جاءکم موسی وهر آینه

خشمی

از انجیل وقرآن قالوا نؤمن گویند
ما بگرویم بما انزل علینا
بآنچه برما فرستاده ه

از پس رفتن موسی بطور وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ وشما بیدا کردانیدید زنفس خود وَإِذْ أَخَذْنَا

امد بشما موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بنشانهای درست وپیغامهای راست که احکام
الواح است ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فراکرفتید کوساله را نخدایی مِن بَعْدِهِ وباد
کنید جون فراکرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را وَرَفَعْنَا وبرداشتیم فَوْقَكُمُ الطُّورَ بروزبر
سر شما کوهی را که منسوب بود بطور بنی اسماعیل از کوههای فلسطین وآن
شهریست از بلاد شام خُذُوا کفتیم که فراکیرید مَا آتَيْنَاكُم آنچه بشما داده ایم یعنی
توریت بِقُوَّةٍ بعزمی درست وجدی تمام وَاسْمَعُوا وبشنوید یعنی فرمان برید قَالُوا
کفتند باشکارا سَمِعْنَا شنیدیم وپذیرفتیم وبنهانی با خود کفتند وَعَصَيْنَا ونا
فرمانی کردیم ویا شنودیم بکوش وعاصی شدیم بدل وَأُشْرِبُوا وخورانیدند یعنی
در آوردن فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی کوساله را بِكُفْرِهِمْ بسبب
جحود وانکار ایشان قُلْ بکو بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بد جیزیست آنچه می فرماید شما را بِهِ
آن إِيمَانُكُمْ ایمان شما وآن کفر است بقرآن ونجمد صلی الله علیه وسلم إِن كُنتُم اکر
هستید شما مُّؤْمِنِينَ کرویدکان بخدای جه اکر کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر
نمی فرماید وجهودان با این همه رسوایی میکفتند بهشت جز جای ما نخواهد بود
خداوند تعالی فرمود که قُلْ بکو ای محمد در جواب این دعوی ایشان إِن كَانَتْ
اکر هست بزعم شما لَكُمُ مر شما را الدَّارُ الْآخِرَةُ سرای آخرت ونعمت بهشت عِندَ اللَّهِ
نزدیک خدای خَالِصَةً پاکیزه وخاصه مِّن دُونِ النَّاسِ بجز دیکر مردمان فَتَمَنَّوُا
الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرک را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راست کویان در آنچه بهشت
خاصه ازان شماست جه بی مرک بدان سرا نتوان رسید ومرک علامت اشتیاق لقاست
هرکه مشتاق تر آرزومند تر بیشتر مرکست که دوست را رساند بر دوست ٥

آرزوی

پس هرکه آرزومند تر بود بمرک مشتاق تر بود بلقا

آن کیست که او نمیرد نشادان نبود وَلَن يَتَمَنَّوْهُ وآرزو نکنند جهودان مرک را أَبَدًا
هرکز بِمَا قَدَّمَتْ بآنچه پیش فرستاده است أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان از قتل انبیا
وتغییر نعت حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة وعلیهم السلام وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای
داناست بِالظَّالِمِينَ بر ستمکاران ودروغ کویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ وهر آینه که یابی تو جهودانرا
أَحْرَصَ النَّاسِ حریص ترین مردمان عَلَىٰ حَيَاةٍ بر زندکانی دنیا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا واز آن
کسانی که شرک آورده اند یعنی کفار عرب واضح آنست که این مشرکان
مجوس اند زیرا که هیچ کس زندکانی را دوستر از ایشان ندارد يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست
میدارد یکی از ایشان یعنی از کبران لَوْ يُعَمَّرُ که کاش عمر داده شود أَلْفَ سَنَةٍ هزار
رسال
وازنیست که تحیت مجوس جون بهم برسند اینست که هزار سال بزی ونزد بعضی
از علما کفتن این لفظ مکروهست وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ ونیست که رهانندۀ او باشد
مِنَ الْعَذَابِ از عذاب دوزخ أَن يُعَمَّرَ انکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب
الهی نیست وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند یهود ومجوس
وغیر آیشان بعضی از یهود کفتند که صاحب محمد صلی الله علیه وسلم جبرئیل است
واو وحی بدو فرود می ارد واسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده
علیه السلام
واکثر بلا وعذاب بر آباء ما نازل شده واکر بجای او میکائیل بودی ما با ابی القاسم
برانبیای
ایمان آوردیم حق سبحانه فرمود که قُلْ بکو ای محمد مَن كَانَ هرکه باشد عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ
صلی الله علیه وسلم
دشمن مر جبرئیل را واین نامیست عبرانی یا سریانی ومعنی او عبد الله وامین
کو از خشم میرو
خزاین وحی باشد پس هرکه دشمن او باشد فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستی که وراستی که او
فرو می آرد وقرآنرا عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای مُصَدِّقًا در حالتی که

وحالا بایشان نسبت

قرآن تصدیق کننده است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مرانچیزرا که بیش از وی نازل شده از کتب
منزله جون توریت و زبور وَهُدًى و قرآن راه نماینده است بحق وَبُشْرَى ومژده
دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ مرمؤمنانرا بنجات و درجات مَنْ كَانَ هرکه باشد عَدُوًّا لِلَّهِ
دشمن مرخدای را وَمَلَائِكَتِهِ وفرشتکان اورا وَرُسُلِهِ و فرستادکان اورا وَجِبْرِيلَ
وَمِيكَائِيلَ واین دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللَّهَ بس بتحقیق که خدای تعا عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ
دشمن است مرکافرانرا که دشمن ملایکه و رسل اند وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا وهرآینه مافرستادیم
إِلَيْكَ بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نشانیهای روشن با آیتهای درست یعنی قران وَمَا
يَكْفُرُ بِهَا وکافرنشوند بدان آیتها إِلَّا الْفَاسِقُونَ مکر بیرون رفتکان از فرمان خدای
أَوَكُلَّمَا آیا هرجکاه که یهود عَاهَدُوا عهد کردند عَهْدًا عهد کردنی نَبَذَهُ بشکستند
آنرا فَرِيقٌ مِنْهُمْ کرو می از ایشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بسیاری از ایشان لَا يُؤْمِنُونَ
نمی کروند بتوریت وَلَمَّا جَاءَهُمْ وآنهنکام که آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فرستاده
ازنزد خدای تعالی یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مُصَدِّقٌ باوردارنده لِمَا
مَعَهُمْ مرتوریت را که بایشانست نَبَذَ فَرِيقٌ بیفکندند کروهی مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
ازانانکه عطاداده شده اند بتوریت یعنی علماء ایشان بینداختند كِتَابَ اللَّهِ
توریت را یا قرآنرا وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ بس بشت خود كَأَنَّهُمْ کویا که آن علما لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
که قرآن کلام الله است و محمد رسول الله وَاتَّبَعُوا ولی روی کردند این یهود مَا تَتْلُو
الشَّيَاطِينُ درزمان پادشاهی سلیمان علیه السلام وآن جنان بود که دیوان
درعهد سلیمان علیه السلام شعبدهای صدرنك را با نیرنکها کهانت برآمیخته
نوشته بودند ومیان اراذل وجهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام برآن

اطلاع

اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند ودرصندوقی نهاده ومقفل ساخته
درزیر درخت دفن کرد بعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان آنرا از
زیر درخت وی بیرون آورده جنانجه فرانمودند که سلیمان بآن سحرها
وشعبدها پادشاهی میکرد ویهود بعد از آن سلیمانرا بسحر نسبت میدادند حق تعالی
ابراء ذمه اورا فرمود که وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وهرکز کافرنشد سلیمان یعنی جادوئی
نکرد وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ ولیکن دیوان زمان او كَفَرُوا کافرشدند يُعَلِّمُونَ النَّاسَ
درمی آموختند مردمانرا السِّحْرَ جادوئی وَمَا أُنْزِلَ و دیکر یهود متابعت کردند
آنجیزی را که فرستاده شده از سحر عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ درشهر
بابل هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته وایشان بر آدمیان کناه کار طعنه می زدند
حق تعالی فرمود که ایشان بستهٔ نفس وهوا اند واکر شمارا نیز همان حالت که
ایشانراست شمارا بودی صدور عملهای بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی
ایشان استبعاد نمودند حق سبحانه وتعالی نفس بشری بدیشان داده برای حکومت
خلق بر زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند وبسبب شرب خمر بر قتل ناحق
وسجدهٔ صنم اقدام نمودند وحق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع فرمود وعذاب
ایشان درین جهان مقرر شد وحالا در جاه بابل نکوی سر آویخته معذب اند وانزال
سحر برایشان بجهت آن بود که درآن زمان سحره دعوی نبوت میکردند حق سبحانه
درزمان حکومت وقبل از معصیت این علم بدیشان فرستاده بود وکویند الهام ایشانرا
کیفیت این علم درآموخت تا جمعی زیرکان را تعلیم دهند وایشان بر کیفیت سحر
وحقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت کردند وَمَا يُعَلِّمَانِ ونیاموزند

این دو فرشته در بن وقت که در جاه اند مِنْ أَحَدٍ هیچ کس را جادوئی حَتَّى يَقُولَا
تاکویند پیش از آموزانیدن انکس راکه إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ جز این نیست که ما آزمایش
خلقیم ارخدای فَلَا تَكْفُرْ پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر کناه
منرتب نیست فَيَتَعَلَّمُونَ پس می آموزند مِنْهُمَا ازان دو ملک مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ
آنجیزی راکه جدائی افکنند بدان بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ میان مرد و زن او وَمَا هُمْ
و نیستند جادوان بِضَارِّينَ ضرر رساننده بِهِ بسحر مِنْ أَحَدٍ هیچ کس را إِلَّا بِإِذْنِ
اللَّهِ کر بقضا و قدر خدای وَيَتَعَلَّمُونَ و می اموزند مَا يَضُرُّهُمْ آنجه ایشانرا زیان
رساند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نکند وَلَقَدْ عَلِمُوا و هر آینه نیک دانستند یهود لَمَنِ
اشْتَرَاهُ هرکه سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد مَا لَهُ نیست او را فِي الْآخِرَةِ
در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ بهرهٔ از نیکوئی وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا و بد چیزیست آنجه فروختند
بِهِ بدانجیز أَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند
ایشان که دانند زیان این سودا را وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این جهودان آمَنُوا کرویدندی بمحمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش
یافتندی و پوشیده نیست که لَمَثُوبَةٌ هر آینه پاداش مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای
خَيْرٌ بهتراست از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه
می ستانند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندی که بدانستندی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که
کرویده اید لَا تَقُولُوا رَاعِنَا مکویید لفظ راعنا در وقت مکالمه با حضرت محمد صلی
الله علیه وسلم که یهود کفتار شما دست آویز ساخته با آن حضرت این کلمه
میکویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مؤمنان بدان معنی میکفتند که مراعات

کن سخنان ما را یعنی بشنو لحق سبحانه فرمود که این کلمه مکویید وَقُولُوا انْظُرْنَا و بکویید
انظرنا یعنی بنکر بسوی ما وَاسْمَعُوا و بشنوید قول خدای را بسمع قبول وَلِلْكَافِرِينَ
عذابی دردناک که هرکز انقطاع نیابد مَا يَوَدُّ دوست ندارید الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه
حق را پوشیده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود وَلَا الْمُشْرِكِينَ و نه مشرکان
أَنْ يُنَزَّلَ آنکه فرو فرستاده شود عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ خَيْرٍ هیچ نیکوئی مِنْ رَبِّكُمْ
از نزد پروردکار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه خیرهاست یهود نمیخواستند
که نبوت با آل اسماعیل انتقال کند و مشرکان را داعیه آن بود که پیغمبری بولید
ولید مغیره و نعیم ثقفی رسد وَاللَّهُ يَخْتَصُّ و خدای اختصاص میدهد بِرَحْمَتِهِ به
نبوت و وحی خود مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند
فضل بزرکست بر هرکه او را نبوت داده و در صفت فضل بعظمت اشعار است
بانکه بیت فضل او فضیلست افزون از عدد ٭ لطف او لطیفست بیرون از شمار ٭
مَا نَنْسَخْ هرچه منسوخ میکردانیم مِنْ آيَةٍ از آیة قرآن بر وفق مصالح خلق
و مقتضای زمان أَوْ نُنْسِهَا یا فراموش میکردانیم آنرا از دلهای نَأْتِ بِخَيْرٍ
بیاریم بهتری مِنْهَا از آن آیت منسوخه جنانچه مصابرت یک نمازی را با ده تن
منسوخ کرد و با دو تن مقرر ساخت أَوْ مِثْلِهَا یا بیاریم مانند انکه نسخ کرده ایم
در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت جون تحویل قبله از بیت المقدس
بکعبه أَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمیدانی خطاب با منکر نسخ است جهودان نسخ در مجادله
میکردند و میکفتند که آن بشما نیست و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی
و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی میفرماید که

و مرکافرانراست یعنی آنهاکه
بر سبیل مذمت این کله
میکویند عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی نمیدانی اَنَّ اللّٰهَ آنرا که حق سبحانه عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
بر همه جیزها از محو و ابنات و نسخ و انسا قَدِیْرٌ توانایست. بر کمال اَلَمْ تَعْلَمْ آیا
دانا نیستی اَنَّ اللّٰهَ بآنانکه تحقیق خدایست بی شك لَهٗ مر او راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمان و زمین بس هرجه خواهد کند وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای مِنْ وَّلِیٍّ دوستی که از و بشما نفع رسد وَلَا نَصِیْرٍ و نه یاری که
از شما دفع ضرر کند اَمْ تُرِیْدُوْنَ. یا میخواهید اَنْ تَسْئَلُوْا انکه سوال کنید رَسُوْلَكُمْ پیغمبر
خود را كَمَا سُئِلَ مُوْسٰى همچنانکه سوال کرده شده بود موسی مِنْ قَبْلُ پیش ازین جهودان
میکفتند که باید که محمد کتابی بیارد دبیکبار چنانکه موسی علیه السلام آورده
بود حق تعالی فرمود که شما از محمد همان میطلبید از سوالهای متعصبانه که
پدران شما از موسی علیه السلام میطلبیده اند وَمَنْ یَّتَبَدَّلِ الْكُفْرَ و هر که بدل کند
کفر را بِالْاِیْمَانِ با ایمان یعنی کفر را بر ایمان بکزیند فَقَدْ ضَلَّ بس هر آینه که کم کشته است
سَوَآءَ السَّبِیْلِ از میان راه راست وَدَّ كَثِیْرٌ دوست میدارند بسیاری مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ
از اهل توریت جون محاص ابن غازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او
لَوْ یَرُدُّوْنَكُمْ انکه کردانند شما را مراد حذیفه یمان و عمار یاسر است که فنحاص
و یاران او مر ایشانرا دعوت بیهودیت میکردند حق سبحانه فرمود که بیهود میخواهند که
سازند شما را مِنْ بَعْدِ اِیْمَانِكُمْ ز بس ایمان شما كُفَّارًا ناکرویدکان حَسَدًا از روی حسد
مِّنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ از نزدیك نفسهای ایشان یعنی این حسد مقتضای نفس ایشانست
نه بفرموده کسی مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ از بس انکه روشن کشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشانرا آنچه
راست و درست است یعنی رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و حقیقت قرآن

وصحت

وصحت دین اسلام فَاعْفُوْا بس درگذارند ای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان
وَاصْفَحُوْا و روی بگردانید از ایشان حَتّٰى یَاْتِیَ اللّٰهُ تا بیارد خدای بِاَمْرِهٖ فرمان خود را
که حکم است بقتال یا امر است بجزیه اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ. بر همه
جیز بر تعذیب و انتقام قَدِیْرٌ تواناست وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را وَاٰتُوا
الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة مال را وَمَا تُقَدِّمُوْا و آنچه از پیش بفرستید لِاَنْفُسِكُمْ از برای
نفس خود مِّنْ خَیْرٍ از مال دیگر در سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات تَجِدُوْهُ بیابید
ان را نوشته عِنْدَ اللّٰهِ نزدیك خدای یا ثواب آن بیابید از نزدیك وی اِنَّ اللّٰهَ بدرستی
که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بَصِیْرٌ. بیناست
وَقَالُوْا و کفتند جهودان لَنْ یَّدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز در نیاید در بهشت اِلَّا مَنْ كَانَ مکر
آنکه باشد هُوْدًا یهودی اَوْ نَصٰرٰى یا نصرانی یعنی یهود کفتند که به بهشت نروند
الا جهودان و نصاری کفتند که به بهشت نروند تِلْكَ این دعوی را از هر دو
طایفه اَمَانِیُّهُمْ آرزوهای ایشانست قُلْ هَاتُوْا بکو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را
برین دعوی اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید راست کویان در قول خود بَلٰى نه جنین
است که ایشان میکویند بلکه مَنْ اَسْلَمَ هر که تسلیم کرد وَجْهَهٗ همه خود را لِلّٰهِ
برای طاعت خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و او نیکوکار است در کردار و کفتار فَلَهٗ اَجْرُهٗ
بس مر آنکس راست مزد او عِنْدَ رَبِّهٖ نزد پروردکار او وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و هیچ ترس نباشد
بر ایشان از فوت مزد ایشان وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه اندوهناك باشند از قصور ذلك
آن مزد و جمعی از انصاری نجران بمدینه آمدند و به روسان جهود مناظره نموده
هر فرقه در ابطال دین دیکری غایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیت

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وكفتند جهودان لَيْسَتِ النَّصَارَى نيستند كروه ترسايان عَلَى
شَيْءٍ برچيزى از دين حق وَقَالَتِ النَّصَارَى وكفتند نصارى لَيْسَتِ الْيَهُودُ نيستند
جهودان عَلَى شَيْءٍ برچيزى كه معتدّ به باشد وَهُمْ وحال آنكه همهٔ ايشان
يَتْلُونَ الْكِتَابَ ميخوانند كتاب خداى را يهود از توريت ميدانند كه نصارى
بجهت اثبات زن و فرزند مر حق را بر باطل اند و ترسايان در انجيل ميخوانند
كه يهود بجهت انكار عيسى و انجيل كافر و بى حاصل اند كَذَلِكَ همچنين كه اينها
ميكويند قَالَ الَّذِينَ كفتند آنانكه لَا يَعْلَمُونَ هيچ نميدانند و اهل كتاب نيستند
چون مجوس و مشركان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند كفتنا يهود و نصارى يعنى كفار هم
در بارهٔ ايشان همين كفتند كه جهودان و ترسايان بر حق نيستند فَاللَّهُ يَحْكُمُ پس
خداى داورى كند بَيْنَهُمْ ميان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخيز فِيمَا كَانُوا در آنچيزى كه
هستند ايشان فِيهِ يَخْتَلِفُونَ كه در ان چيز اختلاف ميكنند از حق و باطل وَمَنْ
أَظْلَمُ وكيست ستمكارتر مِمَّنْ مَنَعَ از انكس كه باز داشت مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهاى
خداى را أَنْ يُذْكَرَ از آنكه ياد كرده شود فِيهَا اسْمُهُ در آنجا نام خداى يعنى نكذاشت
كه در مساجد نام خداى را ياد كنند و پرستش نمايند وَسَعَى و سعى نمود فِي خَرَابِهَا
در ويرانى آن مساجد و اين بخت نصر بابلى بوده يا طوس رومى كه بيت
المقدس را خراب كرده و احجار را بنقل رسانيده بلك مسجد را بلفظ جمع ياد كرد
بجهت تعظيم با آنكه هر موضعى از آن مسجديست يعنى محل سجده أُولَئِكَ آن كروه كه
در منع ذكر و خرابى مسجد كوشيدند مَا كَانَ لَهُمْ نيست مر ايشانرا و نسزد أَنْ يَدْخُلُوهَا
آنكه در آيند در ان مساجد إِلَّا خَائِفِينَ مكر ترسكاران و اين صورت در زمان

دولت اسلام است كه ترسا يرا ياقوت رفتن در مسجد اقصى نيست از ترس مسلمانان
لَهُمْ مر ترسايانراست فِي الدُّنْيَا در اين جهان خِزْيٌ رسوايى و خوارى و جزيه
دادند وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ايشانراست در آن سراى عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابى بزرك وَلِلَّهِ
و مر خدايراست الْمَشْرِقُ جاى بر آمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جاى فرو رفتن آن جمعى
از لشكريان حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم شبى بسبب ابر و تاريكى
در سمت قبله اختلاف كردند و هر كس تحرى نموده براى خود محرابى ساختند
و چون روشن شد خطوط محاريب ايشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدينه
رسيدند باعادهٔ قضاى آن نماز از حضرت رسالت صلوات الرحمن وسلامه عليه
اجازت خواستند و اين آيت نازل شد كه بعد از آنكه تحرى كرده ايد اعادهٔ نماز
حاجت نيست چه همه جهات از ان اوست فَأَيْنَمَا پس هر كاه كجا تُوَلُّوا روى
آريد فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ پس آنجا وجه خداى است يعنى جهت طاعت اوست محققانرا
در اين آيت نكته ايست كه زبان عالى بيان حضرت حقايق رتبت ولايت منقبت
خلدت ظلال هدايته در اين ابيات اشارتى بدان ميفرمايند نظم از بنى اينما تولوا
ثم وجه الله هش متم دان ٭ يعنى آن سو كه روى قصد آرى ٭ تا حق بند كيش بكذارى ٭
وجه حق كو بود حقيقت او ٭ باشد آنجا بسوى او كن رو ٭ هيچ جا را نكر د استثنا
پس بود حق عيان همه جا ٭ عارف حق شناس را بايد ٭ كه بهر سو كه ديده بكشايد
بيند آنجا جمال حق پيدا ٭ نكسلد از جمال حق قطعا إِنَّ اللَّهَ بدرستى كه خداى وَاسِعٌ
بزرك مغفرت و بسيار عطا عَلِيمٌ دانا بمصالح احوال مسلمانان وَقَالُوا و كفتند
بعضى از كافران يهود و نصارى اتَّخَذَ اللَّهُ فرا كرفت خداى وَلَدًا فرزندى يعنى عزير

در تحقيق ٭

خوان

ومسیح سُبحَانَهُ پاکی ونفی عیبی او راست بَل نه چنانست که ایشان میکویند لَهُ مراو راست
مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست وَالأَرضِ وآنچه در زمین است وچون اهل آسمان
وزمین همه مملوک ومربوب وی باشند پس عیسی وعزیز ولد او نتوانند بود چه
ولد نمی باشد الا از جنس والد وابن المملوک عن المالک کُلٌّ همه آنچه در آسمان
وزمین باشد لَهُ قَانِتُونَ مر او را فرمان بردارانند بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَالأَرضِ از نو پدید
آرندهٔ آسمانها وزمینهاست وَإِذَا قَضَى وچون خواهد یا تقدیر کند أَمرًا کاری را فَإِنَّمَا
يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که کوید آن چیز را که كُن بباش فَيَكُونُ پس باشد وَقَالَ
الَّذِينَ وکفتند آنانکه لَا يَعلَمُونَ نمیدانند خدای را وعلم نخوانده اند چون مشرکان
مکه لَولَا يُكَلِّمُنَا اللهُ چرا سخن نمیکوید خدای با ما أَو تَأتِينَا آيَةٌ یا بر یکی از ما پیغامی نمی آید
كَذٰلِكَ همچنانکه این مشرکان میکویند قَالَ الَّذِينَ کفتند آنانکه بودند مِن قَبلِهِم
پیش از ایشان از یهود ونصاری مِثلَ قَولِهِم مانند کفتن ایشان واقتراح کردن بر
انبیا بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَت قُلُوبُهُم بیکدیکر مشابهت دلهای کفار ومنکران
اهل کتاب در کفر وقساوت وسوالات از روی عناد وکدورت قَد بَيَّنَّا الآيَاتِ
هر آینه بیان کردیم نشانها بر توحید ونبوت لِقَومٍ يُوقِنُونَ برای کروهی که طالب
یقین اند نه تابع تردد وتخمین إِنَّا أَرسَلنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بِالحَقِّ
بدرستی وراستی وکفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِيرًا مژده دهندهٔ
مؤمنان وَنَذِيرًا وبیم کنندهٔ کافران وَلَا تُسأَلُ وپرسیده نخواهی شد روز قیامت
عَن أَصحَابِ الجَحِيمِ از آنها که اصحاب جحیم اند وجحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد
روزی بر زبان حضرت صلی الله علیه وسلم جاری شد که اکر خدای تعالی بر سود دری

صلی الله علیه وسلم

ازعذاب

ازعذاب بکشاید واثر عذاب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب
الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق تعالی این آیت فرستاد که ای اصحاب الجحیم اند
وما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند بر نوادای رسالتست ونه بر ما حساب
اهل ضلالت وَلَن تَرضَى وهرکز خشنود نشود عَنكَ از تو اليَهُودُ وَلَا النَّصَارَى نه جهودان
ونه ترسایان حَتَّى تَتَّبِعَ تا آنکاه که پی روی کنی مِلَّتَهُم کیش ایشانرا قُل بکو وقتی
که هریک از ایشان ملت خود راستایش کنند إِنَّ هُدَى اللهِ بدرستی که راه نمودن خدای
هُوَ الهُدَى آنست راه نمودن نه آنچه شما را بیهودیه ونصرانیت میخوانید واو مرا باسلام
راه مینماید وَلَئِنِ اتَّبَعتَ واکر متابعت نمایی ای محمد أَهوَاءَهُم آرزوهای ایشانرا
در باب دین بَعدَ الَّذِي بعد از آن چیزی که براستی جَاءَكَ آمده است بتو مِنَ العِلمِ
از دانش که وحی است در حقیقت اسلام وبطلان ملت ایشان مَا لَكَ نیست ترا
مِنَ اللهِ از عذاب خدای مِن وَلِيٍّ دوستی رهاننده وَلَا نَصِيرٍ ونه کسی یاری دهنده
صورت خطاب با حضرتست ومعنی راجع با مت الَّذِينَ آنانکه آتَينَاهُمُ الكِتَابَ
عطا کردیم ایشانرا الکتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شان ابن سلام واصحاب او
باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملا زمان نجاشی که
با جعفر ابن ابی طالب رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن
بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده باشد وبر تقدیر يَتلُونَهُ میخوانند
این کتاب را یا متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانچه حق خواندنست یا متابعت کردنست
أُولٰئِكَ آن کروه يُؤمِنُونَ بِهِ ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وَمَن
يَكفُر بِهِ وهرکه کافر کردد بکتاب واحکام آنرا تغییر دهد فَأُولٰئِكَ پس آن کروه

ایشان

صلی الله علیه وسلم

هُمُ الخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدکان یَا بَنِی اِسْرَائِیلَ ای فرزندان یعقوب اُذْكُرُوا
یاد کنید نِعْمَتِیَ نعمتهای مرا الَّتِی آن نعمتها که اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ انعام کردم بر شما و بر
اسلاف شما وَاَنِّی فَضَّلْتُكُمْ وبدرستی که پدران شمارا تفضیل کردم عَلَی العَالَمِینَ بر
عالمیان زمان ایشان تکریر این آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است وَاتَّقُوا
وبترسید یَوْمًا از عذاب روزی که از هیبت آن لَا تَجْزِی کفایت نکند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ
کسی از کسی شَیْئًا چیزی را از عذاب وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عَدْلٌ
فدای او را یعنی بدلی که بعوض او معذب کرده وَلَا تَنْفَعُهَا و سود نکند هیچ نفسی را
شَفَاعَةٌ خواهش خواهندکان بر تقدیر وجود شفیع وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ و نباشند کافران که
ممنوع کردن از عذاب یعنی ایشانرا امروز سودی نکند یاری هر یاری که هست وَاِذِ ابْتَلَی و یاد
کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد اِبْرٰهِیمَ رَبُّهُ مر ابراهیم را پروردکار او
بِكَلِمَاتٍ بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند
و آن فرقت یعنی شکافتن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که موی دارد و مضمضه
و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل
و حلق عانه و ختنه و استنجا باب فَاَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و قیام
نمود بآن قَالَ گفت خدای که چون متابعت فرمان کردی اِنِّی جَاعِلُكَ بدرستی که
من کرداننده توام لِلنَّاسِ برای مردمان اِمَامًا پیشوای در دین که همه نیکان
بعد از تو بتو اقتدا کنند و انکه حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتبع ملة ابراهیم
و امت مرحومه را امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم برای انجاز این وعده است و چون
خدای ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ گفت با حق تعالی وَمِنْ ذُرِّیَّتِی

صلی الله علیه وسلم

وازفرزندان

و از فرزندان و نبیرکان من نیز امامان بدا کن قَالَ گفت خدای در جواب او لَا یَنَالُ
نرسد عَهْدِی عهد من یعنی رحمت من و بقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان الظَّالِمِینَ
ستمکارانرا یعنی کافرانرا از ذریت تو وَاِذْ جَعَلْنَا و یاد کن آنرا که کردانیدیم الْبَیْتَ
خانه کعبه را مَثَابَةً جای بازکشت یا موضع ثواب لِلنَّاسِ مر آدمیانرا یعنی حاجیانرا
که هر سال بوی باز کردند و آنجا ثواب بی حساب رسند وَاَمْنًا و کردانیدم آنرا
موضع ایمنی که در وی هر کسی را نکشند وَاتَّخِذُوا و فرا کیرید ای مؤمنان بعد از انکه شرف
حرم دانستید مِنْ مَقَامِ اِبْرٰهِیمَ از مقامی که منسوب بابراهیم است مُصَلًّی نمازگاه
و آن موضعی است که در وی حجری را وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت
بر وست وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم اِلَی اِبْرٰهِیمَ وَاِسْمٰعِیلَ بسوی ابراهیم
و اسمعیل اَنْ طَهِّرَا انکه پاک سازید بَیْتِیَ خانه مرا از اوثان و انجاس و خبائث
و معاصی و طواف جنب و حایض لِلطَّائِفِینَ برای طواف کننده کان وَالْعَاكِفِینَ
برای مقیمان و معتکفان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع کننده کان و بسجود آرنده کان یعنی
نمازگذارنده کان اهل اشارت بر آنند که پاک دارید خانه دل را که حرم دوست
است از ادناس تعلقات کونین و کفته اند تطهیر بیت از ادناس و اوزار است
و تطهیر دل از ملاحظه اغیار و دیت اکر حرم دل از غیر دوست سازی پاک ۵
صفای وحدت صرف اندر وکنی ادراک وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیمُ و یاد کن آنرا که کفت ابراهیم
یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردکار من بکردان هٰذَا این مکانرا که برای تو
در وی خانه ساختم بَلَدًا آمِنًا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل او را
از جور متغلبان در امان خود دارد وَارْزُقْ اَهْلَهُ و روزی ده اهل این بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ

حفص واتخذوا بصیغه ماضی خواند
یعنی فرا کرفتند مردمان آنرا
پیش ازان شما نماز کاه ۳

فرمود

از میوهاء حق تعالی این دعا را مستجاب کردانید حکم تا جبرئیل یکی از دیهای فلسطین
را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقطع ساخته بمکه آورده و هفت بار
بر کرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد و آن دیه
را بجهت طواف خانهٔ طایف کویند و میوهٔ اهل مکه وضع کرد از آنجاست پس ابرهیم
تخصیص کرد رزق را بمؤمنان و کفت مَنْ آمَنَ روزی ده هر کرا ایمان دارد مِنْهُم
از انانکه ساکنان این شهر باشند بِاللهِ بخدای وَالْيَوْمِ الآخِرِ و بروز بازپسین قال
کفت خدای وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر شد فَاُمَتِّعُهُ پس او را برخورداری دهم قَلِيلًا
اندکی یعنی همین در دنیا ثُمَّ اَضْطَرُّهُ پس او را به بیچارکی برانم اِلَى عَذَابِ النَّارِ بعذاب
دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد مرجعی است دوزخ وَاِذْ يَرْفَعُ و یاد کن آنرا که برداشت
اِبْرٰهِيمُ الْقَوَاعِدَ ابرهیم اصلها و اساسها را مِنَ الْبَيْتِ از خانهٔ کعبه وَاِسْمٰعِيلُ عطفست
بر ابرهیم جه پسر با پدر در دفع قواعد شریک بوده هریک در طرفی در خانه کار میکرده
اند یا بنوبت دیوارها بر آورده اند و اصح آنست که اسمعیل سنک جمع میکرد و بدست
ابرهیم میداده تا بکار می برده القصه بعد از اتمام خانه پدر و پسر دست بتضرع
برداشته کفته اند رَبَّنَا ای پروردکار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار خیر را
اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که توئی شنوا مر دعای ما را الْعَلِيمُ و توئی دانا بر نیتهای ما رَبَّنَا
ای خداوند ما وَاجْعَلْنَا و کردان ما هر دو را مُسْلِمَيْنِ ثابت بر اسلام و استسلام یا مؤمن
موحد و مخلص لَكَ مر ترا وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا و کردان از فرزندان ما اُمَّةً کروهی مُسْلِمَةً
لَكَ کردن نهاده و منقاد شده ترا وَاَرِنَا و بنمای ما را مَنَاسِكَنَا مواضعی که
در آن افعال حج بجای باید آورد و چون میقات برای احرام و عرفات برای

وقوف

وقوف و منا برای قربان وَتُبْ عَلَيْنَا و از ما در کذران اگر در عمل قصوری و تقصیری
واقع شده اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ بتحقیق توئی بذیرنده توبه مقصران الرَّحِيمُ
بخشنده بر کناه کاران رَبَّنَا ای پروردکار ما وَابْعَثْ فِيهِمْ و بر انکیز در میان
ذریهٔ ما یا امت مسلمه و مبعوث کردان رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از ایشان
و بزبان ایشان تا ذریهٔ مرا عزی و شرفی باشد بدان رسول يَتْلُوا عَلَيْهِمْ بخواند
بر ایشان آيَاتِكَ کتاب ترا یا بیان کند نشانهای وحدانیت تو با ایشان وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ و بیاموزد ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و معانی آن با بیان آنچه در دوست
از امر و نهی و حلال و حرام وَيُزَكِّيهِمْ و پاک کرداند ایشانرا از کناه بسبب شرایع
و احکام اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو توانائی و غالب و قادر بر اجابت دعای ما الْحَكِيمُ
توئی دانای محکم کار حق تعالی این دعا را نیز باجابت مقرون ساخته حضرت
رسالت بناه را صلوات الله و سلامه علیه از اولاد اسمعیل مبعوث کردانید و نکته
انا دعوة ابی ابرهیم اشارت بدین است وَمَنْ يَرْغَبُ و کیست که باز کردد استبعاد
و انکار است یعنی هیچکس باز نکردد عَنْ مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ از کیش ابراهیم اِلَّا مَنْ سَفِهَ
مکر کسی که خوار کرداند نَفْسَهُ نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و بیخرد باشد
در نفس خود وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ و هر آینه ما برکزیده ایم ابراهیم را وَاِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ در این سرای
بکرم و فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت و خلت یا بعمارت خانه کعبه
وَاِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ و بدرستی که او در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جملهٔ نیکوی یافتکان
بصلاح و فلاح اِذْ قَالَ لَهُ یاد کن آن وقت که کفت مر ابراهیم را رَبُّهُ پروردکار او
اَسْلِمْ کردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو هرچه از مجاری قضا بر تو جاری کردد قَالَ

أَسْلَمْتُ گفت اسلمت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لِرَبِّ الْعَالَمِینَ پروردگار عالمیان تا هرچه
خواهد کند بت فان شاء احیانی وان شاء اتلفنی بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست
کز دوست بمن هرچه رسد بس نکوست وَوَصَّى و وصیت کرد بِهَا بملت خود یا بکلمه
اسلمت إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ ابراهیم مر پسران خود را وَيَعْقُوبُ و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد
خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت هر دو این بود که يَا بَنِيَّ ای پسران من
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى بدرستی که خدای برگزید لَكُمُ الدِّينَ برای شما دین را یعنی دین اسلام
مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام یابد پس نهی از ترک اسلام است نه
از مرگ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا شما حاضر بودید إِذْ حَضَرَ آن هنگام که آمد يَعْقُوبَ الْمَوْتُ
یعقوب را مرگ او یعنی اسباب مرگ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مر پسران خود را مَا تَعْبُدُونَ چه چیز خواهید پرستید مِنْ بَعْدِي
از پس وفات من قَالُوا گفتند نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ خواهیم پرستید خدای ترا وَإِلَٰهَ آبَائِكَ
و خدای پدران ترا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ابراهیم را که جد تو بود پدر گفتند جهت
انکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را
اب گوید و حرمت او را برابر پدر بجای آورد و این نظر بر اتحاد اصل است إِلَٰهًا وَاحِدًا
عبادت میکنیم خدایی را که یگانه و یکتاست وَنَحْنُ لَهُ و حال آنکه ما مر خدای را
مُسْلِمُونَ منقادیم بطاعت تِلْكَ این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد
ایشان أُمَّةٌ گروهی بودند قَدْ خَلَتْ که درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان راست جزای آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شما راست آنچه کردید ایشان
و شما را بر عملها پاداش خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و شما پرسیده نشوید عَمَّا كَانُوا
يَعْمَلُونَ از آنچه بودند ایشان که عمل کردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را
بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ایشان معاقب سازند در این آیت که نه شما را

بر ای بود که شما دین مرضی شرع که ما مور به که اسلام است وَلَا تَمُوتُنَّ پس نمیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر که

و علامات آن و یاد دارید إِذْ قَالَ آن وقت را که گفته یعنی بِبَنِيهِ ح

براعمال

براعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشان را بافعال شما مواخذه خواهند
کرد وَقَالُوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را كُونُوا هُودًا باشید از جمیع یهود أَوْ
نَصَارَىٰ و گفتند ترسایان که ترسا شوید تَهْتَدُوا تا راه یابید قُلْ بگو بَلْ نه جهودی
و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابراهیم را حَنِيفًا در حالی که آن ملت
مایل است از همه کجیها براه راست یا ابراهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام
وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان قُولُوا بگویید ای متابعان ملة
ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بجهودی
و ترسایی دعوت میکنند بگویید آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه
فرود آمده است بما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده است إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و بفرزندان او اسماعیل
و اسحاق وَيَعْقُوبَ و بر نبیره او یعقوب وَالْأَسْبَاطِ و به فرزندان یعقوب اگرچه
باولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند
کانه که آن نیز بدیشان منزل است چنانچه قرآن نیز منزل است بر ما وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ
و ایمان داریم بآنچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریت و انجیل و سایر دلایل نبوت
وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ و بآنچه عطا داده شده اند پیغامبران از کتب و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ
از نزد خداوند خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدایی نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان
بلکه بهمه ایمان داریم وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای را مُسْلِمُونَ گردن نهاده گانیم
فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آوردند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ بمانند آنچه شما ایمان
آوردید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هر آینه راه راست یافتند

ولازم میکیز بیرمه

وَاِنْ تَوَلَّوْا واکر بر کروند واعراض کنند فَاِنَّمَا هُمْ بس جز این نیست که ایشان فِی شِقَاقٍ
در مقام خلاف وعداوتند وای محمد تو از دشمن ایشان اندیشه مکن فَسَیَكْفِیكَهُمُ اللّٰهُ
بس زود باشد که خدای کفایت کند واز تو باز دارد شر یهود ونصاری را وَهُوَ
السَّمِیعُ واوست شنواء مقالات موحدان وکافران را باقرار وانکار اَلْعَلِیمُ دانا
باعتقاد هر دو کروه وبعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اعراض کردند وترسایان نیز طرح افکنده با مسلمانان مناظره
آغاز نهادند که ما را صبغة است وشما را نیز وصبغهٔ ایشان آن بود که مولود خود
را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاک
کنندهٔ مولود است از غیر دین مسیحا وآنرا قایم مقام ختان دانستندی وکفتندی
صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود که صِبْغَةَ اللّٰهِ بکویید ای مسلمانان که متابعیم
صِبْغَةَ اللّٰهِ را که آن دین خدایست وکویند مراد ختان است وآن تطهیر مسلمانان
باشد وَمَنْ اَحْسَنُ وکیست نیکوتر مِنَ اللّٰهِ از خدای صِبْغَةً از جهة دین وتلقین
وتطهیر مؤمنان از ادناس تلوین وَنَحْنُ لَهُ وما حق را باتباع صبغة الله عَابِدُونَ
پرستش کرانیم کفته اند صبغة الله رتبهٔ ولایت ودرجه محبت است هر که
برنک دوستی بر آورده ندی از همه عالمش بر سر آورده ند وتند محققان صبغة
الله رنک بی رنکیست وتا کسی از رنک آمیزی پاک نشود برنک صبغة الله
نکیرد خلاصهٔ رسایل درویشان ونقاوه عبارت واشارت ایشان بیان معنی
این صبغه است وتحقیقت آن ازین رباعی که صاحب لوایح خلدت ظلال
حقایقه بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده بی می توان برد ۷

اذا فنا الله من رحیق حقایقه م

بس

بس بی رنکست یار دلخواه ای دل ۵ قانع نشوی برنک ناکاه ای دل ۵ اصل همه
رنکها از آن بی رنکیست ۵ مَنْ اَحْسَنُ صِبْغَةً مِنَ اللّٰهِ ای دل ۵ یهود ونصاری
از تعریضات قرآنی دیکرباره در ورطهٔ تعصب افتاده کفتند نَحْنُ اَبْنَاءُ اللّٰهِ
وَاَحِبَّاءُهُ ماراکه شرف دوستی وعزت فرزندی حق سبحانه ثابت باشد بوی نزدیکتریم
از مسلمانان خدای تعالی پیغامبر خود را فرمود که قُلْ بکو در جواب ایشان
اَتُحَاجُّونَنَا آیا مخاصمت میکنید با ما وَفِی اللّٰهِ در دین خدای ودعوی الوهیت
در انبساط بحق وَهُوَ رَبُّنَا وحال آنکه او پروردکار ماست وَرَبُّكُمْ وآفریدکار شما
وچون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه واجب باشد وَلَنَا
اَعْمَالُنَا ومار است جزای کردارهای ما وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ وشمار است مکافات عملهای شما
وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ وما اورا مخلصانیم در اعتقاد وعمل اَمْ یَقُولُونَ یا میکویید یهود
ونصاری وحفص بخطاب میخوانند یعنی شما میکویید ای جهودان وترسایان اِنَّ
اِبْرَاهِیمَ وَاِسْمَاعِیلَ وَاِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطَ که این پیغامبران وپیغامبرزادکان كَانُوا
هُودًا بودند بر دین یهودی واین قول جهودانست اَوْ نَصَارَى یا بر کیش نصرانیت
واین سخن ترسایانست قُلْ تو بکو ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ آیا شما داناترید بادیان انبیا اَمِ اللّٰهُ یا خدای که
ایشانرا بدان دین مبعوث کردانیده وَمَنْ اَظْلَمُ وکیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ كَتَمَ
از آنکس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهُ کواهی که نزدیک او ثابت شد مِنَ اللّٰهِ از خدای یعنی
بواسطه کتاب الهی دانسته بود تعریض اهل کتاب بکتمان شهاده در باب نبوت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ ونیست خدای بی خبر عَمَّا
تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید از کتاب حق وتکذیب قرآن وانکار محمد صلی الله علیه وسلم

تلک امة آن قوم مذکور کروهی بودند که قد خلت رفتند و درگذشتند لها ما
ما کسبت مرایشانرا همان رسیده که خود کسب کرده اند ولکم ما کسبتم وشما را
نیزخواهد
همان رسید که کرده اید ولا تسئلون و مسئول نمی شوند عما کانوا یعملون از آنچیزی که
دیکران کرده اند تکرار آیت برای تاکید و تعزیر یا بجهت تنبیه و تحذیر است

الجزو الثانی من اجزاء الثلاثین

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد
از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز کذارد یهود ازین مبتهج
شده میفکتند اکر محمد دین ما ندارد باری بقبلهٔ ما نماز میکذارد و بعضی کفتند این مرد
و اصحاب او راه بقبله نمی برند و تا نماز ما را ندیدند راه بجهت قبله نبردند خاطر خطیر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملول کشت و فرمان الهی صادر شد که روی از بیت
المقدس بکعبه آرند جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بکشادند
وحق تعالی از آنحال برین منوال خبر میدهد که سیقول السفهاء زود باشد که کویند
کم خردان و سبکساران من الناس از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه ما ولیهم
چه چیز باز کردانید مسلمانانرا عن قبلتهم از قبلهٔ ایشان التی کانوا آن قبله که
بودند علیها بر آن یعنی بیت المقدس قل بکو لله المشرق والمغرب خدایراست همه جهات
هم مشرق که خانهٔ کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب
واقع شده یهدی راه می نماید من یشاء هر کرا خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه
راست که دین اسلام و قبلهٔ ابراهیم است علیه السلام وکذلک و همچنانکه قبلهٔ
شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جعلناکم شما را کردانیدیم امة وسطا کروهی

صورت

عدل

عدل و برکزیده لتکونوا تا باشید شهداء کوهان برای انبیا علی الناس بر منکران
نبوت روز قیامت ویکون الرسول و باشد فرستادهٔ من یعنی محمد علیکم برای
شما شهیدا کواهی معدل و مزکی وما جعلنا و ساختیم قبلهٔ عبادت تو القبلة التی آن
قبله را که کنت علیها تو بیستی بر آن یعنی کعبه الا لنعلم مکر برای آنکه متمیز سازیم
وجدا کنیم من یتبع الرسول آنکس را که پی روی کند در امر قبله ممن ینقلب از آنکس که
باز کردد علی عقبیه بر پاشنهای خود مثل است در باب کسی که باز کردد از راهی و عدل
کند بغیر آن وان کانت و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل لکبیرة بزرک و کران
الا علی الذین مکر بر آنانکه هدی الله خدای راه نمود ایشانرا تا تحویل قبله را حق دانستند
بخلاف یهود که هر لحظه شبهه می انکیختند در امر قبله و یکی آن بود که قبلهٔ حق جهت
کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز کذارده اند از صحابه و پیش از تحویل
قبله وفات یافته چون اسعد بن زراره و براء ابن معرور رضی الله عنهما بر ضلالت
مرده باشند حق تعالی فرمود که وما کان الله و نیست خدای با فضل و کرم لیضیع ایمانکم آنکه
ضایع کرداند نماز شما را بهر طرف که کذارده اید یا تباه کند ایمان شما را که به بیت المقدس
داشته اید ان الله بدرستی که خدای بالناس بر مردمان لرءوف مهربانست صلاح ایشان فرو
نکذارد رحیم بخشاینده است مزد ایشان ضایع نکرداند قد نری بدرستی که ما می
بینیم تقلب وجهک کردانیدن روی ترا فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی این
آیت در امر تحویل است سید عالم صلی الله علیه وسلم از قول یهود که می کفتند محمد دین
ما ندارد بقبلهٔ ما نماز میکذارد ملول شد و آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم است
و اقدم القبلتین و درین باب با جبرئیل سخن کفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده

صلی الله علیه وسلم

میکفتند اکرم

سید کاینات علیه افضل الصلوات هر ساعت از نی وی باسمان مینکریست
و منتظر وحی می بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا باسمان دیدیم
فلنولینک پس متوجه ساختیم ترا قبلة ترضیها بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی
فول وجهک پس بکردان روی خود را مراد همه بدن است شطر المسجد الحرام بسوی
مسجد حرام که محیط است بخانه و در دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت
حضرت خواجه صلی الله علیه وسلم در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر کذارده بود که
این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره کردانید بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد
بذو القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امت را
میکوید وحیث ما کنتم و هر جا باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون
خواهید که نماز کذارید فولوا وجوهکم پس بکردانید رویهای خود را شطره بسوی
مسجد مذکور و ان الذین و بتحقیق آنانکه اوتوا الکتاب داده اند ایشانرا توریت
لیعلمون هر آینه میدانند انه الحق که این تحویل یا توجه درست و راست است و حکم آن
من ربهم از پیش پروردکار ایشانست چه در توریت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان
بدو قبله نماز کذارد و آخر قبله که بران نماند کعبه است وما الله بغافل و خدای
غافل نیست عما یعملون از آنچه یهود میکنند از انکار قبله ولئن اتیت و بخدای که
اکر بیاری تو ای محمد الذین اوتوا الکتاب برای آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی یهود و ترسا
بکل آیة بهر معجزی و نشانه یعنی اکر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر
حقیقت توجه بر کعبه ما تبعوا قبلتک پیروی نکنند ایشان قبله ترا وما انت بتابع
و تو نیز نیستی متابع قبلتهم مر قبله ایشانرا وما بعضهم و نیستند بعضی از ایشان

می

کعبه

تابع

بتابع قبلة بعض پیروی کننده و متابعت کننده قبلهٔ بعضی را چه جهت قبلهٔ نصاری
شرقی است و از آن یهود مغربی و جمع میان این هر دو معتبر است ولئن اتبعت و اکر پی
روی کنی بر سبیل فرض اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب قبله من بعد ما جاءک
از پس آنکه آمد بتو من العلم از دانستن آنکه قبلهٔ ابراهیم حق است انک
بدرستی که باشی اذا آن هنکام که متابعت ایشان نمایی لمن الظالمین از جملهٔ ستمکاران
ظاهر خطاب راجع است به پیغمبر اما معنی آن راجعست با امتان الذین آنانکه آتیناهم الکتاب
داده ایم ایشانرا توریت یعرفونه میشناسند قرآنرا وانکه آنت که پیغمبر را کما یعرفون
همچنانکه میشناسند ابناءهم پسران خود را در میان کودکان یعنی شناخت روشن دارند
در باب پیغمبر وان فریقا منهم و بدرستی که کروهی از ایشان لیکتمون الحق هر اینه می
پوشند حق و از عوام و سفله وهم یعلمون و ایشان میدانند که می پوشند الحق آنچه
درست و راست باشد من ربک از پروردکار تست فلا تکونن پس مباش خطاب بآنحضرت است
و مراد امت یعنی مباشید من الممترین از شک کنندکان در آنکه امر من قبله من عند الله است
ولکل و هر کروهی را از خدای پرستان یا از انبیا که ارباب شرایع اند یا هر متوجهی را
وجهة جهت و قبله ایست هو مولیها که او روی بدان دارد یا خدای روی بدانسو کرداند
فاستبقوا الخیرات پس شما ای مسلمانان پیشی کیرید بر دیکران در نیکویها که یکی از آن توجه بکعبه است
محققان برانند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و در سویدا سودایی ظهور کرده که قبله
اوست و هر یک روی بقبلهٔ خود آورده از توجه بقبلهٔ حقیقی باز می مانند مکر محرمان
حرم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبلهٔ فثم وجه الله روی نمی کردانند قبلهٔ شاهان
بود تاج و کمر ه قبلهٔ ارباب دنی سیم و زر ه قبلهٔ صورت پرستان آب و کل ه

باشی

قبلۀ معنی شناسان جان و دل ٥ قبلۀ زهاد محراب قبول ٥ قبلۀ بدسیرتان کار فضول
قبلۀ تن پروان خواب و خورش ٥ قبلۀ انسان بدانش پرورش ٥ قبلۀ عاشق وصال
بی زوال ٥ قبلۀ عارف جمال ذوالجلال أَيْنَمَا تَكُونُوا هرجاکه باشید و بهر قبله که روی
آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدای همۀ شما را و جمع کند روز قیامت برای
امتیاز محق از مبطل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از احضار و تمیز
قَدِيرٌ تواناست وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هرجاکه [برون] روی برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی
خود را هنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام وَإِنَّهُ و بتحقیق تحویل قبله بکعبه
لَلْحَقُّ راست و پسندیده است و فرو آمده مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
و خدای بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکان در
هر زمان که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَكَ روی خود را بگردان در وقت ادای نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ بطرف مسجد محترم وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هرجاکه باشید ای امت فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید
رویهای خود یعنی همۀ بدن خود را شَطْرَهُ بسوی آن مسجد لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ
مر یهود و مشرکان را عَلَيْكُمْ بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ خصومتی و جدالی یهود
می گفتند محمد دین ما را منکر است و قبلۀ ما را معتقد و مشرکان طعنه می زدند که
این مرد را چه شد که روی از قبلۀ پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر
شما حجتی نماند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنها که ستم کردند بر نفس خود بعنا و مکابره مِنْهُمْ و از
یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل با قربای خود روی بکعبه آورد
و مشرکان طعن میکردند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبلۀ ما کرد فَلَا
تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از ایشان در توجه بخانۀ کعبه وَاخْشَوْنِي و بترسید از من بمخالفت

حرام

فرمان

فرمان من وَلِأُتِمَّ معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی
نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نِعْمَتِي نعمت خود را که اختصاص است
بملت حنفیه عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و مگر شما راه یابید بشرایع و احکام
دین [و] گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت كَمَا أَرْسَلْنَا چنانچه در دنیا بارسال رسل
کردیم و فرستادیم فِيكُمْ در میان شما رَسُولًا مِنْكُمْ فرستاده هم از شما که يَتْلُو عَلَيْكُمْ
میخواند بر شما آيَاتِنَا آیتهای ما که قرآنست وَيُزَكِّيكُمْ و پاک میکرداند شما را از شرک
یا برای شما استغفار میکند تا [شما] از گناه پاک شوید وَيُعَلِّمُكُمُ و می آموزد شما را الْكِتَابَ
قرآن وَالْحِكْمَةَ و حلال و حرام آن وَيُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدهد شما را مَا لَمْ تَكُونُوا آنچه
نیستید که شما [آن] خود تَعْلَمُونَ بدانید آنرا فَاذْكُرُونِي پس یاد کنید [مرا] مرا بطاعت
أَذْكُرْكُمْ تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رحمة الله میگوید در اخبار بما رسیده
است که حق سبحانه فرمود که بنده گان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل
را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن اینست که گفته ام فاذکرونی
اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین آیت مذکور شده و چون درین
ترجمه بساط اطناب مطویست بیک دو نکته از سخن محققان اختصار میکند در
کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفته لایزال العبد یذکرونی واذکره
حتی عشقنی نتیجۀ دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه
ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جانست در نهایت حال از سلطان العارفین قدس سره
پرسیدند که از شما اجزاء ذکر زبان کمتر می شنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان
نگنجد واسطی رحمة الله فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور

و درین باب ع

فرزند اعز صفی الدین علی را رباعی است ٥ جز یاد توام از دل ناشاد برفت ٥ هر سینه
هوای گل و شمشاد برفت ٥ مستغرق ذکر تو چنانم که ذکر ٥ در ذکر تو ذکر توام از یاد برفت
وَاشْكُرُوا لِي وسپاس داری کنید نعمتهای مرا وَلَا تَكْفُرُونِ وناسپاسی مکنید يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروندگان اسْتَعِينُوا یاری جویید بر قیام حقوق الهی بِالصَّبْرِ بشکیبایی که
کلید در نجات است وَالصَّلَاةِ وبنماز که مجمع العبادات است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مَعَ
الصَّابِرِينَ با صابران است بحفظ وحمایت ونصرت ورعایت وَلَا تَقُولُوا ومگویید لِمَنْ يُقْتَلُ
مر آنکس را که کشته شود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در جهاد أَمْوَاتٌ که ایشان مرده
کانند صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند وبعضی بر سبیل تحیر میگفتند
بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد واز نعمت حیات ولذت نعیم دنیا
محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشانرا مرده مخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند
در حضرت ما وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک
آن بعقل متصور نیست وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ وهر آینه می آزماییم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان
میکنیم واگر نه بر علم ما هیچ پوشیده نیست وآن آزمایش بچه چیز است بِشَيْءٍ بچیزی
اندک مِنَ الْخَوْفِ از بیم دشمن در غزا وَالْجُوعِ وگرسنگی بقحط وتنگی وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ
ونقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود وَالْأَنْفُسِ ونفسها در نفسها به بیماری
وضعف وشیب وَالثَّمَرَاتِ ونقصان میوها بآفات سماوی وارضی یا مرگ فرزندان که
ثمره باغ دل اند وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ وبشارت ده صبر کنندگانرا به کرامت ممکن است الَّذِينَ
آنانکه إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد ایشانرا مُصِيبَةٌ دشواری وزحمتی وگفته اند هر
حادثه مکروهه که به بنده برسد مصیبت است وآن صابران در وقت وقوع

مصیبت

مصیبت قَالُوا گویند إِنَّا لِلَّهِ بدرستی که ازان خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم
قضا واتصاف بتسلیم ورضا وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وما بسوی حق باز گردندگانیم اعتراف است
به بعث ونشور أُولَئِكَ آن گروه که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع نمایند
عَلَيْهِمْ برایشانست صَلَوَاتٌ رحمتها مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان وَرَحْمَةٌ
ونعمت وگفته اند بهشت چه بهشت را رحمت گفته است آنجا که وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ
وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ وآن کسان هُمُ ایشانند نه غیر ایشان
الْمُهْتَدُونَ راه یافتگانند برضا وتسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب
عظیم است سعید بن جبیر رحمه الله فرموده که استرجاع را از جمیع امم بدین
امت مرحومه عطا فرموده اند پس واگر نه بایستی که یعقوب علیه السلام بوقت فقدان
یوسف علیه السلام بجای یا اسفی انا لله گفتی وفاروق رضی الله عنه این آیت
خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات ورحمت نیک دو هم تنگ اند ونعم
العلاوة یعنی اهتدا خوش سرباریست إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستی که صفا ومروه دو
کوه اند در مکه که طواف بدیشان مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای حج خانه خدای است
فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه بحج در حالت احرام أَوِ
اعْتَمَرَ یا متوجه بزیارت کعبه شود بعملهای مخصوصه بعمره فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ پس بروی
هیچ گناهی نیست أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا در آنکه طواف کند بایشان وسعی نماید در میان
ایشان چون کفار در جاهلیت بجهت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام
را ازان شعار عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج وعمره
بجای باید آورد نی دغدغه که از شعایر است وَمَنْ تَطَوَّعَ وهر که بطوع ورغبت

کلمه ۳

وآن

خویش خَیْرًا عملی نیکو نی نجای آرد از زیادتی طواف باحج وعمره بر سبیل تبرع
فَاِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ بس خدای جزا دهنده شکرگوید کانست عَلِيمٌ دانا باعمال بندکان
اِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان که از علمای یهود که نحقد وحسد يَكْتُمُونَ می پوشند
مَا اَنْزَلْنَا انچه فرو فرستادیم مِنَ الْبَيِّنَاتِ از سخنان روشن در توریت جون حکم
رحم وَالْهُدٰى وراه نمونی بنعت وصفت مصطفی صلی الله علیه وسلم مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ
ازبس انکه بیان کرده ایم آن هدی را لِلنَّاسِ برای بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریت
یعنی ما اشکارا ساختیم وایشان مخفی کردانیدند اُولٰٓئِكَ آن کروه که بوشندکان
حقند يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ ایشانرا خدای از رحمت خود دور میکند وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
ولعن میکنند برایشان لعنت کنندکان یعنی ملائکه یا همه آفریدکان مکر جن وانس
یا تمام مسلمانان ولعن لاعنان سوال لعنت است از حق برین وجه که اللهم لعنهم
وهمه این طایفه سزاوار لعن اند اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر انانکه بازکردیدند از شرک بایمان
یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی وَاَصْلَحُوا وبصلاح درآوردند کارهای تباه شده را
وَبَيَّنُوا وبیان کردند از صفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آنچه پنهان
میداشتند فَاُولٰٓئِكَ بس ایشانند که بسبب توبه واصلاح اَتُوبُ عَلَيْهِمْ باز
کردم برایشان برحمت وَاَنَا التَّوَّابُ ومنم قبول کننده توبه بندکان الرَّحِيمُ مهربان
که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که انانکه کافر شدند از یهود
بانکار نبوت محمد صلوات الله وسلامه علیه وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ ومردند وحال انکه
ایشان کافرانند وکاتمان حق اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ آن کروه آنها اند که برایشانست لَعْنَةُ
اللّٰهِ لعنت خدای بعد از مرک ایشان وَالْمَلٰٓئِكَةِ ولعنت فرشتکان وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ

میراند ه

ولعنت

ولعنت همه مردمان مراد ازین ناس مؤمنانند که انتفاع ایشان باسانیت ثابت
است خَالِدِينَ فِيهَا واین ملاعین جاودانند در لعنت یا در آتش دوزخ لَا يُخَفَّفُ
سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ونباشند ایشان
که مهلت داده شوند یا منظور رحمت الهی کردند وَاِلٰهُكُمْ وخدای شما اِلٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست
یکتا لَا اِلٰهَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت اِلَّا هُوَ مکر انکه احداست در ذات
وواحدست در صفات هُوَ الرَّحْمٰنُ او بخشنده است در تربیت اشباح الرَّحِيمُ مهربانست
بر تقویت ارواح اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون
برافراشته وبی علاقه در هوا معلق داشته وَالْاَرْضِ ودر آفرینش زمین که بساط
است مبسوط ومهادی مضبوط وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ واز پی درآمدن شب وروز
مریکدیکر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول وقصر وسواد وبیاض
ودیکر در کشتیهای کرانبار که میروند فِي الْبَحْرِ در دریا بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ بانچه نفع
رساند مردمان از تجارات ومکاسب وَمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ ودرانچه فرو فرستاد خدای
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِنْ مَاءٍ از آب باران فَاَحْيَا بِهِ الْاَرْضَ بس زنده ساخت وتازه
کردانید زمین را بآن آب مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده جون بهایم وسباع ووحوش
وغیر آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ ودر کردانیدن بادها از هر جهتی وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ ودر ابر
فرو داشته رام شده مر امر خدای را بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ میان آسمان وزمین تا بهرطرف
حکم شود برود لَاٰيَاتٍ هر آینه علاماتست یعنی درین همه که کفتیم نشانهاست
از صنایع حکمت وبدایع فطرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر کروهی را که خرد دارند ونظر
تامل بر موجودات کمارند کفار قریش میکفتند که ما سیصد وشصت بت داریم

وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي

بَعْدَ مَوْتِهَا بس از مرده کی وبژمرده کی او وَبَثَّ فِيهَا ودر اکنده کرده در زمین

وے پرستیم واین معبودان کار یک شهر ما راست نمی توانند ساخت و محمد میکوید که
من یک خدادارم وکار همهٔ عالم میسازد اگر بر سخن محجتی بیارد وآیتی وعلامتی بنماید
ما براستی او اقرار کنیم این آیت مذکوره نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت
قدرت الهی ٥ ودر خبر آمده که وای بر انکسی که این آیت بخواند ودر و تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ
مَن يَتَّخِذُ واز مردمان کسی هست که فرا میکیرد مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای أَندَادًا همتایان
ومشرکان یعنی بتان يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشانرا كَحُبِّ اللَّهِ چنانچه خدای را دوست
میباید داشت وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه ایمان آورده اند أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ایشان قوی تر وثابت
تراند در محبت مر خدای را بجهت انکه مشرک بت بیند ودوست میدارد ومؤمن نادیده
دوست کرفته وبامید دیده عمر میکذارد ودیکر محبت کفار محبتی است فانی بفسلنی
ودوستی مؤمنان باقی بربانی وحقیقت در معنی أَشَدُّ حُبًّا آنست که اول خدای ایشانرا
دوست داشت که يُحِبُّهُمْ تا ایشانرا دوست کرفتند که يُحِبُّونَهُ بس دوستی ایشان
مر خدای را بدوستی خدایست مر ایشانرا بر طریقت فرموده که اکر تخم يُحِبُّهُمْ بکشتی
نهال يُحِبُّونَهُ نرستی مع ٭ سیل از طرف یار بدید آمد از اغیار وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا وچون به بینند
وبدانند آنها که ظلم کردند باتخاذ انداد إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ بوقتی که معاینه عذاب
دوزخ را بینند أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا انکه همه قدرت وغلبه مر خدای راست وَأَنَّ اللَّهَ وانکه
بدانند که خدای شَدِيدُ الْعَذَابِ سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ
انداد وزیان انحراف از عبادت رب العباد إِذْ تَبَرَّأَ یاد کن آن هنکام را که بیزاری
کنند الَّذِينَ اتُّبِعُوا آنانکه جمعی پی روی ایشان کرده اند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از مان جمع
که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرصهٔ شرک از ضعفا وسفله که امروز

جل وعلا ٥

محبت ٥

آنها ٥

تابع

تابع ایشانند بیزار شوند وَرَأَوُا الْعَذَابَ وبه بینند عذاب را هم تابعان وهم متبوعان
وَتَقَطَّعَتْ وبریده شود بِهِمُ الْأَسْبَابُ از ایشان سببها ورابطها که در دنیا داشتند
از عهود ومواثیق وخویشی ودوستی ومحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وکویند انها که متابعت
کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند کویند لَوْ
أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما وایشانرا باز کشتنی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا ما بیزاری کنیم
از ایشان آنجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانچه ایشان بیزار کشتند از ما اینجا كَذَٰلِكَ
همچنانچه در آن روز نمود عذاب را بدیشان يُرِيهِمُ اللَّهُ بنماید خدای کافرانرا
أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها وپشیمانیها بر ایشان یعنی اعمال
که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج وعمره وضیافات وختان از قتل وغارت
ودفن بنات موجب مزید حسرت کردد وَمَا هُم ونیستند تابعان ومتبوعان
بِخَارِجِينَ بیرون آیندکان مِنَ النَّارِ از آتش هو یعنی جاوید در دوزخ باشند
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا فِي الْأَرْضِ از آنچه در زمین است حَلَالًا
طَيِّبًا پاک وپاکیزه یعنی روا وبی شبهه را وَلَا تَتَّبِعُوا وپی روی مکنید خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ کامهای ابلیس را یعنی پی روی او مروید مشرکان عرب چیزها را
بوسوسهٔ شیطان حلال وحرام میکردند چون بحیره وسایبه واقسام حرث
حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال وتحلیل حرام کام بر کام شیطان می نهید
وپی روی از راه او بکردانید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنی است
آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد ومیخواهد که شما را بفریب
وغرور بدوزخ برد إِنَّمَا يَأْمُرُكُم جز این نیست که می فرماید شما را شیطان یعنی

همه را جبطه شازند وسبب حسرت ایشان کردد یا اعمال سیئه که مباشر آن می شدند ٥

وسوسه میکند بِالسُّوءِ به بدی وَالْفَحْشَاءِ وکار زشت کنند اند سوء کناهان صغایرست
وفحشا جرائم اشکارا یا سو میلست بدینا و فحشا متابعت نفس وهوا وحقیقت
آنست که سؤ وفحشا متنا ولند جمیع معاصی را وکبائر که شیطان بدان آدمیان را
امر میکند وَأَنْ تَقُولُوا و دیکر میفرماید انکه بکویید بدروغ وافترا کنید عَلَى اللَّهِ بر
خدای در تحلیل خبائث وتحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید حقیقت انرا
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ وچون کویند مر این طایفه را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
پی روی کنید آنچه خدای فرستاده یعنی قرآن وبحلال وحرام او بکروید قَالُوا کویند
بقرآن نمی کرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پی روی میکنیم مَا أَلْفَيْنَا آنچه یافته ایم عَلَيْهِ برانچیز
آبَاءَنَا پدران خود را این سخن را بنی عبد الدار کفتند أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت
پدران میکنند اکرچه بودند پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمیکردند شَيْئًا چیزیرا
از امور دین وَلَا يَهْتَدُونَ وراه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا وصفت پند
دهندهٔ کافران كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسی است که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری
که نمی شنوند إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً مکر خواندن و اوازی وهیچ آزان فهم نمیکنند یعنی کافران
از بیم کننده وپند کویندهٔ خود جز آوازی نمیشنوند وحقیقت سخن او را درنمی یابند
صُمٌّ کرانند از شنودن کلام حق بُكْمٌ کنکانند از کفتن سخن درست عُمْيٌ
کورانند از دیدن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان درنیابند آنچه پیغمبر ما با
ایشان کوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کروندکان كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
از پاکیزهها یعنی حلالات آنچه شمارا روزی داده ایم وَاشْكُرُوا لِلَّهِ وسپاس کویید مر
خدای را بر روزی حلال إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما که از روی صدق إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

از صغایر م

خاص

خاص مر او را می پرستند وبعد از امر بتناول حلال بیان انها میکند که حرام است
ومیکوید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد خدای عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار وآن
چیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط از انعام که ماکول اللحم وَالدَّمَ وخون روانرا
وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وکوشت خوک را وهمهٔ اجزای او را نیز حکم حرمت شامل است وَمَا أُهِلَّ بِهِ
وحرام کرد آنچه آواز بردارند بآن در وقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدای یعنی
بنام بتان یا باسم پیغامبران بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هرکه درماند وبیچاره کردد
باکراه یا کرسنکی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد غَيْرَ بَاغٍ درحالتی که ستمکار
نبود در قطع طریق یا خروج بر امام یا طلب معصیت نباشد وَلَا عَادٍ ونه تجاوز
کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وهیچ کناهی نیست
در تناول آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزکار است مر کسی را که عند الضروره
این محرمات بخورد رَحِيمٌ مهربانست بر بندهکان برخصت دادن ایشان
در خوردن محرمات إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستی که آنان از علماء یهود که می پوشند
بجهت اخذ رشوت مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ الْكِتَابِ از توریت
واحکام آن وَيَشْتَرُونَ ومیخرند یعنی بدل میکنند بِهِ بدان کتمان ثَمَنًا قَلِيلًا بهای
اندک را أُولَئِكَ آن کروه مَا يَأْكُلُونَ نمیخورند روز قیامت فِي بُطُونِهِمْ در شکمهای
خود إِلَّا النَّارَ مکر آتش ذکر شکم تاکید است در خوردن زیراکه اکل در غیر مأکول
مستعمل می باشد چنانچه کویند فلان مال فلانرا خورده است وقتی که تلف
کرده باشد پس انجام او آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوه میخورند
یا کنایتست از انکه در درون ایشان آتش باشد نیز هست وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وسخن

جنانچه بر بیرون ایشا ع

نکوید خدا با ایشان یوم القیامة روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی باشد
ولا یزکیهم و پاک نکرداند ایشان را از جنابت اعمال یعنی گناه ایشان باتش سوخته
نشود ولهم عذاب الیم و مر ایشانرا عذابی باشد دردناک اولئک الذین آن گروه آنانند
که از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند بهو دیت را که محض گمراهی است بالهدی
بایمان و معرفت و این معامله دنیاست والعذاب بالمغفرة و بخریدند عذاب جاودانی
را بآمرزش ربانی و این سودای آخرتست فما اصبرهم بس چه چیز ایشانرا شکیبا
اند ایشان علی النار بر آتشی و چنان آتشی که ابد الآبدین در آن باید بود ذلک
این عذاب مر ایشانرا بان الله بسبب آنست که خدای نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد
توریت را براستی و ایشان حکم آنرا بوشیدند و در نعت محمد صلوات الله وسلامه
علیه کوشیدند یا قرآنرا فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند
وان الذین و بدرستی که آنانکه اختلفوا اختلاف کردند فی الکتاب در توریت
یا قرآن و اگر لام جنس گیرند در همه کتابهای منزله و اختلاف آن باشد که ببعضی
ایمان آوردند و ببعضی کافر شدند بس این اهل اختلاف لفی شقاق بعید در
خلاف و عناد دور از وفاق اند یا در ضلالت دور از هدی اهل کتاب
بعد از نزول این آیت کفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان
داریم و نماز میگذاریم و این نیکوئی تمام است حق سبحانه فرمود که لیس البر
نیست نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بران اختصار باید کرد ان تولوا وجوهکم
آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری
والمغرب و بطرف مغرب چون یهود ولکن البر و لیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی

کردنید

یا چه شکیبا

من آمن

من آمن آنکس است که بگرود بالله بخدای و یگانه و یکانکی او نه چون یهود و نصاری
که عزیز و عیسی را در الوهیت شرکت دهند والیوم الآخر و بگرود بروز
قیامت و متعلقات او هم تعریض است بجهودان و ترسایان که دخول
بهشت را بخود اختصاص میدهند والملائکة و بگرود بفرشتگان و همه را دوست
دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی میورزند والکتاب و ایمان آرد بهمه
کتابها نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند والنبیین و دیگر بگرود بهمه
پیغمبران نه چون اهل کتابین که ببعضی ایمان می آرند وآتی المال و بدهد مال خودرا
علی حبه بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال یعنی با وجود آنکه دوست میدارد
از سر آن در میگذرد و در راه خدای میدهد ذوی القربی خویشان درویش را
والیتامی و بی پدرانرا که خورد سال باشند والمساکین و المحتاجانی را که سوال نکنند
وابن السبیل و راه گذریانرا که هیچ در دست ندارند یا مهمانان را والسائلین و درویشان
خواهنده را وفی الرقاب و در رهای بنده کان مکاتب که بر نجم کتابت معونت طلبند
یا بندگان بخرد و آزاد کند واقام الصلوة و بگذارد نماز مفروضه را وآتی الزکوة و بدهد
زکوة مقرره را آنچه قبل از این در ایتای مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات
بود والموفون و آنانکه وفاکنندگان باشند بعهدهم بعهود خود اذا عاهدوا چون
عهد کنند و این عهد هم با حق شاید و هم با خلق والصابرین نصیب او بر مدح است
جهت اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات یعنی این وفاکنندگان بعهد شکیبا اند
فی البأساء در فقر و فاقه والضراء و در رنج و سختی وحین البأس و در هنگام کار
زار یعنی آنانند که بتحقیق صدقوا راست کنند در دین یا عهد یا اتباع حق واولئک

ی او

وصاحب بر

وآن طایفه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایستها محققان کفته اند کمالات
انسانیه باکثرت شعب آن مختصر در سه چیز است صحت اعتقاد وحسن معاشرت
وتهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه وسایر مؤمن به است وحسن معاشرت
مواسا کردن بمال بارباب استحقاق وتهذیب نفس اقامت صلوة وزکوة ووفا وصبر
ومجموع درین آیت مذکور است پس این ایت جامع کمالات انسانی باشد ودر موحد
از ابو میسره رحمه الله نقل میکنند که من عمل بهذه الآیة فقد [illegible] الایمان یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا ای مؤمنان وکرویدکان کُتِبَ فرض کرده شد عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ بر شما مماثلت و
مساوات نه تعدی وستم فِی الْقَتْلَى در کشتکان یعنی بسبب ایشان وقتیکه قتل بعمد
بود سبب قبل از اسلام جون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی
از قبیله نازل بعوض بندهٔ ازادی ودر بدل زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت این
صورت بعرض حضرت رسید وحکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی
مساوات الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وبندهٔ به بندهٔ امام شافعی وامام
مالک رحمهما الله آزاد را برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیت ونزد امام اعظم رحمه
الله حکم این آیت بایة النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل را در نفس اعتبار
نکنند وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى وزنی بزنی امام شافعی وامام مالک رحمهما الله بنا بر اجماع قتل
ذکر بانثی روا ندارند وامام اعظم بحدیث المسلمون تتکافؤ دماءهم تمسک
نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِیَ لَهُ پس هرکه عفو کنند ویرا که قاتل است مِنْ أَخِیهِ از
قصاص برادر او که مقتول است شَیْءٌ چیزی اشارتست بانکه عفو بعضی از ورثه
یا عفو بعضی از ان خون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتل است بعد از عفو از پی

رفتن بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی وان طرع ورعبت است در دادن دیت وَأَدَاءٌ وادا کردن
وجه دیت إِلَیْهِ بوارث مقتول بِإِحْسَانٍ بزودی ونیکوئی نه بمطل وبدخوئی
ذَلِکَ این عفو از قصاص وطلب دیت تَخْفِیفٌ سبکبار یست شما را مِنْ رَبِّکُمْ از
پروردکار شما وَرَحْمَةٌ ومهربانی وبخشایش از و در تسهیل امر وتحصیل نفع فَمَنِ
اعْتَدَى پس هرکه از حد درکذرد بَعْدَ ذَلِکَ بعد از انکه عفو کرده باشد ودیت
ستاند یعنی قاتل رابکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند
وبعد از انکه یکی را کشته ودیت داده ودیکری را بکشد فَلَهُ پس مر او راست
در آخرت عَذَابٌ أَلِیمٌ عذاب دردناک وَلَکُمْ ومر شما راست فِی الْقِصَاصِ در حکم
قصاص حَیَاةٌ بقا وزندکی یعنی جون کسی قصد قتل کسی کند وبخوف قصاص از آن
باز ایستد آن شخص از کشتن ایمن ماند واو ایمن از قصاص ایمن شود پس حکم
قصاص سبب بقای شماست یَا أُولِی الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ
تا باشد که به پرهیزید از قتل بنا حق کُتِبَ عَلَیْکُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده
شد إِذَا حَضَرَ جون حاضر شود أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ یکی را از شما الموت اسباب وعلامات مرک
از مرض وغیر ان إِنْ تَرَکَ خَیْرًا اکر بکذارد مالی مراد مال بسیار است الْوَصِیَّةُ وصیت
کردن لِلْوَالِدَیْنِ برای پدر ومادر خود وَالْأَقْرَبِینَ واز برای خویشاوندان بِالْمَعْرُوفِ
بانصاف حَقًّا نوشته شده این وصیت نوشتنی بحق وراستی عَلَى الْمُتَّقِینَ بر پرهیز
کنندکان از حرمان والدین واقربا در جاهلیت بریا وسمعه وصیت میکردند ووالدین
وخویشانرا محروم میساختند حق سبحانه ایشانرا منع کرد ووصیت برای این جمع فرض
ساخت وباز حکم این آیت بآیت مواریث منسوخ شد ومهم بر میراث قرار یافت

ازان

وحالا وصیت فضیلت است نه فریضه وآن نیز درباره درویشان باید ونشاید که بر ثلث
مال بیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هرکه تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بَعْدَمَا سَمِعَهُ بعد از انکه
شنوده باشد فَاِنَّمَا اِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل
ایصا کنند و ذمه موصی از آن بری باشد اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنواست هم کلام
موصی را و هم قول مبدل را عَلِيمٌ داناست بنیت موصی فَمَنْ خَافَ پس هرکه بداند و در
یابد خواه وارث وخواه وصی یا امام وقاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق
بسهو یا عدول از ذوی القربی اَوْ اِثْمًا یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث فَاَصْلَحَ
پس اصلاح کند بَيْنَهُمْ میان موصی هم ومیان ورثه یا در حال حیوة موصی کسی دانست که
در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد ومیان موصی وموصی له اصلاح نماید فَلَا اِثْمَ
عَلَيْهِ پس بر وی هیچ وبال وبزه نیست اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است
مر موصی را چون بحق باز گردد رَحِيمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت
در نگذرد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن گروه که گرویده اید كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ
بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانکه نوشته شده بود عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنانکه
پیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاقه پس جهت تانیس خاطرها بدان میگوید
این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امت از ربقهٔ این طاعت آزاد نبودند و در امثال
آمده که البلیة اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما
بپرهیزید از معاصی ومتقی شوید بشروع در صوم که شکننده آرزوهاست در تفسیر
عرایس آورده که این ندای اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب
مستطاب می رسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار سموات غیوب و به ندائی که مفرح

وتبدیل وصی مع

قلوب

قلوب ومفرح کروبیست میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات
چراکه شما در طلب مشاهده اید ومتوجهان این مطلوب را صوم واجبست از
مالوفات طبیعت همچنانچه نوشته شد بر انبیا واولیا پیش از شما تا باز رستند از جنس
بشریت وواصل شدند بمقام این وقربت وعین القضاة قدس سره در تمهیدات
آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام وشراب ودر حقیقت
اشارتست بخوردن طعام وشراب اما طعام ابیت عند ربی یطعمنی و شراب
سَقَاهُمْ شرابا طهورا ومقرر است که این صوم جز عارفانرا دست ندهد
مرد عارف جو یافت لذت قرب بیت نه با کلش کشش بود نه بشرب ۵ اکل وشربش
چه انس بحق ۵ دایم او در حقیقت مستغرق ۵ لقمه از خوان یطعمنی بینی ۵
شربت از چشمه سار یسقینی اَيَّامًا روزه داریدٓ روزی چند مَعْدُودَاتٍ شمرده مراد در
روزهٔ رمضان است که بیست ونه باشد یا سی وگویند این روزها ایام البیض
است در هر ماهی وعاشورا که قبل از روزهٔ رمضان فرض بوده فَمَنْ كَانَ پس
هرکه باشد مِنْكُمْ از شما که مکلفید بروزه مَرِيضًا بیماری که روزه ندارد یا مرضش
بروزه زیادت می شود اَوْ عَلَى سَفَرٍ یا راکب سفری بود که در آن قصر باید کرد وچون
افطار کند فَعِدَّةٌ پس بدست بشما را آن روزها که افطار کرده روزه داشتن
مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ وبر آنانکه ایشان يُطِيقُونَهُ توانند که
روزه دارند وخواهند که ندارند فِدْيَةٌ فدا دادنست وآن طَعَامُ مِسْكِينٍ
خوردن درویش است هر درویشی را باداء هر روزی نصفی صاعی از گندم بقول
امام اعظم که قریب دو من باشد این حکم در ابتداء اسلام بوده وبعد از آن

باشد

قوت مع

منسوخ شده وگفته اند که لیجا لا مضمرا ست وتقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی که
نتواند روزه داشتن جون بیران ازکار افتاده فدیه دهد وبرین وجه
حکم آیت منسوخ نباشد فَمَن تَطَوَّعَ بس هرکه زیاده کند بر طوع خود خَيْرًا نیکویی را
وزیادة ازمقدار فدیه بدهد یا بیشتر ازیك مسکین را اطعام کند یا جمع
کند میان صیام وطعام فَهُوَ بس آن تطوع خَيْرٌ لَهُ بهتر است مراو را بسبب زیادتی
اجر وَأَن تَصُومُوا وانکه روزه دارید مطیعان میکویند یا رخصت داده کانرا
در افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از فدیه إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید
که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که گفتیم ماه رمضانست
الَّذِي أُنزِلَ آن ماهی که فرو فرستاده شد فِيهِ الْقُرْآنُ درو قرآن یعنی ابتدا نزول در وبود
با تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسماء دنیا فرود آمده واز آنجا
آیت آیت یا سورة سورة بر وفق مصالح بندکان نازل شده واز حکمتها در
تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که جون درین اوقات این کلمات که
غذای ارواحست بشما فرستادیم بس از غذای اشباح وامساک لازم داریدوما
قرآن را منزل ساختیم لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده است مردمانرا وَبَيِّنَاتٍ
ودلالتهای روشن است مِّنَ الْهُدَىٰ از حلال وحرام وَالْفُرْقَانِ واز حدود واحکام
وسایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق وباطل فَمَن شَهِدَ بس هرکه
حاضر باشد مِنكُمُ الشَّهْرَ از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان
یا هرکه دریابد از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ بس باید که روزه دارد شهر را وَمَن
كَانَ مَرِيضًا وهرکه بیمار باشد أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر بود افطار کند فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ

هُدًی

بس

بس روست قضاء آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیگر وتخییر مقیم که در آیت
اولی مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای بِكُمُ الْيُسْرَ
بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ ونمی خواهد بِكُمُ الْعُسْرَ بشما دشواری لاجرم مسافر ومریض را
رخصت افطار کرده داد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ ومیخواهد که تا شما تمام کنید روزهای
رمضان را آیا ایامی را که در آن بعذر مرض وسفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ
تا به بزرکی یاد کنید خدای را یا تکبیر کویید در شب فطر از وقت رویت هلال
تا روز واز اول روز تا وقت اداء نماز عید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بدانکه راه نمود شما را بصوم
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ومکر که شما شکر کویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه
وتخصیص مزد او که الصوم لی وانا اجزی به از فضایل روزه یکی آنست که او را از
بندکان با وجود تعبد بدان سلب میکند وشرف اضافت بخود می بخشد که
الصوم لی ومجازات آنرا بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد که وانا اجزی به
هرچه بدان بشارت ده است شرع از همه حرف انا اجزی به است وَإِذَا سَأَلَكَ وجون
برسند ترا ای محمد عِبَادِي بندکان من عَنِّي از صفت من یا معامله من با ایشان
در وقت دعا فَإِنِّي قَرِيبٌ بس من نزدیکم بعلم واجابت صحابه برسیدند که
خدای را جکونه خوانیم وکویند اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله خدای با من
نزدیکست تا با او راز کویم یا دورست تا آواز بلند بردارم این آیت نازل شد که
من به بندکان نزدیکم وبهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست أُجِيبُ اجابت
میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را إِذَا دَعَانِ جون مرا بخوانند وحاجت او را
می سازم اگر خواهم یا سوال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود

عید ۳

فلیستجیبوا لی بس بندکان مرا اجابت کنند ولیؤمنوا بی وباید که برایمان بمن ثابت
باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لعلهم یرشدون تا شاید که براه
راست بمانند بعضی برانند که مراد ازین عباد وداعی روزه دارانند که دعای ایشان
قرین اجابت است وآنچه قبل ازین آیت حکم روزهای روزه وبعد ازین حکم
شبهای روزه بیان فرموده موکد این قولست ودر بدایت حال مسلمانی را در
شبهاء رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات نبود
وجمعی از صحابه بواسطهٔ غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد ومباشرت را در وقتی که
حرام بود مرتکب کشتند روزی چند برین صورت بعرض حضرت رسالت صلوات
الله وسلامه علیه رسید وآیت آمد که احل لکم حلال کرده شد مر شمارا لیلة
الصیام شب روزه الرفث کنایت از مباشرت است الی نسائکم با زنان خود
هن ایشان لباس لکم پوشش اندام شمارا وانتم لباس لهن وشما نیز لباسید مر ایشانرا
کنایت است از اختلاط والتصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد علم الله دانست
خدای در ازل انکم آنکه شما کنتم تختانون باشد جنایت کنید انفسکم با نفسهای
خود وستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فتاب علیکم پس
رجوع کرد بر شما برحمت ورخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وعفا
عنکم وعفو کرد از شما آن جنایت را فالآن پس اکنون باشروهن مباشرت کنید
با ایشان در لیالی صیام وابتغوا وبجویید آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح
محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل
باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وکلوا وبخورید واشربوا وبیاشامید در شبهای صوم

ما کتب الله لکم

حتی یتبین تا وقتی که روشن شود لکم الخیط الابیض مر شما را رشتهٔ سفید که کنایت از
روشنایی روز است من الخیط الاسود از رشتهٔ سیاه که اشارت بتاریکی شب است
ودر صحیحین آمده که بعضی صحابه رشتهٔ سفید ورشته سیاه بر پای بسته
بمفطرات اشتغال نمودندی تا وقتی که میان بیاض وسواد فرق پدید آمدی تا
آنگاه که من الفجر که بیان خط ابیض است نازل شد که دانستند که مراد ظهور نور
صبح است ثم اتموا الصیام پس بتمام رسانید روزه را الی اللیل تا شب ولا تباشروهن
ومباشرت مکنید زنانرا وانتم عاکفون وحال آنکه شما مقیمان باشید فی المساجد در
مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت ممنوع کشته اند وامام مالک
رحمه الله همه تلذذات بر معتکف حرام میدارد ونزد محققان اعتکاف نگاه داشتن
نیست در دایرهٔ اوامر ونواهی شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله فرموده که اعتکاف
حبس نفس است وحفظ جوارح ومراعات وقت چون این سه شرط بجای آری
هرجا خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدیری در آمد وخادم مرا گفت ام این بقعه
پاک نشان ده تا نماز گذارم خادم گفت دل خود را از ما سوا پاک کن وهرجا که میخواهی
نماز گذار بیت از آن محراب ابرو رو مگردان ٥ اگر در مسجدی ور در خرابات تلک
آنچه گفته شد در باب روزه ومتعلقات آن حدود الله اندازهاییست که خدای
تعالی در دین مقرر فرموده فلا تقربوها پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است
در منع تجاوز از آنچه وقتی که قرب بدان واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه
صورت بندد کذلک همچنانکه تبیین این احکام فرمود یبین الله بیان میکند
خدای آیاته نشانهای خود را از امر ونهی ووعده ووعید للناس برای عامهٔ

مردمان لعلهم يتقون شايدكه بپرهيزند و از حدود در نكذرند ولا تأكلوا ومخوريد
اموالكم مالهاى كه واقع است بينكم درميان شما يعنى مخوريد مال يكديكر را
بالباطل بناشايست جون دزدى وقمار وخيانت وغصب وعقود فاسده يا
مالهاى خود را بنا مشروعات صرف مكنيد جون شرب و زنا وانواع فسق وتدلوا
عطف برفعل منهى است يعنى فرومكذاريد والقا مكنيد بها بدان مالها الى
الحكام بسوى حكم كنندكان ستمكار يا بعضى از ان مالها برشوت بحكام مدهيد لتأكلوا
تا بخوريد بحمايت ايشان فريقا مقدارى من اموال الناس از مالهاى مردمان
بالاثم بظلم وستم يا بسوكند دروغ يا بكواه زور وانتم تعلمون وشما ميدانيد
كه ستم ميكنيد يسألونك سوال ميكنند ترا اى محمد عن الاهلة از ماههاى نو معاذ جبل
وثعلبه كه از اعيان انصار بودند رضى الله عنهم حضرت رسالت را پرسيدند
كه سبب جيست كه جرم ماه كاه كاه تاريك مى نمايد و بعد را يام نور او تمام ميكردد
و ديكرباره روى بتناقص مى نهد حق سبحانه بعلم ازلى ميدانست كه ايشانرا حكمت
نقصان وكمال ماه دانستن مهم نيست جواب در معرفت فايدهٔ آن فرستاد كه
قل هى بكو كه آن هلالها مواقيت نشانهٔ هنكامها و وقتهاست للناس براى
مردمان در مزد مزدوران وعدت زنان ومدت حمل و زمان رضاع وفصال ولآجال
دينها وتحقيق شرطها والحج وعلامات اوقاتند براى حج كه موسم را بدو بدانند وليس
البر ونيست نيكوئى بان تأتوا البيوت بانكه در آييد بخانها من ظهورها از پشتهاى
آن در وقت جاهليت كسى كه بحج يا عمره احرام كرفتى بروى حرام بودى از در خانه
در آمدندكى از اهل مدر بودى از بام در آمدى يا بر ديوار سراى فرجه ساختى و
داخل و پراز پس خيمها در آمدندى وباعتقاد خود اين عمل را برى تمام دانستندى

وتارك انرا فاجر خواندندى واين حكم همه عرب را شامل بود مكر حمس را وايشان
جند قبيله بودند قريش وخزاعه وبنو عامر وثقيف وغيران و ايشانرا صلابت بسبب
در دين وآيين خود حمس ميكفتند روزى در احرام حضرت پيغامبر عليه
الصلوة والسلام از درى بيرون آمد ومتعاقب او رفاعه انصارى هم از آن
در قدم بيرون نهاد ومهاجر وانصار يكبار او را فاجر كفتند وجون حضرت
صلى الله عليه وسلم از وى پرسيد كه اين جرأت جرا كردى كفت من اقتدا بتو نمودم
خواجهٔ عالم صلى الله عليه وسلم كفت مرا روا بود از در بيرون آمدن كه من احمسم
يعنى از قريش وتو نيستى كفت اى سيد عالم اكر تو احمسى من هم احمسم دين من دين
تست وآيين من آيين تو فى الحال آيت آمد كه شما اين قاعده را بر نام نهاده ايد
اين نه براست ولكن البر من اتقى وليكن بر بر كسى است يا خداوند بر كسى است كه از خشم
خدا بپرهيزد يا از اعمال زمان جاهليت پرهيز كند واتوا البيوت ودر آييد بخانها
در حال احرام وغيره من ابوابها از درهاى آن واتقوا الله وبترسيد از خداى و
پاس اوامر ونواهى او بداريد لعلكم تفلحون مكر شما رستكار شويد وقاتلوا وبكوشيد
وكارزار كنيد فى سبيل الله در راه خداى الذين يقاتلونكم آنانكه با شما كارزار و كارزار
كنيد ولا تعتدوا واز حد در مكذريد يعنى ابتدا مكنيد بقتال ايشان تا اول ايشان
آغاز كنند اين حكم بآيت سيف منسوخ است ان الله بدرستى كه خداى لا يحب
المعتدين دوست نيدارد ستمكارانرا در آن سال كه حضرت رسالت صلى الله عليه
وسلم با جمعى از صحابه رضى الله عنهم بمكه به نيت عمره مى رفتند سفهاء عرب ومشركان
بى ادب ايشانرا از دخول مكه مانع كشتند ودر حديبيه صلح واقع شد بر آنكه

در سال آینده مؤمنان بمکه آیند ومشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت مراسم
طاعت قیام توانند نمود سال دیکر که به بیت عمرهٔ قضا بیرون می رفتند صحابه را
تاملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد کذشته طرح جنک افکند وامر قتال در شهر
حرام وبلد حرام جکونه بود آیت سابق فرود آمد که اکر جنک [illegible] کنند وَاقْتُلُو
هُمْ وبکشید مقاتلان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هرجا یابید ایشانرا در حل وحرم
وَاَخْرِجُوهُمْ وبیرون کنید ایشانرا مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را که بیرون کرده اند
یعنی مکه وَالْفِتْنَةُ وشرک آوردن ایشان اَشَدُّ سخترست در نا بسندیدکی مِنَ الْقَتْلِ
از کشتن شما ایشانرا در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ ومقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
نزدیک مسجد حرام مراد همه حرام است حَتّٰى يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتی که ایشان کارزار کنند
با شما فِيهِ در حرم وخود هتک حرم کنند فَاِنْ قَاتَلُوكُمْ بس اکر ایشان ابتدا بقتال
شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ بس بکشید ایشانرا وباک مدارید که ایشان حرمت حرم برطرف
نهاده اند وابواب مقاتله کشاده كَذٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ باداش
کافران ستمکاره فَاِنِ انْتَهَوْا بس اکر باز ایستند از شرک فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بس خدای آمرزنده
است کناهانی راکه در زمان کفر مرتکب شده اند رَحِيمٌ مهربانست که به برکت اسلام
ایشانرا بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ وبا مشرکان قتال کنید حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ
تا آن غایت فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند وَيَكُونَ الدِّينُ وباشد برستش وطاعت
لِلّٰهِ مرخدای را فَاِنِ انْتَهَوْا بس اکر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ بس نیست
ستمکاری یعنی جزای آن اِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مکر بر ستمکاران اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی
ذی القعده این سال که بر عمرهٔ قضا معنی اینست که اکر جنک کنند مترسید که ایشان

جنک کنند در ماه [illegible]

بالشهر الحرام ماه حرام یعنی ذی القعده ماضی که [illegible] منع کردند

شمارا در آن ماه حرام از مکه باز داشتند شما در این ماه حرام اکر قتال کنید بعوض
آن دمارا از ایشان برآرید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ وحرمتها را مساواتست یعنی ترک حرمت
شما این ماه را بدلاست از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ بس هرکه
بر شما ظلم کند در ابتداء مقاتله فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ شما نیز بر وستم کنید یعنی با و
قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکله است ومراد آنکه جزای ستم او با و رسانید
بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ مانند آن چیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید
از خدای وپرهیزکاری کنید وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ وبدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ
با پرهیزکارانست بنصرت ومعاونت وچون حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم عزم عمرهٔ قضا کرد جمعی کفتند ما توشهٔ راه نداریم وآنها که دست دسترس
ما چیزی نمیدهند حکم شد که وَاَنْفِقُوا نفقه کنید ای توانکران فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در
راه خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ ومیفکنند بدستهای خود خود را اِلَى
التَّهْلُكَةِ بورطهٔ هلاکت یعنی بخل مکنید که مؤدی هلاک دلاست که البخیل بعید
من الله بعید من الجنة قریب الی النار بیت بخل وخست مرد را رسوا کند ٥
بلکه در جاه هلاکش افکند وَاَحْسِنُوا ونیکویی کنید با غازیان اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که
خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکاران را وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وتمام کنید حج
وعمره را یعنی مناسک و وحدود وفرایض وسنن وآداب آن بتمامی بجای
آرید لِلّٰهِ برای خدای نه چون کفار که طواف وتلبیه بنام بتان میکنند
فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ بس اکر باز داشته شوید به بیماری وخوف وکم شدن قوت
وکم کشتن راحله فَمَا اسْتَيْسَرَ بس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ

از قربانی و اگر ایمنا باید فرستاد و بقول امام اعظم رحمه الله وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ
و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتی
که برسد قربانی مَحِلَّهُ بمحل او که مناست فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما مَرِيضًا
بیمار در وقت احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع
یا حرارت یا غلبه جنبندگان در و بدین سبب ضرورت شود که سر بتراشد
فَفِدْيَةٌ پس بروست فدا دادن کعب ابن عجره را وقتی که محرم بود خزندگان
روی بدو آورده بودند و چون مردم قحط دیده در کاسهٔ سرش افتاده
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم برآن اطلاع یافته فرمود که سر بتراش
و گوسفندی بکش و درویشانرا بخوران گفت یا رسول الله بران دست رس ندارم
حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه و بحدیث مقرر شده که
سه روز روزه دارد أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین
باشد هر یک را دو من از گندم أَوْ نُسُكٍ یا قربانی و ادنای آن گوسفندی است
فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هر که
برخورد بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع
بباید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام کیرد و شرایط
آنجای آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام کیرد و اعمال
وی بجای آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این افضل است یا بطریق
قران که در احرام کوید لبیک بحج و عمره معًا و بر اعمال حج اختصار کند که عمره درو
مندرج است چون وضو در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله این فاضلتر است

یا بوجه تمتع که در چون موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره کیرد و بمکه در آمده از عمره
فارغ شود و از احرام بیرون آید و بمحظورات متمتع کردد تا آنکه از درون مکه
احرام کیرد بحج و امام احمد رحمه الله این قسم را اختیار فرموده و درین آیت میکوید
که هر که متمتع باشد فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بروست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی
شکرانه او را که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد
قربانی یعنی برآن قادر نبود فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس حکم روزه داشتن است
سه روز پیوسته یا کسسته فِي الْحَجِّ یعنی در ایام حج وَسَبْعَةٍ و روزه هفت
روز دیگر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز کردید بوطن خود تِلْكَ این ایام یعنی سه و هفت
عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است این قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام باتمام
آن ذَلِكَ این حکم هدی یا صیام یا تمتع یا قران لِمَنْ مر کسی راست که لَمْ يَكُنْ
أَهْلُهُ نباشند اهل او حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاوران مسجد حرام یعنی افاقی باشند
نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهر دو عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم
در غیر ازمنه حج بعمره احرام می توانند کرفت پس ایشانرا تمتع و قران نباشد
و این قول امام اعظم است رحمه الله وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و بر آنچه
در باب حج صادر شده محافظت نمایند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید انکه خدای
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الْحَجُّ زمان
حج أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماههای معروف و مشهور است یعنی شوال و ذوالقعده و نه
روز از ذوالحجه و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رحمه الله اما امام اعظم
رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آورد فَمَنْ فَرَضَ پس هر که فرض کرداند بر خود

رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج درین ماهها حج را بتلبیه وسوق هدی بمذهب حنفی به نیت واحرام
بقول شافعی فلا رفث نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع وملاعبه با نسوان
پرهیز کند یا کلام بیهوده نکوید ولا فسوق واز حد شرع درنکذرد واز ارتکاب محظورات
نکند ولا جدال وباید که جدال وجنک نکند با خادمان ورفیقان وخصومت
نورزد فی الحج در ایام حج قریش با یکدیکر مجادله نمودند در منا وهریک
کفتند حج من تمامتر این حکم فرود امد که جدال مکنید وما تفعلوا وآنچه
میکنید من خیر از نیکوئی یعلمه الله میداند آنرا خدای وتزودوا وتوشه برکیرید
قومی از قافله بمن بی زاد وراحله قصد حج کردندی ودر مکه احتیاج نموده از
اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم
کران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع
وترک تشویش دادن مردم وسوال ناکردن از ایشان ونزد عرفا درین آیت
اشارتی بتزود سفر آخرت هست وبهترین زادی پرهیزکاریست در آن راه امام
قشیری رحمه الله فرموده که تقوی عوام دور شدن است بتن از لوث کناه
وتقوی خواص اجتناب است بسر از مشاهدهٔ ماسوی الله وحقیقت آنست که
بی توشه درهٔ راه عشق بسر نتوان برد وبی زاد شوق مرحلهٔ محبت طی نتوان کرد
زاد راه عاشقان درد است وروی زرد وآه راه ازین کونه است بسم الله که دارد عزم راه
واتقون وبترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم نیست بر شما
جناح کناهی ان تبتغوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فضلا روزی من ربکم
از پروردکار خود بواسطهٔ تجارات جمعی از تاجران را که بحج آمدندی میکفتند دواج

اظهار مع

لاحاج

لاحاج این بنده ایست بی حاصل حق سبحانه فرمود که سودا ومعاملهٔ ایشانرا از
فیض حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی ومقصود کلی حج باشد فاذا افضتم
چون برکردید من عرفات از موضعی که آنرا عرفات کویند جهت آنکه آدم وحوا آنجا
بحال هم عارف شدند فاذکروا الله پس خدای را یاد کنید بتهلیل وتلبیه عند المشعر
الحرام نزدیک مشعر حرام وآن موضعی است معین واذکروه ویاد کنید او را درین
مکان یاد کردن نیکو کما هدیکم همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وان کنتم بدرستی که
بودید شما من قبله پیش از هدایت حق وقبل از بعثت هادی مطلق که محمد است صلی الله
علیه وسلم لمن الضالین از جمله راه نایافتکان ثم افیضوا پس باز کردید خطاب
با قریش وخلفاء ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات بودی وایشان در مزدلفه
واقف شدندی وبدین صورت ترفع کردندی بر خلق وننک داشتندی از مساوات
در موقف ودر افاضه نیز برای دیکر باز کشتند حق سبحانه فرمود که باز کردید من
حیث افاض الناس از آنجا که باز میکردند همه مردمان واستغفروا الله وطلب آمرزش
کنید از خدای ان الله غفور بتحقیق که خدای آمرزنده است کناهان کذشته را مستغفران
رحیم مهربانست بر آنکه حج کذارد فاذا قضیتم وچون بکذارید وبجای آورید
مناسککم کارهای حج ولوازم آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید وثنا کویید خدای را
کذکرکم همچون یاد کردن شما آباءکم پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که
اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در پیش حرم یا ما بین مسجد منا وجبل الرحمه بایستادندی
وبرفعت نسب وشهرت حسب آبا واجداد ومفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه
پدرانرا یاد میکنید خدای را ذکر کنید او اشد ذکرا بلکه فراوان تر وبزرکتر از آنچه مانکه

او پدران شمارا بدان مناقب ومراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان
مَنْ يَقُولُ کس هست که میکوید رَبَّنَا ای پروردکار ما آتِنَا بده ما را فِي الدُّنْيَا در دنیا
فلان چیز وفلان چیز یعنی متاع محقر دنیا مطلبید وَمَا لَهُ ونیست خواهنده
دنیا را فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ نصیبی وبهره اکر داعی کافراست از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده
واکر مؤمن است جون دیکر مؤمنان بهره ندارد در آن سرای وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ واز مردمان
کسی باشد که کوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردکار عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای نیکوئی یعنی
توفیق طاعت وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً ودر آن سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت وکفته اند حسنه
این جهان قناعتست واز آن سرای شفاعت وَقِنَا ونکاه دار ما را از عَذَابَ
النَّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی رضی الله عنه فرموده است که حسنه این جهان
زن صالحه است وحسنه آن عالم حور پسندیده وعذاب النار زوجه ناشایسته
درشت خوی سخت کوی بیت زن بد در سرای مرد نکو ۞ هم درین عالمست دوزخ او
زنهار از قرین بد زنهار ۞ وقنا ربنا عذاب النار أُولَئِكَ آن کروه که خیر دنیا وآخرت
طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشانراست بهره مِمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست
نمودند وَاللَّهُ وخدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بمقدار لمحه شمار همه خلایق کند
وَاذْكُرُوا اللَّهَ ویاد کنید خدای را یعنی تکبیر کویید فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده
که ایام تشریق است وآن سه روز باشد بعد از عید اضحی ونزد امام اعظم رحمه الله
بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید وبقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق عقیب
بست وسه نماز تکبیر باید کفت وامام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین
است فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند واز منا برود فِي يَوْمَيْنِ درین دو روز یازدهم ودو

ربنا آتنا في الدنيا حسنة

نصف الحزب

وازدهم

وازدهم وذی الحجه فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بروی هیچ کناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت
متعجل را آثم میکفتند وجمعی متاخران حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصت
است وهیچ کناه نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ وهر که تاخیر کند وسه شب در منا باشد فَلَا
إِثْمَ عَلَيْهِ بروی نیز جرمی نیست ومطلقا وزر ووبالی نباشد لِمَنِ اتَّقَى هر کسی را
پرهیزد وبعد از ادای حج وتا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد وَاتَّقُوا اللَّهَ
وبدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدای محشور خواهید شد ومجازات ومکافات
خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان نیست مَنْ يُعْجِبُكَ آنکس که خوش آید
ترا در شکفت اندازد قَوْلُهُ سخن کفتن او وآن اخنس شریق بود که بحضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه آمد ومردی شیرین سخن ونیکو صورت
بود حضرت را طراوت روی وحلاوت کفت وکوی او خوش آمد ومضمون
کلماتش این بود که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام در کوش ارادت کشم وغاشیه
خدمت سید انام بر دوش طاعت افکنم واین سخنان را بسوکند موکد ساخته
خدای را بکواهی آورد وجون بازکشت واز عمارات مدینه درکذشت زراعت
قومی را بر آتش بسوخت وجهارپایان مسلمانانرا بشمشیر نحر کرد وحق سبحانه آیت
فرستاد که کس هست از مردمان که ترا در عجب می افکند سخنی که او میکوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در مصالح زندکانی دنیا وَيُشْهِدُ اللَّهَ وبکواهی می آورد خدای را عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ بر آنچه که
در دل اوست یعنی میکوید که دل وزبان من یکیست وَهُوَ وحال آنکه او أَلَدُّ الْخِصَامِ
ستیزنده ترین دشمنانست وَإِذَا تَوَلَّى وجون برکردد از حضرت تو سَعَى برود
وبشتابد فِي الأَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ

وبتوسید از خدای در بقیه عمر واعلموا انکم

ونابود کردانت کشت را بسوختند والنسل وهلاک کند جهاد پایان را والله وخدا
لا یحب الفساد دوستی بسندد معصیت وتباه کاری را واذا قیل له وجون کویندمر این منافق را
اتق الله بترس دانخدای اخذته العزة بکیرد اورا حمیت جاهلیت بالاثم بارتکاب
کناه فحسبه بس بسنده است مر اورا جهنم وآن نام آتشی است که دوزخیان را
بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ ولبئس المهاد وبد فراشی
اینست آتش ومن الناس واز مردمان هست من یشری کسی که بخرد وشد نفسه نفس
خود را یعنی جان بذل میکند ابتغاء مرضات الله بطلب خشنودی خدای وآن
زبیر بن عوام بود ومقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مدینه بمکه رفتند وحبیب
را رضی الله عنه که در جنک رجیع کرفتار شده بود بدست بکان افتاده بر دار
کشیده بودند از دار فرو کرفته متوجه مدینه کشتند وهفتاد سوار قریش
از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان حبیب را از اسب فرو کرفته بر
زمین نهادند وزمین اورا فرو برد بلیع الارض ملقب شد وآن دو مرد مردانه با هفتاد
تن داعیه محاربه نمودند وکافران در حرب صرفه ندیده باز کشتند وکویند در
شان صهیب رومی است رضی الله عنه که هرچه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت
هجرت بمدینه یافت ورضای خدای وخشنودی پیغمبر را بمال دنیا بخرید بیت
بروز وصلش ار بتوانی بخر ٥ که وصلش عزیزست وزر هیچ نیست ٥ وکفته اند
که در حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود که در شب غار بر فراش سید مختار
تکیه کرفت وجان فدای آنحضرت کرد والله رؤف وخدای مهربانست بالعباد به
بندکان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان

آورده اند

آورده اید بظاهر ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام کافة همه بیکبار یا مؤمنان اهل کتاب
می کویید در اسلام باشید وکفته اند که ابن سلام واصحاب او بعد از قبول احکام
اسلام شرایع توریت را نیز نکاه میداشتند وتعظیم شنبه نموده کوشت وشیر شتر
تناول نمی نمودند حق سبحانه فرمود که یکبارکی در اسلام در آیید ولا تتبعوا وپی
روی مکنید خطوات الشیطان کامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطان باحکام منسوخه
قیام منمایید انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنی است هویدا
که بوسوسهای خود خاطر شما را متزلزل می سازد فان زللتم پس اکر بلغزید شما
از جاده شرع واحکام قرآن من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینات آمد بشما احکام حلال
وحرام فاعلموا ان الله پس بدانید که خدای عزیز غالب است وقادر بر عقوبت
مخالفان دین حکیم محکم کاریست انتقام نکشد الا بحق هل ینظرون آیا
چشم میدارند یعنی نمیدارند اینان که در دایره اسلام بکلی داخل نمی شوند الا ان
مکر آنکه یاتیهم الله بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فی ظلل در سایه‌ها
من الغمام از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را علیه السلام در یوم الظلة
بود والملائکة وبیایند فرشتکان که موکل اند بر عذاب وقضی الامر وکذارده شود
یعنی جزاء هر کسی به وی رسد والی الله وبسوی خدای یعنی بجزاء او ترجع الامور باز
کردانیده شود کارها یا آنکه اوامر حکام وسلاطین واحکام که امروز بر رعایا میکنند
روز قیامت باطل شود وآن وامر وفرمان بجز حق را نبود والامر یومئذ لله سل
بپرس خطاب بانحضرت است یا هر کرا صلاحیت خطاب دارد میکوید بپرس
بنی اسرائیل یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل را که کم آتیناهم چند داده ایم پدران

ایشانرا من آیة بینة از نشانهاء روشن وپیغامهای نیکو در شان محمد صلی الله علیه وسلم
بامعجزات هویدا چون عصا ویدبیضا ومن وسلوی وامثال آن ومن یبدل ددهد
ازیهود وبکردانند نعمة الله نعمت خدای را که صفت پیغمبراست من بعد ما جاءته از
پس انکه آمده است بدو ودر توریت فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت
عقوبت است در دنیا بقتل واجلا و در آخرت بعذاب بی منتها زین آراسته کردانید
اند للذین کفروا برای ناسپاسان وپوشندکان حق الحیوة الدنیا زندکانی دنیا راتابدان
فریفته میشوند مغرور ومحکردند ویسخرون وسخریت میکنند وافسوس میکیرند من
الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده اند اغنیای قریش برفقرای صحابه چون بلال وعمار
وامثال آن رضی الله عنهم میخندیدند ومیکفتند محمد را نکرید که میکوید با این کدایان
کار جهان راست میکنم واساس عظمت اشراف عرب وبنای رسوم وعادات ایشان
درهم میشکنم واکر کار وی حق بودی بایستی که سادات اعراب وامائل قبایل تبع وی
بودندی حق سبحانه فرمود والذین اتقوا وآنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان
وکدایان فوقهم زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کننده کان یوم القیمة در روز قیامت
یعنی مؤمنان در درجات علیا باشند از فردوس برین وکافران در درک اسفل سجین
سجین والله یرزق وخدای روزی دهد من یشاء هرکرا خواهد بغیر حساب بی اندازه
کان الناس بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام واولاد او امة واحدة کروه یکانه
بریک ملت بعد از آن مختلف شدند فبعث الله پس برانکیخت خدای النبیین
پیغمبران را یعنی شیث وادریس علیهما السلام وغیر ایشان مبشرین مژده دهندکان
اهل طاعت را بثواب ومنذرین وبیم کنندکان ارباب معصیت را بعقاب وکویند

وهرکه تبدیل

درزمان

درزمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم برملت کفر بودند ودر وقت
رسالت ابراهیم نیز صلوات الله علیه همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران فرستاد
وانزل ومنزل کردانید معهم الکتاب با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن
مبین بود بالحق براستی ودرستی لیحکم تا حکم کنید هر پیغمبری میان مردمان
فیما اختلفوا فیه در آن چیز که اختلاف کردند در آن وما اختلف فیه واختلاف نکردند
در حق یا در کتاب یا در امر دین الا الذین اوتوه مکر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند
از یهود ونصاری که ایشان تحریف وتبدیل کردند من بعد ما جاءتهم از پس انکه آمد
بدیشان البینات معجزهای روشن وحجتهای بیدا وخلاف ایشان نه از روی تدین
بود بلکه بغیا بینهم از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فهدی الله
پس راه نمود خدای الذین آمنوا آنانرا که ایمان آوردند لما اختلفوا فیه بدانچیزی که
اختلاف کردند در آن من الحق از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مؤمنانرا
بحق راه نمود باذنه بعلم وارادت وامر خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی
روی بمشرق آوردند وبعضی بمغرب خدای راهنمونی کرد مؤمنانرا بکعبه که وسط
است با مخالفت در افضل ایام هفته نمودند ویهود شنبه ونصاری یکشنبه اختیار
کردند حق تعالی این امت را بجمعه که افضل روزهاست راه نمود والله یهدی
وخدای راه نمودی نماید من یشاء هرکرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست
که آن راه انبیا واولیاست ام حسبتم آیا می پندارید ای مهاجران که بترک جان و
مان کرفته ومحنت فاقه وکربت غربت کرفتار دید ان تدخلوا الجنة انکه در بهشت درآیید
ولما یاتکم ونیامده بشما مثل الذین خلوا مانند محنت آنانکه کذشته اند من قبلکم

بین الناس

بفضل خود

بیش از شما یعنی پیغامبران وصدیقان ومتابعان ایشان محصل این آیت آنست که
می پنداریدکه رایکان به بهشت روید وشما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش از
کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ بدیشان رسید سختی وناکامی ودرویشی وَالضَّرَّاءُ
وبیماری وشکستگی وگرسنگی نقلست که میان مکه وطایف هفتاد پیغمبررا
یافته اند که سبب موت ایشان گرسنگی بود ودرحدیث آمده که سخترین بلاها
متوجه انبیاست وثلثه ماا وذی نبی مثل ما اوذیت مؤید این قولست بیت زان
بلاها کانبیا برداشتند ٥ سربچرخ هفتمین افراشتند ٥ هرکه دره راه محبت بیشتر
بردلا وبار محنت بیشتر ٥ پس انبیا علیهم السلام ومؤمنان محبت گذرانیدند
وَزُلْزِلُوا وازجای برانگیخته شدند ازبسیاری بلاها که بدیشان رسید حَتَّىٰ يَقُولَ
الرَّسُولُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا وگفتند آنانکه ایمان آورده بودند
مَعَهُ بآن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق او مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدای
مارا وظفر یافتن ما برخصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه برسبیل شک
فرمودند حق سبحانه برسول ایشان پیغام داد أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ بدانید آنکه یاری
دادن خدای مؤمنانرا قَرِيبٌ نزدیکست يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ
که چه چیز نفقه کنند سؤال کننده عمر بن جموح بود رضی الله عنه مرد بزرگ
وتوانگر از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسید که مالی چند دارم چه نفقه
کنم حق تعالی فرمود که قُلْ بگو مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید واخراج می نمایید
مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای پدر ومادر باید سؤال از وجه نفقه
بود وجواب در بیان مصرف آمد که اهتمام در آن بیشتر است زیرا که نفقه وقتی

مصارف

معتدبه

معتد به باشد که بمحل خود واقع شود واز جمله مصارف نفقه والدین اهم است
وَالْأَقْرَبِينَ وخویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صله رحم است وَالْيَتَامَىٰ
وبی پدران خردسال که قادر نباشند براکتساب نفقات وَالْمَسَاكِينِ ودرویشان
که چاره معیشت خود ندانند وَابْنِ السَّبِيلِ وراه گذریان ومهمانان وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ
وآنچه بکنید از نیکوئی با هرکسی باشد فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای بِهِ عَلِيمٌ بآن چیز داناست
وبران جزا خواهد داد كُتِبَ نوشته شد عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ برشما کارزار کردن
بردشمنان دین وَهُوَ وآن قتال كُرْهٌ لَكُمْ مکروه است مرطبع شمارا وشاق است
به نفس شما واین کراهیت نه فرمان خدای را بوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که
تلف مال وهلاک نفس را کاره باشد وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا وشاید که شما مکروه دارید
شَيْئًا چیزیرا بنفرت طبیعت خود وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وحال آنکه آن نیکوئی باشد شمارا چون
غزو که مکروه می شمرید ونیکو شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر وغنیمت واز قهر اعدا
واعزاز دین وهم بجهت آخرت از رتبه شهادت ونعیم مخلد ودرجات علیین
وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا وشاید آنکه دوست دارید شَيْئًا چیزی را از روی کسالت طبع که
آن تخلف است از جهاد وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وآن بدی باشد مرشمارا هم در دنیا بتحمل
ذل وغلبه اعدا وهم در آن سرا بحرمان ثواب غزو وبعد از درجه شهدا وَاللَّهُ يَعْلَمُ
وخدای میداند مصلحت شمارا وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وشما آنرا نمیدانید يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا
عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ یعنی از قتال در وی حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم در سال دوم از هجرت عبدالله ابن جحش را با جمعی از صحابه رضی الله عنهم ببطن
نخله فرستاد ومیان ایشان وکاروان قریش که از طایف می آمد مقاتله افتاد

وعمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان درامد ندانستند
که آن روز سلخ جمادی الآخر بود یا غرهٔ رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز
طعن کردند محمد صلی الله علیه وسلم ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون
ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام
سوال کردند جواب آمد که قُلْ قِتَالٌ فِيهِ بکو که جنگ در ماه حرام كَبِيرٌ کار بزرکست
منبود در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت او بآیت السیف منسوخ
کشت و اکرچه این قتال بزرک بوده اما آنچه کافران میکنند از بی راهی وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
و باز داشتن مردمان از ایمان وَكُفْرٌ بِهِ و ناکرویدن بخدای وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کفر بمسجد
حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد یعنی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم مِنْهُ از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد
مشتمل است أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ بزرکتر است نزدیک خدای از قتال رجب و عقوبت آن
بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدای أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرکتر است از قتل حضرمی وَلَا يَزَالُونَ و همیشه
باشند مشرکان که بتعصب و عناد يُقَاتِلُونَكُمْ با شما ای مؤمنان جنک کنند حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ
تا شما را باز کردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که اسلام است إِنِ اسْتَطَاعُوا اکر توانند
و قادر شوند وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که بر کردد از شما عَنْ دِينِهِ از دین خود و مرتد شود
فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه کافر باشد یعنی برردت باقی ماند تا مردن
فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه مرتدان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا
درین سرای که ایشانرا امان نماند و استحقاق مال و ز وجه میراث از ایشان
مسلوب کردد وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که مستحق ثواب نمانند وَأُولَٰئِكَ و آن کروه که

اصحاب

اصحاب
النَّارِ ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در آن خَالِدُونَ جاویدانند إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بدرستی که آنانکه کرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه بدرود
کرده اند اوطان خود را وَجَاهَدُوا و جهاد کرده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی
عبدالله جحش و یاران او أُولَٰئِكَ آن کروه يَرْجُونَ امید میدارند رَحْمَتَ اللَّهِ
رحمت خدای را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده مؤمنان و مجاهدانست رَحِيمٌ و بر
ایشان مهربانست يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر
و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله
عنهما با آن حضرت کفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقل و در قمار که
سبب سلب مالست و در آن محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که قُلْ فِيهِمَا بکو
درین هر دو إِثْمٌ كَبِيرٌ کناهی بزرکست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهاست مردمانرا و منافع خمر
یا بدنی بوده باشد چون اشتغال حرارت عزیزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع
متکبران و سخاوت ممسکان و جرات بیدلان یا مالی چون شود فراوان در بیع و شرای
آن و فواید آن میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود
که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند در حقایق سلمی آورده که اسم کبیر است در
اشتغال بدان ها و منافع للناس در ترک آنها وَإِثْمُهُمَا و کناه خمر و قمار أَكْبَرُ
مِنْ نَفْعِهِمَا بزرکتر است از نفع آنها وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز
نفقه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه نوبت اول که سوال کرد و جواب در تعیین
مصارف نازل شد دیکر باره کفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می باید داد
اما نمیدانم که چه دهم جواب آمد که قُلِ الْعَفْوَ بکو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال

و نزد بعضی علما این حکم بآیت زکوة منسوخ است کَذٰلِکَ همچنانکه احکام انفاق
بیان کرد یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند و روشن میکرداند خدای لَکُمُ الْآیَاتِ برای شما
نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ باشد که شما تفکر کنید فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ در کار
این سرای و آن سرای یعنی دل بدنیا منهید و آخرت را هیچ روی از دست مدهید
سلمی رحمة الله علیه فرمود که تفکر در دنیا و آخرت که بداند که ایشان قاطعان
راهند و مهاجران علی اهل الله س دنیی و عقبی حجاب عاشقیست ٥ میل ایشان
کی ز عاشق لایقست وَیَسْأَلُونَکَ و می پرسند ترا عَنِ الْیَتَامٰی از کیفیت معیشت
با یتیمان در اسباب نزول آمده که جون تهدید خوردن مال یتیم بآیت وَلَا تَقْرَبُوا
مَالَ الْیَتِیمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و در ان معاملات تصرف
می نمودند جهت برات ذمه خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان برطرف روند
صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانیدند و حق سبحانه فرمود
قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَیْرٌ بهتر است
از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا بختندی و از جلوس بر فراش
ایشان احتراز نمودندی و بهیچ وجه راه مخالطت نکشودندی حق تعالی فرمود وَإِنْ
تُخَالِطُوهُمْ و اگر با ایشان در آمیزید و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید
فَإِخْوَانُکُمْ پس ایشان برادران شما اند در دین وَاللّٰهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای میداند
تباه کننده مال ایشانرا مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر
خواستی خدای لَأَعْنَتَکُمْ هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنک کرفتی بانکه
مخالطت با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ بدرستی که خدای غالب است و قادر بر اعنات

انت

در رنج افکندن

محکم

حَکِیمٌ دانا بر آنچه کرد از ترک اعنات وَلَا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکَاتِ و بزنی مخواهید زنان مشرکه را
حَتّٰی یُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان آرند رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه مرثد غنوی را که
مرد دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان درمانده را که آنجا بودند پنهان از کفار
بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در
جاهلیت با هم بازاری داشتند نزد وی آمد و سلسلهٔ محبت تحریک داد مرثد اباء نموده
کفت اسلام میان ما حایل شده و مواصلت بر وجه زنا محالست عناق کفت پس مرا
بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف باجازت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
پس مرثد فرمود که بعد از مراجعت بعرض رسانید و حکم شد که مشرکانرا ایمان نیارند
در دایرهٔ ازدواج داخل نسازند و هم درین اوقات عبدالله رواحه رضی الله عنه
کنیزک خود را جهت نشوز طبانچه بروی زده بود و او داد خواهان بحضرت نبوت
پناه صلی الله علیه و سلم رفته و آنحضرت بطریق تلطف از عبدالله تعرف حال کنیزک
فرمود عبدالله کفت نماز میکزارد و روزه میدارد خدای و رسول را تصدیق میکند اما
ستیزنده و نافرمان برنده است حضرت فرمود که پس او مؤمنه باشد با وی
نیکوی کن عبدالله او را آزاد کرد و بخواست جمعی زنان طعن کشادند که ابن رواحه
کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را با مال و جمال بودند
و میدادند آیت آمد که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک مؤمنه خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ بهتر است
از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْکُمْ و اگرچه شما را در شکفت اندازد و آن زن جهت مال
و جمال وَلَا تُنْکِحُوا الْمُشْرِکِینَ و مدهید زنان مشرکه مؤمنه را بمردان مشرک حَتّٰی یُؤْمِنُوا تا
وقتی که ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه بندهٔ مؤمن خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ بهتر است

این صورت را

از مرد آزاد مشرك ولو اعجبكم واكرچه شما را بشكفت آرد آن مشرك بواسطهٔ صورت
یا ثروت اولئك آن مشركین ومشركات یدعون الی النار میخوانند بسوی آتش یعنی بكفر كه
اسباب خانه
ارتكاب آن سبب رسیدن بدوزخ است والله یدعوا وخدای میخواند بر السنهٔ رسل
یا اولیاء خدای میخوانند الی الجنة والمغفرة بسوی بهشت وآمرزش یعنی عملها كه بدان
آمرزیده شوند وبهشت رسند باذنه بقضا وارادت او ویبین وهویدا میكند
آیاته احكام خود را از حلال وحرام للناس برای مردمان لعلهم یتذكرون
شاید كه ایشان پند پذیرند ویسئلونك ومی پرسند ترا عن المحیض از حیض
زنان یهود در حال حیض بنسوان خود از ایشان مهاجرت كردندی وچشم بر
روی ایشان نه انداختندی وخوردن طعام وكفتن كلام با ایشان حرام
دانستندی ونصاری برعكس این در آن حال با ایشان مكالمه ومواكله نمودند
بلكه در مباشرت وملاعبه می افزودند ثابت ابن الدحداح رضی الله عنه
كفت یا رسول الله ما با زنان در حال حیض ایشان چكونه سلوك كنیم جواب آمد كه
قل هو اذی بكو كه حیض مكروهی است كه نفس آدمی را از آن نفرت باشد
فاعتزلوا النساء پس دور باشید ویكسو روید از زنان فی المحیض در حالت حیض
ایشان یعنی اعتزال كنید از مجامعت وبس نه آنكه ترك مخالطه ومكالمه نمایند
پس جهت تأكید میكوید ولا تقربوهن ونزدیك مشوید بدیشان یعنی مباشرت
مكنید حتی یطهرن تا وقتی كه غسل كنند بعد از انقطاع دم واین مذهب
امام شافعی است رحمه الله وحفص یطهرن خواند بسكون طا وضم ها تا وقتی
پاك شوند یعنی دم منقطع كردد واین قول امام اعظم است رحمه الله كه چون

انقطاع

اكثر

انقطاع دم بعد از كذشتن ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است فاذا
تطهرن پس چون كنند تا پاك شوند فأتوهن پس بیاید بدیشان من حیث
امركم الله از آنجا كه خدای امر كرده است یعنی مأتی مقر ان الله یحب التوابین بدرستی كه
خدای دوست دارد توبه كننده كان را ویحب المتطهرین ودیكر دوست دارد پاكیزه كاران را

ازمناهی

نساؤكم زنان شما حرث لكم موضع كشت شما اند یهود می كفتند كه هركه در وقت مبا
شرت طهر زوجه وبچه جانب او باشد فرزندش احول آید مسلمانی كه بر آن نوع
اقدام نموده بودند حكایت حال بجانب نبوت عرض كردند وجواب از حق سبحانه
رسید كه زنان محل زرع ومنبت اولاد اند فأتوا حرثكم پس بیاید بكشت زار خود
انی شئتم هرچه كونه خواهید بطریق اقبال وادبار واستلقا وغیر آن چو مأتی واحد
باشد یعنی مأتی موضع حرث بود نه محل فرث وقدموا وفرا پیش دارید لانفسكم
برای خود یعنی طلب ولد كنید یا از پیش بفرستید نیت خالص را وقصد صیانت نفس
كنید از حرام واتقوا الله وبترسید از خدای در مخالفت امر ومباشرت نهی او واعلموا
انكم وبدانید كه شما ملاقوه ترسندكایند بد آنچه از پیش می فرستید یا ملاقات كنندكا
آن را كه می پرسید یعنی او را در عقبی بدیدهٔ سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض
بندكانست بر خدای كما قال وعرضوا علی ربك صفا وبشر المؤمنین ومژدكانی ده مؤمنان را
بهشت ورؤیت ولا تجعلوا الله ومكردانید نام خدای را عرضة بهانه ودست

ابن رواحه

آویزی لایمانكم مر سوكندان خود را عبد الله رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن
نعمان برنجید وباسم اعظم الهی سوكند یاد كرد كه با وی سخن نكوید وبا وی نیكوئی نكند
واو را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آید فرستاد كه مكردانید نام خدای را

مانع اَنْ تَبَرُّوا ازانکه نیکویی کنند با اقربا واحبا وَتَتَّقُوا وازانکه به پرهیزید ازمروت
وبایاران مکامله نکنید وَتُصْلِحُوا وازانکه صلاح کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان
وَاللّٰهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست بسوکند شما عَلِيمٌ دانا بما فی الضمیر سوکند خورند
عبدالله رواحه رضی الله عنه بعد از استماع آیت ازسر آنچه کفته بود درکذشت
وبابشیر درمقام مرحمت وشفقت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ نکیرد شمارا خدای یعنی عتاب
نکند بِاللَّغْوِ به بیهوده که واقع شود فِي أَيْمَانِكُمْ درسوکندهای شما لغو بقول
امام اعظم رحمه الله آنست که کسی برچیزی قسم یاد کند بمظنه انکه راست میکوید
وخلاف آن ظاهر شود وامام شافعی رحمه الله لغو آنرا داند که بی اختیار بزبان آید
کسی کذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و ویرا درآن قصد سوکند نباشد وبرهر
تقدیر در یمین لغو کفارت نباشد وخدای برآن مواخذه نکند وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ ولیکن
مواخذه میکند شمارا بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بآنچه عزم کند دلهای شما وبعد سوکند خورید
وحانث شوید وآنراکه کفارت باید داد وبیان کفارت درسورهٔ مایده بیاید وَاللّٰهُ
غَفُورٌ وخدای آمرزنده است بنده بیمین لغو نکیرد حَلِيمٌ بردبار است درسوکند
عمد نیز بعقوبت تعجیل نماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مرآنانرا که سوکند خورند مِنْ نِسَائِهِمْ
اززنان خود دور شدن وبازاستادن رادر جاهلیت جون مردی را بزنی میل نبودی
وغیرت داشتی که جون بکذارد که دیکری نخواهد سوکند خوردی که جند وقت
باوی نزدیکی نکند واورا درآن مدت بای بسته وسرکشته بکذاشتی وآن بیچاره
مدتی متمادی نه بیوه بودی ونه از کدخدائی بیاسودی خدای آنرا نبسندید
وحکم فرمود که برای ملاحظه احوال آنانکه جنین سوکند خورند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ

انتظار

انتظار بردن جهار ماه است فَإِنْ فَاؤُوا بس اکر باز آیند یعنی سوکند خورندکان رجوع نمایند
بسوی زن ومباشرت کنند فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بس خدای آمرزنده است مرشکستن‌های سوکند
رادرین صورت رَحِيمٌ مهربانست که مباح کرد ومخالفت سوکندرا وکفارت
مقرر فرمود حکم شرع آنست که اکر مولی در اثناء جهار ماه بازن نزدیکی کند اکر قادر
بود بوطی واکر عاجز بود بوعده نکاح ثابت است وبروجز کفارت سوکند نیست
واکر مدت بسر آید وبی عذری مقاربت نکند نزد امام اعظم رحمه الله طلاق باین
واقع شود وقول امام شافعی آنست که زن را رسد مطالبه کردن که بازای یا طلاق
ده وبرحاکم شرع بود که مولی را برجوع طلاق فرماید واکر امتناع کند حاکم
زن را ابطال طلاق دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ واکر قصد کنند طلاق را فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بس
شنواست قول مولی را عَلِيمٌ داناست بعزم مولی وَالْمُطَلَّقَاتُ وزنان رهاکردهٔ
بالغهٔ مدخول بها که حامله نباشند يَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود
تاکید است برانتظار ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ سه قرء وآن بمذهب امام شافعی وامام مالک رحمهم الله
سه طهر است ونزد امام اعظم رحمه الله حیض وفایدهٔ خلاف در متعدد ظاهر میشود
که جون درحیضه ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول انکه قروء طهر را کویند
وبقول انکه حیض را کیرد انقضاء عدت بعد از انقطاع حیضهٔ ثالثه است وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ
وحلال نباشد زنانرا أَنْ يَكْتُمْنَ انکه بپوشند مَا خَلَقَ اللّٰهُ آنجه آفریده است خدای
فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند وجون کتمان ولد سبب ابطال حق الرجعة
است بس از زنان روا نبود إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ واکر هستند که ایمان آرند بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
بخدای وروز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ وشوهران ایشان أَحَقُّ سزاوارترانند بِرَدِّهِنَّ

برجوع کردن با ایشان فی ذلک ذلک در زمان تربص ان ارادوا واکر خواهند شوهران
بدان رجعت اصلاحا بصلاح آورند کار زنان نه ضرر وآزار رسانیدن بدیشان در
ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی میدادند وچون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجوع
میکردند وزن را با خود کرفته باز طلاق میداده اند وغرض ایشان افساد بود نه اصلاح
ولهن وزنانراست برمردان از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن حقوق که مردانرا برایشان
هست بالمعروف بخوبی معیشت وحسن معاشرت حق مرد بر زن آنست که فرمان او
برد وناموس شوهر نکاه داشته قدم از دایرهٔ عفت وصیانت بیرون ننهد وحق زن
برمرد آنست که با او زندکانی بوجه احسن کند وآنچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند
وللرجال ومردانراست علیهن درجة بر زنان افزونی وبلندی بانکه مهر برایشانست
ونفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند یا بطلاق ورجعت که سررشتهٔ آن
اختیار آن بدست رجال است ودر حقایق نجمیه مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد
نبوت وکمال ولایت است ودر حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند واز زنان
کذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم ومریم بنت عمران رضی الله عنهما والله عزیز وخدای
غالب است عزیز میکرداند مردانرا وفضل میدهد بر زنان حکیم داناست وبحکمت
حکم میکند بر بندکان الطلاق طلاق رجعی که در آن رجعت باشد مرتان دوبارست
عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده واکر فرضا ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت
بودی وبسیار بود که زن را طلاق میدادند ونزدیک بانقضاء عدت رجوع نموده
دیکرباره رها میکردند روزی زنی بخدمت عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد واز جور
شوهر که او را بنوسته طلاق میداد وبرای اضرار رجعت میکرد بنالید وحکایت آن شکایت

بسامع علیه نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دوبار است وبعد از دو طلاق
فامساک بمعروف یا خود کرفتن است برجعت او تسریح یا رها کردن باحسان به نیکویی
یعنی بکذاشتن تا عدت بکذرد وبعد از آن اکر خواهد نکاح تازه کند واکر دیکرباره
طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید وتا آن زن بنکاح شوهر دیکر نرسد بران مرد حلال
نشود ولا یحل لکم وحلال نیست شما را ای مردان ان تأخذوا انکه فرا کیرید مما آتیتموهن
از آنچه داده اید زنان خود را شیئا چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بحساب مهر
بزن خود داده بود زن از وجدایی طلبید همان کابین خود را باز خرید وآیت نازل
شد که روا باشد که چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق الا ان یخافا مکر آنکه
دانند مرد زن ان لا یقیما مکر آنکه بپای نمی توانند داشت حدود الله احکام الهی را
در صحبت ومعاشرت فان خفتم پس اکر دانستید ای حکام که امر اخذ وعطا بر دست
شماست ان لا یقیما آنکه آن مرد وزن اقامت نتوانند کرد حدود الله حکمهای خدایرا
فلا جناح علیهما پس هیچ وزر ووبال نیست بر مرد وزن فیما افتدت به در آنچه زن فدا دهد
بشوهر وبآن خود را باز خرد وچنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام که مذکور شد
از طلاق ورجعت وخلع حدود الله اندازهای خداست که برای مصالح بندکان
مقرر کرده فلا تعتدوها پس از آن در مکذرید ومن یتعد وهر که در کذرد حدود الله
از اندازهای خدای فاولئک پس آن کروه متعدیان هم الظالمون ایشانند ستمکاران
بر نفس خود فان طلقها پس اکر طلاق دهد مرد بعد از طلقهٔ ثانیه زن خود را
فلا تحل له پس آن زن حلال نباشد بران مرد من بعد بعد از طلقهٔ ثلاثه حتی تنکح
تا وقتی که بنکاح در آید زوجا غیره شوهر دیکر را وزوج ثانی از مباشرت او برخوردار

ربع الجزء

دختر عبد الرحمن قرظی که مطلقه ثلث بود و بعقد شوهر دیگر در آمده خواست که با شوهر
پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منع فرمود
وگفت لا حتی تذوقی عسیلته ویذوق عسیلتک فان طلقها پس اگر طلاق دهد
شوهر ثانی اورا بطوع نه بکره بعد از مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست
بر زوج اول و این مطلقه ان یتراجعا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید
بعد از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اگر پندارند یا گمان می برند ان یقیما آنکه
بپای دارند حدود الله احکام خدای را و حق یکدیگر بشناسند وتلک و این گفته
شد از تحریم و تحلیل حدود الله اندازهای احکام است که خدای تعالی یبینها بیان
میکند آنرا لقوم یعلمون برای گروهی که دانند که از پیش حق است و بدان بگروند واذا
طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنانرا فبلغن اجلهن و برسند بنزدیک مدت
یعنی با نقضاء عدت فامسکوهن بمعروف پس مراجعت کنید بدیشان و نگاه داریدشان
بطریق اصلاح نه بوجه اضرار او سرحوهن یا رها کنید ایشانرا بمعروف به نیکوی
تا عدت ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت ابن یساره رضی الله عنه
زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود که تا عدت بسر آید باو رجعت کرد
و باز طلاق داد او همچنین در نه ماه سه طلاق داد و سه بار رجعت نمود و حق تعالی
درین آیت از آن نهی کرد و فرمود ولا تمسکوهن و باز مدارید ایشانرا و رجعت مکنید ضرارا
از روی رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بسبب درازی عدت مدت ومن
یفعل ذلک و هر که چنین کند و ضرر بمسلمانی رساند فقد ظلم نفسه پس بیداد کرده است
بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رسانند بزبان صاحب شریعت

ملعونات

ملعون است در اخلاق دکینه آورده است که در امت موسی علیه السلام هر کسرا
خواستندی که دعای بد کنند گفتندی که بدگر دادو دل از ادبا دوجه کسی که آزار
پیشه کند زود بورطهٔ هلاکت بر افتد بیت نکوخواه مردم نباشد بدش ٥ نورزد
کسی به که نیک افتدش ٥ شر انگیز هم در شر رود ٥ جو کژدم که با خانه کمتر رود ٥
ولا تتخذوا و فرا مگیرید آیات الله حکمهای خدا را هزوا بافسوس یعنی اعراض مکنید
از آن و تهاون منمائید در عمل بدان در شان جماعتی است که امر نکاح و طلاق را
بسپست میگرفتند و میگفتند بازی میکردیم واذکروا و یاد کنید نعمة الله نعمتهای
خدای را که فایض میگرداند علیکم بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع
امم سالفه هیچ کس را زیاده از یک زن در ربقهٔ نکاح روا نبودی مگر پیغمبرانرا و اینجا
تا چهار حره در عقدی واحد جایز است و آنانرا بعد از طلاق مراجعت روا نبودی
و اینجا رواست و مادام که زن مطلقه زنده بودی مرد را روا نبودی تزوج بزنی
دیگر جز وی و درین شریعت حلال است وما انزل علیکم و دیگر ذکر کنید آنچیز را که
بر شما فرستاده است من الکتاب از قرآن والحکمة و احکام موحد و دان یعظکم
پند میدهد خدای شما را به بقرآن و منع میکند از ضرار و اتخاذ هزو و غیر آن
واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت احکام واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای
بکل شیء علیم بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح دو نکار شما داناست واذا طلقتم
النساء و چون طلاق دهید زنانرا فبلغن اجلهن و برسند با نتهاء مدت فلا
تعضلوهن پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید ان ینکحن آنکه بنکاح در آیند ازواجهن
شوهران پیشینهٔ خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که این عضل مطلقا

در میان شما وجود نکیرد معقل ابن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبدالله
عاصم داده بود عبدالله ویرا طلاق داد و هنوز عدت تمام ناشده پشیمان شد
وخواست که رجوع کند معقل نگذاشت وگفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها
کردی وباز آمدهٔ که رجوع کنی بخدای هرگز او بتو نیاید و تو بدو نرسی حق سبحانه
این آیت فرستاد که مانع مشوید زنانرا از رجوع باز واج خود اذا تراضوا جون رضا دهند
بینهم میان یکدیگر بالمعروف بنکاح حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت
ذلك این نهی عضل که کردیم یوعظ به بند داده شود بدو من کان منکم هرکه باشد
از شما که بوجه اخلاص یؤمن بالله بگروند بخدای والیوم الآخر و بروز رستخیز که واپسین
همهٔ روزهاست ذلکم این بندگرفتن شما یا ترک منع و اضرار ازکی لکم پاکیزه
تراست مر شمارا از روی معاشرت چه زوجین یکدیگر را دیده اند و بشناخته پس رجوع
ایشان باهم انسب است از نکاح باکسی که ندیده و ندانسته باشد واطهر و پاکتر از انکه
حرام اندیشند و فکر فجور نمایند والله یعلم و خدای میداند که زن و مرد خواهان
یکدیگراند وانتم لاتعلمون و شما نمیدانید والوالدات و مادران یعنی زنانی که مفارقت
افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفلی شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق
متولد شده باشد و خواه بعد از ان حکم آنست که یرضعن شیر دهند اولادهن
فرزندان خود را حولین کاملین دو سال تمام لمن اراد مرانکس را که خواهد ان یتم
الرضاعة انکه تمام کند شیر دادن فرزند را وعلی المولود له و برانکس است که فرزند برای او
زاده اند رزقهن روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وکسوتهن و پوشش
ایشان بالمعروف بطریق انصاف و اعتدال لاتکلف نفس تکلیف کرده و رنج یافته نشود

وبهیچ نفسی الا وسعها مگر آنکه گنجایش و توانائی آن دارد لاتضار والدة باید که رنج نرساند هیچ
مادری بولدها بفرزند شیرخوارهٔ خود که او را از خود جدا کند و بر پدر دهد باید که
رنج رساننده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکنند ولکن قبول کنند
نفقه وکسوة از و باز نگیرند ولا مولود له و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر
بولده بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از ما در باز بستانند یا باید که ضرر
رساننده نشود پدر بواسطهٔ فرزند یعنی از و زیاده از خورش و پوشش نطلبند
وعلی الوارث و بر وارث مولود له چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر
فرضا صبی بمیرد وی وارث شود لازم است مثل ذلك مانند انکه بر مولود له بود
در نفقه و کسوة و عدم اضرار فان ارادا پس اگر خواهند پدر و مادر فصالا جدا
کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن فرزند از شیر قبل از اتمام حولین عن تراض منهما از دوی
خشنودی هر دو یعنی و آگدین وتشاور و مشاورت کردن با یکدیگر در باب
رضاع و خطام فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست بر ایشان ازین جهت وان اردتم واگر
خواهید ای پدران وکسانی که با سترضاع محتاج ید ان تسترضعوا انکه دایه گیرید
بجهت شیر دادن اولادکم برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن
وخواه نی فلا جناح علیکم پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن اذا سلمتم چون
تسلیم کنید بدایگان ما آتیتم آنچه اراده کرده اید بدیشان بدادن بالمعروف
به نیکوئی و خوش خوئی نه مضایقه و مبالغه واتقوا الله و بترسید از خدای در باز
گرفتن مزد مزدوران واعلموا ان الله و بدانید انکه خدای بما تعملون بدانچه میکنید
از رضاع و فصال و استرضاع بصیر بیناست والذین یتوفون و آنانکه میرند منکم

ازشما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وبگذارند زنانرا بایدکه زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه وَعَشْرًا وده روز مگر حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل
منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند
زنان شوهر مرده أَجَلَهُنَّ بپایان عدت خویش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ و زر و وبالی نیست
بر شما ای ائمه مسلمانان وای ورثه اولیای ازواج فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِي
أَنْفُسِهِنَّ در تنهای خویش از شوهر کردن بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی یعنی بموافقت شرع مراد
صیغه ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه
شما میکنید ای مردان و زنان خَبِيرٌ داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا
داند غم مخور که جزای آن بتو رساند و ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک
معصیت کن تا از عذاب برهاند بیت هر که دانست آنکه در همه وقت ٥ حق تعالی
بحال او داناست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در آنچه
تعریض کنید بآن یعنی بکنایت خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای خواستکاری زنان
معتده یعنی کلامی گویید با ایشان که موهم باشد بر رغبت شما در نکاح ایشان مثلا
برین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می باید یا چون عدت
بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی نیست که سخن
بتعریض گویند أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا انکه بپوشید فِي أَنْفُسِكُمْ در دلهای خود عَلِمَ اللَّهُ خدای
داناست بعلم قدیم خود أَنَّكُمْ انکه شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ زود باشد که یاد کنید آن
زنانرا به نیکویی بعد از تزویج وَلَٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ و لیکن وعده مدهید ایشانرا
سِرًّا بعملی که آنرا پنهان میکنند یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده

مدهید

مدهید میدهید ایشانرا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مگر انکه بگویید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو بر وجه اشارت
نه بتصریح در عبارت وَلَا تَعْزِمُوا و قصد مکنید عُقْدَةَ النِّكَاحِ عقد نکاح ایشانرا
حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عدت أَجَلَهُ
بغایت خود و مدت آن منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید انکه خدای يَعْلَمُ
مَا فِي أَنْفُسِكُمْ میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست فَاحْذَرُوهُ
پس بترسید و حذر کنید از عقاب او وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید انکه خدای غَفُورٌ
آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او حَلِيمٌ بردبار است و بعذاب تعجیل نکند
لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ گناه و وبالی نیست بر شما إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان خود را
مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادام که مس نکرده باشید ایشانرا یعنی لمس واقع شده باشد امام
اعظم رحمه الله خلوت صحیحه را موجب مهر میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی
رحمه الله مس را کنایت از جماع داشته و لهذا بواسطهٔ خلوت الزام مهر نکند أَوْ
تَفْرِضُوا لَهُنَّ و باکی نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده
برای ایشان فَرِيضَةً مهری مقرر پس طلاق دهید وَمَتِّعُوهُنَّ و برخوردار سازید
ایشانرا یعنی چیزی بدهید مردی انصاری زنی خواست و در صلب عقد نام
مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد این آیت نازل شد و سید عالم صلی الله
علیه وسلم فرمود که متعها ولو بقلنسوتك غرض آنست که متعه باید دادن و آن
بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ بر مرد توانگر باندازهٔ توانایی وی
وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دسترس وی ابن عباس
رضی الله عنه فرمود که اکثر متعه خادمی است و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم

رحمه الله گفته است و جابر بن زید و مجاهد مگر نصف مهر المثل او ازین کمتر باشد واضح
آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را مَتَاعًا باندازه
توانایی متعه دادن بِالْمَعْرُوفِ بر وجهی که شرعًا و عرفًا شاید حَقًّا صفت متاع است
یعنی متعهٔ واجب یا مصدر فعلی محذوف است یعنی خدای واجب گردانید متعه را
واجب گردانیدنی عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر نیکوکاران وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید
ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید بشهوت وَقَدْ فَرَضْتُمْ و بدرستی که مقرر کرده
باشید لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شماست نیمه از آنچه فرض
کرده اید قبل از نزول این آیت کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی
چیزی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سورهٔ احزاب حکم شده که
فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ بدین آیت حکم آن آیت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت
إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند آن زنان که قابلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد
و عقل أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا آنکه عفو کند آنکسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست اوست عقدهٔ نکاح
یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی رحمه الله و این وقتی است که زن بکر و نارسیده
باشد و او را ولی بود و امام اعظم رحمه الله فرموده که مراد ازین کس شوهر است که
درگذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و مؤید همین قول است آنکه میگوید
وَأَنْ تَعْفُوا و آنکه درگذارید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید أَقْرَبُ نزدیکتر است
لِلتَّقْوَى بپرهیزکاری از بیداد وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید یا ترک مکنید تفضل را
بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده و از
وصال من محروم و مأیوس شده او را بتمام مهر مسمی دلشاد کردانم و زن نیز تفکر کند که

این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته اولی آنکه از وی چیزی نگیرم إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از جود و فضل بَصِيرٌ بیناست حَافِظُوا
محافظت کنید و ایستادگی نمایید عَلَى الصَّلَوَاتِ بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود
و حقوق آن وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى و شرایط محافظت بخصوصیة بنسبت صلوة وسطی رعایت
کنید و نماز میانه بقول انس ابن مالک و معاذ بن جبل و جابر و ابو امامه رضی الله عنهم
نماز بامدادست که میان سواد لیل و بیاض نهار گذارند و میان دو نماز لیلی و دو نماز
نهاریست یا از هر طرف او نمازیست که در آن تقصیر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن
اسامه و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه
او را در وسط نهار میگذارند یا اوسط صلوة نهاریه است و بروایت فاروق و مرتضی
و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگر است و درین باب حدیث صحیح وارد شده در حرب
احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و آنرا وسطی بواسطهٔ آن گفت که دو نماز
روز از یک جانب وارد که در یکی قصر هست و در دیگری نی و دو نماز شب از طرف دیگر همین
وجه دارد و بروایتی از ابن عباس و قبیصة بن ذویب رضی الله عنهما نماز شامست و آن میانه
نمازهاست در تعداد چه اکثر رکعات در فرایض چهار است و اقل دو و او مابین اقل و اکثر
واقع شده یا میان دو صلوة اخفاتیه و دو صلوة جهریه است و طایفه دیگر نماز خفتن را
صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه
بدیشانست یا مابین دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین
نمازها و نکاتی که بر آن متفرع باشد و در جواهر التفسیر بشرحی مستوفی مذکور است

دیگر

وَقُومُوا ودیکر امر میکند که بپای ایستید لِلَّهِ برای خدای قَانِتِینَ درحالتی که فرمان بردارانید
یعنی نمازکذارندکان و کفته اند قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه
فرمود که هریك از ما در عهد رسول صلی الله علیه وسلم درنماز با صحاب خود سخن میکفت
جون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فَإِنْ خِفْتُمْ بس اکر ترسید از دشمن
یا از سبع ضاری یا حشرات مؤذیه فَرِجَالًا بس پیاده نماز کنید درحال رفتن اکر وقوف
ممکن نباشد بقول امام اعظم رحمه الله وبقول امام شافعی رحمه الله در وقت مشی با وجود
خوف نماز توان کذارد خواه امکان وقوف باشد وخواه نباشد أَوْ رُكْبَانًا یا سواره نماز
کذارید در جنك بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا بشت بدان فَإِذَا أَمِنْتُمْ بس جون شما ایمن
شوید فَاذْكُرُوا اللَّهَ نماز کذارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز است و کویند شکر
است یعنی جون ایمن شوید شکر کوبید خدا یرا كَمَا عَلَّمَكُمْ جنانکه درآموزانند شما را
آداب نماز یا شرایط شکر مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنجه نبود یدکه شما آنرا دانید و آنانکه وفات کنند
مِنْكُمْ از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وبکذارند زنانرا رسم عرب جنان بود که زنان شوهر مرده
یکسال عدت میداشتند وجامهای کهنه پوشیده قاعده ترزین وتجمل فرو می کذاشتند
اکر از اهل مدر بودندی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیاء زن
جهت او در همان منزل خانه بنا کردندی و اهل وبر از بلاس خانه علاحده جداکانه
برای ایشان مرتب ساختندی ویکسال ازان خانه بیرون نیامدندی ونفقه از
اولیاء شوهر کرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بیرون آمدندی نفقه ساقط شدی
جون جون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد مردی طایفی درکذشت
و از وی زنی وبسری ومادری وپدری ماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترکه را

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ

بولد

بولد ووالدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال
از ترکه نفقه بدو رسانند ودران محل این آیت نازل شد وحکم فرود آمد که جون
جمعی از شما میرند و زنان از ایشان باز مانند وَصِيَّةً فرض شد وصیتی وحفص
بنصب خواند یعنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ متعه
برای زنان ایشان مَتَاعًا متعه دادن بنفقه وکسوة ومسکن از ترکه شوهر إِلَى
الْحَوْلِ تا بیکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اکر خود بیرون
روند قبل از انقضا سال ایشانرا نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ بس اکر بیرون آیند بعد از
کذشتن سال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ بس کناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر فِي مَا فَعَلْنَ در آنجه
ایشان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت وطلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از آنجیزی که
بر وفق شرع باشد وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخدای غالبست انتقام کشد از هرکه مخالفت امر وی
کند حَكِيمٌ ثواب کاراست درآنجه حکم فرماید واین حکم میراث زن که ربعی یا ثمنی
باشد از ترکه منسوخ است وعدت یکساله با آن جهار ماه وده روز آمده جنانجه کذشت
وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و زنان طلاق داده شده راکه مس کرده باشید مَتَاعٌ متعه ایست که
بدان برخوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطرزی نیکویی وتوسط در غلو وتقصیر حَقًّا
سزاوار کردانیده است خدای این را سزاوار کردانیدنی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران
مراد متقیان اند از شرك یعنی همه مسلمانان كَذَلِكَ همجنانکه این احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ

خدای

يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میکرداند لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما احکام خود را در آنجه بدان محتاجید
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را در قبول آن وتفکر در آن کار فرمایند أَلَمْ تَرَ

آیا ندیدهٔ ای بیننده یا ندانستهٔ و بنظر تعجب نگاه نکردهٔ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی انانکه بیرون
رفتند مِن دِيَارِهِمْ از منزلها و سراهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ وایشان هزاران بودند امام
سدی کوید رحمه الله که در قریهٔ داوردان از حوالی واسط طاعون بدید آمد بعضی بیرون
رفتند واکثر بسلامت ماندند و برخی بایستادند و اغلب مردند سال دیکر که طاعون
معاودت کرد همهٔ اهل دیه که هشت هزار بودند یا جهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از دیه
بیرون رفتند حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت احتراز کردن از مرک و همچنان می رفتند تا در
وادی میان دو کوه فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ بس کفت مر ایشانرا خدای مُوتُوا بمیرید
در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته بفرستاد تا یکی از اعلای وادی و دیکری
از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند باجبار پایان خود مردم از اطراف
وجوانب بدفن ایشان آمده عاجز کشتند و آخر الامر دیواری در کرد ایشان کشیدند
وازانجا درکذشتند مدتی برایشان بکذشت واز ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ
أَحْيَاهُمْ بس زنده کردانید ایشانرا و این صورت بران وجه بوده که روزی
حزقیل بن یوازی را که ثالث خلفای موسی علیه السلام بود بر آن موضع کذر افتاد
وآن تودهای استخوان مشاهده نمود کفت الٓهی جنانچه اثر هیبت بدیشان نمودهٔ
نظر رحمت برایشان افکند از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بکوی تا من ایشانرا
زنده کردانم حزقیل آن کلمه بر زبان راند و حق سبحانه ایشانرا زنده کردانید إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند فضل و رحمت است عَلَى النَّاسِ
بر مردمان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن اکثر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند
خصوصا بنی اسرائیل که جنین معجزی دیدند و فرمان حق را کردن ننهادند شما

بسیار ع

ای

انکه بخلوص نیت ع

ای مسلمانان عبرت کیرید وَقَاتِلُوا وکارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای برای
آشکارا کردن دین خدای از جهاد که با عذرنا بسندیده تمسک می نمایند عَلِيمٌ
داناست بضمائر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي کیست بنده کان درماندهٔ اورا که وام خواهد
قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند و منت ننهند یا طالب
عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است
و برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای یقرض عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف
و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرد صدقه را فی سبیل الله در
لزوم جزا بوام که بی شبهه اعطاء عوض در آن لازم است و قرض حسن برین تقدیر
آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم رحمه الله
استفهام را حمل بر معنی میکند یعنی ایا کسی هست که قرض دهد فَيُضَاعِفَهُ بس تا خدای
مضاعف کرداند و زیاده بر زیاده کرداند اجر آن قرض را لَهُ از برای او أَضْعَافًا
كَثِيرَةً ضعفهای بسیار مبهم کذاشت تا اضعاف کثیره را بر دن از جیز شمار
تصور کنند این آیت که نازل شد یهود بطعنه کفتند مکر خدای جیزی ندارد که از ما
قرض میطلبد و جون مسلمانان بوعدهٔ حق واثق بودند در معاملهٔ این قرض مبادرت
نمودند ابو الدحداح انصاری بیش آمد و کفت یا رسول الله خدای قرض با جرا طلبد
حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که میخواهد که شما را بواسطهٔ آن
بهشت برد ابو الدحداح کفت یا رسول الله مرا دو خرما بستان است و بهترین جنینه
نام دارد اکر آنرا بقرض دهم شما پایند آن بهشت می شوید سید عالم صلی الله علیه وسلم
فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه د وجندان بتو در بهشت از زانی دا

اول

دد

واعلموا أَنَّ اللَّهَ و بدانید اکر خدای سمیع شنواست قول مخالفانرا ع

يُقْرِضُ اللَّهَ
وام دهد خدایرا یعنی
ع

كفت اى سيد بشرط انكه فرزندان من وما در ايشان با من باشند خواجه فرمود كه آرى
چنين باشد پس دست مبارك رسول را صلى الله عليه وسلم كرفت وحينه را در راه حق
سبحانه صدقه داد فى الحال بدر خرما بستان آمد مادر فرزندانرا كفت يا ام الدحداح
اين حديقه را صدقه كردم بشرط انكه در بهشت دو چندان بستانم وتو وفرزندان با من
باشيد ام الدحداح كفت خوش سوداييست بارك الله لك فيما اشتريت وحضرت رسالت
صلى الله عليه وسلم در بارۀ او فرمود كه كم من عذق رواح ودار فياح فى الجنة لابى
الدحداح **وَاللّٰهُ يَقْبِضُ** وخداى فرا ميكيرد وتنك ميكند روزى را بر بعضى بعلم وحكمت
خود وصلاح حال ايشان در آنست **وَيَبْسُطُ** وكشاده ميكرداند رزق را بر جمعى بتدبير
وقسمت خود ومصلحت ومنفعت ايشان در آنست **وَإِلَيْهِ** وبسوى حق تعالى يعنى بپاداش
آن **تُرْجَعُونَ** باز كردانيده خواهيد شد در معنى قابض وباسط محققان سخنانست
در بحر الحقايق كفته كه فرا ميكيرد از اغنيا تا آنرا از حق بينند ومنت اغنيا نكشند قابض
اوست تا ديدۀ شهود اغنيا جزوى نه بينند باسط اوست تا بصر بصيرت فقر جزوى
كرداند ويكى را بيسط از خدى رهانيده بخود متوجه سازد پير طريقت قدس سره
كفته الهى هركاه بخود نكرم كويم از من زارتر كيست وچون بتو نكرم كويم از من بزركوارتر كيست
كاهى كه بخود درنكرم پست شوم ٥ كاهى كه بدونكه كنم مست شوم ٥
أَلَمْ تَرَ آيا نديدى يعنى ندانستى وعلم تو منتهى نشد **إِلَى الْمَلَإِ** بجمعى از اشراف
وارباب راى **مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ** از فرزندان يعقوب **مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ** بعد از وفات موسى
عليه السلام **إِذْ قَالُوا** چون كفتند اين بزركان **لِنَبِيٍّ لَهُمُ** مر پيغمبرى را كه بود
ايشانرا وآن بقول صحيح اشمويل بود كه حق سبحانه اورا بعد از اليسع به بنى اسرائيل فرستاد

آنجا

مشاهده نكند ؟

عارف چنين فرموده كه بيكبار تا دانند كه نشانه اوست منت بر فقرا نهند وبسط به قبض در زندان خودى كرفتار كرداند بيكبار بر فقرا ع

وكويند اى نبى يوشع بن نون بوده يا شمعون بن صفينه وبرهر تقدير كفتند پيغمبر
خودرا كه بحكم خداى **ابْعَثْ لَنَا** برانكيز از براى ما يعنى تعيين كن از ميان ما
مَلِكًا پادشاهى تا باعانت او **نُقَاتِلْ** كارزار كنيم **فِي سَبِيلِ اللّٰهِ** در راه خداى
با جالوت وقوم او وايشان عمالقه بودند از بقيه عاد كه همواره بت مى پرستيدند
وشرك مى ورزيدند وبا بنى اسرائيل خصومت داشتندى وبنى اسرائيل بدست ايشان
درمانده مانده بودند در ميان ايشان ملكى وكار فرمايى نمانده بود بسبب آن
از پيغمبر خود استدعاى ملكى وحاكمى كردند كه بمدد او جهاد توانند كرد **قَالَ**
كفت آن پيغمبر **هَلْ عَسَيْتُمْ** هيچ شايد از شما **إِنْ كُتِبَ** چون فرض كرده اند **عَلَيْكُمُ**
الْقِتَالُ بر شما كارزار كردن با دشمنان دين **أَلَّا تُقَاتِلُوا** انكه شما مقاتله نكنيد **قَالُوا**
وَمَا لَنَا كفتند چيست مارا وچه بران داريد **أَلَّا نُقَاتِلَ** ما قتال نكنيم **فِي سَبِيلِ اللّٰهِ**
در راه خداى **وَقَدْ أُخْرِجْنَا** وبدرستى كه بيرون كرده اند مارا **مِنْ دِيَارِنَا** از مواضع
ومسكن ما **وَأَبْنَائِنَا** واز پسران ما يعنى مارا مهجور ساخته اند از ايشان در خبرست
كه جالوت از ابناى ملوك ايشان چهارصد وچهل تن اسير كرفته بود وچندين كروه را
از منازل ايشان بيرون كرده وبدان سبب ايشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند
فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنكام كه نوشته شد **عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ** بر ايشان كارزار با اعادى
تَوَلَّوْا بركشتند واز فرمان بردارى بكذشتند **إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ** مكر اندكى از ايشان
وايشان سيصد وسيزده تن بودند **وَاللّٰهُ عَلِيمٌ** وخداى داناست **بِالظَّالِمِينَ**
بستمكاران كه از جهاد تخلف ورزيدند وچون اشمويل عليه السلام بر ايشان
حجت كرفت وايشان بر سبيل تاكيد جواب دادند از حق سبحانه استدعا نمود كه

ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصایی وظرفی پر از روغن بوی فرستاد
وفرمود که هرکه متنزل تو د رآید و روغن در ظرف غلیان نماید واین عصا با قد
وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است اشمویل این خبر بقوم رسانید
وهریک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد وآمد شد آغاز نهادند وبرای مجلس
روغن بجوش نیامد وعصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی مردی سقا
یا دباغ که شاول نام داشت وبواسطهٔ طول قامت او را طالوت گفتندی بخانهٔ
اشمویل درآمد فی الحال روغن القدس آغاز غلیان کرد وعصا با قامت او برابر آمد
وَقَالَ لَهُمْ وگفت مر بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق برانگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاهی
فرمان فرمای قَالُوا گفتند از روی استبعاد أَنَّىٰ يَكُونُ چگونه باشد واز کجاست لَهُ
الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ وما سزاوارتریم بِالْمُلْكِ بپادشاهی
شاهی که از سبط یهودا ایم مِنْهُ ازو که از سبط بنیامین است ودر آن سبط نه نبوتست
ونه مملکت وبا وجود آنکه از سبط مملکت نیست مرد سقاست وَلَمْ يُؤْتَ وداده نشده او را
سَعَةً بسیاری وفراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نسب عاریست باری باید
صاحب خزاین ودفاین بودی تا تجهیز لشکر وتهیهٔ اسباب جنگ توانستی کرد قَالَ
گفت پیغمبر در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید او را عَلَيْكُمْ
بر شما وَزَادَهُ وافزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی وبسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش
یعنی علم حرب وگویند دانا بود بامور وسیاست وتدبیر مملکت وَالْجِسْمِ ودیگر بیفزود
او را در جسم آورده‌اند که طالوت مرد نماینده وباجمال بود وبیک سر وگردن از اهل زمان

خود بلندتر نمود وَاللَّهُ يُؤْتِي وخدای که مالک الملک علی الاطلاق است میدهد
مُلْكَهُ ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد ومیداند که او را صلاحیت ملک
داری هست ملک ده وملک ستان اوست بس راه بحکمش نبرد هیچکس وَاللَّهُ وَاسِعٌ
عَلِيمٌ داناست باستحقاق کسی را که او را بوی گذیند بار دیگر بنی اسرائیل چنانکه دأب
ایشان بود از طریق ابرام والحاح نو درآمده گفتند ما را بر اصطفاء طالوت حجتی
وعلاماتی باید تا دل ما را بفرمان برداری وهواداری او رغبتی پدید آید اشمویل
از خدای درخواست وخدای تعالی از علامت پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ
لَهُمْ نَبِيُّهُمْ وگفت مر ایشانرا پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانهٔ پادشاهی
طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه وآن صندوقی بود
صورت همه انبیا در آنجا منقوش فِيهِ سَكِينَةٌ ودر آنجا سکینه ایست مِنْ رَبِّكُمْ از
پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد وگفته‌اند جانوری بود
بمقدار گربه ودو چشم داشت چون دو مشعلهٔ افروخته که کس را قوت دیدن
آن نبود واز مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که روی او مشابه روی انسان
بود ودو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی ومانند بادی که سخت وزد
بر روی دشمن جستی وایشانرا متفرق ساختی ولهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را
در پیش صف لشکر بداشتی وَبَقِيَّةٌ ودیگر درین تابوت باقی چیزیست مِمَّا تَرَكَ
از آنچه بگذاشته آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ یعنی موسی وهارون علیهما السلام شخصی در
لغت نفس او میتواند بود چنانچه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ ای نفسه
ودر حدیث آمده که من فرامیز آل داود ومراد نفس داود است علیه السلام وآنچه

وخدای بسیار فضلست
در دادن زمام اختیار
بقبضه اقتدار
هر که خواهد
ع

سکینه ع

از موسی و هارون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامهٔ هارون و پارهٔ
ترنجبین که در تیه برایشان می بارید و ریزهٔ الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل
گرفته بوده بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع
رسیدی آخر در حوالی مزبلهٔ دفن کردند و حق سبحانه فرشتگان را امر کرد تا آنرا برداشته
نزد اشمویل آوردند چنانچه حق تعالی فرمود **تَحۡمِلُهُ الۡمَلَٰٓئِكَةُ** بر دارند ملائکه آن تابوت
را و بشما آرند **اِنَّ فِي ذٰلِكَ** و بدرستی که در رسیدن تابوت بشما **لَاٰيَةً لَّكُمۡ** هر آینه
حجتی است شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت **اِنۡ كُنۡتُمۡ مُّؤۡمِنِيۡنَ** اگر هستید
شما باور کننده گان بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیه
مقاتلهٔ جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت
گرم بود **فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوۡتُ** پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشمویل از شهر ایلیا
بِالۡجُنُوۡدِ با آن لشکرهای ساخته **قَالَ** گفت طالوت باعلام اشمویل یا بالهام ربانی که ای
قوم **اِنَّ اللّٰهَ مُبۡتَلِيۡكُمۡ** بدرستی که خدای آزمایندهٔ شماست در این هوای گرم **بِنَهَرٍ**
بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید **فَمَنۡ**
شَرِبَ مِنۡهُ پس هر که بیاشامد از این جوی **فَلَيۡسَ مِنِّيۡ** پس نیست از من یعنی بر مذهب من
وَمَنۡ لَّمۡ يَطۡعَمۡهُ و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله
جناح **فِيۡمَا طَعِمُوۡا** ای شربوا **فَاِنَّهٗ مِنِّيۡ** پس او از من است یعنی بر دین من باشد هر که آب نخورد
اِلَّا مَنِ اغۡتَرَفَ مگر آنکس که بر دارد **غُرۡفَةًۢ بِيَدِهٖ** کف آب بدست خود آورده اند که حق تعالی
بقدرت کاملهٔ خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوا
با عطش غالب بدان جوی رسیدند **فَشَرِبُوۡا مِنۡهُ** پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه

اِلَّا قَلِيۡلًا مِّنۡهُمۡ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند
هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهره های ایشان از بقیه غرفه پر شد و آنانکه زیاده
از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بمثابهٔ غلبه کرد که هر چند
بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بکنار جوی مانده با لشکر دشمن ملاقات نکردند
سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیی و اهل
آن فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه مقاتله جالوت نفس
و هوا شده و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که بآن بیارامد و بزیاده از آنچه
معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد
در غبتش بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد **بیت** کاسهٔ چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر در نشد ۵ و چنین کس بر لب نهر دنیی مانده از دولت غزا
با لشکر هوا محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شود یعنی بمقداری
از خورش و پوشش که از آن چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه او را بقرب خود
مؤید گردانیده از روی معنی مستغنی سازد **بیت** قناعت توانگر کند مرد را ۵ خبر کن
حریص جهان گرد را **فَلَمَّا جَاوَزَهٗ** پس آن هنگام که از جوی عبره کرده بگذشت **هُوَ**
طالوت **وَالَّذِيۡنَ اٰمَنُوۡا** و آنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق کرده **مَعَهٗ**
بگذشتند با او **قَالُوۡا** گفتند آن دیگر آنکه خلاف کرده عبره نموده بودند **لَا طَاقَةَ**
لَنَا الۡيَوۡمَ نیست ما را توانایی امروز **بِجَالُوۡتَ وَجُنُوۡدِهٖ** بجالوت و لشکرهای قوی آنست که
از لشکر او شصت و شش هزار از جوی نگذشتند و از آن چهار که عبره کردند چون
چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هفتند تن ترسان دید

فرورت

هشتاد ٤

دل شده کفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ کفتند آنانکه بیقین میدانستند

أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ انکه ایشان ملاقات کننده اند بعنی کشته اند جزا دادن خدای را وایشان

باقی لشکر بودند سیصد وسیزده تن که کفتند كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیار از کروه

اندک مؤمنان غَلَبَتْ غالب شده اند فِئَةً كَثِيرَةً بر کروه بسیار از اهل کفر وعدوان

بِإِذْنِ اللَّهِ بعون ونصرت ومدد کاری خدای وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ وخدای با صبر کنندکان

بتایید وقوت وجون خاینان ابا نمودند ومخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت

با آن کروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف بر کشید وآن لشکر بقول صاحب تیسیر

هشتصد هزار سواره جرار خنجر کذار تیغ زن نیزه دار بودند ـ جوشیران آهن دل

الماس جنگ ۵ جو کرکان بد کوهر آشفته رنگ ۵ وجالوت بجود مرد عظیم الجثه

وشدید الشوکت بود ودر تفسیر امام حدادی مذکور است که اسلحه جالوت

هزار رطل آهن بود واز جمله خودی که بر سر نهاده سیصد تن رطل بود وَلَمَّا

بَرَزُوا وآن هنکام که مؤمنان ظاهر شدند وصف قتال کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ از

برای جالوت ولشکرهای او قَالُوا کفتند مؤمنان رَبَّنَا ای پروردکار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا

صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبایی استعاره است از اکثار واکمال یعنی صبر بسیار

بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ ونکاه دار بتایید خود أَقْدَامَنَا قدمهای ما را در میدان حرب

وَانْصُرْنَا ویاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر کروه ناکرویدکان فَهَزَمُوهُمْ بس بشکستند

وبهزیمت کردند مؤمنان کافرانرا بِإِذْنِ اللَّهِ باعانت وتوفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُودُ وبکشت

داود بن ایشا علیه السلام جَالُوتَ جالوت را بسنک فلاخن که بر خودوی زد

وخود بر سرش بشکست ومغزش پریشان شد ولشکر او تار ومار کشتند وطالوت

هر رطلی نیم من است بوزن شرع

شرط

شرط کرده بود که دختر خود بکشنده جالوت دهد واو را در پادشاهی شریک کرداند پس

خود را بداود علیه السلام داد ونصفی از مملکت باوی کذاشت وبالاخره تمام مملکت بداود

رسید وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وعطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَالْحِكْمَةَ

واورا حکمت داد یعنی نبوت یا زبور وَعَلَّمَهُ وبیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ آنچه خواست وآن

علمیست که پیغمبران را بکار آید وکویند صنعت زره کری بود یا زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ

اللَّهِ النَّاسَ واکر نه باز داشت خدای باشد مردمانرا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان ببرخی یعنی

اکر دفع نکردی خدای مشرکانرا بسبب مؤمنان جهاد کفند لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر اینه تباه

شدی زمین بظلمت کفر ومنافع او باطل کشتی وَلَكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای ذُو فَضْلٍ

خداوند فضل ورحمت است عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان تِلْكَ این قصها که معجزات

داود واضحات بود آيَاتُ اللَّهِ نشانهای قدرت خداوندست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم

آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بفرمان ما بِالْحَقِّ براستی بر وجهی که مطابق واقعست واهل

کتاب مسلم میدارند وَإِنَّكَ وبدرستی که تو لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ هر آینه از فرستادکانی همه خلایق

الجزو الثالث من اجزاء الثلاثين

تِلْكَ الرُّسُلُ آن پیغمبران وفرستادکان که درین سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا

افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشانرا بخصایص وفضایل عَلَى بَعْضٍ بر بعضی

دیکر مِنْهُمْ از این پیغمبران مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ کس بود که خدای باوی سخن کفت بی واسطه

جون آدم علیه السلام که کفت اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وجون موسی علیه السلام

که فرمود إِنِّي أَنَا رَبُّكَ وجون پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که کفت فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ

مَا أَوْحَى وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ وبر داشت برخی را از ایشان دَرَجَاتٍ بپایهای بلند ونفاوت

انبیا ازین جهت است که بعضی ازایشان مبعوث بفرقهٔ از آدمیان بودند و بعضی با کثر
ایشان یا بتمام زمرهٔ انسان یا بمجموع جن وانس چون پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
و دیکرانکه کروهی را در خواب پیغامبری دادند وجمعی را در بیداری و نزد بعضی
از مفسران مراد از رفع بَعْضَهُمْ ادریس است علیه السّلام که حق تعالی او را رتبهٔ عالیه
کرامت فرموده کما قال وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا صاحب کشاف آورده که آن بعض
پیغمبر ماست صلوات الله وسلامه علیه که مفضل است بر انبیا بفضایل کران
وخصایص بی پایان بچنانچه از مطاوی آیات واحادیث معلوم ومفهوم میکردد
همه انبیا در پناه تواند ۵ مقیم درباركاه تواند ۵ تو مهری منیری همه اختراند
تو سلطانی ملکی همه لشکراند ۵ و وجوه افضلیت آنحضرت نقلا وعقلا به بیانی
مبسوط در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وَآتَيْنَا و دادیم ما عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ
عیسی بن مریم را معجزهای روشن وهویدا چون ابرای اکمه وابرص واحیای موتی وَأَيَّدْنَاهُ
وقوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک که جبرئیل در ما در وی دمید یا بیرومند
کردانیدیم او را بمرافقت جبرئیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واکر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ
الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه
جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا
ولیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ پس ازین امتان مَنْ آمَنَ کسی بود که بکروید یعنی بر ایمان
خود ثبات ورزید وملازم دین پیغامبر خود شد وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ واز ایشان کس بود
که کافر شد واز دین اعراض نموده طریق حق را بکذاشت تعریض یهود ونصاری است که
بعد از موسی وعیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واکر خواستی

خدای

خدای مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر سبب است
واراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است وتکرار برای تاکید وَلَكِنَّ اللَّهَ
ولیکن خدای يَفْعَلُ میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد
از خذلان وضلالت وعصمت وهدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید
أَنْفِقُوا نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچیزی که بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال
بیرون کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که از هول وهیبت آن
لَا بَيْعٌ فِيهِ خرید وفروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ
ونه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ ونه درخواستی بوقت حلول عذاب
وَالْكَافِرُونَ وناکرویدکان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را
از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت در غیر موضعش اللَّهُ خدای سزای پرستش اوست

لا آله

هیچ معبودی نیست در وجود مر خلق را إِلَّا هُوَ مکر او که استحقاق عبادت او راست ثابت است
الْحَيُّ زنده پیش از همه زندکان وزنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده در ذات
وصفات یا قایم بتدبیر وحفظ مخلوقات لَا تَأْخُذُهُ فرا نکیرد او را سِنَةٌ نه مقدمهٔ
خواب از فتور وغیر آن که نعاس کویند وَلَا نَوْمٌ ونه خواب که رکود حواس ظاهر است
لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ
وآنچه در زمین است از کاینات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکس که او يَشْفَعُ در
خواست کند از انبیا وملایکه وغیر ایشان عِنْدَهُ نزدیک او روز قیامت کسی را إِلَّا
بِإِذْنِهِ مکر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
آنچه در پیش اهل آسمانها وزمینهاست از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه خواهد بود

از بس ایشان از کارهای این جهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند ادراک ایشان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی
از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده است
و گنجایی یافته كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانها است یا فراگرفته است علم او
السَّمَاوَاتِ همهٔ آسمانها را و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست وَلَا يَئُودُهُ
و او را در رنج نیفکند و بر و گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و زمین وَهُوَ
الْعَلِيُّ و اوست برتر از حد اوهام الْعَظِيمُ بزرگتر از اندیشه افهام این آیت نزرگترین
آیتی است از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را زبانی است که تقدیس میکند خدای را
نزدیک ساق عرش و خواص و فضایل قرائت او در اخبار بسیار است لَا إِكْرَاهَ هیچ
اکراهی نیست فِي الدِّينِ در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید
کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه
گفته اند که حکم این آیت بآیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام
قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین
انصاری رضی الله عنه دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد و ایشان با وی
مصاحبت نموده بافسون و افسانهٔ وی مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند و
همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
دستوری خواست تا برود و ایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه
مکنید کسی را که بدینی متدین شده است قَدْ تَبَيَّنَ بدرستی که روشن شد الرُّشْدُ راه
راست مِنَ الْغَيِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که
کافر گردد یعنی نگرود بِالطَّاغُوتِ بآنچه می پرستند جز خدای را خواه شیطان و خواه

بتان و خواه کهنه و ساحران وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستی که چنگ
در زد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى بدست آویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف امر و نهی که سلوک
طریق پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم سلمی گوید قدس روحه عروهٔ وثقی توفیق است
در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق نجیبه وارد است که الحمد عوام را توفیق
طاعت است و مر خواص را مزید عنایت بمحبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت
که ایشان را از ظلمات وجود فانی کرداند و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد
در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند
قدسنا الله بحقایق کلامه مذکور است که درین طریق طاغوت ماسوی حق است
کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالک است و پیغمبر صلی الله علیه
و سلم فرمود که الهوی عند الله ابغض من جمیع الآلهة بدترین خدایان که در زمین
پرستیند هوای ایشان است أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ نمی بینی ای محمد آنرا که
هوای خود را بخدایی گرفته است ان بیچاره می پندارد که او بندهٔ خداست ٥ خواجه
بندارد که دارد حاصلی خواجه بجز پندار نیست و در حدیث صحیح آمده که
تعس عبد الدرهم و تعس عبد الزوجة در هلاک است بندهٔ زر و سیم و بندهٔ زن
و فرزند هر آینه هر که بندهٔ چیزی باشد آنرا پرستد ~ هر چیز که اندر دو جهان بندهٔ آنی
آنست ترا در دو جهان مونس و معبود ~ پس بالضروره از همه چیزی باید برید و بحق
سبحانه می باید پیوست اینست سر فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ و این عروه ایست که
لَا انْفِصَامَ لَهَا هیچ انقطاع و انفصال نیست مر آنرا وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست قول
کسی را که متوسل بعروهٔ وثقی بود عَلِيمٌ داناست به نیت خالص مستمسک بدان عروه

نزدیک ۲

عروهٔ وثقی ۲

تا اینجا کلام حضرت خواجه است ۲

اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا خدای دوست انکسانی است که بوی کرویده اند یا متولی کار ایشانست
در راه نمودند بصراط مستقیم یُخْرِجُهُمْ بیرون می آرد ایشانرا مِنَ الظُّلُمَاتِ از
تاریکیهای کفر وضلالت اِلَی النُّوْرِ بروشنای نور ایمان وهدایت یا از فکرت بمعرفت
ویا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت
وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا وآنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهود یا مرتدان واصح آنست که عام گیرند
جمیع کفار را اَوْلِیَاۤءُهُمُ دوستان ایشان الطَّاغُوْتُ طاغوت اند یهود را کعب
الاشرف وحی بن اخطب وامثال ایشان وبت پرستانرا اصنام والهه باطله واهل
ارتداد را شیاطین یُخْرِجُوْنَهُمْ این معاندان وبتان ودیوان که طاغوت عبارت
از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخواهند کافرانرا مِنَ النُّوْرِ از ایمان بیثاقی اِلَی الظُّلُمَاتِ
بسوی کفر یا یهود را از ایمانی که بنبوت داشتند بتکذیب آن یا مرتدان را از اقرار
بانکار اُولٰۤئِکَ آن کافران با طواغیت خود اَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند
هُمْ فِیْهَا وایشان در آن آتش خَالِدُوْنَ جاویدمانندگانند اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
وببصر بصیرت نظر نکردی اِلَی الَّذِیْ بسوی انکسی که از روی عناد حَاۤجَّ اِبْرٰهِیْمَ
حجّت ومخاصمه کرد با براهیم علیه السلام فِیْ رَبِّهٖ در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت
پروردگار او واین مجادله کی کرد اَنْ آتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْکَ بوقت آنکه داده بود او را خدای
پادشاهی یا این جرات ومجادله جرا نمود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت
واو دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد وسر تکبر از گریبان عصیان برزد
واین مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت در آن
وقت که ابرهیم بتانرا شکست ورای ارکان دولت نمرودی بر سوختن او قرار گرفت

نمرود فرمود که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی
خدای تو کیست وبیا تا مناظره کرد اِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ آن وقت که گفت ابرهیم در جواب
سخن او که رَبِّیَ الَّذِیْ پروردگار من آنکس است که از روی قدرت یُحْیٖ زنده میکرداند
واز عدم بوجود می آرد وَیُمِیْتُ ومی میراند واز منزل بقا ببادیه فنا میبرد قَالَ اَنَا
گفت نمرود اُحْیٖ من هم زنده کنم وَاُمِیْتُ ومیرانم پس زندانی واجب القتل را که
رشتهٔ امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید وآزاد کرده گفت اینک مرده را زنده
کردم ودیگری بی گناه طلبیده بقتل رسانید وگفت اینک زنده را میرانیدم اعتقاد
آن متمرد طاغی آن بود که مگر احیا بعفو است واماته بقتل ونمیدانست که احیا واماته
خلق حیات وموتیت در اجساد وآن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست
ودر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابرهیم علیه السلام بحجتی روشن تر انتقال نمود
قَالَ اِبْرٰهِیْمُ گفت ابراهیم فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای یَاْتِیْ بِالشَّمْسِ می آرد آفتاب را هر روز
مِنَ الْمَشْرِقِ از افقی که محل طلوع اوست فَاْتِ بِهَا پس تو بیار آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ از جانبی که محل
غروب اوست فَبُهِتَ پس مبهوت کردانیده شد الَّذِیْ کَفَرَ انکس که کافر بود یعنی نمرود وحجت
او منقطع گشت وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی وخدای راه ننماید بطریق احتجاج الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ گروه ستمکارانرا
اَوْ کَالَّذِیْ این سخن مترتب بر آیت اولی است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل انکس که او
مَرَّ عَلٰی قَرْیَةٍ بگذشت بر دهی وَهِیَ خَاوِیَةٌ وآن دیه افتاده بود عَلٰی عُرُوْشِهَا بر سقفهای خود یعنی
اول سقفها ساقط شد پس دیوارها بران افتاده واین نهایت خرابی است اشهر آنست که گذرنده
آورده اند که
بر این پایه خراب عزیر بود علیه السلام که توریت حفظ داشت واز اکابر احبار بود بخت نصر
بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل آورد وخداوند تعالی او را از قید کفار

خلاصی ارزانی فرمود وعزیر به بیت المقدس توجه نموده بقریه‌ سابرآباد یا دیه عنب که برد و خرینه
ایلیا بود رسید موضعی پس ویران دیدا ما درختان او میوه دار بود قدری انجیر چید و مقداری
انکور باز کرد ودر سایه دیواری قرار کرفته انجیری جند بخورد وباقی در سله نهاد وانکور را
بیفشرد وشیرهٔ آنرا مقداری بیاشامید وبقیه در خیکی ریخت ودراز کوشی که داشت در پیش خود
ببست وتکیه بر دیوار کرده دران دیه ویران می نکریست جون آن دیه را بغایت خراب دید قَالَ
کفت أَنَّىٰ يُحْيِي جکونه وبجه وجه زنده کرداند هَٰذِهِ اللَّهُ این دیه را خدای یعنی جکونه آبادان
سازد بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از خرابی او یا اهل دو ایجه کیفیت زنده کرداند بعد از مردن ایشان
واین نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیاء نمود فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس
میرانید خدای او را در وقت این تامل وتفکر مِائَةَ عَامٍ صدسال وخرا ونیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهُ
پس زنده کرد او را بهمان شکل وصورت که بود مت مردهٔ صدساله را حی میکند ن این بجز
حق دیکری کی میکند ه آورده اند که حق سبحانه وتعالی او را وطعام وشراب وحمار او را
از نظر خلق بپوشانید جون هفتاد سال از مرک او برآمد وبخت نصر هلاک شد حق تعالی
نوشک فارسی را بر انکیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت باز آورد
واین دیه عنب از انجه بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده کرداید کفته اند که او را هنکام
جاشتکاه میرانید ودر آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشتهٔ
بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد وجشم مالید قَالَ کفت مر او را كَمْ
لَبِثْتَ اینجا جند وقت است که درنک کردی قَالَ کفت عزیر لَبِثْتُ يَوْمًا کفت عزیز
درنک کرده ام اینجا روزی وجون بنکریست هنوز آفتاب بود کفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پارهٔ
از روز قَالَ کفت آن فرشته بَلْ نه جنانست که تو کمان بردی بلکه لَبِثْتَ درنک

کردی

کردی اینجا مِائَةَ عَامٍ صدسال مرده بودی عزیر با خود آمد ودر نکریست اوضاع آن مردم
را بنوعی دیکر یافت تعجب او بیفزود ودیکر بارهٔ بالا وکفتند فَانْظُرْ پس نکاه کن إِلَىٰ
طَعَامِكَ بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی وَشَرَابِكَ وبنکر بشراب
خویش یعنی شیرهٔ انکور که در خیک ریخته بودی لَمْ يَتَسَنَّهْ هیج تغیر نکرد آن عصیر
وَانْظُرْ ودر نکر إِلَىٰ حِمَارِكَ بسوی دراز کوش خود که استخوان ها مانده وباقی اجزا
متفرق شده انکه خطاب رسید که ترا بعد از مرک زنده کردیم تا آثار قدرت ما در
تو ظاهر کردد وَلِنَجْعَلَكَ ودیکر تا کردانیم ترا آيَةً نشانه عبرتی لِلنَّاسِ از برای
مردمان که در حشر اجساد شک دارند وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ ونکاه کن بسوی استخوانهای
حمار خود تا به بینی که بقدرت بی علت كَيْفَ نُنْشِزُهَا جکونه آنرا حرکت میدهیم وبعض
را بالای بعضی مرکب می سازیم ثُمَّ نَكْسُوهَا پس بپوشیم مر آن استخوانها را لَحْمًا
کوشتی عزیر علیه السلام در آن استخوانهای نکریست ای کونست وپوست ورخیم واجزای متفرقه
جمع شوید بقدرت کاملهٔ ربانی همه اجزای مجتمع شده صورت بدن او سمت وتسویه یافت وجان
بجسد درآمد فی الحال برجست ونعره زدن کرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنکام که روشن
شد عزیر آثار قدرت الهی در احیاء موتی بطریق معاینه قَالَ أَعْلَمُ کفت من میدانم حالا
بعیان جنانجه دانسته بودم قبل از این باستدلال وبیان أَنَّ اللَّهَ انکه خدای عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ بر همه جیز از احیا واماته قَدِيرٌ تواناست پس عزیز با میان قوم شد ویران قبیله
او را بشناختند وکویند او را کسی نشناخت وامتحان کردند تا تورات از ظهر القلب املا کرد
ونوشتند که بخت نصر کتب ایشانرا سوخته بود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ویاد کن آنرا که کفت
ابراهیم رَبِّ أَرِنِي ای پروردکار من بنمای من که بقدرت کامله كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ جکونه

موضع

نفس

ندایی شنیدکه

برای

زنده میکردانی مرده کانرا سوال کرده بود گفت احیا فرموده نه انکه در اصل احیا او را شبهه بود قال
گفت خدای اَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده که من مرده زنده می کنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی
تو ایمان دادی بقدرت من بر احیا و اماته و با نمرود گفتی رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ بَلَى
گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ ولیکن این سوال کردم
تا بیارامد و ساکن شود قَلْبِي دل بمعاینه چگونگی آن در فتوحات مکی مذکور است که احیا
متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که بکلمهٔ کن موجود شدند و بعضی برخی را بید و برخی را بیدین
ایجاد کرده و جمعی را ابتدا بوجود آورده و طایفهٔ را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته
و چون ابراهیم تنوع وجود خلق را دیده بود و دانسته که احیای خلق بعد از موت وجود
دیگر است و آن نیز متنوع می تواند بود و درخواست کرد که بمن بنما که احیا بکدام نوع میکنی
تا چون مرا علم بدان حاصل آید دل من از ان دانش آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس بر لب
دریائی میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هریک
از آن پارهٔ می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیلهٔ یافتم جمعی کوته نظران سبکسار گران
طبع را فریب می توان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعاء
نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل که بکار فلان دریا دو
دشمن دام مکری گسترده و سررشته زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بعید بر بشانی در
آرد و خلیل بیامد و ابلیس متحیر وار بشیشهٔ خود القا کرد ابراهیم علیه السلام گفت که چه محل
تحیر است همانکس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود قادر است که
دیگر باره از زاویهٔ تفرقه بساحت جمعیت رساند بیت کوزه گر کو کوزهٔ را بشکند
چون بخواهد باز قایم میکند ٥ انکه داند کوزه کردن از نخست ٥ چه عجب گر ساز کاشکسته درست ٥

براهیم

پس ابراهیم علیه السلام زبان سوال بگشاد که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا این طاغی یا نحی
ملزم کرده و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قال گفت خدای که اگر مشاهدهٔ این حاله
آرزو داری فَخُذْ پس فراگیر أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ
و طاوس و غیر آن نیز گفته اند فَصُرْهُنَّ پس جمع کن ایشان را إِلَيْكَ بسوی خود یعنی
بدست گیر و در اشکال و هیئت ایشان نیکو تامل کن و دقایق بنیهٔ هریک را بنظر تدقیق باز
بین تا بعد زنده شدن بر تو مشتبه نگردد دیا مجتمع سازد اجزای ابدان ایشان را با یکدیگر بعد
از انکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ
پس وضع کن عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از انها بر آن توانی نهاد چه
قسمت این اجزا بر جمیع آنست که بر هر کوه که نزدیک تو باشد و توانی بنه مِنْهُنَّ از بن مرغان
متفرق شدهٔ با یکدیگر آمیختهٔ جُزْءًا پارهٔ ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان
تا ایجابت نمودهٔ يَأْتِينَكَ بیایند بسوی تو و شتابند سَعْيًا شتافتنی وَاعْلَمْ و بدان
از روی یقین أَنَّ اللَّهَ انکه خدای عَزِيزٌ غالبست و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی
حَكِيمٌ محکم کار است در هرچه میسازد القصه ابراهیم علیه السلام مرغان را ذبح کرد و
اجزا و ابعاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه ایشان را
پاره پاره کرد با یکدیگر بیامیخت و گفته اند در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافتند
و منقسم ساخته بر چهار یا هفت یا ده کوه نهاد و سرهای ایشان بر دست گرفته آواز
داد که ای کبوتر ای طاوس ای زاغ ای خروس بیایید بسوی سرهای خویش بفرمان
خدای اجزای هریک از یکدیگر منفصل شده و با یکدیگر ملتیم گشته ابدان ایشان درست
و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت

چیا ایشعنزلاست و این از قبل
ایراد عام است و وداده
خاص مخلص سخن
صح

ابلغ است در حجت و دورتر از شبهة جه توهم آن می شد که مرغان پرنده نه آن مرغانند یا بخیال
می دیدند که شاید پاهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره کیفیت مرغی را
در وقت دویدن بیشتر است از آنکه در حال پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام
دویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست وی بود متصل نمودند در انوار
آورده که هر که او خواهد نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوی بدنی را بتیغ
ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا سورت ایشان شکسته منقاد فرمان
شوند و ایشان را بداعیهٔ شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققان
گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بود که کبوتر را که پیوسته با مردم مستانس است
بکش و دشنهٔ الفت از خلق ببر خروس را که همواره مایل شهوتست ذبح کن و خود را از بند
شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص و آز را بگذار و طاوس را که
مجمع زینت است سر بردار و دیدهٔ همت از آرایش دنیی فرو بند که هر که بتیغ مجاهده این چهار
صفت را بذبح آرد حیات ابد و زندگانی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان
اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه
آتش است دوم داعیهٔ شهوت که ثمرهٔ هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم
تیرگی امساک صفت خاکست و حکیم سنایی روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده
چار مرغ است چار طبع بدن ۵ جمله را بهر دین بزن گردن ۵ پس بایمان و عشق و عقل دلیل
زنده کن هر چهار را چو خلیل مثل الذین نمونهٔ نفقه کردن آنکسانی که بی شایبهٔ غرض و داعیه
عوض ینفقون بیرون میکنند و صرف می نمایند اموالهم خواستهای خود را فی سبیل الله
در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خدای است و بر همه تقدیر

مثل

مثل نفقه کردن این منفقان کمثل حبة همچو مثل حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن
دانه انبتت برویاند سبع سنابل هفت خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل آن منشعب
گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را هفتصد
حاصل آمده باشد والله یضاعف و خدای زیاده گرداند این هفتصد هفت هزار و بیشتر لمن
یشاء برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او والله واسع و خدای بسیار بخشایش است که
یکی را هفتصد و زیاده می دهد علیم داناست بنفقه کنندگان و غرایب و نیات ایشان
غرض ازین تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که چون نظرها جو کنند که یکی را هفتصد
است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند م آنکه بشارت بخودت میدهد ۵ دانه یکی و هفتصد
میدهد ۵ دانه بانبازی شیطان مکار ۵ تا ز یکی هفتصد آید بیاد الذین ینفقون آنکسانی که
نفقه میکنند اموالهم مالهای خود را فی سبیل الله در جهاد یا در سایر خیرات ثم لا
یتبعون پس از پی در نمی آرند ما انفقوا آن چیزی را که نفقه کرده اند منا منتی یعنی منت بر
کس ننهند در صدقه دادند ولا اذی و دیگر از پی در نیاورند صدقهٔ خود را آزاری
یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولا و فعلا لهم مر ایشان راست اجرهم مزد صدقه
ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ولا خوف علیهم و ترس نیست مر ایشان را از
کم شدن مزد ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت ثواب قول
معروف سخن نیکو و وعدهٔ جمیل مر درویش را و مغفرة و در گذاشتن از درشتی سخن سایل
یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام خیر بهتر است مر سائل را در نفع من صدقة از آن صدقه
که منت سایل یتبعها اذی از پی در آید رنجی و آزاری از سرزنش و غیره والله غنی و خدای
تعالی بی نیاز است از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند

حلیم بردباراست تعجیل نکنند در عقوبت منان وموذی یا ایها الذین آمنوا ای کروه
کرویدکان لا تبطلوا باطل مکنید وتباه مسازید صدقاتکم مزد صدقات خودرا بالمن
منت نهادن بر درویش چه مال از آن حق است وتوانکر حمال آن بیش نیست ومنت صاحب
مال راست نه حمال را وحضرت حقایق پناهی اشارت بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید
بار فقرار فکنی از یک تن ۵ بار منت منهش بر کردن ۵ جون عطا بخش خدا آمد وبس
به که دانا ننهد منت کس ۵ در کرم حیله کوی بیش نه ۵ جود را دم مکذری بیش نه ۵
بس متصدق بشکر آنکه باید که مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده والاذی
ودیکر نیست مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که اورا
بکدایی سرزنش کنید ونه بفعل که روی ترش کرده جبین در ابرو فکنند واکر درویش نباشد
توانکر مظهر صفت جود وکرم نتواند شد ۵ ای توانکر بحقارت منکر سوی کدا ۵ که کدایی وی
آینه زر داری تست ۵ حق سبحانه درین آیت جهت تکمیل صدقهٔ مؤمنان می فرماید
که نفقهٔ خود را بمنت وآزار باطل مسازید کالذی همچو ابطال آنکسی که از طریق اخلاص
منحرف شده وبسمت نفاق مقسم کشته ینفق ماله نفقه میکند مال خود را رئاء
الناس برای خوردن مردمان ولا یؤمن وبحقیقت نمی کرود بالله والیوم الآخر بخدای
وبروز قیامت که اکر بخدای کرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیکران واکر
بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای رایات فمثله بس نمود از صدقه
این منافق مرائی کمثل صفوان همچون نمودار سنکی است خارهٔ هموار علیه تراب که بر آن
سنک خاک خشک است فاصابه بس بدان سنک رسید وابل باران بزرک قطره که
از وی زود وبسیار خیزد سیل فترکه بس بشست آن خاک وبکذاشت آنرا صلدا سنکی نقی وپاک

کرد وخاک صفوان مثل منافق است وخاک بران سنک نمودار نفقهای او بریا کرده جون قطرات
باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان کردد آثار آن نفقات محو شده سنکی بی حاصل ماند
وتمام اعمال اهل ریا همین حال دارد ۵ تر از آتش فشان برق جه آید ۵ کز وافروختن شمعی نشاید
لا یقدرون قادر نباشند این نفقه کنندکان مرائی علی شیء بر ثواب جیزی مما کسبوا
از آنجه صدقه کرده باشند بریا والله لا یهدی وخدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل
نیفکند القوم الکافرین کروه ناکرویدکان را ومثل الذین ومثل نفقه آنانکه باعتقاد
واخلاص ینفقون اموالهم بیرون میکنند مالهای خود را وبدرویشان میدهند ابتغاء
مرضات الله برای طلب خوشنودی خدای وتثبیتا واز برای ثبات ویقین صادر شده
من انفسهم از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه کمثل جنة ماننده میوهٔ
بوستانی است که واقع باشد بربوة بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد
ورباح لواقح دروی بیشتر وزد وبایر نزدیکتر واز آفت معمور شدن در آب دورتر بود
واین باغ در جنین زمینی اصابها برسید بوی وابل باران بزرک قطره فآتت بس بداد
وبر آورد اکلها میوهٔ خود را ضعفین دو برابر یعنی یکساله جندان بر دهد که
زمینهای دیکر بدو سال دهد فان لم یصبها بس اکر نرسید بدان باغ وابل باران عظیم
القطره فطل بس بدو رسید باران ضعیف وآن نیز اورا کافی است یعنی اثر باران ضایع
نمیکند وبکرو بیش محصول میدهد ومقصود ازین مثل حصول مقصود جزای مخلصانست که آنجه
برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک خواه
بسیار والله بما تعملون وخدای بدآنجه شما میکنید از روی اخلاص وریا بصیر
بیناست ومناسب هریک جزا خواهد داد ایود احدکم تمثیلی دیکرست برای صدقهٔ اهل

سیل

ریا می فرمایند که آیا دوست میدارد یکی از شما همزهٔ انکار است یعنی دوست ندارد اَنْ
تَكُونَ لَهُ انکه باشد مراورا جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ از درختان خرما وَأَعْنَابٍ
وانکورها یعنی باغی مشتمل برین انجار تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختا ن
او جویهای آب لَهُ مر صاحب باغ راست فِيهَا دران بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همهٔ
میوها نه همین خرما وانکور و تخصیص اینها بجهت تفضیل یا کثرت ایشانست وَأَصَابَهُ
الْكِبَرُ وحال انکه فرا رسید خداوند این باغ را بیری و بزرک سالی وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ومر اورا ست
درین بیری فرزندان ضُعَفَاءُ خردان وناتوانان ومعیشت پدر و فرزندان همه ازین
بوستانست فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ بس بدین بوستان رسید باد کرم وکویند کردبادی فِيهِ
نَارٌ دران باد آتش وهمچنین این باد آتشین را سموم کویند فَاحْتَرَقَتْ بس بسوخت
آن باغ بواسطهٔ وصاحب باغ متحیر ومهموم فروماند این مثل عمل منافق ومرایی است
که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان راکه بدان امیدواری دارند بسوزد وایشان همچو
محروم مانند بیت نه کاری که یابند مزدی بران ٥ نه حالی که بینند نفعی دران ٥ ز ابر
ریا برق آفت وخته ٥ همه کشت اعمالشان سوخته كَذَلِكَ همچون بیانی که در باب صد
وجهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای الطاف
واحسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما در آن تفکر نمایید ودر عبادت دیکری
را باوی شریک نسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه مؤمنان أَنْفِقُوا نفقه کنید در راه
خدای مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزها برکزیدها وآنچه کسب میکنید بتجارت وصناعت
وَمِمَّا أَخْرَجْنَا واز آنچه بیرون آوردیم لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ برای شما از زمین حبوبات واشجار
مثمرهٔ اغنیا را انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر وکزیده تر بودی بنهان یکدیکر

بمجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کوشه نهادندی تا فقرا ومهاجرین
تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دید دست صاعی از ان خرما که هیچ نیر
زیدی بیاورد باشکار او در میان خرماهای نیکو ریخت وکالای خبیث خود را بآن
متاعهای پاکیزه برآمیخته حق تعالی ازین معامله نهی کرد وفرمود که از اطیب اموال
صدقه دهید وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ وقصد مکنید بچیزهای تباه وناخوش که از زیادت
همت مِنْهُ تُنْفِقُونَ از ان چیز نفقه کنید وَلَسْتُمْ وحال انکه نیستید شما بِآخِذِيهِ
فرا کیرنده چنان چیزی اکر بشما دهند در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا مکر انکه چشم فرو
خابایند فِيهِ در اخذ آن ومساهله ومسامحه کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وبدانید انکه خدای
غَنِيٌّ بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند حَمِيدٌ ستاینده است آنرا که
صدقه از مال پاکیزه دهد الشَّيْطَانُ دیو سرکش یعنی ابلیس ودر تفسیر کبیر کوید
یکی از شیطانان انس یا نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر واحتیاج یعنی
می ترساند در وقت انفاق از درویشی ومحتاجی وَيَأْمُرُكُمْ ومیفرماید شما را بِالْفَحْشَاءِ
ببخل وامساک ومنع صدقات وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ وخدای وعده میدهد شما را بصدقه دادن
مَغْفِرَةً آمرزشی مِنْهُ از خود مرکناهان شما را در عقبی وَفَضْلًا وافزونی روزی ومکافات
بچیزی در دنیی وَاللَّهُ وَاسِعٌ وخدای بسیار فضل است بر منفقات عَلِيمٌ دانا با ستحقاق
ایشان مرسعه وفضل ومغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت انفاق مَنْ يَشَاءُ
هرکرا میخواهد تا داند که چه می باید داد وبکجا می باید داد یا دانستنی که میان القاء رحمانی ولمهٔ
شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطان نترسد وبوعدهٔ رحمان مطهر باشد وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ
وهرکرا حکمت دادند فَقَدْ أُوتِيَ بس بدرستی که دادند اورا خَيْرًا كَثِيرًا نیکوی بسیار

امام ابو لیث رحمه الله فرموده که حق سبحانه مال ومتاع دنیا را اندك خوانده قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا
قَلِيلٌ ودانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فَقَدْ اُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس عالم باید که
اهل دنیا را ملازمت نکند وداغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر
داده اند وآنان را متاع قلیل ودر کلام مرتضی علی رضی الله عنه وارد است ٥ رَضِينَا قِسْمَةَ
الْجَبَّارِ فِينَا ٥ لَنَا عِلْمٌ وَلِلْاَعْدَاءِ مَالٌ ٥ فَاِنَّ الْمَالَ يَفْنَى عَنْ قَرِيبٍ ٥ وَاِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ
لَا يَزَالُ ٥ علم دادند با درویش وبقارون زر وسیم ٥ شد یکی فوق سماك ودکری تحت سمك
وَمَا يَذَّكَّرُ ودر دنیا بند یا پند نگیرند بدین موعظها اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ مگر خداوندان
عقول صافیه وَمَا اَنْفَقْتُمْ وآنچه بیرون کردید ای مؤمنان مِنْ نَفَقَةٍ از نفقه اندك یا بسیار
بسر یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر او اَوْ نَذَرْتُمْ
یا بر خود واجب کردانید مِنْ نَذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت
فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای يَعْلَمُهُ میداند او را و فراموش نمیکند وَمَا لِلظَّالِمِينَ ونیست
مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا نذری را که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند مِنْ اَنْصَارٍ
از یاری دهندکان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اکر آشکارا
کنید صدقات خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو خبریست آنچه دیکران از بدان
رغبت افتند و بر بخیلان حجت لازم افتد وقلوب بیکانکان بآشنایی با اهل حق میل کند
وَاِنْ تُخْفُوهَا واکر پنهان دارید صدقات را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ وبدهید آنرا بدرویشان در
خفیه فَهُوَ پس آن اخفا خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا وسمعه
دور می ماند ودرویش نیز از مذلت اخذ ونا موسی محفوظ میباشد بعضی علما حکم اخفا را
عام دارند در فرایض ونوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

در

در اخفا مبالغهٔ عظیم داشته اند هم در نفقهٔ فرض وهم در صدقهٔ تطوع وجمعی بر آنند که
اخفا متعلق بنوافل است ودر فرایض اخفا اظهار اولیست تا مظنهٔ ترك زکوة بکسی نبرند
و دیکر دلیل مسارعت است بامر حق سبحانه وتعالی وسبب رغبت توانکران زیاده
شود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد واز ابن عباس رضی الله عنه
منقول است که صدقهٔ تطوع در سر افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه ودر حدیث
آمده که صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ واز کمال کرم الهی است که در صدقه فرموده
که اکر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَنُكَفِّرُ عَنْكُمْ وما در کذرانیم از شما حفص بکفر میخواند
یعنی خدای در کذراند مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ بعضی از کناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود وَاللّٰهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بدانچه شما میکنید از برای صدقه واخفاء آن خَبِيرٌ داناست
آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت ورضاعی که میان ایشان ویهود
ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند واز جام کلام
سید انام علیه الصلوة والسلام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر
جهودان کاره شدند وچون صورت حال بحضرت رسالت پناه عرض کردند آیت
آمد که لَيْسَ عَلَيْكَ نیست بر تو ای محمد هُدَاهُمْ راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه
بر تو هدایت دعوت است وبس وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای بعنایت خود يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
راه نماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که
تَصَدَّقُوا عَلَى اَهْلِ الْاَدْيَانِ وباتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم
جایز است وَمَا تُنْفِقُوا وآنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِاَنْفُسِكُمْ پس از برای
نفسهای خود میکنید وثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد وخواه

مسلمان ٥ كراوى بد بيش آتش بجود ٥ تو وابس جراى برى دست جود ٥ خرش ده بگنجشك
كبك وحمام ٥ كه روزى در افتد بهاى بدام ٥ جو هر كوشه تير نيا زافكنى ٥ بنا كاه بينى كه
صيدى كنى وَمَا تُنفِقُونَ ونفقه نمى كنيد شما كه مؤمنانيد اِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْهِ اللّٰهِ مگر براى طلب ثواب
وخشنودى خداى وجه يعنى ثواب آمده است كما قال الله تعالى وَمَآ آتَيْتُم مِّن زَكَوٰةٍ
تُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ وآنچه نفقه ميكنيد از مال خود يُوَفَّ اِلَيْكُمْ تو فيه
مزد آن ميكنند براى شما يعنى جزاى آن بتمامى رسانند وَاَنتُمْ وشما لَا تُظْلَمُونَ ستم ديده نمى
شويد يعنى از ثواب اعمال شما بستم چيزى كم نميكنند لِلْفُقَرَآءِ اين صدقه ونفقه شما
براى درويشانست الَّذِينَ اُحْصِرُوا آنانكه باز داشته شده اند فِى سَبِيلِ اللّٰهِ در طاعت
خداى يا در جهاد لَا يَسْتَطِيعُونَ ونمى توانند بواسطهٔ اشتغال بغزا يا دوام طاعت
ضَرْبًا سير كردنى فِى الْاَرْضِ در زمين براى تجارت وطلب رزق واينان درويشان
مهاجر بودند قريب چهار صد تن چون عمار ياسر وبلال وابن مسعود وامثال ايشان
رضى الله عنهم كه در مدينه كمينه منزلى نداشتند كه شب آنجا بسر بردندى مسكن
ايشان بشب صفه مسجد پيغمبر صلى الله عليه وسلم بود وبروز ملازم آنحضرت
بودندى نه سايهٔ النفات بر كسب مى انداختند ونه بسوال وطلب روزى مى پرداختند
وبدين سبب فرمود يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ مى پندارد ايشانرا مرد نادان وبيخبر از حال ايشان
اَغْنِيَآءَ كه ايشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ايستادن از سوال واستغنا از
خلق تَعْرِفُهُم تو مى شناسى ايشانرا اى محمد بِسِيمَاهُمْ بنشان وعلامت ايشان كه
صفرت لونست ونزارى بدن وخميدگى پشت وبسيارى اشك لَا يَسْـَٔلُونَ النَّاسَ
سوال نكنند از مردمان وچيزى نخواهند از ايشان اِلْحَافًا از روى الحاح وابرام

وغير ان نيز چه ايشان موصوفند بتعفف كه ترك سوال است وترك سوال بجهة شفقت
ورحمت ميكردند كه ناگاه مردم رد سوال نكنند واز رستكارى باز مانند مَا اَفْلَحَ مَنْ رَدَّ السَّائِلَ
وَمَا تُنفِقُوا وآنچه نفقه كنيد مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه وغير ايشان از مستحقان
فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستى كه خداى بِهٖ عَلِيمٌ بدان داناست ميداند كه چه ميدهيد واز
براى چه ميدهيد الَّذِينَ آنانكه يُنفِقُونَ نفقه ميكنند در راه حق براى مستحق
اَمْوَالَهُم مالهاى خود را بِالَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ وبروز سِرًّا در نهان وَعَلَانِيَةً وباشكار
غرض استغراق اوقاتست باعطاى صدقات در اسباب نزول آورده كه على مرتضى رضى الله عنه
چهار درم داشت يكى بظاهر تصدق كرد يكى در سر ويكى بشب ظلمانى ويكى بروز نورانى
حق سبحانه اين آيت فرستاد ومصطفى صلوات الله وسلامه عليه از مرتضى پرسيد كه چه
بر آن داشت كه بدين نوع تصدق نمودى جواب داد كه طريق صدقه را بيرون ازين چهار
صورت نديدم جميع آنرا التزام نمودم بتمناى آنكه يكى ازينها شرف قبول يافته بموقع رضا رسد
وصاحب كشاف آورده كه ابوبكر صديق رضى الله عنه چهل هزار دينار صدقه داد ده
هزار در سر ومثل آن در علانيه وهمان مقدار در شب وهمان منوال در روز حق سبحانه
صدقات صديق را درين آيت بستود فَلَهُمْ پس مر ايشانراست كه بدين چهار نوع صدقه
دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات ايشان عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ايشان كه آن بهشت
باقى ونعيم جاودانى است وگفته اند مراد آنست كه ايشانرا در مقام عنديت فرود آرد فى
مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وخوف نباشد ايشانرا وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ ونه ايشان اندوهگين شوند الَّذِينَ آنانكه يَاْكُلُونَ الرِّبَوٰا ميخورند مال ربوا را
يعنى معامله ميكنند وزياده مى ستانند لَا يَقُومُونَ برنخيزند از قبرهاى خود براى

برای بعث ونشور الا کما یقوم مگر آنچنانکه بر میخیزد الذی آنکس که یتخبطه الشیطان بزند وبیفکند
او را دیو یا برساند بدو من المس از سودن مراد صرع وجنونست زعم عرب آن بود که چون
جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط ودماغ او را مختبط میسازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که
متعارف ایشان بود اجرا میکند ومخلص کلام آنست خورندگان ربوا روز قیامت بشکل مجانین
باشند واهل عرصات ایشانرا بدان نشانه بشناسند ذلک آن عذاب ایشانرا بانهم قالوا
بسبب آنست که ایشان گفته اند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مثل مانند ربواست
کفار یکدرم بدو درم بیع میکردند ومیگفتند این ربوا نیست بیع است میان ربوا وبیع فرق
نکردند واحل الله البیع وحال آنکه حق سبحانه حلال کرده است بیع را وحرم الربوا وحرام ساخته
ربوا را فمن جاءه پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد موعظة پندی من ربه از نزد پروردگار
او که نهی است از ربوا فانتهی پس باز ایستد از آن فله پس مر او راست ما سلف آنچه
گرفته است قبل از تحریم وآنرا از وی نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان
گذشته او مغفور است باشد وامره وکار او مفوض است الی الله بخدای یعنی مهم
او در زمان آینده وابسته بحفظ وعصمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب
آن کبیره نگردد ومن عاد وهر که باز گردد باستحلال ربوا پس از آنکه خدای آنرا حرام کرده اند
فاولئک پس آن گروه مستحلان وناشنوندگان امر ونهی اصحاب النار ملازمان دوزخ
اند هم فیها خالدون وایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا
کفر است وکفر موجب خلود باشد در دوزخ یمحق الله الربوا کم وکاست میکرداند خدای
تعالی مال ربوا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان وخسران میکشد
ابن عباس رضی الله عنه فرمود که هر چه از آن بصدقه دهد در راه حج وغزو نفقه

کند

کند پذیرفته نشود واین کمال بنقصانست ویربی الصدقات وافزون کرداند خدای صدقهارا
یعنی هر چند کم باشد فراوان بسیار خواهد بود والله لا یحب وخدای دوست نمیدارد کل
کفار هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود اثیم بزه کاری که بارتکاب ربوا مصر باشد ان
الذین آمنوا بتحقیق آنانکه ایمان آوردند وبگرویدند بامر ونهی وعملوا الصالحات وبعمل آوردند
اوامر را بموجب فرمان واقاموا الصلوة وبپای داشتند نماز را وآتوا الزکوة وبدادند زکوة را
لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان روز قیامت
ولا خوف علیهم وایشانرا ترس نیست بر آنچه پیش فرستاده اند ولا هم یحزنون
وایشان اندوهگین نشوند برای آنکه از عقب گذاشته اند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اتقوا الله بترسید از عذاب خدای وذروا ودست بدارید ما بقی من الربوا آنچه مانده است
از ربوا ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما دهندگان مر حرمت ربوا را بنی عمرو ثقیف وبنی
مغیره مخزومی ربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روز
فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد وبنی عمرو شرط آنکه ربواء ایشان با دیگران ثابت باشد وربوا
دیگران از ایشان موضوع صلح کردند وبوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان
سخت گرفتند وایشان فریاد برآوردند وگفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا را از همه مردمان
وضع کردند وما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قضیه خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم
مکه بود رسانیدند وصورت ماجرای ایشان بجناب نبوت رسید این آیت نازل شد که
دست از ربوا بدارید فان لم تفعلوا پس اگر نکنید وبقیه ربوا را ترک نمائید فاذنوا پس آگاه
کنید یکدیگر را وآماده باشید بحرب بجنگ کردنی من الله ورسوله از خدای ورسول او
وحفص فاذنوا میخواند از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید آگاه باشید وبدانید که

لابق یدنحرب خداکه اتش است وحرب رسول که شمشیر اوست وَاِنْ تُبْتُمْ واگر توبه کنید
از کوفتن ربوا فَلَکُمْ بس مر شما راست رُؤُسُ اَمْوَالِکُمْ سرمایهای شما لَاتَظْلِمُوْنَ نه شما ظلم
کنید بر مدیون وزیاده از راس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُوْنَ ونه بر شما ظلم کنند واز سرمایه چیزی
بکاهند بعد از نزول این آیت بنی عمرو گفتند مارا طاقت حرب خدای ورسول نیست واز
سود گذشته بسرمایه راضی شدند وبنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند
وبنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال وتاجیل ابا میکردند آیت آمد که وَاِنْ کَانَ واگر
واقع شود غریمی ذُوْ عُسْرَةٍ خداوند دشواری ومفلسی یعنی عظیم تنگدست ومفلس باشد
فَنَظِرَةٌ بس حکم آن مهلت دادنست اِلٰی مَیْسَرَةٍ تا وقت توانگری وآسانی وَاَنْ تَصَدَّقُوْا
واگر صدقه دهید بقرض دار مفلس خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است شمارا اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر دانید
شما آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دوجهانی ومتکفل نجاح جاودانی است
وَاتَّقُوْا یَوْمًا وبترسید از عذاب روزی که همه شما تُرْجَعُوْنَ باز گردیده شوید فِیْهِ
در آن روز اِلَی اللّٰهِ بحساب خدای که مقرر کرده از ثواب وعقاب ثُمَّ تُوَفّٰی بس
تمام داده شد کُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا کَسَبَتْ جزاء آنچه عمل کرده باشد از نیک وبد
وَهُمْ وایشان یعنی یاد کرد دیدگان بوی لَا یُظْلَمُوْنَ ستم کرده نشوند یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا

ربع الجزء

این جماعت گرویدگان اِذَا تَدَایَنْتُمْ جون معامله کنید بایکدیگر بِدَیْنٍ بگوامی یعنی عقدی
بندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد اِلٰی اَجَلٍ مُسَمًّی تا وقت نام برده ومعلوم
بتوقیت سنین وشهور فَاکْتُبُوْهُ بس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله واسم
معاملین ومبلغ حق ومقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَلْیَکْتُبْ وباید که
بیوسته آن وثیقه را بَیْنَکُمْ در میان شما کَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ بداد وراستی

یعنی

یعنی کم وزیاده نکند در اجل ومال وَلَا یَاْبَ وباید که سر باز نزند کَاتِبٌ هیچ نویسنده
تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند واین کتابت بقولی فرض کفایت است وبروایتی
فرض عین بشرط فراغ کاتب وقولی آنست که فرض بوده ومنسوخ شده بقوله وَلَا یُضَآرَّ
کَاتِبٌ وگفته اند مستحب است یعنی اولی آنست که ابا نکند کاتب جون التماس کنند اَنْ یَّکْتُبَ
انکه بنویسد وثیقه معامله را کَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ همچنانچه بیاموزانید اورا خدای یعنی بدان
نوع که امر شرع واقع شده فَلْیَکْتُبْ بس باید که بنویسد وَلْیُمْلِلِ وباید که املا کند بر کاتب
الَّذِیْ عَلَیْهِ الْحَقُّ انکس که بروی است دین وبزبان خود اقرار کند وَلْیَتَّقِ اللّٰهَ وباید که
بترسد املا کننده از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا یَبْخَسْ وکم نکند در وقت
اقرار مِنْهُ شَیْئًا از آن حق که بر وست چیزیرا فَاِنْ کَانَ بس اگر باشد الَّذِیْ عَلَیْهِ الْحَقُّ انکس که
بر وست حق یعنی در ذمه اوست سَفِیْهًا جاهلی بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید جون
مجانین ومرده مبهوت اَوْ ضَعِیْفًا یا عاجزی ناتوان جون کودک خورد یا بیری نیک
رسیده اَوْ لَا یَسْتَطِیْعُ یا انکه مطلقا توانایی ندارد ونمیتواند اَنْ یُّمِلَّ انکه املا کند هُوَ
انکه مدیونست بجهت انکه اخرس باشد یا بواسطهٔ مرضی لکنت در زبانش بدید آید یا انکه
بدان لغت که متعارف قوم است دانا نبود فَلْیُمْلِلْ بس باید که املاء آن حق کند وَلِیُّهٗ
ولی یکی از اینها که گذشت یعنی متولی امر او وآن قیم است مر طفل ومجنون را ووکیل ومترجم
غیر مستطیع را باید که ولی اقرار کند بِالْعَدْلِ براستی وانصاف یعنی زیاده وکم املا نکند
وَاسْتَشْهِدُوْا وگواه گیرید بر معامله خود شَهِیْدَیْنِ دو گواه مِنْ رِّجَالِکُمْ از مردان شما یعنی
مسلمانان بالغ آزاد فَاِنْ لَّمْ یَکُوْنَا بس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَیْنِ دو مرد اتفاق
نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ بس یک مرد وَّامْرَاَتَانِ ودو زن گواه شوند وشهادت

یعنی

زنان نه مردان در بکارت وولادت وعیوب نسا در مواضع مستوره مسموع است وبا مردان
در حدود وقصاص مطلقا مسموع نیست ودر غیر آن از حقوق مالی وغیر مالی چون
نکاح وطلاق وعتاق ووکالت ووصیت وامثال آن مقبول است وکواه باید کرفت
مِمَّن تَرضَونَ از انکسان که بسندید وراضی باشید مِنَ الشُّهَدَاءِ از کواهان بس بیان میکند
علت اعتبار عدد را در امر اثنین یعنی دو زن برای آن باید اَن تَضِلَّ تا جون فراموش کند
اِحدٰیهُمَا یکی از ان دو زن معامله را که بر آن کواه بوده فَتُذَکِّرَ بس یاد دهد اِحدٰیهُمَا
الاُخرٰی یکی از ایشان دیکری را جون بجهت غلبهٔ رطوبت صفت نسیان بر امزجهٔ
نسوان غالبست بس دو زن باید که بتذکیر یکی نسیان دیکری زایل کردد وَلَا یَأبَ الشُّهَدَاءُ
وباید که سر باز نزنند کواهان از تحمل شهادت اِذَا مَا دُعُوا جون خوانده شوند برای ادای آن
وَلَا تَسأَمُوا وملول مشوید اَن تَکتُبُوهُ از آنکه بنویسید حق را صَغِیرًا در حالتی که خرد باشد
آن حق اَو کَبِیرًا یا بزرک یعنی اندک وبسیار آنرا بنویسید اِلیٰ اَجَلِهِ تا مدت آنکه مقرر شده
باقرار مدیون ذٰلِکُم این کتابت شما اَقسَطُ راست تر است عِندَ اللهِ نزدیک خدای وَاَقوَمُ
وصواب تر لِلشَّهَادَةِ مر کواهی دادن را چه کتاب مذکر شهود است وَاَدنیٰ ونزدیکتر است
کتابت اَن لَا تَرتَابُوا آنرا که بشک نشوید در مقدار حق ومدت آن وبیقین شهود جون
رجوع نمایید بکتاب اِلَّا اَن تَکُونَ مکر آنکه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرکانی بحضور
تُدِیرُونَهَا که میکردانید آنرا بَینَکُم میان یکدیکر یعنی معامله دست بدست ونقد بنقد
فَلَیسَ عَلَیکُم بس نیست بر شما جُنَاحٌ کناهی اَلَّا تَکتُبُوهَا آنکه ننویسید آنرا وَاَشهِدُوا
وکواه کیرید اِذَا تَبَایَعتُم جون خرید وفروخت کنید بنقد حکم این آیت منسوخ است
فقوله تعالی فَاِن اَمِنَ بَعضُکُم بَعضًا وَلَا یُضَارَّ وباید که رنج رسانیده نشود کَاتِبٌ نوبسنده

حد

یعنی اورا

یعنی اورا باکراه واجبار کتابت نفرمایند وَلَا شَهِیدٌ ونه کواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت
جون مانع داشته باشد این معنی که کفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد
بس اکر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب رنجانیده کس را وثیقه درست
نویسد واز خیانت در کتابت احتراز کند وکواه نیز تحمل شهادت کند واز راستی در نکذرد
وکواهی نپوشد بوقت طلب وباز نکیرد وَاِن تَفعَلُوا واکر بکنید ای معاملان اینها که نهی
کردم از اضرار کاتب وشهید فَاِنَّهُ بس آن فعل منهی فُسُوقٌ بِکُم نافرمانی باشد لاحق شما
وَاتَّقُوا اللهَ وهمه شما بترسید وفرمان خدای را خلاف مکنید وَیُعَلِّمُکُمُ اللهُ ومی آموزد
خدای شما را مصالح دین ودنیای شما وَاللهُ بِکُلِّ شَیءٍ وخدای بهمه جیزها عَلِیمٌ داناست
وَاِن کُنتُم واکر باشید شما عَلیٰ سَفَرٍ در سفری علی اینجا بمعنی فی است وَلَم تَجِدُوا کَاتِبًا ونیابید
کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد وادوات کتابت یافت نشود فَرِهَانٌ مَقبُوضَةٌ بس
وثیقه باشد کروهای قبض کرده شد یعنی فرا ستده فَاِن اَمِنَ بس اکر امین باشد باید که ادا
کند الَّذِی اؤتُمِنَ انکس که امین داشته شده است یعنی مدیون اَمَانَتَهُ وام اورا وانکار حق نکند
وَلیَتَّقِ اللهَ وباید که بترسید از خدای رَبَّهُ اعنی پروردکار او ودر امانت خیانت نکند
وَلَا تَکتُمُوا الشَّهَادَةَ ومپوشید کواهی را که پوشیدن آن از کناهان کبیره است وَمَن یَکتُمهَا
وهر که بپوشد کواهی را فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلبُهُ بس بدرستی که بزه مند وکنه کار است دل او ودر
اضافت آثم بقلب تنبیهی تمام است بر وعید ربانی مر کاتم شهادة را چه جرایم قلبیه سختتر
وغلیظ تر است از آثام متعلقه با عضای ظاهره وَاللهُ بِمَا تَعمَلُونَ وخدای بدانجه شما میکنید
از اظهار شهادة وکتمان آن عَلِیمٌ داناست لِلّٰهِ مر خدای راست مَا فِی السَّمٰوَاتِ آنجه در
آسمانهاست از ستاره وفرشته یا او راست عوالم روحانیه که استار غیوب وبواطن صفات اند

دارد بَعضُکُم بَعضًا برخی از شما برخی را
وو دل از خیانت او جمع دارد فَلیُؤَدِّ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینهاست از ارکان موالید یا او راست عوام جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال‌اند وَإِنْ تُبْدُوا واگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از غرایب دینات أَوْ تُخْفُوهُ پنهان سازید آنرا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار میکند خدای شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از آن تا دانند که دانای ضمایر و مطلع سرایر است آورده‌اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشهٔ دل فَيَغْفِرُ پس بیامرزد بعد از آن احصا لِمَنْ يَشَاءُ مر آنکس را که خواهد بفضل وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قَدِيرٌ تواناست بعضی برانند که این آیت بآیت لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا منسوخ است و بعضی گویند محکم است زیرا که قول صحیح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام معترض شود نه بر اخبار و این آیت خبریست پس منسوخ نشود و نزول آیت لا یکلف الله نفسا بعد از این برای آنست که تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده‌اند که چون آیت نازل شد صحابهٔ کرام از تامل در مضمون آن متامل گشته نحطاقت شدند وار صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار رضوان الله علیهم اجمعین التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رفته صورت حال موقف عرض باید رسانید ایشان بجانب نبوت آمده گفتند یا رسول الله كُلِّفْنَا مِنَ الْعَمَلِ مَا لَا نُطِيقُ بِهِ ما را تکلیف کاری کرده‌اند که قوت آن نداریم بلکه خبری بما فرستادند که طاقت استماع آن نمی‌آریم حضرت استفسار نمود که آن چه چیز و کدام عمل است گفتند یا رسول الله عنان دلها در قبضهٔ اقتدار و زمام اندیشها در پنجهٔ اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دلها می‌آید و فکر مناهی در خاطر ما

خطوری نماید و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت بفعل در نمی‌آریم و حق سبحانه میفرماید که يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهدهٔ آن بیرون نیاید سید عالم صلوات الله وسلامه علیه فرمود که مگر شما همان میگویید که بنی اسرائیل گفتند سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا لاجرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگویید سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافته گفتند سَمِعْنَا قوله وَأَطَعْنَا امره ببرکت این گفتار کار دشوار ایشان رو بآسانی نهاد و حضرت حق در ثنای این امت و سبکباری ایشان آیت فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدانچیزی که فرستاده شده است باو مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که آیات قرآنیست و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول صلوات الله وسلامه علیه بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهة تکرم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود كُلٌّ یعنی همهٔ ایشان از نبی و متابعان آمَنَ بِاللَّهِ گرویده‌اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسماء حسنی و صفات جلال و احوال متقنه و احکام کاملهٔ او وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریااند و ثبات وی و رسل‌اند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی‌اند برسل وَكُتُبِهِ و بکتابهای منزله وی که همه حق است و سخن او غیر مخلوق وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاک و معصوم‌اند و برگزیده و وحی گزارنده و خوانندهٔ براه حق لَا نُفَرِّقُ میگویند نبی و مؤمنان که ما جدائی کنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچ یک مِنْ رُسُلِهِ از رسولان بلکه بهمه ایمان می‌آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکراند وَقَالُوا و گفتند مؤمنان سَمِعْنَا شنیدیم قول خدای را

واطعنا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروهٔ خطاب
برآمده گفتند غفرانک ربنا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار والیک المصیر وبسوی
تست بازگشت همه واگر این قول که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این ایت را
مدنی باید گفت واهل حدیث متفق اند برانکه این آیت و تالی او بکیست وبی واسطه در
شب معراج برآن حضرت نازل شد چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله عنه
وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نمازهای پنجگانه
وخواتیم سورهٔ بقره وانکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزید ندمرکسی را از امت که
شرک نیارد بخدای در ینابیع آورده که چون رسول صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت
وبساط کونین را بقدم همت طی کرد وبمنزل قرب رسید ٥ سوی عالمی شد که عالم نماند ٥
وزوجود میان سایهٔ هم نماند ٥ برون آمد از پردهٔ بود خویش ٥ نگه کرد نی بوده مقصود
خویش ٥ بوقتی که در مقام او ادنی سلام وکلام الهی در مقابلهٔ تحیات حضرت رسالت
پناهی واقع شد حق سبحانه پیغامبر خود را ستایش فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه
من ربه خواجهٔ عالم صلوات الله وسلامه علیه مناجاتی کرد محتوی برانکه مرا شریک
این کرامت نی مؤمنان امت گوارنده نیست حق تعالی فرمود والمؤمنون کل آمن الایه
حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود قالوا سمعنا
واطعنا الایه خطاب آمد که من هم برایشان سبک کردم لا یکلف الله در رنج نیفکند خدای
نفسا هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری الا وسعها مگر بمقدار طاقت او لها ما کسبت مر آن نفس را
باشد آنچه کند از نیکویها وعلیها ما اکتسبت وبروی باشد آنچه بجای آرد از بدیها حضرت
درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت

ان نسینا اگر فراموش کردیم وعمل نیکو از ما فوت شد او اخطانا یا خطا کردیم و نی
قصدی مرتکب مناهی شدیم ربنا ای آفریدگار ما ولا تحمل علینا وبار مکن بر ما اصرا
باری گران کما حملته بهمچنانکه بار کردی آنچیز که آنرا علی الذین من قبلنا برانکسان که
بیش از ما بودند یعنی یهود ونصارا که تکالیف شاقه بدیشان واقع بوده ربنا
ای خداوند ما ولا تحملنا وتحمیل مکن بر ما ما لا طاقة آنچیزی که طاقت نیست
لنا به ما را بانکه حدیث نفس است و وسوسهٔ او وبقول مفسرانی که آیت را بدنی خوانند
وناسخ ایت محاسبه شناسند وبقول دیگر که یکی است مراد استیلای شیطانست
بواسطهٔ غلبهٔ شهوات بر نفس یا شماتت بر اعدا یا هرچه بنده را از حق مشغول گرداند واز
فرمان برداری باز دارد وگفته اند ما لا طاقة لنا به لغزیدن قدم است از صراط مستقیم
واعف عنا وعفو کن ودرگذار از ما خطاها وفراموشیهای ما واغفر لنا وبیامرز گناهان
ما را وارحمنا وببخشای بر ما بقول عطا عنهای ما انت مولینا تو کارساز ویاری دهندهٔ
مایی فانصرنا پس یاری ده ما را ومظفر گردان علی القوم الکافرین بر گروه کافران
آورده اند که چون معاذ بن جبل رضی الله عنه این سوره را ختم کردی آمین گفتی ودر خبر است
که حضرت این دعا را در شب معراج میگفت وملایکه آمین میگفتند وحق سبحانه اجابت میفرمود

سورة آل عمران مايتان آيه وهي مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

الم مفتاح سوره باسم اوست یا الیف اشارتی است بالای عمیم حق ولام بلقای کریم
او ومیم بمجت قدیم او وبرکت الای او ودرد نی همه را علی العموم شامل است ونعمت
لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل وفیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان

اخص خواص را حاصل **اللّٰهُ** خدای پرستش اوست **لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ** نیست هیچ معبودی
مستحق عبادت مکر او **الْحَيُّ** زنده که حیوة هر زندهٔ از وست **الْقَيُّومُ** پایندهٔ که قیام
هر پایندهٔ بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت ایشانرا
بعد از ملاقات باسلام دعوت فرمود وایشان کفتند یا غاشیه اسلام بر دوش ~~ایشانرا~~
وحلقهٔ قبول دین الهی در کوش داریم حضرت جواب داد که شمارا نسبت زن و فرزند
بجانب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان کفتند که ما در نسبت فرزندی
عیسی بحق سبحانه محق‌ایم واکر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول خدای
صلوات الله وسلامه علیه فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای روا نیست و خود
میدانند که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیکر شما اعتراف میکنند که تصویر
صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیدهٔ شما پروردکار عالم مصور
نیست و دیکر خود میکوید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب
و بیداری بد و نسبت میکنید و حق سبحانه از ین همه منزه است ایشان ساکت شده
از مجلس برخواستند و هشتاد و آیت از اول سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان
تازه در الوهیت عیسی بود و تازه در نبوت حضرت محمد صلوات الله وسلامه علیه و علی
جمیع الانبیا واقع شده لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیاة و قیومیت او نازل
شد بعد از ان در بیان نبوت فرمود که **نَزَّلَ** فرو فرستاد خدای **عَلَيْكَ الْكِتَابَ**
بر تو قرآن را **بِالْحَقِّ** بدرستی در اخبار و راستی در دلالات **مُصَدِّقًا** در حالتی که
موافق است این کتاب **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ** مر آن کتابها را که بیش از وی بوده و آن موافقت

در توحید

توحید و نبوت و معاد و اصول دین است **وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ** و فرو فرستاد توریت
و انجیل را **مِنْ قَبْلُ** بیش از فرستادن قرآن **هُدًى لِلنَّاسِ** راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق
حق و در ین دو کتاب بنفی معبودیت ماسوی الله مذکور است و بدین نفی بطلان قول
یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میکویند ثابت می شود **وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ** و فرو
فرستاد کتابهای دیکر را که جدا کننده اند میان حق و باطل در تفسیر آورده که فرقان
معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز می شد
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آن کسانی که نکرویدند **بِآيَاتِ اللّٰهِ** بنشانهای قدرت الهی
یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا **لَهُمْ** مر ایشانرا ست
عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت یعنی پیوسته **وَاللّٰهُ عَزِيزٌ** و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار
ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان **إِنَّ اللّٰهَ** بدرستی که خدای **لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ**
پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کاینات **فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ** نه در زمین و نه در آسمان
بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات و علم عیسی علیه السلام بعضی از مغیبات
حاصل بود و آن نیز بتعلیم حق بن بجنان علی ناقص مستدل نتوان شد بر بوبیت او
هُوَ انکه علم او محیط است بهمه موجودات **الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ** آنکس است که تصویر میکند
شما را **فِي الْأَرْحَامِ** در رحمهای مادران شما **كَيْفَ يَشَاءُ** بهر نوع که میخواهد دراز
وکوتاه ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت
عیسی علیه السلام برین وجه نبوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته و مصور بر خود
نتواند بود زیرا که مصور مخلوق است و مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار جهة تقریر وحدانیت است علی رغم انف نصاری که بثلاثه قایل اند

العزيز بی همتا و بی مانند الحكيم دانا و محکم کار هو الذي انزل اوست انکه فرو فرستاد
عليك الكتاب بر تو قرآنرا منه بعضی ازین کتاب آيات محكمات نشانهای روشن است
و آیتهای منفصل مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هن آن آیات محکمه ام
الكتاب اصل و معظم قرآنست واخر و آیتها دیگر متشابهات مانند اند بیکدیکر در ظاهر
و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد بعضی بر انند که محکم آنست که محتمل یک وجه
بیش نباشد و متشابه انکه احتمال وجوه دارد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله
فرموده که عقل بیان محکم میکند و در متشابه بی مدد و نقل دخل کردن نمیتواند و کفته
اند یهود یا نصاری از روی حساب جمل بران بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند
و چون فاتحه هر سوره مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت
چنانچه هفتاد و یک است و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر
دویست و هفتاد و یک و آنچه طلب میکردند برایشان مشتبه شد و کفتند ما بدین
ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که فاما الذين انکسانی که از جهت تقلید و تعصب في
قلوبهم در دلهای ایشان زيغ کجی و تباهی است یا شک در سخن آلهی فيتبعون پس
پی روی می نمایند ما تشابه آنچیز برا که لفظ او متشابه و معنی او مشکل منه از کتاب ابتغاء
الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود کفتند
این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک
اندازند وابتغاء تاويله و دیگر اتباع متشابهات می کنند جهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا
و تمنای خود وما يعلم تاويله و نمیدانند تاویل آنچه متشابه است الا الله مکر خدای که
او را فرو فرستاده امام سجاوندی رحمه الله فرموده که مذهب اهل سنت و جماعت اینجا

وقف

وقف لازم است یعنی بالا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور می شوند
در دانستن تاویل داخل نکردند چه بتحقیق جز حق سبحانه بتاویل آن عالم نیست
والراسخون و ثابت قدمان في العلم در دانش که مؤمنان اهل کتاب اند یا هر که او را در
علم رسوخی بود يقولون میکویند آمنا به ما کرویده ایم بمتشابه كل من عند ربنا همه
محکمات و متشابهات از نزد پروردکار ماست وما يذكر و یاد نکنند و پند پذیر
نشوند الا اولو الالباب مکر خداوندان عقول صافیه ربنا هم قول راسخان علم است
و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را بزیور عمل آراسته می کویند ای آفریدکار ما
لا تزغ میچان و منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد اذ هديتنا پس از انکه
ما را راه نمودی وهب لنا و بخش ما را من لدنك رحمة از نزدیک خود توفیق بر استقامت
که آن رحمت محض و محض رحمت است یا بما ارزانی دار عصمتی از شک و شبهه انك انت
الوهاب بدرستی که بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردکار ما انك جامع الناس بدرستی که
تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرک ایشان ليوم لا ريب فيه برای حساب روزی که
هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله بدرستی که خدای لا يخلف الميعاد خلاف
نکند وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذين كفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی
یهود و قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکنند که درویش است
و پسران ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت می نمایند لن تغني عنهم دفع
نکند و باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان می نازند ولا اولادهم و نه
فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات می افرازند من الله از عذاب خدای شيئا
هیچ چیزی نه در دنیا که بمحنت در مانند و نه در آخرت که ایشانرا بسوی مضیق جهنم

داننده اولئک وآن گروه هم وقود النار ایشانند آتش انگیز دوزخ وعادت این مشرکان
یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کداب آل فرعون
مانند عادت متابعان فرعون است در تکذیب موسی علیه السلام والذین من قبلهم وعادت
انکسانی نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد وثمود کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند
آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را فاخذهم الله پس بگرفت ایشانرا خدای بذنوبهم
بگناهان ایشان از تکذیب وانکار وغیر آن ان الله شدید العقاب وخدای سخت عقوبت
است بر کافران قل للذین کفروا بگوای محمد مر آنکسانرا که کافر شدند از یهود وشماتت
کردند در واقعهٔ احد ستغلبون زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مؤمنان
وتحشرون الی جهنم وجمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وبئس المهاد وبد
آرامگاهی است دوزخ پس خطاب با کفار قریش میفرماید قد کان لکم بدرستیکه بود
شما را آیة علامتی ونشانی درست بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم فی فئتین التقتا در
قصهٔ دو گروه که هم روی وهم دیدار شدند در حرب بدر فئة تقاتل گروهیکه کارزار میکنند
فی سبیل الله در راه خدای که لشکر پیغمبر بودند صلی الله علیه وسلم سیصد وسیزده تن وهفتاد
وهفت مهاجر ودویست وسی وشش انصاری واخری کافرة وگروه ناگرویده بخدای که لشکر
ابوجهل بودند نهصد وپنجاه تن یرونهم میدیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را
مثلیهم دو برابر خود رأی العین دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند
اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مؤمنانرا بر دو تن کافران غالب گردانم مائة صابرة
یغلبوا مائتین در محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعدهٔ الهی مستظهر
شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند وعلامت مذکوره این بود که اندکی بر بسیار

غالب

غالب آمدند در اخبار آمده است که در مبداء قتال مؤمنان را اندکی بچشم کافران
در آورد تا بر جنگ دلیر شدند ودر اثنای حرب مؤمنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان
نمود تا از خوف مغلوب ومنکوب گشتند وبرین تقدیر فاعل یرون کافران باشند ومیم
هم راجع بمؤمنان وعلامت صحت نبوت این بود والله یؤید وخدای قوت دهد بنصره
بیاری کردن خود من یشاء هر کرا خواهد ان فی ذلک بدرستیکه در تقلیل کثیر وتکثیر
قلیل لعبرة هر آینه اعتباریست لاولی الابصار مر خداوندان بینائیها را مراد بینائی دل است
که بصیرت گویند زین زینت داده یعنی آراسته شده است للناس برای مشرکان حب
الشهوات دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیاتست وزینت دهنده حق سبحانه بود که
خالق افعال ودواعی اوست وتزیین جهت امتحان بندگان باشد وگفته اند مزین شیطانست
که می آید در چشم حس ایشان این مشتهیات را من النساء از زنان که بدترین دام شیطان
ایشانند والبنین وپسران که محبوب طبایع والدین اند والقناطیر المقنطرة وقنطارها
گرد کرده یا دفین ساخته من الذهب والفضة از زر وسیم قنطار هشت هزار مثقال
زراست یا هشتاد هزار درم نقره یا به بری پوسته کاوی دینار ودرم والخیل المسومة
ودیگر اسبان علامت دار مراد آن نشان اسب است که عیب وهنر آن ظاهر میگرداند
چون مطلق الیمین وغیر محجل وامثال آن وگفته اند مسومه است آراسته است یا تمام
خلعت یا راهوار یا قیبه یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بوده والانعام ودیگر چهار
پایان از اشتر وگاو وگوسفند والحرث وکشت زار یا زمینها برای زرع ذلک این که
یاد کرده شد ودر نظر کفار آراسته گشته است متاع الحیوة الدنیا چیزیست که برخورداری
یابند از آن در زندگانی والله وخدای که معبود بحق است عنده حسن المآب نزدیک

اوست نیکویی بازگشت حسن مآب جز در قرب رب الارباب مستور نیست بیت چند
گردی کوه وصحرا در هوس ۵ بیش هوای از حسن المآب قل أؤنبئكم بگو آیا خبر دهم شما را
ای در ویشان صحابه بخیر من ذلك بهتر از اینها که گفته اند للذین اتقوا برای آنها که پرهیز
کردند از شرک عامه مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دینی را دوست
بداشتند چون اهل صفه مر ایشانرا عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات
بوستانهاست که اندکی از آن بهتر است از دنیا وآنچه در اوست در حدیث آمده که لموضع
سوط من الجنة خیر من الدنیا وما فیها بس صفت بوستانها میکند که تجری من تحتها الانهار
می رود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب خالدین فیها جاوید باشند متعلقان
در آن بوستانها ذخلود جنت آنست که نعمت دخول در آن بخوف وانقطاع منغص نگردد
وازواج ومر ایشانراست جفتهاست حوری وانسی مطهرة پاکیزه از قاذورات که نساء
دنیی را باشد یا پاکیزه در خلق وخلق ورضوان من الله ودیگر ایشانرا خشنودیست از
خدای واین از بهشت ونعیم او بهتراست والله بصیر وخدای بیناست بالعباد
به بندگان واحوال ایشان الذین متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند
که از روی نیاز یقولون ربنا میگویند ای پروردگار ما اننا آمنا بدرستی که ما گرویده ایم
بدانچه تو فرمودی فاغفر لنا بس بیامرز برای ما ذنوبنا گناهان ما را امروز خط کرم
بر عصیان ما کش وقنا عذاب النار وفردا ما را عذاب دوزخ نگاه دار الصابرین ودیگر
صفت ایشان میکند که صبر کنند بر ادای فرایض وسنن یا بترک محظورات وشبهات یا
در وقت هجوم آفات وبلیات والصادقین وراستانند در قول وفعل ونیت والقا
نتین وفرمان بردارانند مر امر خدای را در نهان واشکارا والمنفقین ونفقه کنندگانند

ازمال الحلال بر اهل استحقاق والمستغفرین وآمرزش خواهندگانند بالاسحار در سحرها
که اوقات اجابت دعواتست یا نماز گذارندگان در ثلث آخر شب یا اداکنندگان
نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار
ریاضت وصادقانند در انتهاج منهاج ارادت وقانتانند در سلوک الی الله وسیر
فی الله بی قصور وبی فترت ومنفق صفات وذات اند از روی محبت ومستغفراند
از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق نظم گناه آمد شهود ماسوی الله ۵ ازین نوع
گناه استغفر الله وزین صفات که مذکور شد صبر مبدا سلوکست وصدقات ابتدا
تخلق باخلاق مالک الملوک وقنوت اشتغال بنقص نفس بو الفضول وانفاق سبب
بتکمیل او در تبه قبول او ومراد از استغفار فنا در توحیدست وتا ستاره هستی
سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد
وذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب وظهور صفای روزاست این فایده میدهد که
چون شواهد جبروت بر هسا کر ملک وملکوت مستعلی شد شب وجود ما عدا که
نمودی بی بودست زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی مانده وسر کلام
تمام اطفاء السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره کشاید ۵ لمعهٔ نور قدیم تافت زا کوان ۵
جمله مرادات محدثات بر آمد ۵ صبح وصالش دمید در همه آفاق ۵ هر طرفی بانگ الصلوة
بر آمد ۵ در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از خواجه عالم
صلی الله علیه وسلم سوال کردند که بزرگتر کلمهٔ وشریفتر شهادتی در کلام خدای کدامست
این آیت نازل شد که شهد الله گواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود
انه انکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست

مکر او **والملائکة** وفرشتکان نیز بهمین وجه کواهی دادند **واولوا العلم** و خداوندان
علم که مؤمنان اهل کتابند با جمیع مهاجر و انصار یا علماء این امت همین کواهی میدهند
قائما در حالتی که هریك از علما قایمند **بالقسط** بعدل در ادای شهادت یا خدای کواهی داد
بوحدانیت و او قایم بعدل یعنی حاکم براستی کفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر
توحید و شهادت ملائکه اقرار کرد بوحدانیت و کواهی علما ایمان بدان و احتجاج بر آن
و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم می‌توان کرد
لا اله الا هو تکرار بجهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت ادلهٔ توحید **العزیز** قویست
و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی کر بر وجه
امر چه همه مامورند باظهار کلمهٔ توحید **الحکیم** داناست در شهادت بوحدت خود
ان الدین بدرستی که دین پسندیده **عند الله الاسلام** نزدیك خدای اسلام نه یهودیت و نصرانیت
وما اختلف الذین و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلی الله علیه وسلم
پیغمبری بحق آنکه **اوتوا الکتاب** داده اند بدیشان توریت **الا** مکر **من بعد ما جاءهم**
پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان آمد موافق و مصدق کتاب
ایشان آنکه ایشان آغاز خلاف کردند **بغیا بینهم** از روی حسد یا جور که در میان
ایشانست با میل ریاست و بزرکی قوم **ومن یکفر بآیات الله** و هر که نکرود بقرآن با معجزاتی که
خدای حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم ارزانی داشته **فان الله** پس بدرستی که خدای
الحساب زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم بروند و خدای بعد
از حساب ایشان ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان **فان حاجوك** پس اکر این جهودان
با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند

العلم

بواسطه

بواسطهٔ عیسی علیه السلام **فقل اسلمت** پس بکو در جواب ایشان که تسلیم کردم **وجهی**
خود را یعنی خودی خود و کردار و کفتار و نیت و دل خود را سپردم **لله** مر خدای را
ومن اتبعن و آنها که تبعیت کردند مرا همچنین کردند که من کردم **وقل** و بکوی **للذین اوتوا الکتاب**
مر آنکسانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری **والامیین** و بکوی مشرکان عرب
را که کتاب نداشته اند **ءاسلمتم** آیا ایمان می‌آرید چنانچه من آوردم استفهام است بمعنی
امر یعنی اسلام آرید **فان اسلموا** پس اکر ایمان آوردند و بمقصد اصلی رسیدند **وان تولوا**
و اکر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست **فانما علیك البلاغ** پس نیست
این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بس **والله بصیر** و خدای بیناست **بالعباد** به
بندکان و تصدیق و تکذیب ایشان **ان الذین یکفرون** بدرستی که آن کروه کافراند **بآیات**
الله بقرآن و محمد صلی الله علیه وسلم یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع
است در کتابهای وی **ویقتلون النبیین** و میکشند پیغمبرانرا **بغیر حق** بی آنکه کشتن راست
باشد درین سخن تاکید است چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق
میکشند و این صورت اقبح است از آنکه تصور کنند بحق می کشند از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل و
سه پیغمبر را در یك ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد
و عباد ایشان برخاسته اند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در
آخر روز بکشتند چنانچه خدای فرماید **ویقتلون الذین** و میکشند آنانرا نیز از روی
حقانیت **یامرون بالقسط** میفرمایند بعدل و راستی **من الناس** از مردمان یعنی ناسوی
انبیا **فبشرهم بعذاب الیم** پس خبر ده ایشانرا بعذاب دردناك یعنی وعده ایشانرا

وامر حق را انقیاد کردند **فقد اهتدوا** پس
راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه
ضلالت

بجای بشارت اُولٰئِكَ الَّذِينَ آن کروه قاتلان یا اسلاف ایشان انانند که بی شایبه
شبهت حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ تباه کشت ونیست شد عملهای که می کفتند ما پذیرندهٔ احکام
توریت ایم و بر شریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم و بی شک اعمال ایشان
حبطه است فِي الدُّنْيَا درین سرای که آنرا ستایند وَالْاٰخِرَةِ ودر آن سرای که
ثواب بر آن مترتب نمی شود وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ونیست مر ایشانرا در قیامت یاران
که عذاب از ایشان دفع کنند اَلَمْ تَرَ آیا نمی نکری اِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه اُوتُوا نَصِيبًا
داده شدند بهرهٔ را مِنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی اندک خبری دانسته اند از آن
يُدْعَوْنَ اِلٰى كِتَابِ اللّٰهِ خوانده می شوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا توریت حکم کند
میان ایشان در قصهٔ یهود خیبر است که حکم رجم را منکر شدند ودر سورهٔ مایده
مذکور خواهد شد وکویند حضرت رسول صلی ربنا وسلم علیه جمعی از یهود باسلام
دعوت کرد نعمان بن ابی او فی کفت ای محمد من با تو در حضور علماء دین خود مناظره
میکنم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریت که مشتمل بر نعت وصفت منست
بیارید ودرین محکمه آنرا حکم سازید ایشان ازین قول با نموده آیات توریت را
حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریت میخوانند ثُمَّ يَتَوَلّٰى پس روی میکردانند
فَرِيقٌ مِنْهُمْ کروهی از ایشان که روسای یهودند وَهُمْ مُعْرِضُونَ وایشان اعراض کنند
کانند از حق ذٰلِكَ این اعراض از حکم توریت مر ایشانرا بِاَنَّهُمْ قَالُوا بآنست که ایشان
میکویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید آتش دوزخ اِلَّا اَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مکر روز چند
شمرده که هفت است یا چهل وَغَرَّهُمْ وفریب داد مر ایشانرا فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا
كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچیزی که هستند که بر می بافند از تسهیل عقوبت وشفاعت اباد

ایشان

ایشان مر ایشانرا فَكَيْفَ پس چکونه باشد حال ایشان اِذَا جَمَعْنَاهُمْ آن هنکام که جمع
کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ از برای حساب روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع
آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ وداده شود هر نفسی را بتمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب که کرده است
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیئات عمر بن عوف
رضی الله عنه روایت کرده که در غزوهٔ احزاب که حشر خندق میکردند سنکی سخت
پدید آمد وصحابه از شکستن آن عاجز شدند رجوع بحضرت پیغمبر نمودند وآنحضرت
صلوات الله وسلامه علیه بدان موضع آمده میتین بدست مبارک کرفت وبقوت
روحانی بل بتایید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که از آن سنک سخت قدری بشکست
وبرقی از میان آهن وسنک بجست که از بارقهٔ آن آتش کوههای مدینه روشن
شده تا بحد مداین رسید وکنکرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد صحابه
تکبیر کفتند نوبت دیکر بضربت آن حضرت مقداری از آن بر تخت ونوری در
خشان شد که بروشنایی آن عمارات صنعاء یمن ظاهر شد نوبت سیم لامعهٔ ظهور
نمود که قصور قبا ضرهٔ روم بنظر در آمد صحابه تکبیر کفتند وحضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که امت من مداین ظفر یافته کوشکهای
حیره بتصرف در آرند وآثار صولت اهل اسلام باطراف روم قسطنطنیه برسد
وشقهٔ رایت شریعت من سایه بمن ودولت بر مفارق اهل یمن افکند مؤمنان مبتهج
ومسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند ومنافقان طرح استهزاء وسخریت
زبان طعن بکشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکند
وبمجرد آوازهٔ لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد ویاران خود را بکرفتن

روم و پارس لمن وعده بید مد حق سبحانه این آیت فرستاد قُلِ اللّٰهُمَّ بکوی ای
بارخدای مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی و متصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا
میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هرکرا میخواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و میستانی ملك را مِمَّنْ تَشَاءُ
ازهرکه میخواهی بعضی مفسران برانند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق
سبحانه نام جهانداری بقبضهٔ اقتدار هرکه خواهد میسپارد و عنان شهریاری
ازکف اختیار هرکه خواهد بیرون می آرد ٥ مفتاح اختیار بدست قضای اوست ٥
ازهرکه خواست بستد وآنراکه خواست داد ٥ وکفته اند ملك نبوت و رسالت که از
بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن
محروم ساخته ملازمان عتبه علیته نبوی حواله فرمود یا ملك روم و فارس وَیمن
که از ارباب آن انتزاع نمود بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملك توفیق
است که هرکرا اعطا کرد عزیز دوجهان شد وازهرکه باز داشت مخذول هردو سرای کشت
امام احمد حرب رحمه الله فرموده که این ملك قبول دلهاست و دلها در قبضهٔ قدرت
خداوند یکتاست هرکرا مقبول قلوب سازد بنظرات صاحبدلانش بنوازد و هرکرا
از دلهای درویشان بیندازد بشعلات بر نیران نکبت و مذلتش بکدازد وَتُعِزُّ وارجمند
میسازی مَنْ تَشَاءُ هرکرا خواهی بکفر و نکرت جون ابوجهل و نبی روان او یا مراد عزت
این امت است باستیلای بر دیار عرب و عجم و ذلت واهل فارس و روم و غیر ایشان
از کفار امم یا عزت مؤمنان بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان مقبول جزیه یا قتل و جلاء
کفته اند عزت بشرف قناعتست و ذلت بخبث حرص جه استغنای قناعت فقیران را
بصدر تمکین رساند و تکاپوی حرص توانکر را در صف نعال افکند در تفسیر بصایر آورده که

سلطان

سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی رحمه الله
که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعاء فاتحه نمود و همچنان در صف نعال
ایستاده از تفسیر تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ نکتهٔ درخواست فرمود خواجه امام
قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی در معنی این آیت اینست که ترا با هزار و هفتصد
پیل جنکی و پنج هزار فرسنك آبادان ولایت وصد هزار سوارهٔ مکمل بجهت پیشی و پیشی طلب
بخانهٔ همچون من کدایی آرد و در صف نعال باز دارد و مرا با این کلیم کهنه و پای برهنه
ملك قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد ~~ه~~ آنکو بقناعت آشنا شد ٥ از
فیض تعز من تشا شد ٥ وانکو ده حرص و آز بیمود ٥ مقهور تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ شد و نزد
محققان عزت بشهود لقا و کشف خطاب ذلت بحجاب حرمان و باز داشت عطا بِيَدِكَ
الْخَيْرُ بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکویها از عطاء ملك و اعزاز مؤمنان
واکر جه شر نیز جون نزاع و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بتقضای
مقام است جه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت اهل ایمانست و وعدهٔ
ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرده باحد الضدین جه از وی ضدی دیکر مفهوم
می شود جنانجه سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ مراعات ادب کرده است در خطاب جنابجه ابراهیم
علیه السلام فرمود وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ و حقیقت آنست که شر خالص در عالم
نیست بلکه آن امر نسبی است جنانجه در مثنوی معنوی می فرماید قطعه بد بنسبت باشد
این را هم بدان ٥ بس بد مطلق نباشد در جهان ٥ ماران و مار را باشد حیات ٥
نسبتش با دیکران باشد ممات ٥ یا آنکه خیر وجودیست و شر عدمی و عدم را با وجود
آمیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و سلم در بعضی

ادعیه فرموده له الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک وصاحب نقد الفصوص خلدت
ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بسر این ایمانی می نماید آنجا که در نعت حضرت
خاتم النبیین میفرماید ٥ بلبل ما خسا رباغ بلاغ ٥ شاه باز نشیمن ما زاغ ٥
داشت چشم سرش چو دیدهٔ سر ٥ روشنایی ز کاف بصر ٥ چون بنظارهٔ جهان برداخت
هر بد و نیک را بدید شناخت ٥ کانچه نیک از خصایص قدم است ٥ وانچه بد از
نقایص عدم است ٥ گفت الخیر کله بیدیک ٥ لیکن الشر لا یعود الیک إِنَّكَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ
توانایی تُولِجُ اللَّيْلَ در می آری شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از وقت نزول آفتاب
بنقطهٔ انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطهٔ انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی
و در اجزای روز می افزایی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول
الحول ایام سال مشوم وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی
در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده می سازی تا شب
که در آخر جوزا اقصر لیالی بوده در آخر قوس اطول لیالی می شود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ
و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن نطفه
است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون
آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت
است و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری و طیب را از خبیث یا کافر را چون
کنعان از مؤمن چون نوح علیه السلام و مؤمن را چون ابراهیم صلوات الرحمن
علیه از کافر چون آزر وَتَرْزُقُ و روزی میدهی از خزانهٔ رحمت واسعه مَنْ تَشَاءُ

مرکا

مرکرا خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند
لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستانند الْكَافِرِينَ ناگرویدگان
کانرا که دشمنانند أَوْلِيَاءَ دوستان و متولیان امور خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
بیرون مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمن باید که کافر را
بدوستی نگیرند جمعی از انصار با روسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند
و عقد موالاة و عهد مواخاة در میان آورده دوستی با دشمنان فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ
پس نیست آنکس از دین خدای فِي شَيْءٍ بر چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد إِلَّا أَنْ
تَتَّقُوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید مِنْهُمْ از ضررهای کافران تُقَاةً ترسیدن
و حذر کردنی حکم تقیه در ابتداء اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز
رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و می ترساند از محض قهاریت
حق سبحانه بی واسطهٔ غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت
او پس هرکجا لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد وَإِلَى اللَّهِ
الْمَصِيرُ و بسوی جزای خداوندست بازگشت همه قُلْ إِنْ تُخْفُوا بگو که اگر پنهان دارید
مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالاة کفار أَوْ تُبْدُوهُ یا اشکارا
کنید ما فی الضمیر خود را يَعْلَمْهُ اللَّهُ خدای آنرا بداند وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و بداند آنچه
در آسمانهاست از اصناف علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع
سفلیات وَاللَّهُ و خدای که علم ذاتی او بدین همه محیط است
بر همه چیزها تواناست و قدرت او بر همه مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنید
بترسید يَوْمَ تَجِدُ از روزی که بیابد كُلُّ نَفْسٍ هرکسی از عمل کننده کار مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ

حق سبحانه ازان نهی فرموده از روی
تهدید گفت وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَٰلِكَ و هر که بکند
این ٥

خدای شما را در ارتکاب مناهی
نَفْسَهُ از عذاب نفس خود
یعنی عذابی که حادث
بشد

آنچه کرده باشد از نیکوئی مُحضَرًا حاضر کردانیده نزدیک خود یعنی به بیند
صحایف حسنات را وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ وآنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد
آن نفس لَوْ اَنَّ بَيْنَهَا آنکه باشد میان او وَبَيْنَهُ ومیان آن عمل بد اَمَدًا بَعِيدًا
اندازهٔ دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را به بیند وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ وحذر
می فرماید خدای شما را نَفْسَهُ از خود در فتوحات فرموده که خدای شما را میترساند
از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید دفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات
خلق ما للتراب ورب الارباب ع جه نسبت ذره را با عین خورشید ٥ جه
دعوی خاک را با عالم پاک وَاللّٰهُ رَءُوفٌ وخدا مهربانست بِالْعِبَادِ به بندکان که
مبالغه میکند در تحذیر ایشان قُلْ اِنْ كُنْتُمْ بکو اکر هستید شما ای یهود ونصاری
که لاف نَحْنُ اَبْنَاءُ اللّٰهِ وَاَحِبَّاؤُهُ در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که تُحِبُّونَ اللّٰهَ
دوست میدارید خدای را فَاتَّبِعُونِي بس پی روی کنید مرا يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ تا خدای شما را
دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وبیامرزد کناهان شما را وَاللّٰهُ غَفُورٌ وخدای
آمرزنده است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان
برحمت خاصه یا خطاب با قریش است که میکفتند ما شان را برای خدا دوست میداریم
و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امیدواریم ایشان را کفتند که اکر حق را دوست
میدارید متابعت حبیب او را فرو مکذارید قُلْ اَطِيعُوا اللّٰهَ بکو فرمان برید خدای را در اوامر
و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَاِنْ تَوَلَّوْا بس اکر بر کردند اعراض کنند
از طاعت خدای و رسول فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ بس بدرستی که خدای دوست نمیدارد کافران را
وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدای و رسول کفرست

اِنَّ اللّٰهَ

اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَى بدرستی که خدای برکزید آدَمَ آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده
ملایکه و ابوت انبیا و اصفیا وَنُوحًا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت
متقدمه وَآلَ اِبْرَاهِيمَ ونفس ابراهیم را بخلت ونجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنا
خانه کعبه وَآلَ عِمْرَانَ وآل عمران را که موسی و هارون بودند برسالت و تکلیم عَلَى
الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان و کفته اند ابن عمران پدر مریم است و آل وعیسی
و مریم بودند وخدای ایشان را برکزید مریم را بقدس و طهارت و عیسی را بکتاب
و رسالت ذُرِّيَّةً و همچنین برکزید فرزندان این پیغمبران را بَعْضُهَا برخی از
ایشان مِنْ بَعْضٍ از برخی زاده شد مراد اولاد بسندیده اند از آبا ابرکزیده
وَاللّٰهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست مر اقوال باطلهٔ یهود را که کفتند نَحْنُ اَبْنَاءُ اللّٰهِ یا مزخرفات
نصاری را که بنیرهٔ عمران را کفتند ابن الله عَلِيمٌ داناست باغراض فاسدهٔ ایشان از
مقالات اِذْ قَالَتِ امْرَاَةُ عِمْرَانَ یاد کن ای محمد جون کفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت
فاقود بود در وقتی که حامله شد رَبِّ اِنِّي نَذَرْتُ ای پروردکار من بدرستی که نذر
کردم لَكَ برای تو مَا فِي بَطْنِي آنچه در شکم منست مُحَرَّرًا آزاد کرده شده از قید
تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند دران زمان خدمت مسجد
قدس را بزرک میداشتند و فرزندان از برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان
بفرزندان انقیاد والدین در جنین نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران
کفت این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر
زبان حنه جاری شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّي بس قبول کن خدایا آنچه نذر کردم اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ
بدرستی که تو شنوائی سخنی را که در باب نذر کفتم الْعَلِيمُ دانای بقصد من در این نذر که

جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آن هنگام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید بتسمیه
یا نذیره قالت گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستی که من
بنهادم آن بار را انثی فرزند ماده والله اعلم و خدای داناترست بما وضعت بآنچه
بار بنهادم حفص وضعت خواند یعنی خدای داناتر بود آنچه حنه وضع کرد ولیس الذکر
گفت حنه که نیست فرزند تو که من طلب کردم برای خدمت کنیسه کالانثی همچون فرزند ماده
که بمن داده وانی سمیتها و بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان
امة الله است یعنی کنیزک خدای وانی اعیذها و بدرستی که من در پناه می آرم او را بک
حضرت تو وذریتها و فرزندان او را من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو سرکش رانده شده
یا از مس او برکت دعای حنه بروزگار مریم و عیسی رسید و از مس شیطان محفوظ ماندند
و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد که الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت
تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس و محفوظ
بودند فتقبلها پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن پذیرفتنی
نیکو جهة خدمت خانه وانبتها و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نباتا حسنا نشو
و نمای نیکوئی یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بنه سالگی
رسید بانواع عبادات بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تخلق او بود
باخلاق ربانی القصه مادر او را بعد از ولادت به بیت المقدس آورده سدنه و احبار
را گفت خذوبکم هذه النذیرة فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن حذابت بزرگان
بقول وی رغبت نمودند و میان ایشان خلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بدان وجه
که قلمهای خود را که بدان کتابت کردندی بکنار نهر اردن برده در جوی آب افکندند

بشرط

بشرط آنکه قلم هر کس بر سر آمد پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا
بروی آب آمد و کفالت مریم بزکریاء علیه السلام مقرر شد وکفلها زکریا
و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او را بخانه برده جهت ارضاع دایه مقرر
فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفه که جز بنردبان
صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب داد و هرگاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی
در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود داشتی و در محافظت و حراست او باقصی
الغایه کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او طالع و لایح
گشت کلما دخل هرگاه در آمد علیها بر مریم زکریا المحراب زکریاء بغرفه که آنجای بود
وجد می یافت عندها رزقا نزدیک او روزی و آن میوه تابستانی بود در میان زمستان
و محصول زمستانی بود در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه
دید قال یا مریم گفت ای مریم انی لک از کجاست مر ترا هذا این میوه در غیر وقت
او قالت گفت مریم هو این رزق که می بینی من عند الله از نزدیک خدای است ان الله
بدرستی که یرزق من یشاء روزی میدهد هر کرا میخواهد بغیر حساب بی شمار از جهت کثرت
یا بغیر استحقاق مرزوق هنالک دران وقت که زکریا ثمره تازه نه در هنگام آن مشا
هده کرده طمعش فتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب دعا زکریا
بخواند زکریا ربه پروردگار خود را قال رب گفت ای آفریدگار من هب لی ببخش مرا
من لدنک از نزدیک خود ذریة طیبة فرزندی پاکیزه از آلایش گناه انک بدرستی که
تو از کرم سمیع الدعاء شنونده دعا یعنی اجابت کننده آنی فنادته الملائکة پس ندا کردند
او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بوده و بجهت تعظیم او را بطریق جمع یاد کرد

وَهُوَ قَائِمٌ وحال انکه زکریا ایستاده بود یُصَلِّی فِی الْمِحْرَابِ نماز میکذارد در محراب مریم
یا در محرابی که داشت اَنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای یُبَشِّرُكَ مژده میدهد ترا بِیَحْیٰی
بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی انست که نام پدر بدو زنده شد یا دین بدو
زندکی یافت مُصَدِّقًا در حالتی که این فرزند باورکننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ
بعیسی که او کلمه ایست مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خداوند تعالی آورده اند که اول کسی که
بعیسی ایمان آورد یحیی بود علیهما السلام و دیکر صفت یحیی اینست وَسَیِّدًا و مهتری
بحلم و علم و تقوی که شرایط سیادتش اراسته وَحَصُورًا و بازایستاده از زنان
یا خود را بازدارنده از لهو ولعب وَنَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ و پیغمبری ناشی شده از شایسته
حالان یعنی ذکریا و آباء او و صالح ان باشد که حقوق خلایق و خالق بر وجهی ادا
کند که باید و شاید چون زکریا را اینچنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ
کفت ای پروردکار من اَنّٰی یَکُونُ لِی از کجا باشد مرا غُلَامٌ پسری وَقَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ
بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرک سالی وَامْرَاَتِی و زن من یعنی اشیاع داو
خواهر مادر مریم بوده عَاقِرٌ نازاینده است آیا ما را جوان میسازی یا در همین پیری
فرزندی میدهی قَالَ کفت خدای یا جبرئیل کفت بفرمان خدای كَذٰلِكَ همچنین
بر همین حال که هستید از پیری اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ خدای میکند انچه میخواهد بر وفق
عادت و خلاف آن قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی کفت زکریا ای پروردکار من ظاهر کردان برای من
آیَةً نشانه که مرا از حمل اشاع بولد خبردار کند قَالَ کفت جبرئیل که خدای میکوید
آیَتُكَ نشانه تو اَنْ لَا تُکَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نکوئی یعنی قادر نباشی بر سخن کفتن
با مردمان ثَلٰثَةَ اَیَّامٍ سه شبانه روز اِلَّا رَمْزًا مکر انکه اشارت کنی بچشم یا سر

یا دست یا بر زمین نویسی وَاذْکُرْ رَبَّكَ و یاد کن پروردکار خود را کَثِیرًا بسیار وَسَبِّحْ
و تسبیح کوی او را بِالْعَشِیِّ در شبانکاه وَالْاِبْکَارِ و در بامداد و باقی قصه زکریا در
سوره مریم خواهد امد وَاِذْ قَالَتِ الْمَلٰئِکَةُ و یاد کن آن زمانی را که کفت جبرئیل یا جمعی
از ملایکه مشافهه کفتند یَا مَرْیَمُ ای پرستار خدای اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكِ بدرستی که خدای ترا
برکزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش کرداد بعصمت وَطَهَّرَكِ و پاک
ساخت از لوث شرک یا از قاذوراتی که نسا را می باشد چون حیض و نفاس یا از خصال
ذمیمه و عادات قبیحه وَاصْطَفٰكِ تکرار از برای تاکید ست یعنی بی شبهه ترا برکزید عَلٰی
نِسَاءِ الْعَالَمِینَ بر زنان عالمیان یا انکه ترا بی شوهر فرزند داد و بنفخه جبرئیل برا مخصوص
کردانید یَا مَرْیَمُ اقْنُتِی ای مریم فرمان برداری کن لِرَبِّكِ مر آفریننده و پرورنده خود را
وَاسْجُدِی و سجود کننده خدای را وَارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ و رکوع آر با رکوع کنندکان مریم
را حکم بود که نماز با جماعت بکذارد و با احبار بیت المقدس ذٰلِكَ اینها که ذکر کرده شد
در این آیتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی مِنْ اَنْبَاءِ الْغَیْبِ از اخبار پوشیده است که
یا بجهت اظهار اعجاز تو نُوحِیهِ اِلَیْكَ وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وَمَا
کُنْتَ و تو نبودی ای محمد لَدَیْهِمْ نزدیک احبار بیت المقدس اِذْ یُلْقُونَ آن هنکامی که
می انداختند از برای قرعه اَقْلَامَهُمْ قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند
اَیُّهُمْ تا کدام از ایشان یَکْفُلُ مَرْیَمَ پایندان شوند بتعهد مریم وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ و تو
نبودی نزدیک ایشان اِذْ یَخْتَصِمُونَ آن وقت که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم
اِذْ قَالَتِ الْمَلٰئِکَةُ دیکر یاد کن آنرا که کفتند فرشتکان واضح آنست که جبرئیل کفت
یَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ ای مریم بدرستی که خدای یُبَشِّرُكِ مژده میدهد ترا بِکَلِمَةٍ مِنْهُ بکلمه

ازو مراد حضرت عیسی است علیه السّلام و اورا کلمه ازان گفت که بکلمه کن حاصل شد
بی پدر اگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطهٔ این کلمه آفریده شده اند اما آن سبب متعارف
که بی والد باشد مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل واتم تواند بود
اسْمُهُ نام آن کلمه الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب براسم از وجه تعظیم
چنانچه گوییم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلی الله علیه وسلم و علی جمیع الانبیاء
والمرسلین مسیح بعبری مسیحا باشد یعنی مبارک وَجِيهًا روی شناس و تمام قدر
در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع بر آسمان یا بنصرت دین محمد
در آخر الزمان یا بقتل دجال فِي الدُّنْيَا و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجت وَالْآخِرَةِ
و از نزدیک شدگانست بکرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید این فرزند با مردمان
فِي الْمَهْدِ در گاه وارتوکه بجای مهد باشد اورا یا در زمان صغر بوقتی که شایستهٔ گهواره باشد
وَكَهْلًا و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی و سخن او در مهد معجزه بود
و در کهولت دعوت وَمِنَ الصَّالِحِينَ و از انبیا و شایسته است قَالَتْ گفت مریم از روی
استفهام یا بطریق استعظام رَبِّ ای پروردگار من أَنَّى يَكُونُ لِي از کجا و برچه باشد
لِي وَلَدٌ مرا فرزندی وَلَمْ يَمْسَسْنِي و حال آنکه مرا مس نکرده است بَشَرٌ هیچ بشری و این
خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قَالَ كَذَٰلِكِ گفت جبرئیل که
برهمین حال که هستی بی مساس بشری اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خدای می آفریند آنچه میخواهد
إِذَا قَضَىٰ و چون حکم کند أَمْرًا کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که گوید لَهُ
مر آن چیزی را معلوم اوست كُنْ بباش فَيَكُونُ پس بباشد گفته اند لفظ کن اخبار است
از سرعت تکون اشیا بکون او یعنی هست کردن خلق بر او دشوار نیست چنانچه قادر است

برخلق

برخلق اشیا باسباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن ایشان دفعهٔ بی سببی
و ماده بحث انکه از وی بدید گشت سبب ۵ بی سبب آفریدنش چه عجب ۵ قدرتی
را که عجز نیست در ان ۵ هست ازین نوع کارها آسان وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ و بیاموزد خدای
اورا کتابهای فرو فرستاده پیش ازان چون صحف شیث و ابراهیم و جز آن وَالْحِكْمَةَ
و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و تعلیم دهد اورا توریت
و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است وَرَسُولًا و گرداند اورا فرستاده بخو
إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان أَنِّي تا آنکه من
قَدْ جِئْتُكُمْ بتحقیق آمدم بشما بِآيَةٍ بعلامتی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و آن علامت
گواه رسالت منست و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول
أَنِّي أَخْلُقُ بدرستی که من می سازم و تصویر میکنم لَكُمْ برای شما مِنَ الطِّينِ از گل
كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی فَأَنْفُخُ پس بدمم نفس خود را فِيهِ در آن مرغ از گل
ساخته فَيَكُونُ پس گردد آن گل مصور طَيْرًا مرغی زنده پرواز کننده بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای
یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل ساخت و بر دست گرفته نفس در وی میدمید
بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان بپرواز می آید و گویند در نظر
مردمان می پرید و چون از نظر خلق غایب می شد مرده بر زمین می افتاد و علامت دوم
وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و بهی کردانم نابینای مادرزاد را از علت او سیم وَالْأَبْرَصَ و پاک می سازم
شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده میکنم مردگان را
بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا
از مخلوق صورت نه بندد و مفسران برآنند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرده

یکی سام بن نوح علیه السلام که قریب جهار هزار سال از موت او کذشته بود علامت پنجم
وَأُنَبِّئُكُمْ وخبر میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ وآنچه ذخیره
میکنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خویش مشهور آنست که در مکتب با کودکان کفتی که اباء
وامات شما فلان طعام خورده اند وفلان چیز برای شما نهاده اند ایشان بخانه آمدندی
وکیفیت ماکولات ومدخرات باز کفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این پنج معجزه لَآيَةً لَّكُمْ
هر آینه علامتی است مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اکر هستید شما باور
دارندکان که این معجزاست یا ایمان آورندکان که پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمدم بشما باور دارنده
ومن تقریر کننده شبهات آنم وَلِأُحِلَّ لَكُم ودیکر برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ
الَّذِي برخی از آنها که در شریعت موسی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم
غنم وبقر وبعضی مرغان وماهیان وتعظیم شنبه بر دوام وَجِئْتُكُم وآمدم بشما بِآيَةٍ
مِّن رَّبِّكُمْ بنشانی از پروردکار شما مراد بمعجزات ودلایل است وایراد آیت بلفظ واحد
تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیت دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا
در مخالفت من وَأَطِيعُونِ ومرا فرمان برید در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بتحقیق
خدایست پروردکار من وَرَبُّكُمْ وآفریدکار شماست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید ورا هَٰذَا صِرَاطٌ
مُّسْتَقِيمٌ که نیست راه راست ورساننده بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آن هنکام که
دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از جهود وکلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان وآن اجتماع بود
در مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی
برخواستند عیسی علیه السلام فرار نموده از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب
دریای نیل جماعت صیادان دید که ماهی میکرفتند کفت بیایید تا دام توجه در لجه

لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مرا نجیز را که
پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ
که آن کتاب موسی علیه
السلام است

توحید افکنیم اکر اینجا ماهی میکیرید انجا شکار ارواح ناالاشیا کماهی کنیم ودر عالم آورده
که عیسی علیه السلام کفت بیایید تا مردمانرا صید کنیم کفتند تو کیستی کفت منم عیسی
ابن مریم عبد الله ورسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قَالَ کفت عیسی
مَنْ أَنصَارِي کیانند از شما یاران من إِلَى اللَّهِ در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسید
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ کفتند حواریان این جماعت صیادان وکفته اند حواریان کازران ورنک
ریزان بودند ومعنی حواری خاصه وبرکزیده باشد این خاصکان در جواب عیسی
فرمودند که نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ ما یاران خدایم یعنی نصرت کنندکان دین وی آمَنَّا
بِاللَّهِ یعنی بکرویده ایم بخدای وَاشْهَدْ وتو ای عیسی کواه باش بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بانکه کردن
نهادکانیم دین خدای را پس دعا کردند که رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردکار ما ایمان آورده
ایم بِمَا أَنزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وتبعی دوی کردیم فرستادهٔ
ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا پس بنویس مارا بقلم کرم عمیم در جریدهٔ احسان قدیم مَعَ
الشَّاهِدِينَ با آنها که کواهانند ترا بوحدانیت وانبیای ترا بتصدیق وکفته اند کتابت
معنی جمع است ومراد از شاهدین امت بزرکوار سید مختار ومعنی دعاء حواریان
این بود که کفت خدایا میان وامت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که ببرکت آنحضرت
از همه امتان اکمل اند وافضل وبحکم نحن الآخرون السابقون حلوای آخرند نمک اول
هست از پیغمبران ان خوبتر ۵ امتش از امتان محبوب تر وَمَكَرُوا ومکر کردند آنکسانی
که عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بود بر آن وجه جمعی را بر انکیختند که
هرجاکه عیسی را بینند بقتنه بکشند واصح آنست که بانواع حیل عیسی را بدست آوردند
ودر خانهٔ محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند وعلی الصباح مهتر خود را که

یهود نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق تعالی در آن شب
عیسی را بآسمان برده بود همین که یهود آنخانه درآمد عیسی را ندید و حق سبحانه
شبه عیسی را بر او افکند چون بیرون آمد وخواست که گوید که عیسی درین خانه
نیست در وی آویختند وهرچند استغاثه کرد که من فلان کسم بجای نرسید واز
دارش درآویختند تیر بارانش کردند اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند
وَمَكَرَ اللّٰهُ وخدای جزای مکر کردن بایشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام بکشتند
وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ وخدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللّٰهُ یاد
کن آنرا که گفت خدای يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی من فراگیرنده توام از دنیا وَرَافِعُكَ إِلَيَّ
و بردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده و نجات
دهنده تو مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از قصد و مکر آنکسان که کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ
و کرداننده آنکسانم که متابعت یعنی یهود و این فوقیت بدان بود که نصاری غلبه
کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بریشان بشمشیر
بواسطه معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی
و متابعان و منکران او فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ
تَخْتَلِفُونَ در چیزی که شما هستید که در وی اختلاف میکنید یهود موسی را علیه السلام
معتقد و محمد را صلوات الله وسلامه علیه منکرند و نصاری عیسی و موسی را تصدیق میکنند
و محمد صلوات الله وسلامه علیه و علی جمیع الانبیا انکار کنند و ثالث ثلاثه قایل میشوند
و مؤمنان میگویند الله تعالی یکی است و موسی و عیسی و محمد صلوات الله وسلامه

مومنان از امت تو فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا
بالای آنکه کافر شدند
بتو یعنی ص

علیهم فرستادگان اویند خلق پس حق تعالی فرمود که بنسبت این طوایف حکم کنم
فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و ترسا فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشانرا
عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت فِي الدُّنْيَا درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری
وَالْآخِرَةِ و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ و نیست مر
این کافرانرا مِنْ نَاصِرِينَ یاران و نصرت دهندگان در منع عذاب وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و آن
کسانی که ایمان آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح
کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس ما بدهیم ایشانرا حفص نوفیهم خواند یعنی خدای بدهد
أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان در دنیا به نیکیهای و در عقبی بد رستکاری وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ و خدای دوست نمیدارد ستمکارانرا ذَلِكَ این کلام مذکور شد در قصص انبیا
نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم او را بر تو مِنَ الْآيَاتِ و آن از علامات نبوت و دلالات رسالت
است وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ و از یاد کردیست محکم از تطرق خلل و تعرض زایل یعنی قرآن آورده
اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض کشاده گفتند ای محمد
تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بروی نهی خواجه فرمود که معاذ الله که
نام عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای و کلمه ایست القا
کرده به بتول عذرا کرده ایشانرا آتش غضب برافروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد که
انسان بی پدر مخلوق کردد حق تعالی آیت فرستاد که إِنَّ مَثَلَ عِيسَى بدرستی که صفت
عیسی و شان غریب او عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در عالم و قدرت او که انسانی
بی پدر بیافرینید كَمَثَلِ آدَمَ بچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر
و بی مادر مخلوق شد و حال آنکه او را ابن الله نمی گویند پس شخصی که از مادر بی پدر بوجود

آیدا او را چکونه بسر خدای میخوانید وکفته اند مماثلت مشارکت است در بعضی اوصاف
بس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم ابیت یا در انکه موجودیست خارج
از عادت مستمره امام قشیری فرماید که تخصیص کرد هر دو را بطهر روح ایشان
از مرور بر مر اصلاب وتحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو بیغمبر است بمحض قدرت
بر وجه خرق عادت بس بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهُ بیافرید خدای قالب او را
مِن تُرَابٍ از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ بس کفت مر آن قالب مصور مسوی را که بحکم کُن بباش
زنده بروح فَيَكُونُ بس بود تنبیه می فرماید که همچنانکه خاک را کفتم که آدم باش بود
کفتم عیسی باش الْحَقُّ این خبر که از عیسی کفته شد درست وراست است وبیغامی است
رسیده از برورد کار تو بتو فَلَا تَكُونَن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ بس مباش از شک آرندکان مراد تاکید است

من ربك

بر زیادتی یقین وثبات بر آن واصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت بیغمبر است
صلی الله علیه وسلم اما مقصد خطاب امت آنحضرتند یعنی ای مؤمنان مباشید از جماعت
که شک دارند در انکه مثل عیسی جون مثل آدم است ودر کمان بیفتید جون نصاری که
در ظلمت ظن وتخمین ماندند لمعهٔ نور این تمثیل را مشاهده نکردند ناسرار یقین حرفی
نخواندند ۵ بزندان فنا محبوس ماندند ۵ بدیسان کشته ظاهر افنانی ۵ بد بیش
دیدهٔ ایشان مجانی ۵ جه بیند جشم نابینا ز خورشید ۵ جه داند دیو سر
جام جمشید فَمَنْ حَاجَّكَ بس هر که خصومت کند با تو وجدال نماید فِيهِ در باب
عیسی مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ بس از انکه بتو آید مِنَ الْعِلْمِ از دانستن عیسی که رسول است
فَقُلْ تَعَالَوْا بس بکوی ایشانرا که بیایید ای مباهله نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ بسران ما
وبسران شما وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وزنان ما وزنان شما وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ونزدیکان خود ونزدیکان

تمارا

شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ بس جهد کنیم در تضرع ودعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیکر فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ
بس بکنیم لعنت خدای را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ کویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب
جون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دحد نجرانرا طلبید کفت
هر جند در حجت می افزایم شما در عناد ومنازعت می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله
مشغول شویم تا صادق از کاذب ومحق از مبطل ممتاز کردد نصاری بدان صورت
راضی شده محل ومکان مقرر ساختند وروزی دیکر حضرت بیغمبر صلی الله علیه
وسلم حسین را رضی الله عنه برداشته ودست حسن را رضی الله عنه بکرفته وفاطمهٔ
زهرا رضی الله عنها از عقب ایشان روا شدند وخواجه با ایشان فرمود که جون من
دعا کویم شما آمین کویید از انجانب ترسایان بعد از تاملات فراوان از مباهله
بشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند وبا این همه در برابر بیغمبر صف بر کشیدند
جون مهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدید فریاد در کشید که ای یاران
از مباهله این بزرکوارانرا روهای بینم که اکر خدای که من روهای بینم که اکر از خدا
در خواهند کوهها را از موضع خود زایل کردانند ویقین میدانم که اکر مباهله
کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند بس صلح کردند بر انکه هر سال دو هزار
حله بدو نوبت بدهند وسی زره بسندیده تسلیم مسلمانان نمایند بدین منوال
صلح نامه نوشته بمنازل خود باز کشتند وحضرت بیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
اکر دحد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ کردانیدی آتش بر ایشان
فرو ریختی وجملهٔ اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی
إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این قصها که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه آنست

خبر راست و درست وَمَا مِنْ اِلٰهٍ ونیست هیچ معبودی سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ مگر
الله که استحقاق عبودیت او راثابت است وَاِنَّ اللّٰهَ وبدرستی که خدای تعالی لَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اوست غالب وقوی ومحکم کار فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند ترسایان
و روی از مباهله برتابند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ داناست
بفساد تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است برانکه حقیقت فساد اعراض است
از نظر توحید ۵ هرکه برین ره نرفت راه بجائی نبرد ۵ هرکه ازین رخ بتافت روی
برامی نیافت قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ بگوی ای کتاب خطاب با ترسا است قتاده میفرماید که
یهود مدینه نیز درین خطاب داخل‌اند ومضمون خطاب اینست که تَعَالَوْا بیایید
اِلٰى كَلِمَةٍ بسوی سخن راست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما وشما یعنی کلمه که مردم باید در آن
یکسان باشند و اینجا کلمه سه چیزست اَنْ لَا نَعْبُدَ یکی آنکه نه پرستیم اِلَّا اللّٰهَ مگر
خدای را تعریض یهود ونصاریست در عبادت عزیر وعیسی وَلَا نُشْرِكَ دوم آنکه
شرک نیاریم بِهٖ شَيْئًا بخدای چیزی را وشرک این هردو گروه ظاهر است وَلَا يَتَّخِذَ سیم آنکه
فرانگیرد بَعْضُنَا بَعْضًا بعضی از ما بعضی دیگر را اَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللّٰهِ جز خدای تعالی
اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند ومیگفتند از کمال
ریاضت از حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است واتخاذ ارباب از یهود اطاعت
احبار ایشان بود در تحلیل وتحریم فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند اهل کتاب عدل فَقُولُوا
اشْهَدُوا پس بگویید شما ای پیغمبر واصحاب مر ایشان را که گواه باشید بِاَنَّا مُسْلِمُونَ
با آنکه ما مسلمانیم يَا اَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود ونصاری لِمَ تُحَاجُّونَ چرا شما هردو گروه
مخاصمه میکنید فِي اِبْرَاهِيمَ در دین ابراهیم مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بود

سَوَاءٍ

وترسایان میگفتند نصرانی بوده وحق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله می‌نمایید
واو را جهود وترسا میخوانید وَمَا اُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وحال آنکه فرستاده نشده بود توریت
که یهود بر شریعت او عمل کنند وَالْاِنْجِيلُ ونه انجیل که نصاری حکم او را گردن دارند
اِلَّا مِنْ بَعْدِهٖ مگر بعد از زمان ابراهیم ومقرر است که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال
وقبل از عیسی بدو هزار سال وچون او برین دو پیغمبر وشریعت وامت ایشان مقدم
بوده باشد اسناد یهودیت ونصرانیت بدو چگونه توان کرد اَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی‌یابید
و تعقل سخن خود نمیکنید هَا اَنْتُمْ تنبیه میکند که گوش دارید هٰؤُلَاءِ آن گروه که
حَاجَجْتُمْ خصومت کردید وحجت آوردید فِيمَا لَكُمْ در آن چیزی که مر شما را بِهٖ عِلْمٌ بآن
چیز دانشی هست یعنی نعت محمد صلی الله علیه وسلم که در توریت خوانده بودند
وآن را تغییر دادید فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا حجت می‌آرید فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ در آن چیز که نیست
شما را بِهٖ عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود
یا نصرانی وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وخدای میداند که او بردین هیچ یک از شما نبوده وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
وشما نمیدانید حقیقت حال او را مَا كَانَ اِبْرَاهِيمُ نبود ابراهیم يَهُودِيًّا جهود وَلَا
نَصْرَانِيًّا ونه ترسا وَلٰكِنْ كَانَ ولیکن بود حَنِيفًا پاک وموحد ومنحرف از عقاید بددی
مُسْلِمًا مخلص وتسلیم کننده وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ونبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتاب
که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی وعزیر اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بدرستی که سزاوارترین
مردمان بِاِبْرَاهِيمَ بدین ابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هرآینه آنکسانند که پی روی کردند او را
در زمان او وَهٰذَا النَّبِيُّ ودیگر این پیغمبر که ملت اوست وَالَّذِينَ اٰمَنُوا وآنانکه ایمان
آورده اند بدین پیغمبر جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله

کفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصاری بوده و محمد را صلی
الله علیه وسلم حسد بران داشت که خود را بملت ابراهیم منسوب سازد این آیت
در رد ایشان نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده در
وقتی که جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه با جمعی از مسلمانان از انکه بحبشه بحجرت کرده
بودند و قریش عمرو عاص و عبدالله ابن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده
تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو عبدالله
مناظره کرده ایشانرا ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی
و اساقفهٔ ایشان در استماع قرآن رقت ورزیدند و جعفر و قوم او را کفت من رسید
که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم عمرو عاص کفت حزب ابراهیم کیانند
نجاشی کفت این کروه که می بینی و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این
سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما از وی سزاوارتریم حق تعالی
موافق سخن نجاشی که در حبشه میکفت این آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر
با براهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب او وَاللّٰهُ و خدای وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ دوست مؤمنان
و سازندهٔ کار ایشان است وَدَّتْ آرزو می برند طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ کروهی از یهود لَوْ
يُضِلُّونَكُمْ انکه شما را کمراه کردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشانرا بدین
دعوت میکردند چنانچه در بقره کذشت و میخواستند که از راه راست بیفکنند
وَمَا يُضِلُّونَ و کمراه نمی سازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مکر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان
عاید است وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که آن زیان بخودی رسانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
ای کروه یهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ چرا کافر می شوید بِآيَاتِ اللّٰهِ بقرآن یا بنعت

محمد

محمد وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال انکه شما کواهی میدهید که توریت و انجیل حق است و نعت او در
هر دو کتابست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای کروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا بر می آمیزید راستی را
بِالْبَاطِلِ بکجی و نارا راستی یا خلط میکنند توریت را بمحرفات خود یا می پوشید اقراری
را که قبل از بعث پیغمبر آخر الزمان داشتید با نکاری که بعد از آن صلوات الله وسلامه
علیه وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال انکه شما میدانید که آن حق است یا میدانید که انرا از حسد می
پوشید و بعناد در اخفاء آن میکوشید و کفته اند پوشید و میدانید که پوشیده
نخواهد ماند چه چراغی که افروختهٔ عنایت الهی است بدم هر بیهوده نفسی منطفی نیکردد
وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ ــ شکر بادا که جهان کیرد ۵ شمع خورشید از ان نمیرد ۵
وَقَالَتْ طَائِفَةٌ و کفتند کروهی مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از یهود و ایشان دوازده تن بودند
از خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه وسلم در آیند
از روی مکر و حیله و با آخر روز جنان فرا نمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم
و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان و فساد آیین شما بر ما روشن شد
و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست ممکن که بدین بعضی از اصحاب در
تردد افتند و کویند اینها اهل کتاب اند سخن جنین از روی کزاف نخواهند کفت
و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد
منحرف شده بدین ما در ایند حق سبحانه مؤمنانرا از ین مکر آکاهی داد و آیت فرستاد که میان
یکدیکر کفتند کروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که کفته شد آمِنُوا ایمان
آرید یعنی بزبان اقرار کنید بِالَّذِي بدانچیزی که أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرو فرستاده شده
است که مؤمنان یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید آخر

وَلِمَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا می پوشید
نعت را که وصف حضرت
مصطفی است

روز بدان چیزکه در اوّل روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید که مؤمنان بسبب انکار
شما بعد از اقرار در شك افتاده يَرْجِعُونَ باز کردند از دین خود و چون خیبریان
دیدند که رزق ایشان ظاهر شده بود مدینه را وصیت کردند که وَلَا تُؤْمِنُوا تصدیق
مکنید إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ مکر انکس را که پی روی کند دِينَكُمْ دین شما را که یهودیت است قُلْ
إِنَّ الْهُدَىٰ بکو ایشانرا که بدرستی که دین حق هُدَى اللَّهِ دین خداست یعنی دین اسلام
این جمله معترضه بود در میان سخن یهود ردّ قول ایشانرا بس باز تتمه کلام ایشانرا
بیان می‌کنند که می‌کفتند که تصدیق مکنید جز بهم دینان خود را و باور مدارید
أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ انکه داده باشند هیچکس را مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه شما را داده اند از علم
و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ و این را نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه
کنند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردکار شما زیرا که دین شما درست تر است و حجت شما قوی تر
و روشن تر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بکو بدرستی که برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت
بِيَدِ اللَّهِ بدست تصرف خداوندست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد او را بهر که میخواهد
وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار رحمت است عَلِيمٌ دانا باهل استحقاق در اعطاء فضل
يَخْتَصُّ خاص مکرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام یا قرآن یا نبوت مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد
و میداند که استحقاق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرکست
بر مؤمنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کس باشد که اکر او را امین
بِقِنْطَارٍ
سازی بهزار دویست اوقیه از مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا کند آن مال را بتو و او عبدالله
سلام بود رضی الله عنه که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بوی بامانت
داده بود و ابن سلام آنرا ادا کرد وَمِنْهُمْ و از ایشان باشد مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی که

اکر

اکر او را امین کردانی بِدِينَارٍ بیك دینار زر لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند و باز ندهد بتو إِلَّا
مَا دُمْتَ مکر انکه مادام باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص
بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بامانت باو داده بودند و در ان خیانت کرد
ذَٰلِكَ این خیانت
در یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست که کفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت
با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَبِيلٌ کناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود ان
بود که هر که توریت نداند امّی است و مال امّی را بر خود حلال میدانستند و دیکری می‌کفتند
توریت روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَيَقُولُونَ و میکویند
در ین سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ چه در همه ملل و شرایع باداء امانت حکم
رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است
بَلَىٰ نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما کرفت هست در خیانت
عرب و حکم اینست که مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهدی که خدای با او بسته در توریت
باداء امانت و ترک خیانت وَاتَّقَىٰ و پرهیزد در باب حلال و حرام فَإِنَّ اللَّهَ
بس بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکارانرا إِنَّ الَّذِينَ
بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ میخرند و بدل میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی را که
با خدای بسته اند و آن ایمان است بمحمد صلی الله علیه وسلم وَأَيْمَانِهِمْ و سوکندان
دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تغیر آن میخوردند ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک
و آن صاعی چند جو و کز چند کرباس بوده که از کعب بن الاشرف ستانده اند و نعت
پیغمبر را تحریف کرده و بدین افترا در پیش عوام سوکند خورده که أُولَٰئِكَ آن
کروه عهد شکنان و سوکند دروغ خورندکان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست

ایشانرا فی الآخرة در آن سرای از ثواب خدای ولا یکلمهم الله وسخن نکوید خدای
با ایشان سخنی که بدان خوش دل کردند ولا ینظر الیهم وبنظر رحمت بدیشان ننکرد
یوم القیامة روز رستخیز ولا یزکیهم وپاک نسازد ایشانرا از لوث کناه ولهم عذاب
الیم ومر ایشانرا باشد عذابی که المر آن منقطع نکردد وان منهم وبدرستی که از
جهودان لفریقا کروهی هستند جون کعب وابو یاسر وحی که از روی ناراستی
یلوون السنتهم می بجانند زبانهای خود را بالکتاب نخواندن کتابی که نوشته وبریا
فته احبار ایشانست واین مفتریات را بلغت عربی میخوانند لتحسبوه تا شما
پندارید که آنچه ایشان میخوانند من الکتاب از توریت است وما هو من الکتاب
وحال انکه نیست از توریت ویقولون ومیکویند هو من عند الله آن محرف وفقری
از نزدیک خدایست وما هو من عند الله ونیست آن از نزدیک خدای ویقولون علی الله الکذب
ومیکویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میداند وهم یعلمون وایشان
میدانند که دروغ میکویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکنند
که در حق عیسی علیه السلام می کفتند که او دعوی الوهیت کرده وامت را بعبادت
خود فرموده پس رد قول ایشانرا میفرماید ما کان لبشر هرکز نبود ونباشد
ونیست ونسزد مر آفریده را یعنی عیسی ان یؤتیه الله الکتاب بانکه بدهد خدای او را
انجیل والحکم وفهم او یا فصل امور واحضیه والنبوة وپیغمبری ثم یقول پس
انکس کوید للناس مر امت خود را که کونوا عبادا لی باشید شما بندکان من دون الله
جز از خدای ولکن کونوا ولیکن کوید که باشید ربانیین راستان در دین واستوار
ان در دانش بما کنتم بسبب انکه باشید شما از روی اخلاص تعلمون الکتاب

بیاموزند مر دیکرانرا کتابی که از حق فرود امده وبما کنتم وبانکه باشید شما که پیوسته
تدرسون بخوانید ودر راست کیبند کتاب را از معنی ایت چنان فهم میشود که ربانی
آنست که علم را پرورش دهد بافاده واستفاده وانکه محمد بن الحنفیه رحمه الله
در روز دفن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما میفرمود که مات الیوم ربانی هذه الامة
مؤید این قولست وبزبان اهل معرفت ربانیان مجرد انند که قدم بر سر کونین زده
واز کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده جهاد بکسر صفات نفس پیچنده کرده وروی
توجه از خود برتافته بدوست آورده ریخته باران احسان از سحاب مکرمت
شیسته نقش حرف غیر از صفحه پندارشان در لطایف قشیریه آورده که ربانیان
دانایان باشند بخدای ومرد باران در راه خدای قایم بالله وخالی از ما سوی الله
شنودن ایشان از حق است وکفتن ایشان با حق مع با او کویند آنچه از وی شنوند
ولا یامرکم ونمی سزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را ان تتخذوا الملائکة انکه
فراکیرد فرشتکانرا والنبیین وپیغامبرانرا اربابا خدایان تخصیص ملک ونبی بجهت
آنست که بعضی مشرکان ملایکه را پرستیدند ویهود ونصاری پیغمبرانرا که عیسی
وعزیر اند ایامرکم آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بالکفر بپوشیدن حق وشرک آوردن
بعد اذ انتم بعد از انکه هستید شما مسلمون کردن نهادکان مر دین اسلام را واذ
اخذ الله ویاد کن چون فرا کرفت خدای میثاق النبیین پیمان وعهد پیغمبرا وامم
در اخذ میثاق تابع انبیا اند واین میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران
فراستده که شما وامم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه وسلم ومضمون میثاق
چنین است که لما آتیتکم هرچه بدهم شما را من کتاب وحکمة از کتاب منزل وفهم آن

ثم جاءکم پس بیاید بشما رسول فرستادهٔ از نزد من که آن محمد است صلوات الله وسلامه علیه
مصدق لما معکم باور دارنده مر آنچیزرا که باشماست از کتاب وحکمت لتؤمنن به هر آینه
ایمان آورید بوی ولتنصرنه ویاری کنید او را بتن خود اکر در زمان شما آید والا باظهار
صفات ونعوت او امم خود را بیاری او فرمایند قال کفت خدای مر انبیا را بعد از عرض
این میثاق بر ایشان ءاقررتم آیا اقرار کردید ولخذتم وفرا کرفتید علی ذلکم برین که کفتم
اصری عهد مرا بر وجهی که بر آن وفا کنید قالوا اقررنا کفتند اقرار کردیم ومیثاق را
پذیرفتیم قال فاشهدوا کفت خدای که کواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملایکه را
فرمود که کواه باشید بر اقرار انبیا وانا معکم ومن که خدایم باشما من الشاهدین از
کواهانم برین اقرار فمن تولی پس هرکه برکردد واعراض کند از ایمان یا از مقام عهد
وپیمان بعد ذلک بعد ازین عهد وپیمان فاولئک پس آن کروه معرضان هم الفا
سقون ایشان بیرون رفتکانند از دایرهٔ ایمان یا از مقام افغیر دین الله آیا بجز
دین خدای تبغون می طلبید وحفص بغیبت خواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر
دین حق میطلبند دین دیکر را وله وحال آنکه مر خدای را اسلم کردن نهاده است
من فی السموات هرکه در آسمانهاست ومن فی الارض وهرکه در زمین است طوعا برغبت
وکرها بنفرت یعنی اکر خواهد واکر نی سر بر خط حکم او باید نهاد وکفته اند اهل
آسمانها فرمان بردارند برغبت واهل زمین بعضی بطوع وجمعی بکراهیت یا انقیاد
ماعداء ثقلین بطوع است وازان ایشان بکره والیه ترجعون وبسوی او باز کردانیده
خواهید شد ای طایعان وای کارهان وحفص بغیبت خواند یعنی بر اهل
آسمان وزمین بدو رجوع خواهند کرد قل آمنا بکوای محمد که ایمان آوردیم ما

بالله بخدائی که یکتاست در ذات وبی همتا در صفات وما انزل علینا وکرویدیم
بدانچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن وما انزل وآنچه نازل کردانیده اند علی
ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب بر ابراهیم دو پسر وبنیرکان وکتاب ایشان
همان صحف ابراهیم بود وجه ایشان در تحت شریعت او بودند وما اوتی موسی وبانچه
داده اند بموسی که توریت است وعیسی وبعیسی وآن انجیل است والنبیون وبانچه
داده اند پیغمبران دیکر را چون شیث وادریس وداود وحبقوق که وشعیا که
کتب بر ایشان نازل شده بود من ربهم از پروردکار ایشان لا نفرق جدائی نمی افکنیم
بین احد منهم میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه ببعضی چون یهود ونصاری
ونحن له مسلمون وما مر خداوند را کردن نهادکانیم در امر ونهی او ومن یبتغ وهرکه طلبد غیر الاسلام دینا

والاسباط

جز دین مسلمانی دین دیکر را فلن یقبل منه پس پذیرفته نشود آن دین از و وهو واو بواسطه
ترک اسلام فی الآخرة من الخاسرین در آن سرای از زیان زدکان باشد این تهدید جمعی است که
طالب غیر دین اسلام اند در شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین
متین باز دارند ومرتد شوند می فرماید کیف یهدی الله چکونه راه نماید خدای استفهام است
بمعنی نفی یعنی راه نماید خدای قوما کفروا کرومی را که کافر شدند بعد ایمانهم بعد از ایمان
که آورده بودند وایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته وبدار کفر پیوسته
چون حارث بن سوید وطعمه بن ابیرق ومقیس ضبابه وامثال ایشان که اول کرویدن
بخدای وشهدوا وکواهی دادند ان الرسول آنکه فرستادهٔ خدای یعنی محمد صلوات الله وسلامه
علیه حق حق است وقول او صدق وجاءهم البینات وآمده بود بدیشان آیتهای روشن
یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر والله وخدای لا یهدی القوم الظالمین راه نماید کروه ستمکاران را

وضع کفر کردند در موضع ایمان اولئک آن گروه مرتدان جزاؤهم باداش ردت ایشان آن
علیهم آنست که بر ایشان باشد لعنة الله لعنت خدای وآن دوریست از رحمت او و
الملائکة ولعنت فرشتگان آن نیز دوریست از ایشان والناس اجمعین ولعنت همه مؤمنان
وآن مذمت کردنست مر ایشانرا خالدین فیها جاویدان باشند در لعنت یا در اثر که عقوبت
است لا یخفف سبک کرداینده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب دوزخ ولا هم
ینظرون ونباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدین یا در تاخیر عذاب
از وقتی بوقتی الا الذین تابوا مگر آنکه باز کردند بحضرت ربوبیت من بعد ذلک از
آنکه برگشته اند از حق واصلحوا وبصلاح آورند آن چیز را که در آن افساد کرده اند
فان الله بس بتحقیق که خداوند تعالی غفور آمرزنده توبه کننده کارانست رحیم
مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید این آیتها را بر دست امینی نزد برادر فرستاد
حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت من هرگز از تو دروغی نشنوده ام و برادرم
نیز بر رسول خدای افترا نمیکند ورسول نیز دروغ بر خدای نمی بندد وخدای
از همه راست گوی تر است بس من چرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد وبوقت رجوع
همین آیت را یاران یازده تن دیگر خواند وایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که حالا در مکه
طرح اقامت داریم وانتظار مغلوبیت محمد وانصاری واعوان او می بریم اگر مطلوب ما
حاصل شود فهو المراد والا چون خواهیم بدین اسلام باز کردیم وتوبه ما پذیرفته شود
حق سبحانه در شان ایشان فرستاد ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بخدا ورسول بعد ایمانهم
بعد از گرویدن ایشان ثم ازدادوا کفرا بس زیاده کردن کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن
یا بآیات توبه نیز کافر شدند لن تقبل توبتهم وآن گروه که بکفر اقامت ورزیدند ایشا نند

هرگز بدرفته نشود توبه ایشان
و اولئک هم الضالون

از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند وماتوا وهم کفار
ومردند ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم بس قبول کرده نشود از هیچ
یک از ایشان ملء الارض ذهبا به بری زمین زر ولو افتدی به واگر چه خدا دهد همه را یعنی
اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا بمغرب مملو سازد وفدیه دهد تا از عذاب
دوزخ باز رهد از و مقبول نخواهد بود اولئک وآنها که کافر میرند عذاب الیم
مر ایشانراست عذابی مشتمل بر المی بی حساب وما لهم من ناصرین ونباشد مر ایشانرا از یاری
دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان الجزو الرابع من اجزاء الثلاثین
لن تنالوا البر هرگز نیابند نیکوی وبدانچه میطلبید از چیز نرسید یا نیابید بهشت را
حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنید وصدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید
از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت
آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقت محبت الهی گردانید یا جان که او را در
راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از ادناس تعلق ما سوی الله بپردازید وگفته اند
هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی وهر که از سر دنیی
وعقبی یکبار در گذرد بقرب حضرت مولی برسد مصرع وحدت کسی نوش کرد ٥ که دنیی
عقبی فراموش کرد ٥ بعد از نزول آیت ابو طلحه انصاری رضی الله عنه بجناب رسالت
بناه آمده گفت یا رسول الله اطیب اموالی واحب آن نزدیک من بیرحاست هر جا خدا حکم
کند وضع کن وآن باغی بود در غایت مرغوبی ونهایت نازکی دخول که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم گاه گاه بدان در آمدی واز آب ومیوه آن تناول فرمودی بس در
در جواب ابو طلحه گفت بخ بخ این مالیست با سود بسیار وحضرت آن باغ را میان اقربا

وقسمت فرمود وما تنفقوا ولجه نفقه میکنید من شیء از جیزی خواه اندک خواه
بسیار خواه از محبوبات مال خود وخواه از غیر آن فان الله به علیم بس خدای بدان جیز داناست
و بر حسب نیات شما شما را جزا خواهد داد کل الطعام همه انواع خوردنیها کان حلا
بوده است حلال لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را آورده اند که جون آیت فرود آمد که
فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم ومعصیت
جهودان بعضی طعامهای باک حلال جون لحوم ماهی وشحوم غنم وبقر وامثال آن بر ایشان
حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته کفتند اینها ابدا محرم بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب
فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب واولاد او حلال بود الا ما حرم مکر آنجه حرام
کرد اسرائیل علی نفسه یعقوب بر تن خویش وآن جنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد
نذر فرمود که اکر خدای تعالی او را شفا دهد هر طعام وشراب که او را دوستر دارد بر خود
حرام سازد حق تعالی او را شفا بخشید لحم ماهی وشحم غنم وبقر وشیر شتر را که از همه مطعومات
ومشروبات دوستر داشتی تقربا الی الله ووفاء بنذره بر خود حرام ساخت جهودان متابعت
او از تناول آنها اجتناب نموده کفتند توریت بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه فرمود
که نه جنین است که ایشان میکویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد
من قبل ان تنزل التوریة بس از انکه فرو فرستاده شود توریت واکر ایشان همجنان بر انکار واصرار
نمایند قل فاتوا بالتوریة بکو بیارید توریت صحیح را فاتلوها بس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم
این اشیا را از آن تلاوت کنید ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان وجون یهود آنرا از
آوردن توریت ابا کردند افترای ایشان بر خاص وعام روشن شد فمن افتری بس هر که
افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحریم وتحلیل من بعد ذلک

فاولئك بس آن مفتریان هم الظالمون ایشان ستمکارانند وهیج ستمی از ترک انصاف بدتر نیست
قل صدق الله بکو راست کفت خدای در خبر تحریم وسخن یهود دروغ بود فاتبعوا
بس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم ودین او را حنیفا بیان حال ابراهیم است که
مستقیم بود بر دین اسلام ومایل از غیر آن وما کان من المشرکین ونبود از شرک آرندکان
ان اول بیت بدرستی که اول خانه که بر روی زمین وضع عمارت کرده وساخته شد
للناس برای مردمان تا آنرا زیارت کنند للذی ببکة آن خانه ایست که در بکه واقع شده است
وبکه اسم بلده است همجنانکه بکه اسم همان بقعه است که خانه در وست از مرتضی علی
رضی الله عنه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که برای برستش ساخته اند فرمود که
نی بیش از آن بیوت عبادات بوده اما او اول خانه ایست که حق تعالی مبارک کردانید
مردمان وزیارت او را سبب رحمت وهدایت ساخت که اقال مبارکا برکت داده
شده یعنی بسیار نفع وکثیر الخیر وبرکت او تا حدیست که نظر کردن در وی وطواف
ونماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وهدی واین خانه خداوند
هدایت است للعالمین مر عالمیان را که متوجه قبله ایشانرا مهتدی می سازد یا راه راست
نماینده است مسلمانرا به بهشت فیه درین خانه یا در حرم آیات بینات نشانهای روشن
است یکی از آنها مقام ابراهیم وآن سنکی است که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده وآن
نه یک آیت بلکه جهار آیت است اول تا سر آن سنک از قدم ابراهیم دوم عرض کردن
قدم آنحضرت در وی تا کعبین سیم بقای آن قدم مدتی متمادی جهارم محفوظ بودن
آن سنک با وجود کثرت اعادی آیت دیکر ومن دخله وهر که در آمد درین خانه کان امنا
باشد ایمن از قتل وغارت یعنی کناه کاری که بناه بخانه آورده است دست تعرض از وکوتاه

مادام که در خانه باشد وگفته اند که داخل حرم بجهة ادای حج واین است از عقوبات
ومکافات حوالی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفور است ابونجم صوفی گوید
شبی طواف خانه میکردم وبغایت وقتی صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که وَمَن دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا داخل حرم از چه چیز امن باشد هاتفی آواز داد که آمِنًا مِنَ النَّارِ جمعی که مقام ابرهیم را
یك آیت دانند وامن داخل حرم را آیت دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات
دو را ذکر کرده وباقی را مطوی ساخته تا دلالت کند برانکه آیات بسیار است وذکر آن منجانی
از حد شمار ومفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل قلوب بدان واختصاص او
بقبلهٔ مؤمنان وانکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد وهیچ پرنده بربام خانه ننشیند
وهرگز بی طواف کننده نباشد وهر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود واولیا
هر شب آدینه در حوالی وی حاضر شوند وجنیان بطواف آن مایل باشند وامثال این آیات
واضحه بسیار است **بیت** هرچه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال   همچنان هیچ نگفتیم
که صد چندانست **٥** محققان گویند نخستین خانه که در مکه صدر انسان بجهت
منظوریت که وَلَٰكِن يَنظُرُ إِلَىٰ قُلُوبِكُمْ موضوع شد خانهٔ دل است وجمیع اجزای وجود
ببرکت دل بحق راه یابند چه هرگاه اشعهٔ لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفساح
وانوار انشراح از صحیفهٔ وجه او لایح گردد وبصفت سعت وَلَٰكِن يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِي متصف
مظهر اسرار بي يَسْمَعُ وَبِي يُبْصِرُ شود ودرین خانه علامات روشن است که طالب به انهاد
مطلوب خود استدلال میکند ومقام ابرهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس
روحه فرمود که مقام ابرهیم مقام خلت است وهر که درین مقام در آید از همه فتنها ایمن
گردد در آمدن بحرم سبب صورت امانست از تیغ دشمن ودخول در حریم معنی واسطهٔ ایمنی

ازششیر

ازششیر قطیعت دوستان وعاشقانرا هیچ المی از الم فراق زیاده نیست **نو** بتیغم گر زنی باکی ندارم
بهجرانم کسی طاقت ندارم وَلِلَّهِ ومر خدایراست عَلَى النَّاسِ بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد
خانهٔ کعبه مَنِ اسْتَطَاعَ هر کرا توانایی باشد إِلَيْهِ بسوی بیت سَبِيلًا از جهت راه و
استطاعت بقول امام شافعی زاد وراحله است وبسخن امام مالک صحت بدن وقوه
بر مشی وکسبی که زاد از آن حاصل شود وامام اعظم بمجموع زاد وراحله وصحت را استطاعت
گوید وامن طریق نیز شرط است وَمَن كَفَرَ وهر که نکرود بفرضیت حج فَإِنَّ اللَّهَ پس
بدرستی که غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بی نیاز است از همهٔ عالمیان قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوای اهل کتاب
لِمَ تَكْفُرُونَ چرا می پوشید یا نمی گروید بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتها که خدا در وجوب حج فرستاده
وَاللَّهُ شَهِيدٌ وخدای مطلع است وگواه عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ بر آنچه شما میکنید از کتمان حق
وکفران بآیات ربانی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوای اهل توریت لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید
عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است ومنع میکنید مَنْ آمَنَ کسی را که بگرویده
بخدای ودین حق را قبول کرده مراد عمار سیرت ورخفاء اوکه یهود ایشانرا بکیش خویش
میخواندند تَبْغُونَهَا میطلبید برای آن راه راست عِوَجًا کجی وانحراف یهود مسلمانانرا
میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود
نیست ونعت وصفت او را بر وجهی که تحریف داده بودند وبا اهل اسلام میگفتند
حق سبحانه فرمود که کجی مطلبید در دین اسلام وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ وحال آنکه شما گواهاید
برانکه راه راست ودین بسندیده اسلام است واز وصیت ابرهیم ویعقوب علیهما السلام
دانسته اید وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ وخدای بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار است رضی الله عنهم میگوید

إِنْ تُطِيعُوا اگر شما فرمان برید فَرِيقًا گروهی را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از یهود که شاس بن قیس
واصحاب اویند يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را بَعْدَ إِيمَانِكُمْ بعد از ایمان شما كَافِرِينَ کان کافر گردید
یعنی اگر متابعت شاس ومتابعان او کنید شما را مرتد سازند واین شاس جهودی حقود
وحسود بود وپیوسته عیب جوی وبدگوی مسلمانان کردی وخواستی که سنگ تفرقه
در مجمع یکجهتان انصار افکند وایشان دو قبیله بودند اوس وخزرج ودر جاهلیت
میان ایشان حرب وقتال دایم وقایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد
واتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که ممان طرق عداوت میان آن
دو فریق تازه کرده وشخصی را فرموده تا در میان جوانان اوس وخزرج بنشیند واز
واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند وقصیده که
در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه
در میان آمد وابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز
زبان بهجاء اوسیان کشودند واوسیان تحمل نکرده آغاز سبّ خزرجیان کردند
وکار از مجادله بمقاتله کشید ودلیران طرفین مضمار مقاتله ومیدان محاربه بیاراستند
وآغاز تیر انداختن وتیغ زدن کرده غبار از معرکه بیحا بر انگیختند نظم زیکجانب
گروه رزم پرداز ٥ زدیگر سوی جمعی در تگ وتاز ٥ درافتادند همچون شیر غرّان ٥
بگرز ونیزه وشمشیر بران ٥ فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد وخواجه عالم صلی الله
علیه وسلم بمعرکه ایشان آمده در میان دو صف کرفت وفرمود که با وجود آنکه من در
میان شمایم داعیه رسوم جاهلیت دارید وبس از آنکه شما را باسلام گرامی ساخته طریق
دین داری فرو میگذارید بشنوید که خدای چه میفرماید بس این آیتها بر ایشان خواند

فی الحال

فی الحال استغاثه کنان سلاحها بر ریختند واشک ریزان یکدیگر را کنار گرفتند ودانستند که اگر
فرمان یهودی برند از ایمان بکفر باز می کردند وحق تعالی با ایشان بدین وجه خطاب میکند
که وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وچگونه کافر شوند وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ وحال آنکه شما باید خوانده می شود
عَلَيْكُمْ بر شما آيَاتُ اللَّهِ قرآن وَفِيكُمْ رَسُولُهُ ودر میان شماست رسول او وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ
وهر که چنگ در زند بدین خدای یا بکتاب او فَقَدْ هُدِيَ بس بدرستی که راه نموده شود
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان از اوس وخزرج
اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقَاتِهِ چنانچه سزای ترسیدنست نزد اکثر از علما این
آیت منسوخ است چه تقوی بران وجه که حق آن باشد نمی تواند بود بس عنایت آلهی
بار این مشقت از این امت دفع فرموده ناسخ این آیت فرستاد که فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ
پرهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست وَلَا تَمُوتُنَّ ومميرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ موت بر نهی واقع شده اما فی الحقیقه امر است بر ثبات
اسلام تا بر مسلمانی میرند وَاعْتَصِمُوا وچنگ در زنید ای انصار بِحَبْلِ اللَّهِ بدین خدای
که حبل المتین است جَمِيعًا همه شما وبقول بعضی حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت
حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام
بذیل متابعت سید انام چه بی آنکه بظاهر وباطن چنگ در اتباع آنحضرت زنند نه
راه بمقصد اصلی توان برد ونه بمطلوب حقیقی توان رسید مثنوی حقا که بی متابعت
سید رسل ٥ هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت ٥ از هیچ رو بهیچ دری ره نیافت ٥ هرکه
انرا که آستانه او روی دل بتافت وَلَا تَفَرَّقُوا وپراکنده مشوید از خدمت وی وَاذْكُرُوا
ویاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمتهای خدای را که بر شما افاضه میکند وآن اسلام است وقرآن

وهجرت پیغمبر بیلد ایشان اذ کنتم انرا یاد آرید که بودید شما که پیوسته میکردید
فالف بس خدای پیوند داد فاصبحتم بس کشتید شما بنعمته اخوانا برحمت خدای
برادران یکدیگر وکنتم وبودید شما بواسطهٔ ضلالت وجهالت علی شفا حفرة بر کنارهٔ
مغاکی من النار از آتش یعنی مشرف بودید بوقوع در آن واکر مرک شما را بر آن حالة
در یافتی هرآینه بدوزخ میرفتید فانقذکم بس شما را باز رهانید خدای منها
از آن حفره ویا از آن آتش کذلک همچنین که بیان کرد وحال شما را از نفرت قدیمی
والفت جدید یبین الله بیان میکند خدای وروشن میکرداند لکم آیاته برای شما
دلالت بر وحدانیت خود را لعلکم تهتدون تا باشد که شما ثابت مانید بطریق هدایت
ولتکن منکم وهرآینه باید که باشد از شما امة کروهی که ایشان یدعون الی الخیر بخوانند
مردمانرا به نیکویی یعنی اسلام یا با ایتلاف مؤمنان با یکدیگر وجمعی برانند که واعیان مؤمنان
اند که خلق را بعبادت خدای میخوانند ویأمرون بالمعروف وبفرمایند به نیکوی وینهون
عن المنکر وباز دارند از منکر ومعروف آنست که موافق کتاب وسنت باشد ومنکر آنکه
مخالفت قرآن وحدیث بود ونزد محققان معروف خدمت حق است ومنکر صحبت
نفس واولئک وآن کروه که داعی خیر وامر معروف ونهی منکر اند هم المفلحون ایشان
رستکارانند ولا تکونوا ومباشید ای مسلمانان کالذین تفرقوا مانند آنکه متفرق
شدند بعداوت چون یهود ونصاری که در میان هریک فرقها پیدا شد چون عنانیه
وسامره وموشکائیه واختلاف کردند در دین خود یهود وبعد از پانصد سال از موت
موسی علیه السلام ونصاری بعد از سیصد سال بعد از رفع عیسی علیه السلام واین
اختلاف ایشان بود من بعد ما جاءهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن

درکب

درکب ایشان واولئک وآن پراکندکان ومخالفان لهم عذاب عظیم مر ایشانراست عذاب بزرک
یوم تبیض وجوه در آن روز که سفید کردد رویها وتسود وجوه وسیاه کردد رویها فاما
الذین اسودت بس اما آنکه سیاه شود وجوههم رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی
توبیخ با ایشان کویند اکفرتم بعد ایمانکم آیا کافر شدید بس از ایمان خود مراد اهل کتابند
که بس از ایمان به پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه کافر شدند یا منافقان که بزبان
اقرار وبدل انکار میکردند کافرانکه روز میثاق بربوبیت حق اقرار واعتراف نمودند
ودر دنیی کافر شدند تا مرتدان که بعد از استعداد وبسعادت ایمان کرفتار دام شقاوت
وخذلان کشتند یا خوارج که بعد از تمسک نسبت در ورطهٔ بدعت افتادند فذوقوا
العذاب بس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون بدآنچه بودید که بعد از ایمان
کافر شدید واما الذین ابیضت وجوههم واما آنانکه سفید شود رویهای ایشان یعنی مؤمنان
واهل سنت ففی رحمة الله بس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل است
باسم حال وعرفا کویند رحمت روح وصال است وشهود جمال هم این سفید رویان
فیها خالدون در رحمت یا جنت جاوید مانندکانند تلک آنچه کذشت درین سوره
از اخبار واحکام آیات الله آیتهای خداوندست در زواجر وبشایر ووعد ووعید نتلوا
علیک میخوانیم آنرا بواسطهٔ وحی بر تو بالحق بدرستی وراستی وما الله یرید نیست
خدای که خواهد ظلما بیدادی از نزد خود للعالمین بر جن وانس یعنی بر ایشان ستم
نکند ونی جرم عقوبت نفرماید ولله ومر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از نجوم وملائکه وما فی الارض وآنچه در زمین است از ارکان وموالید والی الله وبسوی
خدای ترجع الامور باز کردانیده شود همه کارها کنتم هستید شما خیر امة بهترین کروه

که ازخلوت خانهٔ غیب اُخْرِجَتْ بیرون آورده شده است لِلنَّاسِ ازبرای مردمان قولی آنست که
بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که
در جواب أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ مسارعت نمودید وخیریت این امت ازجهت آنست که در سلک خدمت
حضرت رسالت هیبت صلوات الله وسلامه علیه منتظم اند ع لما دعی الله داعینا لطاعته
باکرم الرسل کنا اکرم الامم ٥ جون خدا پیغمبر ما را رحمت خوانده است ٥
افضل پیغمبران باشیم ما خیر الامم ٥ وکفته اند خیریت امت درین سه صفت است که
یاد میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ می فرماید بمعروف وآن جیزیست که شرع انرا مستحسن دارد وَ
تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ونهی میکنید از منکر وآن جیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد وَتُؤْمِنُونَ
ومیکروید از روی تحقیق بِاللَّهِ بخدای وایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند
بهرجه ایمان بدان لازم است وایمان بخدای وقتی محقق شود که بهرجه فرموده که ایمان آرید
ایمان آورده باشند وَلَوْ آمَنَ واکر ایمان آرند وتصدیق کنند أَهْلُ الْكِتَابِ علماء بنی اسرائیل
انرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود یعنی قرآن لَكَانَ هر آینه باشد آن ایمان وتصدیق خَيْرًا
لَهُمْ بهتر مر ایشان را از کفر وانکار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی ازیشان کروندکانند یعنی این
دین لَنْ يَضُرُّوكُمْ بشما ضرر نتوانند رسانید إِلَّا أَذًى مکر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت
کنند یا بهتانی بر مسلمانی بندند یا اهل ایمانرا بقتال خود بترسانند وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ واکر
کارزار کنند باشما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ پشتها بر شما کردانند وبهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس
از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند ونه از حق مددکاری ضُرِبَتْ
وضع کرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بخیثیتی که هرکز
منفک نکردد واصح آنست که ذله جزیه است أَيْنَمَا ثُقِفُوا هرکجا یافت شوند آن ذل با ایشان

باشد

باشد إِلَّا استثناء منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشانرا دنمار رسید
بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ بعهدی ازخدای که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وعهدی ازمؤمنان
باذن خدای بعد از قبض جزیه وَبَاءُوا وبازکشتند یهود بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی ازخدای
یعنی سزاوار غضب الهی شدند وَضُرِبَتْ وزده شد یعنی موضوع کشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ
برایشان علامت درویشی واحتیاج یعنی احاطه کرده شده این نشانه بدیشان جون احاطه
بیت مضروب بر اهل آن ذَلِكَ این خواری ومسکنت ورجوع بغضب حق بِأَنَّهُمْ
كَانُوا بآنست که ایشان هستند که از روی عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ نمی کروند بقرآن
یا احکام توریت یا معجزات محمد صلی الله علیه وسلم وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ ومی کشتند ایشان
پیغامبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ بنا سزاونا واجب ودر نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بسبب
اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود واین ازقبح است ازانکه اعتقاد حقیقت داشته باشد
در قتل ایشان وکفته اند اکرجه قتل از آباء یهود مدینه واقع شده است اما رضای ایشان
بدان ایشانرا درعداد قاتلان می آرد ذَلِكَ این کفر وقتل بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نا فرمانی
کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ وبودند که تجاوز میکردند از حدود خدای آورده اند که جون
عبد الله سلام ویاران او جون ثعلبه واسد واسید دولت اسلام دریافتند یهود
وزبان طعن کشاده میکفتند ایشان از اشرار قوم ما اندکه خلاف اسلاف کرده با ما
مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که لَيْسُوا نیستند مؤمنان اهل کتاب سَوَاءً
برابر با کافران ایشان مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب کروهی اند قَائِمَةٌ ایستاده بر دین
اسلام مند وداآهی دکفته اند مستقیم بر قول راست وعمل خالص ودین درست واین
کروه بن سلام واصحاب او بودند یا جهل تن از نجران وسی ودو تن از حبشه وهشت کس

از دوم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه وسلم نیز ایمان آوردند
واحکام شریعت وقرآن تعلیم کرفتند یتلون آیات الله میخوانند قرآنرا آناء اللیل در
ساعت شب وکفته اند میان مغرب وعشا وهم یسجدون وایشان بسجده تلاوت میکنند
یا نماز میکذارند دران ساعت واشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه تاخیر عشا فرموده بود ومردمان منتظر نماز بودند
بیرون آمده کفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدای را یاد نکند
غیر از شما یؤمنون بالله صفت امت قایمه میکند ومیکوید ایمان حقیقی می آورند بخدای
والیوم الآخر وبروز قیامت ویأمرون بالمعروف ومیفرمایند خلق را بتصدیق محمد یا بهمه
مورات شرع وینهون عن المنکر ونهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا در تمام منهیات
ویسارعون ومی شتابند فی الخیرات در ارتکاب خیرات واشتغال بمرات واولئک
وآن کروه یعنی امت قایمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد من الصالحین از جمله
شایستکان وپسندیدکانند وما تفعلوا وآنچه میکنید من خیر از نیکی فلن تکفروه
پس هرآینه سپاس ناداشته نخواهید یعنی نقصان ثواب اعمال شما نخواهد رسید
نقص ثواب راکفته جنانچه توفیهٔ ثواب را شکر میکوید فی قوله وکان سعیکم مشکورا
حفص در هر دو کلمه بیا خواند یعنی آنچه میکنند امة قایمه از خیراتی که در آن مساعی
عمل ایشان ضایع نخواهد شد والله علیم وخدای داناست بالمتقین باحوال پرهیز
کاران ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد وآن کعب بن الاشرف واصحاب او
بودند لن تغنی عنهم بازندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که برشوت میدهند
مر علماء خود را یا آنچه رشوت میکیرند از اراذل قوم ولا اولادهم ونه فرزندان

کفران

ایشان

ایشان که باعادت وامداد ایشان مستظهرند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را
اولئک وآن کروه کفار اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان
در آتش جاوید مانندکانند مثل ما ینفقون مثل آنکه نفقه میکنند جهودان بر علماء خود
یا ابوسفیان واصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفار می نمایند یا اخراجات
مشرکان در بلدها بر بتان خود یا نفقهٔ منافقان بریا وسمعه فی هذه الحیوة الدنیا درین زندکانی
دنیی کمثل ریح مانند بادیست که باشد فیها صر در آن باد سرمای سخت
اصابت حرث قوم برسد بکشت زار قومی که بشرک ومعاصی ظلموا انفسهم ستم کرده اند
بر نفسهای خود یا حق خدای نداده اند فاهلکته پس هلاک وتابود کرداند آن باد
سرد وکشت ایشانرا وما ظلمهم الله وستم نکرد خدای بر مزارعان بر نابود شدن مزروعات
ایشان ولکن انفسهم ولیکن ایشان مستند که بر نفسهای خود یظلمون ستم میکنند
بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت می شوند صاحب کشاف فرکفته که حق سبحانه
تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکردند نه موقع در عدم انتفاع بدان کشت زار
سرما زده که منفعتی از آن بکس نرسد وکفته اند مثل نفاق ناپسندیدهٔ ایشان در
هلاک ایشان چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث یا ایها الذین آمنوا ای
کرویدکان لا تتخذوا فرامکیرید بطانة دوستی نهانی من دونکم از دون مؤمنان که
ابنای جنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات
بسته بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمی کذاشتند
حق تعالی نهی کرد ومؤمنانرا از همنشینی ایشان که بیکانه هرکز آشنا نشود لا یأ
لونکم ایشان تقصیر نکنند درباره شما خبالا از روی تباهی ودوا دوست

دارند ما عنتم انکه شما دران باشید از رنج و مشقت قد بدت البغضاء تحقیق اشکارا شده
است دشمنی یعنی علامت عداوت من افواههم از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که
بر دهن ایشان میگذرد که یهود پیوسته در تحسین عیوب مسلمانان بودند و اهل
نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت سخنان فتنه انگیز میگفتند وما تخفی صدورهم
وآنچه پنهان میدارد دلهای ایشان از عداوت و بغضا اکبر بزرگتر است و بیشتر
بر زبان می رانند قد بینا هر آینه ما بیان کردیم لکم الآیات برای شما اینها در لزوم
موالات آشنایان و معادات بیگانگان ان کنتم اگر هستید شما که از روی
انصاف تعقلون تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند
ها تنبیه است بر خطاء یاران که با اغیار دم
دوستی میزدند انتم تعبیر است اولاء تحقیر و معنی انکه آگاه باشید شما اید
آن خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی افکنده اید پس بیان خطا میکند برین
وجه که تحبونهم شما دوست میدارید ایشانرا و میخواهید بهترین چیزی برسند
که اسلام است ولا یحبونکم و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند بد بدترین
چیزی که کفر است وتؤمنون وشما ایمان دارید بالکتاب کله بهمه کتابهای الهی
و ایشان بعضی را منکر اند واذا لقوکم و هرگاه بشما رسیدند قالوا آمنا گفتند ما نیز
ایمان آورده ایم مثل شما واذا خلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عضوا علیکم الانامل
میخایند و میگزند بر دشمن شما سر انگشتان من الغیظ از غایت خشم و کینه قل بگو
ای محمد مر ایشانرا که شما موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل المعنی
انکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید بیگذرانید تا بوقت مرگ ان الله علیم

بدرستی که

بدرستی که خدای داناست بذات الصدور بدان علمها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها
که در سینهای شماست بعضی بر آنند که این کلام دعاء علیهم است حق سبحانه
پیغمبر خود را صلوات الله وسلامه علیه فرمود که بهلاک ایشان دعا کند پس
معنی آنست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشک که
دارید ح یعنی برای از حسد پیوسته غمگین ه که جز مرگ نخواهد داد تسکین ه
ان تمسسکم حسنة و اگر برسد بر شما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود
تسؤهم دلتنگ گرداند ایشانرا بدحال شوند وان تصبکم سیئة و اگر بشما رسد غمی
و المی چنانچه در حرب احد واقع شد یفرحوا بها خوشدل و فرحناک شوند بدان
و این علامت کمال عداوت است که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناک شوند
وان تصبروا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفاهای یهود یا کید منافقان یا
آزار کفار وتتقوا و بپرهیزید از مخالطهٔ اعدا لا یضرکم شما را زیان نکند کیدهم شیئا
مکر و حیلهٔ ایشان هیچ چیز ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بدانچه شما میکنید
از صبر و تقوی محیط رسنده است و احاطه کننده بعلم واذ غدوت و یاد کن ای
محمد چون بامداد بیرون شدی من اهلک از منزل عایشه رضی الله عنها که اهل تست
بقول بعضی آن روز احزاب با بدر بوده و اصح و اشهر روز احدست و آن هفتم شوال
سنه ثلث من الهجرة بوده آورده اند که ابوسفیان لشکری از احیاء عرب فراهم آورده
متوجه مدینه گشت و با سه هزار مرد سوار و پیاده که هفتصد زره و دویست اسب
با ایشان بود بحوالی احد فرود آمده و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میخواست که
در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب

بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند حضرت با هزار کس از مهاجر وانصا
بقتال ایشان توجه نمود ودر اثنای طریق عبدالله زنی با سیصد منافق بشت بر
لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند وسید عالم ربنا علیه وسلم با هفتصد
کس در برابر دشمن صف کشیده کوه احد را بر قفا وعینین را بر یسار کذاشته
و روی بجانب مدینه آورده وعبدالله ابن جبیر را رضی الله عنه با بنجاه مرد تیر
انداز در رخنهٔ که برطرف کوه احد بود مقرر فرمود وبتوقف در آن مرکز ومحافظت
آن مبالغهٔ بسیار نمود وبنفس نفیس خود بتسویهٔ صفت عسکر همایون اقدام
کرد داین آن بامدادست که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ
الْمُؤْمِنِينَ می ساختی ومهیا کردی بجهة مؤمنان مَقَاعِدَ جایهای ایستادن لِلْقِتَالِ
برای کارزار آن جنان بود که میمنهٔ لشکر بزبیر عوام نامزد کرد ومیسره بمقداد
اسود داد وقلب را بحمزه سپرد وعلی را بملازمت خود تعیین فرمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای
شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه ووقوف در آن میکفتید عَلِيمٌ
داناست به نیتها شما وبعلم قدیم دانسته بود إِذْ هَمَّتْ جون قصد کردند طَائِفَتَانِ
مِنْكُمْ دو کروه از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس وبنو سلمه از خزرج أَنْ
تَفْشَلَا انکه بد دلی کنند وباز کردند بوقتی که ابن ابی بازی کشت وَاللَّهُ وا وحالست
یعنی جکونه کریزند وباز کردند وحال انکه خدای وَلِيُّهُمَا یار ونکاه دارین دو کروه
بود وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای ونه بر غیرا و فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ بایدکه توکل کنند مؤمنان
تا ایشانرا نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ وبدرستی که خدای نصرت داد شما را
بِبَدْرٍ بموضعی که انرا بدر کویند وآن جاهیست منسوب ببدر این کلاه وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ

وحال انکه شما بودید خوار در جشم دشمنان یعنی اندک می نمودید وایشان از
حرب شما حسابی نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ بس بترسید از خدای شایدکه وبکثرت مشرکان
وبازکشتن منافقان بد دل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شایدکه توفیق یابید وشکر
کوید یا نعمت نصرت بر شما زیادت کرد دبس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر
مید هد ومیکوید یاد کن إِذْ تَقُولُ جون میکفتی تو لِلْمُؤْمِنِينَ مر آن کو دیدکانرا وقتی که در هاند بودند
أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ ایا کفایت نمیکند وبسنده نیست أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ انکه مددکاری کند بروردکار
شما را بِثَلَاثَةِ آلَافٍ بسه هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتکان مُنْزَلِينَ فرو فرستادکان
از عالم بالا وبعضی برانندکه وعده ونزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده
بشرط صبر وتقوی جنانجه میفرماید بَلَىٰ لجابست بعد از نفی یعنی مددکاری نماید
إِنْ تَصْبِرُوا اکر صبر کنید در جنک دشمن وَتَتَّقُوا وبپرهیزید از مخالفت قول بیغمبر که
در باب حرب کوید واشهر بلکه اصح انست که صدر دسل روز بدر از حق سبحانه
مدد طلبید وخدای تعالی فرشتکان فرستاد اول هزار فرشته بس از آن بسه هزار
رسید وآخر به بنج هزار جنانجه فرمود وَيَأْتُوكُمْ وبیایند بشما دشمنان شما مِنْ
فَوْرِهِمْ در خشمناکی که ایشانراست یا بر فور بیایند وهیچ درنک نکنند هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ
اینست که مدد میکند شما را رَبُّكُمْ آفریدکار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به بنج هزار سوار مِنَ
الْمَلَائِكَةِ از فرشتکان مُسَوِّمِينَ نشان کنندکان مر اسبان خود را وان عادتی مستمراست
میان مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا بر مرکب خود بندند ونشان ملایکه در آن
روز آن بود که صوف سرخ بر بیشانی واذناب اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده
بودند بعمامهای سفید طرهای آن میان دو کتف فرو کذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ ونکردانید

خدای آن امداد ویا انزال یا آن عدو را الا بشری لکم مکر مژدکان مر شما را بزودی فتح
و لتطمئن و برای آن بیارامید قلوبکم به دلهای شما بوعدهٔ نصرت و ما النصر و نیست
یاری دادن الا من عند الله مکر از نزدیک خدای العزیز غالبی که مغلوب نشود الحکیم
حاکمی که بنصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد لیقطع تعلق بنصرکم دارد یعنی
در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست کرداند طرفا کروهی بزرکانرا من الذین
کفروا از آنانکه کافر بودند یا در هم شکند رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الواقعه
شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد تن اسیر شدند
او یکبتهم یا آنکه خوار و نکوسار کرداند ایشانرا فینقلبوا بس باز کردند و بر هزیمت شوند
خائبین در حالتی که نی بهر کان و نا امیدان باشند ذکر قصهٔ بدر در میان حرب احد
برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی ازین دو قصه مشتمل بر فتح
و غنیمت است و بر آن شکر باید و دیگری محتوی بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید
و قصهٔ حرب احد اجمالا بر آن وجه بوده که بعد از تسویهٔ صفین بمحاربه قیام نمودند
و علم داران قریش از تیغ حیدری یکی کشته شد و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند و اهل
مکه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز طب و غارت کردند جماعت تیراندازان که محافظ
رخنهٔ کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه حضرت پیغمبر مبالغه فرموده بود که اگر ما
غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج غنایم روی
بلشکرگاه آوردند چندانکه عبد الله حسیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم ایشانرا آگاهی داد بجائی نرسید و جمعی اندک که عدد آن بده نمی رسید
با وی توقف کردند بسخن امیر خود التفات نانموده متوجه اخذ غنیمت شدند تا آنکه

مخالفت شدند فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد ولید و عکرمه ابی جهل که
عزیمت و هزیمت داشتند چون رخنهٔ کوه را از جارسنان و محافظان خالی دیدند با جماعتی
از کفار بر سر عبد الله حسیر تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام
در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و چون ظفر کفار دیگر بختکان ایشان رسیده باز گشتند
اهل ایمانرا که مرکز محیط احسان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا
حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیده و برخی دیگر روی بگریز
نهادند و جمعی در ملازمت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه جا کرده
در میان بسته القصه مهم بدان انجامید که بسنگ بدگوهران در شاهوار در
درج لعل ابد از سید مختار آزرده شد بود لعلش سهیل رخشنده سنگ را
رنگ لعل بخشنده چون سهیلش رفیق سنگ آمد سنگ در دم عقیق رنگ
و حضرت رسالت در میان کشته کان افتاده بود بعضی اصحاب بجانب شعب
احد رفت و کافران باز گشته روی بمکه نهادند و چون حضرت از شهادت عم خود
حمزه و مثله کردن او و با بعضی کشتکان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد
که تیر نفرین بر هدف حال اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیت نزول اجلال
یافت له لیس لک نیست ترا من الامر ازین کار که نفرین کفار است شیء چیزی یعنی
بنام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست او یتوب علیهم کفته اند
او اینجا بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری نشاید مکر آنکه خدای توبه دهد ایشانرا
و قول آنست که او برای عطف باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع و معنی چنین
است که خدای نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل

صنادید قریش یا بهزیمت بروند پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشانرا چون مسلمان
شوند اَوْ یُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند فَاِنَّهُمْ ظَالِمُوْنَ پس
بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ
و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست یَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاۤءُ
بیامرزد هر کرا خواهد وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشَاۤءُ عذاب کند هر کرا خواهد وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَحِیْمٌ و خدای
آمرزنده است دوستان خود را مهربانست بر بندگان خود یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کروه
کرویدکان لَا تَاْکُلُوا الرِّبٰوا مخورید مال ربوا را اَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً فزوده تو بر تو و کفته اند اضعاف
در دراهم است و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال بر بوای داهد تا وقتی
معین آنکه در اجل و در بوای فزود و تا باندک مدتی همهٔ مال مدیون مستغرق می شد
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ مکر شما رستکار
کردید وَاتَّقُوا النَّارَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را با آتش
الَّتِیْ آن آتشی که اُعِدَّتْ آماده کرده است لِلْکَافِرِیْنَ مر کافران و غیر ایشانرا بالذات
از برای کفارست و بالعرض برای عاصیان تباه کار دیا کافر را نار تعذیب است و مؤمن
را نار تادیب وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ و فرمان خدایرا در آنچه حکم کند وَالرَّسُوْلَ و اطاعت کنید
رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب
نیفتید وَسَارِعُوْا و بشتابید اِلٰی مَغْفِرَةٍ بانچیزی که سبب آمرزش باشد شما را مِنْ رَّبِّکُمْ
از پروردکار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندکان بموجبات
مغفرت و آن کلمهٔ شهادتست باداء فرایض یا تکبیر اول که بجماعت در یابند یا
صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد

ومقتضای

ومقتضای مقام خود اینست چه آیت در خلال قصهٔ احد نازل شد و محققان کویند
این مسارعت بقدم کل نیست بلکه بقدم دلست ٥ این راه بپای تن بپایان نرسد
تا جان نزند قدم بجانان نرسد ٥ در بحر الحقایق آورده که بشتابید در این راه بقدم
تقوی که تزکیهٔ نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنت وصال
رسیدن محالست ٥ بکذار ره هوا پرستی ٥ روی آر سوی خدا پرستی وَجَنَّةٍ و بشتابید
بعملی که برساند شما را ببهشتی که از روی عظمت عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ پهنای آن آسمانهاست
یعنی مانند آسمانها وَالْاَرْضُ و زمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول
او در فهم بشر نکنجد در تفسیر کبیر فرموده که اکر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازد
بحیثیتی که هر یک ازین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی و موصل کردانند
این طبقات را با یکدیکر تا همه واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود اُعِدَّتْ
آماده شده است چنین بهشتی لِلْمُتَّقِیْنَ برای پرهیزکاران از شرک اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ
آنانکه نفقه میکنند فِی السَّرَّاۤءِ در آسانی وَالضَّرَّاۤءِ و در سختی و همه احوالست
چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهر حال نفقه میکنند
و کفته اند متفق اند در توانکری و درویشی یا صحت و مرض یا کرانی و ارزانی وَالْکَاظِمِیْنَ الْغَیْظَ
فرو خورندکان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام
اعظم را رحمه الله طپانچه زد امام فرمود که می توانم که من هم ترا طپانچه زنم لیکن
نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و میتوانم که در سحرکاه
از جفای تو بالله بنالم و لی ننالم و میسرم می شود که در قیامت کمر خصومت
بربندم و داد خود از تو بستانم و این نیز نکنم و اکر فردا مرا رستکاری باشد و شفاعت

من در پذیرند نی تو قدم ننهم هست مردی کمان مبر که بزور راست و برد لی ه با خشم
اگر برایی دانم که کاملی وَالْعَافِينَ وعفو کنند کانند عَنِ النَّاسِ از بندگان و درم خرید کان
یا از کسی که بر شان ستمی کرده باشد وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وخدای دوست دارد نیکوکاران
و بهترین اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده
باشند در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر
سر خانی نشسته بود خادمش با کاسهٔ آش گرم در مجلس در آمد واز غایت دهشت
پایش بحاشیهٔ بساط در آمده کاسه بر سر شاه زاده افتاد و بشکست وآش بر سر
مبارکش ریخت حسین از روی تادیب نه از راه تعذیب در و نگریست بر زبان
خادم جاری شد که وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ حسین فرمود که خشم فرو خوردم
خادم گفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ حسین گفت عفو کردم خادم تتمهٔ آیت برخواند که
وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ حسین جواب داد که از مال خود آزاد کردم ه بدی را مکافات
کردن بدی ه بر اهل صورت بود بخردی ه یعنی کسانی که پی برده اند ه بدی دیدهٔ
نیکوی کرده اند وَالَّذِينَ معطوفست بر اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ ومضمون کلام آنکه متقیان
دو طایفه یکی آنها که بصفت انفاق وحلم وعفو واحسان موصوفند دوم تادیب
غیر مضر وایشان آنانند که از روی متابعت هوای إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً چون بکنند کاری نا
شایسته أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و نزد بعضی فاحشه
کردار ناپسندیده است وظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر وثانی صغایر وبقول
جمعی فاحشه وظلم خطا وعمد است یا زنا ولمحه ما دون اوست از مقدمات او چون
نظر ولمس ومعانقه وتقبیل و بر هم نفدیری بعد از آن فاحشه وظلم ذَكَرُوا اللّٰهَ یاد

نباشد بنزد خرد بخردی

کنند

کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را با بنده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعده
مغفرت را که باستغفار باز بسته است فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند لِذُنُوبِهِمْ
برای گناهان خود وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ وکیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی
نفی یعنی هیچ کس نیامرزد جرایم بندگان را إِلَّا اللّٰهُ مگر خدای وَلَمْ يُصِرُّوا واصرار نکردند بعد
از استغفار عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بار در سر آن
فعل نرفتند وَهُمْ وایشان که اصرار نکنند يَعْلَمُونَ میدانند که عقوبت اصرار
از عذاب گناه عظیم تر است نزول آیت در شان بنهان تمار بوده که زنی صاحب جمال
بخرما خریدن بنزد وی آمد و بنهان را دل بدو کشش کرده بهانهٔ خرمایی خوب در
گوشهٔ کاشانه برده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبلهٔ زن زبان نصیحت بگشاد
که إِتَّقِ اللّٰهَ از خدای بترس و دامن پاک مرا بملوس حرام آلوده مگردان بنهان را خود
آگهی دریافت و پشیمان شد فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت وصورت حال
بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که من در میان شما وشما چنین
کارها میکنید حق تعالی را برای تاکید امیدواری تا بیان این آیت فرستاد وبقول
بعضی در شان ابو الیسر فرمود آمده یا بهلول بناش یا ثعلبهٔ انصاری که قصد
گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه واستغفار آوردند أُولَٰئِكَ آن گروه
متقیان که منقسم بدو قسم بودند جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ آمرزش
است از پروردگار ایشان وَجَنَّاتٌ تَجْرِي وبوستانها که می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر
آینه یا اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند کانند در آن وَنِعْمَ ونیکو مزدیست
أَجْرُ الْعَامِلِينَ مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت وجنت قَدْ خَلَتْ بدرستی که گذشته

بوده من قبلکم بیش از شما سنن واقعها میان جهانیان از غم وشادی وراحت

نهاده ومحنت ودولت ونکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل

سنن مراداست وسنن شرایع باشد یعنی امتان بوده اند بانواع دینها وبجهت

تکذیب پیغمبران شده اند فسیروا فی الارض پس بروید وسیر کنید در زمین وبه

بینند دیار عاد وبلاد ثمود را وبیابان لوط فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت که

بسبب نافرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان

هذا این کلام که در قصه احد وپدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته ووقایع روزگار

دادیم بیان سبب هویدا یی سخن حق است للناس برای عامه مردمان وهدی

وزیادتی بصیرت وموعظة وپندی مشتمل بر رهبت ورغبت للمتقین خاصه مر

پرهیزکارانرا ولا تهنوا وسست مشوید وضعف مورزید چون در حرب احد خواجه

عالم صلی الله علیه وسلم بشعب درآمد ابوسفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست

که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید وحضرت عزت تسلیه

ایشانرا آیت فرستاد که سستی مکنید ولا تحزنوا واندوهناک مباشید از جراحات

ومصیبات یا فوت غنایم وانتم الاعلون وحال آنکه برتراند از یشان بحسب مکان یا از

روی محاربه بر یشان چشی وازیشان چشی داده اید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما بآنست

که کشتگان شما در صدر نعیم اند وازان ایشان در قعر جحیم یا بمقام در جات عالیه

خواهد بود وازان ایشان درک الاسفل وحقیقت آن بوده که این بشارتست مر مؤمنانرا

بعلو وغلبه یعنی شما منصور وغالب خواهید شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان

بوعدهٔ حق که فرموده وان جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی

وزخمی فقد مس القوم پس بدرستی که رسیده است گروه کفار در روز بدر قرح زخمی والی مثله

مثل قرح وجرح شما وتلک الایام واین روزها که مدار زندگانی بدانست نداولها میگردانیم

آنرا بین الناس میان مردمان روزی بدولت وعشرت گذرد وروزی بنکبت وعسرت

فیوما علینا ویوما لنا واین مداوله برای آنست که تا پند گیرند ولیعلم الله وبرای آنکه

به بیند خدای یا بداند اولیاء او الذین صبروا صبر آنانرا که بدو گرویده اند ویتخذ

وبرای آنکه فرا گیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد

کدام جان فدا کرده که روی بکریز آورده والله وخدای لا یحب الظالمین دوست نیدارد

ستمکارانرا که مشرکانند ولیمحص الله وفایدهٔ دیگر در مداوله آنست که پاک گرداند خدای

الذین آمنوا مر مؤمنانرا چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست ویمحق الکافرین

ودیگر آنکه در نقصان افکند وهلاک سازد کافرانرا ام حسبتم آیا می پندارید ان

تدخلوا الجنة آنکه در آیید بهشت ولما یعلم الله ونه دیده خدای الذین جاهدوا منکم

آنهارا که جهاد کردند از شما ویعلم الصابرین ونه دیده شکیبایانرا بر فراق رسول یا صابرانرا

بر هجوم مصایب ووقوع نوایب ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده

نتوان رسید ب بلبلی کو ستم خار تحمل نکند ٥ بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند ٥

ولقد کنتم بدرستی که شما بودید که از روی اشتیاق لقای الهی تمنون الموت آرزو می

بردید مرگ را یعنی شهادت من قبل ان تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که

حربست فقد رأیتموه پس بتحقیق بدیدید آنچه میطلبیدید از مقاتله کفار وانتم

تنظرون وحال آنکه شما مینگرستید بیاران وبرادران شما که مقتول میشدند یا نظر

میکردید در پیغمبر صلی الله علیه وسلم واو را تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدید

آورده اندکه جون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه زخم خورد درمیان کشتکان
نهان شد ابلیس لعین صدای الا ان محمدا قد قتل درمیان خاص و عام افکند قومی از ضعفا واهل
اسلام خواستندکه رجوع بعبدالله ابی نموده التماس کنندکه از ابوسفیان برای ایشان خطامان
بستاند و قومی دیکر بکریختند و بعد از آن انحضرت صلی الله علیه وسلم منهزمانرا ملامت میکرد که
جرا فرار بر قرار اختیار میکردید و بشت برمیدان کارزار آوردید ایشان زبان عذرکشوده
کفتند ما آوازه قتل تو شنیدیم دوزکار برما شوریده شد واز غایت ترسی که داشتیم بکریختیم
حضرت عزت دفع عذر ایشانرا آیت فرستاد که وما محمد ونیست بندهٔ ستودهٔ من الا
رسول مکر فرستادهٔ ازبیش من قد خلت بدرستی که بکذشته اند من قبله الرسل بیش از وی
فرستاده کان افان مات آیا اکر بمیرد این بیغمبر او قتل یا کشته شود انقلبتم باز
میکردید شما علی اعقابکم بر باشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید بامرندی شوید ومن
ینقلب علی عقبیه وهرکه بر کردد و به بس باز کرده دود بارتداد یا ترک جهاد کیرد فلن یضر الله
بس زیان نرساند بدان برکشتن خدایرا شیئا جیزی زیراکه درود مضار ومنافع برو
روا نیست وسیجزی وزود باشدکه جزا دهد خدای الشاکرین مرسباس دارندکا
وما کان لنفس ونباشد ونسزد هیج نفسی را ان تموت انکه بمیرد الا باذن الله مکر بمشیت
خدای و فرمان او و نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ کتابا نوشتنی
مؤجلا زمان او بیدا کرده شده کس بیش ازان نمیرد وازآن بنز در نکذرد درین آیت
تحریض مسلمانان است برجهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکهٔ مقاتله باهل عناوجه
هرکه داندکه عمر او مقرر واجل او مقدراست هرآینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک
وشروع درمهالك ومن یرد وهرکه خواهد بجهادی که میکند ثواب الدنیا پاداش این جهان

نؤته منها بدهیم اورا انجه از دنیا مقدر کرده ایم ومن یرد وهرکه خواهد باعمال خود ثواب
الآخرة جزای آن جهانی نؤته منها بدهیم اورا آنجه خواهد وآرزو برد در بهشت وسنجزی
الشاکرین وزود باشدکه ما باداش دهیم شکر کویندکانرا بر نعمت جهاد وکأین من نبی وجند
از بیغمبرا یعنی بسیار بیغمبرکه در راه حق قاتل کارزار کرد معه ربیون کثیر وبا او بودند
سیاه فراوان ربی نام سباهی است که کم از هزار نباشد و در عین المعانی کوید ده هزار یا ربی
معنی ربانیست یعنی فقها و علما واتقیا با بیغمبر خود بودند فما وهنوا بس سستی نورزیدند
این بیغمبران واصحاب ایشان لما اصابهم بدآنجه بدیشان رسید از محنتها فی سبیل الله
درجهاد باکفار وما ضعفوا وضعیف نکشتند از بسیاری حرب وما استکانوا وفروتنی
نکردند بادشمنان تعریض منهزمانست وآنها که التجا با بن ابی نموده از ابوسفیان خطامان می
طلبیدند والله یحب الصابرین وخدای دوست میدارد صبرکنندکانرا برجهاد وما کان قولهم
ونبوده قول ربیان بعد از قتل نبی ایشان اکر واقع شده الا ان قالوا مکر آنکه کفتند ربنا
اغفر لنا ای بروردکار ما بیامرز ذنوبنا کناهان مارا که سبب منع نصرت وقتل صاحب دعوت
ما بود واسرافنا ودر کذرا از حد کذشتن ما را فی امرنا درکار ما وثبت اقدامنا واستوار
دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین وانصرنا ویاری ده مارا علی القوم الکافرین
بر کروه ناکرویدکان فآتیهم الله بس بداد خدای ایشانرا برکت دعا واستغفار یا بسبب صبر
بر مقاتله کفار ثواب الدنیا باداش این عالم یعنی نصرت بر دشمن ویافتن غنایم وحسن ثواب
الآخرة ودیکر عطا کرد ایشانرا نیکوئی باداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا ولقا والله
یحب المحسنین وخدای دوست دارد نیکوکارانرا یعنی صابرانرا ونزد محققان ثواب دنیا
وآخرت اعراض است از هردو وتوجه با فریدکار هردو — من فارغم از هردو مرا وصل تو بس

يا ايها الذين آمنوا اى كروه كرويدكان ان تطيعوا الذين كفروا اكر فرمان بريد كافرانرا درشان جمعى است كه
از ابوسفيان طلب امان ميكردند ودر كشاف آورده كه منافقان مؤمنانرا ميكفتند اين
زمان پيغمبر كشته شد ودايت دولت كفار استعلا يافت شمارا ديكر باره بدين خود رجوع بايد
كرد حق تعالى ميفرمايد كه اكر شما بفرمان منافقان كار كنيد يردوكم باز كردانند شمارا على
اعقابكم بر پاشنهاى شما يعنى بكفر باز برند فتنقلبوا پس آنكاه باز كرديد خاسرين زيان زده
كان در هر دو سراى فرمان دشمنان مبريد بل الله بلكه بدانيد كه خداى مولاكم يار و مددكار
دوستدار شماست پس با كفار دوستى مكنيد ونصرت از غير حق مجوييد وهو خير الناصرين
وخداى بهترين يارى كنندكانست سنلقى زود باشد كه در افكنيم فى قلوب الذين در دلهاى
كافران الرعب ترس وبيم را خداى تعالى درهم در روز احد ترس در دل كفار افكند كه
با وجود ظفر وغلبه بى جهتى ترك كرفته باز كشتند والقاء رعب در دل ايشان بجه سبب بود
بما اشركوا بانكه ايشان شرك آوردند بالله بخداى وانباز كرفتند ما لم ينزل آنچيزى را كه
نفرستاده است خداى به باشد كه آن سلطانا حجتى وبرهانى تا ايشانرا عذرى بودى عرض
نفى حجت است چه اكر حجتى بودى فرستادى ومأويهم النار وجاى ايشان آتش دوزخ است
وبئس مثوى الظالمين وبد آرامكاهيست ستمكارانرا دوزخ ولقد صدقكم الله وهر اينه راست كرد خداى
وعده وعدهٔ خود را درباب ظفر مشروط بصبر بود تا صبر ميكردند مظفر بودند چون ترك
صبر كردند مغلوب شدند در صحيح حاكم از ابن عباس رضى الله عنه نقل ميكند كه خداى
تعالى در هيچ موطنى پيغمبر خود را اين نصرت نكرد كه در حرب احد جمعى برين سخن انكار
كردند وابن عباس فرمود كه من از كتاب خداى ميكويم كه فرمود كه وعدهٔ نصرت من
با شما راست شد اذ تحسونهم آنهنكام كه ميكشتند كافرانرا از روى شتاب

كردا

نخواست

نخواست خداى يا حاكم او يا معونهٔ او ودر اول روز ظفر شما را بود حتى اذا فشلتم تا آنكاه
كه شما بد دل شديد وتنازعتم فى الامر ومخالفت كرديد در كار حرب وعصيتم وعاصى
شدند در امير خود عبد الله جبير وترك مركز كرفتند پس مبتلا شديد بمغلوبيه ما تحبون
پس از آنكه نمود شما را ما تحبون از آنچه شما دوست ميداريد از نصرت وغنيمت منكم
از شما من يريد الدنيا كسى باشد كه دنيا طلبد يعنى غنيمت ونام بلند وآن طايفه بودند كه پاى
از خيرام ومركز فرمان بيرون نهاده بغارت واخذ غنيمت اقبال نمودند ومنكم واز شما
هست من يريد الآخرة آنكس كه خواهد رستكارى آخرت وسعادت شهادت واين كروهى
بودند كه بر مركز ثبات قدم ورزيدند تا وقتى كه شربت شهادت چشيدند ثم صرفكم
پس شما را باز داشت خداى وروى شما را بكردانيد عنهم از قتل كافران بعد از غلبهٔ شما بر
ايشان ليبتليكم تا بيازمايد شما را يعنى معامله آزمايندكان كند تا غبار نقد صبر شما
بر محك يقين آشكارا ولقد عفا عنكم وبدرستى كه عفو كرد ودر كذرانيد از شما كه مخالفت نمه
شمارا نكشتند ومستاصل نكردانيدند والله ذو فضل وخداى تعالى خداوند فضل ورحمت
على المؤمنين بر كرويدكان از جمله فضل او آنكه شما را بتمامى هلاك نكرد اذ تصعدون
آنهنكام كه دورى رفتند بهزيمت يا ببالاى كوه مى كريختند ولا تلوون ونمى ايستاديد
والتفات نمى كرديد على احد بر هيچ يك از مردمان تا بر كى كه آن رسولست صلى الله عليه
وسلم والرسول يدعوكم وپيغمبر شما را ميخواند فى اخريكم در عقب شما وميكفت الى
عباد الله فانى رسول الله وشما اجابت نميكرديد فاثابكم پس مكافات كرد شما را خداى
غما بغم غمى بعد غمى يك غم جز قتل پيغمبر است وغم ديكر شهادت وجراحت
بعضى از صحابه يا يكى هزيمت ويكى فوت غنيمت واين يا داش داد شما را تا معاد شويد

بصبر کردند در شدايد وديکر لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوهکين نکرديد عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنجه
از شما فوت شده است از فتح وغنيمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ ونه اندوه خوريد بدانجه بشما رسيده
از قتل وجرح وهزيمت وَاللَّهُ خَبِيرٌ وخداى داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنجه شما ميکنيد ثُمَّ أَنْزَلَ
عَلَيْكُمْ بس فرستاد خداى برشما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ از بس اندوه وملال أَمَنَةً امنى وآرامشى
وآن جه بود نُعَاسًا خوابى سبک يَغْشَىٰ مى بوشيد يعنى در مى بجيد آن خواب طَائِفَةً
مِنْكُمْ کروهى را از شما که مؤمنان حقيقى بودند ودر تبيان ميکويد که اين خواب هفت
تن را بود صديق وفاروق ومرتضى وطلحه وسعد ابى وقاص را از مهاجران وحارث
بن صمه وسهل بن حنيف را از انصار وبعضى زبير را نيز داخل کرده اند رضوان الله
عليهم اجمعين وفايدهٔ نعاس عود قوت ايشان بوده ودفع کلال از ايشان وَطَائِفَةٌ
وکروه ديکر جون معتب بن قشير واصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستى که
در غم افکنده بود ايشانرا أَنْفُسُهُمْ نفسهاى ايشان يَظُنُّونَ بِاللَّهِ کمان بردند که بخداى
غَيْرَ الْحَقِّ ظنى ناروا وناسز ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ کمانى که اهل جاهليت را مى بود که محمد صلى الله
عليه وسلم باتمام نخواهد رسيد يَقُولُونَ ميکويند هَلْ لَنَا آيا هست مارا بر سبيل
انکار يعنى نيست مِنَ الْأَمْرِ از کار نصرت وظفر که وعده داده بود مِنْ شَيْءٍ هيچ جيزى يعنى
طمع غلبه داشتيم بر لشکر سفيان وميسر نشد قولى آنست که ابن ابى را کفتند قتل بنو الخزرج
او در جواب کفت هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ يعنى مارا در کار ايشان اختيارى نيست کفتيم
از مدينه بيرون مرويد سخن مارا قبول نکردند قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ بکو بدرستى که همه کارها
از غنيمت وهزيمت لِلَّهِ مر خدايراست وبفرمان اوست يُخْفُونَ نهان مى سازند منافقان
فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهاى خويش از شکوک وشبهات مَا لَا يُبْدُونَ آنجه آشکارا نمى توانند کرد

لَكَ براى توجهة خوف از شمشير مسلمانان يا بيم کشف غطا ورفع حجاب از افعال
قبيحه ونيات فاسدهٔ ايشان يَقُولُونَ ميکويند در خلوت با يکديکر لَوْ كَانَ لَنَا اکر
بودى مارا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود يعنى بهره ونصيبى يا اکر دين ما بر حق بودى مَا قُتِلْنَا
هَاهُنَا اينجا کشته نمى شديم يعنى اصحاب ما مقتول نمى کشتند وهزيمت مارا نمى يافت قُلْ لَوْ
كُنْتُمْ بکو اکر مى بوديد اى منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهاى خود ونمى خواستيد که با ما بيرون
آييد لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آينه بيرون آمدندى از ميان شما آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ
نوشته شده است بر ايشان کشته شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بسوى کشتن کاه خود يا اکر
شما تخلف ميکرديد هر آينه مؤمنان که خداى قتل کفار بر دست ايشان نهاده است
ومقدر ساخته بيرون مى آمدند بمعارک حرب ومصارع اهل شرک بس خطاب بامؤمنان
مى نمايد که بعد از جنان غمى والمى که داشتيد امينى وآرامشى برشما فرستاد تا بوعدهٔ او
واثق باشيد وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ وبراى آنکه ظاهر کرداند خداى مَا فِي صُدُورِكُمْ آنجه در سينهاى
شماست از انديشها وَلِيُمَحِّصَ وديکر تا پاک وخالص سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنجه در دلها
داريد از نيتها وعزيمتها وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخداى داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنجه در سينهاى شما
باشد از سراير وخفيات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا هر آينه آنکسانى که روى بکردانيدند مِنْكُمْ از شما
وبهزيمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز که روى بروى آورده بودند دو کروه يعنى مسلمانان
وکافران در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ جز اين نيست که بلغزانيد ايشانرا شيطان
يا از ايشان طلب زلل کرد وفرمان وى بردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بشامت بعضى از آنجه
کرده بودند يعنى مخالفت امر رسول صلوات الله وسلامه عليه وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ وبدرستى که
خداى درکذرانيد عَنْهُمْ از ايشان اين کناه را بجهت توبه واعتذار ايشان إِنَّ اللَّهَ

غفورٌ بدرستی که خدای آمرزکاراست حلیمٌ بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تکونوا مباشید کالذین کفروا مانند انکسانی که کافر
شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم وگفتند برای برادران کشته ومردهٔ خود نسبی یا بیعی
اذا ضربوا فی الارض جون برفتندی در زمین برای تجارت ونمردندی او کانوا غزّی
یا بودندی غازیان وجهادکنندگان وکشته شدندی لو کانوا عندنا اگر بودندی نزدیک ما
وسفر وغزو نرفتندی ما ماتوا نمردندی در آن سفر وما قتلوا وکشته نشدندی در ان
حرب بس شما ای مؤمنان در مخالفت ایشان کنید درین قول لیجعل الله تا گرداند خدای
ذلک آن مخالفت شما را یا گمان ایشانرا که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حسرةً فی قلوبهم
دریغی واندوهی در دلهای ایشان والله یحیی وخدای زنده می دارد نه حذر وتدبیر
ویمیت واو میراند نه سفر وحرب والله بما تعملون وخدای بدانچه شما میکنید ای گروید
گان از صبر وثبات بصیرٌ بیناست ولئن قتلتم وبخدای که اگر شما کشته شوید فی
سبیل الله در جهاد او متم یا بمیرید در خشنودی خدای در فراش لمغفرةٌ من الله
هر آینه آمرزشی از خدای ورحمةٌ وبخششی ازو خیرٌ مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع می کنند
از مال دنیا حفص بغیبت خواند یعنی آمرزش وبخشایش حق سبحانه شما را خوبتر
از آنچه کافران می آرند از متاع غرور ولئن متم واگر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی
حق او قتلتم یا کشته شوید در کارزار کفار لالی الله هر آینه بسوی خدا که خدای که
معبود شماست تحشرون حشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت
کنندگان با نفس وهوا یا شهید گردید بتیغ ریاضت در طریق طلب لقا بس شما را حشر با کسی
خواهد بود که دل وجان در راه او بذل کرده اید نه بغیر او واینجا گفته اند اذا کان المصیر

الی الله

الی الله طالب المصیر الی الله ٭ گر مرگ رسد چرا هراسیم ٭ کان راه بتست می شناسیم ٭
سرگان بره تو پایمالست ٭ شایستهٔ افسر وصالست فبما رحمةٍ من الله بس بخشایشی که ترا
رسید از حضرت حق سبحانه لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت در آن وقت
بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان
تغلیظ وتشدید نفرمود بلکه مراسم دلجویی ولوازم خوشخویی بنسبت آنجماعت
رعایت فرموده حق سبحانه میفرماید که نرم سخنی ونیک خویی تو برحمت من بود
ولو کنت فظا واگر می بودی تو درشت خوی وسخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب
سخت دل ونامهربان لانفضوا هر آینه اصحاب تو پراکنده شدندی من حولک از نزدیک
تو وبا تو نپاییدندی فاعف عنهم بس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو
کردند واستغفر لهم وآمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی را که در اداء حقوق من
ورزیدند وشاورهم فی الامر ومشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در ان حکم
جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده بامور محاربه ومقاتله
با کفار فاذا عزمت بس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فتوکل علی الله
بس توکل برخدای کن نه بر مشاورت ان الله بدرستی که خدای یحب المتوکلین
دوست میدارد توکل کنندگانرا متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد وجز
بدو امیدوار نباشد ان ینصرکم الله اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حرب
بدر واقع شد فلا غالب لکم بس نباشد غلبه کننده بر شما وان یخذلکم واگر فرو گذارد
شما را چنانچه در جنگ احد وقوع یافت فمن ذا الذی بس کیست آنکه ینصرکم
یاری دهد شما را من بعده بس از فروگذاشتن او وعلی الله وبر کرم خدای فلیتوکل المؤمنون

بایدکه توکل کنند باوردارندکان وَمَا كَانَ ونباشد وسزا نبود لِنَبِيٍّ مر پیغمبری را
أَنْ يَغُلَّ انکه خیانت کند در غنیمت بعضی اقویا صحابه از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم درخواست می نمودند که مارا از هر غنیمت که می افتد زیادت از حصه
ضعفا چیزی بده آیت آمدکه خیانت بپیغمبر در قسمت غنایم روا نیست
وکویند از غنایم بدر کلیمی یا قطیفهٔ سرخ رنگ کم شد وبعضی سیه کلیمان نسبت
آن از روی نفاق بحضرت سید الاطلاق صلوات الله وسلامه علیه کردند
وحق تعالی ذمه جیب خود را خصوصًا وذم جمیع انبیا را عمومًا از بن خیانت
نکند وفرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکند وَمَنْ يَغْلُلْ وهرکه خیانت
در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بکناه آنچه در آن خیانت کرده است یا بیارد آنچیزرا که در آن
خیانت کرده برکردن يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وعلی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد
اکر همه سوزنی باشد یا رشتهٔ در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسنی
کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
آورد آنحضرت قبول نکرد وفرمود که نکاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام
داده شود در آن روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از خیر
وشر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هرکه
پی کند رِضْوَانَ اللَّهِ خشنودی خدای را در ترک غول باشد یعنی بنا باشد كَمَنْ بَاءَ همچو کسی
که باز کردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وآرامجای
جای او باشد دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبدجای بازکشتی است دوزخ هُمْ انبیا
واهل امانت که تابع رضوان حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان پایهای بلنداند یا مر ایشانراست

درجها

درجها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند
مردمان از امانت داری وخیانت کذاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ هرآینه بتحقیق منت نهاد خدای
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ برکرویدکان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون فرستاد ودر میان ایشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ
پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای
قرآنی یا نشانهای توحید وَيُزَكِّيهِمْ وپاک میکرداند ایشانرا از ادناس مقتضیات طبیعت
برشحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میکیرد وکار ایشان بصلاح می آرد
یا بپاکی ایشان کواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ ومی آموزد ایشانرا قرآن یا معارف
شرعیه وَالْحِكْمَةَ وحدیث یا معارف عقلیه وَإِنْ كَانُوا وبدرستی که بودند همه مردمان
مِنْ قَبْلُ وپیش از بعثت رسول لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی هویدا وظاهر نه حق را می
دانستند ونه از باطل دوری توانستند تاریک بد در ظلمت باطل همه جهان عالم
از رای روشن او نور حق کرفت أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ آیا هرکاه بشما رسد مُصِيبَةٌ نابایستی از
هزیمت وقتل وجراحت از اعاوی وحال انکه قَدْ أَصَبْتُمْ رسیده بود از ایشان مِثْلَيْهَا
دوچندانرا یعنی یافته بودید از کافران دوبرابر چه ایشان در احد هفتاد تن از شما
کشتند وشما در بدر هفتاد تن را کشته بودید وهفتاد تن را اسیر کرفته باوجود
این قُلْتُمْ کفتند از روی جزع که أَنَّىٰ هَٰذَا این از کجا بما رسید وما مسلمانیم وپیغمبر
خدا در میان ماست قُلْ هُوَ بکو این که شما را پیش آمد مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ هم از نزدیک شماست که
نافرمانی کردید واز مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمه آوردید
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از فتح وغنیمت وقتل وهزیمت قَدِيرٌ
تواناست وَمَا أَصَابَكُمْ وآنچه بشما رسید از مکروهات طبایع شما يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن

روزی که لشکر ابو سفیان باسپاه مؤمنان روی بروی اوردند فباذن الله بامر خدای
وبقضا وقدر او بود ولیعلم المؤمنین وتا به بیند خدای ثبات مؤمنانرا وظاهر سازد ولیعلم
الذین نافقوا وتا اظهار کند خصومت آنانرا که نفاق ورزیدند وقیل لهم وکفتند مر ابن
ابی واصحاب اورا در وقت بازکشتن ایشان از راه مدینه که تعالوا بیایید واز حرب
بازمکردید وبجدی تمام قاتلوا فی سبیل الله کارزار کنید بامشرکان در راه خدای او ادفعوا
یا دفع کنید مشرکانرا که داعیهٔ قتل وغارت اهل مدینه دارند قالوا لو نعلم قتالا کفتند
اکر ما مراسم حرب بیدانستیم لاتبعناکم هرآینه متابعت میکردیم شمارا یا اکر دانیم
که اینجا جنك خواهد بود می آییم اما جنك نخواهد بود ومحمد صلی الله علیه وسلم
با قربای خود صلح خواهد کرد هم این منافقان للکفر یومئذ بسوی کفر آن روز که
این سخن کفتند اقرب منهم للایمان نزدیك ترند بسوی ایمان یا باهل کفر اقربند یا در یاری
دادند که باهل ایمان یقولون بافواههم میکویند بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست
در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میکفتند که حرب نخواهد بود ودر دلهای ایشان آن بود که
جنك واقع شود والله اعلم وخدای داناتر است بما یکتمون بآنچه منافقان می پوشند
از حقد وعداوت وحسد ومکیدت الذین این منافقان آنانند که از روی جهل
یا بجهت فریب جهال قالوا لاخوانهم کفتند از برای امثال خود یا اقربا وهم نسبان خود
که در احد شهید شده بودند وقعدوا وحال آنکه این کویندکان نشسته بودند در
خانهای خود باز ایستاده از قتال لو اطاعونا اکر فرمان برداری کردندی آن برادران ما
مارا در انصراف از راه وسکون در مساکن خود ما قتلوا کشته نمی شدند چنانچه ما
نشدیم قل بکوای محمد که اکر اختیار مرک بدست شماست فادرءوا پس دفع کنید عن انفسکم

الموت

الموت از نفسهای خود مرکرا ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان که حذر دفع قدر
میکند در کشاف آورده که در آن روز که منافقان این سخن کفتند هفتاد تن از ایشان را
مرک رسید ولا تحسبن الذین ومپندار آنانرا که بصدق نیست قتلوا فی سبیل الله کشته شده
اند در راه خدای امواتا ایشان مردکانند ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه صحابه را کفت که چون برادران شمار وز احد شهید شدند
حق سبحانه جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف
کنند وبر شاخهای طوبی آشیانه سازند واز جویبار فردوس آب خورند وبوقت استراحت
خوابکاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایهٔ پایهٔ عرش آویخته وایشان میکویند
خداوندا اکر خبر دهد برادران ویاران مارا ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان
بجهاد واجتهاد زیادت کردد وحق سبحانه برای تعریف حال ایشان این آیت ارزانی فرمود
یا پدر جابر انصاری رضی الله عنها که از شهدا بود از حق تعالی در خواست که مرا با زبدنیا بر
تا دیکر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدکان از
رجوع ممنوع باشند کفت پس خدایا از سعادت حال ونعمت بی زوال که مرا داده یارانرا خبر کن
این آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بل احیاء بلکه ایشان زنده کانند عند ربهم
نزد پروردکار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزو بدیشان میرسد یا خاك ایشانرا نخورد
یا نمی شویند ایشانرا چون سایر مردکان یا رد سلام زایران میکنند یا بدستور زندکان یرزقون
روزی داده می شوند از میوهای بهشت فرحین در حالتی که شادمانند بما آتاهم الله
بدانچیزی که عطا کرده است خدای بدیشان من فضله از فضل خویش که آن دولت خشنودی
حق است وعطایی ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را

بانوار الوهیت شوقی پدید آید ذوات ایشانرا بلمعات معارف ربانی مستنیر کردانند
يُرْزَقُونَ اشارت بآنست که بس از آن منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فَرِحِينَ اشارت
بآنست و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مسرتی افزونتر از نظر بجمال
وجه کریم نمی تواند بود ~ مایهٔ خوش دلی آنجاست که دلدار آنجاست ٭ میکنم جهد که
خود را مکر آنجا فکنم وَيَسْتَبْشِرُونَ و مسرور می شوند ببشارت یا شادی میکنند بِالَّذِينَ
بآنانکه هنوز لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ در نرسیده اند بایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از بس ایشان و امید
میدارند که بدیشان رسند و در کرامت بایشان شریک شوند با شادی ایشان بآنست که
بر احوال اخرویهٔ اخلاق صاحب وقوف شده یقین میدانند أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ انکه
هیچ ترس نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند که
اندوهناک کردند بر مفارقت دنیی و آنچه در و بکذارند يَسْتَبْشِرُونَ شادمانی مینمایند
بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ برحمتی که فایض شده است از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ
و افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید به بنده ارزانی دارد
وَأَنَّ اللَّهَ و دیکر فرح دارند شهیدان بانکه خدای أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نکند مزد کار
مؤمنان موحد و مجاهد الَّذِينَ آنانکه از روی صدق اسْتَجَابُوا اجابت کردند لِلَّهِ
وَالرَّسُولِ مر فرمان خدای و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آن چنان بود
که چون ابوسفیان از احد بازکشت سید عالم صلی الله علیه وسلم آخر همان روز که
شنبه هفتم شوال بود بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب
لشکریان احد بروند و هرکه در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزو بیرون نیاید صحابه
اجابت نموده باوجود ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند و در حمراء اسد معسکر

همایون مقرر شد شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام
باحیا و قبایل عرب رسیده دانند که ایشانرا عجز و انکساری نیست حق سبحانه بدین
آیت می ستاید آنها را که اجابت خدا و رسول کردند مِنْ بَعْدِ مَا از بس انکه أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ
رسیده بود ایشانرا جراحتها لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مرانکسانرا که نیکویی کردند مِنْهُمْ از
ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوْا و بترسیدار غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر أَجْرٌ
عَظِيمٌ مزد بزرکیست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیانرا بعد از رجوع ندامتی روی
نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت و معاودت تصمیم داد ناکاه خبر رسیدن
آنحضرت بحمراء الاسد باو کفتند هراسی در دل ایشان فتاده ارز وحاری هزیمت حمله آوردند
و در راه قافلهٔ تجار یا طایفهٔ از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند مبالغهٔ بسیار
نمودند که محمد یارانرا هرجا به بیند از ما بترسانند و چنان بازنمایند که ایشان با لشکر آراسته
بازکشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بربسته اند آن جماعت در حمراء الاسد
باهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند و عنایت ازلی
مسلمانانرا دریافته هیچ حال اثر تزلزل بمبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه در هوا و تصدیق
افزود و جواب ایشان بکلمات حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ بازدادند حق سبحانه
در صفت ایشان میفرماید الَّذِينَ اجابت کنندکان آنانندکه از جهت تخویف قَالَ
لَهُمُ النَّاسُ کفتند مر ایشانرا مردمان یعنی تجار یا اعراب إِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابوسفیان
و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا جمع شده اند و متفق الکلمه کشته لَكُمْ برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ
بس بترسید از آمدن ایشان که شما را بآن جماعت طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ بس
زیاده کردانید این سخن مر مؤمنانرا إِيمَانًا تصدیقی و یقینی در کار خود تا نترسیدند قَالُوا

وكفتند **حَسْبُنَا اللّٰهُ** بسنده است مارا خداى يارى كننده وكفايت كننده **وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**
ونيكو كاركذاريست حضرت پروردكار ونزد بعضى اين آيت كه كذشت وآنچه بعد
ازوست در غزوهٔ بدر صغرى فرود آمده آورده اند كه روز احد ابوسفيان در پايان شعب
مقرر كرد كه ميعاد حرب ما سال ديكر موضع بدر است وپيغمبر فرمود كه در جواب او
بكوييد كه جنين باشد ديكر سال كه نزديك رسيد ابوسفيان پشيمان شده نعيم بن
مسعود را مقرر كرد كه بمدينه رود ولشكر اسلام را بترساند از قريش وجنان سازد كه
عنان عزيمت از سفر بدر بازكشند نعيم بيثرب آمد وهرجند مقدمات تخويف آميز
از كثرت لشكر كفار وبسيارى اسلحه واتفاق ايشان ترتيب داد جز جواب **حَسْبُنَا اللّٰهُ**
وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نشنود وحضرت با محاربان احد وجمعى كه مجموع هزار وپانصد مرد بودند
ببدر رفتند وهشت روز آنجا توقف نمودند وبازارها قايم كشت ودر معاملات سود
فراوان بدست آمد وكفار از بيم اهل اسلام بدين موضع نيامدند وحق تعالى اين آيتها فرستاد
ودرين تقدير آن ناس كه در آيت سابقه از قافله بود اينجا نعيم باشد ودر تقدير ناس
ثانى ابوسفيان واتباع اويند وتتمه حال مؤمنان اينست كه **فَانْقَلَبُوا** پس بازكشتند بقول
اول حمراء الاسد وبقول ثانى از موضع بدر **بِنِعْمَةٍ** با عافيتى تمام با ثوانى لا كلام **مِنَ اللّٰهِ**
از خداى **وَفَضْلٍ** وزيادتى حرمت يا افزونى مال التجارت **لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ** نرسيد مر ايشانرا
مكروهى از قتل وهزيمت وجرح بلكه سلامت رفتند وبكرامت باز آمدند **وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّٰهِ**
وپى روى كردند خشنودى خداى را بفرمان بردارى رسول **وَاللّٰهُ** وخداى **ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ**
خداوند فضل بزركست بدفع مشركان از مؤمنان **إِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ** جز اين نيست كه آن تخويف
شيطان بود **يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ** مى ترساند بدان دوستان خود را يعنى آنچه اعراب با اهل قافله

يا نعيم مى كفتند آنرا شيطان القا كرده بود تا بترساند بدان منافقانرا واز لشكر پيغمبر روى
كردان شوند وآن سبب شكست كار مسلمانان كردد **فَلَا تَخَافُوهُمْ** پس شما اى مؤمنان مترسيد
از اولياء شيطان **وَخَافُونِ** وبترسيد از من در مخالفت قول من **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اكر هستيد
شما تصديق كنندكان مر وعد و وعيد مرا **وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ** وبايد كه اندوهناك نكردانند ترا
آنانكه مى شتابند ارى يارى اهل كفر جون ابن ابى ومتابعان او كه از جنك احد تخلف ورزيده ترا
فرو كذاشتند **إِنَّهُمْ** بدرستى كه ايشان **لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ** هركز زيان نرسانند خدا را يعنى دوستان
خدا را **شَيْئًا** جيزى كه بسبب مسارعت در كفر **يُرِيدُ اللّٰهُ** ميخواهد خداى **أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ** انكه
نكرداند مر ايشانرا يعنى ندهد **حَظًّا فِي الْآخِرَةِ** بهره در ثواب آن جهانى **وَلَهُمْ** ومر اين
مسارعانرا **عَذَابٌ عَظِيمٌ** عذاب بزركيست يعنى بسيار وهميشه **إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ**
بدرستى كه آنانكه بخريدند كفر را يعنى بدل كردند **بِالْإِيمَانِ** با ايمان **لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ** هركز زيان نكنند
خداى را **شَيْئًا** جيزى بسبب اشترا بلكه ضرر ايشان با ايشان عايد كردد **وَلَهُمْ عَذَابٌ**
أَلِيمٌ ومر ايشانراست عذابى دردناك كه الم آن بدلهاى ايشان برسد **وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**
ونپندارند آنكسانى كه كافرند از يهود ونصارى ومشركان ومنافقان **أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ** كه آنچه
ما مهلت دهيم ايشانرا **خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ** بهتر است مر نفسهاى ايشانرا **إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ** بدرستى كه
ما مهلت ميدهيم ايشانرا **لِيَزْدَادُوا إِثْمًا** تا زياده كنند كناه را ودر دين باطل خود ثبات ورزند
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ومر ايشانرا عذاب خوار كننده ورسوا سازنده **مَا كَانَ اللّٰهُ** خداى را آن
نيست **لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ** كه بكذارد مؤمنانرا **عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ** بر آنچيزى كه شما اى منافقان بر آ
بند از طعن بر ايشان در خفا واستهزا با ايشان در آشكارا بلكه حراف حكمت الهى نقد حال
شما را بر محك امتحان زند **حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ** تا وقتى كه جدا كند پليد را كه آلودهٔ نفاقست

يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ

مِنَ الطَّيِّبِ از پاکی یعنی مؤمن مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده
باعداء دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق
وحی سید عالم را صلی الله علیه وسلم معلوم کرده و صحابه بران اطلاع یابند و از جملهٔ
مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغامبر صلوات الله وسلامه
علیه فرمود که امت مرا بصورت در حلت بمن نمودند همان مثابه که ذرات ذریات را با آدم
علیه السلام نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کنند
وکدام در بادیهٔ ضلالت سرکردان مانند منافقان بایکدیکر میکفتند که محمد صلی الله علیه وسلم
چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل متزلزل غافلست اکر راست میکوید کو علی
التعیین با ما بکو که کدام مخلص است وکدام منافق آیت آمد که وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ و جائز
نیست که مطلع کرداند شما را ای منافقان عَلَى الْغَيْبِ بران سرای پوشیده که کدام ایمان آرد
وکدام کافر ماند وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِي ولیکن خدای برکزید برای اطلاع بران مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ از
فرستادکان خود هر کرا خواهد فَآمِنُوا بس شما ای مؤمنان بکروید بِاللّٰهِ بخدای بران
وجه که او متفرد است بعلم غیب وَرُسُلِهِ و باور دارید رسولان او را که بندکان برکزیده
اند و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اکر ایمان آرید برین وجه
وَتَتَّقُوا و به پرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ بس شما را باشد مزدی
بزرک وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و نپندارند آنانکه از دنائت همت يَبْخَلُونَ بخیلی میکنند بِمَا
آتَاهُمُ اللّٰهُ بدانچه خدای از مال دنیی بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود
هُوَ خَيْرًا لَهُمْ که آن بخل بهتر است مر ایشانرا بَلْ نه چنین است هُوَ شَرٌّ لَهُمْ آن بخل
بدتر است مر ایشانرا هم در دنیی بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شدائد

واهوال

واهوال سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که در کردن ایشان طوق کرده شود مَا بَخِلُوا بِهِ بانچه بخل
کردند از مالها و زکوة ندادند و این فضیحت ایشانرا واقع باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه مال عطا فرمود و آنکس از
روی بخل زکوة آن ادا نموده تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری که
که از بسیاری و تندی زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نکتهٔ سیاه بر زبر چشمهای او
آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیاتست بس آن مار بیاید و طوق کردن او شده
هر دو کنارهٔ روی و دهن او را بکیرد و زبان تقریع و توبیخ کشاده میکوید أَنَا مَالُكَ أَنَا كَنْزُكَ
من آن مال توام که در دنیی لاف مباهات می زدی و کنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت
بر قرآن می افکندی نظم کنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم ٥ مال تو مارست در معنی
کنجت اژدها وَلِلّٰهِ و مر خدایراست مِيرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها
یعنی همه میرند و ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند
لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ محققان کفته اند که میراث در حقیقت چیزیرا
کویند که در ملک کسی درآید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد بس اموال اهل آسمان
و زمین را میراث بر وجه مجاز کفته چه عاریت است در دست ایشان و فی الحقیقه
از آن خداوندست وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ چون اهل آسمان و زمین بمیرند
عاریت بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بانکه بخیل را فی النفس الامر
مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است بس مال دیکری بخل ورزیدن غایت غباوت
و نهایت شقاوت باشد بیت ای انکه ز بخل کیسه را بند کنی ٥ خود را بوجود مال خرسند کنی ٥
این مال خداست صرف کن در ره او امساک ز مال دیکری چند کنی وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای

بدانچه شما میکنید از انفاق و امساک خَبِیرٌ داناست لَقَدْ سَمِعَ اللهُ بدرستی که بشنید
خدای قَوْلَ الَّذِینَ قَالُوا سخن آنها را که کفتند اِنَّ اللهَ فَقِیرٌ بدرستی که خدای درویش است
وَنَحْنُ اَغْنِیَاءُ و ما توانکریم جون آیت اَقْرِضُوا اللهَ قَرْضًا حَسَنًا به پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرود آمد جهودان کفتند خدای محتاج است که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیت
فرستاد از روی تهدید کفت سَنَکْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمایم
تا بنویسند مَا قَالُوا آنچه ایشان کفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وَ
قَتْلَهُمُ الْاَنْبِیَاءَ دیکر بخواهیم نوشت اسلاف ایشان پیغمبران را بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق وَنَقُولُ
و ما میکوییم ایشان را نزدیک مرک یا بوقت قیام از قبور ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ بچشید عذاب
آتش سوزنده ذٰلِکَ اینچنین عذابی شما را بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیکُمْ بسبب چیزیست که از پیش
فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعل است وکرنه عاقل ایشانند و افعال ایشان
قتل انبیا بود و عبادت عجل و امثال آن وَاَنَّ اللهَ و دیکر این عقوبت بسبب آنست که
خدای لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ نیست ستمکار بر بندکان خود جون شما مستحق عذابید از روی عدل
شما را معذب می سازد اَلَّذِینَ قَالُوا دیکر شنید قول آنانکه کفتند اِنَّ اللهَ عَهِدَ اِلَیْنَا بدرستی که
خدای عهد کرده و پیمان فرستاده با یعنی ما را امر کرده اَنْ لَا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ بانکه ما ایمان نیاریم
و تصدیق نکنیم فرستادهٔ او را حَتّٰی یَاْتِیَنَا بِقُرْبَانٍ تا بوقتی که بیارد برای ما قربانی که تَاْکُلُهُ
النَّارُ بخورد آنرا آتش نه اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف
السقف نهادندی و پیغمبران زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی و عظما
و بنی اسرائیل از خارج بنشستی سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول
شدی و علامت قبول آن بود که آتش سفیدی بی دود با آواز مهیب از آسمان فرود آمده

در قربانی بجهیدی و بسوختی پس جهودان می کفتند که در توریت مذکور است که جز
بدان پیغمبر مکروید که قربانی برین وجه بیارد حق سبحانه ایشانرا الزام میکند
قُلْ قَدْ جَاءَکُمْ بکو بتحقیق که آمدند بشما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی فرستادکان خدای پیش از ظهور
من بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزهای روشن جون عیسی علیه السلام وَبِالَّذِی قُلْتُمْ و دیکر آمده
بودند بدین نیز که شما کفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست جون زکریا
و یحیی علیهما السلام فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس جرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب
مذبح بود و پسر او را یحیی اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اکر هستید راست کویان که متابعت که پیغمبر
صاحب قربان باید کرد فَاِنْ کَذَّبُوکَ پس اکر تکذیب کردند ترا ملول مباش فَقَدْ کُذِّبَ
بدرستی که تکذیب کرده اند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فرستادکان پیش از تو جنان فرستادکان که
ایشان جَاءُوا بِالْبَیِّنَاتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر وَالزُّبُرِ و موعظه
زاجره یا احکام شرعیه وَالْکِتَابِ الْمُنِیرِ و کتاب روشن کنندهٔ حلال و حرام کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
جشندهٔ مرک است و زود باشد اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت
بچشید وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَکُمْ و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یَوْمَ
الْقِیَامَةِ روز برخاستن از قبور فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر کرا دور کردند از آتش دوزخ
وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آوردند به بهشت فَقَدْ فَازَ پس هر اینه رستکار شد و بمراد رسید
وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا و نیست زندکانی این جهان اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مکر برخورداری ناپایدار
حیات دنیی را بمتاعی تشبیه کرد که خرندهٔ در آنجا غرور یابد و مراد آنست که زندکانی
دنیا مردم را فریب میدهد و اکر بحقیقت آن دانا کردند معلوم شود که هیچ نمی ارزد
در دیدهٔ اعتبار خوابیست بیت ایمن منشین زکوم پرده کذا اجل سرابیست

کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

مشغول مشو پس رخ و زردش لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزموده خواهید شد فِی اَمْوَالِکُمْ
در مالهای خود اهل شرك بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بمال وضاع
و هر یك که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند و هر کرا از ایشان در راه بدست می آمد
در آتش تعذیب و تهدیدش می سوختند حق سبحانه آیت فرستاد که هر آینه شما مبتلا
می شوید در مالهای خود بنقصان و تلف وَاَنْفُسِکُمْ و در نفسهای خود بجهاد یا امراض
و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه خواهید شنید مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ از آنانکه کتاب بدیشان داده اند
مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِینَ اَشْرَکُوا و دیگری می شنوید از آنکسان که
شرك آورده اند اَذًی کَثِیرًا رنج بسیار سخنان که موجب رنجش خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و هم بنسبت خود وَاِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا
و پرهیزید از مکافات ایشان و با منتقم حقیقی گذارید فَاِنَّ ذٰلِكَ پس بدرستی که
این صبر و انتقا مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ از استواری کارها دین است و درستی نشانهای آن
یا از حقایق ایمانست وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن آنرا که فراگرفت خدای مِیثَاقَ الَّذِینَ عهد
و پیمان آنانکه اُوتُوا الْکِتَابَ عطا کرده اند ایشانرا توریت و انجیل یعنی علماء بنی اسرائیل
و مضمون عهد آنست که لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتاب را
در شان محمد است صلی الله علیه وسلم وَلَا تَکْتُمُونَهُ و نپوشند امر پیغمبر را حفص
در هر دو کلمه بخطاب میخواند یعنی میثاق که از اهل کتاب بیان کنند نعت پیغمبر را
و نپوشند فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یا پیمان را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس پشت
خود این کلمه مثل است در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند یعنی برگزیدند بانچه
اخذ میثاق با آن بود ثَمَنًا قَلِیلًا بهای اندك را و آن مأکل و رشوتهای احبار و اساقفه

بود

بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فَبِئْسَ مَا یَشْتَرُونَ پس بد چیزیست که می خرند
یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی با حطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَفْرَحُونَ مپندار ای محمد آنانرا که
شادی باشند بِمَا اَتَوْا بآنچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعمت تو وَیُحِبُّونَ
اَنْ یُحْمَدُوا و اینها دوست میدارند آنکه ستوده شوند بِمَا لَمْ یَفْعَلُوا بآنچه نکرده اند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته
بنوع دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرانمودند که براستی خبر داده اند و با وجود دروغ
ایشانرا داعیه استحسان نیز بود این آیت نازل شد که یا در شان منافقانست که در غزو
تخلف کردند و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز آمد زبان باعتذار کشوده طمع
تحسین داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ پس مپندار ای نبی وای مؤمنان ایشانرا بِمَفَازَةٍ که
اهل رستن اند مِنَ الْعَذَابِ از عذاب قیامت یا عذاب دنیی چون قتل و جلا و ذلت
و قبول جزیه وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ و مر ایشانرا عذاب دردناك در روز رستخیز وَلِلّٰهِ و مر
خدایراست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَاللّٰهُ و خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
بر همه چیزها بر مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قَدِیرٌ تواناست آورده اند که قریش
از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا
یا معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی علیه السلام سوال کردند احیاء
موتی و ابراء مرضی باز گفتند پس بجانب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد ما از معجزات موسی
و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته اگر کوه صفا را زر سازی
آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق تعالی این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات
وحدانیت آید اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است

وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وآمدشد دو زوشب یا اختلاف ایشان در نور وظلمت یا در نقصان
وزیادت لَآيَاتٍ هرآینه نشانهاست بر وجود صانع وحدت او وکمال وقدرت او
لِأُولِي الْأَلْبَابِ مرخداوندان خردراکه عقل ایشان از شوایب حس ووهم صافی
وبادراک دقایق اسرار وحقایق آثار وافی باشد الَّذِينَ واین اولوا الالباب آنانند
که از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد میکنند خدایرا قِيَامًا درحالت ایستادن وَقُعُودًا
ودروقت نشستن وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ ودرزمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام
ذکرست یعنی دایم باذکر حق اند وپیوسته در دریای محبتش مستغرق مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا
أَكْثَرَ ذِكْرَهُ شب وروز بجز از یاد تو در خاطر نیست ٥ بلکه در خلوت جان غیر تو کس
حاضر نیست ٥ یا مراد از ذکر نمازست که برین هیات سه کانه میگذارند بر حسب طاقت
خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت
بدانست وبر نعمت قعود که پایداری صحبت درآنست وبر راحت اضطجاع ومنام
که آسایش تمام بسبب آنست که محققان گفته اند که مراد ذکر دلست زیراکه دوام ذکر
لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتور وقصوری نمی باشد پس مراد ازین ذاکران صاحب
دلانند که مشغول بذکر دل وجانند قِيَامًا درحالتیکه قایم اند یعنی متوجه بامر الهی
وَقُعُودًا وقاعد ند یعنی باز ایستاده از ملاهی وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ بر جانب اند از ارتکاب
مناهی قایم اند بر آستانهٔ خدمت وقاعد ند بر بساط قربت وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ آسودگانند
در بارگاه وجد وحال بر کناره از پندار وهم وغرور دشنوی حجاب کثرت از هم بردریده
بخلوتگاه وحدت آرمیده ٥ ره وهم وخرد بر خویشتن بسته ٥ بحق پیوسته واز خویش رسته
وَيَتَفَكَّرُونَ واندیشه میکنند از روی استدلال فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش

وَالْأَرْضِ ودر آفرینش
زمین وآنچه در وی
ست

آسمانها

آسمانها وزمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیم ومبدع حکیم وحجت الله
بعد وحرمان از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آیند واز روی شهود بزبان
نیاز گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هَٰذَا نیافریدی این مخلوق راکه آسمان وزمین
است بَاطِلًا آفریدنی باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث وهزل سُبْحَانَكَ پاکی تراست از آنکه
چیزیرا باطل بیافرینی فَقِنَا پس نگاه دار ما را بحمایت لطف خود عَذَابَ النَّارِ از عذاب
آتش دوزخ رَبَّنَا إِنَّكَ ای پروردگار ما بدرستیکه تو از روی عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ
هر کرا در آری بدوزخ ودر آنجا جاوید باشد فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ بدرستیکه اورا خوار
کردانیدی بعقوبت وَمَا لِلظَّالِمِينَ ونیست ستمکارانرا از مشرک ویهود ونصاری
وامثال ایشان مِنْ أَنْصَارٍ یاران که عذاب از ایشان مندفع سازند رَبَّنَا إِنَّنَا ای پروردگار
ما إِنَّنَا تحقیق که ما سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم نداء ندا زننده راکه باشکارا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ
میخواند خلق را بسوی ایمان واین منادی محمداست صلی الله علیه وسلم در دنیا گفته اند
وهمه کس از قرآن می شنود که بزبان بیان ندا میکند أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ برین وجه که بپرورید
کار خود فَآمَنَّا پس اجابت کردیم منادی را وایمان آوردیم رَبَّنَا ای آفریننده ما
فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز گناهان ما را وکبایر ست یا مطلق گناهان گذشته وَكَفِّرْ عَنَّا
ودرگذران وبپوش از ما سَيِّئَاتِنَا بدیهای ما را مراد صغایر است یا گناهان آینده
وَتَوَفَّنَا وبمیران ما را مَعَ الْأَبْرَارِ با نیکان ونیکوکاران رَبَّنَا ای تدبیر کننده وبصلاح
آرنده کار ما وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا بده آنچه با ما وعده کرده عَلَىٰ رُسُلِكَ بر تصدیق فرستگان
خودکه نعیم جاودانی است یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان
یا آن آمرزشی میطلبیم که انبیارا گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلام

گفت ولمن دخل بيتي مؤمنا وللمؤمنين والمؤمنات وجنابخه ابرهيم عليه السلام
فرمود رب اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين وجنابخه پيغمبر ما صلى الله عليه وسلم
امر كردى كه واستغفر لذنبك وللمؤمنين ولا تخزنا يوم القيامة و رسوا مكردان ما را روز
رستخيز انك لا تخلف الميعاد بدرستى كه تو خلاف نكنى وعدهٔ خود را در تيسير نقل ميكند كه
دعوت خمس كه درين آيتهاست از حضرت پيغامبر صلوات الله وسلامه عليه جهاد
خليفهٔ بزرگوارش بر ترتيب واقع شده حضرت رسالت از مرتبهٔ شهود خود دعا كرد
ربنا ما خلقت هذا باطلا صديق در مقام خوف فرمود ربنا انك من تدخل النار
فقد اخزيته فاروق از تحقيق تصديق خود خبر داد كه ربنا اننا سمعنا مناديا ذو النورين
در مرتبهٔ رجا طلب غفران كرد ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضى از سر همت روى طلب
موعودات آورد ربنا وآتنا ما وعدتنا لا جرم سهام اين دعوات بهدف اجابت رسيد
وتير ولخهٔ رحمت از ديوان عنايت برين وجه صادر شد كه فاستجاب لهم پس اجابت كرد
مر دعاهاى ايشانرا ربهم پروردگار ايشان بانكه گفت انى لا اضيع من ضايع نگردانم
عمل عامل منكم عمل هيچ عمل كنندهٔ را از شما ام سلمه رضى الله عنها نقل ميكند كه
من از سيد عالم صلى الله عليه وسلم سوال كرده كه هر عاملى را اجريست اين چگونه باشد
كه مردان مردان مهاجر را مناقب بسيار ياد كرد ومهاجرات را از آن نصيبى ارزانى فرمود
اين آيت آمد كه من عمل هيچ عملى را از شما ضايع نكنم من ذكر او انثى از مرد و زن بعضكم
من بعض برخى از شما از برخى ديگر اند يعنى شما همه از يكديگريد زنان از مردان ومردان از
زنان مخلص سخن آنست كه شما را در ثواب يك حكم است هر كه عمل كند مرد بود وذكورة
وانوثت را در آن مدخل نيست فالذين هاجروا پس آنانكه هجرت كردند از شرك يا از اوطان خود

واخرجوا

واخرجوا من ديارهم بيرون كرده شوند از سراها ومنازل خود يعنى حضرت پيغمبر
وآنانكه مشركان ايشانرا از مكه بيرون كردند واوذوا في سبيلي و رنجانيده شدند در راه
طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال كه او را بضرب وستم و صهيب كه او را
بنهب اموال مى رنجانيدند وقاتلوا وكارزار كردند با كفار وقتلوا وكشته شدند
در جهاد اين عامه مهاجرانند لاكفرن عنهم هر آينه در گذارم از ايشان سيئاتهم
بديهاى ايشانرا ولادخلنهم و در آرم ايشانرا جنات تجرى بوستانهاى كه مى رود
من تحتها الانهار در زير درختان منازل آن جويها و پاداش دهم ايشانرا ثوابا پاداش
دادنى من عند الله از نزديك خداى وضع مظهر در موضع مضمر دليل بر تعظيم ثواب
دهنده است واضافت ثواب بعنديت وتقييد باسم الله كه دال است بر ذات با مجموع
صفات نشانه تعظيم ثواب است والله عنده حسن الثواب و خدايست كه نيكوى پاداش
و پاداش نيكو نزديك است و در تفاسير آمده كه مشركان مكه در عشرت كه بت پرستان
در ناز و نعمت باشند و خداى شناسان در رنج ومحنت حق سبحانه بهت تسليهٔ
ايشان با پيغمبر خود خطاب فرمود ومراد درويشان امت اند لا يغرنك بايد كه
فريب ندهد ترا تقلب الذين كفروا رفتن وآمدن كافران فى البلاد در شهرها براى تجارت
چه آن تقلب ايشان متاع قليل برخوردارى اندكست زود زايل شود ثم پس انكه
باخرت روند مأويهم جهنم بازگشت ايشان دوزخ باشد وبئس المهاد وبد
آرامگاهيست دوزخ لكن الذين اتقوا ليكن آنها كه بترسيدند ربهم از عقاب پرورد
گار خود بمتابعت دينى مغرور نگشتند لهم جنات مر ايشانرا بوستانهاست بر آن وجه
كه تجرى مى رود من تحتها الانهار از زير قصور آن يا درپاى درختان آن جويها

در آن بوستانها نزدیک حالتی که این نشستان جز کسی باشد مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک م

از آب وشیرینی وانگبین خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند نُزُلًا خدای نزول آنرا گویند که
در منزل مهمان نازل حاضر سازند وبسیاری دخول آن دلیل کرامت مهمان ونیکوداشت
او باشد وهرکاکه بهشت نزول مهمان دار السلام خواهد بود بس نعمت کلی جز تماشای
پرتو انوار لقا باشد ؛ تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت ٥ نمیخواهم بهشت و
دعوت دیدار میخواهم وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ وآنچه نزدیک خدایست از الطاف خفیه خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ
بهتر است مر نیکوکارانرا از متاع فانی وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وهر آینه اهل کتاب لَمَنْ يُؤْمِنُ
کسی هست که میگردد بِاللّٰهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وبآنچه برشما منزل شده که قرآنست
وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ وبدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریت است یا انجیل مراد ابن سلام
است واصحاب او یا نجاشی واتباع او خَاشِعِينَ لِلّٰهِ درحالتی که ترسکارانند یا متواضعان
مرخدا یرا لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثَمَنًا قَلِيلًا بدل نمیکنند بهای اندک
چنانچه احبار رشوت خوار أُولَٰئِكَ آنگروه مؤمن خاشع متدین لَهُمْ
أَجْرُهُمْ مرایشانراست مزد خود ایشان ذخیره نهاده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حسابست باسانی وزودی حساب
مؤمنان خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اصْبِرُوا صبر کنید برادای فرایض
یا برجهاد با اعدا وحقیقت آنست که براحکام شرعیه تا تمه طاعات راشامل باشد وَصَابِرُوا
وشکیبائی نماید در قتال دشمنان وقدم که استوار داهید ودر میدان محاربه
وَرَابِطُوا وساخته وآماده باشید مقاتلهٔ اعداء الله را مرابطه آنست که لشکر اسلام
در ثغور اسلام اسناط واسلحه اماده دارند تا اذی کفار از مؤمنان باز توانند داشت
ونزد بعضی مرابطه نمازاست بعد از نمازی وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از خدای ودرپرهیزکاری کنید

لعلکم

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهدهٔ نفوس
بنهی از هوا وامر بطاعت مولی ومصابره فرمایند بر مراقبهٔ قلوب مع الله بتسلیم در بلا
ورضا بجریان احکام قضا واقدام نمایند بر مرابطهٔ ارواح بوصول لحق وانطاع از ماسوی
وتقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات باغیار تا بار رسته از حجب وجود بفنا
فی الله وفایز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله ٥ گو بقا خواهی فنا شو کز فنا ٥ کمترین
چیزی که می زاید بقاست

سُورَةُ النِّسَاءِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اتَّقُوا بترسید وپرهیزید رَبَّكُمُ از خشم وعذاب پروردگار خویش الَّذِي آن آفریدگاری که بمحض قدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شمارا با وجود
اختلاف الوان واشکال والسنه مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آن آدم است علیه السلام
وَخَلَقَ مِنْهَا وبیافرید از آن تنها زَوْجَهَا جفت وی راکه حواست واصح آنست که حوارا
از استخوان پهلوی چپ آدم بیافرید وَبَثَّ وپراکنده کرد وظاهر کردانید مِنْهُمَا از آدم
وحوا بواسطهٔ توالد وتناسل رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً وزنان فراوان وَاتَّقُوا
اللّٰهَ وبترسید از مخالفت امر خدای الَّذِي آن خداوندی که شما در وقت استعطاف
واستعانت از یکدیگر تَسَاءَلُونَ حاجت می طلبید وسوگند بر یکدیگر میدهید بِهِ بآن
خدای وَالْأَرْحَامَ وبپرهیزید از قطع رحم وبا یکدیگر بمهربانی پیوند کنید إِنَّ اللّٰهَ كَانَ
بدرستی که خدای هست وبود باشد عَلَيْكُمْ رَقِيبًا برشما دیده بان یعنی بر همهٔ اقوال
وافعال شما مطلع وهرکه داند که نگهبان اوست باید که در حرکات وسکنات خود احتیاط
بجای آرد وبوقت عزیمت بر ناپاکی وبی پاکی از و شرم دارد ٥ هرکه مؤمن بود با نکر خدای

حاضر وناظر است در همه جای ۵ در و دیوار و حاجب و بواب ۵ بنست در دیدن
خدای محجاب ۵ ور بس پردهای تو بر تو ۵ کی تواند مخالفت با او وَآتُوا الْيَتَامَىٰ
و بدهید مر یتیمانرا ای اولیا و اوصیاء ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشانرا که بحکم
وصایت و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که در مال یتیمان تصرفات ناشایسته
میکردند کوسفند لاغر خود در رمهٔ ایشان سر داده بعوض کوسفند فربه بر دکه میکرفتند
و میکفتند شاةٌ بشاةٍ حق تعالی فرمود وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را
بِالطَّيِّبِ بمال پاک خود یعنی فرا مکیرید حیدِّ را از مال یتیم که در حق شما خبیث است
و بجای او منهید مال ردّی را که بنسبت شما طیب است وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید
مالهای ایشانرا إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ آمیخته با مالهای خود إِنَّهُ بدرستی که خوردن مال یتیم
یا تبدل آن با خیانت در آن كَانَ هست نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا کناهی بزرک
این آیت در شان یکی از عطفانیان نازل شد که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری
مانده و او بولایت عمومت اموال ورا متصرف شده چون پسر بدرجهٔ بلوغ رسید
و مال خود از عم طلب نمود در اداء آن تعللی میکرد مرافعه ایشان بمحکمهٔ علیه نبوی
افتاد و این آیت فرود آمد و عطفانی کلمه نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْحُوبِ الْكَبِيرِ بر زبان رانده
تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ واکر می ترسید یا میدانید أَلَّا تُقْسِطُوا
انکه عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَىٰ در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه
رضی الله عنها نقل میکند که آیت در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و
ولایت تصرف در مال آن صغیره داشت که او را در قید نکاح آرد و حق خدمت و تعیین
کابین چنانچه باید فرو کذارد با نواع مشقت او را ازام می شد و هرچه مکروه طبیعت

او بود بیش مزاوره آیت فرود آمد که اکر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و ادای مال
ایشان از روش عدالت دور رید فَانْكِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُمْ آنچه خوش آید
شما را مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنَىٰ دوکانه وَثُلَاثَ وسه کانه وَرُبَاعَ وچهارکانه
نکح مختار است که از اعداد مذکوره هرکدام که خواهد بخواهد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اکر
ترسید یا دانید أَلَّا تَعْدِلُوا انکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَوَاحِدَةً پس
اختیار کنید یک زن را أَوْ مَا مَلَكَتْ یا سریه کیرید کنیز یرا که مالک آنست أَيْمَانُكُمْ
دستهای شما یعنی شما را ملکیت در آن تصرف هست ذَٰلِكَ این اختیار واحده ما نزدی
أَدْنَىٰ نزدیکتر است أَلَّا تَعُولُوا بانکه میل ننمایید وانحراف نورزید یا جور نکنید وَآتُوا
النِّسَاءَ و بدهید مر زنانرا که در قید نکاح آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کاوینهای ایشانرا در
حالتی که هست آنها نِحْلَةً هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شد بایشان فَإِنْ
طِبْنَ پس اکر این زنان خوش خوی باشند و ببخشند لَكُمْ مر شما را و بکذرند عَنْ شَيْءٍ
از سر چیزی مِنْهُ از کاوین نَفْسًا از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوش دل فَكُلُوهُ
پس بخورید آن چیز را و بکار برید هَنِيئًا سازکار مَرِيئًا خشکوار در مدارک آورده که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم برین وجه تفسیر فرمود که هنی آن بود که
در وی کناهی نبود و مری انکه با وی دردی و رنجی نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید
بسفیهان و کم خردان أَمْوَالَكُمُ مالهای خود را خطاب با اولیاء نسوان و ایتام است
و اضافت بدیشان جهت تصرف ایشانست در ان بحق ولایت الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ آن
مالها که کردانیده است خدای لَكُمْ قِيَامًا برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطهٔ

انتظام امور دین جون حج وجهاد و زکوة وصدقه ونفقات وضیافات
وتمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ وروزی دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید
فِيهَا دران مالها بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ وبپوشانید وجامه دهید ایشانرا
بقدر حال وَقُولُوا لَهُمْ وبکویید بعد از منع مال مر ایشانرا قَوْلًا مَعْرُوفًا سخن نیکو
وپسندیده ومثلا اکر یتیم باشد کویند این مال از ان تست ومن خزینه دار توام
وبوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد وزنانرا نیز وعده کنند که دل ایشانرا خوش
سازد وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ وبیازمایید یتیمانرا اکر مرد اند بعقل وتمیز وصیانت اموال
ووقایق بیع وشری واکر زنانند بغزل ونسج وترتیب امور خانه حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ
تا انکاه که برسند بحد نکاح واین کنایت از بلوغ است فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اکر دیدید
ودریافتید بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین
وصلاح مال فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشانرا که در
دست شما بود وَلَا تَأْكُلُوهَا ومخورید ای اوصیا مالهای یتیمانرا و تلف مکنید
إِسْرَافًا از روی کزاف ومجاوزت از حد یعنی زیاده از انکه قاضی فرض کرده باشد
وَبِدَارًا ودیکر تلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن وعیشی کوفتن أَنْ يَكْبَرُوا
از ترس انکه بزرک شوند ومال از شما باز ستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا وهرکه باشد از اوصیا و
اولیا توانکر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم دست باز دارد وعفت وخویشتن
داری بجای آرد وَمَنْ كَانَ وهرکه باشد از انجماعت که مال یتیم در دست دارد
فَقِيرًا درویش ومحتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ به نیکوی
یعنی بقدر حاجت از طعام ولباس یا بمقداری که اجرة سعی اوست فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس

جون بدهید وباز کذارید إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ بیتیمان مالهای ایشان فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس کواه کیرید
بر اقرار ایشان بقبض مال در میانه جدال وخصومت پدید نیاید وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وبسنده است
خدای حَسِيبًا کواه بندکان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا
آورده اند که عادت عرب در جاهلیت آن بود که زنانرا مطلقا ومردان خرد سال را میراث
نمی دادند ومی کفته اند که مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد وبطعن نیزه وضرب شمشیر
غنیمتها در خورد تصرف تواند آورد جون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه
علیه بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث برهمین قانون مستمر بود تا روزی ام کجه
بجناب نبوت فرمود که اوس بن صامت رضی الله عنه حق دعوت حق را لبیک اجابت
کفته ومن از وسه دختر دارم ومال بسیار کذاشته وابناء عم او بحیطه تصرف در آورده
اند مرا وصغیرانرا محروم وبی نوا کذاشته حضرت رسالت ایشانرا طلبید و
صورت ماجرا بحضور ایشان باز راندند ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده
خواستند که طریق آبا واجداد را رونق دهند آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردانرا اکر خرد
باشند واکر نه بهره هست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که بکذارند پدر ومادر وَالْأَقْرَبُونَ
وخویشاوندان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ ومر زنانرا نیز حصه هست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
از آنچه والدین واقارب بکذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال کذاشته أَوْ كَثُرَ
یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِيبًا بهره مَفْرُوضًا باندازه پیدا کرده
وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ وجون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشانی که
میراث نمی برند وَالْيَتَامَىٰ ویتیمانی که بیکانه باشند وَالْمَسَاكِينُ ودرویشان ومحتاجان
فَارْزُقُوهُمْ بدهند ایشانرا جیزی مِنْهُ از آنچه مقسوم میکردد تا دل ایشان خوش شود

مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند وگفته اند این امر
بر سبیل وجوب بود وبآیت مواریث ووصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ وبگویید این جماعت را
قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ وباید که بترسند
آنانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان عاجز وضعیف
خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند بر ایشان از بی نوایی وضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفاء
اقارب ویتیمان ومسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت
ومرحمت مرعی دارند وتفکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خورد عاجز باشند وبعد
از فوت ایشان بچنان مجلسی درآیند حرمان ایشان جایز هست مالی وهر آینه
عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهند کرد پس آنچه بخود روا ندارند بنسبت
دیگران نیز جایز نشمارند مصرع مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید که
از عذاب خدای بترسند وَلْيَقُولُوا وباید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا
سَدِيدًا سخنی راست ودرست یعنی عذر جمیل ووعد نیکو إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه
از روی جرأت يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ میخورند وتلف میکنند مالهای یتیمانرا ظُلْمًا از
جهت بیداد وستم إِنَّمَا يَأْكُلُونَ جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمهای
خویش آتشی وچه آتشی در نوادر ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه برانگیزد روز قیامت قومی را از گورها
وبیرون آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود که
نمی بینید که خدای میگوید إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در تفسیر کبیر است که
خورنده مال یتیم روز قیامت بعرصات درآید وآتشی که درون او از آن مملوست

زبانه

زبانه می کشد ودود از دهن وبینی وگوش وچشم او بیرون می آید وبدین علامت
همه کس بشناسند که این اکل اموال یتیمانست پس بدین سخنان حمل اکل بر ظاهر
انسب است وَسَيَصْلَوْنَ وزود باشد که در انداخته شوند خورندگان مال یتیم
حفص معلوم میخواند معنی اینست که بزودی درآیند سَعِيرًا در آتش افروخته
يُوصِيكُمُ اللَّهُ امر میکند خدای شما را فِي أَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما ومقادیر میراث
ایشان یا فریضه میگرداند بحکم خویش درباره فرزندان شما سهام میراث را برین
وجه که لِلذَّكَرِ مر مردی را باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن فَإِنْ كُنَّ
پس اگر باشند اولاد میت نِسَاءً زنان خالص که با ایشان مرد نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای
دو یا دو فَلَهُنَّ پس مر ایشانرا باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفی
بگذاشته است وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً واگر باشد وارث یک دختر وبس فَلَهَا النِّصْفُ پس
مر اوراست نصفی از متروکه متوفی وَلِأَبَوَيْهِ ومر پدر ومادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ
یکی را مِنْهُمَا السُّدُسُ از ایشان حصه شش یک است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فر
إِنْ كَانَ اگر باشد لَهُ مر آن فرزند متوفی را وَلَدٌ فرزندی خواه مرد وخواه زن فَإِنْ لَمْ
يَكُنْ پس اگر نباشد لَهُ وَلَدٌ مر آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ ومیراث برند
از وی همین پدر ومادر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او را سه یک باشد از مال وچون
حصر وراثت کرد بر ابوین ونصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب ابست
فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشد این متوفی را برادران پدر مادری یا پدری یا مادری یا بعضی
پدری وبعضی مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش از متروکه واین نصیبها
که بجهت ورثه مفروض شد بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که

یوصی بها وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم مخواند و مراد از آنکه موصی مبت است
او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمهٔ مورث باشد آباؤکم پدران شما وابناؤکم
پسران شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام از ایشان اقرب نزدیکتر است
وبکار آینده ترلکم مرشما را نفعا از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع
ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنی بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون خدای
باحوال وارث و مورث داناست پس قطع رحم کرد سهام مواریث را و فرض کردانید
فریضة فرض کردانیدنی من الله ثابت از نزدیک خدای ان الله کان بدرستی که خدای
است علیما دانا بمراتب هریک از ورثه حکیما حکم کننده در تقدیر سهام ایشان
ولکم ومر شما راست ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم نیمهٔ آن ترکه کذارند زنان شما ان لم
یکن اگر نباشد لهن ولد مرآن زنانرا فرزندی خواه یکی خواه بیشتر خواه از شما خواه از غیر شما
خواه مؤنث و خواه مذکر خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هرچند پایان رود
فان کان لهن ولد پس اگر آن زنانرا فرزند باشد بهر وجه که بود فلکم الربع پس شمارا
حصهٔ چهار یک باشد مما ترکن از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که
حصهٔ شماست بتوانید کرفت من بعد وصیة از پس وصیتی که زوجات شما یوصین بها وصیت
کرده باشد بدان او دین یا پس از قضای وامی که در ذمهٔ ایشان باشد ولهن الربع ومر
زنانراست چهار یکی مما ترکتم از آنچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد خواه زیاده همه در
ربع شریک اند ان لم یکن اگر نباشد لکم ولد شمارا فرزند خواه یکی و خواه زیاده و خواه
مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان خواه از غیر ایشان فان کان پس اگر باشد لکم ولد
شمارا فرزند بهر وجه که باشد فلهن الثمن پس آن زنانراست هشت یکی مما ترکتم از آنچه

او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمهٔ شما باشد

شما کذاشتید از اموال من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که توصون بها وصیت میکنید بدان
وان کان واکر باشد رجل یورث مردی که از و میراث میکیرید کلالة کسی که والدین
واولاد ندارد او امرأة یا زنی بود کلاله وله ومر این مرد را و زن نیز درین حکم داخل
است اخ برادری مادری باشد او اخت یا خواهری مادری فلکل واحد پس هریکی را
منهما ازین برادر و خواهر السدس ششیک حصه رسد از میراث کلاله و مذکر
درین صورت با مؤنث یکسانست فان کانوا پس اگر باشند اولاد ام اکثر من ذلک
بیشتر از برادری یا خواهری فهم پس ایشان تمامی خواه ذکور خواه اناث باشند یا مختلط
از فریقین باشند شرکاء فی الثلث انبازانند در سه یک مال بی مزیت ذکور بر اناث
واین میراث بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یوصی بها
وصیت کرده شده است او دین یا پس از ادای دین غیر مضار در حالتی که میت
غیر زیان آرنده باشد بر ورثه وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال
متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمهٔ او چیزی نداشته
باشد وصیة من الله نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای والله علیم و خدای
داناست بنیات شما در نفع و ضرر حلیم بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل
نکند و بتوبه کناه ایشان عفو فرماید تلک آن حکمها که تقدیم یافت در امور یتامی
ومهمات نکاح وقسمت مواریث حدود الله اندازهای حکم خداست که از آن در
نشاید کذشت ومن یطع الله ورسوله وهرکه فرمان برد خدای و رسول او را درین حکمها
یدخله در آرد خدای او را جنات تجری ببوستانهائی که میرود من تحتها
الانهار از زیر اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی داخلان درین جنات جاوید باشند

درآن وَذَلِكَ وابن ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود الفَوْزُ العَظِيمُ رستکاری
بزرکست وَمَن يَعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ وهرکه نافرمانی کند خدای و رسول او راجون عیینه بن حصین
فزاری که بمیراث زنان وکودکان راضی نشد وکفت من میراث نمیدهم الا کسی راکه بر پشت
مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی آیت فرستاد که هرکه فرمان خدای و رسول او نبرد
وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ ودرکذرد از آن اندازها که در حلال وحرام ومیراث وسایر احکام
مقرر شده یُدْخِلْهُ نَارًا خدای درآرد او را در آتشی وجه آتشی خَالِدًا فِيهَا درحالتی که
جاوید باشد درآن روایت صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَلَهُ ومرآن
عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوارکننده وَاللاَّتِي وآن زنانی که ازمتابعت
هوای نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِن نِّسَآئِكُمْ از زنان
شما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب
کواه کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً جهار مرد عاقل بالغ مِّنكُمْ
ازشما که مؤمنانید که بر ایشان کواهی دهید فَإِن شَهِدُواْ پس اکر این جهار تن بزنا بر ایشان
کواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نکاه دارید این زنانرا وبند کنید در خانها اصح
اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بوده که ایشان را در
خانها محبوس دارند حَتَّىَ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملك الموت یا
استیفاء ارواح ایشان کند مرک أَوْ يَجْعَلَ اللّهُ یا کرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلاً
برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند وبعد از ان وحی فرود
آمد که وسید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که فرا کیرید از من قَدْ جَعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً
صحابه متوجه شدند که آن راه کدام است خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم

والبکر

والبکر فی البکر مایة جلدة وتغریب عام بس بحکم این حدیث امساک ببیوت منسوخ شد
واشهاد واستشهاد باقی ماند وَاللَّذَانِ وآن دو کس یعنی مرد وزن که غیر محصن باشند
يَأْتِيَانِهَا بیایند بفاحشه مِنكُمْ ازشما که مسلمانان آزادید فَآذُوهُمَا پس برنجانید
ایشانرا بزبان وسرزنش وملامت کنید وابن عباس رضی الله عنه فرموده که ایشانرا
بدست نیز ایذا باید کرد فَإِن تَابَا پس اکر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا وکار خودرا
بصلاح آرند فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمَا پس شما روی بکردانید یعنی دست باز دارید از ایشان این
حکم نیز بحکم جلد ونفی منسوخ شد إِنَّ اللّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای هست توبه
پذیرنده از بندکان رَّحِيمًا مهربان بر بندکان توبه کننده إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست که
قبول توبه عَلَى اللّهِ برخدای است نه بر طریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف
درآن متصور نیست و وعده قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانیست که يَعْمَلُونَ السُّوَءَ
بدی میکنند بِجَهَالَةٍ بنادانی دیباتی فرموده که کناه مؤمن بجهل است نه از روی شك
وعناد وجحود واستکبار وشاید که جهل باشد بعقوبت آن وایشان بجهل
عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس بازکشت مینمایند بحق سبحانه مِن قَرِيبٍ از زمانی
نزدیك یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملك الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوی
آنکاه در دل متمکن کردد واصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرکست واکرجه
بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تایبی راکه بیك نفس پیش از مرک
توبه کند ملا یکه بطریق استحسان میکویند که چه زود آمدی وچه زود مسارعت نمودی
ومؤید این قولست آنکه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرموده که إِنَّ اللّهَ
يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَبْدٍ مَا لَمْ يُغَرْغِرْ بزرکان کفته اند که جون زمان حلول اجل ووقت نزول مرک

معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود
غافل مشو ای عاصی و باد رد ندم باش ٭ هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فَاُولٰئِکَ پس
آن کروه که توفیق یافته بعد از کناه توبه کنند یَتُوبُ اللّٰهُ توبه دهد خدای و باز کردد
بمغفرت عَلَیْهِمْ بر ایشان وَکَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا هست خدای دانا بتوبهٔ تایبان حَکِیْمًا حکم
کننده بآنچه تایب را عقوبت نباشد وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِیْنَ انکسانرا
که بطریق اصرار یَعْمَلُوْنَ السَّیِّئَاتِ بدیها می‌کنند حَتّٰی اِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی
در رسد اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از یشانرا مرک قَالَ اِنِّیْ کوید بدرستی که من تُبْتُ الْاٰنَ توبه
میکنم اکنون این سخن در شان منافقانست و توبهٔ ایشان اسلام باشد بحسب باطن
و این صورت در وقت معاینهٔ مرک از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِیْنَ یَمُوْتُوْنَ و نه توبه
مقبولست مرآنها را که میرند وَهُمْ کُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت
سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان یاس است و آن سود نیدارد
فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ اِیْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاْسَنَا فَاُولٰئِکَ آن کروه که منافق باشند و انها که بر کفر
میرند اَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا اَلِیْمًا عذابی دردناک
که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی
وفات کردی و زوجهٔ از و باز ماندی پسر متوفی که از زن دیکر بودی یا کسی از اقربا
که استحقاق میراث داشتی در وقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل
خود در آوردی و الا بر دادی و مهر بمجرد او خود تصرف کردی با او را از تزوج منع
کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس کذاشتی
یا بمردی و میراث او این کس ببردی و اکر آن زن قبل از القاء ثوب برو باهل خود پیوستی

وارث زوج متوفی را بر و دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی
تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبشه نام از و باز ماند ابو قیس که از زنی دیکر
داشته کبشه را در تحت تصرف در آورده با او معیشت بطریق مضاره اغاز نهاد و غرض
انکه هر چه دارد بدو دهد کبشه صورت حال در حضرت رسالت لموقف عرض رسانید
خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که بخانه باز کرد و پای اضطراد در دامن
اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبشه باز کردید و بعضی دیکر از
زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند روی بدرکاه نبوت پناه آورده کفتند یا رسول
الله کلنا کهیئة کبشة ما همه کبشه بدستور کبشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده
ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیت فرستاد
که یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کروه مؤمنان لَا یَحِلُّ لَکُمْ روا نیست شما را اَنْ تَرِثُوا النِّسَآءَ
انکه میراث کیرد زنانرا کَرْهًا از روی ناپایست و کراهت ایشان نقید میراث کرفتن
بکره دلالت بدان نمیکند که بطوع و رغبت ایشان ایشانرا میراث توان کرفت
بجهت انکه تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی وَلَا تَقْتُلُوْا
اَوْلَادَکُمْ خَشْیَةَ اِمْلَاقٍ چه قتل در وقت عدم خشیت هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ
و منع مکنید این زنانرا از تزوج و کفته اند که خطاب با مروانیست که از زنان خود
بتنک آمده برای انکه از سر مهر خود در کذرند ایشانرا در خانه باز داشتند حق
سبحانه میفرماید که زنانرا محبوس مسازید و باز مدارید لِتَذْهَبُوْا برای انکه ببرید
بِبَعْضِ مَا اٰتَیْتُمُوْهُنَّ بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر اِلَّا اَنْ یَاْتِیْنَ مکر انکه بیایند
بِفَاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ بعمل زشت روشن کرده شده بشهود عدول حفص بکسر یا خواند

یعنی فاحشهٔ روشن کننده حال ایشانرا و فاحشه درین آیت نشوز است یعنی جون
زن سر باز زند از صحبت مرد مر او را روا بود که از وی خلع طلبد و کفته اند فاحشه
زناست و حد آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا
این حکم منسوخ است وَعَاشِرُوهُنَّ و زندکانی کنید با زنان که مرتکب فواحش شده اند
بِالْمَعْرُوفِ به نیکوی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشانرا اداب شریعت
که هیچ نیکوئی به از آن نیست فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ بس اکر ایشانرا نخواهید صبر کنید بر آن
فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا بس شاید انکه شما کاره باشید جیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ و کرداند خدای
و بدیدارد برای شما فِيهِ در آن جیز مکروه خَيْرًا كَثِيرًا نیکوی فراوان یعنی ثواب
عظیم بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اکر خواهید شما بواسطهٔ کراهیت از صحبت زوجات
نی و قوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ
بجای زن دیکر وَآتَيْتُمْ و داده باشید إِحْدَاهُنَّ یکی از ایشانرا که داعیه طلاق او
دارید قِنْطَارًا مال بسیار جهت کاوین فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ بس فرا مکیرید شَيْئًا از آنجه
بدو داده اید و اما میناجیزی نه اندک و نه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میکیرید جیزی از آن
زن بُهْتَانًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا و حرامی ظاهر و کناهی هویدا بهتانرا در قول باطل
نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیت آنست که شوهر مهری از برای زن
فرض کرده و بران کواه کرفته و جون استرداد آن میکند کویا مدعای او آنست که
آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است وَكَيْفَ و جکونه بکدام وجه و بجه
جهت تَأْخُذُونَهُ فرا میستانید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَىٰ و حال انکه رسیده است بَعْضُكُمْ
إِلَىٰ بَعْضٍ برخی از شما ببرخی دیکر افضی کنایت از مباشرت است وَأَخَذْنَ و فرا کرفته

اند از ان زنان مِنْكُمْ از شما در وقت عقد مِيثَاقًا غَلِيظًا بیمانی محکم و عقدی استوار
که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده که اِسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ
بِكَلِمَةِ اللَّهِ آورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت ازواج آباء خود را نکاح
میکرده اند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و کفت وَلَا تَنْكِحُوا و بزنی مخواهید
و بنکاح در میارید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که بخواسته اند بدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان
بنکاح در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مکر آنجه کذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه
است إِنَّهُ بدرستی که نکاح زن بدر كَانَ بود قبل از نهی و نیست بعد از تحریم
فَاحِشَةً عمل زشت و نا بسندیده وَمَقْتًا و مبغوض خدای و مؤمنان این عمل نزد
اشراف عمل مکروه و مبغوض می بوده و فرزندی را که از زن بدر متولد شدی
مقیت میکفته اند یعنی دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی که این راه است
کفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشارت بدانست دوم قبح
شرعی و مقت عبارت از آنست سیم قبح عرفی وَسَاءَ سَبِيلًا مشتمل بر آنست حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمْ حرام کرده شد بر شما و این امومت عمومی دارد و هر زنی که نسب مرد بدو
راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور جون مادر بدر و بدر بدر هر جند بالا رود
خواه از طرف اناث جون مادر مادر و مادر او هر جند باشد حکم مادر دارد در تحریم
وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسب او بمرد باز کردد از جهت
اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیاده در بنات داخل است وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران
شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا بر رحمی کذشته او خواهر اوست بس خواهر
عام باشد بدری یا مادری و بدر مادری را وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران بدران شما هر زنی که

أُمَّهَاتُكُمْ نکاح
مادران شما

باپدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بوده یا برحم مرور نموده عمه انکس است
وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد
در صلبی استقرار داشته یا برحمی کذشته خالهٔ انکس است و وقوع آن بوجوه مذکوره
امکان دارد وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادران بهر وجه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه
وبنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانکه دور شوند همان حکم دارند وَبَنَاتُ
الْأُخْتِ و دختران خواهر از هر وجه اخیت تحقق یابد و این نیز متناول بنات
اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان است هر چند پایان روند همان داخل اولاد
اخت اند وَأُمَّهَاتُكُمُ و حرام کرده اند بر شما مادران شما را اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ انهایی که شما را
شیر داده اند مرضعه را مادر میکوید از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد
کسی را و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن
زن را که بشیر او زوجه یا ام ولد او رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُمْ
مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما از جهة شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله
برانند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت است و مذهب امام شافعی
و امام احمد رحمهما الله بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمی شود
وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل مادر و پدر نیست و رضاع
همین حکم دارد وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي و دختران زنان شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که در کنار
تربیت شما پرورش یابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِنْ
نِسَائِكُمُ اللَّاتِي از آن زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا
پس اکر نباشید شما که بخلوات دَخَلْتُمْ بِهِنَّ در آمده باشید با ایشان این دخول کنایت از

مباشرت است فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ کناه نیست بر شما در نکاح ربایب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ
و دیکر از محرمات زنان پسران شما اند الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتهای شما باشند
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زینب را بعد از انکه زید بن حارثه که پسر
خواندهٔ آنحضرت بود طلاق داده بعقد نکاح در آورد و مشرکان آغاز سرزنش کردند
که زن پسر خود را خواسته این آیت آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زنی کسی که او را پسر
خوانده باشند وَأَنْ تَجْمَعُوا و دیکر حرام است بر شما انکه جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر
در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مکر آنچه از پیش کذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است
و برخی از مفسران برانند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام
جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا و راحل مادر یوسف علیه السلام و در دین
وی حلال بوده إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزکار انکسان از اهل
ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رَحِيمًا مهربان بر کسانی که در اسلام
این عمل بجای آورده اند بعد از ان توبه کرده تامل در معنی این دو اسم مفلسان بی بضاعت
را سرمایه تمام است ۵ سرمایهٔ عاصیان بیاز امید ۵ غفران تو و رحمت بی غایت تست

الْجُزْءُ الْخَامِسُ مِنْ أَجْزَاءِ الثَّلَاثِينَ

وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شد بر شما شوهر داران مِنَ النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ مکر آنچه
مالک آن شده است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که
در حرب حنین از غنایم اوطاس مال بی قیاس با هل جهاد رسید و از جملهٔ زنانی که
شوهر ایشانرا بحسب و نسب می شناختیم بقید اسیری ما در آمدند و چون حرمت
زنان شوهر دار ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد کشتیم و ایشانرا

اگرچه ملك يمين بودند از قبيل محصنات مى شمرديم بعد از عرض مال انحضرت رسالت
صلوات الله وسلامه عليه اين آيت نازل شد كه زنان كفار را اگرچه شوهر دارند اما چون
بسبب سبى ملك يمين شما شدند تصرف در ايشان حلال است بشرط اخراج ايشان
از دار الحرب بى ازواج ايشان واين قول امام اعظم است وباقى ايمه بمجرد سبى ايشانرا حلال
مى دانند كِتَابَ اللهِ ملازم باشيد فرض خداى را در باب مناكحات يا مصدر موكد است
معنى انكه نوشت خداى نوشتنى عَلَيْكُمْ بر شما در محرمات وَاُحِلَّ لَكُمْ وحلال كردانيد
مر شما را حفص مجهول ميخواند ومعنى انست كه حلال كرده شد بر شما مَا وَرَاۤءَ ذٰلِكُمْ آنچه غير
اين محرمات مذكوره است وبحديث نيز محرمات ثابت شده است چون نكاح مرء بر عمه
او و بر خاله او و بر خواهر زاده و بر برادر زاده او ونكاح مطلقه ثلث بى تحليل ونكاح
معتده ونكاح امه بر آزاد وتزوج بمجامع خمسه ونكاح ملاعنه وتفاصيل اينها در كتب فقه مذ
كور است وچون حق سبحانه بيان حلال وحرام فرمود پس روا باشد شما را اَنْ تَبْتَغُوا
انكه بطلبيد زنانى كه غير محرم باشند يعنى بنكاح در آريد وكاوين كنيد بِاَمْوَالِكُمْ بمالهاى
خود مُحْصِنِيْنَ در حالتى كه آن تزوج متعفف باشيد يعنى دين خود را بآن نكاح
در پناه آريد غَيْرَ مُسَافِحِيْنَ ونباشيد زناكنندكان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ پس هركه بر خود
دارى يافته ايد بِهٖ بدو فَاٰتُوْهُنَّ از زنان بسبب نكاح اُجُوْرَهُنَّ پس بدهيد ايشانرا
اُجُوْرَهُنَّ مهرهاى ايشان فَرِيْضَةً مقرر كرده ومفروض ساخته چه مهر در مقابله
استمتاع است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وهيچ وبالى وگناهى نيست بر شما كه ازواج وزوجانيد
فِيْمَا تَرَاضَيْتُمْ در آنچه از يكديگر راضى شويد بِهٖ در آنچيز مِنْۢ بَعْدِ از پس آن مهرى كه فرض شده باشد
در زمان عقد يعنى آنچه زن ابرا كند از مهر ومرد در عوض آنچيزى بوى دهد يا زن از

الفريضة

مهر كم

مهر كم كند ومرد زياده سازد وگفته اند تراضى در نفقه است يا در صحبت ومفارقت
اِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيْمًا بدرستى كه هست خداى دانا بمصالح بندگان حَكِيْمًا محكم كار در مهمات
نكاح ايشان وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ وهركرا استطاعت نيست از شما طَوْلًا از روى
توانايى وتوانگرى اَنْ يَّنْكِحَ الْمُحْصَنٰتِ الْمُؤْمِنٰتِ آنكه نكاح در آرد زن آزاد گرويده را فَمِنْ
مَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ پس بايد كه بخواهد بزنى آنچه مالك انست دستهاى شما مِّنْ فَتَيٰتِكُمُ الْمُؤْمِنٰتِ
از كنيزكان شما كه گرويدگانند وَاللهُ اَعْلَمُ وخداى داناتر است بِاِيْمَانِكُمْ بگرويدن
شما وبتفاضلى كه ميان شما باشد در ايمان بَعْضُكُمْ برخى از شما كه عبيد واماانند مِّنْۢ
بَعْضٍ از برخى ديگرند يعنى همه مشتركيد در ايمان يا شما از يكديگريد در نسب
وپدر همه شما آدم است عليه السلام فَانْكِحُوْهُنَّ پس بخواهيد كنيزكانرا بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ
بدستورى خداوندان ايشان چه ايشان مملوك ديگرى اند وَاٰتُوْهُنَّ وبدهيد
بكنيزكان نكاح كرده اُجُوْرَهُنَّ مهرهاى ايشان بِالْمَعْرُوْفِ به نيكويى يعنى بى مكاس
ومضايقه وادادن مهر بايشان هم باذن مالكان ايشان بايد مُحْصَنٰتٍ در حالتى كه
اين كنيزكان نگاه دارنده فروج خود باشند غَيْرَ مُسٰفِحٰتٍ نه زناكنندگان باشكارا
وَّلَا مُتَّخِذٰتِ اَخْدَانٍ ونه فراگيرندگان دوستان به پنهانى فَاِذَآ اُحْصِنَّ پس آن هنگام كه
ايشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزويج وحفص بصيغه مجهول
ومعنى انست كه آنهنگام جوارى شوهر كرده شدند فَاِنْ اَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بيايند
زنا فَعَلَيْهِنَّ بر ايشان لازم بود مَا عَلَى الْمُحْصَنٰتِ نيمه آنچه لازم است بر زنان
آزادى بى شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدى كه خداى مقرر كرده حد زن آزاد بى شوهر صد
تازيانه است از ان كنيزكان پنجاه تازيانه باشد وزن آزاد را تغريب عام است امام شافع

رحمه الله میکوید نعزهب کنیزکه نصف عام باشد وامام اعظم رحمه الله فرموده که میان
جلد ونفی جمع نکنند مکر برای سیاست وبهمه مذاهب در زنای عبید وامارجم نیست
ذَلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مکر کسی که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت
انکه در زنا افتد مِنكُمْ از شما که غربا بیند وَأَن تَصْبِرُوا وانکه صبر کنید از نکاح کنیزکان
خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شمارا وباحتیاط نزدیکتر در صانت ولد خود از بندکی وَاللَّهُ
غَفُورٌ وخدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما رَّحِيمٌ مهربانست
برخصت دادن بندکان در ان هو الله یخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ انکه بیان کند برای
شما احکام حلال وحرام وَيَهْدِيَكُمْ وراه نماید شمارا سُنَنَ الَّذِينَ راههای انکسانی که
بودند مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما مراد دین ابرهیم واسمعیل است علیهما السلام یا روش
پیشینیان از اهل حق وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وباز کردد بشما بتسهیل استقال ورفع اجمال
وتخفیف احکام وعفران آثام وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید
حَكِيمٌ درست کار وراست کفتار است درهرچه حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ وخدای میخواهد
أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ انکه شمارا توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما کردد
وَيُرِيدُ الَّذِينَ ومیخواهند انانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی
کنند آرزوهای نفس را أَن تَمِيلُوا انکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا میل کردنی
بزرک جون آیت تحریم خواهرزاده جه وبرادرزاده نازل شد یهود اعراض کردند که نکاح
دختر عمه ودختر خاله حلال ست با انکه عمه وخاله حرامند بس کو خواهر حرام اند خواهر
زاده جرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل ایمان اسلام را بجانب باطل دهند
این آیت نازل شد که خدای میخواهد که شمارا توبه دهد وجهودان میخواهند که شمارا منحرف

سازند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ انکه سبک کرداند از شما در احکام نکاح
بروجهی که سبک بار شوید شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال
عبادات وتوبه از جنایات وترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشانرا
اغلال واجبار بسیار بوده وَخُلِقَ الْإِنسَانُ وآفریده شده است آدمی ضَعِيفًا ناتوان وعاجز
از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردم وکفته اند ضعف آدمی آنست که از ماء
مهین آفریده شده قال الله تعالی خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ یا ضعیف است در مهم زنان وقوت
انکه خود را میل بدیشان باز دارد در سرا وضرا ونعمت ومحنت شکیبا نیست محققان
کویند حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد اورا بضعف وناتوانایی موسوم
ساخته تا که در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال
او پدید آید سمت ضعفی که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار بکشاید وتسمیه آن
بظلوم وجهول هم ازین منقوله است بیت من آن ظلوم جهولم که اولم کفتی ۵ جه آید
از ضعفا ای کرم واز جهال يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زنده کردیدکان لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم مخورید مالهای
یکدیکر را بَيْنَكُم در میان یکدیکر بِالْبَاطِلِ با آنچه حلال نباشد در شریعت جون غصب
وربوا وقمار وخیانت وسرقه یا بعقود فاسد یا بسوکند دروغ یا بدعوی باطل
وکواه زور القصه بنا حق در اموال یکدیکر تصرف مکنید إِلَّا أَن تَكُونَ مکر انکه باشد
جهت تصرف تِجَارَةً بازرکانی وسعی صادر عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ از خشنودی وخوشدلی
هریک از شما که متعاقد آیند وَلَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ومکشید بنا حق وناروا نفسهای خود را یعنی
اهل دین خود را جه همه مؤمنان از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحدة
یا نفس خود را مکشید وهلاک مسازید جنانجه جهال از بت پرستان هند خود را

برای بت هلاک میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری میکنید که
موردی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن
مال حرام بامتابعت هوای او یا بمباشرت اعمال که موجب سخط ربانی است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای كَانَ بِكُمْ هست بشما ای امت محمد رَحِيمًا مهربان و نهی که فرماید از غایت رحمت است
وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی
و تجاوز از حد وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم
او را نَارًا در آتشی مراد از آتش دوزخ است وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این در آوردن در آتش
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای سهل و آسان إِن تَجْتَنِبُوا اگر بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی
پرهیزید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ در
گذرانیم و عفو کنیم عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ از شما گناهان خورد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه
تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وَنُدْخِلْكُم و در آریم شما را مُّدْخَلًا كَرِيمًا در موضع بزرگ
و شریف و آن بهشت است مخلص آیت آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر او معفو
شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه می‌شاید که حق سبحانه از کبایر عفو کند
و بصغایر مواخذه نماید یا بر عکس علما را در کبایر اختلافست بعضی بر آنند که هر گناهی که
خدای تعالی از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن با آتش باشد چنانچه
يُدْخِلْهُ نَارًا یا بغضب و لعنت باشد غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ یا بعذاب و نکال چنانچه
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره گویند در انوار فرموده
که اقرب اقاویل بصحت آنست که کبیره گناهی است که شارع بر آن حدی مترتب ساخته
یا در باب آن وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده در تاویلات

کاشی مذکور است که اگر پرهیزید از کبایر که اثبات غیر است در وجود افراد و در وجود
غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو گردانیم و بعد از ظهور
نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم شما را مدخل کریم که حضرت جمع است
تا بکی در تفرقه سوزی چو شمع ٥ غرقه شو در لجهٔ دریای جمع ٥ در لوایح فرموده که
تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطهٔ تعلق بامور متعددهٔ پراکنده سازی و جمعیت
آنکه از همه بمشاهدهٔ واحد پردازی رباعی چون تفرقهٔ دلست حاصل ز همه ٥ دل را
بیکی سپار و بگسل ز همه ٥ در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها
بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان
از آن مثوبت محروم اند و رجال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر
نسا از مال میراث می‌برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان
گرفته راه حسرت می‌سپرند کاشکی ما را در دایرهٔ رجلیت دخل بودی تا از ثواب جهاد
و نصیب میراث بهره مند می بودیم آیت آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ
آن چیز را که خدای تعالی افزونی داد بِهِ بدان چیز از امور جاهی و مالی بَعْضَكُمْ برخی را
از شما که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ و مر مردان را بهره
ایست مقدر مِّمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده اند وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز
بهره ایست مقرر مِّمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد و چون خفت
و اطاعت ازواج بسی چون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو
به بهرهٔ دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ و بخواهید از خدای و طلب کنید مِن فَضْلِهِ
از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِیمًا همه جیزها دانا بس جون معلوم شد که وی داناست بس هرجه دهد وبرکه

دهد جنان باید وجز آن نشاید بت کو مفلس وکو توانکوت کرداند ۵ او مصلحت

نواز تو به بیداند ۵ در زمان جاهلیت بسر اجنبی را بسر خود میخواندند ودر میراث

داخل سایر ورثه می شد حق سبحانه ازان نهی فرمود که وَلِكُلٍّ وبرای هریک از شما

جَعَلْنَا آفریدیم مَوَالِيَ عصبه ومیراث خوران تا اخذ از نصیب خود کنند

مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ ازآنجه بازکذارند پدر وما در وَالْأَقْرَبُونَ وخویشا وندان نزدیک

ودیکر رسم بود که بایکدیکر معاقده میکردند ورسم محالفه ومعاهده درمیان

می آوردند وهریک از متعاقدین میکفت حربک حربی وسلمک سلمی دوست تو

دوست من ودشمن تو دشمن من تو از من میراث بری ومن از تو عاقلهٔ من باشی

ومن عاقلهٔ تو واین سخنا نرا بسوکند موکد می ساختند وحلیف راسدسی از مال

حلیف مقرر بود جون آیت مواریث ظاهر شد یکی از صحابه کفت یا رسول الله جمعی

از ما حلفا دارند که با خذ میراث بایکدیکر بیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث

فرود آمد وهیج جا سخن معاقده مذکور نشد این آیت نازل کشت که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ

وانکسانی که در محالفت بسته اند أَيْمَانُكُمْ دستهای شما اسناد معاقده بایدی بر

طریق مجازست وسبب درین اسناد انکه محالفان بوقت بیعت دستهاء یکدیکر

کرفتندی فَآتُوهُمْ بس بدهید مر ایشانرا نَصِيبَهُمْ بهرهٔ ایشان که سدس میراث

است وحکم این آیت بآیت اولی الارحام منسوخ کشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که

خدای هست عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه جیزها از عهود ومواثیق ومحالفات شَهِيدًا

کواه آورده اند که حبیبهٔ زوجهٔ سعد بن الربیع رضی الله عنه با زوجهٔ ثابت بن

قیس

قیس طریق نشوز بیش کرفته باشوهر بیرایی بسیار کرد وشوهر از غایت اضطراب

طبانجه بر روی وی زده او شکایت بیش بدر برد وباتفاق پدر بملازمت حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم رفته قصهٔ رفته را بموقف عرض رسانید وآنحضرت

بر قصاص شوهر وی بدر مسجد نهادند وجبرئیل آیت آورد که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان

کارکذارانند تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان وقایم بامور معیشی ایشان حضرت

رسالت صلوات الله وسلامه علیه پدر دختر را آواز داد که ما کاری خواستیم

وخدای کاری خواست وَالَّذِي أَرَادَ اللَّهُ خَيْرًا ومفهوم آیت تفضیل مردانست بر زنان

جه مردان ادب کنندهٔ وکار فرمایندهٔ زنان اند بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آنجیز که تفضیل کرد

خدای وافزونی داد بَعْضَهُمْ بعضی از ایشانرا که مردانند عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیکر که

زنانند وتفضیل مردان بکمال عقل وعلم ووفور حدس وفهم است وبجهاد وبکمال

صوم وصلوة وبجمعه وجماعات واذان وخطبه واعتکاف ونماز عید ونماز

جنازه وشهادت در حدود وقصاص وزیادتی میراث وامثال آن وانبیا وائمه

از مردانند از همه فضایل اکمل واشرف است ودیکر فضیلت دادن مردانرا بر زنان بسبب

آنجیزی که نفقه میکنند بر ایشان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش جه در مهر جه در

نفقه فَالصَّالِحَاتُ بس زنان شایستهٔ حال قَانِتَاتٌ فرمان برنده کانند مر خدایرا یا

قیام کننده کان بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نکاه دارنده کان مر غیبت ازواج رعایت

یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت وعصمت بِمَا حَفِظَ اللَّهُ بانکه نکاه

داشت خدای مر ایشانرا وَاللَّاتِي وآن زنانی که تَخَافُونَ میدانند نُشُوزَهُنَّ نافرمانی

وتسلط ایشانرا فَعِظُوهُنَّ بس بند کویید ایشانرا بکلماتی که دلهای ایشانرا نرم کرداند

یا تعلیم دهید ایشانرا واکاه کردانید از تعظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ وببرید
ازایشان فِي الْمَضَاجِعِ درخوابکاها یعنی با ایشان دریك جامه خواب مباشید یا پشت
برایشان کنید وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشانرا زدنی که نخراشد ونشکند وهیچ عضورا
زشت نکرداند کفته‌که وعظ نزدیك خوف نشوزاست وهجر هنکام ظهور نشوز
وضرب بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ بس اکر فرمان برند شمارا وازآنچه مکروه طبع
شماست بازآیند فَلَا تَبْغُوا بس مطلبید عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا برایشان راه بیدادی إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بدرستی‌که هست خدای عَلِيًّا برتر ازانکه برایشان نظلم راضی شود كَبِيرًا
بزرکتر ازانکه مظلوم را فروکذارد وَإِنْ خِفْتُمْ واکردانید شما ای حکام شرع یا اولیاء
زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازکاری وخلاف میان مرد وزن فَابْعَثُوا بس برانکیزانید
ازبرای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری که حکم کند مِنْ أَهْلِهِ ازکسان شوهر تا معانی الضمیر
مرد را از رغبت بزن ونفرت ازو معلوم کند وَحَكَمًا ومیانجی دیکر که صلاحیت
حکومت داشته باشد مِنْ أَهْلِهَا ازقبیله واقربای زن او نیز مکنون خاطر زن را از
طلب صحبت ومیل فرقت بداند إِنْ يُرِيدَا اکر خواهند حکمین إِصْلَاحًا بصلاح آوردن
کار زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ سازکاری افکند خدا بَيْنَهُمَا میان زن وشوهر إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بدرستی‌که خدای هست عَلِيمًا دانا بمصالح زوجین خَبِيرًا اکاه ازمقاصد
حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ وبپرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا وانباز مکیرید بِهِ شَيْئًا بوی چیزیرا
ازصنم وغیره وَبِالْوَالِدَيْنِ ونیکوی کنید با پدر ومادر إِحْسَانًا نیکوی کردنی
بقول وفعل وَبِذِي الْقُرْبَى وبا خویشان بصلهٔ رحم وَالْيَتَامَى وبا یتیمان بدلنوازی
وکارسازی وَالْمَسَاكِينِ وبادرویشان بصدقات وزکوة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وهمسایه

خویشاوند

خویشاوند وبشفقت ومرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ وباهمسایه بیکانه یعنی انکه خویشی
ندارد وباهمسایه کافر وحق جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند ومطلقا حق همسایه
کان ارادهٔ خیر باشد بریشان ودفع ضرر ازایشان ودر صحیح مسلم بروایت
انس رضی الله عنه وارد شده‌که لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَبْدًا لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ امام قشیری
قدس سره فرموده‌که هرکاه جار دار تو مستحق آنست‌که با واحسان کنی بس حق همسایهٔ
نفسی را که دل است بطریق اولی که فرونکذاری وخواطر متفرقه وخیالات ردیه را
ازوی بازداری وباهمسایه دل روح است نیکوی نمایی واورا ازمساکنت
بامکونات ومجاورت باموجودات منع فرمایی وهمسایه روح را که سراست
ازغیبت مواطن شهودات وتجلی مکاشفات مانع شوی وازهمه سزاوارتر انکه
ازسر وَهُوَ مَعَكُمْ غافل نکردی وبیقین دانی که بیت همسایه وهمنشین وهمره
همه اوست ٥ بادلق کدا واطلس شه همه اوست ٥ در انجمن فرق ونهان خانهٔ جمع
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ ودیکر نیکوی کنید با همنشین
وهم صحبت صاحب کشاف فرموده‌که مراد مصاحب است واین میتواند بود رفیق
سفرباشد یا شریك در تعلیم علم یا آموختن حرفه یا همنشین در مسجد ومجلس
وغیرآن ونیکوی با او رعایت حق صحبت است وبناء آن بر مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ
وبا رهکذریان ومهمانان وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وبابندکان وپرستاران که در دست تصرف
شما اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی‌که خدای لَا يُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ كَانَ هرکرا باشد
مُخْتَالًا خرامنده بتکبر که ننك دارد از والدین واقارب وهمسایکان ومهمانان و
بندکان وبا ایشان نیکوی نکند فَخُورًا نازنده خودستاینده که نه حقوق الهی

سوداساز د ونه باحسان باخلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ دوست ندارد خدای آنانرا که
بخل می ورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت میکفتند مال خود
بدین مرد یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ویاران مدها جرا ونفقه مکنید که
اندک زمانی فرومانده ومحتاج کردید ومال کار او معلوم نیست که بکجا خواهد
کشید این آیت نازل شد که خدای آنانرا دوست نمیدارد که خود بخیل اند وَيَأْمُرُونَ
النَّاسَ وامر میکنند مردمانرا بِالْبُخْلِ به بخیلی وَيَكْتُمُونَ ومی پوشند از خلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت وصفت
حضرت رسالت است صلوات الله وسلامه علیه که حق تعالی بدیشان عطا
کرده بود در توریت وآنرا بپوشیدند وَأَعْتَدْنَا وآماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای
یهود که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را پوشیدند عَذَابًا مُهِينًا عذاب
خوارکننده که عذاب دوزخ است وَالَّذِينَ وبرای آنان نیز که بر عداوت حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ
برای دیدن مردمان وملاحظهٔ ناموس واینان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت
لشکرها جمع میکردند ومالهای خود را خرج ایشان میخوردند یا منافقان که
انفاق ایشان مبنی بر ریا وسمعه بود یا در صفت یهود میکوید که بر قوم خود از جهت
اعراض واعواض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُونَ ونمیکروند آرزوی حقیقت بِاللَّهِ بخدای
وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ونه بروز بازپسین که قیامت است وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ وهرکه باشد دیو سرکش
یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مر اورا یار ودمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد مقارنی که اوست در دنیا وهم آنست
در آخرت نیز با او خواهد بود وقال الله بِئْسَ الْقَرِينُ ع هرکه انجا که قرین تو است

آن سرا

آن سرا نیز همنشین تو اوست ٥ دوستی چو که جان بیفزاید ٥ در دو عالم ترا بکار آید
دیو را همنشین خویش مکن ٥ نفس بد را قرین خویش مکن وَمَاذَا عَلَيْهِمْ وچه چیز بودی
بر کافران وچه زیان داشتی مر ایشانرا لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وبروز قیامت وجزای اعمال را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا وبیرون کردندی حق
خدای را بی غرض وریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ
وهست خدای بِهِمْ بدیشان واقوال واحوال وافعال ایشان عَلِيمًا دانا وجزا نوا
خور آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ ذره
در وزن وذرهٔ مورچهٔ سرخ را کویند که از غایت صغر بی تعمق نظر کرنده ظاهر نشود
واشهر آنست ذره چیزیست که بشعاع آفتاب که از روزنه در افتد در هوا ظاهر
کردد وآنرا وزنی نبود وحقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب
معین هم سنگ ذره کم خواهد بود نه بر عقاب مقرر بوزن ذرهٔ خواهد افزود واصح
آنست که در عمل کافر ومنافق بمقدار ذرهٔ ظلم واقع نشود وَإِنْ تَكُ واگر باشد مقدار ذره
حَسَنَةً نیکی در دیوان بندهٔ مؤمن يُضَاعِفْهَا ثواب آنرا افزوده کرداند تو بر تو
وَيُؤْتِ وبدهد اورا زاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود بفضل ورحمت
بی استحقاق اکس أَجْرًا عَظِيمًا عطایی بزرگ وبی اندازه اجر را عطا کفت بجهت آنکه
تابع آنست ومزید بر آن فَكَيْفَ بس چگونه خواهد بود حال کفره وظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که
بیاوریم ما مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر کروهی از امم کذشته بِشَهِيدٍ کواهی که آن پیغامبر ایشان خواهد
بود وبر اقوال وافعال امت خود کواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ وبیاریم ترا ای محمد عَلَى
هَؤُلَاءِ برین کروه از امت تو شَهِيدًا کواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در طایفه

قبشیره مذکوراست که جون پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شفیع امت ساخته اند شهید
امت نیز می سازند مقرراست که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت بلغ ماند
یومئذٍ آنروز که واقع شود در وکواهی انبیا وآن روز قیامت است یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا دوست
دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ ونافرمانی کردند رسول وی را لَوْ تُسَوَّىٰ انکه
راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا جون مردکان ومبعوث
نکردند یا کنایت از آنست که ایشان آرزومندانند که خاک شوند جه زمین بخاک راست
شود وَلَا یَکْتُمُونَ اللَّهَ ونپوشند یعنی قادر نباشند برانکه ازخدای بپوشند حَدِیثًا سخنی را
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده بخدای ورسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَوٰةَ کرد نماز مکردید وَأَنْتُمْ
سُکَارَىٰ وحال آنکه مستان باشید از خمر وسایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست
وآن عبادتیست مامور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت
روزی جمعی از صحابه در خانهٔ عبد الرحمن عوف رضی الله عنه بشرب خمر که در آن وقت مباح
بود اشتغال داشتند در زمان سراندازی وبه بیهوشی صدای اذان شام بکوش صحابه
کرام رسیده بنماز برخاستند وامام ایشان از غایت سکر در سورهٔ کافرون حرف لا را
در جهار موضع که مثبت است حذف نموده واین آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر
بنماز مشغول مشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا تَقُولُونَ آنجیزی راکه در نماز میخوانید
محققان کویند خطاب میکند بسوی روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحهٔ جان دارند
که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلت
وشهوت تا زمانی که از مستی هوا هشیار شده دانید که جه میکوید وبشناسید که سخن با که
میکوید للمصلی یناجی ربه ٥ ای که در مستی هستی مانده ٥ دایما در خودپرستی مانده ٥

بر سر ایوان وحدت کی رسی ٥ جون تو در زندان بستی مانده وَلَا جُنُبًا یعنی نزدیک
مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید ومحتاج بغسل إِلَّا عَابِرِی سَبِیلٍ مکر انکه روندکان
باشید در راه یعنی در راه مسافر باشید باشما اب نبود دران محل بتیمم نماز توانید
کذارد که بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز کذاردن حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا تا وقتی که
غسل کنید وبعضی کفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد میاید
مکر انکه راه بران باشد وَإِنْ کُنْتُمْ واکر باشید در وقت جنابت مَرْضَىٰ بیماران مراد
بیماریست که دران از استعمال آب ترسند أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا باشید در سفر أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ
یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای وحدث شده باشد بخروج خارجی از
احد السبیلین أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنانرا امام شافعی رحمه الله برآنست که
جون بعضی از بدن مرد ملاحق بدن زنی شود از غیر محارم واجنبیه صغیره ضو
لامس وملموس هردو منتقض کردد وامام مالک وامام احمد رحمهما الله برآنند که
لمس بشهوت وضو میشکند وبغیر شهوت ناقص نیست وامام اعظم مباشرت فاحشه
که تماس فرجین است بی حایلی وانتشار آلت ناقص وضو دانند وبر هر تقدیر جون
جون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس وغیره فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً بس نیابید
آب را فَتَیَمَّمُوا بس قصد کنید صَعِیدًا طَیِّبًا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات
نازل شده واشهر غزوه بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزلی بی آب
فرود آمده بودند وبیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز بسبب فقدان
آن در توقف افتاد تا روز شد ومردم بعضی محدث وبعضی جنب بودند شکایت آن
حکایت بنزد صدیق رضی الله عنه بردند واو بخیمهٔ عایشه رضی الله عنها درآمد دید که حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم سر در کنار وی نهاده در خواب است صدیق زبان بطعن صدیقه
بکشاد و بسر انکشتان نیز طعنهٔ بر تهی گاه او نهد ناگاه سید عالم صلوات الله وسلامه علیه
بیدار شد و بر مضمون حال وملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب شد و مقارن
توجه آنحضرت جبرئیل امین در رسید وحکم آورد که چون آب نمی یابید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
قصد کنید چیزیرا از اجزای ارض که پاک باشد ودست بر آن زنید فَامْسَحُوا پس مسح کنید دست
خود را بِوُجُوهِكُمْ بتمامی رویهای خویش وَأَيْدِيكُمْ وبسایید دستهای خود را بدان تا مرفق
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا درگذارنده از شما وتخفیف کننده غَفُورًا
آمرزنده کسانی را که تیمم کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی ونمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده
اند ایشانرا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهرهٔ از علم توریت يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ میخرند گمراهی را یعنی
بدل میکنند هدایت را بضلالت وهدایت ایشان آن بود که بنعت وصفت حضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم عارف بودند وضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم انکار وی نمودند وَيُرِيدُونَ ومیخواهند این گمراهان از روی حسد وعداوت
أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ آنکه شما ای مؤمنان راه گم کنید وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخدای داناتر است
بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهوداند وَكَفَى بِاللَّهِ وبسنده است خدای وَلِيًّا دوست شما
ومتولی امور شما وَكَفَى بِاللَّهِ وبس است خدای نَصِيرًا یاری دهندهٔ شما بر دشمنان مِنَ
الَّذِينَ هَادُوا بعضی از آنکسانی که بدین یهودیت متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند
کلمها را وتغییر میدهند عَنْ مَوَاضِعِهِ از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبر است صلی الله علیه
وسلم با تامل کلمات توریت بر وفق رای وطبع خود یا کتمان آیت رجم یا تغییر کلام پیغمبر
آورده اند که زمرهٔ از یهود بملازمت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه می آمدند وجواب

آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بتلقی قبول می نمودند واز مجلس ایشان منصرف
شده همان کلمات متبرکه ایشانرا منحرف می ساختند لاجرم بردهٔ از روی کار ایشان بر
داشته فرمود که دشمنان یهودی سخن ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند
وَيَقُولُونَ ومیگویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا ونافرمانی کردیم امر ترا لفظ عَصَيْنَا
آشکارا می گفتند از روی عناد ودر تیسیر گوید اظهار أَطَعْنَا واضمار عَصَيْنَا میکردند
وحقیقت آنست که زبان مقال ایشان سَمِعْنَا می گفته ولسان حال ایشان به عَصَيْنَا
ناطق بوده ودیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو در حالتی که غیر شنوده باشی این
کلمه ذو وجهین است روی در مدح دارد وروی در ذم وجه مدح آنست که اسماع
دشنام داده باشد وپس معنی کلمه اینست که دشنام داده وشنونده مکروهی نباشی وبرین
تقدیر دعاء له باشد ووجه ذم جنانست که اسماع شنوانیدن بود میگویند بشنو غیر
شنوانیده شده یعنی اصم واین دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را پردهٔ نفاق می ساختند
اند ومطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده ودیگر می گفتند وَرَاعِنَا این کلمه نیز محتمل الوجهین
است وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را در ما نگر ووجه ذمش آنکه
از رعونت وحمق بود ومراد یهود نسبت رعونت بوده بدان حضرت وگفته اند یهود
اشباع میکردند وَرَاعِنَا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را برعی
غنم وبر هر تقدیری این کلمه میگفتند لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ در حالت گردانیدن وپیچانیدن
سخن بزبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات است بلغت عرب که آنرا برعونت رد میکنند بزبان
خود یا لسان عرب را از فصاحت آن می پیچانند وبطریق لحن رَاعِنَا میگویند وبآن ذم
آنحضرت میخواهند وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وقدح وطعن در دین اسلام یعنی در دینی که پیغمبر او

بشبانی منسوب بودن چه دین خواهد بود وحال آنکه ایشان بشبانی موسی علیه السلام
معترف بودند ولو انهم قالوا واگر ایشان گفتندی سمعنا شنیدیم سخن ترا و
اطعنا وفرمان بردیم امر ترا واسمع وبشنو سخن ما را وانظرنا در ما نگاه کن لکان
هر آینه این گفتار بودی خیرا لهم بهترین مر ایشانرا از استهزاء سید انام وطعن
در دین اسلام واقوم وراست تر بودی سخن ایشان ولکن لعنهم الله ولیکن براندات
خدای مر ایشانرا واز رحمت خود دور کرده بکفرهم بسبب کفر ایشان ومجازات
براین فلا یؤمنون بس نمیگروند ایشان الا قلیلا مگر گرویدن اندک یعنی ضعیف
که معتد به ومعتبر نباشد وآن ایمانست ببعضی از کتب ورسل دون بعضی با ایمان نمی
آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام واصحاب او رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر
وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم احبار یهود را چون ابن صوریا وکعب
ابن اسد طلبید وگفت یا معشر الیهود از خدای بترسید وقدم در دایرهٔ اسلام نهید چه
من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام واحکام که از خالق انام بشما
آورده ام حق است وشما را در توریت از حال من خبر داده اند ودر ایمان بمن میثاق فرا گرفته
ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم ونه از نعت تو وصفت قرآن خبر داریم
آیت آمد که یا ایها الذین اوتوا ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریت آمنوا تصدیق
کنید وبگروید نزلنا بآنچه فرو فرستاده ایم بر بندهٔ خود وآن قرآنست لما معکم مر آن
چیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریت است در اصول دین بس بدان بگروید
من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را یعنی صور آنرا نیست سازیم تا اثر ابرو
وچشم وبینی ولب ودهن بر و نماند فنردها بس باز گردانیم آن رویها را علی ادبارها

الکتاب

مصدقا در حالتی که باور کننده وتصدیق کننده است

برهیات

برهیات قفاهای ایشان یعنی شکل رو را برهیات بس سر مبدل سازیم یا اشیاء مصوره
را بر وجه چون انف وحاجب وعین محو کنیم ودر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان
بر قفا باشد ودر تیسیر آورده که ایدی وارجل وبطون وظهور ایشان در مواضع خویش
ثابت باشند وروهای ایشان بر بس سر بود واین هیأتیست در غایت زشتی ورسوایی
او نلعنهم یا برانیم ایشانرا که اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم کما لعنا
همچنانچه براندیم ومسخ گردانیدیم اصحاب السبت یاران روز شنبه را یعنی آنکه از حکم
خدای سر بپیچیدند ودر روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وکان امر الله وهست فرمان
خدای یا وعید او مفعولا بودنی وهر آینه نخواهد بود ان الله لا یغفر بدرستی که
خدای نمی آمرزد ان یشرک به آنانرا که شرک آرند بدو وشریک گیرند در عبادت او ویغفر
ومیآمرزد ما دون ذلک آن گناهی را که غیر از شرک بود لمن یشاء مر آنکس را که خواهد
از روی فضل واحسان نه بوسیلهٔ عبادت وعرفان اما مرزاهد فرموده که می آمرزد
قبل العذاب هر کرا خواهد وبعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزیدن ومن یشرک
بالله وهر که شرک آرد بخدای وانباز گیرد با او فقد افتری بس بدرستی که افترا کرده باشد
ودر بافته اثما عظیما دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد ومضمون
این آیت شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل وپرستند وعزیر بودند ووعیدی
وتهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را
از خواص بارگاه عزت ومقربان درگاه محبت میدانیم پدران ما ممالک نبوت وسالکان
مسالک فتوت بوده اند وما بر منوال ایشان معزز ومکرمیم حق سبحانه ستایشهای ایشانرا
نپسندید وفرمود الم تر الی الذین آیا نمی دانی یا نمی نگری بدیدهٔ بصیرت بسوی آنانکه از روی

المفاخرت يُزَكُّونَ مي ستايند وثنا ميكويند أَنْفُسَهُمْ نفسهاي خود را باين كه نحن أبناء الله
وأحبّاؤه يا پاكيزكي وبيكناهي نسبت ميدهند چنانچه منقولست كه بحري بن عمرو ونعمان
بن اوفى ومرحب بن زيد اطفال خود را بحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم آوردند
وكفتند اين كودكانرا هيچ كناهي هست حضرت فرمود كه نی ايشانرا كناهي نيست ايشان سوكند
ياد كردند بخداي موسى كه ما در بيكناهي مثل ايشانيم زيراكه كناهان شب ما را بروز ميكذرانند
وخطيات روز ما را بشب محو ميكنند حق تعالى فرمود كه تزكيه شما مر شما را اعتباري ندارد
بَلِ اللَّهُ بلكه خداي تعالى يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ به پاكي ياد كند يا بستايد هر كرا خواهد ومستحق
آن داند وَلَا يُظْلَمُونَ واين كروه كه خود را بناحق تزكيه ميكنند ستم رسيده نخواهند شد
فَتِيلًا بمقدار آن رشتهٔ ضعيف كه در ميان دانهٔ خرما باشد يا بقدر فتيلهٔ از وسخ كه
ميان دو انكشت پديد آيد مراد آنست كه عقوبت تزكيه خود خواهند كشيد ونقصان
بپاداش ومكافات ايشان نخواهد رسيد انْظُرْ بنكر درين جهودان كه از روي عناد
كَيْفَ يَفْتَرُونَ چكونه افترى ميكنند ومي بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خداي دروغ را كه
كناه شب وروز ما را محو ميكنند وَكَفَى بِهِ وبسنده است آن افترى ودروغ ايشان إِثْمًا
مُبِينًا كناهي ظاهر كه بر هيچكس پوشيده نماند آورده اند كه چون حكم الهي باجلاي بني نضير
صادر شد جمعي از ايشان چون حيي بن اخطب وسلام بن مشكم وكنانه بن ابي الحقيق در
خيبر متوطن شدند وبعد از مدتي با بيست تن از اشراف قوم بمكه رفتند وابو سفيان
واتباع اورا بر محاربت با حضرت پيغمبر واصحاب او تحريص كردند وبا پنجاه كس از
بطون قريش به بيت الحرام در آمده ودر پيش ستار حرم سينها بديوار خانه باز چسبانيده بايمان
غلاظ بر حرب وجدال اهل اسلام سوكند ياد كردند وخاطر از اين امر فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند

درين

درين مجلس بعضي از قريش از روساي اهل كتاب پرسيدند كه طريقهٔ ما كه زايران حرم را
ميزباني ميكنيم وكعبه را معمور ميداريم وصلهٔ رحم بجاي مي آريم وبعبادت اصنام
بطريق آباي كرام خود مشغول مي باشيم بهدايت اقربست يا دين محمد كه درين وقت احداث
كرده وبدعت را سنت نام نهاده ودين پدران ما را بد ميداند وما را كافر وجاحد ميخواند
يهود بعد از استماع اين سخنان كفتند دين شما حق تر است وآيين شما بانسق تر ابو سفيان
كفت ما بر اعتقاد شما وقتي اعتماد خواهيم كرد كه بتان ما را سجده كنيد جهودان جبت وطاغوت
كه بتان قريش بودند سجده كردند حق سبحانه از معانده ومكابره وكفر وزندقهٔ ايشان خبر
ميدهد وميفرمايد أَلَمْ تَرَ آيا نمي داني ونمي نكري إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوي آنانكه داده اند ايشانرا
نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از توريت كه بواسطه عداوت مسلمانان يُؤْمِنُونَ ميكروند بِالْجِبْتِ
وَالطَّاغُوتِ بدين دو بت كه قريش راهست وكفته اند جبت سحر است ويهود آنرا معتقد بودند
وطاغوت شيطان وايشان متابعت وي مي نمودند ونزد محققان جبت نفس اماره است
وطاغوت آرزوهاي آن وَيَقُولُونَ وميكويند اين جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق كافران
وبراي ايشان كه از روي اجتهاد هَؤُلَاءِ اين كروه كفار قريش أَهْدَى هادي ترانند
مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها كه ايمان آورده اند يعني پيغمبر واصحاب وي سَبِيلًا از جهت راه
يعني راه يافته ترانند أُولَئِكَ آن كروه متعنت ومتعصب الَّذِينَ انكسانند كه نخواري
لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور كرده است خداي ايشانرا از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ وهر كرا خداي براند
ودور سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نيابي تو مر اورا نَصِيرًا ياري كه دفع عذاب كند از وي أَمْ
لَهُمْ آيا ايشانراست يعني جهودانرا نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهي استفهام ايست
بر سبيل انكار رغم يهود آن بود كه ايشان ملك ونبوت از غير خود سزاوارترند بدين

سبب از متابعت عرب ننگ می داشته اند و میگفتند آخر منصب ملک داری و حکم گذاری بما
خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره
مند شوند **فَإِذًا** پس آنهنگام **لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ** ندهند مردمانرا یعنی پیغمبر و اصحاب او را **نَقِيرًا**
بآن مقدار کوی که بر پشت دانهٔ خرماست و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی به
نقیری بنقیری مضایقه دارند بهنگام تنگدستی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند
أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه حسد می برند بر مردمان یعنی قبایل عرب **عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ** بر آنچه خدای
بدیشان داده است **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر است صلی الله
علیه وسلم و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالتست صلوات الله وسلامه علیه
و عرب جمع را بر احدی طلاق میکنند و جامع باشد آن مقدار خصال الخیر را که جمع
والا در بسیاری مردمان کقوله تعالی **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً** و مراد از فضل نبوت باشد
و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنست حق سبحانه مباح کرد اینرا و راجع
بیان پیشتر از چهار زن و یهود برین حال حسد می بردند که اگر او پیغمبر بودی این همه
زن نخواستی و بکار ایشان نه پرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر
پیغمبر بواسطهٔ نبوت و کتابست پس باید که بر پیغامبران صاحب کتاب حسد بردندی
چه این صورت مخصوص بدان حضرت نیست **فَقَدْ آتَيْنَا** پس بدرستی که ما عطا
کردیم **آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ** اولاد ابراهیم که موسی و داود و عیسی اند علیهما
السلام یعنی توریت و انجیل و زبور و علم الحلال و حرام و دادیم ایشانرا وجود نبوت
مُلْكًا عَظِيمًا پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند
و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود صد زن داشتی

وسلیمان

وسلیمان هزار و درین سخن تعریض بهودست که اگر حسد شما بر محمد بواسطهٔ کثرت ازواج
است پس داود و سلیمان علیهما السلام بحسد سزاوارترند و در تیسیر آورده که مراد
از آل ابراهیم محمدانست صلوات الله علیهما و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملک عظیم
دوام شریعت تا قیامت یا تایید ملایکه **فَمِنْهُمْ** پس از یهود **مَنْ آمَنَ** کسی بود که ایمان
آورد **بِهِ** بحدیث آل ابراهیم یا محمد صلی الله علیه وسلم **وَمِنْهُمْ** و از ایشان **مَنْ صَدَّ**
کس هست که اعراض کند **عَنْهُ** از خبر انبیا در باب نسا و تصدیق نکرد آنرا یا دوری از
متابعت پیغمبر بگردانید **وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ** و بسنده است دوزخ **سَعِيرًا** آتشی افروخته
برای کافران **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستی که آنکسانکه حق را بپوشیدند و نگرویدند **بِآيَاتِنَا**
بدلایل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر **سَوْفَ نُصْلِيهِمْ** زود باشد که در آریم
ایشانرا **نَارًا** در آتشی و چه آتشی **كُلَّمَا نَضِجَتْ** هرگاه پخته شود یا بسوزد **جُلُودُهُمْ**
پوستهای ایشان بآتش **بَدَّلْنَاهُمْ** بدل کنیم برای ایشان **جُلُودًا غَيْرَهَا** پوستها غیر آنکه
پخته شوده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری رحمة الله منقولست
که در شبانروزی هفتاد هزار بار تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق
از آن ببرند و بحالت اول باز آرند پس این تبدیل وصفست نه تبدیل عین و تجدید
این حال بجهه احساس عذابست یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه می سازند **لِيَذُوقُوا**
الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را و این عذاب دایم باشد **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستی که خدای
هست **عَزِيزًا** غالب که کسی او را تعذیب کفار منع نتواند کرد **حَكِيمًا** دانا بعقوبت
روز جنان بر وفق حکمت **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان **سَنُدْخِلُهُمْ** زود باشد که در آریم ایشانرا

جنات تجری

بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خالدین شد
فیها درحالتی که جاوید باشند این مؤمنان در آن ابدا همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نبا
لهم فیها مراین بهشتیانرا باشد در آن بوستانها ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض ونفاس
بلکه از جمیع اقذار وادناس وندخلهم ودرآریم ایشانرا ظلا ظلیلا در سایه پاینده که آفتاب آنرا
زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیارے باشد وسایه را اعظم اسباب راحات میدانن
بس ظل ظلیل کنایتست از آسایش وآرامش وبدین نکته مندفع می شود سخن کسی که میکوید
چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متازی شوید بس ظل جرا باشد وفایدهٔ او
جیست بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود وآن سایه از زوال مبرا واز نقص وانتقال
مقدس ومعراست ‌‌ این سایها زوال پذیرند عاقبت ٥ در سایهٔ کریز که آنرا زوال نیست ٥
ان الله یأمرکم بدرستی که خدای میفرماید شمارا ان تؤدوا الامانات آنکه اداکنید امانتهارا
الی اهلها باهل آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود در روز فتح مکه تا کلید خانه
از عثمان بن طلحه طلب دارند وکلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بنزد مادر رفت ومادر
کلید بوی نمی داد وی کفت اکر از شما بکیرند باز بشما نخواهند داد وکلید کعبه از عهد
عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان مبالغه میکرد وسلافه مضایقه می نمود حضرت
در مسجد الحرام انتظار می کشید آخر کار صدیق وفاروق رضی الله عنهما بر در سرای سلافه
در آمدند وفاروق باواز بلند کفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد میکذرد
سلافه کلید بسر داد وکفت تو بستانی بهتر که بنیم وعدی بکیرند بس عثمان مفتاح بود اشته
بنزد حضرت آورد آن سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رضی الله عنه
برخاست که یا رسول الله جنانچه سقایهٔ زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن

ارزانی

ارزانی دار واز عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید وحضرت فرمود که ای عثمان
کلید بمن ده عثمان دست بیش آورد عباس همان سخن باز اعاده کرد عثمان خواست که دست
باز کشد حضرت فرمود که اکر بخدا ورسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان کفت
اینک بستان بامانت الله القصه حضرت بعد از انکه از خانه بیرون آمد ومفتاح
بدست وی بود مرتضی علی رضی الله عنه بیش رفت وکفت یا رسول الله منصب حجابة باهل
بیت عطا فرمای جنانچه سقایهٔ زمزم بدیشان دادهٔ فی الحال جبرئیل باین آیت نازل شد
وحضرت فرمود که یا علی من شما را کاری میفرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه انکه کمان برند که
نفع از مردم بشما خواهد رسید بس عثمان را طلب کرد وکفت خذوها یا بنی طلحه خالدة
تالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم بس عثمان ملازمت حضرت اختیار نموده کلید به
برادر خود شیبه داد وتا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است واکرجه حکم باداء
امانت درین موضع قضیه مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل است
ودر بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت
بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد جون وجود اظلال بنسبت با آفتاب
بس همچنانچه وجود ظل امانت آفتابست ودر وقتی که آفتاب جلوه کنان تجلی نموده
باشعهٔ عالم افروز از افق عالم طالع شده بزبان حال میکوید ادوا الامانات الی اهلها جکونه
ظلال متلاشی میکردند واثر ایشان بکلی محو می شود بر همین منوال جون شعاع خورشید
وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق غنای ذاتی که والله غنی عن العالمین طلوع نماید
امانات وجودات ظلیه باهل آن باز میکردد وسر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
بظهور مے آید ٥ جمله سرها را به پیش او نهید ٥ ملک ملک اوست ملک او را دهید

خصم هر شیر آمد و هر روبه او ٥ کل شئ هالك الا وجهه وَاِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر میکند که چون
خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان اَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ انکه حکم کنید براستی اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ نیکو چیز هست که شما را بدان پند میدهد یعنی ادای امانات
و عدل در حکومات اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بتحقیق که خدای هست سَمِيعًا شنوا بقول عثمان که گفت
بکیر با مانت بَصِيرًا بینا بر دمفتاح بوی يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدگان اَطِيعُوا اللّٰهَ فرمان
برید خدای را در فریضها وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری رسول در سنتها وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ و اطاع
خداوندان امر را از شما مراد امراء مسلمانانند که حضرت پیغمبر خود تعیین می نمود جناچه
در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد ولید را بر سریه امیر کرد و عمار یاسر را
باوی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود
پیش عمار آمده گفت که مردم قبیلهٔ من فرار نمودند و من با ستظهار ایمان در منزل خود مانده ام
اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم و الا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار اورا
امان داد و او بنا بر فرمودهٔ وی در خانهٔ خود ساکن شد خالد بامداد لشکر بغارت و تاراج
آن قبیله امر کرد و غیر از آن مسلمان کسی را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده
نزد خالد آوردند و عمار فرمود که مسلمانست و بفرمودهٔ من در امان خالد گفت از ادب دور
می نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او او کسی را امان دهد گفت و گوی
میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید
عالم صلی الله علیه وسلم امان عمار را بر قرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان
دهد این آیت نازل شد که فرمان برید اولی الامر را یعنی امراء سرایا ثعلبی آورده که اولوا الامر
ابوبکر و عمر اند رضی الله عنهما و زیرین صدیق بودند و اشارت اقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي

ابوبکر

ابی بکر و عمر در شان ایشان نافذ شده ابی بکر وراق رحمه الله گفته که خلفاء اربعه اند و مجموع
صحابه نیز گفته اند یا فقها و علما یا ارباب عقول و راء و نزد عرفا اولوا الامر مشایخ اند و پیران
طریقت که بتربیت اهل سلوک اشتغال می نمایند و سالك را فرمان برداری ایشان لازم است
هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد ٥ کی میسر شودش ردی براه آوردن فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید
فِي شَيْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ اِلَى اللّٰهِ پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای وَالرَّسُولِ و رجوع
کنید با رسول در زمان حیات او و نسبت آنحضرت بعد از وفات او اِنْ كُنْتُمْ و اگر هستید
شما که از روی اخلاص تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ میگروید بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز چه ایمان
بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمایید ذَلِكَ این رجوع
خَيْرٌ بهتر است شما را وَاَحْسَنُ تَاْوِيلًا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافق
خصومت افتاده بحالی که پیش او مرافعهٔ مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بمحکمهٔ
نبوت می کشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل می نمود عاقبت پیش حضرت صلی الله علیه
آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست
در دامن جهود زد که من بحکم پیغامبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رضی الله عنه رویم و دیگر باره
مرافعه کنیم القصه بدر خانهٔ فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر صلی الله
علیه وسلم باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود قضیه برین وجه است که یهود
میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است ولیکن بدان حکم راضی نیستم و از تو
حکم میطلبم عمر رضی الله عنه فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و براستی
میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر از خانه با شمشیر کشیده بیرون آمد و سر منافق
بصحرا افکند و فرمود هر که بحکم چنان راضی نباشد سزای وی برین وجه باید داد و آن روز

حضرت صلی الله علیه وسلم عمر را فاروق نام لقب داد حق سبحانه این آیت فرستاد که الم آیا
ندیدی ونگاه نکردی الی الذین بسوی آنکسانی که گمان می برند انهم آمنوا که ایشان گرویده اند
بما انزل الیک بآنچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلک وبآنکه پیش از تو فرستاده اند
از کتب انبیا یریدون میخواهند با وجود دعوی ایمان ان یتحاکموا آنکه مرافعه کنند الی
الطاغوت بسوی کعب الاشرف که بغایت طاغی و یاغی است وقد امروا وحال آنکه مامور بودند
مدعیان ایمان و همهٔ مکلفان نیز مامور اند ان یکفروا به بآنکه نگروند بحکم طاغوت ویرید
الشیطان ومیخواهد دیو در شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت یعنی ابلیس ان یضلهم
آنکه گمراه گرداند اینانرا مایل طاغوت اند ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز از آن باز راه راست رجوع
نتوانند نمود واذا قیل لهم و چون گویند منافقانرا که در وقت محاکم تعالوا بیایید الی ما
انزل الله بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود والی الرسول وبحکمی که پیغمبر او میکند
بفرمان او رایت المنافقین می بینی منافقانرا که از روی عنا یصدون عنک اعراض میکنند از تو
صدودا اعراض کردنی از روی عداوت فکیف پس چون باشد و چه خواهد کرد اذا
اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة عقوبت صدود و اعراض بما قدمت ایدیهم
بآنچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را
ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و بزبان اعتذار بگشایند بادیهٔ قتل خود طلبند یحلفون بالله
سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا نخواستیم ما بعدول از مجلس
شما بترافع بدر خانهٔ عمر رضی الله الا احسانا مگر نیکویی که بما لاحق شود وتوفیقا و تالیف
وموافقت بین الخصمین بدید آید اولئک آن گروه منافقان وسوگند خورندگان بدروغ
الذین یعلم الله آنکسانند که خدای میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از نفاق فاعرض

عنهم

عنهم پس اعراض از قول عذر ایشان وعظهم و پند ده مر ایشانرا بر ملا یعنی منع از نفاق کن
و دروغ وقل لهم وبگوی مر ایشانرا در خلا فی انفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان
قولا بلیغا سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند
و آن تهدید است بقتل یا بحلول مکاره بدیشان اگر توبه نکنند وما ارسلنا من رسول و نفرستادیم
هیچ فرستادهٔ به بندگان خود الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر
خدای ولو انهم واگر این منافقان ظلموا انفسهم آنهنگام که ستم کردند بر نفسهای خود
بانکار حکم تو و یا بتحاکم الی الطاغوت جاؤک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله پس طلب
آمرزش کردندی از خدای واستغفر لهم الرسول و آمرزش خواستی برای ایشان رسول
یعنی شفاعت کردی ایشانرا لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را
توابا قبول کنندهٔ توبهٔ گنه کاران رحیما مهربان بر آمرزش طلبان در معالم آورده که
میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در آب راهه که هر دو از آن مزروعات
خود را آب دادندی چون محاکمهٔ ایشان بمحکمهٔ سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید
فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی
بی ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیت
فرستاد که فلا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان می برید وربک و بحق پروردگار
تو که ایشان لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک تا وقتی که ترا حکم
سازند فیما شجر بینهم در آنچه اختلاف افتد میان تو که ایشان و تو حکم کنی ثم
لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا شکی یا در دلهای خود تنگی گرانی
مما قضیت از آنچه تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا و گردن نهند

ومنقاد شوند فرمان ترا تسليما فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده
اندکه جون زبیر و حاطب از محکمهٔ نبوت بیرون آمدند مقداد رضی الله عنه بدیشان رسید
و پرسیدکه حکم برای که صادر شد حاطب جواب دادکه برای بسر عمه او و در این سخن کردند تاب میداد
و روی در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود کفت قاتل الله هؤلاء این جه کروهند که کواهی
دهند برسالت این مرد و حکم او را متهم دارند بخدا سوکند که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه
السلام کناهی کرده بودند موسی علیه السلام حکم فرمود که توبهٔ شما آنست که یکدیکر را بکشید
فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیکر مبادرت نمودند تا هفتاد هزار کس کشته شد و پیغمبر
خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس جون این سخن بشنید کفت بخدای که محمد صلوات الله
وسلامه علیه مرا فرماید که بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین کنند و حق سبحانه
فرمود که ولو انا واکر جنانجه ما کتبنا علیهم فرض میکردانیم برینها که دعوی ایمان میکنند
ان اقتلوا انفسکم انکه بکشید نفسهای خود را جنانجه بنی اسرائیل کردند او اخرجوا یا بیرون
روید من دیارکم از سراها و منزلهای خویش جنانجه بنی اسرائیل بیرون رفتند ما فعلوه نمی
کردند آنجه فرض کرده بودیم الا قلیل منهم مکر اندکی از ایشان جون قیس ثابت و عمار بن
مسعود رضی الله عنهم ولو انهم واکر ایشانکه منافقانند فعلوا بکردندی ما یوعظون به آنجه
ایشان پند میدهند و تکلیف می نمایند بر آن لکان خیرا لهم هرآینه بهتر بودی مر ایشانرا
در عاجل و آجل واشد تثبیتا و نزدیک تر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان
واذا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشانرا در دین ایشان لآتیناهم هرآینه ناامیدیم
ایشانرا من لدنا از نزدیک خویش اجرا عظیما مزدی بزرک و ثوابی وافر که نعیم جنت است
ولهدیناهم و هرآینه راه می نمودیم ایشانرا صراطا مستقیما راه راست که از آن بمقصد رسند

بابهشت روند آورده اندکه ثوبان رضی الله عنه مولای رسول خدای بود روزی بجناب
مستطاب نبوت ما حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف کشته حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود تا ثوبان ما غیر لونک نه جه را تغییر کرده و روی سرخ تو بکدام
درد زرد کشته کفت یا رسول الله من زمانی که در جمالت نمینکرم آن زمانرا از حساب زندکانی
نمی شمرم بیت بی نوای آرام جانم زندکانی مشکل است ۵ بی تماشای جمالت شادمانی مشکل
حالا در اندیشه آنم که جون بیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد جه جاره
سازم و جه حیله پردازم ۵ از مرک غمی نیست از آن می ترسم ۵ کز بر تو دیدار تو می مانم
دور ۵ و سخت ترمحنتی که اکر در آن از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اکر به بهشت روم بدانجا
که درجهٔ رفیع تست جکونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبدالله انصاری را که صاحب
اذان و مستجاب الدعوه بود آورده اندکه نزدیک حضرت آمد کریان بعد از استفسار
که موجب کریه کفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من دوستری و من
از مشاهدهٔ جمال تو شکیبایی ندارم می ترسم از انکه فردا تو در بهشت بدرجهٔ بلند باشی
و من در صف نعال با مثال خویش نشسته از دیدار بزرکوارت محروم مانم حق تعالی
شکسته دلان فراق را مژده وصال شادمان ساخته آیت فرستاد که ومن یطع الله و هر که
فرمان خدای برد در اوامر و نواهی والرسول و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود
فاولئک بس آن کروه فرمان برداران باشند روز قیامت مع الذین بآنکسانکه انعم الله
علیهم انعام کرده است خدای برایشان من النبیین از پیغمبران و رسل و اولوا العزم نیز
داخل اند والصدیقین و راست کویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند والشهداء و کشتکان
راه خدای مراد شهداء احداند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدانرا والصالحین

وستودكان در اعمال وافعال وابن ها نيز عام اند وحسن وجه نيكو اند اولئك اين جماعت
رفيقا هم نشينان لفظ رفيق بر واحد وجمع اطلاق ميكنند يا انكه هريك ازينها رفيقى اند
در معالم فرموده كه مراد از تعيين نبيين حضرت پيغمبر ماست وصديقين اشارت بابى
بكر صديقست وشهدا بعمر وعثمان و على وصالحان ساير صحابه ومحض آيت آنست كه هركه
امروز كسى را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احبه ٥ همچو بلبل دوستى گل كزين
تا شوى با خرمن گل همنشين ٥ زاغ چون مردار را شد همنفس ٥ يار او مردار خواهد بود وبس ٥
ذلك آن بودن با جماعت مذكوره الفضل من الله افزونى كراميست از خداى وكفى بالله
وبسنده است خداى عليما دانا بمقاصد وبيناست يا ايها الذين آمنوا اى كسانى كه ايمان آورده
ايد خذوا حذركم فراگيريد صلاح خود را يعنى آماده شويد براى حرب فانفروا بس بيرون
رويد بقتال دشمنان ثبات گروه گروه در جهات مختلفه او انفروا جميعا يا بيرون كنيد براى
مجتمع شده با يكديگر در جهة واحده وان منكم وبدرستى كه از شما لمن ليبطئن كس هست كه درنگ
مى نمايد در بيرون رفتن بغزو وتاخير ميكند در جهاد مراد ابن ابى ست واصحاب او كه در روز
احد تخلف ورزيدند فان اصابتكم بس اگر برسد شما را اى مؤمنان مصيبة واقعه چون قتل
وهزيمة قال گويد آن ميطى منافق قد انعم الله على بدرستى كه خداى انعام كرد بر من اذ لم اكن
چه من نبودم معهم با مسلمانان شهيدا حاضر در معركه قتال ولئن اصابكم واگر برسد بشما
فضل من الله نيكوى زيادت از خداى چون فتح و غنيمت ليقولن البته گويد آن مختلف از
غزبت كان لم تكن چنانچه گوئى نبوده بينكم وبينه ميان شما وميان وى مودة دوستى يعنى خود را
دور اندازد وسخن بر وجهى گويد كه گوييا هرگز شما را نديده وبصحبت شما نرسيده وسخن او اينكه
ياليتنى كاشكى من كنت معهم بودمى در اين غزو با مسلمانان فافوز تا پيروزى يافتمى فوزا عظيما

فليقاتل

بس بايدكه قتال كنيد فى سبيل الله در راه خداى با دشمنان دين الذين آنانكه در بازار معامله
يشترون الحيوة الدنيا بفروختند زندگانى دنيى را كه روى در فنا دارد بالآخرة سراى جاودانى
ونعيم غير فانى ومن يقاتل وهركه كارزار كند فى سبيل الله در راه خداى فيقتل بس
كشته گردد ودرجه شهادت يابد او يغلب يا غالب آيد بر دشمن مظفر گردد فسوف
نؤتيه زود باشد كه او را بدهيم آخرت اجرا عظيما مزدى بزرگ كه در صفت نيايد وما لكم
وچيست شما را اى اهل اسلام كه بجدى كامل وجهدى تمام لا تقاتلون جهاد نميكنيد
وبكارزار اشتغال نمى نمايد فى سبيل الله در راه فرمان بردارى خداى يعنى براى خداى
والمستضعفين وبراى آن بيچارگان گرفتار در دست كفار وايشان جماعتى بوده اند در مكه
كه مسلمان شدند وكسان ايشان ايشانرا از هجرت بمدينه منع كردند من الرجال از
مردان چون سلمه بن هشام ووليد بن وليد وعياش ابن ابى ربيعه وابو جندل
ابن سهيل وامثال ايشان والنساء واز زنان چون ام شريك وغيرها والولدان واز
كودكان ابن عباس رضى الله عنه ميفرمايد كه من ومادر من مستضعفان بوديم از نسا
وولدان الذين واين مستضعفان آنكسانند كه بزبان تضرع يقولون ميگويند يعنى
دعا ميكنند كه ربنا اخرجنا اى پروردگار ما بيرون آر ما را من هذه القرية ازين ده يعنى
مكه الظالم اهلها دهى كه ستمكارند اهل او بسبب شرك كه ظلمى بغايت بزرگ است ان الشرك
لظلم عظيم واجعل لنا وبساز از براى ما من لدنك از نزديك خويش وليا كسى كه دوستدار
ومتولى كار ما باشد واجعل لنا ودیگر بساز براى ما من لدنك نصيرا از نزد خود يارى ومدد
كارى كه شر اعادى را از ما دفع كرداند حق سبحانه دعاى ايشانرا مستجاب گردانيد وبعضى
را خروج مكه ميسر شد وبرخى را آنجا مانده بودند ولى چون حضرت پيغامبر صلى الله عليه وسلم

بدیشا فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی فرموده مهمات ایشان سرانجام نموده
ونصیر وحامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت حکومت
مکه را بدو داد ویار ضعفا ومددکار بیچارکان بودن الَّذِينَ آمَنُوا انکسانی که کرویده اند
بخدای ورسول يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَالَّذِينَ كَفَرُوا وانکسانی
که کافر شدند از وثنی ویهود ونصرانی يُقَاتِلُونَ مقاتله می نمایند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه
شیطان که طاغی وباغی است یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوا پس بکشید ای دوستان حق
أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان وفرمان برداران شیطانرا واز مکاید ومصاید او مترسید
إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستی که حیله ووسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا هست سست ونی
قوت زیرا که فریبی است مجرد از حجت وبرهان أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی
انانکه در مکه مبالغه میکردند چون عبد الرحمن عوف وسعد ابی وقاص ومقداد
اسود رضی الله عنهم وامثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که
آزار وایذاء ایشان از حد کذشت وبحکم الهی قِيلَ لَهُمْ کفته شد مر ایشانرا که از کارزار
کفار كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ ند باز دارید دستهای خود را تا در وقتی که فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وبپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ وبدهید مستحقان زکوة را فَلَمَّا كُتِبَ پس
آنهنگام که بمدینه آمدند ونوشته شد یعنی واجب کشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ برایشان کارزار
کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ وآن وقت کروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسند از
جنک مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه
ترسی از آن سخت تر واین ترس را حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی
بالطبع از قوت وموت ترسیدند وَقَالُوا رَبَّنَا وکفتند ای آفریدکار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه

جیز واجب کردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نداشتی ایمن
وفارغ إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که نزدیک است همه کس اکر این سوال در منافقان صادر شد چندان
عجب نیست واکر از مؤمنان وقوع یافته از روی خوف وبددلی سخنی کفته باشند وباز
توبه کرده، وقولی آنست که از مؤمنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند واز جهاد تخلف
ورزیدند واین سخن ایشان بوده واصح آنست که سوال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف
دارند نه بر وجه انکار قُلْ بکوای محمد مر این ترسندکانرا که دلها در دنیا بسته اند مَتَاعُ
الدُّنْيَا آنچه بدو تمتع میکیرند از دنیا قَلِيلٌ اندک از جهت آخرت وَالْآخِرَةُ وسرای آخرت
خَيْرٌ بهتر است از دنیا وفاضلتر لِمَنِ اتَّقَى مر کسی را که بترسد از شرک یا از ذمیمه منکرات وَلَا
يُظْلَمُونَ وستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهد کرد
فَتِيلًا بمقدار رشته که بر دانه خرماست بس بوعده استیفاء ثواب مستظهر باشید واز
مرک که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت مندیشید که هیچ کردنی را از بن کمند رهایی
میسر نیست ودر هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاص متصور نی أَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا باشید
خواه در مدینه وخواه در مکه يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ در یابد شما را مرک وَلَوْ كُنْتُمْ واکرچه باشید
فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده کانه فلک یعنی
بهر حال وبهر جای آدمی را از مرک چاره نیست مث کر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند ٭ ور
کار توچون سلسله درهم سازند ٭ هم عاقبت آن حجرهٔ فانی ترا ٭ ترکان اجل سرای محکم سازند
چه کنی خانه دل آبادان ٭ دل بر أَيْنَمَا تَكُونُوا خوان ٭ چون در آید اجل چه بنده چه شاه
وقت چون در رسد چه بام وچه چاه وَإِنْ تُصِبْهُمْ واکر برسد منافقانرا حَسَنَةٌ نعمت بسیار
وارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود يَقُولُوا میکویند هَذِهِ این نیکویی

مِنْ عِنْدِكَ از نزدیك خدایست وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ واكر برسد بر ایشان دست تنكی و قحط یا هزیمت جنانجه در واقعهٔ احد روی نمود يَقُولُوا هٰذِهِ كویند این سخن مِنْ عِنْدِكَ از نزدیك تست كه محمّد و بسبب تدبیرات توكه صایب نبودهٔ در انوار آورده كه جون حضرت از مكه بمدینه هجرت نمود بهوا در آن سال بر منوال سنهٔ سابقه نبود و نرخها روی بكرانی نهاد منافقان و جهودان آن حال را نسبت بقدم سرور عالم صلی الله علیه وسلم كردند خوسبحا تكذیب قول ایشانرا میكوید كه قُلْ كُلٌّ بكو كه همه قبض و بسط وكرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیك خداوند است و بارادت او فَمَا بس جیست وجه حالست هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مرین كروه منافق و جهود را لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ كه نزدیك نیستند كه فهم كنند حَدِيثًا سخنی راكه مشتمل است بر موعظهٔ ایشان یا آنكه نیستند كه سخن در یابند جون بهائم وفهم نمیكنند و از بی فهمی ایشانست كه میكویند مَا اَصَابَكَ آنچه بتو رسید مِنْ حَسَنَةٍ از غنیمت و فتح فَمِنَ اللّٰهِ از فضل خداوند است وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ و آنچه بتو رسید از هزیمت و قتل اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ از نفس تست و بعضی معنی آیت را باین فرود آورده اند كه ای انسان آنچه از نیكوبی بتو رسد از فضل و كرم خداوند است و هر بلائی كه بتو آید بسبب كناهان تست وَاَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ما ترا لِلنَّاسِ برای آدمیان رَسُولًا فرستادهٔ كه تبلیغ اسلام كنی نه مقداری كه اسناد سیئه و حسنه بتو كنند وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا كواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ و هر كه فرمان برد رسول را فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ بس بدرستی كه فرمان برده باشد خدای را برای آنكه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای بس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و در بحر آورده كه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوصف فنا فی الله و بقا فی الله موصوف بود و كسی كه قایم بالله باشد هر آینه خلیفة الله بود بس خلافت

حق مر آنحضرت را ثابت بوده در هر معامله كه با خلق نموده كما قال وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ و طاعت جنین خلیفه بی شایبهٔ شبهه طاعت مستخلف بود ب جون تهی كشت از خود و بر شد ز دوست بی شكی فرمان این فرمان اوست ه ما رمیت فاش كوید بر ملا ه كه نیفكندی تو افكندیم ما تو در افكندن نه جز آلتی ه فعل فاعل را بود نی علتی ه عقل انجا ره ندارد وهم نیز ه جشم بكشا ای فرو بندای عزیز وَمَنْ تَوَلّٰى و هر كه اعراض كند از فرمان تو فَمَا اَرْسَلْنَاكَ بس نفرستادیم عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نكاه بانی كه ایشانرا از ارتكاب معاصی محافظت كنی بعضی از علما این حكم را بآیت السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ و میكویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ از ما زیان برداری واز تو فَاِذَا بَرَزُوا بس جون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیك تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ بشب بایكدیكر میكویند كروهی مِنْهُمْ از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر آنكه روز با تو میكویند یا میكویند غیر آنكه تو با ایشان میكویی لفظ تقول مغایب مؤنث است و فاعلش ضمیر عاید بطایفه یا مخاطب مذكور كه حضرت پیغامبر است صلی الله علیه وسلم وَاللّٰهُ يَكْتُبُ و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا كرام الكاتبین بامر خدای می نویسد مَا يُبَيِّتُونَ آنچه ایشان میكویند و تدبیر میكنند در شب فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ بس روی بكردان از مناسبت ایشان كه بواسطه اسلام حكم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توكل كن بر خدای و كار خود را با و كذار وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا قایم بامور بندكان و متصرف بر احوال ایشان و كفایت كنندهٔ مهمات متوكلان اَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْاٰنَ آیا جرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفكر نمی كنند در آن تا بر ایشان ظاهر كردد باثار اعجاز كه این كلام حق است وَلَوْ كَانَ واكر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ از نزدیك غیر خدای یعنی كلام غیر مخلوق بودی جنانجه رغم اهل كفر و نفاق است لَوَجَدُوا هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم

اختلافاً كثيراً در واختلاف بسيار از ناقص معنى وتفاوت نظم زيراكه كلام بشر خالى از خللى نيست
خواه بحسب لفظ خواه از روى معنى وإذا جاءهم وچون بيايد منافقان را أمر كارى يعنى خبرى مهمى
من الأمن از آنچه موجب ايمنى باشد چون عزم حضرت رسالت بر مصالحه قوى يا ظفر لشكر اسلام
أو الخوف يا آنچه سبب خوف وترس وبيم بود چون اجتماع اعادى يا نكبة سريه از سراياى مسلمانان
أذاعوا به افشا كنند آن خبر را قبل از تحقيق آن ودر آن افشا ضرر وفساد است زيراكه خبر نيكوست
نهيج فتنه است در ميان مسلمانان وسبب پريشانى ايشان ولو ردوه واگر باز گذارند آن خبر را
إلى الرسول براى صاحب پيغمبر تا اگر صلاح داند خود آشكارا كرداند وإلى أولي الأمر منهم يا بنديهى
خداوندان امر از اهل ايمان چون اشراف صحابه وامراء سرايا لعلمه الذين هر آينه بدانند آن را آنانكه
يستنبطونه استخراج ميكنند خبر را ونيكو تحقيق فرمايند منهم از پيغمبر واولى الامر يكه
دانند كه كدام خبر را افشا وكدام را اخفا بايد كرد ولولا فضل الله واگر نه فضل خداى بودى عليكم
بارسال رسول ورحمته وبخشايش او بانزال قرآن وگفته اند فضل حضرت پيغمبر است يا اسلام
ورحمت قرآنست كه اگر نه بركت اينها بودى لاتبعتم الشيطان هر آينه پى روى ميكرديد شيطان را
إلا قليلاً مگر اندكى از شما بمدد وعصمت ربانى از وساوس شيطانى ايمن مى مانديد وگفته
اند قليل جماعت اندك بعد از بعثت رسول ونزول قرآن بمحض موهبت الهى راه راست يافتند
چون ورقه بن نوفل وقس بن ساعده وزيد بن عمرو وسبت بن ذى يزن وامثال ايشان
فقاتل پس تو كارزار كن في سبيل الله در راه طاعت ورضاى خداى نزول آيت در بدر موعود
بود كه حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم عزيمت بدر كرد ونعيم بن مسعود مردمان را از لشكر ابو
سفيان ميترسانيد وبعضى از صحابه رفتن را كاره بودند وحضرت فرمود كه اگر همه تنها باشيم
الا ميروم اين آيت فرود آمد كه اگر ديگران تخلف ورزند از كارزار كفار تو برو ومقاتله كن

لاتكلف

لا تكلف تكليف كرده نشده تو در جهاد إلا نفسك مگر در نفس خود پس از مخالفت ديگران
غمناك مشو وحرض المؤمنين وترغيب كن مؤمنان را بر قتال مشركان كه بر تو تحريض است نه تكليف
عسى الله أن يكف شايد كه خداى باز دارد از مؤمنان بأس الذين كفروا شدت كارزار آنها كه كافر
شدند يعنى قريش بانكه ترس در دل ايشان اندازد وهمين حال در بدر صغرى واقع شد كه ابو
سفيان بترسيد وبموضع بدر نيامد چنانچه در سورهٔ آل عمران مذكور شد والله أشد بأساً
وخداى سخت تر است در هيبت وصولت از قريش وأشد تنكيلاً وسخت تر در عقوبت
وعذاب ايشان من يشفع هر كه درخواست كند شفاعة حسنة درخواست نيكو كه حقى
بدان ثابت شود ونفعى بكسى رسد وضررى از كسى مندفع گردد يكن له باشد مر آن شفيع
را نصيب منها بهره از ثواب ايشان ومن يشفع وهر كه درخواهد شفاعة سيئة درخواستى بد كه از آن حقى وحقوقى فوت شود وضررى بكسى رسد وچيزى باز دارد يكن له
كفل منها باشد مر او را نصيبى از وبال آن وكان الله وهست خداى على كل شيء مقيتاً بر همه چيز
توانا وصاحب قدرت يا نگهبان همه چيز يا گواه بر همه چيز وإذا حييتم بتحية چون تحيت
داده شويد فحيوا پس شما نيز تحيت كننده خود را تحيت گوييد بأحسن منها به نيكوتر از آن
تحيت اگر او گويد السلام عليكم شما در جواب گوييد وعليكم السلام ورحمة الله
واگر سلام با رحمت كند در جواب آن بركاته زياده كنيد أو ردوها يا همان تحيت را باز گردانيد
يعنى در جواب السلام عليكم بگوييد وعليكم السلام اين مقدار فرض است وآنچه اول
گفته شد سبب فضل ورحمت وشرايط اسلام وجواب وآداب آن در جواهر التفسير از روى
تفصيل مذكور است وبعضى بر آنند كه اگر مسلم مسلم باشند جواب باحسن بايد گفت واگر غير
مسلم باشند برد بايد كرد بلفظ وعليك إن الله بدرستى كه خداى كان على كل شيء

هست بر همه چیزی **حسیبا** حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد
کرد **الله** خدایست که بی شبهه **لا اله الا هو** هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او **لیجمعنکم**
بخدای سوگند که شما را جمع خواهد کرد در قبور **الی یوم القیامة** تا روز قیامت که برانگیزاند
لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمیع آن **ومن اصدق** وکیست صادق‌تر **من الله**
از خدای یعنی نیست کسی ازو راست‌گوتر **حدیثا** از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده
حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه
هجرت کردند و در اثناء طریق پشیمان شده بازگشتند و از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند
مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد و بعضی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان
حکم میفرمودند آیت آمد که **فما لکم** پس چیست شما را **فی المنافقین** در شان منافقان
که متفرق شده اید **فئتین** بدو فرقه و جمعی برآنند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را
بهانه ساخته از حضرت صلوات الله وسلامه علیه اجازت اقامت به بادیه نمودند و از
مدینه بیرون رفته بمشرکان پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان شک پدید آمد این
آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شدید بر کفر ایشان اتفاق کنید **والله ارکسهم** و حال
آنست که خدای رد کرد ایشانرا بحکم کفر از قتل و سبی **بما کسبوا** بآنچه عمل کردند و روی
از مؤمنان برتافتند و رجوع بکافران نمودند **اتریدون ان تهدوا** آیا میخواهید که راه نمایند
آنرا که خدای گمراه ساخته است **ومن یضلل الله** و هر کرا گمراه گرداند خدای **فلن تجد له** پس نیابی
تو له **سبیلا** مر او را رهی بحق **ودوا** دوست میدارند این برگشتگان از دین **لو تکفرون**
آنکه شما کافر شوید **کما کفروا** همچنانکه ایشان شده اند **فتکونون سواء** تا باشید برابر
یکدیگر در ضلالت **فلا تتخذوا** پس فرا مگیرید **منهم اولیاء** مر ایشانرا دوستان **حتی یهاجروا**

من اضل الله

تا وقتی که

تا وقتی که ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند **فی سبیل الله** در راه رضای
خدای هجرتی خالی از غرض دنیا **فان تولوا فخذوهم** پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت پس بگیرید ایشانرا
و اسیر کنید **واقتلوهم** و بکشیدشان **حیث وجدتموهم** هر جا که یابید در حل و حرم **ولا تتخذوا**
منهم و مگیرید از ایشان **ولیا** دوستداری **ولا نصیرا** و نه یاری و مددکاری بلکه ایشانرا
بگیرید و بقتل آرید **الا الذین یصلون** مگر آنانرا که پیوند کنند و بیامیزند **الی قوم** بگروهی که
واقع شده **بینکم وبینهم میثاق** میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیلهٔ خزاعه بودند یا بنی بکر
یا بنی اسلم که صلی الله علیه وسلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که در جوار ایشان در آید
در جوار آنحضرت باشد **او جاؤکم** یا به پیوندند بقومی که آمدند بشما **حصرت صدورهم** و حال
آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشتند **ان یقاتلوکم** آنرا که با شما جنگ کنند
او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بستند
که با پیغامبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همین گونه عهد کردند **ولو شاء الله** و اگر خواستی
خدای **لسلطهم علیکم** هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان بیرون
بردی **فلقاتلوکم** پس هر آینه با شما قتال کردندی **فان اعتزلوکم** پس اگر از شما کناره کنند
این مرتدان و حلفا و معاهدان شما **فلم یقاتلوکم** و کارزار نکنند با شما **والقوا الیکم السلم** و القا
کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند **فما جعل الله** پس نساخت
و نداد خدای **لکم** مر شما را **علیهم سبیلا** راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیت
بآیت **فاذا انسلخ الاشهر الحرم** منسوخ است **ستجدون آخرین** زود باشد که بیابید
قومی دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند **یریدون ان یأمنوکم**
میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند **ویأمنوا قومهم**

وارادهٔ ایشان انکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هرکاه که بخوانند ایشانرا اِلَی بوی
کفر یا قتال اهل اسلام اُرْكِسُوا فِيهَا بازکردند بدان فتنه فَاِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اکر از قتال شما کناره
نکیرند وَيُلْقُوا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ والقا کنند بسوی شما صلح وطلب ایمان را وَيَكُفُّوا اَيْدِيَهُمْ وباز ندارند
دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بکیرید وَاقْتُلُوهُمْ وبکشید حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هرجاکه
برایشان دست یابید وَاُولٰئِكُمْ وآن کروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم ماشمارا عَلَيْهِمْ برایشان
سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن در تعرض وقتل وسبی ایشان وآن حجت وضوح کفر ووقوع غدر
ومکر ایشانست وَمَا كَانَ ونسزد وروا نباشد لِمُؤْمِنٍ مرمؤمنی را اَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا انکه بکشد
مؤمنی را وبغیر حق اِلَّا خَطَاً مکر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً وهرکه مؤمنی را بخطا بکشد
فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر دست آزاد کردن بندهٔ مُؤْمِنَةٍ کرویده وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ وبر دست دیه تمام
ادا کرده شده اِلَى اَهْلِهِ بورثهٔ مقتول که قسمت کنند میان یکدیکر جون سایر مواریث اِلَّا
اَنْ يَصَّدَّقُوا مکر انکه ورثه تصدق کنند بر قاتل ودیت را از وعفو فرمایند نزول آیت در
شان عیاش ابن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشته
شبی بکریخت وروی بمدینه نهاد ومادر در فراق ناله وفریاد برکرفت ابوجهل وبرادر او حارث
که برادر مادری عیاش بودند جزع وفزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند
واز نزدیک مدینه اورا بافسون وافسانه باز کردانیدند ودر مکه دست وپایش بسته
در آفتاب میانداختند تا از مسلمانی بر کردد وحارث بن زید روزی برو بکذشت
وکفت ای عیاش این همه محنت جرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن واسوده شو
القصه عیاش از بسیاری ایذا وآزار کلمه که از وی طلبیدند بکفت ودیکر باره حارث اورا
سرزنش کرد که از آن دین بر کشتی اکر حق بود پس ترک دین حق کردی واکر باطل بود پس

تو

تو بر باطل بودی عیاش در غضب شد وسوکند خورد که اکر روزی بر تو دست یابم ترا
بکشم پس عیاش هجرت کرده تجدید اسلام نمود حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد وعیاش
در وقت بیعت واسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا یافت تنها وبنابر آن
سوکند وی را بقتل رسانید وصحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت
جه جواب خواهی داد عیاش از آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمد وتمام قصه را
بعرض رسانید وکفت من از اسلام او خبر نداشتم وبخطا امری واقع شد منتظر جزا م این آیت
فرود آمد وحکم قتل خطا مبین شد فَاِنْ كَانَ پس اکر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ
از کروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ واو مؤمن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ
پس قاتلراست آزاد کردن بندهٔ مؤمن جه اداء دیت باهل نشاید زیرا که میان کافر ومؤمن
وراثت نیست وَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ واکر کشته شده از قومی باشد که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان
شما وایشان عهد وپیمان است یا اهل دیة بود حکم او در دیت وکفارت حکم مسلمانانست
فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس قاتلراست دیة ادا کرده شده اِلَى اَهْلِهِ باهل او وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وآزاد
کردن بندهٔ مؤمن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هرکه نیابد بنده وقدرت نداشته باشد بر خریدن آن
فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وست روزهٔ دو ماه از پی یکدیکر تَوْبَةً واین حکم کرد خدای
تا شما را توبه دهد واین توبه دادن مِنَ اللّٰهِ از خدایست وتوفیق او وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا
وهست خدای دانا بحال قاتل ومقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب دیه وکفارت آورده
اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت
رسالت آمده صورت حال بعرض رسانید وآنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی نجار
فرستاد که اکر میدانید که کشندهٔ هشام کیست او را به بلقیس سپارید والا دیت بوجب

شریعت اداکنید بنی نجار جون ازان بیغام اکاه شدند صد شتر تسلیم مقبس کردند باز مقبس
روی بمدینه نهادند جون بنزدیک شهر رسیدند وسوسهٔ شیطان مقبس را بران داشت که
نهری بیکناه رابکشت وباخود کفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم ومرادیت سود آمد مرتد
شده بمکه نهاد این آیت نازل شد که وَمَن يَقْتُلْ وهرکه بکشد مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مومنی را بعمد وقصد
وحلال داند کشتن او را فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ بس باداش او جهنم است خَالِدًا فِيهَا درحالتی که
جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وخشم کرفت خدای بروی وَلَعَنَهُ وبراند او را
دور ساخت از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ وآماده ساخته است برای او عَذَابًا عَظِيمًا
عذاب بزرک بجهة ارتکاب این کناه بزرک آورده اند که رسول صلی الله علیه وسلم سریهٔ
برسر قومی فرستاد ومرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بکریختند واو بامال و
متاع خود بکوهی متحصن شده همین که سریه تکبیر کویان رسیدند ومرداس آواز تکبیر شنید
او نیز تکبیر کفته بر مؤمنان سلام کرد وزبان بکفتن لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ کشاد.
از کوه بزیر آمد اسامهٔ بن زید فی الحال بروتاخت وبضرب شمشیر سرش را بینداخت وهرجه داشت
غارت کرده کوسفندان او را براند این خبر که رسید بغایت متالم شده کفت ای اسامه کسی را
کشتی که از بیکانکی شرک تبرا نموده بیکانکی حق معترف بود اسامه بر آن عمل نادم شده
کفت یارسول الله برای آمرزش طلب حضرت سه نوبت فرمود که فکیف بلا اله الا الله ودر
روایتی آنست که اسامه کفت یارسول الله کلمه کفتن مرداس از ترس بود حضرت فرمود هلا
شققت عن قلبه ببج دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میکوید یا دروغ واین آیت
نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کرویدکان إِذَا ضَرَبْتُمْ جون سفر کنید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای
یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا بس نیک بپرسید وبآهستکی تفحص کنید وَلَا تَقُولُوا ومکویید

لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ هرکسی که القا کند بشما سلام را که تحیت اهل اسلام کوید لَسْتَ مُؤْمِنًا
تو مؤمن نیستی بلکه تحیت ایمنی از ما این کلمه کفتی تَبْتَغُونَ میطلبید ای مجاهدان عَرَضَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال فانی را مراد غنیمت وغنم مرداس است واکر شما طلب غنیمتید فَعِنْدَ اللّٰهِ
بس نزدیک خدای مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی
نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال كَذٰلِكَ كُنْتُمْ همچنین بودید شما مِنْ قَبْلُ بیش ازین یعنی
باول که باسلام درآمدید بجهت عصمت خون ومال خود توسل بکلمه شهادت مینمودید
فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ بس منت نهاد خدای بر شما بانکه استقامت داد شما را در دین فَتَبَيَّنُوا بس
نیک روشن ومبین سازید مهمی را در قتل مردم تعجیل مکنید از روی کمان جه وبال زنده
کذاشتن هزار کافر نزد خدای تعالی کمتر است از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که
هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرًا دانا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر نیستند
نشینندکان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوند
بیماری وعجز وَالْمُجَاهِدُونَ وجهاد کنندکان فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ باملهای
خود که تهیئهٔ اسباب قتال وتجهیز مقاتلان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ وبنفسهای خود که در
معرض قتل می آرند وجکونه برابر تواند بود کسی که در مرتبهٔ راحت تن بروری بانکه در
معرکهٔ مجاهدت جانبازی نماید زید بن ثابت رضی الله میفرماید که این آیت فرود ودر غیر
اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم کفت یارسول الله حال من جون باشد که نابینا ام ومحروم
از دولت مقاتله با عدا بمان زمان آثار روی بران حضرت ظاهر شد وبعد از کشف آنحال
فرمود که بنویس مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ فَضَّلَ اللّٰهُ فضل داد خدای الْمُجَاهِدِينَ
جهاد کنندکان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها ونفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشینندکان بعذر

درجةً پایهٔ آن غنیمت است وظفر ونام نیکو وکلًّا وهمه را از قاعدان بعذر که میل جهاد
دارند ونمی توانند وبمجاهدان که بخود مباشر اند وعد الله الحسنی وعده کرده است
خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات وتفاوت مراتب بزیادتی
عمل خواهد بود وفضّل الله المجاهدین وتفضیل کرد خدای مجاهدانرا علی القاعدین
ونشینندگان بی عذر اجراً عظیماً مزدی بزرگ که آن درجاتٍ منه پایهای بلند است
در آخرت از خدای وگفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن
اسب تیز هفتاد سال ومغفرةً وآمرزش ورحمةً وبخشایش وکان الله غفوراً و هست
خدای آمرزندهٔ گناهان گذشتهٔ ایشان رحیماً مهربان برایشان در ازدیاد اجر ایشان
در اخبار آمده که جماعتی از مسلمانان چون قیس بن فاکهه وقیس بن ولید وامثال ایشان
با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند وچون روٴسای قریش بجانب بدر می آمدند
ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند وبشمشیر مسلمانان کشته شد حق سبحانه در
شان ایشان فرستاد که انّ الذین بدرستی که توفّٰهم الملٰئکة جان می ستاندند از ایشان
ملائکه که اعوان ملک الموت اند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند
بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت فرض بود وموافقت با کفار وآن ممنوع بود قالوا
گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشانرا فیم کنتم در چه چیز بودید از کار دین وبا
کدام طایفه بودید از مشرکان وموحدان قالوا کنّا گفتند بودیم ما مستضعفین ضعیفان
وعاجزان فی الارض در زمین مکه وکفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان
تکذیب ایشانرا الم تکن آیا نبود ارض الله زمین خدای واسعةً گشاده وبسیار فتهاجروا
فیها که شما هجرت کنید وبطرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه ومدینه کردند

فاولئک پس آن گروه تارکان هجرت مأویٰهم جهنّم جای ایشان دوزخ است وساءت
مصیراً وبد بازگشتی است ایشانرا دوزخ واین عقوبت تارکان هجرت را مقرر است الّا
المستضعفین مگر کسانی را که بحسب واقع ضعیف وعاجز اند من الرجال از مردان
والنساء وزنان والولدان وکودکان لا یستطیعون حیلةً توانائی که چاره سازی ندارند ولا
یهتدون سبیلاً ونمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فاولئک پس آن گروه
بیچارگان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایماء
میکند بآنک ترک هجرت امر خطیر بوده حتی مضطر این نمی تواند بود وکان الله عفوّاً
او است خدای عفو کننده از معذوران غفوراً آمرزنده گناهان ایشان ومن یهاجر
فی سبیل الله وهر که در راه طاعت خدای یجد فی الارض یابد در زمین مراغماً کثیراً موضع
بسیار یعنی آرامگاهها وسعةً وفراخی در روزی یا گشاد در اظهار دین عمرو بن دینار
از عکرمه روایت میکند که بسیار کس ایمان آورده بودند واستطاعت هجرت نداشتند
چون آیت تهدید هجرت نازل شد ونسخهٔ آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن حمزه
پسرانرا گفت هر چند من پیر وبیمارم از جملهٔ مستضعفان نیستم چارهٔ رفتن می توانم وره
مدینه می دانم می ترسم که ناگاه بدست اجل درمانم وبسبب ترک هجرت ایمان من خلل
پذیر گردد مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید فرزندان فرمان پدر را منقاد شده
استعداد راه مهیا کردند وبمنزل تنعیم نزول کرده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست
خود بر چپ نهاد وگفت خدایا این دست از آن تو واین دست دیگر از آن رسول تو بیعت
میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو با این درگذشت وخبر او بمدینه رسیده
بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی او کاملتر ومزد او شاملتر بودی حق تعالی

آیت فرستاد که وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ و هرکه بیرون آمد از خانهٔ خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در
حالتی که هجرت کننده باشد بخدای و رسول یعنی برای ایشان ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد
او را مرگ در اثناء طریق و بهجرتگاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بدرستی که ثابت گشت مزد او
عَلَى اللَّهِ نزدیک خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناه تأخیری که در هجرت
کرده رَحِيمًا مهربان در وعدهٔ مثوبت او خلف نیست او وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید
در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه سازید در
در نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر ترسید أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه شما
را بکشند کافران این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را
دشمنان بوده اند و حالا بی ترس نیز حذر باید کرد إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستی که کافران كَانُوا
لَكُمْ هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ و چون باشی تو در میان
ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز
را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُم پس باید که بایستند گروهی از ایشان مَعَكَ
با تو و نماز بگذارند و گروهی دیگر روی بروی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که
فراگیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس
چون سجده کنند نمازگذارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنانکه نماز نمیگذارند مِن
وَرَائِكُمْ از پیش شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بگذارند و بصف لشکر باز روند
وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ و بیایند آن طایفهٔ دیگر که لَمْ يُصَلُّوا نماز نگذارده اند و پاس میداشته
فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر وَلْيَأْخُذُوا و باید که بردارند ایشان نیز
با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ

وسلاحها

وسلاحهایی که بدان حرب میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست
میدارند آنانکه کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُونَ آنرا که غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سازهای
حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خویش چون البسه و سایر رخوت فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم
پس چون حمله حمله آرند بر شما مَّيْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و هرچه یابند ببرند نقلست که
حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان
عرب را دید که صف راست کرده و جدال و قتال را مهیا کرده حضرت رسالت فرمود تا لشکر
اسلام نیز در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار
میان قبله و سپاه لشکر مسلمانان حایل بودند حضرت رسالت با صحابه باقامت
نماز اشتغال نمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغ
اهل اسلام از آن کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بترکتاز شوکت
و باز از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمرهٔ کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز دیگر هست که
در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در آن وقت
بر سر ایشان رانیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر
در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهی مقرر شده که
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى اگر باشد شما را رنجی مِّن مَّطَرٍ از باران که
گران کرده اند اسلحه را أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰ یا باشید بیماران و ناتوانان در حمل سلاح أَن تَضَعُوا آنکه
بنهید أَسْلِحَتَكُمْ سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و بهر حال فراگیرید آلات نگاه داشت
خود را تا خصم هجوم نکند و گفته اند مراقب و برحذر باشید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ

لِلْكَافِرِينَ آماده کرده است برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَوٰةَ پس
چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدا را قِيَامًا
در حالتی قیام که شمشیر میزنید وَقُعُودًا و در حالی نشستن که تیر می اندازید وَعَلَىٰ
جُنُوبِكُمْ و بر پهلوهای خود آنزمانکه زخم خورده اید و افتاده و گفته اند مراد یاد کردن خدا
است در همه احوال در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوفست یعنی بترسید از خدای
قِيَامًا بوقت تصرف در امور وَقُعُودًا و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق
وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ و در زمان توجه بمنام و ثمرهٔ الا تخافوا نتیجهٔ چنین خوف تواند بود ۵
هر که بی درس کم شد هوش او ۵ نشنود الا تخافوا گوش او ۵ خایفانرا لا تخافوا گشت درس
هر که خوفش نیست چون گوید مترس فَإِذَا اطْمَأْنَنتُمْ پس چون بیارامید و از خوف ایمن
شدید فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ و شرایط آن إِنَّ الصَّلَوٰةَ
بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مؤمنان كِتَابًا مَوْقُوتًا فرضی موقت یعنی محدود باوقات
که اخراج آن از اوقات روا نیست وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف مورزید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ
در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت در غزوهٔ حمراء الاسد واقع شد که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابو سفیان رود صحابه از جراحات
متالم بودند حق سبحانه می فرماید که إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید شما ای مؤمنان که دردمندان
شدید از جراحات فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس بدرستی که نیز که کافران دردمندند و زخم خورده كَمَا
تَأْلَمُونَ همچنانکه شما هستید وَتَرْجُونَ و شما با وجود الم امید میدارید مِنَ اللَّهِ از خدای
مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللَّهُ و هست
خدای عَلِيمًا دانا بضمائر شما حَكِيمًا در امر و نهی آورده اند که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر

شبی

شبی نقب در خانه قتاده بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید
قضارا انبان شکافی داشت همه راه آرد میریخت تا خانهٔ طعمه و طعمه آنرا بخانهٔ یهودی که
او را زید بن سمین برد و بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد او قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه
رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگندها یاد کرد که این کار نکرده و خبری ندارد و قتاده
بر همان سیاق که طعمه بخانهٔ یهودی برده بود و ببرده و جهود را بخیانت بگرفت زید گفت
دوش طعمه زرهی در انبان بود بمن داده و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی
نخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاک دامن بیرون آید با جهود آغاز جدال و خصومت
کردند و رای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نیز بر آن بود که خیانت بر جهود ثابت
کردد و مسلمان از آن خیانت مبرا باشد همین که حضرت قصد عتاب یهود کرد و خواست که
بقطع ید او حکم فرماید و از حضرت رب الارباب خطاب رسید که إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستی که ما
فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآنرا بِالْحَقِّ براستی و حکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ
تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بآنچه خدای ترا شناسا کردانیده و وحی فرستاده
وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ و مباش برای خیانت کنندگان خَصِيمًا دشمن آنکس که بیگانه است و در مقام
دفع خیانت مباش از خاین وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بخیانت یهودی
کردی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رَّحِيمًا
مهربان برو وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِينَ از قبل آنانکه يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ خیانت میکنند
با نفسهای خود یعنی طعمه که با خیانت او در ساخته اند إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست
ندارد مَن كَانَ خَوَّانًا هر کرا هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بر آن أَثِيمًا گناه کاری مستغرق
در گناه خود يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند خیانت وَلَا يَسْتَخْفُونَ

و جمعی بدان گواهی دادند قتاده
صورت حال بمحکمهٔ
حضرت نبوی دفع کرد
ع

مِنَ اللّٰهِ وشرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ وحال آنکه خدای با ایشانست واسرار ضمایر ایشان ازو
پنهان نیست پس اوسزاوارتراست که ازو شرم دارند اِذْ يُبَيِّتُونَ آنهنگام که بسبب تدبیر وتذویر میکنند
مَا لَا يَرْضٰى آنچیزیرا که نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت
میکردند وانکه طعمه سوگند بدروغ بخورد وپیغمبر سوگند اوراکه مسلمانست باور خواهد کرد
ومقول یهودی که کافراست اعتماد نخواهد فرمود وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ
بدانچه شما میکنید از تدبیر مُحِيطًا احاطه کننده بعلم وهیچ چیز از حیطهٔ علم او خارج نیست
هَا أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ شما بیدای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ دفع میکنید
از خاینان در دنیا خیانت را بجدال و خصومت فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در وقت زندگانی دنیی
فَمَنْ يُجَادِلُ اللّٰهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدای و دفع خصومت کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
از ایشان روز قیامت أَمْ مَنْ يَكُونُ یا کیست آنکه باشد عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر ایشان نگاهبان که
نگذارد که ایشانرا عذاب کند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان بازدارد وَمَنْ يَعْمَلْ سُوٓءًا
وهرکه بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ
اللّٰهَ پس هرکه طلب آمرزش کند از خدای بتوبه وانابت يَجِدِ اللّٰهَ یابد خدای را غَفُورًا آمرزنده
گناهان او رَحِيمًا مهربان بفضل خود برو درین آیت ترغیب فرمود طعمه وقوم او را
بتوبه واستغفار وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلٰى نَفْسِهِ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيٓئَةً
پس جز این نیست که میکند آن عمل را بنفس او وبدیگری تعدی نمیکند وهست خدای که داناست بر
درع حکم کننده در مجازات او بقطع ید وهرکه بکند گناه صغیره بآنچه بخطا واقع شود
وهرکه بکند گناه أَوْ إِثْمًا یا گناه کبیره بآنچه بعد از وصادر شود ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس نسبت کند بآن گناه
بَرِيٓئًا بیگناهی را چنانچه طعمه بنسبت زید کرد فَقَدِ احْتَمَلَ پس بدرستی که بر داشت دروغ

داکه

راکه از آن متحیر ومبهوت می شوند بی گناهان وَإِثْمًا مُبِينًا ودیگر حاصل شد گناه ظاهر را
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ واگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكَ وحی فرستاد بتو وترا از حقیقت مهم
اعلام داد وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او که ترا از قصد عذاب زید وتصدیق طعمه منصرف
ساخت لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ هرآینه قصد کرده بودند مِنْهُمْ گروهی از بنی ظفر أَنْ يُضِلُّوكَ
بآنکه راه بگردانند ترا از حکم راست وَمَا يُضِلُّونَ ودر خطاب وضلالت نمی اندازند إِلَّا
أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بر ایشانست وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وترا
زیان نمی توانند رسانید وهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدای وَأَنْزَلَ اللّٰهُ وفرستاده است
خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآنرا وَالْحِكْمَةَ وبیان احکام او را وَعَلَّمَكَ ودر آموزیده
است ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ از آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور ومکنونات ضمایر
جمهور گفته اند که آن علم است بربوبیت حضرت حق وشناخت او وشناخت عبودیت
نفس وقدر حال او ودر بحر الحقایق می فرماید که آن علم ماکان وما یکون است که حضرت
حق سبحانه وتعالی در شب بدآنحضرت عطا فرستاد فرموده چنانچه در احادیث معراج
آمده است که در زیر عرش بودم قطرهٔ در حلق من ریختند فَعَلِمْتُ مَا كَانَ وَمَا سَيَكُونُ
وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ وهست فضل خدای عَلَيْكَ بر تو بنبوت عَظِيمًا بزرگ که فضل اعظم
واز نبوت کامله که تراست لَا خَيْرَ نیست نیکویی فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰيهُمْ در بسیاری از راز
گفتن ایشان در شب یعنی قوم طعمه مشاورتها کردند در خلاص طعمه وگفته اند
نجوی اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکویی در آن راز گویان نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکس که
بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف والتجنیس که بشرع مستحسن
باشد وگفته معروف آنجا قرض دادن است یا دستگیری بیچارگان أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید

اصلاح میان مردمان و دفع کدورت از دلهای ایشان وَمَن یَفعَل ذَلِكَ و هرکه بکند اینها که مذکور شد
ابتِغَاءَ مَرضَاتِ اللهِ برای طلب خشنودی خدای فَسَوفَ نُؤتِیهِ بس زود باشد که بدهند او را
أَجرًا عَظِیمًا مزدی بزرگ وَمَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هرکه مخالفت کند با رسول مِن بَعدِ مَا تَبَیَّنَ از پس
آنکه ظاهر شد لَهُ الهُدَی مر او را راست راه راست بوقوف معجزات وظهور دلایل واضحات
وَیَتَّبِع پیروی کند غَیرَ سَبِیلِ المُؤمِنِینَ غیر آن راه را که مؤمنان بر آنند در اعتقاد و عمل
این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بکریخت بجانب مکه و مرتد شد و آنجا
نقب در خانه کسی میزد و دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند و زد دیگر او را از زیر دیوار
بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه
گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست بس او را از مکه اخراج کردند و با تجار
قضاعه بسوی شام عزیمت نموده در منزل کاروانرا مشغول ساخته پارهٔ از متاع ایشان
بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و قولی آنست که از جده در دریا
نشسته دیناری بدزدید و بعد از وقوف بردن او را بدریا انداختند این عذاب
دنیا بود و عقاب آخرت را میگوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّی و اکذاریم او را در آن سرای بانچه دوست
میدارد درین سرای که آن کفر و رده ست یعنی او را در دایرهٔ کفر و مرتدان داخل کنیم
وَنُصلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَت مَصِیرًا و بد بازگشتنی است دوزخ إِنَّ اللهَ
لَا یَغفِرُ بدرستی که نیامرزد خدای أَن یُشرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرند بخدای وَیَغفِرُ مَا دُونَ
ذَلِكَ و بیامرزد آنچه جز شرکست لِمَن یَشَاءُ هرکرا خواهد نزول آیت در شان پیری بوده
از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده و بعرض رسانیده که یا رسول الله پیری ام در گناه غرقه
الا آنست که تا خدای را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام

ومعصیت

ومعصیت از روی جرات و بی‌ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة
العینی خدای را عاجز کردانم و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه حال
من چگونه می‌بینی خدای بدین آیت مژده داد که همهٔ گناهانرا غیر از شرک امیدامرزش هست
وَمَن یُشرِك بِاللهِ و هرکه شرک آرد بخدای فَقَد ضَلَّ بس هرآینه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِیدًا گمراهی
دور یعنی در نهایت ضلالت بس از حال مشرکان خبر میدهد که إِن یَدعُونَ مِن دُونِهِ نمی‌پرستند
بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر ماده کانرا بتانرا مادر میگوید بواسطهٔ تانیث اسماء ایشان
چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیلهٔ را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در
تفسیر آورده که بتانرا بصورت بنات می‌ساخته اند و گفته مراد از بن اناث ملایکه اند
برغم ایشانکه می‌گفتند فرشتگان دختران خدااند وَإِن یَدعُونَ و نمی‌پرستند إِلَّا شَیطَانًا
مَرِیدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکانرا
بعبادت آنها لَعَنَهُ اللهُ رانده است خدای او را و دور کرده است از رحمت وَقَالَ و گفت
شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِن عِبَادِكَ هرآینه گیرم از بندگان تو نَصِیبًا مَفرُوضًا بهرهٔ مقرر کرده که آنرا
بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهد بود چنانچه
در حدیث آمده وَلَأُضِلَّنَّهُم و ایشانرا گمراه میکنم از طریق وَلَأُمَنِّیَنَّهُم و در آرزوی
افکنم ایشانرا و می‌آرایم و در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر
توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُم و میفرمایم
ایشانرا فَلَیُبَتِّکُنَّ بس می‌شکافند آذَانَ الأَنعَامِ گوشهای چهار پایانرا و آنچه خدای
حلال ساخته حرام میکردانند اشارتیست بآنچه عرب داشته اند از بحیره و سایبه و
وصیله و غیر آن چنانچه در سورهٔ مائده بیاید وَلَآمُرَنَّهُم و هرآینه میفرمایم ایشانرا

دُونِهِ

فلیغیرن بس تغییر میدهند خلق الله آفریدهٔ خدای را بصورت یا صفت جون خصی کردن
انسان وتیز ساختن دندان ولواطه وسحق ورقم کبود زدن بر روی ولب وپای
یا مراد تغییر فطرت الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح وقوی در امور باطله ومن
یتخذ الشیطان وهرکه فراکیرد شیطانرا ولیا من دون الله دوستی بدون خدای یعنی هرجه شیطان
فرماید آن کند فقد خسر بس بدرستی که زیان کند خسرانا مبینا زیانی روشن جه سرمایهٔ
عمر وقوت از دست بدهد واز سود بی بهره بود یا زیان کند بفوات بهشت وحصول دوزخ
یعدهم وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه وفا نکند ویمنیهم ودر آرزو می افکند
ایشانرا بجیزی که نیابند وما یعدهم الشیطان وعده نمیدهد ایشانرا شیطان الا غرورا
مکر فریب وخداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضررست اولئک آن کروه که
بر ستندهٔ بتان ومتابع شیطان اند مأویهم جهنم جای ایشان دوزخ است ولا یجدون
عنها ونیابند از دوزخ محیصا کریزکاهی که بدآنجا انتقال کنند والذین آمنوا وآنانکه کرویده
اند وعملوا الصالحات وعملهای بسندیده کردند سندخلهم زود باشد که در آریم ایشانرا
جنات تجری به بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین
فیها در حالتی که این داخلان جاوید باشند در آن ابدا تاکید است همیشه بی انقطاع
وعد الله وعده کرد خدای وعده کردنی راست کرد وسخن خود را حقا راست کردنی
ومن اصدق وکیست راست تر من الله حدیثا از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند
که مسلمانان واهل کتاب در مجلسی مجتمع شدند یهود ونصاری آغاز مفاخرت کردند
که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده وکتاب ما قبل از کتاب شما منزل کشته ودر
بهشت نرود مکر یهودی ونصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغامبر ما خاتم انبیاست

کتاب ما ناسخ کتاب شماست بس ما بهشت سزاوارتریم آیت آمد که لیس بامانیکم آنچه خدای وعده
کرده از ثواب یافت نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان ولا امانی اهل الکتاب ونه بآرزوهای
اهل کتاب که کویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه
ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید ٥ بآرزو وهوس بر نیاید این معنی ٥ بآب دیده و
خون جکر تواند بود من یعمل سوءا هرکه بعمل آرد کار بدرا یجز به جزا داده شود بآن عاجلا
آجلا این حکم عام است همهٔ عاملانرا آورده اند که جون این آیت فرود آمد صحابه متالم کشتند
وابو بکر صدیق رضی الله عنه کفت یا رسول الله کیف الصلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این
آیت جکونه رستکاری باشد جه هیچکس از کردار بد خالی نیست بس تحمل جزای آن که دارد
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که نه بیمار میشوی ونه اندوهناک میکردی ونه
ونه بلا بتو میرسد کفت بلی یا رسول الله خواجه فرمود که هو ذاک آن جزای اینست ودر تیسیر
فرموده که حضرت صلوات الله وسلامه علیه بعد از این سخن فرمود که ای ابا بکر تو واصحاب
تو ومؤمنانرا جزای کناه در دنیا دهند تا بخدای رسید وشما هیچ کناه نبود ودیکرانرا جزاها
ایشان جمع کنند در روز قیامت بدیشان رسانند وحسن بصری رحمه الله میکوید عمل سوء کسب کفر است
دلیل آنکه حق تعالی میفرماید ولا یجد ونیابد عامل سوء له برای نفس خود من دون الله جز
خدای ولیا دوستداری که بدو رساند ولا نصیرا ونه یاری که از عذابش برهاند
ومن یعمل من الصالحات وهرکه بجای آرد وبعضی علما از اعمال صالحه جه هیچکس را قوت
از تکاب تمام آن نیست من ذکر او انثی از مرد وزن وهو مؤمن ودر حالتی که او مؤمن
باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فاولئک بس آن کروه عمل کنندکان یدخلون
الجنة در آورده شوند بهشت وحفص بصیغهٔ معلوم میخواند یعنی در آیند بجنت

وَلَا يُظْلَمُونَ وستم دیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز
از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا وکیست نیکوتر از جهت دین مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از آنکه
خالص کرداند نفس خود را لِلَّهِ برای خدای یا بذل کرد روی خود را از سجود حق تعالی
وَهُوَ مُحْسِنٌ وحال آنکه او آینده است به نیکوییها و ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ وپی روی کرده
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ دین ابراهیم را حَنِيفًا در حالتی که ابراهیم باین پی رو مایل است از همه دینها
بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ وکرفت خدای إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابراهیم را دوست یعنی او را برکزیده
واختصاص داد بکرامت که مشابه است بکرامت دوست باد وست آورده اندکه در عهد
ابراهیم علیه الصلوات نبینا قحط بدید آمد چون مردم همواره از موائد فواید یافته بودند
درین سال الجهة جوع بیشتر رجوع نوده آنچه ابراهیم علیه السلام داشت بر ایشان
ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد
علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستند چون بپیغام خلیل بدوست مصر رسید
کفت در ولایت ما نیز اثر قحط وغلا ظاهر شده واکر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام
از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چارهٔ میتوانستی نمود واما شنیده ام که بسی فاقه
زدکان بدو التجا کرده اند وا و بکرم عزیزی و سماحت صلبی میخواهد که این طعام بدیشان
صرف کند القصه کندم بغلا زمان ابراهیم علیه السلام نداد وسایی نیز نیافتند بضرورت
باز کشتند وایشانرا شرم آمد که شتر خالی بشهر در آرند چه بسی کدایان و بی نوایان
چشم بران داشتند که شتر خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتر بانان
در حوالی شهر جوالها را از ریک نرم کرده بخانه آوردند ابراهیم ازین حال تنک دل
شد روی بسجده نهاد و در آنحال سارهٔ زوجه ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد

جوالها بدید خرم وخوشدل شد سر یکی را بکشاد آرد دید بود در غایت سفیدی و پاکیزکی بیرون آمد
پارهٔ از آن خمیر کرد ونان پخت بعیال واطفال درویشان داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد بوی
نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست کفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم علیه
السلام فرمود که این از نزدیک دوست من الله است خدای و برا بدین جهت دوست کرفت
بزرکان کفته اند شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال لحضرت ذی الجلال واین
مقام ابراهیم بود لا بوم جرم بخلیل موسوم شد وشرط محبت فناء حبیب است در محبوب وبقا
او بدو واین مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسم شد وشرط محبت فناء حبیب است در
محبوب وبقاء او واین مقام محمدی است لاجرم بحبیب مسمی کشت واز انجاست که ذکر خلت
بظاهر فرمود که وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ودیکر محبت بکنایت باز نمود که فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ
اللَّهُ ودرین معنی کفته اند ـ عجب آن نیست که محبوب جهان تو بلطف ٥ عجب انست که
محبان تو محبوبانند ٥ خلیل سالک بود وحبیب مجذوب سلوک نشانه هستی
وتفرقه است وجذبه علامت نیستی وجمعیت از سلوک خلیل بدین ساعبارت خبر
دادند که إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي از جذبه حبیب باین اشارت تنبیه کردند که أَسْرَى بِعَبْدِهِ
لاجرم آنچه نظرگاه خلیل بود که نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ قدمکاه حبیب کردانیدند که
دَنَى فَتَدَلَّى بیت خلیل از خیل تا شان سپاهش ٥ مسیح از حادشان بار کاهش ٥
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ومر خدایراست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینها باشد
پس هر کرا خواهد از اهل آسمان وزمین بدوستی برکزیده وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای بِكُلِّ
شَيْءٍ مُحِيطًا بهمه چیزها احاطه کننده از روی علم وقدرت وَيَسْتَفْتُونَكَ وطلب فتوی
میکنند از تو فِي النِّسَاءِ در باب میراث زنان یعنی دختران ام کحه چنانچه کذشت والغرض

عینیه بن حصن که دختر و خواهر را نصف مال میدهی و مانمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت
بدست آرد قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیکُمْ بگوی که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فِیهِنَّ
درباب ایشان وَمَا یُتْلٰی عَلَیْکُمْ و دیگر فتوی میدهد آنچه خوانده میشود بر شما فِی الْکِتٰبِ
در قرآن فِی یَتٰمَی النِّسَآءِ در شان یتیمان که زنانند اللّٰاتِی آن زنانی که لَا تُؤْتُونَهُنَّ نمیدهند
ایشانرا مَا کُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ و رغبت
میکنید اَنْ تَنْکِحُوهُنَّ اگر نخواهید ایشانرا اگر جمیله باشند و مالهای ایشانرا بخورند
وَالْمُسْتَضْعَفِینَ و دیگر فتوی میدهد قرآن درباب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ
از فرزندان خورد که ایشانرا میراث نمیدهید وَاَنْ تَقُومُوا و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه
قیام نمایید لِلْیَتٰمٰی برای مهر یتیمان در مهر و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی
وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ و آنچه میکنید از نیکویی درباره یتیمان و کودکان و غیر ایشان
فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ پس بدرستی که خدای هست بِهٖ عَلِیمًا بآن دانا و بآن جزا خواهد داد
در اسباب نزول آورده که مردی بر زن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بجهت
تعلق دل بفرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا میخواهی برو
که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست
که او را طلاق دهد همین گفت مرا رها مکن که من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق
تعالی آیت فرستاد که وَاِنِ امْرَاَةٌ و اگر زنی خَافَتْ بدانست و دریابد مِنْ بَعْلِهَا از شوهر
خود نُشُوزًا سرباز زدنی از صحبت او اَوْ اِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از مجالست
و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ گناهی نیست برایشان اَنْ یُصْلِحَا بَیْنَهُمَا در آنکه
بصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر بخشد

با نوبت

یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت نگاه دارد و او را از خود
جدا نکند وَالصُّلْحُ خَیْرٌ و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب سیر آورده اند که
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داد
و او بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتی که سید عالم رسید سوده بزبان تضرع گفت
یا رسول الله رجعت نمای بمن بخدای سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که
فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها
می بخشم حضرت بوی رجعت نموده فرمود روز نوبت او در خانه عایشه رضی الله عنها
می بود و این آیت در قصه وی نازل شد وَاُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ و فرا آورده اند نفسها را ببخل یعنی مجبولند
بر بخیلی و از نیست که هریک از زوجین در مسامحت بخل میورزند وَاِنْ تُحْسِنُوا و اگر
نیکویی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ
پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرًا بآنچه میکنید از احسان و خصومت
دانا وَلَنْ تَسْتَطِیعُوا و نمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید اَنْ تَعْدِلُوا آنکه
عدل ورزید و راستی نگاه دارید بَیْنَ النِّسَآءِ میان زنان برای آنکه عدل آنست که میل واقع
نشود و آن معتذر متعذر است و لهذا حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه با آنکه
در قسم میان ازواج ظاهر است ملاحظه عدل میفرمود میگفت خدایا این قسمت
در آنچیزیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی
و من نیستم یعنی در دوستی بعضی چنانچه عایشه را رضی الله عنها از ازواج دوستر
میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر حریص باشید در ارتکاب عدل و قادر نباشید بر آن فَلَا تَمِیلُوا
کُلَّ الْمَیْلِ پس میل مکنید تمام میل بآنکه مرغوبه است در قسم و نفقه یعنی میل قلبی را

فتذروها پس بکذارید
آن دیکری را کالمعلقة مانند
معلقه که محبوس باشد
یعنی چنین

بامیل فعل جمع مکنید که اکو چنین زن نه مطلقه باشد ونه شوهر دار وان تصلحوا واکر
بصلاح آرید آنچه بتار ساخته اید از امور زنان در زمان کذشته وتتقوا وبپرهیزید
از مثل این عملها در زمان آینده فان الله کان پس بتحقیق هست خدای غفورا
آمرزندهٔ کناهان ماضی رحیما مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وان
یتفرقا واکر جدا شوند هریك از ایشان از صاحب او بطلاق یغن الله کلا بی نیاز کردا
هریکی را خدای من سعته از جود فراوان وقدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هریک
را ببدلی بدید آرد وکان الله واسعا وهست خدای فراخ بخشایش بر بندکان خود حکیما
محکم کار در افعال واحکام ولله ومر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از جواهر
علوی وما فی الارض وآنچه در زمینهاست از کواین سفلی ولقد وصینا وهرآینه وصیت
کرده ایم وفرموده الذین اوتوا الکتاب آنانرا که داده اند کتاب من قبلکم پیش از شما
یعنی یهود ونصاری وآنهانرا نیز که قبل از ایشان بوده اند وایاکم وشمارا نیز وصیت میکنیم
یعنی میفرماییم ان اتقوا الله بانکه بپرهیزید از شرک وان تکفروا واکر کافر شوید فان لله
پس بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست وما فی الارض وآنچه در
زمینهاست همهٔ مخلوق ومملوك اویند پس بکفر ومعصیت شما متضرر نمی کردد وچنانچه
بایمان وطاعت شما منتفع نمی شود وکان الله غنیا وهست خدای بی نیاز خلق خود واورا
اکر فرمان برند اکر نبرند حمیدا آسوده در ذات خود اکر حمدا کویند واکر نکویند ولله
ومر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از ملایکه وستاره وغیر آن وما فی الارض
وآنچه در زمینها بود از ادکان وموالید وجز آن وکفی بالله وبسنده است خدای وکیلا
کافی مهمات بندکان ان یشأ یذهبکم واکر خواهد خدای ببرد شمارا وفانی کرداند ایها الناس

ای

ای مردمان ویأت بآخرین وبیارد یعنی ایجاد کند دیکرانرا که فرمان بردارتر باشند چون این آیت
نازل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم دست مبارك بر پشت سلمان زد وکفت آنها که
قوم این اند یعنی پارسیان وکان الله وهست خدای علی ذلک بر این ایجاد واعدام قدیرا
توانا من کان یرید هرکه باشد که خواهد که باشد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرای
همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله پس نزدیك خدایست
ثواب الدنیا والآخرة پاداش دنیا وآن خسیس است وپاداش آخرت وآن شریفست پس حراطالب
خسیس ترین چیزی شود واز شریفترین چیزی باز ماند واکر باشرف مایل کرد داخس تابع
خواهد بود چه اکر مجاهد فی المثل برای جهاد کند اورا در آخرت چندان نعمتست که
نعمت دنیی در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد وغنیمت دنیی نیز بوی میرسد پس توجه
باصل باید کرد که مزغ خود در پی آنست وکان الله سمیعا وهست خدای شنوندهٔ همهٔ قولها
بصیرا بینندهٔ همهٔ فعلها یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان کونوا قوامین باشید
ایستادکان بالقسط بعدل یعنی جهد کنندکان در اقامت مراسم عدالت شهداء لله وباشید
کواهان برای خدای یعنی اداء شهادت کنید براستی ولو علی انفسکم واکرچه بر نفس شما باشد
وکواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بر حقی که در ذمهٔ اوست در تیسیر ابو العالیه
نقل میکند که مردی از انصار کفت یا رسول الله کسی را بر پدر من حقیست ومن بر آن کواهم
ومرا باز نمی دارد واز اداء شهادت الا درویشی وافلاس پدر من این آیت نازل شد که
کواهی باز مکیرید واکرچه بر نفسهای شما باشد او الوالدین یا پدر ومادر والاقربین
وخویشان نزدیك ان یکن اکر باشد مشهود علیه یا هریك از مشهود له ومشهود علیه
غنیا توانکر او حقیرا یا درویش یعنی غنی را برای تمنای احترام مکنید وبر فقر بجهت

افلاس او ترحم منمایید فالله اولى بهما بس خدای سزاوارتراست بتوانكر و درویش واكر
دانستی كه شهادت برایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حكم نفرمودی فلا تتبعوا الهوى
بس شما متابعت نفس مكنید ان تعدلوا برای انكه میل كنید از حق وان تلووا واكر به بجا بنذ زبانها
خود را از كواهی راست او تعرضوا یا اعراض كنید از اداء آن وبپوشید فان الله كان بدرستی كه
خدای هست بما تعملون بدانچه شما میكنید از عدل خبيرا دانا وشما را بر آن مكافات
خواهد كرد یا ایها الذین آمنوا ای كسانی كه ایمان آورده اید خطاب بامسلمانانست یا منافقان اهل
كتاب كه میكفتند بارسول ایمان داریم بتو وبقرآن وبموسی وعزیر وتوریت ودیكر هیچ كتاب وبيغمبر
ایمان نداریم وكویند كه خطاب باكافران نیز میشاید مسلمانانرا میكوید ای كسانی كه ایمان آورده اید
بدل وزبان آمنوا ثابت باشید برایمان خود ومنافقانرا میفرماید كه ایمان آورده اید بزبان
ایمان آرید بدل مؤمنان اهل كتاب رامیكوید ایمان آورده اید ببعضی از كتب ورسل ایمان آرید
بتمامی آنها كافرانرا میفرماید كه ایمان آورده اید بلات وعزی ایمان آرید بالله بخدای ورسوله
وبفرستادهٔ او كه محمد است صلی الله علیه وسلم والكتاب الذی نزل وبان كتابی كه خدای
فرستاد على رسوله به بیغمبر خود یعنی قرآن والكتاب الذی انزل وآن كتابها نیز كه
فرستاد من قبل بیش از قرآن محققان میكویند كه ای كسانی كه ایمان آورده اید از حقیقت
برهان ایمان آرید برسبیل كشف وعیان باایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید
از روی تحقیق واز حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره
منقولست كه فرمودند یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارتست بانكه در هر طرفة العینی نفی این
وجود بشری میباید كرد واثبات واجب الوجود جل ذكره میبابد نمود وجودك ذنب
لا یقاس به ذنب از حضرت سید الطایفه شیخ جنید قدس سره منقولست كه فرموده اندكه

بنجاه سالست كه در ایمان آورده نمود در ایمان تازه كردنم ٥ دمی كه حق زدند محض كناهست
بخود مشغول كشتن كفر راهست ٥ ترا همدم كشد پندار هستی ٥ سوی ظلمت سرای خود
برستی ٥ خودی كفراست نفی خویش كن زود ٥ كه جز حق در حقیقت نیست موجود ٥
ومن یكفر بالله وهر كه كافر شد بخدای وملائكته وبفرشتكان او وكتبه وبكتابهای او
ورسله وبفرستادكان او والیوم الآخر وبروز رستخیز فقد ضل بس بدرستی كه ضلالا بعیدا كمراه
شدنی از غایت دوری واز مقصد در نهایت بعد از مقصود ان الذین آمنوا بدرستی كه
آنانكه ایمان آوردند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثم كفروا بس كافر شدند به پرستیدن
كوساله ثم آمنوا بس باز ایمان آوردند وتوبه كردند ثم كفروا بس كافر شدند بعیسی
علیه السلام ثم ازدادوا كفرا بس بیفزودند وزیاده كردند كفر را بانكار محمد صلی الله
علیه وسلم لم یكن الله لیغفر لهم نیست خدای كه بیامرزد ایشانرا چه اعتبار هر كاری بخاتمه
آنست وخدای دانسته كه خواتیم امور ایشان بكفر وطغیانست ولا لیهدیهم ونیست كه
راه نماید ایشانرا سبیلا راهی كه بحق باشد بشر المنافقین بشارت ده منافقانرا بر
سبیل تهكم است یا خبر كن بجای بشارت بان لهم بانكه ایشانراست عذابا الیما عذابی
دردناك الذین ومنافقان آنانند كه یتخذون الكافرین میكیرند كافرانرا اولیاء من
من دون المؤمنین دوستان بدون مؤمنان ایبتغون آیا می طلبند عندهم العزة نزدیك
كافران از دوستی ایشان ارجمند وقوت فان العزة بس بدرستی كه عزت لله جمیعا
مر خدایراست همه وهر كه را عزتی رسد از ورسد واو دوستانرا مشود عزت داده كه ولله
العزة ولرسوله وللمؤمنین وقد نزل علیكم وبدرستی كه خدای فرستاد بر شما ای مؤمنان
فی الكتاب در قرآن حق سبحانه در مكه آیتی فرستاد كه خوض كنندكان ومستهزیان بقرآن

كمراه شد

نشیبت وخاست نکنند وآن اینست که اذا رایت الذین یخوضون الایة اینجا در مدینه
بدکاران می نماید ومیکوید خدای در قرآن فرستاده بود که ان اذا سمعتم بدرستی که جون
بشنوید آیات الله آیتهای خدای را از قرآن که یکفر بها کفر آورده شود بدان ویستهزء
بها واستهزا کرده شود بآن فلا تقعدوا معهم بس منشینید باکافران ومستهزیان حتی
یخوضوا تا وقتی که خوض کنند وشروع نمایند فی حدیث غیره در سخن غیر استهزا انکم
اذا باشید آنهنگام که نشیبت وخاست کنید با ایشان مثلهم مانند ایشان در
کناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان وانکار بر ایشان وبا وجود این راضی آید بصحبت
ایشان ان الله جامع المنافقین بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست والکافرین ونا
کرویدکان فی جهنم در دوزخ جمیعا همه ایشانرا الذین یتربصون آنانکه انتظاری برند
بکم بشما وقوع نکبتی را فان کان لکم بس اکر واقع شود شما را فتح من الله فتح ونصرتی از نزدیک
خدای قالوا کفتند منافقان مر شما را الم نکن معکم آیا نبودیم با شما ومددکاری نکردیم بس
سهم ما از غنیمت بدهید وان کان واکر بود للکافرین نصیب مر کافرانرا بهره از حرب یعنی
غلبه کردند بر مؤمنان قالوا کفتند مر کافرانرا الم نستحوذ علیکم نه غالب ومستولی بودیم
بر شما ومی توانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیده ایم ونمنعکم وباز داشما را یعنی
ممنوع ساختیم من المؤمنین از مؤمنان بانکه سستی کردیم در مددکاری ایشان وسخنان
کفتیم که شکسته دل شدیم تا شما غالب شدید بس ما را در غنایم خود شریک سازید
فالله یحکم بینکم بس خدای حکم کند ای مؤمنان میان شما ومنافقان یوم القیامة
روز رستخیز که غیر از وکسی را دعوی حکومت نباشد ولن یجعل الله ونکرداند خدای وند
للکافرین مر کافرانرا علی المؤمنین بر مؤمنان در روز قیامت سبیلا حجتی که بدان ایشانرا

ملزم سازند یا ندهند ایشانرا بر مؤمنان دستی ان المنافقین بدرستی که منافقان یخادعون
الله مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام واخفاء کفر وهو خادعهم وخدا
جزا دهنده است ایشانرا بر مکر وفریب ایشان وآن جنانست که روز قیامت ایشانرا
نیز نوری دهند جون مؤمنانرا داده اند وجون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند
وهنوز از صراط بکذرند ونور منافقان منتفی کردد تا در ظلمت مانده بلغزند ودر دوزخ
افتند واذا قاموا وجون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند
کاهلان وکرانجانان مانند کسی که از کاری کراهت دارد اکر کسی از صحابه بیغامبر صلی الله علیه
وسلم ایشانرا دید نماز میکذارند واکر نه ترک میکنند یراؤن الناس می نمایند خود را بمردمان
وریا میکنند تا بندارند که ایشان مؤمنان اند ولا یذکرون الله ویاد نمی کنند خدایرا الا
قلیلا مکر اندکی وآن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند وبس وآن نیست
باذکر دل اندک است ودر قوت القلوب آورده که ایشانرا اندک باعتبار آن کفت که غیر
خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیی وهرجه درو ست بغایت اندک ومختصر است
وذکر خدای از همه بزرکتر است ولذکر الله اکبر ومنافقان ریا میکنند مذبذبین در حالی که
متحیر ومردود اند بین ذلک میان کفر وایمان لا الی هؤلاء نه باکروه مؤمنان تا ایشان
باشد هرجه آنانراست ولا الی هؤلاء ونه با کافران تا بر ایشان باشد هرجه بر اینانست
ومن یضلل الله وهر کرا کمراه سازد فلن تجد له سبیلا بس تو نیابی مر او را راهی بحق وصواب
یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان لا تتخذوا الکافرین بکیرید کافرانرا اولیاء من دون المؤمنین
دوستان بدون مؤمنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدا دوستی کنند اتریدون
میخواهید ان تجعلوا لله آنکه بدهید خدای را علیکم بر عذاب خود سلطانا مبینا حجتی

روشن وآن مولات کافرانست که موجب عقوبت وخذلانست اِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که
منافقان فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقهٔ زیرترین اندازد دوزخ بس عذاب ایشان از کفار
بیشتر باشد بجهه انکه بدلکافرند وکفر را باخداع ومکر واستهزا با مسلمانان جمع کرده اند
در کشف الاسرار آورده که جون منافقانرا بدوزخ حکم شود وبدرکهٔ اول درارند مالک کوید
یا نار خُذِيهِم آتش کوید حکم بر زبانست وزبان بکاله جاری بود هرجند بمجاز می کفته اند
ما در سوختن ایشان دخل نمی کنیم وهمچنین در هر درکهٔ آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه
هفتم رسند آتش آن درکه کوید حکم ما بر دلست نه بر زبان بیارید تا از دل جه نشان دارید
وجون در دل ایشان جز نشانهٔ شرک نباشد آتش در ایشان بجد وابد الآباد در آن عذاب
بمانند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ ونیابی تو مرایشانرا نَصِيرًا یاری که حمایت نموده ایشانرا از آن درکه
بیرون آرد وهمهٔ منافقان درین عذاب خواهند بود اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر آنانکه توبه کنند
از نفاق وَأَصْلَحُوا وباصلاح آرند آنجه فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ
وجنگ در زنند بدین خدای وسنت پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ وخالص وپاکیزه کردانند دین
خود را لِلّٰهِ برای خدای یعنی طاعت نکنند مکر برای رضای حق فَأُولٰئِكَ بس آن کروه بتوبه واصلاح
واعتصام واخلاص موصوفند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مؤمنان باشند واز شمار ایشان در هر دوسرای
وَسَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ وزود باشد که بدهد خدای مؤمنانرا اَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرک وایشان
با ایشان شریک باشند مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ جه می کند خدای بعذاب شما یعنی جرا عذاب کند
شمارا اِنْ شَكَرْتُمْ اکر شکر کویید مراورا بفرمان برداری وَآمَنْتُمْ وتصدیق کنید بوحدانیت
از روی تحقیق بایمان آرید بانکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا
وهست خدای ثواب دهندهٔ شاکران عَلِيمًا دانا بحق خلق شکر وایمان

لایحب

لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ دوست نیدارد خدای آشکارا کردن را بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ سخن بد اِلَّا مَنْ ظُلِمَ مکر
آشکارا کردن کسی که بد وستم کرده اند جه اورا رواست که نکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید
وکفته اند مردی از قومی ضیافت خواست واورا طعام نداد ندانکس زبان شکایت کشوده هرجه
میرسید از بیم وتی آن قوم شکایت میکرد وصحابه او را بدان شکایت عتاب کردند این
آیت در عذر او نازل شد که مظلوم را از ظالم شکایت جایز است وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا وهست
خدای شنوا سخن مظلوم را عَلِيمًا دانا بستمکاری ظالم اِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اکر آشکارا کنید نیکوبی
وطاعت را اَوْ تُخْفُوهُ یا پنهانی بجای آرید آنرا اَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید عَنْ سُوءٍ از بدی که
شمارا شکایت از آن روا باشد فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بس بدرستی که خدای هست عَفُوًّا عفو
کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان قَدِيرًا توانا بر عذاب ظالمان
وثواب عفو کنندکان درین آیت تحریض مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی
وبانکه رخصت تظلم دارند از سر آن در کذرند اِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ بتحقیق وبیقین آنها که کافر
می شوند بخدای وَرُسُلِهِ وبه پیغمبران وَيُرِيدُونَ اَنْ يُفَرِّقُوا ومیخواهند انکه خدای افکنند
بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ میان خداوند ورسولان او بانکه ایمان آرند بخدای وکافر شوند به پیغمبران
وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ ومیکویند که ایمان می آریم به بعضی از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وکافر
می شویم ببعض دیکر مراد یهودند که میکفتند ایمان داریم بموسی وعزیر وکافریم بعیسی ومحمد
صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم وَيُرِيدُونَ اَنْ يَتَّخِذُوا ومیخواهند انکه فرا کیرند بَيْنَ
ذٰلِكَ سَبِيلًا میان ایمان وکفر راهی وحال انکه ایمان بخدای تمام نمی شود مکر بتصدیق رسل
وی اُولٰئِكَ وآن کروه که میان کفر وایمان وکفر طریقی طلبند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشان
کافرانند حَقًّا بکوبی محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود وایشانرا مؤمن نتوان کفت

بوجهی زیراکه ایمان که ایشانرا هست معتبر و معتد به نیست واعتدنا للکافرین وآماده کرده ایم
برای کافران عذابا مهینا عذاب خوار کننده والذین آمنوا وکسانی که ایمان آوردند بالله بخدای
ورسله وبه فرستادکان او ولم یفرقوا وجدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان
بلکه بهمه کرویدند اولئک آن کروه که مؤمنان حقیقی اند سوف نؤتیهم زود باشد که بدهیم
ما وحفص بصیغهٔ مبالغه خوانند یعنی خدا بدهد اجورهم مزدهای ایشانرا که وعده
داده است وکان الله غفورا وهست خدای آمرزنده سیئات ایشان رحیما مهربان بتضعیف
حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود وچون کعب بن اشرف وفنحاص بن
عازورا وامثال ایشان بجناب نبوت مآب آمده کفتند که راست میکوئی که پیغمبری بیکباد
کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام آورد، آیت آمد که یسئلک اهل الکتاب سوال میکنند
از تو اهل کتاب یعنی درمیخواهند ان تنزل علیهم انکه فرود آری بر ایشان کتابا من السماء کتابی
از آسمان بیکباد چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه
یا کتابی که معاینه به بینیم که فرو می آید یا بنام ما هریک کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول
خدایی وچون این درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت وحق سبحانه وتعالی
تسلیه فرمود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که از این سوال ایشان ملول مشو فقد سألوا موسی
پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل این کروه از ایشانند درخواسته اند از موسی علیه السلام
اکبر من ذلک بزرکتر از این درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فقالوا پس
کفتند ارنا الله جهرة بنمای بما خدای را بعیان فاخذتهم الصاعقة پس فرو کرفت ایشانرا صاعقه
یعنی آتشی از آسمان وبسوخت ایشانرا بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب
دیدار است در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا کرفتند کوساله را بخدایی من بعد ما جاءتهم البینات

ازبس انکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم
از ایشان این کناه را بسبب آنکه توبه کردند وآتینا موسی وبدادیم موسی را سلطانا
مبینا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید کوساله پرستانرا وایشانرا فرمان بردار
نمودند ورفعنا فوقهم الطور وبرداشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب آنکه
پیمان قبول کنند وایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند وقلنا لهم ادخلوا الباب وکفتیم
ایشانرا بزبان یوشع علیه السلام که در آیید بدروازهٔ شهر اریحا سجدا در حالتی که
سجود کنندکان باشند وایشان ازین حکم ابا کردند وقلنا لهم وکفتیم ایشانرا بر زبان
داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید واز حد در مکذرید فی السبت در روز شنبه
یعنی کسب مکنید وماهی مکیرید وایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند واخذنا منهم وفرا
کرفتیم از ایشان در هریک ازین حکمها میثاقا غلیظا پیمانی استوار فبما نقضهم میثاقهم
پس شکستند پیمان خود را با ایشان کردیم آنچه کردیم از لعن ومسخ وانواع عقوبتها وکفرهم
بآیات الله ودیکر جهت کفر ایشان بتوریت یا قرآن وقتلهم الانبیاء ودیکر بسبب کشتن
ایشان پیغمبرانرا بغیر حق بناحق وقولهم قلوبنا غلف ودیکر بکفتار ایشان که دلهای ما
اوعیهٔ علوم است یعنی از دانش پرشده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش
وفهم آنچه محمد میکوید ندارد ونه چنانست که میکویند بل طبع الله علیها بلکه خدای مهر
نهاده است بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب کفر وجحود ایشانرا واز دانش محجوب کرده اند
ومدد وتوفیق تدبر در آیات وتذکر در مواعظه از ایشان منقطع ساخته فلا یؤمنون
پس ایمان نمی آرند الا قلیلا مکر اندکی چون عبدالرحمن الله بن سلام رضی الله عنه ویاران
او یا ایمان اندک غیر معتبر وبکفرهم ودیکر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان بعیسی علیه

وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ وبكفتن ايشان نسبت بمريم بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتان عظيم راكه انتساب بزنا بوده
وَقَوْلِهِمْ و ديكر بكفتن ايشانكه إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ ماكشتيم مسيح عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عيسى مريم را رَسُولَ
اللَّهِ فرستادهٔ خداى اين وصف خدايست مر عيسى را نه قول يهود وَمَا قَتَلُوهُ ونكشتند اورا
وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نكردند ورا وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وليكن مشتبه شد وقتيكه شبه عيسى عليه السلام
بر مهتر ايشان افتاد واين قصه در سورهٔ آل عمران كذشت وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا بدرستيكه آنانكه
اختلاف كردند فِيهِ درشان عيسى لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هرآينه در كمان وتردد بودند از قتل
او چه در وقتيكه مهتر خود را بر آويختند كه عيسى است بطلب وى مشغول شدند وچون
از مهتر خبرى نيافتند آغاز اضطراب وتردد كردند كه اكر اين عيسى است يار ما كجاست
وبعضى كفته اند شبه عيسى همين بر روى يهود ابيش نبود روز ديكر كه بپاى دار آمدند
ومقتول را در نظر آوردند كفتند الوجه وجه عيسى والبدن بدن صاحبنا مَا لَهُمْ بِهِ نيست
مر جهودانرا بعيسى و قتل او مِنْ عِلْمٍ دانشى إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ مكر آنكه پى روى كمان ميكنند
وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ونكشته اند عيسى را بيقين بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بلكه خداى برداشته است
اورا بمحل كرامت برده وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا وهست خداى غالب در آنچه هواهد از رفع عيسى
وانتقام از يهود حَكِيمًا كم كننده بلعنت يهود يا تدبير كننده بحكمت در همه عيسى عليه
وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ونيست از اهل كتاب يكى إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ مكر آنكه ايمان آرد بعيسى
قَبْلَ مَوْتِهِ پيش از موت خود وآن در وقت معاينه بودكه ايمان ياس كويند وهيچ سود
ندارد وكفته اند اهل كتاب ايمان آرند بعيسى عليه السلام پيش از مرك عيسى وآن وقتى
بودكه از آسمان فرود آيد ودجال را بكشد وهمه اهل كتاب بدو ايمان آرند يعنى دانند كه
پيغمبر بوده واو ايشانرا باسلام دلالت كند وملل مختلفه از ميان مردم برافتد وغير

ازملت

ازملت اسلام ملتى ديكر نماند وعيسى عليه السلام حكم بمقتضى كتاب وسنت پيغمبر ما
كند وچهل سال در زمين بماند آنكه متوفى شود ومؤمنان برو نماز بكذارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
وروز قيامت يَكُونُ باشد عيسى عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر اهل كتاب كواه يعنى كواهى دهد بر يهود
بتكذيب و بر نصارى بر آنكه اورا ابن الله كفته اند فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بستميكه واقع
شده ازانها كه متدين بدين يهوديت اند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام كرديم بر ايشان طَيِّبَاتٍ
أُحِلَّتْ لَهُمْ از طعام هاى پاكيزه كه حلال كرده بوديم بر ايشان از طيور وساير
حيوانات وتفصيل او در سورهٔ انعام بيايد وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و ديكر باز داشتن
ومنع كردن ايشان از راه خداى كَثِيرًا بسيارى را از مردمان يعنى تحريف دادند
حكم توريت ونعت پيغمبر را صلى الله عليه وسلم وبا مردمان كفتند بدو ايمان نياريد
كه او پيغمبر موعود نيست وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و ديكر بكرفتند ايشان يهود انرا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ
وحال آنكه نهى كرده شده اند از اخذ ربوا در توريت وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و ديكر بخوردن
ايشان مالهاى مردمانرا بِالْبَاطِلِ برشوت وغضب وساير وجوه محرمه وَأَعْتَدْنَا وآماده
كرده ايم لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ براى كافران از بنى اسرائيل عَذَابًا أَلِيمًا عذابى مشتمل بر الم بسيار
لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ليكن راسخان علم يعنى آنها كه علم شريعت بياموزند وباخلاص در عمل
آرند مِنْهُمْ از بنى اسرائيل چون عبد الله سلام واصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ ومؤمنان از
مهاجر وانصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ايمان مى آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو يعنى
قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وبآنچه منزل كشته است پيش از تو يعنى تمام كتب الهى وَالْمُقِيمِينَ
الصَّلَاةَ وايمان مى آرند بكذارندكان وبپاى دارندكان نماز يعنى پيغمبران كه در شرايع
همه ايشان نماز مقرر بوده وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ودهندكان زكوة وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وايمان

آرندکان بخدای وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر که قیامتست اُولٰٓئِکَ آن کروه که متصد و مصدق اند سَنُؤْتِیْهِمْ زود باشد که بدهیم ایشانرا اَجْرًا عَظِیْمًا مزدی بزرک که آن دولت و سعادت لقا و رضا باشد کَمَآ اَوْحَیْنَآ اِلٰی نُوْحٍ و همچنان که وحی کرده ایم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که مشرکانرا بیم کرد و بدعای او امت او هلاک شدند او بود و بعضی کفته اند این سخن جواب اهل کتابست که کفتند کتابی یکبار بیار حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچو نوح است وَالنَّبِیّٖنَ مِنْ بَعْدِهٖ و بپیغمبران بعد از آن چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام وَاَوْحَیْنَآ و وحی کردیم ما اِلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ بسوی ابرهیم و دو پسر و نبیرکان او وَعِیْسٰی وَاَیُّوْبَ وَیُوْنُسَ وَهٰرُوْنَ وَسُلَیْمٰنَ و تخصیص این پیغمبران مذکور با آنکه در اَلنَّبِیّٖنَ مِنْ بَعْدِهٖ داخل اند بجهت تفصیل و تعظیم است چه ابرهیم اول اولی العظم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف و مشاهیر ایشان وَاٰتَیْنَا دَاوٗدَ و عطا کرده ایم داود را زَبُوْرًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلام همان شریعت توریت بود وَرُسُلًا و دیکر فرستادیم رسولان که در قرآن قَدْ قَصَصْنٰهُمْ عَلَیْکَ نام برده ایم و قصه ایشان خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ بیش ازین چون ذکریا و یحیی والیاس والیسع و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ و رسولانی که خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان ظاهر نکردیم وَکَلَّمَ اللّٰهُ مُوْسٰی و سخن کفت خدای با موسی تَکْلِیْمًا سخن کفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اکر این تکلیم با موسی بر ذروهٔ طور بود با حضرت پیغمبر ما در غرفهٔ نور بود فَاَوْحٰٓی اِلٰی عَبْدِهٖ مَآ اَوْحٰی از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و برین هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی صلی الله علیه و سلم اطلاع نیافت ٥ موسی بطور

اِنَّآ اَوْحَیْنَآ اِلَیْکَ
بدرستی که ما وحی کردیم
بسوی تو م

وَالْاَسْبَاطِ

اکرچه

اکرچه سخن کفت با خدای ٥ بالای عرش پایه طور محمد است ٥ و فرستادیم رُسُلًا پیغمبرانرا مُبَشِّرِیْنَ مژده دهندکان مر اهل ایمانرا وَمُنْذِرِیْنَ و بیم کنندکان مر کافران و منافقانرا لِئَلَّا یَکُوْنَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر مردمانرا عَلَی اللّٰهِ حُجَّةٌ برای خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن یعنی نکویند ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک دور کند وَکَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حَکِیْمًا محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که رؤسای کفار جمعی بنزد سید مختار علیه الصلوة والسلام آمده کفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آیین تو سوال کرده ایم و از نبوت و کتاب تو استفسار نموده ایشان میکویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آمدند سید عالم فرمود که بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدا ام ایشان کفتند نمیدانیم و هیچ کواهی نداریم آیت آمد که ایشان کواهی نمیدهند لٰکِنِ اللّٰهُ یَشْهَدُ لیکن خدای کواهی میدهد و تبیین نبوت تو میکند بِمَآ اَنْزَلَ اِلَیْکَ بآنچه فرو فرستاده است بتو که قرآنست و معجزیست روشن و دلالت کننده به نبوت تو اَنْزَلَهٗ فرو فرستاد قرآنرا بر نظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت بعلمه وَالْمَلٰٓئِکَةُ یَشْهَدُوْنَ و فرشتکان نیز کواهی میدهند بنبوت تو وَکَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیْدًا و بسنده است خدای کواه بر آن اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی که آنانکه کافر شدند و به نبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوْا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ یعنی باز داشتند مردمانرا از راه خدای بکتمان نعت محمد صلوات الله و سلامه علیه یعنی تغییر آن قَدْ ضَلُّوْا هرآینه کمراه شدند ضَلٰلًا بَعِیْدًا کمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بتحقیق آنانکه بپوشیدند

حق را وظلموا وستم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم بانکار نبوت او و بر مردمان بمنع ایشان
از راه حق لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا ولا لیهدیهم ونه راه نماید شان
راهی الا طریق جهنم مکر راه دوزخ وجون بدوزخ روند باشند خالدین فیها ابدا جاوید
در آن وهمیشه ساکن آن وکان ذلک وهست این حکم دخول وخلود ایشان در دوزخ
علی الله یسیرا بر خدای آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرستی که آمد بشما فرستاده
بالحق بسخن درست که آن کلمهٔ شهادت است یا قرآن من ربکم از نزد پروردکار شما
فآمنوا بس بکروید بدخیرا لکم کرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وان تکفروا واکر کافر
شوید فان لله بس بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانهاست و زمینهاست
بس بکفر شما زیان نخواهد کشید جنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وکان الله وهست
خدای علیما دانا باحوال شما حکیما حکم کننده درباب شما یا اهل الکتاب خطاب بایهود
ونصاریست میفرماید که لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود جهود انرا میکوید در
طرف نکوهش موسی عزیز غلو می نمایید تا حدی که او را ابن الفاعل کویند وترسایانرا
میفرماید که در ستایش عیسی غالی مشوید بدان مثابه که او را ابن الله کویند ولا تقولوا علی الله
وهیچ کدام شما مکویید بر خدای الا الحق مکر آنچه راست باشد وراست آنست که عیسی وعزیر
بسران او نیستند انما المسیح عیسی ابن مریم جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم است رسول الله
فرستادهٔ خداست وکلمته وکلمهٔ او وکفته اند مراد از کلمه بشارتیست بوقوع ولدی بی
مساس احدی القیها برسانید آن کلمه را خدای الی مریم بسوی مریم یعنی بشارت داد
او را وروح منه ودیکر عیسی خداوند روحیست صادر شده از حق سبحانه بی توسط اسباب
فآمنوا بالله ورسله بس ایمان آرید بخدای وفرستادکان او وخطاب با ترسایانست خاصه

ولا تقولوا

ولا تقولوا ثلثة ومکویید که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که الله سه اند
الله وعیسی ومریم وبرخی بران بودند که الله عبارت از سه جیز است اقنوم الاب
یعنی ذات واقنوم الابن یعنی علم واقنوم الحیات یعنی روح القدس واین را قانیم
ثلثه میکفتند حق سبحانه میفرماید که انتهوا باز ایستید از تثلیث خیرا لکم باز ایستادنی
که آن خیر شما باشد انما الله جز این نیست که اله واحد خداوندیست یکانه بذات خود که
تعدد را هیچ وجه از وجوه در وراه نیست سبحانه بپاکی یاد میکنیم او را پاکی ان یکون له ولد از انکه
او را فرزند باشد له ما فی السموات وما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانها و زمین است وهمه مخلوق
اویند و مخلوق متماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید بس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود
وکفی بالله وکیلا وبسنده است خدای کافی المهمات بندکان تنبیه است بر استغناء
حضرت حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای خود قایم است
بحفظ اشیا وکافی امور ومستغنی از یار ومددکار در خبر است که نصاری نجران کفتند ای
محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که چه چیز میکویم در شان
او که شما او را بعیب برمیدارید کفتند که تو میکویی که بندهٔ خداست وبندکی عیب باشد
حضرت فرمود که بندکی خدا عار نباشد وهیچکس او را عیب نشمرد و موافق قول آنحضرت آیت
آمد که لن یستنکف المسیح ننک ندارد عیسی وتعظیم ننمود زد ان یکون عبدا لله از انکه بنده باشد
خدای را وچون عبدهٔ ملایکه نیز ایشانرا فرزندان خدای میدانستند اثبات بندکی ایشان
نیز میکند که ولا الملئکة المقربون ونه از بندکی ادعار دارند فرشتکان که مقربان بارکاه ربوبیت اند
در معالم آورده که ایشان حمله عرش اند در انوار کفته که ایشان کرو بیانند بر حوالی عرش
ومن یستنکف وهر که ننک دارد عن عبادته از پرستش خدای ویستکبر وسرکشی کند از آن

فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ بس زود باشد كه حشر كند ايشانرا يعنى مكلفانرا بسوى خود جَمِيعًا همه
ايشانرا تا جزا و مكافات بديشان رساند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فاما آنها كه
ايمان آورده اند و عمل صالح كرده اند فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ بس تمام بدهد خداى مزدهاى
موعود ايشانرا وَيَزِيدُهُمْ و بيفزايد نيز بر جزاء ايشان مِنْ فَضْلِهِ از افزونى كرم خود وَأَمَّا
الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و اما آنكسانى كه از پرستش حق استنكاف و استكبار كرده اند فَيُعَذِّبُهُمْ
بس عذاب كند ايشانرا عَذَابًا أَلِيمًا بعذابى دردناك وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ و نيابند مر ايشانرا
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خداى وَلِيًّا دوست دارى وَلَا نَصِيرًا و نه يارى و مدد كارى يَا أَيُّهَا
النَّاسُ اى آدميان قَدْ جَاءَكُمْ بدرستى كه آمد بشما بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ برهان من ربكم حجتى و دليلى
از پيش پروردگار شما كه آن محمد است صلى الله عليه و سلم با معجزات او يا دين اسلام
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرستاديم بسوى شما نُورًا مُبِينًا نورى ظاهر كه آن قرآنست فَأَمَّا الَّذِينَ
آمَنُوا بِاللَّهِ بس آنها كه ايمان آوردند بخداى وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بكتاب او يا پناه
بدو بردند از وسوسهٔ شيطان فَسَيُدْخِلُهُمْ بس زود باشد كه در آرد ايشانرا فِي رَحْمَةٍ
مِنْهُ در ثوابى كه از و باز اء ايمان ايشان مقرر شده وَفَضْلٍ و زيادتى بر آن از محض انعام
و احسان وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و بنمايد ايشانرا بخود يا بآنچه وعده كرده صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راه
راست كه آن اسلام است و طاعت در دنيا و طريق بهشت در عقبى از جابر انصارى
رضى الله عنه منقولست كه گفت من بيمار شدم سيد عالم صلى الله عليه و سلم بعيادت
من آمد گفتم يا رسول الله مرا مالى هست و كلاله ام يعنى و آلدين و ولد ندارم مرا خواهرى
چنداست مال خود را چگونه بر ايشان قسمت كنم اين آيت نازل شد كه يَسْتَفْتُونَكَ طلب
حكم ميكنند از تو در ميراث كلاله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ بگوى كه خداى حكم ميكند فِي الْكَلَالَةِ

در ميراث

در ميراث كلاله إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردى بميرد چنان مردى كه لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندى
يعنى پسرى چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نميكند از درجه وراثت وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را
خواهرى باشد فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ بس مر آن خواهر راست نيمهٔ آنچه ميگذارد از مال وَهُوَ
و آن مرد يَرِثُهَا ميراث ميگيرد از خواهر إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندى اگر
مراد از ميراث همهٔ مال است آن فرزند خواه مذكر و خواه مؤنث و الا مراد مذكر است چه
مؤنث حجب برادر نمى كند فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ بس اگر باشند خواهران آنمرد دوتا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ
بس ايشانرا دو ثلث است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته مرد وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند ورثان او
برادران و خواهران رِجَالًا وَنِسَاءً مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ بس مذكر را باشد از ميراث
مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهرهٔ دو مؤنث يُبَيِّنُ اللَّهُ بيان ميكند خداى احكام ميراث را لَكُمْ براى
شما أَنْ تَضِلُّوا تا گمراه نشويد يا بيان ميكند آنچه درست و راست است براى كراهت آنكه گمراه گرديد
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خداى بر همه چيزها از مصالح عباد در محيا و ممات عَلِيمٌ داناست

سُورَةُ الْمَائِدَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى آنكسانى كه ايمان آورده ايد

أَوْفُوا وفا كنيد بِالْعُقُودِ بعهدها كه با يكديگر ميكنيد بعقود شرعيه چون عقد شركت
و عقد نكاح و عقد بيع و امثال اين أُحِلَّتْ لَكُمْ حلال كرده شد بر شما بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ چهارپايان
بسته زبان كه آن ازواج ثمانيه اند از شتر و گاو و ميش و بز يا چانوران وحشى چون آهو و نخچير
و گاو كوهى و گورخر يا جنه كه از بطون بيرون آيد إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ مگر آنكه خوانده خواهد شد
بر شما هم درين سوره و هو قوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الآيه غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ نه چنانكه
حلال دارنده باشيد صيد را وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنكه شما محرم باشيد بحج يا عمره و يعنى همهٔ انعام

مگر آنچه وحشی باشد و او را صید کنید که در حال احرام بر شما حرام است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
يَحْكُمُ حکم کند در حلال و حرام مَا يُرِيدُ آنچه خواهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا
تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را
آورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و نخوت و جهالت
و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت
میکنی حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود بآنکه خدای را یکی دانند و مرا برسالت
تصدیق و اقامت صلوات و اداء زکوة مواظبت نمایند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست
اما مرا امرا و امنا باشند که کارها بمشاورت ایشان بقطع رسانم بروم و با ایشان سخن درمیان نهم
و اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد
آمد که بسخن شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد و شتران
صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول صلی الله علیه وسلم
با صحابه بعمرهٔ قضا توجه فرموده بودند چون بتعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه
شنیدند و حطم کندی را دیدند شتران بغارت برده را بقلادها آراسته برسم هدیه بکعبه
می برد صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت فرمود او هدی را تقلید کرده است
از شما لایق نباشد و آیت آمد که حرمت شعایر مشکنید وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام
را بقتال در و وَلَا الْهَدْيَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوند قلادها را
از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چارپایان میکردند از پوست درختهاء حرم یا غیر
آن تا معلوم شود که هدی است کسی تعرض نکند وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانهٔ محترم
را که عازم زیارت او باشند يَبْتَغُونَ میطلبند قاصدان حرم فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ اگر مؤمنانند

بزبان ح

زیادتی

زیادتی ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت و کفار نیز طلبند مگر روزی وَرِضْوَانًا و
طلبند مؤمنان خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا و در تبیان آورده که
رضوان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فَاصْطَادُوا پس
شکار کنید اگر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بران ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار
قریش أَنْ صَدُّوكُمْ برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام
أَنْ تَعْتَدُوا آنکه از حد درگذرید و بانتقام آن خواهید که قصد اموال قاصدان حرم کنید حکم
کنید این آیت تا باین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند و کافر را
هدی و قلائد امان نیست وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ به نیکویی که متابعت
امر است یا پی روی سنت وَالتَّقْوَى و پرهیزکاری و مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ و یاری
مکنید بر بدی که ترک فرمانست یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری یا بر اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از نافرمانی خدای إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبت است بر
نافرمانان حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح از بدن او
بی ذبح رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک با همه اجزای او از
شحم و عظم و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند
مر غیر خدا را نزدیک ذبح او و مراد ذبیحهٔ کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن می کشتند
وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را
خناق میکردند تا می مرد پس میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده
باشند وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ
و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و باقی آنرا که خورده شده باشد درنده

و مرده باشد اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما ازینها ذبح او را و در زندگی باشد بدان مقدار
که چشم خود را حرکت یا دم خود را بجنبانید وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و دیگر حرام است آنچه ذبح
کرده باشند بر سنگها که منصوب است و در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده
پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای می آورده اند و بر آن قربان میکرده و گفته
اند که مراد از نصب اصنام است و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام باشد آنچه
برای بت بکشند وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوا وآن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بِالْاَزْلَامِ به
تیرهای اقداح باید دانست که عرب را سه تیر بودی بر و بی پیکان که ازلام و اقداح
میگفته اند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی و این سه تیر در خریطه
بکسی که مجاور هبل بوده می سپرده اند بر یکی نوشته بوده که اَمَرَنِي رَبِّي و سیم آنکه او را
منیح گفتندی از کتابت خالی بودی پس کسی چون عزم کاری کردی نزدیک مجاور هبل آمدی
و هدیه آوردی و او دست در آن خریطه کرده سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی اَمَرَنِي
رَبِّي فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی رَبِّي یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منیح بر
آمدی باز رجوع بخریطه نمودی و گفته اند مراد استقسام جزور است بر انصباء معلوم
یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشان را ازلام بسیار بوده برای هر کاری
از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن ذٰلِكُمْ این استقسام فِسْقٌ بیرون رفتن
است از دایره اسلام زیرا که افتراست بر خدای اگر برب او را میخواهند یا شرک اگر غیر او را میگویند
اَلْيَوْمَ امروز که روز جمعه است و عرفه يَئِسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ناامید شدند کافران مِنْ دِيْنِكُمْ از
ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنه ایشان وَاخْشَوْنِ
و از من بترسید این آیت نماز دیگر عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقه عضباء

و بر دیگر نهانی رَبِّي صح

سوار

سوار بود و بعد از نزول این آیت هشتاد و یک روز بزیست اَلْيَوْمَ امروز اَكْمَلْتُ لَكُمْ کامل گردانید
برای شما دِيْنَكُمْ دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ خواهد بود وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ و تمام کردم
بر شما نِعْمَتِيْ نعمت خود را که حج گذارید ایمن و مطمئن و هیچ مشرکی با شما حج نگذارد وَرَضِيْتُ
و اختیار کردم لَكُمُ الْاِسْلَامَ برای شما اسلام را دِيْنًا دینی پاکیزه تر از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که
بیچاره ماند فِيْ مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافت طعام و این محرمات که مذکور شد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّاِثْمٍ
در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد یا زیاده از سد رمق ننماید و لنگند فَاِنَّ اللّٰهَ
غَفُوْرٌ پس بدرستی که خدای آمرزگار است مر او را درین گناه رَّحِيْمٌ مهربانست بر و که با کل این
مقدار رخصت داد آورده اند که عدی حاتم و زید الخیل طایی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله در جایی می باشیم که با سگها
مکان و مرغان شکاری مهمان داری میکنیم و سگان آل بحر و آل جو بریه جانوران دشتی میگیرند
بعضی از آن جمله است که ما در می یابیم و پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی از آنست
که نارسیدن ما سگ تلف کرده است و حق تعالی فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه باشد
آیت آمد که يَسْئَلُوْنَكَ از تو می پرسند که از مطاعم مَاذَا اُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده اند بر ایشان
قُلْ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰتُ بگو حلال کرده شد بر شما کشتنهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند
وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید مِّنَ الْجَوَارِحِ از شکار کننده کان
خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و چزان مُكَلِّبِيْنَ در حالتی که
شما مؤدب و معلمید ایشان را تُعَلِّمُوْنَهُنَّ می آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ
از آنچه آموخته است خدای از طرق تادیب و آن چنانست که از پی شکار دوند وقتی که خداوند
سر دهد ایشان را بخواندن او باز آیند و شکار را نگاه دارند و از و نخورند فَكُلُوْا پس بخورید

پاك وحلال لکم امسکن علیکم ازانجیزی که جانوران شکاری نکاه داشته اند برای شما انخود
ده اند وبعضی فقها درشکارمرغان این شرط نکرده اند تاتادیب طیور تااین حد متعذراست
واذکروا اسم الله ویادکنید نام خدابرا علیه برانجیزکه تعلیم داده اید دروقت ارسال اد
بجانب صید وکفته اند بسم الله اللهم هذه صدورنا باید کفت وبسم الله نیزکفایت است
واتقوا الله وبترسید ازخدای درتناول انجه حرام کرده است ان الله سریع الحساب بدرستی که
خدای زود حسابست واز حلال وحرام سوال خواهد کرد الیوم یعنی درروز نزول
این آیت احل لکم الطیبات حلال کرده شد شمارا وبانچ برنام خدای وطعام الذین اوتوا الکتاب
وطعام آنهاکه ایشانرا کتاب داده اند یعنی یهود ونصاری از ذبایح وغیرآن حل لکم
حلالست مرشمارا وطعامکم حل لهم وطعام نیز حلالست مرایشانرا دردین ایشان چه ذبح بنام
خدای میکنند والمحصنات ودیکر حلالست برشما زنان آزاد وپارسا من المؤمنات ازآنهاکه

الکتاب

کرویده اند واین برسبیل اولویت است واکرنه امه مؤمنه نیزحلالست والمحصنات ودیکر
زنان پارسا من الذین اوتوا الکتاب ازانهاکه ایشانرا کتاب داده اند من قبلکم پیش ازشما ومحصنات
نزد امام شافعی رحمه الله آزادانند پس امه کتابیه حرام باشند بنزد او ونزد امام اعظم رحمه الله
عفایفند پس بقول حرایر واما ازکتابیات مساوی باشند وهمه رانکاح توان کرد واذا
آتیتموهن جون بدهید ایشانرا اجورهن مهرهای ایشان محصنین درحالتی که شما
بدان نکاح عفت جوئید وصلاح غیرمسافحین نه مجاهر باشید بازنان ولا متخذی اخدان ونه
فراکیرنده دوستان پنهانی ومن یکفر بالایمان وهرکه کافرشود بدانچه بدان ایمان واجب باشد
یا انکارشرایع اسلام کند ازحلال وحرام فقد حبط عمله پس بدرستی که باطل شد کردارهای او
وهو فی الآخرة واو درآن سرای من الخاسرین اززیانکارانست یا ایها الذین آمنوا ای کروه

کویدکان

کویدکان اذا قمتم الی الصلوة جون خواهید که برخیزید بنماز وشما محدث باشید فاغسلوا
وجوهکم پس بشوئید رویهای خودرا ازمنبت شعرراس تامنتهای ذقن درطول ومیان هردو
نرمه کوش درعرض وایدیکم الی المرافق وبشوئید دستهای خودرا بامرفقین ومرفق موصل زراع
وعضد است وامسحوا برؤسکم ومسح کنید سرهای خودرا امام مالك رضی الله عنه نظر بظاهر
آیت میفرماید که تمام سررا مسح باید کرد ونزد امام اعظم رضی الله عنه مسح ربع سرفرض است
وامام شافعی رضی الله میکوید آن مقدار که اسم مسح بروی توان کرد کافی است وارجلکم
وبشوئید پایهای خودرا الی الکعبین با آن دواستخوان بیرون آمده ازهردوجانب قدم
برمفصلی که میان ساق وقدم است حفص وارجلکم بطریق جر جوارست همچنانکه
وعذاب من رجز الیم وحفص بنصب خواند عطف بروجوهکم وان کنتم جنبا واکر
باشید جنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید وان کنتم مرضی واکرباشید بیمار واستعمال
آب شمارا مضرباشد او علی سفر یا درسفرباشید او جاء احد منکم یا بیاید یکی ازشما من
الغائط ازخلاجای یعنی محدث بود او لامستم النساء یا بسوده باشید زنانرا بمباشرت
فاحشه فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را بعد از طلب یا بیابان آب وشما حایل باشید
از دشمن وسبع که ازآنست ن هلاك نفس متیقن باشد ویاآب درجاهی بود وآلت استقاباشد
تانشود یامیفروشند وشما قیمت آن ندارید فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید نخاك پاك
وهرجیز پاك که ازجنس زمین بود الاخاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم وایدیکم رویها
ودستهای خودرا منه ازآن خاك بدوضربه یکی برای وجوه ویکی برایدی ما یرید الله نمیخواهد
خدای درآنچه فرض کرد ازغسل ووضو وتیمم لیجعل علیکم من حرج تا برشما تنك فراکیرد
ولکن یرید ولیکن میخواهد لیطهرکم تاشمارا پاك کرداند ازاحداث یا ازکناه چه وضو

کفارت ذنوبست وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ وناتمام کرداند نعمت خود را عَلَيْكُمْ برشما بانکه رخصت
میکند شما را در تیمم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وتا باشد که شما شکر کویید بر نعمتهای او وصاحب
بحر الحقایق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب
غفلت ومتوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای
خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشویید بآب توبه واستغفار ودستها را پاک سازید
از تمسك بعلایق دارین وتعلق بما فی الکونین ومسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را
در راه حق وپایها را از طین طینت وقیام بانانیت غسل دهید واکر شما را جنابت رسیده
از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی ودلها را از رؤیت طاعات واسرار را
از ملاحظهٔ اغیار وارواح را از آرامش بغیر ما وسر السر را از لوث وجود که آلودکی از
کشف تر نیست وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُعَادِلُكَ ذَنْبٌ ٥ ای به پندار وجود آلوده خود را
پاک ساز ٥ کین طهارت سالك ره را نمازی میکند وَاذْكُرُوا ویاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت
خدای را که انعام کردهٔ عَلَيْكُمْ برشما باسلام وشرایع آن وَمِيثَاقَهُ ویاد آرید پیمان او را الَّذِي
وَاثَقَكُمْ آنکه باشما پیمان بسته بِهِ یعنی عهدی که خدای بسته است باشما در روز الست
یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بستید که بر سمع وطاعت
بیعت کردید اِذْ قُلْتُمْ چون کفتید سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَاَطَعْنَا وفرمان بردیم امر ترا
وکفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه وذکر این هر دو
مجلس مذکور خواهد شد وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از خدای در فراموشی نعمت وشکستن
پیمان او اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بآنچه در سینها مخفی باشد
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمرهٔ مردمان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید قیام کنندکان بحق لِلّٰهِ برای خدا

شهداء

شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ کواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ وبرآن ندارد شما را یعنی نبارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ
دشمنی کروه از مشرکان عَلَى اَلَّا تَعْدِلُوا برانکه عدل نکنید در باب ایشان ونقض عهد
ایشان کنید اِعْدِلُوا عدل کنید هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى عدل نزدیکتر است به پرهیزکاری وچون
با کفار مرتبهٔ اقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در مقام خواهد بود
عدل کن زانکه در ولایت دل ٭ در پیغمبری زند عادل ٥ عدل مشاطه ایست ملك آرای
دین ودولت ز عدل ماند بجای وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از خدای در ظلم وستمکاری اِنَّ
اللّٰهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از عدل وظلم وَعَدَ اللّٰهُ
الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرده است خدای آنکسانرا که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای
ستوده کردند ووعده اینست که لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش کناه وَاَجْرٌ عَظِيمٌ
ومزد بزرک از فضل الله وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وتکذیب کردند
قرآنرا اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن کروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ غطفان بحرب جمعی از محارب وبنی ثعلبه توجه نمود
وایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها محصن شدند
ولشکر اسلام را دیدند در وقتی که باران باریده بود وحضرت از لشکریان دور تر
در پای درختی تکیه فرموده وجامهای تر بر درخت افکنده واعراب مشاهده کرده بمهتر خود
کفتند دریاب که محمد در پای آن درخت تکیه فرموده ویارانش ازو دور اند ودرین محل
بر او دست میتوان یافت غورث با شمشیری کشیده بیامد وکفت مَنْ يَمْنَعُكَ الْيَوْمَ مِنِّي
کیست که ترا حمایت کند وشر مرا از تو کفایت کند حضرت فرمود که الله ترا منع کند که مانع
وکافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام بر سینهٔ غورث زد چنانچه شمشیر از دست

وی بیفتاد و سید عالم صلی الله علیه وسلم آنرا برداشت بر سر وی رفت وگفت مَنْ یَمْنَعُكَ
مِنِّی آن مرد گفت هیچکس ترا از من منع نتواند کرد بس کلمهٔ شهادت زبیان قوم باز رفته ایشا
نرا باسلام دعوت کرد واین آیت آمد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اذْكُرُوا نِعْمَةَ
اللَّهِ عَلَیْكُمْ یاد کنید نعمت خدای را که بشما ارزانی فرموده إِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند
قومی چون غورث وتابعان او أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْكُمْ انکه بگشایند بسوی شما أَیْدِیَهُمْ دستهای
خود را بقتل واهلاك فَكَفَّ أَیْدِیَهُمْ بس خدای باز داشت دستهای ایشانرا عَنْكُمْ
از شما ومضرت شما از شما بگردانید وبعضی برانند که نزول آیت در قضیهٔ بنی نضیر است
که قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود دیت عامریان وشرح این
قصه در سورهٔ حشر خواهد آمد وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای در کفران این نعمتها
وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان که رسانندهٔ خیر ورهانند
از شر اوست وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ وهر آینه که فرا گرفت خدای مِیثَاقَ بَنِی إِسْرَائِیلَ پیمان بنی اسرائیل را
در موافقت موسی علیه السلام ومحاربت با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ وبر انگیختیم از ایشان
اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیبًا دوازده مهتر هر یکی راسبطی تا بتفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وکفا
قوم خود شوند بدان پیمان وصورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق
سبحانه وعده داده بود موسی را علیه السلام که این ارض مقدسه یعنی ایلیا وارتجا
با همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد واین مواضع در آن وقت مساکن جباران
بود وایشانرا عمالیه میگفتند ومردمان بلند وتوانا بودند از بقیهٔ قوم عاد چون
لشکر فرعون غرق شدند ومصر مر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی در رسید
که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد در هر دهی هزار باغ است وجهاد کنید با جباران

بس موسی

بس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یك کافی مهمات سبطی باشند وبا قوم
تا نزدیك اریحا رفتند ونقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که
او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند درازی قد او سه هزار وسیصد وسی گز بود وسه هزار سال
عمر داشت وباقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند در تیسیر از هشتصد گز تا هشتاد گز آورده
اند بس بساتین ایشانرا دیدند که خوشهٔ انگور آن مقدار بود که به پنج کس توانستی برداشت وپنج
نفر در یك نیمه از پوست انار ایشان می گنجید نقبا بازگشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را
از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده وتا فرمانی
کرده بمصر باز گردند که اخبار ایشانرا پنهان دارند وده نقیب بد ولی کرده با قوم خود صفت
جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند ودو نقیب که یوشع بن نون بود از
سبط یوسف وکالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد واقرار خود بایستادند دغدغه
در میان بنی اسرائیل افتاد واضطراب در ایشان بدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ
کنیم وَقَالَ اللَّهُ وگفت خدای إِنِّی مَعَكُمْ من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان ودیگر گفت
لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ بخدای که اگر بپای دارید نماز را بشرایط آن وَآتَیْتُمُ الزَّكَاةَ وبدهید زکوة
را بارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِی وتصدیق کنید بپیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وتقویت کنید
ایشانرا امر ایشان بجای آرید وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ وقرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه
او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادن نیك لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر آینه در گذرانم از شما سَیِّئَاتِكُمْ ودر آرم
شما را جَنَّاتٍ تَجْرِی ببوستانها که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان او جویها فَمَنْ كَفَرَ
بس هر که کافر شود بَعْدَ ذَلِكَ بعد از این شرط موکد مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ بس هر آینه که گم کرده
است سَوَاءَ السَّبِیلِ راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند وحق سبحانه فرمود که فَبِمَا

ولادخلنکم

فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستند ایشان پیمان خود را لعناهم براندیم ایشانرا از رحمت خود
یا مسخ کردانیدیم یا خواری جزیه برایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم وکردانیدیم دلهای
ایشانرا قاسیة سخت مشابه کدمنا ثر نشود از مشاهدهٔ آیات واستماع نخو بنیات یحرفون الکلم
میکردانند سخنان توریت یا نعت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم عن مواضعه از
جایکاه آن یعنی صفت دیکر برابجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریت را باول
میسازند تاویلات فاسده ونسوا حظا وترک کردند بهرهٔ تمام را مما ذکروا به از آنچه پند داده شده
بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان ولا تزال تطلع وهمیشه هستی تو که
مطلع میشوی علی خائنة منهم بر خیانتی از جهودان الا قلیلا منهم مکر اندکی از ایشان که
خیانت نمیکنند چون ابن اسلام واصحاب او فاعف عنهم پس درکذران از ایشان
اکر توبه کنند وایمان آرند واصفح وروی بکردان از ایذاء ایشان اکر التزام جزیه نمایند
وکفته اند مطلق عفو وصفح بآیت السیف منسوخ است ان الله یحب المحسنین بدرستی که
خدای دوست میدارد نیکوکارانرا ومن الذین قالوا واز آنانکه کفتند انا نصاری بدرستی که
ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی کفتند نسبت دادند بده نصران یا ناصره که حضرت
عیسی علیه السلام در آن می بوده یا انکه کفتند نحن انصار الله وبر هر تقدیر از ایشان
اخذنا میثاقهم کرفتیم پیمان ایشان چنانچه از جهودان کرفته بودیم فنسوا حظا پس
ایشان نیز ترک کردند بهرهٔ وافی مما ذکروا به از آنچه بدان پند داده بودند در انجیل از پی
روی فارقلیطا که احمد مرسل است علیه السلام فاغرینا پس برانگیختیم بشومی آن پیمان
شکنی بینهم العداوة میان ترسایان دشمنی ظاهر والبغضاء وبغض نهان در دل الی یوم القیمة
تا روز رستخیز وآن چنانست که نصاری سه فرقه شده اند همه دشمن یکدیکر وبعضی مفسران

واندکه

واندکه دشمنی انکیختیم میان یهود وایشان وسوف ینبئهم الله وزود باشد که آکاه اند وخبر
دهد خدای ایشانرا بما کانوا یصنعون بآنچه ایشان میکنند وآن خبر دادن بجزا ومکافات
خواهد بود یا اهل الکتاب ای جهودان وترسایان قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد فرستادهٔ
بشما یبین لکم روشن میکرداند برای شما کثیرا بسیاری مما کنتم تخفون از آنچه هستید
که آنرا پنهان میداشتید من الکتاب از توریت چون نعت پیغمبر محمد صلی الله علیه
وسلم وآیت رجم واز انجیل چون بشارت عیسی باحمد علیهما الصلوة والسلام ویعفوا
عن کثیر ودر میکذرد از بسیاری مخفیات شما وخبر نمیدهد بآنچه ان چه هیچ مهم
دینی بآن وابسته نیست نقلست که یهود بآن حضرت کفت که کدام است آن کثیر که از آن
عفو کردی حضرت از واعراض کرد دوم وسیم نوبت مبالغه کرد حضرت روی از وی
میکردانید وقصد یهود آن بود که مناقضه از وی ظاهر کردد وبترک عفو چون
در جواب خود جز اعراض خود چیزی مشاهده نکرد وبصدق آنحضرت متیقن شده
فی الحال ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نور روشنایی
که دفع کنندهٔ ظلمت ضلالتست وکتاب مبین وکتاب روشن کننده ونخود روشن
وکفته اند نور حضرت رسالتست ودر بحر الحقایق آورده که وجه تسمیهٔ آنحضرت
بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بکرم از ظلمتکدهٔ عدم بیرون آورد نوری بود که
اول ما خلق الله نوری بعد از آن عالم را برای ظهور ونور ظهور را موجود کردانید ودر
نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل منشا وجود وحملهٔ خلایق حضرت
حقیقة الحقایق است وآن حقیقت محمدی ونور احمدی است صلی الله علیه وسلم که صورت
حضرت واحدی احداست جامع جملهٔ کمالات الهی وکیانی وواضع میزان همه مراتب

اعتدالات ملکی و حیوانی وانسانی لخضرتست عالم و عالمیان صور واجزای تفصیل او
وآدم وآدمیان سخن برای تکمیل او وعلیه الاشارت بقوله صلی الله علیه وسلم اَنَا سَیِّدُ
وُلدِ آدَمَ وبقوله آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِی ٥ آنچه اول شد پدید از جیب غیب ٥ بود
نور جان او بی هیچ ریب ٥ بعد از آن نور مطلق زد علم ٥ گشت عرش و لوح و کرسی قلم ٥
یک علم از نور پاکش عالمست ٥ یک علم دیگر ذریت وآدم است ٥ نور او چون اصل
موجودات بود ٥ ذات او چون معطی مرادات بود ٥ واجب آمد دعوت هر دو جهانش
دعوت ذرات پیدا و نهانش یَهْدِی بِهِ اللّٰهُ راه می‌نماید خدای بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ
آنرا که پی روی وخشنودی او میگند سُبُلَ السَّلَامِ بطلب راههای سلامت از عذاب
که آن راه حق است یا سبل دار السلام که طریق بهشت است وَیُخْرِجُهُمْ و بیرون می‌آرد
ایشانرا مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل اِلَی النُّورِ بروشنایی ایمان یا علم یا یقین
بِإِذْنِهِ بارادت و توفیق خود وَیَهْدِیهِمْ و راه می‌نماید ایشانرا اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ براه راست
که نزدیکترین راههاست بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح است پسر مریم قایل بدین قول از فرق نصاری یعقو
بیه اند و بطلان قول ایشان همین که میگویند پسر مریم خداست چه مادر اقدم است بر ولد
پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر است
وجه درست که اصغر آن اکبر باشد قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ بگو پس کیست که مالک باشد و منع کند
مِنَ اللّٰهِ از ارادت خدای شَيْئًا چیزی را یعنی کس مانع نتواند شد اِنْ اَرَادَ اگر خواهد
اَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکه هلاک کند عیسی بن مریم را وَاُمَّهُ و مادر او را وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا و آنها
را که بر روی زمین اند یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل فنا چه سایر ممکنات و چنین کس

الارض

خدایی را نشاید وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
در میان ایشانست يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می‌آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست
بی اصلی و ماده می‌آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه ومابینهما
وانشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس است چون والدین
و یا از مردی بی زن چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه
چیزها توانا است وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارٰى و گفتند جهودان و ترسایان نَحْنُ اَبْنَاءُ اللّٰهِ ما پسران
خدایم و ما پدر است در مهربانی و رافت و ما او را چون پسر در قرب و منزلت ابراهیم
نجفی فرموده که در توریت با ایشان خطاب کرد که یا ابنای احباری ایشان خواندن که
یا ابنای ابکاری و در کلمات انجیل هست که میروم اِلٰی رَبِّی وَرَبِّكُمْ وَاَحِبَّاؤُهُ و دیگر گفتند که
ما دوستداران خدایم قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ پس بگو چگونه چرا عذاب میکند شما را بِذُنُوبِكُمْ
بگناهان شما و این عذاب در دنیا بقتل و اسر است و در آخرت بسخن ایشان بدوزخ اَيَّامًا
مَعْدُودَاتٍ پس اگر پسر می‌بودید شما را عذاب نمی‌کرد زیرا که پدر رنج پسر نخواهد و دوست
نیز عذاب دوست روا نمی‌دارد پس شما نه پسرید و نه دوست بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آدمیدکان
مِمَّنْ خَلَقَ از آنها که خدا آفریده است و همچو سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت
يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب میکند هر کرا میخواهد و انما شرکا نند وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین و حکم فرمودند در آن و در زمین و میآمرزد هر کرا
میخواهد و آنها اهل ایمانند وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان اینها باشد وَاِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی
اوست بازگشت همه يَا اَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد شما
فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکرداند برای شما راه حق را عَلٰى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر انقطاع

از وحی و فتور واز ارسال رسل ان تقولوا تا نکوئید شما ما جاءنا نیامد بما من بشیر مژده دهنده
ولا نذیر ونه بیم کننده فقد جاءکم پس آمد بشما بشیر بشارت دهنده مؤمنان بکرامت
ونذیر وترساننده کافران بعذاب قیامت والله علی کل شیء قدیر وخدای برهمه چیز قادرست
واکر خواهد رسولان تی در پی فرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال میان موسی
و عیسی علیهم السلام بوده و هزار پیغامبر فرستاد واکر خواهد فترت وانقطاع بارسال
رسل راه دهد چنانچه در مدت ششصد سال میان عیسی و محمد علیهما السلام بود چهار
پیغمبر فرستاد سه از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از عرب ودرین آیت منت نهاد بر بندکان در
وقتی که آثار وحی مندرس واخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبر بشیر ونذیر فرستادم
تاریک شب ز ظلمت باطل همه جهان سد عالم ز رای روشن او نور حق کرفت واذ قال
موسی و یاد کن چون کفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم
اذکروا ای کروه من یاد کنید نعمت الله علیکم نعمت خدای را که فایض است بر شما اذ جعل
فیکم انبیاء چون کردانید در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و در هیچ امت آن
مقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل وجعلکم ملوکا وکردانید شما را پادشاهان
یعنی مملوک فرعون بودید حالا مالک نفس خودید یا منازل شما وسیع است ودرو
آب جاری نیست چون منازل ملوک وآتیکم وبداد شما را از من وسلوی وسایه ابرو
شکافتن بحر ما لم یؤت احدا آنچه نداد کسی را من العالمین از عالمیان زمان شما
یا قوم ای کروه من ادخلوا الارض المقدسة در آیید بزمین که پاک کرده شده که ولایت شامست
یا طور وحوالی آن یا فلسطین که وبعضی از اردن واریح آنست که اریحا وایلیا که حالا بیت
المقدس است التی کتب الله لکم آن زمین که خدای نوشته است در لوح که مساکن شما باشد

بشرط

بشرط جهاد با جبابره وچون ایشان از عمالقه ترسیده بوده اند بسخن نقباء خود میکفتند
اکر ما را بسر کرده باشد بمصر باز میکردیم موسی علیه السلام کفت ولا ترتدوا علی ادبارکم وباز
مکردید بآن راه که آمده اید فتنقلبوا خاسرین که اکر چنین کنید باز کردید زیان زدکان
در دنیا از ثواب جهاد ودر آخرت از لقاء رب العباد قالوا یا موسی ایشان کفتند ای موسی
ان فیها بدرستی که در ارض مقدس قوما جبارین کروهی اند منقلب وبا قوت وشوکت
که مقاومت با ایشان میسر نیست وانا لن ندخلها وما در نمی آییم در آن زمین جهة جنک
حتی یخرجوا منها تا وقتی که بیرون آیند ایشان فان یخرجوا منها پس اکر بیرون آیند از آنجا
جنک و ولایت را تسلیم ما کنند فانا داخلون پس ما در آیندکانیم بدان قال رجلان کفتند
دو مرد من الذین یخافون از آنکه ترسیدند از خدای انعم الله علیهما وانعام کرد خدای
بر ایشان بایمان وثبات بر عهد وپیمان وایشان یوشع وکالب بودند که با بنی اسرائیل
کفتند ادخلوا علیهم الباب در آیید بر جباران از باب قریه ایشان ناکهان وایشان را در
راه کذر تنک کیرید وبصحرا رها مکنید فاذا دخلتموه پس چون در آیید از آن در بزن
وجه که کفته شد فانکم غالبون پس بدرستی که شما غالب آیید زیرا که ایشان جسمی
چند اند بی دل وتن پرور واندک حاصل این سخن بالهام آلهی دانسته بودند یا باخبار
موسی علیه السلام وعلی الله فتوکلوا وبر خدای توکل کنید در این حرب ان کنتم مؤمنین
اکر هستید باور دارندکان مر وعده حق را قالوا یا موسی کفتند ای موسی انا لن ندخلها
ابدا بدرستی که ما هرکز در نمی آییم در این ولایت ما داموا فیها ما دام که ایشان اند در این
ایشان درین موضع اند وتو سخن دو کس را تصدیق میکنی وسخن دو کس را باور نمیداری
فاذهب انت پس برو تو وربک پروردکار تو فقاتلا پس جنک کنید انا ههنا قاعدون

بدرستی که ما اینجا نشسته ایم در این سخن خوار داشت که بخدا و رسول گفته اند مراد از
رب هارون بوده رب بمعنی سید است پس هارون را که از وی بزرگتر بود گفتند و کلمهٔ
قائلا موید این قول است قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي من
مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي و برادران خود را فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدا کن میان
وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان گروه بیرون رفتگان از دائرهٔ فرمان قَالَ گفت خدای
فَإِنَّهَا پس بدرستی که ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرامست بر ایشان نه در آیند و نه
مالک شوند بر آن بسبب نافرمانی أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان
و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال در این مقدار
زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام رفتندی و شب همانجا
بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودندی قولی آنست که موسی علیه السلام بعد
از چهل سال با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود
و اصح آنست که موسی و هارون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد
ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای یوشع را پیغمبری داد و ایشان بر وی بیعت کردند
و یوشع علیه السلام برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت و بنیاد جباران بر انداخت
در اخبار آمده که چون موسی بر قوم دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند
موسی از آن پشیمان شد و حق سبحانه با وی خطاب کرد که چون کردیم تحیر و سرگشتگی
ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه فاسقان و در تبیان
گفته که خطاب با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه بفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته
شدند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار نفرین موسی علیه السلام

بودند.

بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر ایشان اهل کتاب نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر آدم را که از صلب او
او بودند قابیل و هابیل بِالْحَقِّ خواندنی بدرستی که و راستی که و خبر ایشان بر سبیل اجمال
آنست که حوا در هر بطنی پسری و دختری می آورد و چون بزرگ می شدند آدم جاریهٔ یک
بطن را بغلام بطن دیگر می داد آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت در غایت حسن بود
و توام هابیل را لیوذا میگفتند چون برسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کردند و اقلیما را
بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده او زن اولیست
آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای بر این جمله صدور یافته مرا در این چه اختیار
قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خوبتر
تراست بدو میدهی آدم فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی هریک از شما قربان کنید آنچه
می توانید قربانی هریک مقبول افتد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین خبر داد إِذْ
قَرَّبَا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هریک از ایشان قُرْبَانًا بقربانی خود
هابیل گوسفند دار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی
نهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول نکرد و ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود
دستهٔ گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت که اگر
این قربانی مقبول شود و اگر نه که من دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس
قبول کرده قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان
فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود
آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال
در آمده دود حسد دیدهٔ بصیرت را تیره کرد قَالَ گفت مر هابیل را إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ بخدای که

که ترا بکشم برای انکه قربان تو مقبول شد وازان من مردود قال کفت هابیل انما یتقبل الله
جز این نیست که مقبول میکند خدای من المتقین از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را
خالص ساخته اند لئن بسطت اکر بکشایی ودراز کنی الی یدک بسوی من دست خود را
لتقتلنی تا مرا بکشی ما انا بباسط من باری نیستم دراز کننده بیدی الیک دست خود را
بسوی تو لاقتلک تا ترا بکشم انی اخاف الله می ترسم از خدای رب العالمین که پروردکار
عالمیانست باانکه هابیل از قابیل قوی تر وباشوکت تر بود اما تسلیم شد وقتل را از بیم
خدای وکفت انی ارید من میخواهم ان تبوء انکه بازکردی تو باثمی بعقوبت کناه
در قتل من واثمک وبباد اثر کناه توکه بسبب رد قربان بود واین اراده از هابیل
موافق حکم خدای فتکون بس باشی تو بسبب این دو کناه من اصحاب النار از ملازمان دوزخ
وذلک جزاء الظالمین واینست باداش ستمکاران قتل بناحق کنند فطوعت له بس آسان کرد
برقابیل وآسان کرد مر اورا نفسه نفس او قتل اخیه در کشتن برادر ندانست که اورا
جون بکشد ابلیس جون بشری متمثل شد مرغی در دست کرفته بس سر آن مرغ را بر سنکی نهاده
وسنک دیکر بروی زد تا کوفته شد وبمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت
سر بسنکی نهاده فقتله بس بکشت اورا بانکه سنکی بر سر وی زد ومغزش بریشان ساخت
فاصبح من الخاسرین بس کشت از زیان زدکان در دنیا بانکه بقیهٔ عمر مردود ومطرود بود
ودر آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب دوزخ مر اورا خواهد بود جنانجه امام
ثعلبی در تفسیر خود آورده بس قابیل ندانست که باوی جه باید کرد اورا در جایی بجید
وجهل روز در بشت کرفته بهر طرف میکشت وابن عباس فرمود که یکسال می کشید
تا کشته بوی کرد وسباع وطیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکند بخورند وبسیار

تنک

تنک آمد فبعث الله غرابا بس برانکیخت خدای زاغی را که یبحث فی الارض میکاوید زمین را
بمنقار وهر دو پای خود را مغزه بیدا کرد لیریه واین عمل سبب آن بود تا بنماید قابیل را
کیف یواری جکونه بپوشد سوءة اخیه جثهٔ برادر خود را آورده که زاغ حفره کرد در
خاک وزاغ مرده بیاورد ودر آن حفره نهاد وخاک بر آن می باشید تا بوشیده کشت قال
یاویلتی کفت قابیل که وای بر من اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب
مانند این زاغ درین عمل فاواری سوءة اخی بس بپوشم تن برادر خود را اکر قابیل همین طریق
هابیل را در خاک کرد فاصبح من النادمین بس کشت از بشیمان زدکان بر آنکه یک سال ورا
می کشید وکویند ندامت او بر آن بود که بدر ومادر او تبرا کردند ونام جسد او سیاه
شد وندایی شنید که کن خائفا ابدا بعد از آن قابیل هر کرا میدید می ترسید که ناکاه
اورا نکشند وآخر بدست بسر نابینا از آن خود کشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل
کتبنا علی بنی اسرائیل نوشتیم وحکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل نفسا انکه هر کس بکشد کسی را
بغیر نفس بی انکه او کسی را کشته باشد وبر او قصاص لازم شد او فساد فی الارض وبی انکه
او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فکانما قتل الناس
جمیعا بس همجنان باشد که همه مردمانرا کشته باشد از آن حقیقت که تنک حرمت ویا کرده
ومردمرا دلیر ساخته یا انکه قتل واحد وجمیع یکیست در استجلاب غضب الهی
ومن احیاها وهر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهایندن
از مهالک فکانما احیا الناس جمیعا بس همجنان باشد که سبب زنده کی همه مردمان شده باشد
مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل وترغیب در حمایت نفوس ولقد جاءتهم
وهر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادکان بالبینات بمعجزهای روشن

با آبنهای واضح ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد از
ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی
متجاوز از حد اعتدال یا مسرف در قتل یا در گذشته از حدود اوامر و نواهی آورده اند که
در سال ششم هجرت از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
آمدند و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت اختیار کردند و هوای مدینه
با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض رسید
حضرت ایشانرا در میان شتران شیردار که نزدیک جبل العین بودند فرستاد چند
روزی در آن موضع بسر برده شیر و بول شتری آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل
شد صباحی اتفاق کرده و پانزده شتر خاصه آنحضرت را رانده روی بقبیله خود نهادند
یسار که مولای رسول بود صلوات الله وسلامه علیه با چند نفر از عقب ایشان رفت
و بدیشان رسیده مقاتله کردند و بآخر یسار را گرفته و دست و پای وی بریده خار در
چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را
با بست سوار از عقب سوار فرستاد و او همه را گرفته دست و گردن بربسته نزد آنحضرت
آورد و حق تعالی آیت فرستاد انما جزاء الذین جزا این نیست که نیست جزاء آنانکه یحاربون
الله ورسوله حرب کنند با دوستان خدای و رسول او ویسعون فی الارض و بشتابند در زمین
فسادا از برای فساد که قطع طرق و قتل و غارتست ان یقتلوا انکه بکشند ایشانرا
اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده او یصلبوا یا بکشند و بر دار کشند اگر کشته باشند
و مال برده او تقطع ایدیهم وارجلهم یا ببرند دستها و پایهای ایشانرا من خلاف برخلاف یعنی دست
راست و پای چپ و اگر مال گرفته باشد و نکشته او ینفوا یا برانند ایشانرا من الارض

اززمین

از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت اگر
قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رحمه الله نفی را بحبس
فرود آورده تا ضرر او بشهری دیگری بمسلمانان نرسد پس حضرت صلی الله علیه وسلم
بفرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشانرا
مصلوب ساختند ذلک این حدود که مذکور شد لهم برای ایشان خزی
فی الدنیا خواری و رسوایی در دنیا ولهم فی الآخرة و مر ایشانراست در آخرت عذاب
عظیم عذاب بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه
حق الله است من قبل ان تقدروا پیش از آنکه شما قادر شوید علیهم بر ایشان پس
اگر محارب مشرک است و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت برو و خواه بعد از
همه حدود که مذکور شد از وساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر
از مسلمانانست که قبل از قدرت برو توبه کرد مالک بن انس رضی الله عنه میگوید که حدود
از وی می افتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش رد
کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم تواند کرد و قول امام شافعی رضی الله عنه آنست که
قبل القدرة علیه بتوبه او حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان فاعلموا پس
بدانید ان الله آنکه خدای غفور آمرزنده گناه است بتوبه رحیم مهربانست
بر تائبان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة
و بطلبید بدو وسیله را یعنی توسل بدو نکرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه
درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامر و نواهی در لطایف
قشیری گوید وسیله تجرید اعمالست از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص

انفاس از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که وسیله عابدان بفضایل است و ازان
عالمان بدلایل و ازان عارفان بترک وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه
راه رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد فکر درین آیت کند که یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیَامًا وَقُعُودًا
عالم نظر برین آیت دارد که اَوَلَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ عارف
ازین کلمه در نگذرد که قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله
انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله بتو هم توی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود
طلب از تو یافتم شعر ابن طلب مانی طلب تو داده ٥ گنج و احسان بر همه بگشاده ٥
این طلب در ما هم از ایجاد تست ٥ رستن از بیداد یا رب داد تست ٥ ان قدر ارشاد
تو بخشیده ٥ تا بدین بس عیب ما بوشیده ٥ قطرۀ دانش که بخشیدی زپیش ٥ متصل
کردان بدریاهاء خویش وَجَاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ و جهاد کنید در راه او با اعداء ظاهر و باطن
لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید بسبب این اعمال و در بحر آورده که درین
آیت فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی آن رستکاری حقیقی دست ندهد دوم
اول ایمان که اصابت نور است دهد و خلقت دسنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی بدهد
دوم تقوی منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت
معصیت نجات می یابد سیم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوتست در بقای لاهوت و عارف
بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت
و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرکی وجود باز رسته بنور شهود میرسد
چون جلوه کند نور شهود از شرق غیب ٥ از ظلمت هستی تو آثار نماند ٥ از چهرۀ وحدت
بفکن پردۀ کثرت ٥ تا در نظرت اندک و بسیار نماند اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند

بپرستش

بپرستش اصنام و ملئکه و عجل و غیر ان لَوْ اَنَّ لَهُمْ اگر باشد ایشانرا مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیعًا
همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن همه یعنی
دو بارۀ آنچه در زمین است از نقد و جنس کافرانرا باشد لِیَفْتَدُوا بِهِ تا آنرا فدای نفس
خود کنند مِنْ عَذَابِ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ از عذاب روز رستخیز مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان
و همان عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ و مر ایشانراست روز عذابی
دردناک یُرِیدُونَ میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند اَنْ یَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ آنکه
بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِینَ مِنْهَا و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِیمٌ و مر ایشانراست عذاب دایم که زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ
و مرد دزد و زن دزد را فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُمَا ببرید دستهای راست ایشان چون اخذ
نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی و ده درم نزد امام اعظم و سه درم
نزد امام مالک و زیادت چند بخه باشد از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته باشد
چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد و مثلا در راه یا مسجد و پنهان برداره
جَزَاءً بِمَا کَسَبَا خدای پاداش میدهد ایشانرا پاداش دادنی بآنچه کرده اند و آن ترک
حرمتست در مال مؤمن نَکَالًا مِنَ اللّٰهِ و عقوبت میکند ایشانرا عقوبت کردنی
صادر از حق تا پند داد شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل وَاللّٰهُ عَزِیزٌ و خدای
غالبست در حکم خود حَکِیمٌ دانا بدانچه حکم میکند فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه
کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ پس از ستمکاری خود یعنی دزدی وَاَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را
بآنکه راضی خصم کند و عازم باشد بآنکه با دزدی عود ننماید فَاِنَّ اللّٰهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ پس
بدرستی که خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که

خدای آمرزگار دست گناه اورا رَحِيمٌ مهربانست بر وکه در محشر اورا رسوا نکند
أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب بآن حضرتست ومراد امت است یعنی دانستند أَنَّ اللَّهَ
انکه خدای لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها وزمینها يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب
میکند هرکرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ ومی آمرزد وهرکرا میخواهد
یعنی سارق را بعد از توبه وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیزها از مغفرت وتعذیب
قَدِيرٌ تواناست يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خطاب تشریفست که آنحضرت را بلقب
یاد کرد وانبیارا دیگر را بنام مخاطب میساخت چنانچه یا آدم أَنْبِئْهُمْ یا نوح اهبط
یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم أأنت قلت چون نوبت بخطاب
حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه وعلی جمیع الانبیاء رسید اورا بصفتهای
کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ ترا اندوهناک
نگرداند کردار آنکسان که از روی عناد يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند وخود را می افکنند
در کفر مِنَ الَّذِينَ قَالُوا از آنانکه گفتند آمَنَّا ایمان آوردیم ما وآن گفتن هست بِأَفْوَاهِهِمْ
بزبانهای ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند
وکردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا وبعضی از آنکسانی که
دین یهودیه دارند سَمَّاعُونَ شنوندگانند قول ترا لِلْكَذِبِ برای آنکه دروغ گویند
بر تو جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند ومیگفتند از محمد
چنین شنودیم ونشنوده بودند واینها یهود مدینه بودند سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ
شنوندگان برای گروه دیگر که لَمْ يَأْتُوكَ نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبر اندکه
یهود مدینه جاسوسی میکردند وخبر بخیبریان فرستادند نزول آیت را سبب آن بود که

زنی

زنی ومردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند وهر دو محصن بودند وحد ایشان بحکم توریت
رجم بود یهود ملاحظهٔ بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجری کنند بایکدیگر
گفتند در کتاب این مرد که در یثرب نزول کرده رجم نیست وبنی قریظه همسایه وحلیف اویند
کسی بدیشان فرستید تا حد زانی محصن از وی بپرسید اگر گوید تازیانه زنید قول ورا قبول
کنید اگر رجم فرماید قول او مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند وصورت
حال با یهود در میان آوردند واشراف یهود چون کعب وکنانه ومالک بمجلس حضرت رسالت
پناه صلوات الله وسلامه علیه آمده حد زانیین محصن پرسیدند حضرت پرسید
که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل بحکم رجم نازل شده حضرت
فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند وگفتند خدای در توریت فرموده که ایشانرا
چهل تازیانه طلا کرده بقیر زنند تا پشت ایشان سیاه گردد وروی سیاه کرده وباز
گونه بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند
وابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریت رجم است نه جلد حضرت فرمود که
در میان مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست یک چشم که ابن صوریا گویند
گفتند آری داناترین اهل زمین است بتوریت حضرت فرمود که میان ما وشما در توریت
حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی میباشیم حضرت بحضور او امر فرمود وبعد از چندروز
اورا حاضر کردند حضرت فرمود انت ابن صوریا گفت نعم حضرت صلی الله علیه وسلم
میان من واینها تو حکم باش که داناتر یهودی ابن صوریا قبول کرد وحضرت سوگند داد اورا
بدان خدای که توریت را بموسی نازل کرده اند ودریا برای شما بشکافت وشما را از آل فرعون نجات
داد ومن وسلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم است یا نی ابن صوریا گفت

نه ترس آن دارم که توریت را بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای توجه کفته حضرت صلوات الله وسلامه علیه گفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه بر زنا محصن ومحصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود این صوریا گفت بخدای موسی که در توریت نیز همین حکم فرموده اما علماء ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد وتحمیم قرار داده اند پس حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد وحق سبحانه از حال ایشان خبر داد که یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ تغییر میدهید کلمها را یعنی آیت رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از انکه خدای وضع کرد آنرا در موضع آن وبعوض آن جلد وتحمیم می نویسند یَقُولُونَ میگویند یهود خیبر اِنْ اُوتِیتُمْ هٰذَا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه وسلم به جلد حکم کند فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آنرا وقبول کنید وَاِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ واگر حکم بشما ندهند وبجلد نفرمایند فَاحْذَرُوا پس حذر کنید وَمَنْ یُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ از قبول او وهر که خدای خواهد ضلالت وفضیحت یا هلاک اورا فَلَنْ تَمْلِکَ پس بدست نتوانی آورد ومالک نتوانی شد لَهُ برای او مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا از خدای چیزی در دفع آن فتنه اُولٰئِکَ آن گروه الَّذِینَ آنانند که در ازل لَمْ یُرِدِ اللّٰهُ نخواست خدای اَنْ یُطَهِّرَ آنکه پاک سازد از لوث کفر وانکار حق قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا لَهُمْ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ مر ایشانراست در دنیا رسوایی بانکه جزیه دهند واز مؤمنان ترسند وَلَهُمْ فِی الْآخِرَةِ ومر ایشانرا در آن سرای عَذَابٌ عَظِیمٌ عذاب بزرگ که خلود است که در دوزخ سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ ایشان شنوندگان سخن اند برای دروغ بستن اَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم فَاِنْ جَاؤُکَ پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ حکم کن میان ایشان اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه

تخییر ساخت آنحضرت را در این آیت میان حکم واعراض وَاِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ واگر روی گردانی وحکم نکنی فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئًا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وَاِنْ حَکَمْتَ واگر حکم کنی فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ حکم کن میان ایشان براستی وعدل اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ دوست میدارد وعدل کنندگانرا در حکم وَکَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ وچگونه حکم میسازند ترا وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰیةُ ونزد ایشانست توریت فِیهَا حُکْمُ اللّٰهِ در آن حکم خدای بر رجم ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ پس بر میگردند واعراض میکنند مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وَمَا اُولٰئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ ونیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرٰیةَ بدرستی که ما فرستادیم توریت را فِیهَا هُدًی در آن راه نمودنی بحق وَنُورٌ روشنی که شبهات ظلمات را دفع کند یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ حکم کرده اند بتوریت پیغمبران بنی اسرائیل الَّذِینَ اَسْلَمُوا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را لِلَّذِینَ هَادُوا برای آنها که متدین اند بدین یهودیت وَالرَّبَّانِیُّونَ وحکم کرده اند علمای ربانی وَالْاَحْبَارُ وزاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ بسبب آنکه آنچه مامور شده بودند بران محافظت توریت یعنی نگاه داشت آن از تحریف وتضییع وَکَانُوا عَلَیْهِ وبودند کتاب شُهَدَاءَ گواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه ابن صوریا فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق وَاخْشَوْنِ واز من بترسید ودر حکم مداهنه مکنید وَلَا تَشْتَرُوا وبدل مکنید بِآیَاتِی باحکام من ثَمَنًا قَلِیلًا بهاء اندک را که رشوت بی اعتبار وجاه ناپایدار است وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ وآنها که حکم نکنند بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرو فرستاده یعنی یهود فَاُولٰئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ پس آن گروه ایشان کافرانند وَکَتَبْنَا عَلَیْهِمْ ونوشتیم بر بنی اسرائیل فِیهَا در توریت اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ اگر

الله

یک تن را بکشند بقصاص یک تن و بنی نضیر مخالف حکم خدای عوض یک تن دو تن ے
کشند از بنی قریضه وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ و دیگر حکم کردیم که چشمی بچشمی در برون روشنایی
نه در کندن وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وبینی به بینی وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وگوشی بگوشی وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ ودندانی
بدندانی وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ وجراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن آنچیز را که
حفظ مساوات ممکن باشد جون لب و دست و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان
داشت جون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس
هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق كَفَّارَةٌ لَهُ کفارت
باشد مر کناه متصدق را یا کفارت معفوعنه باشد بسقوط قصاص از و واجر عفو کننده
بر خدای باشد وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وآنها که حکم نکردند بآنچه خدای منزل کردانیده
وآن جهودانند که در عوض یک نفس دو نفس میکشند فَأُولَئِكَ پس آن کروه هُمُ
الظَّالِمُونَ ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر ضع آن وَقَفَّيْنَا و در آوردیم
عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بر پی پیغمبران عیسی بن مریم را مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده
بود لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از آن فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریت
وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ ودادیم او را انجیل فِيهِ هُدًى در و راه نمودنی بتوحید وَنُورٌ و روشنی
بطریق حق وَمُصَدِّقًا وکردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ
مر آنچیز را که پیش از آن بود در توریت وَهُدًى وکردانیدیم او را رهنمای وَمَوْعِظَةً
لِلْمُتَّقِينَ وپند دهنده مر پرهیزکارانرا وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ وباید که حکم کنند اهل
انجیل یعنی علمای وی بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بر آنچه خدای فرستاده است در وی مراد احکام است
در وقتی که منسوخ نشده بود وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ وانکه حکم نکند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای

ارش دیت جراحت است

نازل

نازل کردانیده جون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس
آن کروه بیرون رفتکانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
الْكِتَابَ و فرستادیم بسوی تو قرآنرا بِالْحَقِّ بدرستی که و راستی مُصَدِّقًا در حالتی که
مطابق است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر او را که پیش از و بوده واز جنس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا
عَلَيْهِ نگاهبانست بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر
میدهند از وی راست میشود یا کواه است مر آن کتب را بصحت فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم
کن میان ایشان یعنی اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرستاد بر تو از رجم
وتسویه در قصاص این آیت ناسخ حکم تخییر است که قبل ازین کذشت وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
وازپی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که مایل باشی عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ از آنچیزی که بتو
آمده است از حکم راست لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر کروهی را از شما ساختیم شِرْعَةً شریعتی
وَمِنْهَاجًا و راهی روشن وشریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب ومنهاج انکه
ثابت بحدیث پیغمبر وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واکر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً هر آینه میساخت
شما را یک امت ومتفق بر یک ملت وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ ولیکن میآزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ
در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصو زمانی تا مطیع از عاصی
متمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس بشتابید و پیشی کیرید بسوی خیرات اتباع شرایع
است إِلَى اللَّهِ بخدای است مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازکشت شما همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد
کرد شما را در وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بآنچه هستید که در آن مخالفت
میکنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ ودیگر فرستادیم بتو انکه حکم کن میان اهل
کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرستاد بتو سبب نزول آیت آن بود که بعضی از یهود با یکدیگر

از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیایید تا برویم نزد محمد صلی الله علیه وسلم شاید اورا
از راه ببریم و بشعبده و بنیرنگ فریب دهیم پس بیامدند وگفتند ای محمد دانسته که ما از
اشراف قوم و احبار آنان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق
ما بتو اقتدای کنند اکنون میان ما و قومی در دما و اموال خصومتها ست و ترا حکم میسازیم
اگر قصاص چنان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم داریم حق سبحانه رسول خودرا
از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود وگفت حکم کن بفرستادهٔ خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
وپی روی آرزوهای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ وحذر کن از ایشان از انکه
ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاد فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر
برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه اعراض ایشان از انجهت است
که میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ انکه برساند عقوبتها برخی از گناه ایشان در دنیا
و باقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول
این آیت جهودان گفتند لا نرضی بحکمک آیت آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیه
را يَبْغُونَ میطلبند در حد زنا و قصاص چون بحکم توریت و قرآن راضی نمیشوند
وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای قومی که
تدبیر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن حکام حکم اوست آورده اند که عبادة بن
صامت رضی الله عنه با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت صلی الله وسلم مخاصمت کردند عباده
گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بعدد و مدد ایشان مستظهر توان بود
امروز بدوستی خدای و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبد الله ابی
گفت من از دوایر روزگاری ترسم و از مظاهرت و معاونت یهود گزیر ندارم که حلفای منند

اولیاء

آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه زمرهٔ گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى فرا مگیرید جهودان
و ترسایانرا بدوستی بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهة
موافقت ایشان در مخالفت شما وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هرکه از شما ایشانرا دوست
دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستیکه او نیز از جملهٔ ایشان
باشد این سخن غایت تهدیدست در موالات یهود و نصاری إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه
خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ستمکارانرا که بدوستی دشمنان بر نفس
خود ظلم میکنند فَتَرَى الَّذِينَ پس تو می بینی آنانرا که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای
ایشان نفاقست یعنی ابن ابی و اتباع يُسَارِعُونَ فِيهِمْ میشتابند در دوستی
و یاری جهودان يَقُولُونَ میگویند نَخْشَى می ترسیم أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ از آنکه
برسد ما را از گردش روزگار چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب
و کفار غالب گردند حق تعالی اندیشهٔ ایشانرا باطل کرد و فرمود فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ
پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتحیرا از برای رسول و یاران او مراد فتح مکه است
یا تسخیر منازل و مواضع جهود چون خیبر و تیما و فدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا بفرستد
فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان فَيُصْبِحُوا پس گردند منافقان
عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالاة یهود با شک
در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم نَادِمِينَ پشیمان زدگان وَيَقُولُ
الَّذِينَ آمَنُوا و گویند مؤمنان مریکدیگر را أَهَؤُلَاءِ این گروه اند الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آنانکه
سوگند میخورند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ غلیظ ترین سوگندان خود إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ که
ایشان با شما اند و امروز پردهٔ ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگفتند

حبطت اعمالهم باطل شد همه عملهای ایشان فاصبحوا خاسرین بس کشتند زیان زدکان باختصاص
در دنیی و فوات ثواب در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان من یرتد منکم هرکه بر کردد
از شما یعنی مرتد شود عن دینه از دین خود این آیت اخبار میکند از صورتی که در غیب
بوده قبل از وقوع آن وآن جنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم تمام عرب مرتد شدند الا مکه ومدینه وعبد القیس از بحرین بعضی از دادن
زکوة باز ایستادند وجمعی بر مسلمه کذاب وطلحه اسدی وسجاح کاهنه جمع شدند
وبه نبوت ایشان اعتراف نمودند وخدای خبر داد که اکر کسی مرتد کردد دین حق را
یاور ومددکار نخواهد ماند فسوف یأتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی را
یحبهم او دوست میدارد ایشانرا ویحبونه وایشان دوست میدارند او را
اذلة علی المؤمنین متواضع ومتذلل ومهربان باشند بر مؤمنان اعزة علی الکافرین
سخت دل ومتغلب وبی رحم باشند با کافران واین قوم اهل یمن بودند ویا پارسیان
یا اشعریان که حضرت بعد از نزول آیت روی بموسی اشعری کرد وکفت هم قوم هذا یا
اشارت بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع وپنج هزار از بجیله
وکنده وسه هزار از سایر قبایل ودر تیسیر آورده که ابن عباس وحسن رضی الله عنهما بر آ
نند که این قوم ابوبکر صدیق است واصحاب او واز مهاجر وانصار که با اهل ردت
جنک کردند یجاهدون صفت آن قوم میکنند ومیکوید وجهاد کنند فی سبیل الله
در راه خدای ولا یخافون ونترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده ذلک
این صفتها که مذکور شد فضل الله افزونی کرم او ست یؤتیه من یشاء عطا میدهد بهرکه
میخواهد والله واسع وخدای بسیار فضل است بر خلق خود علیم داناست بکسی که

استحقاق آن دارد علما را در باب یحبهم ویحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میکویند
محبت خدای با بنده ارادت توفیق وهدایت اوست در دنیی واعطای حسن ثواب
وکرامت بی حساب در آخرت ومحبت بنده با خدای ارادت طاعت اوست واجتناب
از معصیت او ونزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را با حضرت قرب
نزدیک کرداند انکه برای او از غیر او خالص کرداند ارباب حقیقت برانند که محبت
حق حق قدیمست ومحبت بنده حادث جون تجلی کند اوصاف قدیم پس بسوزد
وصفت محدث را کلیم هرکاه که صدمات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق
احتشام یحبهم وجود فانی محبت را در بوته اضمحلال اندازد دیکرباره بجوب
نفحات از چمن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد
فان محبة لله افناء الناسوتیه فی بقاء اللاهوتیه ومحبت الله للعبد ابقاء الاهوتیه
فی فناء الناسوتیه در منازل السایرین فرموده که محبت در بدایات تمذ است
بعبادت وفراغت از خواست اسباب تفرقه ودر نهایت دوستی ذات از برای
ذات در حضرت احدیت بفناء رسم حدوث در عین ازلیت از سمنون محب پرسیدند
که محبت جیست کفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق
در ین ساعت با خضر علیه السلام بودم ونکته از محبت حق با بنده می کفتم ملایکه ملکوت
طاقت شنودن آن نداشتند وهم از سمنون منقولست که در محبت حق سخن میکفت و
مرغ روحش که طایر آشیانه منه بدا والیه یعود بود در هوای هویت طیران
نمود مرغی از هوا فرود آمد ومنقار بر زمین میزد تا خون روان شد وآن مرغ در خون
وخاک غلطان می بود تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة بود پر وبال

بسوخت وجان بداد ٥ بس که مرغ سحری در غم گلزار بسوخت ٥ جگر لاله بران دلشدهٔ
زار بسوخت ٥ حضرت شیخ قدس الله سره در فتوحات آورده که حق سبحانه آن مرغ
با فهم سخنان شیخ سمنون واو تا حال محبت در یافته محکوم سلطان محبت گشت وبجهة
موعظه حاضران وتنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد وصاحب لوامع انار الله
قلوبنا بلمعات واردانه فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خودش جمیعًا
وتفصیلا وآن یا از مقام جمع بود بجمع آن شهود جمال ذاتیست در مرآت ذات بی توسط
کاینات ٥ معشوق که کس رهٔ جمالش نشناخت ٥ از ملک ازل لوای خوبی افراخت
بی طاس سپهر بود بی مهرهٔ مهر ٥ هم خود با خود نرد محبت می باخت ٥ یا از جمع بتفصیل
چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بی حد ود وکرانه مشاهدهٔ لمعات جمال خود میکند
ومطالعهٔ صفات کمال خود می نماید چنانک ٥ جانانه که دم ز عشق زد با همه کس ٥ کس را
نرسد بدامنش دست هوس ٥ مرآت شهود اوست ذرات وجود ٥ با صورت خود عشق
همی باز د وبس ٥ یا از تفصیل بتفصیل چنانچه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در
مرایای تفاصیل آثاری مشاهده میکنند وایشان مقید زایل را مقصود کلی دانند وبلذات
وصال خورسند وبمحنت فراق دردمند کردند ٥ ای حسن تو کرد جلوها در پردهٔ
صد عاشق ومعشوق پدید آورده ٥ بر بوی تو لیلی دل مجنون برده ٥ وز شوق تو
وامق غم عذرا خورده ٥ ویا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت
از کارخانه افعال وآثار بیرون برده اند وخرق حجب واستار شیون صفات که مبادی
افعال وآثار اند کرده متعلق همم وقبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات
رفیع الدرجات امری دیگر نیست بیت بیرون ز حدود کاینانست دلم ٥ برتر

ز احاطه

ز احاطهٔ جهانست دلم ٥ فارغ ز تقابل صفاتست دلم ٥ مرآت تجلیات ذاتست دلم
وازین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم می شود که یُحِبُّهُمْ از مرتبهٔ میل است از جمع
بتفصیل ویُحِبُّونَهُ از مقام میل از تفصیل بجمع وحضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین
خواجه عبید الله قدس سره که در رساله که بنام والد بزرگوار نوشته فرموده اند که چون
اینک در نگری حضرت حق جل وعلا در هر مرتبهٔ از مراتب جز خود را دوست نداشته
یحبهم ویحبونه چه اقرارست ٥ بزیر پرده مگر خویش را خریدارست ٥ زیرا که
دوست داشتن صاحب جمال آینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهده خود در دوست
پس در حقیقت خود را دوست داشته وصاحب فطنت کامله از رتبهٔ محبیه ومحبوبیه
که درین آیت انسان را ثابت است بحقیقت قرب فرایض ونوافل پی تواند برد وتامل
واقی والله الموفق والکلفی آورده اند که عبد الله سلام با اتباع خود بحضرت آمد و
گفت یا رسول الله قریضه ونصیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان وموافقت
با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یک جا جمع نشوند وتا ما بر دین اسلام باشیم
پیوند خود از ما کسسته دارند وما بواسطهٔ بعد منازل از مجالست اصحاب شما محروم میمانیم
حال ما چگونه باشد آیت آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ جز این نیست که
دوست شما بحقیقت خدایست وَرَسُولُهُ وفرستادهٔ او وَالَّذِينَ آمَنُوا وانکسانی که ایمان
آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیت بشنید گفت رضینا بالله وبرسوله
وبالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان میکند اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ آنانکه بپای میدارند
نماز را وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ ومیدهند زکوة را وَهُمْ رَاكِعُونَ وحال آنکه ایشان خشوع وفروتنی
دارند در زکوة ونماز خود وگفته اند این حال مخصوص است به یُؤْتُونَ یعنی زکوة

يند مند در حال ركوع خود در نماز از غايت حرصى كه در احسان دارند ومسارعتى كه در
اداى آن مى نمايند در اكثر تفاسير مذكور است كه اين آيت در شان على رضى الله عنه
واقع شد ودر اسباب نزول آورده كه حضرت مصطفى صلى الله عليه وسلم از حجرهٔ
طاهره بمسجد آمد ومردمان بعضى در ركوع وجمعى در سجود بودند ديدهٔ مبارك آنحضرت
بر سايلى افتاد پرسيد هيچ كس ترا چيزى داد وى خاتمى از زر يا از نقره بحضرت نمود وگفت
اين خاتم من داده اند حضرت پرسيد كه اين عطا كه كرده است درويش اشارت
بعلى كرد حضرت فرمود كه در چه حال بتو داد سايل گفت اعطاني فهو راكع حضرت
پيغمبر فرمود كه تكبير گفت واين آيت برخواند ومن يتول الله وهركه دوست دارد خدا
ورسوله ورسول او را والذين آمنوا وآنانكه ايمان آورده اند يعنى مهاجر وانصار
فان حزب الله پس بدرستى كه لشكر خداى هم الغالبون ايشان غالبان اند
ودر خبر است كه رفاعه بن زيد وسويد بن حارث از يهود كه اظهار اسلام ميكردند و
با آخر موافق شدند وبعضى از صحابه را با ايشان طريق مودت ومصاحبتى در ميان
بود حق تعالى آيت فرستاد كه يا ايها الذين آمنوا اى گروه گرويدگان لا تتخذوا الذين اتخذوا
مگيريد آنانرا كه گرفته اند دينكم دين شما را هزوا ولعبا استهزا وبازى يعنى ظاهر
ميكنند اسلام را ومخفى ميدارند كفر را من الذين اوتوا الكتاب از آنانكه كتاب آورده
اند ايشانرا من قبلكم پيش از شما يعنى يهود والكفار وفرا مگيريد كافرانرا نيز اولياء
دوستان واتقوا الله وبترسيد از خداى بترك مناهى او ان كنتم مؤمنين اگر هستيد
شما مؤمنان چه ايمان حقيقى اقتضاى آن ميكند كه با دشمنان حق دوستى نكنند
واذا ناديتم وچون ندا ميزنيد ومردم را ميخوانيد الى الصلوة بسوى نماز اتخذوها

هزوا ولعبا ميگيريد منادات ونماز را سخريه وبازى چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز
خاستندى يهود با يكديگر ميگفتند استهزا قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا وميخنديدند ودر
معالم آورده كه ترسايى بود در مدينه هرگاه كه مؤذن گفتى اشهد ان محمدا رسول الله او
گفتى سوخته باد دروغ گوى شبى خادم او آتشى بخانه وى در آورد وترسا با اهل وعيال
خود در خواب بود شرارهٔ از آن بجست وخانه را با آن جماعت كه در وى بودند تمام
بسوخت ذلك اين استهزا از ايشان باذان بانهم از آنست كه ايشان قوم لا يعقلون
گروهى اند كه تعقل نمى كنند كه درين استهزا چه عقوبت بديشان خواهد رسيد آورده
اند كه ابو ياسر بن اخطب ورافع بن ابى رافع با نفرى از يهود از حضرت صلى الله عليه وسلم
پرسيدند كه از پيغمبران تو بكدام ايمان دارى حضرت فرمود ايمان دارم بخداى
وبآنچه بما فرستاده اند وما انزل على ابراهيم واسمعيل الآيه چون نام عيسى عليه السلام
مذكور شد انكار نبوت وى كردند وگفتند بخداى نمى دانيم دينى بدتر از دين شما
ونه اهل دينى كه كم بهره تر از شما در دنيا ودر آخرت آيت آمد كه قل يا اهل الكتاب بگوى
اهل كتاب مراد يهود اند هل تنقمون منا آيا عيب ميگيريد از ما وانكار ميكنيد
يعنى عيب وانكار نميكنيد الا ان آمنا بالله مگر آنكه ايمان آورده ايم بخداى وما انزل
الينا وبآنچه بما فرستاده اند يعنى قرآن وما انزل من قبل وبآنچه فرستاده اند پيش
از ما چون توريت وانجيل وساير كتب وان اكثركم فاسقون ومگر براى آنكه بيشتر
شما فاسقانند قل هل انبئكم بگو آيا خبر دهم شما را بشر من ذلك به بدتر از آنچه
گفتند كه دين شما بدتر از اديانست واهل اين دين كم بهره ترند يعنى شما را آگاه كردانم وخبر
دهم از اين قومى كه مثوبة عند الله از جهت جزائى كه ثابت است ايشانرا نزديك خداى پس

بیان میکنند که بد ترکیست مَن لَعَنَهُ اللهُ آنکه لعنت کرد خدای ورا وَغَضِبَ عَلَیهِ وخشم
کرفت برو وآن یهود بودند که خدای ایشانرا از رحمت خود دور ساخته وبمعرض غضب
خود در آورده وَجَعَلَ مِنهُمُ القِرَدَةَ وساخت ایشانرا بوزنکان یعنی مسخ کرد ایشانرا بآن صورت
چون اصحاب السبت را وَالخَنَازِیرَ وخوکان چنانچه منکران عیسی را وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ
وآنکس که پرستید طاغوت را مراد کوساله است یا کعب الاشرف یا آنرا که در معصیت
فرمان برداری او کرده اند اُولٰئِکَ آن ملعونان شَرٌّ مَکَانًا بدترانند از جهة منصرف
خود در قیامت یعنی بازکشت ایشان به بدترین مقامی باشد وَاَضَلُّ وکمراه ترانند عَن
سَوَاءِ السَّبِیلِ از میانه راه راست وَاِذَا جَاؤُکُم وچون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه
اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا کویند ایمان داریم همچو شما وَقَد دَخَلُوا بِالکُفرِ وحال آنکه در می آیند
بکفر وَهُم قَد خَرَجُوا بِهِ وایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشان است در وقت
دخول وخروج وَاللهُ اَعلَمُ وخدای داناتر است بِمَا کَانُوا یَکتُمُونَ بآنچه هستند که
می پوشند از کفر ونفاق وکینه مسلمانان وَتَرَی کَثِیرًا مِنهُم ومی بینی بسیاری را از یهود
یا منافقان یُسَارِعُونَ فِی الاِثمِ شتاب میکنند در تحصیل حرام یا کرفتن ربوا وَالعُدوَانِ
در ظلم بی جا وزاز حد وَاَکلِهِمُ السُّحتَ ودر خوردن ایشان رشوت یا ربوا لَبِئسَ مَا کَانُوا
یَعمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَولَا یَنهٰهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ چرا نهی نکنند ایشانرا
علمای ربانی وَالاَحبَارُ وزاهدان عَن قَولِهِمُ الاِثمَ از کفتن ایشان دروغ را وَاَکلِهِمُ
السُّحتَ وخوردن ایشان رشوت یا ربوا را لَبِئسَ مَا کَانُوا یَصنَعُونَ بد چیزیست آنکه
ایشان میسازند ونهی ومنع ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بمدینه یهود را مال بسیار بود ودر سعت عیش ورفاهیت میکذرانیدند

وچون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود وایشان با نکار وعناد پیش آمدند حق سبحانه برکت
از مال ایشان برداشت واسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده
بکشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَقَالَتِ الیَهُودُ وکفتند جهودان یَدُ اللهِ
مَغلُولَةٌ دست خدای بسته است این کنایت از بخل باشد یعنی چیزی نمیدهد
وروزی بر ما تنک میسازد غُلَّت اَیدِیهِم بسته باد دستهای ایشان از خیر
وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا ورانده شده اند از رحمت الهی بدان سخن دانی بَل یَدَاهُ مَبسُوطَتَانِ بلکه
یدالله کشاده است یعنی جود او وافر وکرم او وافی است ید صفتی است مر خدا برا
از صفات ذاتی وچون سمع وبصر ووجه ومارا در آن جز ایمان وتسلیم چاره نیست
ودر کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد ودر ینابیع آورده که این از متشابهاتست
ومتشابه را بظاهر تفسیر نشاید کردند بلکه معنی ویرا موافق حکم او باید نمود چنانچه
این سخن درین محل دلالت بر غایت جود میکند چه منادله در اعطا به ید واحد
واقع می باشد آنجا که عطا رایدین نسبت میدهد دلیلست بر آنکه عطای او اکثر من
آن یحصی است یُنفِقُ کَیفَ یَشَاءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت
ومقتضی حکمت وَلَیَزِیدَنَّ کَثِیرًا مِنهُم وزیاده میکرداند بسیاری را از یهود مَا اُنزِلَ اِلَیکَ
مِن رَبِّکَ آنچه می آید بتو از پروردکار تو یعنی قرآن طُغیَانًا وَکُفرًا نافرمانی وکفر
یعنی ایشان طاغی وکافرند وبانکه قرآن بسبب دفع کفر وطغیانست باستماع آن ایشانرا
این دو صفت زیاده میشود چنانچه از غذای که صالح است مر اصحاب مرض را مرض
روی بافزونی مینهد وَاَلقَینَا بَینَهُمُ العَدَا وافکندیم درمیان طوایف یهود وجون
حزبطه ونضیر العَدَاوَةَ وَالبَغضَاءَ دشمنی وخصومت اِلٰی یَومِ القِیَامَةِ تا روز قیامت

که قلوب ایشان مطابق احوالشان نباشد کلما اوقدوا هرکاه برافروختند نار للحرب آتشی
برای حرب کردند با رسول صلی الله علیه وسلم اطفاءها الله فرونشایند آن آتش را خدای
بانکه منازعتی درمیان ایشان افکند که بدیکری نتوانستند پرداخت ویسعون فی
الارض ومی شتابند درزمین فسادا برای تباه کاری که فتنه انکیزند والله لا یحب المفسدین
وخدای دوست نمیدارد تباه کارانرا ولو ان اهل الکتاب واکرچنانچه اهل کتاب آمنوا
ایمان آورندی بمحمد واتقوا وپرهیز کردندی ازمعاصی باز یهودیت ونصرانیت لکفرنا
عنهم هرآینه مادرمیکذرانیدیم ازایشان سیاتهم کناهان ایشانرا ولادخلناهم
ودرمی آوردیمشان یعنی حکم می کردیم بدخول ایشان جنات النعیم دربهشتهای باناز
ونعمت ولو انهم واکرایشان اقاموا التوریة والانجیل بپای داشتندی احکام توریت
وانجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما انزل الیهم واقامت کردندی آنراکه فرو می آید
بدیشان من ربهم ازنزد پروردکار ایشان که آن قرآنست لاکلوا من فوقهم هرآینه
بخوردندی روزی را ازز بر پای خویش یعنی روزی برایشان فراخ شدی یاریدن ومن تحت ارجلهم
باران ورستن کیاه یامیوه ایشان چندان شدی که اززبر سرمجید ندی وازز بر پای
برداشتندی ازبسیاری که برزمین ریخته بودی منهم ازجهودان امة مقتصدة
کروهی اند راه رو وراه ست کار یعنی آنهاکه بحضرت ایمان آورده اند وکثیر منهم
وبسیاری ازایشان ساء ما یعملون بداست آنچه ایشان میکنند یا ایها الرسول ای
فرستاده بحق بلغ برسان بکافه خلایق ما انزل الیک تمام آنچه فرو می آید بتو من ربک
ازپروردکار تو چون حکم رجم وقصاص وامر زینب بنت جحش درنکاح او وحکم جهاد
وغیرآن وان لم تفعل واکرچنین نکردی وتمام او نرساندی فما بلغت رسالاته بس تبلیغ
نکرد

نکرده رسالتهای اورا زیراکه کتمان بعضی ضایع میکند آنراکه برسانیده چنانچه ترک بعضی
ازارکان نماز مبطل نماز است والله یعصمک وخدای نکاه میدارد ترا من الناس ازشر
مردمان وکس رابقتل بر تو دست نخواهد بود ان الله بدرستیکه خدای لا یهدی القوم
الکافرین راه ننماید کافرانرا بتسلط برتو از انس رضی الله عنه منقولست که آنحضرت رابشبها
حراست وپاسبانی میکردند چون این آیت نازل شد سرمبارک ازخیمه که ازادیم دوخته بودند
بیرون کرد وفرمود که ای مردمان بازکردید که لستم علی شیء نیستید شما برچیزی ازدین ودیانت قل یا اهل الکتاب بکوی که ای اهل کتاب خدای مرانکاه داشت
حتی تقیموا التوریة والانجیل تا وقتی که اقامت کنید حکم توریت وانجیل را یعنی آنچه دین است ازآن
باقایم دارید آن امرراکه درهردوکتاب فرموده اوایمان آوردنست بمحمد صلی الله علیه وسلم
وما انزل الیکم وتازمانی که بپای دارید اوامر ونواهی آنراکه فرستاده می شود بشما من ربکم
ازپروردکار شما یعنی قرآن ولیزیدن کثیرا منهم وزیاده میکند بسیاری را ازیهود وترسا
ما انزل الیک من ربک آنچه منزل شود بتو ازپروردکار تو یعنی باستماع قرآن می افزاید ایشانرا
طغیانا وکفرا بیدادی وناکرویدکی فلا تاس بس اندوهناک مباش علی القوم الکافرین
بزیادتی کفر وطغیان قوم کافران ان الذین آمنوا والذین هادوا وبدرستیکه آنان که ایمان آوردند
بزبان وآنانکه دین یهودی کرفته اند والصابئون والنصاری وصابیان وترسایان همچنین
من آمن هرکه ایمان آرد ازینها بدل صافی ونیت خالص بالله والیوم الآخر بخدای وروز باز
پسین وعمل صالحا وبکند عمل پسندیده فلا خوف علیهم بس هیچ ترس نیست برایشان
ازهجوم عقاب ولا هم یحزنون ونیستند ایشان که اندوهکین باشند ازفوت ثواب
لقد اخذنا هرآینه ما فراکرفتیم بزبان انبیا میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را درتوحید
ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم وارسلنا وفرستادیم الیهم رسلا بسوی ایشان

پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام کُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ هرگاه آمد بدیشان رسولی
بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ بدانچه نخواست و دست نداشت نفسهای ایشان در تکالیف شرعیه فَرِيقًا
كَذَّبُوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله وسلامه علیهما وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ
و گروهی را بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وَحَسِبُوا و پی
پنداشتند بنی اسرائیل أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ آنکه نباشد بلائی و محنتی ایشانرا بتکذیب انبیا و قتل
ایشان فَعَمُوا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن
راست بعد از موسی علیه السلام ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس عرض کرد خدای توبه را بر ایشان
ببعثت عیسی علیه السلام ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند كَثِيرٌ مِنْهُمْ بسیاری از
ایشان بانکار محمد صلی الله علیه و سلم وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه
ایشان میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که
کافر شدند آنانکه از روی بصیرتی قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ
مسیح پسر مریم است وَقَالَ الْمَسِيحُ و گفت مسیح يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ ای بنی اسرائیل بپرستید
خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار و آفریدگار من و شماست یعنی من بنده ام و مخلوق
و مربوب مثل شما پس بپرستید خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه
مربوب را إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ بدرستی که هر که شریک آرد بخدای فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ پس بدرستی که
خدای حرام کرد بروی بهشت را وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جای او دوزخ است وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست
ستمکارانرا که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یاری کنندگان
در دفع عذاب از ایشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از
فرط نادانی قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ گفتند که الله یکی است از سه اله است معتقد مرقوسیه از

نصارى

نصارى آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از نها اله اند
و خدای یکی از بن سه است وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنکه نیست وجود ذاتی واجب مستحق
عبادت إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی از
توهم شرکت وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا و اگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند
و بتوحید قایل نشوند لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از
ترسایان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی که الم او دایم بود أَفَلَا يَتُوبُونَ آیا رجوع نمیکنند إِلَى اللَّهِ
بخدای از قول بتثلیث وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمیخواهند از و باعتقاد توحید باعتقاد
استفهام است یعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگارست
تایبانرا رَحِيمٌ مهربانست بر مستغفران مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح بن مریم که ایشان
او را خدای میگویند إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستی که گذشته اند
پیش از و فرستاده گان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است
پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصی نیز در دست موسی علیه السلام اژدها
گشت و آن عجبتر است و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود گشت
و آن غریبتر است پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت بیرون نمیبرد و در الوهیت
داخل نمیسازد وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات
ربانی مینمود کما قال الله تعالی وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ بودند
پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج
صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد ثُمَّ انْظُرْ كَيْفَ ببین که چگونه نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ
بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثُمَّ انْظُرْ پس باز بنگر در حال ایشان که أَنَّى

يُؤْفَكُونَ جکونه میکردانند ایشانرا در یافتن و پذیرفتن حق قُلْ بکوی ترسایانرا
أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ آیا می پرستید بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ آنراکه بذات خود مالک
نیست برای شما ضَرًّا وَلَا نَفْعًا نه زیان وسود را یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن نداشت که
مثل خدای برساند زمانی از بلاء و عناد عطا کند سودی از صحت وغنا وَاللَّهُ وخدای
معبود بحق است هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا اقوال باطله شمارا الْعَلِيمُ دانا بعقاید فاسده
شما قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بکوی که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید
در دین خود غَيْرَ الْحَقِّ غلوی که نا حق باشد مراد مبالغهٔ یهود است در مذمت عیسی
وافراط نصاری در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوا و پی روی مکنید أَهْوَاءَ قَوْمٍ هواهای قومی را
از اسلاف خود که بجهل قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ کمراه شدند پیش ازین یعنی قبل از بعثت پیغمبر
وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وبعناد کمراه ساختند بسیاری را وَضَلُّوا وثابت بودند بر ضلالت وکمراهی
خود عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ در طریقهٔ راست بعد از بعثت آنحضرت لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لعنت
کرده شدند کافران مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب یعنی جهودان عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ
بزبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد وکفت اللّهم العنهم وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ
وبر زبان عیسی السّلام که اصحاب مایده را همین کفت ذَٰلِكَ این لعنت مر ایشانرا بِمَا عَصَوْا
بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که از حد در میکذشتند
كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ از عمل زشت
که میکردند لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند درین آیت
تهدیت عظمت اینهاراکه نهی منکر نفرمایند با آنچه بتوانند تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ می بینی بسیاری را
از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا دوستی میکنند

باکافران

باکافران جون کعب ابن اشرف که بعد از غضوه بدر کبری بمکه رفت ومشرکانرا بر حرب مسلمانان
تحریض کرد لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ هر آینه چیزی که از پیش فرستاده است لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ برای
ایشان نفسهای ایشان وآن چه چیزاست أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آنکه خشم کرفت خدای
بر ایشان وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ وایشان جاودان باشند در عذاب وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ
واکر باشند یهود که ایمان آرند بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ بخدای و به پیغمبر خود وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ وآنچه
فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریت مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ هر آینه نکیرند مشرکانرا
بدوستی چه فرمان موسی وحکم توریت آنست که با کفار دوستی نکنند ومی شاید که مراد
منافقان باشند واکر ایشان بمحمد صلی الله علیه وسلم وقرآن داشتندی با اهل کفر
دوستی نکردندی وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا ولیکن بسیاری مِنْهُمْ از یهود یا منافقان فَاسِقُونَ
خارجاند از دایرهٔ ایمان لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ هر آینه می یابی تو سختترین مردمان عَدَاوَةً
از روی دشمنی لِلَّذِينَ آمَنُوا بآن کسان که ایمان کرویده اند الْيَهُودَ جهودانرا وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا
وآنانراکه شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مؤمنانرا جهودان ومشرکانند وبدین سبب
در مخالفت شما موافقت دارند وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ ومی یابی نزدیکترین آدمیان مَوَدَّةً
لِلَّذِينَ آمَنُوا از روی دوستی با مؤمنان الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ آنانرا که میکویند ما ترسایانیم
چه دلهای ایشان نرم ترست از یهود وبدوستی مشرکان استظهار نمیجویند ذَٰلِكَ آن قرب
مودت بِأَنَّ مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ دانایانراست کویند
وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه نشینند وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وبسبب آنکه ایشان کردن کشی
نمیکنند از قبول حق علما کفته اند مراد ازانها که قرب موده با مؤمنان داشته اند
نجاشی واصحاب اویند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان وتخریب بلاد وهدم مساجد

ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع
کردند دل ایشان مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند بعضی برانند که جون جعفر
از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت صلی
الله علیه وسلم فرستاد وجون ایشان باستانه رسالت بناهی رسیدند آنحضرت سوره
یس را بایشان خواند بسیاری بگریستند واحکام اسلام قبول کرده بایکدیگر گفتند قرآن
جه مشابهت تمام دارد بآنجه بر عیسی نازل شده ومقصود از قایلان انصاری ایشانند

الجزو السابع من اجزاء الثلاثین

وَاِذَا سَمِعُوا وجون میشنوند این علماء عباد از جعفر طیار یا از سید مختار صلی الله علیه وسلم
مَا اُنْزِلَ اِلَی الرَّسُولِ آنجه فرستاده شده است بر رسول تَرَی اَعْیُنَهُمْ می بینی جشمهای ایشانرا که از
رقت دلهای ایشان تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ می ریزد اشک را مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنجه شناختند
از سخن راست یَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام
وبدین پیغمبر فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت
قرآن ونبوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما را داخل امت محمد صلی الله علیه کردان که گواهان
انبیا اند روز قیامت در خبر است که یهود رفیقان جعفر را سرزنش کردند که جون جه
زود ایمان آوردید ومدتهاست که ما را دعوت میکنند وقبول نمیکنیم یا اهل حبشه
یا بنجاشی گفتند که ایمان آوردند بکسی که او را ندیده حق سبحانه خبر میدهد که ایشان در
جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وجیست ما را که ایمان نیاریم بخدا وَمَا جَآءَنَا مِنَ الْحَقِّ وآنجه
بما آمد از حق یعنی کتاب وپیغمبر وَنَطْمَعُ اَنْ یُدْخِلَنَا رَبُّنَا وحال آنکه طمع میداریم آنکه در آرد
پروردگار ما ما را ببهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِینَ با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند

فاثابهم

فَاَثَابَهُمُ اللّٰهُ پس جزا داد خدای ایشانرا بِمَا قَالُوا بآنجه گفتند از روی اخلاص به اعتقاد
جَنَّاتٍ تَجْرِی به بستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر درختان یا منازل آن جویها
خَالِدِینَ فِیهَا جاویدان باشند در آن ذٰلِکَ جَزَآءُ الْمُحْسِنِینَ داغیست پاداش نیکوکاران
وَالَّذِینَ کَفَرُوا وآنانکه کافر شدند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وبدروغ داشتند آیتهای ما را اُولٰٓئِکَ
اَصْحَابُ الْجَحِیمِ آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة برای صحابه وصف قیامت میکرد واز اهوال آن روز شمه بیان
مینمود ده تن از اصحاب که صدیق ومرتضی وابن مسعود ومقداد وابوذر وسلمان
رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانه عثمان بن منصور مجتمع شده بران اتفاق کردند
که بقیة العمر روز بصیام وشب بقیام گذرانند وبر فراش خواب نکنند وگوشت وچربی
نخورند وگرد زنان نگردند وترک دنیا کرده وگلیم پوشیده گرد عالم بر آیند وبرین
اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم رسید بدیشان
گفت من مامور نیستم بدانجه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست
پس روزه دارید وافطار کنید ودر شب قیام نمایید وبخسبید که من بر میخیزم
وخواب میکنم وروزه میدارم وافطار میکنم وگوشت وچربی میخورم وبزنان در
می آیم فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِی فَلَیْسَ مِنِّی واین آیت نازل شد که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه
مؤمنان لَا تُحَرِّمُوا حرام مکنید بر خود طَیِّبَاتِ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ لَکُمْ جیزهای که پاکیزه ولذیذ که
خدای بر شما حلال کرده اند وَلَا تَعْتَدُوا وتجاوز مکنید از حدود الهی که آنجه
حلال ساخته شما حرام سازید اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ دوست
نمیدارد آنانرا که از حد درگذرند وَکُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ وبخورید آنجه خدای روزی

داده است شمارا حلالا طیبا در حالتی که حلال و پاک باشد واتقوا الله الذی وبترسید
در تحریم ما احل الله لک از آن خدای که انتم به مؤمنون شما بدو کرویده‌اید بعد
از نزول این آیت کفتند یا رسول الله چه سازیم بسوکندی که خورده‌ایم آیت آمد که
لا یؤاخذکم الله مؤاخذه نیکند شما را خدای باللغو فی ایمانکم بلغو در سوکندان شما
ولغو بمذهب امام شافعی آنست که بی قصد بر زبان کذرد وچون لا والله وبلی والله
ونزد امام اعظم رحمه الله آنکه سوکند برچیزی [خورد] بکمان آنکه هست ونباشد وبدان سوکند
ها را ویمین مقصود آنست که بزبان کوید وبدل قصد کند پس اکر چنین سوکندی
بشکند فکفارته پس کفارة شکستن آن اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین
است هریکی را مدی بقول امام شافعی رحمه الله ونصف صاعی از کندم یا صاعی از جو
وخرما بمذهب امام اعظم رحمه الله وصاعی بقول عراقی چهار من است که هشت رطل
باشد وبقول حجازی پنج رطل وثلثی ومدی بقول اهل حجاز رطلی وثلث رطلی
باشد وبقول عراق دو رطل ورطلی نیم است و بر هر تقدیر طعام باید داد من
اوسط ما تطعمون اهلیکم از میانه آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی ونه دون
او کسوتهم یا بکفارة پوشش ده درویش است بقول حنفی توبی جامع که با آن نماز
توان کذارد چون قمیص وسراویل یا ردا و ازار اکر بمذنی دهد مجیز نیز اضافت باید [کرد]
ونزد جمعی دیکر جامه باید که ستر عورت کند او تحریر رقبة یا کفارة آزاد کردن
بنده ایست وامام شافعی رحمه الله در وایمان شرط میکند وحنیفه رحمه الله کوید که
سالم ولی عیب باید خواه مؤمن خواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد ازین کفارات
ثلثه فصیام ثلاثة ایام پس کفارت او روزه سه روزه است آلی دربی ونزد شافعی رحمه الله

تتابع

در شروع مواخذه نیست
ولکن یؤاخذکم ولیکن مواخذه
میکند شما را بما عقدتم
الایمان بانکه به
بندید سوکند
ها را
صح

نکم

تتابع شرط نیست ذلک این که مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوکندان شماست اذا حلفتم
چون سوکند خورید وبشکنید واحفظوا ایمانکم ونکاه دارید سوکند خود را از شکستن
یا نکاه دارید وسوکند نخورید کذلک همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یبین الله لکم
آیاته بیان میکند و روشن میکرداند خدای بر شما نشانهای شرع را لعلکم تشکرون
شاید که شما شکر کوئید نعمت این تبیین وتعلیم را مفسران بدانند که حق تعالی در باب
چهار آیت نازل کردانیده اول در مکه ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا
ودر آن روز حلال بوده دوم وقتی که عمر بن الخطاب ومعاذ بن الجبل رضی الله عنهما
در باب خمر ومیسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جواب آمد که
قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند وجمعی بملاحظه ومنافع
للناس بر آن اشتغال می‌نمودند سیم در مهمانی عبد الرحمن عوف که امام ایشان در نماز
شام قل یا ایها الکافرون میخواندند بحذف لا آیت آمد که لا تقربوا الصلوة وانتم سکارا
اکثر صحابه کفتند شرب چیزی که میان ما ونماز حایل باشد لایق نیست که یکبارکی ترک
ترک فرمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکند وبعضی مسلمانا[ن را]
که سعد بن وقاص رضی الله عنه از ایشان بود بمهمانی آورد وبعد از طعام بشرب خمر
اقدام نمودند وبعد از مستی سعد وقاص انشاء شعری که مشتمل بر هجان انصار بود فرمود
ویکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص کردانید وسعد شکایت آن حکایت
در مجلس معلای حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم کرد فاروق اعظم رضی الله عنه
زبان نیاز بر داشته دست دعا برداشت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت
تحریم فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کروه زمرۀ مؤمنان انما الخمر جز این نیست که

خمر وهمهٔ مسکرات درین داخل است وَالْمَيْسِرُ وقمار واین نیز عام است نرد وکعب
وبیضه وغیر آنرا وَالْأَنْصَابُ وبتانی که نصب کرده اند برای عبادت وَالْأَزْلَامُ وتیر
های قداح رِجْسٌ پلیداست مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از وسوسه وتزیین شیطان
فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید ازین پلید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا باشد که رستکار شوید
بدین اجتناب إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که میخواهد شیطان أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ انکه
افکند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی وخصومت فِي الْخَمْرِ در خوردن خمر
وَالْمَيْسِرِ ودر باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ وباز دارد شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای
وَعَنِ الصَّلَاةِ واز کذاردن نماز فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس هستید شما باز استادکان استفهام بمعنی امر است
یعنی باز ایستید بعد ازانکه بر مغایب این منکرات مطلع شدید در اینجا آمده که چون
این آیت نازل شد عمر رضی الله عنه کفت انتهینا در تیسیر آورده که درین آیت ده دلیل
است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت وقمار حرام است پس قرین
وی حرام است دوم اورا با بت پرستی که در یک سلک کشیده وآن سر همه حرامهاست
پس نیز حرام باشد سیم اورا رجس کفت یعنی پلید وهرچه پلیداست حرام بود چهارم
فرمود که از عمل شیطانست وهرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو
بر کناره شوید وهرچه دور بودن از آن فرض است حرام بود ششم رستکاری با جتناب
آن منوط ومتعین ساخت وهرچه رستکاری در اجتناب ازو بود حرام است
هفتم فرمود که سبب دشمنی وخصومت است وهرچه میان مسلمانان سبب عداوت
بود حرام باشد هشتم باز دارنده است از یاد خدای وهرچه بنده را از یاد کردن حق
باز دارد حرامست نهم سبب منع است از نماز پس بی شک حرام بود دهم فرمود که

بازایستید

باز ایستید از آن یعنی ترک کنید وهرچه ترک آن فرض است حرام باشد وازتهد بدانی که
در احادیث آمده عاقلان را همین کفایتست مدمن الخمر کعابد وثن یعنی مدمن خمر مانند
پرستندهٔ بت است می نکی دان جکر آمیخته بر جکر نیکان ریخته بخبو آن مرد که چیزی
جشید کش بخبری در کشید وَأَطِيعُوا اللَّهَ وفرمان برید خدای را در اجتناب از خمر
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وفرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر ونهی کند وَاحْذَرُوا وحذر کنید
از مخالفت فرمان خدا ورسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر ونهی فَاعْلَمُوا
پس بدانید أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا آنکه بر رسول ماست الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن روشن پس چون
حکم ما بشما رسانید توكى واعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که آیت تحریم
خمر نازل شد بعضی از صحابه کفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بودند
وحالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد که لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نیست بر آنانکه
ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای شایسته کرده جُنَاحٌ کناهی فِيمَا طَعِمُوا
در آنچه خورده اند وبر ایشان حرام نبوده وبر زندکانی نیز که قبل از حرمت ارتکاب
خمر نموده اند نیست إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَآمَنُوا وثبات ورزند
بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبکنند کارهای پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا پس پرهیز نمایند
از محرمات وَآمَنُوا وایمان آورند بتحریم آن ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت ومستمر باشند بر تقوی
خود وَأَحْسَنُوا وکارهای نیکو کنند یا احسان ورزند وَاللَّهُ وخدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
دوست میدارد نیکوکارانرا آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در
لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده در میان رفت وبار ایشان در می آمدند وچون ایشان
بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متألم شدند حق سبحانه آیت فرستاد که

يا أيها الذين آمنوا ليبلونكم الله اى كروه كرويدكان هرآينه مى آزمايد خداى يعنى باشما معامله
آزمايندكان ميكند بشئ من الصيد بچيزى ازصيد در وقت احرام شما وچنان صيدى كه
تناله أيديكم ميرسد بآن دستهاى شما چون صغار صيد ورماحكم ونيزهاى شما چون
كبار صيد واين ابتلا براى آنست ليعلم الله تا ببيند خداى يا بداند دوستان او
من يخافه آنكس راكه ازوى ترسد بالغيب درغيب يعنى هنوز او را نا ديده فمن
اعتدى پس هركه از حد دركذرد وشكار كند بعد ذلك بعد ازين ابتلا فله عذاب
أليم پس مر او راست عذاب درد ناك يا أيها الذين آمنوا اى كسانى كه ايمان آورده ايد
لا تقتلوا الصيد مكشيد شكار را و آن بمذهب امام اعظم رحمه الله حيوانى باشد كه در
اصل خلقت ممتنع ومستوحش بود خواه ماكول اللحم بود ودر مذهب امام شافعى
وامام مالك رحمهما الله مراد حيوان بريست كه ماكول اللحم بود ودر همه مذاهب
سك كزنده وكوك مردار خوار وكلاغ ومار وكژدم در صيد داخل نيست پس ميكويد
غير ازين مستثنيات هيچ جانور وحشى را بقتل مياريد وأنتم حرم وحال آنكه شما محرم
باشيد بحج يا عمره ومن قتله منكم وهركه بكشد صيدى را از شما متعمدا بعمد داند كه محرم
است وقتل صيد برو حرام مراد ابو اليسر است رضى الله عنه كه در عام حديبيه كوره
خرى را به نيزه طعنه كرد وبكشت پس متعمدا اشارت بدوست واكرنه هر محرمى كه
صيد بكشد بعمد يا بخطا فجزاء مثل ما قتل پس برو واجبست جزاى مانند آنچه كشته
است يعنى فدا دهد مانند صيد خود وآن فدا من النعم از چهار پايان بود يعنى
شتر وكاو وكوسفندان يحكم به حكم كنند بدان جزا ذوا عدل منكم دو خداوند
عدل ودانش از اهل ملت شما يعنى مرد دانا بكويند كه مماثل آنكه كشته شده از نعم كدام

مى تواند بود هديا در حالتى كه آن جزا قربانى باشد بالغ الكعبة رسيده يعنى بكعبه
بحرم برند وآنجا بذبح رسد أو كفارة يا بروست كفارة آن قتل طعام مساكين طعام دادن
درويشان أو عدل ذلك صياما تا برابر آن طعام كه ميدهد روزه داشتن ليذوق
تا بچشد كشنده صيد را حرام وبال أمره كرانى وسختى كار خود را بالتزام كفارة ببايد دانست
كه چون محرم قتل كند مثل آنچه كشته قربان بايد كرد مماثله نزد امام شافعى وامام مالك
رحمهما الله در خلقت وهيأتست چنانچه مثلا در شتر مرغ شترى ودر كورخرى
كاوى ودر آهوى كوسفندى ودر آهو بره بره وعلى هذا وبقول امام اعظم رحمه
الله آن صيد را در موضع قتل او قيمت بايد كرد اكر بهاى قربانى باشد قربان خرد وبحرم
فرستد يا طعام خرد وبدر ويشان دهد هر مسكينى را نيم صاع از كندم وصاعى از
غير آن يا از طعام هر مسكينى يكروز روزه دارد نزد امام شافعى هر مسكينى را مدى طعام
بايد داد عفا الله دركذشت وعفو كرد خداى عما سلف از آنچه كذشته است كه
محرم صيدى كرده در جاهليت يا از آنچه قبل از تحريم بوده ومن عاد وهركه باز كردد
بمثل اين عمل فينتقم الله منه پس خداى انتقام كشد ازو والله عزيز وخداى
غالبست در حكم خود ذو انتقام خداوند انتقام است بر كسى كه اصرار ميكند در معصيت
أحل لكم حلال كرده شد مر شما را صيد البحر شكار دريا اكر چه حلال آيد واكر محرم جميع
مياه از چشمه وچاه درين داخل اند وطعامه وطعام دريا نيز حلال كرده شد يعنى
آنچه آب بكنار افكند متاعا لكم براى برخوردارى شما وللسيارة وبراى كاروان شما
كه قديد كرده توشه سازند وحرم عليكم وحرام كرده شد بر شما صيد البر شكار
بيابانى ما دمتم حرما مادام كه باشيد شما احرام كرفتكان واتقوا الله وبترسيد از خداى

الذی الیه تحشرون آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جعل الله الکعبة کردانید
خدای کعبه را البیت الحرام که بیت حرام وخانهٔ محترم است قیاما للناس سبب قوام
امور مردمان در دین بواسطهٔ انکه قوام حج ومناسک بدوست ودر دنیا بجهة انکه
ایمنی از نهب وقتل در وست والشهر الحرام ودیکر کردانید ماه حرام را نیز رابطهٔ قوام
مهمات مردم یعنی کارهای حج در وسازند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردم دران از
قتل وغارت ایمن مانند والهدی والقلائد وکردانید قربانی وذوات قلاید را هم سبب قیام
کارها یعنی بانها از تعرض دزد وحرامی مامون ومضمون ومصونند ذلک آنچه کفته
شد لتعلموا برای آنست تا بدانید ان الله انکه بتحقیق خدای یعلم ما فی السموات وما
فی الارض میداند آنچه در آسمانها وآنچه در زمینهاست وان الله وبدرستی که خدای بکل
شیء علیم بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال وحرام از روی علم وحکمت
است اعلموا ان الله بدانید که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست مرکسی را که ارتکاب
محارم او کند وان الله غفور رحیم وبدرستی که خدای آمرزکار ومهربانست برکسی که از محرمات
بپرهیزد ما علی الرسول نیست بر رسول الا البلاغ مکر رسانیدن احکام بمکلفات
تا ایشانرا عذری نماند والله یعلم وخدای میداند ما تبدون آنچه آشکارا میکنید
وما تکتمون وآنچه پنهان میسازید از تصدیق وتکذیب وفعل وعزیمت قل بکوای محمد
لا یستوی الخبیث مساوی نیست پلید وپاک این حکم عام است در نفی مساوات میان نیک
وبد در اشخاص واموال واعمال وغیر آن ولو اعجبک واکر بشکفت آرد ترا کثرة الخبیث
بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت دارد نه قلت وکثرت فاتقوا الله پس بترسید از خدای
در استحلال محرمات یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم تفلحون

والطیب

شاید

شاید که شما رستکار شوید در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا
از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوالها میکردند یکی میکفت پدر من کیست دیکری
میکفت که اشتر من کم شده کجاست حق تعالی که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که بکرویده اید
لا تسالوا مپرسید عن اشیاء ان تبد لکم از چیزهای که اکر ظاهر کرده شود برشما جواب آن تسؤکم
اندوهکین کرداند شما را وان تسالوا عنها ومپرسید از چیزهای که اکر پرسید از آن حین
ینزل القرآن در وقتی که فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا کرده شود برای شما عفا الله
عنها عفو کرد خدای از آن یعنی مپرسید از چیزهای که خدای در کذرانید از او بدان
تکلیف نکرد بندکانرا آورده اند که چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقه بن مالک
کفت آیا در هر سالی فرض شده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از و اعراض فرمود
واو سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا واکر کفتمی نعم هر سال واجب
شدی وشما را توانایی بودی آن نیست فاتوا وکونوا ما ترکتم واین آیت نازل کشت که خدای
در کذرانید وبدین سوال شما را مواخذه نساخت والله غفور وخدای آمرزکارست
که عفو میکند حلیم بردبارست که بعقوبت تعجیل نمی نماید قد سالها بدرستی که
پرسیدند از چیزها قوم من قبلکم کروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند
وحواریان که درخواست مایده کردند ثم اصبحوا بها کافرین پس کشتند بدان از کافران یعنی
بعد از شهود معجزه بدان نکرویدند وبسبب نزول عقوبت شدیدشان پس نیکبخت آنست که
از حال دیکران عبرت کیرید وبقول وبفعل وفضول اشتغال ننماید ودرین باب کفته اند
بکو آنچه کفتن ضرورت شود ۰ دکر کفتها را فرو بند در ۰ بجای آر فعلی که لازم بود
ز افعال بیحاصل اندر کذر ۰ آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیلهٔ بزرک را از قبایل عرب که

یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد واز دین اسمعیل علیه السلام منصرف
ساخته بت پرستی ترغیب نموده ونصب اوثان وتعیین بحایر وثوابت از پیش او بود
واصح روایات در آن باب آنست که چون ناقهٔ پنج بطن بزادی وآخرین بطن مذکر بودی
که گوش او را بشکافتندی واز سواری ودوشیدن وبارکردن وموی بریدن او منع کر
دندی واز هیچ آب وگیاه دور نساختندی واو را بحیره میگفتند واگر شخصی را بیماری بودی
یا مسافری داشتی بجهة شفای بیمار وقدوم مسافر گفتی ناقتی هذه سایبة پس آن ناقه را
سر دادی ودر همه حکم بحیره آنرا سایبه گفتندی وگوسفندی چون هفت بطن بزادی
بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتند از آن ماست در همه سر میدادند
واگر ذکور بودی گفتندی از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی واگر نر وماده
بودی نر را نمی کشتند وی گفتند وَصَلَتْ اَخَاهَا یعنی انثی به برادر خود پیوست وبراد
حکم او گرفت آنرا وصیله خواندی وفحلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی میگفتند
حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردند واز هیچ آب وگیاه منع نمی نمودند
واو را حام میگفتند واز زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلوات الله و
سلامه علیه اهل این قبایل بر این آیین بودند وداعیه ایشان آن بود که خدا
تعالی فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرد آیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ تعیین نکرده است
خدای وامر نفرموده ومقرر نساخته هیچ چیز مِنْ بَحِيرَةٍ از ناقه گوش شکافته وَلَا سَائِبَةٍ
ونه بچرا باز گذاشته ونه شاتی که به برادر پیوسته بود وَلَا ... ونه حمایت کننده ظهر
خود وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ولیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی واتباع او يَفْتَرُونَ
دفتری میکنند ومی بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ که تحریم بدو نسبت

ولا وصيلة

ميكنند

میکنند وَاَكْثَرُهُمْ وبیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ نمیدانند حلال وحرام را ودر تحقیق
آن عقل کار نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون گویند
مر ایشانرا که ای سرگشتگان تَعَالَوْا بیایید اِلٰى مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرستاده است
از حکم حلال وحرام وَاِلَى الرَّسُولِ وبیایید بر رسول که بیان کننده آن حکم است قَالُوا
حَسْبُنَا گویند بس است ما را مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا آنچه یافته ایم پدران خود را بآن اَوَلَوْ
كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا تقلید میکنند واگرچه باشند پدران ایشان که لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا
نمی دانند چیزی را وَلَا يَهْتَدُونَ ونمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل وگمراه بوده اند
تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم وراه نمای می باید کرد تا کار کسی بتحقیق
انجامد ٥ از مقلد تا محقق فرقها است ٥ این یکی کوهست آن دیگر صداست ٥
منبع گفتار این سوزی بود ٥ وآن مقلد کهنه آموزی بود ٥ دست در بینا زنی
آیی براه ٥ دست در کوری زنی افتی بچاه يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان عَلَيْكُمْ
اَنْفُسَكُمْ بر شماست محافظت نفسهای شما والتزام اصلاح آن لَا يَضُرُّكُمْ زیان
نرساند شما را مَنْ ضَلَّ گمراهی آنکس که گمراه شد اِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون شما راه یافته باشید
واز جمله اهتدا آنست که نهی منکر کند بر حسب طاقت خود ونگوید که ضلال دیگر
مرا زیان ندارد ٥ اگر بینی که بینا وچاهست ٥ اگر خاموش بنشینی گناهست
این آیت وقتی فرود آمد که مؤمنان حسرت میخوردند بر کافران وتمنای ایمان ایشان
می بردند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران مؤمنان
مهتدی را ضرر نیست اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی خداست بازگشت شما همه فَيُنَبِّئُكُمْ
پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بودید که عمل میکردید آورده اند که

تمیم داری و عدی بداکه از نصاری بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام
که مولای عمرو عاص بود با ایشان همراه شد جون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد
آنجه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفهٔ مثبت ساخته در میان رخوت مخفی کرد
و مرض وی اشتداد یافته تمیم عدی را وصیت نمود که ترکهٔ او را باهل و رسانند ایشان
بعد از وفات او رخوت را بجوزه تصرف در آوردند و انایی از نقره که بزر منقش ساخته
بودند سیصد مثقال نقره در انجا بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی را بمدینه آورده
تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر منفصل رخوت
وی بود جون انای مذکور در میان آن یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان
انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه آورده
اند این آیت نازل شد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید از آنجه شما را فرموده اند
شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ کواهی وصیست در میان شما إِذَا حَضَرَ جون حاضر شود أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ
یکی را از شما علامت مرک بس باید که کواه شوند حِینَ الْوَصِیَّةِ بهنکام وصیت اثْنَانِ دو تن
ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل و انصاف مِنْکُمْ از اقارب شما یا از مسلمانان أَوْ آخَرَانِ یا
دو تن دیکر مِنْ غَیْرِکُمْ از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخست و کواهی
ذمی بر مسلمان نمی شوند باجماع إِنْ أَنْتُمْ جون شما ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ سفر کنید در زمین
فَأَصَابَتْکُمْ بس برسد بر شما مُصِیبَةُ الْمَوْتِ مرک رسیدنی یعنی نزدیک شود بمرک محصل
سخن آنست که جون در سفر بمرک مشرف دو کس را بر وصیت خود کواه کیرید از مسلمانان
یا از غیر ایشان اکر در سفر باشید و کواه ضرورت باشد تَحْبِسُونَهُمَا باز می دارید آن دو
تن را که از غیر شما اند مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ از بس نماز دیکر فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ بس سوکند خورند بخدای

انکنتم

إِنِ ارْتَبْتُمْ اکر شک دارید در ایشان و مضمون سوکند این باشد که لَا نَشْتَرِی بِهِ ما بدل
نمیکنیم بدین سوکند ثَمَنًا بهای را که آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت
سوکند بدروغ نمیخوریم وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی و اکر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوکند
بدروغ یاد نمیکنیم وَلَا نَکْتُمُ و نمی بوشیم شَهَادَةَ اللَّهِ کواهی خدای را یعنی کواهی که خدای
ما را باقامت آن فرموده إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم کواهی را لَمِنَ
الْآثِمِینَ از بزه کاران باشیم بس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تمیم
و عدی را بعد از نماز دیکر نزدیک منبر سوکند داد که ما قصد مال بدیل
نکرده ایم و این سوکند را براستی میخوریم و بفرمود تا دست از ایشان باز داشتند
بعد از آن انای کم شده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان و
ورثهٔ بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب بکذشت و ایشان میکفتند که
ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار
نیکردیم و انکار بیش آوردیم دیکر باره بمجلس اشرف سید عالم صلی الله
علیه و سلم مرافعه نمودند و آیت آمد که فَإِنْ عُثِرَ بس اکر اطلاق یافته شد
عَلَی أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا بر آنکه این دو کواه کسب کرده اند کناه را بسبب خیانت
فَآخَرَانِ بس دو کواه دیکر یَقُومَانِ مَقَامَهُمَا بس خیزند بجای آن دو خاین
مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر کواهان
یعنی ورثه الْأَوْلَیَانِ آنانکه اول بودند در ذکر مراد هم اولیاء میت اند
و حفص استحق معلوم میخواند و اولیان نیز اقرباء اوست یعنی دو کواه که احق
و اولی اند بشهادت از آن دو بیکانه زیرا که خویشانند و شناسا بحقیقت

امر ایشان بکواهی قیام نمایند فیقسمان بالله بس سوکند خورند بخدای مضمون اکه
لشهادتنا هر آینه کواهی ما احق من شهادتهما سزاوارتر است وراستتر از کواهی آن دوتن که
قبل از من کواهی داده اند وما اعتدینا وما ستم نمیکنیم واز حد در نمیکذریم درین کواهی
انا اذا بدرستی که ما هنکام که چنین کنیم لمن الظالمین از ستمکاران باشیم که باطل را
در موضع حق وضع کرده اند بس حضرت صلوات الله وسلامه فرمود تا عمرو عاص
ومطلب بن ابی وداعه برخاستند وسوکند خوردند بخدای بعد از صلوات
عصر که این اناء حق بدیل بوده وایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت فرمود
تا انا را بورثه ابدیل دادند ذلك این حکم که کردیم از رد یمین شهادت ادنی
نزدیکتر است ان یاتوا بانکه بیایند کواهان بالشهادة بکواهی علی وجهها بروجهی که
حق آنست او یخافوا ونزدیکتر است بانکه بترسند ان ترد ایمان از آنکه رد کرده
شود سوکند بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوکندان که ایشان خورده اند ومدعی
سوکند خورد وایشان بظهور خیانت وسوکند دروغ رسوا شوند واتقوا
الله وبترسید از خوردن سوکند دروغ وبشنوند امر خدای را بسمع اجابت
والله وخدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننمایند فاسقانرا که خاینان وکواهان دروغ
اند یوم یجمع الله الرسل یاد کنید روزی را که خدای جمع کرد اند بیغمبرانرا فیقول
بس کوید مر ایشانرا که ماذا اجبتم بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شمارا
در چه چیز اجابت وقتی که ایشانرا بتوحید دعوت کردید سوال برای بنج منکر آنست
یا بجهت ادای شهادت انبیا علیهم السلام بر مؤمنان قالوا کویند بیغمبران لا
علم لنا هیچ علم نیست مارا در جنب علم تو یا هیچ دانش نیست مارا بچیزی الا انکه

توآنرا

تو آنرا به ازما دانی انك انت بدرستی که تو علام الغیوب داننده بینایی بس تو میدانی
که باما چه ظاهر کردند بزبان وچه در دل داشتند وچه چیز را اجابت کردند
وچه چیز را انکار نمودند اذ قال الله یا عیسی ابن مریم یاد کن که چون کفت خدای عیسی بن مریم را
اذکر نعمتی یاد کن نعمتی مرا که اضافه کرده ام علیك وعلی والدتك بر تو وما در تو اذ
ایدتك یاد آر چون تقویت کردم ترا بروح القدس بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیاء
دین کردی یا احیاء موتی وکفته اند روح القدس انجیل است تکلم الناس سخن میکویی
با مردم فی المهد در کهواره وآن معجز تو بود وکهلا وسخن کویی در کهولت یعنی
کلام تو در کهولت وطفولت از روی فصاحت وبلاغت یکسانست بدین آیت استدلال
میکنند بر نزول عیسی علیه السلام چه باتفاق علما قبل از بس کهولت بر آسمان رفته
ودر همان بس نازل خواهد شد ودر زمین بس کهولت خواهد رسید واذ علمتك الكتاب
ودیکر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت وخط والحکمة وفهم
چیزها والتوریة والانجیل ومعانی وحقایق توریت وانجیل واذ تخلق وآنرا که میسازی
من الطین از کل کهیئة الطیر مانند هیئت مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ بس
میدمی در آن صورت از کل ساخته فتکون طیرا بس میشود مرغ زنده باذنی بفرمان
من وتبرئ الاکمه واز علت بیرون می آری کور مادر زاد را وچشم او روشن میکنی
والابرص وپاک ذلی علت می سازی ابرص را باذنی بفرمان من واذ تخرج الموتی وچون
بیرون می آری مردکانرا از قبور ایشان زنده باذنی بامر من واذ کففت بنی اسرائیل ویاد کن
چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودانرا عنك از تو که قصد قتل تو داشتند
اذ جئتهم وقتی که آمده بودی بدیشان بالبینات بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد

فقال الذین کفروا پس کفتند آنان که کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این ابرا
واحیا وسایر معجزات که عیسی مینماید الا سحر مبین مکر جادویی روشن یعنی بر هیچکس
مخفی نمانده که این سحراست واذ اوحیت الی الحواریین و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریانرا
بر زبان پیغمبر خود ان آمنوا بی آنکه ایمان آرید بمن وبرسولی و بفرستادهٔ من عیسی
قالوا آمنا کفتند ایمان آورده ایم واشهد و تو کواه باش بأننا مسلمون بانکه ما کردن
نهادکانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون و یاد کن انرا که کفتند حواریان که خواص عیسی علیه
السلام بودند یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم هل یستطیع ربک هیچ فرمان تو میبرد
یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردکار تو نادعا کنی ان ینزل علینا آنراکه فرو فرستد
بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان مایده خوانی را میکویند که بران طعام باشد ایشان
از عیسی علیه السلام طعام طلبیدند قال اتقوا الله کفت عیسی که بترسید از خدای
و مثل این سوالها مکنید ان کنتم مؤمنین اکر هستید شما باور دارندکان کمال قدرت
اورا و صحت نبوت مرا قالوا کفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او
شک نداریم ولیکن نرید ان نأکل منها میخواهیم که بخوریم طعام از ان مایده وتطمئن قلوبنا
و آرام کیرد دلهای ما با انضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی بمشاهدهٔ ما باستدلال جمع
شود ونعلم ان قد صدقتنا و بدانیم که توراست کفتی با ما در انکه هرچه از خدا درخواهید
بشما ارزانی دارد ونکون علیها و باشیم بران مایده من الشاهدین از کواهان و فتی که
از ما کواهی طلبی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان طلب مایده
کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید آنکه از خدای بطلبید آنچه
از خدای میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس کفتند یا عیسی ما برای هرکه این کار

بیکردیم

مرتبه

بیکردیم مارا طعام میداد پس از خدای درخواه تا مارا طعام دهد و سلمان رضی الله عنه
نقل میکند که چون حواریان سوال مائده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید
و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قال عیسی ابن کفت عیسی مریم اللهم ای خداوندما
کلمه بزرکوار است ابو رجاء عطاردی کفته که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است
و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هرکه کوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه
السلام در وقت طلب مایده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس کفت ربنا ای پروردکار ما
انزل علینا فرو فرست بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد آن خوان
مارا عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لاولنا مر اهل زمان ما را وآخرنا و انرا که
پس از ما آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند وآیة منک و باشد آن خوان
یعنی آیتی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وارزقنا
و روزی کن مارا آن خوان یا توفیق شکر بر آن وانت خیر الرازقین و تو بهترین روزی دهندکان
قال الله کفت خدای که انی منزلها من فرستنده ام این خوانرا علیکم بر شما جهت اجابت
سوال شما فمن یکفر پس هرکه کافر شود بعد بعد از نزول مایده منکم از شما فانی اعذبه
پس من اورا عذاب کنم عذابا عذاب کردنی چنانکه لا اعذبه آن عذاب نکنم احدا من
من العالمین یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرستاد و سفرهٔ سرخ در میان ایشان
تا بزمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی علیه السلام بکریه در آمد
و کفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیکر فرمود که خدایا این خوانرا رحمت کردان و عقوبت
مکردان پس وضو ساخت و نماز کذارد و بکریست و کفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل
از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته و بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت

وروغن از و میچکید ونزدیک سراو نمک ونزدیک دم او سرکه وبرحوالی وانواع ترها
مکر کندنا ونخ کرده برخوان نهاده بر یکی زیتون و بر یکی عسل و بر سیم روغن و بر چهارم
پنیر و بر پنجم قدید وشمعون برخاست که یا روح الله این طعام دنیاست یا از طعام
آخرت عیسی علیه السلام فرمود که از هیچ کدام نیست طعامیست که حق سبحانه بقدرت
خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید وشکر کویید تا نعمت زیاده شود
کفتند یا روح الله اگر درین آیتی آیتی دیگر نمایی تا یقین ما از دیاد یابد عیسی علیه السلام
کفت زنده شو بفرمان خدای ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی علیه السلام فرمود که بحال
اول شو باز همان ماهی بریان پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شده از آن مایده نخوردند
و عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و کفت
بخورید که شما را عطاست و دیگرانرا ابلاست هزار و سیصد تن از آن طعام خوردند و هیچ
از آن خوان از آنچه بود کم نشد هیچ فقیری از آن نخورد الا که توانکر شد و هیچ بیماری نخورد
الا که شفا یافت پس مایده بآسمان رفت و دیگر روز چاشتکاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه
از آن تناول فرمودند بعد از چهل روز غب شد روزی می آمد و روزی نه همچو ناقهٔ
صالح پس وحی رسید که ای عیسی مایدهٔ مرا بفقرا ده نه با غنیا توانکران از ین حکم مضطرب
شده در مایده شک آوردند و آنرا بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول
معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز مردند اِذْ قَالَ يَا عِيسَى بْنَ
مَرْيَمَ و یاد کن چون کفت خدای عیسی بن مریم را بعد از رفع او بر آسمان یا کوید خدای
روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءَأَنْتَ قُلْتَ آیا تو کفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي
مر مردمانرا که بکیرید مرا وَأُمِّيَ و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای بدون خدای

قال سبحانك

قَالَ سُبْحَانَكَ کفت عیسی علیه السلام یا کوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ
لِي نسزد ونشاید مرا أَنْ أَقُولَ انکه بکویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد إِنْ
كُنْتُ قُلْتُهُ اکر بوده ام که کفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ
مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه در ذات منست وَلَا أَعْلَمُ من نمیدانم مَا فِي نَفْسِكَ آنچه در ذات
تست یا تو میدانی هرچه من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو نهان داری إِنَّكَ أَنْتَ
بدرستی که تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانای پوشیده هایی مَا قُلْتُ لَهُمْ نکفتم مر ایشانرا بعبادت
خود إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مکر آنچه تو امر کردی مرا بانکه با ایشان کویم از توحید و تعبد و من
کفتم ایشانرا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ انکه بپرستید خدایرا رَبِّي وَرَبَّكُمْ پروردکار من و شما پس من
خود را مربوب و مخلوق کفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر افعال و اقوال
ایشان شَهِيدًا کواه یا نکران مَا دُمْتُ فِيهِمْ ما دام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي
پس آنهنکام که کرفتی مرا یعنی رفع کردی بآسمان یا بمیرانیدی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ و بودی تو
بر آن نکهبان بر افعال و اقوال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیزها شَهِيدٌ کواهی
و مطلع و کواهی بر آن و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اکر عذاب کنی ایشانرا بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ
پس بدرستی که ایشان بندکان تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هرچه
کند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اکر بیامرزی ایشانرا بانکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده
فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا در هرچه
کنی از عفو و عذاب قَالَ اللَّهُ کفت خدای مراد انست که کوید و ایراد لفظ ماضی برای
تحقیق و وقوعست کانه که قیامت قایم شد و خدای کفت هَٰذَا يَوْمُ این روزیست که
درین روز يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ سود رساند راست کویانرا صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده

شده برایشان در دنیا لهم جنات تجری مرین صادقانراست بهشتها که میرود من
تحتها الانهار در زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن
ابدا تاکیدست در خلود یعنی زمان بود نه ایشان نهایت ندارد رضی الله عنهم خشنود
کشت خدای ازیشان بطاعت ورضوا عنه وخشنود کشتند ایشان از وبه نیل کرامت
ذلک این دخول جنان با حصول رضوان الفوز العظیم رستکاری بزرکست لله م
خدابراست ما فی السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها وما فیهن وآنچه در سموات
وارضین است وهو علی کل شیء واو برهمه چیزها قدیر تواناست بقدرتی
از عجز و ضعف منزه ومقدس تبارك و تعالی و تقدس

سورة الانعام

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله همه ستایشها مرخدا را
ومرجع همه ثناها حضرت کبریاست الذی آن خداوندی که بقدرت کامله
خلق السموات بیافرید آسمانها را بی عمدا ومددی والارض وبیافرید زمین را بی اصلی
وماده وجعل الظلمات وپیدا کرد تاریکیها و روشنیها و قول مجوس راست که کفتند الله

والنور

خالق نوراست وشیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور ظلمت هردو
مخلوق منند بعضی برانند که مراد از ظلمت و نور شب و روزاست وکفته اند جهل
وعلم یا معصیت وطاعت یا نار وجنت و در انوار فرموده هدی وضلالت وازین
جهت ظلمت را بلفظ جمع آورد که ضلال متعدد است و نور بلفظ واحد ایراد کرد که
هدی یکیست ودر بحر الحقایق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را وپیدا کرد
ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی واخلاق سبعی شیطانی وظاهر ساخت نور قلوب

از اوصاف

از اوصاف ملکی روحانی واخلاق ملکی ربانی ثم پس با این همه دلایل وآیات
الذین کفروا آنانکه کافر شدند بربهم یعدلون با پروردکار خود برابری میدهند بتان را
یا عدول میکنند از آفریدکار خود بعبادت غیراو هو الذی خلقکم اوست آنکسی که
بیافرید پدر شما را من طین از کل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را
از آن مخلوق ساخت ثم قضی اجلا وحکم کرد مدتی را که چون بسر آید مرک برسد واجل
مسمی عنده ومدتی نام برده ومعین شده نزدیك اوست که کس نداند وبعد از کذشتن
آن قیام قیامت باشد ثم انتم تمترون پس شما شك می آرید در حشر وبعث یعنی بعد
از آنکه ثابت شد که بدء خلق از وست پس شك نباید کرد که معاد خلق بدوست وهو الله
واوست خداوند مطلق ومعبود بحق فی السموات والارض در آسمانها و زمینها وهمه اجزاء
خدایی نیست یعلم سرکم میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید وجهرکم
وآنچه آشکار شماست یعنی بزبان می آرید ویعلم ما تکسبون ومیداند آنچه میکنید از خیر
وشر شما را بدان جزا خواهد داد ودر فتوحات میفرماید که سرکم اشارت بنسبت باطنی
انسان وجهرکم اشارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از سر
خلافتیست که در انسان ودیعت نهاده وجهر صفات حیوانی واحوال نفسانی اوست
وحقیقه آنست که آدمی را صورتیست جسمانی ومعنی روحانی جسم از عالم خلق است
وروح از عالم امر پس از مرتبه امر بود وجهرش از مرتبه خلق در نقد الفصوص
فرموده که انسان مرآتیست ذات وجهین در یك رویش خصایص ربوبیت پیدا ودر
دیکر رویش نقایص عبودیت هویدا چون بخصایص ربوبیت نکری از همه موجودات
بزرکوارتر است وچون نقایص عبودیه نکری از همه کاینات خوارتر وبی مقدارتر

جون در خود از اوصاف تو یابم اثری ٥ حاشا که بود نکوتر از من دگری ٥ دانم که
فند بحال خویشتم نظری ٥ در هر دو جهان نباشد از من بتری ٥ بس حق سبحانه
فرماید که من اسرار خصایص شما در مرتبهٔ غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عرصهٔ شهادت
می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما میدانید میکنید از علمی که سبب ترقی باشد بر درجات
انسانیه یا موجب تنزل بدرکات حیوانیه و دانستن این دانای سالک را بر آن دارد
که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بر ذروهٔ
استیناس بانعیم روحانی متصاعد گردد حیف باشد که عمر انسانی ٥ جون بهایم
بخواب و خور گذرد ٥ آدمی می تواند از کوشش ٥ که فرشته بفضل در گذرد وَمَا
تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمی آید این کافران مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن
ظاهر نمیشود بر ایشان معجزهٔ جون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن إِلَّا كَانُوا مگر که
هستند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن آیت و معجزه اعراض کننده گان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ بس بدرستی که
بدروغ داشتن قرآن را لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ بس زود باشد
که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ جیزهاء آنچه بودند که بدان
يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و ظهور آن در حد بنی بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا
هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سدهٔ خیر الانام علیه افضل
الصلوٰة والسلام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشن است أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند
و ندانستن که ما بقوت قهاریه كَمْ أَهْلَكْنَا جند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ بیش از ایشان
مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بود و قرن هفتاد سالست
یا هشتاد سال است که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر از این نیز گفته اند بس صفت

اهل

اهل قرن میکند مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ جنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان
و آرامگاه دادیم یاد در آن و اهل آن متصرف ساختیم یا ایشان را عطا کرده بودیم از
مکنت مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ آنچه شما را نداده ایم جون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال
و استنطها د بحشم و خدم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرستاده بودیم باران را عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا
بر ایشان بی در بی و هنگامی که محتاج بودند بدان وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیده بودیم
جوهای آب را که پیوسته تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر
قصور و منازل ایشان که بر آن مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که مزارع
و بساتین خود می بردند محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین و در
رفاهیت و خصب و وسعت عیش میگذرانیدند فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ بس ایشان را
هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان را آن قوت و نعمت وَأَنْشَأْنَا
و بیرون آوردیم مِنْ بَعْدِهِمْ از بس هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ گروه دیگر
در این آیت کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آورده است که نضر بن حارث
و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت صلوات الله
و سلامه علیه آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که جهار
فرشته نامه از آسمان نوشته بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای شما
آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسول اوی
آیت آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر فرستیم بر تو كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ نوشته در ورقی
فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ بس به بینند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان در
نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و هر آینه خواهند گفت آنها که

کافرند اِنْ هٰذَا این نیست این چه آورده با اِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ مکر جادوی روشن بر همه کس وَقَالُوا
و گفتند کافران لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ چرا فرو نفرستند بر محمد فرشته که با ما گوید که این
پیغمبر است وَلَوْ اَنْزَلْنَا مَلَکًا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لَقُضِیَ الْاَمْرُ هر آینه حکم کرده
شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه بینند
فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود ثُمَّ لَا یُنْظَرُونَ پس مهلت
داده نشوند بعد از نزول ملک بیک چشم زدن و چون مشرکان که میگفتند که چرا
فرشته برسالت بما فرو نمی آید حق تعالی فرمود که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَکًا و اگر ما کردانیم رسول
فرشته را لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر آینه کردانیم او را متمثل بصورت مردی چنانچه جبرئیل را
علیه السلام بصورت دحیة الکلبی متمثل میسازیم و این صورت بجهت آنست که
قوت بشری بدیدن ملائکه بصورت اصلی ایشان وفا نمیکند مکر جمعی از انبیا علیه
السلام بقوت قدسی مشاهدهٔ ایشان توانند نمود پس ما چون فرشته را فرستیم
بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و هر آینه در آن حال پوشیده کردانیم عَلَیْهِمْ
برایشان مَا یَلْبِسُونَ آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت
بشر را مسلم نمیدارند و در آن وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت مَا هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ
مِثْلُکُمْ پس تسلی میدهند پیغمبر ما را تا از قول کافران غبار ملال بر خاطر
عاطر آنحضرت ننشیند و میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ و هر آینه تکذیب نموده
و افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو فَحَاقَ پس
فرود آمده است بِالَّذِینَ سَخِرُوا بآنانکه سخریه کرده اند مِنْهُمْ از رسل یعنی بایشان
استهزا نموده اند مَا کَانُوا بِهِ بجزای آنچه بودند که بدان یَسْتَهْزِءُونَ استهزا میکردند

وآن جزای عذاب و نکال الهی بود که بکرد ایشان در آمد قُلْ بکو که اگر عذاب گذشتگان را
مسلم نمیدارید سِیرُوا فِی الْاَرْضِ سیر کنید در زمین کاهی بیمن و کاهی بشام و برود بار
عاد و ثمود بگذرید ثُمَّ انْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت کَیْفَ کَانَ که چگونه بوده است
عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ آخر کار تکذیب کنندگان قُلْ بکوای محمد و بپرس از ایشان لِمَنْ مَا فِی
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ مر کراست آنچه در آسمانهاست و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت اگر
ایشان جواب گویند و اگر نه قُلْ لِلّٰهِ تو بکو که مر خدا راست کَتَبَ نوشت خدای عَلٰی
نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل و جود رحمت را که قبول توبه است
و عفو از معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک
اوست فوق العرش مضمونش آنکه اِنَّ رَحْمَتِی غَلَبَتْ غَضَبِی و شاید که مراد رحمت ذاتیه باشد
که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز سوال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق چنانچه
در مثنوی معنوی وارد است نظم ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفتهٔ ما میشنود لَیَجْمَعَنَّکُمْ بخدای که جمع خواهد
کرد خدای شما را اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز
قیامت لَا رَیْبَ فِیهِ روزی که در وقوع آن شک نیست اَلَّذِینَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان
کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایهٔ ایشان بود ضایع
ساختند فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نخواهند آورد وَلَهُ و مر خدا راست
مَا سَکَنَ آنچه آرام داد فِی اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی اوست مالک زمان و مکان
و آنچه زمان و مکان آنرا فرا گرفته وَهُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوا بآنچه کافران گویند الْعَلِیمُ
دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را

معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا برین کار میدارد که بیش کونه یا برای تو بطریق
توزیع از اشراف قبائل جندان مال حاصل کنیم که توانکرتر از جمله خویشان خود شوی
بشرط انکه ازین دعوی رجوع نمایی حق سبحانه فرمود که هر شب جمعه و روز در آن
اشتمال دارد ازآن خداست اکر خواهد پیغمبر خود را جندان مال بدهد که توانکرترین
خلق شود قُلْ اَغَيْرَ اللّٰهِ بکوی آیا غیر خدا برا اَتَّخِذُ وَلِيًّا فرا کیرم دوست یعنی غیر
خدا دوست نکیرم فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ خدای که بدید آرندهٔ آسمان و زمین است
وَهُوَ يُطْعِمُ واو خوراند خلق را یعنی روزی دهد وَلَا يُطْعَمُ و روزی داده نمی شود
یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاج اند قال اللّٰه مَا اُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا اُرِيدُ
اَنْ يُطْعِمُونِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ قُلْ اِنِّي اُمِرْتُ بکو بدرستی که من مامور
شده ام اَنْ اَكُونَ اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ بانکه باشم اول کسی که کردن نهد حکم خدا برا برای انکه نبی سابق امت
باشد در دین وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و میکویند که مباش از شرک آورندکان قُلْ اِنِّي اَخَافُ بکو
بدرستی که من می ترسم اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اکر عاصی شوم در پرورد کار خود و غیر او را
پرستم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرک که قیامتست مَنْ يُصْرَفْ هرکه بکردانند عذاب
خدای را حفص بصیغهٔ مجهول میخواند یعنی هرکه بکردانند عذاب را عَنْهُ از و يَوْمَئِذٍ
در آن روز بزرک فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستی که حق بر و بخشایش فرموده است وَذٰلِكَ
واین بخشش خدای اَلْفَوْزُ الْمُبِينُ رستکاری هویداست وَاِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ واکر
برساند خدای بتو سختی جون فقر و مرض فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ باز دارنده و برنده
نیست آنرا اِلَّا هُوَ مکر او وَاِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ واکر برساند بتو نیکویی جون غنا و صحت
فَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ پس او بر همه جیزی از ینها قَدِيرٌ تواناست وَهُوَ الْقَاهِرُ واوست

قهر

قهر کننده فَوْقَ عِبَادِهِ غالب بر بندکان خود فوقیت نه مکانیست بلکه تصویر استعلا و غالبیت
حق است بقدرت و قهر بر همه مخلوقات وَهُوَ الْحَكِيمُ واوست محکم کار در تدبیر
خود الْخَبِيرُ دانا بخفاهای احوال بندکان نقلست که سفهای قریش کفتند که ای محمد
ما کسی نمی بینیم که ترا که تصدیق کنند و از احبار یهود و علماء نصاری پرسیده ایم که
صفت این مرد در کتب دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بنمای که کواهی دهد
برسالت تو و بر حقیقت کتاب تو آید آمد که قُلْ بکو در جواب ایشان اَيُّ شَيْءٍ جه
جیز است اَكْبَرُ شَهَادَةً بزرکتر از جهت کواهی یعنی کواهی کیست بزرکتر از همهٔ کواهیها
قُلِ اللّٰهُ بکوی خدای بزرکتر است از جهت شهادت شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ او کواه هست
میان من و شما یعنی کواه حقیقت من و بطلان شما اوست وَاُوحِيَ اِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ وحی
کرده اند این قرآنرا لِاُنْذِرَكُمْ تا شما را بیم کنم بقرآن واکرچه در وی بشارت نیز
هست اما اکتفا کرده بحد الضدین وَمَنْ بَلَغَ و دیکر انذار میکنم هرکرا قرآن بدو رسید
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نذیر اوست و از اینجاست که محمد کعب قرظی
رحمه الله فرموده که وَمَنْ بَلَغَهُ الْقُرْآنُ فَكَاَنَّمَا رَاٰى مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
اَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شما بدرستی که کواهی میدهید اَنَّ مَعَ اللّٰهِ انکه با خدای هستند
آلِهَةً اُخْرٰى خدایان دیکر یعنی بتان قُلْ لَا اَشْهَدُ بکوی که باری کواهی نمیدهم بدین
قُلْ اِنَّمَا هُوَ بکو جز این نیست که او اِلٰهٌ وَاحِدٌ خدایست یکانه و من بدین وجه
کواهی میدهم وَاِنَّنِي بَرِيءٌ و بدرستی که من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه بوی شریک
میدارید از اصنام و غیر آن اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب
يَعْرِفُونَهُ می شناسند رسول خدا برا بحلیه و صفتی که مذکور است در توریت كَمَا

كَمَا يَعْرِفُونَ اَبْنَاءَهُمْ همچنانکه می شناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفت
روشن است آورده اند که حضرت فاروق رضی الله عنه از عبدالله سلام پرسید که
معرفت شما مر حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم که خدای از آن خبر میدهد که
همچون معرفت فرزندانست بچه وجه تواند بود ابن سلام رضی الله تعالی گفت من
برسالت پیغامبر صلی الله علیه وسلم متیقن ترم از آنکه بنسبت پسر خویش و این را
از توریت دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رضی الله عنه
فرمود که خدای توفیق رفیق تو کرد انادای عبدالله فَقَدْ اَصَبْتَ وَصَدَقْتَ اَلَّذِينَ
خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى
از کسی که افترا کند و نه بندد عَلَى اللهِ كَذِبًا برخدای دروغ را بانکه ملائکه دختران
وبند و بتان ما را نزدیک او خواهند شفیع بود اَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا آنکه تکذیب کند آیات
او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهند اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که رستکار
نشوند ستمکاران یعنی کافران وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی که حشر کنیم همه
ایشانرا از عابدان و معبودان ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم از روی توبیخ لِلَّذِينَ اَشْرَكُوا مر
آنانرا که شرک آورده اند اَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ کجااند خدایان شما که شریک خدای می ساختند
الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنانرا که گمان می بردند که شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ
پس نباشد معذرت ایشان اِلَّا اَنْ قَالُوا مگر آنکه گویند وَاللهِ رَبِّنَا بخدای که پرور
دکار ماست مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ که ما نبودیم شرک آورندگان دروغ گویند و بر آن
سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل

توحید

توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات
یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه مهر بر دهانهای
ایشان نهد تا خوارج ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند اُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا بنگر که
چگونه دروغ میگویند عَلَى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود نفی شرک از آن وَضَلَّ عَنْهُمْ
و گم گشت از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر
خدای را نقلست که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش
با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده قرآن خواندن حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم گوش کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود
و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میگوید آن لعین
گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب می جنباند و افسانه پیشینیان میخواند
چنانچه من هم احیانا بر شما میخوانم این آیت نازل شد که وَمِنْهُمْ و از کفار مکه مَنْ
يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ کسان هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو که قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا
و افکنده ایم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان اَكِنَّةً پوششها اَنْ يَفْقَهُوهُ تا فهم نکنند
وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده ایم بر گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا حق نشنوند وَاِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ
و اگر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد
و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسید حَتَّى اِذَا جَاؤُكَ تا چون بیایند
يُجَادِلُونَكَ جدال و خصومت کنند با تو يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنها که کافرانند اِنْ هَذَا
نیست این کتاب اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان وَهُمْ و ایشان کافران
يَنْهَوْنَ عَنْهُ باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ و دوری میشوند بنفس

یعنی

خود از و یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را میگذارند و گفته اند آیت در شان ابوطالب
است و معنی آن این که نهی میکند دشمنان را از تعرض رسول بحمایت و خود از دین او
دوری میجوید وان یهلکون و هلاک نمیکنند بدین عمل الا انفسهم مگر نفسهای
خود را وما یشعرون و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند ولو تری
و اگر به بینی ایشان را اذ وقفوا علی النار چون باز داشته شده باشند در آتش هر آینه بینی امری
در غایت شناعت و ایشان را مشاهده کنی از سختی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس
میگویند یا لیتنا نرد کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا ولا نکذب بآیات ربنا و پس تکذیب
نکنیم آیات پروردگار خود را ونکون من المؤمنین و باشیم از جملهٔ باور دارندگان
بل نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه بر همان کفر
خواهند بود و این اقرار توحید حال برای آنست که بدا لهم ظاهر شد است مر ایشانرا
ما کانوا یخفون آنچه بودند که میپوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش از این در
دنیا چون امروز شهادت جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار می کنند و تمنای
رجوع با دنیا دارند ولو ردوا و اگر ایشانرا باز گردانند بدنیا لعادوا هر آینه باز
گردند لما نهوا عنه بسوی آن چیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک و عصیان
وانهم لکاذبون بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان و چون این آیتها
در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند وقالوا و گفتند
ان هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی بدنیا وما نحن بمبعوثین و ما نیستیم
برانگیختگان از قبور ولو تری و اگر به بینی تو اذ وقفوا علی ربهم چون باز دارند کافران
بر حکم خدای یا در موقف عرض قال الیس هذا بالحق گوید خدای آیا نیست این بعث

ونشر راست و درست قالوا وربنا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند موکد
بسوگند قال گوید خدای فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون
بآنچه بودید که کافر می شدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستی
که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند دیدند خدایرا باور نکردند
لقاء ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید بدیشان
قیامت بغتة ناگاه قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی علی ما فرطنا بر آنچه
تقصیر کردیم فیها در حیات دنیا وهم یحملون و ایشان بر دارند اوزارهم
گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشد
منفک نگردد در معالم فرموده که چون مؤمن از قبر برون آید استقبال کند
او را چیزی در غایت خوبی و خوش بوئی و گوید مرا می شناسی مؤمن گوید
ترا نمی دانم گوید من عمل صالح توام بیا مرا سوار شو که من در دنیا بسیار بر تو
سوار بودم و آیة یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدینست و چون
کافر سر از خاک بر دارد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوش بوئی و گوید
مرا میدانی کافر گوید نی ترا نمی شناسم گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من
سوار شدی امروز من بر تو سواری شوم و آیت وهم یحملون اوزارهم عبارت
ازینست الا ساء ما یزرون بدانید که بد باریست بار گناه که می کشید وما الحیوة الدنیا
و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند الا لعب ولهو مگر بازی کودکان
و مشغولی دیوانگان وللدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت خیر للذین یتقون بهترست
برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای باقیست و لذتهای او خالص

خالص از شوایب آفات و نعمتهای او از بیم زوال ایمن أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند
که ازین دو سرا کدام بهتر است آورده اند که اخنس بن شریق و ابو جهل با یکدیگر
ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی
خود کاذبست یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راستی گویی باز خواستی کند
ابو جهل گفت محمد راست گوی است و آنچه بما میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اگر
بنبوت او اعتراف میکنیم محذوری دارد و آن چنانست که تمام عز و شرف که
اهل حرم بدان ممتاز و سرافرازند از لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق با آل
قصی دارد اگر نبوت نیز بایشان باز گردد اشراف قریش و بقیه آل لوی یکبارگی محروم
میمانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ما هرگز از تو دروغ نشنیده ایم و ترا صادق دانسته ایم و لیکن در دعوی نبوت تکذیب
تو میکنیم آیت آمد قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق ما میدانیم إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ بدرستی که ترا اندوهگین
میگرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَا يُكَذِّبُونَكَ
تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترف اند وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ و لیکن ایشان
ستمکارانند بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ آیتهای خدا را انکار میکنند از روی عناد پس برای
تسلی آنحضرت میفرماید وَلَقَدْ كُذِّبَتْ و بدرستی که تکذیب کرده اند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ
پیغمبران پیش از تو فَصَبَرُوا پس ایشان شکیبائی نمودند عَلَى مَا كُذِّبُوا بر آنچه
ایشان تکذیب کردند وَأُوذُوا و بر آنکه رنج بدیشان رسانیدند حَتَّى أَتَاهُمْ تا وقتی که
آمد بدیشان نَصْرُنَا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت و حکم
کرده ایم بغلبه مؤمنان بر کافران وَلَا مُبَدِّلَ و نیست تغییر دهنده لِكَلِمَاتِ اللَّهِ

مر وعدهای خدای را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده وَلَقَدْ جَاءَكَ و هر آینه
آمد بتو مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسا
نیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي
وَإِنْ كَانَ كَبُرَ و اگر چنانست که گران شد عَلَيْكَ بر تو إِعْرَاضُهُمْ روی بگردانیدند
ایشان از قبول دین حق فَإِنِ اسْتَطَعْتَ پس اگر می توانی أَنْ تَبْتَغِيَ آنکه بجویی نَفَقًا
فِي الْأَرْضِ سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت را
صلی الله علیه وسلم بر ایمان قوم بود میخواست که بر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه
ظاهر گرداند تا باشد که بدایره مؤمنان درآیند حق سبحانه آیت فرستاد که چون از
اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ آید پس اگر می توانی که بدست آری نقبی در
زیر زمین و بدانجا درآیی أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ یا نردبانی پیدا کنی و بر آسمان برآیی فَتَأْتِيَهُمْ
بِآيَةٍ پس بیاری آیتی برای ایشان چنان کن وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَمَعَهُمْ
عَلَى الْهُدَى هر آینه جمع کردی همه ایشانرا بر هدایت و توفیق ایمان دادی فَلَا تَكُونَنَّ
پس مباش صورت خطاب متوجه آنحضرت است و در معنی امت را میگوید مباشید
مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بدین که کفر و ایمان وابسته توفیق منست إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ جز
این نیست که اجابت میکنند دعوت الَّذِينَ يَسْمَعُونَ آنانکه می شنوند سمع قبول
از روی تأمل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از
اموات وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ و مردگانرا برانگیزاند خدای آنگاه بدانند و دانستن سود
ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ پس بسوی او بازگردانند همه را برای جزا و مکافات وَقَالُوا و گفتند
رؤسای قریش لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ چرا فرو نمی فرستند بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او

یعنی معجزه که ما میطلبیم از و قُلْ اِنَّ اللّٰهَ قَادِرٌ بکو بدرستی که خدا قادر است عَلٰی اَنْ
یُنَزِّلَ آیَةً بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ ولیکن بسیار
از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب عناد و عناست زیرا که حکم الهی برین وجه
شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند و حق سبحانه ظاهر کرداند و متعقب آن
ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده
وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین وَلَا طَآئِرٍ و نه هیچ پرنده در هوا یَطِیرُ
بِجَنَاحَیْهِ بپرد به بالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانچه کویند فلان بچشم دیدم کویند
فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بکوش شنیدم یا آنکه طیران کنایه از سرعه میباشد
پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده
اِلَّا اُمَمٌ اَمْثَالُكُمْ الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مردان و زنده شدن یا در
ادای ثنای الهی چه هیچ کدام از تسبیح حق سبحانه غافل و ذاهل نیستند وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا
یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ مَا فَرَّطْنَا فِی الْكِتَابِ فرو نکذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ شَیْءٍ و هیچ چیز را بلکه
او مشتمل است بر دقایق و دلایل امور علوی و سفلی ثُمَّ اِلٰی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ پس بسوی پر
وردکار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِینَ
كَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و آنانکه بدروغ داشته اند آیتهای ما را صُمٌّ کرانند از شنودن دلایل ربوبیه
وَبُكْمٌ و کنکانند از کفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان فِی الظُّلُمَاتِ در تاریکیهای
کفر و جهل و عناد و تقلید ند مَنْ یَشَاءِ اللّٰهُ یُضْلِلْهُ هر کرا خواهد خدای کمراه کرداند یعنی توفیق
هدایت از و منقطع سازد وَمَنْ یَشَاْ و هر کرا خواهد یَجْعَلْهُ کرداند ثابت و نکاه دارد
عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ براه راست قُلْ اَرَاَیْتَكُمْ بکو ایشانرا که جه می بینید اِنْ اَتٰیكُمْ عَذَابُ اللّٰهِ

اکر باید

اکر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران کذشته آمد در دنیا اَوْ اَتَتْكُمُ السَّاعَةُ بیاید
بشما قیامت و هول و عذاب آخرت اَغَیْرَ اللّٰهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدا را میخوانید که آن عذاب
از شما بردارد یعنی نخوانید غیر او را اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ اکر هستید راست کویان که
بتان خدایانند بَلْ نه چنانست که بتانرا خوانید بلکه اِیَّاهُ تَدْعُونَ او را میخوانند و
تعرض جز بدرکاه او نمی برید فَیَكْشِفُ پس دفع کند از شما در دنیا مَا تَدْعُونَ اِلَیْهِ آنچه
او را بکشف آن میخوانید اِنْ شَآءَ اکر خواهد وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید در وقت دعا
یعنی دست باز میدارید مَا تُشْرِكُونَ آنچه شریک ساخته اید باو یعنی الهه خود را
وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و بدرستی که فرستادیم رسولانرا اِلٰی اُمَمٍ بامتان ایشان مِنْ قَبْلِكَ پیش از
تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فَاَخَذْنَاهُمْ پس کرفتیم ایشانرا
بِالْبَاْسَآءِ بسختی و تنکی وَالضَّرَّآءِ و با آفتها و بیماریها لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُونَ تا باشد که زاری کنند
و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فَلَوْلَا اِذْ جَآءَهُمْ بَاْسُنَا
پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب یا زاری نکردند در وی تضرع و تذلل بدرکاه ما
نیاوردند که اکر زاری کردندی بلا مندفع شدندی وَلٰكِنْ قَسَتْ و لکن سخت شده
شده بود قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از جهت قساوت قلب است وَزَیَّنَ
لَهُمُ الشَّیْطَانُ و آراسته بود برای ایشان ابلیس مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ آنچه بودند که بعمل
می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جملهٔ صفات هلاک کننده است
چنانچه در حدیث آمده است ثَلٰثٌ مُهْلِكَاتٌ شُحٌّ مُطَاعٌ وَهَوًى مُتَّبَعٌ وَاِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهٖ
ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت آمدی افتاد و هر دعوی و لاف
که از کریبان مستی او سر بر زد سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرکشتکان نبوادی

تضرعوا

غفلت را ازین راه بجاه او بار می اندازد و عجب وصفت وخودبینی را در نظر ایشان
آراسته میسازد وتا بواسطهٔ خود دیدن از حق پرستیدن باز میمانند مرد
معجب زاهل دین نبود هیچ خودبین خدای بین نبود بیخبر زان جهان و مست یکیست
خویشتن بین بت پرست یکیست فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنگام که فراموش کردند کافران
ومکذبان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شده بودند بآن از باسا وضرا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ
بکشادیم برایشان أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهاء همه چیز را از نعمت و راحت یعنی چون
ببلا ومحنت پند پذیر نشدند بآسانی وسعت معیشت نیز امتحان کردیم حَتَّىٰ إِذَا
فَرِحُوا تا وقتی که شاد شدند بِمَا أُوتُوا بآنچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل
در آن بستند و آنرا سبب استغناء لذات حسی ساخته بنعمت از منعم باز ماندند
و بمراسم شکر ولوازم سپاس قیام ننمودند أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً بگرفتیم ایشانرا ناگهان
فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمانان و ناامیدان فَقُطِعَ
پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا آخر آنگروه که ایشان ستمکارانند یعنی نصرت کردیم
اولیاء خود را و هلاک کردیم تمامی اعداء خود را وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و حمد مر خدایرا که
پروردگار عالمیانست بر هلاک ظالمان و چون هلاکت ظالم از آن روی که سبب
خلاص مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی شگرفست هر آینه سلک
ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو چه بینید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بگیرد
خدای سَمْعَكُمْ شنوایی شما تا کر گردید وَأَبْصَارَكُمْ و بینایی شما تا کور شوید وَخَتَمَ
عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما فهم و هوش نماند مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام خدایست
غیر الله که بقدرت و کرم خود يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد برای شما آنچه گرفته است انْظُرْ نگاه

کن و در نگر که ما كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی با سلوبی یعنی گاهی
در هیبت و گاهی در غیب سخن گوییم و وقتی در کبر و تنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس کافران
اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگوای کافران چه بینید و چه کنید
إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدا بَغْتَةً ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند
بران أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامات حلول و نزول او ظاهر گردد و گویند بغته آنست که
شب فرود آید و جهره عذابیست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ
هلاک نشوند بدان عذاب إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ
و نفرستادیم پیغمبرانرا إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمانرا ببهشت
وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان کافرانرا بدوزخ فَمَنْ آمَنَ پس هر که ایمان آرد وَأَصْلَحَ و اصلاح
کار خود کند بتقوی و طاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس نیست ایشانرا از عذاب
جاودانی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آنجهان
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشانرا عذاب
بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند که از دایرهٔ تصدیق بیرون رفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ
بگو نمیگویم شما را عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ که نزدیک منست خزینها روزی خدای تا هر چه خواهد
بیارم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و من نمیدانم غیب را تا دام که وحی من نیاید تا هر چه پرسد جواب
گویم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ و نمی گویم شما را که از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت
ملکی بکنم بلکه من همچو شما بشرم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مگر آنچیزی را که
وحی کنند بمن قُلْ بگوی از روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِيرُ
و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا هیچ فکر نمیکنید

تا تمیز توانید کرد میان حق و باطل وَأَنذِرْ و بیم کن بانچیز که بتو وحی میکنند الَّذِينَ يَخَافُونَ
انکسانرا که می ترسند از بسیاری ذلل و تقصیر در عمل أَنْ يُحْشَرُوا از انکه حشر کنند
ایشانرا إِلَىٰ رَبِّهِمْ بجز خداوند ایشان اگرچه قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص
کرد بترسندگان زیراکه پند پذیرد و گوش نصیحت شنو ایشانراست لَيْسَ لَهُمْ نیست
ایشانرا مِّن دُونِهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنی
وَلَا شَفِيعٌ و از شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لَّعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم گفتند که همیشه در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن
مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم اگر این مفلسان
و بندگانرا از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و سخنان در باب دین
و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت فرمود که من راندن مؤمنانرا از صحبت خود نتوانم کردن
پس مجالست ما را با ایشان عیب و عارست اگر بوقت حضور ما ایشانرا عذر خواهی
شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم نقلست که فاروق رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله
چنین می توان کرد تا به بینیم که مهم روسای عرب بچه می کشد حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان برین مواعده وثیقه التماس نمودند
پس حضرت بفرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی را رضی الله امر کرد تا این
صورت را در حیز کتابت آید آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ مرآن از مجلس خود آنانرا که میخوانند
رَبَّهُم پروردگار خود را و ذکر او میگویند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و با شبانگاه یا
میگذارند نماز بامداد و صلوة عصر يُرِيدُونَ میخواهند بدان دعا و ذکر وَجْهَهُ

ورضای

ورضای خدارا و گفته اند وجه صله است یعنی میخواهند خدارا و پس شیخ ابو یعقوب
نهر جوری را قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیت بر خواند که يَدْعُونَ
رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه
وجه است اول ارادت دنیایی محض کما قال الله تعالی تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا و نشان
آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشان
مسلمان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا
و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین بنقصان دنیی رضا دادن و در موانست
و الفت بردی در درویشان گشادن سیم ارادت حق محض کما قال الله تعالی يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ و نشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از خود و آزاد گشتن ٥ مارا
خوامی خطی بعالم در کش ٥ در بحر فنا غرقه شو دم در کش مَا عَلَيْكَ نیست بر
تو مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِكَ و نیست از حساب
عمل تو عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا تو برانی ایشانرا پس در مردان
فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ که تو باشی از ظالمان اگر برانی وَكَذَٰلِكَ و چنانک پیش از تو آزموده ایم
فقرا را با غنیا همچنان فَتَنَّا آزمودیم بَعْضَهُم بِبَعْضٍ بعضی از اشراف را ببرخی از
ضعفا در امر دین و مقدم ساختیم این ضعیفانرا بر اقویاء عرب در سبقت بایمان
لِّيَقُولُوا تا گویند بزرگان أَهَٰؤُلَاءِ آیا این گروهند که بنعمت ایمان و احسان یا
توفیق هدایت مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم منت نهاد خدای بر ایشان مِّن بَيْنِنَا از میان ما أَلَيْسَ
اللَّهُ بِأَعْلَمَ آیا نیست خدای دانا تر یعنی هست بِالشَّاكِرِينَ بشکر گویندگان بر نعمت اسلام
وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ و چون بیایند بتو آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند بآیتهای فَقُلْ سَلَامٌ

عَلَيْكُمْ پس بگوی سلام بر شما باد مراد بمان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن
ایشان نهی فرمود بعد از آن هر کدام که بخدمت مصطفی صلی الله علیه وسلم
آمدی آنحضرت بروی بسلام پیش دستی کردی بسلام و در بعضی تفاسیر اورده
اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه افضل الصلواة آمده گفتند یا رسول الله
گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم بی شمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چارهٔ استغفار
بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان نا امید از عتبهٔ
نبوت باز گشتند فی الحال این آیت نازل شد که مؤمنان گناه کار که بوحدانیت من و رسالت
تو و حقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بریشان سلام گوی که بشارتست بسلامت
دینی و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام که كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشت پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ
بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد و برحمت وعده که از شایبهٔ خلف
مبرا بود اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ و بدرستی که هر که بکند از شما سُوٓءًا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی
یعنی در حالتی که جاهل باشد به تبعهٔ آن و نداند عقوبتی را که بر آن متفرع است
ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از آن عمل وَاَصْلَحَ و باصلاح آرد کار خود را بانکه
عزم کند بر عدم عود بآن گناه فَاَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است
تایبان را رَحِيمٌ مهربانست برایشان امام قشیری قدس سره فرموده که اگر ملک
بر تو ذلت می نویسد بلکه بر خود رحمت می نویسد پس ترا دو کتابت یکی ازلی
و یکی وقتی و مقرر است که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نمی تواند ساخت مضمون
این آیت شربت شفاست مر بیماران را بیمار دستان گناه را و شفا بشرط پرهیز است یعنی توبه
و استغفار بیت درد مندان گنه را روز و شب ٥ شربتی بهتر ز استغفار نیست ٥

ارزومندان

تفصیل کردیم درین سوره دلایل
توحید و نبوت را همچنین
تفصیل کنیم آیات

ارزومندان وصل یار را ٥ چاره غیر از ناله های زار نیست وَكَذٰلِكَ و همچنین که تفصیل
میکنیم آیات قرآنرا در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر کردد وَلِتَسْتَبِينَ
و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناه کاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که
چون قریش آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدین آبا دعوت کردند این آیت آمد که
قُلْ اِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند اَنْ اَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستم آنانکه شما
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ می پرستید بدون خدای یعنی بتانرا که از روی شما آنست که من پرستش
ایشان نمایم قُلْ لَا اَتَّبِعُ بگو که من پی روی نمیکنم اَهْوَآءَكُمْ آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ
اِذًا بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوا شما کنم وَمَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ و نباشم از جملهٔ
راه یافتگان آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد چند ما را
بعذاب و تهدید نمایی آنچه از عقوبت می توانی بما رسان و پیش از ین ما را مترسان
این آیت نازل شد که قُلْ اِنِّي عَلٰى بَيِّنَةٍ بگو بدرستی که من حجتی و دلیلی روشنم مِنْ رَبِّي از
پروردگار من که آن قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق
و باطل وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب میکنید آن دلیل را مَا عِنْدِي نیست نزدیک من
مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب می نمایند بدان یعنی عذاب اِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تعجیل
و تاخیر عذاب اِلَّا لِلّٰهِ مگر خدای را يَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای خبرهای درست
را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین کار زار آنست که با بیان کنندگان قُلْ لَوْ اَنَّ عِنْدِي بگو
اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما شتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْاَمْرُ بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ هر آینه گذارده شده کار میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل
و میان ما انقطاع شده بودی وَاللّٰهُ اَعْلَمُ خدای دا ناتر است بِالظَّالِمِينَ بستمکاران

و وقت غذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ ونزدیك اوست مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزینهای غیب
یعنی آنچه پوشیده است از خلق جون ثواب وعقاب وانقضای آجال وخواتیم اعمال
لَا يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا اِلَّا هُوَ مگراو بس تعجیل وتاخیر غذاب وابسته بحکمت اوست
ومتعلق بمشیت او از سید عالم صلی الله علیه وسلم مرویست که مفتاح غیب
بنج جیزست که کسی آنرا نداند مگر خدای بعد از آن این آیت خوانده اند اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ
عِلْمُ السَّاعَةِ تا آخر ومعنی آیت در سورهٔ لقمان مذکور خواهد شد وَيَعْلَمُ ومیداند
خدای مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابانهاست واز نباتات وحیوانات وَالْبَحْرِ وآنچه در دریاست
از جواهر وجانوران آبی یا آنچه در عالم شهادت وبحر عالم غیبست وَمَا تَسْقُطُ مِنْ
وَرَقَةٍ دنیفتد هیچ برگی از درخت اِلَّا يَعْلَمُهَا مگر بداند خدای آنرا که چند برگ
از درخت افتاد وچند برگ بر وباقی ماند وآن برگ افتاده از درخت چند نوبت
بر پشت و روی منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ
دنیفتد
دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مرا وتخمیست که در زمین افتد وَلَا رَطْبٍ ونه
تریست وَلَا يَابِسٍ ونه خشکی است اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر در کتابی روشن مثبت شده
یعنی لوح محفوظ گفته اند رطب ویابس همه جیزهاست از جسمانیات زیراکه
جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست وبعضی برانند که رطب اشارت بعالم
روحانیات ویابس عبارت از عالم جسمانیات وهمه در لوح رقم ثبت یافته
وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ واوست خداوندی که بخوابانند شمارا ومتوفی میگرداند بِاللَّيْلِ
بشب توفی فرا گرفتن جیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای
خواب چه میان ایشان مشارکتست در زوال احساس وتمیز وامتناع بدن از

عمل وسر اَلنَّوْمُ اَخُ الْمَوْتِ اشارت بدینست وَيَعْلَمُ ومیداند خدای مَا جَرَحْتُمْ آنچه کسب
کنید بِالنَّهَارِ در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ بس برانگیزد شمارا از خواب فِيهِ در روز اطلاق
بعث بر تیقظ برای ترشح است در توفی لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام
برده یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ بس بسوی وست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ
بس خبر کند شمارا در قیامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید وخبر کردن
بآنست که جزا دهد شمارا بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ واوست قاهر وغالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر
بندکان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ وفرو میفرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان که نگاه دارانند مر اعمال
شمارا یعنی نویسند عملها را تا روز قیامت علی روس الاشهاد بخوانند بس حکمت در ارسال
حفظ آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری
نکند واز هیبت خطاب اِقْرَأْ كِتَابَكَ عملی بجای آرد که در وقت نامه خواندن
خجل وشرمنده نگردد ٥ نه اندیشی از آن روزی که در وی ٥ جگرها خون ودلها ریش
بینی ٥ دهندت نامهٔ اعمال وگویند ٥ بخوان تا کرده های خویش بینی ٥ مکن بد وگنه
یاری در آن گوش ٥ که اندر نامه نیکی بیش بینی ٥ واین کرام الکاتبین مشرف حال بندکان
خواهند بود حَتَّى إِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان او را
بردارند فرشتگان ما یعنی ملك الموت واعوان او که جهار ده فرشته اند هفت از ایشان
ملائکه رحمت وهفت دیگر ملائکهٔ غذاب بس جون ملك الموت روح مؤمن قبض کند
بفرشتگان رحمت سپارد وجون جان کافر بردارد بفرشتگان غذاب دهد وَهُمْ لَا
يُفَرِّطُونَ واین فرشتگان تقصیر نمیکنند ودر قبض ارواح تاخیر نمینمایند ثُمَّ رُدُّوا بس
گردانیده شوند مردمان بعد از موت إِلَى اللّٰهِ بحکم جزای خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ آنکه خداوند

ایشانست وحق است یعنی درست کوی وراست کار الا له الحکم بدانید که مر او راست حکم
در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و هو اسرع الحاسبین واوست شتاب کننده ترین
حساب کنندکان کفته اند که حق سبحانه مقدار دوشیدن کوسفندی شمار همه
مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد وجن وانس وبسیاری اعمال ایشان واین
دلیل کمال قدرتست قل من ینجیکم بکو کیست که میرهاند شما را من ظلمات البر از تاریکهای
بیابان یعنی ظلمت دلیل وبخار وغبار والبحر وازظلمات دریا که تیرکی شب وسحاب
وبخارست مراد درماندکی وسختی دشتها وکشتیهاست تدعونه میخوانید نجات دهندهٔ
خود را تضرعا از روی زاری باشکارا وخفیة وبه پنهانی لئن انجینا ومیکویید که
اکر نجات دهد خدای ما را من هذه ازین شدت ومحنت لنکونن هرآینه باشیم ما
من الشاکرین از شکر کویندکان بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بکوی ای محمد که خدای
نجات میدهد شما را منها از ظلمات بر وبحر ومن کل کرب واز هر اندوهی وغمی که
باشد ثم انتم تشرکون پس انکه شما باز بشرک رجوع میکنید وبعهدی که کرده اید وفا
نمی نمایید قل هو القادر بکو اوست توانا علی ان یبعث علیکم برانکه فرستد بر شما عذابا من فوقکم
عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد وحجاره که بر سر قوم لوط بارید
او من تحت ارجلکم یا عذابی که از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند
یا قارون که بزمین فرو رفت وکفته اند عذاب من فوق حکام ظالمند ومن تحت ارجلکم
بندکان وخدمتکاران بدمعاش یا من فوق کبار قوم اند ومن تحت صغار ایشان
او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شما را با هم کروه کروه هر کروهی را سودایی وآرزویی ومدعای
بخلاف آن دیکر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد ویذیق بعضکم وبچشاند خدای بعضی را از شما

باس بعض رنج وسختی بعضی مراد سیوف مختلفه است انظر کیف بنکر که چکونه نصرف
الآیات میکردانیم آیتها را بوعده و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که بدانند وکذب به
ودروغ میداشتند عذاب را یا قرآن را قومک قوم تو که کفار قریش اند وهو الحق وآن عذاب
یا کتاب حق وصدقست قل لست علیکم بکو من نیستم بر شما بوکیل نکاه بان که مهم
من کذاشته باشند تا شما را تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لکل نبأ مستقر
هر چیزی را از وعده و وعید وقتیست که در آن وقت قرار یابد یعنی با هر علمی را جزائی
وسوف تعلمون وزود باشد که بدانید آن را واذا رأیت الذین وچون ببینی تو
آنکسانرا که تکذیب واستهزا یخوضون خوض میکنند وکفت کوی می نمایند فی
آیاتنا در آیتهای ما که قرآنست وبر آن طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن
از ایشان ومنشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی که در آیند فی حدیث غیره در سخن
دیکر غیر قرآن واما ینسینک الشیطان واکر فراموش کرداند بر تو شیطان اعراض کردن را
از ایشان خطاب با نحضرت ومراد امت اند فلا تقعد پس منشین بعد الذکری
بعد از انکه یاد کنی سخن خدا را مع القوم الظالمین با کروه ستمکاران که وضع تکذیب
واستهزا میکنند در موضع تصدیق وتعظیم سبب نزول این آیت آن بود که
هرکاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در
تکذیب قرآن واستهزا کردندی یا بعضی کلمات آن حق سبحانه حکم فرمود که چون
ببینید که کافران شروع در تکذیب قرآن کردند برخیزید واز ایشان دوری جویید
اهل ایمان کفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه وحضور در مسجد الحرام چاره
نیست وکافران نیز پیوسته در مسجداند وهمواره سخریت میکنند با قرآن واهل

ایمان مانمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم وایشانرا نیز از خوض منع نمیتوانیم کرد
آیا آثیم باشیم یا نه این آیت فرود آمد که وَمَا عَلَى الرَّسُولِ ونیست بر آنانکه یَتَّقُونَ
پرهیزند از خوض کردند مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان
چیزی مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَى و بر ایشان هست که پند دهند ایشانرا پند دادنی و مانع
شوند از خوض و سایر قبایح با اظهار کراهیت کنند از اقوال وافعال ایشان
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ باشد که پرهیز کنند ازین عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
وبگذار یعنی اعراض کن ازانانکه گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را بازی و مشغولی
وطرب وافسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو وبازی نهاده اند چون عبادت
اصنام و تحریم وسوایب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند بآن
سخریت واستهزا میکنند یا عیدخود را که میقات عبادت است بلهو ولعب
میگذرانند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب
انکار حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشانرا بقرآن أَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم
کرده نشود بهلاک یا رسوا نکردد و یا گرفته نشود نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری بآنچه کرده
است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار شده را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای
وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص
تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ واگر فدا دهد آن نفس هر فدای که باشد تا خود را از
عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا آن فدا از او نگیرند اولئک وآن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا
آنکسانند که ایمان سپرده شده اند بهلاکه عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند
از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشانراست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب

جوشاینده

جوشاینده که درون ایشانرا بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذاب دردناک که بیرون ایشانرا
محترق سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بجهت آنکه ایشان بودند که کافر می شدند قُلْ بگوای محمد
أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ آیا می پرستیم بدون خدای یعنی نمی پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا آنچه ما را سود
نکند اگر طاعت داریمش وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست
بر نفع و ضر وَنُرَدُّ وآیا باز کردیم عَلَى أَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و در جوع
بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ بعد از آنکه خدای ما را راه نمود باسلام و از مضیق ضلالت
خلاص داد واگر از دین حق برگردیم باشد مثل ما كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسی که برده
باشند او را دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیابان دور و از راه راست بیفکنده حَيْرَانَ
متحیر مانده نه راه میداند و نه چارهٔ کار خود می تواند لَهُ أَصْحَابٌ مر او را یاران و مصاحبانند
که از روی شفقت يَدْعُونَهُ میخوانند او را إِلَى الْهُدَى بسوی راه راست ومیگویند ائْتِنَا
بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن
و باز کشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطهٔ هلاک می افتد واگر سخن اصحاب
می شنود و بسر منزل نجات می رسد وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه است
بکسی که غولان و دیوان او را از کاروان دور برده در بادیهٔ خطرناک برده اند ورفیقان
کاروان که مومنانند او را با راه شارع که منهاج شریعت است میخوانند و دیو
فریبنده او را به بیابان ضلالت می کشد اگر بر کردد و خود را بکاروان رساند در
زمرهٔ ایشان داخل شود اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ
بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام هُوَ الْهُدَى اوست دین درست در راه راست
وَأُمِرْنَا و ما را فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار

عالمیانرا وَاَنْ اَقِیمُوا الصَّلٰوةَ و دیکر فرموده اند انکه بپای دارید نمازرا وَاتَّقُوهُ
و بترسید از خدای در اهمال آن وَهُوَ الَّذِی اِلَیْهِ واوست خداوندی که بسوی او
تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ واوست
آنکس که بیافرید آسمانها را وَالْاَرْضَ و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق جه مصنوعات
او دلایل قدرت و وحدت اویند وَیَوْمَ یَقُولُ و یاد کن روزی را که خدای
کوید یعنی هر چیزرا که تکوین او خواهد امر فرماید کُنْ بباش فَیَکُونُ بس بباشد
آن چیز او روز قیامت است و تکوین حشر اموات واحیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ
نزد سخن او راست وَلَهُ الْمُلْکُ و مر او راست پادشاهی یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ در آن
روزی که در دمند صور و آن شاخیست که در او خواهند دمید سه دمیدن
و ذکر آن بباید عَالِمُ الْغَیْبِ اوست یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوتست
وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادت که عالم ملکست وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ و اوست خداوند
حکمت در بعثت و حشر خلایق دانا بانکه کی برانکیزد و بر جه وجه حشر کند
وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیمُ و یاد کن برای قصه اهل مکه قصه ابرهیم علیه السلام دعوی
فرزندی او میکنند بس اولی انکه بدو اقتدی نمایند در توحید و قصه او آنست که
کفت لِاَبِیهِ آزَرَ مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر
لقب اوست و معنی آزر ببر رسیده است و بر هر تقدیر کفت مر او را که ای پدر اَتَتَّخِذُ
اَصْنَامًا آلِهَةً آیا فرا میکیری بتانرا که خود تراشیده بخدایی اِنِّی اَرٰیکَ بدرستی که
من می بینم ترا وَقَوْمَکَ و کروهی را که متابع تواند در کمراهی هویدا فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ
و جنانکه بدو نموده بودیم کمراهی قوم او را همجنان نُرِی اِبْرٰهِیمَ نمودیم ابراهیم را

در کمراهی هویدا

وکذلک

ملکوت

مَلَکُوتَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ عجایب و بدایع آسمانها و زمینها و کفته اند آسمانها شمس و قمر است
و ملکوت زمین شجر و حجر حق سبحانه ابرهیم را بر سخره برآورد و آسمانها و زمینها از
ذروه عرش تا تحت الثری منکشف ساخت تا استدلال کند بر قدرت کامله حق تعالی
وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ و تا باشد از بی کمانان یا موقن بود در علم استدلال در معالم آورده
که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشیمن شبی در واقعه دید که
کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعه آن نور ماه و آفتاب نابود کشت
از غایت مرغ بیدار کشت و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر واقعه بر آن وجه کردند
که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای
وجود خرامد که هلاک تو و اهل تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر
صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان تفریق کردند و بر هر ده
از ایشان یکی را موکل ساخت و آزر را یکی از محرمان و مقربان نمرود بود شبی با زن او
ادنی بنت نمرنهان از موکلان خلوتی ساخت و او حامله شد و بامدادش را
کاهنان با نمرود کفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است نمرود خشم کرفته بفرمود
تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اکر پسر زاید فی الحال بکشند زمانی در تفحص احوال
حاملها بودند جون بر مادر ابراهیم علیه السلام اثر حمل ظاهر نبود از وی در
کذشتند و دیکر کسی بدو التفات نکردند تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید ادنی
بترسید که اکر پسری زاید و خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند پنهانی
از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم را علیه
السلام بزاد و در خرقه پیچیده و همانجا کذاشته در غار بسنک استوار کرد و آزر

راکه

از قصهٔ حمل خبری داشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتیم و پسری بزادم
فی الحال بمرد در خاکش دفن کردم و بازگشتم آزر باور کرد وادنی دو روز دیگر بغار آمد دید
که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوش وقت
شد و با شهر مراجعت نمود القصه ابراهیم علیه السلام چون شیر تربیت از پستان عنایت
الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که کودک دیگر در ماهی و ماهی چندان بزرگ
می شد که در سالی بسالی   چو ماه نو که باروی دل افروز   بود زاینه روشن روز
تا روز   چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله متقابل گشت و از غار بیرون
آمد و گفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون
ابراهیم بزرگ شد مادر با آزر گفت که پسر تو که آن روز خبر مرگ او بدروغ دادم جوانی
رسیده است در غایت نیکوروی و خوب خوی پس آزر را بغار آورد و ابراهیم را علیه
السلام بوی نمود آزر بجمال پسر سرخوش برآمد و مادر او را گفت این را از غار بخانه
آور که بلازمت نمرود بریم آزر برفت و ادنی ابراهیم را علیه السلام از غار بدر آورد
نماز شام بود و در پایان غار گلهای اسب و شتر و گوسفند جمع بودند ابراهیم
از مادر پرسید که اینها چه چیز است مادر وی را خبر داد ابراهیم گفت هر آینه
اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حالی روزی میدهد پس مادر را گفت
هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست که آفریده کار او باشد و بمدد او پرورش یابد
پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت
پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود گفت که خدای نمرود کیست مادرش بانگ
بر وزد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب

وماه را

وماه را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم
با مادر بجانب شهر آمد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ چون شب بر وی در آمد و تاریک شد رَأَى كَوْكَبًا
دید ستارهٔ درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب بعضی که
ستاره پرست بودند روی بوی بسجده کردند قَالَ گفت ابراهیم هَٰذَا رَبِّي آیا اینست پروردگار
من بر سبیل استفهام یا برغم آن قوم فَلَمَّا أَفَلَ پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت
قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال بر پر
وردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه رفت و شب چهاردهم بود طبق سیمین
ماه بر کنارهٔ خوان سبز فلک نمودار گشت فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ پس چون دید ماه را بَازِغًا
برآینده و تابنده و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده در افتادند قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت
اینست پروردگار من فَلَمَّا أَفَلَ پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط
نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ گفت ابراهیم لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه
نماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لَأَكُونَنَّ هر آینه باشم من مِنَ الْقَوْمِ
الضَّالِّينَ از گروه گمراهان پس از آنجا درگذشتن و نزدیک شهر رسیدند آفتاب
تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ پس چون دید
ابراهیم آفتاب را بَازِغَةً برآینده و جهان را بنور خود آراینده قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت اینست
که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست هَٰذَا أَكْبَرُ این کوکب بزرگترست
در جرم و بیشترست در روشنایی فَلَمَّا أَفَلَتْ پس چون نشان زوال و انتقال
بر وظاهر شد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم إِنِّي بَرِيءٌ من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شما
بانبازی میگیرید با خدای إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستی که من خالص کردم دین خود را

یاروی دل خود را متوجه ساختم لِلَّذِی مرانکسی راکه از محض قدرت فَطَرَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِیْفًا در حالتی که من یلغم مایلم از همه ادیان
بدین توحید وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ و نیستم من از شرک آورندکان در تفسیر منیر مذکور
است که جون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند واو مردی
کریه منظر بود ابراهیم او را بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر وکنیزان پری
پیکر برکرد تخت او صف زده از ما در پرسید که این جه کس است که مرا بدیدن او
آورده اید کفتند خدای همه است کفت این ملازمان برکرد تخت کیانند کفتند
آفریدکاران او بید ابراهیم تبسمی فرمود وکفت ای ما در جکونه است این خدای که
شما که دیکرانرا از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه
ابراهیم بیوسته مذمت کردی و پرستندکان ایشانرا دشنام دادی و قوم با او
مجادله میکردند جنانجه حق سبحانه خبر داد وَحَاجَّهٗ قَوْمُهٗ و حجت جستند بروی
قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قَالَ اَتُحَآجُّوْنِّیْ کفت آیا با من حجت باطل میکویید
فِی اللّٰهِ در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید وَقَدْ هَدٰانِ وحال انکه
خدای مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان
ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم علیه السلام وَلَآ اَخَافُ
ونمی ترسم مَا تُشْرِکُوْنَ بِهٖ از آنجه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باکی ندارم که
بکسی ضرر نمیتوانند رسانید اِلَّآ اَنْ یَّشَآءَ مکر آنکه خواهد رَبِّیْ شَیْئًا پروردکار من
جیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّیْ رسیده است پروردکار من
واحاطه کرده کُلَّ شَیْءٍ همه جیزها را عِلْمًا از جهت علم اَفَلَا تَتَذَکَّرُوْنَ آیا یاد نیکنید

وپند نیگیرید میان میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمایید وَکَیْفَ اَخَافُ
مَآ اَشْرَکْتُمْ وجکونه با انباز کرفتید وَلَا تَخَافُوْنَ ونمی ترسید شما اَنَّکُمْ اَشْرَکْتُمْ بِاللّٰهِ
از انکه شرک آرید بخدای و شریک او میدارید مَا لَمْ یُنَزِّلْ آن جیز راکه فرو نفرستاده است
خدای بتشریک کردن او بِهٖ عَلَیْکُمْ برشما سُلْطٰنًا کتابی و حجتی فَاَیُّ الْفَرِیْقَیْنِ پس کدام از این دو
کروه موحدان و مشرکان اَحَقُّ بِالْاَمْنِ سزاوارترا ند بایمن بودن پس مرا جواب دهید اِنْ
کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اکر هستید که بدانید آنرا که او باید پرسید که قادر است بر اتصال نفع
وضرانکه حق تعالی از سوال ابراهیم جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا انکسانند
ایمان آوردند وَلَمْ یَلْبِسُوْٓا ونیامیختند اِیْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک اُولٰٓئِکَ آن کروه
لَهُمُ الْاَمْنُ مر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ وَهُمْ مُّهْتَدُوْنَ و ایشان اند راه یافتکان
وَتِلْکَ وآنجه کذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب تا اینجا حُجَّتُنَآ حجت و برهان
ما بود که از روی درستی اٰتَیْنٰهَآ اِبْرٰهِیْمَ دادیم آنرا با براهیم تا حجت کرفت بدان عَلٰی قَوْمِهٖ
بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ برمیداریم بایهای بلند مَّنْ نَّشَآءُ هر کرا خواهیم در علم وحکمت
اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردکار تو حَکِیْمٌ خداوند حکمت است در برداشتن وفرو
کذاشتن بندکان عَلِیْمٌ دانا باستحقاق هرکس در رفع وحفض وَوَهَبْنَا لَهٗٓ
وبخشیدیم که ابراهیم را اِسْحٰقَ پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است
وَیَعْقُوْبَ ونبیرهٔ او یعقوب که اسرائیل است کُلًّا هَدَیْنَا وهر یکی را ازین دو راه
نمودیم وَنُوْحًا هَدَیْنَا مِنْ قَبْلُ وراه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّیَّتِهٖ وهدایت
دادیم از ذریت نوح علیه السّلام و بعضی کفته اند از ذریت ابراهیم و اول اصح است
زیرا یونس ولوط که درین آیه نام مذکورانند از ذریت ابراهیم نبوده اند وباقی که از ذریت

ابراهیم اند وباقی هم از ذریهٔ نوح اند زیراکه ابراهیم از ذریهٔ نوح است باتفاق پس
حق سبحانه میگوید از ذریهٔ نوح راه نمودیم داود داود راکه پسر ایشا نست از اولاد
یهود وسلیمان وپسراورا سلیمان وایوب وایوب راکه پسر اموص است از اسباط
عیسی بن اسحاق ویوسف ویوسف بن یعقوب را وموسی وهارون وموسی وبرادراو
هارون راکه پسران عمرانند از اولاد بن یعقوب وکذلك وهمچنانکه ابراهیم را
جزا دادیم برفعت درجات نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکارانرا فراخور استحقاق
ایشان وزکریاء ودیگرراه نمودیم که زکریارا واو پسر آزر ابن مسلم است از اولاد
جعیم حصیم بن سلیمان ویحیی وپسراو یحیی را وعیسی وعیسی راکه پسر مریم است
ومریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند وکفته اند عمران پسر
اشهم بن آموت است از اولاد سلیمان وازاینجا معلوم میشودکه نسبت از طرف
مادر صحیح است وعیسی را در ذریهٔ نوح یا ابراهیم یاد کرده وحال آنکه نسبت او از ما
درستست نه از پدر پس حسن وحسین را رضی الله عنهما از اولاد رسول صلی الله
علیه وسلم باید دانست وبنوامیه درین مضایقه میکردند والیاس ودیگر
الیاس راکه بقول اصح پسر لشی بن فنحاص ابن عیزار بن هارونست وآنکه کفته مراد ادریس
است دور می نماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او کل من الصالحین
همهٔ این پیغمبران پسندیدگانند واسمعیل ودیگرراه نمودیم اسمعیل راکه پسر ابراهیم
است والیسع ویسع که پسر اخطوبست وبابن العجوز مشهور ویونس ویونس ابن متی را
ولوطا ولوط راکه پسر هارون بوده وهارون برادر ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه
وعلی نبینا وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وکلا فضلنا وهمه را فضیلت دادیم بنبوت

علی العالمین برملایکه وجن وانس ومن آبائهم وهدایت دادیم بعضی را از پدران این
پیغمبران وذریاتهم وبرخی را از فرزندان ایشان واخوانهم وبعضی را از برا
دران ایشان واجتبیناهم وبرگزیدیم این پیغمبرانرا الی صراط مستقیم وراه
نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم براه راست ذلك این دین که انبیا بدان متدین
بودند هدی الله دین خدایست یهدی به راه می نماید بدان دین بفضل خود من
یشاء هرکرا میخواهد من عباده از بندگان خود ولو اشرکوا واکر این پیغمبران شرک آرند بخدای باوجود این
همه فضل وکمال لحبط عنهم هر آینه باطل کردد ونیست شود از ایشان ما کانوا یعملون
آنچه ایشان کرده باشند زیراکه کفر محبط اعمالست درین آیت تهدیت عظیم است
مر مشرکانرا اولئك آن کروه یعنی انبیا الذین آتیناهم الکتاب آنانندکه داده ایم ایشانرا کتاب
والحکم وداده ایم حکمت در فیصل دادن امور والنبوة وپیغمبری فان یکفر بها پس
اگر کافر شوند بکتاب وحکم ونبوت هؤلاء این کروهان از قریش فقد وکلنا بها پس
بدرستی که ما بر کماشته ایم ومهیا کرده برای ایمان بدینها قوما کروهی را که از روی
صدق لیسوا بها بکافرین نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغامبران وتابعان ایشانند
وکفته اند این قوم اشارت بانصار است واهل مدینه وچون در وقت نزول
این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست بایمان
ایشان اولئك الذین آن کروه انبیا انانندکه هدی الله راه نمود خدای ایشانرا بدین
خود فبهداهم اقتده پس بطریقهٔ ایشان اقتدا کن مراد آنچیزیست بران متفق بوده اند
از توحید واصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتح الغیب آورده که آنچه
حق سبحانه فرمود که فبهداهم اقتده یعنی بسیر انبیا اقتدا کن واحوال ایشانرا جمع

روی نمای اشارتست بانکه بر وصف وسیرت هریک مطلع شده برجود واحسن
آنرا اختیار فرماید زیراکه اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول دین نشاید جه در آن
تقلید روا نیست ودر فروع نیز نباشد جه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست
پس مراد محاسن اخلاق ومکارم اوصاف خواهد بود واز صفات سینه وخصال
رضیه هرجه باهمه ایشان متفرق بوده نزد او تنها مجتمع است پس از همه افضل
واکمل باشد هرجه بخوبان جهان داده اند ٥ قسم تو نیکوتر از آن داده اند ٥ هرجه
بنازند بدان دلبران ٥ جمله تراهست زیادت بر آن **قُلْ** بکوای محمد باکافران که
لَا أَسْئَلُكُمْ نمیخواهم از شما **عَلَيْهِ** بر پیغام رسانیدن از خدای **أَجْرًا** مزدی جنانجه هیج
از من هیج پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده **إِنْ هُوَ** نیست این تبلیغ من **إِلَّا**
ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ مکر پندی مر عالمیانرا **وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ** وتعظیم نکردند جهودان خدای را
حَقَّ قَدْرِهِ جنانجه سزای تعظیم او باشد ودر کشف الاسرار کوید خدا را نشناختند
جنانجه حق شناختن او باشد آری قدوم را با حدوث جه نسبت خاک وآب را
با رب الارباب جه مناسبت بزرکی را از شناخت آلهی سوال کردند فرمود کُلُّ مَا خَطَرَ
بِبَالِكَ فَهُوَ عَلَىٰ خِلَافِ ذَٰلِكَ ٥ هرجه آن بر هم نهاده دست عقل وحس ووهم ٥ کبریایش
سنک بطلان اندران انداخته ٥ وحضرت حقایق پناهی خلدت ظلال کماله
بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت وادراک حق سبحانه باعتبار
کنه ذات وتجرد ذات از تعینات اسمًا وصفاتًا ممتنع است مر غیر حق را سبحانه زیراکه
ازین حیثیت بحجاب عزت محض محتجب است وبرداء کبریا مختفی هیج نسبت نیست
میان او وما سوی او پس شروع در طریق معرفت او ازین وجه اضاعت بضاعت

وقیمت **بیت** بخیال در نکنجد تو خیال خود مرنجان ٥ ولامام علامه قدس الله روحه
العزیز در اسرار التنزیل فرموده که ای انکه خیال اشارت بتو محال وعبارت از تو وبال
کنه خردم در خور اثبات تو نیست ٥ داننده ذات تو بجز ذات تو نیست ٥ وکفته
اند معنی آیت اینست که ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالک بن الصیف که
سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه آمد انحضرت با وی کفت
سوکند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بر موسی منزل کردانید که در توریت دیده که
خدای دانشمند فربه را دشمن میدارد کفت آری این خبر در توریت هست انحضرت فرمود
که آن خبر تن پرور وخود پرست تویی او در غضب شد وکفت خدای هیج کتاب بر هیج
کس نازل ساخته است آیت آمد اینها خدای را جنانجه می باید وصف نکردند **إِذْ قَالُوا**
جون کفتند **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ** نفرستاده است خدای **عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ** بر بشری هیج جیز از وحی
واحکام شرع همجنین صفتی را که انزال الکتب وارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند
قُلْ بکو **مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي** که بفرستاد آن کتاب را که **جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ** آمد بوی موسی یعنی توریت
نُورًا در حالتی که بود روشنایی دهنده **وَهُدًى لِلنَّاسِ** وراه نماینده مردمانرا **تَجْعَلُونَهُ**
شما کردانیده اید آنرا **قَرَاطِيسَ** صحیفها وطومارها وورقهای پراکنده **تُبْدُونَهَا**
آشکارا میکنید آنجه میخواهید **وَتُخْفُونَ** ونهان میسازید **كَثِيرًا** بسیاری را از آن جون
نعت مصطفی صلی الله علیه وسلم وآیت رجم وغیر آن **وَعُلِّمْتُمْ** وآموخته شده
اند ای اهل اسلام بر زبان محمد علیه الصلوة والسلام **مَا لَمْ تَعْلَمُوا** آنجه ندانستند **أَنْتُمْ**
وَلَا آبَاؤُكُمْ ونه شما ونه پدران شما از امر ونهی وحلال وحرام **قُلِ اللَّهُ** بکوای محمد که
خدای فرستاد واین جواب آنست که فرستاد توریت را **ثُمَّ ذَرْهُمْ** پس دست بدار

تما کردانیده اید آنرا
قراطیس

ازیهود بکذار ایشانرا تا بیوسته فی خوضهم یلعبون در اباطیل وخرافات خود بازی میکنند
شیخ ابو سعید ابی الخیر قدس سره در کلمه وهذا کتاب فرموده که الله وبس وماسواه
هوس وانقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده اندکه قل الله دل را
سوی او دار ثم ذرهم غیر اورا فرو کذار شبلی با بعضی از اصحاب خود میکفت
علیک بالله ودع ماسواه ۰ جون تفرقه دلست حاصل زهمه ۰ دلرا بیکی سپار و
بکسل زهمه وهذا کتاب انزلناه این قرآن کتابیست که فرستاده ایم مبارک بسیار فایده
وبابرکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه بیش از وی بوده از کتب ولتنذر وتابیم
کند این کتاب وحفص بتا میخواند یعنی تا توبیم کنی ام القری اهل مکه را ومن حولها وهرکرا
کرد اکرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق ومغرب را قری جمع قریه باشد وام را از قری
کرفته اند که بمعنی جمع است پس هر جا مجتمعی باشد از شهر ودیه آنرا قریه توان کفت ومکه
راام القری کفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا انکه قبلهٔ اهل قریات
ومجتمع ایشان در وقت حج والذین آمنوا بالآخرة وانکسانی که ایمان آورده اند باخرت
یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبتست
وخوف سبب تدبر وتفکر در انکه نجات منشا بعث وقرآن دست دهد وهم وایشان
که به نبی وکتاب می کروند علی صلوتهم یحافظون . بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیراکه
نشانهٔ ایمان وستون دین نمازست آورده اندکه مسیلمهٔ کذاب واسود عیسی دعوی
نبوت کردند ومن حضرت رسالت را از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحهٔ
خاطر بود حضرت حق سبحانه ستمکاری ایشانرا شرح داد که ومن اظلم وکیست ستمکارتر
ممن افتری ازانکس که افتری کرد وبربست علی الله کذبا . برخدای دروغ کفت که من پیغمبر

اویم او قال یاکفت اوحی الی وحی میکنند بمن ولم یوح الیه شیء ووحی نکرده اند بدو چیزی
مسیلمه اباطیل ومفتریات بر هم می بست ومیکفت این وحی است که بمن فرود آمده واسود
عیسی نیز کفت شخصی بر من ظاهر می شود در حمام نشسته وسخنان بر من القا میکند ومن قال
وکیست ظالمتر ازانکس که کفت سانزل زود باشد که نازل کردانم مثل ما انزل الله مانند
آنچه خدای نازل کردانید کوینده این سخن عبدالله بن سعد است که کاتب دیوان نبوی
بود روزی که آیت ولقد خلقنا الانسان من سلالة می نوشت وبقلب اطوار او از علقه
ومضغه وعظم ولحم بلاحظه میکرد بعد ازانکه کلمات ثم انشأناه خلقا آخر شنید
از روی تعجب بر زبانش جاری شدکه فتبارک الله احسن الخالقین حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم کفت که بنویس که همچنین نازل شد عبدالله در شک افتاد ومرتد کشته کفت
اکر محمد صادقست پس بر من هم وحی فرود آید واکر کاذبست من هم کفتم چنانکه او میکوید
ولو تری واکر ببینی تو اذ الظالمون جون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت
در سکرات وشدتهای مرک والملائکة وفرشتکان عذاب باسطوا ایدیهم کستراننکان
دستهای خود را برای قبض روح ایشان ودر تبایع کفته دستها کشاده باشند بعذاب
ایشان وعمود آتشین بر ایشان میزنند ومیکویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحهای
خود را از جسدهای خود بجو متقاضی مسلط که از روی غلظت وعنف چیزی می طلبد
یا میکویند فرشتکان که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب اکر می توانید الیوم امروزکه
وقت مردن شماست تا ابد الابدین تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون بعذاب
خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که می کفتید علی الله غیر الحق . بر خدای
چیزی نه راست بود وکنتم عن آیاته وبودید که از آیات او تستکبرون کردن

کشتی میکردید و تعظم می‌نمودید و در آن تأمل و تدبر نداشتید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا و بدرستی که
آمدید برای ایشان حساب و جزا بسوی ما فُرَادَىٰ تنها نه مال با شماست نه فرزند نه
خدم و حشم نه یار و مددکار كَمَا خَلَقْنَاكُمْ و آمدید چنانکه شما را آفریده بودیم
أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه وَتَرَكْتُمْ و بگذاشتید
مَا خَوَّلْنَاكُمْ آنچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می‌نازیدید و بر دیگران
بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود نه از پیش
و نه با خود برداشتید وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ و نمی‌بینیم با شما شُفَعَاءَكُمُ شفیعان شما را الَّذِينَ
زَعَمْتُمْ آنانکه گمان می‌بردید از روی جهالت أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ بدرستی که ایشان در
تربیت شما شریکان خدا اند لَقَدْ تَقَطَّعَ بدرستی که بریده شد بَيْنَكُمْ پیوند شما
و حفص بنصب نون خواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت
وَضَلَّ عَنْكُمْ و گم شد از شما مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنچه بودید که گمان می‌بردید که بتان شفیعان
شما اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای فَالِقُ الْحَبِّ شکافنده تخم است یا از و نبات بر دید
وَالنَّوَىٰ و شکافنده دانه است تا از آن نهال بر آید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می‌آرد زنده
یعنی نبات را که نشو و نما حیاتی دارد مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که تخم و دانه است یا بیرون
آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ
و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات
و آدمی و مرغ است ذَٰلِكُمُ اللَّهُ این زنده کننده میراننده خدای است فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ
پس کجا بر گردانیده می‌شوید از و فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب
یعنی تاریکی برد و روشنایی آورد وَجَعَلَ اللَّيْلَ و گردانید شب را سَكَنًا آرامگاه خلق

تا از تعب حرکات روز بر آسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت آفتاب و ماه را حُسْبَانًا
نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین
بدیشان متیقن گردد ذَٰلِكَ این کار که بسیر و تدویر شمس و قمرست برای حساب
تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاریست الْعَلِيمِ دانا
بتدبیر مملکت خود وَهُوَ الَّذِي و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت
بالغه جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ بیافرید برای شما ستارها را لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه یابید بسبب آنها
فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان وَالْبَحْرِ و دریا و نجوم را بجز این منافع دیگراست
چون زینت آسمان و رجم شیاطین و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرد چه در نجوم
دلیل قدرت ظاهرتراست زیراکه نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته
باوجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که روشن و مبین
ساختیم نشانهای قدرت را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند
وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ در یک تن که آدم است فَمُسْتَقَرٌّ
پس شما را وَمُسْتَوْدَعٌ جای ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و برعکس نیز گفته
اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا حقیقت آنست که هرجا آدمی قرار ندارد و مستودع
اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشتست یا دوزخ مستقر اوست و از
جهت آخرت را دار القرار گفته است و محققان را درین آیت اشاراتست که زبان قلم از
تقریر و قلم زبان از تحریر او معزول اند حت قومی که حقایق و معانی گویند ۵ با خلق
بجا نهانی جویند ۵ اسرار غم عشق تو دلطابا هم ۵ هردم بزبان بی زبانی گویند
قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ

برای کروهی که فهم کنند وهو الذی انشا و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از برما از
جانب آسمان ماء فاخرجنا ای بس بیرون آوردیم به بآن آب نبات کل شیء رستنیهای
هر جیزی مجمل ذکر فرمود آنکه مفصل میگوید فاخرجنا منه بس بیرون آوردیم ازین آب
خضرا جیزی سبز یعنی کیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ بیدا کرده است نخرج
منه بیرون می آریم از آن کیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیکر مرکب شده یعنی خوشه
ومن النخل و بیرون آریم از خرما بنان من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان
شاخها دانیة بیکدیکر نزدیک یعنی بر هم بیجیده یا بزمین نزدیک تا از بسیاری بار
وجنات من اعناب و دیکر بیرون آریم بوستانها از انکور والزیتون و بیرون آوردیم بآب
باران درخت زیتون را والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتی که آن درختان بعضی
ببعضی مانده اند در برک وغیر متشابه و نه مانند یکدیکر اند در طعم جه بعضی بغایت
ترش می باشد و برخی شیرین و بعضی ترش شیرین انظروا الی ثمره بنکرید بمیوه هر درختی
اذا اثمر جون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خرد و بی مزه وینعه و بنکرید در رسیدکی
و بختکی آن که جکونه شکلی و مزه و نفعی و لذتی در وی بدید می آید ان فی ذلکم بدرستی که درینها
که یاد کردیم لآیات نشانهاست بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون مر کروهی را که
بکروند وجعلوا و ساختند کافران واضح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته
اند یعنی بیدا کرده اند برغم خود لله و برای خدای شرکاء الجن انباز از دیوان را
یعنی کفتند شیطان شریک هرجه خیراست خدای می آفریند و او را یزدان میکویند و هرجه
شراست شیطان خلق میکند و او را اهرمن میکویند وخلقهم و حال آنست که او آفرید
مر این کبران را نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و اینان مخلوق را شریک خالق

میکویند

میکویند وخرقوا له و بربافتند بعضی کافران برای او بنین بسران جون عزیر و عیسی
وبنات و دختران جون ملایکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنجه میکویند
سبحانه باکست خدای وتعالی و برتر است عما یصفون از آنجه صفت میکنند که او را
شریک و فرزند هست بدیع السموات والارض اوست بدید آرندهٔ آسمانها و زمینها انی یکون
از کجا باشد و جکونه بود له ولد مر او را فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را
زنی و فرزند از شوهر و زن بدید آید و جکونه او را زن باشد که در زن و شوهر کفارت
و جنسیت شرط است و او را کفو نیست و میان او و ما سوی مجانست نه وخلق کل شیء
و بیافرید همه جیز را و خالق را مانند نیست وهو بکل شیء علیم و او بهمه جیزها داناست
و غیر او را این دانایی نیست بس او را مثل نبود و جون کسی مثل و مانند او نباشد بس استغنا
صاحبه و ولد بر وی محال بود ذلکم این که بدین صفتها موصوفست الله خدای
مستحق عبادت اوست ربکم بروردکار شما لا اله الا هو هیج معبودی بسزا نیست
مکر او خالق کل شیء آفریننده همه جیزها فاعبدوه بس او را برستید وهو علی کل شیء وکیل
و او با وجود همه این صفتها نکاه بانست و متولی امور بندکان لا تدرکه الابصار وهو یدرک در نیابد
او را دیدها و او دریابد خداوندان دیدها را این آیت دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوف
بر کنه شیء و احاطه بدو نه بر نفی رؤیت جه رؤیت بی ادراک ممکن است و اکر ادراک را
بمعنی رؤیت دارند تقدیر باید کرد که نه بینند بصرها او را در دنیا جه رؤیت در عقبی
بنص قرآن و حدیث ثابت شده وهو اللطیف و اوست نیکوکار الخبیر دانا باسرار
و در ینابیع کفته که اوست باریک بین نهان دان کسی نه بیند آنجه وی بیند و کسی نداند
آنجه وی بیند داند قد جاءکم بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن من ربکم از برور

الابصار

دکار

شما فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ پس هر که به بیند منفعت او مر او راست وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا و هر که نابینا شود
یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر او بر وست وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ ونیستم من بر شما
بِحَفِيظٍ نگاه بان که محافظت احوال شما کنم و بر ان شما جزا دهم بر من همین تبلیغ است وبس
وَكَذَٰلِكَ ومثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ دیگر میگردانیم
آیتهاء قرآنرا از خوف برجا و از وعده بوعید تا سامعان متنبه شوند وَلِيَقُولُوا وتا
نگویند اهل مکه که تو دَرَسْتَ خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از جبر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم
تعلیم میکردند و میگوید خدای من وحی میکند حق سبحانه می فرماید که ما تصریف آیات
می کنیم و نگویند که تو از بشری تعلیم گرفتهٔ زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشری نیست
وَلِنُبَيِّنَهُ و دیگر تصرف برای آنست که بیان می کنیم قرآنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که
میدانند که این کلام خدایست نقلست که در محلی که کفار عرب آنحضرت را صلوات الله
علیه بدین آبا دعوت میکردند این آیت نازل شد که اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ پیروی آنچه که
وحی کرده شده بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی طریقهٔ توحید و بدانکه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
هیچ معبودی سزا نیست مگر او وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان و
با قوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ ونگر خواسته ایم تو مَا أَشْرَكُوا برین
کافران نگاه بان وَمَا جَعَلْنَاكَ ونیستی تو عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو
بازگذاشته نیست آورده اند که چون آیت إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ
نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بربند و اگر نه ما خدای ترا که
بصفات کمال یاد میکنی هجا کنیم آیت آمد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ دو دشنام بدهید آنانرا که

برستید

می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و قبایح ایشان یاد مکنید فَيَسُبُّوا اللَّهَ که ایشان در مقابله
ناسزا گویند خدا برا عَدْوًا از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی این عمل
مکنید از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن
مسبت واقع نشود کسی را که مستحق مسبت نیست كَذَٰلِكَ همچنانکه بیاراستیم عمل کفار را در
نظر ایشان زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ بیاراسته ایم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشانرا از نیک و بد
در نظر ایشان كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ پس بسوی آفریدگار ایشانست
مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهید ایشانرا در وقت مکافات
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه گفتند که محمد تو مارا خبر میدهی که عیسی علیه السلام مرده را بدم
زنده کرد و موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد چشمه دوازده آب جاری شد از ین نوع
آیتی بما بنمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا
بدعاء تو زر گردد حضرت گفت اگر این معجزه تحقیق پیوندد مرا تصدیق خواهید جمله
بر قول دعوت عهد کردند و سوگندان غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه نمایی ما در
موافقت اهل تحقیق و توحید متابعت کنیم در معالم فرموده که حضرت بدعا اشتغال
نمود و مقارن آن جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعاء تو این کوه را
زر سازم اما سنت من بر آن جاری شده که چون از انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن
آیت بظهور رسد اگر از عهدهٔ عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدیشان فرستیم اگر
میخواهی این معجزه ظاهر سازم اما عذاب در پی داراد و اگر خواهی تا توبه کنند حضرت قسم
ثانی را اختیار فرمود و آیت آمد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخترین

سوکندان ایشان لئن جاءتهم آیة که اکر آمد بدیشان نشانهٔ ازآنچه طلب میکنند لیؤمنن بها
هرآینه ایمان آرند بدان قل انما الآیات بکو جز این نیست که اینها یعنی نشانهاء نبوت که معجزاتست
عند الله نزدیك خداست و او برانها را آنچه از و خواهد قادر است وما یشعرکم وچه چیز
دانا کرداند شما را ای مؤمنان بآنچه از کافران صادر کرد د انها اذا جاءت بدرستی که چون
معجزها بیاید بدیشان و مشاهده کنند لا یؤمنون نخواهند کروید ونقلب افئدتهم ومیکردانیم
دلهای ایشانرا از تصدیق وابصارهم دیدهای ایشانرا از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند در
آخر کما لم یؤمنوا به همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد اول مرة نخستین بار
جون شق قمر وغیر آن ونذرهم ومیکذاریم ایشانرا فی طغیانهم یعمهون تا در سرای خود سرکشته بیرون

الجزء الثامن من اجزاء الثلاثین

ولو اننا نزلنا اکر جنانچه ما فرو میفرستادیم الیهم الملائکة بسوی این کافران فرشتکانرا
جنانچه میکویند وکلمهم الموتی واکر سخن میکفتند ایشان مردکان جنانچه
اقتراح میکنند فاتوا بآبائنا وحشرنا علیهم واکر جمع میکردیم برای ایشان کل شیء همه
چیزرا که در دنیاست قبلا کروه کروه تا کواهی دهند بر وحدت الهی ونبوت رسالت
پناهی ما کانوا لیؤمنوا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند الا ان یشاء الله مکر آنکه خدای خواهد
ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار یجهلون نمی دانند که اکر همه معجزات بدیشان نمایند
ایمان نخواهند آورد وکذلك و جنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جعلنا ما
کردانیدیم لکل نبی برای هر پیغمبری عدوا دشمنی شیاطین الانس کردن کشان
از انس وجن وشیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دور اند از رحمت رحمن یوحی بعضهم
وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن الی بعض برای بعضی یعنی شیاطین انس

یا وسوسه

الجزء الثامن

والجن

یا وسوسه میکنند وخبر میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زخرف القول
سخنان دروغ اراسته را غرورا از برای فریب ولو شاء ربك واکر خواستی آفریدکار تو
ایمان ایشانرا ما فعلوه نمیکردند دشمنی با پیغمبران فذرهم وما یفترون پس بکذار
ایشانرا و آن درغها که بر می بافند و از ینجا معلوم شد که وسوسهٔ شیطان در سخنان
رنکین بی اصل برای فریب خلق است ولتصغی الیه و برای انکه میل کنند بان افئدة
الذین دلهای آنکسان که لا یؤمنون بالآخرة نمیکروند باخرت ولیقترفوا و برای انکه بسندند
آنرا ولیرضوه و برای انکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کنندهٔ آنند
از کناهان افغیر الله بکو ای محمد که آیا غیر خدای ابتغی حکما میطلبم کسی را که حکم کند
میان من و شما وهو الذی واوست انکه انزل الیکم الکتاب فرو فرستاد بشما قرآنرا مفصلا
بیان کرده شده در وحق و باطل والذین آتیناهم الکتاب وانکسانی که داده ایم ایشانرا کتاب جون
علماء یهود ونصاری یعلمون میدانند انه منزل انکه قرآن فرو فرستاده شده است
من ربك از پروردکار تو بالحق براستی ودرستی فلا تکونن پس مباش مخاطب است
اند یا هر احدی جون ادله بر حقیقت قران ظاهر شد مباشید من الممترین از شك کنندکان
وتمت وتمام شد کلمة ربك حجت آفریدکار تو در بیان توحید ونبوت صدقا از روی
راستی در اخبار و مواعید وعدلا از روی عدالت در اقضیه واحکام لا مبدل هیچکس
نیست تبدیل دهنده لکلماته مر اخبار واحکام او را جنانچه تبدیل دادند
آیات توریت را زیرا که حق سبحانه وعدهٔ محافظت قرآن کرده از تبدیل که وانا له لحافظون
وهو السمیع واوست شنوای کفتار همه العلیم دانا باسرار همه وان تطع واکر فرمان بری
اکثر من فی الارض بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار وجهله وکویند مراد از ارض

مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گمراه کردانند ترا از راهی که بخدای
میرسد اِنْ يَتَّبِعُونَ پی روی نمیکنند آن گروه اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خود را و گمان ایشان آن
بود که پدران ایشان برحق اند وَاِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ و هستند ایشان الا که دروغ میگویند
بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحایر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریك در عبادت
وی اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بدرستی که پروردکار تو او دانا تر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتکان فَكُلُوا
پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از آنچیزی که یاد کرده نام خدای عَلَيْهِ بر وی در وقت ذبح
کردن اِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ وَمَا لَكُمْ اَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ اگر
هستید شما بآیتهای خدای و سخنان در حلال و حرام کردیدکان و چیست شما را انکه نخورید
از آنچه یاد کرده اند نام خدای بران در وقت ذبح کردند وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستی که
تفصیل کرد خدای و بیان فرمود که برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده اند بر شما و تفصیل
در آن آیت است که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ و حفص جزم فعل معلوم خوانده یعنی
بیان کرد آنچه حرام ساخته بر شما اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج
کشته اِلَيْهِ بسوی او از محرمات که آن نیز حلال است عند الضرورة وَاِنَّ كَثِيرًا
و بدرستی که از بسیاری مردمان لَيُضِلُّونَ گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم
حلال بِاَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خوخویش بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیل و حجتی بر آن
اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو هُوَ اَعْلَمُ او ست دانا تر بِالْمُعْتَدِينَ بدانها که از حد
در گذشتکانند وَذَرُوا و دست بدارید ظَاهِرَ الْاِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ و پنهان
او را یعنی ترک کنید همه گناها را زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا پنهان و گفته اند نکاح
محارم مکنید و بزنا مایل مشوید بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن

مَنْ اَضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ
آنکس که کم می شود از راه وی
وَهُوَ اَعْلَمُ
و او دانا تر است صح

انکه

انکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن
اثم میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر خطوط
قلب یا کناه ظاهر میل است بمشتهات نفس بجوارح و کناه باطن محبت ایشان آرزوهای
نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بران اطلاع افتد و باطن انکه میان بنده و خدای
بود و حقیقت آنست که کناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب
آن ودست میدهد و کناه باطن عقاید فاسده و عزایم باطله است و در بحر الحقایق
فرموده که همچنانکه انسان را ظاهریست یعنی بدن جسمانی و باطنی است یعنی دل روحانی
کناه را نیز ظاهریست و آن قولی و فعلی باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که آن
صفات حیوانیست و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه میفرماید که ترک کنید
افعال طبع را باستعمال افعال اعمال شرع و دست بدارید اخلاق ذمیمه نفسانی را
بتخلق باخلاق ملکی چه ربانی امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت
ظاهر و باطن بتوارزانی داشت واسبغ علیکم نعمة ظاهرة و باطنة اینجا میگوید
وَذَرُوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَبَاطِنَهُ یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک کناه ظاهر و باطن است
در ترک کناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران و در ترک کناه باطن خلاصی قلوب است
از عقوبات حرمان ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث کناه تا از آن صورت و معنی
تو پاکیزه شود اِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْاِثْمَ بدرستی که آنانکه کسب میکنند کناه را ظاهرا و باطنا
سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند
آورده اند که مشرکان عرب که مردار حلال دانستندی کفتندای محمد کو سفندی که
می میرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او کفتند وا عجبا چیزی که یاران تو

میکشند وسک وجرغ هلاک میکنند حلال وپاکست وهرچه خدای میکشد حرام وناپاک
ازین سخن وسوسه در خاطر ضعفاء اهل اسلام افتاد آمد که وَلَا تَأْكُلُوا مخورید مِمَّا
لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ از آنچه یاد نکرده اند نام خدای را بر ذبح او وامام احمد رحمهم الله حرام
دانند لحم متروك التسمیه را خواه بعمد وخواه بسهو وامام مالك وامام شافعی رحمهما الله
بخلاف این میگویند که ذبیحهٔ مسلمانان حلال است اگرچه تسمیه نگفته باشند امام
ابو حنیفه رحمه الله میگوید اگر بعمد ترک تسمیه کرد حرام است والا حلال وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ
وبدرستی که خوردن او فسق است وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ وبدرستی که دیوان لَيُوحُونَ وسوسه
میکنند إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود از کافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت کنند که
هرچه خود میکشید مخورید وهرچه خدای کشنده است میگذارید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ واگر
شما ای مؤمنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که
شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای بفرمان برداری غیر او شرک است أَوَمَنْ
كَانَ مَيْتًا یا آنکس که بود مرده بکفر یا بجهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده کردانیم او را
باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا ودادیم مر او را نوری از حجج وبراهین تا تمیز
کند میان حق وباطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان براه راست
پس آنچنین کس باشد یعنی نباشد كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او آنست که در
تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده ازو كَذَلِكَ همچنانکه آراسته اند
ایمان را در دل مؤمنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در شأن حمزه رضی الله عنه وابو جهل نازل شد
در وقتی که ابو جهل از روی جهل وجرأت نسبت باحضرت رسالت صلوات الله وسلام

علیه

علیه بی ادبی کرده بود که دیگران لایق حال نبوت وموافق استعمال مخلصان امت نیست
وحمزه در آن روز در شکار بود چون باز آمد وشکایت بی ادبی ابو جهل با آنحضرت حکایت
کردند حمزه خشمناک بر سر آن ناپاک بی باک رفت وکمان بر سر او زد وکلمهٔ شهادت بر
زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است وکرفتار ظلمات کفر وآثام ابو جهل وکفته
اند در بارهٔ عمر بن الخطاب رضی الله عنه وابو جهل فرود آمده که هردو در مقام
آزار سید مختار بودند وآنحضرت دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز
کردان ودعاء آنحضرت در بارهٔ فاروق سمت اجابت یافت پس صاحب نور عمر است
ومقید ظلمت ابو جهل ومحققان کفته اند موت بهوای نفس است وحیات
بمحبت حق با موت بفکر نیست وحیات معرفت در کشف الاسرار آورده است که حیات
معرفت دیکر است وحیات بشریت دیکر عالمیان بحیات بشریت زنده اند ودوستان
بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسر آید كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ومر کرا
حیات معرفت بسر نیامد فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً واز ینجاست که الْمُؤْمِنُ حَيٌّ فِي الدَّارَيْنِ
نمیرد هر کرا جانش تو باشی ○ خوشا جانی که جانانش تو باشی ○ شاه کرمانی قدس
سره این آیت برخواند که أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ کفت نشان این حیات برخیوات
از خلق عزلت وبا حق خلوت ودوام ذکر بزبان ودل وبزرکی این معنی را نظم فرموده
بر روی خلایق در صحبت بکشای ○ میباش بکلی متوجه بخدای ○ غافل مشو از ذ
دل وذکر زبان ○ تا زندهٔ جاوید شوی در دو سرای وَكَذَلِكَ وهمچنانکه در مکه بزرکان کنه کار
هستند جَعَلْنَا آفریده ایم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دهی أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرکان کنه کاران
آن موضع اند یا کردانیده ایم بزرکان هر دهی وشهری را مجرمان آن مقام لِيَمْكُرُوا فِيهَا

تامکر کنند در آن موضع اند و مردم را از ایمان باز دارند جنانکه روسای مکه بر سر جهار راه
کسان باز داشته اند که در موسم هر که بیاید و از حال پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوال کند
کویند ساحراست وشاعر وکاهن وامثال آن وَمَا يَمْكُرُونَ ومکر نمی کنند این کافران إِلَّا
بِأَنْفُسِهِمْ مکر بانفسهای خود جه وبال آن مکر راجع است برایشان وَمَا يَشْعُرُونَ ونمیدانند
ایشان که بتعه مکر بصاحب او میرسد وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ آورده اند که ابوجهل وامثال
بعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میکویند
در میان ما پیغمبری هست که بدو وحی آید راضی نمی شویم تا بما وحی آید جنانجه برو نازل
می شود وحق تعالی آیت فرستاد وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ وجون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه
در اثبات نبوت سید آخر الزمان قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ کویند ایمان نمی آریم بدین آیت یا معجزه
حَتَّى نُؤْتَى تا وقتی که بدهند ما را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنجه داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران
خدای یعنی وحی وکتاب بما فرود آید جنانجه بدیشان فرود آید امام ثعلبی کوید مراد
از رسل الله حضرت پیغمبر است جنانجه در آیت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب بفرمود واین بر
سبیل تعظیم است در شرح تعرف آورده که تا حق سبحانه شمایل همه انبیا بوی جمع نکرد اورا
يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب نفرمود ؎ هرجه خوبان همه دارند تو تنها داری در بستان فرموده که
ولید مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کفت اگر نبوت حقست من از تو سزاوار
ترم جهت آنکه بسن از تو اکبرم و بمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر ومال نیست
بفضل وکمال است اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناتر است حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ آنجا که می نهد پیغامهای
خویش را سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا زود باشد که رسد آنکسانرا که مجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری
ورسوایی عِنْدَ اللَّهِ بنزدیک خدای وَعَذَابٌ شَدِيدٌ وعذابی سخت بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ بسبب

واین بر سبیل تعظیم است در شرح تعریف آورده که حق سبحانه شمایل همه انبیا بوی جمع نکرد اورا يا ايها الرسل خطاب فرمود

انکه

آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان وبدی سکالیدند در حق ایشان فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ
پس هر کرا خواهد خدای أَنْ يَهْدِيَهُ آنکه او را راه نماید وبطریق حق شناسا کرداند يَشْرَحْ
صَدْرَهُ بکشاید دل او را لِلْإِسْلَامِ برای اسلام قبول وَمَنْ يُرِدْ وهر کرا خواهد أَنْ يُضِلَّهُ
آنکه فرو کذارد او را از طریق ایمان بکرداند يَجْعَلْ صَدْرَهُ کرداند دل او را ضَيِّقًا تنک حَرَجًا
سخت تنک بنابه که سی باز زند واز سخن حق ابا کند كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ کوییا بالا میرود فِي السَّمَاءِ در آسمان
یعنی میکریزد از قبول حق ومیخواهد که بآسمان رود واین غایت تباعد است در کریختن
كَذَلِكَ همچنانکه تنک میکرداند دل کافرانرا يَجْعَلُ اللَّهُ میکمارد خدای الرِّجْسَ عذاب
یا لعنت را عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بر دلهای آنانکه نمیکروند وتوحید را تصدیق نمی کنند وَهَذَا واین
اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ راهیست بسندیده پروردکار تو مُسْتَقِيمًا در حالتی که راستست در وی
کجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم آیات قرآنرا لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ برای
کروهی که پند می پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ مرا این پند پذیرانراست بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ ذخیره
نزدیک خدای وَهُوَ وَلِيُّهُمْ واو ناصر ایشانست در دنیا ومتولی ثواب ایشان در عقبی
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنجه کردند از تصدیق کتاب وپیغمبر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ ویاد کن
روزی را که حشر کنیم ایشانرا وحفص يَحْشُرُهُمْ میخوانند یعنی خدای جمع کند جن وانس را جَمِيعًا
همه ایشان پس کوید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ ای کروه دیوان قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستی که بسیار یافتید
مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان که باغوا تابع خود ساختید وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ وکویند دوستان
شیاطین مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پرور
دکار ما برخورداری یافت بَعْضُنَا بِبَعْضٍ بعضی از ما ببعضی برخورداری انس از جن آنست
که ایشانرا بآرزوهای نفس راه نمودند وتمتع جن با انس آنکه مطیع ومنقاد ایشان شدند

امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که استماع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر
اند دیوان آدمیانرا بجاه میخوانند وآدمیان دعوت دیوانرا اجابت میکنند وبلغنا ودیگر
میگویند که الهی باستماع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا بر آن وقتی که برای ما مقرر کرده بودی
مراد برانگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قال گوید
خدای النار مثویکم آتش است آرامگاه شما خالدین فیها در حالتی که شما جاوید باشید در آن
آتش الا ما شاء الله مگر آنکه خواهد خدای که شما را بزمهریر نقل کند ان ربک بدرستی که
پروردگار حکیم خداوند حکمتست در آنچه کند با جن وانس علیم داناست باعمال
واحوال ایشان وکذلک وچنانکه فرمود فرو میگذاریم گناه جن وانس را نولی مسلط
میکردانیم بعض الظالمین بعضا بعضی از ظالمانرا بر بعضی یا وامیگذاریم برخی را بر برخی
مال دینار رحمه الله فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که نیست
میکردانم دشمنان خود را بدشمنان وباز ایشانرا بدوستان خود واشهر آنست که تولیه
در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن وانس را باهم گذاریم تا دانند که هیچ یک نفع بدیگر
نمی توانند رسانید واین صورت واقع می شود بما کانوا یکسبون بآنچه ایشان کسب
میکنند از معاصی ومناهی باز دیگر خدای تعالی عتاب کند از روی توبیخ که یا معشر الجن والانس ای
گروه دیوان ای آدمیان الم یاتکم آیا بشما نیامد یعنی آمد رسل منکم پیغمبران از شما اگر
چه پیغمبر جز از آدمیان نبوده اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است وگفته
اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده جمهور برانند که رسل جن را نذر گویند وایشان
رسل رسولانند به جن همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
به قوم رسانیدند قال الله تعالی ولوا الی قومهم منذرین وبرهان تقدیر حق سبحانه

میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت یقصون علیکم بخوانند بر شما
آیاتی آیتهای کتاب مرا وینذرونکم وبیم کنندگان شما را لقاء یومکم هذا دیدن این
روز که روز قیامت است قالوا گویند در جواب ایشان که شهدنا علی انفسنا گواهی
میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر واستحقاق عذاب وغرتهم
الحیوة الدنیا وحال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث ونشر ا
کردند وچون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وشهدوا علی انفسهم
وگواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین آنکه بودند ایشان کافران
ذلک این فرستادند رسولان ان لم یکن ربک برای آنست که نیست آفریدگار تو
مهلک القری هلاک کننده ساکنان دیها وشهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون
وحال آنکه اهل آن شهر ودیها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد
وایشانرا از خدای وقیامت خبر نداده بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا
بعد از تقدم وعید واگر نه ایشانرا بر حق حجت رسد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک
چرا رسولی نفرستادی تا ما پی روی میکردیم ولکل وهر عمل کننده را درجات مراتبیست
در ثواب وعقاب مما عملوا از برای عملها که کرده اند وما ربک ونیست پروردگار تو
بغافل عما یعملون بیخبر از آنچه مردمان میکنند وربک الغنی وپروردگار تو بی نیاز است
از عبادت بندگان ذو الرحمة خداوند رحمتست بر ایشان وتکلیف طاعت جهت تکمیل
ایشانست وگفته اند بی نیاز است از طاعت مطیعان وذو الرحمه است بر مجرمان وعاصیان
ان یشأ اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را وعید اهل مکه است ویستخلف وخلیفه وجا
نشین شما سازد من بعدکم از پس شما ما یشاء هر کرا خواهد از آفریدگان خود کما انشأکم

همچنانکه شمارا پیدا کرد من ذریة قوم آخرین از ذریت قوم دیکر که پدران شما بودند انما تدعون
بدرستی که آنچه وعده داده اند شمارا از قیامت و متعلقات او لآت هرآینه بودنی
و دیدنیست بی شك وما انتم بمعجزین ونیستید شما عاجز کنندکان مر خدا برا در بعث
وحشر شما قل بکوای محمد یا قوم اعملوا ای قوم من مراد کفار قریش اند عمل کنید علی مکانتکم
هریك بر حالت خود آنچه نهایت تمکن واستطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود
مستمر باشید از تهدیت است میکوید شما بر حالت خود باشید که انی عامل بدرستی که من
نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و بردباری فسوف تعلمون بس زود باشد که بدانید من تکون
آنکس را که باشد له عاقبة الدار مر او را عاقبت بسندیده در سرای آخرت انه لا یفلح الظالمون
بدرستیکه فیروزی و رستکاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار
فرموده که مم درین زودی بدانید که دنیا کرا رسد و دولت فلاح کرا رسد به بینند که
درویشان شکسته بال را بسرای کرامت جون خواهند وخواجکان صاحب اقبال را
سوی زندان ندامت جون رانند ٥ باش تا کرا یابی آنها را که امروز ندجزو ٥ باش تا کر ببینی انها را
که امروز زندخار ٥ تا کی ازدار الغروری ساختن دار السرور ٥ تا کی زدار الفراری ساختن
دار القرار ٥ آورده اند که مشرکان عرب درمیان کشت زار خود خطی کشیدندی و یك
نیمه برای خدا و یك نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین جهارپایان را نیز قسمت کردندی
بعضی برای الله و برخی برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی
وآنچه بهرهٔ بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی بس اکر حصهٔ خدای بهتر بودی
بدل کردی آنرا لحصهٔ آلهٔ خود واکر حصهٔ آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بکذاشتندی واکر
جیزی از نصیب خدای درمیان نصیب بتان افتادی بر نداشتندی و کفتندی خدای تو

توانکراست و بدین احتیاج ندارد واکر نصیب بتان بر نصیب خدای مخلوط شدی بر
داشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و کفتندی اینان فقیر و محتاج اند حق سبحانه
ازین حال خبر میدهد و میفرماید وجعلوا لله و مقرر کردانیدند برای خدا مما ذرأ
از آنجه خدای آفریده است من الحرث از کشت زارها والانعام وجهارپایان نصیبا
بهرهٔ و برای بتان بهرهٔ فقالوا بس کفتند هذا لله این نصیب مر خدا راست بزعمهم
بادعای باطل و کفتنا دروغ ایشان وهذا لشرکائنا واین دیکر نصیب برای شرکان یعنی
مشرکانی که برای خدا بیدا کرده ایم فما کان بس آن نصیب که باشد لشرکائهم برای بتان
ایشانرا بر غم ایشان فلا یصل الی الله بس نمیرسد بخدای و در آن تصرف نمیکنند وما
کان لله وآن نصیبی که مر خدا راست فهو یصل بس آن میرسد الی شرکائهم به بتان
ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدا بر میدارند و نا فرد بتان میکنند ساء ما یحکمون بد
حکمیست که ایشان میکنند وکذلك و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت
قربات زین می آرایند لکثیر من المشرکین برای بسیاری از مشرکان قتل اولادهم کشتن
فرزندان ایشانرا شرکاؤهم شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند
کشتن فرزندانرا در جشم مشرکان لیردوهم تا هلاك کنند ایشانرا یعنی کمراه سازند
ولیلبسوا علیهم و تا بوشیده کردانند بر ایشان دینهم یعنی آنجه بر آن بودند از کیش اسمعیل علیه
السلام ولو شاء الله واکر خواستی خدای ما فعلوه نکردندی مشرکان آنجه برای ایشان
آرایش میدهند فذرهم وما یفترون بس بکذار ایشانرا با فتراء و دروغی که میکویند
وقالوا هذه و کفتند این نصیب الله ما انعام وحرث حجر جهارپایان و کشت حرام است
لا یطعمها نخورد و نخورند آنرا الا من نشاء مکر آنکه ما خواهیم خادمان بتخانه و مردان

دینهم
دینهای خا
ع

و مطلق زنان را دخل نمیدادند بزعمهم بگمان خود بی حجتی و برهانی وانعام حرمت ظهورها
و میگفتند این چهارپایانند که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی
بحایر و ثوایب و حوامی وانعام و دیگر چهارپایانند که برای قربانی بتان لا یذکرون
اسم الله یاد نمیکنند نام خدایرا علیها بر ذبح آن بلکه بر نام بتان ذبح میکردند
افتراء علیه و در اینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای که میگفتند که اینها خدا فرموده
سیجزیهم زود باشد که خدای جزا دهد ایشانرا بما کانوا یفترون بسبب آنکه افترا
میکنند وقالوا و گویند ما فی بطون هذه الانعام آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی
در شکم بحیره و سایبه از بچگان خالصة لذکورنا پاکست و حلال مردان ما را
ومحرم علی ازواجنا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وان یکن
میتة و اگر باشد یعنی مرده متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان همه یعنی زن و مرد
در خوردن آن شریک باشند سیجزیهم زود پاداش دهد خدای وصفهم وصف
ایشانرا که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم انه حکیم بدرستی که خدای
حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند علیم داناست بمصالح بندگان
در حل و حرمت قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه قتلوا اولادهم بکشتند
فرزندان خود را سفها از روی بیخردی بغیر علم بی دانشی در معالم آورده که
ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید
در صغر سن باسیری افتد چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بوده یا اگر بزرگ
شوند جهاز و ما یحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که قتل اولاد کردند از روی
جهل وحرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی

افتراء علیه

بحایر و ثوایب

بحایر و ثوایب و غیر آن افتراء علی الله بربافته اند افترا برای خدای قد ضلوا بدرستی که
گمراه شده اند در راه ضلالت وما کانوا مهتدین و نیستند راه یافتگان بطریق حق
وهو الذی و اوست آنکس که برای شما انشاء پیدا کرد جنات بوستانها از انگور معروشات
برداشته و جفت بسته وغیر معروشات و بر زمین افتاده بی جفت و گفته اند معروشات
آنست که بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته
والنخل و بیافرید درخت خرما را والزرع و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمره او
حبوبست مختلفا اکله در حالتی که مختلفه است ثمره هر یک از اینها در هیأت و کیفیت
والزیتون و دیگر پیدا کرد زیتون را والرمان و انار را متشابها در حالتی که مانند
یکدیگر است برگهای او وغیر متشابه و مانند نیست مزه میوه او بعضی ترش است
و برخی شیرین و بعضی میان آن و این کلوا من ثمره بخورید از میوه ها و هر یک
اذا اثمر چون میوه پیدا کند و اگر چه نارسیده و خام باشد وآتوا حقه و بدهید
حق آن میوه را یعنی تصدق کنید یوم حصاده در روز دروان زرع و بریدن
نخل و چیدن میوه ها مبالغه است در اهتمام بتصدق و عدم تأخیر در ادا
اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه
فرض شده و این آیت مکی است و بعضی گفته اند مراد زکوة است و آیت مدنیست آورده
اند که ثابت بن قیس را رضی الله عنه قریب پانصد نخل بود که خرمای آنرا برید و تصدق
کرد تا وقتی که هیچ نماند آیت آمد که ولا تسرفوا و از حد در مگذرید در صدقه دادن
یعنی هر چه هست بیکبار تصدق مکنید در معالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی
از حد تجاوز منمائید در بخل و امساک امام قشیری رحمه الله فرموده که هر چه در حظ

نفس خود صدقه کنی اسرافست واکر همه یک کنجید دانه بود وهرچه برای خدا دهی اسراف
نیست واکرچه هزار خزانه بود اِنَّهُ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ دوست نمیدارد
مسرفانرا یعنی نمیپسندد عمل ایشانرا وَمِنَ الْاَنْعَامِ واوست که بیافرید از چهارپایان
حَمُولَةً آنراکه بار کشد چون شتر وکاو وحَمُولَةً وآنراکه بر زمین افکند برای ذبح چون
کوسفند وکفته اند که حمولة کبار انعام است وفرش صغار که از خوردی بر زمین نزدیک
است مانند فرش کُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ از آنچه روزی داد شمارا خدای وحلال
کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوا وپی روی مکنید خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ کامهاء شیطانرا یعنی
بر راه وی مروید وحلال را حرام مسازید بقول وی اِنَّهُ لَکُمْ بدرستی که او مر شما را
عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنیست آشکارا ثَمَانِیَةَ اَزْوَاجٍ واز چهارپایان بیافرید هشت زوج
زوج آنرا کویند که با جنس خود مزاوجت کند پس مثل ذکر زوج انثی بود وانثی زوج
ذکر وهر دورا نیز زوج میگویند اما مراد آنست که کفتیم واین هشت زوج هشت
فرزند هر یکی زوج دیکری مِنَ الضَّأْنِ از آنچه پشم دارند وایشانرا میش خوانند
اثْنَیْنِ دو زوج یکی زوج ودیکری جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ وازانکه موی دارند ایشانرا
بز کویند اثْنَیْنِ دو زوج دیکر نر وماده قُلْ بکو آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام
کرد خدای اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ یا دو ماده را اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ یا انراکه مشتمل است بر وی اَرْحَامُ
الْاُنْثَیَیْنِ رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد خواه نر نَبِّئُونِی خبر
دهید مرا بِعِلْمٍ بامری معلوم که دلالت کند برانکه خدا کدام را حرام کرده است اِنْ
کُنْتُمْ صَادِقِینَ اکر هستید راست کویان که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْاِبِلِ اثْنَیْنِ
واز شتر دو زوج نر وماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ واز کاو نیز بهمان منوال دو زوج قُلْ

بارکشد چون شتر وکاو وفرشًا
وانراکه ص

بکو آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ آیا هر دو ذکر را از شتر وکاو وحرام کرد اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ یا دو ماده را
از ایشان اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ یا آنرا حرام ساخته که فرا کرفته است آنرا اَرْحَامُ الْاُنْثَیَیْنِ
رحمهای هر دو ماده اَمْ کُنْتُمْ یا بودید شما شُهَدَاءَ حاضران ومشاهده کنندکان
اِذْ وَصَّاکُمُ اللّٰهُ
بِهٰذَا آن هنکام که وصیت کرد خدای شمارا بدان تحریم سبب نزول آیت آن بود که
عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمد وکفت ای محمد
صلی الله علیه وسلم حلال کردی آنچه پدران مارا حرام کرده است این
آیت نازل شد وسیّد عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای ازواج
ثمانیه را برای اکل وانتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره وسایبه ودو
صیله وحام حرام میکوید این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انثی مالک ساکت
شد اکر میکوید تحریم بسبب ذکورتست پس جمیع ذکور باید که حرام بود واکر
باعتبار انوثیت است پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشد واکر بواسطهٔ
اشتمال رحم است بر انثیین پس همه باید که حرام باشد چه در رحم یا ذکر است
یا انثی پس حضرت فرمود ای مالک چرا سخن نکویی کفت تو سخن کوی تا من بشنوم
حضرت این آیت برو خواند فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ظالمتر مِمَّنِ افْتَرٰی از آنکسی که
افتری کند عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغ را ونسبت دهد بدو تحلیل وتحریم اشیا
لِیُضِلَّ النَّاسَ تا کمراه کرداند مردمانرا بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانشی مراد اکابر ایشانند که قرار
این مهم متعلق بر ایشانست یا عمر بن لحی که موسس این قاعده بود وحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم میفرماید که من اورا دیدم در آتش دوزخ واهل دوزخ از
نتن امعاء او برنج بودند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ راه نمی نماید

ظالمانرا که متدین جاهلیت اند مشرکان جون آیت شنودند کفتند همه انعام حلال
است بس حرام کدام است آیت آمد که قُلْ بکوای محمد لَا أَجِدُ نمی یابم فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ
در آنجه بمن وحی کرده اند مُحَرَّمًا جیزی حرام کرده شده عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر خورنده که
بخورد آنرا إِلَّا أَن يَكُونَ مَيْتَةً مکر آنکه باشد آنجیز مردار أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا یا خون ریخته
شده مراد خون نیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندکی او
از آن بیرون آید و جکر و سبرز درین داخل نیست أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ یا کوشت خوک
و آنجه از آن توان خورد فَإِنَّهُ رِجْسٌ بدرستی که او پلید است أَوْ فِسْقًا یا کشته شده
بفسق و آن جهارپاییست که أُهِلَّ آواز برداشته شده است لِغَيْرِ اللَّهِ برای
غیر خدای بِهِ بوقت کشتن او یعنی آنجه بر نام غیر خدا کشته باشند و آنرا فسق کفت
زیرا که بدان عمل فاسق می شدند فَمَنِ اضْطُرَّ بس هر که به بیجارکی در مانده شود
غَيْرَ بَاغٍ نه ستمکار بود بر بیجارهٔ مثل خود وَلَا عَادٍ و نه از حد کذشته در خوردن
زیادت از ضرورت فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ بس بدرستی که بروردکار تو آمرزکار است مواخذه
نکند آنرا که از محرمات بضرورت تناول کند رَّحِيمٌ مهربانست که بیجارکانرا در آن
رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنکسانی که یهودند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ
هر جانوری که ناخون دارد جون شتر و سباع و طیور و کفته اند هر جه منقار و سم
دارد درین داخل است در معالم آورده که مراد شتر است و شترمرغ و بط که بر ایشان
حرام بوده وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از کاو و کوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان
شُحُومَهُمَا پیههایی که درون ایشان بود جون کرده پیه و غیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ مکر
آنجه برداشته بودی ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان یعنی جسبیده بود بر پشت و پهلوی

ایشان

ایشان از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آن جربی که بودی متعلق برودهای ایشان
أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنجه آمیخته بودی با استخوان جون دنبه و پیه بناکوش و مغز استخوان
ذَٰلِكَ تحریم این جیزها جَزَيْنَاهُم پاداش داده بودیم جهودانرا بِبَغْيِهِمْ بسبب
ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست کویانیم در خبر دادن از همه جیز
فَإِن كَذَّبُوكَ بس اکر ایشان تکذیب تو کنند ای محمّد در جیزی که من بتو وحی کرده ام
فَقُل بس بکو رَّبُّكُمْ بروردکار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشش بسیار است که
مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکنند وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز
داشته نخواهد شد عذاب عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از کروه مجرمان که مکذب باشند حاصل سخن
آنست که اکر امهال هست اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بکویند
آنانکه شرک آورده اند درین آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از ناآمده خبر داد بعد
از نزول آیت مشرکان کفتند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اکر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم
وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما این سخن درستست اما نه بطریق اعتقاد بکفتند که ارتکاب
این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند یا اعتقاد ایشان آن بوده که حق
شروع و مرضی عند الله اینست که ما می کنیم یعنی بمرضیهٔ اوست و اکر نی ما شرک نمی آوردیم
وَلَا حَرَّمْنَا مِن شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیج جیز را یعنی او امر فرمود تحریم اینها كَذَٰلِكَ
همجو این تکذیب که قوم تو میکنند كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند آنانکه بیش
از ایشان بوده اند حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آن وقت که بجشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را
قُلْ هَلْ عِندَكُم بکو آیا هست نزدیک شما مِّنْ عِلْمٍ هیج جیزی معلومی که بدان حجت آرید
بر سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ لَنَا بس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِن تَتَّبِعُونَ

شمائی روی نمیکنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مکر انکه کمان وپندار خود را وَإِنْ
أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ونیستید شما مکر قومی که دروغ میکویید قُلْ بکوای محمد اکر شما را هیچ
حجتی نیست بر قول خود فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدایراست حجتی رسیده بنهایت صحت فَلَوْ
شَاءَ پس اکر خواستی لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه شما را قُلْ هَلُمَّ بکو بیارید
شُهَدَاءَكُمُ کواهان خود را الَّذِينَ يَشْهَدُونَ آنانرا که کواهی دهند أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ که خدای
حرام کرده است هَٰذَا این محرمات شما را از انعام وحرث وغیر آن فَإِن شَهِدُوا پس اکر
کواهی دهند خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ تو کواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن
ایشانرا در آن وَلَا تَتَّبِعْ واز پی مرو أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوهای کسانی را که از روی عناد
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال وحرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ودیکر پی
روی مکن آنانرا که نمی کروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای دیکر یعنی بت پرستان وَهُم بِرَبِّهِمْ
وایشان به پروردکار خود يَعْدِلُونَ برابر میکنند بتانرا قُلْ تَعَالَوْا بکو بیایید ای
مردمان وتا بشنوید تا من أَتْلُ بخوانم مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است کرده است
آفریدکار شما بر شما این آیت با دو آیت دیکر که تالی وست از محکمات کتابست که احکام
او در هیچ شرع یعنی منسوخ نبوده واین ده حکم است از امر ونهی واز جمله آن أَلَّا
تُشْرِكُوا آنست که شریک مسازید بِهِ شَيْئًا بخدای چیزیرا وَبِالْوَالِدَيْنِ ونیکوئی
کنید با پدر وما در إِحْسَانًا نیکوئی کردنی در تا ویلات فرموده که توحید واحسان
والدین را در یک سلک انتظام داد وجهت آنکه ایشان سبب قریبند در وجود
تربیت ودو واسطه اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار صفت ایجاد وربوبیت
خود ساخت وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُم ومکشید فرزندان خود را مِّنْ إِمْلَاقٍ از جهت ترس

درویشی واحتیاج نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ وایشانرا پس
چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب قتل بنا حق میشوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ
ونزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتها وناپسندیدها وکفته اند فواحش زناست ومقدمات
آن اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی واوباش ونی باکان باشکارا بآن اقدام
نمودندی حق سبحانه وتعالی فرمود که کرد زنا مکردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد
از آن وَمَا بَطَنَ وآنچه پنهان بود وکفته اند ما ظهر خمر است وباطن زنا ومحققان
کویند ما ظاهر فعلست وما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي ومکشید آن نفس را که حَرَّمَ
اللَّهُ حرام کرد خدای کشتن اورا إِلَّا بِالْحَقِّ مکر بقصاص یا قتل مرتد یا رجم زانی
محصن ذَٰلِكُمْ این چهار نهی ویکی ویک امر وَصَّاكُم امر کرد خدای بِهِ نکاه
داشت آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مکر دریابید وبدانید که راه راست آنست وَلَا
تَقْرَبُوا ونزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ مال یتیم ودر آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي
هِيَ أَحْسَنُ مکر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نکاه دارید ودر آن تجارت
کنید تا بیشتر شود واز آن مخورید وبکس مدهید حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد به یتیم
أَشُدَّهُ بقوة خود یعنی بالغ شود وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وتمام پیمایید کیل را در مکیلات
وَالْمِيزَانَ وترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل ومساوات یعنی کم مدهید
وزیاده مستانید در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیت صحابه کفتند یا رسول
الله ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن زبانه ترازوی نا بادو ویله برابر شود که بیک موی
میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا ما تکلیف نمی کنیم کسی را إِلَّا
وُسْعَهَا مکر آنچه کنجایش باشد یعنی اکر تقصیر در کیل ووزن نه قصد شما واقع

شود و شما را غیبت وراعات بود انرا عفو کند وَإِذَا قُلْتُمْ و یکی دیگر از احکام آنست که
جون سخن کویید در حکومت و یا کواهی دهید فَاعْدِلُوا پس راستی کیند در آن وَلَوْ كَانَ
ذَا قُرْبَىٰ اکرجه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی
نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدای که تادیه احکام شریعت یا بنذری که کیند أَوْفُوا
وفا نمایید ذَٰلِكُمْ این سه امر و یک نهی را وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ باشد که شما پند پذیر شوید وَأَنَّ هَٰذَا و بر شما میخوانیم حکم و هم دا وان آنست که
آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت ابتاعی
صِرَاطِي راه منست مُسْتَقِيمًا راه راست تا بهشت فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کیند و پی روی
نمایید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه را
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ آن راه ها جدا کرداند شما را و دور سازد عَنْ سَبِيلِهِ از راه خود ذَٰلِكُمْ این
اتباع وَصَّاكُمْ بِهِ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما
بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که
حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم کفتم بکشید از برای ما خطی پس کفت هذا
سبیل الله این خط راست راه خدایست پس بکشید خطها از چپ و راست آن خط
و فرمود که این راهها است بهر راهی از آن دیوی موکل که بخواند مردمانرا بآن پس این
آیت خواندند وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا محققان برانند که صراط مستقیم حق
نکرد دالا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه کجاست
حضرت شیخ صدرالدین قونوی در اعجاز البیان فرموده که احاطه حق بهمه اشیا
ثابت است وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ و آن احاطه وجودی یا علمی باختلاف اقوال

منتهای

منتهای هر صراط و غایت هر سالک خوانده بود چنانچه فرمود صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ۵ هر جا قدمی زدیم در کوی
تو بود ۵ هر کوشه که رفتیم هیا موی تو بود ۵ کفتیم مکر سوی دکر راهی هست
هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ثُمَّ پس بخوان برایشان انکه آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
دادیم موسی را توریت تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ هر کسی که نیکوا
قیام نماید باحکام وی وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای هر چیزی که در دین بکار آید
بر سبیل تفصیل وَهُدًى وَرَحْمَةً و خداوند هدایت و بخشش لَعَلَّهُمْ شاید که بنی
اسرائیل بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقاء پروردکار خود ملاقات جزای او يُؤْمِنُونَ ایمان آرند
وَهَٰذَا كِتَابٌ و این قرآن کتابیست أَنْزَلْنَاهُ که فرستاده ایم او را مُبَارَكٌ بسیار نفع
فَاتَّبِعُوهُ پس پی روی کیند او را وَاتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت او لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی أَنْ تَقُولُوا و فرستادیم
این کتاب را تا نکویید شما ای زمره عرب که إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ جز این نیست که فرستاده
شده است کتاب عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ بر دو کروه مِنْ قَبْلِنَا پیش از ما یعنی یهود و نصاری
وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ و بدرستی که ما هستیم از قراءت ایشان مر کتاب خود را لَغَافِلِينَ
بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا و برای
آنکه نکویید لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ اکر فرستاده بودندی عَلَيْنَا الْكِتَابُ بر ما کتاب چنانچه
بر جهودان و ترسایان لَكُنَّا أَهْدَىٰ هر آینه بودیم راه یافته تر مِنْهُمْ از ایشان
فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن از پروردکار شما یعنی
قرآن که بلغت شما فرود آمده وَهُدًى و راه نمایی که هر که متابعت او کند بمقصود

ومقصود رسد وَرَحْمَةً وبخشایشی مر مؤمنانرا واین هر سه صفت قرآنست ربعضی
بینه را بمعنی گواه گیرند مراد از آن حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
که گواه امت است وَهُدًى وَرَحْمَةً نیز اوست یعنی خداوند هدایت ورحمتست
مر اهل ایمانرا فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ از انکس که دروغ شمرد
آیتهای خدای را وَصَدَفَ عَنْهَا واعراض کرد از آن سَنَجْزِي الَّذِينَ زود باشد که
جزا دهیم آنانرا يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا بر میکردند از آیات ما سُوءَ الْعَذَابِ بشدت عذاب
یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ بسبب انکه بودند که اعراض میکردند
از قرآن هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظاری برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب
قرآن و پیغمبر إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر انکه بیاید فرشتگان بقبض ارواح ایشان
یا فرود آیند ملایکه عذاب بدیشان أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب
ایشان یا تمامی آیات او ومراد ازین آیات علامات قیامت باشد واین بسیار است
واز جمله وقایع عظام خروج دجّال ودابة الارض ونزول عیسی علیه السلام
وظهور مهدی وپدید آمدن یاجوج وماجوج وبرآمدن آفتاب از مغرب
أَوْ يَأْتِيَ یا انکه بیاید بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیامت
نصب کرده يَوْمَ يَأْتِي روزی که بیاید بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ بعضی از آیات پروردگار تو
که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از مغرب ونبی که آفتاب در صحبتش از مغرب
برآید دراز باشد ودرازی آنرا متهجدان واهل اوراد دریابند که چون از اوراد
فارغ شوند انتظار صبح برند وصبح برنیاید در گمان افتند ودیگر باره ورد از سر گیرند
وچون تمام شود اثری از صبح پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوت خانهٔ غیب

بعرصه گاه شهادت می آید بتضرع وزاری وتوبه واستغفار مشغول شوند تا صبح
از طرف مغرب اثر کند وآفتاب از افق غربی برآید واورا نوری نبود وهمه خلق مشاهده
کنند آنرا وچون این آیت عظیم ظاهر گردد وغیب عین شود وایمان اضطراری
باشد پس بسبب این لَا يَنْفَعُ نَفْسًا سود نکند نَفْسًا هیچ نفسی را إِيمَانُهَا ایمان نفسی که
لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ نبوده است که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش ازین وامروز ایمان آورده
أَوْ كَسَبَتْ یا نبوده که کسب کرده باشد فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا در ایمان خود نیکویی یعنی عمل
پسندیده این دلیل کسی است که ایمانرا مجرد از عمل اعتبار نمیکند وانکه ایمانرا بی عمل
معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز بعضی گویند مراد از خیر اخلاص است
یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز
سود نکند وامام حسن بصری رحمه الله فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب
ایمان داشته باشد اما اعمال را فروگذاشته باشد وخیری نا کرده چون این آیت معاینه
بیند وانگاه خیری کند آن خیر پذیرفته نباشد ودر معالم التنزیل فرموده که در آن
روز ایمان کافر وتوبهٔ فاسق مقبول نیست ومؤید این قول است آنچه در حدیث آمده
که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند قُلْ بگوای محمد انْتَظِرُوا
انتظاری کشید آنرا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ که ما نیز منتظر این علامتیم وچون ظاهر
شود وای وخوشا حال ها إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دِينَهُمْ دین
خود را که بعضی از انبیا وکتب ایمان آوردند وبعضی کافر شدند وَكَانُوا شِيَعًا وگشتند
گروه گروه چون یهود که هفتاد ویک فرقه ونصاری که هفتاد ودو فرقه شدند لَسْتَ
لَسْتَ مِنْهُمْ نیستی تو در قتال ایشان فِي شَيْءٍ در چیزی یعنی وقف محاربه با ایشان

نیست این حکم بآیت سیف منسوخ است وگفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند یعنی
لست منهم فی شیء انست که تو ازیشان بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان
الی الله باخدایست اگر خواهد ایشانرا عقوبت کند واگر خواهد توفیق توبه دهد
ثم ینبئهم بس خبر دهد ایشانرا وز قیامت بما کانوا یفعلون بانچه میکنند در
دنی من جاء هر که بیاید بالحسنة به نیکوی فله بس مر او راست عشر امثالها ده
باره مانند آن یعنی ده نیکوئی امام ماتریدی رحمه الله گفته که مراد تعیین عدد نیست
بلکه اظهار تفضل است متضعف ودر بحر الحقایق آورده که هر که بیاید بحسنه بس
او راست ده حسنه قبل از آن تا بآن می تواند آید حسنه ایجاد از عدم وآفرینش در احسن
تقویم وتربیت ورزق وبعثت رسل وانزال الکتب وتبیین حسنات وسیآت وتوفیق
واخلاص وقبول حسنه وتا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجای
آرد ومن جاء بالسیئة وهر که بیاید بسیئه یعنی فعل بد فلا یجزی بس جزا داده نشود الا
مثلها مگر مانند آن یعنی یکی بیکی وهم لا یظلمون وایشانکه اهل حسنه وسیئه اند ستم
دیده نخواهند شد بنقصان ثواب وزیادتی عقاب قل بگو مر این قوم را تفرقه
در دین خود افکنده اند که اننی هدانی بدرستی که راه نموده است مرا ربی پروردگار من
الی صراط مستقیم براه راست دینا قیما یعنی دینی باینده درست ملة ابرهیم که آن ملة ابرهیم
است علیه السلام حنیفا در حالتی که ابراهیم از همه دینها بدین مایل بود وما کان
ونبود ابرهیم علیه السلام من المشرکین از مشرکان یعنی از عبده اصنام واز یهود ونصاری
قل ان صلوتی بگو بدرستی که نماز من ونسکی وقربانی من یا حج من ومحیای وزندگانی
من یعنی آنچه من بر آنم در زندگی ومماتی وآنچه بر آن میمیرم از ایمان وطاعت لله مر

خدای

خدای راست رب العالمین آفریدگار عالمیان لا شریک له هیچ انباز نیست مر او را یعنی
من در عبادت کسی را باو شریک نمیکنم چون بت پرستان وقربانی بنام او میکنم نه بنام
غیر او ودر حج بوقت تلبیه دیگری را باو یاد نمیکنم بخلاف جاهلیت که میگفتند لبیک
لاشریک لک الا شریک لک هو لک وگفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود و
امور خود ست بحق سبحانه یعنی هرچه گویم ودارم همه برای خدایست وبذلک امرت
وبدین مامور شده ام وانا اول المسلمین ومن اول مسلمانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید
بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
در رجوع بدین ایشان این آیت نازل شد که قل اغیر الله بگو آیا بدون خدای ابغی
ربا طلبم پروردگاری ودر عبادت او شریک سازم وهو رب کل شیء وحال آنکه خدایست
آفریدگار همه پس ماسوی او مربوب ومخلوق او باشد ومربوب برای ربوبیت سزا
وار نبود ولا تکسب کل نفس وکسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مگر وبال او بر و باشد
ولید مغیره میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید وگناهان شما در گردن من حق
سبحانه فرمود ولا تزر وازرة وبرندارد هیچ بردارنده وزر اخری بار دیگری را یعنی هر کس
عذاب گناه خود خواهد کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم
بازگشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شمارا در آخرت بما کنتم فیه بانچه بودید
که در آن تختلفون اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه وحق وباطل آن بر شما
ظاهر خواهد ساخت وهو الذی جعلکم واوست آنکس که گردانید شمارا ای آدمیان خلائف
الارض خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شمارا ای امت محمد صلی الله علیه وسلم
خلیفه امم گذشته ساخت ورفع بعضکم وبرداشت بعضی را از شما فوق بعض زبر بعضی

دیکر دَرَجاتٍ پایهای بلند در بزرکی و توانکری وامثال آن لِیَبْلُوَکُمْ تا بیازماید شمارا
فِیمَا آتٰیکُمْ درآنچه بشما داده ازمال وجاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا
اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردکار تو سَرِیعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است ناسپاسان
وناشکیبانرا وَاِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ و بدرستی که او آمرزنده و مهربانست

بر شاکران وصابران امرزنده ومهربانست

سُورَةُ الْاَعْرَافِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ المص نام قرآنست یا اسم
این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الله ولطیف وملك وصبور
یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام ولطف ومجد وصدق یا ایمای است باسم المصور
یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد وبعضی بر افعال وتقدیر چنین بود که انا الله
اعلم وافضل منم خدای که میدانم وبیان میکنم یا از همه داناترم وحق از باطل جدا
میکردانم ودر تاویلات کاشی مذکوراست که الف اشارتست بذات احدیت ولام
عبارتست از ذات با صفت علم ومیم ولایم کنایت از جامعیت است که اثر معنی
محمد کویند صلی الله علیه وسلم وصاد صورت محمدیست صلی الله علیه وسلم
وقول ابن عباس رضی الله عنه که جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایمائی بدین معنی میکند
ودر حقایق سلمی کوید الف ازلست ولام ابد ومیم مابین ازل وابد وصاد اشارتیست
باتصال هر متصلی وانفصال هر منفصلی ولی فی الحقیقه نه اتصال را کنجایش است ونه
انفصال را محل نمایش ٥ این چه راهست این برون از فصل ووصل ٥ کاندرو نه
فرع میکنجد نه اصل ٥ نی حقایق نی اشارت نی بیان ٥ نی معانی نی عبارت نی
عیان ٥ برتراست از مدرکات عقل وفهم ٥ لاجرم کم کشت دروی فکر ووهم

ربع القرآن

جون

جون بکلی دوی کشت وکوی نیست ٥ هیچکس را جز خموشی روی نیست کِتَابٌ اُنْزِلَ
این کتابیست فرو فرستاده شده اِلَیْکَ بسوی تو فَلَا یَکُنْ پس باید که نباشد فِی
صَدْرِكَ در سینهٔ تو حَرَجٌ تنکی مِنْهُ از تبلیغ او یعنی باید که دلتنك نباشی از
رسانیدن پیغام الهی واز تکذیب قوم اندوهناك نشوی که این کتاب بر تو فرود
آمده است لِتُنْذِرَ بِهِ تا بیم کنی بدان کافرانرا وَذِکْرٰی وتا پند دهی پند دادنی لِلْمُؤْمِنِینَ
مر مؤمنانرا اِتَّبِعُوا پی روی کنید ای مکلفان مَا اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ آنچیز را که فرستاده اند
بشما مِنْ رَبِّکُمْ از پروردکار شما یعنی متابعت قرآن کنید نکاه داشت اوامر ونواهی
او وَلَا تَتَّبِعُوا ونی روی مکنید مِنْ دُونِهِ بجز کتاب خدای اَوْلِیَاءَ دوستانرا مراد
اصنام اند که کفار ایشانرا دوست میکرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را
در کمراهی می افکندند قَلِیلًا مَا تَذَکَّرُونَ اندکی پند میکیرید وقتی که متابعت غیر
حق کنید وَکَمْ مِنْ قَرْیَةٍ وبسیار اهل دیهها وشهرها از کفار وفجار که مَا اَهْلَکْنَاهُمْ
حکم کردیم هلاك کردن ایشان فَجَاءَهَا پس آمد اهل این دیه وشهر بَاْسُنَا
عذاب با بَیَاتًا در شبهنکام مانند قوم لوط علیه السلام اَوْ هُمْ قَائِلُونَ یا فرود آید
عقوبت بدیشان وبودند ایشان خفتکان در نیم روز چون قوم شعیب علیه
السلام تخصیص این دو وقت جهة آنست که زمان آسایش واستراحتند وتصور
وتوقع عذاب در آن نیست پس بلیه غیر منتظر صعبتر وسخت ترست چنانچه نعمت
غیر مترقب خوبتر ولذیذترست فَمَا کَانَ پس نبود دَعْوٰیهُمْ درخواست ایشان اِذْ
جَاءَهُمْ وقتی که آمد بدیشان بَاْسُنَا بلا وعذاب ما اِلَّا اَنْ قَالُوا مکر آنکه کفتند اِنَّا کُنَّا
بدرستی که بودیم ما ظَالِمِینَ ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم واعتراف

نمایند بر گناه خود و خطیئه ایشان انکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب
وحال انکه نزول عذاب وارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر اند پس در وقت نزول
عذاب توبه واستغفار مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند
جنانجه رقم ذکر خواهد یافت فَلَنَسْأَلَنَّ بس هر آینه خواهد رسید روز قیامت
الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ انکسانی که فرستاده شده اند بدیشان بیغمبران وسوال ایشان
از قبول رسالت واجابت رسل خواهد بود واین سوال تعنیف وتعذیب است
وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ وهر آینه بپرسیم فرستاده شدکانرا یعنی بیغمبرانرا از ادای رسالت
وتبلیغ احکام او این سوال تشریف وتقریبست وکفته اند امم را از فرمان برداری
انبیا پرسند وانبیا را از مهربانی برامم فَلَنَقُصَّنَّ بس هر آینه بخوانیم عَلَيْهِمْ بر رسل
وامم ایشان کفتار وکردار ایشانرا بِعِلْمٍ بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک
جه کردند وکفت وشنود ایشان جه بود وَمَا كُنَّا ونبودیم ما غَائِبِينَ بنهان ودور
وبیخبر از اقوال واحوال ایشان وَالْوَزْنُ وسنجیدن اعمال هر کس يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ آنروز
یعنی قیامت درستیست وبودنی وکفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که
اورا عمودی ودو کفه باشد وهمه خلایق در آن نکرند واین صورت برای اظهار معدلت
ودر تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که درازی عمود میزان بنجاه هزار
ساله راهست وکفتن آن یکی از نورست ویکی از ظلمت حسنات را در کفهٔ نهند وسیئات را
در کفهٔ ظلمت فَمَنْ ثَقُلَتْ بس هر کرا کران بود مَوَازِينُهُ اعمال سنجیدهٔ او ووزن تقدیر
موازین موزونست واکر جمع میزان دارد نظر بتعدد وزن واختلاف موزونات باشد
وبهر حال کرانی میزان بطاعتست وآنانرا که میزان ایشان کران بود فَأُولَئِكَ بس آن کروه

هم المفلحون

موازینه

هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران ورسیدکان بنجات وَمَنْ خَفَّتْ وهر اسبک باشد
عملهای وزن کردهٔ او وآن سبکی یکی بمعصیت خواهد بود فَأُولَئِكَ بس آن کروه
الَّذِينَ خَسِرُوا آنند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ بهرهاء نفسهای خود را یعنی فطرت سلیم را
ضایع ساخته اند بِمَا كَانُوا بسبب انکه بودند بِآيَاتِنَا بذکر کردن آیات ما يَظْلِمُونَ
بر ستم میکردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را در موضع تصدیق وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ وبدرستی
که ما تمکن کردانیم شما را ای آدمیان فِي الْأَرْضِ در زمین بجهت سکنی وزرع
وکفته اند خطاب با قریش است میکوید شما را دستکاه دادیم در زمین یا سیر میکنید
بشام ویمن در تابستان وزمستان وَجَعَلْنَا لَكُمْ وآفریدیم برای شما فِيهَا در زمین
مَعَايِشَ اسباب زندکانی از مکاسب در تجارات وآنجه سبب سعت معیشت باشد
قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک شکر میکردید با وجود تخصیص بجنین نعمتی یا از شما اندکیست که
مراسم شکر کذاری وسپاس داری قیام می نماید بیت نعمت بسی وشکر کذارنده اندکیست
کویندهٔ سپاس الهی ز صد یکیست وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ وهر آینه تحقیق که بیافریدیم شما را در اصلاب
پدران ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ بس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما
بس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را بس تصویر کردیم شما را در ظهر او
ثُمَّ قُلْنَا بس کفتیم ما لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتکانرا که سجده کنید سجدهٔ تعظیم وتحیت
لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا بس سجده کردند ملایکه از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ مکر
ابلیس که او از راه عجب وحسد لَمْ يَكُنْ نبود مِنَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندکان مر آدم را
قَالَ کفت خدای مر ابلیس را مَا مَنَعَكَ جه جیز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ از انکه سجده کنی
آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ جون فرمودم ترا بسجده او قَالَ کفت ابلیس أَنَا خَيْرٌ من بهترم مِنْهُ

مِنْهُ ازآدم این جواب ازحیثیت معنی است یعنی استبعاد می‌نماید ازانکه مثل منی را
بسجود جون او کسی فرماید بس مانع آنست که من ازآن بهترم خَلَقْتَنِی آفریدی مرا مِنْ
نَارٍ ازآتش وا وجون هر لطیف علوی نورانیست وَخَلَقْتَهُ وآفریدی آدم را مِنْ
طِينٍ ازکل که جسمی کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغلطه خورد
که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرده اکر باعتبار فاعل که لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ
عبارتست ازآن وبنسبت حقیقت وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي اشارتست بدان در
نکرستی ودانستی که خیریت وفضیلت آدم راست نه اورا ٥ زادمی ابلیس صورت
دید وبس ٥ غافل از معنی شد آن مردود خس ٥ که جرا من خدمت این طین کنم
صورتی را من لقب جون دین کنم ٥ نیست صورت جشم را نیکو بمال ٥ تا ببینی شعشعه
نور جلال ٥ وقیاس نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بود زیراکه آتش خاین است
هرجه بدو دهی نیست کرداند وخاک امین است هرجه بدو سپارند نکاه دارد وامین
از خاین بهتر باشد آتش متکبر است وخاک متواضع وتواضع از تکبر نیکوتر بود خاک
نقش بذیرد جنانکه آدم نقش معرفت پذیرفت كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وآتش نقش سوزد
جنانجه نقش معرفت ابلیس بسوخت فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ووجوه تفضیل خاک بر آتش در
جواهر التفسیر بندکور است ٥ صورت ارجه دارد تیرکی در تیرکی ٥ نیک بنکر کز
ره معنی صفا اندر صفاست ٥ این همان خاکست کاندر وصف او صاحب دلی ٥ کفته
کفتست کز وی نکته جانرا جلاست ٥ جستن کو کرد و احمر عمر ضایع کردنست ٥
روی بر خاک سیاه آور که بکسر کیمیاست قَالَ کفت خدای مر ابلیس را فَاهْبِطْ بس فرو رو
مِنْهَا از آسمان یا از بهشت واین امر عقوبت بود بر معصیت او وکفته اند تنزیلکن از مرتبه

رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله دنی بواسطه معصیتی که مرتکب
او شدی فَمَا يَكُونُ لَكَ بس نرسد و روا نباشد ترا أَنْ تَتَكَبَّرَ انکه کردن کشی کنی فِيهَا
در آسمان و تعظیم نمایی بر فرشتکان که همه خاشعان ومطیعان اند یا نشاید
از آسمان رو بدرستی که تو مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوار شدکانی ودر ینابیع آورده که بیرون
از صورت فرشتکی و مباش در میان فرشتکان بس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت
ترین صورتها قَالَ کفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد از وبا زحمت نومید کشت أَنْظِرْنِي
مهلت ده مرا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که بکذ برانکیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی روز قیامت
قَالَ کفت خدای إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت دادکان ابلیس داعیهٔ
مهلت داشت تا روز قیامت یعنی میخواست که نمیرد حق تعالی درخواست او را قبول نکرد
وتا نفخهٔ صعقه او را زمان داد جنانجه جای دیکر فرمود که إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى
يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی تو از مهلت دادکان تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن
نفخه صعقه است یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری بس تا فرزندان آدم زنده اند ترا
مهلت دادم قَالَ کفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي بس بسبب آنکه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت
لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ بر راه تو که آن راست
یعنی دین اسلام ومترصدان باشم که ایشان را راه زنم و بر صراط مستقیم نکذارم ٥
ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ بس بیایم بدیشان مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر آخرت وکویم
بعث وحشر وبهشت ودوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ واز بس ایشان یعنی قبل از دنی
وآنرا در جشم ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ ودر آیم از راست ایشان یعنی از جهت
حسنات وایشانرا در عجب در اندازم وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ واز جهت ایشان یعنی از جهت سیآت

که معصیت کنی در بهشت که جای
طاعت کنند کانت فَاخْرُجْ
بس بیرون رو از بهشت
یا از جه

وانرا در دل ایشان شیرین کردانم ولا تجد وبنیابی تو که خداوندی اکثرهم بیشتر
فرزندان آدم را شاکرین شکر کویند کان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند
قال کفت خدای مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما در حالتی کر
نکوهیده باشی و عیب ناک مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک بخدای که
هر که پیروی تو نماید منهم از اولاد آدم لاملان جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را منکم
اجمعین از ائمه شما یعنی از تو و متابعان تو ویا آدم اسکن وکفتیم بعد از اخراج ابلیس
از بهشت که ای آدم ساکن شو انت وزوجک تو که حواست الجنة در بهشت فکلا بس
بخورید از میوها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر کجا خواهید یا هر چه خواهید
ولا تقربا ونزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس از درخت را که کندم است یا انکور که
اکر بخورید از آن فتکونا بس باشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس
بس وسوسه کرد لهما الشیطان مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا کرداند
برای ایشان ما وری آنچه بوشیده کرده بودند عنهما از ایشان من سوآتهما از
عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشانرا نمیدیدند و هیچ یک از آدم
و حوا عورت یکدیکر مشاهده نمیکردند وکفته اند حق سبحانه ایشانرا جامها برای ستر
عورت بوشانیده بود ابلیس دانست که بنا فرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود
بس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهة کشف
عورت در میان ملائکه رسوا شوند و آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدست
یاری مار و طاوس در بهشت در آمده بود و بصورت دیکر بر آمده وقال وکفت مر آدم و حوا را
ما نهیکما باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما آفریدکار شما عن هذه الشجرة از خوردن

وزوج تو

این درخت

این درخت الا ان تکونا مکر انکه نکردید شما ملکین دو فرشته در علو منزلت یا حسن
صورت یا استغنا از غذا او تکونا یا نباشید شما من الخالدین از جاویدماندکان در
بهشت یا از زندکان که مرک را بدیشان راه نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در
خوردن آن تاملی نمود ابلیس تدبیری دیکر کرد وقاسمهما وسوکند خورد ابلیس
برای آدم و حوا وکفت انی بدرستی که من لکما مر شما لمن الناصحین از نصیحت
کنندکانم و از روی شفقت میکویم که ازین درخت بخورید تا میرید آدم علیه
السلام کمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوکند بدروغ خورد بدان سوکند فریفته
شد فدلیهما بس ابلیس تنزل داد بدین سوکند ایشانرا و از درجه عالیه بمرتبه
سافله افکندیشان بغرور بفریب وسوسه فلما ذاقا الشجرة بس آنهنکام که بچشیدند
از میوهٔ آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشانرا
سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان برتخت تا عورت یکدیکر
دیدند در اخبار آمده که کسی دیکر جز ایشان عورت ایشانرا ندید ازین صورت
منفعل شدند وطفقا و در ستادند و قصد کردند برکهای اشجار یخصفان
جسبانیدند برکی بر بالای برکی و می نهادند علیهما بر عورات خویش من ورق
الجنة از برک درختان بهشت و اشهر آنست که برک انجیر بر هم پیچیدند تا چون
هیئات ازاری شد و عورت خود در ابدان پوشیدند و ازین طرف بدان طرف
میکرتختند وناداهما وندا کرد ایشانرا ربهما آفریدکار ایشان که الم انهکما نه شمارا
نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت واقل لکما ونکفته بودم
شما را وتحذیر نکرده بودم که ان الشیطان لکما بدرستی که مست شما را عدو مبین دشمنی

اشکارا وعداوت او در وقت اما از سجود آدم بر همه ملایکه روشن شده بود آورده
اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت اِفِرارًا مِنّی یا آدم از من میگریزی
آدم علیه السلام گفت بَلْ حَیَاءً مِنْكَ این گریختن من بجهت حیاست از حضرت
تو پس بگناه اعتراف نمودند وبا حق سبحانه از روی نیاز قَالَا گفتند رَبَّنَا ای پرو
ردگار ما ظَلَمْنَا ستم کردیم اَنْفُسَنَا بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا
واگر تو نیامرزی گناهان مارا وَتَرْحَمْنَا وبخشایش بر ما لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الْخَاسِرِینَ
از زیانکاران قَالَ گفت خدای مر آدم وحوا ومار وطاوس وابلیس را اهْبِطُوا
فرو روید بزمین بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعضی را دشمنند آدمی وشیطان
ومار وطاوس همه دشمن یکدیگرند وَلَكُمْ ومر شما راست فِی الْاَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ
قرارگاهی وآرامگاهی وَمَتَاعٌ وبرخورداری اِلَی حِینٍ تا هنگام رسیدن مرگ
آدم علیه السلام غمناک شد وپنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قَالَ
گفت خدای فِیهَا تَحْیَوْنَ در زمین می زیید وَفِیهَا تَمُوتُونَ ودر زمین می میرید وَمِنْهَا
تُخْرَجُونَ واز زمین بیرون آورده می شوید برای جزای آدم علیه السلام از مضمون این خطاب
معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد یَا بَنِی آدَمَ خطاب عامست مر همه فرزندان
آدم را قَدْ اَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَیْكُمْ بر شما لِبَاسًا یُوَارِی می پوشد آن لباس سَوْآتِكُمْ
عورات شمارا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی واسباب
نازله از آسمان واز این قبیل است وَاَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْاَنْعَامِ پس بیان فایدهٔ لباس میکند
ومیفرماید وَرِیشًا ودیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنند خود را گفته اند لباس
آنست که عورت را بپوشد وآنچه ماورای آنست از جامها آنرا ریش گویند ودر تفسیر

امام

امام زاهد رحمه الله فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد وریش از ابریشم وکتان
بود وگویند ریش امتعهٔ خانه است وَلِبَاسُ التَّقْوٰی وپوشش تقوی یعنی لباسی که برای
تواضع پوشند چون پشمینه وجامهای درشت ذٰلِكَ خَیْرٌ آن بهتر است از لباسهای
نرم ومتکلف که متحیران می پوشند وگفته اند لباس پرهیز جامهای حربست
چون زره وخفتان که وقایهٔ محاربه باشد از اثر تیغ وتیر ونیزه ونزد محققان
لباس التقوی عفتست با حیا یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر ودر بحر الحقایق
آمده که لباس دو گونه است لباس فتوی وآن مفوض است بامر شریعت وَلِبَاسُ
التَّقْوٰی وآن متعلق بحکم حقیقت است از لباس فتوی همین بدن بهره مند است
که ستر سوآت او میشود واز لباس تقوی هر یک از دل وروح وسر وخفی بهره
دارند وهر یک چیزی پوشیده میشود وبهرهٔ دل از لباس تقوی صدقست
در طلب مولی وبدان پوشیده شود سوآت طمع دنی وما فیها واز لباس وحظ روح
از لباس تقوی محبت حق است سبحانه وتعالی وبدان مستور گردد سوآت
تعلق بغیر مولا ونصیب سر از این لباس نیست الا شهود انوار لقا وبدان پوشیده
شود سوآت رؤیت ماسوی وبهرهٔ خفا از لباس تقوی لقاء اوست بهویت حق
وبدان پوشیده گردد سوآت هویت خلق یعنی همهٔ تعینات مضمحل ومتلاشی
گردد وحجاب پندار از سر وجودات متکثره درکشیده آید وسر لِمَنِ الْمُلْكُ الْیَوْمَ
بر عرصهٔ وحدت وعیاری جلوه نماید ٥ ملک ملک اوست او خود مالک است ٥
غیر ذاتش كُلُّ شَیْءٍ هالک است ٥ کل شیء ما خلا الله باطل ٥ هالک آمد
پیش وجهش هست ونیست ٥ هستی اندر نیستی خود طرفه است ذٰلِكَ آن فرو

فرستادن لباس من آیات الله ازنشانهای فضل ورحمت خداست که بدان سوآة ادیان
را بوشید وایشانرا از خصت برک درخت مستغنی کردانیده لعلهم یذکرون تاباشند که
ایشان بندکیرند وقدراین نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم
الشیطان .وحذرباشید که شمارا درفتنه نه اندازد شیطان وباشما مکرنکند وشما را
از راه حق بیرون نبرد کما اخرج جنانجه بیرون آورد ابویکم پدرومادرشما را
من الجنة ازبهشت ینزع عنهما .برمیکشید از ایشان لباسهما جامهای ایشانرا
لیریهما تابنماید بهریك از ایشان سوآتهما عورات ایشانرا یعنی سبب آن شدکه
ابوین شما مکشوف العورة کشتند وازبهشت بیفتادند بس شما نیز ازمکراو حذر کنید
انه بدرستی که ابلیس یریکم می بیند شمارا هو وقبیله او ولشکراو من حیث لا
ترونهم ازجایی که شما ایشانرا نمی بینید یعنی اجسام ایشان ازغایت ولطافت
درنظر شما درنمی آید وایشان احسام شمارا بواسطهٔ غلظت وکثافت می بینند بس
خدا ازجنین دشمن لازم ترست انا بدرستی که ما جعلنا الشیاطین کردانیدیم
دیوانرا اولیاء دوست کافران ساخته ایم للذین لا یؤمنون مرانانرا که ایمان نمی آرند
یعنی بواسطهٔ جنسیت ومناسبت دیوانرا دوست کافران ساخته ایم واذا فعلوا وجون
بکنند کفار ومرتکب شوند فاحشة عملی زشت راجون بت برستی وتحریم بحیره وسایبه
وامثال آن وکسی که ایشانرا ازآن نهی کند قالوا کویند از روی تقلید وجدنا علیها
یافته ایم .برین عمل زشت آباءنا بدران خود را والله امرنا وخدای فرموده است
مارا بها باین فاحشه بس تقلید را با فترا جمع کنند قل بکوای محمد ان الله بتحقیق که
خدای لا یامر نیفرماید بالفحشاء .بزشتی وناپسندی درقول وفعل جه سنت

الهی

250

الهی بران جاری شده که امرمیکند بمکارم اخلاص ومحاسن خلال اتقولون آیا میکویید
شما علی الله برخدای ازراه افترا ما لا تعلمون آنجه نمیدانید که او فرموده است
قل بکو امر ربی فرموده آفریدکار من بالقسط بعدل وراستی یا بتوحید که سرهمهٔ
سیئهاست واقیموا وجوهکم وراست کنید رویهای خود را بقبله عند کل مسجد بنزدیك
زمانی سجودی یا ازمکانی سجودی ومراد او ازسجود نمازاست یا توجه کنید بعبادت
خدای جون خدای وقت نماز درسد نزدیك هرمسجدی که باشد وتاخیر مکنید بآن
جهت آنکه که درمساجد خویش کذارید وادعوه و.برستید خدایرا مخلصین درحالتی
که پاك کننده کان باشید له الدین .برای خدای طاعت را کما بدأکم همجنانکه بیافرید
شمارا درابتدا تعودون بازخواهید کشت ثانیاً بوی تا شمارا جزا دهید بر عملها یا
جنانکه شمارا ازخاك آفرید باز بخاك عود خواهید کرد فریقاً هدی کروهی را راه نمود
بانکه توفیق داد .برایمان وفریقاً وکمراه کرد کروهی را بخذلان وجفا کرد حق
علیهم الضلالة سزاوار کشت .برایشان کمراهی بمقتضای سابق بفعل الله ما یشاء انهم
بدرستی که کمراهان اتخذوا الشیاطین فرا کرفتند دیوانرا اولیاء دوستان خود
وفرمان ایشان بردند من دون الله بدون خدای ویحسبون انهم وکمان بردند
وپنداشتند که ایشان مهتدون راه یافتکانند ودر نفس الامر نه جنانند یا بنی
آدم بعضی برانند که این خطاب عام است واکثر مفسران کویند خاص است بمشرکان
جه حقیقت وجماعتی دیکر ازمشرکان عرب بودند که مرد وزن ایشان برهنه
طواف کردندی وبرآن تجرید به تبری از ذنوب تفاءل نمودندی وبنی عامر درایام
احرام ازخوردن حیوانی مجتنب بوده وباندکی ازطعام قناعت کرده آنرا طاعت

دانستندی وتعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام کفتند ما باحیاء این تعظیم وتکرم
سزاوارتریم حق سبحانه ایشانرا تحذیر فرمود وکفت خُذُوا فرا کیرید زِینَتَکُمْ جامهای
خود راکه بدان اراسته اید عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در آن
نماز میکذارید ومراد ازین جامه نیکوترین وپاکترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند
وکفته اند زینت شانه کردن محاسن است وامام قشیری رحمه الله میکوید مراد زینت
سرایرست نه آرایش ظواهر ودر کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورتست
برای نماز وبلسان کشف حضور دلست برای عرض نیاز وراز ۵ ذوق طاعت نیافت
حضور دل نیابد هیچکس ۵ طالب حق را دل حاضر بود در کاه بس وَکُلُوا وبخورید
یعنی در ایام احرام کوشت وچربی وغیر آنرا از ماکولات وَاشْرَبُوا وبیاشامید
شیر وسایر مشروبات وَلَا تُسْرِفُوا وازحد در مکذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام
وشیره در خوردن آن اِنَّهُ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ دوست نمیدارد اسراف
کنندکانرا یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند در کتاب قرابة القلوب فرموده که
دو بار خوردن در روزی اسرافست واز بعضی سلف نقل میفرمایند که اسرافست که
آدمی هرچه آرزو بکند بخورد دنی ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد
بفکر شراب وطعام در ابیات سمات سلسلة الذهب مذکور است ۵ خواجهٔ راکه
از سحر تا شام ۵ دارد اندیشه شراب وطعام ۵ شکم از خوش دلی وخوش حالی
کاه پر می کند کهی خالی ۵ فارغ از خلد وایمن از دوزخ ۵ جای او مزبله است یا مطبخ
شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه
سازی ودر دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که برضای حق سبحانه

صرف نکنی ۵ یک جوان راکه خیر دایم داشت ۵ پند میداد راهبی در دین ۵ کای
پسر خیر نیست در اسراف ۵ کفت اسراف نیست اندر خیر قُلْ بکو مَنْ حَرَّمَ که حرام
کرده است زِینَةَ اللّٰهِ آرایشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع الَّتِی این زینتی
که بمحض قدرت اَخْرَجَ بیرون آرد لِعِبَادِهِ برای بندکان خود از نباتات جون پنبه
وکتان واز حیونات جون پشم وحریر واز معادن جون زره وخود وَالطَّیِّبَاتُ
ودیکر که حرام کرده است پاکیزها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات ماکول ومشارب
لحوم ودسوم والبان یا حالات آن جون بحیره وسایبه وجز آن قُلْ هِیَ بکو این
زینت وطیبات لِلَّذِینَ آمَنُوا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای
مؤمنانست فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندکی دنیا اما کفار وفجار به تبعیت شریک ایشانند
در آن لیکن نعیم جاودانی اهل ایمانرا خواهد بود خَالِصَةً پاکیزه ونی شریک یَوْمَ
الْقِیَامَةِ روز رستخیز کَذٰلِکَ همچنانک تفصیل کردیم این حکمها را نُفَصِّلُ الْاٰیَاتِ
تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیکر با دلایل توحید را مبین ساز یم لِقَوْمٍ
یَعْلَمُونَ برای کروهی که فهم دارند ومیدانند قُلْ بکوای محمد اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست
که حرام کرد رَبِّیَ آفریدکار من الْفَوَاحِشَ کناهان کبیره را موجب عقوبت عظیمست
مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیداست از آن جون کفر وَمَا بَطَنَ وآنچه پنهانست جون نفاق
وَالْاِثْمَ وحرام کرد کناهی راکه بر آن جزای مقرر نیست جون صغایر وَالْبَغْیَ وحرام
کرد ستمکاری یا کبر را بِغَیْرِ الْحَقِّ بناحق واین تاکیدست چه ظلم وکبر بحق نخواهد
بود وَاَنْ تُشْرِکُوا ودیکر حرام کرد انراکه شرک آرید بِاللّٰهِ بخدای وشریک کیرید
در عبادت مَا لَمْ یُنَزِّلْ آنچیزی راکه خدای نفرستاده است بِهِ بپرستش او سُلْطَانًا

حجتی و برهانی وَأَنْ تَقُولُوا وآنرا نیز حرام کرده است که بکویید بدروغ و افترا کنید
عَلَى اللَّهِ برخدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید از تحریم حرث وانعام و برهنه شدن
در طواف بیت الحرام وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و هر کروهی راست أَجَلٌ مدتی که خدای تقدیر
کرده است مرحلوق ایشانرا وکفته اند هر امتی را عنی از مومنان که وقتی است که
در آن عذاب استیصال بدیشان فرود آید فَإِذَا جَاءَ بس جون بیاید أَجَلُهُمْ
وقت عذاب و هلاک ایشان یا جون مدد مقرر بسر آید لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وابس
نبایند از آن اجل ساعتی ساعت در عرف اکثر اوقات را کویند و مراد نه ساعت
نجمانست وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و بیشی نکیرید از آن اجل ٥ اجل جون فرود آید از بیش و بس
بس و بیش نکذارد از یکنفس يَا بَنِي آدَمَ کفته اند خطاب با مشرکان عربست إِمَّا
يَأْتِيَنَّكُمْ جون بیاید بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغامبران از شما بزبان شما واصح انست که
عام داریدای فرزندان آدم جون بیایند فرستادکان بشما از نوع شما يَقُصُّونَ
عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شمارا با حکام شریعت
فَمَنِ اتَّقَى بس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب وَأَصْلَحَ و با اصلاح آرد عمل خود را
عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ بس هیچ ترس نیست بر ایشان یعنی از هرچه می ترسند ایمن
شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونه ایشان اندوهناک کردند بلکه هرچه امید میدارند برسند
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا وآنانکه دروغ شمردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند
بردآیات ما أُولَئِكَ انکروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان
در آتش باقی اند ببقای ابدی فَمَنْ أَظْلَمُ بس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَى
ازکسی که بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا برخدای دروغ بانکه کوید زن و فرزند و شریک

وَاسْتَكْبَرُوا وکبر آوردن
وتعظیم کردند یعنی سرکشی
نمودند عَنْهَا از ایمان
بدلایل وحدت ما
ع

دارد

دارد أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا بدروغ شمرد آیات منزلهٔ او را و این انکار نبوت نیز هست
أُولَئِكَ آن کروه مفتریان و مکذبان يَنَالُهُمْ برسد بدیشان نَصِيبُهُمْ بهرهٔ
ایشان مِنَ الْكِتَابِ از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر بر لوح نوشته شده
از عذاب و نکال ایشان بدیشان برسد یا بیابند جزای آنچه نوشته شده است
در دفتر عمل ایشان یا بهره کیرند از روزی که نوشته شده برای ایشان حَتَّى
إِذَا جَاءَتْهُمْ تا وقتی که بیایند بدیشان رُسُلُنَا فرستادکان ما که ملک الموت و اعوان
ویند يَتَوَفَّوْنَهُمْ فرا کیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قَالُوا کویند فرشتکان
با ایشان از روی توبیخ و تقریع أَيْنَ مَا کجا اند آن بتان که پیوسته كُنْتُمْ تَدْعُونَ
بودید که میخواندید و می پرستیدید ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای تا امروز
دفع کنند عذاب خدای را از شما قَالُوا کویند کافران که آنها که ضَلُّوا عَنَّا شدند
غایب از ما یعنی هیچ مددی از ایشان بما نرسید وَشَهِدُوا و کواهی دهند عَلَى
أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا بانکه ایشان بوده اند كَافِرِينَ ناکرویدکان
قَالَ کوید خدای یا یکی از ملایکه روز قیامت ایشانرا که ادْخُلُوا در آیید فِي أُمَمٍ قَدْ
خَلَتْ در میان آن امتان که درکذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ و بیش از شما بودند و آمیز شما
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از پری و آدمی مراد کافران کذشته اند ازین دو طایفه که حق سبحانه
و تعالی کوید در آیید با هم فِي النَّارِ در آتش دوزخ هر کرا از ایشان عناد و تکبر
بیشتر باشد او را بیشتر بر آتش در آرند كُلَّمَا دَخَلَتْ هرکاه که در آیند أُمَّةٌ کروهی
بدوزخ لَعَنَتْ أُخْتَهَا لعنت کنند کروه دیکر که هم دینان ایشان باشند بر کیش
و ملت میروند جنانکه جهودان را لعنت میکنند و ترسایان ترسایانرا و کبران کبرانرا

علی هذه القیاس حتی اذا اداركوا تا بیکدیگر برسند فیها جمیعا همه ایشان در آتش
قالت اخریهم کویند انها که بس در آیند و از بی در آمدکان لاولیهم برای آنکه
بیشوایان بودند یعنی دربارهٔ ایشان کویند ربنا ای پروردکار ما هؤلاء این
کروه اضلونا کمراه کردند مارا فآتهم بس بده ایشانرا عذابا ضعفا عذابی
دو جندان که مراست من النار از دو یک قسم برای کمراهی ایشان و یکی
برای کمراه ساختن دیکران قال کوید خدای لکل ضعف مر همه را عذاب دو باره
است بیشوایانرا برای ضلال و اخلال و بس روانرا برای کفر و تقلید ولکن لا
تعلمون ولیکن ایشان نمیدانند و از عذاب یکدیکر خبر ندارند وقالت اولیهم کویند
بیش روان لاخریهم مر بی روانرا فما کان لکم بس نیست شمارا علینا من فضل
بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشد بلکه ما و شما در کفر برابریم
فذوقوا العذاب بس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنکه بودید که کسب
میکردید از کفر و حواله عذاب بدیکری مکنید ان الذین کذبوا بدرستی که و راستی که
آنها بدروغ داشتند بآیاتنا آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت واستکبروا
و سرکشی کردند عنها از کرویدن بآن فرمان برداری آن لا تفتح کشاده نشود
لهم برای دعای ایشان یا جهت نزول رحمت برای ایشان ابواب السماء درهای
آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نکشایند بلکه آنها را بسجین برند که
در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مؤمن بکشایند و بعلیین برند که
بالای هفتم آسمانست ولا یدخلون الجنة و در نیایند این مکذبان و مستکبران در
بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن و این صورت

هرگز وجود نکیرد بس کافر هرگز ببهشت نرود وکذلک و مانند این پاداش نکو نجزی
المجرمین جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافرانرا لهم مر ایشانرا باشد من جهنم از آتش
دوزخ مهاد فراشی که بدان نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها
باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود وکذلک و مثل جزای کروه نجزی
الظالمین پاداش دهیم جمیع کافرانرا والذین آمنوا و آنانکه کرویده اند بخدای
وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کرده اند جون تصدیق رسل و فرمان برداری
کتاب و جون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشر نیست
میفرماید لا نکلف تکلیف نمیکنیم و نمیفرماییم نفسا هیچ تنی را الا وسعها
مکر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجای آوردن آن و این جمله بود معترضه میان
مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر این که
اولئک آن کروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند هم فیها ایشان در بهشت
خالدون باقی و دایم اند ونزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم آنچه در سینهای
بهشتیان بود من غل از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تجری
میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان
وقالوا و کویند اهل بهشت جون منازل خود را ببینند الحمد لله الذی حمد و ثنا لی
مر آن خدایرا که بفضل خود هدینا راه نمود مارا لهذا بدین مقام یا بعملی که این
منزل جزای آنست وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بقوت خود راه میتوانستیم یافت لولا
ان هدینا الله اکر نه خدای مارا راه نمودی و این شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایت
ادا کنند زیرا که بی توفیق الهی سلوک این طریق میسر نشود و بی بدرقه عنایت ناشناخته

هیچ سالک بمقصد مراد نرسد ٭ گر بدرقهٔ لطف تو ننماید راه ٭ از راه تو هیچ کس نگردد آگاه
وانکه بدو رسند و باید رفتن ٭ توفیق رفیق ار نشود واویلاه لقد جاءت دیگر میگویند
بهشتیان بدرستی که آمدند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی
و با مداد ارشاد ایشان راه بتوحید یافتیم ونودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت
ان تلکم الجنة این آیت بهشت که وعده داده شده بودید اورثتموها میراث داده
شدید از او بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید بر طریق سنت و موافق
شریعت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای نه رحمت دیگرانکه میراث گرفته اند از
کافران چنانچه در خبر آمده است که هیچ کس نباشد که مر او را منزلی باشد در بهشت
و منزلی در دوزخ و منازل کافران میراث مؤمنان رسد در بهشت ونادی اصحاب
الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را واز روی شماتت گویند
ان قد وجدنا بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود پروردگار ما
از مثوبتها حقا راست و درست و بی شبهه فهل وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم
آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها حقا راست و بی شبهه قالوا نعم
گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فأذن پس آواز دهد
مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل باشد علیه السلام که ندا کند بینهم میان بهشتیان
و دوزخیان ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین بر کافرانست که
وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردمانرا
عن سبیل الله از راه خدای ویبغونها و میطلبند از برای راه حق عوجا کجی و ناراستی
یعنی عیب می جستند در دین خدای وهم بالآخرة و ایشان بسرای آخرت کافرون

تاگرویدگان

تا گرویدگان بودند وبینهما ومیان بهشت و دوزخ حجاب پرده ایست یا میان
اهل بهشت و دوزخ حاجزیست چون پارهٔ شهر که اهل دوزخ بهشت نتوانند دید
کما قال الله تعالی فضرب بینهم بسور وآن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که
اعراف تلی باشد از مشک سفید وعلی الاعراف رجال و بر اعراف مردان باشند مشرف
بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بشناسند این رجال همه اهل بهشت و دوزخ را
بسیماهم بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه
واین موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارفانند باحوال فریقین
وآنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان
بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند
واز آن متلذذ میگردند و بخلاص از آن مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر امام
ثعلبی رحمه الله نقلست از ابن عباس رضی الله عنه که اعراف موضع بلندیست از صراط
که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رضی الله عنهم بر آنجا باشند و دوستان خود را
شناسند بتازگی و سفید روی و دشمنان خود را ببینند به تیرگی و سیاهی روی
وگفته اند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیآت ایشان مساوی بود یا یکی
از ابوین از ایشان راضی باشند و یکی نه یا موحدان باشند مقصر در عمل و برین قول
بودن ایشان بر اعراف جهت نقض ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت
ونادوا و ندا میکنند اصحاب اعراف اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی چون در بهشت
نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند ان سلام علیکم تحیت خدای بر شما باد
یا خوش حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف در

بهشت در نیامده باشند وهم یطمعون ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که
آخرین کسانی که بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که
میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت مینکرند
وهم در دوزخ و دخول هیچ کدام مرجح نبود و چون خلق را بسجود خوانند و آن آخرین
تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشانرا رجح کرده
و ببهشت در آیند واذا صرفت ابصارهم و هرگاه چشمهای ایشانرا بگردانند و در تفسیر
زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را بفرماید تا روی ایشانرا بگرداند
تلقاء اصحاب النار سوی دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند بخدای و گویند
ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مدار ما را مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی
میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن ونادی اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف
رجالا یعرفونهم مردانی را بشناسند بسیماهم بعلامات ایشان از سواد وجه
و زرقت عین و آن شناختگان رؤسای کفر باشند چون ولید مغیره و ابوجهل
و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای امثال بلال
و عمار و صهیب را ببهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند
که خدای بندگان و شبانان ما را بر ما تفضیل نکند قالوا گویند ایشانرا اهل اعراف
که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکرد از شما عذاب را جمعکم جمع مال که میکردید
یا کثرت انصاب شما وما کنتم تستکبرون و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن
حق یعنی استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار
و سلمان و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم و کافرانرا گویند اهؤلاء الذین نه این

کروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند میخوردید که البته لا ینالهم الله برحمة خدای
هرگز بدیشان نرساند بخشایش خود را حالا برحمت حق در جنت اند و چون
اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشانرا گوید ادخلوا
الجنة در آیید ببهشت لا خوف علیکم هیچ ترس نیست بر شما از مخاوف و شداید
ولا انتم و نه شما تحزنون اندوهناک شوید از خوف مطالب و مقاصد ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که چون اهل اعراف ببهشت در آیند دوزخیانرا طمع فرج
بعد الیاس بدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان
سخن گوییم حق سبحانه امر فرماید تا بهشتیان در دوزخ نگرند خویشان خود را بشناسند
و خلعت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشانرا بشناسند و بنام و کنیت
ایشانرا بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید
ونادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیانرا و توقع کنند ان افیضوا
آنرا که بریزید علینا بر ما من الماء از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد او مما
رزقکم الله یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع
طعام تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان ان الله بدرستی که خدای
حرمهما حرام کرده است طعام و شراب بهشت را علی الکافرین به ناگرویدگان
الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند لهوا ولعبا عید خود را لهوا ولعبا مشغولی و بازی
چه ایشان در عید خود در حوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند
وغرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت مر ایشانرا زندگانی دنیا بطول مهلت تا از حق فراموش کردند
وندانستند که دنیا عاریت کشنده و مکاریست بازی دهنده ٥ در دیده اعتبار

خوابیست ٥ بره هکذا اجل خرابیست ٥ مشغول مشو بسرخ و زردش ٥
اندیشه مکن ذکو مرو سردش ٥ سرمایهٔ آفتست زینهار ٥ خود را ز فریب او نکه دار ٥
فالیوم ننسیکم پس ایشانرا امروز فرو کذاریم در آتش کما نسوا چنانچه ایشان فرو
کذاشتند و در خاطر نکذرانیدند لقاء یومهم هذا دیدن این روز را وما کانوا
وچنانچه بودند که از روی عناد بآیاتنا یجحدون انکار میکردند علامات ربوبیت
یا آیات کتب ما را ولقد جئناهم وهر آینه آوردیم برای این کروه کفار بکتاب فصلناه
کتابی که بیان کردیم معانی او را و مفصل ساختیم هرچه بکار آید در دو علی علم این بیان
بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هدی و آوردیم این کتاب را راه نماینده
ورحمة و خداوند بخشش لقوم یؤمنون برای کروهی که میکروند هل ینظرون آیا
انتظار می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند الا تاویله مکر عاقبت کتاب
و حقیقت او را از وعده و وعید یعنی منتظرند آنچه خدای وعده کرده است درین
کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست میشود یا نی یوم یأتی روزی که بیاید
تأویله عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد
یقول الذین کویند آنانکه نسوه ترک کردند کتاب منفصل را من قبل پیش ازین در دنیا
یعنی چون کافرانکه بر قرآن نکرویدند در آن روز ظاهر کردد صدق سخن خدای کویند
قد جاءت بدرستی که آمده بودند رسل ربنا فرستادکان آفریدکار ما بالحق براستی
و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود فهل لنا پس آیا هستند ما را
من شفعاء از درخواست کنندکان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای ما امروز او نرد آیا
باز کردانیده شویم بدنیا فنعمل پس تا بکنیم غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل

میکردیم

میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل شویم نه بشرک پس نه کسی ایشانرا شفاعت
کنند نه بدنیا باز آرند قد خسروا بدرستی که زیان کردند انفسهم از نفسهای خویش که سرمایه
عمر را صرف پرستش بتان کردن وضل عنهم و کم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند
افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای ٥ دی روز
بدرود لو امیدی میداشت ٥ امروز برفت و نا امیدم بکذاشت ان ربکم بدرستی که
پروردکار شما علی التحقیق الله خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الذی خلق السموات
اوست آنکس که بیافرید آسمانها والارض و زمین را فی ستة ایام در مقدار شش شبانه روز
دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین روز که مدتیست که معین از زمان طلوع شمس تا غروب
او نبوده و در تبیان کوید که در شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست
و قول اول اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه
کن دلیل ست بر اختیار قادر مختار و اشارتیست برعایت تانی در امور و ترک عجلت
و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن مؤید این سخن است و فی المعنوی
المثنوی ٥ مکر شیطانست تعجیل و شتاب ٥ خوی رحمن است صبر و احتساب ٥
با تأنی کشت موجود از خدا ٥ تا بشش روز این زمین و چرخها ٥ ورنه قادر بود کاز
کن فکون ٥ صد زمین و چرخ آوردی برون ٥ این تأنی از پی تعلیم تست ٥ صبر
کن در کار دیر آی درست ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بر آفریدن عرش یا مستوی
شد امر او بر آن یا مستولی کشت بر آن و تخصیص عرش باستیلای حق بر وجه جهت آن
باشد که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوی بر عرش صفتی است
مر خدایرا بلا کیف و لا وصف و این از جملهٔ متشابهاتست یا بدان ایمان داریم و تاویل

آن نحو می کذاریم یُغْشِی اللَّیْلَ در میکشد خدای شب تاریک را وَالنَّهَارَ در روز روشن
یعنی پوشیده میکرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این رانکفت اکتفا باحد
الضدین یَطْلُبُهُ میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِیثًا شتاب کننده
در روز نیز بسرعت طلعت شبست وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وبیافرید آفتاب وماه را وَالنُّجُومَ
وستارکانرا مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدکان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که مر خدایراست
آفریدن بدیع وَالْأَمْرُ و فرمان نافذ یا مر اوراست هرچه آفریده شده وتصریف در آنها
تَبَارَكَ اللَّهُ بزرکست خدای بوحدانیت در الوهیت و فردانیت در ربوبیت رَبُّ
الْعَالَمِينَ آفریدکار همه عالمیانست ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردکار خود را تَضَرُّعًا
بزاری وَخُفْيَةً و پوشیدکی یعنی هم بظاهر وهم بباطن او را شناسید واو را بپرستید
تضرع نشانه احتیاج است وپنهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را دوی
ناامیدی نیست مصرع نومید نیم که ناامیدی کفراست إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ
الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد از حد درکذرندکانرا یعنی آنها که دعای بدکنند در حق
نامستحق تا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا هر چیزی طلبند از خدای که لایق
آن نباشند جون رتبه انبیا وصعود بر مدارج سما وَلَا تُفْسِدُوا وفساد مکنید
فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر یا بظلم بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد اصلاح آن بایمان یا عدل وَادْعُوهُ
وبخوانید خدای را خَوْفًا از جهة عذاب او وَطَمَعًا وبامید ثواب او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ
بدرستی که رحمة خدای قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیکست بنیکوکاران وایشان یا محسن العمل
اند جون عابدان یا محسن الامل اند جون عاصیان وامید همه برحمت بی غایت وفضل
بی نهایت اوست در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اکر وفا داران بتو امید

دارند

دارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند ه من اکر جفاست کار در تو بس امیدوارم
بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی وَهُوَ الَّذِي واوست انکه يُرْسِلُ الرِّيَاحَ میفرستد
بادهای جهارکانه را بُشْرًا مژده دهندکان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از آمدن باران حَتَّى
إِذَا أَقَلَّتْ تا جون بردارند بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای کرانبار را که کفته اند که باد صبا
ابرها را از زمین برانکیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب ببارید قطرات در
آورد و باد دبور باریدن همه را متفرق سازد و بر هر تقدیر جون ابر را بردارند سُقْنَاهُ
برانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیاء زمین مرده فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم بِهِ
الْمَاءَ بدین ابر آب را بر آن زمین فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آریم بِهِ بدان آب مِنْ كُلِّ
الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوها كَذَلِكَ همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده کردیم نُخْرِجُ
الْمَوْتَى زنده کنیم وبیرون آریم مردکانرا از قبرهای ایشان واحیای ارض که نمودار
احیاء اموانست بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما دریابید و بقیامت
بکروید وبدین صورت بدین معنی استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاک
از سنک و ریک که شایسته وصالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می آید
رستنی او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدا ومشیت او که بیرون می آرد بآسانی و خوبی
وَالَّذِي خَبُثَ وآن زمین که ناپاک بود وشوره ناک لَا يَخْرُجُ بیرون نیاید کیاه او
إِلَّا نَكِدًا مکر اندکی که در آن هیچ نفع نباشد این مثلیست که حق سبحانه ایراد نموده
در شان مؤمن وکافر تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه ودل کافر را بزمین
شوره زار پس هر کاه باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد
انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر کردد وجون کافر استماع سخن حق کند

زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وهیچ صفت که بکار آید ظهور نیابد ٥ زمین
شوره سنبل بر نیاید ٥ در و تخم عمل ضایع مکردان كَذَلِكَ همچنانکه این مثل را
بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میکردانیم آیتها و ضرب امثال در فنون احوال میگیتیم
لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای کروهی که شکر نعمت وادراک بجای آرند و در این مثلها
تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا نوح
بن ملك بن متوشلخ بن ادریس را علیه السلام وقتی که پنجاه ساله بود إِلَىٰ قَوْمِهِ
بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فَقَالَ پس کفت نوح
علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای کروه من بپرستید خدای را بیکانکی مَا لَكُمْ
نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ معبودی بجز او پس عبادت وی برید و در فرمان او
دیکوی را شریک مسازید إِنِّي أَخَافُ من می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما اکر ایمان نیا دید
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرک را که یوم طوفانست یا روز قیامت قَالَ الْمَلَأُ
کفتند بزرکان مِنْ قَوْمِهِ از قوم او إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای
دلالت میکنی قَالَ کفت نوح علیه السلام در جواب ایشان يَا قَوْمِ ای کروه من
لَيْسَ بِي نیست بمن ضَلَالَةٌ هیچ کمراهی و دوری از طریق حق و ثواب وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ
ولیکن من رسولم مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردکار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما
رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردکار خویش وَأَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم شما را جهت
صلاح شما وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ و از و میدانم و حی خدای که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده

بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی شنودند متعجب کشتند نوح علیه السلام
کفت أَوَعَجِبْتُمْ آیا شکفت میدارید و عجب مینمایید أَنْ جَاءَكُمْ از آنکه بیاید بشما
ذِكْرٌ پیغام و وحی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ
از جنس شما یعنی آدمی هم زبان با شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کنند و بترسانند شما را از عاقبت
کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ دا
شتند قوم نوح علیه السلام او را و نوح دعا کرد و بهلاکت ایشان و خدای
حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان فرستاد
همه کافران را هلاک کرد نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه
میفرماید فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدند وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنان را نیز
که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد
و چهل زن وَأَغْرَقْنَا و غرقه ساختیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنرا که بدروغ
شمرده بودند دلالت وحدت یا معجزات نوح را علیه السلام بر نبوت إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که قوم نوح بودند قَوْمًا عَمِينَ کروهی کوران که از نشانهای وحدت
نابینا شدند و باقی قصه نوح علیه السلام در بعضی آیات و سور خواهد آمد
وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان در نسب یعنی خویشا
وند ایشان هود را علیه السلام که قبله را بدو باز خوانند چهارم بعد هود است
علیه السلام و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است علیه السلام و نزد
و نزد اهل سیر نام هود علیه السلام عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن

سام بن نوح است وبرین قول از ابناء عم عاد باشد و قبیله عاد مردم تن آور
بلند بالا بودند واز ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیلهٔ عظیم تر نبود
مردم بسیار و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بت میکذرانیدند حق تعالی هود را
علیه السلام بدیشان فرستاد بس هود علیه السلام میان قبیله آمد وایشانرا
بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ کفت ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای یکانکی
او قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او وبتان مستحق عبادت
نیستند أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید عذاب خدای قَالَ الْمَلَأُ کفتند کروهی
از بزرکان وپیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنان که کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از کروه او چه
بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد وتابعان او اما کافران
کفتند ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فِي سَفَاهَةٍ در بی خردی که
دین قوم را میکذاری ودین محدث می آری وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ وتحقیق که ما کمان
می بریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ کویان در آنچه میکویی قَالَ يَا قَوْمِ کفت هود
علیه السلام که ای کروه من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل وجهالت
وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ ولیکن من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از فرستادکان آفریدکار
عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای آفریدکار خود وَأَنَا لَكُمْ مر
شما را نَاصِحٌ نصیحت کننده ام أَمِينٌ راست کوی وبی خیانت أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب
می آید شما را أَنْ جَاءَكُمْ آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پندی یا بیانی مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردکار شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از شما یعنی هم نسبت شما که او را دانید و
او شما را دانند وبسبب فرود آمدن ذکر بر وانکه لِيُنْذِرَكُمْ تا شما را بیم کند

ازعقوبت

از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا ویاد کنید نعمت خدای را إِذْ جَعَلَكُمْ چون کردانید شما را
خُلَفَاءَ پس نشینان وساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ
قَوْمِ نُوحٍ از پس هلاک قوم نوح علیه السلام وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ وبیفزود شما را در
آفرینش شما بَسْطَةً قوتی یا زیاده داد شما را بر آفریدکان غلبه وکفته مراد از بسطة
طول قامتست که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت کز بوده ودرازترین صد
کز فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدای را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ باشد که شما
رستکار شوید قَالُوا کفتند آن کروه مر هود را علیه السلام أَجِئْتَنَا آیا آمدهٔ بما
لِنَعْبُدَ اللَّهَ یا بفرمایی که بپرستیم ما خدای را وَحْدَهُ یکانه ویکتا وَنَذَرَ دوست
نداریم وپرستش فرو کذاریم مَا كَانَ يَعْبُدُ آنچیز را که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما
از بتان وما هیچ وجه ترک عادت ایشان نمی کنیم وتو ما را از عذاب می ترسانی فَأْتِنَا بِمَا
تَعِدُنَا بس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی إِنْ كُنْتَ اکر هستی تو از راست کویان مِنَ الصَّادِقِينَ

از راست

در نزول عذاب قَالَ کفت هود علیه السلام قَدْ وَقَعَ بدرستی که واجب شد
عَلَيْكُمْ بر شما یا فرود آمد بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما رِجْسٌ وَغَضَبٌ عذابی
وخشمی أَتُجَادِلُونَنِي ایا مجادله میکنید با من فِي أَسْمَاءٍ در کار این نامها یعنی این بتان
که هریک را نامی نهاده اند بعضی را ساقیه میکفتند وکمان ایشان آن بود که باران
از ایشان می بارد وبعضی را حافظ میخواندند بمظنهٔ انکه نکاهبان در سفر ایشانند
وهمچنین رازقه وسالمه واین الفاظ اسما بودند بی مسمی چه اصنام را که جمادات
بودند قدرت بر نها بنوده بس هود علیه السلام فرمود که شما جدال میکنید درین

چیزها که از روی جهالت سَمَّیْتُمُوهَا اَنْتُمْ شما نام نهاده اید ایشانرا وَآبَاءُكُمْ وپدران
شما مَا اَنْزَلَ اللهُ نفرستاده است خدا بِهَا بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ
حجتی وبرهانی وچون حق ظاهر شد وشما بر عناده ومکابره اضرار نمایید فَانْتَظِرُوا
بس چشم دارید ومنتظر باشید نزول عذاب را اِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من نیز با شما مِنَ
الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم مراد آورده اند که خدای سه سال از ایشان باران باز داشت
تا بقحط ابتلا شدند ودر آن زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که
حالا خانه کعبه است وآنجا بشته از ریگ سرخ رنگ بوده که مسلم ومشرک رجوع
بدانجا کردندی وبعد از عرض حاجات وطلب دفع آفات بمطالبه فایز شدندی واز
مخاوف خلاص یافتندی بس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده قیل بن عنز ومرثد بن سعد
با هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه رفتند وبر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که
در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند بعد از اقامت وطایف ضیافت اجازت طلبیده
وخواستندی که بجهت دعا وطلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از رؤسای
عاد بود وبهود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعاء شما باران نخواهد آمد
مگر اطاعت هود علیه السلام نمایید واز در توبه استغفار درآیید تا حق سبحانه
از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند بس از معاویه درخواستند تا اورا بند کردند
ونگذاشت که بموضع دعا رود وقیل با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا بده قوم
عاد را از باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر برآمد یکی سفید ویکی سرخ ودیگری سیاه
ومنادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر هرچه برای خود وقوم خود اختیار کن قیل
سیاه را اختیار کرد باران او بیشتر باشد واز مکه بیرون آمده روی ببلاد خود نهاد

وچون

وچون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند وبشارت بمردم قبیله رسانیدند
عادیان خوشدل وشادمان گشتند بتفرج ابر از منازل خویش بیرون آمدند عذاب
الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند
ودر هفت شب وهشت روز تمام عادیانرا هلاک کرد وهود علیه السلام با قوم
خود بسلامت ماندند وتفاصیل این قصه در اثنای آیت مذکور خواهد شد وحق
سبحانه از نجات مؤمنان وهلاک کافران خبر میدهد فَاَنْجَيْنَاهُ بس نجات دادیم
ما هود را علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ وآنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت اوی
نمودند بِرَحْمَةٍ مِنَّا وآن رهانیدن بخششی وبخشایشی بود از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا
وببریدیم الَّذِينَ كَذَّبُوا بنیاد آنانرا که تکذیب کردند ونگرویدند بِآيَاتِنَا بنشانهای
قدرت یعنی ایشانرا مستاصل ساختیم واز بیخ وبنیاد بر انداختیم وَمَا كَانُوا ونبودند
قوم عاد مُؤْمِنِينَ گرویدگان بوحدت معبود ورسالت حضرت هود علیه السلام
وَاِلَى ثَمُودَ وفرستادیم بقبیله ثمود وایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسبت
ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد واین
مردم بت می پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد اَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشانرا
در نسب که صالح بود علیه السلام وصالح به پنج پشت بثمود میرسد قَالَ گفت
صالح چون رسالت الله بدیشان آمد يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ای گروه من بپرستید خدای را
بی شریک مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد
غَيْرُهُ بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد وبسیاری مال وتوانایی چند تکذیب صالح
علیه السلام فرمود که چه آیت میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست

وبتانرا آرایش داده بجلوه درخواهیم آورد و تو از خدای خود چیزی درخواه ما نیز
از خدایان خود چیزی میخواهیم پس دعای هر کس بمحل اجابت رسد دیگران متابعت
او باید کرد و برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که
از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و رسوا و ملال در پیش افکندند
جندع بن عمر که یکی از اشراف قبیلهٔ ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد بصحرا
افتاده بود و آنرا کاشه میگفتند گفت ای صالح برآما بیرون آر ازین سنگ
ناقه مشابهٔ شتر بختی سیاه موی آبستن صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من
بقدرت کاملهٔ خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد
شما چه میگوئید گفتند می گرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد
کردند صالح دو رکعت نماز گذارد و بدعا از حضرت آن حضرت عزت اظهار آن معجزه
طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمده چون شتری که در وقت زادن ناله کند
بنالید و بشکافت و ناقه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال
بزاد بچه مانند خود و مردمان در آن می نگریستند و جندع را مدد توفیق دریافت شد
فی الحال ایمان آورد و باقی اشراف ثمود در بادیهٔ خذلان سرگردان مانده دست
انکار از استکبار بیرون کردند ٥ یکی بنور هدایت ره عنایت یافت ٥ یکی بوادی
خذلان ماند سرگردان ٥ یکی بوسوسهٔ دیو رفت سوی سقر ٥ یکی ز نی روی حق
گرفت ملک جنان ٥ القصه شتر در میان آن قوم ماند و در مرعی ایشان میچرید
و آب چاهها بطریق غب بدو میرسید و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم
قد جاءتکم بدرستی آمد بشما بینة معجزهٔ روشن من ربکم از پروردگار شما که

دلیلیست بر کمال قدرت او و صحت نبوت من ناقة الله این شتر خدایست اضافت
از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد ناقه را از صخرهٔ کاشه تا باشد
لکم آیة مر شما راست برهانی بر پیغمبری من فذروها پس بگذارید این ناقه را تأکل
تا بخورد گیاه فی ارض الله در زمین خدای و شما را در خوردن او هیچ مونتی نباشد
ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیأخذکم که فرا گیرد شما را عذاب الیم عذاب
دردناک استحقاق عذاب نه بواسطهٔ ضرر ناقه است بلکه با قامت ایشان بر کفر
بعد از ثبوت معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست در کفر واذکروا و یاد کنید نعمت
خدای را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان در زمین من بعد
عاد از پس هلاک قوم عاد وبوأکم و جای داد شما را فی الارض در زمین حجر
تتخذون فرا میگیرید من سهولها از زمینهای نرم قصورا کوشکها برای تابستان
وتنحتون الجبال و میکنید در کوهها یعنی میسازید در سنگ بیوتا خانها برای
زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت
کندن کوهها ولا تعثوا و در تباهی غایت مجوئید فی الارض در زمین حجر مفسدین
در حالتی که قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض
و تعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروه بزرگان
الذین استکبروا آنانکه تکبر و سرکشی میکردند من قومه از قوم صالح علیه السلام
للذین استضعفوا مر آنکسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن
آمن مر آنکسانرا که گرویده بودند منهم از ضعیفان و فقیران أتعلمون آیا
شما میدانید ان صالحا مرسل آنرا که صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار

این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعیفان انا بدرستی که ما
بما ارسل به بدانچیزی که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت
مؤمنون گرویدکانیم قال الذین استکبروا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای
و به پیغمبر او انا بتحقیق که ما بالذی آمنتم به بآنچیزی که شما گرویده اید بدان
کافرون ناگرویدکان و منکرانیم آورده اندکه قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه
در روزی که نوبت قوم او بود تمام آب چاههای ایشان میآشامید و در روز دیگر
که نوبت قوم بود آب چاهها بجاربایان ایشان وفا نمیکرد و دیگر تابستان بظهر
وادی میرفت و انعام قوم از وی ایشان شده ببطن وادی میرفتند و زمستان
ببطن وادی توجه مینمودند چهاربایان بظهر وادی توجه مینمودند و ازین جهت
ضرر بدیشان میرسید دو زن که ایشانرا غنیزه و صدقه میگفتند و مواشی بسیار
داشتند این صورت بریشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بدان
آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه
سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا الناقة
پس پی کردند و بکشتند ناقه را وعتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان
پروردکار خویش وقالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا ای صالح بیار آنچیز را که
تعدنا وعید میکنی از عذاب ان کنت اگر هستی تو من المرسلین از فرستادکان
راستی فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از صیحهٔ عظیمه
فاصبحوا پس بامداد کردند یعنی گشتند فی دارهم در سراهای خویش جاثمین
بروی در افتادکان و برجای مردکان فتولی عنهم پس روی بگردانید صالح از ایشان

وقتی که ناقه را بکشتند و خدای فرمود که من قوم ثمود را بصیحهٔ جبرئیل علیه السلام
در کنار هلاک خواهیم کرد وقال و گفت از روی تحسر صالح یا قوم ای گروه من لقد
ابلغتکم بحقیقت که رسانیدم بشما رسالات ربی مقام پروردکار من که باد ای آن مامور
بودم ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولکن لا تحبون ولیکن
دوست نمیدارید و بنی روی نمیکنید الناصحین نصیحت کنندکانرا که از راه مهربانی
شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند ولوطا و یاد کن لوط بن هاران
بن آزر بن ماحور را که برادرزادهٔ ابرهیم بود علیه السلام آورده اند که چون ابرهیم
صلوات الله وسلامه علیه از بابل متوجه شام شد برادرزادهٔ او یعنی لوط علیه السلام
با وی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج
شهر بود سدوم و آن اعظم مداین بود و دیگر عامورا و داود با و صانورا و
صعودا و گویند صغر و در هر شهری چهار بار هزار هزار آدمی بودند لوط علیه
السلام بسدوم آمد و خلق را بخدای دعوت کرد و بیست اند سال در میان ایشان
بود و بخیرات امر مینمود از فواحش نهی میفرمود و یکی از فاحشهای ایشان
لواطه بود حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای
محمد یاد کن قصهٔ لوط را اذ قال چون گفت لقومه مر اهل سدوم را که لوط
علیه السلام در میان بود اتاتون آیا می آیند الفاحشة بدین عمل زشت یعنی
لواطه ما سبقکم کسی پیشی نگرفت بر شما بها بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار
نکرده اند من احد هیچ یک من العالمین از عالمیان ائنکم آیا شما و حفص
انکم بطریق خوانده یعنی بدرستی که شما ای قوم لتاتون الرجال می آیند مردان شهوة

از روی آرزوی مباشرت مِن دُونِ النِّسَاءِ بدون زنان که مباح کرده اند بر شما
بس بطریق حق نیستند بَل اَنتُم بلکه هستید قَومٌ مُسرِفُونَ کروه اسراف
کنندکان واز حد درکذشتکان وَمَا كَانَ ونبود جَوَابَ قَومِهِ جواب قوم لوط
علیه السلام بازاء این کلام اِلَّا اَن قَالُوا مکر آنکه کفتند یعنی از مردم شد و ما
مر بعضی را اَخرِجُوهُم بیرون کنید ودختران او که بوی ایمان آورده اند مِن
قَريَتِكُم از ده شما یعنی از دسدوما اِنَّهُم بدرستی که لوط ومتابعان او اُنَاسٌ
يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که طلب پاکیزکی میکنند از فواحش یعنی در این عملها ما
متفق نیستند حق سبحانه این جواب از ایشان نپسندید وعذاب بر ایشان
فرود آمد جنانچه تفصیل آن بیاید وجون نازل شد فَاَنجَينَاهُ پس نجات دادیم
لوط را علیه السلام از آن وَاَهلَهُ وکسان او را از اهل بیت ومؤمنان اِلَّا امرَاَتَهُ
مکر زن او را که زاهله نام داشت وکفر خود پنهان میکرد وکفار را بر انکار لوط
علیه السلام اغوی مینمود كَانَت بود آن زن مِنَ الغَابِرِينَ از باقی ماندکان در
دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق نکرد ودر میان قوم هلاک
شد وَاَمطَرنَا وبارانیدیم عَلَيهِم بر کفار قوم لوط علیه السلام مَطَرًا بارانی
جه بارانی یعنی باران عجب وآن سنک بوده که بر سر قوم باریده فَانظُر پس
در نکر ای بیننده که كَيفَ كَانَ جکونه بود عَاقِبَةُ المُجرِمِينَ آخر کناهکاران وَاِلَى
مَديَنَ وفرستادیم بسوی اولاد مدین بسر ابراهیم خلیل بود صلوات
الرحمن علیه اَخَاهُم شُعَيبًا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را
قَالَ کفت يَا قَومِ ای کروه من اعبُدُوا اللّهَ بپرستید خدا را مَا لَكُم نیست شما را

مِن اِلَهٍ هیچ معبود بحق غَيرُهُ جز وی قَد جَاءَتكُم بدرستی که آمد شما را بَيِّنَةٌ معجزهٔ
روشن مِن رَبِّكُم از پروردکار شما در قرآن معجزهٔ شعیب علیه السلام مذکور نیست
ودر احادیث بنظر فقیر رسیده واما در آیات ماثورات که ذکر معجزات انبیا علیهم
السلام میکنند میکوید که معجزهٔ شعیب علیه السلام آن بود که جون خواستی که بکوه
بلند بر آمدی کوه سر فرود آوردی تا شعیب علیه السلام بآسانی صعود کردی
وهریک از قوم او را دو مکیال ودو میزان بود یکی از یکی بزرکتر بدان بزرک خریدندی
وبدان خورد فروختندی وبا وجود کفر در کیل ووزن خیانت کردندی شعیب
علیه السلام ایشانرا کفت که من شما را بخدای میخوانم وآیتی روشن بشما مینمایم
فَاَوفُوا الكَيلَ پس تمام وراست سازید آله کیل را وَالمِيزَانَ وآله وزن را در کیل ووزن
راستی کنید وَلَا تَبخَسُوا النَّاسَ وکم مکنید مردمانرا اَشيَاءَهُم در جیزهای ایشان یعنی
خیانت مکنید در خرید وفروخت وَلَا تُفسِدُوا وفساد مکنید بکفر وخیانت
فِي الاَرضِ در زمین بَعدَ اِصلَاحِهَا بعد از اصلاح آن ببعثت انبیا وانزل کتب ذَلِكُم
عمل بآنجه میفرمایم خَيرٌ لَكُم بهتر است شما را اِن كُنتُم مُؤمِنِينَ اکر هستید شما
کرویدکان وجون قوم شعیب علیه السلام در شهرها بوقت کیل ووزن
خیانت کردندی ودر صحراها راه زدندی پس ایشانرا جنانجه از حسن منع کرد از
قطع طریق نیز نهی فرمود وکفت وَلَا تَقعُدُوا ومنشینید بِكُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی که
بجهت اخذ مال تُوعِدُونَ بترسانید مردمانرا وکفته اند ایشان بر سر راهها
نشستندی وهرکس که خواستی که بملازمت شعیب علیه السلام رود او را تخویف
کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید

طالبان راه حق راه حق را تَصُدُّونَ وباز دارید عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدای مَنْ
آمَنَ انکس را که ایمان آورده است بِهِ بخدای وَتَبْغُونَهَا و بجویید برای راه
خدای عِوَجًا کجی یعنی طلب بطلان آن میکنید وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدای
را بر خود اِذْ كُنْتُمْ جون بودید قَلِیلًا اندکی از جهت عدد و عدو فَكَثَّرَكُمْ
بس بسیار کردانید خدای شما را بانکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که
مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر لوط را بخواست وخدای ایشانرا فرزندی
بسیار داد و توانکر کردانید بس شعیب علیه السلام این نعمت را بایاد ایشان
داد وکفت وَانْظُرُوا و بنکرید كَيْفَ كَانَ جکونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار
تباه کاران از امم کذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بس شعیب علیه
السلام روی بمردمان کرد وکفت وَاِنْ كَانَ طَآئِفَةٌ واکر جنانچه کروه مِنْكُمْ از شما
مِنْكُمْ بکرویدند آمَنُوا بآنچیزی که براستی اُرْسِلْتُ بِهِ فرستاده شده ام بآن
وَطَآئِفَةٌ وکروه دیکر از مساندان لَمْ يُؤْمِنُوا نکرویدند قومی از مدین بشعیب علیه
السلام ایمان آوردند و جمعی دیکر انکار نموده کفتند قوت وثروت ماراست نه مؤمنا
نراست بس حق باما باشد واکر با ایشان بودی بایستی که توانکری وسعت معاش
ایشانرا بودی شعیب علیه السلام فرمود که اکرجه شما دو کروه شده اید فَاصْبِرُوا
بس شکیبایی کنید حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ تا وقتی که حکم کند خدای بَيْنَنَا میان ما دو کروه
وَهُوَ و خدایست خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بهترین حکم کنندکان که در حکم او میل و مداهنت نیست

الجزء التاسع من اجزاء الثلاثين

قَالَ الْمَلَاُ کفتند بزرکان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه کردن کشی کردند در پرستش خدای

منقومه

مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه بیرون
میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا نیز که کرویده اند مَعَكَ باتو مِنْ قَرْيَتِنَا از ده
خویش اَوْ لَتَعُودُنَّ یا عود خواهید کرد شما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف
آورده که جون کافران کفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را
بایکدیکر و شعیب علیه السلام هرکه کافر نبود و آن مؤمنان بوده اند بس بسبب تغلیب
کفته اند یا عود کنید بملت ما و لهذا شعیب علیه السلام بر همین وتیره وا او جواب
قَالَ کفت شعیب اخبار میکویند مارا بعود اَوَلَوْ كُنَّا واکرجه باشیم كَارِهِينَ ناخواهان
یعنی جکونه در آییم بدین شما و ما آنرا کارهیم بس اکر عود کنیم بملت شما وکوییم مر خدایرا
شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی که افترا کرده باشیم و بربسته
عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغ و در وسیط آورده که ادعاء قوم شعیب علیه السلام آن بود که
حق سبحانه او را امر کرده است که بدان طریق باشند و بدین سبب آنرا ملت میکفتند
بس شعیب علیه السلام فرمود که عود بملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بهاست
افترا باشد بر خدای اِنْ عُدْنَا اکر ما باز کردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز کردند و بیایند
فِي مِلَّتِكُمْ در کیش شما بَعْدَ اِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ بس از انکه برهانید مارا خدای مِنْهَا از ملت
شما بس ما مفتریان باشیم وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید و روا نباشد مارا اَنْ نَعُودَ فِيهَا انکه
باز کردیم بملت کفر اِلَّا اَنْ مکر انکه يَشَآءَ اللّٰهُ خواهد خدای رَبُّنَا آفریدکار ما ارتداد
و عود ما بآن و حکم ازلی و مشیتی لم یزلی بدان متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا رسیده
است پروردکار ما كُلَّ شَيْءٍ همه جیزها عِلْمًا از روی دانش قدیم یعنی علم او
احاطه کرده است بهمه جیزها و داناست بعاقبت کار هرکس از ایمان و کفر و ارتداد

ونفاق وجزآن وشما درتهدیدی که می‌نمایید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمی‌کنیم بلکه
علی الله. برخدای توکلنا توکل کردیم وکار خود باو بازگذاشتیم پس شعیب علیه
السلام روی از معاندان برتافته ونمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه
فرموده گفت ربنا افتح خدایا حکم کن بیننا میان ما وبین قومنا ومیان قوم ما
بالحق براستی وانت خیر الفاتحین وتو بهترین حکم کنندگانی وقال الملأ وگفتند
گروه از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بودند بخدای من قومه از قوم شعیب
علیه السلام باگروه دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لئن اتبعتم اگر شما متابعه
کنید شعیبا شعیب را در سلوک طریق او ودین خود را بگذارید انکم بدرستی که
باشید شما اذا لخاسرون آنهنگام از زیان زدگان که آیین قدیم را گذاشته بدین
محدث بگروید واز روش پدران بگذرید با بزرگان کفره هم باکفار قوم خود گفتند
که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع بشما بکم فروشی است
واو شما را از ومنع میکند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند واز کفر وضلالت خیانت
باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا زلزله ودر سورهٔ هود علیهم
السلام مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره آمد
که زمین د بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمهٔ زلزله است چه مقرر شده زلزله نمی صباح
ورباح نمی باشد در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد زلزله در شهر ایشان
افتاد وهمه بلرزه درآمدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر ومنزل
خود جاثمین. بر روی در افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح
الذین کذبوا شعیبا آنانکه بدروغ داشتن شعیب هلاک شدند کان لم یغنوا گوییا هرگز نبودند

فیها در آن شهر الذین کذبوا شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را کانوا هم الخاسرین
بودند ایشانرا زیان زدگان در دنیی ودر عقبی بفوت ومثوبت ولزوم عقوبت
آورده اند که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده
عزم خروج نمود فتولی عنهم پس روی بگردانید از کافران وقال یا قوم وگفت
از روی تحسر ای قوم لقد ابلغتکم بدرستی که برسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای
پروردگار خود را ونصحت لکم ونصیحت کردم شما را از روی مهربانی وگفته اند
این خطاب بایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم باکفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر وشعیب علیه
السلام بعد از اظهار تاسف بر قوم خود خود را تسلیه داد وگفت فکیف آسی پس
چگونه اندوه خورم وغمناک شوم علی قوم کافرین. بر هلاک قومی از کافران که مرا
تصدیق نکردند بعد از قصص امم خالیه وهلاک ایشان تکذیب پیغمبران تهدید
می نماید کفار قریش را ومیفرماید وما ارسلنا ونفرستادیم ما فی قریة در شهری
ودهی من نبی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند الا اخذنا مگر آنکه گرفتیم
اهلها اهل آن شهر را بالباساء بسختی وتنگی والضراء وبرنج وبیماری لعلهم
یضرعون شاید که ایشان زاری کنند وپند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا منقطع
گردد وچون ببلا وزحمت متنبه نشدند ایشانرا بغنا وراحت مبتلا کردیم ثم بدلنا
پس بدل کردیم ما مکان السیئة بجای بلا وشدت ومرض سلامت وصحت وراحت
حتی عفوا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال وهم بر جمال اینجا نیز آغاز کفران کردند
وقالوا وگفتند این ایمنی ونعمت بجای محنت ومضرت از عادت وبر طبیعت روز

قَدْ مَسَّ بدرستی که رسید آبَاءَنَا پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ شادی وسختی یعنی
در زمان کذشته کاهی قحط بود وکاهی فراخی وقتی صحت بود و وقتی بیماری زمانی
غم بود و زمانی شادی این نه بر سبب کفر وایمانست پس ما بر همان طریقه باشیم که
می بودیم جون این قوم بر ناسپاسی وکفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس ما بکرفتیم
ایشانرا بَغْتَةً ناکهان یعنی در حالتی که ایمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان
نیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد واین حسرت عظیم تراست ازانکه
مقدمات عذاب را دیده باشند وترول آنرا دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ واکر جنانجه
این دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند ویا اهل مکه وما حول او آمَنُوا بکرویدندی
بخدای وَاتَّقَوْا وپرهیز کردندی از شرک ومخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا هر آینه می کشادیم
ما عَلَيْهِمْ برایشان ومیدادیم ایشانرا بَرَكَاتٍ برکتها وزیادتیها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
بقبول دعوت ایشان یا باریدن باران وَالْأَرْضِ واززمین بر واشدن حاجات
بارستن نبات وَلَٰكِن كَذَّبُوا ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان مارا فَأَخَذْنَاهُم
پس کرفتیم ما ایشانرا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنجه بودند که کسب میکردند از کفر ومعاصی
در حقایق سلمی آورده که اکر بندکان بکرویدندی بمواعید من وحذر کردندی از
مخالفت یا بترسیدندی از تهدیت دلهای ایشانرا بنور مشاهده روشن دادمی که
برکت سما اشارت بآنست که جوارح واعضاء ایشانرا بخدمت خود بیارایستمی که برکت
ارض عبارت ازآنست ٥ در زمین وآسمان درهای جود ٥ می کشایند ازنی ملحی
از زمین بالا طاعت بازکن ٥ بر سماء معرفت پرواز کن أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند أَهْلُ
الْقُرَىٰ اهل مکه وحوالی او بعد ازآن که بیاید بدیشان عذاب ما بَيَاتًا در شب

وهم

وَهُمْ نَائِمُونَ وحال انکه ایشان خفته باشند یعنی شب خون عذاب بیاید بدیشان
در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ یا ایمن شدند اهل شهرها أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا
ازآنکه بیاید بدیشان عذاب ضُحًى در وقت جاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ وحال آنکه
ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیچه کاه غافلانست
مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود
نه بروز ونه بشب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناکاه کرفتن
خدای مکر استعاره است از استدراج بنده وکرفتن او بر وجهی که نداند فَلَا يَأْمَنُ
مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مکر کروه زیان کاران که بکفر
ونفاق زیان زده هر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ
الْأَرْضَ برای آنکسانی که میراث کرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند دران مِن بَعْدِ
أَهْلِهَا پس از هلاک آن مراد کفار زمان حضرت رسالت اند که دیار امم ماضیه کرفته
اند وخدای برایشان بیان کرد أَن لَّوْ نَشَاءُ آنرا که اکر خواهیم أَصَبْنَاهُم بکیریم ایشانرا
بِذُنُوبِهِمْ بجزای کناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشانرا جنانجه بپیشینیان
ایشانرا وَنَطْبَعُ وما مهر نهیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس
ایشان نمی شنوند از روی فهم وعبرت بجهت ختم قلب جه اکر دل منشرح است
آنجه می شنود ودر می یابد پس کوش دل از استماع سخن حق فایده دارد نه کوش آب و
کل نظم این سخن ازکوش ودل باید شنود ٥ کوش وکل اینجا ندارد هیچ سود ٥ کوش
سر با جمله حیوان همدمست ٥ کوش سر مخصوص نسل آدمست ٥ کوش سر جون
جانب کوینده است ٥ کوش سر سهلست اکر اکنده است ٥ پس بجهت تسلیه

آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه میگوید که تلك القرى آن شهرها که نسبت امم
مذکوره داشت چون احقاف وحجر ومؤتفکات وغیر آن نقص علیك خواندیم
بر تو من انبائها یعنی از خبرهای آن ولقد جاءتهم وبدرستی که آمدند باهالی آن
رسلهم پیغمبران ایشان چون هود وصالح ولوط علیهم السلام بالبینات
بمعجزات روشن یا دلایل واضحه فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند که ایمان آرند بعد از
آمدن رسل بما کذبوا من قبل بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند
بر تکذیب وصلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر وبودن مهر
در دلهای ایشان کذلك مانند آن مهر سخت که بر دلهای کفار گذشته بود کذلك
یطبع الله مهر نهد خدای علی قلوب الکافرین بر دلهای ناگرویدگان مراد آنها اند از کفار
قریش که خدای تبارک وتعالی میدانست که ایمان نخواهند آورد وما وجدنا ونیافتیم ما
لاکثرهم مر بیشتر امم مذکوره را من عهد وفای عهدی که در روز میثاق بسته
بودند یا عهدی که در زمان خوف ومضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان
آریم وان وجدنا وبدرستی که یافتیم اکثرهم بیشتر از ایشان لفاسقین شکستگان
عهد وپیمان ثم بعثنا پس برانگیختیم وفرستادیم من بعدهم بعد از این
پیغمبران موسی موسی بن عمران را بآیاتنا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم الی
فرعون بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون
لقب ملوک مصر بوده چون کسری وقیصر وخاقان وتبع که القاب سلاطین
فرس وروم وچین ویمن است وملائه وبسوی اکابر قوم او فظلموا بها پس ستم
کردن یعنی کافر شدند بآن آیات ووضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن

اینها

آینها از غایت وضوح آن بود که بآن بگروند فانظر پس بنگر بدیده بصیرت که
بعد از انکار حق کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار که تباه کاران که غرق
شدند حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام چون از مصر فرار نمود
ودر مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید ودختر او صفورا را بعقد در
آورده عزم مراجعت با مصر فرمود ودر اثنای طریق بوادی ایمن رسید وخلعت
پیغمبری پوشید وبمعجزهٔ عصا وید بیضا اختصاص یافت چنانچه تفاصیل
این قصص در اثناء سور آینده مذکور است حق سبحانه فرمود که بمصر رو وفرعون
را بخدای دعوت کند واز طغیان وسرکشی واز دعوی وبعد از مدت که ملاقات
فرعون است واو آغاز دعوت کرد ومربوبیت منع فرماید موسی علیه السلام بیاید
وقال موسی وگفت موسی علیه السلام یا فرعون انی ای فرعون بدرستی که من فرستاده ام
من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو وقوم تو حقیق سزاوارم
برسالت یا بآنکه تصدیق من کنی ومقرر وراسخ شوی علی ان لا اقول بر آنکه نگویم علی الله
برخدای الا الحق مگر سخن راست قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما ببینة
بحجتی روشن من ربکم از نزد پروردگار شما یا آورده ام معجزهٔ پیدا وهویدا که بر
صحت رسالت من گواه است فارسل معی پس بفرست با من بنی اسرائیل فرزندان
یعقوب را ودست استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آباء ایشان
بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت وسبب آن
بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد واحفاء خود بمصر آمد هم آنجا قرار
گرفتند نسل ایشان بسیار شد ویعقوب ویوسف علیهم السلام با برادران

در گذشتن و ملک ریان که فرعون یوسف بود علیه السلام مرده و پسرش مصعب
بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او مرد ولید که فرعون
زمان موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشیست و زبان بلاف أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى
بکشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند و کفت پدر شما بنده در هم خریده
کسان ما بوده و شما بنده زادکان مایید پس ایشانرا به بندکی کرفت تا وقتی که موسی
علیه السلام مبعوث شد و کفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بداد قَالَ کفت
فرعون إِنْ كُنْتَ اکر هستی تو که در دعوی خود ۵ آورده معجزه و حجتی جِئْتَ بِآيَةٍ
فَأْتِ بِهَا
پس بیار آنرا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اکر هستی از راست کویان بنما معجزه خود را فَأَلْقَى عَصَاهُ
پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ پس آنجا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُبِينٌ
اژدرهای شد ظاهر الامر که هیچ کس را شک نماند در آنکه آن اژدرهاست در روایة
آمده که آن جنان اژدرهای شد که بغایت دهان کشاده و ما بین لحیین او هشتاد
زراع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنکره قصر فرعون و روی بجانب
تخت وی آورد ملازمان بارکاه بهزیمت برآمد و فرعون نیز بکر تخت و در از دگم
خلایق بهنکام فرار بیست پنج هزار آدمی هلاک شد و فرعون نعره بزد که یا موسی
سوکند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده او ی که عصای خود را بکیر من بتو ایمان
آرم و بنی اسرائیل را با تو کذارم موسی علیه السلام ثعبان را بکرفت همان عصا شد
و فرعون باز آمده بر سریر خود بنشیست و کفت هیچ معجزه دیکر داری موسی کفت
اری بست دست راست بکریبان برده بزیر بغل جب در آورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون
کشید دشت خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ سفیدی که بیاض

او در غایت کمال بود لِلنَّاظِرِينَ مر نکرندکان و نظاره کنندکان آورده اند که
موسی علیه السلام مردی کندم کون بود چون دست از کریبان کشیدی و بیرون
آوردی نورانیت آن بمثابه بود که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در
مدارک آورده که موسی علیه السلام دست خود را بفرعون نمود بعد از آن در
کریبان کرد و بیرون آورد بیضاء نورانی که میان آسمان و زمین روشن کرد باز
بکریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول القصه فرعون بمشاهده این دو
معجزه اشراف قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان مشورت
کرد قَالَ الْمَلَأُ کفتند بزرکان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از کروه فرعون إِنَّ هَذَا بدرستی که
این موسی لَسَاحِرٌ جادویست عَلِيمٌ دانا بفن سحر و ماسی در انکه جوب را
اژدهای سازد و دست کندم کون را ید بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ میخواهد این
ساحر أَنْ يُخْرِجَكُمْ آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که
ولایت مصر و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید کفت
فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه چیز میفرمایید مرا و تدبیر چیست قَالُوا کفتند أَرْجِهْ
وَأَخَاهُ حبس کن او را و برادر او را که هارون باشد یا تا چیز کن مهم ایشانرا و شتاب
زدکی منمای وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ و بفرست بشهرها که تعلق بصعید مصر دارد حَاشِرِينَ
حربت کروه فراهم آورندکان و جمع کنندکان را که ایشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارند بتو هر جا ساحر
عَلِيمٍ دانا و حاذق در فن خود آورده اند که هیچ قرن جندان ساحر نبود که
در قرن موسی علیه السلام و رؤساء سحره با قصای مدائن صعیه بودند در
تفسیر و مناطی آورده که در این صعید دو برادر بودند که ایشانرا در فن

سحرها رتی تمام بود جون فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند
مارا بسر قبر پدر ما بر جنان کرد وایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان
کفتند ما یا ابتاه ملك مصر ما را طلبید بجهت آنکه دو کس آمده آمدنی لشکر وسپاه
وسلاح وکار بد و بتنك آورده وایشانرا عصا بیست که جون می افکنند
اژدها می شود هرجه بیش ے آید بخورد و فرعون داعیه کرده که ما را با و معارضه
فرماید صاحب قبر جواب داد که جون بمصر رسید بپرسید که در وقتی که ایشان
در خواب می شوند آن عصا همان اژدها می شود یا نه اکر میکردد بدانید که آن جا
دوی نیست جه سحر ساحر در وقتی که او در خواب باشد اثر ندارد و حال اکر
جنین باشد نه شما بلکه تمام روی زمین با ایشان معارضه نتوانند کرد وآن ازجای
دیکر است القصه برادران با شاکردان و مصاحبان که دوازده هزار کس بودند و در
زاد المسیر میکوید که هفتاد هزار کس بمصر آمدند و در باغ فرعون جمع آمدند جنانچه
حق سبحانه و تعالی و تقدس و تعظم می فرماید که وَجَاءَ السَّحَرَةُ وآمدند جادوان
فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از انکه ایشانرا طلبیده بود و جون جشم ایشان بفرعون
افتاد قَالُوا کفتند أَئِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَأَجْرًا مزدی إِنْ كُنَّا اکر باشیم نَحْنُ
الْغَالِبِينَ با غلبه کنندکان بر موسی قَالَ نَعَمْ کفت فرعون آری مزد باشد وَإِنَّكُمْ
وشما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان من هرکاه خواهید نزد من در آیید آورده اندکه
مهتر این جماعت جهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عادور میکفتند و دیکر
حطحطه و مصفی و در لباب آورده که این جهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام جون
بمصر آمدند وسابور و عادور واقعهٔ سوال و جواب پدر خود را با قوم کفتند ایشان

ازقصهٔ خواب و بیداری موسی واژدها شدن عصی استفسار بلیغ نمودند و معلوم
شد که هرکاه موسی علیه السلام در خوابست عصا اژدها شده باسبانی میکند
ایشانرا ترددی پدید آمد دغدغه در خاطر خطور کرد و پنهان میداشتند تا وقتی که
فرعون لعین موسی علیه السلام طلبید و مقرر شد که جادوان مناظره کنند
و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسنی جند بمیدان در آوردند
و فرعون بر بالای تخت خود بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار
ساحر بر یکطرف صف کشیدند و موسی و هارون علیهما السلام بر یک جانب بایستادند
جادوان بطریق ادب بیش آمده قَالُوا يَا مُوسَىٰ کفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنست
که تو بی افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ ویا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما افکنندهکان
حال و عصای خود را قَالَ کفت موسی علیه السلام از روی کرم و تسامح
و خلقی که انبیا را می باشد أَلْقُوا شما بیفکنید فَلَمَّا أَلْقَوْا بس آنهنکام بیفکندند
جادو آن آلجه ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادوی کردند بر جشمهای
مردمان یعنی نمودند بدیشان جیزی محقل که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ
و بترسانیدند مردمانرا وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادوی بزرک آورده اندکه
رسنهای بزرک را مجوف تافته و بافته بودند و بقیر مطلی کرده و جوبهای دراز را
میان تهی ساخته و اجواف همه را بسیماب پر کردانیده جون حرارت آتش از تحت
و کرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت در آمده جنان نمود که همه میدان
پر از مار اند وَأَوْحَيْنَا و ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای
خود را بس موسی عصا بیفکند اژدهای شد دهان کشاده فَإِذَا هِيَ بس آنجا که

اژدها شده بود عصا تَلْقَفُ فرو برد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تذویر میکردند و بدروغ
تخلق می نمودند و آن چهل خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چوبها و رسنهای
ایشانرا فرو برد و روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلقی عظیم در آن
آشوب هلاک شدند پس موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد و خدای سبحانه
و تعالی آن حبال و عصاها را معدوم کرد انید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا
آمد و راستی موسی علیه السلام وَبَطَلَ و زایل شد مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که
عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند اگر این سحر بودی بایستی جادوئیهای
ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان هُنَالِكَ آنجا که موسی
علیه السلام غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب کشتند وَانْقَلَبُوا
و باز گشتند از آن موضع صَاغِرِينَ خوار شدگان و ناامید و بی مرادان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ
وافکنده شدند جادوان بر رویهای خود سَاجِدِينَ سجده کنندگان مر خدای را
قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان فرعون گفت
بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو که باشی رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ
پروردگار موسی و هارونست قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با جادوان آمَنتُم بِهِ آیا
ایمان آوردید او را و دید موسی و تصدیق نمودید او را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه
دستوری دهم لَكُمْ مر شما را در آن إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ بدرستی که این تدبیر خفی است
که شما مَّكَرْتُمُوهُ ساخته اید آنرا فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده
گاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون
کشید از این شهرها أَهْلَهَا اهل آنرا که قبطیانند و این ملک شما را و بنی اسرائیل

فاص

خالص گردد فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید نتیجهٔ این مقدمه ترتیب
داده اید این تهدیدی بود مجمل آنکه تفصیل کرد و گفت لَأُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم
أَيْدِيَكُمْ دستهای راست شما را وَأَرْجُلَكُم و پایهای چپ شما را مِّنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر
یعنی از هر شقی عضوی ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ پس بردار کشم همهٔ شما را برای تفضیح
شما و عبرت گرفتن دیگران قَالُوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی
و وعید کشتن چه دهی که ما مرگ مشتاق تریم از تشنه با آب زلال زیرا که بسبب موت
إِنَّا بدرستی که ما إِلَىٰ رَبِّنَا بسوی پروردگار خود مُنقَلِبُونَ باز گردندگانیم
پس چرا خواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی ٭ تا که جانها بسته اند آب و گل ٭
چون رهند از آب و گلها شاد دل ٭ در هوای عشق رقصان شوند ٭ همچو
قرص بدر بی نقصان شوند ٭ چون نقاب تن برفت از روی روح ٭ از لقای
دارد صد فتوح ٭ میزند جان در جهان آبگون ٭ نعرهٔ یَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ٭
وَمَا تَنقِمُ و تو که فرعونی منکر نمی شوی مِنَّا از ما و عیب نمی کنی ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر
آنکه ما بگرویدیم بِآيَاتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدگار لَمَّا جَاءَتْنَا آنهنگامی که
آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلام پس روی از فرعون گردانیده
و متوجه شده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا بریز بر ما و افاضه
کن صَبْرًا شکیبایی در این بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران ما را مسلمانان
ثابت قدم بر ایمان وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند مهتران مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه ملازمان
فرعون أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لِيُفْسِدُوا
فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند وَيَذَرَكَ

وپرستش ترا بگذارند وَآلِهَتَكَ واز عبادت معبودان وخدائك تو دست باز دارند
آورده اندکه فرعون خلق را به پرستش خود فرمودی وخود پرستش کواکب
کردی واصح آنست که او بصورت خود بتان ساخته بود وهر قومی را بتی داده
که این را به پرستید تا او شما را بمن نزدیك کرداند وازین سبب می کفت که أَنَا رَبُّكُمُ
الْأَعْلَىٰ اینها خدایان خورد تراند ومن خدای بزرکتر القصه اعیان تخنکاه فرعون
اورا تحریص وترغیب کردند بر قتل موسی علیه السلام واو میدانست که بر قتل موسی
قادر نیست قَالَ کفت سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ زود باشد که بکشیم بسران ایشانرا چنانچه
پیش ازین می کردیم تا نسل ایشان منقطع کردد وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وزنده بکذاریم
دختران ایشانرا تا خدمت کنند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ وما بر ایشان قَاهِرُونَ غالبانیم
وایشان مقهور وحکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شد
بطریق استغاثه روی بموسی علیه السلام آوردند وبعد از اضطراب ایشان قَالَ
مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ کفت موسی مر کروه خود را که اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای
وَاصْبِرُوا وصبر کنید بر آنچه بر شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی که زمین مر خدای
راست يُورِثُهَا میراث میدهد آنرا مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان
خود درین سخن وعدهٔ هلاك قبطیانست ودر آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی
اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ وعاقبت نیکو با ظفر ونصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیز
کارانراست بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود درنیافتند
وباز آغاز شکایت فرموده قَالُوا کفتند أُوذِينَا ما را می رنجانیدند یعنی قبطیان
ایذا میکردند مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا بیش از آنکه تو بیائی از مدین بنبی ازدو زمارا خدمت خود

میفرمودند

میفرمودند ونیمی روز دیکر آزاد میکردند وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا وایذا میکنند ما بس از آنکه
تو بیامدی تمام روز مارا کار میفرمایند با بیش ازین ابنای مارا کشتند وحالا
نیز میخواهند که بهمان اشتغال نمایند قَالَ کفت موسی علیه السلام از دوی
تضرع عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید پروردکار شما وعسی برای اطماعست یعنی طمع میدارم
از خدای أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ آنکه هلاك کرداند دشمن شمارا فرعونست با قوم او وَ
يَسْتَخْلِفَكُمْ وخلیفه کرداند شمارا بعد از هلاك ایشان فِيْ الْأَرْضِ در زمین
مصر یا در ارض مقدسه فَيَنْظُرَ بس به بیند که با خدای بوقت رحمت ورایت
ودولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ جکونه عمل میکنید وچه چیز بجای می آرید از کفر وشکر
وطاعت ومعصیت تا شمارا بدان جزا دهد انکه حق تعالی بعد از وعدهٔ هلاك
دشمنان مقدمات آنرا بیان میفرماید وَلَقَدْ أَخَذْنَا وهر آینه که ما کرفتیم آلَ
فِرْعَوْنَ تبع وخدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط وتنکی وخشك سالی وَنَقْصٍ
مِنَ الثَّمَرَاتِ وبنقصان بعضی از میوهای ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان
پند کیرند واز کفر باز ایستند ایشان متغیر نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ بس چون
آمدی بر ایشان الْحَسَنَةُ نیکوئی از فراخی وارزانی قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ میکفتند برای
ماست این نیکوئی وما مستحق آنیم وَإِنْ تُصِبْهُمْ واکر رسیدی بدیشان سَيِّئَةٌ
بدی چون قحط وبلا يَطَّيَّرُوا فال بد میکرفتند بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ بموسی آنانکه
باوی بودند از مؤمنان ومیکفتند این رنج ومحنت بشآمت ایشان بما رسید
أَلَا بدانید إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر وشر ایشان عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خداست وآن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند

وشامت عملها بدیشان رسیده وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشترین ایشان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره واموال بواسطهٔ شومی اعمال است
وَقَالُوا وکفتند فرعونیان موسی را علیه السّلام مَهْمَا تَأْتِنَا هرکاه که بیاری یا
هرچیز که بیاری نما بِهِ مِنْ آيَةٍ از نشانهٔ که زعم تو آنست که معجزهٔ تست مثل قحط ومرض
وامثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی مارا بآن فَمَا نَحْنُ لَكَ بس نیستیم ما بِمُؤْمِنِينَ ترا
از کرویدکان وباور دارندکان جون قبطیان بنهایت انکار بیش آوردند فَأَرْسَلْنَا
بس فرستادیم ما عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ برایشان طوفانرا وآن جیزی باشد که طواف کند
براماکن وفرا کیرید همه آنرا جون باران وسیل وَالْجَرَادَ وفرستادیم ملخ برنده
وَالْقُمَّلَ وملخ بیاده یا کنه یا شبوشه وَالضَّفَادِعَ وبزغ وَالدَّمَ وخون آيَاتٍ
مُفَصَّلَاتٍ درحالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیکر جدا شده یعنی
مدت میان هردو آیة یکماه بود وامداد هریك هفتهٔ فَاسْتَكْبَرُوا بس ایشان
کردن کشی کردند از فرمان برداری وَكَانُوا وبودند قَوْمًا مُجْرِمِينَ کروه مجرم
معاند در کفر که باوجود تظاهر آیات وتتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ وهرکاه که
واقع شد وفرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ برفرعونیان عذابی ازینها که مذکور شد قَالُوا
کفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی برای ما رَبَّكَ آفریدکار خود را بِمَا
عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه کرده است وآن عهد نزدیك تست یعنی خدای تو با تو وعده
کرده که جون اورا بخوانی اجابت کند لَئِنْ كَشَفْتَ اکر باز بری وزایل کردانی
عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ هرآینه ما ایمان آریم وتصدیق کنیم لَكَ
مر ترا وَلَنُرْسِلَنَّ وهرآینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی سرائیل را تا هرجا خواهی ببری

بس

بس آن وقت که ببردیم بدعای موسی علیه السلام ورفع کردیم از ایشان
آن عذاب را وتاخیر کردیم إِلَى أَجَلٍ تا مدتی از زمانی که بی شبه هُمْ بَالِغُوهُ ایشان
برسنده کانند بدان تا معذب را کردند در آن إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ بس ایشان عهد را می شکستند
در تفاسیر آمده که هفت شبانه روز باران بارید وبظلمت ابرهای متراکم درماندند
وآب بخانهای قبطیان درآمد ومردان وزنان برپای ایستادند وکودکانرا بر بلندیها
نشاندند وهر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی وبا آنکه ببوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان
متصل بود قطرهٔ آب بدان خانهای ایشان درنیامد القصه بتنك آمده رجوع بفرعون
کردند وازو ناامید شده روی بموسی علیه السّلام آوردند که از خدای خود درخواه
تا این غذاب رفع شود وما ایمان آریم جون آن طوفان بدعای موسی علیه السّلام
مندفع شد وآب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر شد بمثابهٔ نیکو که
هرکز جنان ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند وکفتند این خود
جنین می بایسته حق سبحانه وتعالی ملخ سواره برایشان کماشت تا اکثر مزروعات
ایشانرا بخوردند ودیکرباره بپناه بموسی علیه السلام آوردند وسوکند خوردند که
اکر این بلا منکشف شود کرودند بخدای بکروند حضرت موسی علیه السلام بصحرا آمد
وبعصای خود اشارت بمشرق ومغرب کرد جمع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند
ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده این مایه محصول مارا بس است
وتصدیق نکردند حق تعالی ملخ بیاده فرستاد وتا آنچه از زرع باقی مانده بود
بخوردند دیکرباره التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند وبشرط ایمان آن غذاب
نیز آخر شد کفتند ای موسی مارا تحقیق کشته که تو در فن سحر از جملهٔ ماهرانی دیکرباره

حق تعالی لشکر نوع را بفرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان
می افتادند چون کسی سخن کفتی بز بدهن وی در آمدند باز تضرع نموده شرط کرده این
بلا مندفع شد دیکر باره بر سر عناد و تمرد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون کردانید
همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میخورد خون بود و اکر از یکطرف
خوردندی بنسبت هریک همین حال واقع بود اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف
بلا شرط متابعت بجای نیاوردند فَانتَقَمنَا پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم
مِنهُم از ایشان فَاَغرَقنَاهُم پس غرقه ساختیم ایشانرا فِی الیَمِّ در دریای قلزم
بنزدیک مصر بِاَنَّهُم بسبب انکه ایشان کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا بدروغ داشتند آیات
قدرت ما را وَکَانُوا عَنهَا و بودند از تامل در آن غَافِلِینَ بیخبران وَاَورَثنَا القَومَ
و میراث دادیم قوم را اَلَّذِینَ کَانُوا یُستَضعَفُونَ انانکه بودند ضعیف و زبون کرفته شده
بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد
از هلاک فرعون و هلاک او میراث دادیم مَشَارِقَ الاَرضِ جهار شرقی از زمین شام
وَمَغَارِبَهَا و جهار غربی از آن زمین اَلَّتِی بَارَکنَا آن زمینی که برکت پیدا کرده ایم فِیهَا
در آن بارزانی و بسیاری محصولات یا با قدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام وَتَمَّت و تمام شد و بوفا رسید کَلِمَةُ رَبِّکَ وعدهٔ پروردکار تو اَلحُسنَی
وعدهٔ نیکو عَلَی بَنِی اِسرَائِیلَ برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان
بِمَا صَبَرُوا و وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره وَدَمَّرنَا
و خراب کردیم مَا کَانَ یَصنَعُ فِرعَونُ آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وَقَومُهُ
و کروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو وَمَا کَانُوا یَعرِشُونَ و آنچه بودند که بر

افراشته

افراشته بودند از بناها چون صرح هامان وَجَاوَزنَا بِبَنِی اِسرَائِیلَ و بکذرانیدیم بنی اسرائیل را
البَحرَ از دریا بسلامت فَاَتَوا عَلَی قَومٍ پس بیامدند و بکذشتند بر کروه از قبیلهٔ لخم که
در ولایت رقه یَعکُفُونَ اقامت کردندی عَلَی اَصنَامٍ لَهُم بر پرستش بتان که مر ایشانرا
بود چون بنی اسرائیل ندی را مجاور بتکده دیدند قَالُوا کفتند یَا مُوسَی اجعَل لَنَا ای موسی
بساز برای ما اِلَهًا خدای یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم کَمَا لَهُم آلِهَةٌ جنانچه
ایشانرا خدایان هست که می پرستند قَالَ اِنَّکُم موسی کفت بدرستی که شما هستید
قَومٌ تَجهَلُونَ کروه که نادانی میکنید و جهل میورزید درین که جواز عبادت غیر خدا
دارید اِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که این کروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَا هُم فِیهِ
بانچه ایشان در ایند یعنی خدای دین و آیین ایشانرا در خواهد بشکست و بتان ایشا
بر دست ما پاره پاره خواهد شد وَبَاطِلٌ و زایل و مضمحل است مَا کَانُوا یَعمَلُونَ آنچه هستند
ایشان که می کنند از عبادت اصنام قَالَ کفت موسی علیه السلام اَغَیرَ اللّٰهِ آیا جز
خدای اَبغِیکُم اِلَهًا طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَکُم و حال انکه او فضل داد
شما را عَلَی العَالَمِینَ بر عالمیان زمان شما و با نواع نعم تخصیص فرمود وَاِذ اَنجَینَاکُم
و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِن آلِ فِرعَونَ از تو جه تبع فرعون یَسُومُونَکُم
وچشانیدند شما را سُوءَ العَذَابِ بدی عذاب یُقَتِّلُونَ اَبنَاءَکُم میکشتند پسران شما
را وَیَستَحیُونَ و باقی میکذاشتند نِسَاءَکُم دختران شما را جهت خدمتکاری
و بندکی خود وَفِی ذَلِکُم و درین رهانیدن بَلَاءٌ بود نعمتی یا دران عذاب محنتی
بود شما را مِن رَبِّکُم عَظِیمٌ از پروردکار خود شما محنتی بزرک آورده اند که موسی علیه
السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیاریم بشما از نزدیک

خدای تعالی که هرچه شما را باید در آن مبین و مفصّل باشد بس جون از دریا نجات یافتند و فرعون غرقه شد طلب آن کتاب نمودند و موسی علیه السّلام از خدای درخواست که آن کتاب بدو فرستاد حکم شد که سی روز روزه داشت و روز سی و یکم بطور حج نمود و کرامت داشت از انکه با حق سبحانه سخن کوید از دهن او بوی روزه آمد بس برای دفع آن رایحه مسواک کرد ملایکه کفتند ما از تو بوی مشک می شنیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه وتعالی فرمود تا جو ما تلافی آنرا ده روز دیکر روزه داشت جنانجه میفرماید وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانه روز از ذی القعده جون مدار حساب شهور عرب به رویت هلال است و آن در رای می شود بشب تاریخ را بشب مقید کرد وَأَتْمَمْنَاهَا وتمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ بده دیکر از ذی الحجه فَتَمَّ بس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ وقتی که پروردکار او مقرر فرموده أَرْبَعِينَ لَيْلَةً جهل شبانه روز وَقَالَ مُوسَىٰ وکفت موسی لِأَخِيهِ هَارُونَ مر برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِي تو خلیفهٔ من باش فِي قَوْمِي درمیان قوم من وَأَصْلِحْ وبصلاح آر کاری را که شایستهٔ اصلاح باشد از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پی روی بکن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباه کارانرا وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن هنکام که آمد موسی لِمِيقَاتِنَا بوقتی که مقرر کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن کفت با وی پروردکار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان آورده که جون حق سبحانه وتعالی خواست که با موسی سخن کوید بفرمود تا هفت فرسخ کرد اکرد طور ظلمت فرو کرفت و جون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از و براندند و ملکین کاتبین را از و دور کردند و آسمانرا در نظر وی در آوردند ملایکه را

دیدهٔ

دیدهٔ در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر شد بس حق تعالی با وی سخن کفت در ینابیع آورده که او را بیست و جهار هزار کلمه بشنوانید و در روایتی هفتصد هزار و اصح نود و جهار هزار است و در کشاف آورده که حق سبحانه وتعالی جهل شبانه روز با موسی علیه السلام سخن کفت جون موسی سخن حق شنید و از جام کلام بی ملام ربانی جرعهٔ ذوق بجبت جشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که او در فردوس اعلی است و جون جنت جای مشاهدهٔ لقاست قَالَ کفت موسی علیه السّلام رَبِّ أَرِنِي ای پروردکار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رؤیت خود تا بدیدهٔ سر أَنظُرْ إِلَيْكَ نظر کنم بسوی تو قَالَ کفت خدای لَن تَرَانِي نتوانی دید مراد در دنیا که حکم ازلی بر آن وجه واقع شد که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیدهٔ باقی مشاهده و باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی علیه السلام رؤیت را دلیل جه از رویت است جه اکر رؤیت محال بودی موسی علیه السلام این سوال نکردی جه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار کوید که مقام موسی علیه السّلام در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی تر بود از آن وقت که کفت ارنی زیرا که درین محل در عین مراد حق بود و آن وقت مراد خود قایم بمراد حق بودن کامل تر است از قیام بمراد خود بیت

لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب ٥ جون خطاب از دست آمد سر بنه کی ذره تاب

اکر جه رقم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعیف بشریت طاقت دیدار نداری از آن کفتم که لن ترانی وَلَٰكِنِ انظُرْ ولیکن نکاه کن إِلَى الْجَبَلِ بکوه زیرا که

بلندترین جبال ولایت مدین است وقوت تحمل او از تو بیشتر فَاِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر ۲۰ این
کوه قرار گیرد مَکَانَهُ در جای خود بهنگام تجلی من بر وی فَسَوْفَ تَرَانِی پس زود باشد که
تیز به بینی مرا و طاقت دیدار من باشد واگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا
تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر فَلَمَّا تَجَلّٰی پس آنهنگام تجلی کرد رَبُّهُ پروردگار
موسی یعنی ظاهر کردانید نور خود یا از نور حق بمقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ برای آن
کوه بعد از آنکه حیات و علم و رویت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید در عین
المعانی از سهل ساعدی نقل میکنند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب
بمقدار درهمی ظاهر کرد در آن زمان هر دیوانه که در روی زمین بود با هوش و هر بیماری
که سر بر بالین مرض داشت سر بصحت برآورد و عرصهٔ روی زمین بغایت سبز شد و آبهای
شور شیرین شد و هر بتی که بود بر روی در افتاد و نیران مجوس فرومرد بسبب آنکه
تجلی جَعَلَهُ کردانید خدای عز آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در تبیان نقل میکنند که کوه
بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از وی جدا شد سه کوه که احد است
ورقان و رضوا بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه وَخَرَّ مُوسٰی
و بیفتاد موسی علیه السلام صَعِقًا بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره
شدن کوه و از عشیهٔ خمیس یوم عرفه تا عشیهٔ روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا اَفَاقَ
آن وقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست
یا پاک میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ اِلَیْكَ بازگشتم بسوی تو از اقدام
بر سوالی که بغیر اذن تو باشد وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ و من اول کرویدگانم بعظمت و جلال
تو یا آنکه هیچ بشر را در دنیا طاقت رویت نیست بیت ای که زیک لمعهٔ تو کوه بصد پاره شود

جه عجب از مشت گلی عاجز و بیچاره شود ۵ عجب سریست که کوه بدان عظمت تحمل
دیدار نداشت و دل را تحکم وَلٰكِنْ یَنْظُرُ اِلٰی قُلُوْبِكُمْ طاقت آن نظر هست نکتهٔ درین
آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمتست آن نظر کوه را ویران
ساخت و این نظر دل را معموره سازد ۵ دل پذیرفت آنچه گردون بر نتافت
دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت ۵ پس حق سبحانه و تعالی بجهت تسلی دل
موسی علیه السلام و تدارک آنچه که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ یَا مُوْسٰی گفت
ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اندوهناک
مباش اِنِّی اصْطَفَیْتُكَ بدرستی که من ترا برگزیدم عَلَی النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان
در زمان تو موجودند بِرِسَالَاتِیْ به پیغامهای که بخلق رسانی وَبِكَلَامِیْ و دیگر
ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فرا گیر مَا آتَیْتُكَ
آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِیْنَ و باش از شکر گویندگان
بدان عطا وَكَتَبْنَا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را
گفتیم که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشته لَهُ برای موسی علیه السلام فِی الْاَلْوَاحِ
در لوحها که هفت یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر دو آورده که این موافق اهل کتابست
و طول هر لوحی دوازده یا ده زرع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب
سدرهٔ بهشت یا از سنگ سخت که از قام در وی کنده بودند چون نقش در نگین
واضح آنست که از زمرد سبز بوده و بر وی نوشته بودند که مِنْ كُلِّ شَیْءٍ از هر چیزی
که در باب دین محتاج الیه باشد مَوْعِظَةً پندی وَتَفْصِیْلًا و بیان کردنی
لِكُلِّ شَیْءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی علیه السلام که فرا گیر

[قومک گروه خود را تا بصدق عزیمت یأخذوا فرا گیرند ۵]

الواح را بقوت بجد تمام و عزم درست وامر و بفرمای باحسنها نیکوترین
آنچه در الواح است گفته اند که احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن
بود قولی آنست که احسن عزایم بود و حسن رخصتها یعنی فرمای تا بعزیمت عمل کنند
به رخصت و در زاد فرموده که احسن جمع است بین الفرایض والنوافل زود
باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان
که دوزخست یا شما را بولایت شام در آورم و منازل قرون ماضیه که از دایرهٔ زمان
من بیرون رفته بودند بشما نمایم یا شما را بنمایم منازل فرعون و قبطیان در مصر
همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرند بدان بیت چشم عبرت بین
چرا در قصر شاهان بنگرد ۞ تا چه ماند از جاه شان دور گردون شد خراب ۞
پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت ۵ چغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب
ساصرف زود زود بود که بگردانم عن آیاتی از قبول آیتهای من که قرآنست
یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الذین یتکبرون آنانرا که
تکبر میکنند فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق مهر بر دلهای متکبران
نهیم تا فهم سخن ما نکنند از حضرت شیخ ذو النون مصری قدس سره منقولست که
خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای قرآن لاجرم
از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده مصرع حیفست چنین گنج در آن ویرانه
و اگر به بینند آن سرکشان کل آیة هر نشانی که ما بنمایم بر صدق نبوت محمد صلی الله
علیه وسلم یعنی معجزات آنحضرت یا بدانند هر پیغامی که فرستیم لا یؤمنوا بها نمیگروند
بدان از جهت ستیزه و عناد وان یروا و اگر بینند این سرکشان سبیل الرشد راه راست

[وان یروا]

[سبیل الرشد راه راست و طریق هدایت لا یتخذوه سبیلا نگیرند آنرا ولی روی کنند وان یروا و اگر بینند این سرکشان]

و طریق هدایت یتخذوه سبیلا نگیرند آنرا راه و لی روی نکنند وان یروا و اگر
بینند این سرکشان سبیل الغی راه ضلالت یتخذوه سبیلا آنرا راه گیرند و بدان
روی کنند ذلک این گردانیدن دلهای ایشانرا از فهم آیات بانهم سبب آنست که
ایشان کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند سخنان ما را وکانوا و بودند عنها از نظر در آن
و اعتبار بدان غافلین ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض
و عنادست نه غفلت سهو و جهل یعنی بیدا نیستند و تصدیق نمیکردند
والذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که قرآنست یا دلایل قدرت
ولقاء الآخرة و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حبطت باطل شد و تباه
گشت اعمالهم عملهای که درین جهان کردند هل یجزون آیا جزا داده شوند
یعنی نشوند الا ما کانوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا یعملون عمل میکردند
واتخذ قوم موسی و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او
من بعده از پس رفتن موسی علیه السلام بطور من حلیهم از پیرایهای ایشان که
از قبطیان عاریت گرفته بودند عجلا گوساله یعنی بساخت گوساله جسدا بدنی
بی روح له خوار مر او را آوازی چون آواز گاو آورده اند که بنو اسرائیل شبی که از
مصر بیرون آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه
انگیختند که ما عرس و سور داریم و بدان اشتغال می نمائیم و هر یک از دوستان خود
که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور بر
دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی
علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد و گفت

که این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده و می خورند و می فروشند
و تصرف در آن بر ایشان حرامست هارون علیه السلام فرمود بفرمود تا تمام
ایشانرا جمع کردند و سامری کفت تو اینها را بامانت نکاه دار سامری پیرایهای زر
و نقره را در تصرف آورده و زر کو ما مر بود همه را بکداخت و در قالب ریخت و شخصی
بهیبت کوساله بساخت اما بدنی بود بی روح پس عمل کرد که از و آوازی بر آمد
جون آواز کاو آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را علیه
السلام دیده بود بر اسبی سوار و از زیر سم اسبش قبضهٔ خاک بر کرفته با خود میداشت
بهمین که شکل کوساله از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش
ریخت خدای آن کوساله را زنده کردانید و بهر باد آمد ابن عباس رضی الله عنه میفرماید
که جون آواز کوساله بکوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند اَلَمْ یَرَوْا آیا
ندیدند و ندانستند اَنَّهُ لَا یُکَلِّمُهُمْ انکه کوساله با ایشان سخن نکوید وامر و نهی نکند
وَلَا یَهْدِیهِمْ سَبِیلًا و نه بنماید ایشانرا راهی که بجای رسند اِتَّخَذُوهُ فرا کرفتند
او را بخدایی وَکَانُوا ظَالِمِینَ و بودند ستمکاران که وضع عبادت میکردند در
غیر موضعش در لطایف امام قشیری آورده که جه دورست میان امتی که مصنوع
خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند آنرا که تو ساختی نسازد تکارد
سازندهٔ تست در دو عالم یارت وَلَمَّا سُقِطَ و آن هنکام که افکنده شد ندامت
و پشیمانی فِی اَیْدِیهِمْ در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همجون یافتن کسی که
جیزی بدست خود دردارد و این لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدند
حاصل معنی انکه جون پشیمان شدند عبدهٔ عجل از عبادت او وَرَاَوْا اَنَّهُمْ و دیدند

آنکه ایشان قَدْ ضَلُّوا بتحقیق که کمراه شدند قَالُوا کفتند از روی ندامت لَئِنْ
لَمْ یَرْحَمْنَا اکر رحمت نکند برما رَبُّنَا پروردکار ما بقبول توبهٔ ما وَیَغْفِرْ لَنَا و اکر
نیاموزد مارا لَنَکُونَنَّ بخدای که باشیم ما مِنَ الْخَاسِرِینَ از زیانکاران و هلاک
شدکان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَی و آنهنکام که بازکشت موسی علیه السلام از طور اِلَی قَوْمِهِ
بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمکین بغایت اَسِفًا اندوهناک یا جزع کننده
آورده اند که موسی علیه السلام در محل رجعت ازین قضیه خبر یافت و اصح
آنست حق سبحانه و تعالی او را خبر داده بود و او خشمناک با اندوه تمام بمیان
قوم آمد و از غایت غضب قَالَ کفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِی بد نیابت کردید از من
مِنْ بَعْدِی از پس مفارقت من اَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی کرفتید بعبادت
عجل اَمْرَ رَبِّکُمْ بر فرمان پروردکار خود صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم
وَاَلْقَی الْاَلْوَاحَ و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را که احکام آلهی بر آن نوشته بود
و آن غضب برای خدای کرد در تبیان آورده که الواح را بیفکند و جمهور برانند
که الواح بیفکند و شکسته شد و شش سبع و هرجه بران نوشته بود بآسمان بردند
و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی علیه السلام
بعد از متابعه با قوم لوح را القا کرد وَاَخَذَ و بکرفت بِرَاْسِ اَخِیهِ موی سر برادر خود را
یعنی هارون علیه السلام یَجُرُّهُ اِلَیْهِ بطرف خود می کشید او را بطریق متابعه بر اهانت
کمان موسی علیه السلام آن بود که مکر هارون علیه السلام در منع ایشان تقصیری
نموده قَالَ ابْنَ اُمَّ کفت هارون علیه السلام که پسر مادر من اکرجه ایشان برادر مادری
و پدری بودند اما بجهت توفیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد پس کفت

إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي پس تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند وتنها یافته
زبون گرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي ونزدیك بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغه که من در
منع ایشان میکردم فَلَا تُشْمِتْ پس شاد مانه مگردان بِيَ الْأَعْدَاءَ بمن دشمنانرا وچنان
مکن که آرزوی ایشان برآید از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِي ومدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با
گروه ظالمین یعنی مراد از اعداد گوساله پرستان میدار قَالَ گفت موسی علیه السّلام
بعد از استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا در این عمل که ما برادر
بزرگتر کردم یا در آنك الواح را بیفگندم وَلِأَخِي وبیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده
باشد در منع ظلمه وَأَدْخِلْنَا ودر آر ما را فِي رَحْمَتِكَ در بخشایش خود وگفته اند در
پناه عصمت خود در دنیی وریاض جنت خود در آخرت وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وتو
بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از تو بخشایش تست وبخشایش مجموع از نظر
بخشش تو نظم تو بر اهل سخا انعام کردی ٥ که بر بیچارگان انعام کردند ٥
بهر جا جوی از رحمت روانست که دریاهای جودت وام کردند إِنَّ الَّذِينَ
بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا گرفتند گوساله را بخدایی سَيَنَالُهُمْ
زود باشد که برسد ایشانرا غَضَبٌ خشمی مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان وآن
خشم همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشید یکدیگر را وَذِلَّةٌ ودیگر برسد ایشانرا خواری
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که جزیه است یا جلا از دیار ایشان وَكَذَلِكَ وهمچنین
که پاداش دادیم گوساله پرستانرا نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ گویان ومبتدعانرا
وَالَّذِينَ وآنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها از کبایر وصغایر یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوا
پس باز گشتند بخدا مِنْ بَعْدِهَا از پس وقوع آن عملها وَآمَنُوا وبگرویدند یعنی تصدیق

کردند

کردند آنکه خدای تعالی توبه گناه کار را قبول میکند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پرورد
دگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشانرا
رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان بقبول توبه از ایشان وَلَمَّا سَكَتَ وچون خاموش شد
یعنی ساکن شد گشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او تشبیه کرد غضب را که حامل موسی
علیه السلام بود بر آن فعل بکسی که امر باشد بچیزی و بر آن اغوا کند واز سکون او بسکوت
تعبیر فرمود بانکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب
علیه پس گوییا که آن بمنزلهٔ نطق است وسکون او شبیه بسکوت القصه چون خشم موسی
علیه السلام فرو نشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقیهٔ الواح را که بیفگنده بود
وَفِي نُسْخَتِهَا ودر آنجا مکتوب بود هُدًى راه نمودن از گمراهی وَرَحْمَةٌ وبخشایش
یعنی پاك شدند از گناه لِلَّذِينَ هُمْ برای کسانی که ایشان لِرَبِّهِمْ مر عقاب پروردگار
خود را يَرْهَبُونَ ترس کاری میکنند یعنی از عذاب خدای می ترسند آورده اند که
از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید موسی علیه السلام جمعی از جماعت بنی
اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم
گفت وقبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَى وبرگزید موسی علیه السلام قَوْمَهُ از قوم
خود سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقَاتِنَا از برای میعاد ما یعنی که وعده داده
بودیم وقولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده وآنچه
در الواح است سخن موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی از بزرگان اولاد یعقوب
را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بر آن گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود ببرد
وچون بطور رسید ندا بری پدید آمد ومیان موسی وایشان حایل شد وموسی

به پرده غمام درآمد و اخیار قوم بسجده درافتادند و حق سبحانه و تعالی با موسی
سخن گفت وامر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه
السلام برون آمد فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم
معلوم نبود ما و فتی ایمان آریم که خدای را آشکارا به بینیم مقارن این سخن صاعقه
پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده آغاز نیاز کرد چنانچه
حق سبحانه و تعالی خبر میدهد فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد تن را
الرَّجْفَةُ صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشانرا آوازی مهیب و
همه از هول مردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل واوصال
ایشان بانقطاع رسید موسی علیه السلام ترسید که بمیرند واو نزد بنی اسرائیل متهم
ایشان منهم شود قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر میخواهی
أَهْلَكْتَهُم هلاک میکردی ایشانرا مِنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن از میان قوم
وَإِيَّايَ ومرا نیز هلاک میکردی و در عین المعانی آورده که ایشانرا هلاک میکردی
بعبادت عجل ومرا بقتل قبطی أَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب
آنچه کرده اند بی خردان مِنَّا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرات این قوم در
طلب رؤیت إِنْ هِيَ نیست این کردار ازیشان إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و ابتلاء تو مر بندگانرا
یعنی ایشانرا کلام خود شنوانیدی تا طمع رؤیت کردند و از گوساله آوازی ظاهر کردانیدی
تا روی بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب حضرت قطب الاقطاب خواجه محمد
پارسا قدس الله تعالی روحه مذکور است که حق سبحانه مذکور است موسی علیه السلام
در مقام بسیط بداشت تا بکمال انس رسیده از روی دلال برین جرات اقدام فرموده دلال

در مرتبه

ببين

در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب فرموده که ومن دلال المحبین المستا
مناجات برخ الاسود الی قوله یضحکنی کل یوم ثلث و نعمات وحضرت مولوی رومی قدس
الله روحه فرموده که گستاخی عاشق توکه آو نیست عین ادبست نظم گفت و گوی عاشقان
در کار رب ٥ جوشش عشقیست نی ترک ادب ٥ هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش ٥
نی ادب ماند درونی عقل و هوش ٥ و هم از مقام بسطه است این سخن موسی علیه السلام که
تُضِلُّ گمراه کردانیدی بِهَا بدان فتنه وابتلا مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی که گمراه شود
وَتَهْدِي وراه می نمایی هم بدان مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی که راه یابد أَنْتَ وَلِيُّنَا تویی
یار ما و قبولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا وبخشای بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ
و تو بهتر آمرزندکانی تحقیق وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن و عطا ده ما را فِي
هَذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً هم نیکویی ده مکه قبول توبه است با توفیق طاعت
یا روزی حلال وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای حَسَنَةً هم نیکویی ده ما را که مغفرتست
یا جنت با سعادت إِنَّا هُدْنَا بدرستی که ما بازگشتیم إِلَيْكَ بسوی تو قَالَ گفت
خدای عَذَابِي عذاب من از صفت او آنست که أُصِيبُ بِهِ میرسانم او را مَنْ أَشَاءُ
هر که بخواهم یعنی کفار وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من از صفت او آنست که رسیده است
كُلَّ شَيْءٍ بهر چیزی یعنی شامل است در دنیا مؤمن و کافر را بدادن جان و فرستادن
روزی که و گفته اند رحمت بعاطفت است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر
یکدیگر مهربانی میورزند یا رحمت توبه است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته ما علی العموم
در این رحمت بر همه گشوده و همه را باتصاف بدین رحمت فرموده که وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا
و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتیست

همه چیز را فرا رسنده چنانچه فرموده وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و نتیجه او عطا دادنست بی سابقه
سوال سائل و وسیلهٔ حاجت محتاج را ثبوت استحقاق معطی له بر وجهی از وجوه کما
اشار الیه فی المثنوی نظم ای بداده رایگان صد گوش و چشم ٭ بی ز رشوت بخش کرده
عقل و هوش ٭ در عدم ما مستحقان کی بدیم ٭ که برین جان و برین دانش زدیم ٭
ما نبودیم و تقاضا ما نبود ٭ لطف تو ناگفتهٔ ما می‌شنود ٭ دویم رحمت وجوبیه
که مقید نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه که فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت
را هم نتیجهٔ رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقهٔ خدمت و رابطهٔ دعوت
استحقاق وجودیت ارزانی فرمود بعد از قبض وجود استعداد استفاده و قابلیت
استفاضهٔ او و رحمت وجوبیه را مقید جهت آن گویند که مقید است بشرط چند از اقوال
و افعال چنانچه فرمود فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم این مفروضه را
وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروض
را وَالَّذِينَ هُم برای آنکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزله يُؤْمِنُونَ میگروند قتاده رحمه
الله تعالی میفرماید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند با آیات ایمان داریم
و زکوة مال را میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق سبحانه رشتهٔ امید ایشان را منقطع
ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مؤمنان که رحمت
برای ایشان می‌نویسم الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پی‌روی میکنند
فرستاده را که صفت اوست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبر نانویسنده و ناخواننده وصف
آنحضرت بدین نبیه است برانکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او می‌توانند بود
نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ٭ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

درشرح الحقایق

در شرح الحقایق آورده که عرب اصل منشاء را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که
مبداء و منشأ همه شهرها و دیهها است و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل
همه کتب است پس حضرت رسالت را صلی الله تعالی و آله وسلم تا اصل منسوب
ساخته تا دانند که اصل موجودات است و اول همه مکنونات است لَوْلَاكَ لَمَا
خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ مؤید اینست نظم تو اصل وجود آمدی از نخست ٭ دگر هر چه موجود شد
فرع تست الَّذِي آن پیغمبری که يَجِدُونَهُ می‌یابند اسم و صفت او را مَكْتُوبًا نوشته عِنْدَ
هُمْ نزدیک ایشان فِي التَّوْرَاةِ در توریت اینجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر
ویلبس الشملة تا آخر وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل که از قول عیسی علیه السلام میفرماید که إِنِّي ذَاهِبٌ
إِلَى رَبِّي وَرَبِّكُمْ وَالفَارْقَلِيطُ جَاءٍ تا آخر يَأْمُرُهُم میفرماید این پیغمبر امی ایشان را که
پی روان اویند بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی که توحید است وَيَنْهَاهُمْ و باز میدارد ایشان را
عَنِ الْمُنكَرِ از منکر که شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاق است یا صلهٔ رحم یا انصاف
و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف وَيُحِلُّ لَهُمُ و حلال میکرداند
بر ایشان الطَّيِّبَاتِ مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون
بحیره و سایبه و جز آن یا مستلذات محرمه بر ایشان بود و چون شحوم وَيُحَرِّمُ و حرام میسازد
عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ بر ایشان خوردنیهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالها
ناوجه را ماننده چون ربا و رشوت وَيَضَعُ و فرو می‌نهد یعنی تخفیف میکنند عَنْهُمْ
از ایشان إِصْرَهُمْ بارگران ایشان را یعنی سبک میکرداند برات خود را وضاع شرعیه را
و گویند مراد آن چیزها ست که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل
کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از وصادر شود و قطع آن مقدار از جامه که

نجات بد و رسد وجزآن والاغلال ودیکر سبک میکند و برمیدارد ازایشان غلها وبندها
التی انکه بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم بود برایشان وآن قتل نفس بوده است
درتوبه وقصاص نه عفو ودیة واحراق غنیمت وغیرآن والذین آمنوا بس آنکسانی که
بکروید ند بدین پیغمبر امی از بنی اسرائیل وعزروه وتعظیم کردند او را ونصروه ویاری
دادند او را بر دشمنان واتبعوا وبی روی کردند النور الذی آن نوری که
انزل معه فرو فرستاده اند با نبوت او مراد قرآنست وکفته اند لفظ معه دلالت بر لقای
قرآن میکند یعنی فرو فرستاده است وبا او باقی خواهد بود وبخلاف الواح که
بر موسی علیه السلام فرود آمد واکثر آنرا باز باسمان بردند ونکتهٔ در انکه قرآنرا
نور کفت بغایت روشن است جه امور دین ودنیا از ومفصل است وهویدا
اولئک آن کروه که ایمان وتعظیم ونصرت ومتابعت کردند هم المفلحون ایشان
رستکارانند از عذاب وفایز برحمت وثواب قل بکوای محمد بر سبیل عموم
یا ایها الناس ای مردمان انی رسول الله بدرستی که من فرستادهٔ خدایم الیکم
جمیعا بهمهٔ شما نه ببعضی دون بعضی جنانجه رسل دیکر بودند الذی آن خدای
له مر او راست ملک السموات والارض پادشاه آسمانها وزمینها وتدبیر وتصرف
در آن لا اله نیست هیج خدایی بجز وی الا هو مکر او یحیی زنده کرده
اند ویمیت ومیراند فآمنوا بالله بس ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید
ورسوله وبکروید بفرستادهٔ او النبی الامی بیغمبر امی الذی یؤمن آن پیغمبر که
میکرود بالله به وحدانیت خدای وکلماته وسخنان فرستادهٔ او بر انبیا
واتبعوه وبی روی کنید این پیغمبر را وفرمان برداری نمائید لعلکم تهتدون

باشدکه

باشدکه راه راست یابید ومن قوم موسی واز قوم موسی علیه السلام امة کروهی هستند
که ایشان یهدون راه می نمایند خلق را بالحق بسبب حقی که با ایشانست وبه
وبحق وراستی یعدلون عدل میکنند در میان خلق کفته اند مراد ازین امت عبد الله
سلام واصحاب ویند رضی الله عنهم واشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی
علیه السلام وفوت خلیفهٔ وی یوشع علیه السلام هرج ومرج در میان بنی
اسرائیل بدید آمد وبکفر وقتل انبیا وبانواع معاصی اشتغال نمودند کروه از ایشان
بنیاز تمام از ملک علام درخواستند تا میان ایشان وسایر قوم جدایی افکند
حق سبحانه راهی در زیر زمین کشاده کردانید وایشان بدان راه درآمده از ما وراء
دیار جین بیرون آمدند وآنجا منزل ساخته ساکن شدند وبیغمبر ما صلی الله
علیه وآله وسلم شب معراج ایشانرا دیده وده سوره از قرآن برایشان خوانده
وایشان بوی ایمان آورده اند وحالا مسلمانند وبقبلهٔ ما نماز میکذارند وزکوة
مال میدهند ونماز جمعه بپای میدارند واین آیت در صفت ایشانست بس
حق سبحانه از اخبار قوم موسی علیه السلام اخبار میفرماید ومیکوید وقطعناهم
وجدا کردیم قوم موسی را وکردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدلیت
از اثنا عشره یعنی ساختیم قوم را سبط سبط وسبط ولد ولد را کویند اینجا مراد فرزندان
یعقوبند امما کروه کروه بدلست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را کردانیدیم امت امت
هر سبطی امتی واوحینا الی موسی ووحی کردیم بسوی موسی علیه السلام اذ استسقیه
جون آب خواستند قومه کروه از و ودر تیه بنی اسرائیل جون در تیه جفا وسرکردان
شدند واز حرارت آفتاب متادی کشته تشنکی برایشان غلبه کرد موسی علیه السلام

طلب آب نمودند و وحی کرد خدای بموسی أَنِ اضْرِب آنکه بزن بِعَصَاكَ الْحَجَرَ بعصای خود
آن سنک را که چون بتیه در آمدی با تو بسخن در آمد و کفت مرا بردار که ترا بکار آیم
و تو برداشتی و حالا در توبره داری موسی علیه السلام عصی بر آن سنک زد فَانْبَجَسَتْ
پس شکافته شد وکشاده کشت مِنْهُ از آن سنک اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه
بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ
آبشخور خود را و با بشخور غیر و میل نکردند وَظَلَّلْنَا و سایه بان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ
برایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْهِمُ
الْمَنَّ برایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین وَالسَّلْوَىٰ و مرغی مشابه بسمانی و کفتیم
كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ از پاکیزهای آن چیز که بمحض عنایت مَا رَزَقْنَاكُمْ روزی داده
ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد
کشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردند وَلَٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند که
از نافرمانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد
کن چون کفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان که اسْكُنُوا
ساکن شوید هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه یعنی اریحا یا ایلیا وَكُلُوا و بخورید مِنْهَا از
میوها و حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بکوئید در خواست
ما حطه است یعنی وضع کن کناهان ما را از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از در
های این دیه سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندکان باشید یا منحنی شده کان از تواضع
نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطَايَاكُمْ کناهان شما سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد که افزون
کردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم ایشان را ثواب و درجات بسیار وَبَدَّلَ

الذین

الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تغییر و تبدیل دادند آنانکه ستم کردند بر خود مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا
سخن ماموربه را غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ کفته شده بود مر ایشانرا یعنی بدل حطه
کفتند حطة فیها شعیر و این از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ
بر تغییر دهندکان رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا
يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی لفظ را در غیر موضع نهادند وَاسْأَلْهُمْ
و بپرس ای محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از خبر دیه
و واقعه اهل آن الَّتِي كَانَتْ آن دهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا و آن
دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و کفته اند نام آن قریه
مقنا بوده در میان مدین و عینونا و بر هر تقدیر اهل این دیه متشرع بشریعت
توریه بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید سمک
نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بزبان حضرت
داود علیه السلام ملعون کشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار
اعمال ذمیمهٔ یهود با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خطاب میفرماید
که اهل کتاب را بپرس خبر اهل آن دیه إِذْ يَعْدُونَ چون در کذشتند از حد
امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که ماموربه بودند در آن فِي السَّبْتِ در روز
شنبه که آن ترک صید سمک بوده ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمدند
بدیشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روز
در آنکه منهی بود شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا ظاهر شده بر روی آب
و سرها برداشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی که سبت عمل نمیکردند یعنی تعظیم آن روز

مأمور نبودند چون یکشنبه و بواقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی‌آمدند بدیشان ماهیان و این
ابتلاء بود از حضرت عزت مر ایشانرا که چون روز شنبه درآمدی ماهی بسیار ظاهر
شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه
دیگر کسی ماهی ندیدی كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنان بیازماییم ایشانرا یعنی معاملهٔ آزمایندگان کنیم
بِمَا كَانُوا بآنچه هستند که از سر جهل يَفْسُقُونَ بیرون میروند از
دایرهٔ فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود
و صبر کردند و شرار متمرد گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک حسنه در طلب
چارهٔ آن کار بودند آخر الامر رای ایشان قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها
بر آن بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشانرا در آن حوضها راندندی
و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی
چند نوبت این عمل کردند آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شدند و از سر تعظیم سبت
بگذشتند و اهل آن دیه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند گروهی ایشانرا نهی میکر
دند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقهٔ ناهیه نیز ملامت میکردند
چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس از اهل کتاب خبر آنرا
چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی
مر گروه ماهی را لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی را که نی شبهه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ
خدای هلاک کنندهٔ ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ
یا عذاب کنندهٔ ایشانرا عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است
قَالُوا گفتند فرقهٔ ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذر خواستنی است از ما و حفص معذرة

بنصب خواند یعنی پند دادن ما برای معذرتست از ما إِلَى رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما
یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجب است ما ایشانرا پند میدهیم تا عند الله معذور
باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت
کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنگام که بگذاشتند فرقهٔ صید کننده کان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه
پند داده می‌شدند بدان یعنی موعظه را قبول نکردند أَنْجَيْنَا الَّذِينَ برهانیدیم
يَنْهَوْنَ آنانرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا و بگرفتیم
الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذاب سخت
بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ خارج میشدند از راه
فرمان برداری و در فرقهٔ متوقفه اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک
شدند توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب آن قوم خبر میدهد
فَلَمَّا عَتَوْا پس آنهنگام که گردن کشیدند عَمَّا نُهُوا عَنْهُ از آنچیز که نهی کرده
شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا گفتیم ما لَهُمْ مر ایشانرا که كُونُوا قِرَدَةً
باشید بوزینگان خَاسِئِينَ دور شدگان و ناامیدان از رحمت آورده‌اند
که ناهیان بعد از آنکه از پندپذیرفتن ایشان ناامید شدند ترک مساکنت
نموده میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بمحلهٔ خود نشانده
راه آمد شد بمساکن ایشان دربستند روزی از محلهٔ خود بیرون آمدند و کسی
از محلهٔ فاسقان نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده هر
بوزینه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روی در خانهٔ ایشان میمالید سه
روز زنده بودند روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه

والله وسلم جون اکاهی داد رَبُّكَ پروردکار تو یا سوکند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ
که برانکیزد بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز مَن يَسُومُهُمْ کسی را که بخشایند
ایشانرا سُوءَ الْعَذَابِ عذاب سخت جون قتل واجلا وجزیه وجذبه کفته اند
که بخت نصر بابلی بقتل واسر ایشان اقدام کرد وبعد از آن ملوک فرس ایشانرا
می رنجانیدند وباج میکرفتند تا زمانی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
والله وسلم مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول
کنند واین حکم تا قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو لَسَرِيعُ
الْعِقَابِ زود عقوبتست کافرانرا وَإِنَّهُ وبدرستی که او لَغَفُورٌ آمرزکارست
هر کرا توبه کند وطلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه بکناه نکیرد
وَقَطَّعْنَاهُمْ وپراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا جماعتها
هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شا
یستکانند که بدین موسی علیه السلام متدین شده نغییر بحال ایشان راه نیافت
یا مراد آنهااند که بحضرت ما صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آوردند یا آنها که در
شب معراج بدانحضرت کرویدند وَمِنْهُمْ واز ایشان هست دُونَ ذَٰلِكَ فرو دان
صالحان یعنی کفره وفسقه وَبَلَوْنَاهُمْ وآزمودیم ایشانرا بِالْحَسَنَاتِ به نیکوییها جون
عیش وغنا وصحت وَالسَّيِّئَاتِ وببدیها جون شدت وفقر ومصایب نفس ومال
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز کردند بخدای واز معصیت بطاعت کرایند ایشانرا
در نعمت شکری بایست کرد بطر دو استغنا ظاهر کردند وکفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ
ودر محنت صبری بایست کرد وآغاز ناسزا کرده کفتند يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ پس بر ممکن اختیار

أَغْنِيَاءُ

تمام

تمام عیار بیرون نیامدند نظم خوش بود کر محک تجربه آید بمیان ٭ تا سیه روی
شود هرکه در او غش باشد فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس از پس در آمدند صالحانرا خَلْفٌ
پس آمدکان وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث کرفتند توریت را یعنی بیاموختن علم آنرا از پدران
يَأْخُذُونَ فرا میکیرند عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ خواسته ومتاع این جیزی فروترکه دنیاست
مراد اجبار زمان حضرت رسالت پناه اند حق تعالی میفرماید که در حکم رشوت میکیرند
وَيَقُولُونَ ومیکویند سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که مارا بیامرزند دعای ایشان آن
بود که کناه روز ایشان بشب وجرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود وایشان اخذ
رشوت را کناه میدانستند وَإِن يَأْتِهِمْ وحال آنکه اکر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِّثْلُهُ
خواسته از متاع دنی مثل آن خواسته دیکر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا میکیرند آنرا یعنی
امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت واکل حرام أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم آیا
کرفته نشده است بر ایشان مِّيثَاقُ الْكِتَابِ عهد مذکور در توریت أَن لَّا يَقُولُوا
که نکویند عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مکر سخن راست ایشان دروغ کفتند در آنکه
غفران خود را در شب وروز بحق سبحانه نسبت دادند ومیدانند که دروغ
میکویند زیرا که توریت با ایشانست وَدَرَسُوا وخوانده اند مَا فِيهِ آنچه در وست
واین حکم در وی ندیده اند وَالدَّارُ الْآخِرَةُ ورستکاری دیکر که عقبیست خَيْرٌ
بهتر است از عرض دنی لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا که بپرهیزند از استحلال محارم
ودروغ بر خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند وحفص میخواند بخطاب
یعنی در نمی یابند که نعمت عقبی بهتر است از مال دنی وَالَّذِينَ وآنانکه يُمَسِّكُونَ
بِالْكِتَابِ نکاه میدارند کتاب را وجنک در آن میزنند مراد مؤمنان اهل کتابند

وکتاب درین آیت قرآنست وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وبپای داشتند نماز را بتخصیص صلوة
باآنکه تمسك بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که
نماز ستون دین است واقامت دین موقوف بآن نظم خانهٔ دین خویش را چو خدا
بر ستون نماز کرد بنا ٥ بی شکی تا ستون به پای بود ٥ خانهٔ دین حق بجای بود ٥
اِنَّا بدرستی که ما لَا نُضِيعُ ضایع نمیکنیم اَجْرَ الْمُصْلِحِينَ مزد کار بصلاح آرندگان
کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم وَاِذْ نَتَقْنَا ویاد کن برای یهود زمان
خود چون بگسستیم وبرداشتیم الْجَبَلَ کوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان كَاَنَّهُ
ظُلَّةٌ گوییکه کوه سایه بانیست بر سر ایشان وَظَنُّوا ودانستند اَنَّهُ که کوه وَاقِعٌ بِهِمْ
فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند چه خدای ازین خبر داده بود
خُذُوا وگفتیم فراگیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه دادیم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد تمام
وَاذْكُرُوا ویاد کنید پیوسته مَا فِيهِ آنچه در دست از اوامر ونواهی لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ شاید که پرهیزکاری کنید واز اعداد متقیان باشید وَاِذْ اَخَذَ ویاد کن
ای محمد صلی الله علیه وسلم فراگرفت رَبُّكَ پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان
آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشانرا وَاَشْهَدَهُمْ وگواه
کرد ایشانرا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر
بعضی گواه ساخته وگفت اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما قَالُوا بَلٰى گفتند
آری تو پروردگار مایی حق سبحانه ذریهٔ ادم را بیرون آورد وبعضی از اصلاب
بعضی همچون توالد ابنا از آبا و ذکر ادم علیه السلام نکرد چه همه کس را معلوم است
که پدر بشر اوست وهمه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبدالله رحمه الله در صحیح

خود

خود از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وعلی
آله وسلم فرمود که خدای فراگرفت میثاق از ذریهٔ آدم بنعمان وآن وادیست نزدیک
بعرفات وآنرا نعمان سحاب گویند وبقول بطن نعمان خوانند ودر لباب آورده که
اخذ میثاق در دنیا بوده وآن زمینی است در ولایت هند وبعد از خروج آدم
علیه السلام بوده از بهشت در مدارک میگوید که جمهور مفسران برآنند که بعد از
خلق آدم وقبل از دخول جنت بوده در فضای که بر در بهشت است وعرض آن سما هزار
ساله راه است حق سبحانه وتعالی ذریهٔ آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای
خورد وحیات وعقل ونطق در ایشان خلق کرد وربوبیت خود را بر ایشان
عرض کرد ایشان قبول نموده گفتند شَهِدْنَا گواه شدیم ما بر اقرار خود وگفته اند
چون ذریه بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا وسدی
فرموده که این خبریست که حق سبحانه وتعالی از خود وفرشتگان میدهد که ما بر
اقرار ذریه گواه شدیم اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا نگویید روز قیامت که اِنَّا كُنَّا بدرستی که
بودیم ما عَنْ هٰذَا ازین اقرار غَافِلِينَ بیخبران اَوْ تَقُولُوا یا آنکه نگویید اِنَّمَا
اَشْرَكَ بجز این نیست که شرک آوردند آبَاؤُنَا پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً
وبودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان واقتدا بر ایشان کردیم اَفَتُهْلِكُنَا
آیا هلاک میکنی ومعذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بآنچه کردند آنکج روان
وبی راهان یعنی پدران ما وچون مشرکان تقلید را دست آویز ساختند این سخن
از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بر توحید الهی بر هر احدی از ذریه
واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویش این آیت متذکر عهد الست

تا بیخبران سرکوچه غفلت را تنبیه سازد والا هوشمندان بیدار ولی از آن سوال
و جواب غافل نیستند نظم الست از ازل همچنان شان بکوش ٥ بفریاد قالوا
بلی در خروش ٥ در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را قدس سره
کفتند که روز بلی را یاد داری کفت چون نداشنه باشم کویا که دی بود شیخ الاسلام
خواجه عبدالله انصاری روح الله روحه فرموده که درین سخن نقصی هست
صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده است و صوفی در همان
روز است روزامروزست ای صوفی وشان مثنوی کی بود از دی و از فردا نشان
انکه از حق نیست غافل یک نفس ٥ ماضی و مستقبلش حال است و بس ٥ از حسین منصور
قدس سره منقول است که فرموده اند که غایب از حق سوال الست را چون جواب دهد
پس سر مخاطب و مجیب بغایت نازک است مصرع هم خود الست کوید و هم خود بلی کند
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم عهد میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم
و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در آن وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
و شاید ایشان باز کردند از تقلید بتحقیق وَاتْلُ و بخوان ای محمد صلی الله علیه
وآله وسلم عَلَيْهِمْ بر قوم خود یا بر یهود نَبَأَ الَّذِي خبر آنکس که آتَيْنَاهُ دادیم
او را آيَاتِنَا علم با بتهای ما یعنی کتب منزله وآنکس امیه بن ابی الصلت بود از عرب که
کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرد که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد
شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر کشت و آن آیتها که خوانده بود
بر طرف نهاد کما قال الله تعالی فَانْسَلَخَ پس بیرون آمد مِنْهَا از آن آیات بواسطه کفر

پی دوی

و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس بدو پیوست شیطان یا او را
خود فرمود فَكَانَ پس کشت آن داننده آیات مِنَ الْغَاوِينَ از کمراهان و کفته اند
این کس ابو عمر راهب بود که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم او را فاسق لقب
نهاد و او صانع مسجد ضرار است صفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در کتب
الهی دیده بود و او را شناخته و بروی ایمان آورده آخر انکار کرد و با و کافر شد
و اشهر اینست که این کس بلعم باعور بوده و از کنعانیان و از جباریان که صحف ابرهیم
خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل
متوجه ولایت ایشان شد جبابره رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوة
بود التماس نمودند که بر موسی و قوم او دعا کن در اول ابا کرد و باخر با غوای
زنان خود فریفته شد و برشوت از قوم خود کرفت و بر موسی و قوم او نفرین کرد
و حق سبحانه و تعالی اسم اعظم را از یاد او محو ساخت و ایمان با وی نماند وَلَوْ شِئْنَا
لَرَفَعْنَاهُ و اکر میخواستیم لَرَفَعْنَاهُ هر آینه بر میداشتیم او را بِهَا بسبب آنکه آن آیات
صحف یا کلماتی که مشتمل بوده بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل
ابرار و مساکن اخیار است وَلَٰكِنَّهُ و لیکن بواسطه دناءت همت أَخْلَدَ میل کرد
إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت وَاتَّبَعَ و پیروی کرد
هَوَاهُ آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فَمَثَلُهُ پس صفت
او در خست كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند سخن زن سکست در اخس احوال وَإِنْ تَحْمِلْ
اکر حمله کنی عَلَيْهِ برو و برانی او را يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند أَوْ
تَتْرُكْهُ یا بکذاری او را و نرانی يَلْهَثْ همان زبان از دهن بیرون افکند

معنی آنست که راندن سگ و نا راندن یکی است و در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند
بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه از دناءت و خساست خود
برنگشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که
متوجه موسی علیه السلام شد که بر ایشان نفرین کند دراز گوشی که سوار بود با وی
بسخن آمد که ازین راه باز گرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در آید وجه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل
وزد زنار بهرام گبر را مگر عشق بازی راه مردان عشق گرداند و اگر از طرف عدل
وزد و رسم توحید بلعم را بر انداخته با سگی خسیس برابری دهد شعر آنرا بری
از صومعه در دیر گبران افکنی ٥ واین را کشی از بتکده سرحلقهٔ مردان کنی ٥ چون
جاده رکار تو عقل زبون کی رسد ٥ فرمان ده مطلق توی هر نوع خواهی آن کنی
ذلك این مثل که گفته شد مثل القوم الذین مثل آن گروه است که از روی جحود
واستکبار كذبوا بآیاتنا دروغ می شمردند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار
مکه اند فاقصص القصص پس فرمان بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مراد ازین
قوم یهود اند که تکذیب آیات توریت کردند در کتمان نعت محمد صلی الله علیه وسلم
پس میفرماید که قصهٔ بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد
با تکذیب ایشان مر آیات ما را لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر
ایشان بآن ادا کند که پند پذیر شوند ساء مثلا القوم بد مثلیست مثل قوم الذین کذبوا
بآیاتنا
آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان
و بر نفسهای خود بودند که ستم کردند تقدیم مفعول

دلالت

دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بر ایشان نرسد من یهد الله هر کرا راه
راه نماید خدای بفضل خود فهو المهتدی پس او راه یابنده و من یضلل و هر کرا
گمراه کند بحکم عدل خود فاولئك پس آن گروه گمراهان هم الخاسرون ایشانند
زیان کاران در هر دو سرای و لقد ذرأنا و بدرستی که بیافریدیم ما لجهنم برای
دوزخ کثیرا بسیاری من الجن والانس از دیوان و آدمیان که حکم ازل بشقاوت
ایشان صادر شده و بر علم قدیم احوال ایشان بر کفر و موت ایشان بر شرک پوشیده
نیست لهم قلوب مر ایشانرا دلهاست که مطلقا لا یفقهون بها هیچ حقیقتی
در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق سبحانه نمیگردانند و آن آینه را از
زنگار غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیگردانند و لهم اعین و مر ایشانرا
چشمهاست که بهیچ وجه لا یبصرون بها بروی حق نمی بینند بآن بدان سبب که
نظر اعتبار در مخلوقات نمی کنند و لهم آذان و مر ایشانرا گوشهاست که هیچ روی
لا یسمعون بها سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی
استماع نمیکنند اولئك این گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب یقین
دارند و مقصود بلذات فانی شمارند کالانعام مانند چهارپایانند که همت ایشان
جز خوردن و خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی نیستند و لذات دایمی را طلب
طلب نداشتند بل هم اضل بلکه این گروه گمراه ترانند از انعام زیرا که انعام را
تکلیفی نیست اگر دقائق شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند اولئك آن
گروه که یاد کرده شد هم الغافلون ایشانند غافلان در غفلت خود کاملان
صاحب العین المعانی آورده که مکلف مامور و گذاشته معذور برابر نیست

چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی هم عقلانیست و هم شهوانی پس اگر عقل
بر هوای نفس غالب آمد از ملائکه افضل است و اگر خوش مغلوب نفس و هوا
از بهایم احسن و ارذل است و در این معنی گفته اند بیت . بهره از ملکت هست و نصیبی از
دیو . ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدایراست نامهای
نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نام است که خبر من
أحصاها دخل الجنة در آن باب واقع شده و در زاد المیسر گوید که سبب نزول این
آیت آن بود که مردی در نماز خدای را باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز خواند ابوجهل
گفت نه محمد صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب او میگویند که ما یك خدایرا می
پرستیم پس این مرد چرا دو خدایرا میخواند آیة آمد که اسماء الهی بسیار است و همه
نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدای را صفات نیکوست
چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن پس او را بدان اوصاف
بستائید و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی
وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنهارا که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند بکجی
فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن حق بدان لاحق
نشده چنانچه اعراب حق را ابا المکارم و یا ابیض الوجوه میگفتند و نصاری یا
ابا المسیح و حکما علت اولی خوانند و گفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان است از
از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که
جزا داده شوند ملحدان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون
ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میفرماید که

ومن خلقنا

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ
راه می نمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار
و تابعان ایشانند رضوان الله علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند
بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم
ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاکی نزدیک گردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ
از آنجا که ندانند یعنی هرگاه که گناهی کنند نعمت برایشان زیاده میگردانیم در
طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس سره آورده که استدراج انساء
بدست و انسار شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاس داری بر دل ایشان
فراموش میگرداند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان دهم مر ایشانرا
مدتی پس بگیرم شان إِنَّ كَيْدِي بدرستی که گرفتن مَتِينٌ سخت است کید عملی را
گویند که در خفیه باشد پس استدراج را جهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن
خذلان است کید گفت آورده اند که شبی حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
بکوه صفا بر آمد و یك یك از قریش را از عذاب خدای تعالی می رسانید یکی از صفا
دید گفت که این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیت آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا
آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند در این که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست مر یار
ایشانرا یعنی محمد را صلی الله علیه وآله وسلم مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانگی این ما ن
عاقلست که او را قبل از این اظهار دعوت محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت حق
آشکارا کرد و چرا دیوانه میخوانید إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب
الهی مُبِينٌ پیدا در بیم کردن او أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ

السموات در دیدهٔ آسمانها والارض و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم
است شمس و قمر و ملکوت ارض بحور و جبل و شجر است وما خلق الله و ننگریستند در
آنچه آفرید خدای من شیء از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت
مبتدع بر ایشان ظاهر گردد وان عسی و دیگر نظر نکردند در آنکه شاید ان یکون آنکه
باشد قد اقترب بتحقیق نزدیک رسیده اجلهم مدت فنای ایشان یعنی چرا
نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پس پیش از وقوع فوت
و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطهٔ فلاح
جاودانی گردد نظم زان پیش اجل فرا رسد تنگ ٥ وایام عنان ستاند از چنگ ٥
بر مرکب فکر خویش نه زین ٥ مردانه درای در ره دین فبای حدیث پس بکدام سخن
بعده یؤمنون بعد از قران ایمان خواهند آورد این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او
جامع حقایق دین و دنی و مجمع میامن صورت و معنی است من یضلل الله هر کرا
خدای گمراه کرداند و بقرآن نگروید فلا هادی له پس هیچ راه نماینده نیست که او را
براه آورد ونذرهم و میگذاریم ما گمراهان را فی طغیانهم در گمراهی ایشان پیوسته یعمهون
سرگردان و متردد و متحیر میگردند تا انکرد و مددهای توفیق رفیق مطلقا راه نیابند
و بمنزل رسند کردهی از قریش واضح آنست که یهود گفتند ای محمد صلی الله علیه
وآله وسلم خبر ده ما را از وقوع ساعة اگر پیغمبری ما میدانیم که خواهد بود این سوال
امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچ کس نمیداند آیت آمد که یسئلونک می پرسند
ترا عن الساعة از ساعت بساعت قیام شود یا حساب خلایق دد و بکم از ساعت
وقوع باشد یا روز بدان همه درازی نزدیک خدای تعالی ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال

میکنند

میکنند ایان مرسیها کی است بپای کردند و پدید آورند اوا قل بگوی انما علمها جز
این نیست که دانستن ظهور ساعت عند ربی نزدیک پروردگار منست که هیچ ملک
مقرب و نبی مرسل را بران اطلاع نداده لا یجلیها آشکارا نکند امر قیامت را لوقتها
در وقت او الا هو مگر او که داناست بدان ثقلت پوشیده است علم قیامت
یا گران و عظیم است دانستن آن فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت
بر اهل آنها از ملایکه و ثقلین بزرگست از جهت هول و هیبت او گویا حکمت در اخفا
او اینست لا تاتیکم نمی آید بشما قیامت الا بغتة مگر ناگهان یسئلونک می پرسند
از تو گون آنرا و وقت آنرا بر آن وجه که کانک گویا تو حفی مهربانی و دوست
میداری عنها سوال از آن و حال آنکه تو کارهی از آن سوال چه موقنی بانکه جز حق
سبحانه کسی نمیداند قل بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه انما علمها جز این
نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خداست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان
لا یعلمون نمیدانند آنرا که جز حق تعالی نمیداند و در وسیط آورده که اهل مکه گفتند
ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم خدای تو چرا خبر نمیکند ترا بنرخ که ارزان و کی گران
میشود تا در آن ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بر آن سود کنی آیت آمد که
قل لا املك بگوی نمی توانم لنفسی از برای خود نفعا جز منفعتی ولا ضرا و نه دفع
مضرتی الا ما شاء الله مگر آنچه خدای خواهد و مراد ازان تعلیم دهد ولو کنت و اگر
بودمی من که بی تعلیم حق اعلم الغیب دانستمی غیب را لاستکثرت هر آینه طلب بسیاری
کردمی من الخیر از مال و منفعت و فتح و غنیمت وما مسنی السوء و نرسیدی مرا بدی
از فقر و مرض و رنج و هزیمت ان انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کنندهٔ منکران

ومعاندان وَنَذِيرٌ ومژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهی که بکروند بمن وآنچه

بامنست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست یعنی خدای آنکسی که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ از یک تن که آدم

واحدة

علیه السلام والتحیة وَجَعَلَ وبیافرید مِنْهَا از جدوی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا

جفت او را که حواست وابن آفریدن را جهت آن بود که تا آرام کیرد آدم علیه السلام

إِلَيْهَا. بوی الفت پذیرد بوی فَلَمَّا تَغَشَّاهَا بس آنهنکام که پوشیده آدم حوا را یعنی خلوت

یعنی خلوت کرد باوی حَمَلَتْ بار کرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا بار سبک که آن نطفهٔ آدم

بود علیه السلام. بر رحم او در آمد فَمَرَّتْ بِهِ. بس میکذشت بر آن بار یعنی می آمد ومیرفت

فَلَمَّا أَثْقَلَتْ بس آنهنکام که کران شد بر آن بار که در شکم او بود یعنی فرزند بزرک شد وحوا

کران بار شد دَعَوَا اللَّهَ بخواندند آدم وحوا خدای را رَبَّهُمَا که پروردکار ایشانست وکفتند

خدایا لَئِنْ آتَيْتَنَا اکر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد

در صورت لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس داران مر ترا در آن نعمت

مجدّد قولی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهوله. بر حوا ظاهر شد وکفت

در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس کفت شاید سبعی یا بهیمه باشد

آنکه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا کفت مرا معلوم نیست ابلیس کفت از

دهن یا از کوش یا از سوراخ بینی بیرون آید شکم ترا بشکافند وبیرون آرند حوا

بترسید وصورت ما جرا با آدم کفت علیه السلام آدم نیز اندیشه ناک شد وابلیس

دیکر باره خود را بصورت دیکر. بر ایشان ظاهر کرد واز سبب ملال ایشان پرسید

حال باز کفتند ابلیس کفت غم مخورید من اسم اعظم میدانم ومستجاب الدعوه ام

از خدا در خواهم که این حمل را مثل شما راست خلقت کرداند وخروج او باسانی باشد

شرط

شرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید ونام ابلیس در میان ملایکه حارث بود حوا این فریب را

قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا بس آنهنکام که عطا کرد خدای بدیشان صَالِحًا فرزندی صالح

بجسم وتن درست جَعَلَا لَهُ کردانیدند برای خدای شُرَكَاءَ خداوند شرکتی یعنی

شریک ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث وبعضی

برانند که آن وقت که داد حق سبحانه وتعالی اولاد آدم وحوا را فرزند شایستهٔ

ایشان غیر برا شریک حق ساختند در عبادت وحفص شرکاء میخواند بلفظ جمع

یعنی اولاد آدم وحوا را ساختند شریکان مر خدا برا فِيمَا آتَاهُمَا در آنچه داد اولاد

آدم وحوا را صاحب کشاف وقاضی بیضاوی. بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است

از اجداد حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که خدای او را زوجهٔ از جنس او

یعنی عربی وقرشی کرامت فرمود وزن وشوهر بشرط کردند که اکر خدای ایشانرا فرزند

شایسته دهد بشکر کذاری وسپاس داری تمام قیام نمایند حق سبحانه وتعالی

چهار فرزند داد در تسمیهٔ او شریک پیدا کردند خدای را وعبد مناف وعبد

العزی وعبد قصی وعبد الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ بس بزرکست خدای وپاک

عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه برای او انباز میکردند قصی را واولاد او و. بر قول اول ضمیر

يُشْرِكُونَ شاملست همهٔ مشرکانرا أَيُشْرِكُونَ آیا انباز میکیرند در عبادت حق مَا لَا

يَخْلُقُ شَيْئًا آنچیزی را که نیافریند چیزی وقدرت ندارد و. بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ

وحال آنکه آن انبازان که میکیرند ایشان از بده شده اند ومخلوق خالق نتوانند

بود. بی شبهه وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ونمیتوانند شان لَهُمْ. برای پرستندکان خود نَصْرًا

یاری وادنی در خبر منفعت ایشان با فریاد رسیدن در دفع حضرت ایشان

وَلَا اَنْفُسَهُمْ ونه نفسهاى خود را يَنْصُرُونَ يارى ميدهند در وقتى كه كسى ايشانرا
مى شكند يا بالوات واردات آلوده ميسازد وَاِنْ تَدْعُوهُمْ واكر بخوانيد شما اى مسلمانان
مشركانرا اِلَى الْهُدَى بسوى دين اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ بى روى نميكنند شمارا سَوَآءٌ
عَلَيْكُمْ يكسانست بر شما اَدَعَوْتُمُوهُمْ آنكه بخوانيد ايشانرا ودعوت كنيد بدين
حق اَمْ اَنْتُمْ صَامِتُونَ يا آنكه شما خاموش باشيد اين آيت خاص است بقومى از كفره
چون ابو جهل ومتابعان او كه از قبول دعوت محروم شدند اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستى كه
آنانكه شما ميپرستيد اى مشركان مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خداى وايشانرا آلهه نام نهاده ايد
عِبَادٌ بنده كانند يعنى مملوك ومسخر فرمانند اَمْثَالُكُمْ بس مثل شما يعنى ايشان نيز
مانند شما در تحت تصرف ودر قبضهٔ تقدير حق اند فَادْعُوهُمْ بخوانيد ايشانرا وجود
بخوانيد فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ بس بايد كه اجابت كنند مر شمارا اِنْ كُنْتُمْ اكر هستيد شما
صَادِقِينَ راست كويان در آنكه ايشان آلهه اند چه آلهه بحق آنست كه دعاى بنده
وندلى برستندهٔ خود را اجابت كند اَلَهُمْ اَرْجُلٌ آيا مر بتانرا پايهاست كه در مهمات
خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بدانها چنانچه شما رويد اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يا ايشانرا دستها كه
چيزها را يَبْطِشُونَ بِهَا فراكيرند بآن چنانچه شما ميكيريد اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يا ايشانرا ديدها
هاست كه مرئياترا يُبْصِرُونَ بِهَا به بينند بدانچه شما مى بينيد اَمْ لَهُمْ آذَانٌ يا ايشانرا
كوشهاست كه مسموعاترا يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان چنانچه شما مى شنويد وخود قابليد
كه ايشانرا پاى روا ودست كيرا وچشم بينا وكوش شنوا نيست وشمارا هست بس
شما بدينها از ايشان فاضلتر باشيد وغايت جهل است كه فاضل مفضول را برستد اين
آيت در اثبات جهل كفار است وايشان بعد از الزام حجت برايشان تخويف كردند

حضرت

حضرت پيغمبر را عليه السلام باٰلهه خود وكفتند خدايان مارا نكوهش مكن كه
مبادا آفتى ورنجى بتو رسانند حق سبحانه وتعالى فرمود كه قُلِ ادْعُوا بكواى محمد كه
بخوانيد شُرَكَآءَكُمْ انبازان خود را كه براى خدا ساخته ايد وباهم يار شويد در
عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ بس بكوشيد بدان مقدار كه توانيد در ايصال مكاره من
فَلَا تُنْظِرُونَ بس مرا مهلت بدهيد وبكنيد آنچه خواهيد كه من واثقم بحفظ
وحمايت آلهى واز قصد ومكر شما نمى انديشم بيت اكر هر دو جهانم خصم كردند
نترسم چون نكهدار من تو باشى اِنَّ وَلِيِّىَ اللّٰهُ بدرستى كه يار من ومتولى كار وبار من
الله است وبس اَلَّذِى آن آلهى كه نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد قرآنرا كه حامى بندكان
حق است وَهُوَ وخداى يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ دوست دارد وكارساز دبندكان
شايسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ وآنانرا كه شما ميخوانيد وميپرستيد مِنْ دُونِهِ بدون
خداى تعالى لَا يَسْتَطِيعُونَ نميتوانند نَصْرَكُمْ يارى دادن شمارا وَلَا اَنْفُسَهُمْ
ونه نفسهاى خود را يَنْصُرُونَ يارى كنند بوقت قصد كسر وحطم ايشان
وَاِنْ تَدْعُوهُمْ واكر بخوانيد اى مؤمنان كافرانرا اِلَى الْهُدَى بدين راست لَا
يَسْمَعُونَ نشنوند بسمع قبول وَتَرٰيهُمْ وميبينى تو اى محمد ايشانرا كه بديده
هاى ظاهر يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ مى نكرند بسوى تو وَهُمْ وحال آنكه ايشان لَا يُبْصِرُونَ
نمى بينند ترا به بصر بصيرت وبتحقيق تو بينا نيستند بس اكر ترا مى بينند بصورت
بحسب معنى نمى بينند سلطان محمود غازى از شيخ ابو الحسن خرقانى برسيد كه
ترا اين سخن چيست كه سلطان العارفين قدس سره فرمود كه هر كه بايزيد را ديد
آتش دوزخ بدو حرام شد وحضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم ابو جهل را

نگفت واورا وکفار و یهود و منافقان می دیدند حضرت شیخ فرموده اند که این دیدن
حمل بر رؤیت ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند
کس دیده باشند و در وقت بایزید چند کس بحال او بینا شده باشند **نظم** برای
دیدن روی تو چشم دیگرم باید ۵ که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید ۵
خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع المکارم اخلاق است میفرماید که فراگیر آسانی را در کار
مردمان وجوی از ایشان کاری که شاق باشد بایشان یا بگیر صفت عفو را واز بس
کنه کاران درگذر یا فراگیر فضلی اموال اغنیا را وآنچه بر ایشان سهل باشد صدقه
دادن آن و برین معنی نزول آیت قبل از وجوب زکوة بوده باشد **وَأْمُرْ** و بفرمای
دیگرانرا **بِالْمَعْرُوفِ** به نیکوئی در افعال و اقوال وگفته اند عفو خصلتیست که
آنرا عقل بسندید و شرع قبول کند **وَأَعْرِضْ** و روی بگردان **عَنِ الْجَاهِلِينَ** از
نادانان وسفیهان وستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که
نفس جاهلترین جاهلانست واو سزاوارترست بآنچه بآنکه از و اعراض کنی در
کشاف آورده که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نزول این
آیت از جبرئیل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه
السلام فرمود که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد وعطا ده
آنرا که ترا محروم سازد وعفو کن از کسی که بر تو ستم کند وفی نفس کلام اصول مکارم
اخلاق همین است حکیم الهی میفرماید **بیت** هر که زهرت دهد بدو ده قند ۵
وانکه از تو برد بدو پیوند **وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ** وهرگاه برانگیزاند واز جای ببرد ترا صورت
خطاب بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اما مراد امت است هریک از افراد امت را

خطاب

خطاب میکند که چون از جای برانگیزاند ترا **مِنَ الشَّيْطَانِ** از جهت دیو **نَزْغٌ** از جای
برانگیختنی وآن در حالت غضب می تواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد **فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ**
پس پناه گیر بخدای از شر او **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **سَمِيعٌ** شنوده است انرا که بزبان گوئی **عَلِيمٌ**
داننده است آنرا که در دل داری **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا** بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک
یا معاصی یا بترسیدند از حق سبحانه **إِذَا مَسَّهُمْ** چون برسد بدیشان **طَائِفٌ** وسوسه
مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو سرکش **تَذَكَّرُوا** یاد کنند خدای را واز وعید او براندیشند **فَإِذَا**
هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را وبدان بینائی وسوسه
شیطان از خود دفع کنند وبطریق گرایند **وَإِخْوَانُهُمْ** وبرادران کفار که شیاطین اند
يَمُدُّونَهُمْ میکشند کافرانرا **فِي الْغَيِّ** در گمراهی وغوایت را در چشم ایشان می آرایند
ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اخلال ایشان ودست تصرف از ایشان کوتاه نمیکنند
وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ وچون نیاری تو بکافران **بِآيَةٍ** آیت از قرآن مقارن طلب ایشان
قَالُوا گویند **لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا** چرا برهم نبافتی و برنگزیدی این آیت را از پیش خود در
تبیان آورده است که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی میطلبیدند چون از نزول
آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا جدا ث وانشا نکردی چنانچه دیگر
آیتها را این آیت نازل شد وآمد که **قُلْ** بگوی ای محمد صلی الله علیه وعلی آله وسلم
إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من تبعیت میکنم **مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ** آنچیز را که وحی کرده می شود
بمن **مِنْ رَبِّي** از آفریدگار من ومن بربافنده وسازنده قرآن نیستم **هَٰذَا** این قرآن **بَصَائِرُ**
دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده وصواب دریافته شود **مِنْ رَبِّكُمْ** فرود
آمده از پروردگار شما **وَهُدًى** وراه نماینده است **وَرَحْمَةٌ** وبخشاینده با هدایت

با هدایت است و رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهی که میکروند بخدا و رسول خدا
در اسباب نزول آورده که جون انصاری در عقب رسول خدای صلی الله علیه وسلم
نماز میکذارد و هرچه آنحضرت قراءت میفرمود او نیز میخواند آیت آمد که وَإِذَا قُرِئَ
الْقُرْآنُ وجون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا پس بشوید لَهُ مر آنرا وَأَنْصِتُوا
وخاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید رحمت کرده شوید
ظاهر لفظ متقضی وجوب استماع قرآنست از هرجا خوانند اما عامهٔ علما برانند که
در خارج صلوة مستحب است وکفته اند مراد انصاتست برای خطبهٔ امام در روز
جمعه وخطبه مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ وباد کن ای محمد رَبَّكَ پرورد
کار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَخِيفَةً وبترس کاری زاری
باميد فضل او وترس کاری از بیم عدل او وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ ونخوان او را خواندن
زوتر و پوشیده تر از بلند وآشکارا یعنی میان سر وجهر بِالْغُدُوِّ در بامدادها
وَالْآصَالِ وشبانکاه ها مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل وشریفترین
اوقات شبانروز است وَلَا تَكُنْ خطاب بحضرت پیغمبر است صلی الله علیه وآله
وسلم ومراد امت اند یعنی مباشید مِنَ الْغَافِلِينَ از جملهٔ بیخبران از ذکر خدا اکر ظاهر
خطاب بآنحضرتست اما در حقیقت خطاب بجمیع امت اوست که میفرماید که از من
غافل مباشید وبعضی از این امت در تحت این خطاب در آمده در نیمهٔ شبها از خدا التماس
نموده بسعادت شعور وحضور مع الله مستسعد کشته بدوام آکاهی مشرف شده
اند و ذکر ومطالعت ایشان دایم در دل است وظاهر نیست جون طریقهٔ سنیهٔ خواجهای
نقشبند قدس الله تعالی اسرارهم آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده نمودن

مرخدارا

مر خدا را و تنفر نموده میکفتند أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا حق سبحانه وتعالی
وتقدس تعظیم میفرماید که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم اکر کافران از سجود من
سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان از ملائکهٔ اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزد
آفریدکار تو یعنی مقربان بارکاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ کردن نمی کشند عَنْ عِبَادَتِهِ از
پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ وتنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد
وَلَهُ ومر او را خاص يَسْجُدُونَ سجده میکنند تعریض وتنبیه مؤمنان وطلب بعد از تلاوت
این آیت سجده می باید کرد در جهارده موضعست از قرآن سجدات واختلاف در دو موضع
یکی در آخر سورهٔ حج بمذهب امام شافعی المطلبی رحمه الله وامام احمد رحمه الله سجده
هست وبمذهب حنفی نیست دوم در سورهٔ صاد بمذهب حنفی سجده هست
وبمذهب باقی ائمه نیست ونزد امام اعظم رحمه الله سجدهٔ تلاوت بر خواننده
وشنونده در نماز وغیر نماز واجبست در حال واکر فوت شود قضا لازم است
وبمذهب ائمه دیکر سنت است وبعد از فوت قضا لازم نیست وحضرت
شیخ الشیوخ فی العالم قدس الله سره العزیز در فتوحات فرموده که این را سجدهٔ ملائکه
کفته و فرموده که ساجد را باید که در این سجود از خصایص ملکی فیض خاص حاصل
کردد تا حقیقت این سجده را دریافته باشد لاجرم اللهم اقرب ما یکون العبد من
رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ از منصهٔ ظهور جهره می کشاید ورمز فاعنّی علی نفسك بكثرة السجود
از منظرهٔ شهود در وی می نماید سجده طاعتیست خاص بل افسریست زبندهٔ مفارق
اهل اخلاص مثنوی زینت تو سر کمربندکی ٭ تاج تو در سجده سرافکندکی ٭
نیم تو با داکه بیالا و پست ٭ سجدهٔ طاعت بردش هرچه هست ٭ توکنی از سجده

او سرکشی ٥ به که ازین شیوه قدم درکشی حضرت شیخ الاسلام قدس سره گفته سری که
در وی سجودی نیست سنجله ایست وکفی که در وی جودی نیست کفچه ایست ونعم ما قال ٥
شرف نفس بجود ست وکرامت بسجود ٥ هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ٥

سورة الانفال

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

يَسْئَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد صلی الله علیه وعلی آله وسلم عَنِ الْاَنْفَالِ از حکم
غنیمتهای کفار که برین امت حلال است بانی در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم
اختلاف کردند جوانان ترا مدعا آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت ازان ماست وپیران گفتند
ما نیز مددکار ومعاون شما بوده ایم مارا نیز نصیبی باید ما نیز قومی از مهاجر
وانصار داعیه احراز غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت باب استفسار
نمودند جواب آمد که قُلِ الْاَنْفَالُ بگو که حکم غنیمتها لِلّٰهِ مر خدایراست وَالرَّسُولِ
وفرستاده اورا که بامر او قسمت کند بر هر که خواهد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای
ومخالفت ومنازعت می نمایید وَاَصْلِحُوا وبصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ بمواسات
با یکدیگر عبادة بن الصامت رضی الله عنه فرموده که این آیت در باره ما اهل بدر
فرود آمده که در غنیمت اختلاف کردیم اخلاق ما از رتبه اعتدال منحرف شده
بوده حق سبحانه وتعالی حکم آنرا برسول خود تفویض نمود واو بمسلمانان قسمت
راست فرمود وما خلقهای خود را بصلاح آوردیم ودیگر فرمود که وَاَطِيعُوا اللّٰهَ
وفرمان برید خدایرا وَرَسُولَهُ وفرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنایم اِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت وتقوی است اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ

بحر این نیست که مؤمنان کامل اَلَّذِينَ آنانند که اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ چون یاد کرده شود خدای
نزدیک ایشان وَجِلَتْ بترسید قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از هیبت جلال وتصور
عظمت لایزال او ویا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام وافضال او جل ثناؤه وَاِذَا
تُلِيَتْ وچون خوانده شود وَاِذَا تُلِيَتْ برایشان آیاته آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ
اِيمَانًا زیاده کرداند آن آیات ایمان ایشانرا یعنی هر گاه که آیت نازل شود برایشان خوانند
ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد وبایمانهای منزله یا تصدیق ویقین ایشان بیفزاید
در حقایق سلمی مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد
وزیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود ودر بحر الحقایق فرموده است که ایمان حقیقی
نوریست که بقدر سعت روزنه دل در وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند
روزنه دل ایشان به برکت آن قرآءت کشاده تر گردد ونور ایمان بیشتر در وی افتد
پس در نور جمال مستغرق گردند وَعَلٰى رَبِّهِمْ وبر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل
کنند نه بر بنی واهل دنی چه هر کس که در تحت سطوات غلبه نورانیت حق مضمحل ومتهود
شد او را پروای ماسوی نمی ماند بلکه غیر حق سبحانه وتعالی بریده شود او در نمی آید نظم
هر که او در بحر مستغرق شود ٥ فارغ از کشتی واز زورق شود ٥ غرقه دریا
بجز دریا ندید ٥ غرق دریا هیچ بروی ناپدید اَلَّذِينَ واین مؤمنان کامل
الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ بپای میدارند نماز را بشرایط
وآداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ واز آنچه روزی داده ایم ایشانرا يُنْفِقُونَ نفقه
میکنند اُولٰئِكَ آن گروه که اعمال قلب را از وجل وتوکل ویقین با عمال جوارح
که صلوة وزکوة است جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مؤمنان حقا با ایمان درست

وراست ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هرکه منافق نباشد فهو مؤمن حقا لهم
مرین مؤمنانراست درجات مرتبها عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان که کرامت
ومنزلت است یا درجات بهشت ومغفرة وآمرزش مرتقصیرات ایشانرا ورزق کریم
وروزی بزرگ که صافی باشد از کد اکتساب وخالی از خوف حساب امام قشیری رحمه
الله فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد شعر توز روزی
ده بروزی دامان ٥ ازسبب بگذر مسبب بین عیان ٥ ازمسبب میرسد هرخیر وشر
نیست ز اسباب وسایط ای پدر ٥ اصل بیند دیده جون اکمل بود ٥ فرع بیند
دیده جون احول بود ٥ آورده اندکه کاروان قریش با متاع وبار بسیار از شام بازکشته
بودند وابوسفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله میکردند حضرت روح الامین
علیه السلام بیامد وسرسروران عالم را علیه الصلوة والسلام خبر داد وآنحضرت
صورت حال با مؤمنان بازگفت وایشان از بسیاری مال واندکی رجال مایل شدند بآنکه سر را
برکاروان گیرند بس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند وابوسفیان خبر یافته ضمضمه
غفاری را جهت استمداد قریش بمکه فرستاد وخود با کاروان از پی راه روی بمکه نهاد وابوجهل
بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند
وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم در وادی دفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد
واز آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که آن حضرت صحابه را فرمود که
خبر اینست العیر احب الیکم ام النصر شما ملاقات کاروان را دوستر میدارید یا مقاتله کافران
بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد انسب می نماید سید انام
علیه الصلوة والسلام ازین سخن متغیر شد وکبار مهاجر وانصار حرب را اختیار کردند

والحضرت

وآنحضرت فرمود که کو بیا بکشتن کاه قوم نظر میکنم ونشان داد که ابوجهل را در فلان موضع
کشند وامیه بن خلف را در فلان جای وبا قی صنادید بدین قیاس واز آنچه آنحضرت فرموده
بود یکقدم تفاوت وتخلف نکرد بس حق سبحانه وتعالی پیغمبر خود را میفرماید که
تراخدای بموضع بدر که مصارع کفار است خواهد بود کما اخرجک ربک جنانکه ترا بیرون
آورد پروردگار تو من بیتک از خانهٔ تو که مدینه است بالحق براستی وحقانیت
وصواب وان فریقا وبدرستی که گروه من المؤمنین از گرویدگان لکارهون هرآینه
کارهند رفتن بدر را وآن کراهیت طبع بود از زحمت سفر ولی برگی نه کراهت امر بطریق
مخالفت یجادلونک جدال میکنند با تو فی الحق در اختیار حق که جهادست بعد
ما تبین بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند با علام
تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت وبا وجود آن میروند کانما یساقون گو بیا رانده
میشوند الی الموت بسوی مرگ وهم ینظرون وگو بیا ایشان می نگرند باسباب
وعلامات مرگ وآنصورت بجهت قلت عدد وکمی ومدد ذات استعداد ایشان
بود جه تمام لشکریان سیصد وپنج نفر بودند وهفتاد شتر داشتند ودو اسب
وشش زره وهشت شمشیر واذ یعدکم الله ویاد کنید آنانرا که وعده داد شمارا خدای
احدی الطائفتین یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که انها لکم آن شماراست
وتودون وشما دوست میداشتید ان غیر ذات الشوکة آنکه غیر خداوند شوکت
وسلاح یعنی کاروان تکون لکم باشد شمارا چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار
از بیش نیست وان لشکر نهصد وپنجاه مردند بس شما آسان تر را میخواستید ویرید
الله ومیخواهد خدای ان یحق الحق آنکه ثابت گرداند حق را بکلماته با یاتی که

دربابِ محاربهٔ ذات الشوکة فرستاد یا بوعدهای فتح وظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات
ازلی که در قتل واسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته وَيَقْطَعَ وببرد و برکند دَابِرَ الْكَافِرِينَ
بنیاد کافرانرا ومستاصل سازد ومعاندانرا لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشا
یا نصرت دهد پیغامبر خود را وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و زایل گرداند کفر را یا ضعیف سازد
امر مشرکانرا وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ واگرچه نخواهند وکاره باشند آنرا کافران إِذْ تَسْتَغِيثُونَ
و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید رَبَّكُمْ از پروردگار خود ومیگفتید أَغِثْنَا يَا غِيَاثَ
الْمُسْتَغِيثِينَ رَبِّ انْصُرْنَا عَلَى عَدُوِّكَ وگفته اند حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستند
فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای تعالی مر شما را أَنِّي مُمِدُّكُمْ بآنکه من مدد کننده ام شما را
بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی یکدیگر در آیندگان مراد از ین
الف آنها اند که مقدمهٔ لشکر ملایکه بودند یا وجوه واعیان ایشان در تفسیر ثعلبی از
مجاهد رحمه الله نقل میکند که غیر از ین هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن
ثلاثه وخمسه که در سورهٔ آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده در مناطی میگوید که
الف بود بعد از الف تا پنج هزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ ونکردانید خدای این امداد را
إِلَّا بُشْرَى مگر برای مژده کان مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد بدان
قُلُوبُكُمْ وظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای نه از ملایکه وغیر ایشان
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست ودوستان خود را نصرت میدهد حَكِيمٌ
راست کار است دشمنانرا مقهور سازد إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ و یاد کنید آنرا نیز که کشید
در سر شما خواب سبک را صحابه را در آن شب که التقای فریقین خواسته بود دغدغه

دلهای شما و ترس قلت و ذلت از دل شما محو شود وَمَا النَّصْرُ ونبت نصرت

عظیم

عظیم دست داد جهت آنکه منزل ایشان در ریگستان بود که رونده را قدم در خاک میرفت
وآب نیز نبود حق سبحانه وتعالی خواب بر ایشان گماشت أَمَنَةً برای ایمنی مِنْهُ
حاصل از نزدیک او ودر آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز
وسوسه کرد که شما را نماز ے باید گذارد وبعضی محدث اند و برخی جنب وآب نباید
وپایها تا زانو بر ریگ فرو میرفت وکافران در زمین سخت اند و بر آب قادر و شما میگوید که
ما دوستان خدائیم وپیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه وتعالی
در آن محل باران فرستاد که چنانچه میفرماید که وَيُنَزِّلُ وفرو فرستادیم عَلَيْكُمْ
بر شما ای مؤمنان مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از طرف آسمان مَاءً آبی لِيُطَهِّرَكُمْ تا پاک کرداند
شما را بآن آب از احداث وجنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ
وسوسهٔ شیطانرا که میگفت نصرت وجنابت باهم جمع نشود وَلِيَرْبِطَ وتا به بندد
عَلَى قُلُوبِكُمْ بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری وَيُثَبِّتَ و برای
آنکه ثابت گرداند بِهِ بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما را یعنی چون باران بزمین
ریگ آمیز رسید آنرا استحکام تمام ے باید پس قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و زمین
سخت که منزلگاه کفار بود گلای عظیم شد وگفته اند ثبات در قدم است در معرکهٔ حرب
إِذْ يُوحِي یاد کن ای محمد صلی الله تعالی وآله وسلم چون وحی کرد رَبُّكَ پروردگار تو إِلَى
الْمَلَائِكَةِ بسوی آن فرشتگان که بامداد آن فرشتگان آمده بودند ومضمون وحی آن بود که
أَنِّي مَعَكُمْ آنکه من با شما ام در امداد واعانت شما در همه حال فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس
استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنانرا بتکثیر سواد ایشان یا بمحاربه با کافران واضح
آنست که بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف

لشکر مؤمنان میرفتند و میگفتند که بشارت باد شما غالب شدید و خدا یار شماست
بس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلْقِی زود باشد که
در افکنم فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا در دلهای آنانکه حق را بوشیدند الرُّعْبَ ترس و بیم را
فَاضْرِبُوا بس بزنید ای ملایکه کافرانرا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر گردنهای ایشان یعنی
بر مذبح یا بر سر ایشان امام واحدی رحمه الله از ابن الانبار رحمه الله نقل میکند
جون ملایکه بقتال مامور شدند نمی دانستند که در ضرب قصد کدام است عضو مییاید کرد
حق سبحانه و تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی
ببرید کُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و بایست ذَٰلِکَ این ضرب
بریشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ
اورا وَمَنْ یُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هرکه خلاف کند خدایرا و رسول اورا فَإِنَّ اللَّهَ بس بدرستی که
خدای شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر مخالف در دنیا بگرفتاری و در آخرت
بخواری ذَٰلِکُمْ اینست عقوبت ای کافران فَذُوقُوهُ بس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْکَافِرِینَ
و بدرستی که مر کافرانراست آجلا عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنانکه
گرویده اید إِذَا لَقِیتُمُ جون ببینید الَّذِینَ کَفَرُوا آنانرا که کافرند زَحْفًا انبوه و درهم
بیوسته برای ضرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ بس مگردانید بریشان بشتها را یعنی هزیمت
مکنید این حکم در اول اسلام بوده که یک مؤمن را از ده کافر زیاده نشایستی گریختن و بآیت
الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ منسوخ شده جنانچه عنقریب مذکور گردد وَمَنْ یُوَلِّهِمْ و هرکه
بگرداند برایشان یَوْمَئِذٍ در آنروز دُبُرَهُ بشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر بگرویده
باشد برای جولان یا برای کر و فر لِقِتَالٍ مر جنگ را یعنی خود را جنان نماید که میگریزد

وخصم

وخصم را بازی دهد تا غافل شود بس بازگردد بوی أَوْ مُتَحَیِّزًا یا بناه جوی باشد
إِلَىٰ فِئَةٍ بسوی گروه از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و برعکس و هرکه بغیر ازین
دو وجه بشت بر خصم کند فَقَدْ بَاءَ بس بدرستی که بازگردد بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشم
بزرگ از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و بازگشت وی دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بدجای
بازگشتنست دوزخ آورده اند که جون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار بیکبار حمله
آوردند حضرت بیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عریش و آن خانه بود که از جوب و خاشاک
ساخته بودند و حضرت در آنجا بود که آغاز کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده
که در باب نصرت من فرموده بوفا برسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت کف خاکی
بردار و بر طرف دشمن افکن آنحضرت کف خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت شاهت
الوجوه و بر روی لشکر بیگانه افکند حق سبحانه و تعالی آن خاک را در جشمهای مشرکان
ریخت تا بخود مشغول شدند و ملایکه نیز آغاز حرب کردند و مؤمنان بکار در آمدند
هفتاد کس از صنادید کشته شدند و هفتاد دیگر اسیر گرفتند بس از آن اهل بدر
تفاخر میکردند این میگفت کشتم و آن میگفت اسیر گرفتم آیت آمد که فَلَمْ
تَقْتُلُوهُمْ بس شما نکشتید دشمنانرا بقوت خود وَلَٰکِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدای ایشانرا
بکشت بأینکه شمارا نصرت داد بریشان مسلط گردانید وَمَا رَمَیْتَ و نیفکندی
تو ای محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آن مشت خاک را بر روی ایشان إِذْ رَمَیْتَ
جون بیفگندی تو و افکندن تو بمثابه نبود که در تمام لشکر رود وَلَٰکِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ و لیکن
خدای بیفکند آنرا یعنی بجشم همه رسانید اضافه فعل بعد از راه کسب است و نفی
از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه و تعالی راه نمود صحابه را

رضی الله تعالی عنهم بفنای افعال در سلب فعل از یشان و اثبات آن مر خود را که فَلَمْ
تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ اما چون حضرت پیغمبر صلی الله تعالی و علی آله وسلم
در مقام بقا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که وما رمیت اذ رمیت و اثبات کرد
مر خود را که ولکن الله رمی تا افادهٔ معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الرامی محمد صلی الله
علیه وآله وسلم بالله لا بنفسه در فتوحات مکیه مذکور و مسطور است که حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم سبب بود در رمی بحکم سمعه و بصره و یده پس از آله
سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد نه بحسب عین و این کلام در مرتبهٔ قرب فعلی
است و در نفحات الانس مدت روائح انفاس جامعه مذکور است که بنا بر کمال
حال مصطفی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم استغراق او در حالت فنا قوی تر
از همهٔ انبیا و اولیا بوده و چون حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام مستغرق
فناء فی الله بوده حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت عقل از وی دفع کرد هر چند
نشانهٔ فعل وی بود حیث قال وما رمیت آن مشت خاک بر روی دشمن تو نه انداختی
خدای تعالی انداخت و هم از آن جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمد فرمود که
وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبهٔ محمد مصطفی
صلی الله تعالی وآله وسلم و دیگر پیغامبران زیرا که فرق بسیار است میان آنکه فعل
بنده را بوی اضافت کنند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل بنده را
بخود اضافت فرماید و حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث نظم
ما رمیت اذ رمیت گفت حق ۵ کارها با کارها دارد سبق ۵ گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست
ما کمان و تیر اندازش خداست ۵ تا نشد مغلوب کس این سر نیافت ۵ گر تو

خواهی

خواهی آن طرف باید شتافت ۵ واز مثنوی مولانا چنان مفهوم میشود که حقیقت ما رمیت
اذ رمیت در مقام قرب فرض بوده و این سخنان در جواهر التفسیر مسطور لایق سمت تحریر
یافته وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مؤمنان را
مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطاء نیکو که آن نصرت و غنیمت در حقایق سلمی
از امام جعفر صادق رضی الله عنه میکند که بلاء حسن آنست که ایشان را از نفوس ایشان
فانی گرداند و بعد از فنا بهویت خودشان باقی سازد امام قشیری قدس سره گوید
بلای حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبلی را در عین بلا ۵ چو دانستی که این در تو از کیست
ز رنج خویشتن بی باش خوش دل ۵ گر از زهرت دهند بهتر ز شکر ۵ ور از زخمت
زنند خوشتر ز مرهم إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست استعانت و دعای شما را
شنود عَلِيمٌ داناست به نیات شما ذَٰلِكُمْ اینست کار که دیدید وَأَنَّ اللّٰهَ و آن
نیز هست که خدای مُوهِنُ سست کننده و باطل سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِينَ مکر
و حیلهٔ کافران را آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متوجه
و متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم داریم
نصرت ده ازین دو لشکر آنرا که راه یافته توست و دین او فاضلتر و بتو دوستر
و در روز جنگ نیز بوجهل این دعا کرد که اللّٰهُمَّ انْصُرْ أَحَبَّ الْفِئَتَيْنِ إِلَيْكَ پس
حق سبحانه و تعالی خطاب میکند باهل مکه بر سبیل تحکم و سرزنش و میفرماید که
إِنْ تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس آمد فتح یعنی آن دین
که نزد دوستر است وَإِنْ تَنْتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ
بدرا از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَيْرٌ پس آن بهتر است لَكُمْ مر شما را از قتال این

جهان وعقوبت آن جهان وَاِنْ تَعُودُوا واگر باز گردید بمحاربهٔ مسلمانان نَعُدْ باز
گردیم بنصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِیَ ودفع نکنند عَنْكُمْ از شما فِئَتُكُمْ جماعت شما
شَیْئًا چیزیرا از بلا وَلَوْ كَثُرَتْ واگرچه بسیار باشد آن جماعت وَاَنَّ اللّٰهَ بدرستی که
خدای مَعَ الْمُؤْمِنِینَ با مؤمنانست بنصرت یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده
اید اَطِیعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدایرا وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ اورا وَلَا تَوَلَّوْا و بر
مگردید واعراض مکنید عَنْهُ از امر بطاعت یا جهاد یا از فرمان خدای و ذکر طاعت
تنبیه است برانکه حق تعالی در طاعت رسولرا وست بس از امر رسولرا وسی متابید وَاَنْتُمْ
تَسْمَعُونَ وحال آنست که شما می شنوید که من میگویم او پیغمبر من است یا می شنوید
مواعظهٔ قرآنرا وَلَا تَكُونُوا ومباشید كَالَّذِینَ مانند آنانکه قَالُوا گفتند
سَمِعْنَا شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان وَهُمْ وحال آنکه ایشان
لَا یَسْمَعُونَ نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا نمی شنوند بیت مگو که
می شنوم هرچه گفتهٔ سعدی ٥ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی ٥ بدترین
بهایم جهت آمد که از جزو که بسبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات آنست روی
برتافتن و بجانب متابعت طبع شتافتنه در سلمی آورده که مراد ازین نفری اند از بنی
عبدالدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر وابن حرمه رضی
الله عنهما اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک
خدای یعنی در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنودن حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن حق
الَّذِینَ لَا یَعْقِلُونَ آنانکه در نمی یابند حق را وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ واگر دانستی خدای فِیهِمْ خَیْرًا
در ایشان نیکوی که انتفاع است بآیات قرآنی لَاَسْمَعَهُمْ هرآینه بشنوانیدی

ایشانرا

ایشانرا و تصدیق کردندی یعنی لَتَوَلَّوْا هرآینه برمی گشتندی از ایمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ
وایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست که کفار مکه گفتند که ای محمد
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم برای ما زنده کردان اصحی ابن کلاب را که مرد مبارک
بود تا بر صدق تو گواهی دهد و تو ایمان آرد حق سبحانه وتعالی میفرماید که اگر خدای
ایشانرا بشنواند کلام قصی که هم ایمان نمی آرند یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای مؤمنان اسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ
اجابت کنید مر خدایرا وَلِلرَّسُولِ و فرستادهٔ اورا اِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شمارا رسول
لِمَا یُحْیِیكُمْ بآن چیزی که شمارا زنده گرداند یعنی علوم و نیت که حیوة جاودانی از دست
یا عقاید صحیحه واعمال فاضله که مورث حیات ابدیست در نعیم مقیم یا جهاد که سبب
سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شمارا هلاک کند یا شهادت که حیاتیست
نزدیک حق سبحانه وتعالی یا قرآن که محیی القلوب مؤمنانست وَاعْلَمُوا وبدانید اَنَّ اللّٰهَ
انرا که خدای یَحُولُ جدا کند بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او یعنی موت جدایی اندازد
ومیان دل و مرد و فرصت اعمال دل وطاعات او فوت شود و آنزمان تاسف وندامت
هیچ سود ندارد و مگر پیش ازین جدایی کاری کرده باشد وَاَنَّهُ و آنرا نیز بدانید که شما
اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او محشور خواهید شد و جزای عمل شما خواهد داد وَاتَّقُوا
و به پرهیزید فِتْنَةً از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لَا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا برسد بکسانی که
ستم کردند مِنْكُمْ خَاصَّةً از شما خاصة یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد
و بظالم و غیر ظالم اثر آن برسد و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنه
در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ وبدانید که خدای چون عقوبت
میکند شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت سخت عقوبت است وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران اِذْ اَنْتُمْ

توفیق شنیدن نافع و گواسمعهم
اگر بشنوانیدی ایشانرا
و تصدیق کردندی

قَلِیلٌ اراکه شما اندک بودید مُسْتَضْعَفُونَ بیچارکان فِی الْأَرْضِ در زمین مکه
پیش از هجرت تَخَافُونَ می ترسیدید أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ ازانکه بر هایند شمارا کفار قریش یا بیم
آن داشتند که اگر بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند فَآوَاكُمْ بس جای داد شمارا در
مدینه وَأَيَّدَكُمْ وتقویت کرد شمارا بِنَصْرِهِ یاری دادن خود وَرَزَقَكُمْ و روزی داد
شمارا مِنَ الطَّيِّبَاتِ از غنایم پاکیزه که برامم پیشین حلال نبوده لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که
سپاس داری کنید برین نعمتها امام ثعلبی رحمه الله آورده که بعضی از سایر صحابه سخنان از
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم می شنیدند در افشای آن می کوشیدند ومنافقان
بران اطلاع یافته بمشرکان میرسانیدند آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورد
دید لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدا و رسول او و در اظهار او قولی آنست که چون
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ابولبابه را رضی الله عنه بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود
با او در باب فرود آمدن از حصار مشورت کردند گفت محمد صلی الله علیه وسلم با ما چه خواهد کرد
او اشارت انگشت بحلق کرد یعنی همه شمارا خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده
فرود آمد و بمسجد حضرت در آمد و خود را بر ستون مسجد محکم بپیچید تا وقتی که توبهٔ وی رقم
قبول یافت واین آیت نازل شد و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول
او در تقصیر سنت وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وخیانت مکنید در امانتها که در میان آید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است و ضبط امانت بر شما واجب وَاعْلَمُوا وبدانید
بتحقیق و بیقین که أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ انکه مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی
اند از خدای که بدان شمارا می آزماید و امتحان میکند پس باید که دوستی مال و محبت فرزند
شمارا از خدای باز ندارد و از متابعت شرع نبوی در نمانید و در متابعت نفس و هوا نبندازد که

در آن

در آن نفس آخر مال و فرزند بکار نمی آید مگر مال را در راه رضای حق سبحانه وتعالی صدقه
کرده باشی و فرزندانرا در ظل تربیت خود برای بندگی خدای کلان کرده باشی تا از مال
و فرزند ترا زیان نباشد و غیر ازین مال و فرزند بلای جان تواند احمد انطاکی قدس
سره فرموده که حق سبحانه وتعالی مال و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه بیک سو رویم
و ما پیوسته بخلاف حکم خداوندی آن فتنه را بیشتر میخواهیم و بآن مایل تر و هر چند که
بآن او را بیشتر محبت شود و از محنت مولی کمتر خواهد شد و هر چند که از محنت مولی
کمتر شود بمحبت دنیا بیشتر خواهد شد تا مرتبه که در دل وی محبت خدا و رسول
خدا نماند بدین صفت میرود تا بجهنم از آنجهت او را از محبت کمال محبت که حق
سبحانه وتعالی بر بندهٔ خود دارد او را از محنت مال و فرزند که کفایت از دنیاست
منع میفرماید از اینجاست که حضرت قطب الاقطاب خواجه عبید الله قدس الله سره
فرموده اند که در آخر الزمان که خدا شدن بهشت نخدا کردنست وَأَنَّ اللَّهَ وبدانید
که خدای عِنْدَهُ نزد اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ پس طلب این مزد ترک مال و فرزند
کنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باورداندگان إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از خدای يَجْعَلْ
لَكُمْ سازد برای شما یعنی بدهد شمارا فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق
یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنند میان حق و باطل یا جدایی میان شما و غیر شما از
اهل اویان یا نجاتی از محذورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید
و صیت شما بهمه اطراف برسد در بحر آورده که حق سبحانه وتعالی بسبب تقوی اضافه
کند بر شما پاسر جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و
قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ و متابعان او چنان معلوم

می شود که منقی آنست که حق سبحانه وتعالی را وقایهٔ خود کرفته باشد در ذات وصفات
وافعال نعل ودر افعال حق سبحانه فانی شده باشد وصفت او در صفات حق تعالی
مستهلک کشته بیت کم شده جون سایه اندر افتاب یا جو بوی کل در اجزای
کلاب وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ وبپوشاند ودرکذ راند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شمارا وَيَغْفِرْ لَكُمْ
وبیامرزد شمارا وَاللَّهُ وخدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند بزرکست آورده اند که جون
اجازت هجرت شد وصحابه عزم مدینه نمودند وجز ابوبکر وعمر وعلی رضی الله
عنهم کسی در خدمت سید عالم نماند قریش ازین حال متردد کشته بدار الندوه
جمع آمدند وابلیس بصورت شیخ نجدی بدان جمع در امد ودرباب پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم استشارنموده یکی کفت اورا در خانهٔ محبوس باید ساخت ودر خانه
را مستحکم برآورده واز روزنهٔ آب ونان بوی میداد وتا میرد ابلیس این رای را نپسندید
وکفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند ویاران وی بیشتر آنجا رفته وبنی هاشم نیز درین
شهر بسیارند همه اتفاق نموده باشما جنک کنند واورا خلاص دهند دیکری کفت اورا
ازین ولایت بیرون باید کرد تا هرجا خواهد رود ابلیس کفت هرجا رود مردم فریفتهٔ وی
شوند جمع کثیر برا یار د وباشما قتال کند ابوجهل کفت رای من آسانست که از قبیلهٔ قریش
وخلفای ایشان یکسی بطلبیم تا باتفاق اورا بکشند وخون او در قبایل منتشر شود بنوهاشم
قبایل حرب نتوانند کرد بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس کفت رای اینست ابوجهل از هر
قبیلهٔ کسی طلبید ومقرر شد که حضرت را در آن شب بقتل آرند جبرئیل علیه السلام خبر آورد
وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرتضی علی را رضی الله تعالی عنه بر فراش خود نخوابانید وباصدیق
بغار رفت وحق سبحانه وتعالی پیغمبر خود را از آن نعمت یاد میدهد ومیفرماید که

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ ویاد کن انرا که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نکرویده اند لِيُثْبِتُوكَ
تا حبس کنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا
از مکه وَيَمْكُرُونَ وایشان بدی می اندیشند ومیسکالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ وجزا میدهد خدای
ایشانرا بر مکر ایشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ وخدای بهترین جزادهندکانست مرمکارانرا
وجزا آنست که مکر ایشانرا بر ایشان رد میکند وایشانرا در چاهی که دیکران کنده اند می اندازند
قطعه هرکه در راهی کسی چاهی کند ۵ خویش را آخر دران چاه افکند ۵ آورده اند که نضر بن
حارث لعنه الله بتجارت بلاد فارس آمده بود قصهٔ رستم واسفندیار نخرید ومعرب
ساخته بمکه برد وکفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای که محمد صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم بر ما میخواند حق سبحانه از عناد نضر ومتابعان او خبر میدهد که وَإِذَا
تُتْلَىٰ جون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر ومتابعان او آيَاتُنَا آیاتهای کتاب ما قَالُوا
کویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اکر خواهیم ما لَقُلْنَا هر آینه
بکوییم مِثْلَ هَٰذَا مانند این واین لاف وکذاف بود زیراکه حق سبحانه فرمود عزراکه
فَأْتُوا بِمِثْلِهِ وایشان عاجز شدند بس غرض ازین اظهار مکابره وعناد بود که میکفت
من مثل این میکوییم ودیکر کفت إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مکر قصهای که
پیشینیان نوشته اند ومن نیز ازین قصص دادم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که وای بر تو این کلام الله است ومنزل من عند الله
نضر در مقابلهٔ این سخن دعای کرد جنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ
ویاد کن اورا که کفت نضر ومتابعان او وبا او متفق بودند که بار خدایا إِن كَانَ هَٰذَا
اکر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست ودرست ومنزل مِنْ عِندِكَ از نزدیک تو فَأَمْطِرْ

رجحانهٔ

علینا بس بباران بر ما من السماء سنکی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی
او ائتنا یا بیار بما بعذاب الیم بعذابی مؤلم مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین
است از یشان ببطلان قرآن وما کان الله لیعذبهم ونیست خدای که عذاب کند ایشانرا
واکرچه میطلبند واستعجال میکنند وانت فیهم وحال انکه تو در میان ایشانی و
وسنت الهی بران جاری شده که مستاصل نکرداند قومی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان
باشد خصوصا انکه تو رحمت عالمیانی وما کان الله معذبهم ونیست خدای عذاب
کنندهٔ ایشان وهم یستغفرون وایشان استغفار میکنند یعنی در میان مستغفرانند
از مؤمنان یا بفرض که اکر استغفار کنند واستغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی رضی الله
تعالی عنه منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیکری باقیست
انکه رفت حضرت پیغامبر است صلی الله علیه وعلی آله وسلم وآنچه مانده استغفار
است ای عزیز استغفار مانع ذنبست از تراکم وثبات بلکه موجب محو وزوال ویست
بس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیلهٔ عفو وغفران کردد فاستغفروا لی اغفرلکم
کفت حق کامرزش از من میطلب ٥ کان طلب می عفو را باشد سبب ٥ از نبی زهر
کناه ار بشنوی ٥ هست استغفار تریاق قوی وما لهم وچیست ایشانرا وجه جای
آنست الا یعذبهم الله انکه خدای عذاب نکند ایشانرا وهم یصدون وحال انکه ایشان
باز میدارند رسول ومؤمنانرا عن المسجد الحرام از طوف مسجد حرام واز مکه بیرون
میکنند وما کانوا ونیستند ایشان اولیاءه متولیان امر مسجد در قول کفارست
که میکفتند سخن ولات الحرم باشکار وصاحب خیار حریمیم حق تعالی فرمود که ایشان
با وجود شرک ولایت حرم را نشایند ان اولیاؤه نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام

الا المتقون

الا المتقون مکر پرهیزکاران از شرک ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر واغلب ایشان لا
یعلمون نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند وعناد میکنند وما
کان صلوتهم ونیست دعای مشرکان عند البیت نزدیک خانهٔ خدای الا مکاء
مکر صفیر زدن وتصدیة ودست بر دست کرفتن عادت بعضی کفار آن بود که
مردان وزنان برهنه طواف میکردند وصفیر میزدند ودست بر هم میکوفتند وقول
آنست که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نماز میکذارد ایشان برای تغلیط
آنحضرت این عمل میکردند وبرین تقدیر مراد از صلوة نمازی مامور به باشد فذوقوا
العذاب بس بچشیدای کافران عذاب را که قتل واسرست در روز بدر وحرق و
زجراست در روز حشر بما کنتم تکفرون بانچه هستید که کفر می ورزیدهم
باعتقاد وهم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه وعزیمت بدر دوازده کس
از اشراف عرب مقرر کردند که هریک از ایشان در روزی لشکر را طعام دهند
بس هرین از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند حق سبحانه میفرماید
ان الذین کفروا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر ینفقون نفقه میکنند
اموالهم خواستهای خود را وشتر میخرند ومیکشند وبه کفار میدهند
لیصدوا تا باز دارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسول الله است
وکفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب مزد کرفت برای جنک احد
سوی لشکری که بخود می آمد ندیا اصحاب آن کاروان که ابوسفیان کو بر اند سود
بضاعت خود را که بنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند وبحرب احد رفتند
واین آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فسینفقونها بس زود باشد که

تمام نفقه کند مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد ان نفقه عَلَيْهِمْ برایشان حَسْرَةً پشیمانی
وغم چه مال رفته باشد ومقصود حاصل نشده ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس مغلوب کردند در
آخر کار یعنی در روز فتح مکه واین از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از و
قوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه ثابت باشند بر کفر إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ
رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ واین مغلوب شدن کافران برای آنست که جدا کرداند خدای
الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را که کافرست از پاک که مومنست وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ وجمع کند و برهم
افکند کافر را بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی را برخی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس برهم جسپاند همه را
فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس در آرد همه را در دوزخ أُولَٰئِكَ آن کروه خبیث یا منافقان
بد هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران در احوال یا اموال خود قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بکوی
برای آنها که کافرند چون ابو سفیان واصحاب او إِنْ يَنْتَهُوا اکر باز ایستید از کفر وعداوت
رسول يُغْفَرْ لَهُمْ بآمرزیده شود مر ایشانرا مَا قَدْ سَلَفَ آنچه کذشته است از کناهان
ایشان وَإِنْ يَعُودُوا واکر باز کردند بمعادات ومقاتلهٔ پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ پس
بدرستی که کذشته است سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ سنت الهی در پیشینیان که پیغمبران انکار
کشیدند وبآخر مستاصل کشتند که ایشان همین چشم دارید وَقَاتِلُوهُمْ وکارزار
کنید ای مؤمنان با اهل کفر حَتَّىٰ لَا تَكُونَ تا وقتی که نباشد فِتْنَةٌ شرک یعنی شرک نماند ودین
اهل کتاب وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ وباشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش لِلَّهِ مر خدایرا
پس فَإِنِ انْتَهَوْا پس اکر باز ایستد از کفر یا از جنگ بایمان یا قبول جزیه فَإِنَّ اللَّهَ پس
تحقیق که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست ومناسب آن عمل
پاداش خواهد داد وَإِنْ تَوَلَّوْا واکر اعراض کنند از قبول حق واز حرب باز ایستند پس بدانید

فاعلموا

فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید انکه خدای مَوْلَاكُمْ ناصر ومدد کار شماست نِعْمَ الْمَوْلَىٰ نیک
یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نکذارد وَنِعْمَ النَّصِيرُ ونیک یاری دهنده است
مؤمنانرا که بر مشرکان غالب سازد الجزو العاشر من اجزاء الثلاثين وَاعْلَمُوا وبدانید
ای مؤمنان أَنَّمَا غَنِمْتُمْ که آنچه غنیمت کرفتید از کافران بقهر مِنْ شَيْءٍ از هر چه اسم شیء
بران اطلاق توان کرد فَأَنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که خدایراست خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ
ومر رسول او را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وخویشان نزدیک او را که بنی هاشم وبنی المطلب اند وَالْيَتَامَىٰ
ویتیمان مسلمان که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ ودرویشان محتاج را از اهل اسلام
وَابْنِ السَّبِيلِ ومسافران مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما برانند که
ذکر خدای برای تعظیم وتیمن است واز غنیمت چهار قسم برای مقاتلان ویک خمس منقسم
به پنج قسم شده برای رسول صلی الله علیه وآله وسلم وچهار طایفهٔ مذکور مفروضست
وحالا سهم رسول صلواة الله وسلامه علیه بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام
مایدهٔ او یا باسهام اربعه منضم باید ساخت ونزد امام اعظم رحمه الله بوفات حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم سهم ایشان وذوی القربی ساقط است وتمام ثلثه باقی
صرف کنند ونزد امام مالک رحمه الله تقسیم آن منقوض برای امام است بهر جا که
اهم باشد صرف نماید وابو العالیه وربیع رحمهما الله منفرد اند بدین قول که خمس غنیمت
را بشش قسم باید کرد قسمی مر خدایرا وقسمی مر پیغمبر را وچهار قسم چهار طایفهٔ
مذکوره را وقسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانهٔ کعبه ومساجد عظمها الله
وزینت آن صرف باید نمود ومحل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان وغیر ایشان
در کتب فقه است وبدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدا ورسول وطوایف

مذکوره است بر بدیشان تفویض و با قسام اربعه باقیه قناعت نمایند ان کنتم اگر هستید

شما که از روی تحقیق آمنتم بالله ایمان آورده اید بخدای وما انزلنا و بآنچه فرو فرستادیم

ما از آیات یا از ملائکه یا مدت فتح و نصرت علی عبدنا بر بندهٔ ما که محمد است صلی الله

تعالی علیه وآله وسلم یوم الفرقان روز بدر که جدا شدن حق از باطل در و بود یوم

التقی الجمعان روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز

جمعه بود هفدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت والله و خدای علی کل شیء بر همه

چیزی قدیر تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد اذ انتم

یاد کنید آنرا که بودید شما بالعدوة الدنیا بکنارهٔ وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستان

بود که پا بر زمین فرو میرفت و آب نداشتید وهم و ایشان یعنی دشمنان شما بودند

بالعدوة القصوی بکنار وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر

والرکب و سواران کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او بودند اسفل منکم زیرتر

از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق متفرقه عزیمت

حاصل نمودند ولو تواعدتم و اگر وعدهٔ قتال بودی میان شما و قریشیان که در علو

قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبری یافتید لاختلفتم

هر آینه خلاف میکردید فی المیعاد در وعدهٔ خود از خوف ایشان چه شما

اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار بودند و مسلح ولکن ولیکن خدای جمع کرد

میان شما و ایشان بی میعادی لیقضی الله تا حکم کند یا تمام سازد امرا کاری که

آن کان مفعولا بود کاین در علم او و سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت

اولیاست و قهر اعدا لیهلک برای آنکه تا هلاک شود من هلک هرکه هلاک

محشو

می شود عن بینة و یحیی من حی عن بینة از حجتی هویدای مشهود یعنی واقعهٔ بدر از

از آیات عظیمه است هرکه مشاهدهٔ نمود اگر میرود و اگر میزید او را عذری نیست

یا مراز من هلک و من حی اهل کفر و اسلام‌اند یعنی صدور کفر و اسلام بر حجتی واضحه است

و هرکه کافر گردد بطلان او روشن است و هرکه بر اسلام ثابت ماند حقیقت او

مقرر و تیقن وان الله لسمیع و بدرستی که خدای شنواست مر اقوال مؤمن و کافر را علیم

داناست باحوال ایشان در ترجمهٔ رشف مذکورست که گوهر شب افروز عقل را نجف

در حقهٔ سینهٔ دوستان می سازند در آستین دشمنان تر دامن نیز می نهند لیهلک

من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی باقی نور عقل اگر از جانب عنایت

و توفیق لامع شود دوستان بآن مهتدی میگردند و اگر از طرف قهر و خذلان

استضاءت پذیرد و سبب دو اختلاف ابصار بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا

و یهدی به کثیرا بیت خنک آنکس که عقل رهبر اوست ۵ هر دو عالم بطوع چاکر

اوست ۵ عقل کان رهنمای حیلهٔ تست ۵ آن نه عقلست کان عقیلهٔ تست

نقل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آن شب که روزش را

جنگ بدر واقع شد بود در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت

تاویل فرمود و بآنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مؤمنان بعد

از استماع این رویا و تعبیر آن بغایت مسرور و فرحان شدند و حق سبحانه تعالی

تذکار آن نعمت میفرماید که یاد کن ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم اذ یریکهم الله

آنرا که چون نمود خدای ایشانرا فی منامک در خواب تو قلیلا اندک تا چون

اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند

ولو اراکهم واگر خدای بتو نمودی ایشانرا کثیرا بسیاری و تو خبر دادی لفشلتم
هرآینه بددل میشدید ای اصحاب ولتنازعتم و هرآینه نزاع میکردید فی الامر در
کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم ولکن الله ولیکن خدای سلم سلامت داشته شما را
از بددلی و تنازع یا از مضرت اعادی انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور
بآنچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم واذ یریکموهم و آنرا یاد کنید ای صحابه
که بنمود خدای دشمنانرا بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای
شما قلیلا اندکی تا دلی شما قوی شود بر حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در
دیدهای مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق رویاء حضرت پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آورده اند که ابن مسعود رضی الله عنه در وقت التقاء
صفین باکسی که در پهلوی او بود گفت ای عادی هفتاد تن باشد آن عزیز گفت
نزدیک بصد می تواند بود و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند ویقللکم
فی اعینهم و اندک گردانید شما را نیز در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما
و از آن جای بر نداشتند و تهیه اصحاب اسباب جنگ کما ینبغی نکردند نقلست که
ابو جهل میگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و بر رسنها ببندید و چون
بحرب مشغول شدند حق سبحانه مؤمنانرا در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود
یرونهم مثلیهم رای العین بدین سبب دلشکسته و مبهوت شدند و شکست
بر ایشان افتاد و این صورت از عظایم آیاتست چه بصر اگر چه بسی قلیل را کثیر یا کثیر را
قلیل بیند تا این حد نتواند بود که قریب بهزار تن را بصد بیند و نزدیک بسیصد
نفر را هزار و نهصد عدد و هرآینه قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار

بعضی را

بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رؤیت لیقضی الله امرا تا براند
خدای حکمی را که آن کان مفعولا هست بودنی در علم او والی الله ترجع الامور و بسوی خدای
باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اذا لقیتم چون ببینید
فئة گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس پایستید و از مقاتله
ایشان روی متابید واذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا یاد کردن بسیار
بدل و زبان لعلکم تفلحون مگر باشید که ظفر یابید بر اعدای گفته اند مراد از ذکر
بگفت است شمشیر زدن یا دعای مدبر کفار برین وجه اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم
ظاهری و باطنی در این آیت تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغلی از ذکر خدای
باز ندارد شعر تو بهر حالی که باشی روز و شب ٥ یکنفس غافل مباش از ذکر رب ٥
در خوشی ذکر تو شکر نعمت است ٥ در بلاها التجا با حضرتت واطیعوا الله
و فرمان برید خدای را ورسوله و فرستاده او در امر جهاد و ثبات قوم در
معرکه قتال ولا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت بددل شوید
وتذهب ریحکم و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولتست چه دولت
در تمشی امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او گفته اند اذا هبت
ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا
ببادی که از حق سبحانه از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصرت گویند در حدیث
آمده که نصرت بالصبا واصبروا و شکیبائی کنید در مقاتله ان الله بدرستی که
خدای مع الصابرین با صابرانست بحفظ و نصرت ولا تکونوا و مباشید
کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون آمدند من دیارهم از سراها و منزلهای خویش

بطراً از روی سرکشی وفخر وریاء الناس وبرای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت
کاروان بیرون آمدند ودر راه خبر بدیشان برسید که کاروان سلامت از بدر گذشت
ومردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت که لابداست که ببدر رویم وشرب خمر اشتغال
نماییم تا ابهت ما در احیاء عرب منتشر گردد ومردم از شجاعت وشوکت ما حسابی
گیرند پس خدای مؤمنانرا میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید
که ایشان بعجب وغرور زندو ریا میکنند ویصدون وباز میدارند مردمانرا عن
سبیل الله از دین خدای والله بما تعملون وخدای بآنچه میکنند محیط عالم است
وبرانها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند وبحوالی منزل
بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیم که میان ایشان بوده اندیشه ناکی شده خواستند
که باز گردند ابلیس بصورت سراقة بن مالك که مهتر کنانه بود برآمده با ایشان ملاقات
نمود وگفت بروید من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد ومن نیز طریق رفاقت مرعی
میدارم ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی به بدر آوردند حق سبحانه ازین قصه
خبر میدهد واذ زین ویاد کنید آنرا که بیاراست لهم الشیطان برای کافران دیو
سرکش که ابلیس است اعمالهم عملهای ایشانرا در دشمنی پیغامبر صلی الله علیه وسلم
در حقایق سلمی آورده که قوت ایشانرا بنظر ایشان درآوردند تا اعتماد بر ایشان کردند
وقال وگفت ابلیس لا غالب لکم الیوم هیچ غلبه کنندهٔ نیست بر شما امروز من الناس
از مردمان بجهت کثرت لشکر شما وآراستگی ایشان وانی جار لکم ومن فریادرسم
وزنهار دهم مر شمارا از قوم کنانه فلما تراءت الفئتان پس آنهنگام که بدیدند هر دو گروه
لشکر یکدیگر را نکص بازگشت شیطان علی عقبیه بر دو پاشنهٔ خود

وابن

واین عبارتست از هزیمت کردند بمکر وحیله آورده اند که روز بدر ملائکه فرود آمده
بودند ابلیس ایشانرا دید روی بفرار نهاد ودر آن محل دست او در دست حارث بن هشام
بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد
وقال وگفت انی بریء من بیزارم منکم از زنهار شما انی اری بدرستی که من میبینم
ما لا ترون آنچه شما نه می بینید یعنی فرشتگانرا که بمدد مؤمنان می آیند انی اخاف
الله بدرستی که من می ترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنه میگوید دروغ گفت
آن دشمن خدای که اگر از خدای بترسیدی کار او بانجا نرسیدی والله وخدای شدید
العقاب سخت عقوبتست بر کسی که از و نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع
بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد
که از لشکر شما خبر ندارم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که بصورت سراقه
برآمده بود اذ یقول المنافقون آنرا نیز یاد کنید چون گفتند منافقان مدینه والذین فی قلوبهم
وآنانکه در دلهای ایشانست مرض شکی ونفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان
واصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده وبا وجود قدرت بر دولت هجرت
سرافراز نشوند در وقت خروج قریش با ایشان به بدر آمدند ونیت ایشان آنکه
هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان جانب نمایند چون ترک هجرت نافرمانی
کرده بودند در روز بدر شآمت آن بدیشان رسید وقلت مؤمنانرا مشاهده
نموده گفتند غر بفریفته است هؤلاء این گروه مؤمنانرا دینهم دین ایشان
که با وجود قلت وعدم عدت در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند حق
تعالی وتقدس در جواب فرموده ومن یتوکل وهر که توکل کند علی الله بر خدای

وکار خود را باو گذارد فَإِنَّ اللهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالبست متوکل را فرو
نگذارد حَكِيمٌ حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَىٰ واگر میدیدی
ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون قبض میکردند ارواح آنانرا
که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی
از منافقان مکه چون علی بن امیه وبنیه ومنبه ابنا الحجاج السهمی کشته
کشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملایکه بوقت
قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ رویهای
ایشان وَأَدْبَارَهُمْ وپشتهای ایشان وَذُوقُوا ومیگفتند بچشید عَذَابَ
الْحَرِيقِ عذاب سوزانرا که مقدمه عذاب دوزخ است ودیگر ملایکه میگفتند
ذَٰلِكَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده
أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی وَأَنَّ اللهَ ودیگر بسبب آنست که خدای لَيْسَ
بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان که ایشانرا بی جرم بگیرد وتعذیب
کفار عین عدلیست پس برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
میگوید عادت مشرکان قریش با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعونست
با حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وچون عادت آنها که
پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد وثمود با پیغامبران ایشان وآن عادت جد بود
كَفَرُوا بِآيَاتِ اللهِ کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایلی که بر توحید خود نصب
کرده بودند یا بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللهُ پس بگرفت خدای ایشانرا وعقوبت کرد
بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر وتکذیب بود إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ

باقوت

باقوت وقدرتست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر منکران ومکذبان ذَٰلِكَ این گرفتن
وعقوبت پشینیان بِأَنَّ اللهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده
وتبدیل دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی که انعام کرده است عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی از
بندگان حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تبدیل وتغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حال
را که در نفسهای ایشانست بحال بدتر از آن تهدیت قریش است که ایشان حال خود را
که بت پرستی ومردار خواری بود بمعادات حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله
وسلم وتکذیب قرآن واستهزا بدان وایذا وآزار مؤمنان بدتر ساختن وَأَنَّ اللهَ
وبدرستی که سَمِيعٌ شنواست سخنان نا فرجام مشرکانرا عَلِيمٌ دانا بعقاید باطله
ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ
همچون طریقه قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وانکه قبل از ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ
بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند وایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا
وغرق گردانیدیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ وهر گروهی از
غریقان قبط وقتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر وعصیان
إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللهِ نزدیک خدای
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل وعتبه
ونضر وامثال ایشان یا مکابران یهود وچون کعب بن اشرف وابن اخطب وجدی واخواب
ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان نمی آرند ودیگر بدترین دواب الَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانند که
عهد بسته با ایشان مِنْهُمْ از کفار وایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم

با ایشان معاهده فرموده بود ثم ینقضون پس میشکنند عهدهم عهد خود را فی
کل مرة در هر باری که عهد میکنند در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند
که دشمنان رسول را صلی الله علیه وسلم یاری ننمایند روز بدر مشرکان را باسلاح مدد کاری
نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند وهم لا یتقون و ایشان
پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر فاما تثقفنهم پس اگر دریابی
ایشان را فی الحرب در جنگ فشرد پس رمیده گردان و متفرق ساز بهم بسبب
قتل ایشان من خلفهم آنان را که از پس ایشان فرا رسند از اعدای ایشان یعنی چون بر ایشان
ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتلهٔ تو برهاند
لعلهم باشد که آن رمندگان یذکرون پند گیرند و عبرت پذیرند واما
تخافن و اگر بدانی و دریابی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانة نقض آن عهد
بعلامتها که با تو روشن شود فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی
اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما را بر انداختم تا تو و ایشان باشید علی سواء
برابر در علم بنقض عهد ان الله بدرستی که خدای لا یحب الخائنین دوست نمیدارد
خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را ولا تحسبن الذین کفروا و بندار ای محمد صلی الله
علیه وسلم آنان را که کافر شدند که ایشان سبقوا پیشی گرفتند بر عذاب با مراد گریختگان
بدر اند یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم
لا یعجزون بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذاب خود حفص ولا تحسبن
بغیبت میخواند یعنی باید که کافران نه پندارند که ما از عذاب ایشان عاجزیم واعدوا
و آماده سازید ای مؤمنان لهم برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر ما استطعتم

انچه

آنچه توانید من قوة از ساز و برگ حرب که لشکر بدانها قوت می یابند و عقبة بن عامر
رضی الله عنه میفرماید که شنیدم از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بر منبر میفرمود
الا ان القوة الرمی و بعضی از علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیل است بر آنکه تیر و کمان
قوی ترین سلاحیست شیخ ابو القاسم قدس سره فرموده که درین آیت گفته اند قوت
رمی است بلی همچنین باشد اما رمی بر سه گونه بود رمی ظاهر تیر و کمان و رمی باطن
تیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت
از ما سوا ابو علی رودباری قدس سره فرموده که قوت اعتماد داشت بر حمایت حق و واثق
بودن بعنایت او بیت گر اعتماد تو بر اسب و لشکر است و سلاح ه حراست بر کرم
دوست اعتماد تمام ه و گفته اند مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده
سازید قلعها بجهت دفع کفار ومن رباط الخیل و دیگر آماده کنید از اسپان بسته
ترهبون تا بترسانید به بدین استعدادات عدو الله و دشمن خدای وعدوکم و دشمن
خود را که کفار مکه اند وآخرین و دیگر بترسانید باسباب و سلاح کافران دیگر را من
دونهم جز کافران مکه که لا تعلمونهم شما نمیدانید ایشان را الله یعلمهم خدای
میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا مجوس و در مدارک
آورده که کفرهٔ جن چه صهیل اسب جن را می ترساند وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید
من شیء از چیزی که دارید فی سبیل الله در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقهٔ اسب
یوف الیکم تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وانتم لا تظلمون و شما ستم دیده
نخواهید شد بنقصان ثواب وان جنحوا و اگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح و
استسلام فاجنح لها پس تو هم میل کن بمصالحه وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی

مترس ازانکه بمکر وحیله طرح صلح انداخته باشند اِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ بدرستی که خدای
شنواست مر اقوال ایشانرا اَلْعَلِیمُ داناست بدروغ وراست آن اگر در مقام مکر باشند
ترا نگاه دارد ووبال مکر را بر ایشان گمارد وچنانچه فرمود وَاِنْ یُرِیدُوا واگر خواهند اَنْ
یَخْدَعُوكَ انکه بفریبند ترا وبصلح از جنگ خود فَاِنَّ حَسْبَكَ اللّٰهُ اوست انکه قوت داد
ترا بِنَصْرِهِ یاری کردن خود وفرستادن ملایکه وَبِالْمُؤْمِنِینَ وبهمه مؤمنان واصح
آنست که بانصار وَاَلَّفَ وپیوند افکند وبدرستی که بَیْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای
ایشان یعنی اوس وخزرج که صد وبیست سال میان ایشان تعصب وستیزه بود
همواره بقتل وغارت هم اشتغال می نموده اند حق سبحانه ببرکت تو دلهای ایشانرا
با یکدیگر الفت داد وَلَوْ اَنْفَقْتَ واگر خرج میکردی بجهت سلاح احوال ایشان مَا
فِی الْاَرْضِ جَمِیعًا همه آنچه در زمین است از مال ومتاع مَا اَلَّفْتَ تالیف نمیدادی
وقادر نبودی بر الفت بَیْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت ونهایت
کینه وستیزه که باهم داشتند وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای بحکمت بالغهٔ خود اَلَّفَ
بَیْنَهُمْ ایقاع الفت کرد میان ایشان اِنَّهُ عَزِیزٌ بدرستی که او قادر است وغالبست
هرچه خواهد کند عَلِیمٌ داناست بحکمت آنچه میکند یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر
حَسْبُكَ اللّٰهُ بسند دیده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ وآنانکه پی روی تو کرده اند
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگان این آیت در غزوهٔ بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وتسلیهٔ خاطر صحابه رضی الله تعالی عنهم
وگفته اند سی وسه مرد وشش زن به پیغمبر صلواة الله وسلامه علیه ایمان آورده
چون شرف اسلام دریافتند وعدد اربعین تمام شد این آیت نازل شد وابن عباس

بس بدرستی که بسنده است ترا خدای هُوَ الَّذِی اَیَّدَكَ ه

فرموده که سبب نزول این آیت اسلام فاروقست بدین تقدیر آیت مکی باشد یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ
ای دفیع قدر یا خبر کننده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ تحریض کن مؤمنانرا یعنی برانگیز وگرم ساز
ایشانرا عَلَی الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار اِنْ یَكُنْ مِنْكُمْ اگر باشد از شما
بیست تن صَابِرُونَ صبر کنندگان در معرکه قتال یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ غالب شوند بر دویست
نفر از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابلهٔ ده تن از دشمنان شکیبائی
ورزند وفرار نکنند وَاِنْ یَكُنْ مِنْكُمْ واگر باشد از شما مِائَةٌ صد تن یَغْلِبُوا اَلْفًا غالب
شوند بنابید آنکه هزار تن مِنَ الَّذِینَ كَفَرُوا از آنانکه کافر شدند واین غالبیت
شما بر ایشان بِاَنَّهُمْ سبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا یَفْقَهُونَ گروهی اندکه نمیدانند
وروز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات ودرجات غافل مانده در زمان مقاتله
قوت ثبات وشکیبایی مؤمنان ندارند وبعد از نزول این آیت از مؤمنان از مقاتله
یکی با ده اندیشه ناک شدند وبر ایشان گران آمد حق سبحانه وتعالی این آیت را منسوخ
گردانید فرمود که اَلْاٰنَ اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خَفَّفَ اللّٰهُ سبک
گردانید خدای عَنْكُمْ از شما وَعَلِمَ ودانید اَنَّ فِیكُمْ ضَعْفًا انکه در شما سستی هست
یعنی ضعف بدن فَاِنْ یَكُنْ مِنْكُمْ بس اگر باشد از شما مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا یَغْلِبُوا
مِائَتَیْنِ غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابلهٔ
دو تن صبر کند ونگریزد وَاِنْ یَكُنْ مِنْكُمْ واگر بود از شما اَلْفٌ هزار کس یَغْلِبُوا اَلْفَیْنِ
غالب شوند بر دو هزار کس بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای ویاری او وَاللّٰهُ مَعَ الصَّابِرِینَ وخدای باصا
برانست باعانت بس هرکه پرهیز کند ظفر یابد که الصبر مطیة الظفر نظم صبر وظفر
هر دو دوستان قدیم اند ه صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید ه از چمن صبر رخ

مناب که روزی باغ شود سبز وشاخ گل بر آید آورده اند که روز بدر هفتاد

تن اسیر شدند وحضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در باب ایشان باکابر

صحابه مشورت فرمود از قدم مهاجر ابوبکر صدیق فرمود که اکابر واصاغر این قوم

اقارب وعشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت واستطاعت فدا بدهند باشد که روزی

بدولت وسعادت هدایت برسند وحالا عدد ومدد مسلمانان زیادت شود ابن

خطاب گفت یا رسول الله اینان ائمه کفرند همه را بفرمای تا گردن زنند ونحمد لله که

حق سبحانه ترا از فدا مستغنی گردانیده واز گروه انصار عبدالله رواحه رضی الله عنه

واصح آنست که سعد بن معاذ رضی الله عنه گفت که اشارت کن تا این اشرار را بشرار آتش

تیغ بسوزیم حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بقول صدیق میل نموده

فدیه مقرر فرمود حق سبحانه وتعالی آیت فرستاد که مَا كَانَ نسزد ونشاید لِنَبِيٍّ

أَنْ يَكُونَ پیغمبری را که باشد لَهُ أَسْرَىٰ مراورا اسیران که از ایشان فدا گیرد

حَتَّىٰ يُثْخِنَ تا آنگاه که بکشد بسیاری از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین چه این صورت سبب

قلت وذلت کفار وموجب عزت اسلام وظهور شوکت ابرار است تُرِيدُونَ میخواهید

شما عَرَضَ الدُّنْيَا خواسته دنیا که عرض بدیع الزوال است وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخدای عزیز و

غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَكِيمٌ داناست در آنچه با بنده کان کند

لَوْلَا كِتَابٌ واگر نه حکمی وفرمانی مِنَ اللَّهِ از خدای سبق پیشین گرفته است

ودر لوح المحفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند بانادانی مؤاخذه نماید

یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال ساخته بودی لَمَسَّكُمْ هر اینه

میرسد بر شما فِيمَا أَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ

وَاللَّهُ وخدای يُرِيدُ الْآخِرَةَ میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت ونعمت لایزال است
صح

در روایت

۲۱۰

310

در روایت امده که حضرت رسول صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرمود که اگر عذاب

فرود آمدی غیر عمر وسعد معاذ رضی الله عنهما از آن نجات نه یافتندی زیرا که این

هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا وصحابه بعد از نزول این آیت از غنایم بدر

دست باز کشیدند آیت آمد که فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ از آنچه غنیمت

گرفتید وفدیه از ان جمله است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال وپاک وَاتَّقُوا اللَّهَ

وبترسید از خدای در مخالفت امر وی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که غَفُورٌ آمرزنده است

عفو کرد گناهان شما را رَحِيمٌ مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد وبر امم

دیگر حرام بوده ودر اسباب نزول آمده که حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه

وآله وسلم عباس را رضی الله عنه که از جمله اسیران بود بادای فداء نفس خود ودو

برادر زاده او عقیل ابن ابی طالب ونوفل بن حارث وحلیف او عتبه بن جحدم

تکلیف کرد عباس گفت ای محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم روا میداری که عم تو بخواستاری در ویش وار در پیش خویش وبیگانه دست بیرون کند من این همه مال از کجا آرم

حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرمود که کو آن بدره های زر که بوقت

خروج از مکه بام فضل دادی وچنین سخنان گفتی عباس گفت ای محمد صلی الله تعالی

علیه وآله وسلم من این سخن را نهفته گفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفرید

کار من من پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق سبحانه ورسالت

حضرت تو گواهی میدهم بدل وجان پس فدای خود سه کس دیگر بداد وآیت آمد که

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ بگو لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مر آن کسانرا که در دست شمااند مِنَ

الْأَسْرَىٰ از اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ اگر داند خدای وبیند فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما

خَیْرًا نیکویی از ایمان واخلاص یُؤْتِكُمْ خَیْرًا بدهد شمارا بهتر مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ از آنچه فرا
کرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید وَیَغْفِرْ لَكُمْ وبیامرزد شمارا وَاللهُ
غَفُورٌ رَحِیمٌ وخدای آمرزنده است کناهی را که در وقت شرک واقع شده است مهربانست
که شمارا توفیق اسلام داده آورده اند که ابن عباس رضی الله عنه کفت خدای تعالی مرا
وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من کرفته اند بمن دهد برین وعده وفا کرد
حالا بیست برده دارم که هریک برای من به بیست درم هزار دینار تجارت میکنند
وسقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوستر میدارم وعدهٔ دویم
مغفرت است وامید دارم که بدان نیز وفا فرماید ومرا بیامرزد وجه در وعدهٔ کریم
خلاف نیست بیت خلاف و عده محالست کز کریم آید ٭ لئیم اکر نکند وعده را وفا شاید
وَإِنْ یُرِیدُوا واکر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خِیَانَتَكَ خیانت کردند با
خدای مِنْ قَبْلُ بیش ازین بکفر فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ بس خدای توانایی داد ترا برایشان تا
در روز بدر بدست تو کرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا ممکن کرداند
وَاللهُ عَلِیمٌ وخدای داناست به مآل بندکان حَكِیمٌ حکم کننده بر احوال ایشان
إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وَهَاجَرُوا وهجرت کردند بدوستی
خدای ورسول از وطنهای خود وَجَاهَدُوا وجهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود
که در سلاح ونفقهٔ محتاجان صرف نمودند وَأَنْفُسِهِمْ وبنفسهای خویش با
نبرد قتال شدند فِی سَبِیلِ اللهِ در راه خدای وایشان قوم مهاجرانند وَالَّذِینَ آوَوْا وآنانکه
جای دادند مهاجرانرا وَنَصَرُوا ونصرت کردند حضرت رسول را صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم مراد کروه انصارند أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ آن کروه بعضی از ایشانرا أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ

بنقض عهد بازکشتن از دین فَقَدْ خَانُوا اللهَ بس بدرستی که خیانت کردن با

دوستان برخی دیکرند ومتولی در میراث در مبداء کار حکم بود که مهاجر وانصار
بسبب هجرت ونصرت از یکدیکر میراث کیرند وَالَّذِینَ آمَنُوا وآنانکه ایمان آورده اند
وَلَمْ یُهَاجِرُوا وهجرت نکردند مَا لَكُمْ نیست شمارا مِنْ وَلَایَتِهِمْ از تولی ایشان در
میراث مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز حَتَّى یُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ واکر مؤمنان
غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِی الدِّینِ در کار دین یعنی اکر میان شما وکفار قتال
افتد واز شما یاری طلبند فَعَلَیْكُمُ النَّصْرُ بس بر شما واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا
عَلَى قَوْمٍ مکر بر کروه مؤمنان مشرکان که باشد بَیْنَكُمْ وَبَیْنَهُمْ میان شما وایشان
مِیثَاقٌ وعهدی وپیمانی یعنی نقض عهود ومعاهده مکنید وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای
بآنچه شما میکنید از وفای عهد ونقض آن بَصِیرٌ بیناست وَالَّذِینَ كَفَرُوا وآنانکه
کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیکرند در مظاهرت
ومعاونت إِلَّا تَفْعَلُوهُ واکر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستکی با یکدیکر وتعاون ودوستی
تَكُنْ فِتْنَةٌ حاصل شود فتنه وجه فتنه فِی الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِیرٌ وفساد
بزرک در دین یعنی اکر مؤمنان دوست یکدیکر نباشند وهم را یاری نکنند مهم ایمان
روی بخمول نهند واهل کفر ظهور کنند وفسادی وفتنه ازین بزرکتر نتواند بود و
چون از معاونت وتوارث مهاجر وانصار خبر داد وبر ترک آن تهدید فرمود دیکرباره
از جزاء هجرت ونصرت خبر میدهد ومیفرماید وَالَّذِینَ آمَنُوا وآنانکه بکرویدند
بخدای ورسول وَهَاجَرُوا وهجرت نمودند وَجَاهَدُوا وجهاد کردند فِی سَبِیلِ اللهِ
در راه رضای خدای وَالَّذِینَ آوَوْا وآنانکه بعد از تصدیق وتعلیم وتسلیم جای
دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوا ویاری کردند مر پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

در قتال مشرکان اُولٰٓئِكَ انکروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند مؤمنان حَقًّا براستی لَهُمْ
مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وروزی نیکو بی رنج ومنت وَ
الَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ ازبس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا وهجرت
کردند چون ابو بصیر وابو جندل وغیر ایشان وَجَاهَدُوا وجهاد کردند مَعَكُمْ باشما
یعنی مدد شما شدند فَأُولٰٓئِكَ بس آن کروه مِنْكُمْ از جمله شمااند یعنی لاحقان با سابقان
یکی اند در ایمان وهجرت وجهاد وَأُولُوا الْأَرْحَامِ وخداوندان خویشیها یعنی اقربا
بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلٰى بِبَعْضٍ سزاوارترند ببعضی در میراث کرفتن فِي كِتَابِ اللّٰهِ
در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت نازل ناسخ توارث آن جماعتست که بسبب
هجرت ونصرت میراث میکرفتند إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از
مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت ونصرت میراث اولا واعتبار رحم وقرابت ثانیا
عَلِيمٌ داناست کسی را بر وجون وجرا نرسد بیت نی در احکام اوست چون وچرا ٥

سُورَةُ التَّوْبَةِ

واین سوره را برائت نیز انفال وجلونه وچند
وفاضحه ومخزیه ومقشقشه وسورة العذاب نیز کویند وکفته اند صحابه رضی الله تعالى
عنهم اختلاف کرده اند در انکه انفال وتوبه یکسوره است که متمم سبع طوال باشد یا دو
سوره بس فرجه میان سورتین کذاشتن وبسم الله ننوشتند وهر دو سوره را قرینتین کفته اند
ودر ترجمهٔ اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رحمة الله نقل میکنند که ثقات مشایخ بعنعنه
از ذی النورین روایت کرده اند که خاتمهٔ يسئلونك عن الانفال وفاتحه براءة من الله
من بودم حضرت مصطفى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم میان این دو سوره املاء تسمیه
نفرمود آورده اند که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلى الله تعالى عليه وآله وسلم

سی وچهل

سورة التوبة

سی وچهل آیت از اوائل سوره بابو بکر داد واو را امیر حاج ساخت وفرمود که بر اهل موسم خواند
وبچند روز بعد از رفتن ابو بکر مرتضی علی را طلب نمود وبر ناقه غضبا سوار کردانید
واز عقب ابو بکر فرستاد وامر کرد که آیتها را از وی کرفته خود قرائت کند چون از ین حال
برسیدند کفت جبرئیل نزد من آمد وکفت اداء این بیغام نکند مکر تو یا کسی که از تو باشد بس
مرتضی علی با ابو بکر لاحق شدند ودر روز ترویه صدیق خواند ومردمانرا تعلیم مناسك
فرمود ودر روز نحر مرتضی علی نزدیک جمرهٔ عقبه آیتها را باهل موسم خواند بَرَآءَةٌ این
بیزاریست مِنَ اللّٰهِ از خدای وَرَسُولِهِ واز فرستادهٔ او إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی
آنانکه بیمان بسته اید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرنده کان آورده اند که آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بود هر قومی را تا وقتی معین همه
ایشان غیر بنی اسرائیل ضمیره وبنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه این آیت فرستاد که مضمونش
برآءتست بفسخ عهد ونقض عقد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا ورسول بشکستند
رسول نیز بفرمان خدای نقض عهد کرد بر ایشان حکم شد که ای سید بکوی ایشانرا فَسِيحُوا
بس سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیایید وبروید ایمن از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ
چهار ماه روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که آیت در اوایل شوال
فرود آمده بس مدت تا اواخر محرم است امام ثعلبی رحمة الله علیه آورده که اجل بعض معاندان
که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود وازان برخی بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار
کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند وآنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای
مدت ایشان امان داد وناکثان عهد را کفت وَاعْلَمُوا وبدانید أَنَّكُمْ آنکه شما غَيْرُ
مُعْجِزِي اللّٰهِ نه آیند که عاجز کنندکان خدا باشید از عذاب خود هر چند شمارا مهلت داد

وَأَنَّ اللّٰهَ واین را نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن
خستن
ودر عقبی بسوختن وَأَذَانٌ واعلام است وآگاه ساختن مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ از خدای ورسول او
إِلَى النَّاسِ بسوی عرب يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج ومعظم
افعال آن چون طواف ونحر وحلق ورمی دروست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب
موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز در عرفه مسلمانان وخواری کافران ظاهر شده وبر هر
تقدیر مضمون اعلام اکرامست أَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای بَرِيءٌ بیزارست مِنَ الْمُشْرِكِينَ از کافران
وعهود ایشان وَرَسُولُهُ وپیغمبر او نیز بیزارست فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر
وغدر فَهُوَ پس آن باز گشت خَيْرٌ لَكُمْ بهتر باشد شما را از اقامت بر آن وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ واگر
باز نگردید بتوبه وترک کفر نکنید فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ پس بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ نه عاجز
رت
کنندگانید خدا را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا با وی ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا وبجای بشا
بیم کن کافران را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک در آخرت وچون حکم عهود ناکثان فرمود
ودر باب بنی ضمیره وبنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند ونقض عهد نموده میگوید
إِلَّا الَّذِينَ لیکن آنانکه عَاهَدْتُمْ عهد کردید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان
ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ پس ایشان کم نکردند شَيْئًا چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان
شما را وَلَمْ يُظَاهِرُوا ویاری ندادند وپشتی نکردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما أَحَدًا یکی از دشمنان شما فَأَتِمُّوا
إِلَيْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشان را إِلَى مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شد
وایشان را چون ناکثان بر چهار ماه وبس مهلت مدهید إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ دوست میدارد متقیان را واز جمله تقوی وفا بعهد است واتمام شرایط آن شیخ نظ
امی فرموده که متقی را چهار نشان است حفظ الحدود وبذل المجهود والوفاء بالعهود والرضا

بالموجود

بالموجود ودرین وجه جبه یافته است نظم متقی را بود چهار نشان ٥ حفظ احکام
شرع اول آن ٥ ثانیا آنچه دست رس باشد ٥ بر فقیران وبی کسان باشد ٥ عهد را
با وفا کند پیوند ٥ هر چه باشد بدان شود خرسند ٥ وچون حکم معاهدان شرک
مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فَإِذَا انْسَلَخَ پس چون بگذرد الْأَ
شْهُرُ الْحُرُمُ ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه وتمام محرم وقولی آنست که آیة
در شان معاهدان نازل شده واشهر حرم چهار ماه مذکور است وحرم باعتبار تحریم
نقض است گفت ذی الحجه ومحرم درست یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض
کفار معاهد وبقولی که از زمان نزول سوره گیرند از وقت تبلیغ انقضاء مدت بعد
از انسلاخ ماههای حرام است اعنی ذی القعده وذی الحجه ومحرم وبر هر تقدیر
چون این ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده
اند با ایشان یا آنکه عهد شما را شکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید در حل وحرم
وَخُذُوهُمْ وبگیرید ایشان را اسیری وَاحْصُرُوهُمْ وباز دارید شان از طواف مسجد
الحرام وَاقْعُدُوا لَهُمْ وبنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی بسته گردانید
بر ایشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد وقری فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ وبدهند زکوة اموال خود را وازین
هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه
ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان وراه دهید تا هر جا خواهند روند إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَحِيمٌ مهربانست بدادن
ثواب بی حساب بدیشان وَإِنْ أَحَدٌ واگر یکی مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان که تعرض ایشان

باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم استجارک زینهار خواهد از تو فاجره پس این سازاورا
ورنیهارده حتی یسمع تا بشنود کلام الله سخن خدای راکه قرآنست ثم ابلغه پس
اگر اسلام نیارد برسان اورا مامنه بخانهٔ او که موضع امن اوست و بعد از ان با او مقاتله
نمای ذلک این امان دادن بانهم سبب انستکه ایشان قوم لا یعلمون گروهی
اندکه نمیدانند خدای را و سخن او نشنیده اند پس امان باید داد تا بشنوند و دران تدبر
نمایند و تفکر کنند کیف یکون چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعادست
یعنی نیست و چگونه باشد للمشرکین عهد مشرکانرا عهدی عند الله نزدیک خدای
و عند رسوله و نزدیک رسولا و بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل
الا الذین عاهدتم مگر انکه آنرا عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی کنانه که حضرت
رسالت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم عهد بسته بود با ایشان عند المسجد الحرام
نزدیک مسجد حرام یعنی در حطیبیه که قریبست بمکه معظمه فما استقاموا پس مادام که
ایشان استقامت ورزند بر عهد خود لکم برای شما فاستقیموا پس شما نیز مستقیم
باشید به پیمان خود لهم برای ایشان ان الله بدرستی که خدای یحب المتقین
دوست میدارد پرهیزکارانرا که بر عهد و پیمان استقامت نمایند کیف چگونه باشد
بر عهد مشرکان وان یظهروا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند علیکم بر شما لا یرقبوا
فیکم نگاه ندارند در باب شما الا حق قرابتی ولا ذمة و نه نمایی عهدی یرضونکم
خشنود میکردانند شما را بافواههم بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت
بایمان و طاعت یا سخنان شیرین میگویند وتأبی و سر باز میزنند قلوبهم دلهای
ایشانرا از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان بزبان ایشان یکی نیست بیت دلدر خیال

عذر و زبان در ادای عذر ۵ ای من غلام انکه دلش با زبان یکیست واکثرهم و بیشتری
از ایشان فاسقون بیرون از دایرهٔ فرمان یا سرکشند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب
بدنامی از نقض عهد تحرز می نمایند اشتروا بدل کردند و برگزیدند بآیات الله بقرآن
ثمنا قلیلا چیزیرا که بهای اندک دارد و از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکانرا تطعیم
طعام دینی کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده
در صدد قتل مسلمانان آمدند فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از طاعت خدای
یا باز داشتند مردم را از راه حج خانهٔ خدای انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون
بدکاریست که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهودند که عهد پیغمبر را صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم شکسته و آیات توریه را باندک چیزی فروخته مردم را از متابعت
دین اسلام منع میکردند لا یرقبون نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فی مؤمن
در شان هیچ مؤمن الا قرابت یا سوگند ولا ذمة و نه عهدی و اولئک هم المعتدون و آن
گروه انداز حد درگذرندگان در شرارت و طغیان فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر
واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را و آتوا الزکوة و بدهند زکوة را فاخوانکم پس
ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام ایشانراست آنچه شما را بود و بر ایشانست
آنچه در شما باشد و نفصل الآیات و بیان میکنیم آیتها را لقوم یعلمون برای گروهی که
فهم کنند و در آن تفکر نمایند وان نکثوا و اگر بشکنند مشرکان ایمانهم سوگندان
و پیمانها خود را من بعد عهدهم پس از انکه عهد کنند با شما وطعنوا و طعن کنند
فی دینکم در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر
پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که ایشانرا عهد و پیمان

بیست در حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید
با ایشان لعلهم ینتهون شاید ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین الا تقاتلون
آیا کارزار نمیکنید قوما نکثوا با گروهی که بشکنند ایمانهم پیمانهای که با شما بسته بودند
در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر صلی الله تعالی علیه واله وسلم و قریش آن بود که
خلفاء یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند قریش بنی بکر را که خلفاء
ایشان بودند بسلاح و مرد مدد دادند تا بنی خزاعه که خلفاء رسول بودند صلوات
الله وسلامه علیه جنگ کردند یا مراد از ناکثین یهود بنی قریظه که در روز احزاب
ابو سفیان و قوم او را مددکاری کردند وهموا و قصد کردند مشرکان باخراج الرسول
به بیرون کردن رسول صلی الله تعالی علیه واله وسلم از مکه و مشاورت نمودند در دار
الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را
صلی الله تعالی علیه واله وسلم جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام قواعد آن
بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد اخراج آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نمودند از مدینه وهم بدؤکم و حال آنکه ایشان ابتدا کردند نقض
عهد را اول مرة اول بار اتخشونهم آیا شما میترسید از محاربه و کارزار ایشان فالله احق
پس خدای سزاوارتر است ان تخشوه بآنکه بترسید از عقاب در ترک قتال کفار پس بحرب
ایشان اشتغال کنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک
مامور به قاتلوهم کارزار کنید با مشرکان یعذبهم الله تا خدای عذاب کند ایشان را
بایدیکم بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند ویخزهم و رسوا سازد شان
بمقهوریة و مغلوبیت وینصرکم و نصرت دهد شما را بر ایشان ویشف و شفا بخشد

صدور

صدور قوم مؤمنین سینهای گروهی را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده
اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذاء بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت
صلی الله تعالی علیه واله وسلم رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب ویذهب
و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غیظ قلوبهم اندوه دلهای آنها را که بواسطهٔ آزار کفار
ملول بودند ویتوب الله و توبه دهند خدای و باز گرداند بفضل خود علی من یشاء و بر
هر که خواهد حق سبحانه درین آیت خبر داد از توبه بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه ابو
سفیان و عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند والله علیم و خدای
داناست بتوبهٔ بعضی حکیم حکم کننده است بقبول توبه ام حسبتم آیا می پندارید
ای مؤمنان که قتال کفار را کارهید و گفته اند این خطاب با منافقانست میفرماید که
پنداشتید ان تترکوا آنکه شما را بگذارند درین که هستید ولما یعلم الله و نه بیند خدای
الذین جاهدوا و آنان را که جهاد کنند منکم از شما در راه دین ولم یتخذوا و فرا نگیرند من
دون الله بجز خدای ولا رسوله و بغیر فرستادهٔ او ولا المؤمنین و بدون مؤمنان
ولیجة دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی یعنی شما را بمجرد ایمان باز نخواهند داشت
و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده والله خبیر و خدای داناست بما تعملون
بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملها وی را معلومست آورده اند که چون عباس رضی الله عنه
اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما
میگویید و از محاسن ما یاد نمیکنید مرتضی علی رضی الله عنه فرمود که شما را چه چیزاست
که آنرا از محاسن توان شمرد عباس رضی الله عنه گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام مینماییم
و خانهٔ کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم

این آیت نازل شد که مَا كَانَ نمیسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکانرا اَنْ يَعْمُرُوا انکه
عمارت کنند مَسَاجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدایرا و کفت مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرده است
زیراکه قبلهٔ مساجد است پس کانه عامر او عامر جمیع مساجد باشد و مشرکانرا عمارت
مسجد روا نیست شَاهِدِينَ در حالتی که کواهان باشند عَلٰى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش
بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه افضل الصلوة والسلام
یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او
اُولٰئِكَ آن کروه مشرکان حَبِطَتْ تباه و باطل شده است بواسطهٔ شرک اَعْمَالُهُمْ
عملهای ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت مسجد و سقایهٔ حاج وَفِي النَّارِ و در آتش
دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ایشان جاودانند بسبب کفر اِنَّمَا يَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کنند
مَسَاجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدایرا مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ انکس که بکرویده باشد بخدای و ایمان
بخدای تمام نیست الا بایمان برسول وی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بازپسین روز وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و بپای
داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكٰوةَ و داده باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ و نترسیده باشد
در امور دین اِلَّا اللّٰهَ مکر از خدای فَعَسٰى اُولٰئِكَ پس آن کروه شاید اَنْ يَكُونُوا انکه
باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از راه یافتکان بطریق نجات و ایراد این کلام بصیغهٔ جمع جهت قطع
توقع مشرکانست یعنی اهتدا آن کروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر است
پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چکونه خواهد بود شعر جای که
شیر مردان در معرض عنا بند ؛؛ روباه سبرتانزا الجاجه تاب باشد ؛؛ دیکر منع
منع مؤمنانست از اعتماد بر اعمال خویش و بر ان اعتذار نمودند هر که بعمل مغرورست
از فیض ازل مهجور است نظم مباش غره بعلم و عمل که ابلیس ؛؛ بدین سبب ز در بارگاه عزت

دور آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمرهٔ حجاج را نبیذ زبیب با عسل
و سویق میداده اند و در زمان آنحضرت صلی الله تعالی و علیه و آله و سلم آن منصب بعباس
رضی الله عنه داشته و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبة بن طلحة جمحی بود روزی این
هر دو با مرتضی علی رضی الله عنه بمقام مفاخرت در آمده عباس بسقایه و شیبه بعمارت
مباهات می نمودند و مرتضی علی رضی الله عنه باسلام و جهاد و مفتخر بود حق سبحانه
و تعالی بتصدیق مرتضی علی را رضی الله عنه آیت فرستاد اَجَعَلْتُمْ آیا میدارید سِقَايَةَ
الْحَاجِّ اهل سقایه حاجیانرا وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ارباب عمارت مسجد حرام را كَمَنْ
آمَنَ همچون انکس که ایمان آورده است بِاللّٰهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و روز آخر وَجَاهَدَ
و جهاد کرده است فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این دو قوم
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَاللّٰهُ و خدای لَا يَهْدِي راه نمی نماید بمقصود الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
کروه مشرکانرا که بشرک بر خود ستم کنند اَلَّذِينَ آمَنُوا آنانکه بکرویدند بخدای و بآنچه
آمده است از نزدیک خدای وَهَاجَرُوا و هجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد
کردند با مشرکان فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِهِمْ ببذل کردند مالهای خود بر
مجاهدان و تهیئه اسباب قتال ایشان وَاَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسهای خود
در معارک حرب اَعْظَمُ دَرَجَةً بزرکترند از روی درجه یعنی بلند مرتبه تر عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای از انها که سقایهٔ حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند
وَاُولٰئِكَ و آن کروه که مستجمع این کمالات اند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتکان بامانی
دو جهان يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردکار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ
برحمت فایضه از وی بر ایشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ و بوستانها

که لَهُمْ فِيهَا مرایشانرا باشد دران بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعمت دایم بی انقطاع در تنکیر نعیم
به ایمائیست تانکه زبان تعریف باداى توصیف آن وافی نیست خَالِدِينَ درحالتی که این
کروه جاوید باشند فِيهَا درآن بوستانها أَبَدًا همیشه تاکید خلودست تا حمل بر مکث
طویل نفرمایند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرک که
نعیم دنی در جنب آن حقیر باشد وجه نعمت بهتر از رحمت ورضوان ونعیم جنان
در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیانست ورضوان برای مطیعان وجنت
برای کافهٔ مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال
خود نکشند که چندکناه عظیم بود رحمت ازان اعظم است نظم کنه ما بود فزون از
شمار ٥ عفوت افزون تر از کناه همه ٥ قطرهٔ ز آب رحمت تو بس است ٥ شستن نامهٔ کناه
همه ٥ آورده اندکه چون حضرت رسالت را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بهجرت اجازت
شد بعضی از صحابه بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند وترک خان ومان را برای
رضای خدای بر محبت زن وفرزند ومصاحبت خویش وپیوند ترجیح می نمودند جمعی دیکر را
آبا واقربا وعیال واطفال سوکند داده بزاری تمام سکون وآرام در منزل ومقام التماس میکردند
وایشانرا رقت جنسیت پیوند وشفقت بر زن وفرزند مانع هجرت می شد این آیت نازل
شد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرامکیرید آبَاءَكُمْ پدران
خود را وَإِخْوَانَكُمْ وبرادران خود را أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این کروه را بدوستی مکیرید
إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اکر بر کزینند ایشان کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان وشما را از هجرت باز دارند
وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ وهرکه از شما ایشانرا دوست دارد یعنی این عمل از یشان بسندد فَأُولَئِكَ
پس آن کروه دوست دارندکان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محل

وضع

وضع کرده اندچه دوستی با مؤمنان باید وبا مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد متخلفان
از هجرت کفتند که حالا ما در میان قبایل وعشایر خودیم وبمعاملات وتجارات اشتغال
نموده اوقات میکذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر وفرزند باید کرد
وتجارت از دست داد وبی کس وبی مال ماند آیت دیکر آمد که قُلْ بکوای محمد مر تارکان
هجرت را که إِنْ كَانَ اکر هست آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ وفرزندان شما وَإِخْوَانُكُمْ
وبرادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ وزنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ وخویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا ومالهای که
آنرا کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ وبازرکانی که می ترسید كَسَادَهَا از ناروایی آن وَمَسَاكِنُ
ومسکنهای که از نزاست تَرْضَوْنَهَا می پسندید آنرا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ دوستر بسوی شما
یعنی اکر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوستر میدارید مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از
خدای ورسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ واز جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید
وچشم دارید حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ عقوبت خود را عاجلا وآجلا وَاللَّهُ
وخدای لَا يَهْدِي توفیق هدایت ندهد الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ منع کرده بیرون رفتکانرا
از حد فرمان در این آیت تهدیدی عظیم وتوبیخ بزرکست وقولی بیشترا ئمه تفسیر راجع
است بانکه ازین آیت رایحهٔ ناامیدی استشمام می توان نمود وجه اغلب مردم إِلَّا مَا شَاءَ
اللَّهُ درآن مقام اندکه دین خود را از اموال وازواج وعشایر ومساکن دوستر نمید
دارند وحظوظ دنیوی را بران اختیار میکنند ای عزیز هشیار باش واز خواب غفلت
بیدار شو وبخاطر جمع مکذران که آنها که بر سلطنت وکبریای آنجناب بقدر اطلاعی یافته
اند جکرهای ایشان از استغنا وبی نیازی خون شده است وتو با این همه خوابی فارغ
نشسته باید که ابراهیم وار مال وفرزند فدا نموده خود را با آتش دوم محبت او در اندازی

تا همه کل و جان بینی والا کار مشکل است تا دانی بانگ دد کردم اگر در ده کس است

آنکس که ترا شناخت جانرا چکند   فرزند و عیال و خان و مانرا چکند   حضرت

رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرموده است که لَا یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّٰی اَکُونَ

اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ وَالِدِهٖ وَوَلَدِهٖ وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ واز حضرت شیخ الاسلام قدس سره

منقولست که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش پدر و مادر نشسته قصه قربان کردن اسماعیل

علیه السلام از قرآن بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو ما ترا در راه

خدا کردیم احمد برخواست و گفت الهی اکنون جز ترا ندارم و روی بکعبه روان شد بعد

از آنکه بیست و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق رسید

و بدر سرای خود آمد حلقهٔ در بجنبانید مادر جواب داد که من علی الباب قال انا احمد

ابنک مادر شر گفت پیش ازین ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد و محمود را با ما

چه کار نظم ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم ٥ ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز ٥

جانرا اسیر بند هوای تو کرده ایم ٥ و ینها که کرده ایم برای تو کرده ایم لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ

بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فِیْ مَوَاطِنَ کَثِیْرَةٍ در موطنهای بسیار یعنی

در مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز

احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن وَیَوْمَ حُنَیْنٍ و در مواطن

روز حنین و آن وادی است میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه

وآله وسلم در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود آن چنان بود که بعد از

فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت مصطفی صلی الله

تعالی علیه وآله وسلم رسید یا دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان

چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت ما نغلب الیوم من قلة ما الغرو و از قلت لشکر مغلوب

نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم رسید

نپسندیده بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه

با یاد مؤمنان میدهد که شما را یاری داد روز حنین اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ چون بشگفت آورد

شما را کَثْرَتُکُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شَیْئًا

چیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ و تنگ شد عَلَیْکُمُ الْاَرْضُ بر شما زمین آن وادی

بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و کشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّیْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و برگشتند

از حرب مُدْبِرِیْنَ در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند

و با آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم چهار تن نماندند علی و عباس و ابو سفیان

بن الحارث و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم و حضرت صلی الله تعالی علیه وآله

وسلم آن روز بر استری سوار بود چون دوستان هزیمت کردند دشمنان بتمامی روی بآن

حضرت آوردند و آنحضرت استر خود را هیب میداد و روی بر دشمن حمله میفرمود

و میگفت انا النبی لا کذب انا ابن عبدالمطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام آن

استر را گرفته نمی گذاشتند که آنحضرت در میان دشمن در آید پیش ازین صورت بر کمال

و نهایت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دلیل واضح بود که در چنان روز در معرکه که

لشکر فرار نموده و دشمن غالب گشته بر روی دریای لشکر حمله نمودند و اظهار اسم

و نسب خود کردند و از ایشان حسابی بر کامی نکرفتن القصه چون عباس رضی الله تعالی

عنه آنحضرت را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نگذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود

که پس اصحاب را باز خوان عباس مرد بلند بالا بود و بلند آواز بود ندا کرد که عباد الله

هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب السورة البقرة مردم باواز عباس باز
کشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نمیرسید بملازمت حضرت پیوسته بذیرائی حمله
کافران شدند و حضرت صلی الله علیه واله وسلم فرمود که الآن حمی الوطیس و به تلاوة
دعای موسی علیه السلام که در روز فلق بحر خوانده بود که اللهم لک الحمد والیک
المشتکی وانت المستعان بلهم شده از استر فرود آمد یا مجنان سواره مشتی خاک و سنگ ریزه
از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار تخت و فرمود
که انهزموا ورب محمد بقدرت ربانی هیچکس نبود از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک
پر نشد و شکست عظیم بر دشمن افتاد و دلهای مؤمنان آرام پذیرفت کما قال تعالی ثم انزل الله
پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوبست علی رسوله
بر فرستادهٔ خود تا تنها در چنان معرکهٔ داعیهٔ حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود
وعلی المؤمنین و بر مؤمنان تا بنداء عباس رضی الله تعالی عنه از روی اطمینان خاطر باز
گشتند وانزل جنودا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لم تروها ندیدید شما ایشانرا
اما کفار میدیدند و آنها ملایکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین
الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده هزار
بوده وعذب الذین کفروا و عذاب کرد خدای ایشانرا که کافر بودند یا آنکه بسیار کس از ایشان
کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر
و چهار هزار وقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند بغنیمت گرفتند وذلک و آنچه واقع شد
جزاء الکافرین پاداش ناگرویدگان است ثم یتوب الله پس توبه میدهد خدای و فضل
می نماید من بعد ذلک از پس این جنگ بتوفیق اسلام علی من یشاء بر هر که خواهد از ایشان

یعنی

یعنی از منهزمان جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین
بملازمت سید عالم و رسول ثقلین صلوات الله وسلامه علیه آمده بشرف اسلام مشرف
شدند والله غفور و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگانرا والله غفور مهربانست
بر پشیمانان یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان انما المشرکون جز این نیست که مشرکان نجس
پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب انکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند
یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رضی الله عنه فرمود که نجس العین اند مانند کلاب
فلا تقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام بمسجد حرام که محیط بیت الحرامست
بعد عامهم هذا پس از این سال که سنهٔ براءت است و آن سنهٔ تاسعه بوده و از هجرت یا سال
حج الوداع که سنهٔ عاشره بوده امام اعظم رحمه الله گفته که مراد منع کفار است از حج
و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رحمه الله منع میفرماید
از دخول همهٔ مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رضی الله عنه موافق نص از دخول
مسجد حرام نهی میکند و بس وان خفتم و اگر می ترسید ای اهل مکه عیلة از درویشی
بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و اجناس
می آوردند حق سبحانه میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع کنید و اگر از این ترسید که
بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که
خدای توانگر سازد شما را من فضله از فضل و رحمت خود ان شاء اگر خواهد و انجاز
این وعده فرمود بانکه اهل تباله و جرش که دو بلده بود از بلاد تمن مسلمانان شدند
و هر ساله آنچه در بایست بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار
زمین متوجه حرم ساخته تا بانواع تجارات لنجا میروند ان الله علیم بدرستی که

خدای داناست با حوال بندکان حکیم حکم کننده است بتحقیق اما ل ایشان اکر دری
در بندد دیکری بکشاید نظم کمان مدار اکر ضایعم تو بکذاری ٥ که ضایعم بکذارد
مسبب الاسباب ٥ بروی کس در احسان اکر تو در بندی ٥ در دیکر بکشاید مفتح الابواب ٥
بعد از ذکر مقاتلهٔ دینی بمحاربهٔ کتابی امر میکند و میفرماید که قاتلوا بکشید ای مؤمنان
و کارزار کنید الذین با آنانکه لا یؤمنون بالله ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که بتثنیه
قایل اند و نصاری که تثلیث را معتقد اند ولا بالیوم الآخر و نمی کروند بروز قیامت یهود
کویند در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند
پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد ولا یحرمون و حرام نمیدانند و نمیدارند
ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر ورسوله و نه آنچه حرام کرده است
رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده ولا یدینون و نمی پذیرند
دین الحق دین حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب را
یعنی توریت و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون میفرماید که با اهل کتاب
مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه یعنی از اخراج آنچه بنسبت هر کس از
ایشان مقرر شود بدهند عن ید از دست خود وهم صاغرون و حال آنکه ایشان
خوار شدکان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا از
ایشان جزیه بکیرند و کردن ایشانرا بسیلی فرو کوبند مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است
با اهل کتاب و مجوس را چون شبههٔ کتاب است ملحق اند با هل کتاب و امام شافعی رضی الله
عنه کفته که از غیر کتابی جزیه نکیرند و امام اعظم رحمه الله فرموده که از همه مشرکان کیرند
غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان با تیغ است یا اسلام و امام مالک رحمه الله کوید از همه

کفار

کفار کیرند مکر از مرتد که حکم او قتل است وقالت الیهود و کفتند جهودان عزیر ابن الله که
عزیر پسر خداست تعالی الله و تقدس عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیان
از نسل یعقوب است علیه السلام از سبط و چهارده پشت بهارون بن عمران علیه السلام
و مجمل قصهٔ او آنست که چون حق سبحانه بجهت نصر را بر بنی اسرائیل کماشت تا مصاحف
توریت را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه
را بکشت و باقی را برده کرفت و عزیر از جملهٔ اسیران بود و توریه میخواند چون خورد
سال بود از خواندن وی حسابی نکرفتند و او بعد مدتی که از قید ایشان خلاص یافته
روی به بیت المقدس نهاد و حق تعالی در اثناء طریق در قریهٔ سایهٔ آباد او را بمیرانید
و بعد از صد سال زنده کردانید چنانچه در سورهٔ بقره کذشت و چون میان قوم آمد
تصدیق نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریة امتحان کردند در تفسیر امام ثعلبی
مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند و از هر پنج انکشت کتابت توریة
میکرد از ظهر القلب تا با تمام رسید دیکر باره شبهه کردند که چون کسی توریت داند و خواندن
در میان ما نیست چه دانیم که این توریت است یا نه مردی در میان ایشان کفت که من از پدر
خود شنیده ام که او از پدر خود شنیده بود که در واقعهٔ بخت نصر توریت را در ظرفی
مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با او برفتند و توریت را از آن محل برداشته
با این مصحف آوردند و با آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله کردند یک حرف تفاوت
نداشت متعجب شده کفتند حق سبحانه بعد توریت را بعد از صد سال در دل عزیر نه انداخته
مکر بسبب آنکه او پسر اوست پس متقدمان یهود بدین قایل شدند و کویند بعضی از یهود
مدینه در زمان عظیم ایشان حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

این سخن کفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى وکفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر خداست واین نیز
سخن جمعیست از ایشان که وجود فرزند از ابی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه از و ابراء
اکمه وابرص واحیای موتی مشاهده نموده برین جرات اقدام نمودند ذَٰلِكَ آنچه
مذکور شد قَوْلُهُمْ کفتن ایشانست بِأَفْوَاهِهِمْ بر زبانهای ایشان نه بر پیشان افترا
میکنند یا سخنیست مهمل بر زبان می آرند که حقیقتی ندارند يُضَاهِئُونَ مشابه
سازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با سخن آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان
یعنی بنو مدلج که کفتند ملایکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه
را ابو اللات و ابو عزی میخواندند قَاتَلَهُمُ اللَّهُ لعنت خدای بر ایشان أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چکونه
بر کردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اتَّخَذُوا فرا
کرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و عباد خود را أَرْبَابًا
خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی فرمان ایشان برند و در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان
خدای میباید برد یا سجده میکنند ایشانرا وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را نیز خدا
میکیرند وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند یا فراکیرندکان
ایشان بخدایی مامور نیستند در همه کتابها إِلَّا لِيَعْبُدُوا مکر آنکه فرمان برند و پرستند
إِلَٰهًا وَاحِدًا یک خدایی را که در وحدانیت لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ مکر او
سُبْحَانَهُ پاکست او عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه باوی انباز میکیرند. يُرِيدُونَ میخواهند جهودان
و ترسایان أَنْ يُطْفِئُوا آنکه فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدای را که قرآنست یا نبوت محمد
صلی الله تعالی علیه واله وسلم یا حجت روشن بر تقدس و تنزه وا ز زن و فرزند
بِأَفْوَاهِهِمْ به باد دهنهای خویش یا تکذیبی که بر زبان میرانند وَيَأْبَى اللَّهُ و نمیخواهد خدای

و نمی پسندد إِلَّا أَنْ يُتِمَّ مکر آنکه تمام کند نُورَهُ دین روشن خود را با علاء اعلام توحید
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ واکرچه کاره باشند و درین معنی کفته اند يُرِيدُ الْجَاحِدُونَ لِيُطْفِئُوا
وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّهُ شعر چراغ را که ایزد بر فروزد ٥ هر آنکس پف کند سبلت بسوزد
پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید که هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بفضل شامل
خود أَرْسَلَ فرستاد رَسُولَهُ فرستادهٔ خود را که محمد است صلی الله تعالی علیه
واله وسلم بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست که اسلام
است و ارسال برای آن بود لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر و غالب کرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
بر همه دینها و منسوخ سازد آنرا و آن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود
که بر روی زمین هیچ دین جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ واکرچه کراهت دارند
مشرکان ازین صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید إِنَّ كَثِيرًا
بدرستی که بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علماء زهاد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ هر آینه
که میخورند أَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردمانرا بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّونَ و باز
میدارند خلق را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام وَ
الَّذِينَ و آنان از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ کنج
مینهند زر را وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمیکنند کنجها را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا
یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة او داده اند کنج
نیست یعنی کنجی که بر آن وعید مترتب باشد و وعید آنست که فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده
کنج نهندکان زکوة نادهنده بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک يَوْمَ يُحْمَىٰ روزی که
کرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را عَلَيْهَا بر آن کنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ

فتکوی

بس داغ کرده شود بها بدان دینارها و درمهای سوزان جباههم بیشانیهای ایشان
که در وقت دیدن فقرا کره بران زده اند وجنوبهم وبهلوهای ایشان که از اهل نهی کرده
کرده اند وظهورهم وبشتهای ایشان که بر درویشان کردانیده اند وکفته اند اشرف
اعظای ظاهره این سه عضوند که اشتمال بر اعضای رئیه که دماغ ودل وجکرست
دارند این سه را در آن روز معذب کردانند بداغ وکویند هذا ما کنزتم اینست آنچه
کنج نهاده بودید لانفسکم برای منفعت نفسهای خود وامروز سبب مضرت شما شد
فذوقوا بس بچشید ما کنتم تکنزون وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید ذخیرهٔ که وبال
بوان مترتب نباشد اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین ولواحی مذکور است که
اکر دیکران خزینهٔ مال کنند تو خزینهٔ اعمال کن واکر دیکران کنوز اغراض فاینه جو بند
تو رموز اسرار باقیه جوی نظم یکدم کان دمی بدر وبشی ۵ بهتر از کنجهای مدخرست
زانچه داری تمتعی بردار ۵ کان دکر روزئ کسی دکرست ۵ جون اعیاد معبدات
اهل کتاب دایر بر ماه قمری سیصد و بنجاه وچهار روز وکسری وبس در هر سه سال
سنهٔ ایشان سیزده ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدای دوازده ماه است بس حق
سبحانه تباهی اکثر اعمال اسلام بر شهور قمریه نهاده واحکام صوم وحج وزکوة وعدت
وغیر آن بدان مرتبط ساخت وبیان عدد آن فرمود ان عدة الشهور بدرستی وراستی که شمار
ماهها که بسندیده است عند الله نزدیک خدای اثنا عشر شهرا دوازده ماه است
فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را یوم خلق السموات
والارض در روزی که بیافرید آسمان وزمین را منها ازین دوازده ماه اربعة حرم جهار
ماه حرامست سه در هم بیوسته ذو القعده وذو الحجه ومحرم ویکی منفرد وآن ماه رجب است

ذلک

ذلک الدین القیم اینست حساب درست در شمار ماهها فلا تظلموا بس ستم مکنید فیهن
درین جهار ماه انفسکم بر نفسهای خود بارتکاب محرمات جمهور علما برین اندکه
حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است ومراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال
مقاتلان از اهل شرک اکرجه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمود این جهار
ماه را بجهت شرف جه کناه درین ماهها مشابه است بکناه در حرم یا در حال احرام وقاتلوا
المشرکین وکارزار کنید با مشرکان کافة با همه ایشان در اشهر حرم وغیر آن کما
یقاتلونکم کافة جنانجه همه ایشان با شما کارزار میکنید واعلموا ان الله وبدانید انکه خدای
مع المتقین با پرهیزکارانست بنصرت وحفظ آورده اندکه طباع اهل جاهلیت بقتل
وغارت مستانس شده بودند در ماههای حرام قتال نمیکردند وجون سه منصل حرام
بود تنک آمده کفتند که سه ماه بی در بی تاراج و غارت تحمل نداریم بس قلمس کنانی
صورتی را برانکیخت و در موسم نداکرد که یا معشر الحروب خدای شما درین سال محرم را حلال
کردانید وحرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند بس سال دیکر
منادی فرمود که خدای درین سال محرم را حرام ساخت وصفر را حلال کرد وکاه بودی که
در اثناء محاربات ایشان ماه حرام نوشدی حرمت او را تاخیر کردندی بماه بعد از ان
واو را حلال داشتندی ودر سالی جهار ماه را حرام دانستند نا اختصاص اشهر حرم را
فرو کذاشته بمجرد عدد را اعتبار کردندی واین عمل را نسی می کفتند حق سبحانه وتعالی وتقدس
وتعظیم فرمود که انما النسیء جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماه دیکر زیادة فی الکفر افزونیست
در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله وتحریم ما احل الله کفر دیکر است که با کفر ایشان انضام می یابد
یضل کمراه میکرداند وحفص یضل بصیغهٔ مجهول میخوانند یعنی کمراه کردانیده می شوند به

بدین عمل الذین کفروا آنانکه کافر شدند کمراهی زیاده بر زیاده یحلونه حلال میدارند نسئی را
از شهور حرم عاما در سالی و بجای او ماهی دیکر را حرام میکنند ویحرمونه وحرام میدارند
نسی را عاما در سالی دیکر همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او و میکذارند و در آن
سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لیواطئوا تا موافق و تمام کنند
عدة ما حرم الله شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه کفته شد که ایشان اشهر حرم را
چهار ماه میدانسته اند فیحلوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد ما حرم الله آنچه خدای
حرام کرده است نی مراعات وقت زین لهم آراسته کردانیده شده است برای ایشان
یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سوء اعمالهم بدین کردارهای ایشانرا والله
وخدای لا یهدی القوم الکافرین توفیق رشاد و هدایت ندهد کروه ناکرویدکانرا در متابع آورده که
جاهلان عرب در چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن میکردانیدند
مؤمنان مؤدب بدان سزاوارند که در همه ماهها مسلمانانرا از ضرر خود سالم دارند و از
آزار خلق بزبان و دست فرو کذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار همان اضرار نظم
آزار دل خلق مجوی ای سببی ٥ تا بر نکشند بارئی نیم شبی ٥ بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن
کانرا بشبی برند و این را بتبی ٥ نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت پیغامبر صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم عازم غزوهٔ تبوک شد هوا در غایت حرارت بود اهل مدینه بجهت
خشک سال مقلل الحال میکذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد در میان اجتهاد
بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا
و قلت زاد و کرمی هوا بکراهت طبع در رفتن تکاسلی میورزیدند آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که کرویده اید ما لکم چیست شما را که برای اعلاء کلمهٔ دین اذا قیل لکم انفروا چون

کویند

کویند مر شما را که بیرون روید فی سبیل الله در راه خدای و جهاد کنید اثاقلتم که آن جنبیدن
و درنگ کنید یعنی مایل شوید الی الارض بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات
ارض و شما را آن ارضیتم آیا راضی شدید و خرسند کشتید بالحیوة الدنیا بزندکانی دنیا من
الآخرة از ثواب آخرت چنین مکنید و دنیا را با آخرت مکزینید فما پس نیست متاع الحیوة
الدنیا برخورداری از زندکان دنیا فی الآخرة در جنب سرای آخرت و نعیم آن الا قلیل
مکر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرکتر از دست ندهد جهت خوردتر الا تنفروا اکر بیرون نروید
بجرنی که شما را فرمان شده یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا الیما عذاب دردناک
یا آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شافه شما را هلاک کند و یستبدل
و بدل کند شما را قوما غیرکم بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فارس
ولا تضروه شیئا و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدا را که بی نیاز است از همه یا رسول
او را که در پناه عصمت اوست والله و خدای علی کل شیء بر همه چیز از تبدیل و تغییر
قدیر تواناست الا تنصروه اکر نصرت نرسد پیغمبر او را زود باشد خدای او را یاری کند
و در مستقبل او را فرو نکذارد چنانچه در ماضی فرو نکذاشت فقد نصره الله پس بدرستی که
نصرت کرد او را خدای اذ اخرجه الذین کفروا آنکاه که قصد بیرون کردن او کردن کافران
از مکه و حق سبحانه و تعالی او را دستوری خروج داد ثانی اثنین در حالتی که دوم
خود بود و نصرت داد اذ هما فی الغار وقتی که ایشان در غار ثور بودند و آن غاریست
بر اعلی جبل ثور را اطلاع در جانب یمن از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و در آن زمان
و نت کس بدانجانی رسید درجات و اهل صحابه ری از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم شب پنج شنبه غرهٔ ربیع الاول از شهر مکه از خانهٔ صدیق

برفاقهٔ وی بیرون آمده برآن غار توجه نمود وشب در انجا بیتوته فرمود روز دیگر
کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده تا بدر غار آوردند وحق سبحانه در همان شب درخت
مغیلان بر در غار رویانید وجفت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه کرفتند وبیضه
نهادند وعنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید کما قیل ۵ ظَنُّوا الْحَمَامَ وَظَنُّوا الْعَنْكَبُوتَ عَلَى
خَيْرِ الْبَرِيَّةِ لَمْ تَنْسِجْ وَلَمْ تَحُمِ ۵ القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که
دلالت بر خلوت مقام از انام داشت متعرض غار نشدند صدیق کفت یا رسول الله اکر
یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نکاه کند هر اینه ما را ببیند خواجهٔ کاینات فرمود
ما ظنك باثنين الله ثالثهما ویکی از دلایل در اهین افضلیت صدیق این حدیث واین
صحبت ویاریست حق سبحانه ازین حال خبر میدهد اِذْ يَقُولُ جون کفت پیغمبر لِصَاحِبِهِ
مر یار خود را لَا تَحْزَنْ اندوه مخور اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای مَعَنَا باماست بنصرت
بر اعادی وعصمت از عوادی فَاَنْزَلَ اللهُ بس فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را
که سبب آرامش است عَلَيْهِ بر رسول واشهر آنست در اکثر تفاسیر که بر ابو بکر بجهت آنکه
از کمال شفقت بر آن حضرت مضطرب بود وشیخ فرید الدین عطار قدس الله سره العزیز
در باب نزول سکینه بر صدیق اکبر رضی الله عنه میفرماید نظم خواجهٔ اول که اول یار اوست
ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست ۵ جون سکینه شد ز حق منزل برو ۵ کشت
مشکلهای عالم حل برو وَاَيَّدَهُ وقوت داد خدای پیغمبر خود را صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم بِجُنُودٍ بلشکرهای ملایکه که شما لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشان را یعنی فرشتکان
را فرستاد تا در غار حراست ومحافظت او نمودند یا مراد ملایکه منزل اند در بدر واحزاب
وحنین وَجَعَلَ وکردانید كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا کلمهٔ آنهارا که کافر شدند السُّفْلَى فروتر یعنی

دعوت کفر را که از ایشان صادر شد خوار وبی مقدار ساخت وَكَلِمَةُ اللهِ وکلمهٔ خدای
یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمهٔ شهادت هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر ورفیع قدرتر ست
وَاللهُ عَزِيزٌ وخدای غالبست عزیز کرداند اهل شرک را مقصود از ایراد قصهٔ غار
در اثنای امر بغزوهٔ تبوک آنست که اکر شما ای کارهای جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من اورا
یاری کنم جنانچه در آن محل که با او یک کس بیش نبود وتمام صنادید قریش بقصد او برخاسته
بودند من یاری کردم واز میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت
بقبضهٔ قدرت منست وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ اِنْفِرُوا بیرون روید بغزوهٔ تبوک
خِفَافًا سبکباران وَثِقَالًا وکران باران ومفسران را در خفاف وثقال اقوال بسیست
حاصلش آنکه مراد سواران اند وپیادکان یا تندرستان وبیماران یا جوانان وپیران یا
درویشان وتوانکران یا بی سلاحان ومتسلحان یا عزبان وکدخدایان سلمی رحمه الله
میکوید که خفاف آنانند که از بند شهود ما سوا آزاد اند وثقال ایشانند که بقید
تعلقات مقید اند در اسباب نزول آورده که جمعی بهانه ضایع شدند ضیاع داعیهٔ
تخلف از غزو تبوک بیداشتند حق سبحانه عذر ایشان قبول نفرمود وامر کرد که بیرون
روید انها که سبکید از بار مال ومقال وآنها که کرانید با جمال اشغال وَجَاهِدُوا وجهاد
کنید بِاَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیهٔ زاد وسلاح کنید وَاَنْفُسِكُمْ وبنفسهای خود
که مباشر کارزار کردید فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خدای ذَلِكُمْ این بیرون رفتند وحرب کردند
خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شمارا از تخلف وترک جهاد اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اکر هستید که
بدانید ثواب جهاد وعقاب تخلف را آورده اند که جون حضرت رسول صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم مردمانرا بغزو تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت

توحید را کلمهٔ
وثبات قواعد
اهل م

نمودند و فرمانرا بسمع اطاعت شنودند وآن اکابر مهاجر وانصار بودند وبعضی
ضعفای مؤمنان اکر آن آمدنا فرمان خدای وحکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند
وبرخی دستوری اقامت وتخلف طلبیدند وآنها منافقان بودند در شان ایشان
نازل شد که لو کان اکر بودی آنچه تو ایشانرا بدان دعوت میکنی عرضا خواسته
دنیاوی قریبا نزدیک بفرا کرفتن وسفرا قاصدا وسفری میانه آسان لاتبعوك هرآینه
پی روی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت ولیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان مسافت
که بمشقت قطع آن توان کرد وسیحلفون بالله وزود باشد که سوکند خورند بخدای این خبر
از معجزات قرآنست که از وقوع آن خبر میکند که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق
اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لو استطعنا اکر توانستیمی سفر کردن واستطاعت
داشتیمی لخرجنا هرآینه بیرون می آمدیم معکم باشما ودر موافقت می نمودیم
یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوکند دروغ یعنی مستحق
عذاب میسازند والله یعلم وخدای میداند انهم بدرستی که ایشان لکاذبون
دروغ کویند عفا الله عنك دعاء لطف است حق سبحانه پیغمبر خود را میکوید عفو کند
خدای از تو وعادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بعفو ورحمت ومغفرت
بی وقوع خطایی از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد ومیکوید که غفر لك
الله یا در جواب عاطس حامد کوید یرحمك الله وبرخی برآنند که حضرت رسالت
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بعضی مستاذنانرا اجازت تخلف داد حق سبحانه آنرا
عفو کرد وبرین تقدیر خبر باشد یعنی در کذرانید خدای از تو لم اذنت چرا دستوری
دادی در باز استادن لهم مر ایشانرا وغدرهای حیل آمیز ایشانرا شنیدی بایستی

که باجازت مبادرت نمی نمودی حتی یتبین تا وقتی که روشن می شد لك مر ترا الذین
صدقوا آنانکه راست کفتند در اعتذار وتعلم الکاذبین وتا میدانستی دروغ کویانرا
لا یستاذنك دستوری نمی طلبند از تو الذین یؤمنون آنکسانی که بتحقیق ویقین ایمان دارند
بالله والیوم الآخر بخدای وبروز بازپسین ان یجاهدوا از آنکه جهاد کنند باموالهم
وانفسهم بمالها ونفسهای خود والله علیم وخدای داناست بالمتقین بپرهیزکاران
از تخلف انما یستاذنك جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الذین لا یؤمنون
آنانکه ایمان ندارند بالله والیوم الآخر بخدا وروز آخر وارتابت ودر شک افتاده است
قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فهم فی ریبهم
پس ایشان در شک خود یترددون سرکردان میکردند ولو ارادوا الخروج واکر خواستندی
این منافقان بیرون آمدن بغزو لاعدوا هرآینه آماده میکردند له برای خروج
عدة آن ساز وبرک که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولکن کره الله
ولیکن کراهت داشت خدای ونپسندید انبعاثهم برانکیختن ایشانرا در این سفر
فثبطهم پس باز داشت ایشانرا وترس وکاهلی بر ایشان کماشت وقیل اقعدوا وکفته
شد مر ایشانرا که نشینید در خانها مع القاعدین با نشستکان یعنی زنان وکودکان
وبیماران ومعلولان کوینده این سخن حضرت پیغمبر بود صلی الله تعالی علیه وسلم
یا بعضی از ایشان با بعضی میکفتند وبصحت رسیده که معسکر همایون در ثنیة الوداع
مقرر شد عبدالله بن ابی نیز با جوق منافقان بیرون آمده در مقابل ارباب نزول
کرد وچون لشکر اسلام از آن منزل دیکر که حرف کویند خروج کردند وی با مردم خود
تخلف نموده بازکشت این خبر بحضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نمود

که اگر در وی خیر بودی با ما همراهی نمودی منت دارید که از شر اشرار خلاص شدید
و حق سبحانه موافق قول آنحضرت آیة فرستاد که لَوْ خَرَجُوا اگر بیرون می آمدندی
فِيكُمْ در میان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودی شما را إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی دیدی
و مکر و غدر وَلَأَوْضَعُوا و هر آینه در می باختند خِلَالَكُمْ در میان شما بسخن چینی
و غمازی و افساد ذات البین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ می جستند برای شما فتنه یعنی
مخالفت در میان شما مى افکندند یا شما را از جنگ روی میان می ترسانیدند وَفِيكُمْ در
میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ جاسوسانند مر ایشانرا که خبر شما بدیشان میرسانند
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ
هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش ازین
در غزوهٔ احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم
وَقَلَّبُوا و بگردانیدند لَكَ الْأُمُورَ برای تو کارها را یعنی مکاید و حیل در ابطال امور
تو انگیختند حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ و غالب شد أَمْرُ اللَّهِ کار خدای
بر کار ایشان با دین تو بلندی یافت وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان ناخواهانند نصرت
و دولت ترا چون خدای میخواهد که کراهت ایشانرا اثری نیست نظم جون ترا اندر حرم
زیب خود ره داد شاه ۞ از نفیر پرده دار و طعن دربان غم مخور ۞ آورده اند که حضرت رسول
ثقلین صلی الله تعالی علیه و سلم جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ
منهم سراری و وصفاء یعنی شاید که اهل روم و از ایشان سریهای خوب و کنیزان نیکو پیکری
جد بن قیس گفت که انصار میدانند که مشعوفم بنسا و می ترسم که زنان بنی اصفر را بینم از ایشان
صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَقُولُ کسی باشد که گوید

ائذن لی

ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا در تخلف ازین غزو وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میندار أَلَا فِي الْفِتْنَةِ
بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست وَإِنَّ جَهَنَّمَ
و بدرستی که اسباب دخول دوزخ لَمُحِيطَةٌ فراگیرنده است و احاطه کننده است
بِالْكَافِرِينَ بناگرویدگان إِنْ تُصِبْكَ اگر برسد بتو ای محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
در بعضی غزوها حَسَنَةٌ نیکویی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤْهُمْ
اندوهگین کند ایشانرا از فرط حسدی که دارند وَإِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد بتو در بعضی
جنگها مُصِيبَةٌ جراحتی و شدتی چنانچه در احد واقع شد يَقُولُوا گویند از روی
خود پرستی که گرفتیم قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی دور اندیشی
کردیم و بدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و برگردند از مجلسهای خود وَهُمْ فَرِحُونَ و ایشان
شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قُلْ بگوی ای محمد صلی الله تعالی علیه و آله
و سلم لَنْ يُصِيبَنَا نرسد ما را إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدای لَنَا برای ما
در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلَانَا اوست
یار ما و سازنده کار ما وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که
توکل کنند مؤمنان که نتیجهٔ توکل بر خدای حصول مرادات و کفایت مهمات و ایمنی
از آفات و مخالفات قُلْ بگوی ای محمد مر ایشانرا که هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا آیا چشم میدارید
بما یعنی انتظاری برید که بما رسید إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست
اگر بکشیم یا شهادتست و اگر کشته شویم وَنَحْنُ و ما نَتَرَبَّصُ بِكُمْ چشم میداریم بشما
یکی از دو چیز أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ آنکه برساند خدای بشما بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ عذابی از نزدیک
خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید أَوْ بِأَيْدِينَا یا برساند عذابی بشما

بدستهای یا که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برند آنرا که شما میخواهید
إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورده اند که
جد بن قیس با حضرت رسول صلی الله تعالی علیه وآله وسلم کفت مرا اجازت تخلف
میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر معتبر است اما لشکر ترا بمال خود مدد
کاری نمایم آیت آمد که قُلْ بکو در جواب او أَنْفِقُوا نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع
و رغبت أَوْ كَرْهًا خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ قبول کرده نخواهد شد
مِنْكُمْ از شما إِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستی که شما هستید قَوْمًا فَاسِقِينَ کروه بیرون رفتکان
از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشانرا أَنْ تُقْبَلَ
مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقَاتُهُمْ نفقهای ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ مکر
آنکه ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَبِرَسُولِهِ و بفرستاده وی وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ
و نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى مکر ایشان کاهلان اند یعنی بنماز می آیند
بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنند در راه خدای تعالی
إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مکر ایشان ناخواهان اند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که باداء
آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که
ترا بشگفت نیارد و خطاب با آنحضرتست و مراد مؤمنانند میفرماید که متعجب
نکرداند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه
کثرت اموال و اولاد و بال است مر ایشانرا إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای
لِيُعَذِّبَهُمْ تا عذاب کند ایشانرا بِهَا بدانها فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیا بسبب تعب
و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصائب فرزندان وَتَزْهَقَ

انفسهم

أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از ابدان بصورت بسیار وَهُمْ كَافِرُونَ
و ایشان کافران باشند یعنی بکفر میرند مال ایشانرا دست کیرد و نه فرزند وَيَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ و سوکند میخورند بخدای إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام
اند وَمَا هُمْ مِنْكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهت ابطال کفر وَلَٰكِنَّهُمْ و لیکن ایشان
قَوْمٌ يَفْرَقُونَ کروه اند که می ترسند از شما که با ایشان از قتل و اسیران نکنید که با مشرکان
میکنید پس تبعیت اظهار اسلام میکنند ایشان لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند پناهی که
بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوه یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها در کوهها یا
سردابها أَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید لَوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی میکنند
بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ و ایشان می شتابند شتافتنی که منع کس باز نکردند
چون اسب سرکش آورده اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق کفت صاحب خود را می بینید که
صدقات شما را براعیان غنم میدهد و کمان می برد که عدل میکند آیت آمد که وَمِنْهُمْ
و از منافقان مَنْ يَلْمِزُكَ کس هست که عیب میکند ترا فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقها
و کفته اند که این آیت در شان ابن ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بوده
فرود آمده که بوقت قسمت غنایم که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظ
وافر از غنایم بدیشان داد او بران طعن کرد یا طلاء غیر خالص که مرتضی علی رضی الله تعالی
عنه از یمن فرستاده بود و حضرت خیر الانام تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب
عطا فرمود جرات و کستاخی نموده با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم کفت
اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب وی فرمود که ویلک ان لم اعدل و آنحضرت

فمن يعدل

صلوات الله وسلامه علیه او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکور است که مرتضی علی را رضی الله تعالی عنه فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رضی الله تعالی عنه با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر آورده ایم و گفته اند عیب کننده قسمت متعب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرده و غرضش جز نفس خود بوده چنانچه میفرماید فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از آن صدقات چنانچه دلخواه ایشان باشد رَضُوا به پسندید آن قسمت را وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا واگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ایشان خشم گیرند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا واگر ایشان به پسندند مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه دهد ایشانرا خدای وَرَسُولُهُ وفرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خورسند کردند وَقَالُوا و گویند حَسْبُنَا اللَّهُ بس است مارا فضل بی نهایت خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد مارا خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود غنیمت دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند مارا بیش ازین که حالا عطا کرده إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بخدای رَاغِبُونَ باز گردندگانیم و امید دارندگان هر آینه بهتر باشد ایشانرا زیراکه رضا بقسمت سبب بهمت است و جزع را انرا موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس الله سرهما نقل میکنند که هرکه بقضا دربند خود شد از غم و ملال باز رست نظم رضا بداده بده وز جبین گره بکشای ؛ که بر من و تو در اختیار نگشاد دست ٥ دهم درین معنی گفته اند ٥ بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی ٥ خون خوری که طلب روزی ننهاده کنی ٥ پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم در قسمت غنایم کرده

عین صواب بوده إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر درویشانست وَالْمَسَاكِينِ و نیازمندانرا امام ابو حنیفه میگوید که فقیر آنست که سوال نکند جهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین کسی است که سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال نیز ندارد و نزد امام شافعی عکس اینست وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر مر عمل کنندگانراست بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده اند دلهای ایشان یعنی باسلام آورده اند اما نیتهای ایشان خالص نیست جهت تالیف دل ایشان باسلام ایشانرا محفوظ باید ساخت وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُ اشراف عرب بودند که حضرت رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نظر بالفت دلهای ایشان بدین حق و برفت اسلام امثال ایشانرا از غنایم حنین قسمت کامل داد چون ابو سفیان و عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون سهم مؤلفه قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام باصحاب باجماع صحابه رضوان الله عنهم اجمعین ساقط شده بود وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردنست در کشادن گردنهاء بندگان از ربقه بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد و در ادای نجوم کتابت او را بزکوة مدد باید کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده فِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف نمودند در راه خدای بآنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط نیز ازین جمله است وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای برای راه گذری که از مال خود دور باشد حق سبحانه وتعالی برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيضَةً فرض کردن مِنَ اللَّهِ ثابت از نزد خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر مستحقان حَكِيمٌ حکم کننده است بر وجهی که باید و شاید

حق تعالی جون در قسمت کشاد ه هرکسی را آنچه می بایست داد ه نیست واقع اندر آن
قسمت غلط ه بندرا خواهی رضا خواهی عاسخط ه آورده اندکه خلاس واصحاب او
جون رفاعه وسماک ودیکر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند وسینهٔ ایشان ازکینهٔ سرور
ارباب سکینه علیه الصلوة والسلام والتحیة خالی نبود آنحضرت را بجیزهای ناخوش که
زبان احداد ای آن نیست میکویند یکی کفت خاموش باشیدکه اکر بسمع آنحضرت رسد تمام
شمارسوا شوید کفتند محمد کوش شنوا دارد وما هرجه میخواهیم میکوییم وجون بیش او سوکند
میخوریم که نکفته ایم باور میکند نابتل بن حارث پیوسته سخن جینی کردی واسرار
مسلمانان را با منافقان درمیان نهادی جون اورا منع کردند کفت محمد مرد سخن شنوا
پست
ما بنفی واثبات هرجه میکوییم قبول میکند آیت آمدکه وَمِنهُمُ الَّذِينَ يُؤذُونَ النَّبِيَّ وازمنافقان
جمعی اندکه ایذا می کنند بیغمبر را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وَيَقُولُونَ ومیکویند
هُوَ اُذُنٌ او مرد خوش شنواست که هرجه باو میکویند استماع میکند قُلْ بکو ایشانرا که
او اُذُنُ خَيرٍ لَكُمْ شنوندهٔ خیرست شمارا یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت
میکویید بلکه شنونده وقبولکنندهٔ نیکوست يُؤمِنُ بِاللهِ تصدیق میکند خدای را در
هرجه کفت ومیکوید وَيُؤمِنُ لِلمُؤمِنِينَ وتصدیق میکند مؤمنانرا وسخن ایشان بغیر قبول
میرسانت بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحمَةٌ واو رحمتست لِلَّذِينَ آمَنُوا مرآنکسانرا
که اظهار ایمان کردند مِنكُمْ ازشما یعنی نه آنست که بقول شما داناینست صدق وکذب
شمارا میداند تا بوده از روی کار شما برملی دارد از روی رحمت بردفق مینماید واز روی
رحمت برشما دفع نماید وَالَّذِينَ يُؤذُونَ وآنانکه می آزارند بقول وفعل رَسُولَ اللهِ فرستادهٔ
خدای را لَهُمْ مرایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک در آخرت يَحلِفُونَ بِاللهِ

سوکند

سوکند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان برآنکه منافق نیستند لِيُرضُوكُمْ تا
شمارا خشنود کردانند از خود وَاللهُ وَرَسُولُهُ وخدای ورسول او اَحَقُّ سزاوار ترند
اَن يُرضُوهُ آنکه خشنود سازند منافقان و برایعنی رسول راجه سخن در ارضا وایذای
رسول است وکفته اند خدای را و توضیر دلالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خشنودی
خدای وابستهٔ خشنودی رسول اوست بس خدا ورسول او را خشنود باید ساخت
اِن كَانُوا مُؤمِنِينَ اکر هستید مؤمنان جنانکه کمان می برید اَلَم يَعلَمُوا آیا نمیدانند اَنَّهُ
مَن يُحَادِدِ اللهَ آنکه هرکس خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ وبا رسول او واز حد درکذراند
فَاَنَّ لَهُ بس سزاوارست آنکه باشد مراورا نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در
حالتی که جاوید باشد در آن ذٰلِكَ آن خلود در دوزخ الخِزيُ العَظِيمُ رسوایی
بزرکست در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان درمیان یکدیکر بیغمبر
خدای را سخن آزمای ومنبر دد رای میکفتند وبفسوس واستهزا سخنان او میکردند
وبعضی ازیشان تمامی بردندکه جه بودی که مارا بصد تازیانه زدندی واز آسمان
آیتی نیامدی که سبب فضیحت ماشدی این آیت نازل شدکه يَحذَرُ المُنَافِقُونَ حذر
میکنند منافقان اَن تُنَزَّلَ عَلَيهِم از آنکه فرود آمده شود بر مؤمنان سُورَةٌ سورهٔ
از قرآن تُنَبِّئُهُم که بیاکاهاند آن سورهٔ مؤمنانرا وخبر دهد بِمَا فِي قُلُوبِهِم بآنچه
در دل منافقانست از کفر ونفاق قُلِ استَهزِءُوا بکوای محمد صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم ایشانرا افسوس دارید امر تهدید وتوبیخ است یعنی استهزا میکنید که جزا خواهید
یافت وجزا آنست که برای تفضیح شما اِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای مُخرِجٌ ظاهر کرده
است مَا تَحذَرُونَ آنچیز را که حذر میکنند از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق واوصاف

که شما راست آورده اندکه در غزوهٔ بتوک ودیعة بن ثابت با جمعی از منافقان بیش حضرت
رسول صلی الله تعالی علیه وآله وسلم میرفتند ومیکفتند به بینید این مرد را یعنی محمد
را که میخواهید که حصارهای ابنا نرا بکیرد ودر قصور ملوک آن دیار مقام سازد واین سخن
بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد با عمار یاسیر رضی الله عنه فرمود که آن قوم را
دریاب که بسوختن وازایشان استفسار نمایی که چه میکفتند به بینید اکر انکار نمایند
تو بکوی که چنین وچنین میکفتند عمار رضی الله عنه بیغام رسانید وایشان بیش
آنحضرت آمده اعتذار نمودند که همچون مسافران بیکدیکر سخن میکنیم وبازی میکردیم
آیت امد که وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ واکر بپرسی ای محمد صلی الله تعا علیه وآله وسلم ایشانرا که
چه میکفتند لَيَقُولُنَّ هر آینه کویند إِنَّمَا كُنَّا جز این نیست که بودیم ما که بهجو
مسافران نَخُوضُ خوض میکردیم در هر نوع از سخنان وَنَلْعَبُ وبازی میکردیم
وآنچه می کفتیم قُلْ بکوای ایشانرا بر سبیل توبیخ أَبِاللَّهِ یا بخدای وَرَسُولِهِ و بسخنان
وی كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ هستید که استهزا میکنید واستهزا بایشان نشاید لَا تَعْتَذِرُوا
عذر مبکویید که اعتذار شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُم بدرستی که اظهار کفر
کردید بطعن در رسول خدای صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ بعد از انکه
اظهار ایمان کرده بودید إِن نَّعْفُ اکر عفو کنیم عَن طَائِفَةٍ از کروه مِّنكُمْ از
شما که توبه کنند وآن مخشی بن حمیر بود از ایشان که توبه کرد واز حق سبحانه وتعالی در
خواست که شرف شهادت دریابد در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم
طایفهٔ دیکررا بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنکه هستند مُجْرِمِينَ کناه کاران باصرار بر نفاق
الْمُنَافِقُونَ مردان منافق که سیصد نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ وزنان منافقه که صد وهفتاد

تن بودند

تن بودند بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ برخی از ایشان از برخ دیکر بدترند در نفاق وشقاق يَأْمُرُونَ
میفرمایند وَيَنْهَوْنَ باز میدارند عَنِ الْمَعْرُوفِ از نیکویی که ایمانست یا طاعة یا تصدیق
یا متابعة حضرت رسالت بِالْمُنكَرِ بکار زشت که کفرست یا معصیت یا تکذیب
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وَيَقْبِضُونَ وفرا میکیرند أَيْدِيَهُمْ دستهای
خودرا یعنی فرو می بندند از خیرات وصدقات یا از رفع برای دعا ومناجات ولی
فرموده که از معاون ضعفا وارباب حاجات نَسُوا اللَّهَ ترک کردند فرمان برداری
خدایرا فَنَسِيَهُمْ بس فرو کذاشت خدای ایشانرا وباز داشت فضل خود را از ایشان
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان زن ومرد ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتکان
از دایرهٔ ایمان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای مردان منافقانرا وَالْمُنَافِقَاتِ
وزنان منافقه را وَالْكُفَّارَ وناکرویدکانرا از مرد وزن نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ
خَالِدِينَ فِيهَا جاودان باشند در آن هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است ایشانرا برای
عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ ودور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَلَهُمْ ومر
ایشانراست در آخرت عَذَابٌ مُّقِيمٌ عذاب پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذاب
پیوسته دارند که آن تعب نفاق ورنج حسدست شعر ای آنکه ز تیره خاکی وبدروزی
در باطنت آتش نفاق افروزی ٥ میسوز در آن شعله که خوش بسوزی كَالَّذِينَ مِن
قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند پس از شما یعنی نعم ما صنیه
مِنكُمْ بودند سختر از شما قُوَّةً از روی قوة یعنی بنی از شما قوی تر بودند وَأَكْثَرَ
وبیشتر بودند از شما أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا از روی مال وفرزندان یعنی مال وفرزند ایشان
بیش از شما بودند فَاسْتَمْتَعُوا پس بهره کرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از لذتهای دنی

وازمال و فرزند بهره برداشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ بس شما نیز تمتع کرفتید بنصیب خویش
از آرزوها فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ همچنانکه تمتع یافتند آنانکه کفتند بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش
از شما بِخَلَاقِهِمْ به بهرهٔ خویش وَخُضْتُمْ وخوض کردید وشروع نمودید در باطل
كَالَّذِي همچون خوض که کشتکان خَاضُوا خوض نمودند و در آن رفتند أُولَٰئِكَ
آنکروه حَبِطَتْ نابود شد وتباه کشت أَعْمَالُهُمْ کردارشما ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که
مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد وَالْآخِرَةِ ودر آخرت که ثوابی بر آن عملها مترتب
نکشت وَأُولَٰئِكَ وآن کروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدکان در هر دو جهان أَلَمْ
يَأْتِهِمْ آیا نیامد بر ایشان یعنی منافقان که بلذت دنیی مغرور و از تحصیل لذات باقیه
مهجورند نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر عذاب و نکال آنکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوحٍ کروه
نوح که بطوفان غرق شدند وَعَادٍ وکروه عاد که بباد صرصر هلاک کشتند وَثَمُودَ
وقوم ثمود که برجفه وصیحه مردند وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وکروه ابرهیم که بانواع عذاب مبتلا
شدند ونمرود به نیش پشه زهر هلاک چشید وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ واهل مدین که قوم
شعیب علیه السلام بودند که بعذاب الظله کشته کشتند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ واهل دیها
زیر و زبر شدند یعنی قوم لوط که علیه السلام بچه نوع هلاک شدند أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ
آمدند بهمه ایشان فرستادکان ما بِالْبَيِّنَاتِ باحجتهای روشن ونشانهای درست فَمَا
كَانَ اللَّهُ بس نبود خدای لِيَظْلِمَهُمْ که ستم کند بر ایشان یعنی جرم ایشانرا عذاب فرستد
وَلَٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند ایشان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ که بر نفسهای خود ستم کردند
بکفر وتکذیب تا مستحق عقوبت کشتند وَالْمُؤْمِنُونَ ومردان مؤمن وَالْمُؤْمِنَاتُ وزنان
مؤمنه بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیکرند در تعاون وتناصر

يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان برداریست وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وباز میدارند از بدی که کفر وکناه کاریست وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وبپای میدارند نماز را بشرایط
آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ومیدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وفرمان
برند خدای را وَرَسُولَهُ وپیغمبر او را در همه امور أُولَٰئِكَ آن کروه سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ زود
باشد که رحمت کند خدای بر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست هرچه خواهد
کند حَكِيمٌ داناست بوضع هر شیء در موضع آن وَعَدَ اللَّهُ وعده داد خدای الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان وزنان مؤمن را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاودان مانند در آن وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً ودیکر
وعده داد ایشانرا مسکنهای پاکیزه وخوش فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتهای پاینده جنات
شهریست در بهشت که چشمهٔ تسنیم در آن می باشد یا اعلی درجات بهشت امام ثعلبی
میکوید رحمه الله شهریست در جنت که بوستانها بر سر دو کنارهٔ اوست در کمال خوبی
وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وخشنودی از نزدیک خدای مؤمنانرا أَكْبَرُ بزرکتراست از بهشت ونعم
آن زیرا که مبداء جمیع سعادات ومنشاء تمام کرامات رضای حضرت اوست جل شانه
ومؤدی بنیل وصال ودنو لقاء ذوالجلال اوست ومحققان وعارفان آکاه را در
کاه وبیکاه جز رضای جنات در دو بیت مطلوب ومقصودی نیست نظم یکی میخواهد
از تو جنت وحور ٥ یکی خواهد که از دوزخ شود دور ٥ ولیکن ما نخواهیم این وآن جیب
مرادما همین خشنودی تست ٥ جو تو خشنود کشتی در دو عالم ٥ همین مقصود
بس والله اعلم ٥ در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه وتعالی خطاب
میفرماید که یا اهل الجنة کویند لبیک ربنا وسعدیک والخیر فی یدیک بس فرماید که خشنود شدید

کویند چیست ما را که خشنود نشویم وحال آنکه عطا کرده بما آنچه بهیج یک از خلق خود عطا نکرده حق سبحانه وتعالی از کمال فضل خود فرماید که بدهم شما را فاضلتر از عطاهای بهشتیان کویند که خداوندا آن چه تواند بود که زیاده ازین عطاها باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را وهرکز خشم نکیرم از مضمون حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذٰلِكَ آن خشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اوست فیروزی بزرک که نعیم دینی در جنب آن محقر بلکه نعیم بهشت بازای آن مختصر است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ وبا منافقان بالزام حجت واقامت حدود بریشان وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ودرشت باش با ایشان وجهاد وحجابا مکن وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وبازکشت ایشان همه دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد بازکشت است دوزخ آورده اند که بوقت تهنئه غزوه تبوک جلاس بن سوید بر دراز کوشی سوار از جانب حا بمدینه آمد واز برای تنفیر مردم از آن سفر کفت اکر آنچه محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم آورده حق باشد ما ازین حراز کوش که سوار دیم بدتر باشیم بسر زن او آن سخن را بعرض آن حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم رسانید وحضرت جلاس را طلبید بحضور مصعب از آن مقاله سوال کرد وجلاس سوکند یاد کرد که نکفته ام ومصعب مناجات کرد بر رسول خویش آیتی نازل شد کو دان که صدق سخن من از آن معلوم کردد حق سبحانه آیت فرستاد که يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوکند میخورند بخدای که مطلق مَا قَالُوا نکفته اند آن سخن را وَلَقَدْ قَالُوا وهرآینه که کفتند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمهٔ کفر را که طعنه زدند و تردد وشک آوردند در کلام سید المرسلین وَكَفَرُوا وکفر را ظاهر ساختند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا وقصد کردند بِمَا لَمْ يَنَالُوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم واجلاء مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند وبه پادشاهی بردارند وَمَا نَقَمُوا وکینه ندارد رسول ومؤمنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مکر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشانرا وَرَسُولُهُ وفرستاده اورا مِنْ فَضْلِهِ از تفضل وتکرم خود یعنی اهل مدینه محتاج وتنک عیش بودند چون قدم حضرت رسول خدای صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بدانجا رسید غنایم بسیار بدست ایشان درآمد توانکر شد بس سبب عداوت نیافتند مکر آنرا که مستغنی شدند وکویند مولی جلاس کشته شده بود و حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود دوازده هزار درم بوی دادند وتوانکر شد ودوازده هزار درم زیادت شد برده از فضل وکرم رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بود اینجا بتعریض میکوید که سبب این کینه ودشمنی نیست مکر آن توانکری فَإِنْ يَتُوبُوا بس اکر توبه کنند از نفاق يَكُ باشد آن بازکشت خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا وَإِنْ يَتَوَلَّوْا واکر برکردند از توبه ومصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عذاب کند خدای ایشانرا عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ ودر آخرة بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ ونیست ایشانرا در زمین مِنْ وَلِيٍّ دوستی که دست کیرد وَلَا نَصِيرٍ ونه یاری که عذاب ایشان باز دارد ومنقولست که جلاس بعد از نزول آیت توبه کرد از جملهٔ مخلصان امت محسوب است آورده اند که ثعلبه انصاری که از زهاد وصحابه بود بملازمت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای تعالی درخواهد تا اورا توانکر کرداند چنانچه آنحضرت

اورا پند داد که ازین مدعا درکذر سودمند نیافت حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم از خدا درخواست تا او را بد لخواه او مال دهد القصه تیر دعای آنحضرت
بر هدف آمد حق سبحانه وتعالی بر کوسفندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه
ایشانرا جای نماند روی بباد یه آورد وازاقامت نماز جماعت محروم شد وجز روز آدینه
نمی توانست آمد بالآخرة ازآن نیز بازماند وچون عامل صدقات ازنزدیک حضرت
سید کاینات علیه افضل التحیات واکمل الصلوة والتسلیمات بنزدیک وی رفت
وزکات طلبید محبت مال او را بآن داشت آخر که از فرمان نبوت پناه علیه افضل الصلاة
سرکشی کرد وکفت این که محمد ازما میطلبد جزیه است بس زکات نداد واین خبر به پیغمبر
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم رسید وصحابه متعجب کشتند واین آیت نازل شد وَمِنْهُمْ
وازاهل نفاق مَنْ عَاهَدَ اللهَ کس نیست که باخدای عهد کرده که لَئِنْ آتَانَا اکر بدهد مارا
مال خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش لَنَصَّدَّقَنَّ هرآینه که باشیم بتصدق مِنَ الصَّالِحِينَ
ازجملهٔ نیکان وشایستکان فَلَمَّا آتَاهُمْ بس آنهنکام که بداد ایشانرا مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ
ازفضل وکرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بآن وحق خدای نلادند وَتَوَلَّوْا وروی
بکردانیدند ازعهد وپیمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ وایشان اعراض کنندکانند ازامر وفرمان
فَأَعْقَبَهُمْ بس از پی درآورد آن بخل ومنع زکوة ایشانرا نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاق متمکن
در دلهای ایشان وزایل نکردد إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا روزی که ببینند عمل خود یعنی خدا
آنراوآن روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللهَ بسبب انکه خلاف کردند باخدای مَا وَعَدُوهُ وانجه
وعده کرده بودند ازتصدق وصلاح وَبِمَا كَانُوا وبسبب انکه بودند در وعده يَكْذِبُونَ
دروغ کفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند مخالفان وعده أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ انکه میداند خدای

هرآینه صدقه دهیم واخراج زکوة کنیم وَلَنَكُونَنَّ ع

سِرَّهُمْ نهفه نهان ایشانست ازنفاق وعزم برخلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ ونهفه راز
میکویند بایکدیکر این زکوة جزیه است وَأَنَّ اللهَ وآیا نمیدانند که خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ
دانندهٔ نهانهاست ودرین معنی به قطعه مکن اندیشهٔ عصیان چو میدانی که میدانی
مبین در روی این وآن چو میدانی که می بیند ٥ نقلست که حضرت پیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه اصحاب را برانفاق واعانت در تجهیز لشکر تبوک
تحریص فرمود صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه از دنیایی هرچه داشت بیاورد
وفاروق اعظم رضی الله عنه نصفی ازمال خود تصدق کرد وذوالنورین رضی الله
عنه سیصد شتر جهاز بسته مکمل وهزار منقال طلا نزد پیغمبر آورد وعبدالرحمن
عوف رضی الله عنه چهل اوقیه طلا باچهار هزار درم صدقه نمود وهریک
ازعباس وطلحه وسعد عباده ومحمد مسلمه رضی الله عنهم مبلغ مال آوردند واین
همه نزد آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مجتمع شد درآخر عاصم بن عدی
صد وسق خرما آورد کفت امشب تا صباح بجهت مردم آب ازچاه کشیده اورده
صاع خرما باجرت من داده اند مکر برای عیال خود کذاشته ام ویکی آورده حضرت
فرمود تا آن صاع را بر بالای دیکر صدقات نهادند منافقان آغاز لمز وغمز کرده
کفتند که عبدالرحمن وعاصم آن مال بریا دادند وخدای ورسول او ازصاع
ابوعقیل بی نیازند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا ازصدقات چیزی
بستاند آیة نازل شد که الَّذِينَ آنکسانی که يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ عیب میکنند فرون
دهندکانرا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ازکرویدکان فِي الصَّدَقَاتِ در اداء صدقات یعنی عبدالرحمن
وعاصم راکه بریا بست میدهند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ وآنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند

إِلَّا جُهْدَهُمْ مکر بقدر طاقت وقوة یعنی ابو عقیل را که میکویند خدا ورسول از
صاع او مستغنی اند فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ بس افسوس میدارند یعنی سخریت میکنند با ایشان
سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزا دهد خدای ایشانرا بر سخریت ایشان وَلَهُمْ و مر ایشانرا باشد
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک بر آن سخریت واستهزا که میکنند در انوار آورده که
بسر عبدالله ابی که هم عبدالله نام داشت از جملهٔ مؤمنان مخلص ومطیعان خالص
بود ودر مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه علیه وآله وسلم درخواست آن نمود
که برای پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت از کمال رحمت برای ابی استغفار کرد آیت آمد که
اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار کن برای ایشان که منافقانند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ آیا آمرزش مخواه برای
ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اکر آمرزش طلبی
برای ایشان سَبْعِينَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ بس نمی آمرزد خدای ایشانرا
آورده اند که حضرت فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ
أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول
این آیت دیکر بر منافقان استغفار نکرد واز اینجا مبین میشود که مراد از عدد سبعین
تکثیر است نه تحدید ذَٰلِكَ آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب
آنست که ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَرَسُولِهِ وبفرستادهٔ او وَاللَّهُ وخدای
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه نما بمقصود کروه فاسقانرا یعنی متمردانرا در کفر خویش فَرِحَ
الْمُخَلَّفُونَ شاد کشتند باز بس ماندکان از غزو بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن خویش خِلَافَ
رَسُولِ اللَّهِ برخلاف رسول خدای وَكَرِهُوا وکراهت داشتند بکراهت عقیدت
أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها ونفسهای خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ

در راه خدای بلکه فراغت وآسودکی تن خود خواستند وَقَالُوا وکفتند مؤمنان لَا تَنْفِرُوا
بیرون مروید بدین جزو فِي الْحَرِّ در کرما خود نرفتند وخواستند که مؤمنانرا نیز متنفر کنند
قُلْ بکوی مر ایشانرا که نَارُ جَهَنَّمَ آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سختر است از جهت حرارت
نسبت باین کرما وایشان بمخالفت مستحق سوختن در آن شدند لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اکر کانو
باشند که بدانند که مال ایشان بدان آتش است فَلْيَضْحَكُوا بس باید که بخندند قَلِيلًا
اندکی وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا وباید که بکریند بسیار چیز است بصیغهٔ امر وارد شده تا دلالت
بر آنکه لازم است که در قیامت خندهٔ ایشان اندک وکریهٔ ایشان بسیار خواهد بود وی
شاید که خنده وکریه کنایت از فرح وغم باشد وقلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشانرا
غمی باشد بی فرح وسرور جَزَاءً پاداشت دهد خدای ایشانرا پاداش دادنی بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق ومساوی اخلاق فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ
بس اکر باز آرد خدای ترا بمدینه إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوی که روی از منافقان تخلف
فَاسْتَأْذَنُوكَ بس دستوری طلبند از تو لِلْخُرُوجِ برای بیرون بغزوهٔ دیکر بعد از تبوک
فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا بس بکو بیرون نمی آیید خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون میایید مَعِيَ با من
أَبَدًا هرکز وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ وکارزار مکنید در مصاحبت من عَدُوًّا دشمنی را إِنَّكُمْ
بدرستی که شما رَضِيتُمْ خرسند شدید بِالْقُعُودِ بنشستن تخلف کردند أَوَّلَ مَرَّةٍ اول
بار یعنی غزوهٔ تبوک فَاقْعُدُوا بس بنشینید دیکر باره مَعَ الْخَالِفِينَ با باز بس ماندکان
که قابلیت کارزار ندارند چون زنان وکودکان چه چهار کار مردان مرد باشد از هر چیزی
و نامردی نیاید ونشاید آورده اند که حضرت رسول خدای صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت واو از آنحضرت التماس نمود که بیرامنی عطا

تا کفن من سازند و بدقن من حاضر شده بر من نماز کذارد و مرا آمرزش طلب حضرت بر این خود
بوی داد و بجنازهٔ وی حاضر شده خواست که نماز کذارد فاروق در آن باب اضطراب
می نمود و مساوی او بیاد آنحضرت میداد و منع بسیار میکرد و آخر آنحضرت از کمال لطفی که
داشت عازم شد بر آنکه بر وی نماز بکذارد که آیت آمد و بعضی کویند که بعضی کویند بعد از
نماز کذاردن آمد که وَلَا تُصَلِّ و نماز مکذار عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچ یک مِنْهُمْ مَاتَ از منافقان که
میرند أَبَدًا هرکز ابدا ظرف لا تصل باشد و کفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی
بکفر میرد و اجابای او برای تعذیب است نه برای تمتع بس کا نه که همان مرده است و ابدا
بران حال خواهد بود وَلَا تَقُمْ و مایست عَلَىٰ قَبْرِهِ بر سر کور او برای دفن او زیارت یا
دعا و استغفار مخواه إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای که
شرک آوردند وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ وی که فرمان برداری نکردند وَمَاتُوا و مردند
وَهُمْ فَاسِقُونَ در حالی که ایشان بیرون رفتکانند از طریق ایمان وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که
ترا متعجب نسازد مراد امت اند و خطاب با آنحضرت یعنی در عجب نه اندازد شما را أَمْوَالُهُمْ
و مالهای منافقان اکر بسیار است وَأَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اکرچه قوی و با قتال
رند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا آنکه عذاب کند ایشان
بآن فِي الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای
رونق احوال اولاد و تهیئه اسباب معاش ایشان مواده محنت و مشقت کشند وَتَزْهَقَ
أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافر
باشند یعنی هرکز از این جهان بروند درویشی میکفت اغنیا اشقی الاشقیا اند مال بذل جمع
میکنند بانواع بریشان و بزحمت نکاه میدارند و باصناف مشقت باخر میکذارند

بحسرت

بحسرت تمام وَإِذَا أُنْزِلَتْ و چون فرو فرستاده شود سُورَةٌ سورهٔ از قرآن بتمام یا بعضی
چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند بر هر تقدیر چون سوره نازل کردد أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ
یا آنکه ایمان آرید بخدای مع رسوله و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او اسْتَأْذَنَكَ
دستوری جویند از تو در باز ایستادند أُولُو الطَّوْلِ خداوندان مال و توانایی مِنْهُمْ
از منافقان وَقَالُوا و کویند ذَرْنَا بکذار ما را و با خود بلشکر نکن تا ما باشیم مَعَ الْقَاعِدِينَ
با نشستکان در خانها رَضُوا خورسند شوند و راضی کشتند بِأَنْ يَكُونُوا بانکه باشند
مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و بس ماندکان وَطُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر
دلهای ایشان از نفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ بس ایشان فهم نمی کنند آنچیز را که در جهاد
است از آن نور سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لَٰكِنِ الرَّسُولُ لیکن
فرستادهٔ خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند مَعَهُ با او یعنی در خدمت او
وَجَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَأُولَٰئِكَ و آن
کروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ مر ایشانراست نیکوییهای هر دو سرا وَأُولَٰئِكَ و آن قوم هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند فیروزی یافتکان و بمقصود رسیدکان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخته
است خدای برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از
زیر مساکن اهالی آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشندکان اند در آن ذَٰلِكَ آنست
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستکاری بزرک و فیروزی تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت
توجه بغزوهٔ تبوک عذر کویندکان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی بنی اسد و
غطفان که عذر کفتند از جهت قلت مال و کثرت عیال لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری
دهند مر ایشانرا در تخلف وَقَعَدَ الَّذِينَ و بنشستند آنانکه كَذَبُوا اللَّهَ دروغ کفتند

باخدای وَرَسُولِهِ ویا رسول و مراد منافقان اعرابند که نیامدند واعذار نیز نکردند
سَیُصِیبُ الَّذِینَ کَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ
اَلِیمٌ عذابی مؤلم بقتل در دنیا و باتش در آخرت لَیْسَ عَلَی الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتو
انان و عاجزان مؤمن عَلَی الْمَرْضَی ونه بر بیماران وَلَا عَلَی الَّذِینَ لَا یَجِدُونَ ونه بر آنانکه نیا
بند مَا یُنْفِقُونَ جیزیرا که نفقه کنند بر خود واسباب راه سازند جون قوم جهینه
و مزینه یعنی برین طایفه نیست حَرَجٌ کناهی که بازایستند از غزو اِذَا نَصَحُوا جون
نیک خواهی نمایند و فرمان برند لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ مر خدایرا و رسول او را و نصح اصلاح فعل
است باخلاص نیت مَا عَلَی الْمُحْسِنِینَ نیست بر نیکوکاران که محسنانند یعنی ناصحان
وَلَا عَلَی الَّذِینَ و هیچ معاتبت وَاللّٰهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است آنرا که بعد از غزو بازماند
رَحِیمٌ مهربانست که معذورانرا رخصت قعود دهد وَلَا عَلَی الَّذِینَ و هیچ معاتبت
نیست بر آنها که ازدرماندکی اِذَا مَا اَتَوْکَ جون بیامدند بسوی تو و درخواست کردند
لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانرا ستور دهی و باخود بحرب بری قُلْتَ کفتی تو که درین وقت
لَا اَجِدُ نمی یابم مَا اَحْمِلُکُمْ جیزی که سوار کنم شمارا بر آن تَوَلَّوْا برکشتند از پیش تو
اَعْیُنُهُمْ وجشمهای ایشان تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد ند از اشک از دیدهای
ایشان میریخت حَزَنًا از روی اندوه اَلَّا یَجِدُوا بجهت انکه نمی یافتند مَا یُنْفِقُونَ
آنجه خرج کنند در آن سفر واین قوم بکائین کویند وایشان هفت تن بودند که بدرکاه
نبوت پناه آمدند کفتند یا رسول الله مارا داعیه جهادست و پیاده مانده ایم مرکب
عنایت فرمای تا بر آن سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
فرمود که آنجه میجوید نمی یابم محروم شده کریان بازکشتند اما ابن عمر و عباس

عَلَیه

وعثمان

وعثمان رضی الله تعالی علیهم اجمعین ایشانرا زاد و توشه داده همراه بردند حق سبحانه
وتعالی وتقدس وتعظیم میفرماید که برین نوع مردم اکر تخلف کنند حرجی و عتابی
نیست اِنَّمَا السَّبِیلُ جز این نیست که معاتبت وملامت عَلَی الَّذِینَ بر آنانست که ایشان
یَسْتَاْذِنُونَکَ از تو دستوری میجویند در بازایستادن وَهُمْ اَغْنِیَاءُ وحال انکه ایشان
توانکرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رَضُوا بِاَنْ یَکُونُوا راضی شدند بانکه باشند
مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان وکودکان وَطَبَعَ اللّٰهُ و مهر نهاد خدای از خذلان عَلَی قُلُوبِهِمْ بر
دلهای ایشان فَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند خاتمت و عاقبت خود را و عقوبتی که
بر نافرمانی مترتب است الجزء الحادی عشر من اجزاء الثلاثین یَعْتَذِرُونَ القای اعتذار خواهند کرد
منافقان اِلَیْکُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست مخالفان از تخلف که
کردند اِذَا رَجَعْتُمْ جون بازکردید از تبوک اِلَیْهِمْ بسوی ایشان و بمدینه باز آیند
قُلْ بکوای محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم لَا تَعْتَذِرُوا عذر مخواهید بمعاذیر
کاذبه انکه ما لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ باور نخواهیم داشت وشمارا تصدیق نخواهیم کرد بجهت
انکه قَدْ نَبَّاَنَا اللّٰهُ بتحقیق خبر داده است مارا خدای مِنْ اَخْبَارِکُمْ از اخبار شما و جزاکه
نیامدید و قصد شما جه بود درین تخلف وَسَیَرَی اللّٰهُ و می بیند خدای عَمَلَکُمْ کار
شمارا و فرستادهٔ او نیز خواهد دید که توبه میکنید یا بر آن اثبات میورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ
پس بازکردانیده خواهید شد در قیامت اِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای پوشیده
وآشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر فَیُنَبِّئُکُمْ پس خبر خواهد شمارا بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بآنجه بودند که میکردند از کتمان نفاق سَیَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ زود باشد که سوکند خورند بخدا
لَکُمْ برای شما اِذَا انْقَلَبْتُمْ جون بازکردید از سفر اِلَیْهِمْ بسوی ایشان و از اعاده

قرآن یکی از ین بود که خبر داد از سوکند بعضی منافقان که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم واصحاب او بمسجد آمده سوکند یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم
وحق سبحانه وتعالی از کذب ایشان خبر داد لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا روی بکردانید از عتاب
وسرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ بس اعراض کنید از ایشان وبکذارید ایشانرا اِنَّهُمْ رِجْسٌ
بدرستی که ایشان نجسند وبلید وبصحبت تو در ایشان اثر نخواهد کرد وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
وجای ایشان دوزخ است جَزَاءً برای پاداش بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند کسب
میکردند از کفر ونفاق يَحْلِفُونَ سوکند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا تا
بدان راضی شوید وخشنود عَنْهُمْ از ایشان واز شما ایمن شوند فَاِنَّ اللّهَ بس اکر
خشنود شوید ای مؤمنان عَنْهُمْ از نفاق دروغ کویی فَاِنَّ اللّهَ بس بدرستی که خدای
لَا يَرْضَى خشنود نمی شود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از کروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود
خشم خدای ایشانرا سود ندارد اَلْاَعْرَابُ بادیه نشینان مراد بنو تمیم وبنو اسد
وغطفان واعرابی که در حوالی مدینه می بودند نه تمام بلکه این جمع مخصوص
وسزاوارترند اَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سختترند از روی کفر ونفاق چراکه با اهل علم نشست وخاست
نکرده اند وَاَجْدَرُ وسزاوارترند اَلَّا يَعْلَمُوا بآنکه ندانند حُدُودَ مَا اَنْزَلَ اللّهُ اندازهای
که خدای تعالی فرو فرستاد عَلَى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرایض وسنن شرع وَاللّهُ عَلِيمٌ
وخدای داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده وَمِنَ الْاَعْرَابِ واز منافقان اهل
بادیه مَنْ يَتَّخِذُ کس هست که فرا کیرد برای شما یعنی شمار کند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه می نماید
وصدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی وزیانی یعنی غرامتی بی شمار د چه بران امید ثواب
ندارد وچون برما نفقه میکند وَيَتَرَبَّصُ وانتظار می برد بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما کردشهای

روزکاررا

روزکار را یعنی آنرا که دولت اسلام است بنکبت مبدل شود وروزکار مسلمانان بر کردد
تا از ین درد حسد خلاص شوند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد کردش روزکار ایشان
منقلب باد وَاللّهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست آنچه بزبان می آرند عَلِيمٌ داناست بآنچه
در دل پنهان میدارند وَمِنَ الْاَعْرَابِ واز اهل بدو مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ کسان هستند که
میکروند بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز باز پسین وَيَتَّخِذُ وفرا میکیرند مَا يُنْفِقُ آنچه
نفقه میکنند در جهاد یا تصدیق قُرُبَاتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللّهِ نزدیک خدای یعنی
تقرب میجویند بصدقات خود قرب الهی را وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ وبدعاهای پیغمبر که بستوده
مصدقانرا بخیر وبرکت دعا میکند وآمرزش میطلبد کقوله اللهم صل علی آل ابی اوفی
اَلَا اِنَّهَا بدانید که نفقه ایشان با صلوات رسول قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکی است
مرایشانرا به بارکاه عنایت ربانی سَيُدْخِلُهُمُ اللّهُ زود باشد که در آرد خدای ایشانرا
فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود که مظهر رحمتست اِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمر
زنده است مرمتصدقانرا رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان وَالسَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ وپیشی
کیرندکان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامهٔ مؤمنان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران
وَالْاَنْصَارِ واز انصار وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ وآنانکه متابعت کردند سابقانرا بِاِحْسَانٍ
بایمان وطاعت وکفته اند هرکه متابعت ایشان کند تا قیامت از زمرهٔ تابعانست
رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای را ایشان بقبول طاعت ایشان سابق ولاحق
در ین رضا داخل اند وَرَضُوا عَنْهُ وخشنود شدند از خدای بآنچه یافتند از نعم
دینیه ودنیویه وَاَعَدَّ لَهُمْ وآماده کرد خدای مرایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که
میرود تَحْتَهَا الْاَنْهَارُ زیر درختان جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن اَبَدًا

همیشه تاکید خلود ست ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست فیروزی بزرک و رسیدن بکمال
مرادات وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه کرد اکرد شهر شما اند مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بادیه مُنَافِقُونَ
منافقانند جون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میکویند
و نماز و روزه تمام مینمایند وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ و از اهل شهر شما نیز مَرَدُوا قومی اند که خو
کرده اند عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق یا در منافقی جنان ماهر شده اند که تو ای محمد صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم با وجود کمال فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشانرا نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ
ما میدانیم ایشانرا که بر دل ایشان عالمیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا
مَرَّتَيْنِ دو نوبت یک نوبت یک نوبت در دنیا بفضیحت و نوبت دیکر در آخرت بعقوبت
ثُمَّ يُرَدُّونَ پس باز کشته شدند در قیامت إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ بعذاب بزرک که آتش دوزخ
است و بتحقیق عذاب عظیم دوریست و دور افتادکی از درکاه عزت و محجوب
بودن از نور جمال حق سبحانه و هیج خدایی از نکبت حرمان و مشقت هجران زیاده تر نیست
از فراق تلخ میکوی سخن ؞ هرچه خواهی کن ولیکن این مکن ؞ تلخ تر از زهر هجران
هیج نیست ؞ در فراقت غیر هیجا هیج نیست ؞ صد هزاران مرک تلخ از سوی تو
نیست مانند فراق روی تو ؞ جور دوران و هر آن رنجی که هست ؞ سهلتر
از بعد حق و غفلتیست ؞ کو بکویم از فراقت یک شرار ؞ تا قیامت یک بود از
صد هزار ۵ آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری تخلف ور
زیده بودند جون از تهدیدات الهی که در بارهٔ متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت
تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بپیجیده سوکند خوردند که نکذارند که کسی ایشانرا
بکشاید تا وقتی که بحکم خدای کشاده شوند جون حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

از تبوک

از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نمودند بر عادت معهود بمسجد آمد و اینانرا دیده فرمود
که جه کسانند صورت حال موقف عرض رسانند سید عالم صلی الله تعالی علیه وسلم
بر زبان کهربار کذرانید من هم سوکند میخورم که ایشانرا نکشایم تا وقتی که امر در رسد آیت آمد که
وَآخَرُونَ و قوم دیکر منافقان که نزد پیغمبر اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ اعتراف کردند بکناهان
خود و مقر شدند بدان خَلَطُوا بیامیختند عَمَلًا صَالِحًا کردار نیک را یعنی غزوها که
باتفاق پیغمبر صلی الله تعالی علیهم اجمعین از ایشان در وجود آمده بود وَآخَرَ سَيِّئًا
بعمل دیکر که از تبوک تخلف نمودند عَسَى اللَّهُ شاید که خدای أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ آنکه
توبهٔ ایشان در پذیرد إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است مر تایب را رَحِيمٌ
مهربانست بتفضل برد درها و بیلات کاشی مذکورست که اعتراف بذنب از جهت بقای
نور استعداد است و عدم رسوخ ملکهٔ خطیات و بدان استدلال می توان کرد بر آنکه
معترف را دیده بصیرت کشاده و قباحت کناه مشهود وی کشته جه اکر ظلمت کناه
غفلت متراکم کرده و رزایل در طبیعت راسخ شود نعوذ بالله هیج کناهی را زشت نداند
و بمعذرت آن اقدام نماید و او را انفعال آن روی ندهد نعوذ بالله بلکه بسبب کور
دلی که او را حاصل شده باشد ازین غفلت او را نیک داند و کافر شود و بکفر خود نیز
حاضر نباشد حکیم سنایی میفرماید مثنوی جون بدی کناه را دانی ۵ کشدت جانب
پشیمانی ۵ ور ندانی کناه را که بدست ۵ آن نشان شقاوت ابداست ۵ القصه
بعد از نزول آیت حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم آورده اند که کفتند
یا رسول الله ما بسبب این مالها از خدمت تو باز ماندیم اینها را فرا کرد و در راه خدای
تصدق کن خواجه عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرمود که من با خدا اموال شما

مامور نیستند این ایت نازل شد که خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ فراگیر از اموال ایشان صَدَقَةً زکوة
فریضه صَدَقَةً تا پاک کردانی ایشانرا از کناهان ما از حب مال که مودّی بطغیان
وعصیانست یا از نجاست بخل تُطَهِّرُهُمْ وزیاده کردانی ونشو نما دهی حسنات ایشانرا
آنها بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ودعا کوی بر ایشان وآمرزش طلب اِنَّ صَلٰوتَكَ بدرستی
که دعاهای تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بود ودلهای ایشانرا وَاللّٰهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست
دعای ترا عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان مر آنرا اَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند این تایبان
یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که
قبول کند توبه عَنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وفرا میکیرد یعنی قبول میکند
صدقهای ایشانرا وَاَنَّ اللّٰهَ ونمیدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه پذیرنده
الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کننده وَقُلِ اعْمَلُوا وبکو عمل کنید ای تایبان یعنی بعد از قبول
توبه استقامت نمایند دران یا میکوید حق سبحانه که ای کرومی که توبه نمیکنید بکنید
اکر فلاح میخواهید این تهدید است فَسَيَرَى اللّٰهُ پس زود باشد که بیند خدای عَمَلَكُمْ
کار شما را از خیر وشر وَرَسُولُهُ وفرستادهٔ او وَالْمُؤْمِنُونَ وکرویدکان نیز بینند
وَسَتُرَدُّونَ وزود باشد که باز کردانیده شدید برکر اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی داناء
نهان واشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس آکاهاند شمارا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل
میکردید واکاهی بمجازات باشد بر آن قبل ازین مذکور شد متخلفان از اهل اسلام
ده تن بوده اند وقصهٔ هفت تن کذشت وسه کس دیکر کعب بن مالک بود وهلال
بن امیه ومرارة بن ربیع ایشان خود را نبسته بودند اما پیش حضرت آمده بکناه
خود معترف شدند وحضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه ومجالسه نکند تا در

شان

شان ایشان این آیت نازل شد که وَآخَرُونَ ودیکر از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر
شده کانند لِاَمْرِ اللّٰهِ برای فرمان خدای دربارهٔ ایشان اِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای
ایشانرا که اکر اصرار کنند بر آن کناه وَاِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ ویا توبه دهد ایشانرا اکر ندامت
ورزند وپشیمان باشند از افعال زشت خود وَاللّٰهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بر جای ایشان
حَكِيمٌ حکم کنندهٔ ما بر جای ایشان آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب
ونبتل بن حارث وودیعة ابن ثابت واضراب ایشان بسخن ابو عامر راهب از افراد
قبیلهٔ خزرج بود ودر علم توریت وانجیل مهارتی داشت وپیوسته نعت وصفت
سیّد عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه
هجرت کرد واهل آن خطه شیفتهٔ حال وکمال وی شده از صحبت ابو عامر دیدند و
بروای وی نکردند شعر باوجود لب جانبخش نوای آب حیات ٥ حیفم آید سخن از چشمهٔ حیوان
کفتن ٥ ابو عامر راعقد حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت مبالغت نمود بعد
از غزوه بدر از مدینه کریخته بکفار مکه پیوست ودر حرب احد حاضر شده اول کسی که
تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود وحضرت اورا فاسق نام نهاد ودر حرب
حنین نیز حاضر شدند واز آنجا فرار نموده بنزدیک روم رفت ومیخواست که از روم
لشکر ساز کرده بجنک مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله قبا در
محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافادهٔ علوم اشتغال نمایم
ایشان مسجدی ساختند وحضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم چون عازم
غزوهٔ تبوک شد بانیان آمده کفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان وبیچارکان در وقت
سرما وباران کی مسجدی ساخته ایم والتماس میبرود که در آن مسجد نماز کذاریم غرض

ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت مهم خود را استحکام دهند چنانچه در مثنوی
معنوی هست **نظم** مسجد و اصحاب مسجد را نواز ٥ تو همی ماشب دهی اما بشان ٥
ای دریغا کان سخن از دل بدی ٥ نام رادآن نفر حاصل بدی ٥ القصه حضرت
رسول صلی الله تعالی علیه واله وسلم در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه
غزوهیم تا باز آییم وچون بوقت باز کشتن ذی اوان که قرب مدینه است رسید اهل
مسجد همان استدعا نمودند وجبرئیل علیه السلام این آیت آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا
وانانکه فرا گرفتند وبنا نهادند مَسْجِدًا مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مسلمانان وستیزه
ایشان وَكُفْرًا وبرای تقویت کفری که اضمار آن میکنند وَتَفْرِيقًا وبرای تفرقه افکندند
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مؤمنان وَإِرْصَادًا وبرای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مرانکس راست که حرب
کرد با خدای وَرَسُولَهُ وبا رسول او مِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد بنو عامر راهب
که در احد وحنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ وهر آینه سوکند میخورند چون کسی
کوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا که ما نخواستیم از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَى
مکر خواستن نیکو که نماز است وذکر وتوحید وسعه بر ضعفاء وَاللَّهُ يَشْهَدُ وخدای
کواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ کویانند در سوکند خود لَا تَقُمْ
مایست برای نماز فِيهِ در آن مسجد أَبَدًا هرکز لَمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی که أُسِّسَ بنا
نهاده شده است عَلَى التَّقْوَى بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد مسجد
پیغمبرست صلی الله تعالی علیه واله وسلم واشهر واظهر آنکه مسجد قباست در محلهٔ
بنی عمرو بن عوف حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه واله وسلم اول که بحوالی مدینه
فرود آمده چهارده روز اینجا اقامت فرمود ودر آن ایام اساس مسجد قبا افکندو آن اول

مسجدیست که

مسجدیست در مدینه که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در انجا نماز کذارده ودر
تشویق الحرمین از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکنند که حضرت مصطفی صلی الله تعالی
علیه واله وسلم هر روز شنبه سواره یا پیاده در مسجد قبا آمدی ودر انجا دو رکعت
نماز کذاردی ودر آیت آمده که دو رکعت نماز را در مسجد قبا اجر عمره ایست حق سبحانه
میفرماید که آن مسجد که اساس او بر تقویست احق سزاوارترست أَنْ تَقُومَ آنکه قیام کنی
فِيهِ در او برای نماز ✻ در آن مسجد مؤسس بر تقوی رِجَالٌ مردانند که از پاکیزه
طینتی دوست میدارند يُحِبُّونَ آنانکه پاکی ورزند از انجاس واخباث یعنی پیوسته بر طهارت
باشند وکفته اند بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول آیت حضرت رسالت پناه
صلی الله تعالی علیه واله وسلم از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهر است که حق سبحانه
وتعالی بدان بشما ثنا کفته جواب دادند که آب از پی در پی آریم از احجار ثلثه را یعنی
در استنجا ونزد بعضی مراد تطهر است از معاصی وخصال مذمومه وَاللَّهُ وخدای
يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ دوست میدارد پاکی ورزندکانی را أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هرکس که اساس افکند
بُنْيَانَهُ بنای دین خود را عَلَى تَقْوَى بر ترسکاری مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٍ وطلب
خشنودی او هرچه بهتر است أَمْ مَنْ أَسَّسَ یا انکس که اساس نهد بُنْيَانَهُ بنای بود
دین خود را عَلَى شَفَا جُرُفٍ بر کنارهٔ رودی که زیر تنه رو در سبیل تهی شده وظاهر تن بپای
ایستاده هَارٍ شکافته شده ونزدیک بافتادن است واین چنین رهین سست
ترین قواعد باشد وچون بر و بنا کنند فَانْهَارَ پس آن رهین سست کرد د بیفتد
با بنا یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ واین مثل است از برای آنها که بنیاد دین خود
را امور باطله نهند ومآل مرجع ایشان رجوع باشد بدوزخ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

وخدای راه نمی‌نماید گروه ستمکارانرا بدآنچه مقصود ایشانست لَا یَزَالُ همیشه هست
بُنْیَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِی بَنَوْا آن بناکه بنیاد نهادند آنرا براغراض فاسده رِیبَةً بسبب
شك ونفاق فِی قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان رایدبرشك ونفاق که دارند وگفته اند مراد
بخربب بنای ایشانست که آنحضرت بمسجد ایشان درآمد ونماز گذارد آیت آمدکه لَا تَقُمْ
فِیهِ اَبَدًا حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بفرمود تاآن مسجدرابکندند
وبسوختند وحکم شدکه آن موضع مزبلهٔ اهل مدینه باشد حق سبحانه وتعالی میفرمایدکه
همیشه باشد خرابی بنای ایشان بواسطهٔ شك ونفاق ایشان یعنی پیوسته درغم وحسرت
ونفاق خواهند بود بسبب این تخریب اِلَّا اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگرانکه پاره پاره کرده شود دلهای
ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراك درآن نماند وگفته اندکه تقطیع قلوب ایشان بقتل
وقوع یابد یا بمرگ وقول جمع آنست که بتوبه واستغفار وندامت برمثل آن امور
وَاللّٰهُ عَلِیمٌ وخدای داناست بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حَکِیمٌ حکم کننده
است در تفسیر وسیط از محمد بن قرظی نقل میکنند که چون در لیلة العقبه هفتاد
تن یا هفتاد ودو تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
بیعت میکردند عبدالله رواحه رضی الله عنه گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای
وبرای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای او را بپرستید وبدو
شرك نیارید وبرای خود انکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها وماهای خودرا نگاه میدارید
گفتند چون بدین امر قیام نمایم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت انصار
گفتند ربح البیع لا نقبل ولا نستقیل خرید وفروخت سودمندست ما در این سودکردیم
هرگز اقاله نخواهیم کرد حق سبحانه وتعالی ازان بیع وشرا خبر میدهد که اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی

بدرستی که

بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگاران اَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشانرا که
مباشر جهاد شوند وَاَمْوَالَهُمْ وما لهای ایشانرا که در راه وی نفقه کنند بِاَنَّ لَهُمُ
الْجَنَّةَ بانکه مر ایشانرا باشد بهشت این تمثیلی است برای اثبات مؤمنان بهشت
بر بذل اموال وانفس ایشان نه حقیقت اشترا زیراکه بیع وشرا جای وقوع
پذیرد که تباین املاك بود ووجود هرکه هست وهرچیزکه هست همه ازان حق است
العبد وماله لمولاه پس این تحریص است در غزو جهاد نفس که آن دشمن قوی است یُقَاتِلُوْنَ کار
زار میکنند این مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدای وطلب
رضای او فَیَقْتُلُوْنَ پس گاهی میکشند دشمن دشمنانرا وَیُقْتَلُوْنَ وگاهی کشته می‌شوند
بر دست ایشان وَعْدًا عَلَیْهِ وعده داده است خدای ایشانرا برین بیع وشری وعده داده
حَقًّا ثابت وباقی که خلاف نیست در آن فِی التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالْقُرْاٰنِ درین کتابها دلیل
است برانکه اهل توریت وانجیل را مامور بوده اند بقتال وَمَنْ اَوْفٰی بِعَهْدِهٖ وکیست
وفاکننده تر بعهد خود مِنَ اللّٰهِ از خدای که کریم است وکریم خلف وعده روا ندارد
فَاسْتَبْشِرُوْا پس شادمان باشید بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بخرید وفروخت خود بَایَعْتُمْ بِهٖ
انکه مبایعه کردید وَذٰلِكَ وان بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ او رستگاری بزرگست در مدارك
آورده که ای مؤمنان قیمت شما نیست الا بهشت پس مفروشید خویش را الا بدان نظم
خویش را نشناخت مسکین آدمی ٥ از فزونی آمد وشد در کمین ٥ خویشتن را آدمی
ارزان فروخت ٥ بود اطلس خویش را بر دلق دوخت اَلتَّائِبُوْنَ ای مؤمنان
بازگردنده گانند از معاصی با رجوع کننده گان بحق سبحانه بتمامی اَلْعَابِدُوْنَ پرستنده
گان حق باخلاص یا قایم بشرایط خدمت اَلْحَامِدُوْنَ ستایندگان حق را برانچه بدیشان

از امام جعفر صادق رضی الله عنه

رسد از سرا و ضرا باشنا سندکان نعم الهی السّائحون روزه دارندکان یا سیر کنندکان بطلب
علم دین که فقه وتفسیر وحدیث است سبب علم بالله که معرفتست می شود علم
دین فقه است وتفسیر وحدیث نظم هرکه خواند غیر ازین کردد خبیث ه یا روند
آیندکان از بادیه نفس و روندکان بسر منزل انس ا رکوع کنندکان در نماز یا خضوع
آرندکان بدرکاه بی نیاز السّاجدون سجده کنندکان در خلوات یا طالبان قرب رفیع
الدرجات که بحسب دل وجان در سجده اند الآمرون بالمعروف فرمایندکان بایمان وطاعت
وسنت حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم والنّاهون عن المنکر وباز
دارندکان از کفر و معصیت وارتکاب بدعت واو والنّاهون داو نماینده است یا برای
انضا و میان امر ونهی چون سیات وابکارا یا بجهت جمع میان امر ونهی منکرکه کویا شی واحد
وهریك دیکری باید که منضم باشند والحافظون ونکاه دارندکان لحدود الله مر احکام
خدای را وسلمی کویدنکاه دارنده امری کرده است حق سبحانه از اوامر به بندهٔ خود بر جوارح
وقلوب واسرار وارواح داخلند درین بشارت وسعادت وبشّر المؤمنین وبشارت
ده مؤمنان را که بدین صفات موصوفند معلوم شد که عمل باید وبقلب وقالب در
عبادت حق سبحانه وتعالی می باید بود تا بدرجه قرب ورضا توان رسید آورده اند که
حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بعد از زیارت والدهٔ خود کویه کنان فرمود که
دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند چون در استغفار او دستوری خواستم
مرا باز داشتند وآیت آمد که ماکان صحیح نباشد ودرا نبود للنّبیّ مر پیغمبر را
والّذین آمنوا وآنانرا که کرویده اند ان یستغفروا انکه طلب آمرزش کنند للمشرکین
برای شرک آرندکان وکفته اند که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم با ابوطالب در مرض

موت بعد از انکه از ایمان او نومید شد وعده فرمود که طلب آمرزش کنم از برای تو مادام که
مرا نهی نکنند از آن وبعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد صحابه چون دانستند
که انحضرت صلی الله تعالی وآله وسلم بجهت ابوطالب آمرزش میطلبند کفتند که ما چرا از
برای آباد واقربای خود استغفار نکنیم وحال انکه ابرهیم صلوات الله وسلامه علیه برای
پدر خود استغفار کرده اینك پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکنند آیت آمد که روا نیست
پیغمبر ومؤمنانرا که جهت اهل شرك آمرزش طلبند ولو کانوا واکر همه چه باشند آن
مشرکان اولی قربی خداوندان قرابت من بعد ما تبیّن از پس انکه روشن شد لهم مر
ایشانرا انّهم انکه ارباب شرك اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ اند وماکان
استغفار ابرهیم ونبود آمرزش خواستن ابرهیم علیه السّلام لابیه از برای پدر خود
الّا عن موعدة مکر از برای وفا کردن وعدهٔ که در وقت مناظره وعدها ایّاه وعده کرده
بود مر پدر را آنجا که کفت ساستغفر لك ربّی ودر ینابیع آورده که وعده داده بود پدر
ابرهیم علیه السّلام مر او را که من ایمان آرم پس وعدهٔ استغفار ابراهیم علیه السّلام
آن بود که من طلب مغفرت کنم برای تو وقتی که بکروی فلمّا تبیّن له پس آنهنکام که روشن
کشت مر ابراهیم را انّه عدوّ لله که پدر او دشمن است مر خدایرا یعنی بر کفر مرد تو فیق
ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که آزر ایمان نخواهد آورد تبرّأ منه بیزاری
کرد از و وقطع استغفار نمود انّ ابراهیم لأوّاه بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود
واین کنایتست از رقت قلب وکثرت ترحم او حلیم بردبار بود بحدی که میکفت
لارجمنّك واو جواب میداد واهجرنی ملیّا پس در تاویلات تالیه که عدد رسول
ومؤمنان میکنند چون ایشان قبل النهی استغفار کردند بران مواخذ نخواهند بود

وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه کرداند یا کذارد بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ
بعد از انکه راه نمود ایشانرا باسلام حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن کرداند بر ایشان مَا
يَتَّقُونَ آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و کفته اند این آیت در شان جمعیست که
قبل از تحویل قبله وفات کرده اند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیده اند میفرماید که بر
ایشان کرفت نیست إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از احوال اول و آخر
ایشان عَلِيمٌ داناست إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانعی و منازعی يُحْيِي زنده کرداند مردکانرا
وَيُمِيتُ و بمیراند زنده کانرا وَمَا لَكُمْ و نیست شمارا ای مؤمنان مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای
مِنْ وَلِيٍّ کارسازی وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددکاری وی شاید که خطاب بکفار باشد
میفرماید حق سبحانه که مرا پرستش کنید که شمارا بغیر من متولی امری نیست که حکم عقاب
از شما دفع کند و خداوند یاری نی که عذاب از شما باز دارد لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ بدرستی که توبه پذیرفت
خدای و بقبول توبه باز کشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود بجهت اذن او مرمنافقانرا در
تخلف یا بیان تبریه ذمه حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم میکند از تعلق
بذنوب کما قال لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یا بعث است بر توبه یعنی هیچ
کس نیست که محتاج توبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب آنحضرت چه هر کسرا
از کمل مقامیست که مادون آن مقام نسبت بآن مقام قصیر خواهد بود پس توجه بمادون
کناهیست که توبه از آن لازم آید و نزد بعضی و انی لاستغفر والله کل یوم سبعین مرة
اشارت باینست و نزد محققان این معنی مناسب مرتبه نبوت پناه صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم یافته اند که چون حال آنحضرت در ترقی بوده از هر مقامی که ترقی نموده بمقام

دیگر

دیگر از مقامات عالیه از آن مقام که مادون آن مرتبه و مقام بوده استغفار نموده و آن استغفار
منحصر در عدد سبعین نیست بلکه آورده است و الا در هر آنی از آنات ترقیست آنحضرت
و تابعان آنحضرت را و رسلی رحمة الله میکوید که توبه نبی برای آنست که تا مقدمه توبه امت باشد
بر هر تقدیر پذیرفت خدای توبه پیغمبر را وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجران و انصار یعنی
جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را بطبع نه بعباد الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانکه پیروی
کردند پیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت و تنکی لشکر تبوک جیش العسره
کفتند چراکه عسرت عظیم بود در آن مرتبه که ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که دو کس
بیک خرما روزی بسر میبردند و هم در آب که شتر میکشتند و آبی که در امعای او می بود
شرب میکردند و هوا در کمال کرمی بس حق سبحانه و تعالی صفت میفرماید که در چنین تنکی متابعت
رسول میکردند مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ و از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت و مشقت تَزِيغُ میل
کند و از جا برود قُلُوبُ فَرِيقٍ دلهای کروهی مِنْهُمْ از ایشان یعنی کار بآن رسیده
بود که جمعی از جهاد باز کردند ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس خدای درکذاشت و عفو نمود از آنانکه
دل ایشان بخشش و انحرافی می یافت از کمال و نهایت بی برکتی و شدت کرمی هوا إِنَّهُ بِهِمْ
بدرستی که خدای بر ایشان رَءُوفٌ بسیار رأفت است چون توبه کردند رَحِيمٌ مهربانست
بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا و دیکر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز کشتند یعنی
تخلف کرده بودند از غزو و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود که قبل از این مذکور شد
حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ تا وقتی که تنک شد عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ایشان بِمَا رَحُبَتْ با وجود کشادکی
وسعت و این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانیست وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ و تنک شد بر ایشان
أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه نبود

وَظَنُّوا ودانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ انکه بنایی نیست مِنَ اللَّهِ ازخشم خدای إِلَّا إِلَيْهِ مکر هم بوی
وآمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون درماندند و به بیچارکی خود دانا
شدند توفیق توبه داد او خدای ایشان لِيَتُوبُوا تا توبه کردند و بحق بازکشتند و مقررست که
تا او بتوبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبهٔ هیچ تایبی درست نبود رباعی کر لطف تو یاری
ننماید ز نخست ۵ هم توبه شکسته است و هم پیمان سست ۵ القصه بعد از پنجاه
روز این آیت نازل شد و توبهٔ ایشان پذیرفته کشت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ التَّوَّابُ
اوست توبه قبول کنندهٔ از تایبان الرَّحِيمُ متفضل کرده برحمت بر ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا ای کروه مؤمنان بترسید از خدای و مثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید
وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و باشید با راست کویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن
دیکر که راست کفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجا و دولت نجات
یافتند مَا كَانَ روا نیست و نشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل مدینه وَمَنْ حَوْلَهُمْ و آنانکه
کرداکرد ایشانند مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان أَنْ يَتَخَلَّفُوا انکه تخلف کنند و باز پس
روند عَنْ رَسُولِ اللَّهِ از حکم رسول خدای نهی است در صیغهٔ نفی وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ و نرسد
ایشانرا که رغبت کنند بنفسهای خود عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند
مرویست که ابو خیثمهٔ انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود بعد از چند روز که عزیمت
حضرت رسول صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بکذشت روزی بخانه خود درآمد و آن روز بغایت
کرم بود و او دو زن داشت زنان وی هر یک در عریشی نشسته بودند و آنرا زده و آب
زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعام نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه بر در عریشی باستاد
و در زنان نکاهی کرد و آن ترتیب و سامان ایشانرا بدید کفت روا باشد که رسول خدای

صلوات الله وسلامه علیه در بیابان بشدت حرارت باد کرم درمانده باشد و ابو خیثمه
در سایهٔ خنک با زنان صاحب جمال خوش بوی در عریش خنک معاشرت کند بخدای سوکند
که در هیچ عریش در نیایم و از این آب و طعام نخورم تا زمانی که با نحضرت ملحق نشوم پس اندک
زوادهٔ برداشت و روی براه نهاد و تا در منزل تبوک بعسکر همایون انحضرت ملحق شد
ذَلِكَ آن وجوب متابعت و ترک تخلف بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان چون با رسول
باشند لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ نرسد ایشانرا تشنکی وَلَا نَصَبٌ و نه رنج وَلَا مَخْمَصَةٌ و نه کرسنکی
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَطَئُونَ و نه سپرند مَوْطِئًا مکانی از امکنهٔ کفار بسم است
یا کف شتر یا به پایهای خود سپرند که آن يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کفار را وَلَا
يَنَالُونَ و نیابند مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا از دشمن هیچ یافتن از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت
و جراحت إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مکر نوشته شود برای ایشان بِهِ بآن عَمَلٌ صَالِحٌ کردار شایسته
یعنی هر یک ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
بهر یکی که از دشمن بدیشان در آید هفتاد حسنه در دیوان وی می نویسند إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که لَا يُضِيعُ ضایع نمیکرداند و تباه نمی سازد أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکارانرا یعنی
مجاهدان صوری و معنوی را وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نکنند نَفَقَةً صَغِيرَةً نفقهٔ اندک
و خورد چون علاقهٔ تازیانه یا نعلی اسبی یا صاع خرمای که بدهند چون ابو عقیل رضی الله عنه
وَلَا كَبِيرَةً و نه نفقهٔ بزرک چنانچه ذو النّورین و عبد الرحمن عوف رضی عنهما وَلَا
يَقْطَعُونَ و قطع نکنند در مسیر خود وَادِيًا هیچ ممر آب و سیل را مراد زمین است
یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مکر نوشته شود برای ایشان ثواب آن و آن نوشتن
برای جهت لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تا جزا دهد خدای ایشانرا أَحْسَنَ مَا كَانُوا نکوترین آنرا که در دار

حق سبحانه يعملون عمل میکردند وجوب احسن اجرا دهد جزای حسن بدان
اطلاق کنند بجهت توفیر اجر وتکثیر آن آورده اندکه جون انواع تهدیدات در
باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند برانکه جون نفیر جهاد برآید تمامی عازم
حرب شوند آیت آمد وما كان المؤمنون ودوا نیست ونشاید مؤمنانرا لينفروا انکه
بیرون روند بغزا كافة همه ایشان جه امر معیشت مختل مى ماند فلولا نفر بس جرا بیرون
نروند یکی من كل فرقة از هر جمعی کثیر منهم ازیشان مراد اهل بلده طائفة کروهی اندکه
بجهاد وباقی توقف نمایند ليتفقهوا تا طلب دانش کنند في الدين در دین وفقه
وحدیث آموزند ولينذروا وتا بیم کنند فقها قومهم کروه خودرا اذا رجعوا اليهم
جون باز کردند از غزو بسوی ایشان لعلهم يحذرون تا باشد که ایشان حذر نمایند
از آنجه بیم کرده مى شوند ازان يا ايها الذين آمنوا ای کسانی که کرویده اید قاتلوا الذين يلونكم
مقاتله وکارزار کنید با انکسانی که نزدیك شما اند من الكفار از کافران ویدکان مثل هود
که در حوالی مدینه مى باشند وکفته اند اهل روم مرادست که در ولایت شام بودند
بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیك ارباب تحقیق مى فرمایند که هیج دشمنی از نفس
نزدیك تر نیست وليجدوا وباید که بیابند کافران وفهم کنند فيكم غلظة در شما
درشتی به نسبت خود یعنی عنفی در مقال قبل از وقوع قتال باشد تی وصبری بر مقاتله
با شجاعتی در عین محاربه واعلموا ان الله وبدانید انکه خدای مع المتقين با پرهیز
کارانست بحفظ واعانت ونصرت آورده اندکه اعدا عدوك نفسك التى جنبيك
بس قتال او که عبارت از جهاد اکبرست استغال اولی وانسب مى نماید نظم ای شهان
کشتیم ما خصم برون ٥ ماند از وخصمی بتر در اندرون ٥ قد رجعنا من جهاد الاصغریم

این زمان اندر جهاد اکبریم ٥ سهل شیرین انکه صفها بشکند ٥ شیر از آنکه خود را بشکند ٥
واذا ما انزلت وجون فرستاده شود سورة پاره از قرآن فمنهم من يقول بس از منافقان کس
هست که کوید با منافق دیکر از روی انکار واستهزا یا با ضعفاء مؤمنان که کوید ايكم زادته
کیست از شما انکه بیفزود او را هذه این سوره ايمانا کرویدنی یعنی انکس کدامست که این سوره
ایمان او را زیادت کرد فاما الذين آمنوا بس آنانکه کرویده اند براستی فزادتهم ايمانا بس زیادت
کرد این سوره ایشانرا یقین وثبات در دین تا جون این سوره زیاده شد ایشان بواسطهٔ
تدبر درین سوره ایمان ایشان بدین سوره منضم شود با ایمان ایشان بسوره های وهم
يستبشرون وایشان شاد مى شوند بنزول انکه بسبب زیادتی کمال بر واسطهٔ ارتفاع حالت
ایشانست واما الذين وآنانکه في قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری شك ونفاق وبعض
اسلامست فزادتهم بس زیاده میکند آن سوره ایشانرا رجسا الى رجسهم شکی مضموم
بشك ایشان یعنی در سورهای دیکر شك داشتند بس شك ایشان درین سوره انضمام
یافت وماتوا وبمردند درین صفت وهم كافرون وایشان کافران بودند اولا
يرون آیا نمی بینید این منافقان انهم يفتنون انکه ایشان مبتلا شوند باصناف بلیات از مرض
وقحط یا نفاق ایشان ظاهر شود بر مسلمانان في كل عام در هر سالی مرة او مرتين یکبار
یا دو بار ثم لا يتوبون بس توبه نیکنند از نفاق ولا هم يذكرون ونه پند میکیرند واذا
ما انزلت وجون فرود آید سورة سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود نظر
بعضهم نظر کنند برخی از ایشان الى بعض بسوی بعضی یعنی بخشم مکد بکر نکاه کنند از
روی انکار وما هم پرسند کویند هل يراكم آیا مى بیند یکی از مسلمانان شما را اکر از مجلس
بیرون روید بس اکر کسی بیند ایشانرا از مسلمانان باشند واکر نه بیند برخیزید ثم انصرفوا

بس یاد کرد نداز مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم صَرَفَ اللّٰهُ بکرداند خدای قُلُوبَهُمْ دلهای
انشانرا از چیزها بِاَنَّهُمْ سبب انکه ایشان قَوْمٌ لَا یَفْقَهُونَ کروهی اند که درنمی یابند حق
را و فهم نمیکنند لَقَدْ جَاۤءَكُمْ هرآینه بدرستی که وراستی که آمد بشما ای آدمیان رَسُولٌ
فرستادهٔ بحکم خدای مِنْ اَنْفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطهٔ جنسیت ازو
فایدهٔ تمام یابید عَزِیْزٌ عَلَیْهِ دشوار برو مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر
لفظ عزیز وقف کرده اند وآنرا صفت رسول دانند ومعنی علیه مَا عَنِتُّمْ را باین فرود آرند
که بر وست آنچه بکنید یعنی اعتذار آن روز قیامت نماید واکر از جهت عدم متابعت مسلوب
الایمان رفته باشد او را از اعتذار وشفاعت آنحضرت نصیبی نیست بس سعی در متابعت
باید کرد که نورانیت طاعت چراغ ایمانرا روشن دارد تا از تندباد اجل وجان کندن نمیرد
حَرِیْصٌ عَلَیْكُمْ صفتی دیکرش این که حریص است براسلام شما بِالْمُؤْمِنِیْنَ بکرویدکان رَءُوْفٌ
رَحِیْمٌ مهربانست وبخشاینده حق سبحانه وتعالی هیچ پیغمبری را دو ایل جا بدو اسم از
اسمای خود اختصاص نداد مکر پیغمبر ما را خود را فرموده که اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ
ودر بارهٔ وی کفت بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ ویک وجه تفضل آنحضرت بر انبیا دیکر علیه
وَعَلَیْهِمُ السَّلَامُ اینست فَاِنْ تَوَلَّوْا بس اکر برکردند منافقان از یاری وهواداری وتخلف
کفایت کند ومرا بر شما غالب سازد حَسْبِیَ اللّٰهُ هیچ معبودی نیست مکر اوست که معبود بحق است
وسزای پرستش است لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ بروی توکل کردم وکار خود را بوی کذاشتم که کارساز بنده نواز اوست
وهمه کارها بمشیت اوست وبس وهو ادب رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ خداوند عرش بزرک مراد ملک عظیم است
اشارتیست بکمال قدرت یعنی آن خداوندی که عرش را که بدان عظمتست که هشت هزار رکن دارد
وبروایتی سیصد هزار قاعده از قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه همه آن مملو از مافات وصافات

الصّلوة

نماند از فرمان برداری فقش بر نیکوی
بسنده است رضای خدای کا
شرشمار ا ع

بقدرت

بقدرت کاملهٔ خود آنرا نکاه داشته است بی ستونی قادر است که از شر منافقان در پناه حفظ خود
دارم ه از و خواه یاری که یاری ده اوست ه بدو التجا کن که از جان به اوست ه کسی را که
او آورد در پناه ه چه غم دارد از فتنه کینه خواه ه هر کسی که بطاعت افتاد ومهم خود را
بخدا کذاشت کار دنیا ودین او ساخته شد

سُوْرَةُ یُوْنُسَ عَلَیْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الٓرٰ حروف مقطعه بقول

ابن زید رحمه الله اسامی سور اند وعلم الهدی قدس سره فرموده که حق سبحانه وتعالی نام نهد
این سوره را بهرچه خواهد وکفته اند الر یعنی انا الله الرحمن ودر بحر آورده که هر حرفی اشارتیست
از حق سبحانه بحبیب وی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم میکوید سوکند بخود در بالاء من بر تو در
ازل وبلطف من با تو در وجود برافت من که ترا نا ابد جواب قسم چیست تِلْكَ این سوره
آیَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِیْمِ آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت است یا محکم یعنی در وی تناقض واختلاف
نیست یا انکه قلم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رضی الله
عنه کفته چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه تعالی علیه وآله وسلم تاکید یافت وحضرت
پروردکار عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید عرب قریش اظهار انکار نموده
کفتند عجب است که خدای تعالی بیان از آدمیان رسول فرستد واز جملهٔ یتیم ابوطالب
را اختیار کند حق سبحانه فرمود اَكَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مر مردمانرا عَجَبًا شکفتی اَنْ
اَوْحَیْنَاۤ انکه ما وحی کردیم اِلٰی رَجُلٍ بسوی مردی مِنْهُمْ از جنس ایشان واز قبیلهٔ
ایشان ومضمون وحی ما چیست اَنْ اَنْذِرِ النَّاسَ انکه بیم کن مردمانرا از عقوبت الهی نافرمان بودا
کنند وَبَشِّرِ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْاۤ ومژده رسان آنانرا که کرویده اند اَنَّ لَهُمْ بانکه مر ایشانراست
قَدَمَ صِدْقٍ پیش روی نیک عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد خدای ایشانرا یعنی ایمان وطاعت کفته اند

قدم صدق سابقهٔ ازلیست که حق سبحانه وعدهٔ راست داده است در نجات مؤمنان
ومطیعان وعابدان قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بدیشان
ونمودن خوارق عادات ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوییست آشکارا
ان ربکم الله الذی بدرستی که پروردگار شما الله است آن خداوندی که بقدرت کامله بی عجز
وحکمت بی قصور خلق السموات والارض بیافرید آسمانها وزمینها را که بزرگترین اجسام
این عالمند فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیی ثم استوی پس مستولی شد
علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر الامر میسازد امر کاینات را بر مقتضای
حکمت یا تقدیر میکند بودنیها را بر وجهی که میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت
کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری دادن خدای مر ورا در شفاعت ذلکم
الله آن خداوندی که موصوف بصفات خالقی وتدبیر واستیلاست ربکم پروردگار
شماست نه غیر او چه غیر را با او در این صفات شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی پرستید
افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما
الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه بموت ونشور ونه بغیر او پس آماده باشید
جواب وسؤال او را وعد الله وعده داد شما را خدای وعده دادن حقا راست ودرست
انه یبدؤا الخلق بدرستی که خدای در اول بیافریند خلق را ثم یعیده پس پس از مردن زنده
گرداند وی را ومقصود از ابدا واعاده ثواب وعقابست چنانچه فرمود لیجزی الذین آمنوا
تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات وعملهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل
خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان یعنی کارهای که از روی راستی کرده باشند یا بایمان
ایشان چه ایمان عدل قویست ودر برابر آن شرک ظلم عظیم والذین کفروا وآنانکه کافر شدند

لهم مر ایشانراست شراب من حمیم آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا
وامعای ایشان پاره پاره شود وعذاب الیم ودیگر ایشانرا بود عذاب دردناک بما کانوا
بسبب آنکه بودند که بخدا ورسول یکفرون کافر میشدند هو الذی اوست آن
خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس گردانید آفتاب را ضیاء خداوند روشنی
والقمر نورا وماه را خداوند نور وقدره وتقدیر کرد و برای منازل منزلهای بیست هشت که آن
معاین ومشهورست وقمر قریب بشبانروزی قطع منزل میکند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین
شمار سالها وچون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد ما خلق الله بیافرید خدای آنچه مذکور شد
مگر براستی نه ببازی الا بالحق روشن میکنیم اینها را نفصل الآیات برای گروهی که میدانند یعنی در آن
اندیشه میکنند واز آن نفع میگیرند ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمد شب وروز پس از یکدیگر
یا در مخالفت ایشان بنور وظلمت وما خلق الله ودر آنچه آفرید خدای فی السموات والارض در آسمانها
وزمینها از انواع بودنیها لآیات مر آینه نشانهاست بر وجود صانع ووحدت او وکمال علم ونفاذ
قدرت او لقوم مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال وخواتیم امور یعنی از جلال مآل ومعاد بر اندیشند
از رسوائی حشر ترسان باشند ان الذین بدرستی آنانکه امید ندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی منکرند آخرت را که
محل لقاست ورضوا وخشنود شدند بزندگانی دنیا وپسندیدند آنرا واطمأنوا بها وآرام گرفتند بدان
یعنی همت خود را بر لذات بچپوسه وزخارف فانیه مقصور گردانیدند واز نعیم جاودانی نخواهد بود ایشانرا
ولذتها جاویدانی غافل شدند یا آنکه در دنیی ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز رحلت نخواهد بود ایشانرا
وندانستند که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل خواهد کوفت وزبان وقت میگوید که شعر
آن کیست که دل نهاد وفارغ بنشست پنداشت که مهلتی وتاخیری نیست گو خیمه مزن که هیچ می باید کند
گو خرقه که باری باید بست والذین هم وآنانکه ایشان عن آیاتنا از آیات کتاب ما یا از دلایل غافلون بیخبرانند

والحساب
ذلک

روشن میکنیم آیتها
لقوم یعقلون

لقوم یتقون

لایرجون

بالحیوة الدنیا

أُولَٰئِكَ آن گروه که مذکور شد مَأْوَاهُمُ النَّارُ جای بودن ایشان دوزخ است
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر وشرک ونفاق
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبکردند کارهای
شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنود
ایمان ایشان راه بهشت یا بسبب ایمان ایشانرا راه نماید بسلوک سبیل که مودی باد در اک
حقایق باشد تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویهای آب
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای بانعمت دَعْوَاهُمْ خواندن بهشتیان مر خدایرا
فِيهَا در بهشت اینست که گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بپاکی یاد میکنم ترا ای بار خدای
وچون این کلمه گویند آنچه مشتهای ایشان باشد نزد ایشان حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ ودر
ایشان بیکدیگر فِيهَا در بهشت سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ وآخر دعای
ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد که گویند حمد مر خدایرا رَبِّ الْعَالَمِينَ که پرورندهٔ عالمیانست
در عین المعانی آورده که یکی از پردگیان حرم محترم سید عالم صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم بند اسیری را سبک کرد اینند وآن اسیر بگریخت حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم چون خبر یافت بر تخفیف کننده نفرین کرد آیت آمد که وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ واگر تعجیل
کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان باجابت دعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ چنانچه شتافتن
ایشانست بسرعت اجابت بدعای خیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هر آینه رانده شود بسوی ایشان
أَجَلُهُمْ اجل ایشان وهلاک شوند یعنی ما اگر دعاهای بد ایشانرا اجابت کنیم چنانچه
دعای خیر ایشان زود هلاک شوند حضرت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
فرمود که فرا بیکیوم نزدیک تو عهدی که مراد در آن خلاف نخواهی فرمود بدرستی که من بشرم

پس هر مومنی که اورا برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا درباره او دعای خیر گردان
وسبب پاکی او ساز از گناهان و وسیلهٔ مقربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو
بعضی مفسران برانند که کفار نیز دل غداب استعجالی نمودند این آیت آمد که ما در عذاب که
ایشان میطلبند تعجیل نمیکنیم فَنَذَرُ الَّذِينَ پس میگذاریم آنانرا که لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند
لِقَاءَنَا دیدار مارا یعنی بحشر نمیگروند یا نمی ترسند از روز بعث ونشور فِي طُغْيَانِهِمْ در
نی دامی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت يَعْمَهُونَ
سرگردان میروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ چون برسد بآدمی سختی ورنجی والمی دَعَانَا بخواند
مارا باخلاص لِجَنْبِهِ وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش شده باشد
أَوْ قَاعِدًا یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون برداریم وببریم عَنْهُ
ازو ضُرَّهُ رنج ومضرت اورا مَرَّ برود بر همان راه که بوده است یعنی بر همان غفلت
رجوع کند ومارا فراموش کند كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا گوییا نخوانده است مارا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ بدفع
کردن رنجی که بدو رسیده بود كَذَٰلِكَ همچنین زُيِّنَ آراسته شده است لِلْمُسْرِفِينَ
مر اسراف کنندگانرا که از حد تجاوز نمودانند مَا كَانُوا آنچه هستند که از استغراق ملاهی
واعراض از قبول اوامر ونواهی يَعْمَلُونَ میکنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ وبدرستی که
ما هلاک کردیم اهل قرنها را مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما ای اهل مکه لَمَّا ظَلَمُوا آنهنگام که
ستم کردند بتکذیب پیغمبران علیهم السلام وَجَاءَتْهُمْ وحال آنکه آمدند برایشان
رُسُلُهُمْ رسولان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر وَمَا كَانُوا
لِيُؤْمِنُوا ونبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت
فساد استعداد ودریافتن خذلان الهی مر ایشانرا كَذَٰلِكَ همچنین که ایشانرا خبر دادیم

باهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد کروه مشرکانرا از اهل مکه
که تکذیب بیغمبر ما میکنند ثم جعلناکم بس ما کردانیدیم شما راای کروه که محمد صلی الله تعالی
علیه و سلم بشما مبعوث است خلائف خلیفهای کذشتکان فی الارض در زمین من بعدهم
بس از قبرونی که هلاک شدند لننظر تا به بنیم در صورت شهادت بعداز انکه در غیب
دانسته ایم که شما کیف تعملون جه کونه عمل خواهید کرد از خیر و شر یا شما مقتضای علم
شما معامله کنیم ان خیرا فخیر وان شرا فشر شعر جز آینه فعل است کیتی ؛ که در وی
هر جه کردی مینماید ؛ اکر کردی نکوئی نیک بینی ؛ وکر بد کرده بد بیش آید ٥ در خبر است
که بعضی از کفار قریش بحضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم کفتند آیتی بیار که سادات
عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه فرمود که واذا تتلی
و جون خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که
واضح است قال الذین کویند آنانکه لا یرجون لقاءنا نا امید ندارند رسیدن بمالی ترسند از
وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن کویند مر بیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
ائت بقرآن بیار قرآن غیر هذا بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در و ذکر بعث و حشر و ثواب
و عذاب و معایب الهه ما نباشد او بدله تا بدل ده قرآنرا حق سبحانه و تعالی فرمود که قل
بکوی با ایشان ما یکون لی نمی سزد و روا نیست مرا ان ابدله آنکه تبدیل کنم قرآنرا تغییر دهم
ان اتبع متابعت نمی کنم و از بی نمی روم الا ما یوحی مکر آن جیزی را که وحی کرده شود الی
بسوی من از حق تعالی انی اخاف بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی اکر عاصی شوم در بروردکار خود به تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرک را که روز قیامت است
قل لو شاء الله بکو اکر خواستی خدای ما تلوته نخواندمی آنجه بر من منزل شده است علیکم

من تلقاء نفسی
از قبل نفس خود یعنی
بخود نمیتوانم
که قرانرا

بر شما ولا ادریکم ونه نیز شما را دانا کردی خدای به بقرآن بس از فضل و رحمت اوست که مرا ام
کرد نخواندن و شما را دانا ساخت بدریافت آن فقد لبثت و بدرستی که من درنک کردم
فیکم در میان شما عمرا عمری دراز که مقدار جهل سال بود من قبله بیش از نزول
قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم ونه شما بدان دانا بودید
افلا تعقلون ایا جرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که جنین کلامی که فوت بشری بآوردن
جنین کلامی در کمال عجز است و بآن نمی کروید و این را کلام میدانید فمن اظلم بس کیست
ستمکارتر ممن افتری از کسی که افتری کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی او کذب
بآیاته یا تکذیب کند آیتهای آنرا و کافر شود انه لا یفلح المجرمون بدرستی که نجات نیابند
جرم کاران یعنی کافران ویعبدون و می برستند من دون الله بدون خدای ما لا
یضرهم جیزی را که ترسانیاند بدیشان اکر ترک عبادت او کنند ولا ینفعهم وسود
نرساند بدیشان اکر همه اوقات بر برستش او حرف نمایند زیرا که ترک عبادت او کنند
وسود نرساند بدیشان معبود ایشان جماد است ویقولون ومیکویند
عبده اصنام هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان ما اند عند الله نزدیک خدای
قل بکو اتنبئون الله آیا خبر میکنید خدای را بما لا یعلم بآنجیز که نمیداند فی السموات
در آسمانها ولا فی الارض ونه در زمین انتقام علم بجهت انتفاء معلوم است
یعنی شما میکویید که خدا را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خدای
عالم است بجمیع معلومات این را نمیداند بس معلوم شد که شریک نیست سبحانه
پاکست خدای تعالی و برتر است عما یشرکون از آنجه ایشان شریک او میدارند وما
کان الناس ونبودند آدمیان الا امة واحدة بکرامت یکانه یعنی متفق بودند

در دین اسلام فَاخْتَلَفُوا پس مختلف شدند واحکام جاهلیت اختراع کردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
واگر نه کلمه ایست سَبَقَتْ که پیشی گرفته است مِنْ رَبِّكَ از آفریدکار تو یعنی حکم ازلی
واقع شده بتاخیر عذابی که فارق وفاصل باشد میان مختلفان واگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هرآینه
حکم کرده شدی میان ایشان فِيمَا فِيهِ در آن چیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ
اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی ومبطل هلاک شدی ومحق بماندی وَيَقُولُونَ ومیگویند
مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم آيَةٌ معجزهٔ مِنْ رَبِّهِ از پروردکار او از معجزاتی که ما طلبیم فَقُلْ پس بگو در جواب
ایشان که نزول آیتها غیبت ونی شبهه إِنَّمَا الْغَيْبُ جز این نیست که علم غیب لِلَّهِ مر خدای
راست تا بداند که در ضمن انزال آیات مقترحه شما مفسده باشد که باز دارد وآیتها را از نزول
فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار ببرید نزول مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
از منتظرانم تا به بینم که عذاب آید بشما یا آیتهای که مطلوب شماست واقع میشود وَإِذَا
أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمانرا رَحْمَةً صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ پس از بیماری که مَسَّتْهُمْ
رسیده باشد بدیشان یا فراخی در معیشت از تنگی و قحط إِذَا لَهُمْ چون در نگری مر ایشا
نراست مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در بارهٔ پیغمبر کید کنند
آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط وغلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی در افت
سبحانی ازالهٔ آن بلیه نمود بقدح کلام الهی وقصد حضرت رسالت پناهی مشغول شده
بمکاید وحیل تمسک می جستند حق سبحانه فرمود که قُلِ اللَّهُ بگوی محمد که خدای أَسْرَعُ
مَكْرًا زود جزا خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که فرستادکان ما یعنی ملایکه حفظه يَكْتُبُونَ
می نویسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما می اندیشید از مکر یعنی تدبیرات پوشیدهٔ شما از فرشتگان

ماکه

ماکه از مخلوقات ما اند پوشیده نیست پس ما کی پنهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق
انتقام است هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ میراند وقدرت میدهد در قطع مسافت
شمارا فِي الْبَرِّ در خشکی بمرکب تر چون اسب وشتر وَالْبَحْرِ ودر تری بر مرکب خشک چون
کشتی و زورق حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ تا چون باشید فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ وکشتیها
میروند با آنانکه در وی اند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم بی وزد فایدهٔ عدول از خطاب
بغیبت مبالغه است یعنی گوییا که این صورت تذکیه ایست مر غیر مخاطبانرا نیز متعجب
شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند وکشتی براه راست میرود وَفَرِحُوا بِهَا
وشادمان شده اند بدان باد جَاءَتْهَا ناگاه آید بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ باد سخت که
دریا را در شور آورد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ وبیاید بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر
مکانی یعنی از چپ وراست وپیش وپس کشتی موج در آید وَظَنُّوا ویقین کنند أَنَّهُمْ
أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو گرفته است بلاها مر ایشانرا از همه جوانب دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدایرا
بکشف آن از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندکان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای
دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند وفطرت اصلی ظهور کند وعوارض نفسانیه
وشیطانیه زایل کرده گویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر ما را نجات دهی مِنْ هَذِهِ ازین احوال
وبلایا لَنَكُونَنَّ هرآینه باشیم مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس دارندکان مر نعمت نجات را فَلَمَّا
أَنْجَاهُمْ پس چون باز رهانید ایشانرا از آنچه می ترسند إِذَا هُمْ چون به بینی ایشانرا
يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ستم میکنند در زمین ومی شتابند بهمان کارها که بر آن بودند
از فسادی که میکردند بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است يَا أَيُّهَا
النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست که ستم شما عَلَى أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شماست

یعنی وبال آن راجع بشماست هرکه بدی میکند اگر متابعت حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم میکند هم دولت هم سعادت عقبی واگر موافقت نفس وهوا میکند نکبت
وشقاوت در دنیا دارد هم در عقبی بیت هرچه کنی بخود کنی گر همه نیک وبد کنی ۵ کس نکند
بجای تو آنچه بخود کنی ۵ وگفته اند بغیکم انفسکم مبتدا ایست وخبر او متاع الحیوة الدنیا
یعنی آنکه ستم وفسق وبرخورداری دنیاست یعنی منفعت ووسوسه روزه ناپای دار است این لذتها
زود بگذرد وعقوبت آن باقی ماند ثم الینا پس بسوی ما مرجعکم بازگشت شماست در
قیامت فینبئکم پس خبر کنیم شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید ومنا
آن پاداش خواهیم داد انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیی در سرعت انقضا
وادبار آن بعد از اقبال کماء مانند آبست یعنی باران که ما انزلناه فرو فرستادیم اورا من
السماء از آسمان یا از ابر فاختلط به پس بهم آمیخت بآن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین
مما یاکل الناس از آنچه میخورند آدمیان والانعام واز آنچه میخورند چهارپایان حتی اذا اخذت
الارض تا وقتی که فرا گرفت زمین زخرفها پیرایهٔ خود را وازینت وآراسته شد محصولات
گوناگون وثمرات رنگارنگ وظن اهلها وگمان بردند اهل آن زمین انهم قادرون آنکه ایشان
قادرند علیها بر درویدن گیاه وبرچیدن میوهای اتاها ناگاه آمد بآن زمین امرنا عذاب
ما یعنی فرمان ما بجزای آن در رسید لیلا در شب اونهارا یا روز فجعلناها پس گردانیدیم
آن کشت وزرع را حصیدا شبیه بآنچه درووده باشند کان لم تغن گویا هیچ نبود بالامس
دی روز کذلک همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نفصل الآیات جدا میکنیم وروشن
میسازیم دلایل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل وبدان
نفع گیرند هم در دنیا وهم در آخرت در تیسیر آورده که حق سبحانه بندگان خود را میخواند

بدنیا که محل آفات است بلکه بسرای دعوت میکند که سلامتی از مخافات است چنانچه فرمود
والله یدعوا وخدای میخواند بندگان خود را الی دار السلام بسوی دار سلامت که بهشت است یعنی
میخواند بعمل که موجب دخول بهشت بود وبهشت را دار السلام از آنجهت گفت که تحیت ملائکه
بر اهل آن با تحیت بهشتیان بیکدیگر سلام است ویهدی وراه می نماید من یشاء هرکرا میخواهد
الی صراط مستقیم بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد وآن اسلام است یا طریق
سنت شیخ الاسلام انصاری رحمه الله میفرماید که همه را میخواند تا که را بر مسند قبول نشاند
تا یار که را خواند ومیلش بکه باشد ۵ للذین احسنوا مر آنکسانرا که نیکوئی کردند یعنی ایمان
آوردند الحسنی مثوبهٔ حسنی وپاداش نیکوست یعنی بهشت وزیادة وافزونی از پاداش
که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی وزیاده آنکه یکی را ده
دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرتست وزیاده خشنودی حضرت در مدارک آورده که زیاده
محبت است در قلوب عباد یا آنکه در دنیی عطا کند ودر آخرت حساب ننماید وگفته اند
سحابیست که بر سر اهل بهشت مرور کند وهرچه خواهند بر ایشان ببارد وجمهور محققان
برآنند که زیاده لقای حضرت حق سبحانه است که بمحض فضل خود بهشتیانرا بدان مکرم ومعزز
ومشرف سازد ولا یرهق وپوشیده نکرداند وجوههم رویهای بهشتیان را قتر گردی
وغباری ولا ذلة ونه خواری اولئک آن گروه محسنان اصحاب الجنة اهل بهشت اند
هم فیها ایشان در بهشت خالدون جاوید ماندگانند نه نعمت ایشان زوال یابد ونه
دولت از ایشان انتقال پذیرد والذین وپاداش آنانکه کسبوا السیئات کسب کردند
بدیها را جزاء سیئة پاداش بدیست بمثلها مانند بدیئه که کرده اند نه زیاده بر آن
وترهقهم وبپوشد ایشانرا ذلة خواری ورسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان ظاهر گردد

ما لهم نباشد مر ایشانرا من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نکارنده پس هیچ کس عذاب از
ایشان بر نتواند داشت کانما اغشیت کوییا بوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان
قطعا من اللیل پارهای از شب تیره اولئک آن کروه که کاسبان سیئاتند یعنی مشرکان و منافقان
اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم ایشان فیها در آن آتش خالدون جاوید
باشندکانند ویوم نحشرهم وبترسید از آن روزی که حشر کنند نیکان و بدانرا جمیعا همه
ایشانرا ثم نقول پس کوییم للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آورده اند مکانکم بایستید بر جای
خود انتم وشرکاؤکم شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا به بینید که
با شما چه میکنم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفر و معبودان ایشان و به پرستیم
از کافران که چرا پرستش بتان کردید کویند ایشان ما را عبادت خود فرمودند حق سبحانه بتانرا
سخن آرد وقال شرکاؤهم وکویند شریکان ایشان اصنام ماکنتم نبودید شما ایانا تعبدون
که ما را پرستیده باشید بلکه هوای خود را پرستش میکردید افرایت من اتخذ الهه هویه در
بنابیع آورده که کافران آغاز جدال نموده کویند نه چنین است بلکه شما ما را بر پرستش خود امر
کردند بتان کویند فکفی بالله شهیدا پس بسنده است خدای کواه بیننا وبینکم میان ما و شما
ان کنا بدرستی که بودیم عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین بیخبران زیرا که نمی دیدیم
و عقل و فهم نداشتیم هنالک در آن مقام تبلوا بیازماید یعنی بیابد و بخشد کل نفس
هر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال خیر و شر یعنی نفع و ضر آنرا
معاینه بیند وردوا و باز کردانیده شوند همه نفسها الی الله بسوی ثواب و عقاب خدای
مولیهم الحق خداوند ایشان وضل عنهم و کم کردد از کافران ما کانوا یفترون آنچه
هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حالانکه بتان از ایشان بیزاری مینمایند قل من

مظلما در حالتی که
تاریک بود یعنی سیاه
رویهای ایشان
از غم و اندوه
و چون شب

ب

یرزقکم بکو کیست که شما را روزی میدهد من السماء از آسمان که می باراند والارض
و از زمین که کیاهی رویاند امن یملک السمع ایا کیست که خداوندی کند کوش را والابصار
و دیده ها را یعنی تواند که سمع و بصیر بیافریند و از آفتها نکاه دارد ومن یخرج الحی و کیست که
بیرون آرد زنده را حیوانست یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه ویخرج المیت
و بیرون آرد مرده را نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوانست یا نبات ومن یدبر الامر
و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیانرا تعمیم است بعد از تخصیص چون این سوالها کنی از
کافران از غایت وضوح و ظهور انکار نتوانند کرد فسیقولون الله پس کویند در جواب
ایشان که این همه که پرسیدی الله است و چون این اقرار نزدکترین حجتی است در بطلان
طریق ایشان فقل پس بکوای محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم مر ایشانرا که بعد از ین اقرار
افلا تتقون آیا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی قهاری منتقمی و بتانرا شریک او
می سازید فذلکم الله پس آنکه او را این صفتها باشد الله است و بس ربکم الحق پروردکار
شما که ثابت است ربوبیت او ثابتی که شک را در آن دخلی نیست فماذا پس چه چیز است
بعد الحق پس از راستی و بیان حق الا الضلال مکر کمراهی فانی تصرفون پس از کجا کردانیده
می شود از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است حقت
سزاوار شد کلمة ربک حکم پروردکار یعنی واجب شد عذاب الهی علی الذین فسقوا بر آنانکه
بیرون رفتند از دایره اصلاح انهم برای آنانکه ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آرند
قل بکو هل من شرکائکم آیا هست از شریکان من یبدؤ الخلق کسی که آغاز کند یعنی بیافریند
خلق را ثم یعیده پس اعاده کند یعنی زنده کرداند او را بعد از موت قل الله بکوای محمد
که خدای یبدؤ الخلق با غاز بیافریند خلق را ثم یعیده پس باز زنده سازد شان بعد از فنا

فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ پس از کجا کردانیده می‌شوید از راه راست قُلْ بکو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از بتان
شما که مَنْ يَهْدِي کسی را که راه نماید بارسال رسل وانزال الکتب و توفیق نظر در دلایل قدرت
تا راه راست یابند إِلَى الْحَقِّ بسوی حق که اسلام است قُلِ اللّٰهُ بکوی خدای يَهْدِي لِلْحَقِّ راه
نماید به بیان حق أَفَمَنْ يَهْدِي آیا هر که راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است
که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي آیا آنکس که راه نیابد بخود إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ مکر آنکه راه نماید
او را حق سبحانه میفرماید که برابر است آنکه ترا راه نماید یا آنکه تو او را راه نمایی فَمَا لَكُمْ
پس چیست وجه بوده است شما را که كَيْفَ تَحْكُمُونَ چکونه حکم میکنید که برابری میدهید
کسی را که شما بوی محتاجید با کسی که بشما محتاج است وَمَا يَتَّبِعُ و پیروی نمیکنند أَكْثَرُهُمْ
بیشتر از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود إِلَّا ظَنًّا مکر کمانی را که مستند
است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده إِنَّ الظَّنَّ بدرستی که کمان لَا يُغْنِي بی نیاز نکرداند
کسی را مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود
و ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه و تعالی میفرماید
که کمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب شَيْئًا چیزی إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای
تعالی داناست بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه ایشان میکنند وَمَا كَانَ و نیست و نشاید هٰذَا
الْقُرْآنُ این قرآن با وجود دلایل اعجاز أَنْ يُفْتَرَىٰ آنکه بربافته شود و کسی تواند کفت مِنْ
دُونِ اللّٰهِ بغیر خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفتری بشر بود وَلٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي ولیکن
خدای فرستاد او را برای تصدیق آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب مقدمه نیست شکی

لاریب

فِيهِ درو و نشاید که باشد چه منزلست مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردکار عالمیان اما کفار دین
محکم وند أَمْ يَقُولُونَ بلکه میکویند افْتَرَاهُ بربافته است این کلام را محمد از خود قُلْ بکو

اکر

وفصاحت
وادعوا

اگر این سخن را بر توان یافت فَأْتُوا پس بیارید و بربافید بِسُورَةٍ مِثْلِهِ سوره‌ٔ مانند آن در بلاغت
وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت خود در اتیان سوره‌ٔ مثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ اکر توانید مِنْ دُونِ اللّٰهِ
از غیر خدای برای معاونت خود إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راست کویان که محمد از خودی
سازد بَلْ كَذَّبُوا کافران نتوانستند آورد بلکه تکذیب کردند و نکرویدند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا
بآنچیزی که کافران نرسیدند بِعِلْمِهِ بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
و نیامد بدیشان یعنی منکشف نکشت بر ایشان تَأْوِيلُهُ معنی و حقیقت قرآن ندانستند كَذٰلِكَ
همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کرده اند انبیای خود را آنانکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اینها فَانْظُرْ پس در نکر و به بین که كَيْفَ كَانَ چکونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ
انتهای کار ستمکاران و مکذبان وَمِنْهُمْ و از یشان که تکذیب میکنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کس باشد که
میکرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود میداند که حقیست اما از روی عناد اظهار نمیکند
وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و از یشان کسی بود که نکرود بدان از فرط جهل وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردکار تو داناست
بِالْمُفْسِدِينَ بتباه کاران یعنی معاندان وَإِنْ كَذَّبُوكَ وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اکر تکذیب کنند ترا و تو از
اجابت ایشان ناامید شوی فَقُلْ پس بکوی لِي عَمَلِي مراست جزای کردار من وَلَكُمْ
و مر شماراست عَمَلُكُمْ پاداش عمل شما أَنْتُمْ بَرِيئُونَ شما بیزارید که ذمه شما بریست مِمَّا أَعْمَلُ
از آنچه من میکنم بعمل من شما را مواخذه نخواهند کرد وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ
از آنچه شما میکنید یعنی بعمل شما مرا مواخذه نخواهند کرد وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ کسان هستند که
کوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی أَفَأَنْتَ آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ می‌شنوانی
کرانرا یعنی باسماع آن قادر نیستی وَلَوْ كَانُوا و اکر هستند که با وجود کری لَا يَعْقِلُونَ
در نمی‌یابند وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ و از ایشان کسی باشد که نظر کند إِلَيْكَ بسوی تو أَفَأَنْتَ آیا تو

تهدی العمی راه می‌نمایی کورانرا یعنی قادر هستی بر هدایت ایشان ولو کانوا واگر چه هستند با وجود عدم بصر لا یبصرون نمی‌بینند بدیده بصر حاصل سخن آنست که می‌بینند و نمی‌بینند
ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیئا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشانرا ولکن الناس ولیکن مردمان انفسهم یظلمون ستم کننده اند بر نفسهای خود ویوم یحشرهم ویاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبت میخواند یعنی خدای جمع کند کافران و منافقانرا از هول آن روز مدت بودن در دنیی و در قبر ایشانرا کوتاه نماید کان لم یلبثوا گوییا درنگ نکرده اند الا ساعة مگر زمانی اندک من النهار از روز و چون از قبر برانگیخته شوند یتعارفون بینهم آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هم را بشناسند گوییا زمانی زمانی مفارقت اندک بوده است و این در اول بعث باشد بعد از آن از توترا اهوال قیامت از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین تحقیق زیان کردند در حظوظ خیرات آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند مر لقاء خدایرا یعنی بعث و جزا را منکر شدند وما کانوا و نبودند مهتدین راه یافتگان با یاران
واما نرینک و اگر بنماییم ترا بعض الذی بعضی از آنچه نعدهم وعده دادیم کفار را از عذاب او نتوفینک یا متوفی سازیم ترا یعنی اگر انتقام کشیم از ایشان در دنیی و تو نه بینی فالینا پس بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان و ترا بنماییم در آخرت عذاب ایشان ثم الله پس خدای شهید گواهست علی ما یفعلون بر آنچه ایشان میکنند و فرا خور عمل جزا خواهند یافت ولکل امة و مر هر گروه را از امم خاصه رسول فرستاده بود که ایشانرا بحق دعوت میفرمود فاذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قضی بینهم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط

براستی یعنی نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وهم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا یظلمون ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان بر زیاده از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیت واما نرینک الآیة کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیت نازل شد که ویقولون و میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا متی کی باشد هذا الوعد این موعود به و جزا ما فرو نمی آید ان کنتم اگر هستید شما صادقین راستگویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبراست صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکرده اند قل بگو لا املک مالک نمی شوم لنفسی برای نفس خود ضرا زیادنی ولا نفعا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع چیزی و جزای نفعی برای خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در طلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لکل امة مر هر گروهی را اجل وقتیست برای هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید اجلهم وقت عذاب ایشان فلا یستاخرون و اپس نمانند از اجل خود ساعة اندک زمانی ولا یستقدمون و پیشی نگیرند بران تهدید مشرکانست قل بگوای محمد صلی الله تعالی علیه وسلم ارایتم آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا ان اتیکم اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدای که تعجیل میکردید در آمدن عذاب بیاتا بوقت مشغول شدن شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روز که اشتغال طلب معیشت است هر آینه بشما نشوید از استعجال پس چون حال برین منوالست ماذا چه چیز را یستعجل شتاب میکنید منه از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبید المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان در تبیان آورده که چون آیت نازل شد کفار گفتند باور نمیداریم عذاب را

وتعجیل میکنیم پس اگر نما فرود آید بآن ایمان آریم آیت آمد که اثم آیا بعد از استعجال اذا ما وقع
چون واقع شود عذاب و معاینه بینند آمنتم به ایمان آرید بوی پس بگوی ایشانرا آلآن
آیا اکنون ایمان می آرید وقد کنتم و بدرستی که بودید شما که از روی تکذیب و استهزا به
بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون شتاب می نمودید ثم قیل پس گفته شود بعد از
نزول عذاب للذین ظلموا مرآنرا که ستم کردند بر خود بشرک که ایمان ایشان مقبول نیست
ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاویدی را هل تجزون آیا جزا میداده می شوید
یعنی جزا نمیدهند شما را الا بما کنتم الا بآنچه بودید که همه عمر یکسبون کسب میکردید
از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت حضرت بتجارت
مکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنهٔ دعوت سید عالم صلی الله علیه وسلم شنید
بمجلس همایون آنحضرت آمد و بعد از استماع قرآن که پرسید که ای محمد اجاء وانت ام ها
ذا این دعوی که میکنی جد است یا هزل و آن کلام که میخوانی براستست یا ببازی حق سبحانه
آیت فرستاد که ویستنبئونک و خبر می پرسند از تو در باب قرآن و ادعاء نبوت احق هو
آیا حق است و راستیست قل بگو ای وربی آری بحق است پروردگار من انه لحق بدرستی
که دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و راست وما انتم و نیستید شما
بمعجزین عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد ولو ان
و اگر باشد لکل نفس ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافر را
باشد ما فی الارض آنچه در زمین است لافتدت هر آینه خلاص دهد به بآنچه دارد تا خود را
از عذاب باز خرد واسروا الندامة و بپوشند پشیمانی خود را لما راوا العذاب آنهنگام که به
بینند عذاب را وقضی بینهم و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران و فاسقان بالقسط

بداد و راستی وهم و ایشان لا یظلمون ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب
الا ان بدانید که بدرستی لله مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
والارض و آنچه در زمین است پس بخدای کافر احتیاج ندارد الا ان وعد الله و بدانید که
وعدهٔ خدای در مثوبت و عقوبت حق راست است و در آن خلاف ممکن نیست ولکن
اکثرهم ولیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یعلمون نیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرورند و از
شناخت دورند هو یحیی اوست که زنده گرداند ویمیت و میراند والیه ترجعون و بسوی او
باز گردانیده خواهید شد یا ایها الناس ای مردمان نداء عامست قد جاءتکم بدرستی که
آمد بشما موعظة پندی من ربکم از پروردگار شما وشفاء و دوای لما فی الصدور مر آن
چیزیرا که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وهدی و راه نمودنی بسوی حق
ورحمة و مهربانی للمؤمنین مر گرویدگانرا یعنی قرآنکه بمحاسن اعمال ترغیب میکند
و از مقابح اعمال تنفر می نماید قل بگو شادی کنید بفضل الله بفضل خدای که قرآنست
و برحمته آنکه ما را از اهل آن گروه گردانیده فبذلک پس بدین که فرود آمد فلیفرحوا
باید که شاد شوند برای آنکه هو خیر او بهتر است مما یجمعون از آنچه جمع میکنند
از حطام دنیی قل بگو ارأیتم خبر دهید مرا ما انزل الله آنچه فرستاد خدای لکم
برای شما من رزق از روزی یعنی چهارپایانی که خوردن آن حلالست فجعلتم پس شما
ساختید و نام نهادید منه از آن روزی حراما وحلالا حرامی و حلالی یعنی بعضی را
از آن گفتید که حلالست و بعضی حکم کردید که حرامست چون بحیره و سایبه و مانند آن
و بعضی گفتند که بر جمعی حرام است و بر جمعی حلال است ما فی بطون هذه الانعام خالصة
لذکورنا ومحرم علی ازواجنا قل بگو ای محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آلله اذن

ورحمته

ابا خداد ستوری داد لکم مر شمارا در تحریم و تحلیل ام علی الله . یا بر خدای تفترون افترا
میکنند که میکویید والله امرنا بها وما ظن الذین و چیست کمان انها که یفترون . بر بندند
علی الله الکذب . بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی کمان دارند که خدای
بایشان چه کند یوم القیامة روز رستخیز که روز مکافاتست درین کلام تهدید بلیغ
و وعید عظیم است حاضر سو ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند
رحمتیست علی الناس . بر آدمیان یا بر انزال الکتب بر ایشان و ارسال رسل بریشان ولکن
اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند لا یشکرون وسپاس داری نمیکنند این نعمت
را وما تکون ونباشی تو ای محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فی شان در کاری از
کارهای خود وما تتلوا ونخوانی منه ازانچه فرستاد خدای من قرآن از قرآن ولا
تعملون ونکنید شما ای آدمیان من عمل هیچ عملی یعنی هیچ کاری از کارها الا کنا
مکر آنکه هستیم علیکم . بر شما شهودا کواه یا نکاه بان اذ تفیضون آن وقت که
خوض میکنید و در می آیید فیه در آن کار وما یعزب و پوشیده نمی شود عن ربک
از پروردکار تو من مثقال ذرة هم سنک مورچه خورد یا مقدار هبا فی الارض
در زمین ولا فی السماء ونه در آسمان ولا اصغر و نیست خردتر من ذلک از آن ذره ولا
اکبر ونه بزرکتر از آن الا مکر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی
لوح محفوظ ملخص آیت اینست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست ز مکافات
افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنانرا بمکافات
مثوبه و وعید بود مشرکان و عاصیانرا بغایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر
میدهد و میفرماید که الا ان بدرستی که اولیاء الله دوستان خدای لا خوف بیم

ترسی

ترسی نیست علیهم . بریشان از رسیدن مکاره و شداید ولا هم یحزنون ونیستند ایشان که اندوه
ناک باشند از فوت مطالب و مقاصد در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقاء ایشان
موجب یاد کرد خدای باشد و در بحر آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعدای نفوس خود
باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعت اند و برهان
حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر افروخته و کفته اند
اولیاء الله جمعی باشند که با یکدیکر دوستی برای خدای کنند و مؤید این قول همین کلام پس
وجبت محبتی للمتحابین فی و نزد بعضی اولیاء پرهیزکارانند بدلیل آنکه در صفت ایشان میفرماید
که الذین آمنوا اولیا آنانند که کرویده اند بما جاء من عند الله وما کانوا و هستند که پرهیز
کاری میکنند فما حرم الله لهم البشری مر ایشانراست مژده کانی فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیی
وفی الآخرة و مر ایشانراست مژده بهشت در آن سرای و آن سلام ملائکه است بریشان حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دین شناخت و در عقبی
نواخت درین سرای سرور مجاهده و در آن سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا
رضا و لقا لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله مر سخنان خدای را یعنی در وعده
او خلاف نیست ذلک آن تبشیر موعود به هو الفوز العظیم آنست رستکاری بزرک
که فهم هیچ کس در نیابد ولا یحزنک و باید که اندوهکین نکند ترا ای محمد صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم قولهم کفتار کفار در اشراک در بوبیت و تکذیب نبوت ان العزة بدرستی که
غلبه لله جمیعا همه مر خدایراست دین ترا غزیز خواهد کردانید وهو السمیع و اوست شنوا
مر اقوال ایشانرا العلیم دانا باحوال ایشان در سر غربت الا ان لله بدانید که بتحقیق
مر خدایراست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملائکه ومن فی الارض و هر که در زمین است

یتقون

از جنس وانس و غیر اینها از ذی حیوات همه مخلوق حق اند وَمَا يَتَّبِعُ و هر چیز رامتابعت میکنند
الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ بجز خدای شریکانرا اینها تبعت نمیکنند
آنانکه بجز خدای می پرستند و مخلوق حق راشریک حق تعالی میسازند شرکت ربوبیت محالیست
إِنْ يَتَّبِعُونَ پی روی نمیکنند در عبادت شرکا إِلَّا الظَّنَّ مگر گمانرا یعنی به بتان گمان شرکت حق
برده اند وَإِنْ هُمْ ونیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر که دروغ میگویند در نسبت آن
شرکت وبعد از نفی شرکت تنبیه میکنند بر کمال قدرت وحکمت تا بدان استدلال بر فردانیت
ووحدانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست پس چنانچه میگوید هُوَ الَّذِي
اوست آنکس که بقدرت کامله جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ ساخت برای شما شب را تیره از برای چندین حکمت
لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا بیارامید در وی از تعب تردد روز براسایید وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا وروز را روشن
تا بسر انجام مهمات خود قیام نمایید إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آفریدن روز وشب ونور وظلمت
ایشان لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند
قرآنرا بگوش هوش ودران تفکر وتدبر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت
خدای وَلَدًا فرزند یعنی ملایکه را بفرزندی برداشت سُبْحَانَهُ پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند
هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیاز است از شما از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد
یا فقیری تا باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت وشرف یابد یا حقیری
گمنامی تا باولاد اسم او بلند شود ورسمی پیدا کند ومجموع اینها علامت احتیاج است
پس کسی که غنی مطلق باشد وعزت وشرف وذلت ونکبت وبلندی وپستی وقوت وضعف
واسم ورسم همه را او از عدم بوجود می آرد بی شک از اتخاذ ولد منزه ومبراست یا گوییم
ولد بعضی از والدست پس این صورت مستدعی ترکیب باشد وهر مرکبی ممکن است

و هر ممکنی

وهر ممکنی محتاج بغیر واجب الوجود وغنی مطلق می باید پس احتیاج را بدو راه نباشد وا د
بولد ووالد نباشد چون خالق است وخالق باید که محتاج نباشد بیت بود کمال غنا از
صفات ذاتی او مس کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج واشارت به بیان غناء حق اینست
لَهُ مر او راست از روی مالکیت مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات وَمَا
فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین است از بدایع سفلیات إِنْ عِنْدَكُمْ نیست نزدیک شما ای مشرکان
مِنْ سُلْطَانٍ حجتی وبرهانی بِهَذَا بانکه خدا فرزند میگیرد أَتَقُولُونَ آیا میگویید عَلَى اللَّهِ بر
خدای دروغ وافترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید قُلْ بگو ای محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بتحقیق آنانکه افترا کنند و بربندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ خدای دروغ را باتخاذ ولد
واضافت شریک بوی لَا يُفْلِحُونَ رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند وبه بهشت
نرسند مَتَاعٌ مر ایشانراست برخورداری اندک فِي الدُّنْيَا در دنیا دو سه روزه مهلت
دارند وسهل فرصتی بگذرانند وبگذارند ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما باشد مَرْجِعُهُمْ بازگشت
ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمُ پس بچشانیم ایشانرا الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذابی سخت دایم و بی
انقطاع بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بکتاب وپیغمبران يَكْفُرُونَ کافر می شدند
وَاتْلُ وبخوان عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر قوم خود از خود یعنی آنها که مشرک بودند نَبَأَ نُوحٍ
گروه
ای قوم من إِنْ كَانَ كَبُرَ اگر هست بزرگ شده گران گشته عَلَيْكُمْ بر شما مَقَامِي اقامت من
پس بدعوت نص کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه
سال قوم را بخدای دعوت کرد وجفاء آزار ایشانرا تحمل فرمود چون جفای قوم بنهایت
رسید گفت ای قوم اگر شما شاق میگذرد مکث من در میان شما وَتَذْكِيرِي وپند دادن من
مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای وتصدیق نانموده مراد نجانید

از اینجا که نَبَأَ نُوحٍ قصه نوح علیه السلام إِذْ قَالَ ویاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را

فعلی الله بس بخدای توکلت توکل کردم در دفع کید شما و نصرت بر اعدا فاجمعوا بس
کرد آرید و محکم سازید امرکم کار خود را یعنی عزیمت کنید یا جمع کنید خدا وندان امر را
مراد رؤسای قوم اند وشرکاءکم و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه برعم خود شرکای حق
میدانید ملخص آیت آنکه همه بقصد من اتفاق کنید ثم لا یکن بس باید که نباشد امرکم کار
شما در قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده ثم اقضوا الی بس اداکنید بمن آنچه میخواهید
یعنی بکنید آنچه ارادهٔ شماست از مکارهٔ آنچه ارادهٔ شماست ولا تنظرون و مرا مهلت مدهید
تا خلاص یابید از مشقت مقام و محنت کلام من این سخنان دلیل است بر آنکه حضرت نوح
علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده و میخواسته که امت او بدین معنی اطلاع یافته
قدم در طریق متابعت نهند خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند
و وی فرمود فان تولیتم بس اگر روی مکردانید و از قبول قول من اعراض کنید فما سالتکم
بس من نخواستم از شما برادای رسالت خود من اجر مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد
ان اجری نیست مزد من برای دعوت الا علی الله مگر بر خدای و او مرا بدان ثواب خواهد
داد خواه شما ایمان آرید و خواه بیارید وامرت و فرموده شده ام ان اکون بانکه باشم
من المسلمین از گردن نهادگان مر حکم خدای را فکذبوه بس بدروغ داشتند قوم نوح
علیه السلام مر ورا یعنی اصرار کردند تکذیب او از الزام حجت بر ایشان فنجیناه بس ما نجات
دادیم نوح را علیه السلام از غرق شدند در طوفان ومن معه و آنانرا نیز که با وی بودند
فی الفلک در کشتی وجعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را خلائف باشندگان در زمین
از پس هلاک شدگان واغرقنا و غرق کردیم بطوفان الذین کذبوا آنانرا که تکذیب کردند
بایاتنا ایاتهای ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات فانظر بس در نگر ای نگرونده

پدیدهٔ عبرت و به بین کیف کان چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبت کار بیم کرده
شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام درین آیت هم تسلیهٔ حضرت
رسالت است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ثم
بعثنا بس برانگیختیم من بعده از بعد نوح علیه السلام فرستادگان الی قومهم
بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را
علیه السلام بقوم ثمود و ابراهیم را علیه السلام بقوم بابل و شعیب را علیه السلام
باصحاب ایکه و اهل مدین فجاءهم بس آمدند رسولان ما با متان خود بالبینات
بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا بس نبودند امم این رسل که ایمان
آرند بر آن پیغامبران فرستاده بدیشان بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند
بعضی تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند به بآن من قبل پیش از بعثت رسل
یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعثة و پس بعد از بعثت بر همان و تیره
سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند کذلک مثل این مهری بر دلهای ایشان نهاده
بودیم نطبع مهری نهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد در گذرندگان یعنی
مکذبان قریش و احزاب ایشان از بن امت ثم بعثنا بس برانگیختیم من بعدهم از پس این
پیغمبران موسی وهارون موسی ابن عمران و برادر او هارون را علیهما السلام الی
فرعون بسوی ولید بن مصعب باقابوس که فرعون آن زمان بود وملائه و اشراف
قوم او بایاتنا بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فاستکبروا
بس گردن کشی کردن از قول ایشان و متابعت نمودند وکانوا و بودند ایشان قوما
مجرمین گروه جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و نهادن ما بآیت کبریا فلما

رسلاً ١

جاءهم پس آنهنگام که آمد بدیشان الحق سخن است و درست من عندنا از نزدیک ما
یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا نمود و معجز بدیشان نمود
قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستی که آنچه تو آورده و معجز نام کرده لسحر
مبین هر آینه جادوییست آشکارا قال موسی گفت موسی علیه السلام قایلان این قول را
اتقولون آیا میگویید شما للحق مر سخن راست و معجز روشن را لما جاءکم آنهنگام که بشما آمد
که این سحر است اسحر هذا آیا سحرست این که من بشما نموده‌ام استفهام است بطریق انکار یعنی
این جادویی نیست ولا یفلح الساحرون و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قالوا
گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی را علیه السلام اجئتنا آیا آمدی تو لتلفتنا تا
بگردانی ما را عما وجدنا از آنچه یافته‌ایم علیه برآن چیز آباءنا پدران خود را مراد
عبادات فرعون است یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری وتکون لکما الکبریاء
و باشد مر شما را هر دو برادر را پادشاهی فی الارض در زمین مصر وما نحن و نیستیم
لکما مر شما هر دو را بمؤمنین از تصدیق کنندگان وقال فرعون و گفت فرعون جمعی را
از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر بیارید نزد من هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضه
کند با موسی پس سحره را جمع کردند و بر وجهی که در سوره اعراف گذشت مواعید کلیه مستظهر
ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آنهنگام که آمدند جادوان
در مقابله موسی علیه السلام قال لهم موسی گفت مر ایشان را موسی علیه السلام القوا بیفگنید
ما انتم ملقون آنچه شما افگنندگانید مر آن را از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفگندند
جادوان حبال و عصاهای خود را بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکلی مار
نمود قال موسی گفت موسی علیه السلام ما جئتم به آنچه آورده‌اید شما السحر آن جادوست

عمل المفسدین

نه آنچه من آورده‌ام و فرعونیان آن را سحر میگویند ان الله بدرستی که خدای سیبطله زود باشد
که تباه کند سحر شما را و تا چیز سازد ان الله لا یصلح بدرستی که خدای بصلاح نیارد و تقویت
نکند کار تباه کاران را ویحق الله الحق و ثابت کند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من آورده‌ام
بکلماته بسخنان خوش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده
ولو کره المجرمون و اگر چه کراهت دارند کافران و اگر چه دشوار آید بر ایشان یعنی حق سبحانه
بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد لمولوی الروحی
قدس الله سره العزیز نظم حق تعالی از غم و خشم خصام ٥ کی گذارد اولیا را در غرام ٥
فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام در مبدأ امر او الا ذریة من قومه مگر
فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آن جنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل
را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان بوی گرویدند
علی خوف با وجود ترس من فرعون وملائهم و ترس از گروه خود یعنی از پدران و رؤسای
قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه می‌ترسیدند
هم از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم آنکه عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع
کنند آباء ایشان بفرعون باباز کردانند ایشان را بکفر وان فرعون لعال و بدرستی که فرعون
متکبر بود و طاغی فی الارض در زمین مصر و غالب بر اهل آن وانه و بدرستی که بود او
لمن المسرفین از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که وعده ربوبیت کرد و بنی اسرائیل
را به بندگی گرفت وقال موسی و گفت موسی علیه السلام مر مؤمنان را وقتی که آثار خوف
از ایشان مشاهده نمود یا قوم ای گروه من ان کنتم آمنتم اگر هستید شما که گرویده
اید بالله بخدای و دانسته اید ایصال منافع و دفع مضار بقبضه اقتدار اوست و بس

فعلیه توکلوا پس بر وی توکل کنید و کار خود باو گذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهاد
گان مر احکام قضائی مشروط باسلام اورا در انوار آورده که این از قبیل تعلق حکم بشرطین
نیست چه متعلق بایمان وجوب توکل است ومشروط باسلام حصول آن ومحققان
گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر
شهود مسبب وانقطاع از ملاحظهٔ اسباب وگفته اند تعلق دل است بمحبت قادر مطلق
ونسیان غیر او یعنی خود را و غیر او را نظم هرکه در بحر توکل غرقه گشت ٭ همتش از ما
سوی الله درگذشت ٭ وچون موسی علیه السلام ایشانرا بتوکل فرمود فقالوا پس گفتند
علی الله بر خدای بر غیر او توکلنا توکل کردیم وبلطف او واثق شدیم وچون دعای
متوکل باجابت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا
فتنة مگردان مارا محل عذاب للقوم الظالمین برای گروه ستمکاران یعنی ایشانرا بر ما مسلط
مساز بدست ایشان معذب نشویم ونجنا وخلاص ده مارا برحمتک بمهربانی وبخشش
خود من القوم الکافرین از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد وکید ایشان یا از ملاقات بایشان
آورده اند که بعد از ایمان این قوم موسی علیه السلام واشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه
وتعالی موسی را علیه السلام فرمود تا در درون خانهای ایشان معابد مقرر تا کافران
بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید واوحینا ووحی کردیم ما الی موسی واخیه بموسی
وبه برادر او علیهما السلام ان تبوءا آنکه فرا گیرید جای باز گشت لقومکما برای قوم خود
بمصر در شهر مصر بیوتا خانهای که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای تعالی تنکیر
ضمیر اشارتیست بآنکه معابد وتعیین قبلهٔ آن متعلق است بائمهٔ قوم و در آن محل امام
ایشان موسی بود وهارون علیهما السلام واجعلوا ودیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو

برادر وقوم شما بیوتکم خانهای خود را که گرفته اید قبلة سجده ها متوجه قبله یعنی کعبه وموسی
علیه السلام نماز بجهت کعبه گذاردی واقیموا الصلوة وبه پای دارید نماز را در آن مواضع ضمیر
بجهت آنست که اتخاذ مساجد واقامت صلوة تعلق بهمه دارد وبشر المؤمنین وبشارت
ده ای موسی مؤمنانرا بنجات دینی ودرجات عقبی توحید ضمیر بشر ست بآنکه بشارت
وظیفهٔ صاحب شریعت است وآن موسی علیه السلام بود وقال موسی وگفت موسی در دعای خود
ربنا ای آفریدگار ما انک آتیت بدرستی دادی فرعون وملأه فرعون وگروه او را زینة
چیزی که بآن آرایش از لباس وپیرایه ومتاع خانه واموالا وداده ایشانرا مالها از نقود
وانعام وضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیی ابن عباس رضی الله عنه فرموده که از فسطاط
مصر تا زمین حبشه کوههای که در آن معادن ذهب وفضه وزبرجد بود تعلق بفرعون داشت
وفرمان او در این مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بجوزهٔ تصرف قبط در آمده متمول وتجمل
شدند وسبب ضلال واضلال ایشان گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود
گفت ای پروردگار ما فرعون وقوم او را مال وزینت دادهٔ دیگر باره برای الحاح در تضرع وزاری
تکرار کرد ربنا ای پروردگار ما ایشانرا اینها دادهٔ لیضلوا تا گمراه کردانند گان ترا عن سبیلک
از راه عبادت تو وبعبادت فرعون خوانند ربنا اطمس ای پروردگار ما اثر محو فرست علی
اموالهم بر مالهای ایشان یعنی صورت ایشانرا محو کن ومنتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت
ایشان بشکند قتاده رحمه الله فرموده که تمام اموال ایشان از نقود واطعمه واشجار وثمار همه
سنگ شد واین یکی از آیات تسعه بود ودیگر موسی علیه السلام دعا فرمود که واشدد علی قلوبهم
وسخت فرا گیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بران تا سخت دل شوند فلا یؤمنوا پس ایمان نیاورند
موسی علیه السلام بوحی معلوم کرده بود که ایشان نخواهند کرد لاجرم دعا فرمود که دل ایشانرا

سخن ساز و از شرف ایمان محروم مانند حتی یروا العذاب الالیم تا به بینند عذاب دردناک را که غرقه شد بیشت در بحر قلزم قال گفت خدای قد اجیبت بدرستی که اجابت کرده شد دعوتکما دعای شما هردو برادر آورده اند که موسی علیه السلام دعای کرد هارون آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست ازین جهت گفت که دعای هردو مستجابست فاستقیما پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد ولا تتبعان و پیروی مکنید در تعجیل سبیل الذین راه آنانرا که از فرط جهالت لا یعلمون نمیدانند که وعدهٔ حق سبحانه بوفا می انجامد در وقت آنکار هم موقوف وقت آمدنکه دارید وقت و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد موسی علیه السلام با جماعت بنی اسرائیل با قوم از مصر بیرون رود که قبطیانرا هنگام عذاب آمد موسی علیه السلام با جماعت بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب رسید و بدعاء موسی علیه السلام دریا شکافته شد و تفاصیل این سوره واقعه در سورهٔ شعراست ذکر خواهد پذیرفت القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وجاوزنا ببنی اسرائیل و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را البحر از دریاء قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی درآمدند ایشانرا فرعون وجنوده فرعون و لشکریان او بغیا برای ستم کردند بر بنی اسرائیل وعدوا و از جهت و از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسب بسوی مادیان که جبرئیل علیه السلام سوار بود بدریا درآمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند و فرعون نمی خواست که در دریا درآید اما مرکب او را می برد حتی اذا ادرکه الغرق تا چون او را دریافت غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت ایمان آوردم و بگرویدم انه بانکه

لا اله

لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا الذی مگر آن خدایی که بدعوت موسی علیه السلام آمنت به بنوا اسرائیل گرویده اند بدو بنی اسرائیل وانا من المسلمین و از جملهٔ گردن نهادگان و حکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرص که بر قبول آن داشت و از جهت فوت وقت غالب مقبول نشد چه در وقت مرهٔ واحده کافی بود بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق سبحانه و تعالی در جواب او فرمود که آلآن ایمان می آوری اکنون که اختیار نمانده وقد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش ازین فرمان پیغامبر من نشدی وکنت و بودی من المفسدین از جملهٔ گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر در تفاسیر آورده که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم آمده این صورت فتوی باو نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان نعمت خواجهٔ خود یابد و تربیت او از سایر ممالیک ممتاز کرده پس کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولای خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که سزای بندهٔ که بر مولای بیرون آید این باشد که او را در دریا غرق کنند جبرئیل علیه السلام آن خط در آن محل باو نمود که هم بفتوی تو بتو عمل کردند فالیوم ننجیک پس امروز میرهانیم ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم تو در قعر بحر اند لیکن ما بدن ترا بر روی آب اندازیم تا عبرت خلق باشد آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق شدند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دم بدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذارند و از عقب ما درآید حق سبحانه و تعالی و تقدس و تعظم فرعون را بر روی آب دریا باز آورد بازده که در بر داشت که بدان او را شناختند تا بنی اسرائیل تن بی روح او را دیدند و تسلی یافتند و از نیست که بعضی از علما بدن را بمعنی درع داشته اند

وآمدن آیین بروی آب با آنکه طبع مقتضی رسوب در آب است آیتی باشد از آیات قدرت
ربانی لِتَكُونَ تا باشی تو لِمَنْ خَلْفَكَ برای کسی که از پی تو آید آيَةً نشانهٔ که بتو عبرت گیرد
و داند که مملوک مقهور در دست از دعوی مالکیت و قاهریت بندهٔ که خود را از آتی
نتواند رهانید جز صداء انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند وَإِنَّ كَثِيرًا وبدرستی که
بسیار مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا از علامات قدرت ما لَغَافِلُونَ بیخبرانند ایشانرا
نه در آن فکری ونه از آن عبرتی وَلَقَدْ بَوَّأْنَا وبدرستی که ما جای دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان
یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک فرعون وقوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جای سبز و شایسته
چنانچه از صدق وعدهٔ ما سزد وآن ولایت شام بود وبعد از آن مصر وَرَزَقْنَاهُمْ وروزی
دادیم ایشانرا مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزه‌ها وچیزهای لذیذ وبقول بعضی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود
عصر پیغامبرند که ایشانرا در یثرب جای داد وخرمای تر وخشک بدیشان ارزانی داشت
فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان محمد صلی الله تعالی علیه وسلم
حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتی که آمد بدیشان علم توریت واحکام آن ودر آن اختلاف کردند
بتاویل‌ها یا زمانی که عالم شدند بنبوت احمدی وصفات محمدی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
وبتغییر وتحریف آن مشغول گشتند وگفته‌اند آن علم قرآنست که فرود آمد وسبب اختلاف
یهود شد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ
الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آن چیزی که بودند که از روی عناد یا از جهل فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ در آن چیز اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر علیه الصلوة والسلام
فَإِنْ كُنْتَ پس اگر هستی تو فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ از آنچه فرستاده‌ایم بر تو
از قصص واحکام فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس بپرس از آنانکه يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب را

مراد

مراد جنس کتب است مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ بدرستی که آمد بتو بیان راست
ودرست مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک آرندگان
اصح اقوال آن باشد که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم ومحفوظ
است از شکوک وشبهات وآنچه بروی منزل شده واز همین قبیل است این خطاب دیگر که
وَلَا تَكُونَنَّ ومباش مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا از کسانی که تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ مر آیتهای خدا را که
قرآنست فَتَكُونَ پس باشی اگر تکذیب کنی مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان زدگان إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ بدرستی که
آنانکه واجب شده است عَلَيْهِمْ بر ایشان كَلِمَتُ رَبِّكَ قول پروردگار تو یعنی قولی که
در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند وملایکه را بدان خبر داده وگفته‌اند که
آنیست که لأملأن جهنم هؤلاء في النار ولا ابالي وبر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان
ثابت شد لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی‌آرند زیرا که کلام حق سبحانه وتعالی دروغ نیست وچون
سبب اصلی مر ایمان ایشانرا که تعلق ارادة الله باشد بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند
وَلَوْ جَاءَتْهُمْ واگرچه آید بدیشان كُلُّ آيَةٍ هر آیتی که اقتراح میکنند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
عذاب دردناک را که نام زد ایشان باشد وبعد از نزول آیت عذاب ایمان ایشانرا نفع
رساند چنانچه قوم فرعون وسایر امم ماضیه را سودی نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ در بیان
آورده که اکثر نحویان برانند که لَوْلَا اینجا بمعنی ماء نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی
از دیه‌های عاصیه که بوقت نزول عذاب آمَنَتْ ایمان آوردند فَنَفَعَهَا پس سود رساند
اهل آن ده را إِيمَانُهَا ایمان ایشان در آن وقت إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ مگر قوم یونس را علیه السلام
که ایشان لَمَّا آمَنُوا آنهنگامی که ایمان آوردند كَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتیم وبردیم از ایشان

عذاب الخزی عذاب رسوایی را فی الحیوة الدنیا در زندگانی ومتعناهم و برخوردار بگذاشتیم
ایشانرا الی حین تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته شد
استثنا در الا قوم یونس متصل بود ونفع بایمان باس مخصوص باشد باین قوم و مستثنی
باشد از حکم آن آیت که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا وجمعی بر آنند که معنی آیت
اینست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول
آن تا نافع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب
مشاهده کردند تاخیر کردند ایمان خود را تا بوقت حلول وایمان آوردند و برین تقدیر
استثنا منقطع باشد وقصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بود که حق سبحانه
وتعالی او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل داد ایشانرا مدتی بخدای دعوت کرد و ابا
نموده و برا ی رنجانیدند آخر بسیار رنجیده آمدند وگفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند
فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود وگفت که خبر ده قوم خود را که بعد از سه یا چهل
روز عذاب بر شما فرو آید یونس علیه السلام ایشانرا خبر داد و از میان قوم بیرون رفت
در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعد نزدیک رسید حق سبحانه وتعالی بمالک
خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای
آورد و آن سموم بصورت ابر سیاهی با دودی غلیظ و شرارت آتش بیامده گرد مدینه
نینوی فرو گرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام راست گفته روی بملک خود آوردند
و او مرد عاقل بود فرمود که حضرت یونس را علیه السلام طلب کنند هر چند طلبیدند نیافتند
ملک گفت اگر یونس علیه السلام برفت خدای که یونس علیه السلام مارا بدو دلالت میکرد
باقی است دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم

بس

پس ملک سر و پای برهنه پلاسی در پوشیده و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند
مرد و زن و خورد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکانرا از مادر جدا کردند با یشان
بگویند بیکبار زبانها خالص ساخته ناله و زاری بر داشتند که آمنا بما جاء به یونس علیه
السلام و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم برین وجه می نالیدند و در این چهل روز از افغان
وناله نیاسودند در دردمندی و بیچارگی بی توقف عرض میرسانیدند **نظم** چاره ما
ساز که بی یاوریم ۵ گر تو برانی بکه رو آوریم ۵ بی طربیم از همه سازنده ۵ جز تو نداریم
نوازنده ۵ پیش تو کز بی سر و پا آمدیم ۵ هم بامید تو خدا آمدیم ۵ قومی میگفتند
خداوندا یونس علیه السلام مارا گفته بود که خدای من فرموده است که بندگان
بخرید و آزاد بکنید ما بندگان توایم مارا بکرم خود آزاد کن از بلا جماعتی دیگر
می نالیدند که آمنا مارا یونس علیه السلام خبر داده است که تو که خداوندی بیچارگان
و درماندگان را دست گیرید ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود مارا دستگیر بعضی
چنین بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو میفرمود
که هر که بر شما ستم کند از او درگذرانید خدایا ما از روی جهل بگناه کاری و نافرمانی بر
خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر بدین گونه فریاد میکردند که خدایا یونس علیه السلام
مارا میگفت که پروردگار من گفته است که سایل را مرانید و رد مکنید ما سایل و گدایان
درگاه تو ایم مارا رد مکن و ناامید مگردان روز چهلم که آدینه بود و عاشورا اثر مناجات
دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب
مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکند یونس علیه السلام بعد
از چهل روز متوجه نینوی شده میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون بنزدیک شهر

رسید و بر صورت واقعه مطلع شد ملالی بسیار برو غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا بعذاب
ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل گشت اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت کنند
روی بصحرا نهاد و قصهٔ رفتن او بدریا و روی و محبوس گشتن در بطن ماهی در سورهٔ
انبیا و والصافات مذکور خواهد شد ولو شاء ربك و اگر خواستی پروردگار تو لآمن
هر آینه ایمان آوردندی من في الارض هر که در زمین است كلهم جميعا همهٔ ایشان آورده
اندکه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بایمان قوم بغایت حریص بود وچون
ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینهٔ ضمیر آنحضرت می نشست حق سبحانه وتعالی این آیت
فرستاد وایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود أفأنت آیا تو تكره الناس اکراه میکنی
مردمانرا حتى يكونوا مؤمنين تا گروند مؤمنان بی مشیت من آیت منسوخ است بآیهٔ قتال وما
كان لنفس و نشاید و نیست هیچ تن را ان تؤمن آنکه ایمان آرد الا باذن الله مگر باراده و توفیق
خدای ويجعل الرجس و میگردانیم عذاب را یا خشم میگیریم یا مسلط میکنیم شیطانرا و بعضی
بیا میخوانند یعنی خدای غضب میکند على الذين بر آنانکه لا يعقلون تعقل نمی کنند نمایند
در حجج و آیات قل انظروا بگوای محمد مشرکانرا که از تو طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم
سر یا بملاحظه کنید بدیدهٔ سر ماذا في السموات تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت
وما في الارض و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم پادشاهی
وما تغني الآيات و دفع نمیکنند در این آیتها والنذر و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب
الهی را عن قوم لا يؤمنون از گروه که در علم و حکم من واقع است که نخواهند گروید فهل
ينتظرون پس چشم نمیدارند این مشرکان الا مگر آیا محمد را یعنی وقعها را مثل ايام الذين
مثل وقایع آنانکه خلوا من قبلهم گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه

مؤتفکه

مؤتفکه مراد نزول عذابست قل فانتظروا بگوی پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد
اني معكم بدرستی که من با شما من المنتظرين از منتظرانم هلاک شما را ثم ننجي پس ما برهانیدیم
رسلنا پیغامبران خود را هرگاه که عذاب مکذبان ایشان فرود آمد والذين آمنوا و نجات دادیم
آنانرا که گرویده بودند بدیشان كذلك همچنین داده ایم رسل و متابعان ایشانرا حقا
علينا وعدهٔ راست و درست است از ما که بوقت مشرکان ننج المؤمنين نجات میدهیم گرویده
کانرا که محمد است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و اصحاب او را رضی الله علیهم اجمعین
بگوای محمد يا ايها الناس ای مردمان خطاب باهل مکه است ان كنتم في شك اگر هستید در گمان
من ديني از صحت دین من من بیان میکنم دین خود را برای شما فلا اعبد الذين پس نمی پرستم آنانرا که
تعبدون شما می پرستید من دون الله بجز خدای از اصنام و ملایکه ولكن اعبد الله و لیکن
پرستش میکنم خدای را الذي يتوفاكم آن خدایی که میراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید
است چه وفات اهل شرک بیعاد عذاب ایشا نست وامرت و من مامور شده ام ان اكون
بآنکه باشم من المؤمنين از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیا وان اقم وجهك و دیگر امر کرده اند
مرا یا وحی فرستاده اند بآنکه بپای دارد عمل خود را للدين از برای دین یعنی خالص ساز آنرا
حنيفا در حالتی که مایل باشی از همهٔ ادیان بدین اسلام ولا تكونن و مباش من المشركين از شرک
آرندگان این خطاب متوجه بغیر حضرتست ولا تدع و مخوان من دون الله بجز خدای
ما لا ينفعك آنچیزیرا که سود نکند ترا خواندن او ولا يضرك و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن او
فان فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی بجنین چیزی را فانك پس بدرستی که تو اذا من الظالمين
آنهنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وان يمسسك الله بضر و اگر برساند خدای
بتو مرضی یا شدتی یا فقری فلا كاشف له پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آنرا الا هو مگر او

که الله است وَاِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ واکر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهٖ پس هیج دفع کننده
و باز کرداننده نیست مران فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق سبحانه
و تعالی متفضل است باراده خیر بر بندکان خود يُصِيبُ بِهٖ میرساند فضل خود را مَنْ يَشَاۤءُ
بانکه میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندکان خود وَهُوَ الْغَفُوْرُ و اوست آمرزنده پس از غفران او معصیت
نا امید مشوید الرَّحِيْمُ مهربانست پس طلعت امید در رحمت او بندید قُلْ يَاۤ اَيُّهَا النَّاسُ بکوی
ای مردمان قَدْ جَاۤءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست مِنْ رَبِّكُمْ از
نزد پروردکار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدٰى پس هرکه راه یافت بایمان و طلعت یا متابعت
فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهٖ برای خود یعنی منفعت آن عاید است بدو
وَمَنْ ضَلَّ و هرکه کمراه شد بانکار و تکذیب فَاِنَّمَا يَضِلُّ پس همین است که کمراه می شود عَلَيْهَا بر
نفس خود یعنی وبال آن ضلال بر وست وَمَاۤ اَنَا و نیستم بر شما نکهبان عَلَيْكُمْ بر شما نکهبانی که
امر شما موکل من باشد و میاطی فرموده که آیة السیف ناسخ بر ینست وَاتَّبِعْ مَا يُوْحٰۤى اِلَيْكَ آنچیز برا که
وحی کرده می شود بسوی تو با امتثال و تبلیغ وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت در ایذای که بتو رسد
شکیبایی ورزد حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و تخر
و جزیه کافی وَهُوَ و اوست خَيْرُ الْحٰكِمِيْنَ بهترین حکم کنندکان زیرا که در حکم او خطا
و میل و ستم نیست با مطلع است بر سرایر و احتیاج به بینه و کواه ندارد **بیت**

از سفیدی تا سیاهی کرد تا لوح و قلم   یک رقم از خط مشکن و هو خیر الحاکمین

سورة هود علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الۤرٰ ۵ در احقاف فرموده که حروف مقطعه نسبت با صطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد ایست

وتلی دوی کن ای محمد صلی الله تعالی علیه واله وسلم ع

پس هر مکتوب باشد و مؤید این قول است آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله
فلا تطلبوه و بعضی برانند که معنی الر انست انا الله آری منم خدای می بینم طاعت مطیعان را و
معصیت عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد این کلمه مشتمل است بر وعد
و وعید كِتٰبٌ این کتابیست صفت او این که اُحْكِمَتْ استوار کرده شده است
اٰيٰتُهٗ آیتهای او بحجج و دلایل با منتظم کشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقض و خلل
بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس پیدا کرده شده سوره سوره و آیة آیة با تفصیل یافته است
در آنچه بندکان بدان محتاج اند یعنی متبین شده است مِنْ لَّدُنْ حَكِيْمٍ از نزدیک حکیم
حکم کننده یا حکمت بخشنده خَبِيْرٍ دانا بهر چیزها اَلَّا تَعْبُدُوْۤا برای آن تا نه پرستید
اِلَّا اللّٰهَ مکر خدای را اِنَّنِيْ لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از روی یعنی نام دی نَذِيْرٌ
بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَّبَشِيْرٌ و مژده دهنده بر مثوبة بتوحید و ایمان
وَّاَنِ اسْتَغْفِرُوْا و دیکر احکام و تفصیل آیات برای آنست که تا امرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار
خود برای کناهان کذشته ثُمَّ تُوْبُوْۤا اِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده
يُمَتِّعْكُمْ تا برخورداری دهد شما را مَّتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز اِلٰۤى
دارد تا مرد از شما منتفع کردند یا شما را زندکانی دهد در ایمنی و ثبند منی اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام
برده شده که آخر عمر مقدر است محققان کفته اند متاع حسن رضاست بدانچه دست دهد
از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری علیه الرحمه مذکور است
که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی کذارده شود وَيُؤْتِ و تا
بدهد خدای كُلَّ ذِيْ فَضْلٍ مر خداوند فضلی را در فَضْلَهٗ ثواب و جزای فضل او هم
در دنیی و هم در آخرت ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که در فضل کسی باشد که حسنات

بس

او فاضل باشد از سیات او و وجود فانی قدس الله سره گفته ذو فضل انست که در دیوان اصل
بنام او نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید مع آنرا که بدا دند
از وبازنکیرند وَاِنْ تَوَلَّوْا واگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنند از متابعت من فَاِنِّی
پس بدرستی که من اَخَافُ عَلَیْکُمْ می ترسم بر شما عَذَابَ یَوْمٍ کَبِیرٍ عذاب روز بزرگ که روز قیامت
و در تیسیر آورده از زربدر وگفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلاء کفار بود بقحط و غلا
تا حدی که مرده بود و مرداری خوردند اِلَی اللّٰهِ بسوی مجازات خداست مَرْجِعُکُمْ بازگشت
شما وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و او بر همه چیزها از اعاده و اثابة و تعذیب قَدِیرٌ تواناست آورده اند که
جمعی مشرکان ناپاک که عداوت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم می ورزیدند و بجهت مصلحت زمان
در اخفای آن می کوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پردها فرو گذاریم و خود را
بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراهم گیریم در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد حق سبحانه
و تعالی آیت فرستاد که اَلَا اِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فراهم میگیرند
سینهای خود را بر عداوت حبیب من یاد و تا مکر دانند آزاد و تا کردن سینه عبارتست از پوشیده
داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در دل میگیرند لِیَسْتَخْفُوا بنهان دارند مِنْهُ از خدای تعالی
اَلَا حِینَ بدانید که آنهنگام که ایشان یَسْتَغْشُونَ ثِیَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را یَعْلَمُ
خدای میداند مَا یُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند در سینها وَمَا یُعْلِنُونَ و میدانند آنچه آشکارا میکنند
بزبانها اِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ باسراری که در سینهاست و گویند ذات
الصدور ردها اند و حق سبحانه مضرات آنرا میداند شعر ای که سری در دل نهان کند سری ٥ آنکه
دلا فریده میداند ٥ در اسباب نزول آورده که این آیت در شان احسن ابن شریق نازل شده که مردی
سخن گذار و شیرین زبان بود ملازمت حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم آمدی

و سخن خوش آینده ادا کردی ولاف نیکبختی و هواداری زدی اما باطنش بخلاف ظاهر بود
و درونش و بیرونش نمود حق سبحانه خبث عقیدت او را درین آیة آشکارا کردند بصفای
ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد ٥ صورت ظاهر ندارد اعتبار ٥ باطن باید مبرا از غبار
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِی الْاَرْضِ در زمین مراد جمیع حیوانا تند اِلَّا عَلَی اللّٰهِ مگر
بر خداست رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمة ایراد لفظ علی که مفید وجوبست
در شرع بجمعه وصول رزقست بمرزوق وگفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از
خدایست یا بمعنی الی یعنی روزی منقوص بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند واگر اراده
نماید قبض کند وَیَعْلَمُ و میداند خدای مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوانات در حین حیات
وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه ایشان بعد از وفات کُلٌّ همه که یاد کرده شد از دواب و از زاق و مستقر
و مستودع ایشان مذکور و مسطور است فِی کِتَابٍ مُبِینٍ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ
وَهُوَ الَّذِی و اوست آنکه خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ در شش روز
از ایام دنیی که اول او یکشنبه و آخرش آدینه وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ و بود عرش از آفریدن ارض
و سما عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ عرش او بر آب در برخی تفسا سیر مذکور است که حق سبحانه در مبدء
آفرینش یاقوت سبز بیافرید و بنظر هیبت درو نگریست آن جوهر آب شد پس حق تعالی باد
را بیافرید و آب را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش بر زبر آن جای داد و در وقوف
عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیمست مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی
بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لِیَبْلُوَکُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند ظاهر شود که اَیُّکُمْ کدام شما اَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترست از روی عمل یعنی
شکر که بیشتر است برین نعمت یا تصدیق کامل ترست در قرار عرش بر آب و وقوف آب

بر باد ولئن قلت واگر گویی تو ای محمد قوم خود را انکم مبعوثون بدرستی که شما برانگیخته شده
کاید من بعد الموت از پس مرگ لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند ان هذا
نیست این سخن که در باب بعث میگوید الا سحر مبین مگر مانند سحر آشکارا در فریب یا
بطلان ولئن اخرنا واگر تاخیر کنیم الی امة معدودة از ایشان عذاب را که وعده داده ایم
الی امة معدودة تا هنگام شمرده شده یعنی وقت معلوم لیقولن هر آینه گویند از روی
استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع الا یوم یاتیهم بدانید
که آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز بدر است در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع
نگردد و دمیاطی فرموده که این عذاب قتل جبرئیل است علیه السلام مر مستهزیان را چنانچه
مضمون انا کفیناک المستهزئین ازان خبر میدهد و در سورهٔ حجر مذکور خواهد شد
وحاق بهم واحاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقیق
وقوع است یعنی گوییا که فرا گرفته است جهات ایشانرا ما کانوا آنچه بودند که از روی
جهل به یستهزؤن بدان استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال مینمودند ولئن اذقنا
الانسان واگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را از نزد ما نعمتی که دریابد لذت آنرا ثم نزعنا
پس باز میستانیم آنرا منه ازو انه لیؤس بدرستی که او ناامید است بجهت بی صبری و عدم
اعتماد بر کرم ما کفور ناسپاس است در نعمتی گذشته ولئن اذقناه واگر بچشانیم اورا
نعماء نیکوی و غنا بعد ضراء مسته بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر
لیقولن هر آینه گوید ذهب السیئات برفته بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بدی میآید دور شد
عنی از من انه بدرستی که انسان لفرح شادمانست بنعمت و مغرور بآن فخور نازنده
و فخر کننده بر مردمان و این فرح و فخر اورا غافل ساخته است از شکر نعمت و قیام بحق

لیئس مصروفا باشد آن عذاب باز داشته عنهم از ایشان یعنی چون وقت عذاب ص

متارکة

آن

آن الا الذین مگر آنانکه صبروا شکیبایی نمودند در محنت و بلا وعملوا الصالحات و کردند عملها
نیکو یعنی شکر نعمت بتقدیم رسانیدند در نعمت و رجا اولئک لهم آنگروه که بمحنت صبر
و شکر موسوم اند مر ایشانرا مغفرة آمرزش گناهان واجر کبیر و مزد بزرگ که اقل آن بهشت است
شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتیست که نعیم بهشتی در جنب آن محقر و مختصر باشد
یعنی مشاهدهٔ انوار لقا نظم ما را بهشت بهر لقای تو در خور است ٥ بی بر تو جمال تو جنت
محقر است ٥ آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید
کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات والتسلیمات میکردند با کلام کریم و کتاب
قدیم بطریق تهاون و استهزا سلوک مینمودند و از جملهٔ اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی
بدو ندادند یا ملکی بتصدیق او نفرستادند حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
از عدم قبول و استهزا و سخریت ایشان تنگ دل میشد حق سبحانه و تعالی برای تهییج آن
حضرت در اداء رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیة فرستاد که فلعلک تارک بس
شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی رحمه الله میگوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک
مکن بعض ما یوحی برخی از آنچه وحی کرده شده الیک بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای
مشرکانست از سب آلهه ایشان وضائق و تنگست به باظهار آن صدرک سینهٔ تو
ان یقولوا از ترس آنکه گویند لولا انزل چرا فرو فرستاده نشده است علیه کنز بر وی گنجی که
نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند او جاء معه یا چرا نیاید با او ملک فرشته
بجهت گواهی بر نبوت او تو بسبب این مقالات از ادا رسالت باز ممان انما انت جز این نیست که
تو نذیر بیم کننده بر توانداست و بس و تو در ان تقصیر نمینمایی چرا از رد و انکار ایشان
تنگ دل میباید شد ٥ در شب مهتاب مه را با سماک ٥ از سگان و عوعو ایشان چه باک

وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیزها وَكِيلٌ نکاه بانست یا کواهست یا کارکذار انکه کار
باو کذارند ونکاه دارانکه خودرا بدو سپارد بس توکل برو کن واز کفت کوی هر حسود باک
مدار اَمْ يَقُولُونَ بلکه میکویند کافران که اِفْتَرٰيهُ محمد برمی باخدا آنچه میکوید که من وحی مکیند
یعنی قرآنرا خود می سازد قُلْ فَاْتُوا بکو بس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِثْلِهِ مثل قرآن در
بیان وحسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ بربافته از نزدیك خود یعنی زعم شما آنست که قرآنرا از خود برمی
توان بافت ومن این کمان می برید که من از خود می سازم شما فصحای عربید بس بایدکه نیز
قادر باشید بر انشاء مثل این کلامی بلکه شما از من قادرترید جهت وقوف بر قصص واخبار
ونفوذ شما بر انشاء اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ وبخوانید برای معاونت بر معارضه هر کرا
توانید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راست کویان وجون ایشان
از مباشرت بعشر سور عاجز آمدند آیه دیکر آمد فَاْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وعجز ایشان از ایراد یک
سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا بس اکر اجابت نکردند لَكُمْ مر شمارا در آنچه
کفتید از اتیان سوره مخاطب حضرت پیغمبرست علیه الصلوة والسلام والتحیة
وجمع ضمیر برای تعظیم باشد وکفته اند مراد مؤمنان باشند که ایشان نیز تحری میکردند
برای حمایت پیغمبر ومیکفتند که حضرت رسالت را صلی الله تعالی علیه واله وسلم
نقری میکویند شما با فقیری او معارضه کنید بس حق سبحانه وتعالی فرمود که اکر ایشان
در معوض جواب در نیامدند فَاعْلَمُوا بس بدانید اَنَّمَا اُنْزِلَ که آنچه فرستاده شد بِعِلْمِ اللّٰهِ
بعلم خدایست یعنی ملتبس است بعلمی که خاصه است واو اعلم است بمصالح عباد وَاَنْ لَا اِلٰهَ
وبدانید آنکه نیست معبودی بسزا اِلَّا هُوَ مکر او که عالم است بآنچه غیر او نداند وقادر
بر آنچه غیر او نتواند فَهَلْ اَنْتُمْ بس هستید شما مُسْلِمُونَ ثابتان بر اسلام واستفهام

نعنی

معنی امر نیز تواند بود یعنی بر اسلام باشید جون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد مَنْ كَانَ
هر که باشد که از ذات همت يُرِيدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا خواهد زندکانی دنیی وَزِينَتَهَا وآرایش آن در
مقابله اعمال خیر خود مرا ومنافقانند یا اهل ریا یا یهود ونصاری ودر زاد آورده که
عامیست مر جمیع مردمانرا که هر که از ایشان باحسان واعمال بر خورداری دنیا خواهد
نُوَفِّ اِلَيْهِمْ تمام باز کذاریم بدیشان اَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشانرا فِيهَا در دنیی
از صحت ودولت وسعت رزق وکثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا وایشان در دنیی لَا يُبْخَسُونَ
کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان جیزی کم نکند اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ آن کروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ
نباشد ایشانرا فِي الْاٰخِرَةِ در آن سرای دیکر اِلَّا النَّارُ مکر آتش دوزخ جه ایشان
استیفاء مزدی که بر صور اعمال ایشان مترتب بوده اند ونیات فاسده وغرایز باطله
ایشان که موجب عذاب وعقوبتست مانده وَحَبِطَ وتباه کشت مَا صَنَعُوا آنچه
کرده اند فِيهَا در دنیی جه ثواب آخرت متضرع بر اخلاص است وایشان در عمل مخلص
نبوده اند وَبَاطِلٌ وناجیز است فی النفس الامر مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بوده اندکه میکرده اند
از ریا وسمعه وغیر آن اَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلٰى بَيِّنَةٍ بر برهانی مِنْ رَبِّهِ از پروردکار خود که اورا دلالت کند بطریق ثواب وَيَتْلُوهُ واز پی در آید برهانی اورا که دلیل عقلیست
شَاهِدٌ مِنْهُ وکواهی از خدای که بصحت آن کواهی دهد وآن قرآنست برابر باشد باکسی که زینت
دنیا طلبد وعمل نه بر وجه صواب کند کفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند
یا هر مؤمن مخلص وشاهد پیغمبر است وکفته اند صاحب بینه پیغمبر است صلی الله
تعالی علیه واله وسلم وتابع اوست شاهدی که آن جبرئیل است علیه السلام
یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهما یا صورت آنحضرت

هرکه بدیدهٔ انصاف در وی نکریستی انوار حق و آثار صدق در بشرهٔ او مشاهده نمودی

ای صبح عادت زجبین تو هویداپیست ٭ آن حسن چه حسن است تبارک و تعالیست ٭ بعضی

برآنندکه بیّنه قرآنست ویتلوه یعنی مشاهد ویقرؤ جبرئیل علیه السلام یا لسان حضرت

رسالت صلوات الله وسلامه علیه یا اعجاز ونظم او واکر یتلوه یعنی تبعه دارند شاهد

انجیل است در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق وبشارت واکرچه قبل او نازل

شده وَمِنْ قَبْلِهِ وپیش از انجیل با قرآن تابع او بوده كِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی یعنی توریت بیشوا بوده

مراهل دین را وَرَحْمَةً وبخشایش بر منزل علیهم أُولَٰئِكَ آنکروه که صاحب بیّنه اند يُؤْمِنُونَ

بِهِ میکروند بقرآن وَمَن يَكْفُرْ بِهِ وهرکه کافر شود بقرآن مِنَ الْأَحْزَابِ از کروه چندکه اهل مکه

اند وآنکه حزب ایشانست در عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ

وعده کاه اوست ولا محالة بدان رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در کمان مِّنْهُ ازین موعد إِنَّهُ

الْحَقُّ بدرستی که این وعده درست وراست است مِن رَّبِّكَ از پروردکار تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

بیشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمی کروید بآن وتصدیق نمیکنند وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر

یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از انکس که بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی وبود یا اثبات

شریک برای او أُولَٰئِكَ آن کروه مفتریان يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف

عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردکار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ وخواهند کفت کواهان یعنی حفظه وکرام الکاتبین

یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا وجوارح ایشان کواهی دهند که هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این کروه آنانند

که از روی عناد كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ کفتند بر پروردکار خویش باتخاذ ولد وشریک أَلَا

لَعْنَةُ اللَّهِ بدانید که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکارانست یعنی کافران ومراد از لعنت

دوری باشد از درکاه قرب پس صفت ظالمان میکند ومیکوید الَّذِينَ آنانکه يَصُدُّونَ

بازمیدارند مردمان را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دین او وَيَبْغُونَهَا ووصف میکنند

راه خدای عِوَجًا بکجی وانحراف از راستی وَهُم وایشان بِالْآخِرَةِ بدان سرای هُمْ

كَافِرُونَ وایشان ناکرویدکانند تکریر ضمیر جهت تاکید ایشانیست بآخرت أُولَٰئِكَ

آن کروه کافران لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ عاجز کنندکان مرخدایرا از عذاب خود فِي الْأَرْضِ

در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُم ونیست مرایشانرا مِّن دُونِ اللَّهِ جز خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ

هیچ کس از دوستان که عقوبت آلهی از ایشان باز دارد بلکه يُضَاعَفُ افزوده شود لَهُمُ

الْعَذَابُ برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب کردند جهت ضلال واضلال مَا كَانُوا

نبودندکه در دنیا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستنی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند

وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ونبودند که بدیدندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند أُولَٰئِكَ

الَّذِينَ آن کروه آنانندکه در بازار معامله خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای خویش را یعنی

زیان ایشان بدیشان بازکردد وَضَلَّ عَنْهُم وکم شد از ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند

که افترای کردند از شفاعت بتان ودرخواست ملئکه لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ بی شک وشبهه فِي الْآخِرَةِ

درآن سرای هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیانکارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتانرا بپرستش

خدای خریده اند ومتاع دنیای فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده ودرین سودا

غبنی فاحش است ٭ مایهٔ دین را بدنیی دادن از بی همتیست ٭ زانکه دنی جملکی

رنجست ودین آسایش است ٭ نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی ٭ اندرین سودا

خرد داندکه غبنی فاحش است إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه از روی اخلاص کرویده اند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض وتعهد بنوافل وَأَخْبَتُوا وآرام

کرفته اند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بذکر پروردکار خود یا تواضع کرده اند مر ورا یا برای او واز ماسوی منقطع

شده اند اولئك اصحاب الجنة آنان ملازمان بهشتند هم فیها آنان در بوستان جنان

خالدون دایم جاویدانند مثل الفریقین صفت دو گروه که مؤمن و کافر کالاعمی والاصم مانند

کور و کر اند والبصیر والسمیع و مانند بینا و شنوا هل یستویان آیا برابر بودند این دو فریقه مثلا

در صفت و تشبیه یعنی برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید بدین مثلها و تامل

نمی نمایید در آن تشبیه کرده است کافر را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت

را و بنا شنوا بسبب نصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مؤمن بسمیع و بصیر جهت آنست که

حال مؤمنان در سمع و بصر بر ضد احوال کافرانست در بحر الحقایق فرموده است که اعمی آنست که

حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کیست که

حق را حق بیند و بدو روی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق

شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر نماید و حقیقت بصیر کیست که

دیده بصیرتش بکحل و بی ببصر جلا یافته باشد و سمیع کسی که گوش همتش بگوش دار و بی

بسمع آراسته بود هر که بخدای بیند جز از خدای نه بیند و هر که بخدا شنود جز از خدا شنود

گوشی که بحق یار بود در همه جای ٥ او هیچ سخن نشنود الا از خدای ٥ و آن دیده که زو نور پذیرد دایم

هر ذره بود آینه دوست نمای ولقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح

علیه السلام را بسوی قوم او پس گفت مر ایشانرا انی لکم بدرستی که من شما را نذیر بیم کننده

ام مبین هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم بانذار مر

الا تعبدوا بآنکه نه پرستید الا الله مگر خدای را که اگر پرستش وی نمایید انی اخاف من

می ترسم علیکم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روزی را که مولم است در وصف یوم

بالیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع بالم دور فقال الملأ پس گفتند اشراف و رؤسا

رباع

الذین

٢٧٠

370

الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از قوم نوح علیه السلام ما نراك نمی بینیم ترا

الا بشرا مثلنا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصص تو بوده و بنبوت

و بر ما واجب کرده اند طاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان هیاکل بشریت دیدند و از درکه

حقایق انسانی غافل گشتند مثنوی همسری با انبیا برداشتند ٥ اولیا را همچو خود پنداشتند

گفت اینک ما بشر ایشان بشر ٥ ما و ایشان بسته خوابیم و خور ٥ این ندانستند ایشان

از عمی ٥ در میان فرقی بود بی منتها ٥ از دو گون زنبور خورد از یك محل ٥ زین یکی شد

زهر و زان دیگر عسل ٥ هر دو گون آهو یان خوردند آب ٥ زان یکی شد خون و دیگر مشك ناب

آن دو نی خوردند از یك آب خور ٥ آن یکی خالی و دیگر پر شکر ٥ صد هزاران همچنین اشباه

بین ٥ فرقشان هفتاد ساله راه بین وما نراك اتبعك و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا

الا الذین مگر آنانکه هم اراذلنا ایشان فرودان و فرومایگان ما اند بادی الرای در ظاهر رای

بعضی بتوایمان آورده اند بی تفکری و تاملی یا ایتباعان تو اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان

نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وما نری لکم و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا

علینا من فضل بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بل نظنکم بلکه گمان می بریم شما را کاذبین

دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قال گفت نوح علیه

السلام یا قوم ارایتم ای گروه من مرا خبر دهید ان کنت علی بینة اگر من باشم بر حجتی هویدا من

ربی از نزد پروردگار خود که بر صحت دعوی من گواهی دهد وآتانی و بدهد خدای

مرا رحمة من عنده بخشایشی از نزد خود که نبوتست فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما

و حفص بضم عین و تشدید بمیم خواند یعنی پوشیده کردانند آن حجت را بر شما بسلب معرفت

آن و منع علم شما از آن انلزمکموها آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را قبول آن و گفته اند

استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را براهتدا بدان وَاَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ وحال انکه
شمارا حجت را کارهان وناخواهند کانید قتاده رحمه الله فرموده که اکر نوح علیه السلام
اکر الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردکار است نا حاجت عدلا وکرداند
ونایب فضل او کرا خواند قطعه یکی را نخوانی که مقبول ماست ۰ یکی را برانی که مخذول ماست
بدو نیک امر ترا بنده اند ۰ بتسلیم حکمت سر افکنده اند یَا قَوْمِ ای کروه من لَا اَسْأَلُكُمْ
نمیخواهم از شما عَلَيْهِ برتبلیغ رسالت کنایت از غیر مذکورست مَالًا خواسته که مزد
کار من باشد تا بر شما کران آید اکر ادا کنید یا مرا بخت بود اکر ابا کنید اِنْ اَجْرِيَ اینست مزد من
اِلَّا عَلَى اللّٰهِ مکر بر خدای آورده اند که اشراف قوم میکفتند ای نوح اراذل وادنی را از
مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالسه کنیم نوح علیه السلام در جواب میفرمود وَمَا اَنَا
وبستم من بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا ابتدا انها که کرویده اند اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مُلَاقُوا رَبِّهِمْ
ملاقات کننده کانند جزاء پروردکار خود را وبقرب او فایز خواهند بود بس چکونه برانم
ایشانرا وَلٰكِنِّي اَرَاكُمْ ولیکن من می بینم شمارا قَوْمًا تَجْهَلُونَ کروهی که نمی دانید قدر ایشانرا
وَيَا قَوْمِ وای کروه من مَنْ يَنْصُرُنِي کیست که مرا یاری دهد ومنع کند مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای
اِنْ طَرَدْتُهُمْ اکر برانم ایشانرا اَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان می نمایید کفتند
تو این صفت ایشان میکنی وحال انکه ایشان بظاهر موافقت تو نداشته و بباطن مخالفت
تواند نوح علیه السلام فرمود وَلَا اَقُولُ لَكُمْ ونمیکویم شمارا که البته عِنْدِي خَزَائِنُ اللّٰهِ نزدیک
من خزینهای علم خداوندست وَلَا اَعْلَمُ الْغَيْبَ ونمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم
وَلَا اَقُولُ ونمیکویم اِنِّي مَلَكٌ بدرستی که من فرشته ام تا شما کویید که مَا اَنْتَ بَشَرًا مِثْلَنَا
وَلَا اَقُولُ ونمیکویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر انرا که بخواری در ایشان می نکرد اَعْيُنُكُمْ چشمهای شما

ونجهت

ونجهت فقر ایشانرا اراذل میکویید لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللّٰهُ که نخواهد داد خدای ایشانرا خَيْرًا نیکوی
چه آنچه حق سبحانه در آخرت برای ایشان آماده کرده نه از انست که شمارا در دنی داده
اَللّٰهُ اَعْلَمُ وخدای داناتر است بِمَا فِي اَنْفُسِهِمْ با آنچه در نفسهای ایشانست از صدق و
اخلاص واکر من حکم بر اسلام ایشان نکنم در ظاهر اِنِّي اِذًا بدرستی که من آن هنکام باشم
لَمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران چه انبیارا حکم بر ظاهرست قَالُوا کفتند قَدْ جَادَلْتَنَا ای
نوح با ما مجادله ومخاصمه کردی فَاَكْثَرْتَ جِدَالَنَا بس بسیار کردانیدی جدال را با ما و
دور ودراز کشیدی فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا بس بیار آنچه مارا وعده دادی از عذاب اِنْ كُنْتَ اکر
هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست کویان در وعید خود قَالَ کفت نوح علیه السلام
اِنَّمَا جز این نیست که يَاْتِيكُمْ بِهِ اللّٰهُ بیارد بشما خدای عذاب را اِنْ شَاءَ اکر خواهد عاجلا
یا مؤجلا وَمَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ونیستید شما عاجز کنندکان خدای را از تعذیب خود بانکه بستیزید
یا بکریزید وَلَا يَنْفَعُكُمْ وسود نمیدهد شمارا نُصْحِي نصیحت کردن من اِنْ اَرَدْتُ اکر خواهم
اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ آنکه نصیحت کنم شمارا اِنْ كَانَ اللّٰهُ اکر هست خدای که یخواهد اَنْ يُغْوِيَكُمْ
آنکه شمارا کمراه سازد در کلام تقدیم وتاخیری نیست تقدیرش اینکه اکر خدای اغوا شما
خواهد ومن خواهم که نصیحت کنم شمارا آن نصیحت نفع نمیرساند شمارا هُوَ رَبُّكُمْ اوست
آفریدکار شما ومتصرف در شما بر وفق ارادت وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وبسوی او باز کردیده خواهید
شد وبر اعمال خود جزا خواهید یافت اَمْ يَقُولُونَ بلکه کفتند افْتَرَاهُ برمی بافد نوح
علیه السلام وحی را از پیش خود یا نوح را علیه السلام کفتیم قُلْ اِنِ افْتَرَيْتُهُ بکو اکر بر بافته ام
وحی را فَعَلَيَّ اِجْرَامِي بس بر منست وبال کناه کردن من وَاَنَا بَرِيءٌ ومن بیزارم مِمَّا تُجْرِمُونَ از آنچه
شما کناه میکنید واسناد افترا بمن می نمایید وَاُوحِيَ ووحی کرده شد اِلَىٰ نُوحٍ بسوی نوح

بزيد

علیه السلام اِنَّهُ لَن یُؤمِنَ انکه ایمان نخواهد آورد مِن قَومِکَ از کرده تو اِلّا مَن قَد آمَن مکر
آنکس که ایمان آورده فَلا تَبتَئِس بس اندوه ناک مباش بِمَا کانُوا یَفعَلُون بآنچه هستند که
میکنند از تکذیب وایذا چون فایدهٔ دعوت از ایشان منقطع کشته زمان نزول
عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند وَاصنَعِ الفُلکَ وبساز کشتی را
بِاَعیُنِنا بنکاه داشت ما یا با عین ملائکه که مددکار وموکل تواند وَوَحیِنا وحی کردن
ما بتو در ساختن آن ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست
که کشتی جکونه سازد وحی آمد بوی که بساز جون سینهٔ مرغ وَلا تُخاطِبنی وخطاب مکن با من
فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا در بارهٔ انکه ستم کردند یعنی از من در مخواه دفع عذاب ایشان اِنَّهُم مُغرَقُونَ
بدرستی که ایشان غرق شدکانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح علیه
السلام جوب کشتی میطلبید فرمان در رسید که تا درخت سباح بکاشت و در مدت بیست
بیست سال که درخت برسید مطلقا هیج فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند وایشان
نیز متابعت اباکرده از قبول دعوت نوح علیه السلام اباکردند بس نوح علیه السلام بساختن
کشتی مشغولی فرمود وَیَصنَعُ الفُلکَ و بود که میساخت کشتی را وَکُلَّما مَرَّ عَلَیهِ وهرکاه که
بکذشتندی بر و مَلَأٌ مِن قَومِهِ کروه مهتران از قوم او سَخِرُوا مِنهُ افسوس کردندی بر وجه
کشتی را در بیابانی میساخت دور از آب وکفتندی کشتی می سازی آب کو و دیکر طعنه
زدندی که باول نبی بودی وبآخر نجار شدی قالَ اِن تَسخَرُوا مِنّا نوح علیه السلام کفتی
اکر سخریت میکنید با ما فَاِنّا نَسخَرُ مِنکُم بس ما افسوس خوایم کرد بر شما کَما تَسخَرُونَ
همچنانچه شما افسوس میدارید فَسَوفَ تَعلَمُونَ بس زود بدانید مَن یَأتِیهِ انکس را که
بیاید بد و عَذابٌ یُخزِیهِ عذابی که او را رسوا کرده اند در دنیی که آن غرقست وَیَحِلُّ عَلَیهِ

د فرود آید بد و عَذابٌ مُقِیمٌ عذابی دایم در آخرت که آن آتش غرقست بس نوح علیه السلام
کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سیصد ذرع وکفته اند هزار و دویست وعرض
او پنجاه ذرع وبقولی ششصد وارتفاع او سی و سه وغیر ازینها نیز کفته اند وآنرا بسه طبقه
مرتب ساخته بقبر مطلبی کردانیده وبحکم الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرده
وطیور را در طبقهٔ علیا وسباع وبهایم را در سفلی وآدمیانرا با امتعه واغذیه در وسطی
جای مقرر فرموده وتبهیهٔ اسباب اتمام این مهام مشغول بود حَتّی اِذا جاءَ وقتی که آمد
اَمرُنا عذاب ما یا امر ما بعذاب وَفارَ التَّنُّورُ وبجوشید آب از تنور وآن تنوری بود از سنک
که حوا رضی الله عنها در آن نان بختی ومیراث بنوح علیه السلام رسیده بود ونشانهٔ
عذاب آن بود که از آن تنور بر جوشید بس جون امارت عذاب بدید آید قُلنَا احمِل کفتیم
نوح را علیه السلام که بردار فِیها در کشتی مِن کُلٍّ زَوجَینِ از هر دو جفت از حیوانات یعنی
از هر نوع حیوانی از انها که جفتی میکنند اثنَینِ دو تا نر وماده وخفض تنوین کل میخوانند
یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی بر وَاَهلَکَ وکسان خویش را بکشتی در آر اِلّا مَن سَبَقَ
مکر او را که بیشی کرفته است عَلَیهِ القَولُ بر و قول ما یعنی حکم هلاک وی مراد کنعان است
و واعله که بسر نوح علیه السلام بودند وَمَن آمَنَ و بردار در کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده
وَما آمَنَ وایمان نیاورده بودند موافقت نکرده مَعَهُ با نوح علیه السلام اِلّا قَلِیلٌ
مکر اندکی از مردمان که زوجهٔ مسلمهٔ او بود وسه بسر حام وسام ویافث وزنان ایشان
وهفتاد و دو زن ومرد وغیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بوده اند وبا نوح علیه السلام
هشتاد تن بس نوح علیه السلام اینانرا بنزدیک کشتی آورد وسر بوشی که ترتیب داده
بود بر بالای کشتی بوشید واز زمین آب عذاب جوشیدن کرفت واز آسمان بالا فرود آمدن

آغاز کرد وَقَالَ وکفت حضرت نوح علیه السلام با قوم ارْكَبُوا فِيهَا سوار شوید در کشتی در
حالتی که کویید یعنی بنام خدای برید مَجْرَاهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسَاهَا ودر هنکام
بازداشتن آن وکفته اند بنام خدایست رفتن وایستادن او وجه در خبر آمده که جون
خواستندی که کشتی برود بسم الله کفتندی روان شدی وجون خواستندی که ساکن شود
بسم الله کفتندی وبازایستادی بس نوح علیه السلام بدین وجه تعلیم تسمیه داد وکفت
إِنَّ رَبِّي بدرستی که بروردکار من لَغَفُورٌ آمرزنده مؤمنانست رَحِيمٌ مهربان بر ایشان
که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِيَ وکشتی تَجْرِي بِهِمْ می برد ایشانرا فِي مَوْجٍ در
میان موجها که از عظمت بود كَالْجِبَالِ مانند کوهها وَنَادَى وآواز داد نُوحٌ ابْنَهُ نوح
مر بسر خود را کنعانرا وکویند نام او یام بوده وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ وحال آنکه بود بر کرانهٔ کشتی
ویدا ورا مسلمان میدانست بس از فرط شفقت کفت يَا بُنَيَّ ارْكَبْ ای بسرک من سوار شو در کشتی
مَعَنَا با ما تا ایمن شوی وَلَا تَكُنْ ومباش مَعَ الْكَافِرِينَ با ناکرویدکان که غرقه کردی آن
بسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی وبا کافران در کیش ایشان متفق بودی قَالَ
کفت در جواب پدر سَآوِي زود باشد که باز کردم وپناه کیرم إِلَى جَبَلٍ بسوی کوهی که
از غایت رفعت يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ نکاه دارد مرا از غرق شدن در آب قَالَ کفت نوح علیه
السلام لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نکاه دارنده نیست امروز که منع کند وباز دارد چیزی مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب
خدای إِلَّا مَنْ رَحِمَ مر آنکس که می بخشد یعنی خدای وکویند عاصم بمعنی معصوم است
جون ماء دافق وعیشه راضیه یعنی هیچ کس ممنوع نیست از عذاب مکر کسی که خدای برو
بخشد در اثناء این مکالمه میان پدر وبسر طوفان اشتداد یافت وَحَالَ حایل شد بَيْنَهُمَا
الْمَوْجُ میان پدر وبسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ بس کشت از جمله غرق شدکان القصه

بسم الله

نوح

نوح علیه السلام از کوفه یا هند یا از عین ورده که موضعیست بجزیره در کشتی نشست
عاشر ماه رجب وکشتی تمام روی زمین بکشت وجون واقعهٔ طوفان بنهایت انجامید
وکفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ وکفته شد حق سبحانه وتعالی يَا أَرْضُ ابْلَعِي
وای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را که بیرون دادهٔ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وای آسمان باز کیر
آبی که فرو کذاشتهٔ وَغِيضَ الْمَاءُ وکم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ وکذارده شد
کاری که حکم بدان متعلق بود از هلاک اشرار ونجات ابرار وَاسْتَوَتْ وقرار کرفت کشتی
عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم مدت طوفان شش ماه تمام
بود وَقِيلَ وکفتند بُعْدًا دوری وهلاکت باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر کروه ستمکارانرا یعنی
کافرانرا وجون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه
داشت وصوم عاشورا سنت شد این آیت در غایت فصاحت ونهایت بلاغت است ودر
مفتاح وکشاف ودلایل الاعجاز واسرار البلاغت وغیر آن در وجوه فصاحت وبلاغت
آن سخن کفته اند ودر بیان نظم غریب واسلوب عجیب ونکتها در ایراد هر کلمه
وحسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده وجون در بن ترجمه ساحب میدان سخن وری
سعت ایراد آن ندارد حواله وتوقف بر دقایق ورقایق این حال لمطالعهٔ این مجل از جواهر
التفسیر میرود من الله التوفیق یغوص البحر طلب من اللالی کوهر طلبی رو سوی
دریا کن وَنَادَى نُوحٌ وبخواند نوح علیه السلام رَبَّهُ بروردکار خود را فَقَالَ بس
کفت رَبِّ ای آفریدکار من إِنَّ ابْنِي بدرستی که بسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من
بوده وتو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم واو هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وبدرستی که
وعدهٔ تو راستست وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وتو حکم کننده ترین حکم کنندکانی حکمت

درین جیست امام ماتریدی قدس الله سره درتاویلات اورده که نوح علیه السلام
ازکفر پسر خبر نداشت که اگر داشتی این سوال نکردی زیراکه حق تعالی فرموده بود که
ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا وچون این سوال فرمود قال گفت خدای یا نوح انه ای نوح بدرستیکه
لیس من اهلک نیست از اهل دین تو انه عمل بدرستیکه او خداوند عملیست غیر صالح
نه نیک ونه شایسته فلا تسألن پس مپرس از من ما لیس لک آنچه نیست ترا به علم بآنچیز
دانشی یعنی چیزی که چون از پرسید ندانی مپرس که ترا بآن علم نیست چون کفر
پسر تو از من سوال مکن انی اعظک بدرستیکه من پند میدهم ترا ومنع میکنم ان تکون
ازانکه باشی من الجاهلین از نادان بسوال غیر جایز قال رب گفت نوح علیه السلام
ای پروردگار من انی اعوذ بک بدرستیکه من پناه میگیرم بتو بعد ازین ان اسألک ازانکه
بپرسیم از تو ما لیس لی آنچه نباشد مرا به علم بآنچیز دانایی یعنی نخواهم سوال ازآن
والا تغفر لی واگر نیامرزی مرا وترحمنی ونبخشایی برمن اکن من الخاسرین باشم از زیان
کاران قیل یا نوح گفته شد که ای نوح اهبط فرود آی از کشتی بسلام منا بسلامتی
حاصل از حضرت ما یا بسلام وتحیت از ما بر تو وبرکات وزیادتها علیک بر تو یعنی
در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو قولی آنست که از اهل کشتی غیر
نوح علیه السلام وسه پسر او راعقب نماند وتمام نسل اهل عالم بدین سه کس منتهی
شود سام پدر عرب وفرس است ویافث پدر اتراک وحام پدر هندو وعلی امم
وسلام وبرکت بر گروه چند ممن معک از آنها که ناشی شوند که از جمعی تواند یعنی مؤمنان
وامم وازآنها که باتواند امتی چنداند یعنی ناشی خواهند شد که سنمتعهم زود باشد که
برخوردار کنیم ایشانرا در دنیا بفراخی عیش وسعه رزق ثم یمسهم پس برسد

بر تو م

ایشانرا

ایشانرا منا ازما عذاب الیم عذاب دردناک در آخرت مراد کفارند ودر وسیط از
قرطبی رحمه الله نقل میکند که هیچ مؤمنی ومؤمنه نباشد ازآن روز تا روز قیامت الا که
داخل است درین اسلام وبرکت وهیچ کافر وکافره نبود که دخل دارد درین تمتع وعذاب
تلک آن قصه که مذکور شد من انباء الغیب از چیزهای غیبست که بواسطه جبرئیل
نوحیها الیک وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمد صلی الله علیه وسلم ما کنت تعلمها نبودی که
بدانی آنرا انت ولا قومک نه تو ونه قوم تو که قریش اند من قبل هذا پیش ازین وقت
فاصبر پس شکیبایی کن بر ایذای قوم ومشقت تبلیغ همچنان که نوح علیه السلام
صبر کرد ان العاقبة بدرستیکه عاقبت نیکو للمتقین مر پرهیزکارانراست در دنیا
بظفر بر اعدا ودر آخرت بدرجات علی پیر طریقت قدس سره فرمود که صبر کلید بستگیهاست
وشکیبایی علاج خستگیهاست نتیجه شکیبایی ظفرست وکار بی صبران
هر روز بدتراست نظم صبر است کلید گنج مقصود ٥ بیصبر دری مراد نکشود ٥
گر صبر کنی مراد یابی ٥ وزپای در افتی ارشتابی والی عاد وفرستادیم بقوم عاد
اخاهم هودا برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهت نسبت است چنانچه در سوره اعراف
گذشت قال گفت هود علیه السلام یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای را
بیگانگی ما لکم من اله نیست شمارا معبودی غیره بجز وی وشما او را شریک واثبات
میکنید ان انتم نیستید شما الا مفترون مگر آنکه افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شرکا
یا قوم ای قوم من لا اسألکم نمیخواهم شمارا علیه بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی
ومزد راست که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازاله تهمت
وخلوص نصیحت چه دعوت وقتی که نتیجه دهد وموعظت آن زمان فایده رساند

که بمطامع فاسده آلوده نباشد ٥ طمع بندود فتر ز حکمت بشوی ٥ طمع بگسل و هرچه
خواهی بگوی ٥ لاجرم پیغمبران مزد نبوّت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه
السلام فرمود اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد من اِلَّا عَلَی الَّذِی مگر برانکس که بمحض قدرت فَطَرَنِی
بیافرید مرا اَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمایید تا محق را از
مبطل و حق را از باطل تمیز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود علیه السلام قبول
نکردند و حق سبحانه بشامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشانرا
عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند
برای زراعت بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلام
فرمود وَیَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّکُمْ از پروردگار
کار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا پس بازگردید اِلَیْهِ بدو از عبادت غیر او یُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد
از آسمان عَلَیْکُمْ بر مزروعات شما مِدْرَارًا بارانی پیوسته وَیَزِدْکُمْ و بیفزاید و بار کند
قُوَّةً اِلَی قُوَّتِکُمْ قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی
قادر شوید پس سخن بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و برمگردید بر من و اعراض منمایید از پیغام الهی
مُجْرِمِینَ در حالتی که مصر باشید بر گناهان قَالُوا گفتند مَا جِئْتَنَا بِبَیِّنَةٍ ای هود نیاوردی
ما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود علیه السلام معجزات بر ایشان نموده بود
ایشان آنرا در حساب نیاورده و انکار خود گفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَارِکِی آلِهَتِنَا
ترک کنندگان عبادت خدای خود عَنْ قَوْلِکَ از سخن تو که گویی یک خدا را پرستید
وَمَا نَحْنُ لَکَ و نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِینَ از گرویدگان اِنْ نَقُولُ نمیگوییم ما در شان تو اِلَّا اعْتَرَاکَ
مگر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ رنجی و گزندی و علتی گویند

مراد جنون است یا عادیان گفتند که چون دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه
ساخته اند تا سخنان که نه بر طبق عقل است از تو شنوده میشود قَالَ گفت هود علیه
السلام اِنِّی بدرستی که من اُشْهِدُ اللّٰهَ گواه میسازم خدا را وَاشْهَدُوا و نیز شما گواه باشید
اَنِّی بَرِیءٌ برآنکه من بیزارم مِمَّا تُشْرِکُونَ از آنچه شما انباز میگیرید مِنْ دُونِهِ بدون خدای
یعنی در عبادت او دیگری را شریک میسازید فَکِیدُونِی پس اجتماع کنید بر کید نسبت
من جَمِیعًا همه شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمایید ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت
مدهید و هرچه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت
و منفعت شما نه اندیشم و این از جملهٔ معجزات هود بود علیه السلام که تن تنها در مواجهه
جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که خون او تشنه بودند این
همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود
شدت و قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بد و عاجز شدند و نعم ما قیل بیت
تو خدا را شو اگر جملهٔ عالم در پاست ٥ نخد اگر سر موی قدمت بر گردد ٥ و چون هود
علی نبینا و علیه السلام بکرم الهی و توفیق تمام داشت گفت اِنِّی تَوَکَّلْتُ بدرستی که من
توکل کردم عَلَی اللّٰهِ بر خدای رَبِّی وَرَبِّکُمْ که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود
را بوی بازگذاشتم مَا مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده نیست اِلَّا هُوَ آخِذٌ مگر خدای مر گیرنده است
بِنَاصِیَتِهَا موی پیشانی او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب بر و واخذ نواصی تملیک مالیه
و قدرت و تصرفست اِنَّ رَبِّی بدرستی که آفریدگار من عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ طریق حق و عدلست
هر که بر و توکل کند او را ضایع نگذارند و در بحر الحقایق آورده که صراط مستقیم آنست که
منتهی بحق باشد نه بغیر او و کما قال وَاَنَّ اِلَی رَبِّکَ الْمُنْتَهَی و در نقد النصوص قدس سره

جامعه مذکور است در باب احدیه افعال و بیان تاثیرات و موثرات که آن ذات متعالیه که
فی الحقیقه متصد جمع افعالی و موثر منفعد است بحکم تربیت هر یکی را بحسب قابلیات بسوی
حضرت خود میگشانداینست سر آخذ بناصیتها اِنَّ رَبِّی عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ ٤ کش
گشاندیر کشند کانا الیه راجعون ٥ و از ین منقولد است قول قایل ٥ جون همه راه اوست
از جب و راست ٥ نو بهره که میروی او راست ٥ جون از و بود ابتدای همه ٥
هم بدو باشد ابتدای همه فَاِنْ تَوَلَّوْا بس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید
فَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ بس بدرستی که رسانیده ام شما مَا اُرْسِلْتُ بِهٖ آنچیز را که مرو فرستاده شده بودم
بآن اِلَیْکُمْ بسوی شما یعنی شما وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و جون قبول نکردید
حق سبحانه شما را هلاک کند وَیَسْتَخْلِفُ و جانشین شما کرداند رَبِّیْ آفریدکار من قَوْمًا غَیْرَکُمْ
گروهی را غیر شما وَلَا تَضُرُّوْنَهٗ شَیْئًا و زیان نتوانید رسانیدن حق را چیزی با عراض از من و ابا
از قبول دعوت حق اِنَّ رَبِّیْ بدرستی که پروردکار من عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه جیزها حَفِیْظٌ
نکه باننست یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نکاه میدارد و مجازات آنها از و فابت نمیشود
و جون کفار قوم هود علیه السلام بدین سخنان متعظ نشد ند حکم ربانی بایشان نافذ گشت
وَلَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا و آهنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّیْنَا هُوْدًا نجات دادیم هود را
وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنکسانی که گرویده بودند مَعَهٗ با او و ایشان جهار هزار بودند که همه
را با هود برهانیدیم بِرَحْمَةٍ مِّنَّا ببخشش و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل ما بود بعمل
ایشان وَنَجَّیْنَاهُمْ و برهانیدیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِیْظٍ از عذاب درشت و آن سموم
دوزخ بود که بمناخر ایشان در آمده و از ادبار بیرون شده اعضاء ایشانرا پاره پاره
میساخت وَتِلْکَ عَادٌ و آن عادست یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عادست

جحدوا

جَحَدُوْا و انکار کردند کافر شدند بِاٰیَاتِ رَبِّهِمْ بایات پروردکار خود وَعَصَوْا رُسُلَهٗ
و عاصی شدند در فرستادکان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم همه پیغمبرانست وَاتَّبَعُوْا
و پی روی کردند اَمْرَ کُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر سرکش عَنِیْدٍ ستیزه کار را یعنی عاصی شدند کسی که
ایشانرا بحق دعوت میکرد و مطیع کشتند آنرا که ایشانرا بکفر و ضلالت میخواند وَاُتْبِعُوْا
و از پی در آمده شدند فِیْ هٰذِهِ الدُّنْیَا درین سرای لَعْنَةً لعنت را که بعد و هلاک گشت
وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست اَلَآ اِنَّ عَادًا کَفَرُوْا عاد را یعنی از رحمت
دور ند و بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعاء هلاکت بر ایشان
بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابست قَوْمِ هُوْدٍ عطف بیان عاد
یعنی این عاد ثانیه گویند جه ایشان اولی بودند که حضرت هود علیه السلام بدیشان مبعوث
بودند که عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند جه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَاِلٰی ثَمُوْدَ
و فرستادیم بسوی قبیله ثمود اَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قَالَ
گفت صالح علیه السلام یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای قوم پرستید خدا را و بوحدانیت او بگروید
مَا لَکُمْ نیست شما را مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد نطفها را که نسل او
آفریده میشود و از خاک پیدا کرد هُوَ اَنْشَاَکُمْ و زندگانی و بقا داد شما را مِّنَ الْاَرْضِ در زمین
در مدارک مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده با شما را قدرت داد
بر عمارت زمین تا منازل تره ساختید و به خضر انها رو غرس اشجار اشتغال نمودید فَاسْتَغْفِرُوْهُ
بس آمرزش خواهید از و یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَیْهِ بس رجوع کنید به پرستش
او از عبادت غیر او اِنَّ رَبِّیْ بدرستی که آفریدکار من قَرِیْبٌ نزدیکست با عبد و اران
رحمت مُّجِیْبٌ اجابت کننده دعاییست بفضل و منت قَالُوْا یَا صَالِحُ گفتند قوم که ای صالح

بدانید که قوم عاد کفروا ربهم
نه کردیدن به پروردکار قوم
الا بعدا بدانید که
دورلیت لعاد
ص

از زمین هدا که یعنی ادم را پدر شماست
و مواد نطفها را که نسل او از آن
آفریده می شود و از خاک پیدا کرد
و استعمرکم و زندگانی
و بقا داد فیها
ح

قد کنت بد رستی که بودی فینا در میان ما مرجوا امیدوار یعنی نشانهٔ رشد و سداد
در جبین حال تو میدیدیم قبل هذا پیش ازین که دعوی نبوت و میخواستم که ترا ملك یا متشار
خود سازیم باامیدی داشتیم که بدین مامتدین شوی حالا بدین سخن که میگویی امید از تو بریده
ایم اتنهانا باما را نهی میکنی ان نعبد ازانکه می پرستیم ما یعبد آباؤنا انراکه بودند پدرما
که می پرستیدند وانّنا لفی شكّ و بتحقیق که ما در شك ایم ممّا تدعونا ازآنچه تو میخوانی ما را
الیه بسوی آن از توحید و ترك عبادت اصنام مریب شکی در تهمت افکنده یعنی کمانی
که نفس را مضطرب می سازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را شوریده میکرداند قال یا قوم کفت
صالح علیه السلام که ای کروه ارایتم خبر دهید مرا و فرض کنید من ان کنت اکر باشم
علی بیّنة بر حجتی روشن من ربّی از پروردکار خود وآتانی منه و داده باشد مرا از نزدیك خود
رحمة پیغمبری فمن ینصرنی پس نصرت دهد مرا پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا من الله
از عذاب خدای ان عصیته اکر فرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را لنخدای میخوانم
و شما را بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله می‌نمایید فما تزیدوننی پس شما نمی افزایید
مرا غیر تخسیر جز زیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما را بزیان یا نسبت کردند
من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند و چنانچه در سورهٔ
اعراف سمت ترقیم یافت بدعای وی از سنك ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام بریشان حجت
کرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد ویا قوم و کفت ای قوم هذه ناقة الله این ناقه ایست
که خدای خلق کرده لکم برای شما آیة در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او فذروها پس بکذارید
او را تا کل تا بخورد و بچرد فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع
او مر شما راست ولا تمسّوها بسوء و مرسانید بوی بدی و آزاری که اکر بدی قصد او کنید فیاخذکم

بس بکرید

پس بکیرد شما را عذاب قریب عذاب نزدیك یعنی متعاقب آزار او معذب کردید و مهلت نیابید
فعقروها پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سورهٔ قمر بیاید انشاء الله تعالی و بعد از عقر
ناقه بچهٔ او ببالای کوه برآمده سه بانك کرد صالح علیه السلام بدان وقت در میان قوم نبود
چون حال با او تقریر کردند فقال تمتّعوا پس کفت شما بزیید و برخوردار از حیات فی دارکم
در سرایهای ثلاثة ایّام سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و روز شنبه
بشما عذاب فرود آید ذلك وعد این وعده ایست غیر مکذوب نه دروغ آورده
اند که چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ شد و آدینه سیاه کردید و شنبه
عذاب نازل فلمّا جاء امرنا پس آن هنکام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجّینا صالحا نجات
دادیم صالح را والذین آمنوا معه و آنانکه با او بودند از مؤمنان برحمة منّا بفضلی
و بخششی از نزدیك ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض و رحمت صالح و مؤمنان را از آن بلاها
برهانیدیم ومن خزی یومئذ و از رسوایی آن روز و میشاید که مراد روز قیامت باشد انّ
ربّك بتحقیق که پروردکار تو هو القوی اوست توانا بر نجات العزیز غالب بر دشمنان
بهلاك ایشان واخذ الذین ظلموا و فرا کرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة فریاد
عظیم مراد صیحهٔ جبرئیل است و در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعدهٔ حیات
داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کنده و منتظر عذاب می بودند چون روز
چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامده از منازل بیرون آمده یکدیکر را میخواندند
که ناکاه جبرئیل علیه السلام بصورت اصلی خود پایش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خود
نشر کرده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانهای سفید و براق و پیشانی
با جلا و نورانی و رخساری برافروخته و موی سر وی سرخ برنك مرجان ظاهر شد

وانتی را بوشید و نمود آن حال را مشاهده نموده روی بمساکن نهاده بقبوره درآمدند ند
جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه مردند و زلزله در خانها
افتاد، سقفها بر ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا پس کشتند فِي دِيَارِهِمْ در دیارهای خو
جَاثِمِينَ مردکان و بر زمین چسفند کان كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا کویا هرکز نبوده اند در آن
سراها و در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنرا که از قوم ثمود بود
و در مشارق و مغارب و سهول و جبال مکر یک مرد که اورا ابورغال کفتندی و از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که ابورغال کیست حضرت ره فرمود که پدر قبیله
ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَا بدانید بدرستی که ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردکار خو
أَلَا بُعْدًا بدانید که دوریست از رحمت من لِّثَمُودَ مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ و بتحقیق
آمد رُسُلُنَا فرستادکان ما از ملایکه یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند و میا طی
کوید سه فرشته بعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت جوانان ساده
روی صاحب جمال بودند ابراهیم صلوات الرحمن وسلامه علیه بِالْبُشْرَىٰ بمژده دادند
او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق سلمی مذکوراست که آن بشارت بود
بدوام خلت صاحب کشف الاسرار آورده که چون از اول خلیل را بنواخت که وَاتَّخَذَ اللَّهُ
إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقایق
آورده که آن فرزنده بود بظهور سید انبیا از صلب وی و بآنکه او خاتم پیغامبران و صاحب
لوای صمدیت وجه بشارت در مقابله این تواند بود که پدر را چنین پسری باشد نظم
خوش وقت آن پدر که چنین باشد پسر ٥ شاباش از آن صدف که چنین پرورد کهر
آبا از و مکرم و ابنا از و عزیز ٥ صلوا علیه ما لمع الشمس و القمر ٥ و در میا طی آورده که

ابراهیم

جبرئیل

جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل علیه السلام ببشارت ولد مر
ابراهیم را علیه السلام و میکائیل علیه السلام بمحافظت لوط علیه السلام و اهل وی و
اخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون بنزدیک خلیل آمدند قَالُوا سَلَامًا کفتند سلام
میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ کفت ابراهیم علیه السلام که جواب من سلام است بر شما
ابراهیم ندانست که فرشتکانند ایشانرا در مهمان خانه نشانید فَمَا لَبِثَ پس درنک نکرد
أَن جَاءَ تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيذٍ کوساله بریان کرده بر سنک کرم پس خون بکستی و صلا
در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ پس آنهنکام که دید ابراهیم
علیه السلام دستهای ایشانرا که مطلقا لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نمیرسد بدان کوساله یعنی دست بطعام
یعنی دست بطعام نمیکنند نَكِرَهُمْ انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد وَأَوْجَسَ و در
دل آورد مِنْهُمْ خِيفَةً از ایشان ترسی چه در آن زمان که قصد کسی داشتی از طعام او تناول
نمودی و چون ایشان از طعام وی نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرر بوی رسانند چون
فرشتکان احساس خوف نمودند از وی قَالُوا کفتند ای ابراهیم لَا تَخَفْ مترس إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستیکه
ما فرشتکانیم فرستاده شده إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ بسوی قوم لوط علیه السلام تا ایشانرا عذاب
وَامْرَأَتُهُ و زن ابراهیم علیه السلام ساره بنت هاران قَائِمَةٌ ایستاده بود در پس پرده و
سخن ملایکه استماع میکرد یا در آن خدمت بر سر مهمانان ایستاده کی داشت چه ساره عمر یافته
بود و پیر کشته و از کسی روی نمی پوشید همین که سخن فرشتکان شنود فَضَحِكَتْ پس
بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم بود علیه السلام یا
برای هلاک اهل فساد و کویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط علیه
السلام با وجود قرب عذاب بر ایشان یا متعجب بود از تمثل ملک بصورت بشر یا شکفت

می ماند از خوف ابرهیم علیه السّلام ازسه تن با وجود بسیاری حشم وخدم و بر هر
تقدیر جون ساره بخندید فَبَشَّرْنَاهَا بس بشارت دادیم ما او را بزبان ملائکه
بِإِسْحَاقَ بوجود فرزندی اسحق نام وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ واز بس اسحق و یعقوب تخصیص
بشارت بشارت جهت آن بود که بجت وسر و رزنان بفرزند بیشترست ودیکر انکه
ابراهیم علیه السلام از هاجر بسری داشت اسماعیل نام وساره را هیج فرزند نبود
بس جون مژده فرزند شنود قَالَتْ يَا وَيْلَتَى کفت ای عجبا أَأَلِدُ من نزایم وَأَنَا عَجُوزٌ وحال
انکه من بیر زنم ودر آن وقت نود ونه سال از عمر وی کذشته بود وَهَٰذَا بَعْلِي واین شوهر
من شَيْخًا درحالتی که بیرست صد وبیست ساله یا صد دوازده ساله إِنَّ هَٰذَا بدرستی که
این خبر که میکویند لَشَيْءٌ عَجِيبٌ جیزی عجیب است استعجاب وی از راه عادت بود نه
از روی قدرت قَالُوا کفتند فرشتکان مر ساره را أَتَعْجَبِينَ آیا شکفت میداری مِنْ أَمْرِ
اللَّهِ از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان دو بیر
فرزندی بیرون آرد بیت قدرتی راکه بر کمال بود ٥ کی جنینها ازو محال بود
رَحْمَتُ اللَّهِ بخشایش وَبَرَكَاتُهُ وبرکاتها یعنی زیادتی وخیرات عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ
بر شما ای اهل بیت محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط وجمیع انبیا و بنی اسرائیل
از ابراهیم صلوات الرحمن وسلامه علیه واز ساره رضی الله عنها بیدا شدند إِنَّهُ بدرستی که
خدای حَمِيدٌ ستوده است باعطاء نعم مَجِيدٌ بزرکوار باظهار کرم فَلَمَّا ذَهَبَ بس
آنهنکام که برفت عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ از برای ابراهیم علیه السلام ترسی و فزعی که داشت
وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ وآمد بوی بشارت اولاد يُجَادِلُنَا در ایستاد ومجادله کرد با فرشتکان
فِي قَوْمِ لُوطٍ در شان قوم لوط علیه السّلام آورده اند که ملائکه را کفت که شما هلاک

کیند

کیند اهل قریه را که در وی صد مؤمن باشند کفتند نی فرمود که اکر نود باشند کفتند نی فرمود که
اکر نود باشند کفتند نیکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید وبه بنج رسید بس بیکی
ملائکه کفتند در هر ده که یک مؤمن باشد ما را هلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم علیه السلام
فرمود که إِنَّ فِيهَا لُوطًا نه لوط وبنات وی در آنجااند فرشتکان کفتند که یا لوط و اهل او را
بیرون خواهیم آوردن از میان ایشان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ بدرستی که ابراهیم بردبار بود تعجیل
نداشت در انتقام از بدکاران أَوَّاهٌ آه زننده بود وتاسف خورنده بود بر آدمیان مُنِيبٌ
رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بر انکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه
رقت و فرط ترحم او بود وامید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند
ملائکه کفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ ای ابراهیم روی بکردان ودر کذر عَنْ هَٰذَا از این جدال
إِنَّهُ قَدْ جَاءَ بدرستی که آمده است بدیشان عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ عذابی باز نا کردنی بجدال ودعا
بس ملائکه ابراهیم را علیه السلام وداع فرموده روی بمؤتفکات نهادند وآن جهار شهرستان
بود در هر یکی صد هزار مرد شیر شمشیر زن جون بنزدیک سدوم رسیدند که لوط
علیه السلام در آنجا بود جون نکاه کردند دیدند که وی در زمینی کار میکرد بیش
وی رفتند وسلام کردند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا وآنهنکام که آمدند فرشتکان لُوطًا بسوی
لوط علیه السّلام سِيءَ بِهِمْ اندوهکین شد بریشان وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وتنک دل شد
بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه بسبب انکه ایشانرا دید با رویهای خوش و
صورتهای دلکش از بدی وبی باکی قوم اندیشید وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ وکفت این
روز سختیست بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه کفته بود تا لوط علیه السلام جهار مرتبه
به بدی قوم خود کواهی ندهد ایشانرا هلاک مکنید لوط که مهمانرا دید کفت بشما نرسیده است

أَمْرُ رَبِّكَ فرمان بروردکار تو
بعذاب ایشان وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ
وبدرستی که آینده است
بدیشان
د

خبر اهل این شهر وکار ایشان کفتند جیست کار ایشان لوط را علیه السلام شرم آمد کفت
کواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند جبرئیل علیه السلام اشارت فرمود که اینک
یک شهادت پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد وجون بدر دروازه رسید
همان سخن را تکرار نمود وجون بشهر آمد دیکر باره اعادت کرد وجون بخانه رسید دیکر بار
ادا کرد وجون شهادت اربع وجود کرفت بعضی مردم مهمانان لوط را علیه السلام دیدند
وخبر بدیکران رسانیدند لوط علیه السلام اکابر قوم را خبر کرد روی بدر خانهٔ لوط
علیه السلام نهادند وجاءه قومه وآمدند بلوط علیه السلام قوم او یهرعون الیه
بشتاب دواینده شده بسوی او ومن قبل وپیش ازین وقت نیز کانوا یعملون السیئات بودند
که عملهای بد میکردند از لواطه وکبوتربازی وصفیر زدند در مجالس وبرای استهزا نشستن
بر سر راهها وجون بدر خانهٔ لوط آمدند وطلب مهمانان کردند قال یا قوم کفت ای کروه من
هؤلاء بناتی اینک دختران من ایشانرا بخواهید هن ایشان اطهر لکم پاکیزه
ترند مر شمارا تزویج بایشان بشرط ایمان بوده یا در شریعت وی تزویج مؤمنات بکفاری
توانیست حضرت لوط علیه السلام از فرط نبوت وکرم وحمیت دختران را فدای مهمانان
کرد وکفته مراد بنات نساء ایشان بوده جه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت
ورحمت یعنی زنان بخواهید که شمارا حلال اند فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک
فواحش ولا تخزون ومرا رسوا مکنید فی ضیفی در شان مهمان من الیس منکم آیا نیست
از شما رجل رشید مردی راه یافته که شمارا پند دهد واز عملهای بد باز دارد قالوا لقد علمت
کفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که ما لنا نیست مارا فی بناتک من حق در دختران تو
هیچ حاجتی وانک لتعلم وبتحقیق تو میدانی ما نرید آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه

قال

قال کفت لوط علیه السلام در جواب ایشان لو ان لی بکم کاشکی مرا باشد قوة بدفع
شما قوتی تا اکر مرا قوتی باشد در نفس من هر اینه شمارا دفع کنم او آوی یا پناه کیرم وباز
کشت کردم الی رکن شدید برکنی سخت یعنی عشیره وقبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد
ودر احادیث صحاح وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که رحم الله
اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه کرفت وحق سبحانه او را یاری داد جه ملجاء
درماندکان جز درکاه او نیست بت آستانش که قبله کاه همه است ه از همه آفتی پناه همه است
هر که دل در حمایتش بستیست ه از غم هر دو کون وارستیست ه آورده اند که لوط علیه
در خانه فرو بسته بود واز پس در با ایشان مجادله می نمود ایشان دیوار را بشکافتند
وخواستند که بخانه درآیند لوط علیه السلام بغایت مضطر واندوهناک شد ملائکه
او را بدان اضطراب وخروش وجزع دیدند قالوا یا لوط کفتند ای لوط انا رسل ربک
بدرستی که فرستادکان توییم وبعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا
الیک نمی رسند باضرار وایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه
ومارا با ایشان بگذار پس جبرئیل علیه السلام پیش ایشان باز شد وپر خود را بر رویهای ایشان مالید
همه کور شدند واز خانهٔ لوط علیه السلام بیرون دویده میکفتند حذر کنید که مهمان لوط
علیه السلام ساحرانند پس جبرئیل علیه السلام فرمود که فاسر باهلک پس ببر کسان خویش را
بقطع من اللیل بپارهٔ از شب یعنی بعد از کذشتن برخی از شب ولا یلتفت وباید که التفات
نکند وباز پس ننکرد منکم احد از شما یکی پس همه اهل خود را ببر الا امراتک مکر زن خود را
که او کافر است انه مصیبها بدرستی که رسنده است او را ما اصابهم آنچه رسد بدیشان
یعنی وی نیز جون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنکدلی فرمود که

کی خواهد بود هلاک ایشان جبرئیل علیه السلام گفت إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل علیه السلام گفت أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را علیه السلام فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و بر داشت تا بجای که اهل آسمان بانک خروس و آواز سگ ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفگند و بقدرت کامله جَعَلْنَا کردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهَا بر آن شهرها بعد از سرنگون شدند آن حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ سنگی از گل سنجین سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد که با آتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهیست در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است که نام جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بریشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود مَنْضُودٍ بر هم نهاده یا پی در پی مُسَوَّمَةً نشان کرده بخطوط سیاه و سفید چون جذع یا بیاض و حمرت و در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بعضی از آنها سفید در وی نقطهای سیاه و برخی سیاه و برو نقطهای سفید یا نام هر کس که برو باران می‌شد بر آن نوشته بود یا آماده کشته عِنْدَ رَبِّكَ در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بوده و خورد او برابر سبوئی قولی آنست که سنگ بر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر جا از ایشان کسی بود سنگی مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمد تا چهل روز آن سنگ که نام او بود در هوا معلق بایستاد همین که از حرم بیرون رفت بر سر وی آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ و نیست آن سنگ عذاب مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان

سنک بارد ٥ چو عالم از ستمگر تنگ دارد ٥ عجب نبود که بر وی سنگ بارد ٥ سگان را سنگ در خورد است بسیار ٥ چو ظالم را ببینی سنگ بردار ٥ و گفته اند ضمیر هی راجع بقری است کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمکاران مکه دور نیست در اثنای اسفار بران دیار میگذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار در آن نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح آرند وَإِلَى مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین یا کسان مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را علیه السلام قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم پرستید خدایرا یگانگی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدای بجز وی وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و کم مکنید و مکاهید پیمانه را وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستی که من می بینم شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگر پس رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي و بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما با این خیانت که دارید عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ از عذابی که روزی گیرد در ابند توصیف یوم باحاطه که صفت عذابست بجهت وقوع است در وی یعنی در آن روز عذابی گیرد شما را و گیرد که هیچکس راه رهائی نیابد مراد عذاب روز قیامت است یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این غایت مبالغه است وَيَا قَوْمِ و ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمام بپیمایید مکیل را به پیمانه وَالْمِيزَانَ و تمام بسنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند و اطراف درم و دینار را نیز می بریدند در آن باب میگوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا

جیزهای ایشان یعنی بهای هرجه بخرید یا از قراضه که از دینار

برید ولا تعثوا و غایت تباهی مجوئید فی الارض در زمین بلکه خود مفسدین در حالتیکه

تباه کاران باشید بقیة الله آنچه خدای باقی برای شما از حلال بعد از ترک حرام خیر لکم

بهترست شمارا از آنچه بخیانت جمع میکنید ان کنتم مؤمنین اکر هستید شما باور دارندکان

مر قول را وما انا علیکم ونیستم من بر شما بحفیظ نکاه بان که شما را از قبائح باز دارم

یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولی ام پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدنست

وبس بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ٥ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ٥

آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشانرا فرمان حرب

بودی جون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و بعضی آنکه ایشانرا بحرب نفرمود

و شعیب علیهم السلام از آنجمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میکنت

و خود همه شب نماز میگذارد وقالوا یا شعیب کفتند قوم او که ای شعیب اصلوتک تامرک

آیا نمازهای تو میفرماید ترا ان نترک بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یعبد آباؤنا آنچه پرستیده

اند پدران ما از بتان او ان نفعل یا دست بداریم آنچه میکنیم فی اموالنا در مالهای خود

ما نشاء آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا بازگرفتن ثمن یا قطع اطراف درهم و دینار

انک لانت الحلیم بدرستی که تو بردباری الرشید وراه یافته برغم خود یا این سخن از روی

تحکم میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی جز این سخن میگوئی قال

یا قوم کفت شعیب علیه السلام که ای کروه من ارأیتم جه می بینید وجه میگوئید

ان کنت علی بینة اگر من باشم بر بصیرتی و حجتی من ربی از نزد پروردکار خود ورزقنی منه رزقا حسنا

روزی نیکو و نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا مراد دولت کمال

وتکمیل

وتکمیل ارزانی داشته باشد و روزی داده باشد مرا از نزدیک خود یا داشته باشد وسعادت

روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم ما ارید ان اخالفکم

و نمیخواهم که من مخالفت کنم شمارا و بیایم الی ما انهیکم عنه بسوی آنچیزی که شمارا نهی میکنم

یعنی شمارا از چیزی منع نمیکنم مرتکب آن شوم که بلکه از هرجه باز میدارم خود نیز باز می ایستم

ان ارید نمیخواهم الا الاصلاح مکر بصلاح آوردن کارهای شما ما استطعت مادامی که توانم

وما توفیقی و نیست توفیق من و اصلاح امور یا رسیدن بسر منزل صواب و صلاح الا

بالله مکر هدایت و معونت خدای علیه توکلت برو توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و

غیر او عاجز انند والیه انیب و بسوی او باز میکردم در هرجه نیت میکنم ویا قوم

ای کروه من لا یجرمنکم شمارا بدان ندارد شقاقی دشمنی من و ستیزه کاری با من ان یصیبکم

که برسد شمارا ان یصیبکم مانند آنکه برسید مثل ما اصاب کروه نوح علیه السلام از طوفان

او قوم هود یا قوم هود را علیه السلام از باد صرصر او قوم صالح یا کروه صالح را علیه السلام

از رجفه وما قوم لوط و نیستند کروه لوط علیه السلام منکم ببعید از شما دور

یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک اند اگر از ام گذشته عبرت نمیکیرند از ایشان عبرت گیرید

واستغفروا ربکم وطلب مغفرت کنید از پروردکار خود بایمان ثم توبوا الیه پس

رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او ان ربی بدرستی که پروردکار من رحیم

بخشنده بر مستغفرانست ودود دوستدار تائبانست ودود بمعنی فاعل آید بمعنی بند

کانرا دوست دارد قطب الابرار مولانا یعقوب جرخی قدس سره در شرح اسماء الله

معنی الودود را برین وجه آورده که دوست دارنده نیکی همه خلق و دوست دهنده خلق یعنی

او نیکانرا دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی

اوست زیراکه چون بنظر تحقیق درنگرند اصل حسن واحسان که سبب محبت باشد غیر او را ثابت
نیست پس خود خود را دوست میدارد وازین باب نکته چند در بابت یحبهم ویحبونه
بر منظرهٔ عیان جلوه نموده وللولد الاعز زیدت حقایقه صفیا شعر ای حسن تو داده
یوسفان را خوبی ٥ وز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی ٥ کو ینک نظر کند کسی غیر تو نیست
در مرتبهٔ محبی ومحبوبی قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب ما نفقه فهم نمیکنیم کثیرا
مما تقول بسیاری از آنچه میگوئی از وجوب توحید وحرمت تطفیف واین بواسطه
قصور عقل وعدم تفکر ایشان بود باین سخن از روی عناد میگفتند واگر نه چرا فهم کلام
او نکردند واو خطیب الانبیا بوده و دیگر گفتند وانا لنریک وما می بینیم ترا فینا ضعیفا
در میان ما نی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر ولولا رهطک واگر نه قوم تو بودندی که
بر دین ما اند وما ایشانرا عزیز ومکرم میداریم لرجمناک هرآینه ترا سنگسار میکردیم وما
انت ونیستی تو علینا بعزیز بر ما عزیز ومکرم بمرتبهٔ که تو مانع رحم یا موجب رحم شود
قال یا قوم گفت شعیب که ای گروه من ارهطی آیا عشیرهٔ وقوم من اعز علیکم عزیز
ترند بر شما ودوست ترند نزد شما من الله از خدای واتخذتموه وگرفته اید شما او خدای را
وراءکم ظهریا از پس پشت خود همچون متروک فراموش شده یعنی حق تبارک من نگاه میداشید
وفرمان پروردگار من پس پشت می افگنید ان ربی بدرستی که آفریدگار من بما تعملون
بآنچه شما میکنید محیط آگاه است بر وجهی که بر وی پوشیده نیست و برای شما مجازات خواهد
فرمود ویا قوم اعملوا وای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر جایهای خود که دارید از
شرک وبخس انی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود سوف تعلمون
زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس را بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که رسوا کند او را یا

بنصیحت تمام هلاک سازد ومن هو کاذب وآنکس را که او دروغ گوی است بن عم شما یعنی زود باشد که
بدانید که من بر حقم یا شما وارتقبوا وانتظار برید آنرا که من میگویم انی معکم رقیب بدرستی که
من نیز با شما از منتظرانم ولما جاء امرنا وآنهنگام که آمد عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم
شعیب را علیه السلام والذین آمنوا معه وآنانرا نیز که ایمان آورده بودند با او برحمة منا
بخشایشی از فضل ما واخذت الذین ظلموا وبگرفت آنانرا که کافر بودند الصیحة آواز جبرئیل
علیه السلام که ایشانرا گفت موتوا جمیعا فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سراهای خود
جاثمین مردگان و بر زمین افتادگان کان لم یغنوا فیها گوییا که هرگز اقامت نموده اند
در آن دیار الا بعدا لمدین بدانید که هلاک گشت قوم مدین را و دوری از رحمت من کما
بعدت ثمود همچنانکه هلاک گشتند وملعون گشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود جهت
آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود در تیسیر آورده بود که ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که
هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب وصالح علیهما السلام اما قوم ثمود
در زیر صیحه اخذ ایشان بود واهل مدین را از فوق ایشان بود ولقد ارسلنا وبتحقیق ما فرستادیم
موسی بآیاتنا موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بود وسلطان مبین وحجتی
ظاهر و واضح که آن عصا بود افراد عصا بذکر جهت وضوح اوست الی فرعون بسوی فرعون
وملائه وگروه اشراف از قوم او فاتبعوا پس پیروی کردند امر فرعون فرمان فرعون
را در کافر شدن بموسی علیه السلام وما امر فرعون ونبود کار فرعون برشید برنج رشد
وصواب وچون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند یقدم قومه پیش روی کند
فرعون قوم خود را یوم القیامة روز رستخیز فاوردهم النار پس در آرد شان بآتش
وبئس الورد المورود وبد مکانیست در آمده شده در وی یعنی آتش دوزخ چه ورد که آبخور است

برای تب بدجگر و تسکین عطش باشد و آتش مورد بیست برضد آن وَأُتْبِعُوا و او از پی در آمد شدند
فرعون و قوم او فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین سرای لعنت را وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قیامت نیز لعنت
در پی ایشانست بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بدعطاییست داده شده بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان
ذَلِكَ این خبر مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى از اخبار دهای هلاک شده که نَقُصُّهُ عَلَيْكَ قصه آنرا
بر تو میخوانیم مِنْهَا از آنها قَائِمٌ باقیست یا آبادان جون زرع قایم ایستاده وَحَصِيدٌ
و برخی از آن منقود است یا خراب جون کشت درویده و کفته اند قایم آنست که اثر آن دیده
میشود جون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار او باقی نیست جون دیار قوم نوح علیه
السلام وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم بر اهل دهها با هلاک ایشان وَلَكِنْ ظَلَمُوا و لیکن ایشان
ستم کردند أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فَمَا أَغْنَتْ
بس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي آن خدایی که
از روی جهل يَدْعُونَ بودند که میخواندند و میپرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی
آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وقتی که آمد فرمان
پروردکار تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ نیفزودند ایشانرا بتان غَيْرَ تَتْبِيبٍ
جز زیان کاری و هلاکت وَكَذَلِكَ و مانند این کرفتنست أَخْذُ رَبِّكَ کرفتن پرور
دکار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَى جون بکیرد اهل دهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند
إِنَّ أَخْذَهُ بدرستی که کرفتن خدای أَلِيمٌ شَدِيدٌ دردناک و سختست و از آن کرفتن
کسی را روی خلاص و راه رهائی نیست شعر کسی کز صرصر ظلمش دمادم ٥ چراغ
عیش مظلومان نمیرد ٥ نمی ترسد کز آن کایزد تعالی ٥ اکرچه دیر کیرد سخت کیرد ٥
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین چه یاد کردیم از قصص لَآيَةً هر آینه عبرتیست لِمَنْ خَافَ

هر کسی را

هر کسی را که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب آن سرای ذَلِكَ روز قیامت يَوْمٌ روزیست
مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را دروی جمع کنند وَذَلِكَ
و آن روز يَوْمٌ مَشْهُودٌ روزیست حاضر شده دروی اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ
و باز پس نمیداریم آن روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ مکر از برای کذشتنی مدتی شمرده شده
یعنی تا وقت وی در رسد قایم نکردد يَوْمَ يَأْتِ روزی که بیاید آن روز مشهود
لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نکوید هیچکس که سخنی که او را نفع رساند إِلَّا بِإِذْنِهِ مکر بدستوری
خدای و این در موقفی خاص باشد و موقفی دیکر باشد که در و اجازت سخن کفتن نیز
نبود هَذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ فَمِنْهُمْ بس از اهل موقف
شَقِيٌّ بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود وَسَعِيدٌ و نیک بخت باشد که
بموجب وعده بهشت جای او باشد و در حقایق سلمی آورده که شقیق بلخی فرموده که علامت
سعادت پنج چیزست نرمی دل و بسیاری کریه و نفور از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه
شقاوت هم پنج است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بی حیائی شیخ ابوسعید
خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه درین سوره کاری عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری
و سطوت قهاری که دمار از روزکار کفار برآورده دیکر حکم ازلی که بسعادت و شقاوت
خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه صلوات الله از هیبت آن خبر و سطوت این
حکم فرمود که شیبتنی سورة هود نظم آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار ٥ وین یکی را
تا ابد داغ شقاوت بر جبین ٥ عدل او میبراند او را سوی اصحاب الشمال ٥ فضل او میخواند
او را سوی اصحاب الیمین فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فاما آنانکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ بس در آتش
دوزخند لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در آن آتش زَفِيرٌ فریادی سخت وَشَهِيقٌ و ناله زار

زفیر صوت شدید را گویند واستعمال او در مبداء صورت حمار است وشهیق صورت
ضعیف بود ودر آخر نهیق مستعمل باشد تشبیه میکنند فریاد اشقیا را بانکر اصوات واین
بدبختان باین ناله وافغان خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْأَرْضُ همیشه
تا آسمانها و زمینها بجایست این کلام در عرف عرب عبارت از تأبید وتخلید است
پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین وابسته نباشد چه نصوص دال بر تأبید دوام
اهل النار وانقطاع دوام ارض وسما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار اشقیا عبارت
از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مکر آنچه خواهد پروردکار
تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذاب دیکر غیر از عذاب آتش چه
در دوزخ انواع عذاب وعقوبتست ویکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنا
از خلود باشد در عذاب نار از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدکار تو فَعَّالٌ
لِمَا يُرِيدُ کننده است هر چیزیرا که خواهد از انواع تعذیب وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا واما آنانکه
نیک بخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشتند خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن
مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْأَرْضُ مادام که باشد آسمان آخرت و زمین آنجه بحکم يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ
الْأَرْضِ وَالسَّمٰوَاتُ زمین واسمانی بدل این اسمان و زمین خواهد بود وحضرت شیخ قدس
سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جواهر ایشان مرادست نه از حیثیت
صورت ایشان وکفته اند مراد فوق وتحت است چه عرب هرچه بالای سر باشد آنرا آسمان
کویند وآنچه زیر قدم باشد ارض خوانند پس مادامی که فوق وتحت باشد سعدا در بهشت اند
إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مکر آنچه خواهد پروردکار تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت
از آن که آن رتبت رؤیت است ورضوان یا بنعمتی که کنه آنرا ندانند مکر وی که عالم است بجمیع

معلومات ونکته فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ مؤید این قولست وتتمه این
باب در سورهٔ توبه در تفسیر وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ ذکر یافته وبباید دانست که علماء
تفسیر درین استثنا سخن بسیار کفته اند ودر زاد المسیر آورده که استثناء لا یفعل
ودر معالم آورده که خدای برین استثنا دانا تر است واکر اقوال همه آورده شود و
شرط ایجازکه در اول مقرر شده باقی نمی ماند والله الباقی وله الحکم والیه ترجعون
عَطَاءً عطا دادیم ایشانرا عطا دادنی غَيْرَ مَجْذُوذٍ نامنقطع یعنی ممتد الی غیر النهایه
فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در کمان مخاطب حضرت رسالتست صلی الله تعالی علیه
وسلم وحقیقت خطاب راجع بامت میفرماید که بشک مباشید مِمَّا يَعْبُدُ هٰؤُلَاءِ از آنچه
می پرستند این مشرکان در آنچه نکه ضلالیست مودی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن
عبادت کراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان
شد مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل شرک بتانرا إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مکر بر وجهی که می پرستیدند
آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ وبدرستی که رسانندهٔ
بدیشان نَصِيبَهُمْ بهرهٔ ایشانرا از عذاب غَيْرَ مَنْقُوصٍ در حالتی که آن نصیب ناکاسته
باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا وهر آینه ما داده ایم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف
کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدو کرویدند وبعضی کافر شدند همچون
اختلاف قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واکر نه سخنیست پیش کرفته مِنْ رَبِّكَ از آفریدکار
تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام
تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا ومحقق از ایشان نجات یافتی وَإِنَّهُمْ وبدرستی که کفار
قوم تو لَفِي شَكٍّ هر آینه در کمانند مِنْهُ مُرِيبٍ از قرآن کمانی در ریبت افکنده یعنی نفس را مضطرب

وعقل راشو ریده کننده وَاِنْ كُلًّا وبدرستی که هریک از مختلفان لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ ازانجمله
اندکه هرآینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردکار اَعْمَالَهُمْ اجزای عملهای ایشان بعضی
این رانافیه میدارند ولما را بمعنی الا یعنی هیچ کس نیست مکر که خدای تعالی جزای عمل او بوجهی
که باید بدو رساند صاحب ایجاز فرموده که چون در لما معنی طرف هست اینجا تقدیری محذوف
باید کرد وبرین وجه که وَاِنَّ كُلًّا لما بعثوا ليوفينهم وچون اعراب این کلام خالی از اشکالی
نیست این مقدار بسط مناسب نمود واین وجود بر نقد بر نشد بدلما بود واکر مخفف خوانند
صاحب کشاف فرموده که لام مواطئه قسم است وتنوین عوض از مضاف الیه وما زایده
وتقدیرش چنین باشد که وان کلهم لَيُوَفِّيَنَّهُمْ اِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما
میکنید خَبِيرٌ داناتر است وچیزی در وفوت نشود وبا توفیه جز تواند کرد نظم
همه کار بنده داناو وست ٥ بمکافات هم تواناو وست ٥ فَاسْتَقِمْ پس مستقیم باش ٥
كَمَا اُمِرْتَ همچنانچه فرموده شدی وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وبایدکه مستقیم شوند با بفرمای آنانکه
بازکشته اند از کفر وایمان آورده بتو استقامت آنست که مستقیم باشند بر امر ونهی امام
قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق بازنکردد تا بسر منزل وصال برسد
در حقایق سلمی از جوزجان قدس الله سره نقل میکنند که طالب کرامت مباش طالب استقامت
باش محمد بن فضل فرموده که تنجیز که بهود وی همه نیکوبیها نیکو شود وبه بنود وی همه زشتیها
زشت شود استقامتست شیخ الاسلام قدس سره این سخن را بشنید فرموده که وی بسیار نیکو
کفته است دلیلش فَاسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ بزرکی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر کفت استقامت
ابو علی نسفی رحمه الله فرموده که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در واقعه دیدم کفتم
یا رسول الله سبب شیب تو از سوره هود چه چیز است فرموده که فَاسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ ای عزیز هر کرا

قدم مترنج نباشد رنجش ضایع است شیخ ابو علی دقاق قدس سره کفته است که استقامت
آنست که کس خود را از ما سوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رحمه الله در صفت
اهل استقامت فرموده ٥ کسی را دانم اهل استقامت ٥ که باشد بر سر کوی ملامت ٥
زاوصاف طبیعت پاک مرده ٥ باطلاق هویت جان سپرده ٥ تمام از کرد تن دامن فشانده ٥
برفته سایه وخورشید مانده وَلَا تَطْغَوْا واز حد در مکذرید اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که
خدای تعالی بانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست وَلَا تَرْكَنُوا ومیل مکنید اِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بسوی
آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه مینمایید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشانرا
بر بیداد ایشان سفیان ثوری قدس سره فرموده که هر که قلمی برای ظلمه بتراشد یا سیاهی در دوات
ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان بدهد در ظلم ایشان شریک بود وهم از ایشان پرسیدند که
اکر ظالمی در بادیه تشنه باشد ودر هلاکت مشرف بود اورا آب توان داد فرمودند که نی کفتند
اکر آبش ندهند بمیرد فرموده که دعه یموت مـ آنچنان بد زندکانی مرده به ٥ پس حق سبحانه از
فرط رحمت فرموده که میل بظلم مکنید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ که شما را بساید یعنی بشما رسد آتش دوزخ
وَمَا لَكُمْ ونیست شما را مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مِنْ اَوْلِيَاءَ دوستان که عذاب را از شما باز دارند
ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس یاری داده نشوید وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ وبه پای دارید نماز را طَرَفَيِ النَّهَارِ در دو طرف
روز وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ در ساعتها از شب نماز طرف اعلی روز بامداد است ونماز طرف اسفل ظهر وعصر
ونماز زلف اللیل مغرب وعشا آورده اند که عمر بن غزیه رضی الله عنه خرما میفروخت زنی صاحب جمال
بخرما خریدن آمده بود کفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانه او در آمد عمر اورا تقبیل نمود
وفی الحال پشیمان شده در مجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمد کریان کریان حال
کذشته بعرض رسانید آیت آمد فرود آمد که اِنَّ الْحَسَنَاتِ بدرستی که نیکوییها یعنی نماز پنجکانه يُذْهِبْنَ

السَّيِّئَاتِ بیرند و محو کنند بدیها که غیر کبایر باشد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از عمرو
پرسید که نماز دیگر را با ما گذاردی گفت آری فرمود که هی کفارة آن نماز کفارت گناهست گفتند
یا رسول الله این حال مر او راست خاصه گفت نی برای عمومست و مؤید این قول در آمده که نمازی
تا نمازی کفارت گناهانیست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند و اسطی
قدس سره فرموده که انوار طاعات ظلم معاصی را محو می‌سازد و در بحر الحقایق آورده که انوار ذکر
و مراقبه در طرفی النهار و زلف اللیل ظلمات اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده دفع میکنند
و بعضی بر آنند که حسنات گفتن کلمه اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ذَلِكَ این فرمان و این وعده ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ پندیست مر یاد کنندگانرا وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال
اوامر و اجتناب از نواهی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکرداند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد
نیکوکارانرا عدول از مضمر اشارت باینست که شکیبایی از احسانیست فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبود مِنَ
الْقُرُونِ مِنْ از اهل قرنها که پیش از شما بودند أُولُو بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای که از روی حزم
يَنْهَوْنَ باز داشتندی مفسدانرا عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی
قَبْلِكُم
فرو نیامدی إِلَّا قَلِيلًا لیکن اندکی بودند مِمَّنْ أَنْجَيْنَا از آنجا که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات
مِنْهُمْ از گذشتگان که ایشان نهی میکردند وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و پی روی کردند آنانکه کافر شدند
مَا أُتْرِفُوا فِيهِ آنچیز را که منعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام
بتحصیل اسباب شهوات مصروف کردانیده از ما و رای آن اعراض نمودند وَكَانُوا مُجْرِمِينَ و بودند
کافران وَمَا كَانَ و نخواست رَبُّكَ پروردگار لِيُهْلِكَ الْقُرَى که هلاک کند اهل دیهها را
بِظُلْمٍ بشرک وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر
یعنی بمجرد شرک هلاک نکنند تا فساد و ظلم با آن منضم نگردد و ازینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا

یبقی

یبقی مع الظلم وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر آینه کردانیدی مردمانرا
أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه یعنی بر یک دین و یک آیین وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مُخْتَلِفِينَ اختلاف
کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحمت کند
پروردگار تو و او را بایمان راه نماید چون ملت حنیفه که مسلمانند یا آنکه مختلف اند در رزق
یکی توانگرست و یکی درویش مگر آنکه ویرا خدای قناعت دهد وَلِذَلِكَ و از برای این اختلاف
خَلَقَهُمْ آفریده است خدای مردمانرا یا برای رحمت آفریده راه یافتگانرا وَتَمَّتْ و تمام شد
كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملایکه گفته است و آن اینست که لَأَمْلَأَنَّ
هر آینه پر سازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از عاصیان و دیوان و آدمیان
أَجْمَعِينَ همه ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ و هر چیزی که میخوانم عَلَيْكَ بر تو مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ از
اخبار پیغامبران و آن خبر چیست مَا نُثَبِّتُ بِهِ آنچه ثابت میکردانیم و برجای
میداریم بآن فُؤَادَكَ دل ترا یعنی فایده و اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید
و بر ادای رسالت ثابت بمانی و بر ایذای کفار شکیبا باشی وَجَاءَكَ و آمده است بتو فِي هَذِهِ الْحَقُّ
درین سوره آنچه درست و راستست در معالم آورده که تخصیص این سوره برای تشریف
است والا حق در همه سور قرآنی هست و گفته اند هذه اشارت باخبار مذکوره است درین
سوره یعنی این خبرها راستست وَمَوْعِظَةٌ و پنداست وَذِكْرَى و یاد کرد لِلْمُؤْمِنِينَ مر
گرویدگانرا وَقُلْ و بگوای محمد لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که ایمان نمی آرند اعْمَلُوا عمل کنید
عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر حالتی که بران متمکنید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر همان
حال که داریم وَانْتَظِرُوا و چشم دارید بما انتظار زمانرا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ما نیز
منتظریم نزول عذاب را بشما وَلِلَّهِ و مر خدایراست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه غایبست

در آسمانها و زمینها وَإِلَيْهِ وبسوی او يُرْجَعُ الْأَمْرُ باز كردد وحفص يُرجع مجهول ميخواند يعنی بسوی او باز كردانند كُلُّهُ همه كارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش كن مراورا كه مرجع همه است وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توكل عليه كن بروی تقديم عبادت بر توكل اشارتيست بانكه نفع توكل بعد ازان رسد وتوكل مجرّد وكفتار بی اعتبار بوده وَمَا رَبُّكَ ونيست پروردكار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بيخبر از آنچه بندكان ميكنند كه فاتحه توريت وحفص بخطاب ميخواند ومخاطب همه مردمانند ودر تفسير از كعب الاحبار رحمه الله نقل ميكند كه فاتحه توريت آيت اوّل از سورهٔ انعامست وخاتمهٔ آن آخر سورهٔ هود ۵ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ أَوَّلًا وَآخِرًا

سورهٔ يوسف عليه السّلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الٓر در كشف الاسرار آورده كه اين حروف از متشابهات قرآنيست لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللّٰهُ وكفته اند مواد تركيب اسماء حسنی است اكر كسی داند چنانچه در الر وحم ون حاصل الرحمن حاصل ميشود يا مختصر آيتی است از اسماء الهی چنانچه الف از الله ولام از لطيف ورا از رؤف يا از صفات او چنانچه الف انفراد است ولام لطف ورا رحمت كوييا قسم ياد ميكند برين وجه كه بانفراد من بربوبيت وبلطف من بر عارفان لطايف احديت وبرحمت من در كافهٔ بريه جواب قسم جيست تِلْكَ اين آيات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آيتهای كتاب مبين است يعنی سورهٔ كه ظاهر است اعجاز آن يا هويداست معانی آن بر تامل يا روشن كننده قصه را كه يهود سوال كرده بودند چه در روايت آمده كه علماء يهود وبعضی اشراف عرب را كفتند كه از محمد سوال كنيد كه سبب انتقال آل يعقوب عليه السّلام از شام بمصر چه بود اين سوره نازل شد كه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی كه ما فرستاديم كتاب را مراد اين سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی

تازی بعضی از قرآن قرآن كفته يعنی ما اين سوره را بلغت عرب فرستاديم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد كه شما فهم كنيد وبمعانی آن برسيد وحجت بر شما لازم شود چه اكر بلغت ديكر فرستيم شما در فهم آن عذر آريد نَحْنُ نَقُصُّ ما ميخوانيم عَلَيْكَ بر تو أَحْسَنَ الْقَصَصِ بهترين قصه كه خوانده شود در عالم كويند بهترست بجهت اشتمال او بر عجايب وغرايب وحكمتها وعبرتها در عين آورده كه اين قصه احسن است چه صاحبش نيز از آدميان احسن بود ودر تيسير اعجب القصص كويد صاحب بحر الحقايق كويد كه احسن است بسبب آنكه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اكر تاويل كنند يوسف را بدل يعقوب را بروح وراحيل را بنفس وقوی وحواس را به برادران يوسف حضرت شيخ قدس سره برين منوال تمام قصه را باحوال ايشان تطبيق داده وچون درين ترجمه طريق اختصار مرعيست مجموع اخبار وروايات اين قصه وتاويلات او با نكات ودقايق كه در هر آيت كفته اند حواله بجواهر التفسير ميرود واينجا بمجرد ايراد قصه وترجمه الفاظ اكتفا مينمايد آورده اند كه بعضی از صحابه كفتند يا رسول الله لو قصصت علينا اين آيت نازل شد كه ما بر تو ميخوانيم بهترين كلامی كه بعضی از آن در پی بعضی باشد يا خبر دهيم ترا بهترين خبری بِمَا أَوْحَيْنَا بوحی كردن ما إِلَيْكَ بسوی تو هٰذَا الْقُرْآنَ اين سورهٔ مقرون را وَإِنْ كُنْتَ وبدرستی كه بودی تو مِنْ قَبْلِهِ پيش از نزول اين سوره لَمِنَ الْغَافِلِينَ از ناآكاهان يعنی از دانستن اين قصه غافل بودی واين غفلت غير مذموم است إِذْ قَالَ يُوسُفُ ياد كن وقتی كه كفت يوسف عليه السّلام لِأَبِيهِ مر پدر خود يعقوب را عليه السلام كويند يوسف عليه السلام در سن دوازده سالكی شب آدينه در كنار پدر خود در خواب بود ناكاه سراسيمه از خواب بيدار شد يعقوب عليه السلام كفت ای پسر ترا چه رسيد كفت يَا أَبَتِ ای پدر خواب عجب ديدم إِنِّي رَأَيْتُ بدرستی كه ديدم در خواب أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا يازده ستاره وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وآفتاب

وماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن الجبال انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان
این ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم رَأَيْتُهُمْ دیدم ایشانرا لِي
سَاجِدِينَ مرا سجده کنندگان یعقوب علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام مرتبهٔ رفیع
یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشانست با یعقوب علیه السلام و زوجهٔ
او که خالهٔ یوسف و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و ترکیم او بجای آرند و فکر فرمود که
اگر برادران این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف دارند هر اینه قصد وی کنند قَالَ
يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لَا تَقْصُصْ مخوان و پیدا مکن رُؤْيَاكَ
خواب خود را عَلَىٰ إِخْوَتِكَ بر برادران خود فَيَكِيدُوا لَكَ حیلت کنند برای اهلاک تو كَيْدًا
حیله کردن بسبب وسوسهٔ شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو سرکش که شیطانست لِلْإِنْسَانِ
مر آدمی را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا که او را بر مکر و کید میدارد وَكَذَٰلِكَ و همچنین که
ترا برگزید بچنین خوابی که دلیل شرف و نشانهٔ تفوقست بر اخوان يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ برخواهد
گزید ترا پروردگار تو بفرمان فرمایی و پادشاهی وَيُعَلِّمُكَ و خواهد آموخت ترا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ و تمام خواهد کرد نعمت خود را که
نبوتست عَلَيْكَ بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو که بقول ایشانرا
پیغمبر میگویند یا بر نسل یعقوب علیه السلام که انبیا را از وی بیرون آرد كَمَا أَتَمَّهَا
همچنانچه تمام کرد نعمت را عَلَىٰ أَبَوَيْكَ بر دو پدر تو مِنْ قَبْلُ پیش ازین وقت یا پیش از تو
مراد جدست و پدر جد یعنی إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ بر ابراهیم علیه السلام بخلت و رسالت و نجات
از نار نمرود و با سحق علیه السلام باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
پروردگار تو عَلِيمٌ داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد حَكِيمٌ استوار کار رست و درست

کردار که بکند آنچه باید بتحقیق که هست فِي يُوسُفَ در قصهٔ یوسف علیه السلام وَإِخْوَتِهِ
و در حکایت برادران او آيَاتٌ نشانهای قدرت یا تاویل حکمت لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان
و غیر ایشانرا یوسف را علیه السلام یازده برادر بود یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و شش
دیگر علاتی که پسران خالهٔ یوسف نیز بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و ریالون و یشجر
و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند دان و نفتالی و جاد و آشر آورده اندکه
چون یوسف علیه السلام خواب مذکور را با پدر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان
آن وصیت فرمود و با جتبا و اتمام نعمت مژده داد و بعضی از زنان برادران او شنودند
و نماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشانرا عرق حسد در حرکت
آمد و بتدبیر مهم مشغول شدند إِذْ قَالُوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر
لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ هر آینه یوسف و برادران و یعنی بنیامین أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا دوست ترند بسوی
پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما جماعتی توانا و کارگذاریم و ایشان خوردسال و نه کفایت
پس بایستی که ما را دوستر داشتی و چون دو عاجز ضعیف را بر ده مرد قوی اختیار کرده إِنَّ
أَبَانَا بدرستی که پدر ما لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در رد و افتادنیست آشکارا از راه صواب یعنی رای
او درین کار خطا واقع شده در تیسیر واقع شده که چون شیطان این کلمات را از ایشان استماع
کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی گیرد گفتند
ای پیر تدبیر چیست گفت اقْتُلُوا يُوسُفَ بکشید یوسف را و گویند گوینده این سخن دان بود
گفت بکشید دادرا أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا یا بیفگنید بزمینی دور از عمارات یا موضعی که دران سباع باشد
یعنی او را غایب کنید يَخْلُ لَكُمْ تا خالی ماند برای شما وَجْهُ أَبِيكُمْ روی پدر شما یعنی چون
او نباشد پدر روی بشما آرد و تمامی بر شما اقبال کند وَتَكُونُوا و باشید مِنْ بَعْدِهِ از پس یوسف

یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صَالِحِينَ گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید
ابلیس است که ناشکیبایان بادیهٔ آرزو را از روی تسویف میگوید مصرع امروز کنه کنید و فردا توبه
آخر تامل نمی‌نمایند که عذر فردا را عمر فردا می باید و بر عمر اعتماد نیست نظم کار امروز به فردا مگذار
زینهار ٥ که چو فردا برسد نوبت کار دگرست قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گویندهٔ از ایشان که یهودا بود
یا روبیل لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل بیگناهان عظیم است وَأَلْقُوهُ و بیفگنید
او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ یا فرا گیرد او را بَعْضُ السَّيَّارَةِ بعضی از راه گذریان که
بدانجا رسند و ببرندش بناحیت دیگر و شما از و باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست
برین وجه می باید کرد إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ و اگر هستید شما کار کنندگان بمشورت من پس همه برین
ار متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده نظم سنبل
سر نافه باز کرده ٥ گل دست برو دراز کرده ٥ سبزانی سبزهای نوخیز ٥ از لوء لوء تر زمرد انگیز
چه شود که یوسف را همراه فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب علیه السلام فرمود که
من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود و امدا دید که شما در گلزار باشید
و من بخار هجران گرفتار باشم بیت حریفان در بهار عیش خندان ٥ من اندر کنج غم چون دردمندان ٥ فرزندان یعقوب علیه السلام در ماندند پیش یوسف علیه السلام آمدند و از
تماشای سبزه و صحرا شمهٔ باوی در میان آورده گفتند بیت موسم گل دو سه روزیست غنیمت دارید
که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود ٥ یوسف علیه السلام نام تماشا شنیده خاطر مبارکش
متوجه شد و با برادران پیش پدر آمده التماس اجازت نموده مضمون این مقال بزبان حال بعرض
رسانید بیت زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد ٥ کز بوستان باد سحر خوش مید مهد
پیغام را ٥ یعقوب علیه السلام در فکر دور و دراز افتاد قَالُوا گفتند برادران یوسف

علیه السلام يَا أَبَانَا ای پدر ما لَا تَأْمَنَّا چیست ترا که ایمن نیداری ما را عَلَى يُوسُفَ بر
یوسف و تامل میکنی در فرستادن او وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ و حال آنکه ما مر او را نیکوخواهانیم
و بغایت بروی مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا يَرْتَعْ تا
در وسعت و فراخی معیشت میوها و نقلها خورد وَيَلْعَبْ و بازی کند به تیر انداختن
و شتر دوانیدن وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بدرستی که ما مر او را نگاهبانانیم از مکاره یا از سباع
و هوام قَالَ گفت یعقوب علیه السلام إِنِّي لَيَحْزُنُنِي بدرستی که مرا اندوهگین کرداند
أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر
از مشاهدهٔ او کم وَأَخَافُ و دیگر می ترسم أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ از آنکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین
که شما میروید گرگان درنده می باشند مبادا که گرگی قصد وی کند وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ و شما
از و بیخبران باشید بسبب اشتغال شما با قلت اهتمام در محافظت او نظم از آن ترسم
کز و غافل نشینند ٥ ز غفلت صورت حالش نه بینند ٥ در آن دیرینه دیر محنت انگیز ٥
کهن گرگی برو دندان کند تیز قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ
بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما گروه توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما
بده شیر در محاربه مقاومت می تواند کرد إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آن وقت که برادر را بگرگ
دهیم لَخَاسِرُونَ هر آینه زیانکاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغهٔ فرزندان
شنید و میل دل یوسف علیه السلام بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران
نهاده و بقضای ربانی رضا در داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش شانه زده
جامهای نو پوشانیدند و قمیص ابراهیم علیه الصلوة والسلام که جبرئیل علیه السلام
از بهشت آورده بود و بوقت القا در آتش نمرودی در وی پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب

علیه السلام رسیده چون تعویذی بر بازوش ببست ومشایعت فرزندان تا شجرة الوداع که بر در
دروازهٔ کنعان بود بیرون آمد ویوسف را علیه السلام در کنار گرفت گریان آغاز وداع کرد
روز وداع گریه نه درخورد دیده بود ٥ طوفان اشک تا بکیهان رسیده بود ٥ یوسف
علیه السلام که پدر را گریان دید قطرات گلاب بر رخسار باریدن گرفت ودانه دانه مروارید
خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز کرد ٥ ژاله از نرگس فروبارید وگل را آب داد ٥ وگفت ای پدر
سبب گریه چیست یعقوب علیه السلام مضمون این قضیه بسمع آن نور دیده رسانید ٥
یاران بعزم سفر بسته ور سر راهست ٥ پیرشک دیدهٔ من میرود که راه بگیرد ٥ ای یوسف از این
رفتن تو رایحهٔ اندوهی عظیم بمشام دل من میرسد ونمیدانم سر انجام کار بکجا خواهد کشید
باری مرا فراموش مکن که من فراموش نخواهم کرد ٥ فراموشی نه شرط دوستانست ٥ پس فرزندان
در باب محافظت یوسف مبالغهٔ بسیار فرمود وایشان یوسف را علیه السلام بر دوش گرفته
روی براه آوردند یعقوب علیه السلام در پیشان می نگریست وازشوق لقای فرزند ارجمند میگریست
هنوز سرو روانم زچشم ناشده دور ٥ دل از تصور دوری جوید لرزانست ٥ وچون
فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس آنهنگام که ببردند برا
دران یوسف را گردن با ولتجه کردند وصایای پدر را بر یک طرف نهادند یوسف را بر زمین زدند
وآغاز طعنه نموده میگفتند ای صاحب رویای کاذبه کجااند آن کواکب که ترا سجده کردند تا
امروز از دست ما برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوان شما را چه شد یکی از حال
پیر کنعان بر اندیشید وبر کودکی وضعف حال من رحم کنید ٥ یاری دهید که در راه
دور گشته ام ٥ رحمی کنید که غم او زار مانده ام ٥ القصه بسخن او التفات نانموده طپانچه
بر روی میزدند ودر خاک خواری گرسنه وتشنه بر روی میکشیدند تا بهلاکت نزدیک رسید

بودا

بود این صورت مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت وگفت دست تعدی در آستین توقف
کشید آخر با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان تسکین یافته از سر کشتن او
درگذشتند وَأَجْمَعُوا ورای خود را محکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ بآنکه بیفکنند او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ
در قعر چاه وآن چاهی بوده بر سه فرسنگی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه
تنگ بود وپایان آن گشاده وهفتاد گز عمق داشت یا زیاده پس یوسف را بسر چاه آوردند
وچون دست بر هر یکی از ایشان میزد دستش را بر بستن ورسنی در میانش کرده بچاه فرو
گذاشتند پیراهنش سنگی که بسر چاه بود درآویخت پیراهنش از بر تن برکشیدند وچون بمیان
چاه رسید رسن ببریدند واز حضرت ملک الاعلی خطاب مستطاب بطایر آشیان سدرة
المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل پیش از آنکه یوسف علیه السلام بتک چاه رسد بوی
رسید واو را بجناح مقدسهٔ خود گرفته بر بالای صخره که در تک چاه بود بنشاند واز طعام
وشراب بهشت بوی داده پیراهن خلیلی که تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانید وَأَوْحَيْنَا
إِلَيْهِ وما وحی فرستادیم بسوی او بواسطهٔ جبرئیل یا الهام دادیم او را اندوهگین مباش که
بزودی ترا از حضیض چاه بذروهٔ مسند جاه رسانیم وبرادران از الحاجتمندی نزدیک تو آیند
لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هرآینه تو خبر دهی ایشانرا بِأَمْرِهِمْ هَذَا بآن کاری که کرده اند وبرنجی که بتو رسانیده اند
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وحال آنکه ایشان ندانند که تویی جهت علو شان ورفعت مکان تو واندک
زمانی را این صورت دست داد که بخدمت او آمدند واو را نشناختند وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ
اما چون یوسف علیه السلام در چاه افتاد وبرادران بازگشته بسر رمه رفتند وبزغاله
کشته پیراهن بخون آلوده ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ وآمدند نزدیک پدر خود عِشَاءً شبانگاه
وبدروغ يَبْكُونَ میگریستند یعقوب علیه السلام آواز فرزندان شنیده سراسیمه از خانه

بیرون دوید و گفت شما را چه میشود ای فرزندان من یوسف من کجاست که او را نمی بینم قَالُوا يَا أَبَانَا
گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما بصحرا رفتیم و پیشی می گرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افکندن
وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک درخت دیار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ
بس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ و نیستی تو باور دارنده لَنَا یعنی سخن ما باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا
صَادِقِينَ و اگر چه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما بنجا بجهت بدگمانی که بنسبت ما داری
ما را دروغ گوی می پنداری و دلیل دیگر داریم خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا
و آمدند عَلَى قَمِيصِهِ به پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را
نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب علیه السلام که پیراهن خون آلود دید دغدغه
هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود گفت عجب گرگی بوده که یوسف
را خورده و تعرض به پیراهنش نکرده پس از روی عتاب قَالَ گفت با فرزندان که نه چنین است که
شما میگوئید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان ساخته
أَمْرًا کاری بزرگ را از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبایی که با آن شکایت
نباشد مگر با خدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدایست یاری خواسته شده یعنی یاری از وی میخواهم عَلَى مَا
تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف علیه السلام
در آن چاه بود صباح روز چهارم مژدهٔ نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی بنزدیک
آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد
خود را بسوی آن چاه وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان
مالک بن زعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَى دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو
خود را وحی بیوسف آمد علیه السلام که در دلو نشین مصرع ای یوسف آخر بهر تست این دلو در چاه آمده

یوسف علیه السلام در دلو نشست و در معالم آورده که دیوارهای چاه در فراق یوسف
علیه السلام بگریستند در انیس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را
بغایت گران دید بچاه نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ گفت يَا بُشْرَى ای مژده
و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب او بوده او را بران اعانت طلبید و گفت هَذَا غُلَامٌ این
پسریست که دلو را گران ساخته پس بمدد کاری او یوسف را از چاه برآورد نظم چو آن ماه
جهان آرا برآمد ٥ ز جانش یا بشرا برآمد ٥ بشارت در چنین تاریک جایی ٥ برآمد بر جهان
از وز ماهی وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را کاروانیان بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت
بود یا پنهان ساختند امر او را کاروانیان گفتند که اهل این آب یا داده اند یا برای ایشان بفروشیم
و گفته اند که برادران از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما
گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند یعنی اولاد
یعقوب با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفای امر یوسف علیه السلام آورده اند که چون برادران
یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوئیم اگر خلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم
یوسف علیه السلام خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بنده گریز پاییست و نافرمان
و دل بر خدمت ندارد و او را میفروشیم بیا از ما بخر و بشهر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم
مالک گفت من زری که داشتم بضاعت خریده ام با من درمی چند ناسره مانده است گفتند
تو میدانی بهای این غلام بسیار است اما ما بتو می سازیم بهر چه داری پس دست یوسف علیه
السلام بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ ببهای اندک نی
اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ درمی چند شمرده شده عادت اهل آن کاروان روزگار چنان بود که
ما دون چهل درم را می شمردند و ما فوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرده هفده

علده بود یا بیست هر برادری دو درم بر داشتند و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه
مالك یوسف را بخرید وَكَانُوا و بودند برادران فِيهِ در یوسف علیه السلام مِنَ
الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او
بی رغبت بودند جهت گرنختن و نا فرمانی پس مالك او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه
مصر ریان بن عملیقی بود و زمام امور ملك خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیز گفتندی
باز داده بود جون خبر کاروانیان مدین بمصر آمد و تماشگان عزیز بسر راه کاروان آمد
یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته و باز کشته خبر بعزیز مصر بردند او زنی داشت راعیل
نام یا فکا و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده
و در السنه بفتح زای و کسر لام شهرت دارد القصه جون عزیز خبر یوسف را شنید بمالك
پیغام داد که غلام خود را بنخاس آرد روز دیگر مالك یوسف را آراسته ساخته بیازار آورد
و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان بر آورد **بیت** آراسته آن یار ببازار بر آمد ٥ فریاد
فغان از در و دیوار بر آمد ٥ خریداران بمن یزید بر آمد هر کس در بها جیزی اضافه میکردند
تا بدانجا رسید که همسنگ او زر و نقره و مشك و دیبا بدهند عزیز قدم خریداری پیش نهاد
خریداران دیگر لب به بستند ٥ بس زانوی خاموشی نشستند ٥ عزیز بها بداد و یوسف
را بخرید و بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِنْ مِصْرَ از اهل مصر
یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را کنایتست
از نیکو داشت و حسن تعهد جه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام
را نیکو دار عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا شاید آنکه سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و در انجام مصالح
روزگار ما أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم ویرا وَلَدًا فرزند گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم

جه آثار رشد در بشره او ظاهر است وَكَذَلِكَ و همجنان که محبت یوسف را در دل عزیز جای دادیم
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را و ممکن ساختیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن
وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا معانی کتب وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدای
غالبست عَلَى أَمْرِهِ بر کار خود هیچ کس جیزی از آن رد نتواند کرد و در جیزی از آن منازعت نتواند
نمود و با غالبست بر امر یوسف علیه السلام که برادران را در آن خواهشی بود و خدا را خواهشی
و واقع نشد الا آنجه خدای خواست **بیت** بود هر کسی را دگر گونه رای ٥ نباشد مگر آنجه خواهد
خدای وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ پس و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که زمام امور بقبضه
قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آنهنگام که یوسف رسید أَشُدَّهُ بقوت خود هژده
سالگی یا بیست سالگی و گویند میان سی و جهل آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا حکمی که نبوتست
با حکمت و آن علمی باشد مؤید بعمل وَعِلْمًا و دیگر دادیم او را دانشی در دین وَكَذَٰلِكَ و مانند این نَجْزِي
پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده اند که جون یوسف علیه السلام بخانه عزیز در آمد سلطان عشقش
رخت بخانه دل زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد **بیت** زلیخا
جون بروی پیش دیده بگشاد ٥ بیکبار از پا افتاد آنجه افتاد ٥ ز حسن صورت و شکل و شمایل
اسیر نشد بیکدل نی بصد دل ٥ بعد از آنکه عشق بغایت کشید و شوق بغایت انجامید
صورت حال با یوسف در میان آورد وَرَاوَدَتْهُ در خواست یوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن
زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا مراوده کرد یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی طلب مراد
خود کرد از یوسف علیه السلام و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد
وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و بست درها را وَقَالَتْ و گفت هَيْتَ لَكَ بشارت و پیش آی که من ترا ام
یوسف که این حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی إِنَّهُ رَبِّي بدرستیکه

المحسنين

خدای پروردگار منست احسن مثوای نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز
مهتر منست و ترا به نیکو داشت من فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست
خیانت در حرم او دراز نمیکنم انه بدرستی که لا یفلح الظالمون رستگاری نمی شوند ستمکاران
یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال
یوسف که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند بیت زهی خجلت که در روز قیامت ٥ چو افتد بر زناکاران
غرامت ٥ جزای آن جفا کیشان نویسند ٥ مراسی دفتر ایشان نویسند ولقد همت به
و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطهٔ یوسف وهم بها و قصد کرد یوسف علیه السلام بدفع او
بطریق فرار لولا ان رای اگر ندیدی یوسف برهان ربه برهان پروردگار خود را هر آینه
قصد مخالطهٔ او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که حایل شد
میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای باشد پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد
فتوت در آن حال خود را نگاه داشت کذلک همچنین او را ثبات دادیم لنصرف تا بگردانیم
عنه السوء از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز والفحشاء و عمل زشت یعنی زنا انه بدرستی که
او من عبادنا المخلصین از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست و ناپایست آورده
اند که یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد بهر در بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب کشاده
شد و زلیخا از عقب او میدوید واستبقا الباب و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در
ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زد باز پس کشید وقدت و بدرید در کشیدن
قمیصه پیرهن یوسف را من دبر از قفا والفیا و یافتند سیدها شوهر زن یعنی عزیز
لدی الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که
صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه بتفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی

نمود و دلیرانه در سخن در آمد قالت گفت ما جزاء من اراد چیست جزای کسی که خواهد باهلک
سوءا بکسان تو بدی مرادش نفس خود است درین سخن خواست که ابراء ذمه خود کند از گناه
و چنان فرا نماید که جرم یوسف است پس گفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند
بود الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست او عذاب الیم یا عذابی
دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف این سخن بشنید که بزندان و عقوبت
تهدید میکنند قال گفت هی راودتنی او درخواست کرد مرا عن نفسی از نفس من و من تن
بوی ندادم و از وی میگریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانیم و هیچکس ازین واقعه خبر
دارد یوسف در آن خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من اوست و آن کودک بسر خاله
زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن کند یوسف علیه السلام گفت
که خدای من قادرست بر آنکه او را بسخن آرد در لطایف شیرین آورده که عزیز از آن کودک
پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی کودک بسخن در آمد و گفت یوسف راست میگوید
وحق تعالی ازین قصه خبر داد درین کلمات که وشهد و گواهی داد شاهد من اهلها
گواهی از کسان زلیخا بوده که از روی حکمت گفته که ای عزیز ان کان قمیصه اگر هست گریبان
قمیص یوسف قد من قبل دریده از پیش فصدقت پس زلیخا راست میگوید وهو من الکاذبین
یوسف از دروغ گویانست چه این صورت بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که
گریبان او از پیش دریده شده وان کان قمیصه و اگر هست پیراهن یوسف قد من دبر از
پس دریده شده فکذبت پس زلیخا دروغ میگوید وهو من الصادقین و یوسف از
راستگویانست چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف از وی میگریخته و او در پی او
آمده و او را بخود بکشیده که پیراهنش دریده فلما رای پس آنگاه که بدید عزیز قمیصه

قُدَّ مِن دُبُرٍ

عَن هٰذَا

پیراهن یوسف راکه از پس دریده شد از پس روی زلیخا کرد وازروی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت
بدرستیکه این کار مِن كَيْدِكُنَّ از مکر وحیلهٔ شما زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستیکه کید شما
عَظِيمٌ بزرگست زود در دل می آویزد ودر نفس تأثیر میکند پس متوجه یوسف شد
وازروی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف درگذار واعراض کن ازین مهم وپنهان دار
وَاسْتَغْفِرِي وای زلیخا تو آمرزش طلب لِذَنبِكِ از برای گناه خود در تفسیر زاهدی گفته که
عذرخواه از یوسف که غریبست و تو اورا بیازردی إِنَّكِ كُنتِ بدرستیکه تو بودی
مِنَ الْخَاطِئِينَ از گروه گناه کاران تذکیر برای تغلیبست آورده اندکه اگرچه عزیز این قصه را
تسکین داد اما سخن عشق نهان کی ماند شمهٔ ازین واقعه در السنه وافواه افتاد بعض
خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هرآینه عشق را غوغای ملامت در کارست
نه سودای سلامت بیت نه سازد عشق را کنج سلامت ٥ خوشا رسوایی وکوی ملامت ٥
غم عشق از ملامت تازه گردد ٥ وزین غوغا بلند آوازه گردد ٥ وَقَالَ نِسْوَةٌ وگفتند گروهی
زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از آن خواص ملک ریان یعنی حاجب وساقی وخباز
وزندانبان وصاحب با یکدیگر نشسته گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر موضعی که عین
الشمس گویند مضمون سخن ایشان اینکه امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا
طلب کرده است غلام خود را عَن نَّفْسِهِ از نفس او یعنی درخواسته است ازو که کام او
بدهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستیکه بشکافته است غلاف دل او از جهت دوستی یعنی محبت حُبًّا
درون دل وی دل وی درآمد إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی ما می بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
در گمراهی هویدا وخطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفتهٔ درم
خریده گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون بشنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشانرا بعضی سخنی که در خفیه

میگفتند

میگفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان واستدعاء ایشان نمود که بدعوت وی حاضر شوند
آورده اندکه چهل زن را طلبید وآن پنج زن ملامت کر در میان ایشان بودند پس چون بمنزل
وی آمدند مراسم اعزاز بجای آوردند وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ وآماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً
تکیه گاهی از بالشت های لطیف یا مهیا کرد انید طعامی پاکیزه یا بساخت مجلس طعام چه در
خبرست که ایشان تکیه زده طعام میخوردند وَآتَتْ وبداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ هر یکی از ین
زنان سِكِّينًا کاردی تا گوشت ترنج یا ترنج را پاره کرده تناول نمایند ونزدیک یوسف آمده وجامهٔ مرصع در و
پوشانید وتاج مکلل بر فرق نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ وگفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ برین زنان یوسف
علیه السلام ابا نمود و زلیخا مبالغه افزود تا وقتیکه یوسف را بیرون آورد بیت زخلوت
خانه آن گنج نهفته ٥ برون آمد چو گلزار شگفته ٥ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آنهنگام که زنان اورا دیدند
أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتندش در جمال بیکبار همه شیفتهٔ دیدار او گشته از خود فراموش کردند
وَقَطَّعْنَ وببریدند أَيْدِيَهُنَّ دستهای خود را و با لم آن محس نشدند در حقایق سلمی
مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت را سرزنش میکنند که مخلوقی بآن مرتبه میرسد
که احساس الم قطع ید نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متألم نشوید بیت
گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد ٥ بیداد تو سهل است فراموش توان کرد ٥ القصه زنان
مصری از بیخودی بخود آمده زبان آفرین بگشادند وَقُلْنَ وگفتند حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای
از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَٰذَا بَشَرًا این غلام نیست آدمی زیرا که چنین جمال معهود
بشر آبی نباشد ٥ تو از سلالهٔ سفلی ز آب وخاک نزادی ٥ که از قبیلهٔ روحانیان حور نژادی
إِنْ هَٰذَا نیست او إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشتهٔ گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین زیبایی
کمالی بدین غایت و عصمتی درین مرتبه جز از خواص نیست بیت حور دیدند نتش که جز والاگهر نیست

برآمد بانك زيشان يكين بشى نيست ٥ نه جو آدم زآب وكل سرشتيست ٥ زبالا آمده قدسى فرشتيست
صاحب وسيط باسناد خود از جابر انصارى رضى الله عنه نقل ميكند كه حضرت رسالت پناه
صلى الله عليه وسلم فرمود كه جبرئيل عليه السلام بر من فرود آمد وكفت خداى ترا سلام ميرساند
وميكويد حبيب من حسن يوسف را از نور كرسى كسوت دادم وكسوت حسن ترا از نور عرش
مقرر كردم وَمَا خَلَقْتُ خَلْقًا اَحْسَنَ مِنْكَ . يوسف را جمال بود وآنحضرت را كمال در شهود جمال يوسفى
دستها بريده شد ودر ظهور كمال محمدى صلى الله عليه وسلم زنارها قطع يافت از حسن روى يوسف
دست بريده سهلست بيت درپاى دلبر ما سرها بريده باشد ٥ از عايشه صديقه رضى الله عنها
نقل ميكنند كه در صفت جمال حضرت رسالت پناه صلى الله تعالى عليه وسلم فرموده كه لواحى
لحا لو ابن جبينه ٥ لاثرن فى قطع القلوب على اليد ٥ زنان مصر هنكام جلوۀ يوسف
ز روى بيخودى از دست خويش ببريدند ٥ مقررست كه دل پاره پاره ميكردند ٥ اكر جمال تو اى
نور ديده ميديدند ٥ القصه چون زليخا حيرت زنان وشيفتكى ايشان مشاهده ميكرد
قَالَتْ كفت فَذٰلِكُنَّ الَّذِى اين آنكس است كه شما لُمْتُنَّنِى ملامت كرديد ومرا فِيهِ در دوستى او
اكنون دانستيد كه حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ وبدرستى كه من مراوده كرده ام او را عَنْ
نَفْسِهِ از نفس او ودرخواستم كه آرزوى من بدهد فَاسْتَعْصَمَ پس خويش را نكاه داشت وسر
بدين در نياورد وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ واكرچه نكند مَا آمُرُهُ آنچه بفرمايم او را از انجاح مراد من لَيُسْجَنَنَّ
هرآينه بزندان كرده شود وَلَيَكُونًا وباشد مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوار شدكان يعنى داخل دزدان
وناپاكان يوسف كه اين سخن شنيد روى از آن مجلس برتافت وزنان در عقب وى بيرون رفتند
در لباس آنكه ما او را ملامت ميكنيم هريك جداجدا او را بخود دعوت كردند يوسف از مقالات
ايشان بتنك آمده قَالَ رَبِّ كفت اى پروردكار من اَلسِّجْنُ اَحَبُّ اِلَىَّ زندان دوستر است

لمن

۲۹۶

لمن مِمَّا يَدْعُونَنِى اِلَيْهِ از آنچه ميخوانند اين زنان مرا اِلَيْهِ بسوى آن از مطاوعت زليخا يا ميل بديشان
عجب درمانده ام در كار ايشان ٥ مرا زندان به از ديدار ايشان وَاِلَّا تَصْرِفْ واكر نكردانى
عَنِّى از من كَيْدَهُنَّ مكر وفريب ايشان را يعنى اكر مرا در پناه عصمت نكيرى اَصْبُ اِلَيْهِنَّ ميل كنم
بسوى ايشان يعنى اجابت كنم ايشان را وَاَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ باشم از نادانان بارتكاب آنچه نشايد
فَاسْتَجَابَ پس اجابت كرد لَهُ مر دعاى او را رَبُّهُ آفريدكار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بكردانيد ازو
كَيْدَهُنَّ مكر ايشان را اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستى كه او شنواست مر دعاى كسى را كه بدو پناه برد
الْعَلِيمُ داناست بحال كسى كه از همه روكردان آورده اند كه بعد از نوميدى زنان از وى زليخا را
كفتند صلاح آنست كه او را دو سه روزى بزندان باز دارى شايد بسبب رياضت رام كردد وقدر
راحت ونعمت دانسته سر تسليم بر خط فرمان نهد بيت جو كوره ساز زندانرا برو كرم ٥
بود زان كوره كردد آهنش نرم ٥ زليخا اين سخن را قبول كرده نزد عزيز آمد وكفت ازين غلام عبرى
بدنام كشته ام وطبع مرا از خدمت او نفرتى پديد آمده صلاح آنست كه او را در زندان فرستى تا مردم
كمان برند كه او كناه كار است ومن از ملامت باز رهم عزيز را اين سخن معقول افتاده حكم كرد كه بزندان
برند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ايشان را ودر دل افتاد مِنْ بَعْدِ مَا رَاَوُا الْآيَاتِ از پس آنكه ديدند
دلايل عصمت وشواهد براءت يوسف را چون شهادت صبى وحال پيراهن وقطع دستها يعنى
با وجود مشاهده اين نشانها راى ايشان قرار يافت كه براى صلاح لَيَسْجُنُنَّهُ هرآينه در زندان
كنند او را حَتَّى حِينٍ تا هنكام كه مقرر باشد يوسف را بزندان آوردند وزندانرا بدان سرو قامت
كل رخسار رشك كلستان كردند نظم جو آن دل زنده در زندان در آمد ٥ بجسم مرده
كوى جان در آمد ٥ در آن محنت سرا افتاد جوشى ٥ برآمد زان كرفتاران خروشى وَدَخَلَ
ودر آمدند مَعَهُ السِّجْنَ با او بزندان فَتَيَانِ دو بنده از بندكان ريان كى ساقى ملك كه بونا

کفتندی و دیکری طباخ او که مجلس خوانندی ملك بر ایشان کمان برده بود که او را زهری میدهند
وحکم زندان کرده اتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان در آمدند و یوسف علیه السلام
در یوسف عا تعهد حال زندانیان کردی وخوابهای ایشان را تعبیر فرمودی این دو زندانی
نیز خوابها دیدند وکویند ساقی دید وطباخ نی یا مطلقا هر خواب نادیده یوسف را علیه
السلام امتحان کردند قال احدهما کفت یکی از یشان یعنی ساقی انی ارانی بدرستی که من می بینم
خود را یعنی در خواب که در باغی یك اصل تاکست در و سه خوشه انکور رسیده و کاسه ملك
بدست من اعصر خمرا می افشارم در و انکور را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یول الیه است
وقال الاخر و کفت دیکری یعنی طباخ انی ارانی من می بینم خود را که در مطبخ ملك احمل
بر میدارم فوق راسی بر زبر سر خود خبزا نانرا و آن سه سفره نانست تاکل الطیر میخورند
مرغان منه از آن نان و می ربایند نبئنا خبر ده ما را بتاویله بتعبیر هر خواب انا نریك
بدرستی که ما ترا می بینیم من المحسنین از نیکوکاران با هل زندان بس نیکویی کن با ما بتاویل
رویای ما یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان بزودی باز کوید چه در آن مکروهی
متوجه بود بیکی پس از خواب ایشان اعراض فرموده قال کفت لا یاتیکما نیاید بشما
از انکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را طعام ترزقانه خوردنی که خورد و زی داده شوید بوی
الا نباتکما مکر خبر دهم شما را بتاویله بعاقبت وی یعنی بکویم رنك و مزه آن طعام را
قبل ان یاتیکما پیش از انکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان کفتند ما از کاهنان
و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلام فرمود که این معجزه ایست نه عرافت و کهانت
ذلکما این که کفتم مما علمنی از آن چیزیست که بیاموخت مرا ربی آفریدکار من با لهام
و وحی انی ترکت برای انکه من دست بداشته ام ملة قوم لا یومنون کیش کروهی که نمی کروند

بالله بخدای وهم وایشان بالاخرة بسرای آخرت هم کافرون ایشان ناکرویدکانند تکرار
ضمیر برای تاکید کفر ایشانست باخرت واتبعت و پی روی کرده ام ملة آبائی کیش پدران خود را
ابرهیم واسمعیل واسحق اظهار انکه از اهل بیت نبوت است جهة زیادتی رغبت بوده باستماع
کلام وی ما کان روا نیست و نشاید لنا ما را که پیغامبرانیم ان نشرك انکه انباز کیریم
بالله من شیء بخدای چیزی را که بلکه او را پرستیم بیکانکی ذلك این توحید من فضل الله از
فضل خداست علینا بر ما که بوحی ما را آکاهی داده وعلی الناس و از فضل اوست بر سایر
آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان که
پیغامبران بایشان آمده اند لا یشکرون سپاس داری نمیکنند آن فضل و موهبت را

ویعقوب

یا صاحبی السجن ای یاران زندان اارباب متفرقون آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر و نقره
و آهن و چوب و سنك یا اعلی و اوسط و ادنی خیر بهتر است ام الله الواحد یا خدای یکانه
ویکتا در ذات و صفات القهار غالب بر همه ما تعبدون نمی پرستید شما من دونه بدون
خدای الا اسماء مکر نامهایی یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که نی حجت و برهانی سمیتموها
نام نهاده اید آنرا انتم و آباؤکم شما و پدران شما ما انزل الله فرو نه فرستاده است خدای
بها به پرستش آنها من سلطان هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقق مسمیات ایشان پس شما نمی
پرستید الا اسمی چند بی مسما ان الحکم نیست حکم بعبادت الا لله مکر خدایرا که مستحق
پرستش است امر فرمان داد بزبان پیغامبران مر خلق را الا تعبدوا آنکه نمی پرستید الا
ایاه مکر او را ذلك اینست الدین القیم دین حق درست و راست است ولکن
اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند راه حق را و در بادیه جهالت سر
کردان میشوند یا صاحبی السجن ای یاران زندان اما احدکما اما یکی از شما که ساقی ملك است

سه روز دیگر را خلاص یابد فَيَسْقِي رَبَّهُ پس بیاشاماند تربیت کننده خود را خَمْرًا شراب
چنانچه بیشتر می بوده وَأَمَّا الْآخَرُ واما آن دیگر که طباخ است فَيُصْلَبُ پس بر آویخته
شود و مدتی او را بگذارند تا مضمحل گردد فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ پس بخورند مرغان شکاری مِنْ
رَأْسِهِ از کله سر وی ایشان با یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم
یوسف علیه السلام گفت قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار آن خواب
شما فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ در آن از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وَقَالَ
و گفت یوسف علیه السلام لِلَّذِي ظَنَّ مر آنکس را که دانست أَنَّهُ نَاجٍ آنکه رستنی است
مِنْهُمَا از آن هر دو یعنی ساقی را گفت اذْكُرْنِي یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک مربی خود یعنی
حال بیگناهی من بعرض ملک رسان تا مرا از این محنت باز رهاند بیت بگو هست اندر زندان
غریبی ۵ ز عدل شاه دوران بی نصیبی ۵ چنینش بی گنه مپسند رنجور ۵ که هست
این از طریق معدلت دور ۵ آورده اند که چون سه روز بر آمد ملک فرستاد تا طباخ را
که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت او تحقق یافته همان
منصب نخستین بدو دادند اما چون او بمرتبه تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت سر
خوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ پس فراموش گردانید بر وی شیطان
ذِكْرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف را نزدیک مربی خود فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف علیه
السلام در زندان بِضْعَ سِنِينَ چند سال بضع عدد بیست میانه سه و نه گویند یوسف بعد این
واقعه هفت سال دیگر در زندان بود و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان
ماند در معالم التنزیل از حسن بصری قدس سره نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام
بزندان در آمد یوسف علیه السلام او را بشناخت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در

منزل

منزل گنه کاران جبرئیل فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند
و میگوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاص میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزت و جلال
من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف گفت درین حال راضی هست یا نی گفت آری از
تو خشنود است یوسف علیه السلام گفت اذا لا ابالی اکنون که او راضی است من هیچ باک
ندارم و فی المثنوی المعنوی نظم پس جزای آنکه دید او را معین ۵ ماند یوسف حبس
در بضع سنین ۵ که چه تقصیر آمد از خر و سحاب تا تو یاری خواهی از دیک و سراب اما
چون مدت محنت بسر آمد ملک ریان خواب مهیب دید که و بامداد تمام حکیمان و ندیمان
را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک إِنِّي أَرَى بدرستی که من بخواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
هفت گاو فربه که از نهر یابس بیرون آمدند و پس از آن يَأْكُلُهُنَّ بخورند و فرو بردند ایشان را
سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ و دیدم هفت
خوشه خُضْرٍ سبز و تر و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشه دیگر
دیدم يَابِسَاتٍ خشک یعنی رسیده و بدرو آمده پس این خوشهای خشک بر آن خوشهای
پیچیدند و در حال زبر کردند ایشان را و بپوشیدند يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان و معبران
و اشراف قوم أَفْتُونِي فتوی دهید یعنی جواب گویید مرا فِي رُؤْيَايَ در تعبیر خواب من
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی دانش لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر میگویید
قَالُوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ این خوابها شوریده است
وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بتعبیر این نوع خوابها بِعَالِمِينَ دانایان چه ما تعبیر
منامات صادقه میگوییم و این از قبیل منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متحیر
گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید و راه تعبیر این واقعه که

من راه نماید ٥ یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ٥ ساقی که ملک را متفکر دید از
حال یوسفش یاد آمد وقال الذی وگفت آنکسی که نجا منهما نجات یافته بود از آن دو بندهٔ زندانی
اذکرنی یاد کرد از قول یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک بعد امة پس از زمانی دور
و دراز انا انبئکم من خبر دهم شما را بتاویله بتعبیر این خواب فارسلون پس بفرستید مرا
بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو داند ملک ازین خبر شادمان گشته حکم فرمود که
زود برو و خبر رسان ساقی سوار شده و بزندان آمد و گفت یوسف ای یوسف ایها الصدیق ای
نیک نیک راست گوینده افتنا فتوی ده ما را فی سبع بقرات در هفت گاو فربه که
بخورند ایشان را سبع عجاف هفت گاو لاغر وسبع سنبلات خضر و در هفت خوشهٔ سبز
واخر یابسات و هفت خوشهٔ دیگر خشک که پریشان بجند و خشک سازند همه حکما درین حیران
مانده اند تو جواب گوی لعلی ارجع تا باشد که باز گردم با جواب تمام الی الناس بسوی مردمان
یعنی ملک و ملازمان لعلهم یعلمون شاید که ایشان به برکت تو بدانند تاویل این واقعه را
تا شرف و فضل ترا معلوم کنند قال گفت یوسف که شما تزرعون کشت کنید سبع سنین
هفت سال که بقرات سمان اشارت بایشانست دابا زراعتی بر عادت مستمرهٔ خود فما حصدتم
پس آنچه بدروید از غلات فذروه بگذارید آنرا فی سنبله در خوشهٔ او یعنی چوب را پاک
نکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید الا قلیلا مگر اندکی یعنی
بقدر حاجت مما تاکلون آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک
پس ازین سالها سبع شداد هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از ایشانست یاکلن
بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند ما قدمتم آنچه از پیش فرستاده باشید
یعنی ذخیره نهاده لهن برای آن سالها الا قلیلا مگر اندکی مما تحصنون از آنچه نگاه دارید

وضبطا

وضبط کنید برای تخم زراعت ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک از پس سالها قحط عام فیه سالی که
در وی یغاث الناس فریاد رسیده شوند مردمان از باران داده وفیه درین سال یعصرون
بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایة از کثرت ثمارست
و گفته اند اشارت بدوشیدن شیر است از پستان گاو و گوسفند و این عبارت از فراخ
سالیست و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز گشته بخدمت ملک آمد
و در محفل عام آن سخنان را بر وجهی که شنیده بود تقریر نمود ملک را پسندیده آمد خواست که
ملک خواست که از زبان یوسف بشنود و بطلب وی فرستاد وقال الملک و گفت
ائتونی به. بیارید نزد من یوسف را فلما جاءه الرسول پس آن وقت که آمد بدو فرستادهٔ ملک
قال ارجع گفت باز گردانی الی ربک بسوی مهتر خود فاساله پس بپرس او را یعنی در
خواست کن تا بپرسد و تفحص نماید ما بال النسوة اللاتی که چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا
قطعن ایدیهن ببریدند دستهای خود را ان ربی بدرستی که آفریدگار من بکیدهن بمکر
زنان و فریب ایشان علیم داناست یوسف علیه السلام خواست که بیگناهی او بر ملک
آشکارا کرد تا کسی را در حال و مجال دقیعت نماند این سخن بملک فرستاد چون رسول
باز آمد پیغام یوسف علیه السلام رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را
نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق این مهم قال گفت با ایشان ما خطبکن چه بود حال
شما اذ راودتن یوسف چون طلب میکردید یوسف را عن نفسه از نفس وی بخشید
قلن گفتند آن زنان حاش لله پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه ما
یوسف ما علمنا ندانستیم ما علیه من سوء بر یوسف از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار
چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قالت امرات العزیز

الجزء الثالث عشر
اجزاء الثلاثین

کفت زن عزیز یعنی زلیخا الآن اکنون حصحص الحق پیدا و هویدا شد لجه درست و راست
است انا راودته می جستم زن یوسف عن نفسه از نفس او و آرزوی وصال او کردم وانه
وبدرستی که او لمن الصادقین از راست کویانست آنجا که باعزیز کفت می را او دتنی بیت بجرم خویش
کرد اقرار مطلق ٥ برآمد ز وصدای حصحص الحق ٥ بکفتا نیست یوسف را کناهی ٥ منم در
عشق او کم کرده راهی ٥ نخست او را بوصل خویش خواندم ٥ جو کام من نداد از پیش راندم ٥
ملک یوسف را علیه السلام پیغام داد که زنان بکناه خویش معترف شدند بیا تا بحضور تو
ایشانرا عقوبة کنم یوسف فرمود که غرض عقوبة نبود ذلک این درخواست برای آن کردم
لیعلم تا بداند عزیز انی لم اخنه انکه من خیانت نکردم او را بالغیب در غیبت وی و حرمت
تربیت وی نکاه داشتم وان الله و دیکر تا معلوم کند که خدای لا یهدی راه نماید یعنی بصلاح
نیاورد و از پیش نکذارد کید الخائنین مکر خیانت کنندکانرا پس یوسف علیه السلام
خواست که تنبیه کند برآنکه این سخن نه برای تذکیهٔ نفس کفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر
کذاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اکر حفص ربانی حمایت ننماید معلومست که
از نفس غدار چه نوع کار آید این کمالات از نی در آورد وما ابرئ نفسی و پاک نمی کنم نفس خود را
یعنی نمیکویم که نفس من از آرزوها مبرا و منزه است ان النفس لامارة بدرستی که نفس فرماینده است
بالسوء ببدی یعنی بمعصیت الا ما رحم ربی لیکن انرا که بخشد بروی ربی پروردکار من
از فرمان نفس در امان آید ان ربی بدرستی که پروردکار من غفور آمرزنده است قصدی را
که بفعل نیاید رحیم مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که جون با ملک سخنان
یوسف علیه السلام باز کفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت کشت وقال الملک
وکفت ملک مصر ائتونی بیارید یوسف را نزد من استخلصه لنفسی تا خلاص کردانم او را برای

خود

۴۰۰

400

خود دو مهمات بروی فرمایم در تفسیر آورده که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته
با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیمی هرچه تمامتر یوسف را از زندان ببارکاه آوردند
در خبر است که جون یوسف را علیه السلام از زندان بیرون آوردند زندانیان که بدیدار وی
مستانس بودند خروش بر آوردند یوسف علیه السلام ایشانرا دلنوازی کرده دعا کرد
اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و قصر علیهم النهار و جون نزد ملک رسید
او را احترام تمام نموده استقبال فرمود بیت ز قرب مقدمش جون شه خبر یافت ٥
باستقبال او جون تخت بشتافت ٥ کشیدش در کنار خویشتن تنک ٥ جو سرو و کل
شمشاد کل رنک ٥ بپهلوی خودش بر تخت بنشاند ٥ به پرسشهای خوش با وی سخن راند ٥
فلما کلمه پس آنهنکام ملک با وی سخن کفت و از تعبیر خواب خود جواب دلپذیر شنید
قال کفت ای یوسف انک الیوم بدرستی که تو امروز لدینا نزدیک ما مکین با جاه
و قدری امین مؤتمن بر همه جیز هرچه میخواهی از ما مناسب بخواه و آنچه آرزوی داری
با من بکوی قال اجعلنی کفت یوسف که کردان مرا حکم کننده علی خزائن الارض بر خزینهای زمین
مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد و نقود و اطعمه خازن کردان انی حفیظ بدرستی که
من نکاه دارنده ام جیزی از آن ضایع نکنم علیم دانایم بمصالح ملک و هرچه سازم خلل
از صلاح نباشد یا نکاه دارندهٔ حسابم و دانا بلغتی هر که با من سخن کوید آورده اند که یوسف
علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از
زر سرخ مرصع با نواع جواهر جهت یوسف علیه السلام مقرر کرده تاج مکلل بر سر وی نهاده
و کلیدهای خزاین بروی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضهٔ اختیار او باز داد و عزیز را عزل
نموده مهمات وی نیز بعهد یوسف کرداند که زمانی را عزیز در کذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را

بعقد یوسف در آورد وحق سبحانه یوسف را از دو پسر داد میشا وافرائیم وتفاصیل این حالات
حواله بجواهر التفسیر است وَكَذَٰلِكَ وهمچنین که ملك را بروی مهربان ساختیم مَكَّنَّا
جای دادیم لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ مر یوسف را در زمین مصر یعنی ممکن ساختیم یوسف را
بحکومت يَتَبَوَّأُ تا بود که جای میگرفت مِنْهَا از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ
عرصه داشت حَيْثُ يَشَاءُ هر جا میخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم بنعمت خود از نعیم دینی
ودنیوی وصوری ومعنوی مَنْ نَشَاءُ هر کرا میخواهیم وَلَا نُضِيعُ وضایع وباطل نمیکردانیم
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکارانرا وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ وهر آینه مزد آخرت بجهت بقا ودوام خَيْرٌ
بهترست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که کرویدند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ وبودند که پرهیز میکردند
از فواحش چون یوسف علیه السلام که باحسان وتقوی از قعر چاه بتخت جاه رسید
بدنیی وعقبی کسی قدر یافت ٥ که او جانب صبر وتقوی شناخت ٥ القصه یوسف علیه
علیه السلام بمهمات ملکی از پیش کرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند وانبارخانها
عالی بنا فرمود وهفت سال از هر غله که حاصل شد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد وباقی را
باخوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد ودر زمین مصر وشام تنکی تمام شد مردمان
مصر روی بیوسف آوردند سال اوّل بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم
بحلی وپیرایه ودر سیم بغلام وکنیزک ودر چهارم بدواب مواشی ودر پنجم بضیاع وعقار
ودر ششم بفرزندان ودر هفتم همه خط بندکی باز دادند یوسف علیه السلام صورت حال
بر ملك عرضه کرد ملك کفت همه بندهٔ تواند واختیار پیش تست یوسف علیه السلام بخصوص ملك
همه را آزاد کرد واولاد واموال وضیاع وعقار وهرچه از یشان کرفته بود بدیشان باز داد وحکمت
درین آن بود که مصریان یوسف را بوقت خرید وفروخت در صورت بندکان دیده بودند تقدیر

ازلی

ازلی همه را طوق بندکی او بر کردن نهاد تا کسی را در بارهٔ او سخنی بی ادبانه نرسد آورده اند که اثر
قحط بر زمین کنعان رسیده کار باولاد یعقوب علیه السلام تنك شده کفت ای پسران در شهر مصر
ملکیست که همه قحط زدکانرا می نوازد وکار غربا وابناء السبیل بدلخواه ایشان میسازد بیت
ز احسانش آسوده برنا وپیر ٥ وزو کشته خوشدل غریب وفقیر ٥ نخشش ز ابر بهاری فزون
صفات کمالش ز غایت برون ٥ اکر فرمایی برویم وطعامی جهت کرسنکان بیاریم یعقوب علیه السلام
اجازت فرمود وبنیامین را جهت خدمت خود باز کرفت وده فرزند دیکر هر یك با یك شتر وبضاعتی
که داشتند روی براه آوردند ویك شتر بجهت بنیامین با بضاعت او همراه بردند وَجَاءَ وآمدند
إِخْوَةُ يُوسُفَ برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف علیه السلام فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس در آمدند
برو ورسم خدمت بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت ایشانرا در نظر اوّل وَهُمْ لَهُ وایشان
مر ورا مُنْكِرُونَ ناشناسندکان بودند جهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان کذشته
بود یا آنکه یوسف از پس پرده با یشان سخن کفت واو را نشناختند پس یوسف علیه السلام ایشانرا
پرسید که شما چه کسانید که جاسوسانرا مانید کفتند ای ملك معاذ الله ما پسران یك پدریم که
یعقوبست صفی الله کفت پدر شما چند فرزند دارد کفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن
کرک بخورد ویکی را پدر برای خدمت خود نکاه داشت وما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلام
کفت اینجا کسی باشد که شما را شناسد کفتند نی مردم مصر ما را نمیدانند یوسف کفت یکی از شما اینجا
باشد تا بروید وآن برادر را بیارید وحال شما بر من محقق کردد وایشان بستدند وقرعه زدند
بنام شمعون بر آمد پس وی بایستاد ویوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعات ایشان بستدند
وعوض آن کندم بدیشان داد وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ وآنهنکام که بساخت کار ایشان وهر یك
را یك شتر بار داد وکفت یك شتر بار دیکر جهت برادر ما که در خدمت پدرست بدهید یوسف

علیه السلام کفت من بشما رم دم بیدهیم نه بشما رشتر ایشان مبالغه نمودند قال ائتونی کفت
یوسف علیه السلام که بیارید نمن باخ لکم من ابیکم برادری که شماراست از پدر شما یعنی علامتست
نه اعیانی الا ترون آیا نمی بینید انی اوفی الکیل از آنکه من تمام می پیمایم پیمانه را وحق کسی باز
نمیکیرم و انا خیر المنزلین و من بهترین فرود آرندکانم یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با
ایشان دقیقهٔ فرو نمیکذارم فان لم تاتونی به پس اکر نیارید نمن آن برادر را فلا کیل لکم عندی
پس شمارا نزدیک من کیل نیست یعنی طعام ولا تقربون و نزدیک مشوید نمن در ولایت من
در ولایت من بیایید قالوا کفتند سنراود عنه اباه وی را بطلبیم از پدر و جهد کنیم در آن
وانا لفاعلون و بدرستی که ما کنندکانیم آنچیز را که بکوییم وقال و کفت یوسف علیه السلام
لفتیته مر غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت اجعلوا بضاعتهم بنهید بارای ایشان را
که بهای کندم آورده اند و آن ادمی و کفش چند بود یوسف علیه السلام نخواست که کندم بدیشان
بیها فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فی رحالهم در باردانهای ایشان و دیکر
دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها که چون ثمن کندم بود باز آرند
وازین جهت کفت لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعات خود را اذا انقلبوا چون
باز کردند الی اهلهم بسوی کسان خود و بار بکشایند لعلهم یرجعون شاید که باز کردند
و برادر مرا بیارند فلما رجعوا پس آنهنکام باز کشتند فرزندان یعقوب علیه السلام الی
ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا کفتند ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شد
از ما پیمودن طعام را یعنی ملک مصر حکم کرد که دیکر طعام بر ما نه پیمایند تا ابنیامین را نبریم
فارسل معنا پس بفرست با ما اخانا برادر ما را نکتل تا فرا کیریم کیل از برای خود و برای او
وانا له و بتحقیق ما مر او را لحافظون نکاه دارندکانیم از رسیدن مکروهی بدو قال

کفت

کفت یعقوب که ای فرزندان هل آمنکم آیا شمارا امین دانم علیه برو الا کما امنتکم مکر
همچنانکه امین ساختم شمارا علی اخیه بر برادر او من قبل پیش ازین که کفتید وانا له لحافظون
و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فالله خیر پس خدای بهتر است حافظا از جهت نکاه
داشتن و حفظ حافظا خواند یعنی اوست بهتر در حالتی که نکاه دارنده است پس توکل بر او میکنم
و کار خود بر و میکذارم وهو و او ارحم الراحمین بخشاینده ترین بخشایندکانست شاید که
محافظت او بر من ببخشاید و مصیبت دو فرزند مرا ابتلا نسازد ولما فتحوا و آنهنکام که کشادند
متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند
و در بارهای خویش بحکم یوسف ردت الیهم باز کردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا کفتند
ای پدر ما ما نبغی چه چیز میطلبیم از احسان وراء که بضاعتنا اینست بضاعت ما که
غله بدین بضاعت بما فروخته اند ردت الینا باز کردانیده اند بما پس ما بدین اکرام رجوع
کنیم بملک و نمیر اهلنا و طعام آریم کسان خود را و نحفظ اخانا و نکه بانی کنیم برادر خود را
در رفتن و آمدن و نزداد و زیادت بستانیم کیل بعیر بپیمودن شتری یعنی یک شتر
وار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذلک این یک شتروار کیل یسیر کیلی اندکست
و ملک بدان مقدار با مضایقه نخواهد کرد قال کفت یعقوب علیه السلام نفرستیم
ابنیامین را معکم با شما حتی تؤتون تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی موکد بذکر خدای در
تبیان فرموده که او را بشما ندهم تا سوکند خورید بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین
لتاتننی به بیارید بمن او را الا ان یحاط بکم مکر آنکه بکرد شما در آورده شود عذاب
و همه هلاک کردید ایشان قبول فرموده بمنزلت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
سوکند خوردند که در مهم ابنیامین غدر نکنند فلما اتوه پس چون دادند پدر را موثقهم

بیمان و عهد خود قَالَ اللّٰهُ کفت یعقوب علیه السلام خدای عَلٰی مَا نَقُولُ برانچه مامیکویم
از عهد و بیمان وَكِيلٌ نکاه بان وکواه ومطلع است وَقَالَ وکفت یعقوب علیه السلام
از روی شفقت یَا بَنِيَّ ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوا در میایید در شهر مصر مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ
از یک در یعنی همه برادران باهم از یک دروازه بشهر مروید یا نکاه چشم بدی بشما نرسد
جون شما را با این جمال و هیات و شوکت و ابهت به بینند وَادْخُلُوا و در آیید هر دو سه
مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بوده در لطایف آورده که
یعقوب علیه السلام در اوّل مهر پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندکی آشکارا کرد که کفت
وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم مِنَ اللّٰهِ از قضای خدای
مِنْ شَيْءٍ چیزی را زیراکه حذر دفع قدر نمیکند و فوق تدبیر انا الله تقدیر بیت من جهد
همی کنم قضا میکوید ٥ بیرون ز کفایت تو کاری دکر است إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم و فرمان
إِلَّا لِلّٰهِ مکر مر خدای را در هرچه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ برو توکل کردم من وَعَلَيْهِ و برو
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که توکل کنند توکل کنندکان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجهٔ توکل است
بر و وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَلَمَّا دَخَلُوا و آنهنکام که در آمدند اولاد یعقوب
علیه السلام مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ از انجا که فرموده بود ایشان را أَبُوهُمْ پدر ایشان یعنی از ابواب
متفرقه مَا كَانَ يُغْنِي نبود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رای یعقوب علیه السلام مِنَ اللّٰهِ
از قضای خدای که دربارهٔ ایشان واقع بود مِنْ شَيْءٍ چیزی را بلکه تهمت دزدی بر ابنیامین افتاده
و برادران اندوهکین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف کشت پس تدبیر یعقوب
فایده نداد إِلَّا حَاجَةً مکر انکه حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد
که در آن وقت قَضَاهَا ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بان وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستی که یعقوب

خداوند دانش بود میدانست لِمَا عَلَّمْنَاهُ مر انچیزی را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن
بود که کفت وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند سر
قدر را یا جاهلند بانک تدبیر بر تقدیر غلبه نمیتوانند کرد بیت تدبیر کند بنده و تقدیر
نداند ٥ تقدیر خداوند به تدبیر نماند وَلَمَّا دَخَلُوا و آن وقت که در آمدند اولاد
یعقوب علیه السلام عَلَى يُوسُفَ بر یوسف و به بارکاه او رسیدند یوسف علیه السلام
و تخت نشسته بود و نقاب فرو کذاشته پرسید که چه کسانید کفتند که کنعانیانیم که ما را
فرموده بودی که برادر خود را بیا رید او را از پدر درخواستیم و بعهد و بیمان آورده ایم
یوسف علیه السلام کفت دانستم بنشینید و حکم ایشان در حاشیهٔ بساط بنشستند
و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف کفت هر دو برادر که از یک
پدر و مادر هید بریک خوان طعام خورید هر دو کس بریک خوان نشستند و ابنیامین تنها ماند
و کریه در آمد و میکریست تا بیهوش شد یوسف علیه السلام بفرمود تا کلاب بر روی وی
زدند و جون بهوش آمد ندا پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی کفت ای ملک
حکم فرمودید که هر کس با برادر اعیانی خود بریک خوان نشینید مرا برادری مادری من که یوسف
نام داشت بیاد آمد و با خود کفتم اکر او بودی با من برین خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق
این حال بیطاقت شدم و سبب کریه و بیهوشی من این بود یوسف علیه السلام کفت بیا تا من برادر
تو باشم و با تو بریک خوان نشینیم پس بفرمود تا خوان دیرا بر داشتند و در پس پرده آوردند
و او را نیز طلبید و بدین بهانه آوَى إِلَيْهِ جای داد بسوی خود أَخَاهُ برادر خود را یوسف
نقاب بسته دست بطعام دراز کرد جون ابنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بکریست
یوسف پرسید که باز این چه کریه است کفت ای ملک چه مانندست این دست تو بدست برادر من

همین که یوسف این سخن بشنید طاقتش برسید نقاب از جهره برداشت و ابنیامین را قال

گفت اِنّی اَخُوكَ بدرستی که منم برادر تو فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ بآنچه کردند برادران در حق یوسف ابنیامین جون روی یوسف علیه السلام

بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش رفت و باخود آمده دست در گردن یوسف افکند

و بزبان حال گفت بیت این جه می‌بینم به بیداریست یارب یا بخواب ٥ خویشتن را

در جنین راحت پس از جندین عذاب ٥ آنکه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو

مفارقت نمیکنم. یوسف علیه السلام گفت ای برادر اهتمام پدر بشان تو دانسته ام اگر ترا

نگاه باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا بنام شنیع متهم سازم تا نزد من مانی ابنیامین

از آن باک ندارم پس یوسف فرمود که نزد برادران رو و این امر را مخفی دار ابنیامین از پس پرده

بیرون آمد و حکم شد که کارسازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آنهنگام که

کارسازی کرد ایشانرا جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا زر باز برجد

مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی درین وقت بجهت عزت و نفاست طعام آنرا پیمانه ساخته

بودند یوسف بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کرد فِي رَحْلِ أَخِيهِ در بار دان برادر او و بارهای

دیگر را مکمل کردند و ایشانرا اجازت رفتن داد جون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمعی ملازمان

یوسف از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد نداکننده که أَيَّتُهَا الْعِيرُ ای کاروانیان

إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ بدرستی که شما دزدانید بدان معنی که شما یوسف را از پدر بدزدید و گفته اند

و منادی این سخن را نه بفرمان یوسف گفت القصه جون این ندا بسمع فرزندان یوسف یعقوب

علیه السلام رسید قَالُوا گفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ و روی آوردند بدان جمع که شما مَاذَا

تَفْقِدُونَ جه جیز گم کرده اید که میجویید قَالُوا نَفْقِدُ گفتند میجوییم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملک را

که پیمانه

که پیمانه غله بوده وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ و برای هر کس که بیارد آنرا حِمْلُ بَعِيرٍ شتر واری طعام

مقرر است وَأَنَا بِهِ ومن که منادی ام بآن زَعِيمٌ کفیل ام و پایندان قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدا

لَقَدْ عَلِمْتُمْ شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودند در کرت اول جون

این نوبت بیامدیم باز آورده بودیم می‌بینید که دهن شتران بربسته ایم تا از زرع کسان نخورند

مَا جِئْنَا نیامده ایم ما از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر

و مال مردم بنا حق در تصرف آریم وَمَا كُنَّا و نبودیم و نیستیم ما سَارِقِينَ از

دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ گفتند ملازمان یوسف که جیست جزای دزدان

إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ اگر شما باشید دروغ گویان در ابراء ذمه خود یعنی شما میگویید که ما دزد

نیستیم اگر دخت در میان بار شما پیدا شود آنرا جه مکافات خواهد بود قَالُوا جَزَاؤُهُ گفتند

جزای سرقه سارق مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ گرفتن آنکس است که یافت شود دزدیده در بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ

پس هوست جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ همچنین

پاداش میدهیم ستمکارانرا یعنی دزدانرا پس ایشانرا باز گردانیدند بمصر آوردند و بدرگاه بازداشتند

فَبَدَأَ پس آغاز کرد مؤذن و گفته اند یوسف علیه السلام بِأَوْعِيَتِهِمْ ببار دانهای ایشان

قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ پیش از باردان برادر او برای نفی تهمت ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون آورد سقایه را

مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ از باردان برادر او وَكَذَلِكَ و همچنین كِدْنَا لِيُوسُفَ تعلیم دادیم یوسف را

با لهام برادران یوسف از جاسوس در پیش انداختن و زبان طعن بر ابنیامین کشادند مَا كَانَ نبود

یوسف یعنی نشایست و سزاوار نبود لِيَأْخُذَ أَخَاهُ که فرا گیرد برادر خود را فِي دِينِ الْمَلِكِ در

کیش ملک مصر جه حکم ملک در باب سرقه ضرب و تعظیم بود نه استرقاق نگرفت یوسف برادر

خود را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر خواست خدای و دستوری او نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم از روی

درجها بعلم وحکمت مَن نَشَاءُ هر کرا میخواهیم وَفَوقَ کُلِّ ذِی عِلمٍ وزبر هر خداوند دانش عَلِیمٌ
دانا یست درجۀ او بلندتر انکه یوسف علیه السلام فرمود که این جه عمل است که از شما صادر شد
نمیکفتید که ما پیغامبر زادکانیم قَالُوا اِن یَسرِق کفتند اکر دزدی کند ابنیامین جه عجب فَقَد
سَرَقَ بس بدرستی که دزدی کرده است اَخٌ لَهُ برادر اعیانی که او را بوده مِن قَبلُ بیش از این
یعنی یوسف درمدارک آورده که درخانۀ یعقوب علیه السلام ماکیانی بود سایل بدرخانه آمد
وهیچ کس حاضر نبود یوسف علیه السلام آن مرغ را بآن سایل داد برادران او را بدزدی تهمت کردند
واقوال دیکر نیز هست فَاَسَرَّهَا یُوسُفُ بس نهان داشت یوسف آن مقاله را فِی نَفسِهِ در نفس خود
وَلَم یُبدِهَا وظاهر نکرد آنرا لَهُم برایشان قَالَ کفت باخود که اَنتُم شما شَرٌّ مَکَانًا بدترید
از جهت منزله در دزدی که بسر را از پدر دزدیده جدا کردید وَاللهُ اَعلَمُ وخدای داناتر است بِمَا
تَصِفُونَ بانجه شما صفت میگیند بس یوسف ابنیامین را بکسان خود سپرد وبرادران در استخلاص
او جندانجه سخن کفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن کرفت وموهای تن وی
سر از جامه بیرون کرد کفت ای ملک برادر مرا بکذار واکرنه فریادی کنم که هرجا حامله که درین شهر است
از هول آن بار بنهند یوسف علیه السلام دید که روبیل در غضب است بسر خود را کفت بر رود
بر بشت وی فرود آر جون دست وی بر روبیل رسید شعلۀ غضب وی که انطفا یافته بود تسکین یافت
روی به برادران کرد که شما مرا مس کردید کفتند نی کفتند بخدای که تخمی از یعقوب هست جه
هرکاه که یکی را ازین شان خشم آمدی جون دیکری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی
در معالم آورده که دیکر باره در غضب شد آهنک تخت یوسف علیه السلام کرده یوسف نقاب
بسته از تخت فرود آمد واو را در ربوده بر سر دست آورد باز بر زمین نهاد وکفت ای کنعانیان
شما بزور خود مغرور وبقوت معجب شده اید ومیندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد بیت

خدای که

خدای که بالادست او نیست ۞ زبردست هر دست دست او زید ۞ ایشان دیدند که بهم بر روبیل بیش
بدر نیرو واز درزازی درآمده قَالُوا یَا اَیُّهَا العَزِیزُ کفتند ای عزیز اِنَّ لَهُ بدرستی که ابنیامین را
اَبًا بدریست شَیخًا کَبِیرًا بیری بزرک سال وعظیم قدر وبعد از هلاک بسر خود یوسف بدو
انس والفت دارد فَخُذ اَحَدَنَا بس فرا کیر یکی را از ما به بندکی مَکَانَهُ بجای او واو را رها کن اِنَّا
نَرَاکَ بدرستی که ما می بینیم ترا مِنَ المُحسِنِینَ از نیکوکاران بس تمام بس احسان خود را باتمام
رسان فما الاحسان الا بالتمام قَالَ مَعَاذَ اللهِ یوسف کفت بناه میکیریم بخدای بناه کرفتنی اَن
نَاخُذَ از آنکه بکیریم اِلَّا مَن وَجَدنَا مکر آنرا که یافتیم مَتَاعَنَا عِندَهُ متاع خود را نزدیک او
واکر بجای او دیکری را بکیریم اِنَّا اِذًا باشیم ما آنکاه لَظَالِمُونَ ستمکاران در مذهب شما فَلَمَّا
استَیاَسُوا بس آن وقت که نومید شدند مِنهُ از یوسف ودانستند که برادر را بدیشان نمیدهند
خَلَصُوا نَجِیًّا بایک کناره شدند از کویان واز هر کونه تدبیر آغاز کردند قَالَ کَبِیرُهُم کفتند
بزرک ایشان در سن یعنی روبیل یا برادر خورد یعنی یهود اَلَم تَعلَمُوا آیا نمیدانید شما
اَنَّ اَبَاکُم آنرا که پدر شما قَد اَخَذَ عَلَیکُم بتحقیق فرا کرفت بر شما مَوثِقًا عهدی وبیمانی
مِنَ اللهِ از خدای یعنی بدستوری در محافظت ابنیامین وشما سوکند خوردید که محمد
آخر الزمان صلوات الله وسلامه علیه که شما درشان وی عذر کنید واکنون این صورت
واقع شد وَمِن قَبلُ مَا فَرَّطتُم وبیش ازین تقصیر کردید فِی یُوسُفَ درشان یوسف
بس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حَتّی یَاذَنَ تا وقتی که دستوری
دهد لِی مرا بآمدن اَبِی پدر من اَو یَحکُمَ اللهُ یا خدای حکم کند لِی برای من برجوع
باید ربا تخلیص برادر وَهُوَ خَیرُ الحَاکِمِینَ واو بهترین حکم کنندکانست جه براستی حکم کند
ومیل ومداهنه در حکم او نیست اِرجِعُوا شما باز کردید اِلَی اَبِیکُم بسوی پدر خود

فَلَن اَبرَحَ الاَرضَ

فقولوا یا ابانا پس بکوئید ای پدر ما ان ابنك بدرستی که پسر تو ابنیامین سرق دزدی کرد وما
شهدنا وما کواهی نیدهیم الا بما علمنا مکر آنچه میدانیم که صواع ملك از بار او بیرون آمد وما
کنا ونیستیم ما للغیب مر باطن حال را حافظین نکاه دارندکان یعنی بظاهر دزدی او
دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که فی الواقعه بر وی تهمت کردند وصاع را در بار او نهادند یا خود
او مباشر این امر بوده واسال القریة التی وبپرس از اهل آن دهی که ما کنا فیها بودیم در وی یعنی مصر
مراد آنست که بفرست واز مصریان بپرس والعیر التی وازان کاروان نیز سوال کن که ما اقبلنا فیها
روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان وآن جمع کنعانیان بودند از همسایکان یعقوب علیه السلام
وانا لصادقون وبدرستی که ما راست کویانیم فرزندان یعقوب علیه السلام بحکم روبیل یا
یهودا روی بکنعان نهادند وبخدمت پدر آمدند آنچه برادر کفته بود موقف عرض رسانیدند
قال کفت یوسف بیعقوب علیه السلام بل سولت بلکه بیاراسته است لکم برای شما انفسکم
نفسهای شما را امرا کاری که خواسته اید وباهم قرار داده واکر نه ملك مصر چه میداند که جزای
سارق استرقاقست فصبر جمیل پس مرا صبر نیکو عسی الله ان یاتینی شاید که
خدای بیارد بهم جمیعا همه ایشانرا بمن یعنی یوسف وابنیامین وآن برادر دیکر را که در مصر
انه هو العلیم بدرستی که او داناست بحال من الحکیم راست کار است در آنچه میکند پس یعقوب
علیه السلام از غایت ملال توجه ببیت الاحزان فرمود وتولی عنهم وروی بکردانید از فرزندان
وکفت ای اندوه من وقال یا اسفی فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب علیه السلام وحزن او بچه مرتبه
بود در مفارقت یوسف علیه السلام جبرئیل فرمود که برابر هفتاد مادر مرده حضرت سوال
کرد که او را چه مقدار مزد دادند کفت مزد صد شهید آری هیچ کس در آتش مفارقت برابر یعقوب

علیه

علیه السلام نسوخت چهل سال وبقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او
چشم یعقوب از کریه خشك نشد واز باد فراق جکر کوشه پشت مبارکش خمیدکی کرفت
وابیضت وسفید شد عیناه هر دو چشم او من الحزن از اندوه فهو کظیم پس
او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و اظهار نمیکرد بیت
دردیست در این سینه که کفتن نتوانم ۵ وین طرفه که من نیز نهفتن نتوانم ۵ اما چون
فرزندان فریاد یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نموده قالوا کفتند تالله تفتؤا
بخدای که همیشه باشی که بناله وزاری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا
تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بر موت او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاك شده
کان قال کفت ای فرزندان انما اشکوا جز این نیست که حکایت میکنم بثی وحزنی غم واندوه
خود را الی الله بخدای نه بشما ونه بغیر شما زیرا که کس بیکسان وچاره کن بیچارکان اوست
حاجتی را که از تو بجویم ۵ با کسی نه که با تو میکویم ۵ راز کویم بخلق خوار شوم ۵ با تو کویم بزرک
وار شوم ۵ در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام کفت انما اشکو بثی
وحزنی الی الله حق سبحانه وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت وجلال من که اکر یوسف وابنیامین
مرده بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشانرا زنده ساخته بتو باز رسانیدمی واین فرد
بود که یوسف (یعقوب) علیه السلام کفت واعلم ومن میدانم من الله از وحی خدای ما لا تعلمون
آنچه نمیدانید شما از حیوة یوسف ورسیدن دولت وی بمن وکویند روزی ملك الموت علیه السلام
بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام سوکند بوی داد که روح یوسف را قبض
کرده کفت نی یعقوب بدان امیدوار کشت که یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا
پس تفحص کنید من یوسف واخیه از حال یوسف وبرادر او ولا تیاسوا وناامید مباشید

من روح الله از رحمت و فضل خدای انه لا ییأس بدرستی که نا امید نشوند من روح الله از
رحمت و فرج خدای الا القوم الکافرون مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه السلام نامه
نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحاق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک
مصر اما بعد ما آن اهل بیتیم که بلا را موکل ما گردانیده اند جدم را ابراهیم را دست و پای بسته در آتش
نمرود افگندند و حق سبحانه او را نجات داد پدرم اسحاق را کارد بر حلق او نهادند خدای برای او
فدا فرستاد دوم را پسری بود دوستترین همه فرزندان من برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون
آلوده من آورده گفتند او را گرگ بخورد من در فراق او چندان گریسته ام که چشمم سفید شد
او را برادری اعیانی که من بوی تسلی داشتم او را بدزدی گرفته و نگاه داشته و ما نه از آن خاندانیم
که دزدی کنیم یا از ما دزدی بزاید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها والا بر تو دعایی کنم که اثر آن بفرزندان [?]
هفتمین تو برسد والسلام پس نامه بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و بینوا [?]
و امثال آن ترتیب نموده ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری را که آنجا بود ملاقات
کردند و باتفاق روی ببارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا پس آنهنگام که در آمدند برادران یوسف
علیه بروی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را و اهلنا الضر و کسان
ما را سختی و بی نوایی و گرسنگی و جئنا ببضاعة و آورده ایم بضاعتی مزجاة اندک و نه اعتبار
فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما کیل را و تصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعتی ما
یا بزیاده از بهاء متاع ما ان الله بدرستی که خدای یجزی المتصدقین پاداش دهد به نیکویی آنان را که
از روی تفضل تصدق می نمایند آنگه نامه یعقوب علیه السلام بگوشه تخت نهادند یوسف
علیه السلام چون نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرده و عنان تمالک از دست رفته قال گفت برادران
هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف و اخیه با یوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت

نه از روی

نه از روی تفصیل فعل ایشان بر یوسف ظاهر است و با بنیامین آن بوده که او را خوار و بی اعتبار
میداشته اند تا بمرتبه که هیچ یک سخن نمیگفته الا از روی عجز و مذلت پس یوسف فرمود که آیا دا
نسته اید قبح آنرا که با یوسف و برادر او کرده اید و آیا از آن توبه فرموده اید اذ انتم جاهلون چه
آن وقت شما نادان بودید یعنی نورسیده و شوخ یا جاهل بودید بحقوق پدر و قطع رحم و موافقت
هوای نفس یوسف علیه السلام این از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت آنکه نقاب برافکند
و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بر آن شکل و شمایل افتاد قالوا گفتند ائنک لانت یوسف اسنوهم [?]
تقریرست یعنی البته تویی یوسف این جمال و کمال دیگری را نتواند بود بیت که دارد از همه خوبان رخ
چنین که تو داری   تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری قال گفت انا یوسف و هذا [اخی] من یوسفم
و این برادر من ابنیامین است قد من الله بدرستی که منت نهاد خدای علینا بر ما بسلامت
و کرامت انه من یتق بدرستی که هر که بترسد از خدای و یصبر و صبر کند بر طاعت یا از معصیت
فان الله پس بتحقیق که خدای لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را وضع مظهر
در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را
بشناختند روی بتخت آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف علیه السلام از تخت فرود
آمد و ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای سوگند بحسن صورت و کمال سیرت لقد
آثرک الله هر آینه برگزید ترا خدای علینا بر ما و ان کنا و بدرستی که گفتند بخدای سوگند که
هستیم ما لخاطئین از گناهکاران بدان عملها که کرده ایم قال گفت یوسف در جواب ایشان
لا تثریب هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم بر شما امروز و من دیگر هرگز گناه شما بر روی شما
نیارم یغفر الله بیامرزد خدای لکم مر شما را که اعتراف کردید بگناه و هو ارحم الراحمین و او
بخشاینده ترین بخشایندگانست نظم باهی بسوزد جهان گناه ٥ باشکی بشوید درون سیاه ٥

بدر مانده تخت شاهی دهد ٥ بدر ماندگان هرچه خواهی دهد ٥ بس نوازش برد کانه دل برادران
تازه ساخت بکار بدر دلفکار برداخت و کفت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَٰذَا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص
خلیلی بود که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده و وحی رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که
ببرید فَأَلْقُوهُ بس بیفکنید آنرا يَأْتِ بَصِيرًا برروی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا تا باز کردد
بینا و چشمش بحال باز رود وَأْتُونِي وبیایید بمن بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ شما بهمه کسان خود از احفاد
و خدم آورده اند که یهودا کفت ای یوسف پیراهن خون آلود پیش پدر من برده ام این پیراهن بمن
حواله کن که ببرم شاید که فرح این قمیص زایل کند خون آن قمیص کند یوسف علیه السلام پیراهن
بوی داد اسباب راه جهت پدر و متعلقات مهیا ساخته به برادران تسلیم کرد یهودا از مصر
بیرون آمد و همراه او برادران متوجه کنعان کشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آن وقت که جدا شد یعنی
بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه دستوری خواسته
بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید بیت زمصرش بوی پیراهن شنیدی
چرا در چاه کنعانش ندیدی قَالَ أَبُوهُمْ کفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرکان او
إِنِّي لَأَجِدُ بدرستی که من می یابم رِيحَ يُوسُفَ بوی یوسف را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ اکر شما را بنقصان
عقل نسبت نکنید و نکویید که بیر شده و بس خرافت رسیده قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ کفتند آنها که بخدا
که هنوز تو لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ در همان حیرت قدیمی در اطراف افراط محبت یوسف از بسیاری
ذکر او و توقع او ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ بس آنهنکام که آمد
مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا با برادران نایستاد و سر و پای برهنه دویدن
آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمد أَلْقَاهُ بیفکند پیرهن یوسف را عَلَىٰ وَجْهِهِ بر
روی پدر فَارْتَدَّ بَصِيرًا بس کشت بینا و با اجفاد خود قَالَ کفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نکفتم شما را

آنکه

إِنِّي أَعْلَمُ

آنکه من میدانم مِنَ اللَّهِ از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف
بود و پیوستگی میان من و او بس بهیئه راه نموده هرکه در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث
متوجه مصر شدند و برادران آن دیکر رسیده و در دست بای پدر افتاده قَالُوا کفتند يَا أَبَانَا
ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوبَنَا کناهان ما را إِنَّا كُنَّا بدرستی که
هستیم ما کنا خَاطِئِينَ کناه کاران قَالَ کفت یعقوب علیه السلام سَأَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود
باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّي از پروردکار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده
یا بیاست بمحو ذنوب الرَّحِيمُ مهربانست بر بندکان بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه
یا وقت سحر که مظنه اجابت دعا است یا خواست که بداند که یوسف علیه السلام از ایشان عفو
کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب برخاست بنماز و بعد از تهجد روی
روی بقبله بایستاد و یوسف را در قفای خود بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت دعا کرد
و فرزندان آمین کردند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام بنزدیک
مصر رسید یوسف با ملک ریان و تمامی اشراف مصر و با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمد
و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج آن کوکب و آراستگی میکردند جبرئیل علیه السلام
فرود آمد و یعقوب را علیه السلام کفت این لشکر و تجمل عجب میداری ببالا نکر که جنود ملک
از زمین تا بفلک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرورند چنانچه در مدت از اندوه تو
محزون و رنجور بودند بس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمد خواست که از مرکب فرود
آمده سلام کند جبرئیل کفت بکذار تا پدر بر تو سلام کند در خبر است که یعقوب نیز پیاده شد و چون
چشمش بر جمال یوسف افتاد کفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها بر کردن یکدیگر
در آوردند از شادی میکریستند بیت چه خوش حالیست روی دوست دیدند ٥ بس از عمری

بیکدیکر رسیدند ٥ شراب خوش دلی را نوش کردند ٥ بشادی دست در اغوش کردند ٥
بکام دل زمانی آرمیدند ٥ بهم کفتند سخن وز هم شنیدند ٥ زدند بر حال عجز آغاز کردند ٥
ز عاشق دفتر غم باز کردند ٥ پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع در آنجا
ساخته بودند یوسف در آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوا پس آنهنکام که در آمدند عَلَىٰ يُوسُفَ
بر یوسف در آن منزل آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد بسوی خود أَبَوَيْهِ پدر و خالهٔ خود را که بجای
مادرش بود دیکرباره پدر را در کنار کرفت و خاله را پرسش فرمود و برادرزاده کان را نوازش کرد
وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ و کفت در آیید در مصر إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ اکر خواهد خدای در حالتی که ایمنان از
از قحط و عناد و مشقت و بلا داستثنا داخلست در امن نه در دخول و چون بمصر در آمدند ایشانرا
در منزل خود فرود آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و برداشت پدر و خاله را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت
خود وَخَرُّوا و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران لَهُ مر او را سُجَّدًا در حالتی که سجده
کان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان بسجده بودی یوسف که آن حال مشاهده نمود اظهار
مسرت و بهجت فرمود وَقَالَ کفت يَا أَبَتِ ای پدر من هَٰذَا این سجده کردن شما مرا تَأْوِيلُ
رُؤْيَايَ تعبیر خواب منست که دیدم مِنْ قَبْلُ پیش از این در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستی که
کردانید آنرا رَبِّي پروردکار من حَقًّا راست وَقَدْ أَحْسَنَ بِي و بدرستی که نیکوئی کرده است بمن
آفریدکار إِذْ أَخْرَجَنِي چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل
نشوند وَجَاءَ بِكُمْ و آورد شما را مِنَ الْبَدْوِ از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت
شام که یعقوب علیه السلام در آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان بودی یوسف علیه السلام
جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من
آورد تا بایکدیکر نشستیم مِنْ بَعْدِ أَنْ از پس آنکه نَزَغَ الشَّيْطَانُ افساد کرد شیطان و مخالفت

افکند بَيْنِي میان من وَبَيْنَ إِخْوَتِي و میان برادران من إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدکار من
لَطِيفٌ رساننده نیکیست لِمَا يَشَاءُ مر هر کرا خواهد إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بتحقیق که اوست دانا
بوجوه تدبیرات الْحَكِيمُ محکم کار در یقین مواقع تقدیرات در لطایف آورده که چون
بیست و چهار سال از این واقعه بکذشت یعقوب را علیه السلام وفات رسید و بعد از
بیست و سه سال دیکر یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید که میکوید ای یوسف
بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا سه روز دیکر را نزد من آئی یوسف از خواب
در آمد و برادرانرا طلبید و صیتها کرد و یهودا را ولی عهد ساخته فرزندانرا بدو سپرد
و بطریق مناجات کفت رَبِّ ای پروردکار قَدْ آتَيْتَنِي بدرستی که دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ
پادشاهی و مملکت دادی وَعَلَّمْتَنِي و بیاموختی مرا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خواب فَاطِرَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای پدید آورنده و آفریننده آسمانها و زمینها أَنْتَ وَلِيِّي تو یار من و متولی
کار منی فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درین سرا و در آن سرا تَوَفَّنِي بمیران مرا مُسْلِمًا در حالتی که کردن
نهاده باشیم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بِالصَّالِحِينَ به پدران
شایستهٔ من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضهٔ وصال رحلت
نمود و حضرت حقایق پناه قدس سره در قصهٔ یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانید
و نحس بری بعضی ابیات از آن درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف را علیه السلام برین
نمط ذکر میفرماید بیت بکف جبریل حاضر داشت سیبی ٥ که باغ خلد از آن میداشت زیبی ٥
از آن نکهت بسوی باغ بشتافت ٥ چو یوسف را بدست او سیب بنهاد ٥ روان آن سیب را
بوسید و جان داد ٥ بلی زان نکهت باغ بقا یافت ذَٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از قصهٔ یوسف
مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از چیزهای غیبست که ما جهت ظهور دلایل اعجاز نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم

آترا بتو وما كنت لديهم وتو نبودى برادران نزديك برادران يوسف اذ اجمعوا امرهم آنهنگام كه
جمع كردن رايهاى خودرا برافگندن يوسف بچاه وهم يمكرون وايشان مكر ميكردند بيعقوب
ويوسف عليه السلام وچون تو آنجا نبودۀ ومكذبان توميدانند كه ازكسى نشنيدۀ وخبر ميدهى
چنانچه بودۀ بس دليل روشنست برآنكه بوحى الهى دانستۀ وما اكثر الناس ونيستند اكثر مردم
ولو حرصت واگرچه حرص نمود رسيد بايمان ايشان بمؤمنين گرويدگان بجهت عناد وتقيم
ايشان دركفر وفساد وما تسئلهم ونميخواهى ازايشان عليه برتبليغ واداء احكام وبر
خواندن قصص قرآنى من اجر مزدى چنانچه ميخواهند ان هو نيست قرآن الا ذكر مگر پندى
ازخداى للعالمين وعالميان ونه تنها مشركان مكه كه ازمعجزۀ نورد ويميكردانند وكاين من آية
وبسا نشانها از قدرت ودلايل واله بر وجود صانع وحكمت اوست فى السموات والارض درآسمانها
وزمينها كه آن معاندان يمرون عليها ميگذرند برآن وهم عنها وايشان ازآن آيتها معرضون
روى گردانندكانند نه درآن فكرت كنند ونه ازآن عبرت گيرند وما يؤمن اكثرهم وگرو نند
بيشترين ايشان بالله بخداى الا وهم مشركون مگر ايشان شرك آرندگان باشند گويند مراد اين
گروه كفار مكه اندكه گفتند ربنا الله وازلات آوردند كه الملائكة بنات الله يا يهود كه ايمان آوردند بخداى
وگفتند عزير ابن الله يا نصارى كه بخدا گرويدند وگفتند المسيح ابن الله افامنوا آيا ايمن شدند مشركان
ان تاتيهم ازانكه بيايد بديشان غاشية عقوبتى پوشيده يعنى فروگيرد ايشانرا من عذاب
الله از عذاب خداى او تاتيهم الساعة يا بيايد بديشان قيامت بغتة ناگهان وهم لا يشعرون
وايشان ندانند آمدن آنرا وكارسازى نكرده باشند قل بگو اى محمد صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
هذه اين دعوت بتوحيد سبيلى راه منست ودين راه باشم ادعوا ميخوانم خلق را الى الله بخداى
على بصيرة بر بينائى هويدا وحجتى روشن انا من تاكيد ضمير مستترست در ادعوا ومن

اتبعن

اتبعنى وميخوانند بخداى هركه پى روى كرده است مرا وسبحان الله وپاكست خداى از شركتى كه
شما او را بدان وصف ميكنيد وما انا ونيستم من المشركين از شرك آرندگان امام زاهد
آورده است كه كافران گفتند كه خدا برا فرشتگان هستند چرا آدمى را برسالت فرستند
اگر خواستى ملايكه را فرستادى حق سبحانه فرمود وما ارسلنا ونفرستاديم ما من قبلك
پيش از تو برسالت الا رجالا مگر رجالا مردانى كه يوحى اليهم وحى فرستاده شده
بديشان حفص نوحى ميخواند يعنى ما وحى فرستاديم بسوى ايشان من اهل القرى از اهل شهرها
وديهها در وسيط آورده از امام حسن بصرى رحمه الله نقل ميكند كه حق سبحانه هرگز پيغامبرى
بخلق نفرستاد كه از اهل باديه ونه از جن ونه از زنان ودر باب بسجاح كاهنه كه دعوى نبوت
ميكرد گفته اند بيت اضحت نبينا انثى نطوف بها ه ولم تزل انبياء الله ذكرانا افلم
يسيروا آيا سير نميكنند كافران فى الارض در زمين شام ويمن وبر ديار عاد وثمود نميگذرند
يعنى بايد كه بگذرند فينظروا پس به بينند بنظر عبرت كيف كان كه چگونه بود عاقبة
الذين آخركار آنان ازمنكران ومكذبان كه بودند من قبلهم پيش از ايشان پس بخذر بودنشه
ازتكذيب پيغمبر وقرآن حذر كنند ولدار الآخرة وهر آينه سراى آخرت يعنى بهشت
ونعمت او خير بهترست از لذت فانيه دنى للذين اتقوا مرآنانرا كه پرهيز كرده اند از شرك
ونافرمانى افلا تعقلون آيا تعقل نميكنيد ونمى انديشيد تا بدانيد كه آن بهترست بيت
چه نسبت جاه سفلى را بنزهتگاه روحانى ه چه ماند گلخن تيره بگلشنهاى سلطانى ه پس
بايد كه معاندان زمان تو بتمادى ايام حيات ودولت خود مغرور نشوند كه امم ماضيه را
مهلت داديم حتى اذا استيئس الرسل تا آنگاه كه نوميد شدند فرستادگان از ايمان ايشان وظنوا
وگمان بردند رسولان انهم بانكه ايشان نصرنا بدرستى كه مكذوب شدند يعنى كفار بوعدۀ

ایمان ایشان دروغ کفتند یا کافران کمان بردند که رسل با ایشان دروغ میکویند در وعده
و وعید جاءهم نصرنا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فنجی
بس برهانیده شد من نشاء هر کرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او ولا یرد و باز
کردانیده نشود باسنا عذاب ما عن القوم المجرمین از کروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید
لقد کان بدرستی که هست فی قصصهم در قصهٔ انبیا و امم ایشان یا در قصهٔ یوسف
علیه السلام و برادران او عبرة اعتباری و پندی لاولی الالباب مر خداوندان عقول خالص
سلمی رحمة الله علیه از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که مراد از الباب اسرارست پس
اعتبار از این قصها مر ارباب اسرار باشد و حقایق کلام در آینهٔ دلهای غل ایشان روی نماید بیت
دلی در باید اسرار معانی ٭ که روشن شد بنور جاودانی ما کان نیست قرآن حدیثا یفتری
سخنی که بر بافته باشند ولکن ولیکن هست تصدیق الذی تصدیق آنچیزی که بوده بین یدیه
پیش از وی از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست که در راستی وتفصیل کل شیء و بیان همه چیزها
که محتاج الیه باشد در دین و دنیا وهدی و راه نماینده است مر سالکانرا ورحمة و بخشش است
لقوم یؤمنون مر کروهی را که بکروند بتوحید خدا و نبوت مصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم

المر حروف مقطعه مختصر اند از کلماتی که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در الم کفته اند که
الف الله اوست و لام لطف بی منتهای او و میم ملک بی زوال و راء رافت بر کمال و قول آنست که بعضی
از آن دلالت بر اسماء الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه الر یعنی انا الله اعلم واری تلک این آیات
آیات الکتاب آیات قرآنست والذی انزل والحق فرو فرستاده شده است شده است الیک

بسوی تو من ربک از پروردکار تو الحق درست و راست است چند در آن زن و بدان
عمل کن ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لا یؤمنون نمیکروند بدان جهت
عدم تفکر در معانی آن الله خدای الذی رفع السموات آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید
برداشته بغیر عمد بی ستونی که بر آن قایم باشند ترونها می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون
و کفته اند برداشته است آسمانها را بی ستونی که شما بینید پس لازم می آید که ستون هست ولیکن
مرئی نیست و آن قدرتست که آسمانها بدان مرفوع باشد و در فواید السلوک آورده که باری تعالی
سقوف عالیه و سطوح مرتفعهٔ سموات را بی قایمه که در ادراک تواینده نمود بر فراشت و بی ستونی که
مشاهد تواند فرمود بلند برداشت یعنی ستون هست اما مخفی است و قایمهٔ موجودات است ولیکن
غیر مرای است و آن عدالت تواند که بالعدل قامت السموات بیت آسمان و زمین بعدل بپاست
حق ز شاهان بغیر عدل نخواست ٭ کر نباشد ستون خیمه بجای ٭ کی بود خیمه بی ستون برپای
ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بر آفریدن عرش یا مستوی شد بر و با قتدار و نفاذ حکم
با عرش ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ و تدبیر وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب
و ماه را جهت مصالح عباد بآنچه خواست از حرکات ایشان بر حدی معین کل هر یک از ایشان
یجری میرود و حرکت میکند لاجل مسمی تا وقتی که نام برده شده یعنی مدت معین که
دور خود با تمام می رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع کردد یعنی تا قیام ساعت
یدبر الامر تدبیر میکند خدای کار و ملک خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماته
یفصل الآیات بیان میکند آیتهای قرآنرا یعنی مفصل می سازد بامر و نهی یا احداث دلایل قدرت
میکند یکی بعد از دیکری لعلکم شاید که شما بلقاء ربکم بدیدار پروردکار خود یعنی
بدین جزای که خواهد داد در قیامت توقنون بیکمان کردید و دانید که هر که کار درست بر

آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احسان و احیا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و اوست آنکه کشید
زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوان باشد وَجَعَلَ فِيهَا و بیافریدن
در آن رَوَاسِيَ کوههای محکم پای برجا که میخ زمین بود وَأَنْهَارًا و پیدا کرد در زمین
جویهای آب روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و از همه میوها جَعَلَ فِيهَا بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ
اثْنَيْنِ دو صنف مثلاً سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و بر
وی بوستانهانی و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو داب العرب فی کلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ
النَّهَارَ می‌پوشاند در میکشد شب را بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن بود و تاریک میشود
و ازینجا درمیتوان یافت که نقیضه روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن کرد از وست
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین آثار قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای
روشن است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند که تکون این اشیا
و تخصیص هر یک بچیزی دلیلست بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ و در زمین قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ
پارهاست پیوسته یکدیگر این نیز یکی از دلایل قدرتست که قطعهاء زمین بر یکدیگر پیوسته
بعضی شایسته زراعت است و برخی شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگلستان
و دیگر در زمین بوستانهاست مِنْ أَعْنَابٍ از انگور بسیار وَزَرْعٌ و کشتنها وَنَخِيلٌ و خرمابنان
صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل جسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی
هر یک شاخ از یک بیخ رسته يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده میشوند این همه اشجار و زرع از یک آب
وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را از آن عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در میوه
بحسب شکل و لون و رایحه و طعم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین جمله ذکر کرده شد لَآيَاتٍ
هر آینه دلالتهاء واضح است لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف

میوها

میوها با اشجار با آنکه از یک آب پرورش می‌یابند نمیتواند بود الا بارادت قادر مختار در تبیان
آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات و اخلاق
با وجود آنکه پدر همه یکیست و در مدارک آورده که مثل اختلاف قلوب است در آثار و انوار
و اسرار هر دلی و اسرار هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه دلی باشد موصوف بانکار و استکبار که
قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و باز دلی بود آرمیده بذکر پروردگار که وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ
بِذِكْرِ اللَّهِ به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا وَإِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میداری ای محمد صلی الله
علیه و سلم از ناگرویدن کافران بدلایل وحدت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس شگفتست قول ایشان یعنی
جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ آیا
وقت که ما باشیم خاک بعد از مرگ که ما خاک شویم آیا ما باشیم در آفرینش نو یعنی بار ما را زنده گردانند
و محل تعجب آنست که ایشان خدا را خالق آسمان و زمین میدانستند و هیچ فکر نمیکردند که
هر که بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود ٥ آنکه پیدا ساختن کارش بود ٥ زندگی
دادن چه دشوارش بود أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که ایشان كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ نگرویدن
به پروردگار خود بجهت ناگرویدن بقدرت او بر حشر و نشر وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ و آن گروه اند
که غلها فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهاء ایشانست یعنی مقید اند باغلال ضلال و ایشان را امید
خلاص نیست یا روز قیامت غل آتشین در گردن ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ
این باشد وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان
در آتش خَالِدُونَ جاودانند در خبرست که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند
بر سبیل استهزا حق سبحانه می‌فرماید که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ
بعقوبتی که خدای ایشانرا معین کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیت حق سبحانه عذاب استیصال

را ازین امت صرف کرد، و تعذیب مکذبان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تاخیر فرموده و باقیامت
افکنده آن تاخیر حسنه است ایشانرا و آن استیصال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال
میکردند قبل از احسان الهی بریشان بتاخیر آن و عجبست ازیشان که عذاب میطلبند وَقَدْ
خَلَتْ وحال آنکه گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش ازیشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف
ومسخ و رجفه وایشان دانسته اند پس چرا ازان اعتبار نمیگیرند و برای خود مثل آن میطلبند
وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هرآینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ
برای مردمان یعنی کافران ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای بیامرزد ایشانرا عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ با
وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرایم زمان کفرست وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که
پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند
ذو مغفرتست بر مؤمن بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافران بانکار و استکبار و محققان
بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیتست میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت او نا امید
نشوند و عقوبت کننده است تا از سطوت او ایمن نباشند و در حدیث آمده است که اگر عفو خدای
نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نبودی و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از
عمل باز ماندی نظم زحق می ترس تا غافل نگردی ٥ مشو نومید تا بد دل نگردی وَيَقُولُ الَّذِينَ
كَفَرُوا ومیگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد صلی الله
علیه وسلم آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی
واحیاء عیسی علیه السلام إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای
بیم کردن بر تو همین بلاغست و بس ترا در اظهار آیات چه اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ و مر هر گروهی را
هَادٍ راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی در صورتیکه غالب بود

دوقوم

بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلام و طب در وقت عیسی علیه السلام پس معجز موسی
و عیسی که شما میطلبید اختصاص بزبان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین
معجز قرآنست فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ اللَّهُ يَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ آنچه برمیدارد كُلُّ أُنْثَىٰ
هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه وجز آن وَمَا تَغِيضُ
الْأَرْحَامُ و داند آنچه بکاهند رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودک که تمام خلقت
بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیاده سازد آنچه افزون کرده اند در حشته و درازی اعضای زایده
و گفته اند مراد از یاد و کم عدد ولدست چه رحم مشتمل باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم
چهارست نزد امام اعظم رحمه الله و در انوار از امام شافعی رحمه الله نقل میکنند که در یمن زنی پنج
بطن زاد در هر بطنی پنج فرزند والله قادر علی ما یشاء و یا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش
ماهست و اکثر نزدیک امام اعظم رحمه الله دو سال و نزد امام شافعی چهار سال و پیش امام مالک رحمه الله
چهار سال پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ و همه چیز عِنْدَهُ نزدیک او بِمِقْدَارٍ باندازه ایست که از آن
کم و زیاده نشود عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیدها از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی حاضر
بر حواس الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسانست از شما در حس علم او
مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پوشد سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری وَمَنْ هُوَ
مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفا میکند و می پوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ و هر که ظاهر و آشکارا
میکند عمل خود را بِالنَّهَارِ بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سر و علانیه پوشیده نیست
لَهُ مر خدا راست مُعَقِّبَاتٌ ملائکه در پی یا آنکس را که می پوشد و آشکارا میکند قول و فعل
خود را فرشتگانند در پی قول او در روز و شب مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ
و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و آنچه از قضا در میشود

ے نویسند وایشانرا برده دکرام الکاتبین کویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند
بروز دو بشب واصح واشهر آنست که دو ملک اند بروز و دو بشب وکفته اند حق
سبحانه فرشتکان آفریده تا بندکان او را نکاه میدارند از مضار ومکاره در زاد واز کعب الاحبار
نقل میکنند که اکر خدای ملایکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشانرا بربودندی از
روی زمین وکفته اند ضمیر یحفظونه عاید ست بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
یعنی مر خدای را فرشتکانند که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن
طفیل واربد بن ربیعه او را نکاه داشت وعن قریب قصهٔ ایشان رقم خواهد یافت إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بکروهی باشد از عافیت ونعمت حَتَّىٰ
يُغَيِّرُوا تا وقتی که آنکروه تغییر دهند زبانرا از ذکر او وتغییر دهند دلها را از فکر او وما
دام که دلها باو راست دارند وغفلت نورزند آثار فیض بدیشان متصل بود نظم کرت
هواست که دلدار نکسلد پیمان ٥ نکاه دار سر رشته تا نکه دارد وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ وچون خواهد خدای
بِقَوْمٍ سُوءًا بکروهی عذاب وعقوبت وهلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ بس باز کردانیدن نیست مر آنرا یعنی
کس نتواند که او را رد کند از خود یا دیکری از وی وَمَا لَهُم ونیست آن قوم را مِّن دُونِهِ بجز
خدای مِن وَالٍ کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشانرا هُوَ الَّذِي اوست
آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بشما بنماید برق را وآن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر کردد وانشان
باران باشد بس خدای برق را مے نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر کسی که باران او را ضرر کند و
وَطَمَعًا وبرای طمع مقیم وجمعی که بباران محتاج باشند وَيُنشِئُ وبر دارد در هوا السَّحَابَ
الثِّقَالَ ابرها را که بآب کران بارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ وتسبیح میکوید رعد بِحَمْدِهِ وملتبس بحمد خدای
یعنی تسبیح را با تحمید مقترن می سازد ورعد ملکیست که سحاب را میراند وبرق تازیانه اوست

در حقایق سلمی از ابن ریحانی رحمه الله نقل میکنند که رعد صعقه فرشتکانست وبرق آه پرسوز
وباران کریهٔ ایشان وَالْمَلَائِكَةُ وتسبیح میکنند مجموع فرشتکان یا آنها که اعوان رعدند مِنْ
خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ وفرو مے فرستند صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا بس میرساند
آنرا مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد که هلاک سازد وچون اربد بن ربیعه آورده که در سال نهم از هجرت
عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس کفتند که بدین محمد صلی الله علیه وسلم میرویم
وچون من او را بسخن مشغول کردانم تو از عقب وی در آی وشمشیر بر مفتل وی زن بمجلس
در آمدند عامر آنحضرت را بسخن مشغول کرد وبعد از مقالات بسیار کفت ای محمد برو ومر و لشکر
بسیار جرار از سواره وپیاده بر سر تو آرم این بکفت وبا اربد بیرون آمد حضرت فرمود که اللهم
اکفنیهما بما شئت بس عامر با اربد کفت که آن همه وصیتها بجا شد هر کاه که او اراده تیغ زدن کردم
تو میان من واو حایل شدی القصه چون از مدینه بیرون شدی آمدند صاعقه بیامد واربد را
بسوخت وعامر نیز در راه به بدترین صورتی بمرد وکویند یهودی بجناب نبوت پناه آمده کفت
یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا یاقوت یا زر سرخ فی الحال از سحاب
غضب الهی صاعقه ظاهر شد واو را بسوخت وحق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهر که خواهد
فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ وایشان جدال میکنند فی الله در حق خدای که او از چه چیز ست
یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر ست در آنچه خدایرا بدان وصف میکنند از کمال علم وقدرت
وتفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ وخدای سخت عقوبتست بر مجادلان لَهُ مر خدایراست
دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمهٔ لا اله الا الله است یا مرا وراست سزاواری آنکه بعبادت او خوانند
یا او راست دعوة مجابه یعنی چون بخوانندش اجابة کند وَالَّذِينَ يَدْعُونَ وآنانکه میخوانند مِن دُونِهِ
بجز وی یعنی بتانرا که مشرکان خوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم اجابت نمیکنند مر ایشانرا بچیزی

از مرادات الا کباسط کفیه مکر همچون اجابت کسی که بکشاده هر دو کف دست خود را الی
الماء بسوی آب یعنی تشنه که بر سر جاهی رسد و با او دلوی و رسنی نبود هر دو دست خود را
بسوی جاه بکشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را میطلبد لیبلغ فاه تا بدهن او برسد وما
هو و نیست آب ببالغه رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است دانا نیست بخواننده و قدرت
ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند که از مرکز بمحیط حرکت کند و اصنام نیز بنسبت
واعیان خود همین حال دارند وما دعاء الکافرین و نیست خواندن کافران مر بتان را الا فی
ضلال مکر در کمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع بودن ولله یسجد و مر خدای را سجده کند
من فی السموات هر که در آسمانهاست ومن فی الارض و هر که در زمین است طوعا از روی فرمان
برداری مراد مؤمنان اند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند وکرها و از روی
کراهت و ناخواندکی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده میکنند
وظلالهم و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدا را به تبعیت اشخاص بالغدو
بامداد بسوی مغرب والاصال و شبانکاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص وقتین
جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجدهٔ دوم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ
قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الضلال و سجود العام کفته
و فرموده که لازم نسبت است که بنده تصدیق کند خدا را درین خبر و سجده آرد و در باب دهم
از سفر ثانی آورده که از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه ایست
و آن سایه ساجد است مر حق را و قایم است بعبادت او بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد
و خواه عاصی اکر از اهل موافقتست او با ظل خود در آن سجده یکی اند و اکر مخالفست ظل او در آن
طاعت نایب مناسب اوست و حقیقة آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازل

نهال ایمان در زمین ایشان نشاند و نفرت و کراهت خاصیهٔ آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان در
مزرعهٔ نفس نافرمان ایشان نشانده بیت . بران ذخمی زندکین لی نیاز یست ٭ . برین مرهم
نهدکین دل نواز یست قل بکوای محمد من رب السموات والارض کیست آفریدکار آسمانها و زمینها
یعنی از کافران بپرس خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان قل الله بکوای
خدای است چه ایشانرا جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشانرا
قل افاتخذتم بکو آیا فرا میکیرید من دونه اولیاء بجز از وی معبودان که ایشانرا دوست دارید
یعنی چون میدانید که آفرینندهٔ آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و میکویید
دوستان ایشان لا یملکون نمیتوانند و برد فع و مالک نیستند لانفسهم برای نفسهای
خود نفعا سودی ولا ضرا و نه زیانی یعنی برای خود جز نفعی نمیتوانند و بر دفع ضرری از خود
قادر نیستند پس سود بدیکری چون توانند رسانید و بچه نوع زیان از و باز توانند داشت
قل هل یستوی الاعمی بکو آیا برابر باشد نابینا که عابد صنم است والبصیر و بینا که پرستندهٔ خداست
ام هل تستوی الظلمات یا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار والنور و روشنی توحید و معرفت ام جعلوا
لله یا کافران ساختند برای خدای شرکاء خلقوا انبازان که بیافریدند کخلقه مانند آفریدن
خدای فتشابه الخلق پس متشابه شد آفریده علیهم بریشان یعنی ندانستند که آفریدهٔ
خدای کدام است و آفرینندهٔ شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی نکرفته اند برای خدا که مثل او
آفرینندهٔ باشند و کار بریشان مشتبه شود و کویند ایشان نیز آفریننده چنانچه خدای
می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او هست قل الله بکو خدای خالق کل شیء
آفرینندهٔ همه چیزهاست و شریکی ندارد و در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وهو
الواحد و اوست یکانه در الوهیت القهار غالب بر همه چیزها انزل فرو فرستاد من السماء

ازسحاب یا ازجانب آسمان ماءً آبی فسالت اودیةٌ پس رفت رودخانها ازان آب بقدرها باندازهٔ
خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشته باندازهٔ که خدای مقرر
کرده که آن سود رساند و زیان نکند فاحتمل السیل پس برداشت این آب روان زبداً رابیاً کف
بلند را یعنی بزبر آورد ومما توقدون وبعضی از آنچه در کو نهاد. می افروزید وحفص بیغیبه میخواند
یعنی مردمان می افروزند علیه فی النار بر در آتش یعنی میگداید از فلزات چون زر و نقره ومس و آهن
و غیر آن ابتغاء حلیةٍ از برای طلب پیرایه او متاعٍ یا برای اوانی و آلات محاربت و ادوات حارث
زبدٌ کفیست مثله مثل آن کف که بر روی آبست کذلک همچنین که ذکر کرده شد یضرب
الله مثل میزند خدای الحق والباطل حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات
بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و به فلزی که برای پیرایه و امتعهٔ مختلفه محتاج الیه باشد
و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بزبر فلز باشد فاما الزبد اما کف روی
آب و خبث بالای فلز فیذهب جفاءً برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد واما ما ینفع الناس واما
آنچه سود رساند مردمانرا چون آب صافی یا فلز کداخته بی غش فیمکث فی الارض پس بماند در زمین
تا بدان منتفع شوند کذلک همچنین یضرب الله الامثال میزند خدای مثلها را برای تعقل و تامل
در آن و درین آیت علمای تنزیل و ارباب تاویل را لطایف بسیار است بعضی برانند که مراد ازین آب
قرآنست که جات دلها سنت و اودیه دلها اند که فراخور استعداد خود را از آن فیض میگیرند و زبد
هواجس نفسانی است و وساوس شیطانیست و آب صافی منتفع بسخن حق است واگر کسی را داعیه اطلاع
بر بعضی از حقایق و دقایق این آیة باشد ممکن که در مطالعهٔ همین محل از جواهر التفسیر بدان معنی
فایز تواند شد والله الموفق للذین استجابوا مر آنانرا که اجابت نمودند لربهم فرمان پروردکار
خود را الحسنی پاداش نیکوست یا دار حسنی که بهشت باشد والذین لم یستجیبوا و آنانکه اجابت

نکردند

نکردند له مر خدایرا لو ان لهم اگر باشد مر ایشانرا ما فی الارض آنچه در زمین است جمیعاً
همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع ومثله و مانند اینها همه دیگر معه با آن باشد یعنی اگر آن قدر که
نقود و امتعهٔ دنیی نیست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لافتدوا به
هر آینه فدا کنند و همه در تصرف کافران باشد آنرا تا از عذاب برهند اولئک آن گروه لهم
مر ایشانراست سوء الحساب بدی شما یعنی سختی حساب که ایشان قبول نکنند و سیآت ایشان
بیامرزند ومأویهم و بازگشت ایشان جهنم دوزخ باشد وبئس المهاد و بد جایگاهیست
دوزخ افمن یعلم آیا کسی میداند انما انزل آنچه بدو فرستاده اند الیک بسوی تو من ربک
از پروردکار تو الحق درست و راستست یعنی حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه کمن هو اعمی
همچون کیست که نابینا باشد بدل و انکار کند یعنی ابو جهل لعنه الله انما یتذکر جز این نیست پند
پذیر میشود بقرآن اولوا الالباب خداوندان عقلها صافی شده از معارضهٔ وهم الذین یوفون
آنانکه عهد و وفا میکنند بعهد الله بپیمان خدا که در روز قیامت میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق
و نمی‌شکنند آن پیمانرا والذین یصلون و آنانکه پیوند میکنند ما امر الله به آنچه امر کرده است
خدای بآن ان یوصل آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدایی میان ایشان
ویخشون ربهم و می ترسند از عذاب پروردکار خود ویخافون و خوف میکنند سوء
الحساب از سختی حساب والذین صبروا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای
او یا بر جهاد ابتغاء وجه ربهم از برای طلب رضای پروردکار خویش واقاموا الصلوة و بپای
داشتند نماز مفروضه را وانفقوا و نفقه کردند مما رزقناهم بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم
یعنی آنکه واجب بود بر ایشان سراً پنهان وعلانیةً و آشکارا ویدرؤن و دفع کردند بالحسنة
السیئة به نیکویی بدی را یعنی در عوض بدی نیکویی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله

نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه
در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة تمحها و بعضی از ادمان تحقیق فرموده اند که چون بدیشان
ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آنکه ایشانرا محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان
ببرید در و پیوست **نظم** کم مباش از درخت سایه فکن ۵ هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یاد گیر نکتهٔ حکم ۵ هر که سر ببرد گهر بخشش **اولئك** آن گروه که بدین صفات
موصوفند **لهم** مر ایشانراست **عقبی الدار** سرانجامی نیکو یعنی جزای عمل در دنیا در آخرت
و آنچه جزاست **جنات عدن** بوستانهای پایدار که همیشه در و باشند **یدخلونها** در آیند
در آن **ومن صلح** و در آید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت **من آبائهم** از پدران ایشان
و فرشتگان در آیند بر ایشان **من كل باب** از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی
آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نزد ایشان آیند و گویند **سلام علیكم** سلام بر شما بشارتست
بدو و سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود **بما صبرتم** بسبب آنچه صبر کردید در قوت القلوب
آورده که شکیبا بودید به فقر در دنیا و فقر دوسترین صفتیست نزد خدای چنانچه در اخبار
آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی **نظم**
کانجا فقرا کز همه مقبولترند **فنعم عقبی الدار** پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند
والذین ینقضون عهد الله آنانکه میشکنند پیمان خدای را از پس حکم کردن آن و باعتراف و قبول
ویقطعون و میبرند **ما امر الله به** آنچه خدای فرموده است بآنچیز **ان یوصل** آنکه پیوند کنند یعنی
صلهٔ رحم بجای آرند یا ایمان بهمهٔ پیغمبران و کتابها **ویفسدون فی الارض** و تباهی میکنند در زمین
بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی **اولئك** آن گروه **لهم اللعنة** مر ایشانراست دوری از رحمت
ولهم و مر ایشانراست **سوء الدار** بدی عاقبت در دنیا و آخرت **الله یبسط الرزق** خدای گشاده

وازواجهم و زنان ایشان
وذریاتهم و فرزندان
ایشان والملئكة
یدخلون
علیهم

من بعد میثاقه

میکرده اند

میکرده اند روزی را **لمن یشاء** برای هر که میخواهد **ویقدر** و تنگ میسازد بر کسی که اراده
میکند **وفرحوا** و شاد شده اند اهل مکه **بالحیوة الدنیا** بزندگانی دنیا و آنچه از متاع ایشان بدیشان
دادند **وما الحیوة الدنیا** و نیست زندگانی این سرا **فی الآخرة** در جنب آن سرای **الا متاع** مگر بهره
خورداری اندک با متاعی از امتعه که دوامی و ثباتی ندارد و چون ادوات خانه **ویقول الذین**
كفروا و گویند آنانکه نگرویدند **لولا انزل** چرا فرستاده نمیشود **علیه** بر محمد **آیة**
من ربه از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم **قل ان الله** بگو بدرستی که خدای **یضل من یشاء**
گمراه میکند هر کرا خواهد مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات با آنکه خواهد
با وجود شهود هزار آیت گمراه سازد **ویهدی الیه** و راه نماید بسوی خود بی مشاهدهٔ آیت **من اناب**
هر که باز گردد بوی و آنها چه کسانند **الذین آمنوا** آنانکه گرویدند بخدای **وتطمئن** و آرام
یابد **قلوبهم** دلهای ایشان **الا بذكر الله** بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند
و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او که قوی ترین معجزاتست و در
اصول از ابن عیینه رحمه الله نقل میکنند که مراد از ذکر حضرت رسالت است صلوات الله وسلامه
علیه که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد **الا بذكر الله** بدانید که بذکر خدای **تطمئن القلوب** آرام
می یابد دلهای مؤمنان مجاهد فرموده که مراد اصحاب رسول اند صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم
سلمی رحمه الله در حقایق آورده که آرام دل عوام به تسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات
علی و آرامش دل علماء ربانی بحقایق اسماء الحسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهدهٔ لقاء و هو
مقصد الاعلی اقصی **الذین آمنوا** آنانکه گرویده اند **وعملوا الصالحات** و کردند عملها شایسته
طوبی لهم زندگانی خوشیست ایشانرا **وحسن مآب** و نیکوی بازگشت طوبی بشارتست
بشادی و خرمی و راحت و فرح و نعمت و خوش حالی یا نام بهشت است بلغت حبشه و اشهر

انست که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت بیغمبر صلی الله علیه
وسلم ودر هیچ غرفه وقصر نباشد که شاخی از آن نباشد ودو چشمه سلسبیل وکافور از زیر
آن منفجر باشد کَذٰلِكَ همچنانکه رسل بیش از تو امتان دیکر را فرستادیم ارسلناک ترا فرستادیم
فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که کذشته است مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ بیش از یشان امتان دیکر لِتَتْلُوَ تا بخوانی
عَلَيْهِمُ بر یشان الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آنچیزیرا که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وَهُمْ يَكْفُرُونَ وحال
انکه ایشان نمی کروند بِالرَّحْمٰنِ بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که جون ایشانرا
کفتند سجده کنید رحمن را قَالُوا وَمَا الرَّحْمٰنُ ودر صلح حدیبیه نیز که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
مرتضی علی را کرم الله وجهه فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سهل بن عمر کفت ما ندری الرحمن قُلْ
هُوَ رَبِّي بکو رحمن آفریدکار منست لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش ما نیست مکر او
عَلَيْهِ بر وند بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم در یاری دادند ومرا بر شما غالب ساختن وَإِلَيْهِ
مَتَابِ وبسوی اوست بازکشت من آورده اند که جمعی از قریش کفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم
اکر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما کشاده کردد ودیکر
زمین را بشکاف تا چشمها وجویها پدید آید وزراعت کنیم وقصی بن کلاب را زنده کردان یا پدران
ما در باب تو با ما سخن کوید آیت آمد که وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا واکر کتابی بودی که در بن عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ
رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از مواضع خود برفتی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته
شدی بدو زمین جون بر و خواندندی أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ یا بسخن آوردندی از برکت تلاوت او مردکان را
هر آینه این قرآن بودی که غایتست در اعجاز ونهایتست در تذکیر وانذار بَل نه چنانست که
کافران میکویند بقرآن یا بفرمان تو باید که آیتها واقع شود لِلّٰهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا مر خدایراست همه کارها یعنی
قدرت بر همه جیز هرکاه که خواهد این آیتها ظاهر کرداند أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا نا امید نشدند آنها که

کفت جبت رحمن

کردیده اند

الله

کردیده اند یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی مقترحان آیات با آنکه دانسته اند أَن لَّوْ يَشَاءُ اللّٰهُ آنرا که
اکر خدای خواهد لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه راه نماید مردمانرا صاحب کشاف کفته که یأس در لغت
نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مؤمنان که هدایت بمشیت باز بسته اند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا
وهمیشه آنانکه کافر شدند تُصِيبُهُم برسد ایشانرا بِمَا صَنَعُوا بسبب آنچه کرده اند از تکذیب
وعناد قَارِعَةٌ عذابی کوبنده وداهیه از بنیاد بر کنند أَوْ تَحُلُّ یا فرود آیی تو که محمدی صلی الله
علیه وسلم قَرِيبًا موضعی نزدیک مِّن دَارِهِمْ از سرای ایشان موضع حدیبیه مراد کفار مکه اند
که بشامت تکذیب آنحضرت پیوسته در بلا بودندی وسرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته
اموال ومواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید
حَتَّىٰ يَأْتِيَ تا وقتی که بیاید وَعْدُ اللّٰهِ وعده خدای که موتست یا قیامت یا فتح مکه إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده را پس برای تسلیه آنحضرت میکوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ وبدرستیکه
استهزا کرده اند بِرُسُلٍ به پیغمبران مِّن قَبْلِكَ پیش از تو چنانکه این قوم میکنند فَأَمْلَيْتُ
پس مهلت دادم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که نکرویده اند ومدتی بکذاشتم در راحت وتن آسانی
ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بکرفتم ایشانرا بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس چکونه بود عِقَابِ عقوبت کردن
من ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم وتهویلست أَفَمَنْ هُوَ آیا هر کس که او باشد قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ
نکاهبان بر هر نفسی یا پاش دهنده بِمَا كَسَبَتْ با آنچه کند آن نفس را از نیکی وبدی برابرست با کسی که
چنین نباشد یعنی که خدای نکاه دارنده وسازنده کار بندکانست برابر نیست با آنکه عاجز وضعیف
وناتوانست یعنی بتان وَجَعَلُوا ومی سازند کافران لِلّٰهِ مر خدایراست شُرَكَاءَ انبازان یعنی
اصنام که می پرستند قُلْ سَمُّوهُمْ بکو نام نهید ووصف کنید این شرکا را باسما واوصافی لایق ایشان
وبنکرید که استحقاق شرکت واهلیت عبادات دارند یا نی مراد انست که حق راحی وقادر ورازق

دسمیع وبصیر وعلیم وحکیم میکویند واطلاق هیچ یك ازین اسما براصنام عنیتوان کرد ام تنبئونه بلکه
خبر میدهد خدایرا بما لا یعلم بآنچه نیداند فی الارض در زمین یعنی شریك خود در الوهیت
نفی علم از برای ابتفاء معلوم است ام بظاهر من القول یا نام می نهید بتانرا شرکاء بظاهر سخن یعنی بمجرد
تسمیه باعتبار معنی چون تسمیهٔ زنگی بکافور زین بلکه آراسته اند للذین کفروا برای آنانکه
نکرویده اند مکرهم کید وکذب ایشانرا وصدوا وباز داشته شده اند عن السبیل از راه
راست ومن یضلل الله عذابی دردناك زندکانی دنیی مقتل واسی وقحط وسایر مصایب
ولعذاب الآخرة وهرآینه عذاب آن سرای اشق سخت تر و دشوار ترست بریشان وما لهم
ونیست ایشانرا من الله از عذاب من واق نگاه دارنده که نگذارد تا معذب شوند مثل الجنة
التی از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت که فردای قیامت وعد المتقون وعده داده شد
اند من تحتها الانهار وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی درآیند تجری میرود پیوسته
من تحتها الانهار از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها اکلها میوهٔ آن بوستان
دائم همیشه باشد وهرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیی وظلها وهمچنین سایه او
منسوخ نگردد وجنابچه سایهای بلکه ممدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل
ایمان امروز در ظل رعایة اند و فردا در ظل حمایة وعارفان بدنیی وعقبی در ظل عنایت اند
پیوسته ظلیل است بیت سایهٔ دولت او در دو جهان جاویدیست ٥ ای خوش
آن بنده که این سایه فتد بر سر او تلك آن بهشت موصوف عقبی الذین اتقوا مآل حال
ومنتهی کار آنانست که پرهیزکاری کردند وعقبی الکافرین وعاقبت مهم کافران النار
آتش دوزخ است والذین آتیناهم الکتاب وآنانکه عطا کرده ایم کتاب مراد مؤمنان اهل
کتاب اند چون عبدالله سلام و اصحاب او از یهود وهشتاد تن از نصاری که نجرانی بوده اند

وهرکه فرو گذارد خدای اورا
در ضلالت ‌ایمکند فما له من هاد
پس نیست اورا توفیق
دهنده که داه نمایم لهم
مرکافرانراست عذاب
فی الحیوة الدنیا
صح

وهشت یعنی وسی و دو و چهل ازین جماعت یفرحون شاد میشوند بما انزل الیك بآنچه فرو
فرو فرستاده میشود بتو از قرآن ومن الاحزاب واز لشکرهای کفر وضلالت یعنی کفره
اهل کتاب چون حیی بن اخطب وکنانة بن الربیع واتباع ایشان از یهود وسید و عاقب
واتباع ایشان از نصاری من ینکر کس هست که انکار کند بعضه بعضی از آنکه مخالفت
شریعت ایشانست قل انما امرت بگو مر ایشانرا که جز این نیست که مامور شده ام ان اعبدوا الله
بآنکه پرستم خدایرا بیکانگی ولا اشرك به وشرك نیارم بوی چنانکه شما شرك آورده اید وعزیز
ومسیح را بخدایی گرفتید الیه بخدای نه بغیر او ادعوا میخوانم خلق را والیه مآب
بسوی اوست بازگشت من وکذلك وهمچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیاء گذشته بزبان امم
ایشان انزلناه فرستادیم بتو قرآنرا حکما کتابی محکم که نسخ وتغییر باو راه نیابد یا حکم
کننده میان حق وباطل عربیا مترجم بلغتهٔ عرب تا ایشانرا فهم وحفظ وی آسان باشد
ولئن اتبعت واگر متابعت کنی اهواءهم آرزوهای مشرکانرا تا بدین آنان دعوت میکنند
یا امانی جهودانرا که ترا برجوع بقبلهٔ خود میخوانند بعد ما جاءك پس از آنکه آمد بتو من العلم
از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبلهٔ یهود اگر
پی روی ایشان شوی مالك نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی هیچ یاری که نفع
رساند ولا واق ونه نگاه داری که عقاب حق از تو باز دارد آورده اند که یهود سرزنش میکردند
حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم ومیگفتند همت این مرد همه با مر نکاح مصروفست
وهمواره با ازدواج وامتزاج بازنان مشعوف اگر او پیغمبر بودی هرآینه نبوت اورا از
اشتغال بهم نسوان باز داشتی آیة آمد که ولقد ارسلنا وهرآینه ما فرستادیم رسلا من قبلك
پیش از تو وجعلنا لهم وبدادیم مر ایشانرا ازواجا زنان وذریة وفرزندان وما کان ونباشد

ونشاید لرسولٍ مر فرستادهٔ را یعنی در وسع او نباشد أن یأتی بآیةٍ آنکه بیارد معجزهٔ که ازو
اقتراح کنند إلا بإذن الله مگر بامر خدای یا بتقدیر او جواب مشرکانست که بحکم طلب معجزات
میکردند میفرماید که هیچ پیغمبر بخود معجزهٔ نتواند آورد مگر خدای خواهد و بقدرت خود
پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل أجلٍ مر هر وقتی را کتابٌ حکمیست نوشته شده که
چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلایق کتابیست نزدیک خدای که
جز او کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد یمحوا الله محو میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد بحکم
ویثبت واثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وعنده و نزدیک اوست أم الکتاب اصل کتاب
که لوح محفوظ است و هیچ کائنی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی گفته اند محو کند از دیوان
حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه و نویسنده آنچه از بنده
صادر شود از اقوال و افعال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قولی
و فعلی را که ثواب و عقابی بر آن متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا هیئات تایب
را محو نماید و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ
کند و حکم دیگر اثبات فرماید و یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند پژمردگی و ضعف
پیری را علماء دین برانند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت
و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتابست
غیر از ام الکتاب محو و اثبات بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام الکتاب راه نیابد و ابو الدرداء
رضی الله عنه از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند
حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر او هیچ کس در آن نظر نمیکند و هرچه خواهد از و محو کند و ثبت
کند در فصول فرموده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن رموز اسرار

سلمی از محمد رازی رحمهما الله نقل میکند که شنودم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد
از شهود عبودیة و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیة و لوامع آن در کشف
الاسرار آورده که از دل خایف ریا می سترد و اخلاص می نهد شک می برد یقین می آرد بخل محو
میکند جود ثابت میسازد شره بر میدارد قناعت می آرد حسد می سترد شفقت می نهد و از دل
محب رسوم انسانیه می سترد نعوت ربانیه می نهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ
نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی می نماید یا شهود خلق می برد و شهود حق می آرد یا آثار
بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد از آن بنده میکاهد و از آن خود می افزاید
تا جنابچه باول خود بود باخر خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی
جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت از آن من کاست
و از آن تو می افزود تا با آخر همان بود که باول شد رباعی یحیی همه در نهاد آب و گل ماست ٥
بیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست ٥ در عالم غیب خانهٔ داشته ایم ٥ رفتیم بدل خانه
که سر منزل ماست وإما نرینك واگر بنماییم ترا بعض الذی برخی از آنچه نعدهم
وعده داده ایم کافرانرا از عذاب أو نتوفینك یا بمیرانیم پیش از آن فإنما علیك البلاغ پس
جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بس وعلینا الحساب و بر ماست
شمار و پاداش ایشان أولم یروا آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند أنا نأتی الأرض بقدرتی که
می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار ننقصها می کاهانیم پاره پاره من أطرافها از کنارهای
آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و بحوزهٔ تسخیر مسلمانان می آریم و گویند این سخن
راجع بیهود است حق سبحانه فرموده که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود
در ابسلمانان میدهیم والله یحکم وخدای حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان

وازدیار بلاد اهل اسلام واقبال ایشان لا معقب هیچ رو کننده وبازپس کرداننده نیست
لحکمه مر حکم او را وهو سریع الحساب واوست زود حساب یعنی نزودی حساب کند ایشانرا
در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل وجلا وقد مکر الذین من قبلهم وبدرستی که مکر کردند
آن جهودان یا مشرکان بیش از ایشان بودند یا کفرهٔ زمان بودند با پیغمبران خود فلله المکر جمیعا
پس مر خدایراست یعنی نزدیک اوست جزاء همه مکرها یعلم میداند ما تکسب کل نفس هرچه
میکند هر نفسی از خیر وشر وجزای او آماده میسازد وسیعلم الکفار وزود باشد که بدانند کافران
از یهود وعبدهٔ اصنام که فردای قیامت لمن عقبی الدار هر کرا باشد که عاقبت پسندیده در آن سرای
ویقول الذین کفروا ومیگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا روسای یهود که تو که محمدی
صلی الله علیه وسلم لست مرسلا نیستی فرستادهٔ از پیش خدای به نبوت ودعوت قل کفی بالله
بگو خدای بسنده است شهیدا گواه بینی وبینکم میان من وشما بانکه پیغمبرم بر شما ومن عنده
علم الکتاب ودیگر کسی که نزد اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ وآن جبرئیل است که
وحی از لوح فرو میگیرد یا علم قرآن وآن مؤمنانند ودر زاد المسیر آورده که علی مرتضی علی رضی الله
عنه یا علم تورات وآن عبدالله سلام است واضراب او رضی الله عنهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الر در شرح تاویلات از امام ماتریدی رحمه الله مذکورست که حروف مقطعه ابتلاست
مر تصدیق مؤمن وتکذیب کافر را وخدا بندگانرا بهرچه خواهد امتحان کند وجمعی برانند که این حروف
اسماء قرآنند وبدین وجه توان گفت که اگر یعنی قرآن کتاب انزلناه کتابیست که فرستادیم
آنرا الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن
مضمون آن من الظلمات از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت الی النور بروشنی

ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت باذن ربهم بتوفیق وتیسیر پروردگار ایشان امام قشیری
رحمه الله گفته که از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر در می‌گوید از ظلمات خلیقیه بنور تجلی
صفت ربوبیه وصاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب
افعال واستاد صفات بنور وحدت ذات وحقیقت آنست که ظلمتی برابر پندار هستی نیست
چون زنگار این تیرگی از آینهٔ دل بصیقل نفی خاطر وتجرید از مشاغل زدوده گردد نور هستی
حق سبحانه بر مرآت باطن پرتو افکند وسالک از وی واز مزاحمت غیر او باز رهاند تا نه بخود شعور
ماند وعدم شعور بخود نیز داند رباعی یارب مددی کز دو تی خود برهم ؛؛ وز
مدبری وازبدی خود برهم ؛؛ در هستی خود مرا زخود بیرون کن ؛؛ تا از خودی وبیخودی خود
برهم ؛؛ وگفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است ونور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت
قرآن مردمانرا از کمراهی برهان وبراه راست برسان وازینست که میگوید الی صراط العزیز بیرون
آری ایشانرا از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب الحمید ستوده وآن راه اسلام است
پس در صفت عزیز حمید میفرماید الله الذی معبود بحق آنکه له مر او راست ما فی السموات آنچه
در آسمانهاست از موجودات وما فی الارض وآنچه در زمین است از مبتدعات وویل للکافرین
وذبح ومشقت مر ناگرویدگانرا بقرآن من عذاب شدید از عذابی سخت که بدیشان رسد الذین
کافران آنانند که از روی جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند وبر میگزینند زندگانی
دنیی را علی الآخرة بر آن سرای ویصدون وباز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای
یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر وقرآن ویبغونها ومیطلبند برای راه حق عوجا کجی یعنی
میگویند این راه کج است وبمنزل مقصود نمیرسد اولئک آن گروه که برین صفتها موسوم اند
فی ضلال بعید در گمراهی اند دور از حق بعد فی الحقیقه صفت ضلال ضالست ووصف ضلال

بد واز قبیل اسناد و مجازیست در زاد المیسر آورده که قریش میگفتند چه حالست که همه کتب منزله
بلغت اعجمی فرود آمده و کتابی که محمد صلی الله علیه وسلم آید عربیست آیة آمد که وما ارسلنا
ونفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری الا بلسان قومه مگر بلسان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان
بوده ودر میان ایشان زاده ومبعوث بدیشان شده چه هر پیغامبری را اول دعوت نزدیکان خود
باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لیبین لهم تا بیان کند
برای ایشان اوامر و نواهی را وایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این دینی را در نمی یابیم وگفته
اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم وجمیع کتب بلغت عرب منزل شده
وجبرئیل علیه السلام با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند آنرا بلغت منزل علیهم و در لباب گوید
نفرستادیم هیچ پیغمبری مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود وترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه
مردمان ودر جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بر وی کتب متعدده
بر السنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلمه است واضاعت فضل
اجتهاد در تعلم الفاظ ومعانی لغتی که نه بزبان ایشانست وحرمان از علوم متشعبه از آن پس نزول
آن بیک لغة محض فضلست وعین حکمت فیضل الله پس گمراه کرداند خدای من یشاء هر کرا
خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود ویهدی من یشاء وراه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد
تا راه یابد وهو العزیز واوست غالب در حکم خود الحکیم راست کار که اضلال وهدایت
او بر وجه حکمتست ولقد ارسلنا موسی وهر آینه ما فرستادیم موسی را بآیاتنا بدلایل قدرت
ما با معجزات روشن چون عصا ویدبیضا گفتیم ان اخرج انکه بیرون آر قومک گروه خود
که بنو اسرائیل اند من الظلمات مبعوثی از تاریکی کفر بروشنایی ایمان وبنده
ایشانرا بایام الله بروزها که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را دران یا بادیاده بنی اسرائیلرا

از تاریکیهای جهالت وضلالت
الی النور روشنی علم ویقین
یا بیرون آر قوم قبطرا
که بدیشان ح

وروزها

وروزها که دران گرفتار بودند بدست فرعونیان بلدستی که در آنچه یاد کردیم لآیات
هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلا شکور وشکر گوینده
یعنی بنی اسرائیل را یا قوم اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدا را که انعام فرموده
علیکم بر شما اذ انجاکم چون رهانید شما را من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم
می چشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانند وبه بندگی
گرفته کارهای سخت می فرمودند یذبحون ومیکشتند ابناءکم پسران شما را که منجمان گفته
بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد ویستحیون وزنده
میگذاشتند نساءکم دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وفی ذلکم ودر آن
محنت وشدت بلاء آزمایشی بود شما را من ربکم از آفریدگار شما یا دران نجات نعمتی بود
شما را از حق تعالی عظیم بزرگ واذ تاذن وباد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد واگاه کردانید
شما را ربکم پروردگار شما لئن شکرتم اگر شکر کنید بر نعمتهای من لازیدنکم هر آینه
افزون کنم بر شما نعمت را ولئن کفرتم واگر ناسپاسی نمایید بر آن ان عذابی بدرستی که عذاب من
لشدید سخت بر ناسپاسان وشدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا ووقوع عقوبت
در عقبی وشیخ عبد الرحمن سلمی از ابو علی جرجانی قدس الله روحهما نقل میکنند که بر نعمت اسلام
زیاده کنم آنرا با ایمان واگر سپاسداری کنید برایمان افزون کردانم باحسان واگر بر آن شکر
گویید زیاده سازم بمعرفت واگر بر آن شاکر باشید برسانم بمقام وصلت واگر آنرا شکر گویید
بالاترم بدرجه قربت وبشکر آن نعمت درارم بخلوتگاه انس ومشاهدت وازین کلام حقایق
اعلام معلوم میشود که شکر مرآت ترقی ومعراج تصاعد بر درجاتست ودر فی المثنوی المعنوی
شکر نعمت نعمتت افزون کند ٭ کفر نعمت از کفت بیرون کند ٭ شکر باشد دفع

وانرا الاء واذ قال موسی
ویاد کن آنرا که موسی علیه السلم
لقومه مر قوم خود را
ص

علتهای دل ٥ سود دارد شاکر ازسودای دل وَقَالَ مُوسَىٰ وکفت موسی علیه السلام که ای کروه
من إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ اکر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وهرکه هست در زمین
همه ایشان از پری وآدمی فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت وشکر شما
حَمِيدٌ ستوده است بی ستایش خلق و ذرات مخلوقات بنعمت او ناطق اند والسنهٔ جمیع
اشیا به تسبیح وحمد او جاری بیت بذکرش جمله موجودات کویا ٥ همه او راز روی شوق
جویا أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نتمهٔ کلام موسی علیه السلام یا ابتداء سخنیست از حق تعالی
با اهل زمان حضرت صلوات الله وسلامه علیه میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نَبَأُ الَّذِينَ
مِن قَبْلِكُمْ خبر آنانکه بیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ کروه نوح علیه السلام وَعَادٍ وقبیلهٔ عاد
وَثَمُودَ وقوم ثمود وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ وآنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ نمیداند عدد
ایشانرا از بسیاری إِلَّا اللَّهُ مکر خدای در تبیان فرموده که خدای بسیار امم را از عرب وعجم
هلاک کرده وآثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بر آن اطلاع ندارد ودر معالم
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که میان عدنان وابراهیم صلوات الله وسلامه سی قرن
کذشته واز اهل آن قرون هیچ کس ندارد الا حق سبحانه وتعالی جَاءَتْهُمْ وآورده بر پیشینیان
رُسُلُهُم پیغامبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان
فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ پس باز کردانیدند دستهای خود را فِي أَفْوَاهِهِمْ در دهنهای خود یعنی ایشان
دستهای خود را بدندان کرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع
خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید وکفته اند ایدی خود را بر افواه رسل نهادند که سخن
مکوئید وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا وکفتند ما نکرویده ایم بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ بآنچیزی که شما فرستاده شده اید
بآن بزعم خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ وبدرستی که ما در شکیم مِّمَّا تَدْعُونَنَا از آنچه میخوانید ما را إِلَيْهِ

بسوی آن از توحید وایمان مُرِيبٍ شکی در تهمت افکنده یعنی با وجود شک رسولانرا متهم میداشتند
باغراض فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ کفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم أَفِي اللَّهِ شَكٌّ
آیا در وجود خدای شکی هست وحال آنکه از کثرت ادلّه بر وجود او شک را مجال نمانده فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ خدایی که آفریننده آسمانها وزمینها ست يَدْعُوكُمْ میخواند شما را بایمان لِيَغْفِرَ لَكُم
تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد مِّن ذُنُوبِكُمْ بعضی کناهان شما را
یعنی آنکه قبل الایمان بوده وَيُؤَخِّرَكُمْ وتا باز پس دارد وعذاب نکند بلکه مهلت دهد
شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی که نام برده شده که آخر اعمار شما بوده قَالُوا کفتند ایشان در جواب
رسولان إِنْ أَنتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا مکر آدمی مثل ما در صورت وهیئات
وهیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوصید به نبوت از میان ما
تُرِيدُونَ میخواهید أَن تَصُدُّونَا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ از آنچه
بودند که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ پس بیارید حجتی مُّبِينٍ
روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بفضیلت نبوّت ومزیت رسالت کوییا که ایشان
معجزه که میدیدند اعتبار نمی نمودند واز روی لجاج وعناد اقتراح معجزات دیکری
چنانچه معاندان زمان پیغامبر صلی الله علیه وسلم قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ کفتند مر ایشانرا
پیغمبران ایشان إِن نَّحْنُ نیستیم ما إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مکر بشری مثل شما مشارکت
در جنسیت مسلم میداریم وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای يَمُنُّ منت می نهد به نعمت نبوت
وکرامت رسالت عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندهکان خود وَمَا كَانَ لَنَا ونیست
ما را ونمیتوانیم أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید إِلَّا بِإِذْنِ
اللَّهِ مکر بفرمان خدای ومشیّت او یعنی ما از پیش خود بیخواست خدای کاری نمیتوانیم

ساخت مت ناتوانی و عجز لازم ماست ٥ قدرت واختیار از آن خداست ٥ کارها
را بحکم راست کند ٥ او تواناست هرچه خواست کند وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
باید که توکل کنند گرویدگان وَمَا لَنَا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم أَلَّا نَتَوَكَّلَ در آن
که توکل نکنیم عَلَى اللّٰهِ برخدای وَقَدْ هَدَانَا و حال آنکه راه نمود ما را سُبُلَنَا براههای راست
یعنی راهی که بدان می‌شناسیم او را و میدانیم که از ذمهٔ امور بدست قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ
و بخدای که صبر خواهیم کرد عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا بر آنچه اندا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت وَعَلَى
اللّٰهِ و برخدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که ثابت باشد توکل متوکلان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند
آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خود را لَنُخْرِجَنَّكُمْ هر آینه بیرون کنیم شما را مِنْ
أَرْضِنَا از زمین دیار خود أَوْ لَتَعُودُنَّ یا آنکه دعوت کنید یعنی موافقت نمایید با ما فِي
مِلَّتِنَا در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ
پس وحی کرد به پیغمبران رَبُّهُمْ پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لَنُهْلِكَنَّ
الظَّالِمِينَ هر آینه هلاک کردانم ستمکاران را یعنی کافران را وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ و ساکن
سازیم شما را در زمین ایشان مِنْ بَعْدِهِمْ پس از هلاکت ایشان ذَٰلِكَ این امر مقرر
و این وعده راستست لِمَنْ خَافَ برای کسی که بترسد مَقَامِي از ایستادن در موقف حکم
من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقف که من حکم میکنم بر بندگان باز دارند وَخَافَ
وَعِيدِ و برای کسی که ترسان کردد از وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا و طلب فتح کردن پیغمبران
یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی
یا انبیا و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما باطل است عذاب بدو فرود آید خدای
حکم فرمود و انبیا و مؤمنان نجات یافتند وَخَابَ و نومید ماند و بی‌بهره گشت از خلاص

کل جبار

كُلُّ جَبَّارٍ هر گردن کشی عَنِيدٍ ستیزنده با حق یا معرض از طاعت او وَمِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ و از پیش
او دوزخست یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود بر آن وجه که او را در آن افکند
وَيُسْقَىٰ و بیاشامند مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ از آبی مختلط با ریم و زرد آبه که از تن دوزخیان بچکد
و گویند آبی مثل صدید يَتَجَرَّعُهُ بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورد آن را وَلَا يَكَادُ
يُسِيغُهُ و نتوانند که بگلو فرو برد از تلخی و گندگی وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ و می‌آید بدو آلام و شداید
مرگ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جانبی یا از هر جایی از اعضای او تا آنکه از بیخ موها و میان انگشتها
وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید در عین المعانی فرموده که روح او
در حنجرهٔ او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده باشد بلکه بحکم
لا یموت فیها و لا یحیی میان او مردگی میگذراند وَمِنْ وَرَائِهِ و در پیش اوست با وجود چنین
محنتی عَذَابٌ غَلِيظٌ عذاب سخت یعنی از آن بدتر و آن خلود ست در دوزخ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا
مثل آنها که کافر شدند از آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانست که کافر شدند
بِرَبِّهِمْ با فریدگار خود صفت آن اینست که أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ
همچون خاکستریست که سخت بگذرد بِهِ الرِّيحُ بدو باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزی که سخت
باشد باد او عصوف اشتداد بادست و زمان را بدو صفت کردن غایة مبالغه باشد ملخص
معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر مینماید چون صیلهٔ رحم و آزاد کردن بنده
و اکرام مهمان و امثال آن مانند تودهٔ خاکستر که بادی سخت بر آن وزد و بهوا برده در اطراف
پراکنده سازد و هیچ کس بر جمع آن قادر نبود و از آن نفع نگیرد و همچنین در روز قیامت
لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوا از آنچه کرده اند در دنیا عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز چه
همه حبطه شده باشد و هباءً منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب او پیدا نی ذَٰلِكَ آن

پندار ایشانکه ما نیکوئی کرده ایم هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ وکمراهی دور راست یعنی در غایت بعد ست
از راه حق أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ انرا که خدای خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمانها و زمینها بِالْحَقِّ بر وجهی که حق آنست در آفرینش إِنْ يَشَأْ اکر خواهد يُذْهِبْكُمْ
ببرد شمارا ای اهل مکه و معدوم کرداند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وبیارد آفریدهٔ نو بجای شما که در کفر و تکذیب
مثل شما نباشد وَمَا ذَٰلِكَ ونیست اعدام و ایجاد عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ برخدای دشوار چه او
قادرست بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه بنسبت
بهمه مقدورات یکسانست کار اکر دشوار و کر آسان بود پیش قدرت جملکی یکسان بود
وَبَرَزُوا وظاهر شدند ایراد بصیغهٔ ماضی جهت تحقق وقوع است و اکرنه مراد آنست که ظاهر شوند
و بیرون آیند از قبرها لِلَّهِ برای امر خدای و محاسبهٔ او جَمِيعًا همهٔ مردکان از کفار و مؤمنان
فَقَالَ الضُّعَفَاءُ بس کویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که
تکبر کردند از رؤساء اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ائمهٔ کفر کرده باشند ایشانرا کویند إِنَّا كُنَّا
بدرستی که بودیم لَكُمْ تَبَعًا مر شمارا تابع و روان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ
أَنتُم بس هیچ هستید شما مُّغْنُونَ عَنَّا دفع کنندکان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ از عذاب خدای
خدای چیزیرا یعنی ما در ان عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای دفع
کنید و بردارید از ما قَالُوا کویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اکر خدای
بنمودی ما را طریق نجات از عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ هر آینه ما شما را راه می نمودیم بدان اما طریق
خلاص مسدودست و شفاعت ما برین درکاه مردود ایشان ناامید شده کویند بیایید
تا باتفاق بخروشیم و جزع کنیم شاید که دری بر ما بکشایند و راه خلاص بما نمایند بس پانصد
سال خروش کنند و سودی ندارد بیایید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح

کردد

کردد پانصد سال دیکر شکیبائی ورزند مژدهٔ نجات نرسد کویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما
أَجَزِعْنَا بخروشیم و جزع نماییم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایدهٔ نمی رسد مَا لَنَا
نیست ما را مِن مَّحِيصٍ هیچ کریزکاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و کوید دیو سرکش
یعنی ابلیس لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آنهنکام که کذارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ
کردد بانکه خلق بهشت به بهشت در آیند و اهل دوزخ بدوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع
شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس به منبری از آتش بر آید و کوید باشقیاء الانس که ای
ملامت کنندکان إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستی که خدای وعده داد شمارا وَعْدَ الْحَقِّ وعدهٔ درست
و راست که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدتُّكُمْ و من وعده دادم شمارا وعدهٔ بدروغ که نه قیامتست
و نه حساب و اکر فرضا باشد بتان شمارا شفاعت خواهند کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ بس وعدهٔ که دادم
شمارا بتبیین خلف وعده را خلف میکویید یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ کفته بودم وَمَا كَانَ
لِيَ ونبودم عَلَيْكُم برشما مِّن سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شمارا اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی
نبود مرا بر صحت قول من إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ مکر آنکه من شمارا بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و بر
هانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي بس شما مرا اجابت کردید بزودی و تامل ننمودید در عواقب امور خود فَلَا
تَلُومُونِي بس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که
من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر باشد در حق دشمن میکند وَلُومُوا أَنفُسَكُم
و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدایرا که کفت لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ نشنودید
مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ و من نیستم رهاننده و فریادرس شما از عذاب وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ و شما نیستید رهاننده
و فریادرس من إِنِّي كَفَرْتُ بدرستی که من امروز کافر شدم بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ بانچه شریک میکردید
مرا با خدای در فرمانبرداری مِن قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما إِنَّ الظَّالِمِينَ

بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مرایشانراست عذاب دردناك موصوف بدوام
وخلود وَأُدْخِلَ الَّذِينَ ودرآورده شوند آنانکه آمَنُوا اکرویده اند بما جاء من عند الله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وکرده اند کردارهای شایسته وپذیرفته جَنَّاتٍ تَجْرِي دربهشتها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا درحالتیکه جاویدان باشند درآن ودرارنده مؤمنان
به بهشت فرشتکان باشند ایشانرا باکرام وتعظیم تمام برباض دار السّلام درآرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
بدستوری وفرمان پروردکار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیّت ملایکه برایشان فِيهَا دربهشت
باتحیهٔ ایشان بایکدیکر سَلَامٌ سلام باشد که دالست برسلامتی از آفات أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی خطاب
ماهرمستحق خطابست میفرماید که ندیدی وندانستی ای بندهٔ بینا ودانا که برای تفهیم شما كَيْفَ
ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا چگونه خدای مثلی پیدا کرد ایند كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمهٔ پاکیزه راکه کلمهٔ توحیدست
یادعوت اسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درخت پاك آن نخلست یا شجره ایست در بهشت
أَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار ومحکم وَفَرْعُهَا وشاخ آن فِي السَّمَاءِ در بلندی تُؤْتِي
أُكُلَهَا میدهد میوهٔ خودرا كُلَّ حِينٍ درهروقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادند وبرآن تقدیر
که درخت خرما باشد کفته اند حین شش ماهیست از وقت شکوفهٔ او تا پخته شدند وبریدن
یعنی درین مدت از بسر ورطب وتمر نفع میدهد بِإِذْنِ رَبِّهَا باراده وتکوین آفرینندهٔ خود
وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ومیزند خدای مثلها رایعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان دریابند زیراکه مثل تصور معاینست در آینهٔ افهام ونزدیک
کردانیدن معقول رابمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ ومثل سخن ناپاك که کلمه کفرست یا دعوت بعبادت
اصنام كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ مانند درخت ناپاکست چون حنظل که تلخ است وناخوش بوی ومکروه
طباع سلیمه وباوجود خباثت وکراهت اجْتُثَّتْ جنبان شده دریده وبرکنده کشته مِنْ فَوْقِ

الْأَرْضِ از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست اورا ثبات واستحکام یعنی نه بیخی دارد بر زمین ونه شاخی
در هوا نظم نه بیخی کزان باشد اورا مدار ٥ نه شاخی که کرد دبدان سایه دار ٥ کیاهست
افتاده بر روی خاك ٥ پریشان وبیحاصل وخار ناك ٥ حق سبحانه تشبیه کرد درخت
ایمانرا که اصل آن در دل مؤمن ثابتست واعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع وثواب او
در هر زمان رواصل بدرخت خرما که بیخ او مستقرست در منبت خود وفرع او متوجه بجانب
علو ونفع او در هر وقت رسنده بخلق وتمثیل نمود کلمهٔ کفر وعبادت اصنام راکه دل کافر
مقلد بجهت حجت وبرهان برآن ثباتی ندارد وعملی نیز که بمقعد قبول رسد از وصادر نمیشود
وبشجرهٔ حنظل که از اصل واقرار نیست ونه فرع اورا اعتباری قطعه نهال سار وشیرع بیوه دار
جنان لطیف که بر هیچ شاخسار ی نیست ٥ درخت زندقه شاخیست خشك ونی سایه
که بیش هیچ کسش هیچ اعتباری نیست يُثَبِّتُ اللَّهُ ثابت میکرداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانراکه
ایمان آورده اند واستحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست ومحکم که بحجت قاطع وبرند
ایشان ثابت شده ودر دلهای ایشان متمکن کشته وکفته اند قول ثابت کلمهٔ طیبه است
لا اله الا الله محمّد رسول الله است که خدای برآن ثابت میدارد مؤمنانرا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندکانی دنیا تا در زمان ابتلا وافتنان صبوری ورزند واز جادهٔ مستقیم توحید
نلغزند چون ذکریا ویحیی وجرجیس وشمسون وامثال ایشان از انبیا علیهم السلام وکویند
ثابت دهد مؤمنانرا در دنیا یعنی نزدیك مرك تا ختم حیوة ایشان بر کلمه باشید وَفِي الْآخِرَةِ
وثابت دارد ایشانرا در آن سرای یعنی در قبر که منزل اوّلست از منازل اخرویه تا جواب
منکر ونکیر بطریق ثواب باز دهند وکویند در دنیا مراد قبرست ودر آخرت موقف سوال
وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ فرو کذارد خدای ظالمانرا تا بکلمهٔ توحید راه نیابند نه در دنیا نه در وقت

الی الذین

سوال قبر وَيَفْعَلُ اللّٰهُ و میکند خدای مَا يَشَاءُ انچه میخواهد از تثبیت قوم واهلال ضن جمعی اَلَمْ تَرَ
ایا ندیدی ونگاه نکردی بسوی آنانکه بَدَّلُوا تبدیل کردند نِعْمَةَ اللّٰهِ كُفْرًا شکر نعمت خدایرا بکفران
یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی جون در نعمت کافر
شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان جیزی نماند مراد اهل مکه اند
که حق سبحانه از ایشان سکان حرم خود ساخته وابواب رزق بر ایشان کشاده بنعمت وجود
با جود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مشرف ساخته وایشان ناسپاسی کردند لاجرم
هفت سال بمحنت قحط درمانده وبی مقدار کشتند وبعضی از ایشان در حرب بدر مقتول
ومغلوب شدند واز فاروق ومرتضی رضی الله عنهما منقولست که مراد ازین قوم دو قبیله اند
که فاجرترین قبایل قریش بوده اند یعنی بنی مغیره وبنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند وَاَحَلُّوا
قَوْمَهُمْ وفرود آوردند قوم خود یعنی اتباع واشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ
عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخست يَصْلَوْنَهَا در آیند بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ وبد قرار
گاهیست جهنم وَجَعَلُوا وفرا گرفتند لِلّٰهِ اَنْدَادًا برای خدا مانندها یعنی در عبادت که پرستش
کردند یا در تسمیه که ایشانرا الهه نام نهادند لِيُضِلُّوا تا گمراه کردانند مردمانرا عَنْ سَبِيلِهِ از
راه خدای طریق توحیدست قُلْ تَمَتَّعُوا بگو برخوردید باآرزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت
بتان امر تهدیدست یعنی دو سه روزی باین نوع بگذرانید فَاِنَّ مَصِيرَكُمْ پس بدرستی که بازگشت
شما اِلَى النَّارِ باتش دوزخست قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم یعنی امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا
مر بندگان مراکه ایمان آورده اند برین وجه که نماز گذارید ونفقه کنید يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ تا ایشان
بامر تو نماز گذارند وَيُنْفِقُوا ونفقه دهند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا داده ایم بایشان سِرًّا
نفقه کردنی نهان مراد تطوع است وَعَلَانِيَةً ونفقه آشکارا مراد زکوة است چه در فضل اخفا

ودر فرض

ودر فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز بگذارند وزکوة دهند مِنْ قَبْلِ
اَنْ يَاْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ روزی که در و خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد
جیزی که بدان تدارک تقصیر تواند نمود وَلَا خِلَالٌ ودر آن روز دوستی نیز نبود که از دوستان
طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمنی کردند اَلْاَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
اَللّٰهُ خدای الَّذِي خَلَقَ آنست که بیافرید السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و زمین را وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
وفرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی مراد بارانست فَاَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بدان آب مِنَ الثَّمَرَاتِ
از میوها رِزْقًا لَكُمْ روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ ورام ساخت برای
شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ تا میرود در دریا بِاَمْرِهِ بفرمان او هرجا که میخواهید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْاَنْهَارَ
ومسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی اماده ساخت برای انتفاع وتصرف شما وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
ومسخر کردانید برای انتفاع واستیفاء شما آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ در حالتی که مستمرند در سیر
خود با جد و تعب در سیران وانارت خود میکوشند و فتور و قصور در آن ندارد وَسَخَّرَ
لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وآرام کردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر می رسند یکی برای نوم
ودیگری برای کسب ومعیشت وَآتَاكُمْ وبداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَاَلْتُمُوهُ از هرجه خواستید واز هرجه
نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته وناخواسته بشما ارزانی داشت وَاِنْ تَعُدُّوا
واگر خواهید که شماره کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدایرا که بفضل وکرم بشما داده لَا تُحْصُوهَا شما
نتوانید کرد آنرا وطاقت احصار آن ندارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت
پیغامبر ماست صلی الله علیه وسلم سفیر بزرگتر و واسطهٔ نزدیکتر میان حق وخلق اوست
وفی نفس الامر حصر صفات کمال وشرح انوار جلال وجمال آنحضرت از حیز تصور وتخیل بیرون
واز اندازهٔ تفکر وتامل افزون است بر ذره ذروهٔ مدارج قدر رفیع او نتوانی عقل راه یابد نی فهم

ودراجت

بی برد اِنَّ الاِنسانَ بدرستی که آدمی لَظَلُومٌ ستمکاریست کَفّارٌ ناسپاس ظلم میکند بر
نعمت که از شکر آن غافل است وکفران می ورزد که بحقیقت منعم جاهلست یا ظلومست
که در محنت جزع میکند وشکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ورزد ودر خیر نکشاید
وَاِذْ قالَ اِبْرٰهیمُ ویاد کن جون کفت ابراهیم علیه السلام در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار
من کردان هٰذَا البَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا ایمن از مخاوف ومکاره وَاجْنُبْنی ودور کردان
مرا وَبَنِیَّ وفرزندان مرا اَنْ نَعْبُدَ الاَصْنامَ زانکه بپرستیم بتانرا ابن عیینه رحمه الله فرمود که
فرزندان اسماعیل علیه السلام بجهت دعاء حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بت نه
پرستیدند لیکه ایشانرا سنکی بود آنرا دوار نام نهاده کرد آن کردیدندی وکفتندی خانهٔ
کعبه از حجراست پس ما هرجا حجری نصب کنیم بمنزلهٔ خانه باشد واین قول غریبست ومخالف
جمهور جه نزد ایشان بتهمه قریش از اهل اسماعیل علیه السلام بوده اند وبت پرستی ایشان مشهورست
رَبِّ اِنَّهُنَّ ای آفریدکار من بدرستی که بتان اَضْلَلْنَ كَثيرًا کمراه کردند بسیار را یعنی سبب
کمراهی بسیار کس شدند مِنَ النّاسِ از آدمیان فَمَنْ تَبِعَنی پس هر که پی روی کند مرا در دین
من فَاِنَّهُ مِنّی پس او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصانی وهر که نافرمانی کند مرا در مادون
شرک فَاِنَّكَ غَفُورٌ بدرستی که تو آمرزندهٔ رَحیمٌ مهربانی قادر که بیامرزی ایشانرا ورحمت
کنی برایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنا ای پروردکار ما اِنّی اَسْكَنْتُ بدرستی که
من ساکن کردانیدم مِنْ ذُرِّیَّتی بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیلست علیه السلام که
بعد از تولد از هاجر در زمین شام ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد ابراهیم
را علیه السلام بعد از تولد از هاجر فرمود که دل من جنان میخواهد که هاجر وپسر او را بجای
وموضعی که در وآب وآبادانی نباشد خلیل متامل شد وجبرئیل علیه السلام آمد ووحی آورد

که هرچه ساره میکوید جنان کن پس ابرهیم علیه السلام بر براق نشسته وهاجر واسمعیل را
سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد ودر وادی که ایشانرا بی انیسی ورفیقی بکذاشت
ودعا فرمود که خدایا من اینانرا ساکن ساختم بِوادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ بر ودخانه که خداوند زرع نیست
یعنی آب ندارد که در وکشت توان کرد عِنْدَ بَیْتِكَ المُحَرَّمِ ونزدیک خانهٔ تو که حرام کرده شده است
در وصید وقتال یا حرام است نهادن او وتعرض بدو ومراد موضع خانه صراح است که در
زمان آدم علیه نبینا وعلیه السلام بوده ولکن نه بوقت دعا ابراهیم صلوات الرحمن علیه خانه
نبوده پس تکرار ندا فرمود که آفریدکار ما ایشانرا در مسکن ساکن فرمودیم کردانیدیم لِیُقیمُوا الصَّلوٰةَ
تا بپای دارند نماز را وپرستش تو بجای آرند فَاجْعَلْ پس کردان اَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ دلهای بعضی
از مردمانرا که بکشش محبت تَهْوی اِلَیْهِمْ بشتاب بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت
مستجاب فرمود وبعد از رفتن خلیل باندک زمان جشمهٔ زمزم بر کفهٔ جبرئیل یا با ثر قدم
اسمعیل بدید آمد وقبلهٔ جرهم آنجا داعیهٔ اقامت نمودند ودوز بروز شوق مردم بدانجانب
در تزایدست محققان برانند که اکر من تبعیض در من الناس نبودی فارس وروم وهند
وترک ویهود ونصاری در حرم ازدحام کردندی وپروانه وار سوختهٔ جمال آن شمع شدندی
آنراکه جنان جمال باشد ٥ کر دل برود حلال باشد ٥ وانکس که بر آن جنان جمالی ٥ عاشق
نشود وبال باشد ٥ ودیکر حضرت ابراهیم علیه السلام دعا فرمود که وَارْزُقْهُمْ وروزی
ده اهل این بلد را مِنَ الثَّمَراتِ از میوها لَعَلَّهُمْ یَشْكُرُونَ شاید که ایشان سپاس داری کنند
نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته بانکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع
ثمرات در وپیدا میشود در تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعیه وصیفیه وخریفیه
وشتویه در یک روز تمکه توان یافت وجون تکرار در دعا دلیل تضرع ونیازست دیکرباره

فرمود که ربنا ای پروردکار ما انك تعلم بدرستی که تو میدانی ما نخفی آنچه نهان میکنیم
وما نعلن وآنچه آشکارا می دانیم وما یخفی وپوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای هیچ چیز
فی الارض در زمین ولا فی السماء ونه در آسمان برای انکه عالم است بعلم ذاتی ونسبت آن علم
بهمه معلومات یکسانست شعر آنچه پیدا وآنچه پنهانست ٥ همه با دانش تو یکسانست
الحمد لله الذی ثنا وسپاس آن خدای را که بمحض فضل خود وهب لی بخشید وعطا کرد مرا علی
الکبر برسی پیری وبزرک سالی یعنی در وقتی که پیر بودم وناامید از فرزند بمن بخشید دو
پسر اسمعیل واسحاق اسمعیل را در شست وچهار سالکی یا در نود ونه سالکی واسحاق را در نود سالکی
یا صد ودوازده سالکی ان ربی بدرستی که پروردکار من لسمیع الدعاء شنونده واجابت کننده
دعاست درین کلمات اشعار است بانکه فرزندانرا بدعا از خدا خواسته رب اجعلنی ای آفریننده
من مرا کردان مقیم الصلوة بپای دارندهٔ نماز ومن ذریتی وفرزندان مرا نیز مواظبت ساز بران ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرة بوده اند
وخواهند بود تا قیامت ربنا ای آفریدکار ما کرم نمای وتقبل دعاء وفراپذیر یعنی
اجابت کن دعاء مرا ربنا اغفر لی ای پروردکار ما بیامرز مرا ولوالدی وپدر وما در مرا چون ایمان
ارند بتو دعای غفران مرایشانرا قبل از نهی بوده وهنوز یاس از ایمان نداشته وبعضی
کفته اند مراد از والدین آدم است وحوا علیهما السلام وللمؤمنین وبیامرز مومنانرا یعنی
هر که بتو آید مؤمن ویوم یقوم الحساب روزی که قایم شود حساب قیامت خلایق وابن
عباس رضی الله عنهما فرمود که مراد مؤمنان اند از امت محمد صلی الله علیه وسلم ولا تحسبن
الله ومپندار ای محمد خدایرا غافلا بی خبر عما یعمل الظالمون از آنچه میکنند ستمکاران یعنی
ثابت باش بر آنچه دانسته از اعقابی که متوجه ایشانست چه آن بی شبهه بدیشان خواهد

رسید

رسید اصل آنست که در امثال این نوامی دانند که صورت خطاب متوجه انحضر تست
ومراد غیر او انما یؤخرهم جز این نیست که تاخیر میکند عذاب ایشانرا لیوم تشخص برای روزی که
خیره شود فیه الابصار در آن روز دیدها از مشاهدهٔ اهوال مهطعین در حالتی که خداوندان
ندان این دیدها شتابندکان باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشانرا بعرصهٔ محشر
خواند مقنعی رؤسهم برداشتکان سر خود را ببالا لا یرتد الیهم باز نمیکردد بدیشان طرفهم
چشمهای ایشان یعنی خیره بود وباز مانده بر وجهی که نتوانند در خود نکریستن وافئدتهم
هواء ودلهای ایشان خالی بود از فهم وخرد بواسطهٔ غلبهٔ دهشت وحیرت وانذر الناس وبیم کن
مردمان یعنی اهل مکه را وبترسان یوم یاتیهم العذاب از روزی که بیاید بدیشان عذاب وآن روز
مرکست یا روز قیامت فیقول الذین ظلموا پس کویند آنانکه ستم کردند بشرک وتکذیب ای
پروردکار ما اخرنا بازپس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن وما را بدنیا فرست ومهلت ده الی
اجل قریب تا مدتی نزدیک نجب دعوتك تا اجابت کنم خواندن ترا یعنی انکس را که بتو خواند
ونتبع الرسل وپی روی کنیم فرستادکان ترا اولم تکونوا در جواب ایشان کویند فرشتکان آیا
نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتم من قبل سوکند میخوردید پیش ازین در دنیا شما که پاینده
خواهید بود ما لکم من زوال نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که میکفتند ما در دنیا خواهیم
بود وبسرای دیکر نقل نخواهیم نمود وسکنتم وساکن بودید شما فی مساکن الذین در مسکنهای
آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون عاد وثمود وتبین لکم وظاهر
شد مر شما را که ما کیف فعلنا بهم چکونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان
آثار نزول عذاب وضربنا لکم الامثال ومثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وقد مکروا مکرهم
وبدرستی که کوشش کردند در حیلهٔ آنچه نهایت مکر ایشان بود ونزدیک خداست

جزای مکر ایشان وَاِنْ کَانَ مَکْرُهُمْ وبدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته
وپرداخته لِتَزُولَ تا از جایی برود مِنْهُ الْجِبَالُ ازآن مکر کوههای جبال مثل احکام شریعت
حضرت پیغمبر پرست صلی الله علیه وسلم یعنی کافران حیلها انگیخته اند تا چیزیرا که در
ثبات و رسوخ چون جبال راسیاتست زایل کردانند واین محالست بیت هست باد مکر
ایشان که زپای ٥ کی تواند کوه را بردن زجای ٥ در معالم از مرتضی علی رضی الله تعالی نقل
فرموده که این آیة در قصهٔ نمرود جبارست که چون سلامتی ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام
از آتش مشاهده کرد کفت بزرک خدایی دارد ابراهیم که اورا از آتش برهایند من خواهم که بر
آسمان بروم واورا ببینم اشراف مملکت کفتند آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتند
باسانی میسر نشود نمرود نشنید وبفرمود تا صرحی ساختند بمدت سه سال بغایت
بلند وچون بدانجا رفت آسمانرا همچنان دید که در زمین میدید روزی دیکر بآن بنا بیفتاد
وساختن وبیفتادن آن در سورهٔ نحل رقم ذکر خواهد یافت القصه چون صرح از پای
در آمد وخلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم کرفت وکفت بر آسمان روم وبا خدای ابراهیم
که منارهٔ مرا افکنده جنک کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام کرفتند وصندوقی
چهار کوشه بساخت ودو در یکی فوقانی ودیکر تحتانی در وی راست کرد وبر چهار طرف او
چهار نیزه که زیر وبالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسانرا روز کرسنه داشتند وچهار مردار
بر سر نیزها کرد اطراف صندوق را بر تن کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل به بالا
کرده جانب مردار پرواز نمودند وصندوق را که نمرود با یک تن در آنجا نشسته بود بهوا
بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی کشاده نکاه کرد آسمانرا بهمان حال بدید که بر
زمین میدید رفیق خودرا کفت تا در تحتانی بکشاد وکفت بنکر تا چه می بینی انکس نکاه کرد

وجواب داد که غیر از آب چیزی نمی بینم بعد از یک شبانه روز دیکر که باب فوقانی بکشاد
حال همان بود که روز سابق مشاهده نمود ورفیق وی که باب تحتانی بکشود بجز دود وتاریکی
چیزی مشهود نبود نمرود بترسید ونیزهارا با مردارسرنکون ساخت وکرکسان میل بزیر
کردند ودر وقت فرود آمدن آواز مهیب از اجنحهٔ کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن
نزدیک بود که از اماکن خود زایل کردند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ پس مپندار خدایرا مُخْلِفَ وَعْدِهِ
خلاف وعده کننده وعدهٔ خود رُسُلَهُ مر پیغامبران خود یعنی وعدهٔ نصرت که رسل را
فرموده آنجا که انا لننصرن رسلنا ولاغلبن انا ورسلی خلاف نکرده ونخواهد کرد وترا بر
دشمنان مظفر ومنصور خواهد ساخت اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست ذُو انْتِقَامٍ
خداوند انتقام یعنی خواهندهٔ کینهٔ از اولیا از اعدا یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ در روزی که بدل
کرده شود زمین غَيْرَ الْاَرْضِ بزمینی دیکر وَالسَّمٰوَاتُ وآسمانها متبدل کردد بآسمانی دیکر
در تیسیر کوید تبدیل ارض تسویهٔ جبالست وانهار واشجار وتبدیل سما تکویر شمس وتناثر
ستارکان ودر معالم قولی آورده که آسمانها بهشت سازند وزمینها دوزخ واز مرتضی علی
کرم الله وجهه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره وآسمانرا بآسمانی از زر وقول
ابن مسعود رضی الله عنه که روز قیامت بیارند زمینی از نقرهٔ پاک که بر آن هیچ کناه نکرده باشند
مؤید این سخن است وَبَرَزُوا وظاهر شوند مردمان از کورهای خود لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای محاسبهٔ
خدای یکانه قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ وببینی کنهکاران یعنی مشرکانرا يَوْمَئِذٍ در آن
روز مُقَرَّنِينَ باهم بسته وجمع کرده بحسب مشارکت در عقاید واعمال یا قرین ساخته
هریک را با دیوی که موسوس او بوده فِي الْاَصْفَادِ در بندها یا غلها سَرَابِيلُهُمْ پیرهنهای
ایشان مِنْ قَطِرَانٍ از قطرانست وآن چیزی باشد سیاه وکویند صمغ ابهلست که می برند وبر شتر

کرکه طلا میکنند تا خدت خود جرب را بسوزاند فرد ابر جلود دوزخیان اند آیند تا بحدّ
وشدّت آن و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش در آن معذب کردند و کفته
اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوتست میان آتش دوزخ
و آتش دنیا پس این قطران بر ایشان اندآیند وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرا کیرد و بپوشد رویهای ایشان را
آتش یعنی در ایشان پیچد لِيَجْزِيَ اللَّهُ متعلق است به برزوا یعنی بر آیند از قبرها تا جزا دهد
خدای كُلَّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ
الْحِسَابِ زود حسابست هر بنده کانرا زیرا که حساب یکی او را از حساب دیکری باز نمیدارد
هَٰذَا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه بَلَاغٌ لِّلنَّاسِ کفایتست مردمانرا تا پند
داده شوند بآن وَلِيُنذَرُوا بِهِ و بیم کرده شوند بدان وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند تا مثال در دلایل
قدرت که در و مذکور است أَنَّمَا هُوَ آنکه اوست إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یکتا وَلِيَذَّكَّرَ و هر آینه
باید که پند کیرند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام باوامر الهی

سُورَةُ الْحِجْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ آيَاتٌ

الٓر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی بر آنند که مطلقا در آن باب سخن کفتن
سلوک سبیل جرأتست در ینابیع آورده که فاروق را رضی الله عنه از معنی این حروف پرسیدند
فرمود که اگر در وی سخن کویم متکلف باشم و خدای پیغامبر خود را صلی الله علیه و سلم
فرمود که بکو وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ و بعضی کویند هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه در
الر الف اشارت باسم الله است و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای
بواسطه جبرئیل بر رسول رسید تِلْكَ این آیتها که می آید آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای سوره
است وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ و آیتهای قرآن روشن پیدا کننده حق را از باطل و کفته اند کتاب و قرآن

یکیست

الجزء الرابع عشر من اجزاء الثلاثين

یکیست اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است
رُبَمَا ای بسا وقت که در آن يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه نکرویده اند و آرزو برند لَوْ كَانُوا
مُسْلِمِينَ کاشکی که بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا در دنیا
حلول مرکه کفار بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا وقتی که عصاة موحدانرا
از دوزخ بیرون آورند و درهاء جهنم بر ایشان نه بندند و دانند که خروج از آن میسر نیست
تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذَرْهُمْ بکذار ایشانرا امر تهوین و تحقیرست یعنی کافران
در هرچه حسابند دست از ایشان بردار تا در دنیا يَأْكُلُوا بخورند وَيَتَمَتَّعُوا و برخورداری
یابند از ملاذ و منافع آن وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ و مشغول کرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر
و استقامت حال ایشانرا باز دارد و از استعداد معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس
زود باشد که بدانند و خامت عاقبت کردار خود را وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِن قَرْيَةٍ هیچ
اهل دیهی را إِلَّا وَلَهَا مکر آنکه مر هلاک ایشانرا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ زمانی مقدر بود نوشته شده
در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی بود مَّا تَسْبِقُ بیشی نکرفتند مِنْ أُمَّةٍ هیچ کروهی
أَجَلَهَا مدت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک نشد نه پیش
از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر وَقَالُوا و کفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ ای آنکسی که
فرود آمده است عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر و قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد
بنسیه میخوانی این کلام بطریق تحکم و استهزا بوده بنزول ذکر و نسبت بمجنون با هم
راست نیاید لَّوْ مَا تَأْتِينَا و دیکر کفتند چرا نمی آری بِالْمَلَائِكَةِ فرشتکان بکواهی بر رسالت خود
إِن كُنتَ اکر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راست کویان درین دعوی اکر راست میکویی که پیغمبری
فرشتکانرا حاضر کن تا بحضور ما کواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی جواب ایشان میکوید که

مَا نُنَزِّلُ الْمَلٰئِكَةَ فرود آمده نشوند ملایکه و حفص بصیغهٔ متکلم و نصب ملایکه میخواند یعنی ما فرو
نفرستادیم فرشتگانرا اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانند دید که
بجهت عذاب نازل شود چنانکه قوم ثمود جبرئیل را علیه السلام در زمان صیحه دیدند یا بوقت
مرگ چنانچه همه کس می بیند وَمَا كَانُوا اِذًا و نباشند آنهنگام که ملایکه را بدین صورکه فرو فرستیم بایشان
مُنْظَرِيْنَ از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند اِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ فرو
فرستادیم قرآنرا که یاد کرد مؤمنانست و ذکر بمعنی شرف نیز آید یعنی این کتاب موجب شرف
خوانندگانست وَاِنَّا لَهٗ و ما مر اورا لَحٰفِظُوْنَ نگه بانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی
چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا آنکه داد وبیم از تطرق خلل بدو یا آنکه دارم
او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر عاید بحضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم
یعنی نگه بان وبیم از مضرت اعادی قطعه اگر جمله جهان خصم کردند ٥ نترسم چون
نگه دارم تو باشی ٥ ز شادی در همه عالم نگنجم ٥ اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی ٥
وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم پیغمبرانرا مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فِيْ شِيَعِ الْاَوَّلِيْنَ در
گروهها پیشینیان وَمَا يَاْتِيْهِمْ و نیامد بدیشان مِنْ رَسُوْلٍ هیچ فرستاده اِلَّا كَانُوْا
مگر بودند که از روی کبر و عناد بِهٖ بآن پیغمبر يَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا میکردند چنانچه
این معاندان بتو میکنند مراد تسلیهٔ حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم یعنی از
میان انبیا علیهم السلام تو مخصوص نیستی بایذاء قوم بلکه همه ایشان بدین بلا مبتلا
بوده اند كَذٰلِكَ همچنانکه در آورده بیم استهزا انبیا را در دلهاء مکذبان پیشین نَسْلُكُهٗ
در می آریم همانرا فِيْ قُلُوْبِ الْمُجْرِمِيْنَ در دلهای کافران زمان تو لَا يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان نمی آرند
بقرآن وَقَدْ خَلَتْ و بدرستیکه گذشته است سُنَّةُ الْاَوَّلِيْنَ سنت خدای در هلاک پیشینیان

یعنی

یعنی هر که از ایشان هلاک شده و بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل
مکه است که تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و سلم نموده و بعد از ظهور معجزات اقتراح
آیات میکردند و در نزول ملایکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که
وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ و اگر بگشاییم برین مقترحان بَابًا مِّنَ السَّمَآءِ دری از آسمان فَظَلُّوْا پس باشند
همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فِيْهِ يَعْرُجُوْنَ در آن در بالا میروند و از آن در زیر
می آیند لَقَالُوْا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند اِنَّمَا سُكِّرَتْ جز این نیست
بر بسته اند اَبْصَارُنَا چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا
رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت
در خارج وجود ندارد بَلْ نَحْنُ بلکه ما قَوْمٌ مَّسْحُوْرُوْنَ گروهی جادوی کردگانیم یعنی
محمد ما را جادوی کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات میگفتند وَيَقُوْلُوْا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ
وَلَقَدْ جَعَلْنَا و بدرستیکه ما آفریدیم و پیدا کردیم فِي السَّمَآءِ بُرُوْجًا در آسمان برجها دوازده گانه
را هیات و صفات و خواص مختلف که یکدیگر وَزَيَّنّٰهَا و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمانها
را به نیرین و سایر کواکب لِلنّٰظِرِيْنَ برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بران بر قدرت
مبدع استدلال کنند وَحَفِظْنٰهَا و نگاه داشتیم آسمانرا مِنْ كُلِّ شَيْطٰنٍ از هر دیوی رَّجِيْمٍ
رانده ناتوان که بر آن صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود اِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن هر دیوی که
خواهد بر آسمان رود و بدزدد سخنی مسموع یعنی آنچه از فرشتگان بشنود فَاَتْبَعَهٗ پس از پی در
آید او را و بدو رسد و بسوزدش شِهَابٌ مُّبِيْنٌ ستارهٔ روشن و درخشان از ابن عباس رضی
الله عنهما منقولست که از زمان آدم علیه السلام تا وقت عیسی بن مریم علیه السلام دیوان
بر آسمان میرفتند و از ملایکه که اخبار لوح محفوظ را درس مینمودند و سخنان می ربودند و بزمین

آمده باد وستان خود از کاهنان میکفتند جون روح الله متولد شد ایشان از سه آسمان منع
کردند وجون دلالت باسعادت حضرت خاتم النبیین علیه وآله افضل الصلوات للمصلین
دست داد از همه آسمانها ممنوع کشتند وبجهت رجم ایشان شهب ثاقبه مقرر شد وابواب
کهانت بکلی بسد وده کشت نظم مهی برآمد وبازار تیرکی بشکست ٥ کلی شکفت هیاهوی
خار آخر شد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وزمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانهٔ کعبه وَأَلْقَيْنَا
ودر افکندیم وپیدا کردیم فِيهَا رَوَاسِيَ در زمین کوههای سر افراخته پا برجای وَأَنْبَتْنَا
فِيهَا وبرویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ از هر جیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقرر
بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت ازلی علتیست یا آنجه وزن کنند وبه پیمایند یا موزون
بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین جیزهاء نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار ومزروعات
وَجَعَلْنَا لَكُمْ وبساختیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب معیشت یعنی آنجه
قوام عیش شما بویست از مطاعم وملابس وَمَنْ لَسْتُمْ وهم برای شما ساختیم انرا که نیستید شما
لَهُ بِرَازِقِينَ مر اورا روزی دهندکان یعنی ومماليك وكفتنه اند انعام ومراکب وَإِنْ مِنْ
شَيْءٍ ونیست هیج جیز که آدمی بوی محتاج باشد إِلَّا عِنْدَنَا مکر نزدیك ماست یعنی در
تحت فرمان ماست خَزَائِنُهُ خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد وتکوین آن این ضرب للمثل است
برای اقتدار واختیار که جه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج
آن احتیاج بکلفت وزحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ وفرو نمی فرستیم آنرا إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مکر باندازهٔ
دانسته شده که نه کم از آن شاید نه زیاده بر آن باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ فرستادیم بادها را
لَوَاقِحَ آبستنان بابر یعنی بردارندکان ابر را یا آبستن کنندکان درختها را بمیوه فَأَنْزَلْنَا مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً پس فرو فرستادیم از آسمان مَاءً آبی که آن بارانست فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس نحورانیدیم

شما را آن آب وتصرف دادیم در آن وَمَا أَنْتُمْ ونیستید شما لَهُ مر آن آب فرو فرستاده را
بِخَازِنِينَ نکاه دارندکان در جاه وغدیر وجشمه بلکه ما حافظ آنیم امام تریدی رحمه الله
در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدا برا خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست
وآنجه شما در خزینه نهید همه از آن اوست وَإِنَّا لَنَحْنُ وبدرستی که نُحْيِي زنده میکردانیم
اجسام قابله را بایجاد حیات در آن وَنُمِيتُ ومی میرانیم اجسام حیه را بازالهٔ حیات
از آن در لطایف قشیری قدس سره مذکورست که زندکی میدهیم دلها را بانوار مشاهده
ومی میرانیم نفوس را در نار مجاهده ویا زنده میسازیم بموافقت طاعات ومرده میکردانیم
بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده که احیاء قلوب اولیا میکنیم
بانوار لمعات جمال واماتت نفوس ایشان می نماییم بسطوات نظرات جلال یا موت یا حیات
میدهیم بخلع ولبس وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ وما دارسانیم یعنی باقی بعد از فناء خلایق جه میراث
جیزیرا کویند که بعد از مردن دیکری بدیکری رسد پس همه در معرض فنا اند وحق سبحانه موصوف
بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ وهر آینه میدانیم پیشی کرفتکان را مِنْكُمْ از شما در اسلام وَلَقَدْ
عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ وبدرستی که میدانیم واپس افتادکان را از آن یا میدانیم پیشینیان وپسپیان را
از شما که آدمیانید یعنی که مرده است از زمان آدم علیه السلام تا این وقت وهر که خواهد
مرد تا قیامت یا هر که متولد شده از کذشتکان وهر که نخواهد زاد از آیندکان یا دانسته ایم قرون
کذشته ومیدانیم امت محمد را صلی الله علیه وسلم یا آنرا که مقدم است در صفت جهاد یا در
صف طاعت وآنرا که موخر است از آنها در اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت
پیغامبر نماز میکذارد در صفوف نسا بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند تا اورا
نه بینند وجمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرموده که

مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک بدو رساند اِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که او راست کارست عَلِيمٌ دانا بنهان و آشکارا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم انسان یعنی آدم را علیه السلام مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بر آن زنند آواز کند مِنْ حَمَاٍ و آن گلی کاین بوده از گل سیاه مِنْ حَمَاٍ بوی گرفته بواسطهٔ بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم را علیه السلام از خاک آفرید بر آن وجه که آب بر خاک بارانید تا گل باشد و مدتی بگذاشت تا حماء گشت پس آنرا تصویر کرد مَسْنُونٍ یعنی مصورست آنکه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبهٔ صلصال رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و جان که پدر پریانست بیافریدیم اورا مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ مینماید و صواعق از آن آتش متکون میگردد ابن مسعود رضی الله عنه فرمود که سموم دنی جزء نیست از هفتاد جزء و از سموم که جان از آن آفریده شده وَاِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ پروردگار تو که مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین اِنِّي خَالِقٌ من آفریده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که کاین است مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ از لای مصور فَاِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنیم صورت و جهات او را وَنَفَخْتُ فِيهِ و در آرم در وی مِنْ رُوحِي از روحی که آفریدهٔ منست و او بدان زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر او را سَاجِدِينَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ همه ایشان تمام اِلَّا اِبْلِيسَ مگر ابلیس از روی استکبار اَبٰى اَنْ يَكُونَ سر باز زد از آنکه باشد مِنَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ يَا اِبْلِيسُ گفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا و غرض توجه بود اَنْ تَكُونَ در آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ اَكُنْ لِاَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریده

من صلصال

مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف آنکه آتش است پس روحانی و لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار در این خرابه مدفونست قطعه گنجیست درین خانه که در کون نگنجد ٥ این گنج خراب از پی آن گنج بهانه است ٥ فی الجمله هر آنکس که درین خانه دمی یافت ٥ سلطان زمینست و سلیمان زمانست قَالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از اباء و امتناع او از سجدهٔ آدم که فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت یا از درجهٔ ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَاِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستی که تو رانده شدهٔ از خیر و کرامت وَاِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که بر تست دوری و راندگی اِلٰى يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَاَنْظِرْنِي پس مهلت ده مرا اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که بمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد قَالَ فَاِنَّكَ گفت بدرستی که هستی تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت دادگان اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقت معلوم یعنی زمان فناء خلق بحسب نفخهٔ اولی که صیحهٔ خلایق گویند چه قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من بِمَا اَغْوَيْتَنِي سوگند میخورم با غوای تو مرا لَاُزَيِّنَنَّ لَهُمْ که هر آینه بیارایم برای آدمیان گناه را فِي الْاَرْضِ در زمین که دار غرورست در مدارک آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرده برای اعدای آدمیان یک نوبت بصفت ذات که فَبِعِزَّتِكَ لَاُغْوِيَنَّهُمْ و یکی بصفت فعل که بما اغویتنی

دنقها فرق کرده اند میان این هردو اهل عراق برآنند که سوکند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت
وعظمت وعزت یمین است وسوکند بصفات فعلی چون رحمت وسخط وامثال آن یمین نیست
واصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هرچه بعرف مردمان اورا سوکند توان کفت یمین است
والا بر نحی برآنند که با در فیما اغویتنی باء سببیه است یعنی بسبب انکه مرا کمراه کردی من بیارایم معاصی را
در چشم مردمان لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ وهمه ایشانرا بر کمراهی دارم إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مکر بندکان تو
از ایشان الْمُخْلَصِينَ خالص شدکان از شوایب شرک جلی وخفی که مکر وفریب مرا در ایشان اثر
نباشد قَالَ کفت خدای هَذَا این اخلاص در ایمان صِرَاطٌ راهیست که حق است عَلَيَّ
بر من رعایت مُسْتَقِيمٌ راستست یعنی کجی ندارد وزود بمنزل میرساند وکویند علی بمعنی الی است
یعنی اخلاص راهی است راست بسوی من إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندکان من یعنی مخلصان
لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان قوتی وتسلطی در اغوا واضلال إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ
مکر انکس که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ از کمراهان که تو برو مسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ وبدرستی که
دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده کاه ایشانست یعنی متابعان تو أَجْمَعِينَ همه ایشان لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ
مر اورا هفت درست لِكُلِّ بَابٍ هر دری را مِنْهُمْ از کمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ بهره ایست قسمت
کرده شده مراد از ابواب طبقاتست وبرای هر طبقه قومی مقرر ومعین شده جهنم جای کنه کارانست
از اهل توحید لظی مقام ترسانست حطمه ماوای جهودانست سعیر ازان صابیانست سقر مقر کبرانست
جحیم محل مشرکانست هاویه که درکه اسفل کویند نامزد منافقانست امام ابو منصور رحمه الله در
تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقاتست وچون مؤمنان در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا
طبقه نباشد پس طبقه اول نامزد دهریه است ودوم از آن ثنویه مشرکان عرب سیم از آن براهمه که
مطلقا منکر رسالتند چهارم از آن یهود پنجم ازان نصاری ششم ازان مجوس هفتم از آن منافقان

در بحر

در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعد وحرمان را هفت درست حرص وشره وحقد وحسد
وغضب وشهوة وکبر ودر ترجمه رشف مذکور شده که دوزخ را هفت در از آنست که از
اعضاء هفتکانه آدمی که چشم وکوش وزبان وبطن وفرج ودست وپای است معصیت
در بدان کشوده اند هر عضوی را از بابی مورد طریق کرداینده قطعه هفت در دوزخ
اندر تن تو ٥ ساخته نفس شان در ودر بند ٥ هین که در دست تست قفل امروزه
در هر هفت محکم اند ز بند إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکنندکان از پی روی ابلیس فِي
جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها اند وچشمها یعنی در باغها که در آن چشمهاء روان بود از شیر وخمر
وجز آن ادْخُلُوهَا کویند فرشتکان متقیانرا در آیید در این بوستانها بِسَلَامٍ مقرون بسلامت از همه
آفتها یا بسلامی از خدای آمنين در حالتی که ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا وبیرون کشیم ما
فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینههای بهشتیان باشد مِنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند
از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که امید میدارم که من وطلحه وزبیر از ایشان باشیم وکویند
صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بر درجات ومراتب یکدیکر رشک نبرند إِخْوَانًا درآیند در
بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیکر را یعنی در مهربانی ودوستداری عَلَى سُرُرٍ برادران
نشسته بر تختها از زر مکلل بجواهر مُتَقَابِلِينَ روبهای بیکدیکر آورده اند که
بهشتیان قفای یکدیکر نه بینند هرجا میروند روی بدان میکنند تختهای ایشان نیز میرود
ومیکردد پس در جمیع احوال روی یکدیکر می بینند لَا يَمَسُّهُمْ نمیرسد ایشانرا فِيهَا در بهشت
نَصَبٌ رنجی ومشقتی چه آن سرای تنعم وراحتست وَمَا هُمْ فِيهَا ونیستند ایشان از بهشت
بِمُخْرَجِينَ بیرون کرده شدکان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم از باب بنی شیبه بمسجد حرام درآمد جمعی از صحابه را دید که میخندیدند فرمود که

ما لی اربکم و تضحکون جیست که شما را خندان می بینیم صحابه را لحه عتابی از ین سخن استفهام نمودند
و آنحضرت در گذشت و هنوز بحجره نا رسیده باز گشت و گفت جبرئیل علیه السلام بمن آورد که
جرا بندکان مرا نومید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندکان مرا اَنِّي اَنَا الْغَفُورُ بانکه من آمرزنده ام
کسی را آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشنده ام بر کسی که توبه کند وَاَنَّ عَذَابِي و بانکه عذاب من بر عاصی که
از توبه و استغفار متحرز هست هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِيمُ آن عذابیست دردناک محققان کفته اند در
توصیف ذات بمغفرت و دون تعذیب و عفو بت ترجیح وعده لطف است و تاکید صفت
عفو بیت کرچه جرم من از عدد بیش است ٥ سبقت رحمتی از آن بیش است ٥ جه عجب کر غلط
نماید ٥ بر کنه بیشکان بخشاید وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده بندکان مرا عَنْ ضَيْفِ اِبْرٰهِيمَ از مهمانان
ابراهیم علیه السلام یعنی آن سه فرشته یا هشت یا دوازده که ببشارة ابراهیم و هلاک قوم لوط علیهم
السلام بر وی نزول کرده بودند اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ جون در آمدند برو فَقَالُوا سَلَامًا بس کفتند سلام میکنیم
بر تو سلام کردنی قَالَ کفت ابراهیم علیه السلام اِنَّا مِنْكُمْ بدرستی که ما از شما وَجِلُونَ
ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا انکه ما حضر وی نخوردند فرشتکان این
سخن شنیده قَالُوا لَا تَوْجَلْ کفتند مترس اِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما ترا مژده میدهیم بِغُلَامٍ به بسری
اسحاق نام عَلِيمٍ دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت بر وی خواهد رسید قَالَ اَبَشَّرْتُمُونِي کفت
آیا بشارت میدهید مرا عَلٰى اَنْ مَسَّنِيَ بعد از انکه رسیده است مرا الْكِبَرُ بزرک سالی متعجب شد
از انکه بیری بزرک سال را بسری بر جه وجه باشد یعنی باز جوان کردد یا بر همان بیری که هست
این صورت وجود کیرد فَبِمَ بس بجه نوع و جکونه تُبَشِّرُونَ مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ
کفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی و درستی بی شک و بی شبهه فَلَا تَكُنْ بس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ
از نا امیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش انکه قادرست بر خلق بشر بی ابوین هر آینه توانا است بر

ولد

ولد از بیر هرم و عجوز عاقر قَالَ کفت ابراهیم من نا امید نیستم از رحمت پروردکار وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست
که نا امید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش آفریدکار خود اِلَّا الضَّالُّونَ مکر کمراهان که طریق معرفت را نشناخته
اند وسعت رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته و جون ابراهیم علیه السلام فرشتکانرا بسیار دید
در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده در ضمن آمدن ایشان مهمی
دیکر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ کفت جیست کار شما اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادکان و کجا میروید
قَالُوا اِنَّا اُرْسِلْنَا کفتند بدرستی که ما را فرستاده اند اِلٰى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی کروه کافران یعنی
قوم لوط علیه السلام تا ایشانرا هلاک کنیم اِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل لوط یعنی خاندان او وَاِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ
و بدرستی که ما نجات دهندکانیم ایشانرا اَجْمَعِينَ همه اِلَّا امْرَاَتَهُ مکر زن او را قَدَّرْنَا اِنَّهَا
قضا کرده ایم یا را نو که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ از باز ماندکان باشد در شهرستان برای عذاب اسناد
ملائکه تقدیر را بخود بانکه افعال الله است از جهت قرب و اختصاص تواند بود فَلَمَّا جَاءَ بس آن هنکام که
آمدند آلَ لُوطٍ بخانه و ده لوط الْمُرْسَلُونَ فرشتکان فرستاده شده قَالَ کفت لوط علیه
السلام اِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ کروه بیکانکانید یعنی نمی شناسیم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ
کفتند ما بیکانه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا بانجیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد
فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن جیز شک میکرده اند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشانرا وعده داده بودی و ایشان
در آن شک داشتند وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است وَاِنَّا
لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست کویانیم درین خبر فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ بس بیرون بر از ین شهر اهل
خود را بشب بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ در باره از شب که بکذرد وَاتَّبِعْ اَدْبَارَهُمْ و تو نیز برو از بس ایشان
تا شتاب کنی ایشانرا در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز بس ننکرد مِنْكُمْ اَحَدٌ یکی از شما تا هول
عذاب را نه بیند وَامْضُوا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام

یا مصر یا صعر که شهرستان بحمراست واهل آن هلاک خواهند شد وقضینا وحکم کردیم ما یا وحی
فرستادیم الیه بسوی او وذلک الامر آنکار را که تفسیرش اینست ان دابر هؤلاء بدرستی که بنیاد
این کروه مقطوع بریده وبرکنده است مصبحین در حالتی که بصبح درآیند یعنی قوم تو در سحر
مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبراست که جون زن لوط علیه السلام
مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد که وجاء اهل المدینة وآمدند اهل شهر سدوم
بدر خانهٔ لوط علیه السلام یستبشرون مژده میدادند بکدیکر را بدان مهمان وطمع فساد داشتند
با ایشان قال کفت لوط علیه السلام هؤلاء ضیفی بدرستی که این کروه مهمانان منند فلا
تفضحون بس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان واتقوا الله وبترسید از خدای در ارتکاب فاحشه
ولا تخزون وخوار وخجل مسازید مرا بیش مهمانان قالوا اولم ننهک کفتند آیا ترا نهی نکردیم
عن العالمین از حمایت عالمیان یعنی غریبان جه فاحشهٔ ایشان مخصوص بغربا بوده
قال هؤلاء بناتی کفت اینک دختران منند یعنی زنان قوم همه بنی امت را بمنزلهٔ بدرست
یا بنات خود را کفت بشما دهم بشرط اسلام ان کنتم اکر هستید فاعلین کنندکان آنجیز
را که من میکویم لعمرک بزندکانی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم انهم بدرستی که بودند
قوم لوط لفی سکرتهم که در کمراهی خود یعمهون سرکردان میشدند یا از مستی غفلت
کمراه میکشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهرجه خواهد از مخلوقات قسم
یاد کند وهیج مخلوق را نرسد که جز بخدای سوکند خورند در تبیان از ابن عباس رضی الله
نقل میکند که خدای نیافرید هیج کس را کرامی تر از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم وبحیات
هیج کس سوکند نخورده الا بحیات او سلمی قدس سره آورده که سوکند یاد کرد بحیات محمد صلی
الله علیه وسلم زیرا که حیات او بحق بود واو بر بساط قرب در قبضهٔ حق بود

جون نی

جون نی از هستی خود سر بتافت ٥ فرق پاکش از لعمرک تاج یافت ٥ داشت از حق زندکی دهنده کی
شد لعمرک جلوهٔ آن زندکی ٥ آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد وجبرئیل
علیه السلام وقت صبح بود که بانک بر ایشان زد فاخذتهم الصیحة بس فرا کرفت ایشانرا بانک
هایل مهلک مشرقین در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس وبرداشت جبرئیل
شهرهای ایشانرا وبنزدیک آسمان برده سرنکوسار ساخت فجعلنا بس ما کردانیدیم عالیها
زبر آن شهرها را سافلها زیر آن یعنی زبر وزیر کردیم آنرا وامطرنا علیهم وبارانیدیم بر ایشان
وکفته اند بر قومی از ایشان که غایب بوده اند از آن بلاد حجارة سنکی من سجیل از کل محکم شده
یا سنکی بر او نوشته شده نام هر کسی که نامزد او بوده ان فی ذلک بدرستی که در هلاک کردن
ما قوم لوط را لایات هر آینه نشانهاست برای عبرت للمتوسمین مر خداوندان فراست که
بزیرکی در نکرند وحقیقت اشیا را بفراست آن بشناسند واین صفت مؤمنانست جنانجه در
حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمنین فانه ینظر بنور الله آورده اند که خواجه بزرکوار قطب
الاخیار که خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن میکفتند ناکاه
جوانی درآمد بصورت زاهدان خرقهٔ دربر وسجادهٔ برکتف در کوشهٔ بنشست وبعد از زمانی
برخاست وکفت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که اتقوا فراسة المؤمنین سر این
حدیث جیست حضرت خواجه قدس الله روحه فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری
وایمان آری جوان کفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمودند خادم خرقه
از سر جوان برکشید وزناری بدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید وایمان آورد خواجه فرمودند
که ای یاران بیایید تا بر موافقت این نو عهد که زنار ظاهر برید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم
خروش از مجلسیان برآمد ودر قدم خواجه افتادند وتجدید توبه کردند نظم توبه جون

باشند پشیمان امدند ٥ بر درحق نومسلمان آمدند ٥ عام را توبه نکار بد بود ٥ خاص را توبه
ز دید خود بود وَإِنَّهَا وبدرستی که شهرستانها ء مؤتفکه لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ براهی دایم السلوک است
یعنی بر راهست که قافلها میرود و آثار آن می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه یاد کردیم
لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ هرآینه نشانه ایست گرویدگانرا بر قدرت ربانی وَإِنْ كَانَ وبدرستی که بودند
أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام لَظَالِمِينَ ستمکاران بکفر ایکه درختان
بسیار درهم رفته را گویند وبلد ایشانرا باعتبار انکه درمیان بیشها و مرغزارها بود ایکه میگفتند
وشعیب علیه السلام واهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود
علیه السلام گذشت واصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از
ایشان بعذاب يَوْمِ الظُّلَّةِ وآن در سوره شعرا مذکور خواهد شد وَإِنَّهُمَا وبدرستی که سدوم
وایکه ومدین لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ براهی روشن وهویداست که مردم میگذرند و می بینند وَلَقَدْ
كَذَّبَ وبدرستی که تکذیب نمودند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ فرستاد
کان یعنی صالح را علیه السلام وتکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم
ما ثمود را آيَاتِنَا آیتهاء کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده وچون کتاب منزل بر صالح علیه السلام
معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند وخروج ناقه از سنگ معجزه ایست
مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظمت او نبوده وزادن بعد از
خروج وسیاری شیر که همه قوم ثمود را کافی بوده و برسر چاه آمدن آب در روز نوبت او وخوردن
تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن انکه این همه نشانها بثمود دادیم فَكَانُوا پس بودند عَنْهَا از آن آیات
مُعْرِضِينَ روی گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ وبودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ
از کوهها بُيُوتًا خانها آمِنِينَ درحالتی که ایمن می بودند از انهدام آن ونقب زدن دزدان یا

پنداشتند

پنداشتند که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشانرا واز عذاب در آن ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشانرا صیحه عذاب مُصْبِحِينَ درحالتی که در آیندگان بودند
بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در سوره
هود علیه السلام گذشت فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه
بودند که کسب میکردند از اموال وامتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ
ونیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان ایشانست إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت یا بسبب
ظهور حق یا برای بیان حق وَإِنَّ السَّاعَةَ وبدرستی که قیامت لَآتِيَةٌ هرآینه آینده است
وخدای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس درگذشتن نیکو یعنی عفو کن
حق نفس خود را ودر صدد مکافات مباش بعضی بر آنند که این حکم بآیه سیف منسوخ است
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ اوست آفریننده خلایق ولخلاق الْعَلِيمُ
دانا باهل وفاق در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اذرعات هفت
کاروان دید از آن بنی قریظه وبنی نضیر که انواع طیب وجواهر که وامتعه وجامهای فاخر بار
داشتند ودر تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز در مکه آمدند با مطاعم بسیار وملابس
بی شمار وبر هر تقدیر برخی از صحابه رضی الله عنهم گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی همه را
در راه خدای نفقه میکردیم وصاحب تیسیر فرموده که در خاطر مبارک حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم خطور فرمود که مؤمنان گرسنه و برهنه گذرانند ومشرکان را این همه مال باشد
آیت آمد که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ وبدرستی که ما دادیم ترا سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي هفت آیه از مثانی قرآنست
واین هفت آیت بهتر از آن قافله مراد هفت آیه فاتحه است وگفته اند مراد هفت سوره است
از اول قرآن که سبع طوال گویند یا حوامیم که سبعه عرایس قرآنند وقرآنرا مثانی گفت بجهت آنکه

والارض

احکام و قصص در و مثنی شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما
قدر او بزرگ و ثواب قرات او بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال
یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ مکش و باز مکن عَيْنَيْكَ هر دو چشم خود را
إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بسوی آنچیزی که ما برخوردار دادیم بِهِ بآنچیز أَزْوَاجًا صنفها را مِنْهُمْ از کفار
نهی از رغبتیست نه از نظر یعنی بآنچه اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام را
داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر و خوار و قلیل و بی اعتبار است نسبت بآنکه تو را ما داده
داشته ایم از فضایل و کمالات قطعه بیش دریای قدر حکمت تو ٥ نه محیط فلک حبابی نیست
دار آن سلطنت که در نظرت ٥ ملک کونین در حسابی نیست وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مخور عَلَيْهِمْ
بر یاران خود به بی نوایی و درویشی وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ
مر مؤمنان را و دفق نمای با ایشان و در کشف الاسرار آورده که خفض جناح کنایتست از خوش
خوئی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای آنحضرت راست نیامده نظم
ذات ترا وصف نکو خوییست ٥ خوی تو سرمایه نیکوییست ٥ دوز ازل دوخته حکم قدیم
بر قد تو خلعت خلق عظیم وَقُلْ و بگو إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ بدرستی که من بیم کننده ام الْمُبِينُ
هویدا یعنی بیان و برهان و بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیارید عذابی بر شما فرستم
كَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذاب که فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ بر بخش کنندگان الَّذِينَ جَعَلُوا
الْقُرْآنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِينَ پاره پاره بخش کردند قرآن را و بجند بن وصف بان
نمودند از سحر و شعر و کهانه و مفتری وَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ در عین المعانی آورده که
یکی میگفت سوره بقره از آن من دیگری نمل را گرفت دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد
و این همه از روی استهزا بود و گویند مقتسمان دوازده بودند که ولید مغیره در موسم

ایشان را

ایشان را بعقبات مکه فرستاد تا با هل قافله حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن بدان وصفها که
گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ که هر آینه همه ایشان را
سوال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند که میکردند از تقسیم و تکذیب نقلست که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه
سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیت آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و بظاهر قیام
نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ
از مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار آن سید
عالم صلی الله علیه و سلم بسیار کوشیدندی و هر جا وی را دیدندی بفسوس و استهزا پیش آمدندی
روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن در آمدند و بدستور
معهود سخنان گفته بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که
شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وائل و به بنی حارث
بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج از ایشان باندک زمانی هلاک
شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت سر بزیر نکرد
که از جامه باز کند پیکان ساق و برا مجروح ساخت و رگ شیربانی از آن بریده گشت و بدوزخ رفت
و خاری در کف پای عاص خلیده و پایش ورم کرد و بر آن ورم مرد و از بنی حارث قیح روان شد
و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن
مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا جانش بدر آمد و آیت نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ
بدرستی که ما کفایت کردیم شر استهزا کنندگان ترا الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه میسازند و شریک

میگیرند مَعَ اللّٰهِ . برخدای بحق اِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر بباطل فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ پس زود بدانند
عاقبت کار و به بینند مکافات کردار خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستی که ما میدانیم اَنَّكَ یَضِیقُ
صَدْرُكَ آنکه تنگ میشود سینهٔ تو بِمَا یَقُولُونَ بآنچه کافران میگویند از شرکت خدای
وطعن قرآن واستهزا بتو یعنی دشوار می آید ترا گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیح
مقترن بحمد پروردکار تو یعنی سبحان الله وبحمده وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِینَ وباش از نماز کذارندکان صاحب
کشف الاسرار فرموده که ما از تنگ دلی تو اکاهیم واز آنچه بتو میرسد از غصهٔ بیگانکان خبر
داریم تو بحضور دل نماز در ای که میدان مشاهده است وبا مشاهدهٔ دوست بار بلا کشیدن
آسان باشد یکی از پیران طریقت گفته در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد
ازوی پرسیدم که ای جوان مرد آن همه زخم خوردی وتنالیدی گفت آری معشوق حاضر و در دار که
معشوق من در برابر بود ومیدید که مرا برای او میزنند از نظارهٔ وی با لم زخم شعور نداشتم نظم تو تیغ
میزن و بکذار تا من بیدل ه نظاره میکنم آن چهرهٔ نکارین را وَاعْبُدْ رَبَّكَ وپرستش کن پروردکار خود را حَتّٰی یَاْتِیَكَ الْیَقِینُ تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت است چه موت
هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام انکه مادام که زندهٔ عبادت او فرو مکذار ودست از پرستش مدار

سُورَةُ النَّحْلِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ مِائَةٌ وثَمَانٌ وعِشْرُونَ

اَتٰی نزدیک رسید اَمْرُ اللّٰهِ فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ
پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند که معاندان تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ایشان را بدان وعید فرموده از قیام ساعت یا عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک
رسیده است تعجیل مکنید کفتند اکر آنچه تو میکوئی واقع شود و نمی بکان حق که بتانند ما را از آن خلاص
خواهند داد حق سبحانه فرمود که سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرِكُونَ و برتر است

از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی بزرکتر است از آنچه او را شریکی باشد که مراد الله کنند یعنی منع عذاب
توانند کرد یُنَزِّلُ الْمَلٰٓئِكَةَ فرو میفرستد فرشتکان را بِالرُّوحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیات
قلوبست یا ملایکه را با روح میفرستد در تبیان میگوید هیچ ملکی فرو نیامد الا که روح
با وست و رقیب بر وچنانچه با آدمیان حفظه می باشند و بر هر نفر فرو آمدند ملیکه با شد
مِنْ اَمْرِهٖ از فرمان خدای عَلٰی مَنْ یَشَآءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندکان که استحقاق
نبوت او را ثابت بود و بزبان ملئکه منزله بانبیا کوییم اَنْ اَنْذِرُوا انکه اعلام کنید وبترسانید خلق را و آکاه سازید اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا انکه نیست خدای مستحق عبادت مکر من که
آفریننده وروزی دهندهٔ همه ام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید یت
مرا بندکی کن که دارا منم ه تو از بندکانی و مولے منم خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمان
وزمین را بِالْحَقِّ بحکم درست یا بحکمت یا بجهت بیان حق تَعَالٰی عَمَّا یُشْرِكُونَ . برترست
خدای و بزرکتر از آنچه انباز میکیرند برای وی خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ
از آب منی که جمادیست بی حس و فهم و هیئاتی که وضع و شکل نه پذیرد پس او را فهم و عقل
داد فَاِذَا هُوَ پس آنکاه او خَصِیمٌ مُبِینٌ جدل کننده ایست آشکارا یعنی مناظره میکند و
میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلفست که استخوان آدمی کهنه و سپست
شده را بحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم آورد و کفت مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ
حق سبحانه این آیت فرستاد که او اول جمادی بود وما او را حس و نطق دادیم الیوم با ملجا دله
میکند چرا استدلال نمیکند بر ابدا بر اعاده که هر که بر آن قادر بود هر آینه بر این نیز قدرت دارد
وَالْاَنْعَامَ وچهارپایان را که اصناف ثمانیه اند خَلَقَهَا لَكُمْ بیافریدیم لَكُمْ برای شما و کفته
اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را فِیهَا دِفْءٌ در ایشان پوشیدنیست کرم کننده یعنی جامها

ازپشم وموی که سرما بازدارد **وَمَنَافِعُ** ودیکر شما را درایشان منفعتهاست ازنتاج وشیر
وکرایه ورکوب وتجارت وجزآن **وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ** وازایشان بخورید یعنی شیر وروغن وبنیر
یامیخورید ازایشان آنچه توان خورد جون لحم وشحم واکل غیر انعام جون طیور وصید
بر وبحر کو بیا غیر معتد به است **وَلَكُمْ فِيهَا** وشمارا درین جهارپایان **جَمَالٌ** زینتی وآرایشیست
یعنی درهاء خانهٔ شما در وقت بدین انعام زینت می یابد **حِينَ تُرِيحُونَ** هنکامی که بازمی آیند
ازجرا بارامکاه خویش یعنی آخور و نزد **وَحِينَ تَسْرَحُونَ** ودرفتی که بیرون میبرید ازمراعی خود یعنی
بامداد **وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ** ومیبرداشتند بارهای کران یاابدان شمارا **إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا** بشهری که
نباشید شما **بَالِغِيهِ** رسنده بآن بارهاء کران یا بیاده **إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ** مکر برنج وسختی که
بیدنهاء شما رسد اهل مکه را میکوید که بالمتعهٔ تجارت خود هیچ شهر ازشام ویمن نتوانید رفت
مکن بمشقت تمام بس حق سبحانه شمارا نعمت انعام انعام فرمود **إِنَّ رَبَّكُمْ** بتحقیق آفرید کار شما
لَرَءُوفٌ مهربانست نعمت دادنی سابقهٔ خدمت **رَحِيمٌ** بخشاینده است که بآفریدن
جهارپایان کار برشما آسان کرد **وَالْخَيْلَ** وبیافرید اسپانرا **وَالْبِغَالَ** واستررانرا **وَالْحَمِيرَ**
وخرانرا **لِتَرْكَبُوهَا** تابرنشینید آنانرا **وَزِينَةً** وتاآرایش کیند روزکار خود را بدآن آرایش کردنی **وَيَخْلُقُ**
وبیافرید جنانجه اینانرا بیافرید **مَا لَا تَعْلَمُونَ** آنچیز را که شما ندانید ازشراب وهوام وطیور
وجانوران آبی وکفته اند مراد نعم بهشتی است یاملائکهٔ حافات وصافات یامخلوقات ماورای
قاف درلباب آورده که سکوت ازتعیین آنچه حق سبحانه میفرماید که ما لا تعلمون اولیست
وَعَلَى اللَّهِ وبرخداست یعنی او راست **قَصْدُ السَّبِيلِ** بیان راه میانه یعنی راه راست که موصلست
بحق یا بروست اقامهٔ طریق مستقیم وتعدیل آن نه برسبیل وجوب بلکه ازروی فضل ورحمت
یامراوراست راه یعنی دین اسلام **وَمِنْهَا** وهست بعضی ازراه که خلقان روند **جَائِرٌ** کج

ومنحرف

ومنحرف ازمقصد یعنی ملل کفر یااهوا وبدع **وَلَوْ شَاءَ** واکر خواستی خدای که راه نماید **لَهَدَاكُمْ**
أَجْمَعِينَ هرآینه راه نمودی همهٔ شمارا وتوفیق ساختی تاهمه سایران بقصد السبیل رسیدندی
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد **مِنَ السَّمَاءِ** ازآسمان یاسحاب یاازآسمان برسحاب وازسحاب
برزمین **مَاءً** آبی **لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ** شمارا ازوآشامیدنی **وَمِنْهُ شَجَرٌ** وازین باران باشد درخت
مراد کیاهست که اززمین روید نباتی که آنراساق باشد **فِيهِ** درآن نبات دسته **تُسِيمُونَ**
بچرانید جهارپایان خود را **يُنْبِتُ** میرویانیم ما وحفص به یامیخوانند یعنی میرویاند خدای
لَكُمْ برای شما **بِهِ الزَّرْعَ** بآب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است که زراعت میکنند
وَالزَّيْتُونَ ودرخت زیتون را **وَالنَّخِيلَ** وخرمابنانرا **وَالْأَعْنَابَ** وتاکها را **مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ** وبعض
ازهمه میوها که دردنیا ممکن باشد زیراکه همه میوها موجود نباشد الادربهشت **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ**
بدرستی که درین رویانیدن حبوب واشجار **لَآيَةً** هرآینه دلیل است روشن برقدرت
وحکمت الهی **لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** مرکروهی را که تفکر کنند وتامل نمایند درآنکه دانه درزمین افتد
وآب دروی نفوذ کرده متعفن کرداند اعلی او منشق کشته ساقی ازو درهوا تصاعد یابد واسفل
او بشکافته بیخی ازو مترسخ شود وبنشو ونما ساعت بساعت زیاده میکردد تا وقتی که ازهار
وانوار ومیوه بدو پدید آید هرمیوه را شکلی ولونی ومزهٔ دیکر باشد ومعلومست که اختلاف
اشکال والوان وطعوم نیست الابفعل فاعل مختار تقدس وتعالی **مثنوی** روضهٔ جان بخش
جهان آفرید ٥ باغچهٔ کون ومکان آفرید ٥ کو درهرشاخ کل وبرک وباد ٥ جلوهٔ او نقش
دکر آشکار **وَسَخَّرَ لَكُمُ** وآرام کردانید برای انتفاع شما **اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ** شب وروز را برای آرامش
ودیکری برای آسایش **وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ** وآفتاب وماه را جهت انضاج فواکه وادراک زروع
ومعرفت حساب سنین وشهود **وَالنُّجُومُ** وستارکان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه

شما را نفع میرساند در حالتی که هستند مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان بامر خدای که پرودگار همه است
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درینها لَآيَاتٍ هرآینه علامتهاء و دلیلهاست بر وحدانیت صانع
حکیم لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفای نیست تفکر نمود
درین دلالت که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد وَمَا ذَرَأَ و دیگر رام کردانید آنچیز را که آفریده است
لَكُمْ برای نفع شما فِي الْأَرْضِ در زمین هرچه بدان محتاج اید یعنی شما را میسّر ساخت نفع گرفتن
به آنها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتی که مختلف است
هیات و اشکال و اصناف إِنَّ فِي ذَٰلِكَ و بدرستی که درین مخلوقات لَآيَةً هرآینه دلالت
و نشانه ایست بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ مر گروهی را که یاد کنند وَهُوَ الَّذِي واوست
انکه سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر کردانید دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی انکه در وی صید
بیگیند لِتَأْكُلُوا تا بخورید مِنْهُ از و لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر
عوض می نمایند در رو تا بیرون آرید مِنْهُ از و لَحْمًا طَرِيًّا پیرایه که می پوشید یعنی استخراج
میکنید آنچه از و پیرایه میسازید چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما و چون زین
نسا برای رجال باشد پس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را مَوَاخِرَ
رونده و شکافنده آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که
بجویید بر کوب در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از سود او که سبب سعت رزق است وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
و شاید که شما شکر گویید خدا را بر نعمت و تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمتی عظیم است که
مهالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در
زمین دریاها آفرید چون قلزم و عمان و محیط و جز آن برای عبور بر آن کشتیها مقرر فرمود.
و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه

کوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُونَ
و دیگر عوض می نمایید در رو
تا بیرون آرید مِنْهُ از و
حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا
صح

دولی

و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده هر که در کشتیهاء توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت
رسد و هر که بر کشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که بر کشتی قناعت جای کند از
دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد
و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست
و جمعیت در فناست با خود ان در مهلکه تفرقه اند و بیخود ان در مرتبه جمع بیت بحساب
خودی قلم در کش ٥ در ره بیخودی علم برکش ٥ تا بجاروب لا نروبی راه ٥ کی رسی در حرم
الا الله وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ و بیافرید و بنهاد در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند و بزرگ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ
تا میل کند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را بنه کرداند در خبر است که چون
حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرک و بیقرار بود ملیکه گفتند این بساط مفرح کسی
نمیتواند بود حق تعالی روی کوهها بیافرید تا قرار گرفت در تیسیر فرموده که چون زمین
آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته که او را صاعد و بابیل گویند
بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ
زمین ساخت تا بایستاد وَأَنْهَارًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله
و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کرد هم در زمین راهها از هر موضعی بموضع
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد
نشانهای راه برای روندگان از کوهها و بشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا
و بنات نعش و فرقدین و نسرین و سماکین و جدی و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ یعنی قریش
در خشکی و تری راه می یابند اگرچه اهتدا بنجوم همه مسافران میسر است اما ایشان مشهور بودند
در رحلة الشتاء والصيف بانکه راه را بستاره از همه مردم بهتر می شناسند أَفَمَنْ يَخْلُقُ

آیا کسی که می‌آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد **کمن لا یخلق** باشد همچون کسی که نمی‌آفریند
مراد آنها اند که ایشان را بدون خدای می‌پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملکه و اصنام یعنی خالق را
با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهلیست
افلا تذکرون آیا یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را **وان تعدوا**
واکر خواهید که بشمارید **نعمة الله** نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشته **لا تحصوها** نتوانید
شمردن آنرا و چون از شمار نعمت عاجزاید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود **ان الله لغفور** بدرستی که
خدای آمرزنده است اکر در اداء شکر تقصیر کنید در میکذراند **رحیم** مهربانست که بتقصیر شکر
کذاری نعمت از شما باز نمیدارد **والله یعلم** و خدای میداند **ما تسرون** آنچه پنهان دارید از
عقاید **وما تعلنون** و آنچه آشکارا کنید از اعمال **والذین یدعون** و آنان از الهه باطله که میخوانند
کفار مکه و می‌پرستند **من دون الله** بجز خدای **لا یخلقون شیئا** نمی‌آفرینند چیزی را یعنی نمی‌توانند
آفرید و چگونه آفرینند **وهم یخلقون** و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد
محتاج بود در وجود بدیکری و محتاج ممکن باشد بوجود و خالق واجب الوجود پس ایشان
شرکت حق را نشایند **اموات** و ایشان با وجود مخلوقیت مردکانند **غیر احیاء** نه زندکان یعنی
بسان جمادات نمیشنوند و نمی‌بینند و نمیگویند **وما یشعرون** و نمیدانند **ایان یبعثون** که کی
رانکیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان چون وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چگونه
جزا توانند داد پرستندکان خود را و معبود باید که حشر بندکان خود دانا بود و بر ایصال
جزا بدیشان توانا و بیاطی آورده که روز قیامت بتان را برانکیزند و دات ارواح تا از عبدهٔ خود
تبرا کنند **الهکم** خدای شما **اله واحد** خدای یکتا و یکانه است **فالذین لا یؤمنون** پس آنکسانی که
نمیکروند **بالآخرة** بسرای دیکر یعنی تصدیق بعث نمیکنند **قلوبهم منکرة** دلهای ایشان

ناشناسنده است و راستی ناپذیرنده **وهم مستکبرون** و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم یا کردن کشی میکنند از قبول ایمان **لا جرم** هرآینه راست و درست است
ان الله یعلم آنکه خدای میداند **ما یسرون** آنچه پنهان میسازند از مکر بر رسول خدای **وما
یعلنون** و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمه با وی **انه** بدرستی که خدای **لا یحب
المستکبرین** دوست نمیدارد متکبرانرا که از توحید خدای و تصدیق سرکشی کنند **واذا قیل لهم**
و چون کویند متکبرانرا یعنی اتباع و سفله پرسند از رؤسا و اشراف که **ماذا انزل** چه چیز
فرستاد **ربکم** پروردکار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا و تحکم است چه ایشان بنزول
قرآن مقر نبود ندا ما چون کسی باستهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است **قالوا** کفتندی
اساطیر الاولین آن فرستاده شده سرکذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند
اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را کمراه ساختند و حق تعالی فرموده که این عمل کردند
لیحملوا تا بردارند **اوزارهم** بار کناهان خود را **کاملة** بتمام **یوم القیامة** روز رستخیز **ومن
اوزار الذین** و بردارند بعضی نیز از کناهان آنانکه **یضلونهم** کمراه ساخته اند ایشان را **بغیر علم**
بی دانش یعنی بان مقدار که حصهٔ اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خواهند کشید بتمام و هم حصهٔ از عقوبة
قومی که بجهل و نادانی ایشانرا کمراه کرده اند **الا ساء** بدانید که بد چیست **ما یزرون** آن باری که ایشان
میکشند **قد مکر الذین** بدرستی که مکر کرده اند آنانکه بودند **من قبلهم** پیش از اهل مکه بقصد
تکذیب انبیا **فاتی الله** پس بیاید فرمان خدای **بنیانهم** بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای
بخرابی ابنیهٔ ایشان صادر شد **من القواعد** از جهت اساس یا عمدی که بنا بران موضوع بود **فخر**
پس بیفتاد **علیهم السقف** بر ایشان سقف خانها **من فوقهم** از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان
فرود آمد پس دیوارها این اشارت بانهدام کلی و هلاک ایشان در آن بعضی برانند که مراد از بن

بنا صرح نمرود ست که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار کز وکویند دو فرسخ عرض آن بود
که تو صدا مو ر آسمانی کند و بو خدای ابراهیم صلوات الله علیه مطلع شده وباوی مقاتله نماید
بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید وآن بنا را از بیخ و بنیاد بکند در تفسیر
ثعلبی آمده که سر آن بنا را در دریا فکند وباقی بر خانهای نمرودیان فتاد وآوازی مهیب از آن پدید آمد
وزبان قوم متبلبل شد یعنی بهم بر آمد وسخن ایشان مختلف کشت ووجه تسمیهٔ آن شهر که کوشا
نام داشته ببابل اینست محمد جریر طبری رحمه الله آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود
جون سقوط صرح واقع شد زبان ها را اختلاف پدید آمد وهر قومی بزبانی سخن کفتند آغاز کردند
وهیچ یک زبان یکدیکر ندانست وهفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد بس حق سبحانه خبر
میدهد که آن قوم که بیش از ین مکر کردند یعنی نمرود واتباع او ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم
وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ وبیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع
نداشتند یا از ممری که متوقع نبود در بیان الحق آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود
مسلط شد ودر لباب فرموده که خدای تعالی نمرود را مبتلا کردانید به پشه که در بینی او رفته
در ام الدماغ جای کرفت و بزرک شد وچهارصد سال در آنجا بماند ودرین مدت پیوسته مطرقه
بر سر او میزدند نا فی الجمله آرامی یافتی شیخ فرید الدین عطار رحمه الله در توحید منطق الطیر آورده
نیم پشه بر سر دشمن کماشت ٥ در سر او چهارصد سالش بداشت ٥ چون دهد حکمش ضعیفی را مدد
مبلت خصم قوی را بر کند ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بس روز قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا کرداند ایشانرا از
یا عذاب کند باتش چنانچه در دنیا معذب کردانید با فتادن صرح واستیلای لشکر بعوضه
وَيَقُولُ وکوید خدای در آن روز أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند انبازان من یعنی آنها که کمان می بردید که شریکان
منند الَّذِينَ كُنتُمْ آنانکه بودید شما که از روی ستیزه تُشَاقُّونَ خلاف میکردید با پیغامبر

ومؤمنان

ومؤمنان فِيهِمْ در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ کویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم را
از انبیا وملایکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده اند کویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستی که
خواری ورسوایی درین روز وَالسُّوءَ وبدی یعنی عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافرانست الَّذِينَ
آنانکه تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فرا کیرند فرشتکان ایشانرا یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ
در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بکفر وچون مرک را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ
بس در انداختند صلح را واقرار کردند بربوبیة ووحدانیة حق پاکی دندانها دند وکفتند مَا كُنَّا
نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِن سُوءٍ هیچ بدی از کفر وظلم یعنی شرک ومعصیت را منکر شوند
حق سبحانه فرماید بَلَىٰ یعنی کافر بودید ومعصیت کردید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای
داناست بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بودید که عمل میکردید وبر آن شما را پاداش خواهد داد
وپاداش آنست که کویند فَادْخُلُوا بس در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ یا بدرکات
آماده است برای شما خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشید در آن فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ
بس هر آینه بد مقامی وبد آرامکاهیست متکبرانرا جهنم آورده اند که احیاء عرب در
موسم کسان می فرستاده اند بمکه تا خبر حضرت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم تحقیق
کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار می پرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید
میکفتند افسانهای کذشتکان چنانچه کذشت وَقِيلَ وچون کفتند لِلَّذِينَ اتَّقَوْا
مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مؤمنان مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرستاد پروردکار
شما قَالُوا خَيْرًا کفتند فرستاد نیکویی مراد قرآنست که جامع جمیع خیرات ومستجمع مجموع
حسنات اوست ونیکوییای صوری ومعنوی ناشی از و لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنرا که نیکویی کردند
در اقوال وافعال یا کفتند لا اله الا الله محمد رسول الله فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای

حسنة مکافات نیکوست از عصمت خون و مال و حرمت و فتح و نصرت ولدار الآخرة و ثواب ایشان
در سرای دیگر خیر بهترست ازین ولنعم دار المتقین و نیکو سراییست و پرهیزکارانرا بهشت
و گفته اند نیک سراییست دنیی که در و تهیه زاد آخرت میتوان کرد و نکته الدنیا مزرعة الآخرة
و مؤید این قولست بزرگان گفته اند زرع یومک حصاد غدک نظم بکوش امروز تا تخمی بکاری
که فردا بر جوی قادر نباشی ٥ گر اینجا کشت کردن را نورزی ٥ در آن خرمن به نیم ارزن نیرزی
جنات عدن سرای متقیان بوستانهای اقامتیست که روز قیامت یدخلونها در آیند بدان
تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل آن بوستانها جویها لهم فیها مر ایشانراست در
بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید هر بهشتی
خواهد بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه
و حسد که موجب این تمناها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدآنچه داده اند راضی اند
کذلک مثل این جزا یجزی الله المتقین پاداش میدهد خدای متقیانرا الذین آنانکه تتوفیهم
الملائکة میرانند ایشانرا فرشتگان بامر خدای طیبین در حالتی که پاک باشند از شوایب
شرک و عصیان یا خوش وقت باشند بآنکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا از روی تعظیم
یقولون گویند سلام علیکم سلام خدای بر شما و می شاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان
و بعد از سلام فردا مبعوث شوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت که برای شما آماده است
بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هل ینظرون آیا
انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنرا که بیایند بدیشان
فرشتگان بقبض ارواح او یأتی یا بیاید امر ربک فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال
ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنانکه بودند من قبلهم

پیش

پیش ازیشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید و ما ظلمهم الله و بر ایشان ستم نکرد خدای
بهلاک ایشان ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت انفسهم یظلمون بر نفسهای
خود ستم میکردند فاصابهم پس رسید ایشانرا بحکم عدل سیئات ما عملوا جزای آن بدیها
که کردند و حاق بهم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا ما کانوا به آنچه بودند که با آن
یستهزؤن استهزا میکردند یعنی عذاب موعود و قال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه شرک آوردند
لو شاء الله اگر خواستی خدای ما عبدنا من دونه نمی پرستیم بجز خدای من شیء هیچ چیز نحن ولا آباؤنا
ما نه پدران ما ولا حرمنا و حرام نمیکردیم من دونه بی حکم خدای من شیء هیچ چیز را از بحیره
و صایبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت
حسن ابن الفضل رحمه الله گفته اگر کفار این سخن از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق
سبحانه ایشانرا بدان عیب نکردی کذلک مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند
آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسل پس هست
بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان الا البلاغ المبین مگر رسانیدن بیدا یا پیدا کننده مر طریق حق
و لقد بعثنا و هر آینه ما فرستادیم فی کل امة در میان هر امتی گروهی رسولا پیغمبری چنانچه
ترا بدین امت فرستاده ایم و فرمودیم همه را تا با قوم گویند ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدای را و اجتنبوا
الطاغوت و پرهیز کنید و با یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آنچیزیست که بدون خدای
پرستند فمنهم پس ازین امم من هدی الله کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد
و منهم من حقت و از یشان کسی بود که واجب شد علیه الضلالة بر و گمراهی بسبب خذلان الهی
فسیروا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان پس نگرید
که چگونه بود عاقبة المکذبین منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید

وبنظر فکرت وعبرت در انکرید تا بر شما واضح کردد که هرکه آن کند که ایشان کردند جنان هلاک شود که
ایشان شدند اِنْ تَحْرِصْ اکر سخت کوشی وحرص ورزی ای محمد صلی الله علیه وسلم عَلٰى هُدٰیهُمْ
بر راه یافتن مشرکان فَاِنَّ اللّٰهَ بس بدرستی که خدای لَا یَهْدِی راه نمی نماید مَنْ یُضِلُّ آنرا که میخواهد
کمراهی او وَمَا لَهُمْ ونیست کمراهانرا مِنْ نَاصِرِیْنَ هیچ کس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان در
تبیان آورده که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی بود بتقاضای آن رفته در اثنا مکالمه کفت بدان
خدای که بعد از مرک بلقاء او امید واریم کافر کفت تو امید واری که بعد از مرک زنده شوی مسلمان
کفت آری آن کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او مقرر بود سوکند یاد کرد که هیچکس بعد از مرک زنده
نشود آیت آمد که وَاَقْسَمُوْا وسوکند خوردند بِاللّٰهِ بخدای جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ سخترین سوکندان ایشان
بعضی جهد کردند در تغلیظ سوکند و کفتند لَا یَبْعَثُ اللّٰهُ برنه انکیزد خدای مَنْ یَمُوْتُ آنرا که
میرد بلی ایجابست بعد از نفی یعنی بر خواهد انکیخت ایشانرا وعده کرده است خدای وَعْدًا وعده
کردنی عَلَیْهِ که بروست وفا کردنی بدان یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست وراست وَلٰکِنَّ
اَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند لِیُبَیِّنَ حق تعالی بر می انکیزد ایشانرا
تا بیان کند لَهُمْ برای ایشان الَّذِیْ یَخْتَلِفُوْنَ آنچیزی که اختلاف میکنند فِیْهِ در آن امور
بعث وحشر وَلِیَعْلَمَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و برای آن تا بدانند آنانکه نکرویدند اَنَّهُمْ کَانُوْا آنرا که بودند
کَاذِبِیْنَ دروغ کویان در انکار قیامت اِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَیْءٍ مر چیزیرا اِذَا اَرَدْنَاهُ
جون خواهیم آفریدن او اَنْ نَقُوْلَ آنست که کوییم لَهٗ کُنْ مر آنچیز را که بباش فَیَکُوْنُ بس بباشد ملخص
سخن آنست که تکوین ما مر ایشانرا متوقف بر ماده ومدت نیست بس کسی که ابتداء بی سبق ماده قادر
باشد بر ابتداء چیزی هر آینه قدرت او از اعاده آن شیء با وجود ماده در نخواهد ماند بیت
انکه بیش از وجود جان بخشد ٥ هم تواند که بعد از آن بخشد ٥ جون در آورد از عدم موجود ٥

چه عجب باز اکر کند موجود وَالَّذِیْنَ هَاجَرُوْا وآنانکه ببریدند از اوطان خود فِی اللّٰهِ در کذاردن حق
خدای و برای رضای او مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوْا از بس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنها اند از اصحاب
رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که
لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشانرا فِی الدُّنْیَا درین سرای حَسَنَةً شهری نیکو یعنی مدینه معظمه
علی ساکنها الصلوة والسلام وکفته اند غنیمتی نیکو وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ وهر آینه مزد آخرت
مر ایشانرا اَکْبَرُ بزرکترست از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که فاروق اعظم
رضی الله عنه هرکاه که یکی از مهاجرانرا عطا دادی کفتی بکیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما
وَعَدَکَ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَمَا ادَّخَرَ لَکَ فِی الْاٰخِرَةِ اَفْضَلُ لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ اکر باشند کفار که بدانند
آنکه خدای مهاجرانرا در هر دو سرای مزد میدهد هر آینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان وهجرت
یا اکر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد ومصابرت الَّذِیْنَ صَبَرُوْا مهاجران آنانند که صبر
کردند بر مفارقت وطن وآزار کفار وَعَلٰی رَبِّهِمْ و بر پروردکار خود یَتَوَکَّلُوْنَ توکل میکنند
وکار خود را بدو تفویض مینمایند آورده اند که قریش کفتند خدای از آن بزرکترست که بشر را به
پیغمبری فرستند بلکه فرشتکانرا مبعوث کرداند تا خلق را بدو دعوت کنند در رد قول ایشان
آیت آمد که وَمَا اَرْسَلْنَا ونفرستادیم ما برسالت مِنْ قَبْلِکَ بیش از فرستادن تو اِلَّا رِجَالًا
مکر مردانی را از آدمیان که بزبان ملایکه یُوْحِیْ اِلَیْهِمْ وحی فرستاده می شد وحفص بصیغه
متکلم میخواند یعنی وحی میفرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بر آن جاری
شده که بشر را برسالت فرستند نه ملک را فَسْئَلُوْا بس بپرسید اَهْلَ الذِّکْرِ اهل کتاب یعنی علماء
ایشانرا اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ اکر شما هستید که نمیدانید تا بدانید که انبیاء کذشته همه بشر بوده اند
مبعوث شده بامم وفرستاده کشته بِالْبَیِّنٰتِ با معجزهای روشن وَالزُّبُرِ وکتابهای نوشته

وَأَنزَلْنَا و فرو فرستادیم إِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن را که سبب یاد کرد خداوندست سبحانه و تعالى لِتُبَيِّنَ
لِلنَّاسِ تا روشن و هویدا کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در ذکر إِلَيْهِمْ بسوی
ایشان از اوامر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و شاید که ایشان يَتَفَكَّرُونَ تفکر کنند در آن و دانند که این
کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرها بد یعنی
برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که جنسیت با پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم
مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند أَن يَخْسِفَ اللَّهُ از آنکه فرو برد
خدای بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمن اند
از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم
لوط علیه السلام آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا از آنکه بگیرد شان فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی در
رفتن و آمدن از شهر بشهری برای تجارت یا بوقت گرویدن ایشان در جامه خواب از دستی
بدستی فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدای را از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ
یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلَىٰ تَخَوُّفٍ بر ترس از هلاک بیشینیان یعنی ترسان شوند
از عذاب قومی که بیش از ایشان بوده در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ
پس بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست که بردباری میکند با بندگان رَّحِيمٌ بخشاینده
است که تعجیل نمیکند در عقوبت انسان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی
آنچه آفریده است خدای مِن شَيْءٍ از چیزی که او را شخص است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایهای او
عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جانبی سُجَّدًا سجده کنندگان لِّلَّهِ مر خدای را
وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوارند یعنی ضایع و متواضع در تفسیر زاهدی آورده که
معنی سخن آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان که سایهای ایشان که مرا خضوع و خشوع

میکند

میکنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدای را سجده میکند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا
فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ و آنچه در زمین است از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده میکنند فرشتگان
و تخصیص ایشان یا آنکه در علویات داخل اند جهت تعظیم ایشانست و سبب طواعیت
در سجده و مؤید این قولیست آنکه میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت
او صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی
پرستش و آن سجده ذوالعقولیست و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجده نیز عقلاست
درین آیت سجده باید کرد و این سجده سیم است از سجدهاء قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند پس بنده باید که
درین محل بدین دو صفت موسوم گشته خود را در زمره ساجدان گنجایش دهد يَخَافُونَ
میترسند ملائکه رَبَّهُم از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد مِّن فَوْقِهِمْ از بر ایشان وَيَفْعَلُونَ
و میکنند بطوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بدان از پرستش و ذکر وَقَالَ اللَّهُ
و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدا را الهین اثنین برای تاکید است
إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است
زیرا که مرتبه الوهیت شرکت برنتابد چنانچه با دله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد
بر کل الوجود و متعالی بود هیچ شیء از اشیاء بلکه اشیا از و ظاهر بود و او با اشیا قایم باشد بیت
از همه در صفات ذات خدا ۞ لیس شیء کمثله ابدا فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس از من بترسید
التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست طاعت
وَاصِبًا لازم و واجب یا دین پسندیده مر او راست باقی و ثابت او راست جزا دایم و غیر منقطع

دابة

کنت

یعنی ثواب مطیع وعقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللّٰهِ ایا بدون خدای از کسی دیگر تَتَّقُونَ میترسید وحال انکه
ضارّ ونافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ وآنچه بشما رسیده است مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت وغنا
وخصب فَمِنَ اللّٰهِ بس از خدا یست ثُمَّ إِذَا بس چون مَسَّكُمُ الضُّرُّ برسد بشما سختی چون مرض وفقر
وقحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ بس بدو ے نالید وتضرع وزاری بدرگاه او میکنید ثُمَّ إِذَا بس چون كَشَفَ
الضُّرَّ بر دارد آن سختی که ازوی می نالید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ همی گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ
بخداوند خود شرک آرند محققان بر آنند که شرک اینجا ملاحظهٔ ایشانست یعنی از مسبّب غافل شده
هر چیز برا از وصول عطا ورد بلا بسببی باز بندند لِيَكْفُرُوا تا کفران ورزند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بانچه ایشانرا
دادیم از نعمت وکشف محنت فَتَمَتَّعُوا بس برخوردید امر تهدیداست یعنی ای کافران نعمتان دوسه
روزی بکام خود برایند واز دنی بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ بس زود باشد که بدانید عاقبت امر
خود را این سخن وعیدست اهل کفر انرا وَيَجْعَلُونَ ومیکنند کافران یعنی مقرر میسازند لِمَا لَا
يَعْلَمُونَ برای آنها که نیدانند یعنی بتان که ایشانرا علم نیست یا برای آنچه خود نیدانند از شفاعت
اصنام تعیین میکنند جهت ایشان نَصِيبًا بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها
وچهارپایان چنانچه فرمود وَجَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا الایه وبیان این کلام در
سورهٔ انعام گذشته وَلَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عَمَّا كُنْتُمْ
تَفْتَرُونَ از آنچیزی که هستید افترا میکنید ودروغ برمی بافید که بتان خدایانند وما نصیب
درع وانعام بدیشان تقرب میکنیم که ملایکه دختران خدا اند وسخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی
باجن مصاهرت کرد وملایکه متولد شدند سُبْحَانَهُ پاکست خدای از قول ایشان که میگویند خدای
دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ومر ایشانراست آنچه آرزو دارند وبدان نازند یعنی پسران وَإِذَا بُشِّرَ
وچون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْأُنْثَىٰ بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران

وَيَجْعَلُونَ ومیگویند ومی سازند لِلّٰهِ الْبَنَاتِ مر خدایرا دختران
خزاعه میگفتند ص

خبر

خبر دهند که ترا دختری متولد شده ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از اندوه وغم
وشرمندگی در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ واو پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده يَتَوَارَىٰ
پنهان شود وخود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان وخویشان مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ از بدی زانچه
آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری بزادند ودر تفکر افتد که
أَيُمْسِكُهُ آیا نگاه دارد آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ برخواری وذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا بپوشد او را فِي التُّرَابِ
در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنی تمیم وبنو مضر میکردند أَلَا سَاءَ بدانید که بدست
مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر وحرمت ندارد بخدای
نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بد است
یعنی حاجت بزن وفرزند وکراهت بنات وزنده در خاک کردند وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ومر خدایراست صفت
بلند یعنی وجوب ذاتی وغنای مطلق وجود شامل وتقدس از صاحبه و والده وَهُوَ الْعَزِيزُ واو غالب
وقادر بر هلاک کفار الْحَكِيمُ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ واگر بگیرد
خدای مردمان یعنی کافرانرا بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفر ایشان مَا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بروی زمین
مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز بس دارد ایشانرا ومهلت دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى
تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ بس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت مقدر
ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً باز بس نیایند ساعتی از آن وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ وپیشی
نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده وَيَجْعَلُونَ وحکم
میکنند لِلّٰهِ مر خدا برا یعنی برای او مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران با شرکت
در مهتری وسرداری وَتَصِفُ وباوجود این میگوید أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ
یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ انکه ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند که اگر فرضاً روز

باخدای نشود باشد ما را نزدیك او مرتبهٔ نیکو خواهد بود ان لی عنده للحسنی حق سبحانه میفرماید که
لا جرم حقا چنینست که فردای قیامت ان لهم النار بدرستی که باشد ایشا نرا آتش دوزخ وانهم
مفرطون وبتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش دوزخ بی اعتبار آن وبعد از مذمت
مشرکان ومآل کار ایشان بجهت تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرماید لقد ارسلنا
بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبرانرا الی امم بسوی امتان که بودند من قبلك پیش از تو
فزین پس بیاراست لهم الشیطان برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان
را تا تکذیب انبیا کردند فهو پس شیطان ولیهم الیوم دوست ایشان آنست امروز یعنی با کافران
زمان تو دوستی میکند وهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهاء زشت را تا تکذیب تو میکنند ولهم
ومر ایشانراست یعنی ابلیس وایشانرا فردا عذاب الیم عذاب دردناك وما انزلنا وفرستادیم علیك
الکتاب بر تو قرآنرا الا لتبین مگر برای آنکه بیان کنی و روشن کردانی لهم برای مردمان
اختلفوا آنچیز که اختلاف کردند فیه در آن از امر توحید واحوال معاد وهدی ومنزل
نساختیم کتاب را الا برای راه نمودند ورحمة وبرای رحمت لقوم یؤمنون مر کرو هی را که بگروند
والله انزل وخدای فرستاد من السماء از آسمان ماء آبی فاحیا به الارض پس زنده کردانید بآب آب
زمین را بعد موتها بعد از مرگ او یعنی تازه کردانید زمین را به باران پس از پژمردگی آن وگفته اند فرستاد
از آسمان قرآنرا که سبب حیات مؤمنانست پس زنده کردانید بدو دلهاء مرده را ان فی ذلك بدرستیکه
درین چه مذکور شد لآیة هر آینه نشانه ایست آشکارا لقوم یسمعون مر کرو هی را که بشنوند
بگوش تدبر واستماع کنند انصاف وان لکم وبدرستیکه مر شماراست فی الانعام در وجود
چهارپایان لعبرة دلالتی که بر آن عبور کنند از جهل بعلم نسقیکم می آشامانیم شمارا مما فی بطونه
بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست از جنس نعم من بین فرث ودم از میان سرکین وخون

لبنا

بسم

لبنا شیری خالصا پاك از لون دم ورایحهٔ فرث سائغا کوارنده للشاربین مر آشامندکانرا
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون بهیمه علفی بخورد ودر شکم او پخته کردد وسه طبقه در و
پیدا میشود واسفل آن فرثست واوسط آن لبن واعلی آن دم پس خون در عروق جاری میکردد
وشیر به بستان میرود وفرث از ممر خون بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس
رضی الله عنه آنست که اوسط او ماده لبن است واعلی ماده دم زیرا که لبن ودم در کرش
متمکن نمیشود بلکه خلاصهٔ اشیاء ماکوله را که بعضی از آن هضم یافته اند جگر جذب میکند وتغلیظ
آنرا که فرثست میکذارد وآن کیلوس را هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میکردد
وبخش میکند آنهارا بر اعضای بحکمتی که قادر حکیم در وودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد
اخلاط او بر قدر غذای وی افزاید از جهت استیلاء برودت ورطوبت بر امزجهٔ اناث وآن خلط زاید
برای جنین برحم میرود وچون متولد شد آن زاید یا بعضی از و به بستان میریزد وبجهت آنکه
گوشت بستان غددی سفیدست وآن خلط بمجاورت آن سفید میکردد وآنرا شیر میکویند ودر
تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار وخاشاك یا علف سبزست وخروج او بآن صفا
ولطافت از میان گوشت وخون آیتی لائح وعلامتی واضح است بر حکمت الهی وقدرت پادشاهی
بیت از خون سرخ شیر سفید آورد برون ٥ وز خارهای خشك کل تر کند پدید ٥
ودر قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از دو صنف
فرث ودم باشد نعمت تمام نبود وطبع او را قبول نکند همچنین معاملهٔ بندکان با حق باید که
خالص بود که اگر بشوب فرث ریا ودم هوا آمیخته کردد از خلوص نظر قبول مهجور خواهد بود
زیرا که ریا در عمل شرك خفیست وصفای عمل بسبب شوب هوا منتفی در ریا در نظر بر مردمست
ودر هوا بغرض خود ودر هر وجه عمل خالی از آلود نیست ٥ طلعت آلوده نیاید بکار ٥

مشک جگر سوده نیاید بکار ٥ هرچه زآلودگی افتاد پاک ٥ پیش نظرها بنود تابناک وَمِنْ ثَمَرَاتِ
النَّخِيلِ و مرشمارا است از میوهاء خرمابنان وَالْأَعْنَابِ و تاکهای انکور تَتَّخِذُونَ مِنْهُ آنچه میکیرید
از دو سَكَرًا مست کننده آیت قبل از تحریم خمر نازل شد یا مراد نه پندست که از خرما و مویز کیرند
و از مفسّران ابو عبیده رحمة الله فرموده که سکر سرکه را کویند بلغت حبشه یعنی سرکه میکیرید
وَرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در این میوها
تر و خشک و فواید ایشان لَآيَةً هرآینه روشنست بر توانایی باری تعالی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
مرکرومی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نکرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ والهام فرستاد پروردکار تو
إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند أَنِ اتَّخِذِي آنرا که فراکیرد مِنَ الْجِبَالِ
از شکاف کوهها بُيُوتًا خانها و مسدس و متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت
وَمِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان نیز خانه کیرد یعنی در کوه و شجر جای کیند وقتیکه مالکی و صاحبی
نداشته باشید وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و خانه کیرند از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کنند
وغیر آن ثُمَّ كُلِي پس بخورید مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوها که خواهید تلخ باشد یا شیرین مراد انوار و ازهار [رست]
فَاسْلُكِي پس بروید سُبُلَ رَبِّكِ براههاء سما پروردکار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل
عسل ذُلُلًا درحالتی که منقاد باشید و رام شده مر امر او را و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از
شکوفها و کلها بخورند در درون ایشان مستحیل کرد و بشرهٔ شیرین وا انرا کینند برای ذخیرهٔ زمستان
و اینست که حق سبحانه میکوید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهای ایشان بطریق لعاب
شراب آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف یکدیکر رنگهای او یعنی سفید که زنبور جوانست
و زرد که از آن میانه سالست و سرخ که از آن پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و کفته اند اختلاف
الوان عسل بحسب اختلاف فصولست فِيهِ در آن شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ شفاست مر مردمانرا بنفس

خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط یا غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندکی معجونی باشد که
عسل جزوی از وی نبود قتاده رضی الله عنه فرموده که مردی بملازمت حضرت صلی الله علیه
وسلم آمد و کفت یا رسول الله برادر من می نالد از شکم خود حضرت فرمود که اسقه العسل برفت
و باز آمد که شربت عسل دادمش و سود نداشت دیکر باره بدان فرمود و همان حالت اول دست
داد و در نوبت سیم یا چهارم فرمود که اذهب واسقه عسلا فقد صدق الله وکذب بطن اخیک
و درین نوبت از آن شربت شفای کلی یافت و کویند ضمیر فیه راجع بقرآنست که در وی شفای دلهاست
چنانچه جای دیکر فرمود وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ و از ابن مسعود رضی الله عنه منقول است
که علیکم بالشفاء بین القرآن والعسل آری عسل شفای آلام ظاهرست و قرآن دوای اسقام باطن
آن یکی مرضهای قالب را زایل کرداند و این دیکر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست که هر
دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن حاصلست و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی
تلاوت قرآن مر آنرا شفای عاجل کامل بیت رنج اکر بسیار شد کی غم خورم ٥ چون شفای جان
بیمارم توی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در امر نحل عسل لَآيَةً هرآینه حجتی باشد روشن بر قدرت
ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مرکرومی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور دقیقه
و هرآینه اینها وجود نکیرد الا از الهام توانایی دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت
نهد انقیادی دارند که هرکز از راه فرمان منحرف نشوند اما نتی که میوهٔ تلخ خورند و عسل شیرین
باز دهند ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که هرکز فرمان یعسوب را خلاف نکنند تمکینی که
فرسنکها بروند و باز با وطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرکز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند
صناعتی که اکر همهٔ بنایان عالم جمع شوند همچون خانهاء مسدس ایشان ساختن نتوانند پس همچنانچه
از عسل ایشان شفای امراض ظاهر حاصل شود و از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهالت

دست دهد بیت فکر دلرا نیک با تمکین کند ٥ کام جانرا جون عسل شیرین کند ٥ شربت
فکر ابکام جان رسد ٥ جاشنی آن بماند تا ابد وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وخدای بیافرید شمارا واز عدم بوجود
آورد ثُمَّ يَتَوَفّٰيكُمْ بس بمیرانید دیکر باره شمارا بعد مر باز برد وَمِنْكُمْ واز شما مَنْ يُرَدُّ کسی هست
که رد کرده شود اِلٰى اَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندکانی یعنی سن بیری وخرافت که هفتاد وپنج
یا هشتاد یا نود ست لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا نداند آن بیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَيْـًٔا
جیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان وسیاط فرموده که مرد کفار اند جه مسلمانانرا
زیادت نکند طول عمر الا کرامت وعقل اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ داناست وجهل بر دانا
بی اوطاری نشود قَدِيرٌ تواناست وعجز بتوانایی او راه نیابد وَاللّٰهُ فَضَّلَ وخدای افزون داد
بَعْضَكُمْ برخی از شمارا عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیکر فِى الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال دنیی تا یکی
توانکر شد ویکی درویش یکی مهتری یافت دیکری جاکری فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بس نیستند آنانکه
فزونی یافته اند در اموال یعنی انها که بسبب مال مهتر وتوانکر ومالک رقاب جمعی از موالی
شده اند نیستند بِرَادِّي رِزْقِهِمْ باز کردانندهٔ مال خود یعنی دهنده وبخشش کننده عَلٰى مَا
مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ برانها که مالک شده است دستهای ایشان ایشانرا یعنی خوجکان ماهاء خود را به بندکان
نمی دهند که اکر مالکان مملوکانرا در اموال خود شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَآءٌ بس باشند ولاة وموالی
در مال داری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عربست که در تلبیه میگفتند لبیک
لا شریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندکان شما در مال شریک
شما باشند بس جکونه روا میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ یا بنعمت
خدای يَجْحَدُونَ انکار میکنید وحفص بغیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند وثابت
شد که منعم بجمیع نعم اوست بس هر که بت را شریک او کوید منکر نعمت او شده باشد وَاللّٰهُ جَعَلَ

خدای بیافرید لَكُمْ برای شما مِنْ اَنْفُسِكُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا زنان که با ایشان آرام میگیرید
وَجَعَلَ لَكُمْ وآفرید برای شما مِنْ اَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِينَ بسران وَحَفَدَةً ودختران یا او
لاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهر دیکر دارند وَرَزَقَكُمْ وروزی داد شمارا مِنَ
الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها ولذیذها اَفَبِالْبَاطِلِ آیا به بیهوده يُؤْمِنُونَ میکروند این مشرکان وَبِنِعْمَتِ
اللّٰهِ وبنعمت خدای هُمْ يَكْفُرُونَ ایشان منکر وند باطل عقیده ایست که به بتان دارند از تخفیف
اعانت وشفاعت ونعمت پرستش حقیقت به یکانکی یا باطل آنجیزیست که حرام کردند از بحیره
وسایبه ونعمت آنجه خدای برایشان حلال کردانید وکفته اند که باطل شیطانست وایشان
بدو میکروند ونعمت حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم وبدو ایمان نمی آرند وَيَعْبُدُونَ
ومی پرستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آنجیزی را که مالک نیست یعنی قدرت
ندارد برای ایشان رِزْقًا روزی دادن مِنَ السَّمٰوٰتِ از آسمانها یعنی باران وَالْاَرْضِ واز
زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی
دادن شَيْـًٔا جیزی را بپرستندکان از مطر ونبات وَلَا يَسْتَطِيعُونَ وهرکز نمیتوانند که
روزی دهند ومقررست که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت
است وهیج نعمتی عظیم تر از آفریدن وروزی دادن نیست واین دو صفت خدایراثابت
است نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا بس مزنید یعنی بیسازید لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ برای خدای مثلها برآن
وجه که قیاس کیند بتانرا بر او وشرکت دهید با او من له المثل لا نضرب له المثلا اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ
بدرستی که خدای میداند فساد قول شمارا وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وشما نمیدانید واکر دانید برین اشراک
جرات نکنید یا شما برای او مثل مزنید که او میداند که جکونه مثل باید زد شما ندانید بس حق سبحانه
در مثل براد کرد برای خود ومعبودان باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بزد خدای

یعنی پیدا کرد مثلی و آن کدام است عبداً مملوکاً بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون
که او لا یقدر توانایی ندارد علی شیء بر هیچ چیز از نفع و ضرر و من رزقناه و آنکه روزی دادیم
او را منا از نزدیک ما رزقاً حسناً روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در وی تصرف تواند
کرد فهو پس این مرزوق ینفق منه نفقه میکند از آن روزی سراً و جهراً پنهان و آشکارا
یعنی هر نوع میخواهد خرج میکند و از کسی نمیترسد هل یستوون آیا برابرند یعنی مساوی
نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف
برابر نیست پس بتان که اعجز مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق تواند بود بیت راه تو
بنور لایزالی از شرک و شریک هر دو خالی آن بنده که عاجز است و محتاج کی راه برد
بصاحب تاج ما للتراب و رب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب آورده روزی بخلوت
شیخ ابو العباس شقانی رحمة الله در آمدم وی را دیدم که این آیة بخواند و میگریست و نعره میزد
پنداشتم که از دنی نخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالتست فرمود که یازده سال میگذرد
تا ورد من اینجا رسیده است و از اینجا نمیتوانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید
و ممکن از کنه واجب خبر نتواند داد بیت نیست با هست چون زند پهلو ۵ قطره با بحر
چون کند دعوی ۵ و گفته اند که این ضرب المثل برای مؤمن موفقست و کافر مخذول و مراد
از مؤمن ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و از کافر ابو جهل الحمد لله همه ثنا و ستایش مر خدا راکه
مولی تمام نعمتهاست بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان یعنی همه ایشان لا یعلمون نمیدانند
و نعم او را بغیر اضافه مینمایند پس مثل دیگر بیان میکند و ضرب الله و آورد خدای مثلی رجلین
دو مرد که احدهما ابکم یکی از ایشان گنگ است و بی شبهه گنگ مادرزاد کر باشد نه شنود و نگوید
لا یقدر قدرت ندارد علی شیء بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر وهو کل و با این همه گر آنست

علی مولاه بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر عایت حال او درمانده اینما یوجهه هر جا که فرستد
او را و متوجه کرداندش بمهمی لا یأت بخیر باز نیاید به نیکویی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند
از ما فی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابی که گویند در تواند یافت هل یستوی هو آیا برابر باشد
این ابکم و من یأمر و کسی که میفرماید بالعدل براستی یعنی سخن گویی باشد با کفایت تمام و رشدی
کامل و فهم درست که امر کند بعدل و عدل صفتیست جامع جمیع فضایل و مکارم وهو
و او در نفس خود علی صراط مستقیم براه راستست و سیرت درست و طریقهٔ پسندیده که
بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چنانچه ابکم بی حاصل مساوی این
کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته
اند این مثل نیز برای مؤمن و کافر است حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه و کافر ابی بن خلف
یا مؤمن عثمان ذی النورین رضی الله عنه و کافر سید بن ابی العیص که مولی وی بود عثمان
رضی الله عنه او را باسلام دلالت میکرد سید او را از انفاق فی سبیل الله منع می نمود آورده اند
که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیة آمد که ولله و مر خدا راست
غیب السموات والارض دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از آن
و شما را محسوس نمیشود و مطوی بنات است وما امر الساعة و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز
یا احیاء موتی در آن در سرعت و سهولت الا کلمح البصر مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن
آواز اعلی حدقه با سفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را
یا زنده ساختن اموات را در و آسان تر است از آنکه شما دیده بر هم زنید وهو بلکه آن هو اقرب
نزدیکتر است چه لمح بصر دو فعلست وضع جفن و دفع آن و ایقاع قیامت یا احیاء موتی بیک فعل
پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه

جیراز بعث وحشر قَدِیرٌ توانا ست یعنی تواند احیاء خلایق دفعة چنانچه قادرست براحیاء ایشان
برسبیل تدرج پس از ابتداء ظهور ایشان خبر داد تا از مبداء بر معادات دلالت کند و فرمود وَاللّٰهُ
أَخْرَجَكُمْ وخدای بیرون آورد شمارا مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا
نمی دانستید هیچ چیزرا از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وداد
مر شمارا گوش وَالْأَبْصَارَ وچشمها وَالْأَفْئِدَةَ ودلها یعنی ادوات دانش شما داد وتا جزئیات ایشان
را بمشاعر دریابند وبدلها مشارکات ومباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل
کنند تا علوم بدیهی شمارا حاصل آید وبنظر در آن اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات
استفاده واستعاضه از کلام وکتاب که اسماع وابصار است بشما ارزانی داشت وسلاطین
قلوب را که ممیزان مستفادات شما اند برمسند تعقل متمکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که
شکر گوئید برین نعمتها أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی إِلَى الطَّيْرِ بسوی
مرغان تا به بینند ایشانرا مُسَخَّرَاتٍ رام شدگان برای پریدن فِي جَوِّ السَّمَاءِ در هوا میان ارض وسما
مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشانرا در آن هوا إِلَّا اللّٰهُ مگر خدای واگرنه ثقل جسد ایشان مقتضی
سقوطست إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران لَآيَاتٍ نشانهاست لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان منتفع اند بدانچه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه
مرغانرا بر وصفی آفریده که طیران میتوانند نمود وهوارا بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان در آن
ممکن است وایشانرا نگاه میدارد در هوا برخلاف طبع ایشان پس بال این تفکرات در هوای معرفت
پرواز نموده خود را بآشیان کرامت نشان تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة میرسانند بیت
فکر از ین خانه فرازت کشد ۵ سوی سراپردهٔ رازت کشد وَاللّٰهُ جَعَلَ وخدای بساخت لَكُمْ برای
شما مِنْ بُيُوتِكُمْ از خانهای شما که مبنی از سنگ وخشت وچوب باشد سَكَنًا آرامگاهی که بوقت

اقامت در آن ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُمْ وساخت مر شمارا مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از پوست چهارپایان
بُيُوتًا خانها چون قبه وخیمه که از ادیم سازند وشما تَسْتَخِفُّونَهَا سبک می یابید آنرا به برداشتن
وباخود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر ورحلت شما وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وبوقت اقامت یعنی نزول
وَمِنْ أَصْوَافِهَا وپیدا کرد برای شما از پشمها انعام یعنی آنچه میش را باشد وَأَوْبَارِهَا وپشمهای
نرم شتر را بود وَأَشْعَارِهَا وموهای که بز را بود أَثَاثًا رختها از پوشیدنی وگستردنی وَمَتَاعًا
وبرخورداری از خرید وفروخت آن إِلَىٰ حِينٍ تا هنگامی که آنرا برقرار بود واز آن نفع
توان گرفت یا تا وقتی که زنده اید وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ وخدای پیدا کرد برای راحت شما مِمَّا خَلَقَ از آنچه
بیافرید از درخت وکوه وبنا وابر ظِلَالًا سایها تا بدان از آفتاب پناه می برید وَجَعَلَ لَكُمْ وساخت
برای شما مِنَ الْجِبَالِ از کوهها أَكْنَانًا پوشتها یعنی غارها وسمجها که در آن سکون می ورزید وَ
جَعَلَ لَكُمْ وکرد برای شما سَرَابِيلَ پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف وکتان و
پنبه وغیر آنکه آن الیه تَقِيكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما را وذکر سرما نکرد واکتفاء باحد
الضدین یا آنکه وقایهٔ گرما در بلاد عرب اهم است وَسَرَابِيلَ ودیگر ساخت برای شما از آهن چون
جوشن زره وجوشن که آن تَقِيكُمْ نگاه میدارد شمارا از سلاح دشمنان یعنی تیر وتیغ ونیزهٔ
ایشان بَأْسَكُمْ در کارزار شما كَذٰلِكَ همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام میکرداند
نعمت ونیکویی خود را عَلَيْكُمْ بر شما لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ باشد که شما اسلام آرید تا منقاد حکم او گردید
فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند واعراض کنند از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ پس جز این نیست که بر تو بَلَاغُ
الْمُبِينُ رسانیدن پیغام است آشکارا وچون پیغام بدیشان رسانیدهٔ اعراض ایشان ترا
زیان نکند يَعْرِفُونَ می شناسند مشرکان نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدای را که شمرده شده بر ایشان و
معترفند که اینها از وست ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند

نعمت او داده بشفاعت بتان یا در وقت سخنی شناسند و در حال آسانی منکر میشوند یا بزبان عارفند وبدل منکر و می شاید که نعوذ الله نبوّت حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وسلم آن معجزات ساختند وبعناد منکر شدند وَاَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ وبیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر بجایی وصبیان نا گرویدگانند وَيَوْمَ نَبْعَثُ وبترسان ایشانرا از روزی که برانگیزانیم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ ازمیان هر گروهی شَهِيدًا گواهی برایمان وکفر ایشان مراد پیغامبران امتست ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس دستوری ندهند لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند در عذر خواهی یا در رجوع بدینی وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ونه ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدایرا یعنی عملی کنید که خدای از شما خشنود گردد زیراکه آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات امام ماتریدی رحمه الله آورده که ایشانرا دستوری اعتذار ندهند واگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند وَاِذَا رَاَى وچون به بینند روز قیامت الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه شرک آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را فریاد برارند واز مالک تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ونه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشانرا مهلت ندهند وبی عذاب نگذارند وَاِذَا رَاَى وچون به بینند در آن سرای الَّذِينَ اَشْرَكُوا آنانکه شرک آوردند شُرَكَاءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان که ایشانرا شریک خدای میگفتند قَالُوا رَبَّنَا گویند مشرکان که ای پروردگار ما هٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این گروه اند شرکاء ما الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا آنانکه بودیم ماکه ایشانرا می پرستیدیم مِنْ دُونِكَ بدون تو فرمان ایشان می شنودیم در کفر فَاَلْقَوْا پس بیفکنند بتان اِلَيْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتانرا گویا کرداند تا زود ایشانرا جواب دهند وگویند اِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز شمارا نفرموده‌ایم به پرستش خود با شما ما رانمی پرستید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید ودر تبیان گوید که

نصاری ویهودی دی مدح عیسی وعزیر وملایکه را علیهم السلام در بهشت بینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما ایشانرا می پرستیدیم با مرایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگوئید وایشان شرمنده ومخذول گردند وجب برایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند وَاَلْقَوْا اِلَى اللّٰهِ وبیفکنند بخدای يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح درآیند معترف شوند بگناه کردن نهند حکم خدایرا یا اسلام آرند هیچ سود ندارد بیت جون کار ز دست رفت فریاد چه سود وَضَلَّ عَنْهُمْ وگم کرد از ایشان یعنی باطل وزایل شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که دروغ برمی بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان شفاعت بینند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بخدای وَصَدُّوا وباز داشتند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ایشانرا عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بر عذابی بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند منع مردم از اسلام يُفْسِدُونَ تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست ویکی برای منع دیگران از اسلام وگفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت وکژدمان عظیم جثه بر ایشان گمارند وایشان از آنان گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند ودر زاد المسیر آورده که پنج جوی از روی گداخته بطرف ایشان روان کرده وبسه جوی از آن معذب شوند در مقدار ساعات شبی از شبهاء دنیی وبدو جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهاء این جهان وگویند زیادتی عذاب بزمهریر باشد وَيَوْمَ نَبْعَثُ ویاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم روزی را که برانگیزیم فِي كُلِّ اُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِيدًا عَلَيْهِمْ گواهی بر گفتار وکردار ایشان مِنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده وبدیشان وَجِئْنَا بِكَ وبیاریم ترا شَهِيدًا عَلَى هٰؤُلَاءِ گواه برین گروه

یعنی برامت تو تابر تصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان کواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكَ
الْكِتَابَ بر تو قرآنرا تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ بیان روشن برای همه چیز از امور دین بتفصیل و اجمال صاحب
مدارک فرموده که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات در احکام منصوصه ظاهرست و در
آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآنست در آن مامور بر متابعت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و اطیعوا الرسول وحث کرده است ما را بر اجماع بتهدید بر ترک آنکه هر تبع
غیر سبیل المؤمنین و فرموده بعبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا
اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وَهُدًى و راه نمودند بحق وَرَحْمَةً و بخشایشی
بر همه اگر بد و بگروند وَبُشْرَىٰ و مژدگانی بهشت لِلْمُسْلِمِينَ مر مسلمانانرا خاصه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ
بدرستی که خدای میفرماید براستی یعنی توسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که
متوسط است میان تعطیل و تشریک و قایل شدند بکسب که متوسطست میان خیر و قدرت
و خواه در عمل چون تعبد باداء فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهب و خواه در اخلاق
چون جود که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور وَ
الْإِحْسَانِ و میفرماید به نیکویی در طاعت یا بحسب کمیه چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیه
چنانچه مؤدی الاحسان أن تعبد الله كأنك تراه از آن خبر میدهد وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ و امر میکند
بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدند بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَيَنْهَىٰ
عَنِ الْفَحْشَاءِ و باز میدارد از عمل زشت که افراطست در متابعت قوة شهوانی چون زنا و لواطه و جز
آن وَالْمُنكَرِ و از فعلی که انکار کنند بر مباشران و آن اجزاء قوت غضبیست در غیر موقع چون
قتل انفس و غضب اموال وَالْبَغْيِ و از ستمکاری یعنی صفت شیطانست که مقتضاء قوت وهمیست
است مانند استعلا و استیلا بدین نوع و تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای

شمارا بامر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند کیرید این آیتیست جامع خیر و شر هیچ چیزی
نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات او و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در
او و از جهت آنکه موعظه ایست جامعه جمیع خطباء روز جمعه در آخر هر خطبه میخوانند از
عثمان بن مظعون رضی الله عنه منقولست که من بدایت حال اسلام بیاوردم مکر بواسطه
آنکه شرم داشتم از مبالغهٔ پیغامبر صلی الله علیه وسلم و ایمان در دل من قراری نداشت
تا روزی نزدیک آن حضرت بودم و این آیت نازل شد هر شبهه که داشتم زایل کشت و بدین
اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیه را بر ولید مغیره خواندم کفت ای برادر
من دیگر باره اعاده کن باز خواندم کفت ان وله الله الحلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله
لمغدق و ما هو بقول البشر ابو جهل بعد از استماع این آیة کفت بدرستی که خدای محمد بمکارم
اخلاق میفرماید و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکماء
ایشان بوده همین آیت است و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار است کویند
عدل کلمهٔ شهادتست یا خلع انداد یا طاعات در سر و جهر یا انصاف یا اداء فرایض یا تسویه
در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل و انعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا اداء
نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست
داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود
کاره می شمارد و ایتاء ذی القربی صلهٔ رحم است و نیکویی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد
از معیشت او و اکر درویش است و فضل عیشی ندارد و یاری دهد ایشانرا در مهمات ایشان
بتن خود و اکر ضعیفه است و عاجز آن نیز نمیتواند درباره ایشان و فحشا زناست یا آنچه
پوشیده کنند از عملهاء زشت یا بخل یا استهانه شریعت یا افراط در کناه یا آنچه در شرع حدی

وماکه

برآن مترتب است یا مخالفت میان قول وفعل ومنکر شرکیست یا آنچه عقل آنرا منکر بود یا آنچه در
شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه برآن وعیدی من عند الله مقرر بود یا آنچه خدای لخشم آرد
از اصرار بر گناه وبغی ظلمست یا کبر یا تعظم وتناول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان
یا طعن بر مؤمنان یا تجاوز از حق بباطل در لطایف التفسیر در تفسیر این آیة آورده که
استقامت ملک بسه چیز مامور به است واضطراب آن بسه چیز منهی عنه وهریك ازینها
ثمره ونتیجه دارد ثمره عدل ظفر ونصرتست نتیجه احسان ثنا ومدحت وفایده صلهٔ رحم
انس والفت اما نتیجه فحشا فساد دین ودنیاست وثمرهٔ منکر برانگیختن اعدا وحاصل بغی محروم
ماندن از متمنی ودر فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحیدست ومحبت خدا واحسان
دوستی پیغمبرست وفرستادن صلوات برو وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ محبت بیت است ودعاء
صحابه در وسیط گفته که عدل در افعال باشد واحسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت
عدل بران صادق آید ونباید گفت مگر آنچه اسم احسان بروی راست بود سلمی قدس سره در
حقایق آورده که فحشا کذب وبهتانست وهرزشتی که در اقوال بود ومنکر ارتکاب معاصیست
وهر بدی که در افعال باشد در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست که هرچه بتو داده اند از آلات
جسمانی وقوی روحانی وعلوم واحوال همه را در طلب حق صرف کنی که صرف آنها در طلب
غیر او ظلمست واحسان آنکه هر نوع نیکویی که توانی قولاً وفعلاً با خلق بجای آری وَإِيتَاءِ
ذِي الْقُرْبَىٰ آنکه با نزدیکان نزدیکی کنی ونزدیکتر از همه بتو نفس تست او را از مهالك
هوا باز داری وفحشا چیزیست که ترا از خدای باز دارد ومنکر آنکه ضلال وبدعت بر وی مترتب
بود وبغی صور صفات نفسانیست وآنرا بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوك
دوستی پابدار زیرا که بحکم اعدا عدوك نفسك بدترین دشمنان نفس است نظم

این سگ

این سگ نفس شوم بدکاره ٭ که بهم آغوش تست همواره ٭ بدترین قاصدیست جان ترا ٭
میخورد مغز استخوان ترا ٭ پیش از وکو ترا به بند د جست ٭ محکمش بند کن که دشمن تست ٭
وباقی وجوه وحقایق ونکات ودقایق این آیة در جواهر التفسیر توان یافت وَأَوْفُوا وفا کنید
بِعَهْدِ اللَّهِ بپیمان خدای إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد عهد البیعت عهودی که میان
مردم معهود باشد واصح آنست که نزول آیة در شان جمعیست که با حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم در مکه عهد بستند وغلبهٔ قریش وضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع واضطراب
بدیشان پدید آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بدین
آیة ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم کردانید وفرمود که بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ ومشکنید
سوکندها یعنی پیمانها را بَعْدَ تَوْكِيدِهَا پس از استواری آنها بسوکند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ وحال آنکه ساخته
اید حضرت خدا برا عَلَيْكُمْ بر پیمانهاء خود كَفِيلًا کواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند
مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نقض عهد وسوکند وَلَا تَكُونُوا ومباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند آن
زنی که بشکافت وباز کشاد غَزْلَهَا ریسمان رشتهٔ خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوة یعنی استحکام آن
أَنْكَاثًا در حالتی که رسنهای تاب داده است یعنی محکم وقوی آورده اند که در عرب زنی بود
نام او ریطه یا رایطه ودمیاطی کوید حطیه نام داشت وملقب بود به حمقا یا جفرا یا خرقا او را
کنیزان بود ند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خود میرشت وکنیزان رشتن میفرمود بعد
از نصف النهار میکفت تا آن رسنهاء رشته تاب باز میدادند تا خراب وضایع میشد پیوسته عادت
او این بودی حق سبحانه تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسن میفرماید که چنانچه
زن حمقا رسن تاب دادهٔ خود را ضایع میکند مرد عاقل باید که سر رشتهٔ عهد خود را بسر انکشت
نقض پاره نکند تا بحکم أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ جزاء وفا یابند بیت کرت هواست که دلدار

نگسلد پیمان

نگاه دارس رشته نانکهدارد تتخذون ایمانکم میگیرید عهد وسوگند خود را دخلا بینکم خیانت
وغرور ومکر درمیان ان تکون امة بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار هی اربی من امة ایشان
زیادت از گروهی دیگر در عدد ومال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر
ومال ایشانرا وافرتر دیدید میخواهید که بفریب وحیله معاش کنید انما یبلوکم الله جزین نیست
که خدای می آزماید شمارا به بوفای عهد تا مردمانرا معلوم شود که جنگ اعتصام در حبل وفا که
میزنند وبعهد خدای وبیعت بیغمبر که وفا میکنند ولیبینن لکم وهر آینه پیدا کند برای شما یوم
القیامة روز رستخیز ما کنتم فیه آنچه هستید که در آن تختلفون اختلاف میکنید
بعث وجزا ولو شاء الله واگر خواستی خدای لجعلکم هر آینه گردانیدی شمارا امة واحدة یک
گروه متفق بر اسلام ولکن یضل ولیکن فرو میگذارد در ضلالت من یشاء هر کرا خواهد
ویهدی وراه می نماید بتوفیق من یشاء هر کرا اراده کند ولتسئلن وهر آینه سوال کرده خواهید
شد در محشر عما کنتم تعملون از آنچه بودید که عمل کردید ولا تتخذوا ایمانکم وفرا مگیرید سوگندان
خود را دخلا گاه غدر ومکر بینکم میان یکدیگر فتزل قدم بلغزد قدم از شارع اسلام بعد
ثبوتها بعد از استواری آن وتذوقوا السوء وبچشید اندوه ورنج در دنیا بما صددتم بسبب آنکه
باز ایستید عن سبیل الله از راه خدای یعنی از وفا بعهد ولکم ومر شمار است در آخرت عذاب
عظیم عذابی بزرگ تهدی عظیم است مر صفاء اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم برگردند قریش ایشانرا وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما بدین
وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی فرموده که ولا تشتروا ومخرید یعنی بدل مکنید بعهد الله بعهد
خدای وبیعت بیغمبر او ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی بحزوی چیزی از مال دنیی که قریش شما
را وعده میدهند انما عند الله بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از نعیم دنیی

وثواب آخرت هو خیر لکم آن بهترست شمارا از آنچه وعده میکنند ان کنتم تعلمون اگر هستید
که بدانید ما عندکم آنچه نزدیک شماست از اغراض دنیویه ینفد سپری شود ومنقضی گردد
وما عند الله وآنچه نزدیک خدایست از خزاین رحمت باق همیشه ایست وبی انقراض یکی از اعزه
در شرح گلشن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث
الحقیقه وآن عبارتست از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات وان تجلی شهودی گویند
واعتبار دوم من حیث التشخص والتعین وازین حیثیت است که اشیارا ممکن میگویند وخلق
می نامند وجمیع نقایص بموجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند بیت از ره صورت نماید
غیر دوست ٥ چون نظر کردی بمعنی جمله اوست ٥ زان یکی ما عندکم ینفد شنو ٥ جز یکی
ما عنده باق مشنو ٥ ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانیست وما عند الله باق اشارت باعتبار
اول ٥ ای بوصفت بیان ما همه هیچ ٥ همه آن تو آن ما همه هیچ ٥ هرچه بیند خیال ما همه نقش
هرچه گوید زبان ما همه هیچ ولنجزین وهر آینه جزا دهیم الذین صبروا آنانکه صبر کردند بر فاقه
وفقر یا مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبایی نمودند بر عهد وپیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم که بر بی نوایی صبر نموده از عهد بر نگشتند بدهیم اجرهم مزد ایشانرا که نعیم
بهشت است یا ثواب مضاعف احسن ما کانوا بنیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص یعملون
عمل می نمودند امام زاهد رحمه الله فرموده که ما اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز
یا روزه ویا زکوة یا صدقه ویکی از میان آن صد بهتر وتمامتر باشد ثواب آن یکی که نیکوترست بهمه
بدهیم وباقی را هم بیفزاییم وثواب هریک با ثواب آن بهتر برابر دهیم من عمل صالحا هر که بکند کردار شایسته
من ذکر او انثی از مرد یا زن وهو مؤمن واو مؤمن باشد چه عملی نا با ایمان نبود واستحقاق ثواب
ندارد فلنحیینه پس هر آینه زندگانی دهیمش در دنیی حیوة طیبة زندگانی خوش یعنی رزق حلال

بوی او زلنی داریم تا مأکل و ملابس او پاک بود وکفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت است یا قناعت
بکفاف یا عمل صالح با عافیة یا رضا بقضا قولی آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود جه زندکی
در دنیا مشوب تنغیص و تفرقه نیست محققان بر آنند که حیوة طیبه کسی راست که جهار صفت دارد
شناخت خدای و صدق مقام با خدای و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ماسوی خدای در
حقایق سلمی مذکورست که حیوة طیبه استغنا منست بالله عما سوی الله مصرع جو تو دارم همه دارم
دکرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ و دهیم ایشان را مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ به نیکوترین کاری
کرده اند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ بس جون خواهی که بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ بس بناه جوی بخدای مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ از دیو رانده یعنی بکوی أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ٥ خواجه محمد پارسا قدس سره ٥
در تفسیر خود آورده که مختار از جهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه
قبل القراءت بقول جمهور امر استحبابست و باختیار جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی
قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تنها فرض بوده بوقت قراءة و اقتدا
امت بدو بر سبیل سنت است و مباحث استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ
بدرستی که نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه کرویده اند جه ایشان
بناه بحق میکیرند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر بروردکار خود در دفع وساوس او يَتَوَكَّلُونَ توکل مینمایند إِنَّمَا
سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را
قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِهِ بسبب شیطان مُشْرِكُونَ شرک آرندکان اند بخدای
آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام کفتند محمد با یاران خود سخریه میکند امروز ایشانرا
کاری میفرماید و روز دیکر از ان نهی مینماید غالب آنست که افترا میکند بر خدای و از تلقاء نفس خود
سخن میکوید آیة آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا و جون بدل کنیم آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آیتی ناسخ را بجای آیتی منسوخ وَاللَّهُ

أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت
قَالُوا کویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میکویی
بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه جنین است که میکویند بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات
احکام قُلْ نَزَّلَهُ بکو ایشانرا که فرو آورده او را یعنی قرآنرا رُوحُ الْقُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیل است
علیه السلام مِنْ رَبِّكَ از نزد بروردکار تو بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثابت دارد آنانرا
که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشانرا راسخ سازد و بآنکه این کلام حق است یعنی جون ناسخ را
شنوند و رعایة صلاح و حکمت اوّلا تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیکر نزول
قرآن برای هدایت است وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و بشارت ده مر مسلمانانرا ببهشت در خبرست که غلامی
رومی بود مر عامر حضرمی را که جبر کفتندی و کویند دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیرها را
صیقل زدندی و اهل کتاب بودند بیوسته توریت و انجیل خواندندی و جون حضرت سید عالم
صلی الله علیه وسلم بر ایشان بکذشتی استماع قرأت ایشان فرمودی و کفته اند غلامی عایش نام بود
از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا یحنس یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه کفتندی شبها بخدمت حضرت
بیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدی و قرآن تعلیم کرفتی قریش کفتند محمد این غلام کلامی می آموزد
و با ما میکوید آیة آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنرا که ایشان میکویند إِنَّمَا
يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که آنرا می آموزاند آدمی یعنی جسر یا ابو فکیهه لِسَانُ الَّذِي زبان آنکه
يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم را باو میکنند یعنی کمان میبرند که معلم اوست أَعْجَمِيٌّ غیر عربی است
یعنی فصاحت ندارد وَهَٰذَا و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبان عربی روشن است که شما با وجود
کمال فصاحت و نهایت توقع بر انشاء عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید بس دعوی آنکه آموزاند
عجم شکسته زبان مر آنحضرت را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانیست إِنَّ الَّذِينَ

بدرستی آنانکه لایؤمنون نمیکروند بآیات الله بآیتهاء کتاب خدای و تصدیق نمیکنند که من عند
الله است لایهدیهم الله راه نمی نماید خدای ایشانرا بنجات یا جنات ولهم مرایشانراست عذاب
الیم عذاب دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن ونسبت افترا بر حضرت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم وحال آنکه مفتری ایشانند انما یفتری الکذب جز این نیست بر می بافند
دروغ را الذین لایؤمنون آنانکه نمی گروند بآیات الله بآیات خدای یعنی قرآن ومیگویند بر
بافته محمدست واولئک وآن گروه مفتریان هم الکاذبون ایشان دروغ گویان که میگویند
انما یعلمه بشر وبحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باطله باطلهٔ ایشان باذا وآزار درویشان باذا وآزار
درویشان صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال وخباب وعمار وپدر او یاسر ومادر او در
اوسمیه رضی الله عنهم مشغول شدند وایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعة در طریق
خود ثبات قدم ورزیدند بر جفای قوم شکیبایی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت
چشیدند وعمار از بی طاقتی وضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمهٔ که رضاء قوم در آن بود
بگفت خبر بحضرت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خویش بیزار
شد حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پر است وایمان بگوشت و بر
خون او آمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که بگفت گوی هرزه گوی تفاوت پذیرد
وعمار رضی الله عنه گریه کنان بجناب نبوت آمده وآنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک
اشک او پاک میکرد ومیفرمود که ترا این چیست آن عاد والک فعد لهم اگر باز گردند بتو باکراه تو
باز گرد بدیشان بهمان کلمه وحق سبحانه این آیت فرستاد من کفر بالله هرکه کافر شود بخدای
من بعد ایمانه پس از ایمان خویش ومتردد گردد چون ابن خطل وطعمه ومقیس وامثال ایشان در

معرض غضب ربانی باشد الا من اکره مگر کسی که اکراه کرده شود وقلبه ودل او مطمئن بالایمان آرمیده
باشد بایمان وعقیدهٔ او متغیر نگردد چون عمار رضی الله عنه ولکن من شرح ولیکن هرکس که بگشاید
بالکفر صدرا بکفر سینه را یعنی آنها که بکفر خوش برایند وبدان اعتقاد فعلیهم پس برایشانست
غضب من الله خشمی از خدای ولهم ومرایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ
که ارتدادست ذلک آن عذاب عظیم مرایشانرا بانهم استحبوا بسبب آنست که ایشان دوست
داشتند وبرگزیدند الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را علی الآخرة بر نعیم آخرت وان الله ودیگر
بجهت آنست که خدای لایهدی نمیخواهد که راه نماید القوم الکافرین گروه ناگرویدگان یعنی مرتدانرا
بانچه موجب ثبات بر ایمان باشد اولئک آن گروه الذین طبع الله آنانند که مهر نهاد خدای علی قلوبهم
بر دلهاء ایشان تا قول حق در نیافتند وسمعهم وبر گوشهاء ایشان تا سخن حق نشنوند
وابصارهم وبر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند واولئک وآن گروه هم الغافلون
ایشانند غافلان وبیخبران لاجرم انهم حقا ودر آن هیچ شبهه نیست که ایشان فی الآخرة
در سرای دیگر هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان چه سرمایهٔ عمر ضایع کرده در بازار دنی سودی
بدست نیاورند ومفلس را در شهر قیامت جز دست تهی ودل پر حسرت وندامت نخواهد بود
نظم قیامت که بازار مینو نهند ٭ منازل باعمال نیکو دهند ٭ بضاعت بچندانکه آری
بری ٭ وگر مفلسی شرمساری بری ٭ که بازار چندانکه آکنده تر ٭ تهی دست را دل پراکنده تر
ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین هاجروا مرآنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه
چون جناب وصهیب وسالم وبلال رضی الله عنهم من بعد ما فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند
واز کفار ایذاء تمام یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند وصبروا وشکیبایی نمودند بر جهاد
ان ربک وبدرستی که آفریدگار تو من بعدها از پس هجرت وجهاد وصبر لغفور هر آینه

آمرزنده است عفو کند از ایشان گناه گذشته رحیم مهربانست ایشان را توفیق طاعت دهد
در زمان آینده یوم یاتی یاد کن روزی را که آید کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل
جدال کند عن نفسها از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم
مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کس سعی کند یا مجادله نماید در خلاص نفس خود گوید
نفسی نفسی وتوفی کل نفس وتمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزاء آنچه کرده است وهم
لا یظلمون وایشان ستم دیده نشوند در مکافات وضرب الله مثلا وپیدا کرد خدای مثل
قریة کانت دهی یا که بود آمنة ایمن از نزول قیاصره وقصد جبابره مطمئنة آرمیده واهل
آن آسوده یاتیها می آید بدان دیه رزقها روزی وی یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ
وبسیار من کل مکان از هر جایی یعنی از اطراف وجوانب من کل مکان پس کافر شدند یعنی
اهل آن کفران ورزیدند فکفرت بنعمتهای خدای وشکر نگذاردند بانعم الله پس چشانید
خدای اهل آنرا فاذاقها الله پوشش گرسنگی وترس لباس الجوع بآنچه بودند که کردند
از عملها بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر ولباس را برای چیزی که کسی را
فرا گیرد وبپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع وخوف را که بر ایشان
مشتمل بود ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از
از قتل وغارت ودزد فاهبه وخصب بیکذرانیدند همین که بنعت نبوت حضرت محمد صلی الله
علیه وسلم کافر شدند خدای بدل کردانید فراخی ایشانرا بقحط تا هفت سال در جذب وخشک
سالی ماندند از غایت جوع مردار میخوردند وخون می آشامیدند وآن بدعای آنحضرت بود که
اللهم اشدد وطاتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف ودیگر ایمنی ایشانرا بدل
کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تردد

بسفر

بسفر شام نمودند وبر نفس ومال خود ایمن نبودند ولقد جاءهم وبدرستی که آمد بدیشان رسول
منهم پیغمبری از ایشان یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فکذبوه پس تکذیب کردند
او را فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط وترس وهم ظالمون وحال آنکه
ایشان ستمکارانند بر نفس خود وشرک وتکذیب آورده اند قریش کسی بحضرت رسالت صلوات
الله وسلامه علیه فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان وکودکان چیست که
از قحط نزدیکند نزدیک حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند وآیة آمد که
فکلوا پس بخورید ای زنان وکودکان مکه مما رزقکم الله از آنچه روزی داد خدای شما را بر
دست فرستادگان پیغمبر حلالا طیبا بی شبهت پاک وگویند خطاب با مؤمنانست ایشانرا
میفرماید که حلال خورید واشکروا وسپاس داری کنید نعمت الله نعمت خدا را ان کنتم ایاه
اگر هستید خدا را تعبدون می پرستید یا فرمان می برید انما حرم جز این نیست که خدای
حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار را والدم وخون روان ولحم الخنزیر وگوشت خوک
وآنچه از وی توان خورد وما اهل وآنچه آواز برآورده شود لغیر الله از برای غیر خدای به
بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فمن اضطر پس هر که بیچاره شود ومحتاج گردد
بخوردن یکی از این محرمات غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد ونه خورد بالای سیری
فان الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست
در رخصت او ولا تقولوا ومگویید لما تصف السنتکم برای آنچیزی که وصف میکند زبانهای
شما یعنی بمجرد وصف زبان خود میگویید الکذب دروغی را یعنی هرچه بزبان شما گذرد
از دروغ مگویید وآن دروغ کدام است آنکه گفتند هذا حلال این حلال است یعنی آنچه در شکم
بحیره وسایبه باشد حلال واین حرام است لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای

دروغ را وگویند خدا ما را باین فرموده است اِنَّ الَّذِیْنَ یَفْتَرُوْنَ بدرستی که آنانکه بر بندند عَلَی اللّٰهِ
الْکَذِبَ. بر خدای دروغ را لَا یُفْلِحُوْنَ رستکاری نیابند از عذاب قیامت مَتَاعٌ قَلِیْلٌ
آنچه برای او افترا میکنند برخورداری اندک است زود منقطع گردد در دنیی وَلَهُمْ و مر ایشانرا
عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی مولم یعنی دایم باشد در آخرت وَعَلَی الَّذِیْنَ هَادُوْا و بر آنانکه بر دین یهود بت در آمدند
حَرَّمْنَا حرام کردیم مَا قَصَصْنَا عَلَیْکَ آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ بیش از نزول این سوره
یعنی در سورهٔ انعام وهو قوله تعالی وَعَلَی الَّذِیْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا کُلَّ ذِیْ ظُفُرٍ الآیة وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ
وستم نکردیم بر ایشان بتحریم وَلٰکِنْ کَانُوْا ولیکن بودند که بواسطهٔ کثرت گناه اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ
بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثُمَّ اِنَّ رَبَّکَ پس بدرستی که پروردگار تو
لِلَّذِیْنَ عَمِلُوا السُّوْٓءَ مر آنانرا که گناه کردند بِجَهَالَةٍ بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب
امور ثُمَّ تَابُوْا پس باز گشتند بخدای مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس آن عمل بد وَاَصْلَحُوْا و بصلاح آوردند
کار خود را اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُوْرٌ هر آینه آمرزنده است
مر آن گناه را بسبب توبه رَحِیْمٌ مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده اِنَّ اِبْرٰهِیْمَ بدرستی که خلیل
است صلوات الله وسلامه علیه کَانَ اُمَّةً بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافته نشدی
مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار بیت لیس من الله بمستنکر ٭ ان یجمع العالم فی واحدٍ ٭
جانا تو یگانه ولی ذات تو هست ٭ مجموعهٔ آثار کمالات همه ٭ گویند پیش از القاء وی در آتش بر
روی در روی زمین هیچ مؤمنی نبود پس او تنها امتی بوده قَانِتًا لِّلّٰهِ فرمان بردار مر خدای را و قایم
بامر او حَنِیْفًا مایل از ادیان باطله بدین حق وَلَمْ یَکُ و نبود مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ از شرک آرندگان
چنانچه زعم قریش است و بود شَاکِرًا سپاس دارنده لِاَنْعُمِهٖ مر نعمتهای خدا یرا اِجْتَبٰهُ بر گزید
خدای مر او را بنبوت وَهَدٰهُ و راه نمود او را در دعوت بخدای اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ. براهی راست

که طریق توحیدست وَاٰتَیْنٰهُ و دادیم او را فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً در دنیا نیکوئی که ذکر جمیل است یا اولاد
ابرار یا محبت دهاء خلق که همهٔ ارباب ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از نسل اوست یا آنکه صلوات بر وی مقرون بصلوات سید عالم است
اللهم صل علیه وعلی آله کما صلیت علی ابرهیم وعلی آل ابرهیم وَاِنَّهٗ و بدرستی که ابرهیم
فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ از شایستگانست مر درجات عالیه را امام ماتریدی رحمه الله
فرموده که حسنة که او را داد در دنیی کم نخواهد کرد از حسنات او را در آخرت ثُمَّ اَوْحَیْنَآ اِلَیْکَ پس وحی
کردیم بتو اَنِ اتَّبِعْ آنکه پیروی کن در توحید مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا ملة ابرهیم را که مایل بود از همهٔ
کیشها بدان با متابع بود او باش در دعوت خلق چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از
دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع
سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم را علیهم الصلوة والسلام بسبب آن بود که
بعد از وی مبعوث شده و نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم انا اکرم الاولین والاخرین علی الله مقررست
که آنحضرت از همهٔ انبیا افضل و اکمل است و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل
و اشمل بیت تو اصلی و باقی طفیل تو اند ٭ تو شاهی و مجموع خیل تو اند وَمَا کَانَ و نبود ابرهیم
علیه السلام مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ از جملهٔ شرک آرندگان تعریض کفار قریش است که میگفتند ما کیش پدر
خود ابرهیم داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی علی نبینا و علیه السلام که بنی اسرائیل را بگو
تا روز جمعه از اشتغال بمهمات برطرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول
کردند و بسیار سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار
میکنیم که حق سبحانه در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند که یکشنبه اولی است
زیرا که در آن روز ابتدا بآفرینش خلق کرده خداوند تعالی بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم

شنبه بریشان فرض کرد و دران باب تشددی عظیم فرمود چنانچه میکوید اِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جزین
نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته کشت بر ضیت عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا برانانکه اختلاف کردند
در وی وتعظیم سبت آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند وآن روز را عید نکیرند
و جز پرستش حق ننمایند واین تکلیفی بغایت شاق بود و بریشان دراز المیسیر آورده که حضرت موسی
علی نبینا وعلیه السلام یکی را دید روز شنبه که متاعی برداشته بجایی می برد بفرمود تا کردنش بزدند
وتنش را در محلی بیفکندند که مرغان مردار خوار جهال وی را اجزا واحشای او میخوردند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی
که خداوند تو لَيَحْكُمُ هرآینه حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
فِيمَا كَانُوا در آن چیزی که بودند که از سر کشی وجهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف میکردند یعنی در روز
مقرر برای عبادت در تبیان فرموده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند که خدای
عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند وخدای ما را بدان
راه نمود فلنا الیوم ولليهود غدا وللنصاری بعد غد ادْعُ بخوان ای محمد خلق را إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ براه
پروردگار بِالْحِكْمَةِ بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت وشبهه را زایل کرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وبه پند
نیکو که خطابات منفعه وحکایات نافع است وَجَادِلْهُمْ وجدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِي هِيَ
أَحْسَنُ براهی که او نیکوترست یعنی برفق وخوش خویی وترتیب مقدمات ظاهره کفته اند حکمت برای دعوت
خواص است و موعظهٔ حسنه برای ارشاد عوام وجدال برای دفع معاندان در ترجمهٔ دنشف آورده که
طرق ثلثه دعوت اشارتست بمناهج ثلثهٔ وصول اعنی حقیقت وطریقت وشریعت چه بعضی از محققان
حقیقت آنرا کویند که بنده را بی واسطهٔ از حق حاصل آید وشریعت آن بود که حصول آن بواسطهٔ رسل
باشد وطریقت رعایة ادبست در طریق سلوک بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح کشته
اول باب حکمت وآن موهبتست جزئل فایض شده وحقیقت عبارتست از کرامتی که خلق را در آنجا

شرکت

شرکت نباشد بس تخصیص باب حکمت بورد حقیقت مناسبت دوم در باب موعظهٔ حسنهٔ و
تخصیص آن بعلم طریقت که مبتنی بر مراعات ادب ونیکویی ومحافظت جانب زفق وخوش
خوییست اولی نماید سیم باب مجادله بالتی هی احسن وآن مختص براه شریعتست که مبنای
آن بر تکالیف احکام وبیان اوامر حلال وحرامست وتبیین وتوضیح آن بشواهد وبراهین
محتاج و نحج ودلایل مفتقر وازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام وشمول آن مر
طوایف خواص وعوام را معلوم ومفهوم میکردد واز سخنان شیخ عطارست نظم
نور آن چون اصل موجودات بود ٥ ذات او چون معطی هر ذات بود ٥ واجب آمد دعوت
هر دو جهانش ٥ دعوت ذرات پیدا ونهانش إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو هُوَ
أَعْلَمُ او دانا ترست بِمَنْ ضَلَّ بانکس که کمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق که اسلام است وَهُوَ أَعْلَمُ
واوست داناتر بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتکان و بر تو که محمدی غیر از دعوت وبلاغ احکام
نیست آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم روز حرب احد سید الشهدا
حمزه رضی الله عنه مثله کرده بدید بغایت محزون کشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد
مرا خدای بریشان هرآینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیة فرستاد که وَإِنْ عَاقَبْتُمْ
واگر عقوبت کنید پاداش کسی که با شما عقوبة کرده است وَإِنْ عَاقَبْتُمْ پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ
مانند آنکه عقوبة کرده شده اید به بدان یعنی ایشان یکی مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید
نه هفتاد را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ واگر صبر کنید واز عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ هرآینه آن صبر خَيْرٌ
لِلصَّابِرِينَ بهترست مر صابرانرا از انتقام وضع مضمر مخبرست از ثنای خدای بریشان برانکه صابرانند
آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیت ترک عقوبة فرموده کفارت
سوکند داد وَاصْبِرْ وشکیبا شود در آنچه روز احد بتو رسیده وَمَا صَبْرُكَ ونیست شکیبایی تو

الا بالله مگر توفیق و عون خدای ولا تحزن علیهم و اندوه ناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط
ایشان بر لشکر تو ولا تک و مباش فی ضیق در تنگدلی مما یمکرون از آنچه میسگالند از بدی ان الله
بدرستی که خدای بنصرت و معونت مع الذین اتقوا با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت
والذین هم و با آنانکه ایشان محسنون نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته‌اند تقوی
اشارتست بتعظیم امر خدا و احسان عبارت از شفقت بخلق خدای و مدد کار اسلام و ایمان برین دو صفت
ز احسان خاطر مردم شود شاد ۵ بتقوی خانه دین کرد آباد ۵ بسوی این صفتها گر شتابی ۵ رضای خلق و خالق هر دو یابی

سورة النبی اسرائیل بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی پاکی و بی عیبی آنراست که بجهت کرامت اسری بعبده ببرد بندهٔ خود را که محمد است
صلی الله علیه و سلم لیلا شبی یعنی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم
کعبه است یا از خانهٔ ام هانی چه مکه و حرم او همه مسجد اند الی المسجد بسوی مسجد دورتر از اهل
مکه یعنی بیت المقدس الذی بارکنا آن مسجدی که برکت کردیم حوله برگرداگرد او که ارض شام است
هم برکت دینی که او را مهبط وحی و متعبد انبیا ساختیم و هم برکت دنیی که محفوف گردانیدیم او را
باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بدانجا محمد را صلی الله علیه و سلم بردیم
لنریه تا بنماییم او را من آیاتنا از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را
مشاهده نمود و انبیا را دیده وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها
اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و در ماه او اختلاف کرده
اند که بربیع الاول ست یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب
و رفتن آنحضرت به از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافرست و عروج بر
بر آسمانها و وصول بمرتبهٔ قرب باحادیث صحیحهٔ مشهوره که قریبست بحد تواتر ثابت گشته و هرکه

الاقصی

انکار

انکار کند ضال و مبتدع باشد مث شاهد معراج نبی و افراست ۵ آنکه مقر نیست بدین کافرست
دست که سلطنت این وصال ۵ نیست بپا مردی خیل خیال ۵ عقل چه داند چه مقامست این ۵
عشق شناسد که چه دامست این ۵ و معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد
و روح بوده معا و در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه ثقل جسد را مانع دانند از صعود
ارباب بدعتند و منکر قدرت ۵ آنکه سرشت تنش از جان بود ۵ سیر عروجش بتن آسان بود
و در آن شب جبرئیل با جوقی از ملایکه آمده و آنحضرت را از حجرهٔ ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام
برده و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته و باندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده
شبی رخ تافته زین دیر فانی ۵ مخلوت در سرای ام هانی ۵ رسیدش جبرئیل از بیت معمور ۵
براق برق سیر آورده از نور ۵ قوی پشت و گران سیر و سبک خیز ۵ براندن دور بین وقت تیز
روایت صحیح آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در بیت المقدس انبیا و ملایکه را
دیده ایشانرا امامت کرده از صخره بمعراج برآمد و براق یا پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول
آدم را و در دوم عیسی را و یحیی را و در سیوم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در
ششم موسی و در هفتم ابرهیم را علیه السلام دید و بر ایشان سلام کرده جواب بر سبیل اکرام
شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمة بنظر وی در آمد و جبرئیل نزدیک
حجاب از مرافقت وی باز استاد و گفت لو دنوت انملة لاحرقت ۵ جان کرم در رتبه قرب
راند ۵ که در سدره جبرئیل از وباز ماند ۵ و از اینجا تنها حجاب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید
که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت
عزت ادن منی شنید و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر
دنیا نهاده از آنجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمد

اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود کلام سرمدی بی نقل شنود ٥ خداوند جهانرا
بی جهت دید ٥ بدید آنچه از حد دیدن برون دید ٥ مپرس اما از کیفیت که چون بود ٥
وبنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات التحیات لله والصلوة والطیبات بجای
آورد ویاکرام السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته مخاطب گشت ودر تشریف این سلام
امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ٥ جو کرده وعد
های لطف در گوش ٥ نکرده امت خود را فراموش ٥ ودر حین مراجعت بهشت ودرجات
آن ودوزخ ودرکات آن بنظروی درآوردن وهدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند
وبه بیت المقدس باز آمد ومتوجه مکه شده وکاروانهای قریش را دید ومدت این سفر سه ساعت
وبقولی چهار ساعت بوده ٥ راه زاندازه برون رفته ٥ بی توان برد که چون رفته ٥
عقل درین واقعه حاشا کند ٥ عشق نه حاشا که تماشا کند ٥ آورده اند که چون بامداد
همین شب قصه معراج تقریر فرموده مؤمنان تصدیق نمودند وکفار استبعاد عظیم نموده
نشان بیت المقدس پرسیدند وآن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته از هرچه طلبیدند نشانه
باز داد واز کاروانهای خود خبر جستند بصحیح بایشان گفت وآنرا که مدد توفیق رفیق طریق
نبود در انکار وتکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت را معراج برد تا آیات ملک وملکوت به
بیند ودیگرانکه تکذیب وتصدیق منکر ومقر ظاهر گردد انه بدرستی که خدای هو السمیع
اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب البصیر بینا باحوال مؤمنان در تصدیق وبقولی
سمیع وبصیر بمعنی مسموع ومبصر است یعنی شنوایند محمد را صلی الله علیه وسلم کلام خود ونمود
اورا آیات قدرت بر دوام خود وبعضی ضمیر را عاید بآنحضرت دارند در نسخات مذکور است
که بدرستی که محمد صلوات الله وسلامه علیه شنوا بود مرآنچیز را که بدان خطابش کردند وبینا بود

مرآنچیز راکه بوی نمودند ودر بحر الحقایق آورده که بنمودیم اورا از آیاتی که مخصوص است بجلال
وجمال ما انه هو السمیع البصیر ببصرنا ٥ جو در مکتب بی نشانی رسید ٥ جگویم که
آنجا چه دید وشنید ٥ ورق در نوشتند وگوش شد سبق ٥ شنیدند حق بود ودیدند حق
وچون در مرآت الصفا فی معجزات المصطفی قصه معراج بر سبیل استقصا آورده ایم ونکات
ودقایق عروج ونزول وادله قاطعه بر اثبات آن ودفع ومنع منکران بطریق استیفا ذکر کرده باینجا بساط
اطناب مطوی ساخته رجوع نموده شد بتفسیر والله اعلم وخبیر وآتینا ودادیم ما موسی
الکتاب موسی را علیه السلام توریة وجعلناه وساختیم کتاب موسی را هدی لبنی اسرائیل راه
نماینده فرزندان یعقوب علیه السلام وگفتیم مر ایشانرا الا تتخذوا آنانکه فرا مگیرید من دونی
بجز من وکیلا پروردگاری که مهم خود بوی گذارید ذریة من حملنا ای ذریة الکس که برداشتیم
اورا در کشتی مع نوح با نوح علیه السلام مراد سام است که ابرهیم که جد بنی اسرائیل است از نسل او بود
یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید وشکر آن بگذارید انه بدرستی که
نوح کان بود عبدا شکورا بنده سپاس دارنده که همه حالات از اکل وشرب ولبس وقعود ورکوب
ومشی خدایرا شکر کفتی این ترغیبست مر ذریات را باقتدا در شکر نعمت الهی که مودی بمزیدست
لئن شکرتم لازیدنکم وقضینا واعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم الی بنی اسرائیل بسوی بنی
اسرائیل فی الکتاب در توریت وبیان کردیم که بخدای که شما لتفسدن هر آینه افساد کنید وتباهی
از شما بدید آید فی الارض در زمین شام مرتین دو بار افساد اول ایشان مخالفت احکام توریة
بوده وناشنیدن کلام ازنبیا علیه السلام که پیغامبر ایشان بود وافساد ثانی قتل یحیی وقصد هلاک
عیسی علیهما السلام حق سبحانه ایشانرا خبر داده که شما دونوبت افساد خواهید کرد علوا کبیرا وبلند
خواهید شد بلند شدنی بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من وتکبر خواهید نمود

باز آرید کار من فَاِذَا جَاۤءَ بس جون بیاید وَعْدُ اُولٰیهُمَا وعدهٔ عقاب افساد اول از آن هردو بَعَثْنَا
برانگیزیم و مسلط کنیم عَلَیْکُمْ بر شما عِبَادًا لَّنَا بندگانی که مارا هستند اضافه خلق است نه اضافهٔ
مدح جه مراد بخت نصر است بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا سنحاریب یا رئیس عمالقه بس صفت
آنها میکوید که اُولِیْ بَاْسٍ شَدِیْدٍ خداوندان کارزار سخت دیبا طی گفته که مهیب باشند و آوازهاء ایشان
جون رعد و جشمهای ایشان جون برق فَجَاسُوْا بس در آیند خِلٰلَ الدِّیَارِ میان سراهای شما برای قتل
و غارت و اسیر وَکَانَ و هست این حکم وَعْدًا مَّفْعُوْلًا وعده کرده شده یعنی لا بدست از آنکه بشود
ثُمَّ رَدَدْنَا بس باز گردانیم لَکُمُ الْکَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَیْهِمْ که شمارا قتل و غارت
کردند و مقهور و مغلوب سازید ایشانرا وَاَمْدَدْنٰکُمْ و مدد دهیم شمارا بِاَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَّبَنِیْنَ
و بزیادتی بسران وَجَعَلْنٰکُمْ و سازیم شمارا اَکْثَرَ بیشتر از بیشتر نَفِیْرًا از روی عدد یعنی زیاده
سازیم از آنجه بیش از قتل بودید یا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن اِنْ اَحْسَنْتُمْ
اگر نیکویی کنید اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ نیکویی کرده باشید با نفسهای خود جه ثواب آن بشما رسد
وَاِنْ اَسَاْتُمْ و اگر بدی کنید فَلَهَا بس وبال آن مر نفس شمارا باشد و بس در مدارک از مرتضی علی رضی الله
عنه نقل میکند که من هرگز با کسی نیکویی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده بس این آیة خوانده اند
یعنی هرجه کسی میکند با خود میکند بیت در جهان گر نیک و گر بد کرده ام ۵ هرجه کردم جمله
با خود کرده ام ۵ فَاِذَا جَاۤءَ بس جون بیاید وَعْدُ الْاٰخِرَةِ وعدهٔ عقاب نوبتی دیگر یعنی افساد دوم
و بین الافسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که جون وعدهٔ عقوبت ثانیه در رسید
بفرستیم کوهی را بشما یعنی ططوس رومی و قوم او را برانگیزیم لِیَسُوْۤءٗا تا آن فرستادند در اینجا نند
بد سازند وُجُوْهَکُمْ رویهای شمارا یعنی آثار غم و اندوه بر بشرهٔ شما پیدا کنند و حفص لِیَسُوْۤءَ بجمع
میخواند یعنی تا آن قوم رویهای شمارا بد سازند وَلِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند به بیت المقدس کَمَا دَخَلُوْهُ

جنانچه

جنانچه در آمدند نوبت اول قوم بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر ططوس نیز در آیند
وَلِیُتَبِّرُوْا و تا هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنجه غالب شوند بر آن تَتْبِیْرًا هلاک
کردنی درین قصه خلاف بسیار است و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول
اصح و اشهر که در مختار القصص و غیر آن در ازکتبی که در اخبار انبیا علیهم السلام نوشته اند
جنانست که جون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام
و او مردی ضعیف حال و اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند
اول سنحاریب ملک موصل بیاید و متعاقب او سلما پادشاه آذربیجان برسید و هر دو تلاش شهر
بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال در میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریا
مبارزت از صرصر مخاصمت موج در آید بیت سپه داران سپه در هم فکندند ۵ صلای
مرگ در عالم فکندند ۵ ز پیکان عالمی را ژاله بگرفت ۵ ز خون روی زمین را لاله بگرفت
عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم
ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس
هر یک با لشکر کرار همه تیغ زن و نیزه گذار در بیت المقدس جمع شدند و جون داعیهٔ سلطنت شرکت
بر نتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرایی و نبرد آزمایی قیام و اهتمام نمودند ۵ در افتادند
همجون شیر غران ۵ بگرز و نیزه و شمشیر بران ۵ بنی اسرائیل دعای اللهم اشغل الظالمین
بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین خالمین آغاز کردند و نکباء نکبت غبار ادبار بر دیدهٔ آن خا
کساران پاشید هزیمت را غنیمت دانسته و دعا بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند بیت
نه جای قرار و نه جای ستیز ۵ نهادند ناکام رو در گریز ۵ اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل در
آمد و جون غنیمت بنج لشکر عظیم در حوزهٔ تصرف آوردند بحکم اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰی

اَنَّ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ سر تحیر از کریبان عصیان برآورده ودست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده
حکم توریت را برطرف نماندند هرچند ارمیاء پیغمبر علیه السلام ایشانرا پند داد وکفت از آنجه
توریت مقرر شده این افساد اولست مکنید وخود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند خوسجانه
بخت‌نصر مجوسی را که کاتب سنجاریب بود وبعد از فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بریشان کماشت
تا بیامد وبا ایشان حرب کرده غالب شد ومسجد را خراب ساخته توریت را بسوخت و هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل
برده کرفت این عقوبت اول بود بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود از ین حال
خبر یافته مال بسیار کرفت وسی هزار بنا وسایر عمله با خود آورد وسی سال بعمارت ولایت
ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیکر بنی اسرائیل خوش وقت شدند واموال واولاد ایشان
روی بازدیاد نهاد وباز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر بر زد ویحیی معصوم را علیه السلام بقتل
رسانیدند وقصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید وططوس نصرانی بر
ایشان غلبه کرده دیکر باره مسجد را خراب کرد واند وخته‌ء ایشان بغارت برد وحق سبحانه در طوری
بعد از وعدهٔ این دو عقوبت با ایشان کفته بود که عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید پروردکار شما بعد از عقوبة
ثانیه یعنی اکر توبه کنید تحقیق است أَنْ يَرْحَمَكُمْ انکه رحمت کند بر شما وباز شما را منعم سازد وَإِنْ
عُدْتُمْ واکر باز کردید نوبتی دیکر بنافرمانی عُدْنَا باز کردیم ما نوبهٔ سیم بعقوبتی دیکر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ
وکردانیدیم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناکرویدکان حَصِيرًا زندانی که در آنجا باز داشته شوند
وبر خروج قادر نباشند وبنی اسرائیل نوبت سیم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم وبقتل وجلا وجزیه وخواری معاقب کشتند إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن
راه می‌نماید لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ براهی که آن راستست ویا بند تر از همه راهها یعنی طریق اوامر ونواهی
وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ ومژده میدهد قرآن کرویدکانرا يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنانکه میکنند عملهاء

شایسته

شایسته أَنَّ لَهُمْ بانکه ایشانراست أَجْرًا كَبِيرًا مزدی بزرک یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ ومژده میدهد مؤمنانرا که بانکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیکروند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده
کرده ایم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی بالم یعنی آتش دوزخ بس مؤمنانرا دو بشارتست
وعقاب اعداء ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ ودعا میکند آدمی وخدایرا میخواند در وقت غضب
بِالشَّرِّ به بدی بر نفس واهل ومال خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او به نیکوئی مراد نضر بن
حارث است که عذاب از خدای بدعا میخواست که أَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ
وهست آدمی عَجُولًا شتاب کننده در دعا بی تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب
از حالی بحالی نه در سرما تحمل دارد ونه در ضرا نه در کرما شکیباست ونه در سرما وَجَعَلْنَا
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وکردانیدیم شب وروز را آيَتَيْنِ دو علامت دلالت کنند وتعاقب
یکدیکر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا بس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ آیتی را که شب یعنی
ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ وساختیم آیتی را که روزست مُبْصِرَةً
روشن در وی همه چیز بینید لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید در روشنی او فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ افزونی
در معیشت از پروردکار خود وکفته‌اند آیت روز آفتابست وآیت شب ماه ومحو آیت
شب نقصان نور ماه است از بدریه تا محاق ودر لباب از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند
که بیش ازین ماه وآفتاب در نور مشابه یکدیکر بودند وبدان سبب روز از شب ممتاز نبود
حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا بر خود پر روی ماه مالید ونور او محو کشت
وآفتاب بر حال خود بماند بس معنی آیة بدین قول آنست که نور ماه محو کردیم وآفتاب را روشن
کذاشتیم تا شما روز را زنی اکتساب معاش خود روید وَلِتَعْلَمُوا وتا بدانید از اختلاف شمس وقمر
عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها وَالْحِسَابَ وحساب آجال ومواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ وهرچیزیرا که

بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فصلناه بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته
تفصیلاً بیان کردنی وکل انسان و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر الزمناه الزام کرده ایم او را
طائره عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته ایم فی عنقه
در گردن او یعنی او را ناچار است از آن و آن ملازم او ست چنانچه طوق لازم عنق است
و در زاد المیسر از مجاهد رحمه الله نقل میکنند که هر مولودی را لکابیست از گردن او آویخته و در
آنجا نوشته که شقی ام سعید بعضی برانند که اعراب به پریدن مرغ از راست و چپ تفال میکرده
اند از جانب یمین نشانهٔ یمن میگرفته اند و طرف شمال بشامت نسبت میدادند پس اینجا استعاره
کرده است طایر را بآنچه سبب خیر باشد در عین المعانی گفته که طایر آن کتابیست که روز قیامت
پران پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه آنست که عهدهٔ آن در گردن اوست ونخرج که
دیرون آریم برای هر آدمی یوم القیامة روز رستخیز کتابا نوشته که صحیفهٔ عمل اوست
یلقاه منشورا به بیند آن کتاب را بازکشاده در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد
نامهٔ اعمال او در بحند و چون مبعوث شود بازکشاده بدست وی دهند و گویند اقرأ کتابك
بخوان نامهٔ اعمال خود را و در آن روز همه آدمیان خواننده خواهند بود و خطاب بهر یك
خواهد رسید که نامهٔ خود املا کرده بخوان کفی بنفسك الیوم بس است نفس تو امروز علیك
بر تو حسیبا شمار کننده یعنی خود به بین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی عمر بن الخطاب
رضی الله عنه فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که
از نیك و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارك احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد
بود الیوم عمل حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را
امروز هرچه با مردم گویی و هرچه از ایشان گوی شنوی و هر عملی که کنی تا نماز شام با من بگوی و حکا

وسکنات

وسکنات خویش همه با من عرض کن آن پسر نماز شام بتکلفی تمام بگرو ذکر داد و گفتار خود را با پدر
باز گفت پدر روز دیگر همین حال از پسر درخواست پس گفت ای پدر زینهار هرچه خواهی از رنج و کلفت
بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر فرمود که من ترا درین کار بندی دادم تا ابدا در
هوشیار و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یکروزه حساب دادند با پدر نیست
حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد بیت تو نمیدانی حساب صبح و شام ٥ پس
حساب عمر چون گویی تمام ٥ زین عملهای نه بر هیچ صواب ٥ نیست جز شرمندگی وقت حساب
من اهتدی هر که راه یابد و بر راه راست رود فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه
برای نفس خود یعنی راه یافتن او او را نجات خواهد داد و پس ومن ضل هر که گمراه شد فانما
یضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاك
خواهد کرد و پس ولا تزر و برندارد وازرة هیچ نفس دارندهٔ وزر اخری گناه نفس دیگر
ولید مغیره کافرانرا میگفت متابعت من کنید و من گناهان شما را بر دارم حق سبحانه میفرماید
که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نی بار دیگری وما کنا معذبین و نیستیم ما عقاب کنندهٔ
قومی حتی نبعث تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم رسولا فرستادهٔ بر ایشان تا ایشانرا براه راست
خواند و حجت بر ایشان لازم کند واذا اردنا و چون خواهیم ان نهلك قریة آنکه هلاك کردانیم
اهل شهری و دهی را امرنا بسیار کردانیم مترفیها متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران
و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بر زبان رسولی که مبعوث بدیشانست ففسقوا پس ایشان
از سخن بیرون روند و تمرد کنند فیها در آن شهر فحق پس واجب شود علیها القول بر اهل
آن دیه کلمهٔ عذاب سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبة شوند فدمرناها پس
از بنیاد برکنیم ایشانرا و خراب سازیم منازل ایشانرا تدمیرا خراب کردنی و از بنیاد برکندنی

وَكَمْ اَهْلَكْنَا و هرچه بسیار کرده ایم هلاک ازاهل قرنها مِنَ الْقُرُونِ از پس فوت نوح علیه مِنْ بَعْدِ نُوحٍ السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرنی صد و بیست سالست یا چهل یا هشتاد یا مئة که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد وَكَفٰى بِرَبِّكَ و بسنده است آفریدکار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهٖ بگناه بندکان خود خَبِيرًا داناکه ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِيرًا بیناکه خطیئات آشکار ای ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که مَنْ كَانَ هرکه باشد از روی حسابت هت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا بشتابانیم لَهٗ برای او فِيهَا در دنیی مَا نَشَاءُ آنچه ما خواهیم از نعمتها لِمَنْ نُرِيدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیی ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده کنیم لَهٗ جَهَنَّمَ برای او دوزخ را در آخرت يَصْلٰيهَا در آید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَدْحُورًا رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ و هرکه خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعٰى لَهَا و بشتابد برای آن یعنی سعی کند با عمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد با یمانی خالی از شایبهٔ شرک فَاُولٰئِكَ پس آن کروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان كَانَ سَعْيُهُمْ هست سعی ایشان مَشْكُورًا مقبول و پسندیده و نزدیك خدای كُلًّا هریکی را ازین دو کروه که طالبان دنیی و جویندکان عقبی اند نُمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هٰؤُلَاءِ انکروه را بمقدار کفایت وَهٰؤُلَاءِ وانکروه را بقدر همت یعنی هیچ کدام را محروم نکردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطاء خداوند تو وَمَا كَانَ و نیست عَطَاءُ رَبِّكَ عطاء آفریدکار تو مَحْظُورًا منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر مؤمن را در هر دو سرا و کافر را همین در دنیا اُنْظُرْ بنکر بدیدهٔ اعتبار که از روی حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا چکونه افزونی داده ایم بَعْضَهُمْ بعض آدمیان را عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیکر

ازیشان

ازیشان در روزی که بعضی را سعت است در آن و جمعی را اند ما تفضیل داده ایم برخی را که طالب آخرتند بتوفیق بر برخی که جویندهٔ دنی اند وَلَلْاٰخِرَةُ و هر آینه آن سرای اَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرکترست از روی درجات تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه تا درجه برتر از ما بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکه تا درکهٔ زیرتر از همین مقدار بعد خواهد بود لَا تَجْعَلْ فرا مکیر ای آدمی مَعَ اللّٰهِ با خدای اِلٰهًا اٰخَرَ خدایی دیکر فَتَقْعُدَ پس بنشینی در دوزخ جاویدان مَذْمُومًا نکوهیده یعنی موصوف بهمهٔ بدیها مَخْذُولًا فروکذاشته یعنی محروم از همه نیکوییها وَقَضٰى رَبُّكَ و حکم کرد پروردکار تو ای محمد بر مکلفان اَلَّا تَعْبُدُوْٓا با آنکه نه پرستید اِلَّآ اِيَّاهُ مکر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیمست نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَيْنِ و دیکر با آنکه نیکویی کنید با پدر و مادر اِحْسَانًا نیکویی کردنی یعنی عبادت خود را با احسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریبند در وجود تربیت اولاد را اِمَّا يَبْلُغَنَّ اکر برسد عِنْدَكَ الْكِبَرَ نزدیك تو بزرکسالی و کبر سن اَحَدُهُمَا یکی از ایشان اَوْ كِلَاهُمَا یا هر دوی ایشان یعنی نزدیك تو پیر شوند و محتاج خدمت تو کردند فَلَا تَقُلْ پس مکوی لَهُمَا اُفٍّ مر ایشان را اف و آن کلمه اضجرست که بلوقت کسی از چیزی به تنك آید یا بر و کران کرد دیا بنا آلوده شود این کلمه میکوید حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشان را مکوی یعنی از ایشان بتنك میا و صحبت ایشان را کران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانك بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده وَقُلْ لَهُمَا و بکوی مر ایشان را قَوْلًا كَرِيمًا سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و کفته اند با ایشان چنان سخن کوی که بندهٔ کنه کار عاجز با خواجهٔ خشمناك درشت خوی کوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو کیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان بزرکی و تکبر مکن بلکه ملایمت و نرمی و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دین روز محتاج

وَاكبرُ و بزرگتر

ایشان بوده در تربیت وایشان امروز محتاج تواند در خدمت وتقویت وقل رب ارحمهما وبکوی ای پرور

دکار من وبخشای برایشان کما ربیانی همچنانکه پرورد ندمرا صغیرا در حالتی که خورد بودم وحقیقت

دعاء رحمت در حق والدین آنست که اکر مؤمن اند بهشت رسان واکر کافر ند راه نمای باسلام وایماد

خشنودی حضرت الهی برضای والدین بازبسته است من رضی الله عنه والداه فانا عنه راض پس سوابق

حقوق ایشانرا بلواحق عقوق بیش نباید رفت ~ آنکه تنت پاره از جان اوست ٥ قطره

از چشمه حیوان اوست ٥ آب از و دیده نهال برت ٥ شیر از آن خورده لبان ترت ٥ زوجود

بشهت فتوت بود ٥ خونش خوردانی چه مروت بود ربکم اعلم پروردکار شما داناترست بما فی

نفوسکم بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین وعقوق ایشان ان تکونوا صالحین اکر باشد شایسته کا

یعنی نیکوی کنندکان بمادر وپدر فانه کان پس بدرستی که خدای هست للاوابین مر توبه آرندکان را

از عقوق بارجوع کنندکان بحضرت او غفورا امرزنده وآت ذی القربی وبده خداوند خویش را

حقه آنچه حق اوست از نفقه وحسن معیشت باو وامام اعظم رحمه الله فرموده که حق اقارب آنست

که اکر درویش ومحتاج باشند برایشان نفقه کنی وکفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول

علیه وعلی آله السلام وحق ایشان عطاء خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه مقرر فرموده

در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که امام علی بن الحسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسیدکه

قرآن میخوانی کفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل نخوانده وآت ذی القربی حقه جواب داد که

خواندم وکویا که شما اهل آن قرابتید که خدای امر کرده است باعطاء حق شما امام فرمود که آری

اهل آن قربه مائیم والمسکین وبده درویش را وابن السبیل وراه کذری را حق ایشان از زکوة ولا تبذر

تبذیرا واسراف مکن یعنی پراکند. مساز مال خود را در آنچه نشاید تبذیرا پراکندن ساختنی مجاهد

ر رحمه الله فرموده که برابر کوه احد زر در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد واکر جوی با حبه

در باطل خرج نمایند اسراف باشد ان المبذرین بدرستی که اسراف کنندکان کانوا هستند اخوان

الشیاطین برادران دیوان یعنی مثال ایشان در شرارت واتلاف اموال عرب هر کرا التزام عادت قوم

کند ومتابعت امور ایشان نماید کویند هواخی ایشم آورده اند که کفار اموال خود را بربا وسمعه خرج

میکردند وجهت یک میهمان شتران متعدد میکشتند حق تعالی ایشانرا نکوهش میکند که در

تضییع اموال امثال دیوانند وکان الشیطان وهست دیو لربه مر پروردکار خود را کفورا

منکر یعنی حاجت نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبرست که بلال وصهیب وخباب

وبعضی از فقرا وصحابه رضوان الله علیهم اجمعین در برخی اوقات از حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی وآنحضرت از غایت شرم وآزرم از ایشان اعراض

فرمودی این آمد که واما تعرضن عنهم واکر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة برای انتظار

روزی که من ربک ترجوها ونزد پروردکار خود امید میداری انرا فقل لهم پس بکوی ایشانرا

قولا میسورا سخنی نرم ونیکو یا دعا کن برای درویشان بآسانی کشیدندبا دفقر یا وعده ایشانرا

آورده اند که بعد از نزول آیت چون از آن حضرت چیزی طلبیدندی وحاضر نبودی فرمودی

که یرزقنا الله وایاکم در اسباب نزول آمده که مسلمه با یهودیه کرو بستند ومضمون رهن آنکه حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم از موسی کلیم سخی ترست وجهت آزمایش دختر خود را بجناب

نبوت مآب فرستاد دخترک آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیرهن میطلبد حضرت

فرمود که زمان باش تا زمان برسد تو ساعتی دیکر باز آی دخترک بعد از زمانی باز آمد که مادر

من آن پیرهن میطلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمد وپیرهن بیرون کرده بوی

داد وخود برهنه بنشست بلال قامت کشید ویاران منتظر جمال آنحضرت وبسبب

برهنکی بیرون نمی آمد آیت نازل شد که ولا تجعل یدک وساز دست خود را مغلولة الی عنقک

و بسته بکردن خود تا بر بسط آن توانا نباشی بر بستن دست کنایتست از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا
و مکشای دست را کُلَّ الْبَسْطِ همه گشادن بسط ید عبارتست از عطا و کل البسط اشارت
باسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ که بنشینی مَلُومًا ملامت کرده شده مَحْسُورًا درمانده و محتاج
حق تعالی باعتدال صفة سخا میفرماید و از طرفین او که تقتیر و تبذیر است منع میکند و در
مجمع البحرین ابو قوسی قطعه در معنی این آیه آمده و هی هذه ٥ مبند از سر امساک دست در
کردن ٥ که خصلتیست نکوهیده پیش اهل نهی ٥ مکن بجانب اسراف نیز چندان میل ٥ که
هر چه هست کنی یکدم ز دست رها ٥ جود میانه این هر دو راه چندانی ٥ تفاوتست که از آفتاب
تا بسما ٥ بس اختیار وسط راست در جمیع امور ٥ بدان دلیل که خیر الامور اوسطها
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای
هر که خواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که ارادت و اقتضا میکند و این بسط و قبض از
محض حکمتست و کس زهره اعتراض ندارد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان
خود خَبِيرًا بَصِيرًا دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید أَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از
ترس درویشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را هم بس غم روزی ایشان مخورید
که هر کس که او جان دهد نان دهد إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی که کشتن ایشان خِطْئًا هست
خطای كَبِيرًا بزرگ چه مشتمل است بر قطع تناسل و انقطاع نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا و نزدیک
مشوید و کرد آن مگردید إِنَّهُ بدرستی که زنا كَانَ فَاحِشَةً هست عمل زشت وَسَاءَ سَبِيلًا و بد
راهیست در تفسیر زاهدی آورده که راه مغان و کبرانست وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید النَّفْسَ الَّتِي
آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمان اند و ذمی و معاهد که
ایشان را نشاید کشتن إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص بر و لازم شود یا مرتد گردد یا زنا

کنند

کنند بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ و هر که کشته شود مَظْلُومًا در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب
قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی ما دادیم لِوَلِيِّهِ مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر
اوست سُلْطَانًا تسلطی و قوتی که قصاص کند تا مل را یا دیة بستاند فَلَا يُسْرِفْ پس باید که
ولی اسراف نکند فِي الْقَتْلِ در کشتن آنکه قصاص بر و لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند
یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی و وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد
مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه از آن نهی فرموده که باید که ولی غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستی که ولی
كَانَ مَنْصُورًا هست یاری داده شده در قصاص بمعونة امرا و حکام كَانَ مَنْصُورًا و نزدیک مشوید
وَلَا تَقْرَبُوا بمال یتیم و در آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي مگر بآن طریق که شرعا و عرفا هِيَ أَحْسَنُ
و آن بهتر و نیکوترست یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند و ربح او بوصله
معاش او نشیند و این معنی را التزام نمایید حَتَّى يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بغایت قوت
یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد بر وی ظاهر باشد وَأَوْفُوا و وفا کنید بِالْعَهْدِ بعهدی که
بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا به پیمانی که با یکدیگر می بندند إِنَّ الْعَهْدَ بدرستی که
صاحب پیمان كَانَ مَسْئُولًا هست سوال کرده شده یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواهند
پرسید سلمی رحمه الله آورده که خدا را عهدهاست بر جوارح آدمی بر ملازمت آداب و بر نفس
او باداء فرایض و بر دل او بخوف و خشیه و بر روح او بآنکه از مقام دور نشود و بر سر
او بآنکه مشاهده ماسوی نکند و از هر عهدی خواهند پرسید تا کسی از عهده این عهد
چون آید برون وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام به پیمایید کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون به پیمایید برای دیگری
وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازوی راست یا بکیان ذَٰلِكَ این تمام پیمودن
و راست سنجیدن خَيْرٌ بهترست شما را از خیانة وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از جهت عاقبت

ولا تقف وازپی مرو ما لیس لک آنچیز تراکه نیست ترا به علم بانچیز دانایی یعنی بتقلید
وکمان ازپی چیزی مرو وتا ندانی مکوی دانستم وتا ندیدی مکوی دیدم وتا نشنوی مکوی
شنیدم محمد بن الحنفیه رضی الله عنه در معنی آیت فرموده که کواهی در دروغ مده ان السمع
بدرستی که کوش والبصر وچشم والفؤاد ودل کل اولئک هریک از اینها کان عنه باشد از نفس
خود مسئولا پرسیده شده یعنی ازیشان خواهند پرسید چه دانستی وچرا دانستی ولا
تمش فی الارض مرو در زمین مرحا رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانچه متکبران خرامند
انک بدرستی که تو لن تخرق الارض نتوانی شکافت زمین را بپای در وی کشیدن ولن تبلغ
الجبال ونرسی بکوهها طولا از روی درازی قیامت یعنی که زمین را نتوانند درید وبا کوه
همسری نتوانند نمود او را تکبر وتعظیم چرا باید کرد زخاک آفریدت خداوند پاک
پس ای بنده افتادگی کن چو خاک کل ذلک همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر ونواهی که از آیة لا تجعل
مع الله الها آخر تا اینجا که مذکور کشت وآن یازده امر وچهارده نهی است وابن عباس رضی الله
فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده کان سیئه هست بدی او یعنی آنچه
منهی عنه از آن عند ربک مکروها نزدیک پروردکار تو ناپسندیده ذلک آنچه مذکور شد
از احکام مما اوحی از آنچیزیست که وحی کرد الیک ربک بسوی تو آفریدکار تو من الحکمة
از علمی که شناخت حق است لذاته دانستن خیر للعمل به ولا تجعل وفرا مکیر مع الله با خدای
الها آخر خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است برآنکه توحید اصل همه احکام است وهذا در
مفتتح ومختتم این امور نهی فرمود از شرک ودر اول نتیجه که در دنیا بر آن مرتب باشد ذکر کرد
که فتقعد ملوما مخذولا ودر آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد در عقبی ایراد نمود که
فتلقی اکر شرک آری پس انداخته شوی فی جهنم در دوزخ ملوما در حالتی که ملامت

کرده شد

٤٧١

کرده شده باشی یعنی ملایکه واهل ایمان ترا ملامت کنند مدحورا ودر حالتی که رانده باشی
ودور مانده از رحمت خدای وبعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که کفتند الملائکة بنات الله
ومیکوید افاصفیکم ربکم آیا برکزید شما را پروردکار شما بالبنین به پسران واتخذ وفرا
کرفت برای خود من الملائکة اناثا از فرشتکان دختران این خلاف آنست که عادت شما بر آن جاری
شده که از دختران ننک میدارید وبه پسران می نازید انکم لتقولون بدرستی که شما میکویید
قولا عظیما سخنی بزرک که اضافه ولد میکنید بحق سبحانه ونفس خود را تفضیل مینهید وآنکه
محبوب را بخود ومکروه را بدو نسبت میدهید ولقد صرفنا وبدرستی که کردانیدیم ومکرر ساختیم
بر آیة خود را از ولد فی هذا القرآن در چندجای از قرآن لیذکروا تا یابند وپند پذیر شوند
وما یزیدهم ونمی فزاید ایشان را تکرار این سخن الا نفورا مکر رمیدن واز حق دور شدن
قل بکوای محمد صلی الله علیه وسلم لو کان معه آلهة اکر بودندی با خدای بحق خدایان دیکر
کما تقولون همچنانکه شما ای مشرکان میکویید وحفص بغیبه میخواند یعنی چنانچه کافران میکویند
اذا لابتغوا آنکاه آن خدایان طلب کردندی الی ذی العرش بسوی خداوند عرش یا مالک ملک
سبیلا راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانچه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه آیتها بسبب
ونکوهش ایشان می فرستد اکر ایشان خدای یا شریک خدای بودندی بایستی که راه منازعت
جستندی وعیب وعجز را از خود نفی کردندی سبحانه پاکست خدای وتعالی ودور است عما
یقولون از آنچه ایشان میکویند علوا کبیرا برتری بزرک در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد
جناب ابن الارت رضی الله عنه کفته که مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در دست
مبارک وی تسبیح کفت خدا را چنانچه همه قوم شنیدند واز روی تعجب کفتند یا رسول الله این چوب
خشک چکونه تسبیح میکوید له مر خدای را السموات السبع والارض هفت آسمان وزمین ومن فیهن

محجن عصای برکج راکویند ۱۲

بتسبیح میکوید نسخه

و هرکه در اینهاست از ملایکه وجن وانس وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ ونیست هیچ از مخلوقات اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر
تسبیح میکوید خدایرا تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید
بصفات کمال امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح کویند زندکان از اهل زمین واسمان بزبان
قال وباقی از ایشان بلسان الحال یعنی دلالت میکنند با مکان وحدوث خود بر صانع واجب قدیم
واین تنزیه است مراد را از لوازم امکان و توابع حدوث همه اشیا مسبح وی باشند وَلٰكِنْ
لَا تَفْقَهُونَ ولیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشانرا چه شما را نظر صحیح وعقلی صافی
که بآن فهم تسبیح ایشان کرد نیست اِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل عقوبت
نیکند بر غفلت شما غَفُورًا آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد در حقایق سلمی از ابوعثمان
مغربی قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میکویند اما انرا نشنوند
وفهم نکنند مکر عالم ربانی که کوش دلها وکشاده بود ونعم ما قال بذکرش هرچه بینی در خروشست
دلی داند درین معنی که کوش است نه بلبل برکلش تسبیح خوانست که هرخاری که تسبیحش زبانست
در فتوحات مذکورست که اکر مراد از تسبیح آنست که اشیا بلسان الحال کو یند بس در ایراد وَلٰكِنْ لَا
تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ فایده نباشد ودر باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بکوش خود
شنیدیم که سنکی بزبان قال ذکر ملك متعال کفت وبا ما خطابی کرد جون مخاطبهٔ عارفا ن
وسخنان ادا نمود که هر آدمی آنرا در نیابد ودر بحر الحقایق آورده که هر ذرهٔ از ذرات موجودات
را زبانیست ملکوتی که بتسبیح وحمد حضرت خداوند ناطق است وبدان زبان حصا در دست
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم تسبیح کفت وشهادت اعضا که اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِي اَنْطَقَ
كُلَّ شَيْءٍ اشارتست بدانست بهمین زبان خواهد بود وتتمهٔ سخنان درین باب از تفسیر جواهر مطالعه
توان نمود والتوفیق من المنان المعبود آورده اند که ابوجهل واضراب او قصد آن کردند که

حضرت

حضرت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم بوقت قران ایذا کنند حق سبحانه وتعالی آنحضرت را
از جشم ایشان بپوشید وآیة فرستاد که وَاِذَا قَرَاْتَ الْقُرْاٰنَ وجون میخوانی قرآنرا جَعَلْنَا
بَيْنَكَ می سازیم ومی آریم میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ ومیان آنانکه نمیکروند بدان
سرای حِجَابًا پردهٔ مَسْتُورًا پوشیده از حس تا ترا نه بینند وآزاری بتو نرسانند کویند
حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بعد از نزول سورهٔ تبت سنکی برداشته بطلب پیغمبر بیرون آمده وخواست
که برآن حضرت زند او را در خانهٔ ابوبکر رضی الله عنه نشان دادند بیامد وحضرت
آنجا نشسته بود وقرآن میخواند ام جمیل صدیق را کفت که صاحب تو کوکه مرا هجو کرده تا ازو
انتقام کشم ابوبکر رضی الله عنه کفت که او شاعر نیست که زبان بهجای کسی بکشاید بس کفت
فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ و جیست واوجه داند که در کردن من جه خواهد بود حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم صدیق را بپرس که درین خانه غیر تو کسی را می بیند صدیق رضی
الله عنه کفت ای ام جمیل درین خانه غیر از من کسی هست کفت با من استهزا میکنی بخدای
کعبه که نمی بینم بجز ابن ابی قحافه را بس بازکشت واین آیة نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت
قرآن از نظر کافران می پوشیم وَجَعَلْنَا ومیکنیم یعنی می افکنیم عَلٰى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان
اَكِنَّةً پوششها اَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند قرآنرا وآن پوشش حایل شود میان دل ایشان
وفهم قرآن وَفِيْ اٰذَانِهِمْ ومی نهیم در کوشهاء شان وَقْرًا کرانی تا استماع قرآن نکنند جون
قرآن معجزست از حیثیت لفظ ومعنی بس از برای منکران او اثبات کرد آنجه مانعست ایشانرا
از فهم معنی وادراک لفظ وَاِذَا ذَكَرْتَ وجون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْاٰنِ آفریدکار خود را در قرآن
وَحْدَهُ یکانه وی کنا وَلَّوْا عَلٰى اَدْبَارِهِمْ برکردن کافران بر پشتهاء خود یعنی باز پس دوند
نُفُورًا در حالتی که کریزندکان باشند از استماع توحید جه داعیهٔ ایشان آنست که الههٔ ایشانرا

باآله خود ذکر کنی نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا یَسْتَمِعُونَ بانچه ایشان میشنوند قرآنرا بِهِ بسبب
لنجین و برای آن از سخریة وهزل مراد آنست که قرآنرا برای استهزا و طعن در آن میشنوند
اِذْ یَسْتَمِعُونَ اِلَیْکَ وقتی که کوش فرا میدارند بسوی تو وَاِذْ هُمْ نَجْوٰی و وقتی که ایشان از کویند کانند
یعنی نهان بایکدیکر میکویند که کلام وی سحرست وشعر در عین المعانی آورده که نضر بن حارث
کفت من نیدانم که محمد صلی الله علیه وسلم جه میکوید ابو سفیان کفت من بعضی از سخنان وی
راراست میدانم ابو جهل کفت مجنون است ابو طب کاهنش خواند حویطب شاعرش لقب نهاد
واین آیة در شان این جماعتست اِذْ یَقُولُ الظّٰالِمُونَ یاد کن ای محمد جون کفتند ستمکاران یعنی
مشرکان مر صحابه راکه شما اِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت نمیکنید واز پی نمی روید اِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مکر
مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور بمعنی ساحر باشد جون مالی
بمعنی آتی اُنْظُرْ کَیْفَ بنکر که جکونه ضَرَبُوا لَکَ الْاَمْثٰالَ زدندی برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف
کردند بمجنون وساحر وکاهن وشاعر فَضَلُّوا بس کمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا یَسْتَطِیعُونَ
سَبِیلًا بس نمیتوانند یافتن راهی بسوی رشد وصواب یا راه نمی یابند بطعنهٔ تو بر وجهی که موجه
باشد بلکه در کار خود کم شده اند وحیران مانده ودر وصف تو سخنان نقیض میکویند کاهی ترا
شاعر میدانند وشعر از کمال عقل توان کفت وزمانی مجنون میخوانند وآن زوال عقلیست وَقٰالُوا
وکفتند کافران که منکر بعث اند اَئِذٰا کُنّٰا آیا آنهنکام که شویم ما بعد از مرک بمرور زمان عِظٰامًا
استخوانها وَرُفٰاتًا وخاکهاء خورد ریزه شده اَئِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانکیخته شدکان شویم خَلْقًا
جَدِیدًا آفریدهٔ نو وتازه استبعاد کردند که خاشاک خشک تر وتازه جون شود قُلْ کُونُوا بکو
کردید شما امر تمثیل است یعنی اکر فی المثل کردید بتن خود حِجٰارَةً سنک اَوْ حَدِیدًا یا آهن اَوْ خَلْقًا مِمّٰا
یَکْبُرُ یا آفریدهٔ از آنچیزها که بزرک است و وقعی دارد فِی صُدُورِکُمْ در سینهاشما مانند آسمان

وکوه وهرجه از قبول حیاة ابعدست البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده کرداند فَسَیَقُولُونَ
بس زود باشد که کویند مَنْ یُعِیدُنٰا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد بس از مرک قُلِ الَّذِی
فَطَرَکُمْ بکو آنکس که پیدا کرد شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ اوّل بار که خاک بودید بس آنکه خاک را تواند جان داد
در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایة فَسَیُنْغِضُونَ بس زود بود که حرکت دهند
اِلَیْکَ رُؤُسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی جنانچه کسی از تعجب سر خود می جنباند اینان از روی
انکار واستبعاد سر خود بجنبانند وَیَقُولُونَ وکویند مَتٰی هُوَ کی خواهد بود این بعثت
وحشر قُلْ بکو عَسٰی اَنْ یَکُونَ شاید که باشد قَرِیبًا نزدیک جه هرجه آینده است او را نزدیک
توان کفت وبعث شما واقع خواهد شد یَوْمَ یَدْعُوکُمْ در روزی که بخواند شما را خدای برای
محاسبه یا اسرافیل در نفخهٔ اخیر بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِیبُونَ بس شما اجابت کنید خدا را
یا اسرافیل را بِحَمْدِهِ در حالتی که قایل شده باشید به ستایش حق در خبر آمده است که خلایق
از قبور آمده خاک در سرهای می افشانند ومیکویند سبحانک اللهم وبحمدک در تفسیر بصایر حمد را
بمعنی امر داشته جنانچه در آیة فسبح بحمد ربک ای صل بامره بس معنی آیة جنین بود که شما را بخواند
وبامر او اجابت کنید او را وَتَظُنُّونَ وکمان برید از هول قیامت که در قبور خود اِنْ لَبِثْتُمْ درنک
نکردند اِلَّا قَلِیلًا مکر اندکی یا جون آخرت را معاینه ببینید زندکی خود را در دنیا اندک شمرید
نسبت با آن بس باید که خردمند آکاه امروز نیز حیوة دنیا را در جنب زندکی عقبی اندک شمرد واین
اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت وندامت در نماند
بدینی توانی توانی که عقبی خری ٭ بجز جان من روز حسرت خوری ٭ کسی کوی دولت ز دنیی برد
که با خود بعقبی نصیبی برد ٭ آورده اند مشرکان مکه در ایذاء صحابه قولا وفعلا تقصیر نمیکردند
مؤمنان صورت حال موقوف عرض حضرت رسالت پناه رسانیده بجدال ایشان دستوری طلبیدند

لخضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا حق سبحانه در بارهٔ انشان بدینها نفرمود وآیة
آمدکه وَقُل لِعِبَادِی بکو مر بندکان مرا یعنی مؤمنانرا که با کافران یَقُولُوا الَّتِی بکویند آن کلمه را هِیَ
أَحْسَنُ آن بهتر باشد یعنی در مقابلهٔ جفای ایشان درشتی نکنند که یهدی کم الله در نبیان آورده
که یکی عمر فاروق را رضی الله عنه دشنام داد او نیز خواست که در مقابلهٔ ستم کند حق تعالی
آیة فرستاد و بعفو فرمود و کویند کلمه احسن شهادتین است یا امر بمعروف یا نهی از منکر و بعضی گفتا
بر آنند که کلمهٔ نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مکر به نیکوی و اکر درشتی کنند در برابر او بعرے
سخن کویند إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو یَنزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی ے افکند میان آدمیان بس ممکنست
میان آدمیان بس ممکن است که درشتی بازای درشتی موجب ستیزه و عناد کرده آن صورت باز د
یاد مواد فساد کشد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستی که شیطان هست لِلْإِنسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا
مُّبِينًا دشمنی اشکارا که هر کز صلاح او نجوید و جز هلاک او نکوشد رَّبُّكُمْ پروردکار شما أَعْلَمُ بِكُمْ
داناترست بحال شما بقول بعضی مؤمنانند ایشانرا میکویید إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اکر خواهد خدای بخشد
بر شما و از جود کافران برهاند أَوْ إِن يَشَأْ یا اکر خواهد يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را بتسلیط کفا در بر
شما و کفته اند رحمت کند بهدایة یا توبه و عذاب نماید یا اقامت بر کناه و بقولی خطاب با کافران
میفرماید که اکر خواهد بخشد بر شما و عذاب دنیی را در تاخیر افکند و اکر خواهد هم در دنیی
عذاب کند بس مشیت متعلق بعذاب دنیی است و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا
أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا که محمدی صلی الله علیه وسلم عَلَيْهِمْ بر کافران وَكِيلًا نکاهبانی
که ایشانرا از کفر نکاه داری یا پایبندانی که ایمان ایشانرا ضامن شوی و اکر خطاب با مؤمنانست
معنی آیة این باشد که بفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مؤاخذ
نخواهے شد کردار ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و آفریدکار تو داناترست بِمَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بانکس که در

اسمان

اسمان و زمینست یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نکذارد در انوار فرموده که
قریش استبعاد میکردند که جز یتیم ابو طالب پیغمبر باشد و برهنه و کرسنه چند تابعت
او کنند حق تعالی این آیة فرستاد که دانا تریم باهل آسمان و زمین بس هر کرا خواهیم برای نبوت
برکزاینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و بدرستی که افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبرانرا عَلَىٰ بَعْضٍ بر
بعضی دیکر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه
ابراهیم را بخلت و موسی را بمکالمت و محمد را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بمعراج و رؤیة
وشفاعة وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم داود را زَبُورًا کتاب زبور بس شرف او بدان کتابست نه به پادشاهی
او زبور صد و پنجاه سوره است که در و احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه همه
ثنای آلهی و موعظه و صفت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و ستایش امت اوست
و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت چه در آنجا مسطور است که از خاتم الانبیاء و امة
خیر الامم و در آیة وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ اماء بدین معنی هست رباعی ای وصف تو در کتاب موسی
وی نعت تو در زبور داود ۵ مقصود تو ے ز آفرینش ۵ باقی بطفیل تست موجود ۵
آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق سبحانه بجهت الزام ایشان این آیة فرستاد که
قُلِ ادْعُوا
الَّذِينَ زَعَمْتُم بکوای محمد با کافران که بخوانید آنانرا که کمان برید که ایشان خدایانند
بجز خدای تا این بلا از شما بکردانند بس ایشان نمیتوانند بر داشتن یعنی
یعنی قحط از شما وَلَا تَحْوِيلًا و نمیتوانند تغییر دادن آنرا یا بردن از قبیلهٔ شما بقبایل دیکر
آورده اند که بنو ملیح ملئکه را و خزاعه جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان
بکفر بماندند و آیة آمد که أُولَٰئِكَ آن کروه از ملائکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشانرا
و می پرستند يَبْتَغُونَ ایشان میجویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ بپروردکار خود دست آویزی

یعنی تقرب میکنند بطاعت وعبادت بحضرت او ربهم اقرب هرکدام نزدیک ترند بمنزله و
مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملئکه وجن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب
خود بطریق اعلا اولی که وجه توجه بدان حضرت آرد ملخص سخن آنکه معبودان شما محتاج
معبود حق اند ویرجون رحمته وامید میدارند بخشش اورا ویخافون عذابه ومی ترسند از عذاب او
ان عذاب ربک بدرستی که عذاب آفریدکار تو کان هست محذورا سزاوار آنکه از وحذر کنند وچون
معلوم شد که ایشان در بیم وامید اند همچون سایر بندگان پس چگونه ایشانرا پرستش توان کرد وان
من قریة ونیست هیچ دهی وشهری الا نحن مگر آنکه ما مهلکوها هلاک کنندهٔ اهل آنیم بمرگ
وفنا قبل یوم القیامة پیش از روز قیامت او معذبوها یا عذاب کنندهٔ آن بقتل وقحط وجز آن
عذابا شدیدا عذابی سخت یعنی اگر مؤمن وصالح اند بموت واگر کافر وفاسق اند بعذاب کان ذلک
هست این حکم فی الکتاب در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم معجزها طلبیدند از جملهٔ آنکه کوه صفا از زر خالص سازد وجبال مکه را
محو کند تا زمین گشاده وصالح زراعت پدید آید جویها روان سازد وتا باغ وبوستان سازند
حق تعالی این آیتها بدیشان نمود وفرمود که وما منعنا وباز نمیدارد مارا ان نرسل بالآیات از انکه
فرستیم معجزات مقترحهٔ قریش الا ان کذب مگر آنکه تکذیب کردند بها با آیات مقترحهٔ خویش
الاولون پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند وما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم آنان
تکذیب کردند وما ایشانرا مستاصل کردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بظهور
آریم ومیدانیم که ایشان نخواهند گروید وهر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد وما در ازل
حکم کرده ایم که ایشانرا مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد وآتینا وبدا
دیم ثمود الناقة قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مبصرة پیدا وهویدا یعنی از جمله اهلاک امم

سبب

سبب تکذیب ایشان انست که ثمود از صالح معجزهٔ ناقه طلب کردند وخدای ایشانرا از سنگ
ناقه بیرون آورد فظلموا بها پس کافر شدند بدان ناقه واو را پی کردند وتمامی هلاک شدند وما
نرسل ونمی فرستیم ما بالآیات معجزات مقترحه را الا تخویفا مگر برای ترسیدند وحذر کردند
از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند واذ قلنا لک
ویاد کن چون گفتیم و وعده کردیم که اندوه مخور ان ربک بدرستی که آفریدگار تو یعنی عذاب او
احاط بالناس فرا خواهد گرفت مردمانرا یعنی هلاک خواهد کردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی
جهت تحقق وقوع است وما جعلنا ونگردانیدیم الرؤیا التی اریناک آن خواب راکه بتو نمودیم الا
فتنة للناس مگر فتنهٔ آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان مراد رؤیای عام حدیبیه است که حضرت
صلی الله علیه وسلم در خواب دیده بود که عمره گذارد وخانه را طواف نموده سعی وحلق بجای آورد
وصحابه توجه نمودند ودر آن سال عمره میسر نشد ومنافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب
راست نشد وحال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آیت بظهور رسد وقومی از علما
درین قول تردد دارند جهت آنکه سورهٔ مکی است واین قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه
دیده باشد ودر مدینه حکایت کرده وگفته اند خوابی که سبب فتنهٔ آدمیان باشد آن بود که
حضرت صلوات الله وسلامه علیه در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او دویدند وآنجا
بجستند همچون بوزینه وفتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد وبعضی رؤیا را
بمعنی رویه دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج بعضی از ضعفاء اهل اسلام مرتد شدند
ومنافقان آغاز طعن کردند وکفار در انکار افزودند ومؤمنان تصدیق نمودند والشجرة
الملعونة ونگردانیدیم درخت لعنت کرده را فی القرآن در قرآن مگر برای فتنهٔ مردمان آورده
که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند ابوجهل گفت

محمد صلی الله علیه وسلم میکوید که آتش دوزخ سنک را میسوزد و باز میکوید که از و درخت میروید
این بغایت عجبست و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش میکرفتند کما قال جعل لکم من الشجر
الاخضر نارا و هیچ فکر نمیکردند که انکه آتش در درخت ودیعه نهد چه عجب که درخت در آتش برویاند
یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت میکند و احشاء شتر مرغ را بوقت فرو بردن
جمرات آتش از سوختن نکاه میدارد تواناست بر انبات شجرهٔ دوزخ و زقوم را شجرهٔ ملعونه کفت باعتبار
انکه خورندهٔ آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست یا ملعونه یعنی مکروهه و مبغوضه باشد چون طعام
ملعون ای ضار مکروه و بعضی تاویل کرده اند شجره را با بوجهل یا حکم بن عاص که پدر مروانست و ابن البحر
کفته که آن شجره یهودند ونخوفهم و میترسانیم کافرانرا بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال
آن فما یزیدهم پس نمی افزاید آن تخویف ایشانرا الا طغیانا کبیرا مکر سرکشی بزرک یعنی کزاف کاری
و ستیزهٔ از حد متجاوز شده و چون این تکبر ایشان از جهت وسوسهٔ ابلیس است از استکبار وی متعاقب این
آیة خبر داد که واذ قلنا و یاد کن چون کفتیم للملائکة اسجدوا مر فرشتکانرا که سجده کنید لادم مر آدم را
بجهت تعظیم او فسجدوا پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس مکر ابلیس که سجده نکرد و چون
خدای کفت چرا سجده نکردی قال ءاسجد کفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لمن خلقت مر انکس را که آفریدی
طینا از کل پس خدای برو لعنت کرد و از درکاه قربش براند قال کفت ابلیس دیکر باره ارایتک خبر
ده مرا که هذا الذی کرمت این را که کرامی کردی و فضل دادی او را علی بر من چرا فضل دادی و او از خاکست
و من از آتش لئن اخرتن اکر واپس داری مرا و مرک مرا تاخیر کنی الی یوم القیمة تا روز قیامت لاحتنکن هر آینه
از بیخ بر کنم ذریته فرزندان او را باغوا و چنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند الا قلیلا مکر اندکی
که نتوانم ایشانرا کمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو قال اذهب کفت خدای برو که برو و امر اهانت نیست
و ابعاد یعنی او را براند از درکاه قرب و کفت در پی مهم خود رو فمن تبعک پس هر که ترا متابعت ک

و فرمان تو برد منهم از ذریهٔ آدم فان جهنم پس بدرستی که دوزخ جزاؤکم پاداش شماست
یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و همه متابعان ترا جزا دهیم
جزاء جزای تمام یعنی عذاب بر دوام واستفزز و از جای بجنبان و بلغزان من استطعت هر کرا توانا
لغزانید منهم از ایشان بصوتک باواز خود یعنی خواندن بفساد و کویند صوت شیطان غنا و مزا
میرست اما امام زاهد رحمة الله از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدای
از دهان بیرون آید آواز شیطانست واجلب علیهم و بر انکیزان بر ایشان بخیلک و رجلک سواران
چه پیادکان خود را یعنی در هر انکی معاون تو اند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان
وشارکهم و شرکت کن با ایشان فی الاموال در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت
صرف نمایند والاولاد و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد
الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وعدهم و وعده ده ایشانرا مواعید باطله چون شفاعت بتان
یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد
شیطان ایشانرا الا غرورا مکر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می آراید ان عبادی بدرستی
که بندکان خالص من که بحکم هؤلاء فی الجنة برای بهشت آفریده شده اند لیس لک نیست ترا علیهم
بر اغوای ایشان سلطان تسلط و قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت مکر بندکان مرا اما قشیری
رحمه الله فرموده که بندهٔ حق آنکس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید که بیت
چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی ٥ که تو در بند هر چیزی که هستی بندهٔ آنی وکفی بربک
و بسنده است پروردکار وکیلا نکاهدار بندکان خود را از اضلال ابلیس ربکم پروردکار شما
الذی او آنست که بقدرت کامله یزجی میراند و روان میکرداند لکم الفلک برای شما کشتی را
فی البحر در دریا لتبتغوا تا بجوئید من فضله از فضل وی یعنی روزی خویش را و کویند فضل

سود دست یا امتعه که بدان احتیاج افتد ولی عبور در دریا بدست نیاید إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او
هست بِكُمْ رَحِيمًا بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میکرداند واسباب ما یحتاج شما
مهیا میکند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ وچون برسد شما را سختی یعنی خوف غرقه شدن فِي الْبَحْرِ در دریا
ضَلَّ گم شود و بیرون رود از خاطرهاء شما مَنْ تَدْعُونَ هرکه او را میخوانید ومی پرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او که
خداوند ست یگانه و بیهمتا که در آن محل جز او را نمیخوانید ونجات جز از حضرت او نمیخواهید فَلَمَّا
نَجَّاكُمْ پس آنهنگام شما را از غرقه شدن برهانید و برسانید إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان أَعْرَضْتُمْ برگشتید
از توحید وباز روی به پرستش بتان آوردید وَكَانَ الْإِنْسَانُ وهست آدمی كَفُورًا بنک ناسپاس
مر خداوند خود را أَفَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا بر آمدید یعنی ایمن مباشید
أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ بکرانه از زمین یعنی آنکه قادرست بر آنکه شما را در
آب فرو برد و تواناست بر آنکه شما را در خاک نهان کند أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ یا فرو فرستد بر شما حَاصِبًا
بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادرست که شما را سنگ باران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید
لَكُمْ برای خود وَكِيلًا نگاه دارنده که شما را از آن محافظت کند أَمْ أَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید
أَنْ يُعِيدَكُمْ از آنکه باز گرداند شما را و در آرد فِيهِ در دریا تَارَةً أُخْرَى برای دیگر یعنی آرزوی جهد دل
شما افکند یا دیگر بار در کشتی نشینید فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ پس فرستد بر شما قَاصِفًا شکننده مِنَ الرِّيحِ
از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی را بشکند فَيُغْرِقَكُمْ پس غرق کرداند شما را بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب آنچه
ناسپاس کردند ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید شما لَكُمْ برای خویش عَلَيْنَا بر ما بِهِ بآن غرقه کردن
تَبِيعًا از پس در آینده که داوری کند وخواهد که انتقام کشد از ما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا وهر آینه ما گرامی کردیم
بَنِي آدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ و بر داشتیم ایشانرا یعنی کردانیدیم فِي الْبَرِّ در بیابان
بر چهارپایان وَالْبَحْرِ ودر دریا بکشتیها وَرَزَقْنَاهُمْ وروزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّيِّبَاتِ از

طعامهای

طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنَاهُمْ وافزونی دادیم ایشانرا عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم
تَفْضِيلًا افزونی دادنی علما را در تکریم انسان وتفضیل ایشان سخن بسیارست ودرین ترجمه
بقولی جامع اکتفا میرود صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسمست
جسدانی وروحانی تمام انسانرا باشد از مؤمن وکافر وآن تخمیر طینت انسانست بیدین د
وتصویر در رحم وحسن صورت ومزاج قریب باعتدال وراستی قامت واخذ بیدین واکل
باصابع وتزیین لحی وذوایب وتمیز بعقل وافهام بنطق واشارت وخط وراه یافتن باسباب
معیشت وتمکن از حرف وصناعات وروحانی دو قسمست عامه وخاصه اما آنچه عامست
مؤمن وکافر در آن شریک اند چون نفخ روح در ایشان واخراج از صلب آدم علیه السلام
واسماع قول الست بربکم وانطاق بجواب بلی وعهد بر عبودیة وزایانیدن بر فطرت وارسال
رسل بدیشان وانزل کتب برای ایشان وترغیب بمثوبات جنانی وتخویف از عقوبات نیرانی
وآثار قدرت ودلایل ومعجزات برای ایشان اما کرامت روحانیة خاصه آنست که انبیا واولیا
ومؤمنانرا بدان گرامی ساخته از نبوت ورسالت وولایت وهدایة وایمان واسلام وارشاد
واکمال واخلاق وآداب وسیر الی الله وفی الله وبالله وعبور مقامات وترقی از مضایق
ناسوتی بجذبات لاهوتی وفنا از انانیة وبقا بهویة وکراماتی که در حد حصر نیاید محمد بن
کعب رحمه الله گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
از ایشانست نظم ای شرف گوهر آدم بتو ٭ روشنی دیدهٔ عالم بتو ٭ کیست درین خانه که
خیل تو نیست ٭ کیست برین خاک طفیل تو نیست ٭ از تو صلای بالست آمده ٭ نیست
بهمانی هست آمده ٭ در حقایق سلمی آمده که گرامی ساختیم آدمیانرا بمعرفت وتوحید وبر
داشتیم ایشانرا در بر نفس وبحر قلب وگفته اند گرامی بدانست که ظهور دارد از نعوت وصفات

ویحرانجه مستور ست از حقایق ذات در تاویلات کاشی مذکور ست که بر عالم اجساد بود وبحر عا
ادواح وبرداشتن ایشان در هرد وترکیب ایشانست از هر دو وروزی دادیم ایشانرا از طیبات
علوم ومعارف وتفضیل ارزانی داشتیم بیشتر مخلوقات بانکه ایشانرا بعیوب ایشان بینا ساختیم
ومستثنی جنس ملائکه اند یا خواص ایشان وعمارا در تفصیل ملک وبشر مباحث دور ودرازست
انچه جمهور واهل سنت بر انند آنست که رسل بنی آدم فاضلتر اند از رسل ملائکه و رسل ملائکه
افضل از اولیاء بنی آدم واولیاء بنی آدم شریفتر اند از اولیاء ملئکه وصلحاء اهل ایمانرا افضل
است بر عوام ملائکه بهترند از فساق مؤمنان امام قشیری قدس سره فرموده که مراد
از بنی آدم مؤمنان اند جه کفار را بنص وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ از تکریم هیچ نصیبی نیست
وتکریم مؤمنان بدانست که ظاهر ایشانرا بتوفیق مجاهدت بیاراست وباطن ایشانرا بتحقق
مجاهدت منور ساخت وجنانجه کافهٔ مؤمنانرا تکریم عام ارزانی داشت امة حضرت رسالت را
صلی الله علیه وسلم بتکریم خاص اختصاص داد از جملهٔ مرتبه ارضا که رضی الله عنهم ورضوا عنه
ودرجهٔ محبت که يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ وتشریف ذکر که فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وعلی الجمله این آیت
دلیل فضیلت وجامعیت انسانست که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات آلهی
همه اوست وبس جنانجه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان نمود ٥ آمد آینه جمله کون ولی
هیچ آینه نکردهٔ جلی ٥ بنود اندرو بوجه کمال ٥ صورت ذو الجلال والافضال ٥ زانکه بود این
تفرق عددی ٥ مانع از سر جمع واحدی ٥ کشت آدم جلا این مرآت ٥ شد عیان ذات او بجمله صفات
مظهری کشت کلی وجامع ٥ سر ذات صفات از ولامع ٥ شد تفاصیل کون را مجمل ٥ بر مثال نقیر
اول ٥ بود این دایره مکمل شد ٥ آخر این نقطه عین اول شد يَوْمَ نَدْعُوا یاد کن روزی راکه
بخوانیم كُلَّ أُنَاسٍ هر کروهی را از مردمان بِإِمَامِهِمْ به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث

بوده جنانجه کویند یا امة موسی ویا امة عیسی یا کتابی که بریشان منزل شده جنانجه خطاب
کنند که یا اهل القرآن ویا اهل الانجیل یا مقدی که در مذهب متابعت او نموده باشند جنانجه
ندا زنند یا حنفی ویا شافعی یا بدین وملت باز خوانند جنانجه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی وکفته
اند امام جمع ام است فرداخلق را بما دران باز خوانند بجهت کرامت عیسی علیه السلام واظهار
شرف حسن وحسین رضی الله عنهما یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند در لباب از مرتضی علی
رضی الله تعالی عنه نقل میکند که در آن روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان وکتاب منزل
بریشان وسنت بیغمبر ایشان کتاب کذا فَمَنْ أُوتِيَ بس هر کرا داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشتهٔ عمل
او بدست راست او فَمَنْ أُوتِيَ بس آن کروه يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ میخوانند کتاب خود را از روی عجب
ومسرت نوتی بعد از نوتی جه در آن نامه عملهای نیکوی بینند وَلَا يُظْلَمُونَ وستم دیده نشوند
در مزد خود فَتِيلًا بمقدار فتیلهٔ از وسخ که بین الاصبعین باشد یعنی قصور نباشد در پاداش
ایشان بکمتر جیزی واین آیة دلالت دارد بر انکه هر کرا نامه بدست جب دهند از خجالت وحیرت
زبانش از خواندن درماند وَمَن كَانَ وهرکه هست فِي هَٰذِهِ درین دنیا أَعْمَىٰ نابینا یعنی
دیدهٔ دلش راه صواب نه بیند فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ بس او در آخرت أَعْمَىٰ نابینا بود یعنی طریق نجات
نیابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا وکمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال استعدادت وعدم فرصت محققان کویند
که هرکه نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب هرکه اینجا روی تو نه بیند آنجا
جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف کفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم
ایمان نیاریم تا وقتی که یکسال مارا از بت برستی بکذاری وزمین طایف را که آرامکاه ماست جون
حریم مکه محترم محرم کردانی وما را در نماز از رکوع وسجود معاف داری واکر از تو برسند
که جرا جنین کردی بکوی که خدای مرا جنین فرموده است آیة آمد که وَإِن كَادُوا وبدرستی که

خواستند ثقیف لیفتنونک که بکردانند ترا عن الذی اوحینا از انچیزی که وحی کرده ایم یعنی بکوی که
خدای مرا فرموده الیک بتو لتفتری تا افترا کنی و بر بندی علینا غیره بر ما جز آنچه وحی کرده ایم
یعنی بکوی که خدای مرا فرموده واذا لاتخذوک وآنکاه که تو چنین کنی فرا کیرند ترا خلیلا دوست وکفته
که قریش با آنحضرت کفتند که نیکذاریم ترا که استلام حجر کنی تا دستی که مس کنی بتان ما را واکرچه
بسر انکشت باشد آنحضرت از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که
چه شود که اکر چنین کنم و خدای میداند که من این را کاره ام این آیة فرود آمد که ایشان میخواستند
که ترا بکردانند از وحی ما بدوستی کیرند ولولا ان ثبتناک واکر نه آنست که ترا ثبات دادیم براستی
مدد عصمت خود لقد کدت ترکن بدرستی که نزدیک بود که میل کنی الیهم بسوی آرزوی ایشان
شیئا قلیلا میل کردنی اندک ونزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میکویند
معنی آیت اینست که تو در صدد میل بودی اکر ما ترا ثابت نمیکردانیم اما عصمت ما ترا دریافت
وممنوع شدی از آنکه شوی میل واین تصریح است بانکه میل نزدیک نزدیک نشد پس میل کجا بود
باشد در تبیان کفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم بود اما برای تخویف امة تا میل
بسخن مشرکان نکنند این آیت آمد اذا لاذقناک آنکاه که میل میکردی هر آینه می چشانیدیم ترا
ضعف الحیوة عذاب زندکی یعنی در دنیی وضعف الممات وعذاب مرک یعنی در آخرت ثم لاتجد پس
نیابی تو لک برای خود علینا بر دفع عذاب ما را نصیرا یاری که بسبب او از آن باز رهی
امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت آنحضرت فرمود که اللهم لاتکلنی الی نفسی طرفة عین
آلهی برده خود دار ما را ٭ دمی با نفس خود مگذار ما را ٭ آورده اند که اهل مکه در اخراج آن
حضرت مشاورت کردند و رای ایشان بر آن قرار کرفت که در دشمنی تحدی افراط نمایند تا آنحضرت
را بضرورت بیرون باید رفت این آیة نازل شد که وان کادوا وبدرستی که خواستند اهل مکه

یستفزونک

لیستفزونک ترا ماتر ابلغزانند بدشمنیها من الارض از زمین مکه لیخرجوک منها تا ترا بیرون
کنند از آن واذا لایلبثون وآنکاه که چنان شود درنک نکنند خلفک پس از رفتن تو الا
قلیلا مکر زمانی اندک وآنچنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعهٔ بدر بدست داد و
هلاک کشتند و قولی آنست که یهود از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد کفتند ای
ابا القاسم انبیاء پیشین زمین شام بوده واکر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که
بشام روی وآنجا ساکن شوی آنحضرت عزم سفر شام مصمم فرمود واین آیة فرود آمد که
یهود خواهد که ترا از زمین یثرب دور افکنند واکر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت
فسخ عزیمت نمود واندک زمانی قبایل یهود بقتل واجلا معذب شدند پس بدین قول این آیة
مدنی باشد و بقول اول مکی پس میفرماید که سنت نهاده ایم ما سنة من قد ارسلنا سنت نهادنی
برای آنها که فرستادیم قبلک پیش از تو من رسلنا از فرستادکان ما و آن سنت هلاک امتانست
بتکذیب پیغمبران ولا تجد ونیابی تو لسنتنا تحویلا مر سنت ما را تغییری وتبدیلی اقم
الصلوة بپای دار نماز را لدلوک الشمس بعد از زوال آفتاب الی غسق اللیل تا تاریکی شب بعد
از زوال نماز پیشین است وپسین وتا غسق اللیل نماز شام ونماز خفتن را وقرآن الفجر وبپای
دار نماز بامداد را ونماز را قرآن کفت برای آنکه قرآن درو فرض است ان قرآن الفجر بدرستی که نماز
بامداد کان مشهودا هست دیده شده یعنی می بینند او را ملائکهٔ لیل ونهار فرشتکان شب او را
مشاهده میکنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت می نمایند وافتتاح دیوان اعمال نهار بدو
میکنند ومن اللیل وبعضی از شب فتهجد پس بیدار شو به بقرآن یعنی بنماز نافلة لک زیادتی
ترا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی دکر امتی مخصوص بتو عسی ان یبعثک ربک شاید
والبته چنین بود که بدارد خدای تو ترا مقاما محمودا در مقامی پسندیده یعنی مقامی که قایم درو

ستوده باشد بستایش همه ستایندگان وآن مقام شفا عتست که حضرت رسالت را صلی الله علیه
وسلم در آن ستایش کنند خلق اولین وآخرین واو بر همه مشرف باشد و در زاد المیسر آورده که
حق سبحانه ویرا بروز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نقل
میکند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم در تفسیر امام محمد فرموده که نزدیک گرداند
مرا خدای وبنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث اینست که یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش
ومعیة را بمعنی میگویند که عندیه را در آن آیة اِنَّ الَّذِیْنَ عِنْدَ رَبِّكَ یعنی مراد مکانتست نه
مکان ومنزلتست نه منزل امام ثعلبی آورده که استواء حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست
که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفتست که پیش از آفریدن عرش بوده
چه ازلا وابدا قایم بذات خودست پس نشاندن مصطفی صلی الله علیه وسلم با بر زمین نسبت
باذات خود یکسانست ومقصود از اجلاس او بر عرش تکریم وتعظیم آنحضرتست ودر عین
المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر را بدو گرامی کنند قولی آنست که
مقام محمود مقامیست آنجاکه لوای حمد بدست آنحضرت دهند وهیچ پیغمبری نباشد خواه
آدم علیه السلام وخواه غیر او الاکه در تحت لوای باشند ۵ نی همین زیر لوای دولتش ما بیم و بس
آدمی ومن دونه تحت لوای مصطفی ست ۵ صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود
مقامیست مرجع جمیع مقامات ومنظر تمام اسماء الهیه که مختص ست بمقامات وآن خاصه
حضرت محمدست صلی الله علیه وسلم وباب شفاعت درین مقام گشاده میشود ودر
بحر الحقایق فرموده که مقام محمود الله است ومقام حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
بحق نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمودست ۵ ای ذات تو در دو کون مقصود
وجود ۵ نام تو محمد ومقامت محمود وَقُلْ رَبِّ وبگوای پروردگار من اَدْخِلْنِی درآر

٧

مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ درآوردنی پسندیده وبی ندامت وَاَخْرِجْنِی وبیرون آر از او مُخْرَجَ صِدْقٍ
بیرون آوردنی ستوده وباکرامت یا درار در مدینه غانم وبیرون آر از مکه سالم یا درار بمکه
بجهت فتح وبیرون آر از وبسوی حنین یا درار به بهشت وبیرون بر از دنیا یا درار بدعوت
نبوت وبیرون آر از عهدهٔ تبلیغ رسالت وَاجْعَلْ لِی وبده مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود سُلْطَانًا
نَصِیْرًا حجتی یاری دهنده وقوتی اعانه کننده وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وبگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ وناچیز شد باطل یعنی شرک وگفته اند حق قرآنست وباطل شیطان هرکجا قرآن ظهور
کند شیطان مختفی گردد ۵ دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند اِنَّ الْبَاطِلَ بدرستی که
باطل كَانَ زَهُوْقًا هست نیست شده وناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست که برای
خدای بود وباطل انکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات بر آنست که حق وجود ثابت واجبست
عز شانه که ازلی ابدیست وباطل وجود بشری امکانی که قابل فنا وزوالست وچون اشعهٔ لمعات
وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی ومضمحل شود بیت
همه هرچه هستند از آن کمترند ۵ که با هستیش نام هستی برند ۵ چو سلطان عزت علم برکشد
جهان سر بجیب عدم درکشد وَنُنَزِّلُ وفرو میفرستیم ما مِنَ الْقُرْاٰنِ از قرآن مَا هُوَ آنچیزی که
او شِفَاءٌ شفاست مر امراض را چون فاتحه وآیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل وشبهه را واصح
آنست که من بیانی دارند یعنی همهٔ قرآن شفاست از مرضهای صوری ومعنوی وقلبی وقالبی
وَرَحْمَةٌ وبخشایشی است لِلْمُؤْمِنِیْنَ مر مؤمنانرا که بدو نفع میگیرند وَلَا یَزِیْدُ الظَّالِمِیْنَ ونمی فزاید
قرآن ستمکارانرا اِلَّا خَسَارًا مگر زیانکاری وهلاکت که تکذیب میکردند وبدو نمی گروند وَاِذَا
اَنْعَمْنَا وچون انعام کنیم عَلَی الْاِنْسَانِ بر آدمی بصحت وتوانگری وایمنی اَعْرَضَ روی بگرداند از
یاد یا مراد کافرست که چون خدای نعمت دهد او را بانزال کتاب وارسال رسول وغیر آن از نعمتهای

ظاهر و باطن اعراض کند وَنَأَى بِجَانِبِهِ و بنفس خود دور شود و کرانه کیرد یعنی تکبر و تعظم نماید
و از طریق حق بر طرف رود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس كَانَ يَئُوسًا باشد
ناامید از روح آلهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم متناهی اما مومن در نعمت
شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ بکو که هر کس يَعْمَلُ عمل میکند عَلَى شَاكِلَتِهِ بر طریقه
که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس
دارد و مؤمن در سرا سپاس داری و در ضرا شکیبایی نماید و کفته اند شاکله طبیعتست یا عادت
یا سنت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه راجع است بآنکه هر کس آن کند که از و سزد هر کسی
آن کند کز و شاید از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوارترست فرمود که كُلٌّ
يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ کفتند درین آیه از رجا چه چیزست کفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از بسی او
شاید و از خدای وفا و عطا آید و آنچه از کریمی او سزد **بیت** از من کنه آید و من اینم ٥
وز تو کرم آید و تو آنی فَرَبُّكُمْ پس پروردکار شما أَعْلَمُ داناترست بِمَنْ هُوَ بدانکس که او أَهْدَى
سَبِيلًا راه یافته ترست و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب
نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود بتوب حال حضرت
پیغامبر را صلی الله علیه و سلم استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز کفتند یهود
متعجب شده کفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغامبر نزدیک است و از سخنان
شما رایحه احوال آن نبی استشمام می توان کرد شما بجهت آزمایش از و پرسید که طواف مشرق و مغرب
که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین کم شدند چکونه است و روح چیست اکر هر سه سؤال
را جواب دهد یا هیچکدام را جواب ندهد بدانید که او پیغامبر نیست و اکر هر دو را جواب دهد
و از روح هیچ نکوید پیغمبرست ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آن حضرت سوال فرمودند

آندوسوال

و آن دو سوال را جواب آمد و در قصه روح این آیت نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ
الرُّوحِ از کیفیت روح که بدن انسان بدو زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بکو روح از امر پروردکار
منست یعنی از مبدعات که بامر کن کاین شده بی ماده و او از آن جمله است که مخصوص است بعلم خدا
و غیر حق سبحانه بدو دانا نیست وَمَا أُوتِيتُمْ و داده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا
مکر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده
از علم نه از آن ماست بلکه عاریتست نزدیک ما و به بسیاری از آن نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلیم
و جاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا و اکر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه ببریم آنچیز را از قرآن
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو لَكَ
برای خود بِهِ بآن یعنی نیابی بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند و بر سینها
و مصحفها باز آرد إِلَّا رَحْمَةً مکر لیکن رحمتست مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو که آنرا باقی میکذارد
و محو نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که فضل اوست عَلَيْكَ بر تو بزرک ترا سید ولد آدم
ساخته و ختم پیغمبران ساخته کردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده
و در میان امت تو باقی میکذارد قُلْ بکوای محمد صلی الله علیه و سلم لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ اکر جمع شوند
آدمیان وَالْإِنْسُ و پریان که مبعوث بدیشانی و اتفاق کنند عَلَى أَنْ يَأْتُوا بر آنکه بیارند بِمِثْلِ هَذَا
الْقُرْآنِ مانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب
لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مانند او را درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند
این آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میکفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اکر خواهیم مثل
این قرآن بکوییم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند کفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اکر همه باشند
بعضی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر بعضی را پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که کردانیدیم

آمر

ومکررساختیم زیادتی تقریر وبیان للناس برای مردمان من کل مثل در ین قرآن الا
کفورا از هر نوعی وصنفی چون ترغیب وترهیب وقصص واخبار و ذکر جنت ونار ومانند آن
فابی اکثر الناس پس سرباز زدند بیشتر مردمان ونخواستند الا کفورا مگر ناسپاسی راکه
انکار حق است آورده اندکه ابوجهل و عتبه وشیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد صلی الله
علیه وسلم تو دانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ عیش تر وکم آب تر نیست پس این کوهها
از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید وجویها چون انهار شام وعراق روان ساز
تا کشت کنیم وخدای خود را بگوی تا ملایکه برای صدق دعوی تو بفرستند وترا کوشکها از زر ونقره پدید
آرد ویشتی باز دهی وبگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب آوا کاه شویم وامثال این سخنان
از روی تعنت مکرر کردند وبعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این آیتها درخواستند وعبد
الله بن ابیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی نهی وبر آسمان روی ومن در تو نگرم ونسخهٔ بیاری
بنام هریك از ما که بخوانیم وبدانیم که تو پیغمبری وبا وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان نبرم که ترا تصدیق
خواهم کرد حق سبحانه این آیه فرستادکه وقالوا وگفتند مهتران قریش لن نؤمن لك تصدیق نکنیم
ترا حتی تفجر لنا تا وقتیکه روان سازی برای ما من الارض از زمین مکه ینبوعا چشمهٔ آب که
هرگز کم نکند او تکون لك یا باشد ترا جنة بوستانی من نخیل وعنب از درختان خرما و
انگور یعنی مشتمل بر آن درختان فتفجر الانهار پس روان کردانی جویهای آب خلالها در میانهٔ
آن بوستان تفجیرا روان کردنی او تسقط السماء یا تا وقتیکه بیفکنی آسمان را کما زعمت چنانکه
گمان بردی ووعید کردی که او نسقط علیهم کسفا علینا بر سر ما کسفا پاره پاره او تاتی بالله یا
بیاری خدای را والملائکة وفرشتگان را قبیلا در مقابله یعنی عیان یا بنمائی یا بیاری ایشان را بگوا
بر رسالت خود او یکون لك یا باشد ترا بیت من زخرف خانهٔ از زر که در آنجا بنشینی او ترقی فی السماء

یا بر روی بر آسمان ولن نؤمن وتصدیق نکنیم لرقیك مر برآمدن ترا بر آسمان حتی تنزل تا وقتیکه
فرود آری علینا بر ما کتابا نقرؤه کتابی که بخوانیم ودر آن تصدیق تو نوشته باشد قل سبحان ربی
بگو پاکست پروردگار تو من از آنکه بروی تحکم کنند یا آنکه کسی را در قدرت شریك وی سازند وشما
آنچه از من میطلبید بجز وی کسی بر آن قادر نیست هل کنت آیا هستم من الا بشرا مگر آدمی رسولا
فرستاده شده همچون سایر رسولان وایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزهٔ که مناسب قوم ایشان
بود واظهار آیات باراده وقدرت حقست نه باختیار ومشیت ایشان این جوابی بود مر سخنان ایشان را
مجمل وتفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله ولو نزلنا علیك کتابا فی قرطاس وقوله
ولو انزلنا ملکا وقوله ولو فتحنا علیهم بابا من السماء وما منع الناس ومنع نکرد مردمان را یعنی اهل
مکه را ان یؤمنوا از آنکه ایمان آورند اذ جاءهم الهدی وقتیکه آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلی الله
علیه وسلم الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ابعث الله آیا برانگیخت خدای بشرا رسولا آدمی را رسولی
یعنی معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت وایشان خطا میکردند زیرا که مجا
نس موجب توانس است وتخالف مقتضای تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده واستفا
ده میان پدید آید وچون کافران میگفتند که رسول خدای فرشتهٔ باید وبشر نشاید حق سبحانه رد
شبهٔ ایشان را میفرماید که قل لو کان بگو اگر بودندی بجای آدمیان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگا
ن که مانند آدمی یمشون میرفتندی بر قدمهای خود مطمئنین در حالتیکه مقیم بودندی وآرام
گرفته در زمین لنزلنا علیهم هر آینه می فرستادیم بر ایشان من السماء از آسمان ملکا رسولا
فرشتهٔ را بپیغمبری یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستی شد
واز وتلقین توانستی گرفت چه در تعلیم وتعلم تناسب وتجانس شرطست وچون ساکنان زمین
آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی باید بیت او بشر فرمود خود را مثلکم تا بجنس آیند وکم

کودن کم

زانکه جنسیت عجایب جاذبست ٥ جاذبش جنسیت هرجا طالبیست ٥ در لباب آورده که
کافران گفتند گواه رسالت تو کیست آیت آمد که قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگوی خدای بسنده است شَهِيدًا
گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت چه معجزه
بزبان حال ناطقست بانکه محمد صلی الله علیه وسلم رسول اوست بس گواهی معجزه جاری مجری قول
حق است بر صدق دعوی او إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست بِعِبَادِهِ به بندگان خود خَبِيرًا
دانا که احوال پوشیدهٔ ایشانرا میداند بَصِيرًا بینا که اعمال آشکارای ایشانرا می بیند وَمَن يَهْدِ اللَّهُ
و هر کرا راه می نماید خدای یعنی حکم کند بهدایة و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ او راه یافته است وَمَن
يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد فَلَن تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو گمراهانرا
أَوْلِيَاءَ دوستان که نصرت کنند ایشانرا مِن دُونِهِ بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم ایشانرا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان در صحیحین از روایة انس بن مالک
رضی الله عنه وارد است که از حضرت پیغمبر پرسیدند که چگونه روند بر رویهاء خود فرمود
که آنکس که ایشانرا می برد بر قدمهای ایشان قادر است که به برد بر رویهای ایشان اما آنست که
ایشان پرهیز میکنند برویهای خود از هر بلندی و خاری عُمْيًا و حشر کنیم ایشانرا نابینایان
یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهدهٔ آیات قدرت نمیکردند
وَبُكْمًا و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نگفتند وَصُمًّا و کران
یعنی نشنوند آنچه از ایشان شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع سخن حق نمی نمودند
مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست كُلَّمَا خَبَتْ هرگاه که ساکن شوند زبانهٔ دوزخ یعنی
چون آتش دوزخ گوشت و پوست ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانهٔ آتش فرو
نشیند چنانچه آتش در دنیا پس از سوختن هیمه زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ما برای ایشان سَعِيرًا آتشی

سوزان

سوزان یا برافروزیم آتش را برانکه جلود و لحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا باز آتش بر ایشان بجهد ذَٰلِكَ
آن عذاب جَزَاؤُهُم پاداش ایشانست بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بِآيَاتِنَا
بدلایلهاء واضحه بر صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم معجزات اوست بآیات قرآن وَقَالُوا و گفتند
أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا آن وقت که گردیم ما استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا
ما برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِيدًا آفریدهٔ نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد
بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشانرا تازه سازند تا عذاب بکشند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نبینند
و نمیدانند أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنرا که آن خدایی که بقدرت خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را
بآن عظمت و بسطة بی مادهٔ قَادِرٌ تواناست عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ بانکه بیافریند مِثْلَهُمْ ایشانرا دیگر بار
مثل تعبیر از نفس شیء کنند چنانچه مثلک لا تفعل کذا ای انت پس میفرماید که آنکه نه از چیزی
چیزی آفریند که قادرست که بآفرینش نو آفریده شدهٔ کهنه را باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ و بدرستی که خدای
مقرر کرده است برای فناء ایشان أَجَلًا مدتی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در آن و آن زمان
مرگست یا بجهت اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که قیامتست فَأَبَى الظَّالِمُونَ پس سر باز زدند و نخواستند
ستمکاران با وجود وضوح حق إِلَّا كُفُورًا مگر انکار حشر و بعث را قُل بگو ای محمد صلی الله علیه
وسلم کافرانرا لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزینهای
روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ آنگاه هرآینه باز ایستید و بخل ورزید
خَشْيَةَ الْإِنفَاقِ از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن مال وردی فرموده که اگر کسی
از آفریدگان مالک خزاین ربانی شود هرآینه جود او با جود الهی مستوی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس
خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در جود خود ازین دو چیز
منزه است وَكَانَ الْإِنسَانُ و هست آدمی قَتُورًا بخیل و جمع کننده وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ و بدرستی که

ما دادیم موسی را تسع آیات بینات نه آیت روشن یعنی معجزهٔ آشکارا که آن عصیان بود و ید بیضا و ستودن و
طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب
از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازالهٔ عقده از زبان وی و فرو بردن عصا
جبال و عصی سحره را و امثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم تسع آیات پرسیدند و ایشان جواب دادند که شرک میارید و خون بناحق مکنید و از زنا
و سرقه و اکل ربا و سعایة و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام
عامست که در ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرمودند که خاصه شما یهود بود آنکه در روز شنبه از حد
فرمان در نگذرید فاسئل بنی اسرائیل پس بپرس ای محمد صلی الله علیه وسلم از بنی اسرائیل یعنی از علماء
ایشان همین آیت را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سوال کن از یهود اذ جاءهم چون آمد
بدیشان موسی که چه گذشت میان وی و فرعون فقال له فرعون پس گفت مر موسی فرعون را انی لاظنک
یا موسی بدرستی که من گمان برم ترا ای موسی مسحورا جادوی کرده و عقل تو مخبط شده قال
گفت موسی علیه السلام لقد علمت بدرستی که تو دانسته بدل خود بزبان تلفظ نمیکنی که نی شبهه
ما انزل هؤلاء نفرستاده این آیات تسعه را الا رب السموات والارض مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بصائر
آنها روشن هر یک دلیلست بر نبوت من وانی لاظنک یا فرعون و من یقین دانم ترا ای فرعون مثبورا
هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فاراد پس خواست فرعون ان یستفزهم آنکه بر انگیزد دو
دو رکند موسی را و قوم او را من الارض از زمین فاغرقناه ومن معه جمیعا وقلنا من بعده
از زمین مصر پس غرق گردانیدیم اورا و هر کرا با او بودی تمام گفتیم پس از غرق شدن فرعون لبنی اسرائیل
مر فرزندان یعقوب را علیه السلام که شما اسکنوا الارض ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند
که بیرون کنند فاذا جاء پس چون بیاید وعد الآخرة وعدهٔ سرای دیگر یعنی قیامت شود جئنا بکم

بیاریم

بیاریم ایشان و شما را بحشرگاه لفیفا جماعتی آمیخته با هم حکم کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا
وبالحق وبدرستی انزلناه فرو فرستادیم قرآن را وبالحق و براستی نزل فرو آمد در بیان آمده
که با بمعنی علی است و مراد از حق محمد است صلی الله علیه وسلم و علی محمد نزل در مدارک آورده که
محمد سماک رحمه الله بیمار شد قاروره او بطبیبی ترسا بردیم مردی نیکو روی خوش بوی جامه پاکیزه
پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دوست خدای
از دشمن خدای استعانت میکنید باز گردید و با ابن السماک بگویید که دست خود بر موضع وجع
نه و بگو وبالحق انزلناه وبالحق نزل و از چشم ما غایب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم
دست بر آن موضع نهاد و این کلمات بگفت و فی الحال شفا یافت و گفته اند که خضر بود علیه السلام
نی اثر حکمت واهیست این ۵ کار طبیبان الهیست این وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد
صلی الله علیه وسلم الا مبشرا مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب ونذیرا و بیم کننده عاصیان را
بعقاب سلمی رحمة الله علیه فرموده که مژده دهند آنرا که از ما دوری نکرده اند بیم کنند آنرا که دوری نما
آید یعنی بدکاران را بشارت دهد بسعت رحمت و کمال عفو ما تا روی بدرگاه ما آرند و نیکوکاران را
انذار کنید از اثر هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وقرآنا فرقناه و پراکنده فرستادیم
قرآن را یعنی آیة آیة و سوره سوره لتقرأه علی الناس تا بخوانی آنرا بر مردمان علی مکث بطریق
درنگ و مهلت چه آن برای حفظ آسانترست و بفهم نزدیکتر ونزلناه و فرو فرستادیم آنرا
بحسب حوادث تنزیلا فرو فرستادنی در مدت بیست سال قل آمنوا به بگو مر مردمان را که
ایمان آرید بقرآن او لا تؤمنوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال
وی نمی افزاید و از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نمیرسد ان الذین بدرستی آنانکه اوتوا العلم
داده شده اند علم را من قبله پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقة

وحی شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب
او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابو ذر و ورقة بن نوفل و اضراب ایشان اِذَا یُتْلٰی عَلَیْهِمْ چون
خوانده شود قرآن بر ایشان یَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر روی‌ها سُجَّدًا در حالتی که
سجده کنانند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعدهٔ آلهی که در کتب خوانده بودند از ارسال
محمد صلی الله علیه وسلم و انزال قرآن وَیَقُوْلُوْنَ و گویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست پروردگار ما از خلاف
وعدهٔ خود اِنْ کَانَ و بدرستی که هست وَعْدُ رَبِّنَا وعدهٔ آفریدگار ما لَمَفْعُوْلًا کرده شده یعنی
واقع است لامحاله وَیَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ و بیفتند بر روی‌ها خود یعنی سجدهٔ ذکر ذقن بجهت آنست که اول
چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود اوست گفته‌اند سجدهٔ اول برای شکر است و این سجده
بجهت تاثر از مواعظه قرآنی لاجرم در این سجده فرموده که یَبْکُوْنَ بگریند وَیَزِیْدُهُمْ زیاده کند
سماع قرآن ایشان را خُشُوْعًا فروتنی و تضرع این سجدهٔ چهارم است از سجدات قرآن و حضرت
شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و فرموده که تحقیق این سجود التجلی است زیرا که خشوع
از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود
و خشوع نمی‌باشد الا از تجلی آلهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بر آن تقدیر این سجود
تجلی بود و ساجد باید که ببرکت این سجود از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید
ما تجلی الله الا من خضع ۵ لمعهٔ نور تجلی از قدم ؛ بر حدوث افتد فرو ریزد بهم زبیم
بس خضوع اینجا زوال هستی است ؛ وان بلندی موجب این پستی است ؛ آورده‌اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سجود گفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند محمد صلی الله علیه وسلم ما را از پرستیدن
دو خدای منع میکند و خود دو خدای را میخواند آیة آمد که قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ بگو بخوانید خدای را
اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ را بر ذاتی واحد اطلاق میکنند و هر مقصود

از هر دو یک ذات است و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغامبر صلوات الله وسلامه
علیه گفتند که خدای در توریة ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیة نازل
شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابر اند اَیًّا مَّا تَدْعُوْا هر کدام را بخوانید نیکوست و بدان خوی
خوانده باشید فَلَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی
مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جبیر رضی الله عنه فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرائت
بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که صلوات یومیه در مسجد الحرام قراءة کردی اهل شرک بلغو
و لهو و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت در غلط افتاده ترک قراءة
کند حق سبحانه فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلٰوتِكَ و آشکارا مکن قراءة نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان
استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا آواز فرو مدار بآن تا حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز
میگذارند وَابْتَغِ و بطلب بَیْنَ ذٰلِكَ میان جهر و تخافت سَبِیْلًا راهی میانه چه اقتصاد
در همهٔ امور محبوبست آورده‌اند که صدیق رضی الله عنه قرآن آهسته میخواند و میگفت
با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و فاروق رضی الله عنه بلند میخواند و میفرمود
که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت صلی الله علیه بعد از نزول این
آیة ابو بکر را فرمود که قدری بلند تر کن و عمر را فرمود که قدری آواز خود را فرود آر و گویند
معنی آیة اینست که جهر مکن در همهٔ نماز و اخفات منما در همه و میان این هر دو راه
پدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفات در لیلیه جهر وَقُلِ الْحَمْدُ و بگوی ستایش و ثنا مر
خدای را اَلَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت وَلَدًا فرزندی رد یهود و نصاری و بنو مدلج است که خدا را
فرزند اثبات میکردند وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ و نیست مر او را شَرِیْكٌ فِی الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی رد
مشرکانست که بنا و شریک حق میگفتند وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ و نیست مر او را وَلِیٌّ دوستی مِّنَ الذُّلِّ

از جهت مذلت که داشته باشد تا سبب دوست عزیز کردد علم الهدی رحمة الله فرموده که حق
سبحانه دوست نکیرد نا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست کیرد تا بلطف وی از حضیض
مذلت باوج عزت ترقی کند وَكَبِّرْهُ وتعظیم کن او را تَكْبِيرًا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرکتر
دان از وصف واصفاء معرفه عارفان بیت فکرها عاجز است از اوصافش ؛ عقلها هرزه
میزند لافش ؛ عقل عقلست وجان جان است آن ؛ آن کز آن برتر است وآنست آن ؛ وکفته
اند معنی کبره آنست که بکو الله اکبر ثعلبی آورده از فاروق رضی الله عنه نقل میکند که بنده را کفتن
الله اکبر بهتر است از دنیا و هرچه در وست آیة اخر این را از این سوره آیة العز کویند و هر کودک
از بنی عبد المطلب که بسخن در آمدی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این آیة بدو آموختی

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ ثنا وستایش لِلَّهِ مر خدایرا الَّذِي أَنْزَلَ آنکه فرو فرستاد عَلَى عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد
صلی الله علیه وسلم الْكِتَابَ قرآنرا ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه
قرآن اعظم نعمتهای ملک منانست که به بندکان ارزانی داشته وَلَمْ يَجْعَلْ ونهاد لَهُ در دو عِوَجًا
چیزی از کجی باختلاف لفظ وتفاوت معنی یا عدول از حق بباطل وکردانید او را قَيِّمًا راست
یعنی معتدل بی سمت افراط وصفت تفریط یا معتمد علیه ومرجع الیه یا قایم بمصالح عباد ودر تاویلات
آورده که ضمیر له راجع بعبد است ومعنی آنکه نداد بنده خود را میلی بغیر خود وکردانید او را مستقیم
در جمیع احوال لِيُنْذِرَ تا بیم کند صلی الله علیه وسلم یا قرآن مر کافرانرا بَأْسًا شَدِيدًا بعذابی سخت که استیصال
یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خدای که معذب اوست نه غیر او وَيُبَشِّرَ
الْمُؤْمِنِينَ وتا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر کرویدکانرا الَّذِينَ آنانکه يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ میکنند کارهای
پسندیده وتمام مَاكِثِينَ در حالتی که مقیم باشند فِيهِ در آن اجر أَبَدًا همیشه بی انقطاع

أَنَّ لَهُمْ آنکه مر ایشانراست
أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو
یعنی پاداش پسندیده

وانتقال

وانتقال سلمی قدس سره آورده که عمل صالح آنست که جز برای خدا نبود واجر حسن آنکه مانع دولت
لقا نبود وَيُنْذِرَ الَّذِينَ وبیم کند آنانرا که از روی جهل قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ کفت فرا کرفت خدای وَلَدًا فرزندی
وقایلان یهود ند ونصاری ومشرکان مَا لَهُمْ نیست این کویندکانرا بِهِ بفرزند یا بدین سخن که
میکویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب القاء این قول میکنند وَلَا لِآبَائِهِمْ ونه دانش بود
مر پدران ایشانرا در این باب اکر تقلید ایشان میکنند كَبُرَتْ كَلِمَةً بزرک کلمه ایست آن کلمه که از
روی جرادت تَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان از همه توطاء کفار این کلمه را
بطریق استعظام اکر فرمود که مشتمل است بر تشبیه وتشریک واحتیاج واتصاف بصفات
حدوث إِنْ يَقُولُونَ نمیکویند إِلَّا كَذِبًا مکر دروغی اما بزرک دروغیست که نزدیک
رسیده که بسبب آن آسمان وزمین بشکافد وکوهها از جا برود تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ
الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم از استماع این کلمه غمناک شد وامیدی که بایمان ایشان میداشت بانقطاع نزدیک رسید
حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود فَلَعَلَّكَ پس مکر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ کشنده مر نفس خود را
عَلَىٰ آثَارِهِمْ بعد از برکشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان یعنی کار ایشان بر خود آسان کیر وغم بر دل
منه إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا اکر ایمان نیاورند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن یعنی قرآن وبر تلی کفر وعصیان
ایشان خود را هلاک مساز أَسَفًا از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که
ما کردانیدیم مَا عَلَى الْأَرْضِ آنچیز را که بر زمین است از معادن ونباتات وحیوانات زِينَةً لَهَا
آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است ومراد انبیا اند یا علما یا حفظهٔ قرآن که زینت
زمین ایشانند وجمعی کویند آرایش زمین برجال الله است از آن روی که قیام عالم بوجود شریف
ایشان باز بسته است بیت روی زمین بطلعت ایشان منور است ۵ چون آسمان بزهره وخورشید و

مشتری

وگفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات محرماتست که حق سبحانه فرمود که آنرا آزمایش خلق ساخته
ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لنبلوهم تا بیازمائیم یعنی معاملهٔ آزمایندگان کنیم تا ظاهر کردد
ایهم کدام از ایشان احسن نیکوترست عملا از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات را
ترک کند وانا لجاعلون وبدرستی که ما سازندگانیم ما علیها آنچیز را که بر روی زمین است از کوه
ودرخت وبناها صعیدا جرزا زمینی هامون بی گیاه یعنی باخر این عمارتها را خراب خواهیم ساخت
بس دل بر آن منهید و بزینت ناپایدار دوی فریفته مشوید بیت جهان از رنگ و بوسان دا سیرت
ولی نزدیک ارباب بصیرت ۵ نه رنگ و دلکشش را اعتباریست ۵ نه بوی دلفریبش را مداریست
آورده اند که جون یهود قریش را سه سوال آموختند که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بایکدیگر میکفتند که قصهٔ جوانان بس عجیبست عجب ازوی که جواب آن داند حق سبحانه آیة
فرستاد که ام حسبت نه چنانست که میکویند آیا می پنداری تو ان اصحاب الکهف والرقیم اصحاب غار
ورقیم که سیصد ونه سال در خواب ماندند کانوا بودند من آیاتنا از دلایل قدرت ما عجبا
چیزی یعنی قصهٔ ایشان بنسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض وسما ظاهرست چندان عجیب
وغریب نیست که مراد از کهف غاریست جیرم نام واقع در کوه بتاخلوص از حوالی شهر افسوس که دار
الملک دقیانوس بوده ورقیم نام قریهٔ ایشانست یا وادی که کوه بتاخلوص در آنجاست وگفته اند
لوحی بوده از رصاص یا حجر که اسماء اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند واز در غار آویخته وحدیثی
مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده اند
وسنکی بر در غار فرو آمده و پوشیده کشته وهر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیقهٔ مزد اجیر
ومخالفت هوای نفس و بر والدین از حق سبحانه نجات خواسته وآن سنک از پیش غار دور شده
خلاص یافته اند در باب اصحاب کهف اقوال مختلف بسیارست ودر ترجمهٔ آنچه اشهر

واضح است مذکور میکردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس
رسید وآنجا مذبحی که برای بتان که معبود او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش
ایشان کرد هرکه سخن او شنید خلاص یافت وهرکه تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیده
خدای پرست از بزرگ زادگان شهر کوشهٔ کرفته بدعا و نیاز مشغول کشتند واز حق سبحانه
درخواست نمودند که ایشانرا از فتنهٔ آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس
رسید وباحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ ورزیده
مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی وحلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع
کردند وکفت شما جوانید وخرد سال شما را دو سه روزی مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید
وببینید که مصلحت شما در قبول منست یا در رد آن بس از آن شهر متوجه موضع دیکر شد
وجوانان رفتن او را غنیمت دانسته بایکدیکر در باب مهم خود مشاورت نمودند ورای
همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانهٔ پدر قدری مال بجهت زاد ونفقه برداشته روی بکوهی که
نزدیک شهر بود آوردند ودر راه شبانی بدیشان رسید وبدین ایشان درآمده در مرافقت
موافقت نموده سک نیز در عقب ایشان دویدن آغاز کرد وچندانچه منع کردند ممتنع نشد
وخدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح کفت از من مترسید که من دوستان خدا را دوست
میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه رسیدند شبان کفت
من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه می توان کرفت بس باتفاق روی بغار نهادند وحق سبحانه
از رفتن ایشان بغار بدین وجه خبر میدهد اذ اوی الفتیة یاد کن چون بازکشت کردند
جوانان ومنضم شدند الی الکهف بغار جیرم فقالوا بس کفتند ربنا آتنا ای پروردکار
کارما بده ما را من لدنک از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو

وَهَيِّئْ لَنَا ومهیا ساز از برای ما مِنْ أَمْرِنَا از کار ما که مفارقت کفارست رَشَدًا راستی ونیکوی فَضَرَبْنَا
بس نهادیم ما عَلَىٰ آذَانِهِمْ بر گوشهاء ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشانرا فِي الْكَهْفِ
در غار سِنِينَ عَدَدًا سالهاء ذات عدد یعنی شمرده شده ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ بس برانگیخته شده یعنی بیدار
کردیم ایشانرا لِنَعْلَمَ تا به بینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم تا بدانند بندگان ما که درین قصه أَيُّ الْحِزْبَيْنِ
کدام از دو گروه مراد اهل کتابین اند یا مؤمن وکافر یا متقدمین ومتاخرین وبرهر تقدیر معلوم کردد که
کدام ازینها أَحْصَىٰ شمار نگاه دارنده ترست لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا اندازهٔ مدتی راکه ایشان درنگ کردند در غار
یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند وشمارهٔ که راست ترست نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه
میکنیم یعنی میخوانیم عَلَيْكَ بر تو که محمدی صلی الله علیه وسلم نَبَأَهُمْ خبر ایشانرا بِالْحَقِّ براستی
إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق آمَنُوا بِرَبِّهِمْ ایمان آوردند بپر
وردکار خویش وَزِدْنَاهُمْ وبیفزودیم ایشانرا هُدًى راه نمونی یعنی ثبات ویقین وَرَبَطْنَا
وببستیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشانرا و قوت دادیم بر اظهار
حق وجرات ارزانی داشتیم در ردّ سخن دقیانوس إِذْ قَامُوا چون بایستادند در پیش وی واو
ایشانرا به پرستش بت دعوت کرد فَقَالُوا بس گفتند رَبُّنَا پروردگار ما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریدگار آسمانهاست وزمینهاست لَنْ نَدْعُوَ نخواهیم پرستید مِنْ دُونِهِ بجز وی إِلَٰهًا معبودی
لَقَدْ قُلْنَا بخدایی که گفته باشیم إِذًا آنهنگام که دیگریرا پرستیم شَطَطًا سخن خطا ودروغ
هَٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل فسوس اتَّخَذُوا فرا گرفتند بسبب
تهدید دقیانوس وبیم قتل مِنْ دُونِهِ بجز خدای بحق آلِهَةً خدایان دیگر که باطل اند لَوْلَا يَأْتُونَ
چرا نمی آرند کافران عَلَيْهِمْ بر پرستش شان واستحقاق ایشان مر عبادت را بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ حجتی
روشن وبرهانی ظاهر یعنی دقیانوس بر وعید قتل مردمانرا تکلیف بت پرستی میکند نه

وحجت

وحجت وبرهان فَمَنْ أَظْلَمُ بس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که افترا کند وبه بندد عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا بر خدای دروغی که نسبت شرکا کند بوی وقبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه
ایشانرا مهلت داد وایشان فرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت
وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وچون بایکسو شدید از اهل شرک ودوری جستید از ایشان وَمَا يَعْبُدُونَ وآنچه
می پرستند إِلَّا اللَّهَ ایشان خدایرا معبودی دانستند وبتانرا در عبادت شریک میساختند
یملیخا فرمود که چون از ایشان واز معبودان باطل ایشان برکنار شدید فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ بس باز
گشت کنید بسوی غار ودرو جای گیرید يَنْشُرْ تا بگستراند لَكُمْ رَبُّكُمْ برای شما آفریدگار
شما وبسیار سازد بر شما مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود در دو سرای وَيُهَيِّئْ لَكُمْ وبسازد برای شما
مِنْ أَمْرِكُمْ از کار شما مِرْفَقًا آنچیزی که ازو نفع گیرید در دین ودنیا آورده اند که جوانان اتفاق
نموده بکوه بر آمدند وشبان ایشانرا بغار در آورد وچون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب
بر ایشان گماشت همه آنجا خفتند ودقیانوس بعد از دو سه روزی با فسوس باز آمده احوال جوانان
باز پرسید وچون از فرار ایشان خبر یافت آباء ایشانرا بر احضار ایشان تکلیف نمود گفتند
ای ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه متحصن شده اند دقیانوس با جمعی در عقب ایشان رفت
وایشانرا در آن غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ برآیند تا هم
در آنجا بمیرند بس در غار استوار ساختند ودو مؤمن از مقربان دقیانوس اسامی واحوال
جوانانرا بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند بامید آنکه شاید روزی بدینجا رسد
واز احوال ایشان خبردار گردد وغار ایشان در طرف جنوبی کوه منا خلوس بود لاجرم آفتاب
بوقت طلوع وغروب بر دو جانب او می تافت وعفونت او را تحلیل کرده هوا را باعتدال باز
می آورد ودر درون غار نمی تافت تا الوان واجساد ایشانرا متغیر وانبات ایشانرا کهنه نکرداند

جنانچه حق سبحانه میفرماید وَتَرَى الشَّمْسَ و بینی تو ای بیننده آفتاب را اِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تَزَاوَرُ
میل کند عَنْ کَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتَ الْیَمِینِ بسوی راست آینده چه در غار در مقابلهٔ قطب شمال
افتاده وَاِذَا غَرَبَتْ وچون غروب کند تَقْرِضُهُمْ ببرد از ایشان و بکردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ
نکرد وَهُمْ وایشان فِی فَجْوَةٍ مِنْهُ در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا بدیشان
میرسد و از نقص غار این اند ذٰلِکَ این خبر ایشان مِنْ آیَاتِ اللّٰهِ از دلایل قدرت خدایست مَنْ
یَهْدِ اللّٰهُ هر کرا خدای راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَمَنْ یُضْلِلْ
وهر کرا فروکذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس تو نیابی مر او را وَلِیًّا مُرْشِدًا دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ
وپنداری تو ایشانرا اَیْقَاظًا بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وَهُمْ رُقُودٌ وحال آنکه ایشان
خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردان طریقتست چون بظواهر ایشان
نکری بینی که جلوه کنند در میدان اعمال و چون سرایر ایشان در یابی بینی که از همه فارغ اند در بوستان
لطف ذی الجلال بباطن مست و بظاهر هشیار بمعنی بیکار و بصورت در کار ظاهری باین و آن در
ساخته باطنی از جملهٔ وا پرداخته ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی
بجانبی میکردانند تا زمین آنچه بروست از اجساد ایشان نخورد و کویند در هر سالی روز عاشورا
میکردانند و بس و بر هر تقدیر تقلب ایشان ثابت است کما قال الله تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ و میکردانیم
ایشانرا یعنی ملئکه بامر ما میکردانندشان ذَاتَ الْیَمِینِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بجانب
چپ وَکَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ گسترانده است ذِرَاعَیْهِ دستهاء خود را بِالْوَصِیدِ
به پیشگاه غار یا بر آستانهٔ او و آن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکستر کون یا خلنج و در زاد المسیر
آورده که سرش سرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق قطمیرست یا قطفیر
یا قطمور یا حمران یا زبان یا صهبا در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که هر که در شبانه روزی

بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از کزدم ضرری بوی نرسد و هر که این کلمات وَکَلْبُهُمْ
بَاسِطٌ ذِرَاعَیْهِ بِالْوَصِیدِ نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ اگر اطلاع
یابی بر ایشان و نظر کنی بایشان لَوَلَّیْتَ هر آینه روی بکردانی مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهت
گریختن وَلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس
ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان
کشاده است و موها و ناخنهاء ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم موحش اند صورت
این مخاطبات که کذشت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مراد غیر وی اند القصه
چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز کشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی باد اجل
بنای جانش در هم افکند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال متلاشی کشت بیت دمی چند
بشمرد و ناچیز شد ٥ زمانه نخندید و کس نیز شد ٥ و بعد از وی چند مالک دیکر در آن
ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک تندروس رسید و کویند تندروس رسید و او مرد
مؤمن و خدای ترس بود اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاد و منکران شدند هر
چند ملک ایشانرا پند داد سود نکرد و حق سبحانه خواست که دلیل بر حشر جسد بدیشان نماید اصحاب
کهف را از خواب بیدار کرد جنانچه کفت وَکَذٰلِکَ و همچنانکه ایشانرا در خواب کرده بودیم بَعَثْنَا
هُمْ برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه چند ایشان بطول زمان تغییر یافته بود و نه
جامهای ایشان فرسوده کشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت
لِیَتَسَاءَلُوا بَیْنَهُمْ تا سؤال کنند میان یکدیکر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت
ما بیفزاید قَالَ قَائِلٌ کفت کوینده مِنْهُمْ از ایشان یعنی کبیرنا که از همه بعمر اکبر بود کَمْ لَبِثْتُمْ
چند وقت درنک کردید درین غار مقصود آن بود که مدت لبث بدانند و نمازهاء فوت شده را

صالح ٥

قضا کنند ایشان بامداد بغداد درآمده بودند جون در نکریستن آفتاب را بوقت جاشت رسیده
دیدند قَالُوا لَبِثْنَا کفتند درنک نکردیم ما اینجا یَوْمًا روزی اکر روزی در خواب شده باشیم
أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پارهٔ از روز اکر دربن روز خفته باشیم بس جون ناخنان خود را بالیده و مویها
سر را دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ کفتند بعضی ازیشان بعضی را که پروردکار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناترست
بآنجه درنک کرده اید فَابْعَثُوا بس بفرستید أَحَدَكُمْ یکی را از میان خود بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ بدین درم
که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ بس باید که فرستاده در نکرد أَيُّهَا تا کدام
از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه ترند از جهت طعام یعنی بنکرد که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه
ترست جه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که
ذبیحهٔ ایشان بیدا کند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ بس بیارد بشما خوردنی مِنْهُ از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ
و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ و خبردار نکرداند بِكُمْ أَحَدًا بشما
یکی از اهل این شهر إِنَّهُمْ بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند إِنْ يَظْهَرُوا اکر
مطلع شوند یا قادر کردند و ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنکسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ
یا باز کردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش خود وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا و رستکاری نیابید آن وقت که بدان دین در
آیید و روی نجات نه بینید أَبَدًا همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل ایشان
بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید و اوضاع او را متغیر دید و جون بشهر درآمد
بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیکر یافت حیرت بروی غلبه کرد آخر الامر بدکان خباز
آمد و درمی همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند نانوا درمی دید منقش بنام دقیانوس خیال
بست که او کنجی یافته آن زر را بازاری دیکر نمود و بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شد به شحنه
رسید و یملیخا را طلبید و تهدیدی عظیم نمود و طلب باقی زرها کرد کفت من کنج نیافته ام روزی

این زر از خانهٔ پدر برداشته ام و امروز ببازار آورده تا نان بخرم نام پدرش پرسیدند و جون بکفت
کسی از مردم آن شهر ندانست و بر او تکذیب نمودند و او از غایت دهشت کفت مرا پیش دقیانوس برید
که از مهم من آکاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است
یملیخا کفت شما با من سخریه میکنید دی روز ما جماعتی کرته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام فرستادند
من بجز این جیزی نمیدانم القصه او را بنزدیک ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی از ارباب
و اشراف بلد روی بغار آوردند و یملیخا درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک برسید
و آن لوح که بر در دیوار غار بود برخواندند و اسامی احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمده ایشان را دید
با روییهاء تازه و جامهای نو متحیر شده بر ایشان سلام کرد جواب دادند و حق سبحانه ازین حال اخبار نموده
وَكَذَٰلِكَ و همچنانچه ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع کردانیدیم تندروس و قوم او را
بر ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعدهٔ خدای به بعث و حشر حَقٌّ راست و درست
است جه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تمام دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیکر تا بدانند آنکه
قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در وی بس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ جون نزاع
میکردند اهل آن زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیکر أَمْرَهُمْ امر دین خود را بعضی میکفتند حشر مر ارواح مجرده را
خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیکر بس بدیدن ایشان ظاهر شد که روح و جسد
با هم مبعوث خواهند شد جه خداوندی که توفی انفس ایشان کرده سیصد و اند سال بدنهاء ایشان را
از تحلل و تغییر نکاه دارد بس ارسال ارواح کند بآن قادر است بر نوفهٔ نفوس همهٔ مردمان و امساک
اجزاء بدان ایشان و دیکر باره فرستادن ارواح بآن بیش قدرت کارها دشوار نیست ٥ عجز را
با قدرت حق کار نیست ٥ آورده اند که جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود خفتند
و ارواح ایشان مقبوض شد در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت را صلی الله علیه

وسلم ارزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
تو ایشانرا در دنیا نخواهی دید اما از احبا و اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشانرا بدین تو دعوت کنند
آنحضرت فرمود که چگونه فرستیم و کرا برفتن فرمایم جبرئیل گفت ردای مبارک خود را بگستران و صدیق
و فاروق و مرتضی و ابو ذر را رضی الله عنهم بگو تا هر یک بطرفی نشینند و باد را که مسخر سلیمان علیه السلام
بود بطلب که خدای ورا مطیع تو کردانیده و بفرمای تا ایشانرا برداشته بر آن غار برد حضرت آنچنان کرد
و صحابه بدر غار رسیده سنگی بر داشتند سگ ایشان روشنی دیده بانگ در گرفت و حمله آورد
اما چون چشم وی ایشانرا دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در آیید ایشان در آمده
گفتند السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته حق سبحانه ارواح باجساد ایشان باز در آورد تا برخواستند
و جواب سلام باز دادند صحابه رضی الله عنهم گفتند نبی الله محمد بن عبد الله شما را سلام رسانیده
ایشان گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة والسلام دعوت کردند ایشانرا بدین اسلام و ایشان
قبول نمودند و حضرت پیغامبر را سلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر
نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند
و جواب دهند بس بمیرند و در قیامت مبعوث کردند القصه چون تندوس و قوم او که این
حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند **فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ** بس گفتند بنا نهید بر ایشان
بُنْيَانًا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند یا بدان بنا موضع ایشانرا بشناسند **رَبُّهُمْ**
پرورد کار ایشان **أَعْلَمُ بِهِمْ** داناترست بکار ایشان از جمعی که منازعت مینمایند در باب ایشان
قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا گفتند آنانکه غالب شدند **عَلَىٰ أَمْرِهِمْ** بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد
تامل بودند گفتند **لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا** فرا میگیریم بر ایشان **مَسْجِدًا** مسجدی که مردمان در آن نماز
گذارند **سَيَقُولُونَ** زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف سه تن بودند

رابعهم

رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ چهارم ایشان سگ ایشان **وَيَقُولُونَ** و گویند نسطوریه از ترسایان **خَمْسَةٌ**
پنج تن اند **سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ** ششم ایشان سگ ایشان و میگویند این سخن را **رَجْمًا بِالْغَيْبِ** انداختن
پوشیدگی یعنی گفتاریست که به پندار یا اختراع خود میگویند **وَيَقُولُونَ** و گویند مسلمانان باخبار
رسول صلی الله علیه وسلم **سَبْعَةٌ** ایشان هفت تن اند **وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ** و هشتم ایشان سگ ایشان
قُل رَّبِّي بگو آفریدگار من **أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم** داناترست بشمار ایشان **مَا يَعْلَمُهُمْ** نمیدانند عدد ایشانرا **إِلَّا**
قَلِيلٌ مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم ابن عباس
رضی الله عنه فرمود که انا من ذلك القليل و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که اصحاب کهف
هفت تن بوده اند و اسماء ایشان اینست یملیخا مکشلینا مشلینیا مرنوش دبرنوش شاد نوش
و اسم راعی مرطونست و اسم کلب قطمیر و روایات دیگر در اسامی ایشان هست آنچه فی الجمله صحیح
دارد اینست در تیسیر از عبد الله بن عمر رضی الله عنه نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد این اسما
در کاغذی نوشته در آنجا افکند فی الحال فرو نشیند و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است
بعضی گویند این قصه نمود از احوال بدلاء سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود ما جود ایشان قایم
است و کهف خلوتگاه ایشان بود و کلب نفس حیوانیه و نزد جمیع اشارتست بروح و قلب و عقل
نظری و معیشی و قوت قدسیه و سر و خفی که تعلق بکهف بدن دارد و دقیانوس نفس اماره است
و حواله توضیح این سخنان بجواهر میرود **فَلَا تُمَارِ** بس جدال مکن ای محمد صلی الله علیه وسلم **فِيهِمْ**
در شان اصحاب کهف اگر اهل کتاب با تو جدال کنند **إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا** مگر جدالی ظاهر یعنی تصوینمای در جدال
و بر ایشان خوان آنچه در قرآنست و برد و تجهیل ایشان اشتغال منمای **وَلَا تَسْتَفْتِ** و فتوی جوی
یعنی مپرس **فِيهِم** در شان ایشان **مِّنْهُمْ** از اهل کتاب **أَحَدًا** یکی را آورده اند که چون سؤالات
ثلثه مذکوره از حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه پرسیدند فرمود که فردا بیایید تا شما را

خبر کنم و نگفت انشاء الله پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرود نیامد و قریش طعنه آغاز کردند
وغبار ملال بر مرادت دل نی غل آنحضرت نشست حق سبحانه این آیت فرستاد که وَلَا تَقُولَنَّ
ومکوی لِشَيْءٍ مر چیزی وکاری راکه قصد داری إِنِّي فَاعِلٌ بدرستی که من کننده ام ذَٰلِكَ آن را غَدًا
فردا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای یعنی کوئی که اگر خدا خواهد وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن همیشه
پروردگار خود را إِذَا نَسِيتَ جون استثنا فراموش کرده باشی و بگو انشاء الله یا یاد کن پرورد
دگار خود را چه حقیقت ذکر فناء ذاکرست در مذکور شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر
حقیقی آنست که دل ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور خبر عیان گردد از بیان دور
بلکه بت نه بیان در گنجد اینجا نه عیان ٥ نی من و نی ما و نی نام و نشان ٥ ذکر ذاکر چو
گردد با تمام ٥ جمله گی مذکور ماند والسلام وَقُلْ عَسَىٰ و بگو شاید أَنْ يَهْدِيَنِ آنکه دلالت کند
مرا رَبِّي آورید کار من لِأَقْرَبَ با آنچیزی که نزدیکترست مِنْ هَٰذَا از شان اصحاب کهف می رسد
رَشَدًا از راه صواب وجون عسی از حق سبحانه لابدست او را راه نمود بزرگتر چیزی از قصه
اصحاب کهف و آن اخبار انبیا و امم سابقه بود و انبیا از نوازل و حوادث آینده وَلَبِثُوا و درنگ
کردند آن جوانمردان فِي كَهْفِهِمْ در غار خود وقتی که در خواب بودند ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ سیصد سال
وَازْدَادُوا تِسْعًا و زیاده کردند و برافزودند نه سال دیگر در لباب آورده که سیصد سال شمسی بود
و نه سال بروافزوده اند تا سال قمری شده وجه تفاوت بین السنتین در هر سال قریب یازده روزست
و تحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد در خبرست که
ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود قُلِ اللَّهُ بگوی خدای
أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا داناترست بمقداری که درنگ کردند لَهُ مر او راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پوشیدهای
آسمان و زمین یعنی مخفیات الٰهی اهالی آن أَبْصِرْ بِهِ نه بیناست خدای هر موجودی وَأَسْمِعْ

وجه شنواست هر مسموعی مَا لَهُمْ نیست مر اهل آسمان و زمین را مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ وَلِيٍّ هیچ
دوستی که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ و انباز نمیکیرد خدای وَلَا يُشْرِكُ در فرمان و قضای خود
أَحَدًا یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ و بخوان مَا أُوحِيَ آنچه وحی کرده شده است إِلَيْكَ
بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردگار تو که قرآنست لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر کننده نیست لِكَلِمَاتِهِ
مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا
پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از روساء کفره حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم گفتند
این پشمینه پوشان نی قلدرا جون سهیب و عمار و جناب رضی الله عنهم که بوی خرقهاء ایشان
ما را متاذی دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیة نازل شد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ
و باز دار تن خود را و شکیبایی کن مَعَ الَّذِينَ با آنانکه يَدْعُونَ رَبَّهُمْ می پرستند پروردگار خود را
بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهارست یا صلوة فجر و عصر یا جامع اوقات یعنی
شب و روز به پرستش حق مشغول اند يُرِيدُونَ وَجْهَهُ میخواهند رضای او را یا او را میخواهند و جو بار
عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان و ابو ذر و فقراء
غیرا و نیسنند و نزد بعضی این آیة مدنی است و سبب نزول آن که جمعی از مولفة قلوب جون عیینة
مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشانرا دور سازی ما نزدیک تو آمده بتعلم احکام شرع قیام
نماییم آیة آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای رضای خدای پرستش او
میگذرانند م
وَلَا تَعْدُ و باید که در نگذرد عَيْنَاكَ عَنْهُمْ چشمهای تو از یشان یعنی نظر از یشان بر مدار و بغیر ایشان
التفات مکن تُرِيدُ میخواهی زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنی باید دانست که آنحضرت را
صلوات الله و سلامه علیه هرگز بدنی و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیة اینست که مکن عمل کسی که
مایل بزینت دنیاست چه مایل بدنیی از فقرا معرض و براغنیا مقبل باشد وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر

مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ انراكه غافل كردانيده ايم قَلْبَهُ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از ياد كردما وانكس اميه بن خلف بود
واتباع او يا عينيه واشياع او كه آنحضرت را به طرد فقرا ميفرمودند حق سبحانه فرمود كه ما دل او را
غافل كرده ايم وَاتَّبَعَ واو پى روى كرده است هَوٰيهُ از روى نفس خود را وَكَانَ اَمْرُهُ وهست كار او
فُرُطًا تباه وضايع يا موجب حسرت وندم وهلاكت وَقُلِ وبگو ايشانرا كه آنچه بشما آورده ام
يعنى قرآن اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ پيغام راست وسخن راستست از آفريدگار شما فَمَنْ شَآءَ پس هركه خواهد گرويدن
بوى فَلْيُؤْمِنْ پس بايد كه بگرود وَمَنْ شَآءَ وهركه خواهد ناگرويدن فَلْيَكْفُرْ كو مگرو واما مرا زاهد آورده
كه امر توعيد وتهويلست نه امر اجازت واباحت وابن عباس رضى الله عنه فرموده كه امر بمعنى اخبار
است يعنى هركرا خدا خواهد كه ايمان آرد هرآينه ايمان آرد وهركرا خواهد كه كافر شود بى شك كافر گردد
وَمَا تَشَآؤُنَ اِلَّآ اَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ آنچه مشيت ازلى بدان متعلق شده از سمت تغيير مبرا واز صفت
تبديل معراست مصرع هركرا خواهى بخوان وهركرا خواهى بران ٥ حكم حكم تست كس را جاى چون نيست
اِنَّآ اَعْتَدْنَا بدرستى كه ما آماده كرده ايم جَهَنَّمَ براى ستمكاران يعنى ناگرويدگان نَارًا اَحَاطَ بِهِمْ
آتشى كه بگرد در آرد ايشانرا سُرَادِقُهَا سرا پرده هاء آن تشبيه كرده آتشى را كه محيط بود بكافران
بسرا پرده كه مشتمل باشد براهالى آن ودر حديث ابوسعيد خدرى رضى الله عنه هست كه سرادق
نار جهار ديوارست غلظ هريك از آن چهل ساله راه كه بگرد كافران درآمده وَاِنْ يَسْتَغِيْثُوْا واگر
فرياد خواهى كنند از تشنگى يُغَاثُوْا بِمَآءٍ فرياد رسيده شوند بآبى كَالْمُهْلِ مانند دردى زيت
يا مس گداخته كه پيش دهن ايشان برند يَشْوِى الْوُجُوْهَ بريان كند وبسوزد روىها را از فرط حرارت
بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابيست مهل وَسَآءَتْ وبد ستآتش مُرْتَفَقًا جاى بودن اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
بدرستى كه آنانكه بگرويدند بخداى وكتاب ورسول او وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وبكردند كارها
شايسته اِنَّا لَا نُضِيْعُ بتحقيق ما ضايع نكردانيم اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ مزد انكس را كه نيكوترست عَمَلًا

جز تسليم

از روى كردار اُولٰٓئِكَ آن گروه مؤمنان وپسنديدگان لَهُمْ مرايشانراست جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانها
اقامت يعنى بهشتها كه در آن مقيم باشند تَجْرِى ميرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ از زير منازل ايشان
يا بام ايشان جويها يُحَلَّوْنَ پيرايه بسته شوند فِيْهَا در آن بوستانها مِنْ اَسَاوِرَ از دستوانها
ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر در زاد المسير از ابن جبير رحمه الله نقل ميكند كه هريك از بهشتيانرا
سه دستوانه بود يكى از زر ويكى از نقره ويكى از لؤلؤ ويا قوت وَيَلْبَسُوْنَ ثِيَابًا خُضْرًا جامهاى سبز
مِنْ سُنْدُسٍ از ديباء نازك وَاِسْتَبْرَقٍ وديباءهاء سطبر فراخور حال آن روى هريك مُتَّكِـِٔيْنَ فِيْهَا
تكيه زده گان باشند در بهشت عَلَى الْاَرَآئِكِ بر تختها چنانچه عادت متنعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ
نيك پاداشيست بهشت ونعيم آن وَحَسُنَتْ ونيكوست آن تختها مُرْتَفَقًا تكيه گاه يا نيكوست
بهشت منزل وآرامگاه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا وپيدا كن براى مؤمنان وكافران مثلى وآن مثل كدام است
رَجُلَيْنِ دو مرد كه برادران بود نداز بنى اسرائيل يكى يهودا يا يمليخا واو مؤمن بود وديگرى قطروس
يا قطرس واو كافر بود هشت هزار دينار از پدر بديشان ميراث رسيد هريك چهار هزار تصرف
كردند وكافر بدان ضياع وعقار ومتاع خانه خريد ومؤمن همه را در وجوه خير صرف كرد
وحق سبحانه از مال حلال ايشان خبر ميدهد جَعَلْنَا لِاَحَدِهِمَا داديم هريكرا از ايشان
يعنى قرطوس را جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ اَعْنَابٍ از تاكهاء انگور وَحَفَفْنٰهُمَا بِنَخْلٍ وبحفوف
گردانيديم آنرا بخرما بنان يعنى درختان خرما گرد آن درآورديم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا وپيدا كرديم
ميان آن دو باغ زَرْعًا كشت زارى تا آن موضع جامع اقوات وفواكه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن
دو باغ اٰتَتْ اُكُلَهَا بداى ميوها ومحصول خود را بتمامى وَلَمْ تَظْلِمْ وستم نكردى يعنى كم نساختى
مِنْهُ شَيْـًٔا از ميوه معهود چيزى را يعنى در اغلب آنست كه ميوه سالى تمام آيد وسالى ناقص مگر
ميوه آن باغها تمام آمدى وَفَجَّرْنَا وبجوشانيديم و روان كرديم خِلٰلَهُمَا نَهَرًا ميان آن بوستانها جوى آب

ديپوشند

تا شرب آن دایم باشد وَكَانَ لَهُ و بود مر کافر را ثَمَرٌ همه میوه یعنی غیر از انکور و خرما و میوهاء
دیکر داشت و اختصاص آنها بذکر جهت غالبه بوده آورده اندکه یهودا محتاج شد و رجوع به برادر
نمود و از و معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس کفت زر من و تو را بر بود این همه باغ و متاع بید
کرده ام و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنك دست و پریشان حالی یهودا کفت ای برادر تو زر آن
ما را بباغ دنیی خریدی و من بوستانهاء بهشت خریدم تو سرا ساختی و من در جنت خانه کرفتم تو
کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزك جمع کردی و من طلب ولدان و غلامان
نمودم قطروس از ملامت کردن آغاز کرد و کفت زر نقد بوعدهٔ نسیه از دست دادی و خود را
خوار و محتاج کردانیدی فَقَالَ پس کفت قطروس لِصَاحِبِهِ مر یار خود یعنی برادر خود را وَهُوَ
يُحَاوِرُهُ و او مجادله میکرد با او و سخن باز میکردانید یعنی این میکفت و آن جواب میداد کافر کفت
أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ من بیشترم از تو مَالًا از جهت مال وَأَعَزُّ نَفَرًا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم
پس دست یهودا کرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در آمد بباغ خود وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و حال آنکه او ستم کننده بر تن
خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی بجبت دنیی قَالَ مَا أَظُنُّ کفت کافر نمی برم أَنْ تَبِيدَ آنکه فانی شود
و بسر آید و نابود کردد هٰذِهِ أَبَدًا این بوستان من هرکز یا مظنه من نیست این دنیی سپری کردد وَمَا
أَظُنُّ السَّاعَةَ و کمان نمی برم قیامت را قَائِمَةً آینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ و اکر باز کردانیده شوم برغم تو إِلَىٰ رَبِّي
بسوی پروردکار من چنانچه تو میکویی مرا برانکیزند لَأَجِدَنَّ بخدای که بیابم خَيْرًا مِنْهَا بهتر از این
بوستانها مُنْقَلَبًا جای باز کشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه
امروز این باغ بمن داده قَالَ لَهُ کفت مر قطروس را صَاحِبُهُ یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و حال آنکه
او جدال میکرد با او أَكَفَرْتَ آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن بِالَّذِي خَلَقَكَ بانکسی که بیافریدترا
یعنی پدر ترا که اصل ماده تست یا خود مادهٔ اصل ترا مِنْ تُرَابٍ از خاك ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه که مادهٔ

تو دیکر

تو دیکرست ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا پس ترا راست کرد مرد رسیدهٔ درست اندام لَٰكِنَّا لیکن من میکویم هُوَ اللَّهُ
اوست خداوند بحق رَبِّي پروردکار و آفریدکار من از خاك و نطفه وَلَا أُشْرِكُ و انباز نمیکردانم
بِرَبِّي أَحَدًا بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ و چرا چون در آمدی جَنَّتَكَ ببوستان خود
قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ نکفتی که آنچه خدای خواهد فانی کرداند و چرا نکفتی لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوت هیچکس را
مکر بخدای یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده
بمددکاری لطف حضرت باریست إِنْ تَرَنِ أَنَا اکر می بینی مرا أَقَلَّ مِنْكَ کمتر از تو مَالًا وَوَلَدًا از جهت
مال و فرزند فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ پس شاید که بدهد مرا پروردکار من بوستانی خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ
بهتر است از بوستان تو در دنیی یا در آخرت بجهت ایمان من وَيُرْسِلَ و فرو فرستد عَلَيْهَا بر
بوستان تو بسبب کفر تو حُسْبَانًا صاعقها یعنی عذاب سخت مِنَ السَّمَاءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس کردد
بوستان تو صَعِيدًا زمین بابون زَلَقًا بی کیاه که پای بران بلغزد أَوْ يُصْبِحَ یا کردد مَاؤُهَا آب
آن بوستان غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيعَ پس نتوانی تو لَهُ مر آن آب بزمین فرو رفته
طَلَبًا جستن یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود پس یافتن و بجوی باز آوردن خود چکونه تواند
بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را راست کردانید و عذاب هلاك و استیصال بدان
فرستاد وَأُحِيطَ و فرا کرفته شد عذاب الهی بِثَمَرِهِ بمیوهٔ باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار
آن و خراب کشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود فَأَصْبَحَ پس بامداد که قطروس و آن حال را مشاهده
نمود يُقَلِّبُ میکردانید كَفَّيْهِ هر دو کف خود را از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی
میخورد عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ بر آنچیزی که خرج کرده بود فِيهَا در عمارت آن وَهِيَ و حال آنکه بناهاء
آن باغ خَاوِيَةٌ افتاده بوده عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهاء خود یعنی اول سقوف ساقط شد و جدران
بروی افتاد یا خفته که بسته بود ندیفتاد انکه تا کها بروی فرود آمد و بر هم تقدیر چون

قطروس مشاهدهٔ آن عذاب کرد دست بر دست میزد **ویقول** ومیکفت **یا لیتنی** کاشکی من
لم اشرک انباز نمی کرفتم وشریک نمی ساختم **بربی احدا** برورد کار خود دیکر یرا تا بوستان من بسبب
شرک من خراب نمی شد **ولم تکن له** ونبودند مرا و **فئة ینصرونه** کروهی که یاری دهند در دفع عذاب
از باغ او **من دون الله** بجز خدای که او بر آن قادر بود واو را نصرة نکرد **وما کان** ونبود قطروس **منتصرا**
یاری دهنده مر خود را وانتقام کشیده از خدای **هنالک** آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا روز قیامت
یا موطن جزا **الولایة لله** نصرت دادن ویاری کردن مر خدایراست وبس **الحق** خدای راست کوی
درست کار **هو خیر** او بهترست **ثوابا** از جهت پاداش مر ویرا که بدو امید وار بود **وخیر عقبا** وبهترست
از جهت عاقبة مر بندهٔ ترس کار را یعنی عاقبت طاعت او بهترست از عاقبت طاعت غیر او وصاحب
تا ویلات تمثیل میکند دو جای را بنفس کافر وقلب مؤمن وجنتین را بهوا ودنیا که مشتمل اند بر اعناب
شهوات ونخل مستلذات ودروغ تمتعات بهیمه ودر بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد
وموضع بیان آن جواهر التفسیر ست **واضرب لهم** وبیدا کن برای جهانیان **مثل الحیوة الدنیا** مثل
زندکان ایشان درین جهان **کماء انزلناه** مانند کیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا **من السماء** از
سحاب یا از جانب سما **فاختلط** بس بیامیخت **به** بآن آب **نبات الارض** آنکیاه رسته از زمین وقوت
کرفت ونشو ونمای خود بکمال رسانید وزمین بدو تازه وخرم شد **فاصبح** بس بامداد کرد یعنی
روز دیکر کشت آن کیاه تازهٔ زیبا **هشیما** خشک کشته ودر هم شکسته بمثابه که از خشکی
وشکستکی **تذروه الریاح** براکنده میکردانند اورا بادها وازین بر میکنند وبهر طرف می برد **و**
کان الله وهست خدای **علی کل شیء** بر همه چیز از انشا وافنا **مقتدرا** توانا تشبیه کرد زندکانی
دنیا را بکیاهی که از آب باران سبز شود وبیالد وبکمال نمو رسد ووقت آن در آید که از و نفع کیرند
ناکاه آب ازو منقطع کردد وخشک ونی فایده ماند همچنین آدمی بزندکی ونازکی که دارد خوش

برآید

برآید همین که نامهٔ عمر از عنوان به پایان رسید متقاضی اجل در آمده نهال نهاد را بصرصر فنا خشک
سازد وخس تنها وآزه وآرزو وباد نیستی بر دهد **بیت** بهار عمر بسی دلفریب ورنکین است
ولی چه سود که دارد خزان مرک از پی ٥ روساء عرب بمال وفرزند فخر میکردند وپیغمبر را صلی
الله علیه وسلم بآنکه درویش است وبسر ندارد طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که **المال والبنون**
مال وپسران **زینة الحیوة الدنیا** آرایش زندکانی دنیا اند نه زاد قبر وتوشهٔ راه معاد چه باندک
زمانی عرضهٔ تلف وهدف زوال خواهند شد **والباقیات الصالحات** وکارهاء شایستهٔ پایدار که
ثمرهٔ آن ابد الآباد باقی ماند **خیر عند ربک** بهترست نزد پروردکار تو **ثوابا** از جهت پاداش
وخیر املا وبهتر از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه در آخرت
می یابد بعضی علما بر آنند که باقیات صالحات نمازهاء پنج کانه است وکویند کلمات خمسه است
اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
یا کلمات سه کانه لا اله الا الله واستغفر الله وصلی الله علی محمد وآله وسلم یا سخنان خوش که
سبب فرح قلوب کردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا نیات صالحات که
بحکم نیة المؤمن خیر من عمله سبب خلاص والدین باشند امام قشیری قدس سره فرموده که
باقیات صالحات آن عملیست که منسوب بطمع وغرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله بود
لا جرم نتیجهٔ آن ابد به سمت بقا موسوم تواند بود دویم قدس سره فرموده که خلوص عمل آنست که
رؤیة عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه بینی وندانی **ویوم نسیر الجبال** ویاد کن
روزی را که برانیم کوهها یعنی از بیخ بر کنیم ودر هوا براکنده سازیم **وتری الارض** وبه بینی
زمین را **بارزة** ظاهر شده از زیر کوهها ومردکان همه بر روی زمین آمده **وحشرناهم**
وحشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف **فلم نغادر** پس نکذاریم **منهم احدا** از ایشان یکی را

حشر باکرده وعرضوا وعرض کرده شوند علی ربک بر حساب افرید کار تو صفا ایستاده صف
کشیده وحق سبحانه بکوید لقد جئتمونا هر آینه آمدید بما برهنه وتنها بی خدم وحشم ومال
ومنال کما خلقناکم همچنانکه آفریده بودیم شما را اول مرة اول بار که هیچ چیز نداشتید بل
زعمتم بلکه شما کمان بردید وپنداشتید ان لن نجعل انکه نسازیم ما لکم برای شما موعدا وقتی برای
انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعث است ووضع
الکتاب ونهاده شد نوشتهاء اعمال در دستهاء اهل حشر با کتابهاء کردار ایشان در میزان
فتری المجرمین پس به بینی کناه کاران را مشفقین ترسان واعراض کنندکان مما فیه از آنچیزی
که در کتاب ایشان باشد از کناه وفراموش کرده باشند یعنی جون بر آن مطلع کردند خوف بر ایشان
مستولی کردد ویقولون وکویند یا ویلتنا وای بر ما ما لهذا الکتاب جه بوده است این نامه را که
مطلقا لا یغادر فرو نکذاشت صغیرة ولا کبیرة کناهان خورد وبزرک الا احصیها مکر شمرده
است همه آنرا وضبط کرده ونکاه داشته ووجدوا ما عملوا وبیابند آنچه کرده اند حاضرا در
پیش آمده ولا یظلم ربک وستم نکند پروردکار تو احدا برکسی که حسنه او زیادتی سیئه او واذ
قلنا ویاد کن آنرا که کفتیم للملائکة اسجدوا مر فرشتکانرا که سجده کنید لآدم مرآدم را فسجدوا
پس سجده کردند الا ابلیس مکر ابلیس کان بود من الجن از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن
کروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند وابلیس از ایشان بود وغیر ایشان از ملائکه
مخلوقند از نور وقول اول اصح است جه در همین آیة اورا ذریة اثبات میکند وملائکه را ذریة
نیست ودلیل دیکر آنست که میکوید ففسق پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردکار
خود فا برای سببیه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده افتتخذونه آیا فرا میکیرید
شیطان را وذریته وفرزندان اورا اولیاء دوستان من دونی بجز من یعنی ایشانرا میکیرید

دوفرمان

وفرمان برداری میکنید ودر من عاصی میشوید وهم لکم عدو وحال آنکه ابلیس وذریه او مر شمارا دشمنا
اند بئس للظالمین بدست ستمکاران ابلیس وذریة او بدلا بدلی از خداوند کویند ذریة بمعنی
اتباع است ونسبیه ایشان بذریة از قبیل مجاز بود واکثر برانند که اورا ذریة هست در
تبیان آورده که جون حق سبحانه ابلیس را براند از پهلوی جب او زوجهٔ که آوه نام داره
بیافرید واورا بشمار ریکهاء بیابان فرزندانند از اولاد او یکی مره است که کنیة بدو یافته
ودیکر لاقیس وولهانست در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارتست وولهان
موسوس صلوة وبعضی بر عکس کفته اند وباتفاق زلینور از اولاد او صاحب اسواقست که
بدروغ وکم فروشی وخیانة وسوسه میکند واعور صاحب ابواب زناست ومسوط
صاحب اراجف است وداسم با خورنده طعام که بسم الله نکفته باشد شرکت میکند در
خوردن ومدش موکل علماست که ایشانرا بر اهواء مختلفه میدارد ما اشهدتهم وحاضر
نکردانیدم شیطان واولاد اورا خلق السموات والارض بوقت آفرینش آسمان وزمین تا با
مشاورت کنم یا مددکاری طلبم ولا خلق انفسهم ونه وقت آفرینش نفسهاء ایشان اعتقاد
جمع کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند اورا ومیکوید ایشان در
آفرینش آسمان وزمین حاضر نبودند تا غیب انرا دانند واز آفرینش نفسهاء خویش نیز بیخبرند
پس جکونه ایشانرا در عبادت انباز من میکیرند وما کنت ونیستم من متخذ المضلین
فرا کیرنده کمراه کنندکانرا که ابلیس وذریة اویند عضدا یاران ومددکاران یعنی من در خالقیت
بی نیازم از یار ومددکار ویوم یقول ویاد کن آن روز را نیز که کوید که خدای بفرشته بامر او شرکائی
که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود نادوا بخوانید باواز بلند شرکائی الذین
زعمتم مرآنانرا که کمان بردید که ایشان انبازان منند اضافة شرکائی بر زعم ایشانست وبجهت

توبیخ وتقریع نیز میشاید فدعوهم پس بخوانند کافران بتانرا واستغاثه کنند فلم یستجیبوا پس
اجابت نکنند لهم مر ایشانرا ست وبفریاد نرسند وجعلنا بینهم وکردانیدیم میان کفار
وآلهۀ ایشان موبقا جای هلاکی یعنی وادی از وادیهاء دوزخ پیدا کنیم میان ایشان که هلاک
اعظم باشد وهمه ایشانرا در آن معذب سازیم واز عبدالله بن عمر رضی الله عنه منقولست
که موبق وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله وماسوی ایشان
ورأ المجرمون وببینند مشرکان النار آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فظنوا انهم
پس بیقین دانند که ایشان مواقعوها در افتادنی اند بآن ولم یجدوا ونیابند عنها از آن آتش
مصرفا مکانی که باز کردند بدان یا کریزکاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد
بدیشان ولقد صرفنا وبدرستی که ما بیان کردیم ومفصل کردانیدیم فی هذا القرآن در این قرآن
للناس برای مردمان من کل مثل از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم کذشته که سبب
عبرت کردد ودلایل وقدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی کوید
حق تعالی بمحض فضل عظیم بیت در کتاب کریم وحکیم قدیر ٥ آنچه مر جمله را بکار آید ٥
کفته است آنچنانکه می باید وکان الانسان وهست آدمی اکثر شیء بیشتر از هر چیز که خداوند
آفریده است جدلا از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همۀ مخلوقات جدال کننده
وخصومت او در کار حق بیشتر از ابن عباس رضی الله فرموده که مراد نضر بن حارث است که
در قرآن جدال مینمود یا ابی خلف که در امر بعث وحشر خصومت میکرد وما منع الناس ومنع
نکرد اهل مکه را وباز نداشت ان یؤمنوا از آنکه بگروند وتصدیق کنند اذ جاءهم الهدی چون
آید بدیشان سبب راه نمونی که محمدست صلی الله علیه وسلم یا قرآن ویستغفروا ربهم ومنع
نمود ایشانرا از آنکه استغفار کنند از کناهان وآمرزش طلبند از آفریدکار خود بعد از ایمان بوی

الا ان

الا ان تأتیهم العذاب یا بیاید بدیشان عذاب قبلا روی با روی ومستاصل کردند
یعنی در روز بدر وما نرسل المرسلین ونفرستادیم ما فرشتکانرا الا مبشرین مکر مژده دهندکان
مر اهل ایمانرا بنوال ابدی ومنذرین وبیم کنندکان مر مشرکانرا بنکال سرمدی ویجادل الذین کفروا
ومجادله میکنند آنانکه کافر شدند بالباطل به بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات
وجرا چندین میکنند لیدحضوا تا زایل کردانند از مقر خود وباطل سازند به الحق بآن جدال
حق را که قرآنست یا دین قویم محمدی صلی الله علیه وسلم واتخذوا آیاتی وفرا کرفتند آیتهاء
کتاب یا دلایل قدرت مرا وما انذروا وآنچیز را نیز که بیم کرده شده اند بدان از قیامت وعذاب
یعنی قرآن ومواعید آخرویرا کرفتند هزوا افسوس کرده شده بآن ومن اظلم وکیست ستمکارتر
ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهاء پروردکار او که قرآنست فاعرض عنها
پس روی بتابد از آن وقبول نکند ونسی وفراموش کند ما قدمت یداه عاقبت آن عملها که
از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده اند از کفر ومعاصی خود وتفکر نمیکنند
در عواقب آن انا جعلنا بدرستی که ما نهادیم علی قلوبهم بر دلهاء ایشان اکنة پوششها
ان یفقهوه تا در نیابند آنرا وفی آذانهم ودر کوشهاء ایشان افکنیم وقرا کرانی تا نشنوند
آنرا چنانچه حق استماعست وان تدعهم واکر خوانی تو ایشانرا الی الهدی بآنچه سبب
هدایتست یعنی ایمان وقرآن فلن یهتدوا پس راه نیابند اذا آنکاه که دعوت کنی بدعوت تو
براه نیایند ابدا هرکز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود
وربك الغفور وپروردکار آمرزنده است وعیب پوش ذو الرحمة خداوند بخشش لو یؤاخذهم
اکر بکیرد خدای ایشان یعنی کافرانرا بما کسبوا بآنچه میکنند از کناهان که شرکست وتکذیب
پیغمبر وقرآن لعجل هر آینه بشتابند لهم العذاب برای ایشان عذاب را در دنیا بل لهم

بلکه عذاب مشرکان را هست مَوْعِدٌ وعده یا زمان وعده که رود بدست یا قیامت که جون آن
وعده در آید لَنْ يَجِدُوا نیابند مِنْ دُونِهِ بجز خدای مَوْئِلًا پناهی وکریزگاهی وَتِلْكَ الْقُرَى
وآن دیهها که قصهٔ ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر واحقاف ومؤتفکات أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک
کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوا آنهنکام که ستم کردند بخود بکفر وتکذیب ومجادله ومعاصی
وَجَعَلْنَا ومقرر کردانیدیم لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاک ایشان مَوْعِدًا وقتی معلوم که جون
برسید از آن پیش وپس نیفتند پس جوا قریش عبرت نمیکیرند واز شرک ونافرمانی دست باز
نمیدارند السعید من وعظ بغیره • رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمهٔ این کلام سعادت
اعلام فرموده مثنوی نیکبخت انکسی بود که دلش ۵ آنچه نیکی در وست بپذیرد ۵ دیکرآن
جو پند داده شود ۵ او از آن پند بهره برکیرد ۵ آورده اند که موسی علی نبینا وعلیه السلام
بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبهٔ خواند که فغان از مستمعان برآمد وهمه
در اداء آن کلمات وتامل در معانی وحقایقش متحیر شدند یکی از عظماء قوم کفت یا کلیم الله
هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود
داناتری وکویند در ضمیر مبارکش کذشت نی انکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه وحی فرستاد که
ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم اورا بعلم خاص برو با یکی از خواص خود
تا منزل وی وبا خود ماهی بریان برکه او ترا بدو راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام
تهیه فرموده روی براه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَى ویاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم جون کفت موسی
لِفَتَاهُ مر شاکرد وخادم خود یعنی یوشع بن نون را علیه السلام که بطلب خضر علیه السلام
لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّى أَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ مجمع البحرین که مکان اوست وآن
ملتقی بحر فارس وروم بوده وکویند آن موضع از افریقیه است ودر زاد المسیر طنجه مغرب

آورده در بندش وان نیز کفته اند القصه موسی علیه السلام فرموده که مدام میروم تا برسم بمنزل
او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمان دراز که هشتاد سال باشد یعنی هیچ وجه روی از سفر تابم تا اورا
نیابم مصرع دست از طلب ندارم تا کام من برآید ۵ ای یوشع تو با من موافقت می نمایی در طلب
این بندهٔ صالح یوشع فرمود که آری من با تو موافقم ورفاقه را مغتنم می شمارم بیت خوش است
او ادکی آن که همراه جنین باشد ۵ پس یوشع علیه السلام روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آنهنکام که
رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخرهٔ که بر کنار جشمهٔ بود بنشستند
وموسی علیه السلام در خواب رفت یوشع در آن جشمه وضو ساخت وقطرهٔ آب از دست وی
بر آن ماهی بریان جکید فی الحال زنده شد وروی بدریا نهاد ویوشع متحیر کشت وموسی از
خواب در آمده تفقد حال یوشع وماهی نا نموده روی براه نهاد واز غایة تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا
فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا کرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا
مثل سردابهٔ که دران توان رفت هرجا که ماهی میرفت آب بالای او جون طاقی مرتفع می ایستاد
وزمین خشک میکشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در کذشتند از مجمع البحرین قَالَ کفت موسی
علیه السلام لِفَتَاهُ مر جوان مرد خود یعنی یوشع را که وقت جاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام
جاشت ما را تا بخوریم که کرسنه شدیم وروی بیاسایم لَقَدْ لَقِينَا هر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَذَا ازین سفر که
کردیم نَصَبًا رنج وسختی جون یوشع سفره پیش آورد قصهٔ ماهی یادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ کفت
خبر داری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ جون جای کرفته بودیم بآن صخره بر کنار جشمه فَإِنِّي پس بدرستی که
من نَسِيتُ الْحُوتَ فراموش کردم ماهی را یعنی قصهٔ او را که با تو کویم وَمَا أَنْسَانِيهُ وفراموش نکرد
بر من ذکر او را إِلَّا الشَّيْطَانُ مکر شیطان که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه یاد دهیم ترا وَاتَّخَذَ
سَبِيلَهُ وکرفت ماهی راه خود را در دریا عَجَبًا راه عجب که هرجا که میرفت راهی فراخ بود ا

فِي الْبَحْرِ

می شد و زمین در دریا خشک می شد قال کفت موسی ذلک آن قصهٔ ماهی راست ما کنا نبغ
آنچه بودیم ماکه میطلبیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی ما را راه خواهد بود بدان
کس که میطلبیم فارتدا بس باز کشتند علی آثارهما بر نشانهاء قدم خود قصصا از پی رفتنی
تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا رسیده بود راهی دیدند کشاده و خشک بدان در آمدند
فوجدا بس یافتند عبدا من عبادنا بندهٔ از بندکان ما که بمحض عنایة آتیناه داده ایم او را رحمة
بخششی من عندنا از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر
بمذهب آنها که بنبوت او قایل نیستند و علمناه و بیاموختیم او را من لدنا علما از نزدیک ما علمی که
خاص است بما و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل
فرماید علم لدنی آنست که حکم کنند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و کفته اند علمیست که حاصل
شود بی واسطهٔ کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که دانندهٔ این علم محقق است
از یافتن سخن کوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس ذکره نقل میکند که با جمعی دانشمندان
میگفته اند اخذتم علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت بیت کلشنی کز نقل
روید یکدم است ٥ کلشنی کز عشق روید خرم است ٥ کلشنی کز کل دمد کردد تباه
کلشنی کز دل دمد وا فرحتاه ٥ علم جون بر دل زند یاری شود ٥ علم جون بر کل زند باری شود
آورده اند که جون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامهٔ خود در سر کشیده موسی
علیه السلام کرد خضر جامه از روی دور کرده جواب داد کفت تو کیستی کفت من موسی ام
نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دادم و از تو جیزی بیاموزم و در جواب کسی که
کوید پیغمبر صاحب شریعت جکونه از کسی جیزی آموزد کفته اند رسول می باید که اعلم باشد از مرسل
الیهم در آنچه بایشان آورده است از اصول و فروع دین و هرچه نه ازین قبیل باشد تعلم آن

منافی نبوت نیست و نکتهٔ انتم اعلم بامور دنیاکم مؤید این قول است قال له موسی کفت موسی
مر خضر را علیهما السلام هل اتبعک آیا پی روی کنم ترا علی ان تعلمن بر شرط آنکه بیاموزانی مرا
مما علمت از آنچه بتو آموخته اند رشدا علمی که مبتنی بر رشد باشد یعنی اصابهٔ خیر قال انک
کفت خضر بدرستی که تو لن تستطیع نتوانی معی صبرا با من شکیبایی کردن را موسی علیه
السلام کفت جرا صبر نتوانم کرد کفت بجهة آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است شاید
از من عملی صادر شود در ظاهر که آن منکر و ناشایست نماید و تو وجه حکمت آنرا ندانی
وکیف تصبر و جکونه صبر کنی تو علی ما لم تحط بر آنچیزی که احاطه نکرده به خبرا از روی
دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد قال ستجدنی کفت موسی علیه السلام زود باشد که
یابی ان شاء الله اگر خواهد خدای صابرا صبر کننده بر آنچه از تو بینم ولا اعصی و نافرمانی
نکنم لک امرا مر ترا در هیچ کاری قال کفت خضر که ای موسی فان اتبعتنی بس اگر پی روی کنی مرا فلا
تسألنی بس مپرس مرا عن شیء از جیزی که منکر باشد و وجه صحت آن ندانی یعنی افتتاح بسؤال
مکن حتی احدث لک تا من نو سازم برای تو منه از آنچیز ذکرا بیانی که تو در یابی موسی علیه السلام
قبول فرمود و هر دو با هم روی براه نهادند و یوشع بر عقب ایشان میرفت فانطلقا بس رفتند
بساحل دریا تا رسیدند و از اهل آن استدعاء رکوب در آن نمودند ملاحان اول راضی نشدند
و در آخر خضر را شناختند بتعظیم تمام در آوردند حتی اذا رکبا تا جون نشستند فی السفینة
در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را
قال اخرقتها کفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را لتغرق اهلها تا غرقه کردانی اهل کشتی را جه سوراخ
سبب دخول آبست در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینه لقد جئت بدرستی که آوردی
شیئا امرا جیزی شکفته و شنیع در دل کران قال الم اقل انک کفت خضر یا نکفتم که تو لن تستطیع

نتوانی معی صبرا با من صبر کردن قال کفت موسی که آن سخن از خاطر من رفته بود لا تؤاخذنی مؤاخذه
مکن مرا بما نسیت بآنچه فراموش کردم ولا ترهقنی و در مرسان مرا من امری عسرا از کار من عسرا دشواری
یعنی بر من سخت مکیر فانطلقا بس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدهی رسیدند در خارج
دیه جمعی کودکان بازی میکردند و بسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب ظاهر شده
نام او خشنود یا خیسور و نام پدر او وسلاس یا کمارد ی و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان
ایشان بود و موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حتی اذا لقیا غلاما تا جون بدیدند بسری را که
ذکر کردیم خضر علیه السّلام او را از میان اقران طلبیده در بس دیواری برد فقتله بس کشت
او را بذبح یا خناق قال اقتلت کفت موسی آیا بکشتی نفسا زکیة نفس پاک را بغیر نفس بغیر
نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق بس بی قصاص جکونه او را بکشتی لقد جئت
هر آینه آوردی شیئا نکرا جیزی ناپسندیده را قال الم اقل کفت خضر که آیا من نکفتم لک
انک مر ترا در اول مصاحبت که تو لن تستطیع قوت نداری و نتوانی معی با من و بر فعلهای من
صبرا شکیبایی ورزیدن قال کفت موسی علیه السّلام ان سألتک اکر سؤال کنم ترا عن شیء
از جیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بعدها بس ازین کرت فلا تصاحبنی بس مصاحبت
مکن با من قد بلغت بدرستی که رسیدی من لدنی عذرا از نزدیک من بعذری یعنی جون سه بار
ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت
کند به برادرم موسی که از روی شرم کفت فلا تصاحبنی اکر جنانچه صبر کردی و با مصاحب خود
درنک نمودی هر آینه جیزهاء شکفت دیدی فانطلقا بس در کذشتند و رفتند حتی اذا اتیا
تا جون آمدند اهل قریة باهل دهی که انطاکیه بود یا آیله بصره یا باجروان آذربیجان یا برقه
از دوم یا بزمین بدو و اهل آن دیه جون شب شدی دروازه در بستندی و برای هیچکس نکشاندی

نماز شام

نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلام بدان دیه رسیده خواستند که بدیه در آیند کسی دروازه
نکشود استطعما طلب طعام کردند اهلها اهل آن دیه را و کفتند اینجا غریب رسیده ایم و کرسنه
نیز هستیم جون ما را در دیه جائی ندادید باری طعامی جهت ما بفرستید فابوا بس سر باز زدند
اهل آن قریه ان یضیفوهما انکه ایشانرا مهمانی کنند ایشان شب کرسنه به بیرون دیه بودند
و بامداد روی براه نهادند فوجدا بس یافتند فیها در نواحی دیه جدارا دیواری مایل شده
یرید میخواست دیوار ان ینقض انکه بیفتد و در کرد دارنیخ ارادت دیوار مجازست یعنی نزدیک
بود با فتادن فاقامه بس خضر راست کرد آنرا بآنکه آستانش را بسنک و کل استحکام داد
قال کفت موسی علیه السّلام که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعامی نیز نفرستادند بس
بجه جهت دیوار ایشان عمارت کردی لو شئت اکر میخواستی لاتخذت هر آینه فرا میکرفتی علیه
بر تعمیر این دیوار اجرا مزدی قال خضر کفت هذا اینست فراق بینی وبینک جدایی میان من
و تو یعنی کفته بودی اکر نوبة ثالثه جیزی برسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید
سانبئک زود باشد که آکاه سازم ترا بتاویل ما لم تستطع بآنچه نتوانستی علیه صبرا بر آن شکیبایی
نمودن و از جنبه ظاهر بر آن انکار کردی اما السفینة فکانت اما کشتی بود لمساکین مر محتاجانرا
که ده برادر بودند بنج بیمار و بر جا مانده و بنج دیکر ملاحان بجهت تحصیل معیشت یعملون
فی البحر کار میکنند در دریا فاردت بس خواستم بحکم خدای ان اعیبها انکه او را سوراخ
سازم و عیبناک کنم وکان و حال آنست که هست وراءهم در بیش راه ایشان ملک
بادشاهی که آنرا جلندی بن کرکر کویند یاخذ میکیرد کل سفینة هر کشتی درستی که می بیند
غصبا بغصب یعنی از کشتی بانان باز میستانند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب
نکند و آن محتاجان بکلی محروم نکردند بس کو خضر در بحر کشتی را شکست

صد درستی در شکست خضر هست وَأَمَّا الْغُلَامُ واما پسر کشته فَكَانَ أَبَوَاهُ پس بودند پدر
ومادر او مُؤْمِنَيْنِ گرویدگان فَخَشِينَا پس دانستیم ما یا ترسیدیم أَنْ يُرْهِقَهُمَا آنکه در رساند
بدیشان طُغْيَانًا بی باکی وَكُفْرًا وکفران نعمت یعنی شاید که با فسق وکفر او در سازند از روی مهربانی
که والدین را بر ولد هست وآن در ساختن موجب کفر وطغیان باشد فَأَرَدْنَا پس خواستیم ما
أَنْ يُبْدِلَهُمَا آنکه بدل دهد ایشانرا رَبُّهُمَا پروردگار ایشان خَيْرًا مِنْهُ فرزندی بهتر از و زَكَاةً
از روی طهارت و پاکیزگی یعنی لوث گناه وشوب اخلاق ردیه مزکی باشد وَأَقْرَبَ رُحْمًا و نزدیکتر از
جهت بخشایش و مهربانی بر پدر ومادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری
داد پیغامبری او را بقصد خود در آورد هفتاد پیغامبر از نسل او پدید آمدند **بیت**

آن پسر را کش خضر ببرید حلق ؛ سر آن را در نیابد عام خلق ؛ آنکه جان بخشد اگر بکشد
رواست ؛ نایبست و دست او دست خداست ؛ پس علاوه آنکه او یاری بود ٥ پس خراب
که معماری بود وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ واما دیوار هست لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ برای دو کودک یتیم نام ایشان احرم
وحریم وایشان هستند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مراد قریه مذکوره است وَكَانَ تَحْتَهُ وهست در
زیر دیوار كَنْزٌ لَهُمَا گنجی برای ایشان واگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان بردا
شتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا و بود پدر ایشان صَالِحًا مردی شایسته نام او کاشح وگفته اند میان
ایشان و پدر ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای ایشانرا جهت صلاح آن پدر محافظت فرمود
فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست آفریدگار تو أَنْ يَبْلُغَا آنکه برسند یتیمان أَشُدَّهُمَا بقوت وکمال رشد
خود وَيَسْتَخْرِجَا و بیرون آرند كَنْزَهُمَا گنج خود را رَحْمَةً بخشایشی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو
وَمَا فَعَلْتُهُ ونکردم آنچه دیدی عَنْ أَمْرِي از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او خواست
که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن گنج بود از زر و نقره وگویند کتب علم بود واشهر آنست که

لوحی بود

لوحی بود از زر و برو نوشته که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عجب میدارم از کسی که ایمان دارد و بقضا و قدر
چگونه اندوهگین شود وشگفت میدارم از آنکه گرویده است بروزی حق چرا خود را در تعب افکند
و عجیبست از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شادمان گذراند وشگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب
قیامت برای چه غفلت ورزد وعجب از آنکه دنیی دنی ونقلب او وانقلاب احوال ارباب او
داند چرا دل در وبندد لا اله الا الله محمد رسول الله ذَٰلِكَ اینست تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ حقیقت آنچه
نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بر آن صبر کردن آورده اند که موسی وخضر علیهما السلام یکدیگر را وداع
کردند و هریک روی بمنزل خود در آوردند و محققان در این قصه بسی نکات واسرار دست خوش
صاحب بحر الحقایق بیان دقایق آداب مرید صادق واشفاق پیر محقق بعبارتی خوش
ونغز بری دلکش آورده و بعضی از آن در جواهر التفسیر باز توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ ومی پرسند
ترا مشرکان مکه بامتحان یهود عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذو القرنین که پادشاه شرق وغرب بوده و
بدین جهت ذو القرنین گفتند که بکرانه مشرق طواف کرد ویا در زمان او دو قرن از مردم
در گذشتن یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست ورکاب حرب میکرده یا کریم الطرفین بوده
یا میان علم و باطن جمع کرده یا دو صفیره داشته یعنی دو گیسو بافته از دو جانب سر
واشهر آنست که این سکندر رومیست ودر نبوت او خلاف کرده اند قُلْ بگوای محمد
سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانم بر شما مِنْهُ ذِكْرًا از وی چیزی وبیانی إِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که
تا ممکن کردانیدیم یعنی دست رس دادیم لَهُ مراو را باستیلا فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ
وعطا کردیم او را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق بدان محتاج بودند یا از آنچه سلاطین
را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با عدا یا دادیم او را از هر چیزی که میخواست
سَبَبًا دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر میشد آورده اند که حق سبحانه نود

وظلمت را مسخر او کردانید و درزاد المیسر آورده که سحاب را بفرمان او کرد تا بر و سوار شده
وهرجا میخواست میرفت روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با زنکیان حرب
کرده و براشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا بس از پی رفت سببی را بمغرب توان
رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا جون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرود رفتن
آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را که رای العین تَغْرُبُ
فرو میرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در جشمهٔ آب کرم و حفص حمئة میخواند یعنی جشمهٔ آب مکدر لای
آمیز وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن جشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا کروهی را که
ناسک کویند و ایشان قومی بودند بت برست سبز جشم سرخ موی نناور با هیبت لباس
ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان کوشت وحوش و جانوران آبی قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ کفتیم
ماکه ای ذو القرنین این ندا اکر او نبی بوده باشد بوحی است اکر او نبی نبوده با لهام یا بر لسان
او دیو هر تقدیر حق تعالی فرموده إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اکر
ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا انکه فرا میکیری فِيهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نیکویی اکر بکردند
قَالَ کفت ذو القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ انکسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ بس
زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و هرکه با من است بکشیم او را و این عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ
بس باز کشته شود إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی پروردکار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ بس عذاب کند خدای
او را عَذَابًا نُكْرًا عذابی سخت و منکر که مثل او معذب نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هرکه بکرود وَعَمِلَ
صَالِحًا و عمل کند شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ بس مر او راست در هر دو سرا جَزَاءً
الْحُسْنَىٰ باداش نیکوی وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که بکوییم مر او را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان ما یعنی از آنجه
فرماییم یُسْرًا کاری آسان فرا خور طاقت و آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک کماشت

بتمامه منها

تابکوش

تا بکوش و دمن ایشان درآمد و زنها رخواسته با وایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا بس دیکر باره
از بس درآمد سببی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور از پیش
روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قومها و بلاد را که
در قطر این بودند مسخر کرد و بهمان طریق که در قضیهٔ ناسک مذکور شد بس روی بمشرق
نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا جون برسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای برآمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدا
عمارتست از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ برمی آید و شعاع
او می افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر کروهی که لَمْ نَجْعَلْ نکردانیده بودیم و بیدا نکرده لَهُمْ برای
ایشان وآفتاب عاجز باشد جه ایشانرا بوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نکاه نداشت
از غایت نرمی و بستی بس جون آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع
بذیرفتی و از سمت راس ایشان در کذشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی کرفتندی و بآفتاب
بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودندی كَذَٰلِكَ همجنانکه اسکندر با ایشان
که باهل مغرب کرد با همجنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر ایشان روان شد و بقومی رسید که
ایشانرا تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم دیکر وَقَدْ أَحَطْنَا بدرستی که احاطه
داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بآنجه نزدیک او بود خُبْرًا از روی آکاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب
و اسباب جهانکیری که بر وجمع شده بود بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ بس
اسکندر از پی درآمد سَبَبًا راهی و طریقی دیکر را از مشرق بشمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا جون رسید
و منقطع ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از بس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ
مِنْ دُونِهِمَا یافت در بیش آن دو کوه قَوْمًا کروهی را با هیاتهاء عجیب و شکلهای غریب لَا يَكَادُونَ
نزدیک نبودند از کمی فطنت که يَفْقَهُونَ قَوْلًا دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین

سخن ایشان را درنمی یافت یا ذا القرنین گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین إنّ
یأجوج ومأجوج بدرستی که یاجوج وماجوج مفسدون تباه کنندگانند فی الأرض در
زمین یا هر گاه که از پس آن کوه بدر آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند وآنچه خشک باشد با خود
ببرند وتمام انعام ما را بکشند وبخورند واگر جهارپا نیابند آدمی را بعوض آن بکار می برند
وایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام ودر عین المعانی آورده که آدم را
علیه السلام احتلام افتاد ومنی او بخاک آلوده شد آدم علی نبینا وعلیه السلام از آن حال
اندوهناک گشت وحق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده نمی ابو البشر بیافرید وبقول
کسی که گوید انبیا علیهم السلام محتلم نمیشوند این قول ضعیف است ودر اشکال واحوال
ایشان اختلاف کرده اند از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که قامت بعضی از ایشان
مقدار شبریست وقد بعضی بغایة دراز ودر حدیث آمده که صنفی از ایشان بر مثال شجره
ارزندوان درختیست در ولایت شام طول وصد وبیست گز وصنفی را طول وعرض مساویست
وصنفی آنند از یک گوش فراش واز دیگری لحاف سازند ودر صفت ایشان گفته اند بیت
بکوتاه جشمی سگ جیفه جوی ٥ بگوش دراز از خران برده گوی ٥ نه شرمی ونه بینشی دلنواز
در آن جشم کوتاه گوش دراز ٥ بهنگام خفتن بخسبند سیر ٥ یکی گوش بالا ودیگر بزیر
شکن بر شکن جین ابرویشان ٥ کشان ریش تا زیر زانویشان ٥ برون آمده اشکنان
جون گراز ٥ شکم پهن وپا خورد وگردن دراز ٥ جو بوزینگان آمده در وجود ٥ مژه
زرد ورخ سرخ ودیده کبود ٥ ندارند جز خواب وخورد هیچ کار ٥ نبیرد یکی تا تراید هزار
القصه آن گروه با اسکندر گفتند ما از این قوم بتنگ آمده ایم فهل نجعل پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم
لک برای تو وبیرون آریم از میان ما لها خود خرجا مزدی علی أن تجعل بر شرط آنکه بکنی

بینا

بیننا وبینهم میان ما ومیان ایشان سدا بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قال
گفت اسکندر ما مکنی آنچه دست رس داده مرا فیه در آن ربی آفریدگار من خیر بهتر است
از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فاعینونی بقوة پس مرا بتوانایی یا جیزی که بدان قوت یابم در این
کار اجعل تا بکنم بینکم وبینهم میان شما وایشان ردما حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی
مرکب باشد اتونی بیایید برای من زبر الحدید قطعهاء آهن منقولست که فرمود تا خشتها
از آهن ساختند بیت بفارغ دلی جابجا تن زدند ٥ همه روز وشب خشت آهن زدند
آنگاه حکم کرد میان دو کوه را که جهار هزار قدم بود در شصت وپنج گز عرض بکندند تا باب
رسید پس در ته زمین ودر وی آب یک خره از سنگ خارا نهادند وخشتهای آهنین بر بالای
آن فرش کردند حتی اذا جون گردانید آن خشت ساوی تا جون مساوی شد یعنی فرش
یافت بین الصدفین میان هر دو کوه بفرمود تا هیمه بسیار بالای آن ریختند دمها بر جوانب ترکیب
کردند قال انفخوا گفت مر عمله را بدمید در این آهنها حتی اذا جعله تا جون گردانید آن خشتهاء
آهنها را نارا مانند آتش قال اتونی گفت بیارید افرغ علیه تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده
قطرا روی گداخته نظم به روی فرشی که انگیختند ٥ بر و روی حل کرده میریختند ٥
وبدین گونه دیوار صد وپنجاه گز در ارتفاع برآمد مانند کوهی یکپاره وهموار وملسا فما اسطاعوا
پس نتوانستند یاجوج وماجوج ان یظهروه آنکه بالا روند بر آن سد بسبب ارتفاع وانملاس
وما استطاعوا ونتوانستند که نقبا مر او را سوراخ کردن بواسطه ثخن وصلابت آن قال
گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هذا این سد واقتدار با تمام آن رحمة بخششیست
من ربی از پروردگار من برآنها که می ترسند از فتنه یاجوج وماجوج فاذا جاء پس جون
بیاید وعد ربی وعده آفریدگار من بخروج یاجوج وماجوج جعله گرداند این سد را

دَكَّاءَ زمین هموار یعنی اورا از بیش راه ایشان برداردوَكَانَ وَعْدُ رَبِّي وهست وعدهٔ
پروردکار من حَقًّا درست وراست خروج این کروه از ماوراء السّد یکی از علامات قیامت
است ودر آواخر سورهٔ انبیا ذکر این خواهد آمد وَتَرَكْنَا ومیکذاریم بَعْضَهُمْ برخی
از یاجوج وماجوج را يَوْمَئِذٍ آنروز یعنی بروز خروج که از دحام نموده يَمُوجُ فِي بَعْضٍ
اضطراب میکنند وادخل میشوند در برخی دیکر وکفته اند مراد آنست که روز قیامت انس
وجن از روی تحیر واضطراب درهم آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ودمیده شود در صور برای قیام
قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ بس جمع کنیم همهٔ خلق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب وجزا در عرصهٔ
محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ وظاهر کردانیدیم دوزخ را يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْكَافِرِينَ برای
ناکرویدکان عَرْضًا ظاهر کردنی واظهار آن بریشان قبل از دخول جهت زجر وتهویل باشد
الَّذِينَ آنکافرانی که از فرط غفلت كَانَتْ هست أَعْيُنُهُمْ جشمهاء دل ایشان فِي غِطَاءٍ
در بوششی عَنْ ذِكْرِي از یاد من یعنی از مشاهدهٔ آیاتی که بآن یاد کرده میشوم بتوحید وتعظیم
نزد اهل ایمان وَكَانُوا وهستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند
سَمْعًا شنودن کلام من یا محجوب می مانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی
وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا
جون تو قرآن خوانی ای صدرم ٥ کوششانرا برده سازم از هم ٥ جشمشانرا نیز سازم
جشم بند ٥ نا نه بینند وکلامت نشنوند أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می بندارند آنانکه نکرویدند
أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آنکه فراکیرند بندکان مرا که عیسی وعزیر وملائکه اند علیهم السلام مِنْ دُونِي
بجز من أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می بندارند کافران که فرا کرفتن
ایشان بندکان خدای ایشانرا نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکارست یعنی اتخاذ ایشان

جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشانرا إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستی که ما آماده کرده ایم
دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناکرویدکان نُزُلًا منزل وماوی یا نزلی که بر آن مهمانان آرند
ودرین معنی تحکم است وتنبیه بر آنکه ایشانرا غذاها خواهد بود که دوزخ در بیش او جیزی
محقر باشد قُلْ بکوای محمد صلی الله علیه وسلم هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا
بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ آنانند که کم شد وضایع کشت سَعْيُهُمْ
شتافتن ایشان بعملهاء نیکو نمای فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیی جون کشیشان ورهبانان
که اکثر اوقات در دیرها بصلوة وصوم میکذرانند وبسبب کفر همه عملها باطلات وثوابی
بر آن متفرع نیست وکفته اند مراد ازین طایفه خوارج اند یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل
بریا وسمعه کنند واشهر آنست که از کفار صلهٔ رحم واطعام فقرا وعتق رقاب واقع شد حق
سبحانه ببطلان آنها فرمود وحکم کرد که وفرمود که وَهُمْ يَحْسَبُونَ وایشان می بندارند که نیکوئی

انهم یحسنون

میکنند صُنْعًا کار را أُولَٰئِكَ آن کروه که ذکر کرده شدند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بِآيَاتِ
رَبِّهِمْ بانشانهاء بروردکار خود که قرآنست یا بدلایل توحید که وَلِقَائِهِ وبدیدار او یعنی بعث
وحشر که در آن وقت رؤیه میسر خواهد شد اهل آنرا فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ بس تباه شد
کارهاء ایشان که در صورت نیکوئی بود وبر آن جزای خیر نخواهد یافت فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ بس
اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا ترازوی که بدان
بسنجد آن عملها را چه همه حطب شده ونابود کشته یا ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی
مقداری واعتباری نخواهند داشت بلکه خوار ومتبذل خواهند بود ذَٰلِكَ آنست کار
که کفته شد از بطلان عمل وخست قدرت ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ باداش ایشان دوزخست
بِمَا كَفَرُوا بسبب آنچه نکرویدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وفرا کرفتند آیتهاء کتاب مرا وَرُسُلِي وفرستادکان

مرا هزوا افسوس کرده شده یعنی باکتاب و پیغمبر سخریة کردند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه بگرویدند
بکتاب و رسول و عملوا الصالحات و کردند عملهاء پسندیده و شایسته کانت لهم هست مر ایشانرا
در حکم خدای جنات الفردوس بهشتهاء فردوس یعنی بوستانهاء مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک
بود نزلا پیش کش در تبیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفرید و نعمتهاء
هر دو زاز دورهاء دینی بخاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید که ازدادی طیبا و حسنا لاولیاء
افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و اینچنین منزلی را نزول
دوستان بیگوید تنبیه برآنکه ایشانرا عطاها باسط شد که نعیم فردوس بازاء آن ماحضری
و محضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا قطعه نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست
قیمت هر کس بقدر همت والا اوست ؛ و گویند فردوس ارفع درجات جنات است که حضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده که فاذا سألتم الله فاسئلوه توالی آنست که اسمی از اسماء جنانست
که اهل ایمان در آنجا فرود آیند خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در آن لا یبغون
بجویند عنها ازین بهشتهاء حولا بدلی یا نطلبند از و تحویل بمکانی که دیگر زیراکه همه مطالب
ایشان در آن مهیا باشد قل لو کان البحر بگو اگر باشد آب دریا محیط که شامل ارض است
مدادا سیاهی لکلمات ربی برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او
لنفد البحر هرآینه فانی گردد و نماند آب دریا زیراکه جسمیست و هر جسمی متناهی باشد بس او
بنهایة رسد قبل ان تنفد پیش از آنکه برسد و نماند کلمات ربی علوم آفریدگار من جهت آنکه
آن غیر متناهیست بس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود و لو جئنا بمثله و اگر نیز
بیاوریم مثل دریای محیط مددا مدد آن مداد و بدان افزاییم گویند این آیة وقتی نازل شد که یهود
مر مسلمانانرا گفتند که در کلام خود میخوانید که من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم

محمد

محمد صلی الله علیه وسلم آنست که او را حکمت داده اند بس علم شما بسیار باشد و دیگر باره
میخوانید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن چگونه توان کرد حق سبحانه
درین آیة فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هرچند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی
کم از کمی تواند بود بیت علمها از بحر علمش قطرهٔ ٥ آن جو خورشید ست و اینها ذرهٔ ٥
گو کسی در علم صد لقمان بود ٥ پیش علم کاملش نادان بود قل بگوای محمد صلی الله علیه
وسلم انما انا بشر بجز نیست که من آدمی ام مثلکم مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی
نمیکنم این مقدار هست که بوساطت جبرئیل یوحی الی وحی کرده میشود بمن انما الهکم
جز این نیست که معبود شما اله واحد معبودیست یگانه بی شریک فمن کان یرجوا بس هر که امید میدارد
لقاء ربه دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که مترصد ست رسیدن بحق یعنی باز گشتن
بدو در روز رستخیز فلیعمل بس باید که بکند عملا صالحا کرداری شایسته یعنی پسندیدهٔ
خدای و در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر ست و سلوک منهاج سنت او بظاهر
که ترک دنیی و اختیار فقر و دوام عبودیة است و بباطن که ببریدنست از خلق و پیوستن بحق
یعنی دیدهٔ همت از مشاهدهٔ ماسوی بربستن و جز بشهود حضرت مولی نا گشودن کما قال وما زاغ
البصر وما طغی بیت روی از همه برتافتم و سوی تو کردم ؛ چشم از همه بربستم و
دیدار دیدم ؛ آورده اند که جندب بن ظهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله من عمل برای خدا میکنم اما چون کسی از آن مطلع
شد خوش دل میگردم حضرت فرمود که خدای عملی را که غیری در آن شریک بود قبول نمیکند
حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را فرستاد که ولا یشرک و باید که بندهٔ که عمل صالح دارد
شرک نیارد و انباز نسازد بعبادة ربه در پرستش پروردگار خود احدا یکی را یعنی

بریا وتضیع عمل نکند که ریا شرک اصغرست وتباه کنندهٔ عمل نعوذ بالله من الریا ونعتصم

تمت الکتاب العالی بعون الملک المتعالی باتمام

انجامید دفتر اول تفسیر مولانا حسین

واعظ رحمة الله بتاریخ

نهصد وهشتاد ودو

کتبه الفقیر

مبارکشاه

غدیوتی

۹۸۲